

یوم بدعو کل اناس با ما ھم

سکینۃ المسلمین

علی
اعناق المنکرین

مصنف علامہ نامی فاضل گرامی عالم اجل فاضل اکمل سفیر عدیم البدیل
فقہیہ بیعدل مولانا مولوی محمد عبدالجلیل سلمہ الخلیل یوسفزئی عموماً
دولت رنی خصوصاً از مضافات پشاور



مطبع دبدہ احمدی مطبوع

صفحه	مطلب	صفحه	مطلب
۵۹	ایضا در سماع عقیده از والد خود	۱۱۲	در جواب آنکه بعضی از عبادت ناممکن میباشد
۶۱	در تعارض احادیث و اصل در باب تأمین	۱۱۶	در حقوق همان و جمده و غیره بر مرد
۶۲	در احادیث و آثار اخفای تأمین	۱۱۸	مسئله چهارم در جواز صیام الدهر
۶۳	در بیان قیاس فاسد لایزب	۱۱۹	در جواب حدیث عائشه حضرت صیام الدهر و غیره
۶۵	در اخفای چهار چیز در نماز	۱۲۰	در جواب از حدیث عبداللہ بن عمرو عاص رض
۶۶	باب پنجم در رفع یدین	۱۲۲	مسئله پنجم در جواز خواندن نائز شب لایزب و کتبت
۶۸	ذکر جواز احادیث رفع الیدین مع الجواب	۱۲۴	در فضیلت سجده در نماز
۶۹	در بیان فرق بیان دو حدیث عبید اللہ از حدیث	۱۲۵	در اظهار کید صاحب معیار
۷۰	تیمم که اسکنوائی الصلوة	۱۲۶	در کید واقعش برای طعن در بزرگواری
۷۱	رفع الیدین بغیر از هفت جا نیست	۱۲۷	در کید غیر مقلدین برای تنقیص دین
۷۲	فعل پسین معتبرست از افعال پیشین	۱۲۸	دلیل بر تنقیص غیر مقلدین
۷۳	در وجوب احتراز از لغت و فساد	۱۲۹	لطیفه در التزام نام بر غیر مقلدین
۷۴	ذکر آثار بجواب احادیث رفع الیدین	۱۳۰	سلسله (۶۷) در فضل امام با حادیث
۷۵	در التزام امام در ازاعی را در رفع الیدین	۱۳۱	و در فضیلت مذهب دومی
۷۶	فائده در مناقب امام اعظم در چهارده سلسله	۱۳۲	در اصلی او طمان الله اربعه و محدثین سته
۷۷	سلسله اول در مناقب امام رض	۱۳۳	مصادیق این احادیث صحاب محارح ستمند
۷۸	در نکاح امام محمد والد امام شافعی را	۱۳۴	در غلطی اثنای امام بخاری و غیره
۷۹	در وضع بودن ابی عقلم از حد امام رض	۱۳۵	خیمه زدن سیده بر قبر زوج
۸۰	در تعصب صاحب مقام موسی با امام رض	۱۳۶	در دفع قول حاسدین در احادیث مذکور
۸۱	در جواب طاعتین امام اناتوان فضلی ندان	۱۳۷	حدیث دیگر در فضل امام رض
۸۲	در بعضی حالات امام محمد ابو یوسف و زفر رض	۱۳۸	تر جمیع مذہب امام رض
۸۳	سلسله سوم در دفع اعتراضات بر تعبد امام رض	۱۳۹	سلسله (۵) در ذکر اساس آن کتب
۸۴	مسئله اول در جواز جای یل زانک بر ثلث	۱۴۰	که در مناقب امام رض هست
۸۵	در عبادت شافعیان حضرت	۱۴۱	حدیث بغض مردم ناشی از حب بغض خداست
۸۶	در ترخیص تعبد تا موت طلال طبع	۱۴۲	در بیان افترا آنکه بطاعت امام منسوب شده است
۸۷	مسئله دوم در جواز تعبد به مشرب	۱۴۳	سلسله (۴) در کمال عقل امام رض
۸۸	فائده در سر اخفای شب قدر و غیره	۱۴۴	لطیفه اول در سبب تولد امام طحاوی
۸۹	در نماز غافلان مرده در قبر خود	۱۴۵	در سبب انتقال امام طحاوی از مذہب امام شافعی
۹۰	در جواب حدیث الشرحی حماده سنقر	۱۴۶	در ذکر اثبات افترا بر امام
۹۱	مسئله سوم در جواز ختم قرآن بکراهت هفت	۱۴۷	سلسله (۳) در ذکر بعضی فراسات امام رض

صفحه	مطلب	صفحه	مطلب
۱۲۹	لطیفه (۲) در الزام روافض	۲۰۸	در نسب ناسر امام رضا
۱۵۲	سلسله (۸) در تحمل امام از ائمه ای امام	۲۰۹	سلسله (۱۲) در ذکر وفات امام رضا
۱۵۶	در شایسته گرامت از اخوند صاحب صوت	۲۱۰	معا با اسم امام رضا
۱۶۰	سلسله (۹) در ذکر تسلسل تلامیذ از امام رضا	۲۱۱	در ذکر خلافت از ان حضرت
۱۶۱	سلسله (۱۰) در توفیق امام رضا در علم حدیث	۲۱۳	در استخراج نام پاک محمد و احمد از هر چیز
۱۶۲	در عضو خواستن ثوری و غیره از امام رضا	۲۱۶	در ذکر قصه بخت
۱۶۳	در اقرار از داعی بر غلطی خود در حق امام رضا	۲۱۹	ایات در ذکر وفات حضرت با مادی تاریخ
۱۶۴	در رجوع ثوری از وقیعت امام رضا	۲۲۱	در ذکر ازواج مطهرات نبی
۱۶۵	در غلطی امام بخاری در حق امام رضا	۲۲۲	در ذکر ستر کثرت تعداد ازواج مطهرات
۱۶۶	در عدم قبولیت جرح مدعی امام رضا	۲۲۴	در جواب لمحمدان در حق چهار کجاح
۱۶۷	در مطعون شدن بعض ائمه	۲۲۶	در غلطی کردن مفسرین در چند چیز
۱۶۸	نسبت (۱۶) حدیث بسوی امام افرات	۲۲۹	در ذکر اولاد آنحضرت
۱۶۹	در ذکر مسائده منقول از امام رضا	۲۳۱	در خلافت ابوبکر رضا
۱۷۰	در ذکر علت قلت روایت از امام رضا	۲۳۳	در خلافت عمر رضا
۱۷۱	انقصا در سبب قلت روایت از امام رضا	۲۳۴	در خلافت عثمان رضا
۱۷۲	سلسله (۱۱) در ذکر تدبیر امام فقه	۲۳۵	در بعضی حالات مروان بن الحکم
۱۷۳	در ذکر عهد الوهاب متقی استاد شیخ دهلوی	۲۳۶	در خلافت علی رضا
۱۷۴	در بشارت دادن آنحضرت معلوم بصحت مدعی امام رضا	۲۳۷	لطیفه در حق خلفای اربعه رضا
۱۷۵	سلسله (۱۲) در مناقب مجموعه امام رضا	۲۳۸	در خلافت حسن بن علی رضا
۱۷۶	در ذکر دهن صاحب هدایه و غیره در قبر شانه	۲۳۹	در خلافت امیر معاویه رضا
۱۷۷	در تعلیم کلام ربانی	۲۴۰	در خلافت یزید
۱۷۸	در جواب آنکه عیسی بن محبوب ابو حنیفه باشد	۲۴۱	در منع لعن بر یزید
۱۷۹	در جواب منکرین از بعضی جهادات غیر معقول	۲۴۲	در خلافت معاویه بن یزید پیام
۱۸۰	در جواب آنکه چو عیسی بن محبوب امام رضا خواهد بود	۲۴۳	در خلافت عبدالعزیز بن مرید
۲۰۳	سلسله (۱۳) در تولد و نسب امام رضا	۲۴۴	در خلافت خبیثه فخر و ابتدای تقریر داری
۲۰۴	در ضحوت و عقل مروان و زنان	۲۴۵	در بعضی حالات مروان و خبیثه و حباب
۲۰۵	لطیفه در نقص زنان	۲۴۶	در بعضی حالات حجاج ثقفی رضا
۲۰۶	در تاثیرات دعا	۲۴۷	انتباه در تولد امام عظم
۲۰۷	در جواب آنکه قائل بد باب امام از نزد علی رضا	۲۴۸	تنبیه ایضا در تولد امام و خلافت امیرین الملک
۲۰۸	در جواب آنکه امام رضا را بمقتضی بدینا مند	۲۴۹	تنبیه در وجود صحابه و زمانه امام رضا

صفحه	مطلب	صفحه	مطلب
۲۹۶	در خلافت سلیمان بن عبد الملک	۳۹۶	مطلب
۲۹۷	در خلافت بنده صالح عمر بن عبد العزیز و غیره	۳۹۷	مطلب
۲۹۸	فائده در بعض احوال امام اعظم ر	۳۹۸	مطلب
۲۹۹	در خلافت خلفای عباسیه	۳۹۹	مطلب
۳۰۰	در خلافت ابو جعفر الرافعی و همدی و هارون شنید و غیره	۴۰۰	مطلب
۳۰۱	آغاز تالیف کتب اهل اسلام	۴۰۱	مطلب
۳۰۲	طریقه ای کلام بخلاق قرآن	۴۰۲	مطلب
۳۰۳	در تفصیل قول بخلاق قرآن	۴۰۳	مطلب
۳۰۴	در دفع شدن مسئله خلق قرآن به مباحثه پیری	۴۰۴	مطلب
۳۰۵	در بعض حالات طاعتین امام اعظم ر	۴۰۵	مطلب
۳۰۶	ذکر متعه و تقیه و افاض	۴۰۶	مطلب
۳۰۷	در ظهور فرق و روافض	۴۰۷	مطلب
۳۰۸	تنبیه در ذکر رجحان زبان سابقین بر لاحقین	۴۰۸	مطلب
۳۰۹	در ذکر وفات امام اعظم ر	۴۰۹	مطلب
۳۱۰	باب ششم در مسائل هر نوع	۴۱۰	مطلب
۳۱۱	مسئله اول در کیفیت و کیفیت ایمان	۴۱۱	مطلب
۳۱۲	در تحقیق کی و بیشی ایمان	۴۱۲	مطلب
۳۱۳	در تحقیق وقت اقامه نماز و اناض و فاجده	۴۱۳	مطلب
۳۱۴	در جواب اشکالات امام بخاری بر ائمه ایمان	۴۱۴	مطلب
۳۱۵	در جواب معترض که امام رضا را مرجع گفته	۴۱۵	مطلب
۳۱۶	مسئله (۲) در تحقیق کلمات نماز و تواتر و تراویح	۴۱۶	مطلب
۳۱۷	در ذکر قول حضرت نعمان بن حنظل	۴۱۷	مطلب
۳۱۸	تنبیه در اجتناب از محامد و نکات تراویح و در وقت بخت	۴۱۸	مطلب
۳۱۹	لطیفه در نکات علمی و غیره	۴۱۹	مطلب
۳۲۰	مسئله (۳) در فرق ضاد از ظا	۴۲۰	مطلب
۳۲۱	تعبیر بعض ائمه بقیده معتبرست بهم جا	۴۲۱	مطلب
۳۲۲	مسئله (۴) در سج کردن در وضو	۴۲۲	مطلب
۳۲۳	در مقبولیت حدیث ضعیف برای فضاائل اعمال	۴۲۳	مطلب
۳۲۴	مسئله (۵) در جواز تسبیح دشمن برای ذکر	۴۲۴	مطلب
۳۲۵	در جواز اشعار خوانی در خطبه و در میان بخت	۴۲۵	مطلب
۳۲۶	مطلب	۴۲۶	مطلب
۳۲۷	مطلب	۴۲۷	مطلب
۳۲۸	مطلب	۴۲۸	مطلب
۳۲۹	مطلب	۴۲۹	مطلب
۳۳۰	مطلب	۴۳۰	مطلب
۳۳۱	مطلب	۴۳۱	مطلب
۳۳۲	مطلب	۴۳۲	مطلب
۳۳۳	مطلب	۴۳۳	مطلب
۳۳۴	مطلب	۴۳۴	مطلب
۳۳۵	مطلب	۴۳۵	مطلب
۳۳۶	مطلب	۴۳۶	مطلب
۳۳۷	مطلب	۴۳۷	مطلب
۳۳۸	مطلب	۴۳۸	مطلب
۳۳۹	مطلب	۴۳۹	مطلب
۳۴۰	مطلب	۴۴۰	مطلب
۳۴۱	مطلب	۴۴۱	مطلب
۳۴۲	مطلب	۴۴۲	مطلب
۳۴۳	مطلب	۴۴۳	مطلب
۳۴۴	مطلب	۴۴۴	مطلب
۳۴۵	مطلب	۴۴۵	مطلب
۳۴۶	مطلب	۴۴۶	مطلب
۳۴۷	مطلب	۴۴۷	مطلب
۳۴۸	مطلب	۴۴۸	مطلب
۳۴۹	مطلب	۴۴۹	مطلب
۳۵۰	مطلب	۴۵۰	مطلب
۳۵۱	مطلب	۴۵۱	مطلب
۳۵۲	مطلب	۴۵۲	مطلب
۳۵۳	مطلب	۴۵۳	مطلب
۳۵۴	مطلب	۴۵۴	مطلب
۳۵۵	مطلب	۴۵۵	مطلب
۳۵۶	مطلب	۴۵۶	مطلب
۳۵۷	مطلب	۴۵۷	مطلب
۳۵۸	مطلب	۴۵۸	مطلب
۳۵۹	مطلب	۴۵۹	مطلب
۳۶۰	مطلب	۴۶۰	مطلب
۳۶۱	مطلب	۴۶۱	مطلب
۳۶۲	مطلب	۴۶۲	مطلب
۳۶۳	مطلب	۴۶۳	مطلب
۳۶۴	مطلب	۴۶۴	مطلب
۳۶۵	مطلب	۴۶۵	مطلب
۳۶۶	مطلب	۴۶۶	مطلب
۳۶۷	مطلب	۴۶۷	مطلب
۳۶۸	مطلب	۴۶۸	مطلب
۳۶۹	مطلب	۴۶۹	مطلب
۳۷۰	مطلب	۴۷۰	مطلب
۳۷۱	مطلب	۴۷۱	مطلب
۳۷۲	مطلب	۴۷۲	مطلب
۳۷۳	مطلب	۴۷۳	مطلب
۳۷۴	مطلب	۴۷۴	مطلب
۳۷۵	مطلب	۴۷۵	مطلب
۳۷۶	مطلب	۴۷۶	مطلب
۳۷۷	مطلب	۴۷۷	مطلب
۳۷۸	مطلب	۴۷۸	مطلب
۳۷۹	مطلب	۴۷۹	مطلب
۳۸۰	مطلب	۴۸۰	مطلب
۳۸۱	مطلب	۴۸۱	مطلب
۳۸۲	مطلب	۴۸۲	مطلب
۳۸۳	مطلب	۴۸۳	مطلب
۳۸۴	مطلب	۴۸۴	مطلب
۳۸۵	مطلب	۴۸۵	مطلب
۳۸۶	مطلب	۴۸۶	مطلب
۳۸۷	مطلب	۴۸۷	مطلب
۳۸۸	مطلب	۴۸۸	مطلب
۳۸۹	مطلب	۴۸۹	مطلب
۳۹۰	مطلب	۴۹۰	مطلب
۳۹۱	مطلب	۴۹۱	مطلب
۳۹۲	مطلب	۴۹۲	مطلب
۳۹۳	مطلب	۴۹۳	مطلب
۳۹۴	مطلب	۴۹۴	مطلب
۳۹۵	مطلب	۴۹۵	مطلب
۳۹۶	مطلب	۴۹۶	مطلب
۳۹۷	مطلب	۴۹۷	مطلب
۳۹۸	مطلب	۴۹۸	مطلب
۳۹۹	مطلب	۴۹۹	مطلب
۴۰۰	مطلب	۵۰۰	مطلب
۴۰۱	مطلب	۵۰۱	مطلب
۴۰۲	مطلب	۵۰۲	مطلب
۴۰۳	مطلب	۵۰۳	مطلب
۴۰۴	مطلب	۵۰۴	مطلب
۴۰۵	مطلب	۵۰۵	مطلب
۴۰۶	مطلب	۵۰۶	مطلب
۴۰۷	مطلب	۵۰۷	مطلب
۴۰۸	مطلب	۵۰۸	مطلب
۴۰۹	مطلب	۵۰۹	مطلب
۴۱۰	مطلب	۵۱۰	مطلب
۴۱۱	مطلب	۵۱۱	مطلب
۴۱۲	مطلب	۵۱۲	مطلب
۴۱۳	مطلب	۵۱۳	مطلب
۴۱۴	مطلب	۵۱۴	مطلب
۴۱۵	مطلب	۵۱۵	مطلب
۴۱۶	مطلب	۵۱۶	مطلب
۴۱۷	مطلب	۵۱۷	مطلب
۴۱۸	مطلب	۵۱۸	مطلب
۴۱۹	مطلب	۵۱۹	مطلب
۴۲۰	مطلب	۵۲۰	مطلب
۴۲۱	مطلب	۵۲۱	مطلب
۴۲۲	مطلب	۵۲۲	مطلب
۴۲۳	مطلب	۵۲۳	مطلب
۴۲۴	مطلب	۵۲۴	مطلب
۴۲۵	مطلب	۵۲۵	مطلب
۴۲۶	مطلب	۵۲۶	مطلب
۴۲۷	مطلب	۵۲۷	مطلب
۴۲۸	مطلب	۵۲۸	مطلب
۴۲۹	مطلب	۵۲۹	مطلب
۴۳۰	مطلب	۵۳۰	مطلب
۴۳۱	مطلب	۵۳۱	مطلب
۴۳۲	مطلب	۵۳۲	مطلب
۴۳۳	مطلب	۵۳۳	مطلب
۴۳۴	مطلب	۵۳۴	مطلب
۴۳۵	مطلب	۵۳۵	مطلب
۴۳۶	مطلب	۵۳۶	مطلب
۴۳۷	مطلب	۵۳۷	مطلب
۴۳۸	مطلب	۵۳۸	مطلب
۴۳۹	مطلب	۵۳۹	مطلب
۴۴۰	مطلب	۵۴۰	مطلب
۴۴۱	مطلب	۵۴۱	مطلب
۴۴۲	مطلب	۵۴۲	مطلب
۴۴۳	مطلب	۵۴۳	مطلب
۴۴۴	مطلب	۵۴۴	مطلب
۴۴۵	مطلب	۵۴۵	مطلب
۴۴۶	مطلب	۵۴۶	مطلب
۴۴۷	مطلب	۵۴۷	مطلب
۴۴۸	مطلب	۵۴۸	مطلب
۴۴۹	مطلب	۵۴۹	مطلب
۴۵۰	مطلب	۵۵۰	مطلب
۴۵۱	مطلب	۵۵۱	مطلب
۴۵۲	مطلب	۵۵۲	مطلب
۴۵۳	مطلب	۵۵۳	مطلب
۴۵۴	مطلب	۵۵۴	مطلب
۴۵۵	مطلب	۵۵۵	مطلب
۴۵۶	مطلب	۵۵۶	مطلب
۴۵۷	مطلب	۵۵۷	مطلب
۴۵۸	مطلب	۵۵۸	مطلب
۴۵۹	مطلب	۵۵۹	مطلب
۴۶۰	مطلب	۵۶۰	مطلب
۴۶۱	مطلب	۵۶۱	مطلب
۴۶۲	مطلب	۵۶۲	مطلب
۴۶۳	مطلب	۵۶۳	مطلب
۴۶۴	مطلب	۵۶۴	مطلب
۴۶۵	مطلب	۵۶۵	مطلب
۴۶۶	مطلب	۵۶۶	مطلب
۴۶۷	مطلب	۵۶۷	مطلب
۴۶۸	مطلب	۵۶۸	مطلب
۴۶۹	مطلب	۵۶۹	مطلب
۴۷۰	مطلب	۵۷۰	مطلب
۴۷۱	مطلب	۵۷۱	مطلب
۴۷۲	مطلب	۵۷۲	مطلب
۴۷۳	مطلب	۵۷۳	مطلب
۴۷۴	مطلب	۵۷۴	مطلب
۴۷۵	مطلب	۵۷۵	مطلب
۴۷۶	مطلب	۵۷۶	مطلب
۴۷۷	مطلب	۵۷۷	مطلب
۴۷۸	مطلب	۵۷۸	مطلب
۴۷۹	مطلب	۵۷۹	مطلب
۴۸۰	مطلب	۵۸۰	مطلب
۴۸۱	مطلب	۵۸۱	مطلب
۴۸۲	مطلب	۵۸۲	مطلب
۴۸۳	مطلب	۵۸۳	مطلب
۴۸۴	مطلب	۵۸۴	مطلب
۴۸۵	مطلب	۵۸۵	مطلب
۴۸۶	مطلب	۵۸۶	مطلب
۴۸۷	مطلب	۵۸۷	مطلب
۴۸۸	مطلب	۵۸۸	مطلب
۴۸۹	مطلب	۵۸۹	مطلب
۴۹۰	مطلب	۵۹۰	مطلب
۴۹۱	مطلب	۵۹۱	مطلب
۴۹۲	مطلب	۵۹۲	مطلب
۴۹۳	مطلب	۵۹۳	مطلب
۴۹۴	مطلب	۵۹۴	مطلب
۴۹۵	مطلب	۵۹۵	مطلب
۴۹۶	مطلب	۵۹۶	مطلب
۴۹۷	مطلب	۵۹۷	مطلب
۴۹۸	مطلب	۵۹۸	مطلب
۴۹۹	مطلب	۵۹۹	مطلب
۵۰۰	مطلب	۶۰۰	مطلب
۵۰۱	مطلب	۶۰۱	مطلب
۵۰۲	مطلب	۶۰۲	مطلب
۵۰۳	مطلب	۶۰۳	مطلب
۵۰۴	مطلب	۶۰۴	مطلب
۵۰۵	مطلب	۶۰۵	مطلب
۵۰۶	مطلب	۶۰۶	مطلب
۵۰۷	مطلب	۶۰۷	مطلب
۵۰۸	مطلب	۶۰۸	مطلب
۵۰۹	مطلب	۶۰۹	مطلب
۵۱۰	مطلب	۶۱۰	مطلب
۵۱۱	مطلب	۶۱۱	مطلب
۵۱۲	مطلب	۶۱۲	مطلب
۵۱۳	مطلب	۶۱۳	مطلب
۵۱۴	مطلب	۶۱۴	مطلب
۵۱۵	مطلب	۶۱۵	مطلب
۵۱۶	مطلب	۶۱۶	مطلب
۵۱۷	مطلب	۶۱۷	مطلب
۵۱۸	مطلب	۶۱۸	مطلب
۵۱۹	مطلب	۶۱۹	مطلب
۵۲۰	مطلب	۶۲۰	مطلب
۵۲۱	مطلب	۶۲۱	مطلب
۵۲۲	مطلب	۶۲۲	مطلب
۵۲۳	مطلب	۶۲۳	مطلب
۵۲۴	مطلب	۶۲۴	مطلب
۵۲۵	مطلب	۶۲۵	مطلب
۵۲۶	مطلب	۶۲۶	مطلب
۵۲۷	مطلب	۶۲۷	مطلب
۵۲۸	مطلب	۶۲۸	مطلب
۵۲۹	مطلب	۶۲۹	مطلب
۵۳۰	مطلب	۶۳۰	مطلب
۵۳۱	مطلب	۶۳۱	مطلب
۵۳۲	مطلب	۶۳۲	مطلب
۵۳۳	مطلب	۶۳۳	مطلب
۵۳۴	مطلب	۶۳۴	مطلب
۵۳۵	مطلب	۶۳۵	مطلب
۵۳۶	مطلب	۶۳۶	مطلب
۵۳۷	مطلب	۶۳۷	مطلب
۵۳۸	مطلب	۶۳۸	مطلب
۵۳۹	مطلب	۶۳۹	مطلب
۵۴۰	مطلب	۶۴۰	مطلب
۵۴۱	مطلب	۶۴۱	مطلب
۵۴۲	مطلب	۶۴۲	مطلب
۵۴۳	مطلب	۶۴۳	مطلب
۵۴۴	مطلب	۶۴۴	مطلب
۵۴۵	مطلب	۶۴۵	مطلب
۵۴۶	مطلب	۶۴۶	مطلب
۵۴۷	مطلب	۶۴۷	مطلب
۵۴۸	مطلب	۶۴۸	مطلب
۵۴۹	مطلب	۶۴۹	مطلب
۵۵۰	مطلب	۶۵۰	مطلب
۵۵۱	مطلب	۶۵۱	مطلب
۵۵۲	مطلب	۶۵۲	مطلب
۵۵۳	مطلب	۶۵۳	مطلب
۵۵۴	مطلب	۶۵۴	مطلب
۵۵۵	مطلب	۶۵۵	مطلب
۵۵۶	مطلب	۶۵۶	مطلب
۵۵۷	مطلب	۶۵۷	مطلب
۵۵۸	مطلب	۶۵۸	مطلب
۵۵۹	مطلب	۶۵۹	مطلب
۵۶۰	مطلب	۶۶۰	مطلب
۵۶۱	مطلب	۶۶۱	مطلب
۵۶۲	مطلب	۶۶۲	مطلب
۵۶۳	مطلب	۶۶۳	مطلب
۵۶۴	مطلب	۶۶۴	مطلب
۵۶۵	مطلب	۶۶۵	مطلب
۵۶۶	مطلب	۶۶۶	مطلب
۵۶۷	مطلب	۶۶۷	مطلب
۵۶۸	مطلب	۶۶۸	مطلب
۵۶۹	مطلب	۶۶۹	مطلب
۵۷۰	مطلب	۶۷۰	مطلب
۵۷۱	مطلب	۶۷۱	مطلب
۵۷۲	مطلب	۶۷۲	مطلب
۵۷۳	مطلب	۶۷۳	مطلب
۵۷۴	مطلب	۶۷۴	مطلب
۵۷۵	مطلب	۶۷۵	مطلب
۵۷۶	مطلب	۶۷۶	مطلب
۵۷۷	مطلب	۶۷۷	مطلب
۵۷۸	مطلب	۶۷۸	مطلب
۵۷۹	مطلب	۶۷۹	مطلب
۵۸۰	مطلب	۶۸۰	مطلب

صفحه	مطلب	صفحه	مطلب
۵۱۶	حکایت (۱) در تعجب خواب شاه از امام رضا	۵۴۵	ح (۹) در مناظره امام با علامه بغداد
۵۱۷	لطیفه در بابی شافعی از معتزله در تعبیر و تفسیر	۵۴۶	لظم در طریق وضع حدیث
۵۱۸	در بعضی حالات امام شافعی رحم	۵۴۷	در حالات امام حنبل رحم
۵۱۹	در مناظره علامه و میر سید شریف	۵۴۸	در مسائل منقول از احمد
۵۲۰	حکایت (۲) در توبه دادن امام رضا بگرجی	۵۵۰	ح (۱۰) در ۱۵ سوالات عجائب از امام رضا
۵۲۱	لطیفه در اسرار عجائب در شان خلفای اربعه	۵۵۱	لظم در چند سوال عجیب از ابن عباس خیروی نیز
۵۲۲	دلائل ناجیه بودن اهل سنت و طاعت نه و امامیه	۵۵۲	ح (۱۱) در اسکات امام رافضی را
۵۲۳	ایضا دلیل دیگر بطریق لطیفه	۵۵۳	لظم در الزام دادن به شیعه
۵۲۴	نکته دوزخی بودن (۱۲) فرقان از حسد و در رد بر فاضل	۵۵۴	ح (۱۲) در جواب طلاق از امام بسط طریق
۵۲۵	در رد بر فاضل و در رد بر میکثانی احمد و احمد	۵۵۵	لظم در کلام سه کس
۵۲۶	در تمییز عجیب به پنجتن پاک	۵۵۶	ح (۱۳) در تفریق امام بچه مرده را از زنده
۵۲۷	در جواب طائی با عمر با طلف و در استدلال باین معنی	۵۵۷	لظم در تفریق دست فاسد از فرج مرده از امام مالک
۵۲۸	حکایت (۳) در جواب فاسد از امام رضا	۵۵۸	در مناقب امام مالک
۵۲۹	لطیفه در جواب فقیری بامیر	۵۵۹	در مکره بودن خلق تمام برودت
۵۳۰	ح (۴) در امتحان بلغم مراد یوسف را در بی خمسائ	۵۶۰	ح (۱۴) در سوال یهودان امام رضا
۵۳۱	نکته از حکیم در ماده فاسده	۵۶۱	نکته در تخصیص شب قد
۵۳۲	نکته در مدارج عالم و جاهل	۵۶۲	لظم در مناظره زن فاضله با عالم
۵۳۳	ح (۵) در سرعت ذهن ابو حنیفه با طلاق و غیره	۵۶۳	ح (۱۵) در بلوغ سگ
۵۳۴	در تمیزی فهم غوث پاک	۵۶۴	نکته در اخلاق حمیده و ذمیه سگ
۵۳۵	در حالات غوث پاک	۵۶۵	عادت و ملت سگ و بند و یک ست
۵۳۶	ابن العربی رحم	۵۶۶	فائده در بعض حالات شاه عبدالعزیز بند بلوی رحم
۵۳۷	ح (۶) در سرعت ذهن امام رضا	۵۶۷	ح (۱۶) در دفع قول خصم
۵۳۸	لظم در غیبی علم از فرزند قشعر	۵۶۸	لظم در الزام بر همانان از شاه صاحب رحم
۵۳۹	نکته در فضیلت علم	۵۶۹	در دفع قول خصم پیش خلیفه
۵۴۰	ح (۷) در مناظره امام در فائده حلف الامام	۵۷۰	لظم در طالع مرغه که با حسد و حسد شایسته داشت
۵۴۱	لظم در جواب ابن جوزی رحم را رافضی	۵۷۱	ح (۱۸) در تحقیق ایمان
۵۴۲	در حالات ابن جوزی رحم	۵۷۲	لظم در سه جوابات عجائب در دین
۵۴۳	فائده در بعض حالات شیخ دهلوی رحم	۵۷۳	ح (۱۹) در جواب پندیده امام با حضرت
۵۴۴	ح (۸) در جواب عجیب از امام با سائل	۵۷۴	لظم در جواب عجیب قاضی بسائل
۵۴۵	لظم مناظره کنیز علامه با فاضله	۵۷۵	ح (۲۰) در دفع لطیف آیه از امام رضا

مطلب

صفحه

صفحه

مطلب

لطیفه در دفع امراض بریل سوادی از پادری برقرآن	۵۴۰
ح (۲۱) در اسکات امام گنجی را بنیاس خود	۵۴۱
لطیفه در قیاس محمدین ثنائیه	۵۴۲
ح (۲۲) در نظار امام اشاره اعلی را	۵۴۳
مکتمه در اشارات علما در کتب	۵۴۴
لطیفه الهی در اشارات	۵۴۵
ح (۲۳) در رد کردن امام فاضله را از حلقه	۵۴۶
لطیفه در علم سیمیا از هندو و گنگو نام سوانق واقعه معراج	۵۴۷
ح در وقت قیاس امام	۵۴۸
لطیفه در تیزی تشنیه بوعلی سینا	۵۴۹
ح (۲۵) در گرفتن امام قاضی ابن ابی لیلی را در چند جا	۵۵۰
لطیفه مخیر ساقی بوالی بوعلی سینا	۵۵۱
در حالات بوعلی سینا	۵۵۲
ح (۲۶) در امتداد آمدن امام گنج در گنج را	۵۵۳
نادره در تیزی فحش حکیم ابو منصور	۵۵۴
لطیفه در کمال استادی عیاره	۵۵۵
ح (۲۷) در ایراد علی امام بر خطبه ابن ابی لیلی	۵۵۶
در نظار فارابی کلمات خورا	۵۵۷
فائده در بعض حالات فارابی معتمد ثانی	۵۵۸
ح (۲۸) در عارض شدن محمد بن محمد سادف و پیش علم	۵۵۹
لطیفه جواب دادن شاه صاحب پادری را	۵۶۰
آگاه میدان المم قورشی را در طلف مردی	۵۶۱
لطیفه در قوت حافظه امام بخاری	۵۶۲
فائده در بعض حالات امام بخاری	۵۶۳
ح (۳۰) در پیچیده مباحث امام باقر	۵۶۴
لطیفه در زینت از زیادت مرتبه جسی بر مخ از یکی	۵۶۵
تنبیه در وجه بالارفتن عیسی بر چرخ	۵۶۶
ح (۳۱) در کتاب فروش بر امام رضا	۵۶۷
لطیفه در سوال مردی از حاجی از خاک آدم	۵۶۸
ح (۳۲) در سوال امام از قتاده	۵۶۹

لطیفه الهی در کبریا نیت قدر الفاظ تذکیر فی تائیدیه و الفیاض	۵۷۰
ح (۳۳) در حل سوال شاه مردی از امام رضا	۵۷۱
لطیفه در افترا کرامت شافعی در مباحث نصرا امام	۵۷۲
ح (۳۴) در دفع امام اعظم از ابن ابی لیلی را	۵۷۳
لطیفه در اعتراض شافعی بر احمد بن محمد	۵۷۴
ح (۳۵) در جواب کردن امام مالک و ابی حنیفه	۵۷۵
لطیفه در جواب مشرک از علی رضا	۵۷۶
تنبیه در تنبیل عذاب المقبره کفخته	۵۷۷
ح (۳۶) در مقام قول خواج نادری و جنازه	۵۷۸
لطیفه در کمال حفظ امام بخاری	۵۷۹
ح (۳۷) در افترا در رد قول خواج از امام رضا	۵۸۰
لطیفه در بعض وزیر بر مجری	۵۸۱
ح (۳۸) در جواب امام مردی را	۵۸۲
لطیفه در رد مردی بر امام رضا	۵۸۳
ح (۳۹) در برکت عمل بر سر امام رضا	۵۸۴
لطیفه در افتادن مردی از امام	۵۸۵
ح (۴۰) در جواب صوفی خام از امام رضا	۵۸۶
لطیفه در افتادن صانع برای بد صورتی جلیله	۵۸۷
ح (۴۱) در رد کردن امام دهری کا زبانه از معصومه	۵۸۸
لطیفه در بعض امور محکوم	۵۸۹
ح (۴۲) در الزام امام رضا	۵۹۰
لطیفه در غلطی قیاس از مرد پیش ابن ابی لیلی	۵۹۱
در حال تصدق مال خرام	۵۹۲
ح (۴۳) در الزام ابو بکر طحله	۵۹۳
لطیفه در فساد زنان بیهوش اخذ جن	۵۹۴
ح (۴۴) در علامت کوچ	۵۹۵
لطیفه در جواب عیسی با خادم کوسه	۵۹۶
ح (۴۵) در جواب امام باطوق	۵۹۷
لطیفه در نقل از حکیم ثنائی	۵۹۸
ح (۴۶) در رد امام رضا قول حاسد خارجی را	۵۹۹

صفحه	مطلب	صفحه	مطلب
۶۱۲	لطیفه در رد عیب بر تعزیه داری	۶۱۸	ح (۵۸) بنی یان بر عرفت
۶۱۳	ح (۴۶) در دفع امام ضرر و اوج یا آیه	۶۱۹	لط دران بنی م عین حکم خداست
۶۱۴	تشبیه در نبات باطن یا بید و فریب ایشان	۶۲۰	ح (۵۹) در الزام امام بنی م و ملک را
۶۱۵	لطیفه در تشبیه و یا بید و فریب ایشان	۶۲۱	لط در حکم زنی بفران
۶۱۶	ح (۴۷) در رد بنیدن امام زنی را از طلاق	۶۲۲	ح (۶۰) در ملاقات امام بنی م با سید زاده
۶۱۷	لطیفه در جواب عقلی از رحمت خدا	۶۲۳	لطیفه در جواب محرمی معترض بر وضو
۶۱۸	ح (۴۸) در رد کردن مال به شیشه از وصی	۶۲۴	نکته در سر وضو
۶۱۹	لط در سر عیب از نوشیروان	۶۲۵	لطیفه چیست کلمه نماز
۶۲۰	ح (۵۰) در اعتراض امام بر شافعی در کلمه طیبیه	۶۲۶	ح (۶۱) در امتحان جعفر صادق بر امام رضا
۶۲۱	لطیفه در اسرار کلمه طیبیه	۶۲۷	لط در لطائف قرآنی و غیره
۶۲۲	نکته در اسرار اسامی کتب مزله	۶۲۸	ح (۶۲) در دفع امام رضا اعتراض سید زاده را
۶۲۳	ح (۵۱) در انکار امام مال مغفود در نه ربه نماز	۶۲۹	لط در جواب فاضله بر تمییز خود را
۶۲۴	نکته در نقل عیب از دویشتی در نماز	۶۳۰	ح (۶۳) در جواب امام رضا بر صاحب لیلیه
۶۲۵	لط در باعث و وسوسه نماز	۶۳۱	لطیفه در تعارض بن حجر و علامه عینی بر یکدیگر
۶۲۶	ایضا جواب از وسوسه نماز	۶۳۲	فائده در حالات علامه عسقلانی و علامه عینی
۶۲۷	در اسرار نماز	۶۳۳	ح (۶۴) در جواب امام رضا بر مالی علق یا
۶۲۸	ح (۵۲) در رد آوردن امام مال مغفود و سر بنگرند	۶۳۴	لط در جواب حافظ شیرازی بر تمییز رنگ را
۶۲۹	لطیفه در اقرار عیب بر شافعی	۶۳۵	ح (۶۵) در فرست امام رضا
۶۳۰	ح (۵۳) در حال زن عیسی با امام رضا	۶۳۶	لط در فرست خطیب بغدادی بر وفات وی
۶۳۱	لط در سوال مرد از زلیخه	۶۳۷	ح (۶۶) در سرعت زین امام رضا
۶۳۲	ح (۵۴) در حال عیسی با امام رضا و حق زن خود	۶۳۸	لط در حل مسئله مشکل زعفران
۶۳۳	لطیفه در وبال بودن زن ناخوش	۶۳۹	ح (۶۷) در استخراج امام رضا مال مغفود را
۶۳۴	ح (۵۵) در انکار نکاح جموده از امام رضا	۶۴۰	لط در انکار کمال نظامی گنجی را
۶۳۵	نکته در تاج بودن اولاد مردم را	۶۴۱	ح (۶۸) در ظاهر نودان امام مال مسروقه را
۶۳۶	فائده در خاصیت آب زمزم	۶۴۲	لط در صنعت اظهار مال مسروقه
۶۳۷	لطیفه در کس از بیخ چیده بدست	۶۴۳	ح (۶۹) در اختلاف امام با قاضی در مسئله
۶۳۸	ح (۵۶) در تخطئه امام قاضی را	۶۴۴	لطیفه در عشق و نیت دو سائل
۶۳۹	لط در حال سائل با مامون	۶۴۵	ح (۷۰) اعتراض امام رضا بر عطاء
۶۴۰	ح (۵۷) در سرعت زین امام در رسائل	۶۴۶	لطیفه در مباحثه بحر العلوم با قاضی
۶۴۱	لط در حال امام رضا در خود در رسائل	۶۴۷	ح (۷۱) در جواب تخفیف مؤمن

مطلب

۶۴۹ لطم در طایفه ابوذر بن پیش حضرت علی سلام {
و عدم احتیاج صاحبان بر طلق
ح (۶۲) در افتادن مرغ در دیک کلم
لطم در سزای منکران طم
ح (۶۳) در بیان نام زنی را از طلاق
لطم کلام امام کلام تعان مت و نیز در حال لقمان
ح (۶۴) در استخلاص امام زنی طراز طلاق
نکته در اثبات قیاس
لطم در اثبات خلافت خلفای اربعه
ح (۶۵) در حیل عدم طلاق از امام
لطیفه در حیل عدم طلاق زنی از نفیسه
نکته در افتادیت کد خدائی
ح (۶۶) در ابطال دعوی نبوت مرکب از امام
لطم در دعوی نبوت از مردی پیش بارون
نکته ایضا دعوی نبوت از شعرا
ح (۶۷) در استخلاص امام زنی مردی را از حنفیین
لطم در جواب دادن علی بن ابی طالب و در رد بنیام رضای عمری
ح (۶۸) در احتمال امام زنی حالت مردی را
لطم در عقل و در معیارک و حالات ابن مبارک
ح (۶۹) در احتمال امام زنی ابی ایلی بن فیهرک در مسئله
لطم در الزام دادن ابو سعید خضری مرد او دفاهری را
فائده در فضیلت علم بهال از چند وجه از علی زنی
ح (۷۰) در تخریج چند ائمه از تفقه امام زنی
لطم در الزام حجاج بن یحیی بن عمر بن ابی در فضل حنیس زنی
ح (۷۱) در اسکات امام زنی از مبارک محمد بن
لطیفه در استلال به حقانیت دین اسلام
ح (۷۲) در بیان نام زنی و مخدعیت دس با خلیفه
لطیفه در حالات فرعون بی چون
ح (۷۳) در الزام امام خلیفه وقت را

مطلب

۶۶۵ لطم بسیار از بلا با نگوید
ح (۸۴) در جواب مشکیت امام زنی مرعاج زنی را
لطم در مناقره مولوی عبد کلیم و میرزا بید
تنبیه در حالات مولوی عبد اکسیم {
سبکدوشی و سب زاهد هر دی
ح (۸۵) در خلاص امام اهل کوفه را از قتل و غارت
لطم در عجیب حکایت مرد عاشق
ح (۸۶) در اثبات کفار و در ذریعت نیز از امام
لطم در صفه اهل دل و ختم لطافت
ح (۸۷) در جواب شوخی از امام زنی
ح (۸۸) در نقل کردن امام منکر را
تتمیم مشق بر فیصل
فصل اول در حالات امام ابی یوسف زنی
نکته در تحصیل علم به هر منکر باشد
فائده در فضیلت علم
در ذکره الطائف منقول از ابو یوسف
فصل دوم در ذکر حالات امام محمد زنی
در تفصیل مسائل ظاهر الروایه و قبور
در ذکر قدره حالات امام تودی زنی
تنبیه در جواب ابرار از ان واقعات و تعلیم {
و خواندن قرآن بر قبور و غیره
لطیفه در مذمت حاکم
در اعتراض پادری بر قرآن و جواب آن
در اعزاز علم عالمگیر بادشاه
تنبیه در حقوق استاذ و عالم
فائده در احراز از کذب بکلمت علی
خاتم سر در مناجات از فزیرع {
نسخ از موفت کتاب
خاتمه کتاب من جانب المؤلف



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چون بفضل تعالی از ابتداء این تالیف تا اینجا بدلائل قاطعه و حجج ساطعه و نیز با جمیع
 شریعت و تدریس بالاتفاق ^{و از برای سنت} است از ابل سنت و جماعت حقیقت تقلید و وجوب آن بوجه افضل و نهج اکمل متحقق و ثابت
 گردید چه کارخانه دین متین و حفظ ملت سید المرسلین درین زمان حال الشبه و الطغیان قیام پذیر
 برین است و الارفع ^{و الاکمل} تکلیفات با اختیارات اباحات جمله مذاسب از هر فرد بشر لازم آید چنانچه
 امام اکبرین که از اجله اسانده حجة الاسلام امام محمد غزالی است تقریر فرمود و نیز در فصل چهارم
 در رد قول بعضی منکرین نگارش یافت و خط و نیز خروج از ضبط عامه گردد چنانکه شیخ عبدالحق
 محدث دهلوی تحریر نمود و منکر و منحرف ازین خارق اجماع است و بیرون از رفقه
 ابل سنت و جماعت است چنانچه از تفسیر منظمی مطاوی و غیرها مسطور گشت و عکس چون
 حکم خراج و بنایه است چنانچه از محدث نامی علامه شامی مرقوم گردید و نیز معلوم شد که بعضی
 عقائد این فرقه غوی و زمره و نایبه اتباع شیخ نجدی که در حق ایشان حضرت رسالت پناه صلی
 الله علیه و آله و سلم براسه تنبیه است خود بطریق پیشین گوئی شیخ شیطان درین حدیث که

که از برای دین قیام پذیر است

که از برای دین قیام پذیر است

اول اینکه ہمین وجہ است کہ مذہب امام عظیم کو فی الزمان و در وقت تحقیق بر مذہب ائمہ دلی ترجیح است
 اگر چه آن نیز حق اند **دوم** اینکه ما درین وقت تحقیق از روئے کتاب اللہ و احادیث رسول اللہ
 برائے دفع کماؤ مثلاً کنیم پس قول غیر شائع از محدثین ائمہ مجتہدین گاہے سند نخواهد شد
 بر سخن را مقامی و ہر نکتہ را جائے - ع کہ فرق مراتب نہ کنی نہ زنی و ستوم میگویم کہ نے
 مذہب امام شافعی بر صواب است مگر شمار از ان چه کہ مطابقت بعضی عقائد و افعال کفار
 با اہل ایمان موجب نجات نیست چنانچہ از شرکات مرصیان با اعتقاد و صحت بعضی حواس و اعضا
 تشفی نے چہ شمار مطلقاً از تقلید ائمہ اربعہ انکار است و اگر برائے نجات در یکدوم مسألہ تقلید کے
 از ائمہ اختیار ناسیما این تقاضا و خواہش نفس شناس است پس فائدہ از ان شمار انباشد
 اگر تقلید باشد در جملہ مسائل باید و درین صورت ما را بیع اعتراض نیست ورنہ ہمین حلیہ
 شما موجب تعذیر است کہ بنا کے آن بر تزد و دست چہارم اینکه غیر مجتہد را بر مجتہد مطلق
 اعتراض نمیرسد و بر مثل خود میرسد پس ما ابر شمانا و قنیکہ پانہد راے خود اید اعتراضها
 میرسد کہ غیر مجتہد اید و ہر گاہ کہ تقلید امامی از ائمہ اربعہ نماید نمیرسد چنانچہ از قول کے حدیثین
 وغیرہ در مقابل ہوید اگشت - مگر درین صورت تقلید موافق حکم اجماع اہل سنت و جماعت
 لازم گرد و نہ تقلید جزئی فافہم و تامل - **وَاللّٰهُ يَهْدِي مَنْ يَّشَاءُ اِلٰى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ**
تنبیہ از جملہ حیلہاے غیر تقلیدین کے اینکه میگوبند کہ برائے استدلال جملہ روایات
 صحاح سترہ و تواتر این زمانہ من کل الوجوہ مقدم است پس باید دانست کہ اگر بقول
 غیر تقلیدین کل روایات صحاح سترہ را جمیع اخبار استخراج ائمہ اربعہ و اتباع شان ترجیح و
 تقدیم دادہ شود پس بطلان مضمون حدیث خیر القرون قونی و امثال آن بخوبی
 لازم گردد بلکہ بعکس مضمون مخالف حدیث موصوف عمل کردن واجب گردد - فاعلم

در احادیث صحاح سترہ و تواتر این زمانہ من کل الوجوہ مقدم است پس باید دانست کہ اگر بقول غیر تقلیدین کل روایات صحاح سترہ را جمیع اخبار استخراج ائمہ اربعہ و اتباع شان ترجیح و تقدیم دادہ شود پس بطلان مضمون حدیث خیر القرون قونی و امثال آن بخوبی لازم گردد بلکہ بعکس مضمون مخالف حدیث موصوف عمل کردن واجب گردد - فاعلم

الْقَبَاحَةُ أَشَدُّ مِنْ هَذَا - اَدْعَايَ عَمَلٍ بِالْحَدِيثِ كَمَا بَلَغَهُ دَعَايَ اسْتِدْعَايَ فِي الْحَدِيثِ
 اِذَا نَافِيَهُ اسْتَدْعَايَ بَيْنَ تَفَاوُتٍ رَهْ اِذَا كَاجَاسْتِ تَا كَاجَا بِهٖ وَدَا اُمَّةٌ مُّجْتَمِعِينَ رُبْعُهُ نَحْوًا
 وَرَاثَةُ اِمَامٍ عَظِيمٍ بِرَبِّتِ مُتَعَفِّينَ صَحَابٍ بَسْمَ سَابِقِ تَرِينِ سَابِقِ حَتَّى كَمَا بِهٖ خَيْرُ الْقُرُونِ
 قَطْعًا شَائِلٍ كَمَا اسْتَعْرِفَ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالٰى - وَبِظَاهِرِهِ كَمَا تَحْقِيقِ احْكَامِ شَرِيعَتِ تَدَاكِبِ
 اِرْكَانِ طَرِيقِ سَابِقَانِ اِذَا لَاحِقَانِ عَارِفِ تَرْمِيَا شَنْدَ كَمَا اِرْا خِذَ تَا فَرِخِ مَخْصَرِ بَوَاسِطِ
 مَقْدَمِينَ سَتِ وِسْ وَبِاِخْصُوصِ اِمَامٍ عَظِيمٍ (كَمَا اِزْهَمَ مَحْدُثِينَ وَمُجْتَمِعِينَ سَابِقِ وَبِزَاوَةِ
 خَيْرِ وَبَرِّكَ اَقْرَبِ اللّٰهَاقِ وَازْجَلِهِ بَا سْتَبَاطِ مَسَائِلِ حَافِظِ تَرْوِيهِ مَعْصَرَانِ بِمَعْرِفَتِ مَوَارِدِ
 وَمَنَازِلِ فَائِزِ تَرْتِجِ كَمَا جَلَّ اَقْوَالُ شِ تَقْدِيمِ اَلنَّبِ سَتِ اَلْكَرْفَتَةِ شَعْرُ وَكَمَا اَقْوَالِ صَحَابِ رَاوِجَتِ
 اَنَّهُ اَقْوَالِ صَحَابِ اِنْ تَجَرَّجَ نَمِيهِ هَيْمِ مَلِكَةِ اَقْوَالِ حَضْرَتِ رَسَالَتِ پَنَاهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمِ دَاوَسْتِ
 بِرِ قَوْلِ اُمَّةٍ دِیْنِ رَا حِجِ مِیْدَانِیْمِ وَازَانِ اِتْبَاعِشِ وَاجِبِ لَازِمِ اَلْاِثْمِ یَمِ پَسِ دَرِیْنِ
 چَرَقَاتِ سَتِ وَلَزُومِ كَدَامِ شَاعَتِ - كَوِیْمِ بَا نِیْزِ بَا اَقْوَالِ اُمَّةٍ كَرَامِ مِنْ حِیْثِ اِنْهَا
 اَقْوَالِ لِهَوِیْرِ كَزَعَلِیْ نَمِ نَاثِمِ وَتَقْلِیْدِشِ نَمِ كِنِیْمِ كَمَا دِیْنِ دِیْنِ خُدَا سَ عَزَّ وَجَلَّ وَرَسُولِ
 اَفْضَلِ عَلَیْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ سَتِ نَدِیْنِ اُمَّةٍ مُّجْتَمِعِينَ رَحْمَتِ اللّٰهِ اَجْمَعِينَ - بَلَكَمَا اَقْوَالِ
 شَانِ اِجْتِمَاعِ مَضْمُونِ نَحْوِصِ صَحیحِ وَاجْمَاعِ صَحیحِ وَبَا بَشَرِطِ عَدَمِ اَنْ مَسَائِلِ سَتَبْنِطِ مَحْقَقِ
 اِزْ كِیْ اِذَا نَمَا عَلَیْ حَبِ التَّرْتِیْبِ اَنَسْتِ تَقْلِیْدِ شَانِ مِ نَاثِمِ پَسِ دَرِیْنِ صَوْرَتِ نِیْزِ
 چُونِ اِیْرُ وَوَزِیْقِ بَرَابَرِیْمِ اَلنَّبِ اِتْبَاعِ اَقْوَالِ سَابِقِ خَيْرِ الْقُرُونِ بَا اَقْوَالِ اَتَمِّ شَرِ الْقُرُونِ لَازِمِ وَاجِبِ اَدَمِ

وَكُلُّ يَدٍ عَمِيٍّ وَصَلَا لِّلْجَلَا	وَلِكُلِّ لَاقَتِ لَكَا بَدَا
---	-------------------------------

چونى پریم که بر احوال ناخیزه پیر عارف ترمی باشد یا پس اگر نیر و عارف تربید انید البتہ
 شما محدثین را بر ائمہ مجتہدین و نیز خود را بر فرقہ محدثین عارف تر دانستہ ترجیح داد ان می توانستہ

در وجه تقدیم احوال بر محدثین

در بیان تفاوت بین

در بیان تفاوت بین

در بیان تفاوت بین

و لا فلا۔ مگر وانداز ظاہر حال شاصاف ہمیں استفادہ ہے۔ چہ ترجیح شامحمدین را بر
ائمہ اربعہ مقدمین خود از قول شہادہ برین الشمس است۔ فاما تفضیل شہادہ را بر جماعت محمدین
پس آن نیز از فعل شہادہ من الامس است۔ چہ ایشان با وجود و فوراً حادث است کہ با خود
میداشتند تقلید ائمہ را از دست خود نگذاشتند بخلاف شہادہ چنانچہ در سابق در فصل اول در ذیل
دلیل دوم طبقہ امام محمد بن حضرت بخاری را بخوبی بیان نمودیم کہ وہ مقلد امام شافعی
بود۔ مگر در اینجا نیز برائے ائمہ شہادہ و تصدیق قول خود بطریق ایجاز حال امام نسائی صاحب
صحیح را پیش مے نمایم و آن اینکه در تذکرۃ المذاهب آورده و کان النسائی شافعی
المذہب و کہ منہما یک علی مذہب الامام و الشافعی کذا فی تیسیر الاصول

شاهنشی یو دین امام زانی

و فی شرح سفر السعادة اگر تقلید درست نبود چه را امام نائی با وجود محدث بودنش
بسویش رو نمود و خود را غیر مقلد شمرد بلکه براه هدایت شافعی پے بُرد و دلائل احکاماً بر
تقویت مذہبش درج کتاب خود کرد و انتہای پس مرین بوالفضولی خود شاماً صدق بمن یک قطعه

فی ذراعیب نے تراویح
 زیرِ تبتک ید الابی لہب

گرفت و زشت خاقانے
قل هو الله که صف خالق است

بہر حال فاکلام لکھیں گمازعمتکو۔ والاحديث خير القرون از دبان ہدایت ترجمان
ارشاد شدے وہ آیت کہ ہدۃ السابِقُونَ السابِقُونَ اُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ
نزول یافتے بلکہ خود در صحاح از تلامیذ و معاصران امام عظیم مثل ابن مبارک و ابواسحاق
و کتب و تسعین کدائم و سفیان و امام مالک و غیر ہم اخذ روایات احادیث نکرے۔
فلہذا ما بمقابلہ تحقیقات ائمہ اربعہ روایات صحاح و غیرہ را فرامیگذاریم۔ آری ہرچہ
کہ از انہا موافق امام خود می یابیم ہر اسے نیابت و ثبوت آنرا می گزینیم و غیر موافق را

بر سر الحق صلح اخذ کرده شود بر مخالف آن بخون سپو یا قطع

بخوف وضع که در رواة مابعد بکثرت بوقوع آمده و یا باعث سوء و خطا که بے اختیار
 سر زوده بمقابلہ مرویات سلف خود ممول بخود نے سائیم خاصۃً کہ سب ما زمانہ
 امام عظمیٰ و ضاعان حدیث بکثرت بودند چنانچہ در تذکرۃ المذاهب بحوالہ خلفا از ابن مبارک
 آورده کہ روزی ہارون رشید زندیقے را گرفتار ساخته حکم بقتلش داد۔ زندیق گفت
 کہ قلم برائے حدیث فرمود تا عباد را از زحمت و اضلال تو نجات دہم۔ گفت کجائی از
 ہزار ہا احادیث موضوعہ من کہ حرفے را در ان اندر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نیاورده
 فرمود اے عدو اللہ تو خود کجائی از ابوالحق و ابن المبارک کہ ایشان حرفہ فائیمز
 در احادیث نبویہ از موضوعات بکار بھ اندہ از ہدیہ تفریق سے کردہ۔ و زیادہ تفصیل ابن
 مرام در فصل پنجم از باب اول در تحت جواب سوال اول جائے کہ ذکر وضع نوح بن
 ابی مصمت کردہ شدہ نمودہ ام در اینجا باید دید۔ پس چون کثرت وضع احادیث بعد از
 زمان امام در حالت قیام ابن مبارک تا بدین جا رسید پس موجب عہد کہ آمد بران مزید
 نمود کہ کثرت آن را تا زمانہ اصحاب صحاح چھے باید پرسید مگر بحکم کلام اکابر و
 امیر الکاکر فرخیزہ ہارون را بابن مبارک ملاحظہ باید کرد و حالانکہ ہمین ابن مبارک
 از تقلید امام روسے خود را نیز پیچید و اکثر اقوال و اشعار ویرا در حق امام در مناقب
 سے در مابعد ہدین کتاب باید دید و بہوش باید فہید و بمع قبول باید شنید
 و ہمین ان ایمان باید سنجید و در ول صدق و یقین باید گزید و علاوہ آنکہ ہائے کتب
 و اصول مبتنی بر شورعی ست چنانچہ برواقفان پوشیدہ نیست و نیز طریق امام را
 درین باب در مابعد بیان نمودہ ام و چنانچہ از کتب معتبرہ مصنفان ہر عصر صاف
 ہدیہ است۔ و حالانکہ عاقل ترین عاقلان مخلوق اللہ بشورہ کثر نیان از روسے

ایامی کہ سب ما زمانہ در حدیث کثرت از ابن مبارک
 حدیث خاصہ

کتب حدیث
 دین و توحید و اخلاق

مجتهدین امام علی بن ابی طالب و از آنکه موطاے و س

بنان امرایه و اعتبار صحاح است

کتابهای کمالی و در خارج کتاب خود در آن کتاب

بیاضت عمد کے آن بکرم و شاور دھم فی الاثر ما مور شده - جس چہ نسبت است
 صحاح را کہ محض از تحقیق خود بلا شوراے غیرے تصانیف نموده با تحقیقات ائمہ
 مجتہدین سابقین کہ با شوری جمیع مسائل را جمع نموده - از نیجاست کہ امام مالک بخوار
 بارون فرمودہ کہ بر اتباع موطاے من خلائی را جبر کن کہ من این را بعلم و راے خود
 تالیف نموده ام و تدویش ساخته ام حالانکہ بسیارے از صحابہ با چنان مقرر شدہ اند و
 مردمان از آنان ہدایت یافتہ - چنانچہ در میزان شرعی و غیرہ موجود است - پس محققان
 را بعل کر دن صحاح کہ بعد از از منہ قبر کہ خیر القرون تالیف یافتہ چگونہ مجبور ساختن متونہم
 و عمل از اعرین شریعت دانند و تصریحات مجتہدین سابقین را بدعت مے نامند استغفر
 اللہ العظیم من هذا الشر الفخید کہ درین چنین عمل بشہادت نفرے ابطال چیزے کہ
 حقیقتش بہ لائل کثیرہ و گواہان و افزہ با استحکام رسیدہ لازم مے آید - آرے صحاح
 براے متاخرین و قمتے دلیل قاطع مے تواند شد کہ بناے قول ائمہ سابقین بعد از
 متبع و تغص کمال محض بقیاس ظاہر گردد و یا ہمان جزئیہ را بفرض محال در اقوال
 سلف در نیابند - تو نیز براے تقویت مسائل مذہب خود ازان استدلال میتواند
 تا ہم قول مجتہد مخالف خود را ازان الزام و ادن نمی توانند - و نہ خود صحاح را مستقل مذہب
 براے میتوانند شمارد کہ متصفان صحیح مانند عطارانند و سرگز مرصع عامل بلا اعانت
 و تشخیص طیب عاذق ساجد و نسخہ از ایشان خرند اگر خرنہ ہا ناخسہ نہ کہ خود را
 ہلاکت میزنند - و فرودندان گاہے خرنہ البتہ خرنہ کہ و انایان ایشان را
 بخرنہ خرنہ اگر لاند ہے گوید کہ آیا مضمون اصح الکتاب بعد کتاب اللہ الباقی
 حق صحیح البخارے را نمیدانے - گویم و ام گر قائلش انید از انش مرویات صحیحہ

اول کتابت چنانچہ از آن کتاب در لطائف امام ابو یوسف و امام احمد و امام شافعی و امام مالک و امام ابو حنیفہ

ائمہ سلف ترجیحش نے تو انہم از تو سے پرسم کہ آیا این قول خداست اگر گوید نے
گویم قول رسول خداست اگر گوید نے گویم قول صحابی ست اگر گوید نے گویم
قول کد امی تا ہی ست اگر گوید نے گویم قول کد امی تنج تا ہی ست اگر گوید نے
گویم قول کد امی یکے از ائمہ مجتہدین دین ست اگر گوید نے باز گویم قائلین قول
کسے از خیر القرون ست اگر گوید نے باز سے پرسم آخر قول کراہن پیش سے نمائی
کہ بدان حدیث خیر القرون و آیت والسابقون رارو نمایم۔ اگر گوید کہ آخر
قول کد امی مالے باشد کہ حال ضرب المثل گشتہ گویم کہ نصیب شما باد۔ مگر فرماید
کہ ادعائے عمل با حدیث کجا و استدلال بقول ضرب المثل کردن کجا سے

کجا مدی کجا و جلال ناپاک	چہ نسبت خاک را با عالم پاک
--------------------------	----------------------------

بے اگر تسلیمش نمایم پس مضمون این قول اضافی ست

نسبت بموطاے امام مالک و دیگر صحاح و غیرہ چنانچہ

بہ واقفان مخفی نیست۔ پس ازین چیز سے

نقصان بآیت و حدیث مذکور لازم نے

آید۔ راست ست۔

تسبیح بدعویٰ رتکفت بدم +

فیکہ بخور کہ بے فردم +

واللہ اعلم

بالقضاء

نقد



بسم الله الرحمن الرحيم

باب دوم در بیان تحقیق آب و مساله قلیتین و غیره

سوال چه میفرماید علایق بنی هاشم در مقیبات شریف فاطمه زهرا علیها السلام که در حدیث شریف وارد است
و قتیکه آب در خم باد و شک باشد پس آن آب ناپاک میشود و چنانکه در ابوداود است قال علیه السلام
اِذَا كَانَ الْمَاءُ قُلْتَيْنِ فَأَمَّا الْيُسُفُ وَنِزَعُ ابْنِ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ فِي الْمَاءِ مِنْ الْأَرْضِ وَمَا يُؤْتِيهِ مِنَ الْوَابِ وَالسَّيْبِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى
لَا يَلْتَمِسُ الْمَاءُ قُلْتَيْنِ كَوَيْحِهِ شَيْءٌ رَوَاهُ ابوداود یعنی مرویت از ابن عمر رضی الله عنهما گفت شنیدم از
حضرت علیه السلام که پرسیده شد از حکم آن آب که باشد در میدان زمین یعنی صحرا و آن آب که نوبت
می آید از اجزای بایگان و درندگان پس فرمود آن حضرت علیه السلام و قتیکه رسد آب بمقدار دو قلیه و نیم نماند
آز اجزیه انتهی و همین است مذهب امام شافعی بکلی مطلق آب پاک و پاک کفنه است اندک بقدر یک جرعه
باشد یا بسیار و ناپاک نمیکند آزا جزیه چنانکه در شکوة از صحیح روایت میکنند در رسول الله صلعم
قال الماء طهور و لا یجس و لا یسحق و همین است مذهب امام مالک و آنستند نیز که امام ابوحنیفه از کجایگوید
که تا وقتیکه آب بحد کثرت رسد از افتادن نجاست ناپاک میگردد و خصوصاً آب چاه اگر چه زیاده باشد نزدیک
امام اعظم از افتادن ناپاکی و نجاست در آن اگر چه اندک باشد و یا حیوانی که خن سائل دارد و در چاه میزد و یا
سگ شک در آن افتد اگر چه زنده از آن کشیده گردد و درین همه صور نزدیک و ناپاک است پس از احادیث مذکور
ظاهر خلاف میکند و بالغرض اگر نزدیک امام اعظم که امام دلیل بود این احادیث صحیح را چه جواب است و همچنین قول

امام شافعی و امام مالک را بیتی از التخصیص توجیه ایا لا یجوز ان یجوز من الله ان یجوز -
اجواب - اقوال و بای الله التخصیص سئل الى مال التخصیص و التخصیص - بیت

ایست که گفته باز آید بکنان غم خور / کلبه احزان شود روزی گستان غم خور

باید دانست که دلایل امام اعظم درین باب حدیث صحیح و آثار تفسیری اند اما الاثار پس ابو بکر بن ابی
 که استاد نجاشی و مسلم است و یکی از ائمه محدثین و ارکان اهل حدیث است در کتاب خود که بیضی است
 آورده عن قتادة عن ابن عباس ان رجلا وقع في زمزم فمات قال فانزل اليه رجل
 فانهجه فمات قال اني اخذت من ماء زمزم فمات قال الذي في لي يرضع ذكوك من قبل
 العباس قال اني البكت او الكفن فانما من عيون الجنة يعني مرويت از ابن عباس که هر نین
 یک نیمی در چاه زمزم افتاد پس بر دای گفت که مردی بطرف دمی فرود شده و او را از چاه بیرون کشید
 پس ابن عباس فرمود که بیرون کنی آب را هر قدر که در دست پس فرمود جهان شخصی را که در چاه بود و نه در دهن
 را بطرف چشمه که نزدیکی آب که به دست یا جگر اسود چه هر نین این چشمه از چشمهای بهشت است اتنی و نیز روایت
 از عطاء که هر آینه یک مویی در چاه زمزم افتاد و مرد عطا گفت که این زیر کشیدان مملکت زمزم حکم فرمود
 عطا گفت که آب قطع نمیشد پس ابن زیر نظر کرد پس یکا یک آن یک شمشه بود که از جانب جگر اسود و جگر
 ابن زیر گرفت که این قدر کافست شمارا که در نصف ابن ابی شیمه الفاظ اشنا نیست عن عطاء ان
 حبيبا وقع في زمزم فمات قال فامر ابن الزبير رضي الله عنه ان ينقل ماء زمزم قال فجعل
 الماء ينقطع قال فنظر فاذا هو عيون من قبل البحر الاسود قال ابن الزبير حبيبا
 رواه ابو بكر بن ابی شيمه في مصنفه - و نیز مرويت از ابن عباس و ابن زبير امرا
 بنجر ماء زمزم عنه وقوع رجلي وموت فيه رواه الدارقطني يعني حکم کرد ابن عباس
 و ابن زبير رضي الله عنهما کشیدن آب زمزم در وقت افتادن زنگی و مردن و مردن اتنی و نیز روا
 است که ان رجلا وقع في زمزم فمات فامر ابن عباس و ابن الزبير ان ينقل
 و امر ان ينقله قال غلبهم عيون من الكفن فامر بها فدفنت في القفا حتى لم يبق
 حتى نزعها و القفا به فماتوا فرون من غير تكريم فيمكرونها احد و كان ذلك
 الا انما يحضر القفا به و كويكرونها احد رضي الله تعالى عنهم و رواه الطحاوي يعني

در تفسیر آیه
 در تفسیر آیه
 در تفسیر آیه

تحقیق کنی در چاه زمزم اقدام پس مردان پس حکم کرد این عباس بن ابی سیر که بیرون کرده شود زنگی
و حکم کردند بشیدن آب گشت راوی که غالب شد بر ایشان چشمه که جاری بود از جانب حجر سود
پس آن هر دو به یسین آن چشمه حکم کردند پس بند کرده شد آن چشمه بچادرهای قبطیه و پارچه های کهنه
یعنی منقذ آب بند کردند تا آنکه کشیده همه آن چاه را و حال آنکه صحابه بسیار بودند کسی از ایشان ایستاد
نشود و بود این فتوی دادن و بروی صحابه و انکار نمود از ایشان کسی انتی و نیز روایت کرد
ابو بکر بن ابی شیبہ از خالد بن سلمه که برآمد حضرت علی پرسیده شد از آن شخص که بول کرد در چاه و فرمود
که آن کشیده شود بدین الفاظ **اِنَّ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ مُثِيلُ عَمَّتَيْنِ بَلَّ فِي بَيْتِهِ**
قَالَ يَنْزِعُ وَنَزِعَ روایت است از علی که فرمود **اِذَا اسْقَطَتِ الْفَاعِرَةُ اَوَالَ الدَّائِبَةِ فِي الْبَيْتِ**
فَانْزِعْهَا حَتَّى يَخْلُوكَ الْمَاءُ سِرًا و الطحاوی یعنی و تیکه افتد موشی یا جانوری در چاه
پس بکشش را تا آنکه مغلوب کند تر آب یعنی ماده شوی و همچنین عبد الرزاق و بیہقی حدیث
زنگی را در سنن خویش روایت میکنند و بر ظاهر است که آب چاه زمزم از حد قلعتین بنا به کثرت
بود تا آنکه چشمه آن بند کرده شده بعد از آن از آب غالی گردید اگر از وقوع نجاست در چاه آب
تا پاک گشتی چگونه ایشان چنین حکم نمودند و نیز دیگر صحابه چگونه بر ایشان حکم کشاکش است
مِنْ الْحَقِّ شَيْطَانًا خَرَسَ انکار کردند و اما الاحادیث پس ابو هریره از حضرت
علیه السلام روایت میکنند که فرمود **اِذَا اسْتَيْقَظَ أَحَدُكُمْ مِنْ نَوْمِهِ فَلَا يَقُمْ حَتَّى يَتَوَضَّأَ فِي الْوُضْءِ حَتَّى**
يَفْسِلَهَا كُنْثًا فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي أَيُّ بَابٍ يَدُورُ حَتَّى يَتَوَضَّأَ عَلَيْهِ یعنی تیکه بیدار شود کسی از شما از خواب
خود پس فرو برد دست خود را در آورند آب تا آنکه بشوید دست راست با نیز اگر آن شخص نمیداند که کثاب
مگر را ندیده دست او امام نووی شافعی در شرح صحیح مسلم زید بن حدیث نوشت **اِنَّ اَهْلَ الْحِجَارِ كَالْوُضْءِ**
يَسْتَنْجُونَ بِالْأَجَارِ فَإِذَا نَامُوا أَحَدُهُمْ عَنِ الْوُضْءِ فَلَا يَأْمَنُ النَّاسُ مِنْهُ أَنْ يَتَوَضَّأَ يَدُهُ عَلَى ذَلِكَ الْمَوْضِعِ
الْيَحْيَى وَاقِعٌ يَدُهُ عَلَى ذَلِكَ الْمَوْضِعِ الْيَحْيَى تَجَسُّسٌ يَدُهُ فَإِذَا تَوَضَّأَ يَدُهُ تَجَسُّسٌ مَاءٌ یعنی هرگز
بودند اهل حجاره استجا میکردند بکسای پس تیکه محض کسی از ایشان عرق کردی پس امن نمیشد خواب کنند از
رسیدن دست بدانجای خویش پس تیکه دست او بر استجای پاک رسیده پشش پاک شد و هرگاه که در آنند و در همان
پاک سازد آب و در انتی و نیز روایت از ابو هریره که حضرت علی السلام فرمود **لَا يَأْمَنُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَتَوَضَّأَ يَدُهُ عَلَى ذَلِكَ الْمَوْضِعِ**

نکته در تحقیق آب

فیر ز آری که شافعی است و سیر سعادت و رباب اذ ابکرم الماء قلین کم یجمل حبثا نوشته قال بحکم
 تقدیر حیه حدیث یعنی جامع از محدثین گفته که در باب قلتین پنج مرتبه بصوت زبیده و و بوی
 در کتاب خود که اسرار است آورده و هو حدیث ضعیف یعنی حدیث قلتین ضعیف است و در تفسیر
 حدیث که لیکه الشافعی من حدیث قلین مذهب ضعیف یعنی جزئی که بران می
 امام شافعی رفته است از حدیث قلتین مذهب ضعیف است و گفت صاحب های در هدایه آنکه ضعیف
 ضعیف است ابو داود اتنی و آنچه در بعضی نسخاے برای بنظر میرسدنی سنی خطاست چه در سنن
 ابی داود ضعیف قلتین ذکر نیست و لهذا در نسخ تقدیر گفته قیل لکله فی غیر سننیه و علی
 ابن مدنی که امام علم حدیث و استاد بخاری و غیره است گفته آنکه کوئیت هذا الحدیث عن رسول
 الله صلعم که آنکه الشافعی عده الحق فی شکیب المشکوۃ العربی و الفارسی یعنی البتہ ثابت نشد است
 حدیث قلتین از حضرت مسلم چنانچه نقل این شیخ عبد الحق دلبوست و در بدائع آورده عن ابن المدنی
 لا یثبت حدیث القلتین اتنی فی اجماع حدیث قلتین باتفاق ضعیف و اکیه و بعضی ایه شافیه ضعیف
 است اگر چه در بیان وجه و ضعیف آن با هم مختلف اند و وجه دوم اینکه حدیث قلتین مخالف اجماع صحابه
 است چنانچه شیخ عینی شرح مشکوۃ و غیره گفته قال علی بن المدینی و هو امام کثیره الحدیث
 و شیخ البخاری انه مخالف لاجماع الصحابه فان الرجی وقع فی بید زمره و امر ابن
 عباس و ابن الزبیر رضی الله عنهم بیدر الماء کلک یحضور الصحابه و کوئیکر کفرهم احکم
 اتنی یعنی ابن مدنی که امام اید حدیث و استاد بخاریست گفت که حدیث قلتین مخالف اجماع صحابه است
 چه هر آینه یک زنگی در جاه زمره افتاده بود پس ابن عباس و ابن زبیر شیدان کل آب جاه زمره بمضو
 صحابه حکم فرمودند و هیچ کس از ایشان بران انکار نمود پس حدیث قلتین مخالف اجماع صحابه است
 اتنی و طحاوی در معانی الآثار آورده و کان ذلک او فتاء یخص الصحابه و کوئیکر کفرهم
 احد اتنی و شیخ در لمعات شرح مشکوۃ گفته و کان ذلک یخص الصحابه و کوئیکر کفرهم
 احد هو الا نکار فیکون حدیث قلین مخالفا لاجماع اتنی یعنی و این امر در باب
 صحابه بود و ظاهر نشد از یکس از ایشان انکار پس باشد حدیث قلتین مخالف اجماع صحابه اتنی و
 آنچه سفیان بن عیینه میگوید که من در کعبه از مغان سال می نامم درین مدت ندیدم کسی خود و بزرگ

در حدیث قلتین

در وجه دوم ضعیف

در حدیث قلتین

تفتیخ در برسم

که شناسد حدیث زنجی و افادان او در چاه زمزم جو البش اینکه در بین سفیان بن عیینه کاه است
بعد از صحت سند او چیزی در دلیل در بین خدا نیست بسیار چیزها باشد که او را معلوم نباشد پس این
ضرورت نیست که آن اشیا از دین خدا نباشد و آنچه امام شافعی رحمه الله میفرماید که حدیث زنجی از ابن عباس
معلوم نمیشود و نیز اگر ثابت گردد شاید که در آب نجاست آمده باشد و یا بوجه احتیاط لطافت همه آب چاه
را کشیده باشند و نیز آنچه امام نووی شافعی المذهب نوشته که این خبر باطل کوفه چگونه رسید و حالیکه
اهل مکة ازان آگاه نشدند جواب هر دو قول در فتح القدر چنین نوشته که این قول به نظر مفسرین
که خداست و او در بین خدا صلاحت دلیل ندارد و از سبوق عبارت و لفظ را می که زنجی مرفوع است
کشیدن آب و اظهار نیست که این حکم از جهت موت زنجی بوده از نجاست دیگر علاوه بر این اینکه از
جهت نجاست نزدیک امام شافعی آب چاه را نباید کشید - باز در میان او و در میان حدیث مذکور قریب
دست یکصد و پنجاه سال فاصله بود پس خبر دادن نصیحا این واقعه را معلوم کرد و ثابت نمود از ائمتنا
غیر بهتر باشد - و قول نووی که این خبر باطل کوفه چگونه رسید اهل مکة ازان باطل مانده نه است
است بعد از ظاهر شدن طریق حدیث و نیز معارض آن قول است که امام شافعی با امام احمد بفتنه بود که
اخبار صحیح از من ترا زیاد معلوم است اگر که امامی خبر صحیح باشد پس مرا بنامید که من نزدیک کدامی کی
کولی یا بعری یا شامی زنده تحقیق آن نمایم پس امام شافعی چه گفت که آن مرد مرا چگونه خبر بیاورد
از آن واقف نباشند - و وجه این است که صحابه در شهرهای دیگر خصوصاً در ملک عراق رفته
بودند علامه عجمی هم در تاریخ خود نوشته که در کوفه یک هزار و پانصد صحابه و در قریه اش صد صحابه
سکونت پذیرفته بودند از انانی مافی الفتح - و چه سوم اینکه حدیث تفتیخ مضطرب است یعنی الفاظ
و معانی این در میان خود مخالف است چرا که یک روایت از عبداللہ بن عمر بن حنین مردی است
سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ فِي الْغُلَاظِ مِنَ الْأَرْضِ وَمَا يُؤْتِيهِ مِنَ الدَّوَابِّ
وَالنَّبَلِ فَقَالَ إِذَا كَانَ الْمَاءُ قُلْتَيْنِ كَوْنِ الْحَبَّةِ رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَالنَّسَائِيُّ
وَالْبُيْهَقِيُّ وَغَيْرُهُمْ يَعْنِي زُرْعَةَ أَنْ سَرَدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَتَكِيدَ بِأَنْ آبَ فَلَا تَبْقَى صَوَادِقُهُ
بَرَمِيدٍ بَلِيدٍ رَأَيْتُهُمْ قَدْ آبَ ابْرَدَ اسْتَنْجَسَتْ مَا جَرَسَتْ بَرَمِيدٍ بَلِيدٍ رَأَيْتُهُمْ قَدْ آبَ

تفتیخ در برسم

بنا
در
حقیق
آب

ناپاک گردد چنانچه بعضی شارحان هدایه بدین تصریح نموده و آنچه بعضی برین محل مینویسند که این توجیه خطا است
چون وجه تخصیص مقدار قلتین برای عاجز ماندن از برداشتن نجاست و خبیثات هیچ نیست پس معنی آن چنینست
که بر لمیدارد پلیدی را یعنی ناپاک نمیشود دفع است باین طریقه که گاهی تفرقه در محل موجب تخصیص میگردد
پس شاید که پیش آنحضرت علیه السلام ذکر یکی آب قلتین آورده باشد پس آنحضرت علیه السلام فرمود که عاجز است
آب قلتین از برداشتن نجاست خلاصه مرام اینکه روایت این محدثین لا الت میگرد بر نیکی آب قلتین
از برداشتن نجاست عاجز است و این توجیه برای موافقت این احادیث با احادیث صحیح مذکور
بالا کرده میشود با وجودیکه معنی محل در وقت و قرآن هر دو معنی برداشتن ذکر کرده شده است چنانچه در منتخب القضا
و غیره است **الْحَجَلُ** برداشتن و حق تعالی میفرماید **وَحُمِلَ هُذَيْفَةَ** **ثَلَاثُونَ** **شَعْرًا** یعنی هر دشتین
رضیع و جدا ساختن او از شیر خوری سی ماه است و جای دیگر میفرماید **مَثَلُ الْيَدَيْنِ حَمَلُوا الثَّقَلَيْنِ** **ثَلَاثُونَ**
لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ اگر شما را بگویند که این روایت دیگر از عبد الله بن عمر چنین مرویست قال
قال رسول الله إذا كان الماء قُلْتَيْنِ كَوَيْحَسَهُ شَيْءٌ سَرَاةً ابْنِ مَاجِدٍ وَهُوَ دَوَابٌّ وَتَيْكَةً يَشْدُكَ
قلتین ناپاک میکند از اجزای چنانچه سائل نیز این روایت را پیش کرده است پس این اعتباری لفظی معنی
این حدیث از روایت سابق مخالف است و بر روایت سوم از عبد الله بن عمر مروی است گفت
که فرمود علیه السلام إذا بلغ الماء قُلْتَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةً كَوَيْحَسَهُ شَيْءٌ سَرَاةً ابْنِ مَاجِدٍ وَتَيْكَةً
رسد و قنایه قد را ناپاک نمیکند و اجزای پس این روایت از آنحضرت علیه السلام شتمل بر فساد است
و قنایه قد و نیز از هر دو روایت سابق مخالف است و معلوم نیست که آنحضرت علیه السلام و قد
فرموده است یا نه و نیز روایت است از عبد الله بن عمر که فرمود آنحضرت علیه السلام إذا كان
الماء اثْنَيْنِ قُلَّةً كَوَيْحَسَهُ شَيْءٌ سَرَاةً مُحَمَّدُ بْنُ الْمُكَدَّرِ یعنی و تیکه باشد آب چهل شده
ناپاک نمیکند و اجزای و نیز در قنایه به هشت سند از عبد الله بن عمر می آید و اگر در آن کلام
اثْنَيْنِ قُلَّةً پس بعضی می نویسند که کَوَيْحَسَهُ قُنًی یعنی ناپاک نمی کنند و را
چیز و در بعضی گفته که بقیع یعنی ناپاک نمی شود و نیز در بعضی روایات
ثَلَاثَيْنِ است و در بعضی ثَلَاثَيْنِ **أَوْ ثَلَاثًا** و در بعضی **أَثَرِ بَعِثَيْنِ قُلَّةً** و
در بعضی **أَثَرِ بَعِثَيْنِ عَزْبًا** و در بعضی **أَثَرِ بَعِثَيْنِ كَوَيْحَسَهُ** چنانچه در مواضع

توفیق که بفرموده آن بخت منزه بویارگان و نیز در میان نام مالک همین است پس حدیث قلین مبارک است
 حدیث آلاء طه و در آن حدیثی که را و ممکن نیست حل این حدیث بر حدیث قلین تا که گفته آمد
 که مراد از آلاء طه و در حدیث قلین است چه حدیث قلین نهایت ضعیف است چنانچه گذشت و حدیث
 آلاء طه و در حدیث قلین پس درین وقت لازم آمد ابطال عموم حدیث انوی حدیث ضعیف
 و این بالاتفاق باطل است پس حدیث قلین متروک العمل گشت بحدیث آلاء طه و در حدیث قلین
 و وجه ششم اینکه در بنای شرح هاید از ابن حزم ظاهری آورده قال ابن حزم لا یجوز له حدیث
 القلتین لانه علیه السلام کما یحذفه فی حدیث القلتین یعنی مرایشان را در حدیث قلین
 جفت نیست چه رسول علیه الصلوة والسلام حدیث قلین فرموده است و آنچه امام شافعی رحمه الله بر
 استمال خود در حق حدیث قلین آورده آن حدیث که مسلم بن خالد الزنجی عن ابن جریج با سند
 لا یخصه فی ذکره انه علیه الصلوة والسلام قال اذا کان الماء قلین کون کل حبشی
 قال فی الحدیث بطلان هجو قال ابن جریج را کنت قلل هجو قال قلین سعة فی بنین
 او قسین و قسینا یعنی خبر او در مسلم بن خالد زنجی از ابن جریج با سنادیکه یاد نیست و از آن که آنحضرت
 علیه السلام فرمود و قسینا آب باشد و تکه بر نبرد نجاست را یعنی ناپاک نگرده و در آن حدیث گفت بطلان
 شهر و خبر یعنی آن قلین از قلناس شهر جو باشد نه غیر آن گفت ابن جریج دیده ام من قلناس شهر جبر
 پس یک قلله از آن می گنجد و در شک آب را با قدری زیاده انتهی و امام شافعی میفرماید که ما زمره و قسینا
 برای اعتبار دو و نیم شک مقرر نموده و بعضی در شک و ثلث این امر می نمایند پس موافق مذمب
 امام شافعی آب قلین پنج شک بشود و یک شک آب بحساب شرع پنجاه سیر است پس آب قلین دو حد
 و پنجاه سیر میشود و بعضی گفته که مقدار یک شک آب صد پل عراقی است و در طایفه عراقی یکصد سیر است
 در حدیث و الله اعلم که متروک است و ضعیف به وجه وجه اول و دوم اینکه شیخ تقی الدین در
 کتاب خود که بنام امام موسوم است میفرماید که درین دو علت است یکی اینکه جوهر او را اگر متاد این خود را
 بنور در حال این حدیث مجهول گشته پس این حدیث منقطع شد پس استدلال با این درست نیست دوم
 قول او که در حدیث قلل هجو گفت ازین توأم پیدا میشود که این لفظ از رسول الله صلی الله علیه و آله
 حال آنکه در روایت ابن جریج این قول خبر رسول الله علیه السلام است یعنی مجهول نمی بین عقل است

القلین

نحوه

در حدیث قلل هجو

که این حدیث را ساجد که محدث می گوید و محمد ابی بن عقیل و اداری بن نیر خا که گفت ابن جریر
 أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ عَقِيلٍ أَخْبَرَنَا أَنَّ يَحْيَى بْنَ يَعْقُبَ أَخْبَرَنَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 قَالَ إِذَا كَانَ الْمَاءُ مُلْتَبِنًا كَرَجَلٍ جَسَا وَلَا بَأْسًا قَالَ فَقُلْتُ لِيَحْيَى بْنُ عَقِيلٍ قُلْ لَنَا
 هُوَ قَالَ قُلْ لَنَا هُوَ قَالَ فَاطْنٌ كُلُّ قُلْمَةٍ تَأْخُذُ قُرْبَيْنِ بَيْنِي وَرَسُولِهِ السَّلَامُ وَفِيكَ آبٌ بَشَدْرُوبِ
 یعنی بسوی کلان بر نه اردنجات و گندگی را گفت محمد که پرسیدم از یحیی بن عقیل که مراد در اینجا قلمهای است
 گفت که قلمهای است محمد که گمان می کنم که هر قلمه در و مشک آب را خواهد گرفت انتی و درین
 قلال محمد قول حضرت نیست و آنچه در قش از ابن جریر استخراج نموده دران قلال محمد را در خط نیست
 و چه سوم بیکو محمد بن ابی شیخ امام غفر له ضعیف است قَالَ أَبُو حَاتِمٍ لَيْسَ فِيهِ
 الْقَوِيُّ مُلْتَبِنًا لَيْسَ كَذِبٌ حَدِيثُهُ وَلَا يُحْتَجُّ بِهِ وَقَالَ الْبُخَارِيُّ مُنْكَرٌ أَخْبَرْتُ
 وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْمَدِينِيِّ لَيْسَ هُوَ بِشَيْءٍ وَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ الْوَلِيدِ كَانَ قَدِيمًا
 عَابِدًا يَصْنَعُ مِنَ الْقَهْرِ مِثْلَ سَنَةِ ثَمَانِينَ وَمِائَةٍ وَكَانَ كَثِيرًا غَلَطِي فِي حَدِيثِهِ
 را ای آخر ما قال یعنی گفت ابوعامر که دی قوی نیست و حدیث او خلاف روایت ثقات است نوشته
 نموده حدیث او و گرفته شود محبت حدیث او و گفت بخاری که حدیث او خلاف روایت ثقات است
 و گفت علی بن المدینی که دی هیچ نیست و گفت احمد بن محمد بن الولید که دس فقیه عابد بود و همیشه
 روزه دار بود و در کمال درستی و وفات یافته است و در حدیث غلطی بسیار کرده است انتی بپوشیده
 تمامه اگر حدیث از بسین قلمه عمل کرده آید درین صورت اغلب است که بهیلام غلط محمد بن جریر بن عقیل
 چرا که چون قبول نموده مقدار آب قلین در و صد و پنجاه سیر گشت پس موافق این مقدار چهل قلمه و پنج هزار
 سیر آب سیر صد و پنجاه از حساب ظاهر میشود بین مقدار آب در عرض ده در و ده بقدر یک باشد متق
 تخمینا با بر نهاده شد چهل قلمه صد و یک آب میگرد و آب صد و یک اگر زیاده نمی باشد ازین مقدار که بر
 میباشد و الله اعلم با جواب حدیث الماء ملوث ولا یحسبه شیء اینکه این حدیث خاص است بر یک
 همه الفاظ این حدیث اگر چه در ظاهر طلق است در آب لثک بسیار فاما الف و لام که در الماء موجود است
 از ان اشبات است بطرف آب بر لثماء چنانچه امام غفر له ضعیف به صحیح بهیم و اسط بیکو محمد بن
 ابی سعید أَخْبَرَنَا قَالَ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتَوْضَأُ مِنْ مِثْرٍ بِضَاعَةٍ وَهِيَ بَيْدٌ أَوْ لَيْتَ

بپوشیده

بپوشیده

فیه الحیض و کتھ الیلائی الثمن فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الماء طهور
لا یجسسه شیئاً و ایضاً رواه الترمذی و ابوداؤد یعنی گفته شد که یا رسول الله آیا
وضو کرده شود از بیهضاءه و آن جایست که انداخته میشود در وی پارچهای حیض و گوشت مسکین
و دیگر نجاسات پس آنحضرت علیه السلام فرمود این آب پاکست ناپاک نمی کند و راجح بر اینست و
در پدایه گفته و آنچه امام مالک روایت میکند و اردت در بیهضاءه و حال آنکه آب آن در بستانها
جاری بود و در فتح القدر آورده گشت نیز بیهضاءه طریقاً الماء الی النساء تنین یعنی بود
بیهضاءه را و آب بطرف بستانها یعنی مثل چشمها جاری بود و اگر نظر و اعتبار بجوم الفاظ کرده شود
پس جوازش بدو وجه است و وجه اول اینکه احادیث صحیحہ مذکورہ باعتبار صحت سانیة قوی تر از
حدیث الماء طهور لا یجسسه شیئاً است و اما اگر روایت کرده است آنرا بخاری و مسلم و صحیحین خود نیز دیگر
محدثین مثل ترمذی و ابوداؤد و نسائی و ابن ماجه و طحاوی و طبرانی و غیرهم خلاف حدیث الماء
طهور لا یجسسه شیئاً که در صحیحین کثیر نیست تا آنکه در بخاری بابی را منعقد ساخت که مضمونش
مثل مضمون این حدیث است مگر بوجهی از وجوه ضعف بذکر این حدیث قایل شد و انقباض قبول هر
که تابعی است نمود و گفت قال الزهیری لا بأس به ما لم یغیر طهره او یفقد او فلوک پس هرگاه
که راجح شده احادیث مذکورہ باعتبار صحت از حدیث الماء طهور لا یجسسه شیئاً پس این حدیث متروک العمل
گشت و نسخ آن با احادیث صحیحہ و وجه دوم اینکه احادیث مذکورہ را ترجیح بر حدیث الماء
طهور لا یجسسه شیئاً بموجب قاعده مقررہ علم اصول آنرا یک وقتیکه باهم متعارض شوند و
حدیث در میان خود یکی از آن مقتضی اباحت باشد و دیگری مقتضی حرمت پس عمل کرده شود با آن
حدیث که مقتضی حرمت باشد نه بحدیثی که مقتضی اباحت باشد پس حدیث الماء طهور لا یجسسه شیئاً
اباحت و طهیر آب اگر چه یک کفایت باشد و احادیث صحیحہ مذکورہ بالا میجو این حرمت و نجاست
از پس حدیث الماء طهور لا یجسسه شیئاً متروک العمل گشت باین احادیث مذکورہ

تنبیه

برایکه منعده گشته است اجماع است بر اینکه حکم آب کثیر مانند حکم آب جاست پس حدیث لا یقولن احدکم
فی ماء الا یغیر فی نحو یغیر فی و غیره در ظاهر هر چند که عام است آب کثیر را نیز شامل

لأنهم دانستیم چه قولش در حق ایشان گانوی من السماوت در مقابل مولوی نذیر حسین پوری
 دو یک ایشان احادیث شریفین را چه شمارست - ع چه نسبت خاک را با عالم پاک ؟
 آنکه الله که اسم علی با حدیث بیست از عارفان و یک ایشان است و سماعی آن عند تحقیق والتدقیق
 نزدیک ما قافی القریین است یا کما من ان کلمه تعلّمون ۰ و در کتاب علم شکوه است
 عن الحسن البصری قال تعلم حکمان فاعلموا فی قلب قد اکت العیون النافعه و علو
 علی الانسان قد اکت الله عز وجل علی ابن ادم - ولنعم ما قبل

علم چون بر دل زنی یاسے بود - علم چون بر تن زنی یاسے بود

نقل است که واسطی در شهر کیه بر گزارد در یاسے بود رسید و در فضائل یسیر الله الرحمن الرحیم
 بگویم که نمود و گفت یک که از علوم عقیقه تسمیه را خوانده قدم خود را که بر یازده ساله آب گذر نماید و
 غرق نگردد و سائے از آن را مشقت بسیار و درین شهر رسیده حاضر تذکیر وی بود این را شنیده دُل
 تصور نمود که بر سے علی من بین قدرت فبست فی الفور از آنجا میرافت بعد از خواندن تسمیه قیام
 بر پا زد و سلامت بجا آمد خود رسیده از آن عالم نهایت خوش گردید و همیافتش نمود تسمیه خوانده باز به
 قدم زد و پیش آن ذکر حاضر شد و بهای خورائیدن دعوت یافت با او را رسانید آن عالم حیران مانده
 گفت کشتی ما بنیاد زده چگونه از دریا بگذریم عرض کرد که شاید یک تسمیه خوانده بروید و غم من مخورید چه از
 و فیکه از شنیده ام بکرت شما من هم مثل تو گذشتن از دریا میتوانم آن عالم که مثل زده و بایه
 کامل بودند عامل از کارش خیره و حیران ماند آن عامل نیز پیش بالاسے آب در گذشت و او را بگذاشت
 و گفت کبر مقتا عند الله ان تقولوا ماکالا تفعلون - و الله اعلم و الله اعلم دانستم

نقل است که

نقل است که

باب سوم در خواندن فاتحه در نماز و این باب شمل است بر فصل

فصل اول در اثبات وجوب فاتحه در نماز و نفی فرضیت آن

عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى صلاة
 لم يذكر فيها الحمد لم يقبل الله صلواته رواه مسلم و الامام مالك
 و ابو داود و ابن ماجه و الترمذی و النسائی و الطحاوی یسئرون ان ذکره و نماز را

و بخواند روی سوره فاتحه پس آن نماز بریده شده ناقص است این را شمار تکرار فرمودند و سید
عائشه رَضِیَ اللهُ تَعَالَى عَنْهَا قَالَتْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ
كُلُّ صَلَاةٍ لَا يُقْرَأُ فِيهَا بِأَيِّ الْكِتَابِ قَبْلُ خَيْرٌ مِنْ رَأَاهُ ابْنُ مَاجَةَ وَالطَّحَاوِيُّ
یعنی گفت که شنیدم از رسول الله صلوات الله علیه که میفرمودند هر آن نماز که خوانده نشود در وی سوره
پس آن نماز ناقص است انخی باید دانست که لفظ غیر تمام و لفظ خیر درین هر دو
حدیث صحیح صریح دلالت کننده اند بر اینکه نماز بغیر از خواندن فاتحه ابرأ بگرد و مگر نقص و بحدیث این
حکم واجب است نزدیک امام اعظم رحمه الله تعالی و اگر خواندن فاتحه در نماز فرض بود پس
آنحضرت علیه السلام گاهی لفظ خیر است و غیر تمام نفرمودند پس چنانکه ظاهر است بلکه نهی
باطل یا مثل این ارشاد نمودند پس چرا که خداج در سنت یعنی نقصان است چنانچه در صریح است
و فی التَّحْدِثِ كُلِّ صَلَاةٍ لَا يُقْرَأُ فِيهَا بِأَيِّ الْكِتَابِ قَبْلُ خَيْرٌ مِنْ رَأَاهُ ابْنُ مَاجَةَ وَنُقْصَانٌ وَمَنْ مَنَعَ
حَدِيثَ عَلِيِّ بْنِ رِضَا مُحَمَّدٍ بْنُ أَبِي نَافِيسٍ لَيْدَةَ انْتَهَى - و از وجدان نقصان در كل التفتا
كل لازم نمی آید علاوه اینکه قول بنی نیست فی بعض سوره فاتحه در نماز خلاف است آیت قرآنی و
احادیث کثیره و اما لا یتقوال الله تعالی قافراً و اما یتسکمون القرآن یعنی پس بخوان
آن چیز را که آسان باشد از قرآن - و اما الاحادیث قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم ان الصلاة لا یصلح فیها من كلام الناس انما هی الشیخیر و التکیف
و قرآن القرآن رواه مسلم و ابوداؤد و النسائی و الطحاوی و بالاسانیه المتفق
یعنی هر آینه در نماز درست نیست چیزی از کلام مردم جز این نیست که نماز تسبیح است و تکبیر و خواندن
قرآن - و نیز روایت است از آن سرور علیه السلام که فرمودند اذا قمت الی الصلوة فکثر ثبوت
اقرا ما یتسکمون القرآن ثم اذکع الحدیث - رواه البخاری و مسلم
و النسائی و الترمذی و الطحاوی و ابن ماجه و ابوداؤد و بیه و تکیه بر تکرار شری
بطرف نماز پس بگیر گویند از آن بخوان آن چیز را که آسان باشد از آنچه که نزدیک تو باشد
از قرآن پس رکوع کن و نیز روایت از ابوهریره رضی الله عنه که آنحضرت علیه السلام فرمودند فاذا قمت الی الصلوة
امک لا صلوة الا یقرأه و کثیراً فی کتاب رواه ابوداؤد و ابو حنیفه یعنی

آواز و در مدینه بنطو که بلا شبهه نیت نماز مکرر قرائه اگر چه سوره فاتحه باشد و نیز روایت است از عبد الله بن امارش که او گفت صَلَّيْتُ خَلْفَ رَأْسِهِ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّيْهِمْ عَلَیْهِمُ الْوَسَلَامُ فَكَرُّوا الصَّلَاةَ وَقَالُوا لَا صَلَاةَ إِلَّا بِقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ وَتَوَفَّيْنَا فِيهِ الْكِتَابَ رَوَاهُ أَبُو بَكْرٍ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ یعنی گذارم نماز را در پس گرو پس از اصحاب آنحضرت علیه السلام که از انصار بودند پس ایشان را گونا گوند و گفتند که نیت نماز مکرر قرائت قرآن اگر چه قرائت سوره فاتحه باشد انتهی پس این آیه کریمه احادیث صحیح که کثرت اند صریح دلالت میکند بر اینکه فرض در نماز مطلق قرائت قرآن است خواندن فاتحه کتاب با تخصیص فرض نیت چه فاتحه درست از مطلق قرائت قَائِلُ نَظَرٌ فَإِنَّظِرِ الْمُتَصَفِّتِ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُتَزَيِّنِ پس آنچه در بخاری و مسلم از عباد بن صامت روایت میکنند که آنحضرت علیه السلام فرمودند لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَمْ يَقْرَأْ بِقِرَاءَةِ الْكِتَابِ یعنی نیت نماز شخصی را که نخواند او سوره فاتحه را در نماز و در بعضی روایات چنین وارد است لَا صَلَاةَ إِلَّا بِقِرَاءَةِ الْكِتَابِ مدفوع است بحدوده و وجه اول اینکه این نفی ذات نیت بلکه نفی کمال است چنانکه علامه عینی گفته که کمال نماز بخواندن سوره فاتحه است نه اینکه جواز نماز بغیر از فاتحه نیت چنانچه فرمود علیه السلام لَا صَلَاةَ إِلَّا فِي الْمَسْجِدِ إِلَّا فِي الْمَسْجِدِ یعنی همسایه مسجد را کمال نماز نیت مگر در مسجد و لَا صَلَاةَ بِخَضِرَةِ الطَّعَامِ یعنی کمال نماز نیت وقتی که حاضر باشد طعام و لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا أَمَانَةَ لَهُ یعنی کمال ایمان نیت هر کس را که او را امانت داری نیت و همچنین است لَا إِيمَانَ أَفْوَكَ لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَمَلَهُ لَهُ پس اگر معنی ظاهری این احادیث چنین کرده شود که همسایه مسجد را در خانه و همچنین بخضرت طعام کسی را نماز جائز نیت و خیانت کننده را و نیز شکننده عهد را ایمان نیت یعنی کافرت مخالف جابر علی بن ابی سلم و جماعت بلکه منافق کاذب اهل اسلام است که از ایشان کس قائل این امر نیست و محض تمثیل بر بقدر انکار کرده شد و در جامع صغیر جلال الدین سیوطی رحمه الله و ربهم دو حدیث است و احادیث ازین قبیل مسطور اند که در ابتدای آن لفظ لا موجود است و انما باید بود که در کلام جابر برای نفی ذات است و کدام جابر برای نفی صفت کمال و اما در اینجا دلیل بر اینکه لفظ لا در احادیث مذکور برای نفی صفت کمال است نه نفی ذات کلامی که و لفظ غیر تمام که خاص از آنحضرت علیه السلام باسانید صحیح روایت کافیت پس هرگز از حدیث عباد بن صامت

یعنی نیست نماز کامل مرمرودی را که خواند سوره فاتحه پس زیاده را از فاتحه و همچنین است حدیث ابی سعید که
 او گفت که آن سوره و علی السلام فرموده عفا الله الصلوة الطهور و تحویرها التکبیر و تحلیها التسلیم
 ولا صلوة لمن لا یقصد بها التحمل و سوره فی فیضه و غیره و او از نزد ابی سعید از امامت
 و حرام کننده اشیاء نماز کبیر یعنی تکبیر اولی و بیرون کننده از نماز سلامت و نیست نماز کامل مرمرودی را که خواند
 الحمد و که ام کی سوره و در نماز فرض و غیر فرض انشی و چه دلالت کردن این احادیث بر تکبیر و لا درین هر دو حدیث
 بلکه کامل است نه جائز است اجماع اکثر است که اگر در نماز الطلح جائز برای خبر مقدس کرده آید پس معنی هر دو حدیث چنین گردد
 که تا وقتی که در نماز سوره فاتحه و قدری قرآن خوانده شود آن نماز جایز نباشد و این معنی بالا جماع علی است چرا که منضم
 سوره با فاتحه بنویسند کسی فرض نیست پس جمیع الفاظ حدیث عباد بن صامت و حدیث ابی سعید دلالت می کند که
 خبر لا کامله است نه جائز است پس خود از حدیث عباد بن صامت و حدیث ابی سعید و آید که در حدیث
 مسطوره الصدر بخوبی ثابت گردید که خواندن قرآن در نماز فرض مستبعد است و معنی اینست که درین حدیث
 و همین است نه مسلمندین که بعضی از ایشان امام ابو حنیفه و امام ابو یوسف و امام محمد و امام حنبل و بعضی
 و ابی اسیم معنی و قاضی و سعید بن المسیب غیر هم اند و رضوان الله علیهم همین و علامه معنی و شرح صحیح بخاری می گوید
 که از امام احمد بن حنبل منقول است که یک آیت از قرآن فرستاده هر جا که باشد کافی است انشی و الله اعلم بطایفه
 و دشمنی و غیره و آورده که فرموده که در سوره که خواند که در حدیثی از علی گفته اند که در نماز اگر ترک نماز پس از عتاب
 امام شافعی نمی ترسم و اگر قرائت آن نایم پس از نماز سلام ابو حنیفه خوف می خورد پس این معنی ضایع هر دو امام است
 بر آنکه اینند بدین که درین هر دو حدیث معنی اینست که انشی کفیفه عالم طریق تارک جماعت پرسید چه باعث است که
 تارک جماعت گشتی گفت چه کنم که در نماز خواندن من با جماعت با ضرورت من کی از ابو حنیفه و شافعی رحمهما الله نارضی
 خواهند شد من نخواهم که انوشان کی را از خود تارک من کنم پس لا محاله نماز خواندن را دوست داشتم آن عالم اندر خود
 ای جاهل بمنزل اگر نماز را با جماعت خواندی اگر چه یک را بجز من تارک خود تارک را دوست کردی مگر با ضرورت
 یکی را نیز خوش ساختی و در ترک جماعت هر دو را از خود تارک بنایت تارک ساختی که تارک جماعت نزدیک
 هر دو مرد دوست و ملعون تارک و تارک با قیاری آن نزد مسیح کی انوشان بدین مرتبه نیست
فصل دوم در اینکه فاتحه خواندن خلف الامام جائز است یا نه
 بداند خواندن مطلق قرائت الحمد باشد یا غیر آن پس امام مقدس را مطلقا ممنوعت نماز جبری باشد یا نه

۱۶۰

۱۶۱

فصل دوم در فضیلت عقیقه

یا جان ما عظمی

و آمین است در پی تقدیمی عالم عینی امامان عظمی علیهم السلام احشدر کافی ز مسند و آذین
 فی انبیاء و ائمه و سید المرسلین و الابرار و الاطهار بر این سلسله درین باب شل امام ابو حنیفه و مراد
 نزدیک کسی از مخالفین است و آن چند وجه است که پیشتر از بیان آنها از معرفت قاضیه و کلیه لایحه می است
 و آن اینکه قرآن شریف خاص باشد یا عام اصل مقدم است و باید احکام و دین بر حدیث شریف بود
 و چه اول اینکه قرآن شریف تعلیمی بنظم است چرا که از زبانه حضرت علیه السلام مکتوب شده منقول متواتر نقل است
 بالاتفاق در هر زمان پذیر از حال تبدیل و تغییر الفاظ و معانی و زیادت و نقصان محفوظ است بخلاف حدیث شریف
 زیرا که در زمان حضرت علیه السلام آن مکتوب گشت و متواتر نقل منقول شده و اکثر احادیث آحاد و اندک بعضی
 و آن نیز قرآن شریف بکار رجال است حدیث هر قدر که زیاد باشد یا قدر جواز و احتمال خطا در آن زیاد باشد
 کما عرفت به این محذور و العسقلانی بحیث قال فی شرحه تحفه الفکر فی مصطلح اهل الذماین
 را و من رجال الاستناد و الاخطا جاز علیه و کما ذکرنا و طالع التذکره
 مظان التیور و کما قلت قلت انتهمی از هر یک را می از رجال بنا و خطا جاز است و دیگر که در
 کثرت شود و حدیث در رازی کش پس گمان خطا نیز بسیار باشد و هر گاه که و ما نقل کمتر باشد گمان خطا نیز کمتر
 اندا حال هر حدیث اینکه حدیث هر قدر که متعدد باشد یا قدر الفاظ اخذ نیست متعدد و با هم متغیری باشند
 چنانچه برابر آن فن محض و تمیز و این است وجه دوم نیست است و آن هم بقرآن است و هم
 بحدیث اما القرآن فقال الله تعالی اطیعوا الله و اطیعوا الرسول که اطاعت خدا بیشتر و مقدم است
 بر اطاعت رسول که آن باعث اقرار بر توحید و رسالت و نیز میفرماید و ما کان لیؤمننک
 اذا قضی الله و رسوله امرا ان یقولوا لهم الخیر فامین امرهم یعنی نیست هر کس در امر
 را اختیار و امر خویش و دیگر کم فرماید خدا و رسول او پس ازین هر دو آیت هموید اند که اطاعت خدا عبارت
 از اطاعت کلام او و مقدم بر اطاعت رسول یا علیه السلام که عبارت است از اطاعت حدیث او و اما
 الحدیث فمن معاذ بن جبل ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال کیف تفتنی اذا
 عرس لك قضاء قال افضني بكتاب الله تعالی قال فان لم تجد في كتاب الله قال فبسنة رسول الله
 صلعم قال فان لم تجد في سنة رسول الله صلعم قال فاجهده برأی و كما انما قال قضيت
 و رسول الله صلعم عل صلعم و قال الحمد لله الذي وفق رسول رسول الله

در حدیث

بی دینی لایزبیب

یعنی قول اول بهترست و آن اینکه این آیت در باب قنوت و نماز و اوست انتهای امر برادران اسلام
هر چند که صاحب سیر با وجود مخالف بودن موجب اوج حق را چنین بیان نمود که وی می شنیدی مگر فیضه تعالی
تصحب بی و بی مگرین زمانه مایه خودی رسیده که اقل و آخر از فیضه صاحب بیت سلم انداز نمود و مردان و
در میدان اوراقی رساله های خویش از کمال تبس که عادت ایشان می نویسند که به پیوندی و تفسیر خود
آورده که این آیت در باب غلبه و انکسار فی الصلوة و کذا و کذا نازل گشته است پس زیاده از بن سح چه دلائل
و زودی که بکج چرخ دارد و دیگر چه نوشته آید چه صدق ملت و مذنب ایشان انصدق قول حق را ایشان
صاف ظاهرست تا ظلال الدین بیوطی شافعی و تفسیر مشهور گرفت آخر چه عبد بن حمید که التبیان
فی التفرقة عن آیة العالیة فان التبیان صلوة کانت اخصا به فقر آخر اخصا به فقر کت
هذی و الا یله فکت القوم و قرأ التبیان صلوات الله علیه و سلم یعنی عبد بن حمید و بهی و در باب قنات
از ابوالعالم وایت کرده اند هرگاه که آنحضرت علیه السلام نماز با اصحاب میکرد از دمی قنات میکردندی
صاحب نیز قنات میکردندی پس نازل گشت این آیت پس سب آن مردم از قنات باز ماند و آنحضرت علیه السلام
قنات میکردندی لعل و در زعمای شرح مطا از ضی عبد البری آورد آنچه معوا علی آن که تفسیر
یه کل موضع فیتم فی القرآن و اما اگر اذ الصلوة و یسکله قوله صلوات الله علیه و سلم
فی اول کلام و اذا قرأ فاکتفوا صوته و یسکله فایز المذهب عن الشافعی و ظاهر القرآن یعنی اجماع
همه برینست که ازین آیه عمومها هرچنانکه در آن قرآن شنیده میشود در ایت و جز این نیست که مراد ازین خاص
نمازست و گواه است برین قول آنحضرت علیه السلام و نشان امام و فیکلام قنات کند بیخ مشربانید جمع گفته این
حدیث را امام محمد پس بکاست جای گریز ازین حدیث و ظاهر القرآن انتی پس آنچه بعضی اندازند ببطریق
اعراض بر خفیه در وقت استدلال باین آیت موصوف میگویند که اگر شخصی در پس امام بعد از آن رسیده که امام
در قنات شروع کرده باشد بذهب خفیه اگر مشغول بنیت و تحریر گردد و ترک اتباع و انصات بروی لازم آید
و بموجب آیه نیز یک ایشان آن هر دو بروی لازمست و اگر اشتغال بنیت و تحریر نیاید رکعت از وی فوت
گردد و مخرج است باینکه این آیت خاصست در حق نمازچنانکه دینی و غیر نزدیک خفیه لفظ لسانی برای تحریر مشروط
بلکه تفسیرش را داده ولی کافی نیست پس درین صورت سهو الشیء متوجهی شود و قاضی صاحب
تفصیل استدلال برین آیت اینکه قاعده مسلمه ایست که تعدد و افعال دالالت می کند بر تعدد معانی و عموما

وعلی التخصیص وکلام ربانی که هر یک نقطه آن از حکمت فواید پرست زوأم و مشهور در این مجال فی و از هر نظر
آن فایده جدیدی تراود و لهذا بدین مقام گذارد که فایده کلام و انصتوا آنست که از لفظ انصتوا مستفادست
والاحشود و کلام الی لازم آید پس این آیت منع بیکه مقتدی از انخواندن سوره فاتحه مطلقا ناجزیه باشد بدین
چه ازین آیت و در غرض مطلوبش یکی شنیدن بغیر و گوش فرا داشتن و دیگری خاموشیدن و عمل بر هر دو واجبست
مگر شنیدن خاصست بمانجریه و خاموشیدن عام که شاملست نماز سیره و جهریه هر دو را پس واجبست
خاموش ماندن مقتدی بمواظقت قرار است امام و در هر دو جایگاه اد اشراط پس اگر قرارست مکن السمع باشد چنانچه در
نماز جهریه پس در بصورت انصتوا السمع هر دو واجبست و اگر ساعت مکن نباشد چنانچه در نماز سیره پس
نقطه اسکات واجبست نه سماع بفرع اسکات مقتدی در جهال لازمست و سماع خاص بوقت هر کس
قال العلامة ابن اطار فی فتح القدر فان المکتوب من هذه الآية انه ان الانصتوا ثم ولو انصتوا
فیسئل کل منهما فی الاول یحصل بانجهریه و الثانی لا یحصل فی علو اطلاقه بتجوز المکتوبات
عند القدراء و مقتضا و آنچه بعضی بگویند که انصتوا مقتدی نیز مثل سماع او خاصست بوقت جهل امام
موجب چند مفاسد عظیمست یکی ابطال عموم کلام اذ اقر فی مقامست قرارست نماز سیره و جهریه هر دو را فاش
و اگر قرارش چنین بودی چنانکه گفته شد پس در بصورت ارشاد چنین گشتی و اذ انجهر القراء یعنی و فیکه
هر کرده شود و بقرآن و و م لزوم شود که در کلام فصحی مثل کلام لغوت و آن لفظوا انصتوا است چه اگر
مطلوب حق تعالی مطلق انصتوا مقتدی نبودی بلکه خاص در وقت جهلوس در بصورت لفظوا فاستمعوا له
و غیره انصتوا کفایت میکند چه استماع مع القراءت که انشی انشی کسی تصور نیست و امر الی مقتضی حق السمع
است نه نفس صوت که لا انشی من صاحب الفهم و الی سوم مخالفت از اصل مشهور که تعدد الاکلفاظ
دل علی تعدد المعانی و لهذا بعینه بین مضمون قرآنی را بطور اختصار انصتوا علیه السلام در کلام
ه ابیت نظام خود میفرماید عن ابی حمزة قال قال رسول الله صلوات الله علیهم اجمعین انما جعل الامام لیسئوهم به و لا یأثمون
کبر فیکبر و لا یؤاخذوا فاقصوا و ایا الناس و ابن ماجه و ابوداود و مسلم و قال فی صحیحهم هذا
الحديث صحیح یعنی فرمود آن سرور علیه السلام جز این نیست که مقدر کرده شده است امام برای اینکه اگر آید
روی بر تنیکه کبیر گوید یا امام پس کبیر گوید یا فکیه قرارست که امام بر خاموش باشد حالت جبر باشد یا اختا و نیز
در این ماجه آورده عن ابی موسی الا شعیب قال قال رسول الله صل الله علیه و سلم اذا قرأ الامام

مرا در گیریم چنانچه مذکور است در این قرات عام باشد از آنکه نماز تیری باشد یا جهری و حال آنکه در حدیث صحیح
 خود از ابوهریره روایت شد فانتی للناس عن القلعه مع رسول الله صلعم فیما یحجر فیہ بالقلعه حیث یحجروا
 ذلك من تحریک الله صلعم و چون در نماز جهری است لال خصم مستقیم نگردد و چنانکه راوی آن نیز ابوهریره است
 پس همین استدلال درست نیست بقرض تسلیم اگر غرض ابوهریره چنین باشد چنانکه مدعی میگوید میگوید که از
 اتباع جم غفیر از صحابه ضروری لا بدیست تنها اتباع ابوهریره با وجودیکه نقیضست علاوه اینکه از امامان
 گذشته و آینده و نیز از ائمه اذقوا القرآن الایة و چه رسد صحابه این مذهب مخالفست و آنچه بعضی از بزرگان
 در جواب این حدیث منویسند که اشخص یا و از بلند سخن آنکه از جهرا و رسول الله صلعم در قرات اشتباه التبار
 می افتاد باینکه است که در وقت جهری قرات امام سو و تشابه بالضروری افتد و موجب خلل بزرگ نموده
 سرگ است یکی تحریر حدیث که فقره فانتی للناس عن القلعه الخ و ال بحریف آن بدوین و
 است و دوم از ممتنع بودن آنحضرت صلعم معاذ الله منه چه وقتیکه آنحضرت صلعم از جهری تشابه افتاد
 اول اینکه آن شخص از شنیدن آن و از شناختن پس فرمودندی لا تفعل کذلک و بالقرض اگر شناختی پس
 چنین ارشاد فرمودندی من قرأ متعنی منکم انما و یا ایها الناس انما قد در صورت مذکور استقامت از
 تعیین قاری عند القلعه بلکه باینکه در کارست از تحقق قرات که آن خود شنیده بود که باعث نزاع
 آنحضرت علیه السلام با قرآن گشت بلکه تقیض نیز چیزی حاجت بود که موانع این ارشاد کافی بود که قرات
 قرات امام است خواند که لا یخفی علی اهل العاقل + فضلا عن الفاضل العاقل و نیز در حدیث
 و نکته دیگر است آن اینکه اگر قرات فاتحه و غیره خلف الامام فرض بودی ریضوت رسول الله صلعم را علم کامل بر
 قرات ایشان بودی بر گز نفرمودندی هل قرأ متعنی منکم الخ بلکه در صورت فرضیت آن اگر گمان آنحضرت
 بر کسی از ایشان آنحضرت داشتی معامله بر عکس ضروریست که من منکم لو یقرأ او ترک الفرض دوم
 اینکه بالفرض اگر چه قرات خلف الامام فرض میبود مگر از پرسیدن آنحضرت علیه السلام بعباب معلوم شد که
 خواندنش منسوخ گشت و عتاب آنحضرت علیه السلام فعل منسوخ میباید فعل مفروض چنانچه جمیع صحابه بر عمل
 فرموده از قرات خلف الامام باز ماند چنانچه فقره فانتی للناس ظاهرست و نیز در این باب و نیز در این باب
 یک یک باب در منع مقتدی مطلقا از قرات خلف الامام بدین الفاظ منع فرموده اند باینکه اذا قرأ
 الامام فانتصوا و ان حدیث را با ساند متعدد و صحیح و در اخبار و روایت کرده اند اصحاب فقره ظاهرست

ناجی

ناجی

در کتابی حدیث

پس بخوانید چیزی از قرآن سوا می شود فائده ای ندارد و معنی حدیث است هر دو حدیث بسند خود - اول اینکه
 مانع مذکور شخص مجبول است چنانچه علامه عسقلانی شافعی در تقریب می نارد و نیز علامه زبیری می نویسد قد
 ضلقتکم کما ضلوا و منهم محمد بن فضال استیسی تحقیق ضعیف کرده است این حدیث را با معنی که از ایشان احمد بن حنبل
 است این حدیث مانع مردود گشت نزدیک اهل حدیث چه کسی از حدیث مردود مجبول بودن را می ست چنانچه در
 اصول حدیث سطور است و چه درم این که یکی بن معین استاذ بخاری و سلم و غیره می نویسند که جمله استثنایه
 یعنی الا باجم الکتاب صحیح نیست - و چه سوم آنست که پیشتر و ابتدای این فصل گذشته از تقدیم کلام
 ربانی و آن احادیث صحیح که موافق کلام ربانی باشند بر آن احادیث که چنین نباشند و خلافت این مردود
 حدیث و نیز حدیث محمد بن اسحاق بن عمار که در ترمذی است از آیت فاذ قرأ القرآن فاستمعوا له و یسمعوا
 و نماز جبره و کبره من الشیء این حدیث است انصابت را یعنی که در صورت استماع نیز متروک میگردد و قطع نظر
 از این چه بگویم که قرأت فاتحه قبل ازین ثابت بود و در حدیث فائده الشافعی هر دو حدیث فائده است و از احادیث
 آینده مع آثار صحیح گویند و صحاح را بالا جماع حدیث عباده بن صامت اگر چه بطریق بسیار ثابت باشد منسوخ گشته
 است و عکس این ممکن نیست که احادیث عدم قرأت اسانید حکم و موافقت بعض قرآنی میدارند علاوه برین اگر
 نسخ احادیث بالفرض تسلیم کرده شود آثار صحاح را که کثرت اند چگونه نسخ گردد چنانکه ظاهر است معین
 جواب است حدیث ترمذی که بواسطه محمد بن اسحق بن عمار روایت می یابد بایک تحقیق دیگر که آن ضعف محمد بن
 اسحق است حدیث مذکور این من عبادة بن الصامت قال قال رسول الله صلوات الله علیه و آله فقلت علیه السلام
 فلما انصرف قال ای ایاک انصرفون و راء ما کما قال قلنا یا رسول الله قال لا تفعلوا الا باجم
 القرآن فانه لا صلوة لمن لا یقرأ بها انتهی ترجمه این حدیث بالا منسوخ میگردد باید دانست که در این
 این حدیث محمد بن اسحق بن عمار روایت می افست و می مختلف فیه است موافق اصول حدیث قابل نیست
 چه یکی قطان بن محمد بن اسحق می نویسد اشهد انک محمد بن اسحق کذاب یعنی گواهی میدهم بر اینکه محمد بن
 اسحق کذاب و در فکر ترست با وجودیکه یکی قطان را به حدیث قابل سند تسلیم کرده اند و می نویسند که چرا
 یکی قطان گذارد و ما نیز خواهیم گذشت همین طور سلیمان بن عیسی او نیز کذاب می نویسد و نیز مایه الک
 او را در حال گفته کافی میزان الاعتدال و دار قطنی آورده که با وجبت گرفتن نمیتواند و نسالی
 میگوید که قوی نیست مگر در خیال فقط از یکی قطان دلیل آورده میشود که بر حسن مفصل است و قاعده اصول

جواب از سوال سابق

جواب دیگر

تضعیف محمد بن اسحق بن عمار

تضعیف محمد بن اسحق بن عمار در حق محمد بن اسحق بن عمار

حدیث است که اگر بعضی شخصی تعدیل نماید و بعضی دیگر او را جرح کند جرح را ترجیح باشد بر تعدیل بشرطیکه جرح کنند
 مستند و مستند و عارف باشد با سبب جرح باشد و جرح را بتفصیل بیان کند چنانکه گوید که فلان کذاب یا
 دجال است مانند آن اگر جرحش را بشم کند و در حق شخصی که مختلف فیه باشد مقبول نبود که اقال الخ و اقله
 حجه فی شرح ثخنة البکر و النجاشی مقدم علی التعدیل و اطلق ذلك جماعة و لكن محله ان صدقنا
 حين عارضه بالسبابة لا ان كان غير معتبر لو يقدح فمن ثبت عدالة و ان صدق من غير
 عارضه بالسبابة لا يعتد به ايضا يعني فانما ابن حجر و شرح ثخنة النجاشی که مقدم است جرح بر تعدیل
 امام داشتند این امر را جاعلی و لیکن محل وقوع آن این است که صدوران جرح مفسر باشد از خصیصه که اسباب جرح را
 میدهند بلکه اگر مفسر نباشد در حق خصیصه مدافعتش ثابت گشته باشد چیزی مضروقات نباشد و اگر صدوران جرح
 از شخصی باشد عارف با سبب جرح نباشد آن جرح را نیز اعتباری نباشد استی مگر یکی قطان بدان کسان آنکه در
 تعریف اسباب جرح ما کانند چنانچه تهذیب التذیب نویسد قال ابو یوسف یمن محمد بن النبی ما رايت اعلی الناس
 من یحیی القطان یعنی ابراهیم سیلوید که من کسی را نمی بینم که قطان را زیاده و عارف نباشد مودم ندیدم و همان
 کتاب است که گفت امام احمد بن حنبل که من مثل کسی قطان کسی ندیدم و نیز مسلم اهل حدیث است که لفظ کذاب جرح
 مفسر است پس محمد بن اسحق بن سید راوی این حدیث را محال ضعیف غیر معتبر باشد و قطع نظر از این بر تقریب
 محمد بن اسحق را در کس نیز نوشته اند و در کس بودن را وی میبایست خاص بالاستقلال و علامه صمد الدین
 عینی شایع بخاری میگوید و فی حاشیه عمدة محمد بن اسحق بن یسار و هو مکرر قال اللؤلؤ و یکرر
 فیہ الا التذالینس و نیز از مسلمان قوم است هرگاه که در لفظ عن روایت کند پس آن روایتش متصل
 دانسته نمیشود و روایت محمد بن اسحق در ترمذی غیر بلفظ من مذکور است پس این روایتش باعتبار
 اصول حدیث منقطع است پس قابل حجت نیست چنانچه علامه عینی میگوید المذکور له اقال عن فلان
 لا یخرج یحیی بنه عند جمیع المحققین مع انه قد کذب ما لک و ضعفه احمد و قال لا یصح
 الحدیث عنه و قال ابو یوسف لا یؤثر فی لا یقبض له یشی یعنی در کس متنبه بلفظ عن فلان روایت کند
 پس آن حدیث از نزدیک جمیع محدثین قابل حجت نیست یا وجود یک محمد بن اسحق را امامان کذب و مکرر گفته
 امام احمد ضعیف فرمود که از وی اخذ حدیث صحیح نیست ابو یوسف را زنی گفت که هیچ چیز بر او اعتباری نیست
 پس ای صدورای بر حال چنین مدعیان عمل با حدیث که نص قرآنی و احادیث صحیح را پشت انداخته

ذکر و توثیق قطان

در بیان حدیث

و جنین احادیث ضعیفه متروکه العمل را محمول خود ساخته و همایشان صدق کیگفت بین یدی الساعة الذی حال و بین یدی الدجال کذابون ثلثون أو اربعون قلنا ما یا نصحنا قال ان یا نصحنا یستوفون

تکونوا علیها الیغیر بها ستمتکم و دینکم که از مترجمان گشته برای دین متین طعنهای میزند

و از قول حکمای بخیر و بر بلندان سخن بسوی خود است

که ما احیای سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و بعضی یک حدیث از اینها جبر صد شصت می یابیم

و در سوانحی مستحباته اند که اگر آن سوانح نه اینست که بعضی بگویند که این سوانح

بوی گل بهر شام است ای دلیر

ای گروه مدعیان و ای فرقه اندکیان محل فخره آنجا که شصت

و دعوی چیزی نموده آید که یکسر مخالف آیند

تغالی که رسول این رب العجیب

قال لما جئنا القراهة بکذلک حاجتنا ایمی نازک لکما و ارسول خدا مسلم نازک با حصر می بیند که کلامی

از شما خوانند پس من حجتی اسم بک الا علی شخصی گفت که من دارم و میگویم بدان مگر نمی فرمودند

و از قول حکمای بخیر و بر بلندان سخن بسوی خود است

فَمَا انْفَرَّتْ قَالَ يَا كَرِيمُ الْغَارِي قَالَ جُلُّ اَنَا قَالَ قَدْ ظَنَنْتُ اَنْ بَعْضَكُمْ خَالَجِيْنَهَا **رواه مسلم**
 و ابو داود و النسائی و الطحاوی یعنی تحقیق آنحضرت علیه السلام ناز نظر خواند پس شروع کرد مردی در پیش حضرت
 علیه السلام که سجد اسم تکبلا علی الذی میخواند پس تنبیه آنحضرت علیه السلام فارغ گشتند فرمود که کیست شما قاری شخصی گفت
 که من پس فرمود که هر چند گمان کنم که البته بعضی شما در قرات من خلجان اندازد و منی منصف المخرج را ازین دلیل یکی میگویند
 مکار از قرات را مل به کار و بیضاوت جابت **ع** خروش حافظ و اینها سخن از سر سخن نگارنده که قلبش مرتضی است

دلیل سوم بر ترک قرات خلف الامام

عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَنْ كَانَ لَهُ إِمَامٌ فَقِرَاءَةُ الْإِمَامِ لَهُ قِرَاءَةٌ **رواه**
 الطَّحَاوِيُّ بِالْإِسْنَادِ الْمُتَعَدِّةِ يَعْنِي بِهَرْتِئِهِ أَنْسَرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمَوْا كَرَامًا بِأَنَّهُ سَبَقَتْ قِرَاتُ أَنْ إِمَامَ قِرَاتِ
 است برای او و روایت کرد این حدیث ابو بکر بن ابی شیبہ بصفت خود بر شرط مسلم و نیز روایت کرد این
 احمد بن منیع در سند خود بر شرط شیخین و نیز روایت کرد این ابی عبید بن حمید و کتاب خود بر شرط مسلم چنانچه
 ابن الحام در فتح القدر آورده **و ابو حنیفه** **ع** گفت حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ أَبِي عَائِشَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ
 ابْنِ شَدَادٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَنْ صَلَّى خَلْفَ الْإِمَامِ فَإِنَّ قِرَاءَةَ
 الْإِمَامِ لَهُ قِرَاءَةٌ يَعْنِي أَنَّهُ خَضَعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمَوْا كَسِيكَةً خَوَانِدَ نَازِلِ اِبْنِ مَامٍ بِسَبَقَتْ قِرَاتُ أَنْ إِمَامِ
 برای او قرات است این حدیث صحیح است بر شرط شیخین و امام محمد در دو طای خود آورده اخبرنی
 أَبُو حَنِيفَةَ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ أَبِي عَائِشَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَدَادٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ
 عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ مَنْ صَلَّى خَلْفَ الْإِمَامِ فَقِرَاءَةُ الْإِمَامِ لَهُ قِرَاءَةٌ وَابْنُ حَدِيثِ
 صحیح است بر شرط شیخین و نیز امام محمد بن یونس أَخْبَرَنَا إِسْرَائِيلُ بْنُ يُونُسَ قَالَ حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ
 أَبِي عَائِشَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَدَادٍ قَالَ أَمَّا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْعَصْرِ فَقَرَأَ رَجُلٌ خَلْفَهُ
 فَعَمَزَ خَالَذِي بِلَيْلِهِ فَلَمَّا أَنْ صَلَّى قَالَ يُوْغَيْرُ بَنِي قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ تَوَكَّأَ
 وَكَرِهْتُ أَنْ تَقْرَأَ خَلْفَهُ فَسَمِعَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَنْ كَانَ لَهُ إِمَامٌ فَإِنَّ قِرَاءَةَ الْإِمَامِ لَهُ قِرَاءَةٌ وَ
 روایت کرد این حدیث را امام محمد و الطحاوی و ابو بکر بن ابی شیبہ و ابو حنیفه با سند صحیح از جابر بن عبد الله
 یعنی امامت کرد آنحضرت علیه السلام مردم را در نماز عصر پس آن شخصی در پیش آنحضرت علیه السلام پس منع
 کرد او را با اشاره زدن دست شخصی که نزدیک او بود پس تنبیه آنحضرت علیه السلام نماز فارغ گشت گفت برای چه غمز

دلیل سوم بر ترک قرات خلف الامام بعد از آنکه امام دوم

کرمی منع ساختی مرا گفت که بر این حدیث حضرت علیه السلام امامت تو یکروز پس کرده و انتم خواندن تو در پس وی
 علیه السلام پس این را آنحضرت علیه السلام شنیده فرمودند هر که امام باشد پس البته قنوت امام برای او قنوت است
 و روایت است از عبداللہ بن عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہما قال قال من کان لک ما یقرء فی کتابک الا امامک کہ قراءۃ
مرآة الطحاوی وعن عبد اللہ بن عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہما قال قال من کان لک ما یقرء فی کتابک الا امامک کہ قراءۃ
 ثابت جابر بن عبد اللہ بن عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہما قال قال من کان لک ما یقرء فی کتابک الا امامک کہ قراءۃ
 بالاسناد الصحیح یعنی بر این حدیث عبداللہ بن عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہما ثابت جابر بن عبد اللہ بن عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہما
 عبداللہ از قنوت خلف الامام پس گفتند ایشان خواندن پس امام و هیچ چیزی از نماز او **عن** جابر قال قال
 رسول اللہ صلعم من کان لک ما یقرء فی کتابک الا امامک کہ قراءۃ **مرآة** ابن ماجه لهذا علامه عینی در شرح
 بخاری آورده کہ حدثنا من کان له امام راجعاً عنی از صحابه کبار روایت میکنند که از ایشان جابر بن عبد اللہ
 و ابن عمر و ابوسعید خدری و ابو هریرہ و ابن عباس و انس بن مالک و صفوان بن اسیه و غیره از قنوت خلف الامام شهادت
 منع نموده اند که از ایشان حضرت علی بن عبد اللہ بن عمر و عبداللہ بن عباس و عبداللہ بن مسعود و غیره منع پس اتفاق
 کرد چون صحابه جلیل القدر بنوا اجماع است از جهت اعتبار این کثرت گفت صاحب یکایک که اجماع صحابه منعقد
 گشت بلکه مقتدی پس امام هیچ خواند و عبداللہ بن عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہما از پدر خود که زید است روایت میکنند کہ از غیر صحابه
 آنحضرت علیه السلام بشدت تمام منع کردند مردم از خواندن قنوت پس امام و آن ابو بکر صدیق و عمر فاروق و
 عثمان بن عفان و علی بن ابی طالب و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و عبداللہ بن مسعود و زید بن ثابت و
 عبداللہ بن عمر و عبداللہ بن عباس رضی اللہ عنہم اجماع است که مقتدا باینک الصالحین از کلام العینی لهذا امام را
 محمد الف ثانی در رساله ابد و بعد سیف و این که از مدعیان از روی ان شریعت که وجهی پیدا شود و مذہب حنفی تا در خلف
 امام قنوت تا خود نموده آید اما بواسطه رعایت مذہب که نقل از مذہب کا دست حقیقت بسبب حنفی در ترک قنوت
 ماسوم ظاهر است قنوت علی از قنوت حقیقی در نظر بعیدتر زیاده تر و انتہی و نیز بقول امام ربانی رحمه اللہ تعالی
 منتقل از مذہب است امام تعالی سلما نماز از نقل مذہب پناه شود محفوظ دارد پس آنچه مسلم و غیره از عباد
 ابن مسعود مروی است کہ لا صلوة لمن لا یقرء فی کتابک الا امامک فکتاب فکتاب و لا یقرء الا امامک فکتاب فکتاب
 میگویند که نماز بغیر فاتحه و کسی جائز نیست جهری باشد یا سنی مرفوع بیت بدو طریق - طریق اول آنکه
 حکم این حدیث مثل این عام نیست بلکه مقتدی نیز شامل گردد بلکه خاصست در حق امام منفرد و کاتبین و حکم منفرد با

چنانچه جابر بن عبد الله صحابی جلیل القدر و امام احمد بن حنبل و دیگر علمای محققین بعد از قائل گشته اند چنانچه در ترمذی
 آورده و اما احمد بن حنبل فقال معنی قول النبی صلی الله علیه و آله لَمَنْ لَوْ تَقَرَّ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ إِذَا كَانَ
 وَحْدَهُ وَاحْتَجَّ بِحَدِيثِ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ حَيْثُ قَالَ مَنْ صَلَّى رَكْعَةً لَوْ تَقَرَّرَ فِيهَا بِأَوَّلِ الْقُرْآنِ فَلَمْ يَصِلْ إِلَّا
 أَنْ يَكُونَ وَمَا الْإِمَامُ قَالَ أَحْمَدُ هَذَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْإِسْلَامِ صَلَّى بِأَوَّلِ الْقُرْآنِ وَتَقَرَّرَ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ
 لَمَنْ لَوْ تَقَرَّرَ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ أَنْ هَذَا إِذَا كَانَ حَدَّثًا يَعْنِي واما امام احمد بن حنبل گفت او که معنی این قول نبی صلی الله علیه و آله
 لا صلوة لمن لم يقرأ بفاتحة الكتاب اینست که وقتیکه نماز را تنها خواند یعنی مقتدی را در این غرض نیست استدلال بخبر
 جابر بن عبد الله و غیره که می خواند رکعتی را بغير فاتحه پس نماز او نمی شود و اگر وقتیکه باشد پس امام گفت امام احمد که جابر بن عبد الله
 مرسل است اصحاب حضرت علیه السلام قول علیه السلام را بر منقول کرده و از عبد الله بن عمر از قرأت خلف الامام پس
 فرمود تَغْنِيفُكَ قَوْلَهُ الْإِمَامُ یعنی قرأت امام ترا کافیست و غیر عبد الله بن عمر و در جواب چنین ارشاد فرمود
 سَيَكْفِيكَ ذَلِكَ الْإِمَامُ انتهى بطریق دوم از احادیث من گان احادیث معلوم شد که قرأت امام قرأت
 مقتدیانست پس این احادیث صحیح تفسیر بیان گشته حدیث لا صلوة لمن لم يقرأ بفاتحة الكتاب
 فصاعدا را باطلی که اول آنحضرت علیه السلام فرمود لا صلوة الا من قرأ بفاتحة الكتاب و غیر مقتدی
 و غیر مقتدی به لازمست بعد از آن فرمود من صلی خلف الامام فليقرأه الامام له وقوله و از حدیث معلوم
 شد که خواندن مقتدی هر چند که نیز ضرورت مگر امامست از اینکه حقیقه باشد یا حکما پس قرأت امام جبین قرأت
 مقتدیانست لیکن هر دو جواب بعد از تسلیم قول خصمست فافهم الاجواب تحقیقی آنست که در اقبل است
 الغرض ازین تحقیق بخوبی ثابت گشت که هر که در پس امام نماز خواند و بنفسه قرأت نکند آن شخص غافل
 بنصر قرآن فَاذْأَوْقَى الْقُرْآنَ فَاسْمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ و نیز حدیث رسول الله
 علیه السلام لا صلوة لمن لم يقرأ بفاتحة الكتاب فصاعدا و نیز حدیث من گان له امام فليقرأه
 الامام له وقوله و نیز باجماع است که آن عدم تکرار فاتحه در یک رکعتست و نیز معقولانند می
 از ترک واجب که آن گفتار کونست هر رکعت یکبار فاتحه خواندن و نیز هیچ چیز را از منصوص قرآنی
 و احادیث نبوی مسائل اجماعیه فرو نگذاشت مگر حدیث عباد بن صامت را که آن الا باجماع القرآن
 است و تحقیق آنرا کما حق در اقبل دانستی و کسانیکه در پس امام نماز می خوانند و قرأت را نیز
 بنفس خویش مباشرت می گردانند همه حالات و کیفیات مذکوره را منعکس کردند با وجود ادعای عملی و کلامی

باب دوم

فصل فی ذکر عباد بن صامت

در بیان کلامی و کلامی امام قرأت کند

بر آن حقیقت مقتضیات نفس خویش جمیع نصوص مذکوره را منکر میگردد و در حدیثی که در این چنین گوهری خانه خیز
 چو بوطالبی را کنی سنگ ریزه **سوال** اگر گفته شود که از آیه کریمه فاقروا ما نیتس من القرآن
 صاف ظاهر است که مقتدی نیز خواندن قدری قرائت از کتابت چنانچه در حدیث عبادیه
 موسی جواب گویم که مقتدی بوجهی حدیث فان قراءه الامام له قراءه قلوب یکند و اگر بنفسه نیز قرائت فاتحه تا
 نکرده آن از منم آید و آن جائز نیست - اگر گفته شود که قول علیه السلام قراءه الامام له قراءه معارض آیه
 فاقروا است پس جائز نیست ترک آیت بخیر واحد - **جواب** گویم که قدری گردانیده شده مقتدی قرائت
 امام ترک آیت کجاست که اقل لعلک العینی فی البینایه شرح الهدایه فان قلت قوله علیه
 السلام انما الامام له قراءه معارض لقوله تع فاقروا فلا یجوز ترک له بخیر الواحد قلت
 جعل مقتدی قارئاً بقراءه الامام فلا یلزم ترک انتی الغرض که مقتدی موجب و اذ قوت
 القرآن ساکت و حکم حدیث صحیح مذکوره بالا فقاء الامام بایه فاقروا اما نیتس من القرآن بعینه
 است و ازین تقریر صاف معلوم گشت که در میان هر دو آیه مذکوره تعارض نیست چه هر یک آن در محل خود
 بر حکم خود ثابت بانی است پس این بعضی کسان هر دو آیه را با هم معارض گردانیده برای فریب عوام باطل
 میگردد و از محضین بجاست چرا که قاعده متشکله کل است که در میان دو کلام و فقیه تعارض واقع گردد و با اسکا
 در میان ایشان جمیع نائیم نایکه بود و اساقط نائیم - عجیب اینکه چونکه نزدیک عیان عمل با حدیث بمقتضای
 حنفیه ایلی نائیم حکم نایکه **اس** نباید بخانه در ویش که خراج زمین و باغ و ده
 از احادیث حنفیه که استدلال بدان میگردد صاف انکار نمایند که این حدیث را ما کما سلیم بنایم این را
 بخاری و مسلم نقل کرده است آیا در اصطلاح لاندیب عمل با حدیث این نام است که حدیث ضعیف را معمول
 ساخته از صدیها حدیث دیگر که از ان صحیح تر باشد انکار کنند درین باب نقل مناسب حال ایشان گفتا
 مناجیم و بس نقل است که امیری با یکی از نوکران برای شکار بر اسب سوار گشته بیرون رفت و قوت
 دو نیدن اسب اتفاقاً آن امیر از مرکب خود بر افتاد و بصدقه که ضرب عظیم بچشمانش رسید آن فکر
 چاک است فی الفور سرش را از تن جدا ساخته بدولت سرایش رسانید و گفت الحمد لله که
 من بمرءه آقا بودم ورنه از صدقه افتادن هر دو چشمانش از چشمانه بیرون شدند **ح**
 نیز حکم اگر عالمی پر خسر است **مکر** زان کسی که آدمی بیکریست **نعموذ بالله الکریم من هذا**

سوال بایه فاقروا

جواب

مقتدی

سوال تا آخری در قرآن

در بیان حال اندیش

در تحریف کتابت امامان

شافعی و ابو حنیفه و در بیان قاتل خلف امام

دلیل چهارم بر ترک قتل خلف امام

الشیر العظیم و الجمل الجسیور و ما سواها من الخراج این احادیث مذکوره و مباحث سطور امام محمد بن
 رازی شافعی و تفسیر کبیر الطیفة علی از امام اعظم رحمه الله که کرده آن اینکه جاعی از اهل مدینه نزدیک
 ابو حنیفه حاضر شدند تا که در باب قدرت خلف امام در مناظره ویرا خاموش گردانیده خوار و ذلیلش کنند
 پس ابو حنیفه مرا ایشان را فرمود که مناظره با هر یکی از شما قدرت نیست حال آنکه شما را مناظره ضرورت پسند
 کنید برای مناظره از میان خود شخصی که اعلم و افقه باشد نزدیک شما و امام مناظره را با و بسپارید تا که با او مناظره
 کنم ایشان بچنین کردند پس ایشان پرسید که اعلم و شما چیست گفتند بل باز از ایشان پرسید که مناظره کردن
 با او مثل مناظره کردن با شماست گفتند بل باز پرسید که الزام بوی الزام شماست گفتند بل باز فرمود که چگونه
 این رت بند که الزام او الزام شما باشد ایشان هر چه گفتند که بلا شبهه ما همه پیشوائی او را ضعیف و احمق و بیادب و
 قول ما پست از امام اعظم فرمود که تنازع چیست که من نیز همین قول شما را مسلم میکنم و میگویم و قتی که کسی برای
 خود امام گردانم پس ائمه او را باز قریب است شما را خود او را قول خود را بخار نباشد پس ایشان هر چه عالم جاهل
 بر الزام خویش از ابو حنیفه اقرار نمودند. **للمواف قطعه**

سریست بنان برین تو گریدانی | یعنی کن عمل بصنع حسان
 دورا گوش کن اگر کی شترانی

دلیل چهارم بر ترک قاتل خلف امام از امام صحابه

روایت است از جابر بن عبد الله که فرمود من صلی مکة فوجدت فيها امام القرآن فلو فصلت لكانت
 و سلام الامام **مر** الامام ملك والامام محمد وابوبكر بن ابی شعبة والطحاوی الترمذی وقال
 الترمذی هذا حديث حسن صحيح یعنی کسی که گذار و رفتی که سوره فاتحه را در آن خواند پس شخص را زرا
 خواند که اینک باشد پس امام و **روایت** است از عبد بن قیس که جابر فرمود لا تقرب خلف اعظم **مر** امام
 ابوبکر بن ابی شعبة یعنی قریب مکن در پس امام. و **روایت** است از عبد بن قیس که پرسیدم از عبد بن عمر
 زید بن ثابت جابر بن عبد الله رضی الله عنهم ایشان فرمودند لا تقرب خلف الامام فی شئ من الصلوات
روا الطحاوی و **روایت** است از عطاء بن سياره سأل زید بن ثابت عن القرأة فقال لا قرأه
 مع الامام فی شئ **مر** الامام سأل الطحاوی وابوبكر بن ابی شعبة و **روایت** است از عطاء بن سياره که پرسیدم زید
 بن ثابت که میفرمود لا تقرب خلف الامام فی شئ من الصلوات **مر** الامام الطحاوی و **روایت** است از امام که میگفت
 كان بيني وبين الامام محمد بن عبد الله في مكة فقلت لبيك ودي **روایت** است

از امام ابی عبد الله بن محمد **ع** کان اذا سئل هل یقرأ خلف الامام یقول فحسبه و قال الامام و اذا اصلى
و حدة خلیفه قال کان عبد الله بن محمد لا یقرأ خلف الامام **ع** الامام فلیک الامام محمد ابوبکر
ابن شیبہ و الطحاوی غیر هم یعنی تحقیق هرگاه که از عبد الله بن محمد پرسیده شدی که آیا بخواند کسی ز پس امام را
فرمود که کافی است و اقراء امام و فلیک تنگ اندازد و باز پس بخواند قرأت را و گفت نفع که عبد الله بن محمد در
پس امام را خواندی و روایت است از ابراهیم بن محمد ان عبد الله بن مسعود لا یقرأ خلف الامام کافی است
اولین کافی **ع** ابو حنیفه یعنی تحقیق عبد الله بن مسعود بخواندی پس امام نه در هر رکعت اولی
و غیر آن و روایت است از طاهر بن عبد الله بن مسعود کان لا یقرأ خلف الامام کافی است **ع** ابو حنیفه
و لا یفایحاف فیه کافی اولین کافی **ع** الامام محمد بن سنان فی موطنه یعنی عبد الله بن مسعود
قرأت نکرد و پس امام نه در نماز جهری نه در نماز خفی در هر رکعت اولی نه در آخرین و روایت است از ابراهیم
ان لا یقرأ خلف الامام خفا لا یفایحاف فیه **ع** ابو حنیفه یعنی طاهر بن محمد حریفی نه در نماز جهری نه در نماز خفی
عبد الله بن مسعود جیفا **ع** ابو حنیفه یعنی خواندی طاهر بن محمد حریفی نه در نماز جهری نه در نماز خفی
و نه فاحش و نه فحش و خواندی جیس یلان عبد الله بن مسعود و روایت است از ابو جهم و گفت قلت لابن عباس
اقر اول الامام یقین یدقی فقال لا **ع** الطحاوی یعنی پرسیدم از ابن عباس که آیا قرأت کنم در مالک امام
در پیش من باشد پس فرمود که نه و روایت است از ابی ذر و انه قال ان الامام اذا اتم القوم
فقد کفاهم **ع** النسائی و الطحاوی یعنی تحقیق فرمود ابی ذر و انه که مقتصدان این است که هر چند امام
امت کند قوم پس تحقیق او ایشان کافی است یعنی ایشان حاجت قرأت نیست و روایت طاهر یعنی از
شرح بخاری نیز یاد کن که ذکر شد دلیل شعله گشت و در کفایه و کافی و تنهایه و شرح مختصر الوفایه و معنا الیله
و منع المقتدی عن القراءة و ما تؤثر من فائدین نقرأ من کبار الصحابة و همین است مذکور
امام محمد بن حنفیه و امام ابو یوسف و امام محمد و حماد و اسود و طاهر و عمر بن میمون و سعید
ابن السیب و ابراهیم بن محمد و سفیان ثوری و قاسم بن عبد الله و غیر هم رحمة الله علیهم **ع** اجمعین
از تفسیر و شوق را پیش از این

از تفسیر و شوق را پیش از این

فصل سوم در وعید کسانی که دریں امام قرائت می کنند

در کفایه و کافی و معنایه و ترمایه آورده قال المحدثین صلی الله علیه و سلم من قرأ خلف الإمام یملأ
فی ذنبه خمره یعنی سیکه قرات میکند در پس امام پر کرده شود دهان ی از انگرانش و روایت است از علی
ابن ابی طالب آنکه قال من قرأ خلف الإمام فلیس علی الفطرة **مرآة** الطحاوی یعنی سیکه قرات
میکند در پس امام پس بیت انکس مستقیم است و نیز روایت است از علی بن ابی طالب من قرأ خلف الإمام
فقد اخطأ الفطرة **مرآة** ابوبکر بن ابی شیبة و نیز در کفایه و کافی مرویست یعنی هر که قرات
میکند در پس امام پس تحقیق خطا کرد و او طریق سنت را به پیشینه را و نیز روایت است از سعید بن ابی قاهر
آنکه قال و حدثنا الذی یقرأ خلف الإمام فی ذنبه خمره **مرآة** الامام محمد ابوبکر بن ابی شیبة
و عبد المذراق یعنی تحقیق سعد بن ابی وقاص که از عیسی بن شریک روایت فرمود هر آن شخصی که قرات میکند
در پس امام هر آنکه دوست میدارم ایکنه باشد در بن و افکر و روایت است از علقمه که گفت عبد الله بن
سعود الذی یقرأ خلف الإمام فلا فوة ثوابا **مرآة** الطحاوی یعنی کاشکی که قرات میکند
در پس امام پس بدی بنی از انکس و روایت است از ابی ریحی که گفت لکن ان اعطی علی خمره أحب الی
من ان قرأ خلف الإمام **مرآة** الامام محمد فی الموطا یعنی هر آنکه خائیدن من افکر تشریف و دوست
نزدیک من آنکه قرات کند در پس امام و مثل این روایت است ابوبکر بن ابی شیبة روایت است از محمد بن
عجلان ان عمر بن الخطاب قال فی فی الذی یقرأ خلف الإمام محمدا **مرآة** الامام محمد یعنی تحقیق
حضرت عمر کاشکی که قرات میکند در پس امام بسنگ گشتی و روایت است از زید بن ثابت قال من قرأ
خلف الإمام فلا فولة **مرآة** الامام محمد ابوبکر بن ابی شیبة یعنی زید بن ثابت کتاب الوصی فرمود که
قرات کرد در پس امام نیست تا زور و روایت است از مالک بن عوانه قال لا أدری فی کون رجل من صحابة
النبی صلی الله علیه و سلم یقرأ خلف الإمام **مرآة** ابوبکر بن ابی شیبة یعنی هر آنکه
گفت مالک بن عوانه هر آنکه چه قدر مردم از اصحاب نبی مسلم کلم میفرمودند که قرات کرده میشود در پس امام و روایت
است از شعب بن ابی عمیر ان قال انما سمعنا بنی بکیرة یقرأ خلف الإمام ذکره الکوفی یعنی ایتم
بنقاد کسر از ان اصحاب و جماد بعد با رسول الله صلی الله علیه و سلم شریک و ندیمه بلین اعتقاد بودند که قرات
کرده نشود در پس امام انتی من میگویم که از هر حدیث سابقه و بعد این حدیث زیاد ترست چه خلاف

بیان ثبوت جمله اول کلامین دعاست

بافتاق تفسیرین آیین دعاست

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

أَنَّهُ لَا يَجِبُ الْمُعْتَدِينَ یعنی بخوانید پروردگار خود را بر باری و آهستگی تحقیق امد تعالی دوست نگیرد
 از حد گذرندگان تفصیلش آنکه آیین دعاست اصل هر دو ما خفاست و ثبوت این هر دو جمله از کلام
 بلاغت نظام الی است اما اول یعنی دعا بودن این از قرآن اینکه حق تعالی میفرماید قَالَ مُوسَىٰ رَبِّمَا أَتَكَ
 اٰتَيْتُ فِرْعَوْنَ وَمَلَآئِكَ زَيْنَةً وَاَمْوَالًا فِی الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلٰی
 اَمْوَالِهِ وَاشْدُدْ عَلٰی قُلُوْبِهِمْ وَلَا تُوَفِّئُوْا حَتٰی يَرُوْا الْعَذَابَ الَّذِیْ لَهُمْ قَالَ قَدْ جِئْتُكَ دَعُوْكُمْ كَمَا يَفْعَلُ
 كَفْتُ عَلَى السَّلَامِ ای پروردگار ما هرگز نیت تو داده فرعون و قبیله او را زینت مالمای بسیار و زندگانی دنیا
 ای پروردگار ما اگر ما کنیز عالم را زده تو ای پروردگار ما سخ کن مال ایشان را و مگر بدل ایشان که ایمان شایسته
 تا به بند عذاب دهنده را گفت خداوند تعالی هرگز نیت قبول کرده شد دعای شما اما هم بخوبی شافعی در
 تفسیر علم التزیل می فرماید قَدْ جِئْتُكَ دَعُوْكُمْ اِنَّمَا نَسَبْتُ الْیَمَامَةَ وَالدَّعَاءُ كَانَ مِنْ مُّؤْمِنٍ لَا تَفْعَلُ
 اَنَّ مُّؤْمِنٍ كَانَ یَدْعُوْهُ وَهَارُوْنَ كَانَ یُؤْمِنُ وَالتَّامِیْنُ دُعَاءُ اَنْتُمْ فِی قَالَ الْجَدَّیْ فِی فَحِیْمَةٍ مُّتَشَدِّدًا
 بِمَقْصُوْدِهِ قَالَ عَطَاءُ اَمِنْ دُعَاءُ اَنْتُمْ وَبِحَیْثُ سَبَّحْتُ وَاِیْکَ تَقْسِیْرُ بَعْضِی اَوَّلِی قَبْلَ اَلِیْنِ وَتَقْسِیْرُ
 وَرُوحُ الْبِیَانِ قَرِیْبُ بَیْنِ سَبَّحْتُ اِنْجِیْرُ تَقْسِیْرُ کِبَرِیْنِ سَبَّحْتُ بِالنَّصِیْلِ اِنْ مَهْ تَقْلِبْ اَدْرِیْ اَلْیَمَامَةَ
 مَوْلٰوِی مُحَمَّدُ شَاهِ صَاحِبِ کِبَرِیْنِ بَلِیْغُ الْمَبِیْنِ مَوْجُودِ سَبَّحْتُ سَبَّحْتُ وَدَرْجِیْنِ مِی رَدَّ قَدْ جِئْتُكَ دَعُوْكُمْ
 دعای پروردآورده اند که بوسی علیه السلام دعا میکرد و بارون آمین میگفت آمین گویند و دعا شریک است
 از جنت گفت دعای پروردخواست اَنْتُمْ فِی قَالَ الْجَدَّیْ فِی فَحِیْمَةٍ مُّتَشَدِّدًا
 وَاسْتَجِبَتْ قَالَ بَنُ عَبَّاسٍ فَمَادَّةٌ مُّعْنَاةٌ كَذَلِكَ یَكُوْنُ اَنْتُمْ وَبِحَیْثُ سَبَّحْتُ وَاِیْکَ تَقْسِیْرُ بَعْضِی اَوَّلِی قَبْلَ اَلِیْنِ وَتَقْسِیْرُ
 الشَّافِعِی وَفُطْلَانِیْ خَرَجَ الْبَخَّارِیْ وَفِی الْمَدَارِكِ اَمِنْ مَوْتُ سَمِی بِهِ الْفِعْلُ الَّذِیْ مُوَادَّ
 كَمَا اَنْ رُوِّیَ نَدَاسًا لَمْ یَمْلُ اِلٰی اَخْرَاقًا وَبِحَیْثُ سَبَّحْتُ وَفِی الْقَارِیْ فِی شَرْحِ الْمَوْطَا
 مُعْنَاةُ اللّٰهُوَ اسْتَجَبْتُ عِنْدَ الْجَمْعِ قَوْلُ فِیْلٍ هُوَ اَنْتُمْ مِنْ اَسْمَاءِ اللّٰهِ تَعَالٰی **رواه** عبد الرزاق
 بِإِسْنَادٍ ضَعِیْفٍ بَرْنِ حَبِیْبِیْ هَلَالِیْ بَنِ یَسَافِیْنِ وَالتَّابِیْ وَذَكَرَهُ جَمَاعَةٌ كَمَا ذَكَرَهُ الشَّیْخُ وَفِی اَنْتُمْ
 وقریبین است آنچه در مجمع البحار می آید پس از قرآن شریف بحکم تفسیر کتب حدیث ثابت گشت که این
 دعاست اما بیان جمله ثانیه یعنی ثبوت اینکه اصل هر دو ما خفاست از قرآن شریف اینکه
 میفرماید الله تعالی اَدْعُوْا رَبَّكُمْ خُفْیَةً اِنَّهٗ لَا یُحِبُّ الْمُعْتَدِیْنَ یعنی بخوانید

مروید کار خود را بطور تعرض و اخفای بپوشانید و دوست نمی دارید آنان را که از حکم خدا تجاوز میکنند -
المسألة الثالثة ایام رازی شافعی و تفسیر کبیر بر این آیت آورده که حاصلش اینست **لَتَخْنَعُ الشَّنْعَ أَتَذْلُلُ وَالشَّخْشُ وَأَنْ تَهْمِزْ نَفْسَ وَالتَّخْنِيعُ وَتَذْلِيلُ الْعَلَانِيَةِ** گفته میشود اخفیت
 الشَّخْشُ و تفتیکه پوشیده و ستر کنی او را چنانکه اخفا معتبرست در دعا و دلالت میکند برین معنی
 چند وجود - **وجه اول** این آیت است چه اسم برتر از اسم بدعا میکند و حالیکه مقرون با خفا باشد
 و ظاهر امر بر این موجب پس اگر مفید و موجب نباشد فلا أقل من کونه ندباً یعنی بالضرورت ندب
 خالی نیست ثقل الله تعالی بعد از آنکه لا یحب المعتدین و در ظاهر ادش اینست **انه لا یحب المعتد**
 در ترکیبین هر دو امر مذکور که آن تعرض و اخفاست چه اسم برتر تارک این دوست نمیدارد و دوست
 خدا عبارت از او دان ثواب است پس معنیش چنین شد هر آینه کسیکه ترک کند در دعا تعرض و اخفا فان الله
 لا یحب البتة و ناسخان کند با او و کسیکه نزدیک خدا چنین باشد کان من أهل العقاب لا محالة
 پس بر شد که هر آینه قول اسم برتر آنکه لا یحب المعتدین مثل تهدید شدت بر ترک تعرض و اخفا در دعا
 و **وجه دوم** اینکه اسم برتر را خواند برتر را علیه السلام پس فرمود اذ نادى رَبَّهُ يَذَّكَّرُ فَتَنَّا أَيَّ اخْفَاءٍ مِنْ
 الْعِبَادَةِ وَخَلَصَ اللَّهُ وَانْقَطَعَ الْيَهُودِيُّونَ يَوْشِعُونَ يَذَّكَّرُ الْإِسْلَامُ كَمَا أَنَّ الْإِسْلَامَ تَعَالَى انْقَطَعَ
 از پیروی و تعالی و **وجه سوم** ما فری أبو موسی الاشعری انھو کانوا فی غزاة فاشترقوا علی
 واد فجمعوا لیکبرون و یهملون را بنی اصواتهم فقال علیه السلام انتم فوقوا علی انفسکم انکم
 لا تدعون اصغ ولا غایتا انکم تدعون سیمعا فیریبوا و انکم کبر و **وجه چهارم** اینکه قال علیه السلام
 دعائی در خضیه برابر عقاد و عاست و نظاهر - و از حسن بصری و مروی است هر آینه بودید تا
 که کوشش کردندی در دعا و نشنیده شدی آواز ایشان **الاهمسا** یعنی آواز نرم که مسموم
 نسید و چه اسم برتر میفرماید **ادعوا ربکم تضرعوا و خفیعاً** و یاد کرد اسم تعالی بنده خود ذکر یا
 علیه السلام او فرمود اذ نادى رَبَّهُ يَذَّكَّرُ فَتَنَّا و **وجه پنجم** عقل است و آن اینکه نفس شریقه المیل
 عظیمه از غیبه است در ریاضت و سمع پس قتیکه بلند کند آواز خود را در دعا مترج میکند و آن ما
 باریا و ریا با آن می آمیزد فلا یبقی فیہ الفائدة البتة پس بهترست اخفا در دعا تا که
 محفوظ گردد از ریا **المسألة الرابعة** میفرماید ابو حنیفه رضی الله تعالی عنه

دعا علی اخفای و تفسیر کبیر

دعای اخفای

دعای اخفای

دعای اخفای

دعای اخفای

دعای اخفای

دعای اخفای

اخفای تائین افضل است امام شافعی رحمه الله تعالی میفرماید اعلان آمین افضل است و
 ابو حنیفه در استدلال خود میفرماید که در قول امین و دو وجه است یکی اینکه آمین فاست و دوم
 اینکه این سی مست از اسمای الهی پس گرد عا باشد واجب اخفای دعا بقوله تعالی ادعوا ربکم
 تضرعاً و خفیة و اگر کسی از اسمای الهی نیابد نیز واجب اخفای آن بقوله تعالی واذکر
 ربک فی نفسیک تضرعاً و خفیة پس اگر ثبوت وجوب نباشد از استحباب کم نباید بود و غیر
 بهذا القول نقول یعنی و ما بدین قول میگوئیم اتقی کلام الراضی معناه و ان کان آمین دعاء
 کما هو قد ثبت الجوهراً و جیب اخفاؤه بقوله تعالی ادعوا ربکم تضرعاً و خفیة و ان کان
 لا تعارف من اسماء الله تعالی کما هو قول ترویج و جیب اخفاؤه بقوله تعالی واذکر ربک فی
 نفسیک تضرعاً و خفیة و دون الجهر من القول ای برادران اسلام این حال امام فخر الدین
 شافعی المذهب صاحب تفسیر کبیر است که در باب تائین دلیل اخفای مذہب امام اعظم را بیان نموده چه
 اولاً اشهاد کلام الهی بمرتب رسید که بادل دیگر از احادیث و آثار هیچ حاجتش نماند و اگر زیاده توضیح و
 نتیج این مقام کسی را در کار باشد رساله تاج العلماء سراج الفضل اخس چشمان فرقه انجریه خا
 دل زمره و نایب خایسک و شک فرق و تا بیان کرد و سرگردن محدثان ماحی البدهات قاصع لائمه
 خرم سوز شیا طین دین شعله زن اوراق فاویان ضالین حقائق پناه رموز آگاه مولانا و اولنا
 مولوی محمد شاه صاحب او صلوات الله تعالی الی ما یتناه من المآرب سوم به بلایع المبین
 فی اخفاء التائین را با ضرورت ملاحظه فرمایند و آنچه بعضی از متعصبان و بایه بموجب
 زلزلان کوران خود را نقل [بر آنجا که باشد در اینجا خلل] از بی دماغی و ساده لوحی خود از جان خود
 شاید تحریری را خراش تراش نموده و از ادله قرآنی در آن می رانیاورده که جواب آن متعصب چنان
 نموده که گویا کدام یکی حنفی باشد آن از بلاغ المبین موصوف کرده و باز خود در رد آن اوراق سیاه
 ساخته تا که از کمال کتادی و حیل پروازی وی عوام کالانعام چنان پندارند که این بلاغ المبین
 است و بنام التائین لاهل التائین موسوم ساخته جا بجا در آن می نویسد که قول
 قول او را رد نموده ام محض بددیانتی و باعث خذلان اخرومی است چه از حنفیان کسی
 چنین نباشد که اولاً قوی کلام ربانی را گذاشته و ابتهاد متک با عادیث

نایب خایسک و شک فرق و تا بیان کرد و سرگردن محدثان ماحی البدهات قاصع لائمه

سید باقی تفسیر فی ذیل فی حق المبین

بخیر نگردد و روی خود بپا و ساق خود را مصداق آیه کریمه وَتَحَدِّثُ قَوْمًا لَّيْسَ لَهُمْ صَبْرٌ وَلَا عَمَلٌ فَذَرْهُمْ
 در آن سال با جمعی برای استحکام دلائل خود می نویسید که اس طریق من اگر چه فلان را می واقع بود و او را سکی
 ایک جماعت نے تضعیف کی ہو کر ایک جماعت و سکی توثیق بھی کرتی ہو محض ہفتوات و ہزلیات کردہ و
 از تو ابدال اہل عمل حدیث غلات و درید و چنانچہ مولانا صاحب آرا از نخبۃ الفکر نقل کرده کہ جمعی مفسر
 بر تعدیل راوی مختلف فیہ مقدم است و آنچه در بعض مقامات می نویسید کہ اور اس راوی کی توثیق کے
 لیے ہی امر کالی ہو کہ حال بکاری میں سے متلا یا رول صحیحین میں سے ہوا یا غالی و بہرہ دہ گویا اگر
 چہ مرتبہ حضرت بخاری و مسلم رحمہما اللہ تعالیٰ نزدیک شما اگر چہ از پیغمبر برتر است مگر نزدیک جمیع اہل سنت
 و جماعت حل ایشان مثل حال دیگر محدثین است و ہر رواۃ ایشان میں کل الوجہ غالی از ضعف مستند
 اگر نسبت دیگر محدثین باویان ضعیف در بخاری و مسلم کم اند و نیز از احتمال خطا و نسیان مثل و ششگان باویان
 و مضمون نے پس انہیں اقوال می برای توثیق راوی نزدیک بیچکی کافی نباشد و در باب اول نقل
 قول شیخ عبدالحق و فتح القدیر و غیر ہمار جمع ما شلہ فی بطرف وجود راویان ضعیف و صحیحین نہ بیان
 گشتہ است اسی اصل ہم بر سر عاقل ابن عباس فی تفسیر قولہ ذوق الجحیم من لقول
 المعنی ان یذکر راقۃ علی وجہہ لیس مع نفسہ کذا فی التفسیر الکبیر معنی نامہ ہر مینہ پاک نہ
 خود را بر وجہیک شنواند نفس خود را و امام محمد بنہ شامعی در عالم التنزیل می فرماید اذ عوا امرکم
 تضرعاً ای تذللوا و استسکانہ و خفیۃ اخی ستر اقال الحسن بن علی بن ہشام د عوا و التضرع
 د عوا و العالیۃ سبغون ضعیفاً و لقد کان المسلمون یجمعون فی الذل عا و
 ما یسمع کھم صوت الاھمسا بلینھم و بلین سرتھم و ذلک لان اللہ تعالیٰ قال ادعوا
 سربکم تضرعاً و خفیۃ و ان اللہ تعالیٰ ذکر عبد اصابہ کافر و رضی فعلہ فقال اذ نادى
 سربکم تضرعاً و خفیۃ لا یجیب المعتدین فی الذل عا و قبل ارادہ الاعتراف
 بالجھد قال ابن جریر یحیی الاعتراف سارحہ القنوق و الذل عا بالذل عا و الصیاح انی اخطا قال
 یعنی بعضی از معتدین از حد گذر نہ گان در دعا مار میگیر و بعضی میگویند کہ او استدعای بمعتدین
 اعتدای مجبور دعا است گفت ابن جریر داخل است در اعتدای بلند کردن آواز و ندا و دعا یعنی جبر و
 اعتدای و غیب کردن و همچنین است در تفسیر مارک و تفسیر عیسی و تفسیر الین تفسیر کلیم فی تزیب

۵۰
 در آن سال
 جمعی
 مفسر
 احوال
 احسان
 از آن توفیق

[illegible]

بعد از ختم فاتحه امین خوانده میشود و چنانچه در مشکوٰۃ از صلح آورده که آنحضرت علیه السلام گاه گاهی در نماز سر بر زمین میخورد
تا که مردم از حال فریاد مقدار آن گاه گردند در مسیور وصول و فصل صلوة الظهر و العصر آنرا **عَنْ** ابْنِ قَتَادَةَ
أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ فِي الطَّهْرِ لَا وَكَيْتَيْنِ بِأَمِّ الْكَلْبَيْنِ سَوْدَتَيْنِ وَفِي الرَّكْعَتَيْنِ الْأَخْرَتَيْنِ
بِأَمِّ الْكَلْبَيْنِ يُمِصُّهُمَا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ **وَعَنْ** الْأَدَاءِ قَالَ لَمَّا نَعُوذُ عَلَى خَلْفِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْهُ الْآيَةُ مِنْ سَوْدَتَيْنِ وَكَلْبَيْنِ وَالذَّامِيَاتِ انْتَهَى شَرْحُ ابْنِ تَابَرٍ فِي الْمَجْمُوعِ
بِالْآيَةِ فَأَحْيَا قَاتَانِي صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا وَبِخَيْرٍ بَدَأَ فِي حَرْفِ حَبِيبٍ وَدُرِّ كَرِيمٍ حَدِيثُ بَحْثَاتِ حَدِيثِ أَخِي كَمَا مَطْلُوعُ كَرَامَاتِ
وَعَيْنِ مَسْبُودٍ لَمَّا تَرَجَّعَ اسْتَحْدِثَ أَخِي بَابَ حَدِيثِ جَرَّ حَبَابٍ كَمَا عَلِيَ النَّهَارِ فِي شَرْحِ مُخْتَصَرِ الْوَقَايَةِ يُنَوِّسُهُ أَنَّ
الْجَهَنَّمَ يَكُونُ فِي بَعْضِ الْحَيَاتِ كَانَ الْمُعْلَمُ فِيهَا كَمَا وَرَدَ وَكَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُمِصُّهَا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
لَا يَكُونُ سَنَةً مُقَدِّمَةً وَلَا آخِرَةً وَعَلَيْهِمْ وَعَلَى وَابْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَكَانَ فِي هَذِهِ
الْفَجْرِ وَكَانَ فِي هَذِهِ الْجَهَنَّمَ لَمْ يَرَوْهُ مُحَمَّدٌ عَلَى أَنَّهُ كَانَ أَتَقَا قَاتَانَا كَقَصْدِ الْوَكَايَةِ لَتَعْلِيلِ النَّاسِ أَنَّ
الْإِسْلَامَ يُؤْمِنُ بِمَا يُؤْمِنُ الْقَوْمُ لَسْتُ بِأَيُّهَا أَسْتَكْرِمُ كَمَا أَسْتَكْرِمُ تَوَجُّهَاتِ بَرِيٍّ نَعْتَارِضُ بِهَذَا كَقَصْدِ
مُحَاطَلِ تَوَارِضُ وَيَطْلُوعُ اسْتَبْرَأَ بَلَسَ بَلَسَ تَوَارِضُ وَهَذَا لَمْ يَجَانِبْنِ نَبَاشَةُ دَرَاغِمَا مَطْلُوعُ دَرَاغِمَا مَطْلُوعُ تَوَارِضُ
مُزَوَّرِي اسْتَبْرَأَ بَلَسَ بَلَسَ تَوَارِضُ مَقْرُضُ لَطِيفُ كَمَا طَارِضُ أَرْبَعَةَ رَابِعِينَ كَرَدَ وَجَانِبُ لَطِيفُ مِيَالِيفُ
سَلِيمُ مَحْضُ عَجَابُ اسْتَكْرِمُ دَرَاغِمَا مَطْلُوعُ تَوَارِضُ مَكْنُونِي لَطِيفُ كَمَا طَارِضُ أَرْبَعَةَ رَابِعِينَ كَرَدَ وَجَانِبُ لَطِيفُ مِيَالِيفُ
غَيْرُ مُقَدِّمِينَ دَرَاغِمَا مَطْلُوعُ تَوَارِضُ مَكْنُونِي لَطِيفُ كَمَا طَارِضُ أَرْبَعَةَ رَابِعِينَ كَرَدَ وَجَانِبُ لَطِيفُ مِيَالِيفُ
عليه السلام هو ا به جبر التامین میگردند متنازع نمیدارند این است نه اجماعاً نه از نماز ظهر آنحضرت علیه السلام بجهت
خواندن نمازی در صحیح خود می آید پس موجب این در نماز ظهر یا تجزیه قرات بجهت تواتر یعنی گاهی نمیتواند که تعظیماً بود
همچنین در حال تاین بجهت الفرض کی لازم جهان که از دست یابد از حاق ملو از جهالت است در روان باشد
حاصل علمیت خود را ظاهر نکرده و در صحیح ۴۰ کتاب خود مینویسد و حال آنکه پسین موجب شمع علی و شعور و معرفت
در علم و دوزخ است تدبیر الحقیقین به المذنبین حجاب لا تاوبا الفضل والا حضرت مولوی محمد شاه صاحب
میراث مقرر فرماید که اگر حکم در کتاب آفتاب که است عجباً بیاید عجب بیاید سماعانی وی العلوم درین قضا
دی معلوم نمود و میگوید هر چه در تفسیر خود مذمت مولانا صاحب صحت نوشته و مینویسد نظر بر این باشد که این
بجواب سبب محنت دایم خویش بیداری بین خواب و بیداری قبول نموده تحسینش کرده و فرماید که است بجهت سبب

کُلُّ جَزَاءٍ اَوْ اِحْسَانٍ اِلَّا اَوْ حَسَنًا كَيْفَ اس مجتهد صاحب کما چہ اول سے آخر تک ایسی استدلالاٹ ایسات
 بھری ہوئی ہے جو اصل پر ایک سانچہ جو ہے منفیوں کی تائید کے واسطے دلائل بیان کیے اور ہے ہم لغتاً غلط
 کرتے ہیں کیونکہ مجتہد صاحب کا خصم ایسا ہی بڑیوں کے قمار کر لینے کا ایک شیر زندہ اور ازاد حلقہ شعلہ زن و برباد
 کامل ہے کہ مجتہد صاحب کے اس کتاب کے بغیر میں سو باطلت شہادت پرست و کجا مگر لکھنا کہ کتب کو صاحب نے دیکھ کر
 ہم تقلید کو الراس العین مانتے ہیں مگر اپنے عمل اور فتوہ اور احکام اپنی کے اندر اور جب علم حدیث میں تنازع غیر متقدم
 کے ساتھ واقع ہوتا ہے تو اس وقت ہم سوا اصول حدیث کے کو کسی تقلید جانتے نہیں ہیں بہت ہی ہونہ و کنا الی وغیرہ
 کہ محلہ امام کے نزدیک یوں ہی ہو گا جتنا ہر کجا محض یہاں کہ حدیث میں تنازع کرنے کے وقت ہو تقلید کرنا
 ضرور ہو گا جبکہ ہم خصم سے ایسات کا اراہم اوٹھا دیں کہ اگر ہم اپنے امام کے قول کی پاسداری کریں تو اہل اصول قد
 کے نزدیک ہمارے پاس کوئی استلال نہیں اور یہ بات خدا کے تاقیامت نہ ہو گی کیونکہ ہم اپنے مذہب کے مسائل
 فقہین تقلید مانتے ہیں اور تنازع کی وقت حوالہ فقہ کے سامنے بلا استقلال موافق اصول حدیث کے بھی ان کو ثابت
 کر سکتے ہیں جیسا کہ حقیقت قرآن مجید کی اپنے بیان اپنے طور پر ملتی ہیں اور وقت تنازع کے اہل کتاب ساتھ کی
 کتابوں سے تھوڑے سکتے ہیں اور دوسری عرض ہو کہ جو ہم نے نزدیک حدیث ضعیف مثل مرفوع منقطع ہر
 سو قوت اشغال آن معتبر جو اس کے معنی یہ ہیں کہ قیاس پر اس کو ترجیح ہو بخلاف مذہب امام شافعی کے یہ کہ صحیح
 حدیثوں کو جو ہر ضعیف حدیث پر عمل کر سکتے ہیں والسلام علی من اتبع الهدی اجمع اصل آدم پر مطلب
 و غیر ذلک سیکندر اخفائے تائید حدیث الی ہر کہ قال قال رسول اللہ اذا قال الامام عیالہ فمضوا
 علیہم ولا الضالین فقولوا امین قال الملائکہ تقولوا امین قلنا واما ما تقول امین فقولوا
 وافقنا مینة تا بین الملائکہ عقر کہ ما تقدم من ذنبہ روا لا النسا علیہ وسلم
 علیہ السلام وقتیکہ گوید امام غیر المصنوب علیہم لا الضالین پس گوید امین چہ کہ یہ قرشکان میگویند امین ہر کہ
 امام میگویند امین پس کہ مرفوع شریف امین گفتن و بآمین گفتن قرشکان خبیثہ و در گناہان تقدم امین ازین حدیث
 صحیح مسلم و ہر بدست کہ تعلیم مرفوع انھرت علیہ السلام و ہر از امین گفتن قرشکان و امین گفتن امام و ہر
 ہر عدم علم ایشان از امین قرشکان امام و عدم علم متقدمان از امین امام و ہر امام است تائید امین

وہی کہ امام شافعی کے یہ کہ صحیح حدیثوں کو جو ہر ضعیف حدیث پر عمل کر سکتے ہیں والسلام علی من اتبع الهدی اجمع اصل آدم پر مطلب و غیر ذلک سیکندر اخفائے تائید حدیث الی ہر کہ قال قال رسول اللہ اذا قال الامام عیالہ فمضوا علیہم ولا الضالین فقولوا امین قال الملائکہ تقولوا امین قلنا واما ما تقول امین فقولوا وافقنا مینة تا بین الملائکہ عقر کہ ما تقدم من ذنبہ روا لا النسا علیہ وسلم علیہ السلام وقتیکہ گوید امام غیر المصنوب علیہم لا الضالین پس گوید امین چہ کہ یہ قرشکان میگویند امین ہر کہ امام میگویند امین پس کہ مرفوع شریف امین گفتن و بآمین گفتن قرشکان خبیثہ و در گناہان تقدم امین ازین حدیث صحیح مسلم و ہر بدست کہ تعلیم مرفوع انھرت علیہ السلام و ہر از امین گفتن قرشکان و امین گفتن امام و ہر امام است تائید امین

وہی کہ امام شافعی کے یہ کہ صحیح حدیثوں کو جو ہر ضعیف حدیث پر عمل کر سکتے ہیں والسلام علی من اتبع الهدی اجمع اصل آدم پر مطلب و غیر ذلک سیکندر اخفائے تائید حدیث الی ہر کہ قال قال رسول اللہ اذا قال الامام عیالہ فمضوا علیہم ولا الضالین فقولوا امین قال الملائکہ تقولوا امین قلنا واما ما تقول امین فقولوا وافقنا مینة تا بین الملائکہ عقر کہ ما تقدم من ذنبہ روا لا النسا علیہ وسلم علیہ السلام وقتیکہ گوید امام غیر المصنوب علیہم لا الضالین پس گوید امین چہ کہ یہ قرشکان میگویند امین ہر کہ امام میگویند امین پس کہ مرفوع شریف امین گفتن و بآمین گفتن قرشکان خبیثہ و در گناہان تقدم امین ازین حدیث صحیح مسلم و ہر بدست کہ تعلیم مرفوع انھرت علیہ السلام و ہر از امین گفتن قرشکان و امین گفتن امام و ہر امام است تائید امین

تعلیمی آن بیکر و عمن و در حق حضرت علی بن ابی طالب کرم الله وجهه چنین حدیث فرموده اند که من شرف علم فرمودم
 من خدایک علی و علی را در راه آن چنانچه در باب مناقب علی در مشکوٰۃ مرسلات آنکه امر الحکمة و علی بالکفا
 و علی مخصوص عبد الله بن مسعود رضی الله عنه که در شان می مرویست که او درین هر چه عبد الله بن مسعود نقل از ایشان
 فرموده پس است انما و احیاناً در مشکوٰۃ بعد ازین باب است و ما حدیث که این مصنف در کتب خود نقل فرموده پس حدیث
 را و این اخفای تا بین چنین کابرین بنانده و گوید می معنی برین باب نام غلط سیاه نباشد و چنانچه
 که از در فرموده و هر کس تعجب کند که در حدیثش بسوزد و می بیند قد آن لطیف و انوار الله باقی احوال و الله
 می بیند نور و او که کفر و پس قلم بخارید و شکست و وجه چهارم اینکه حدیث جبر مقتضی است بر حدیث
 اخفای حدیث اخفای تا بین راجع است چنانچه حدیث جبر تا بین است چنانچه در کفای و قتله و نایب شرح دارد
 می دارد قال عبد الله بن مسعود یرک الناس الجهر بالثانی و ما ذکره الا لعلهم یوم بالکفر
 یعنی گمانست مردم بجهل گفتن آیین را و گفته اند این را اگر از جهت یقین ایشان نسخ آن چنانچه حکم رفع الیدین نیز
 همچنین است و عقلاً نیز تأیید قول عبد الله بن مسعود ممکن است و آن اینکه زمان عبد الله بن مسعود نبوده و مردم مکر صحابه
 و تابعین و گمانستن این را که می دانستند صاحبان شان است مصطفوی بودند چنانچه از جمیع ایشان یکبارگی بگفتند
 تنها از این امر بعد و کرد و با کفر من اگر از جهت تکاسلی یا علت دیگر این امر مسنون ایشان با اتفاق گذاشته باشند
 پس همین اختصاص را چه علت است که ایشان را در یک احکام دین تقیص کرده باشند پس برین صورت تقیص امر دین را
 بر هر احدی پوشیده نیست و چونکه در احکام دین خصوص بر علت پس نسخ تقیص از ایشان دین نقصان دین نیز
 ظاهر است و آن نزدیک همه اهل است و حق تعالی میفرماید اَلْقِیْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ الْاٰیة و نیز میفرماید
 اِنَّا کَانَ اَحْکَمَ فِیْکُمْ اَلْاٰیة و پس بالضر و جبر نسخ تا بین مسلم است و هو الله می اگر چه در صدر اول حکم این نسخ عموم معلوم
 شد شخص گفتند و مثل ابوهریره چنانچه در این ماجرا از ابن افعی روایت میکند و او از ابی عبد الله بن عمر ابوهریره
 و او از ابوهریره قال یرک الناس الثانی و کان رسول الله صلعم اذا قال غدا فی الغنم علیهم
 و لا الضالین قال امین حتی یتبعها اهل الصلوة و کل فلیخرج بها المسجد یعنی گفت ابوهریره
 که داشت مردم آمین گفتن را و بود آنحضرت علیه السلام و متذکر فرمودی و لا الضالین گفتی آمین نا آنکه شنبه نماز
 اهل صلوات این جنبش خودی بران مسجد نبوی صلعم لهذا و اهل الحاجه شرح این ماجرا در این حدیث می بیند
 و آنکه از جهت آنکه در حدیث اخفای تا بین کمال حلیت و الاضطرار و کماله یعنی این الکاف

در حدیث

در حدیث

و اگر در خود که زوکیان بودند شنیده باشد و مثل آن حضرت علیه السلام حضرت ابی هریرة نیز برای تعلیم و علم مقتدیان یعنی
 حکماء و حروف با ایشان خوانده باشد و لهذا گفته باشد و الذی نفسی بیدار آنی که شبیه که بصلوة رسول صلعم
 یعنی ایشان که تعلیم مقتدیان نمیکند بخلاف آن که از شخصی علی نصف العاقل و او آنچه یعنی از جبهه صلب سرش بریزد
 قال قال رسول الله صلعم إذا قال الإمام غيبرا المصنوب عليهم فلا الصلوات فقولوا آمين فإن آمن فاق
 الحديث في البخاري نحوه مسلم چنانچه گذشت منویسند که ترجمه این است که فقولوا آمين پس هر کس که گوید
 متوجه نیست باینکه اگر از قول گفتن بجهرا اوم کرده شود پس جا که از آن حضرت علیه السلام فقط قولوا را داشته باشد
 در نقاسا بر ایشان لازم گردد که از آنجا خوانند و نه ترجیح بلام ترجیح و حکم لازم بدین معنی از نقاسا متقاطعات
 گفتن در این باب بر ایشان بجهرا لازم گردد و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلعم إذا قال الإمام سبح الله لمن
 حمد فقولوا آمين و لك الحمد فإنه من فاق قوله قول لا ذللك غفلة ما تقدم من فيه متفق عليه
 و مرآة الترمذي قال هذا حديث حسن صحيح و دیگر التحيات گفتن عن عبد الله بن مسعود
 قال قال لنا رسول الله صلعم فإذا جلستم فقولوا في كل جلسة التحيات لله الصلوات الطيبات
 السلام عليكم أيها النبي ورحمة الله وبركاته السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين أشهد
 أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمدا عبده ورسوله و مرآة النساء و ابن ماجه و البخاري
 صحيحه و في أوائل الجزء الرابع في باب ما ينبغي من الدعاء و فيه زور خواندن چنانچه از كتب مجرور و مستح
 قال قلنا يا رسول الله قد علمنا كيف نسلم عليك فكيف نعبدك فقال قولوا اللهم صل على محمد
 على آل محمد ما صليت الحديث و مرآة البخاري صحيحه كذا بالبدعوات النساء و ابن ماجه و شال
 بسیارست این بیان ایشانست در جواب بیان جواب است بیان تعلیم البیان و علينا التحيات باید دانست که در این
 اختتامی بین بزرگوار و صحیح بسیار اند که مؤید به است و او را می چارید و اهل بن محمد که آنرا استقلال خود را اول مؤید
 تا این اند و آنچه چارید بر تاین نیز از وی مروی است و نه ضعیف اند چنانچه بالتفصیل در رساله بلوغ المبین درج است و حکم
 صلوات علیهم العظماء ما افسدوا الذمرا و آنچه بعضی هم بوده و در جراح خود از آن صحت آن خود پیش نقل رسول
 حدیث از صحت آن نصیحت می نماید و یا است بیان همچو سخن باید بود یا مستتر فتنه و شر باید بود
 و بقاء بدعوات صحیح ضعیف را معمول بهای خود ساختن ازین فرقه بعید نیست چه
 قبول ناقصان را شادی بی جوهری باید که جز طفلان خریداری نه بینی تن چوین را و بعضی حال اگر

ها باین حدیث نظر آید

از قول او و از آنجا که در حدیث

تشدید کند

باین حدیث نظر آید

خود که احادیث کثرت از او آمده و از حدیثان ثوری است یا شعبه فرمود که شعبه یاده ثوری است حدیثی را احادیث
 گفتند که کتب کثیره از علم رجال ثوران ثوران زیاد بود و حدیثان صاحب الباب بود انتی از اینها صاف معلوم شد
 که امام شعبه از حضرت سفیان ثوری در علم رجال زیاد بود و در احادیث کثرت از حدیثان ثوری است و ثقی و غیر
 معلوم گشت که حدیث سفیان ثوری که در جزمین است منقطع است نزدیک خم فم قابل اجتماع نیست و کما یحیی حدیث
 سفیان را ترجیح میدهند محض تعصب است خاصه از فرقه لاذب و امام نووی در تہذیب الاسانوشه اند که شعبه
 از بزرگان محدثین و کبار متفقین اند و وی حسن بصری و محمد بن یحیی را دیده است و از انس بن یحیی و عمرو بن یحیی
 و سبی و از خلائق بسیار روایت کرده است و از وی آتش و ایوب سختیانی و محمد بن اسحاق که تابعین اند و از
 کرده اند و سفیان ثوری و ابن مهدی و کعب و عبد الله بن مبارک و یحیی القطان و خلائق بسیار از کبار را حدیث
 از وی روایت کرده اند و ایشان همه اجماع کرده بر امام بودن وی در علم حدیث و امتیاز و اتقان و جلالت است
 و امام احمد بن حنبل که در زمانه شعبه پیش وی در حدیث و همه از وی کسی نبود و کما شافعی میگوید که اگر شعبه نبود حدیث
 در ملک عراق شایسته نبود و امام احمد بن حنبل که در حدیث و همه از وی کسی نبود و کما شافعی میگوید که اگر شعبه نبود حدیث
 پس جای تعجب است که شعبه حدیث اخفای تا مین باده و محض همان غم که در دلاکت خلاصی وی پس از این
 مگر چون که حدیث وی عمل خفیه جاری است فرقه محدثه از جهت تعصب رحن ترجیح بر وی از بزرگان حدیثی
 نمایند چند که نسبت خطا در مقام بسوی وی با وجود کمال علم و وجود حافله و علم بودن وی امام نخستین در میان
 این کبار متفقین همه اعتراف و من کل الوجوه خلاف انصاف است فاما نزدیک این قوم بعضی دیگر روایت
 بگذر از طریق خطای دیگران و ان بعض الظن انتم را بخوان و الله اعلم احفظنا من هذا الا غلبنا
 المؤمنین و وسوء الظن علی المؤمنین الصالحین و انما یأمر بالعدل و انما یأمر بالعدل و انما یأمر بالعدل
 و چون که ایشان از جهت تعصب و کمال تحقیق هر کاری نیست بلکه محض تقلید کسان با وجود انکار از این
 برادرین و جانشینان میگردد و از قول دلائل بزرگی نیاید است و بجای بزرگان نایب است
 و در گردن این بزرگوری بی بصران دنیا یا از چهره و نقصان و گریز بر فرشته چشم و چشمه قلب
 را میگویند و راست خواهی هر از چشم چنان و کبر بر کتاب سیاه و آنچه ترندی در هیچ خود گفته اند
 انما یأمر بالعدل و انما یأمر بالعدل و انما یأمر بالعدل و انما یأمر بالعدل و انما یأمر بالعدل
 کتبہ فی مواضع من هذا الحدیث ذکر ان حدیث اخفای تا مین است فقال عن محمد بن یحیی

محول است بر عدم اطلاع وی یا بر نقل وی کلام غیر را زیرا که اثبات مقدم است بر نفی چنانچه خود حافظ ابن
 حجر در کتاب تهذیب التهذیب در ترجمه علقه بن موسی بن حکم العسکری عن ابن معین آنکه قال علقمة
 بن وائل عن ابنه یعنی حکایت کرد عسکری از ابن معین این امر را گفت علقه بن وائل از پدر خود و غیر
 در کتاب بلوغ المرام و باب صفه الصلوة در حدیث ابی داود و کتب سنی علقه بن وائل عن ابیه قال سمعت
 من الشیخین صلوة کان یسکون عن یقیناته الخ مروی است میسید و او ابوداود و یاسن و صحیحین پس
 حکم کردن حافظ ابن حجر بصحت اسناد این حدیث مسلم است که این حدیث نزدیک و می متصل است مرسل
 و متصل نیست ازینجا معلوم شد که متار حافظ ساعت علقه است ورنه بموجب تحریر تقریب در اینجا حکم انقطاع
 کردی و بصحت حدیث علقه بن وائل قائل نشستی و آنچه بعضی نسبت خطا بطرف عبارت تهذیب میکند جواب
 در کتاب بقول الجازم فی مقوط الحیح کاح الحارم مصنفه فضل لمی جناب مولوی ابوالحسنات محمد عبدالحی
 بنحو بی مندرج است که کتاب مذکور را برای دفع شکوک و او بام فاسده و زواید و باقیه تصنیف فرموده اما
 برادر خود علقه عبد الجبار بن وائل را البته سماع از پدر خود نیست مگر عبد الجبار راوی احادیث بهر است نه احتیاج
 پس قول امیر الدین بآب هیچ اعتباری نیست که حدیث او از پدر خود نیز منقطع است و قطع نزدیک و می
 از باب اعتبار ساقط و اما سماع علقه از پدر خود با جماع محدثین بنشین ثابت است چنانچه نزدی و جامع
 در کتاب محد و در باب جامع فی المرأة بعد از ذکر حدیث علقه بن وائل میسید علقمة بن وائل و ائیل بن حجر
 سیمع من ابیه و هو اکبر من عبد الجبار بن وائل و عبد الجبار بن وائل و ائیل و ائیل و ائیل و ائیل و ائیل
 یعنی علقه بن وائل بن حجر از پدر خود شنیده است و وی بزرگ است از برادر خود عبد الجبار بن وائل و عبد الجبار
 بن وائل از پدر خود شنیده و هر دو بنهاد صحیح مسلم در باب وجوب ملازمت جماعه المسلمین عند ظهور الفتن
 در حدیث اول می آید عن علقه بن وائل و ائیل و ائیل و ائیل و ائیل و ائیل و ائیل و ائیل و ائیل و ائیل و ائیل
 هیچ حدیثی منقطع نمی گردد پس نزدیک و می نیز سماع علقه ثابت است و این حدیث متصل است و در
 نسخه که از الفقه سماع است و از دست و نیز مختار اکابر محدثین مثل امام بخاری و شعبه و ابی یوسف و ابن عبد البر
 و جزیری و ابوالحسن شارح ترمذی و قاضی بن یحیی و طاعی القاری و شیخ الدلبی سماع علقه است از
 پدر خود پس آنچه از ترمذی در علل الکبیر مروی است که سألت محمد بن یحیی عن یحیی بن یحیی عن
 حنبل سیمع علقمة عن ابیه فقال انه ولد بعد موت ابیه بیسنة انتم را تهی گویم بعد از سلیم

محمد بن وائل بن حجر

آن از تحریف ناسخان است که بجای عبد الجبار نام علقه درج کرده اند و در اول اینکه ترند و در
 جامع خود می نویسد سمعت محمد بن ابي النجار یقول عبد الجبار بن وائل بن حجر کذا و کذا
 و کذا اذ رکه یقال انه ولد بعد موت ابيه یا شهره انتهی و دیگر یو ج سابق که اکنون از ترندی شد
 که علقه از عبد الجبار کلام است و وی را از پدر خود سماعت است پس تولد او بعد از مرگ پدرش ماه چگونگی و قصه
 گردد و با القرض اگر تولد وی بعد از مرگ پدرش باشد با فرض القرض الحمال داشته آید در فضیلت
 تولد عبد الجبار بن وائل که از علقه خردست از پدر خود ممکن نیست و اگر این را بنیم سلیم بن ابی روث
 است از بخاری و مختار بخاری آنست که گذشت چگونگی این امور مذکور ضروری دانستی پس احادیث
 اخفای تائید را که از وائل بن حجر مروی است باید شنید ابو بکر بن ابی شیبہ بخاری و مسلم و حنفی خود
 می آرند حدیثا و کذا قال حدیثا سفيان عن سلمة بن كهيل عن محمد بن عنبس عن وائل بن
 حجر قال سمعت رسول الله صلعم اذ اقرأ ولا الضالین فقال اوبین تحفص بها صوته و این
 حدیث صحیح است بشرط شیخین یعنی حدیث بیان کرده اما و کذا گفت که حدیث بیان کرده اما را سفیان از
 سلمه بن کبیل و او از مجرب بن عیس و او از وائل بن حجر که گفت او شنیدم از رسول الله صلعم وقتیکه خوند
 ولا الضالین پس فرمود آیین است که در بیان او از خود را انتهی و از لفظ سمعت چه لازم نیست چنانچه
 بعضی گمان فاسد برده بجهت تحفص بها صوته و بارها یک نزدیک امام باشد تصریح بعضی کلمات
 از امام خود می شود حدیث و ووم اینکه رسانید امام احمد و ابو داود و طحاوی و مسند ابی یوسف و ترمذی
 و تهذیب الآثار و الاطنی و معجم طبرانی و محلی شرح موطا و مستدرک حاکم باسانید صحیح موجود است عن
 وائل بن حجر انه صل الله علیه و سلم فلما بلغ قوله القنوب علیهم و لا الضالین
 قال اوبین و انفع بها صوته انتهی یعنی هر آینه وائل بن حجر ناز خواند باینی علیه السلام پس وقتیکه آنحضرت
 علیه السلام به ولا الضالین رسید فرمود آیین با و از آیه انتهی علامه عینی در شرح بخاری و ابن الامام
 در شرح القدر می نویسند که این حدیث صحیح است بشرط شیخین حدیث سوم اینکه در ترمذی مروی است
 و نیز روایت کرده اند را امام احمد بن حنبل و ابو داود و طحاوی و ابویعلی و رسانید طبرانی در معجم خود از
 درین خود و حاکم در مستدرک و ابی شیبہ عن سلمة بن كهيل عن محمد بن عنبس عن وائل بن حجر انه صل الله علیه
 و سلم فلما بلغ قوله القنوب علیهم و لا الضالین فقال اوبین و انفع بها

مطهر از زندقه

و کلماتی که در این کتاب است

از مسند ابی یوسف

و کلماتی که در این کتاب است

در شرح القدر

افشا تائین

و تائین تائین

و تائین تائین

حیوانی که می تحقیق انحضرت علیه السلام فرموده و لا الفاسدین پس فرمود آئین و پست نمود بان آواز خود را
 و گفت حاکم در کتاب القراوة و خفض بها حیوانه و قال یحیی بن یساف و ذکر یحیی بن یساف حاکم است
 سنن صحیح و بخاری و علم در کتاب خود بنیاده و حدیث چهارم اینکه علامه ابوالحسن شارح
 ترمذی در کتاب فوز الکرام بنویسد عن شعبه عن سلمة بن كهیل عن علقمة عن وائل بن حجر
 قال سمعت خلف بن سواد قال سمعنا قال و لا الفاسدین قال امین و خفض بها حیوانه و روایت
 کرده است این ترمذی و ابوداود و دارقطنی و ابن جابر از طریق ثوری و ذکر نمود این را ابویعلی در سنن
 و طبرانی در معجم خود و حاکم در مستدرک خود و امام احمد در مسند خود و آنچه در بعضی روایات بجای خفض
 حیوانه مذکور است که خفض است معنی آن محدثین بنویسند افعال بها حیوانه یعنی بهر آئین افکاش
 و در خواند بعض محدثین از مدعیان که مقابل حذف است بیگانه آن مدعی مقابل خفض است بهر حال
 مثبت جبریت و در نه امام بخاری با وجود علم وی با حدیث را نگذاشتی و با ضرورت صحیح خود این را در حدیث
 و با حاکم که می طلبش نیستند تعرض نکردی و یا بسبب وجود علت قاصد دیگر این گذاشت و آنچه در بعضی
 روایات ذکر شده که حیوانه و اردست آنرا نیز برین قیاس باید بود و یا اینکه این روایت بمعنی است که بعضی
 از روایان معنی نهاده اند که بیان می کنند حال آنکه معنی این مدعایات است یا بمعنی مدعیان یا حاکم کتاب الله
 و سنت رسول باشد و یا صحابه مخالف نگردد و یا بفرض اگر بمعنی ذکر باشد مطلبش اینکه چندان بلند فرموده
 صغیر اول مردمانیکند یک بودند آنرا شنیدند چنانچه در ابوداود دست حتی یستمع من یتلوه و غیره از صفی
 الاکابر و این امواتی انخافست چه بسا اوقات در نماز برتری مقتدیان نزدیک از امام خود قنارت
 می شنوند و شاید که تعلیم و قنای قنای باشد چونکه روایات اخفای تائین مرویه و اهل بن حجر شنیدی پس
 روایات دیگر از و اهل بن حجر مروی است و مخالفین در باب هجرتان بدان استدلال میکنند باینکه شنیدی
 و آن روایات هر چند که در کتب حدیث مذکور اند مگر یکی از آنها از ضعف خالی نیست چنانچه وجود ضعف
 آن در رساله المولانا که بلاغ الامین فی اخفای التائین است بالتفصیل مسطور اند هر که میخواهد بدان کتاب پیوندد
 در ترمذی است حدیثی که در آن یحیی بن سعید و عبید بن الرضی بن مهران و کانا سفتیان
 عن سلمة بن كهیل عن حجر بن عبيس عن وائل بن حجر بن عبيس عن سلمة بن كهیل عن علقمة عن وائل بن حجر
 علیه و لا الفاسدین و قال امین و حیوانه و قال سلمة و اهل بن حجر حسن و در ابوداود

است پس سابق عن وائل بن حجر قال کان رسول الله صلعه إذا قرأ آية المصنوب عليهم
 ولا الضالين قال آمين وقرعها صوتة ونحو در بود و دست بعن وائل بن حجر آت
 صلعه خلف رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد بامین و در سالی است عن عبد الله بن
 وائل عن أبيه قال صليت خلف رسول الله صلى الله عليه وسلم فلما قعدت آية المصنوب
 عليهم قال آمين قال آمين ثم صليت و در این ماجه نیز از عبد الجبار و دومی از پدر خود می آرد
 قال صليت مرة النبي صلى الله عليه وسلم فلما قال ولا الضالين قال آمين فسمعت ما
 منه و در وار قطنی در خجیث مذبحها صوتة و آت است و همچنین است دیگر بعضی وایات باید و
 که برای تسبیح دلائل جانبین در علم اصول شرط است بعضی از آن اینکه تسبیح کی را از آنها برد گیری نماید
 و نیز توافقی در آنها ممکن نباشد و در قرات وضع نیز یکسان نباشد بعد از آن قاعده اذ آیت بعد از
 تسبیح آنها متوجهی شود و در غایب مقتود است که جز و اعلا می آید و اقبست و مخالفت با کلام
 ربانی موجود است ولیکن با بطور تنزل میگوئیم که سبب اذ انعاضا تساقطاً احادیث مرویه و وائل بن حجر
 از جانبین با قاعده اندیم پس نزد یکیشان دلیل دیگر چهارمین است و دلائل اخفای مین نزد یکیشان احادیث
 صحیحه مرویه یغین غیره و آثار صحابه و رای دلیل قرآنی چنانکه گذشت و دیگر باریان مقدری از آن نیز یافته اند

بیان احادیث و آثار مؤید اخفای تائین

در این ماجه از عائشه صدیقہ رضی الله تعالی عنها از طریق حماد بن سلمه و از هبیل بن صالح و او از پدر خود
 صالح و او از عائشه و او از آنحضرت علیه السلام می آرد قال ما حسدكم اليهود على شيء من
 حسدكم على السلام والتأمين يعني آنحضرت علیه السلام فرمود که حسد یهود با شما هیچ چیز آنقدر
 نیست که در سلام و آمین گفتن با شما حسد می کنند و نیز در این ماجه از ابن عباس از طریق طلحه بن عمر
 و دومی از عطاء و دومی از ابن عباس می آرد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تحسدكم
 اليهود على شيء من حسدكم على آمين فالكثرة و آمين آمين یعنی پس بسیار کنید آمین گفتن
 و چیز دلائل این هر دو حدیث بر اخفای تائین اینکه آنفسیه کبر و غیره در سابق گذشت و مطلوب
 آمین و تسبیح در هر دو اخفا بودن و بجز آن موجب عتاب بکم است که لا یحبب الله لمن
 و مضاعف بودن ثواب و عای خفیة با هفتاد بار از دمای طایفه و نیز مامون و مصون بودن

در این ماجه از
 وائل بن حجر
 و در غایب مقتود
 است که جز و اعلا
 می آید و اقبست
 و مخالفت با کلام
 ربانی موجود است
 ولیکن با بطور
 تنزل میگوئیم که
 سبب اذ انعاضا
 تساقطاً احادیث
 مرویه و وائل بن
 حجر از جانبین
 با قاعده اندیم
 پس نزد یکیشان
 دلیل دیگر چهارمین
 است و دلائل اخفای
 مین نزد یکیشان
 احادیث صحیحه
 مرویه یغین غیره
 و آثار صحابه و
 رای دلیل قرآنی
 چنانکه گذشت و
 دیگر باریان
 مقدری از آن نیز
 یافته اند

احادیث مرویه و وائل بن حجر و در غایب مقتود است که جز و اعلا می آید و اقبست و مخالفت با کلام ربانی موجود است ولیکن با بطور تنزل میگوئیم که سبب اذ انعاضا تساقطاً احادیث مرویه و وائل بن حجر از جانبین با قاعده اندیم پس نزد یکیشان دلیل دیگر چهارمین است و دلائل اخفای مین نزد یکیشان احادیث صحیحه مرویه یغین غیره و آثار صحابه و رای دلیل قرآنی چنانکه گذشت و دیگر باریان مقدری از آن نیز یافته اند

احادیث مرویه و وائل بن حجر و در غایب مقتود است که جز و اعلا می آید و اقبست و مخالفت با کلام ربانی موجود است ولیکن با بطور تنزل میگوئیم که سبب اذ انعاضا تساقطاً احادیث مرویه و وائل بن حجر از جانبین با قاعده اندیم پس نزد یکیشان دلیل دیگر چهارمین است و دلائل اخفای مین نزد یکیشان احادیث صحیحه مرویه یغین غیره و آثار صحابه و رای دلیل قرآنی چنانکه گذشت و دیگر باریان مقدری از آن نیز یافته اند

دعای خفی از شاه پیر یا و شمس بخلاف دعای بهری و چون گفته منظور آنحضرت علیه السلام زیاده سونق
 بود دست در آتش حسد بسبب فرمایش خاکیز دامن امین پس آن در خفی گفتن امین را در اصل است
 چه تا ابد که از اخبار ولایت بوجوب عادت محصور بنفاد مرتبند است پس از فرمایش آنحضرت علیه السلام
 خاکیز دامن امین صاف ظاهر شد که در انحصاری تائین کوشید تا که قوابل ساز یاده تر شود و موجب
 بلاست بود و از بهت آتش حسد سوداگر گفته شود که بود و از اکثریت امین گفتن ایشان در خفی چه اطلاعی
 شده باشد اکثریت تائین محاسبه موجب زیادت حسرت بود گرد و گویم که اتفاقان که اکثر از این بود
 بودند و ان زمان بکثرت بودند و بطور حلیه محض برای اذیت آنحضرت علیه السلام و صواب ظاهر سلام
 آورده و با از بهت خوف چنانچه از کلام دایت نظام مالک اهل صاف ظاهر است و یکی از انفساق
 منافقان گفتن مسخرار بودند و این بود از اکثر بلکه به نصیحت آن سرور علیه الصلوٰه و السلام واقف می
 بودند بود و کفار و کلمس و عطا آنحضرت علیه السلام حاضر شدی چنانچه از شان نزول آیت و در
 حائل و غیره صاف ظاهر است و کذا اشرأت الفئران جعلت آسبک و قبیح
 الذین لا یؤمنون یا لایخسروا حجابا ما یستوفوا یصور وقت قرآن خواندن تو
 در میان تو و ایشان پردۀ پوشیده می نیم و معلوم است که برای حسد حاسدان بهر محسود و لایق
 نیست که طم و وجود محسود به حاسدان چنانچه را زرداری و سرکشی سلاطین با بعضی من
 موجب حسد حاسدان میگردد اگر چه آن سرکشی سلاطین با بعضی برای نفع این حاسدان و ضرر آن
 بعضی خواص باشد و چنانچه گویند که در دو خواندن و یا تشنه خواندن تو در نماز موجب حسرت سلاطین
 و اقرات تو در نماز قتل موجب حسد سلاطین است و حال این همه امور ظاهر است و از اظهار اسلام
 واقفای آن بهر امین لازم نیست که آن همه بعضی چه در حدیث بیان واقعه است زبان مشاهدت
 من کل العجم و در نماز و غیر نماز را نیز در صورت ملحوظ باید داشت و عجب تر است از آنکه
 از قاسم بخت بدین ایهی منکر اند که میگویند اول من قاسم الانیس و خود یکم حبس الله و مقتضی حکمت
 برای اثبات مقتضای خود درین دو حدیث قیاس ناقص خود را چنان در اخلاص و لوه که از قیاس
 انیس بحر حل بقیه برده و از مقصود قرآنی مخالف گشته بهر امین را ازین استنباطی نمایند و میگویند
 که از حدیث ظاهر شود که صحابه در برابر من که مدعی مبالغه میکردند که او از امین ایشان بخانه می

۱۰۵

۱۰۶

تفسیر

بود میسر بیند و آن تائین موجب حد بود گشتی برای این چنین عاقلان با حدیث یکدیگر نقل می‌دارند
 که در کتاب منی المؤمنین آورده که عالمی در مسجد قریه برای نماز خواندن رفت چندی مینه که پیش هر یک
 نماز خوان کاروی در زمین قائم و یک یک موشک با آن بسته موجود است که موشان فریاد میکنند و خلل در
 نماز از آن پیدا می‌گردد پرسید که این چه حرکتی است همه با جواب دادند که چگونه مسلمانان حکیم رسول الله صلوات
 حرکتی بجا قرار میدی بجا روزه نشین آن در در طریقت سرنگون گشته پرسید که در کدام کتاب مذکور
 نوشته بجا ایستادن همه را در جمالت بد بود و از غلبه عقیده گفتند که مافیه را ننمودیم که چیست که حدیث
 بهین مضمون آمده فرمود که شامع بیدین آید که نقد را خلاف حدیث پیدا نماید با وجودیکه حضرت بخاری نقل
 خلاصه حدیث میفرماید و شما از امام بخاری نیز شنیدستی بیگانه غیر آن حدیث را بیان فرمائید بلکه حدیث
 گفتند که در حدیث آمده علیکم بالشیکیته و التوکل یعنی بطرف نماز که میروید لازم کنید بخدا و اطمینان
 را بر منی محبت زده و بیه بطرف نماز و پس آن خزان بی نوم و سگان بی نوم آزاد و منی علیکم
 بالشیکیته و التوکل ای آورده آن عالم گفت برین فهم و علم منکر تو گفته عالم با حدیث گشته آید و شیخی
 سنگ پرست بپسند در پیش خود میداشت نماز میخواندی و گفتی که در بخاری (یعنی بخاری) آمده که
 لا یجوز ان یکلم فی غیره اگر عالمی بر خست به مکران کسی کادی می‌گردد
 ای صاحبان نصیب و ای ذریات خدیجان مصلین بر جانهای خود قدری رحم فرمائید و پندارند
 در هر کس که این و آن و فرنگ و ریش بر دای آمین منانید که موجب نقص و ضعیفی شما باعث شتاب
 قرارت امام جامع مسجد قلی گردد که در مضامین هر دو حدیث گفت عت زبده پیش شما آورده و نیز مضمون
 چه خوش گفت است سعدی در زلیخا که عشق آسان نمود اول ولی افتادش کلاما بدین
 مقام بر شما صادق آمده و این هر دو حدیث هر چند که ضعیف اند مگر بسبب موافقت با کلام الهی برای
 تأیید کافی اند و وجه ضعف در رساله بلاغ امین است و آنچه درباره اخای تائین بسانه ثقات
 و او گفته بعضی از آنها آمده است که انما یجوز ان یکلم فی غیره ابی شیبہ است و بخاری و مسلم و در صفت خود می‌آرد
 حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ قَالَ حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ عَنْ كَثِيرٍ عَنْ الْأَوْيَاهِ عَنْ عُلْفَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ
 أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ إِذَا أَكْبَرَ سَكَتَ هَيْئَةً وَهِيَ أَقَالَ وَكَانَ الْعَبَّاسُ سَكَتَ
 هَيْئَةً كَذَا أَهْمُ فِي الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ كَوَيْتُكَ وَكَانَ أَهْمُ فِي الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ قَالَ

در نقل حدیث

احادیث که از این اخای

در تحقیق تائید
در تحقیق تائید
در تحقیق تائید
در تحقیق تائید

میگویند که بر چهار چیز امام را اخفای لازم است و بعضی پنج گفته و بعضی شش گفته و حال آنکه ایشان همه
آمین را از آن می شمارند پس از طعنه بعضی جمله بر صاحب هدایه بجز از حقیقت الدنیا و الاخره
ذالک هو الحسن المبین چه خیزد چون خدا خواهد که پرده کس در دید میانش انداخته
باکان برود و با وجودی که مؤید صاحب هدایه آثار دیگر نیز بسیار اند و ترسم زسی بگوید
اعرابی بگویند که تو میروی به ترکستان است و او امام جلال الدین سیوطی شافعی و جمع الجوامع
می آید و عن ابن قایم قال کان عظمی علیه السلام یأتیهم بالسمکة و کذا بالثعوز و کلاب النکاح و غیر
روایان جبر و الطحاوی و ابن شاهی فی السنن انتهى و طبری در ترجمه با نام می نویسد
حدثنا أبو بکر بن عقیل عن ابن سعید عن ابن قایل قال لم یکن محمد علیه السلام یسبح الله
الرحمن للرحیم و کذا یأمین ذکره فی شجر البخاری خلاصه ما ذکر آنکه درین باب بعضی
بر امام عظمه کردن در حقیقت اعتراض بر شارع است که چرا حق تعالی برای اخفای دعا حکم فرموده که
مسک ابو حنیفه را گردید و نیز عرض است بر آنحضرت علیه الصلو و السلام و صحابه که امر که ایشان
بموافقت کلام ربانی جز اخفای و ندک تقویت ابو حنیفه بدان حاصل گردید که تمام مصحف
از برداری با آن چکنی که نفس کافر داری و سر بر زمین نمی بهر نماز و آن را بر زمین ندک و در هر
دشاید که در افغان فرقه مجیدی این امر را که نشسته که صحابه را بلکه آن حضرت علیه السلام بمعانی آیت رسید
که اخفای و ندک در حدیث ایشان بار و افش فرقی اندک است که روانی خطبه جبریل در رسانیدن
حق میگوید ایشان خطبه آن حضرت علیه السلام در رسانیدن معانی قرآن شریف پس بوجوب آن خداوندان
که در مکه کرده اند گوش با بانگ سگان که کرده اند بهین و کادویش کنای از جند و رو که ایشان بر پیش خود
بر میگردانند و امید که صاحبان انصاف بطرف لغو سرائی ایشان گوش نگارند و بعد نیست که اگر و ندک امری است
که از تصدیقات این فرقه جدید باشد یعنی اخفای نظر ایشان بجهنم غرضان گذشته باشد که میگویند که ایشان
همه جان نثار جز تائید اند اگر امر منون عند تحقیق اخفای است و در وقت حکم آمدن اصول
باید شرم اند و هم رسول + الحمد لله الذی هدانا لهذا سنستبشیر المسلمین و انقمنا علی
النیل الشوی المسلمین و حفظنا من الفرفر الطالین الضالین و سواد و جوهه المذنبین
علی ائمة الدین و مسخ است نیست در دنیا که به بصیرت دل از آن بدتر کرد

اعاده آن نکرد. حدیثی است که از ابن ابراهیم عن علقمه عن عبد الله بن مسعود عنه قال صلیت
 خلف النبی صلعم وانی بکسر وخصرا کلمه ففعلوا الید یهم الا عند افتتاک الع لوز واولی بکسر
 ابن ابی شیبة یعنی فرمود عبد الله بن مسعود که نماز خواندم و پس نبی علیه الصلوة والسلام وانی بکسر و عمر پس
 بر نداشتندی ایشان و ستای خویش را گرفت شروع نماز انتی - و امام ابو حنیفه فرمود حدیثی است
 حدیثی از ابن ابراهیم عن علقمه و الاسود عن عبد الله بن مسعود عنه ان رسول الله صلعم کان
 لا یرفع یدیه الا عند افتتاک الصلوة ثم لا یقول فی شئ من ذلک یعنی پسر اعاده نکردند
 هیچ چیزی از رفع یدین انتی و عن البراء بن عازب قال کان النبی صلی الله علیه و آله و سلم اذا کثر
 لا فتتاک الصلوة رفعة یدیه حتی یكون ایها ما ه فریاض شحمتی اذ نیو ثم لا یعوذ و
 الطحاروی و ابی داود و ابوبکر بن شیبة فی مصنفه یعنی وی رفع گفت که بود علیه السلام و قتی که
 تکبیر تحریر می گفتی برداشته می برد و دست خود را تا آنکه بر دوز را نکش تا نش نزدیک و در نماز گوشهای مبارکش
 شده می پست اعاده آن نکردی انتی پس انچه از عبد الله بن عمر و در مسلم و غیره مرویت که در آیت
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا افتتم الصلوة رفعة یدیه حتی یخادی منکبیه
 و قبل ان یزکم و اذ ارفعکم من الخوض و لا یرفع یدیهما بینهما یعنی دیدم آنحضرت علیه
 السلام را وقتیکه شروع کردی نماز را برداشته می برد و دست خود را تا آنکه بر دوز را نکش تا نش نزدیک و در نماز گوشهای مبارکش
 خود بیشتر از کوع و بعد از رکوع نیز رفع یدین کردند نه در میان هر دو سجده انتی - و نیز انچه
 از وائل بن حجر بن مسلم و غیره می آرد که - انما رای النبی صلی الله علیه و سلم رفعة
 یدیه حتی دخل فی الصلوة کبر شفا التحف یعنی به رفعة وضع یدیه الی یعنی علی
 الیمنی فلما اراد ان یرکع اخرجه یدیه من الثوب ثم رفعهما و
 کبر فرفعه فلما قال سمع الله لمن حمده رفعة یدیه فلما سجد
 سجدا بین کعبیه - یعنی وائل رحمه آنحضرت علیه السلام را دید که بر دوز را نکش تا نش نزدیک و در نماز گوشهای مبارکش
 خود را تا آنکه در آمد در نماز الله اکبر گفت پسر در جامه خود را چید پسر دست راست
 خود را بر دست چپ خود نهاد پس وقتیکه اراده رکوع نمود هر دو دست خود را از جامه بر کشید
 رفع یدین کرد و تکبیر گفته رکوع فرمود و هرگاه که سیم الله لمن حمده گفت نیز رفع یدین

اعراض عن حدیث ابن عمر و اولی بکسر

کرد و هرگاه که سجده کرد در میان هر دو رکعت دست خود سجده کرد - و نیز آنچه از مالک بن
 حورث رزم روایت کرد - كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا كُنِيَ رُفِعَ
 يَدَايَهُ حَتَّى يَمْلَأَ بِيَوْمَا أَدْنِيَهُ وَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الْوُكُوعِ فَقَالَ سَمِعَ اللَّهُ
 لِمَنْ حَمِدَهُ فَكُلَّ مِثْلَ ذَلِكَ مَتَّفَعٌ عَلَيْهِ يَعْنِي بُوَدَا أَخْبَرَتْ عَلِيَةَ السَّلَامُ قَتْلَهُ
 بَكْبِيرِ مَحْمَدِ بْنِ رَفْعِ یدین کردند و تا آنکه محاذات آن بهر دو گوش مبارک خود نمودند
 و وقتیکه سر خود را از رکوع برداشتند پس فرمودند سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ و مثل
 ما قبل رفع یدین کردند و اتقی همه منسوخ اند - چنانچه طائفة عینی در شرح بخاری
 نوشته که - إِنَّهُ كَانَ فِي بَدْءِ الْإِسْلَامِ يُحْمَلُ لِيُحْمَلَ يَعْنِي رَفْعِ یدین در نماز را بنده
 اسلام بود پست منسوخ گشت - و دلیل بر نسخ اینکه إِنْ عَبْدَ اللَّهِ بْنِ زُبَيْرٍ رَأَى تَجَلَّاهُ
 رَفَعَ يَدَيْهِ فِي الصَّلَاةِ عِنْدَ الْوُكُوعِ وَعِنْدَ رَفْعِ رَأْسِهِ مِنَ الْوُكُوعِ فَقَالَ لَا
 تَفْعَلْ فَإِنَّ هَذَا شَيْءٌ مِمَّا كُنَّا نَفْعَلُهُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَكَفَرْنَا بِهِ
 یعنی تحقیق عبد الله بن زبیر زخم مری را دید که رفع یدین میکرد در نماز در وقت رکوع و وقت رفع
 اذان پس منع کرد ویر ازان و گفت که هر آینه این چیزی است که آنحضرت علیه السلام کرد آنرا
 پست ترک داد این را - و دلیل دوم بر نسخ آن روایت امام طحاوی است که بسند صحیح می
 حَدَّثَنَا أَبُو حَازِمٍ قَالَ قَالَ أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ عَدِيٍّ عَنْ عَمْرِو بْنِ
 عَنُ الْجَاهِلِيَّةِ قَالَ صَلَّيْتُ خَلْفَ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ فِي الثَّلَاثِينَ
 الْاَوَّلِ مِنَ الصَّلَاةِ يَعْنِي مَا كُنْتُ رَمَهُ كَمَا كُنْتُ رَمَهُ فِي عَمْرٍو بْنِ عُمَرَ بْنِ عُمَرَ
 رفع یدین را نکرد و بکبیر اول در نماز اتقی امام طحاوی گفت این آن ابن عمر راضی است که میگوید
 رفع یدین در وقت رکوع و قوم کردن پست ترک نمود بعد وفات نبی صلی الله علیه و سلم - پس
 ترک کردن وی دلیل نسخ است اتقی کلام العینی - و نیز در بنای در کتاب الصلوة لے آورد
 عَنْ ابْنِ عَدِيٍّ عَنْ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَرْفَعُ يَدَيْهِ وَكُلَّ رَأْسَهُ
 وَكُلَّ رَأْسَهُ ثُمَّ مَاتَ إِلَى ابْنِ عُمَرَ فِي الصَّلَاةِ وَتَرَكَهُ مَا سَوَى ذَلِكَ وَهَذَا ابْنُ الزُّبَيْرِ
 أَنَّهُ رَأَى رَجُلًا يَرْفَعُ يَدَيْهِ مِنَ الْوُكُوعِ فَقَالَ مَا تَفْعَلُ هَذَا أَشَيْءٌ مِمَّا كُنَّا

جواب آنکه از بنی

بکبیر اول

جواب دوم بر نسخ

جواب آنکه از بنی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - یعنی روایت است از ابن عباس رضی فرمود که بود آنحضرت علیه
 السلام رفع یدین کردند و هر بار که رکوع کردند و هر بار که برخاستند از رکوع بیشتر رجوع نمودند
 بطرف شروع نماز و او را می آفران ترک فرمودند و روایت است از ابن زبیر چنانچه گذشت انتمی -
 و چونکه ابن جوزی درین دو حدیث کلام کرده جواب آنرا نیز در بنایه نوشته است که
 قُلْتُ قَوْلُهُ لَا يَمْنَعُ فَإِنْ أَصْلًا لَا يَسْتَلْزِمُ عَدَمَ مَعْرِفَةِ أَصْحَابِنَا هَذَا وَدَعَايَ
 النَّاسِ لَيْسَتْ حُجَّةً عَلَى الْمُسْلِمِ وَأَصْحَابُنَا أَيْضًا قَالُوا لَا يَمْنَعُ إِلَّا حُجَّةً بَعْضُهَا
 كَمَا يَتَّبَعُ عِنْدَهُمْ مَحْكَمَةٌ لَكَ هَذَا أَمْرًا لِلدِّينِ فَالْمُسْلِمُ لَا يَسْتَهْزِئُ بِمَا فِيهِ إِلَى آخِرِهِ
 مَا قَالَ وَتَرْجُمُهُ ذَلِكَ هَذَا - یعنی میگویم من که قول ابن جوزی که این هر دو حدیث
 شناخته نمیکردند مستلزم این نیست که اصحاب مانع آنرا نشناسند - و حال آنکه دعوی
 نفی کننده بر اثبات کنند و حجت نیست - و اصحاب مانع نقد اند حجت نمیکند با آنچه که نزد
 ایشان ثابت نگردد و چرا که هر آینه این کار درین حدیث پس مسلمان درین استهزا نمیکند و نباید میکند حدیث
 عدم رفع یدین را در وقت رکوع و وقت قومه حدیثیکه امام طحاوی از محمد بن زید روایت کرده
 قَالَ صَلَّيْتُ خَلْفَ ابْنِ عُمَرَ فَأَمَرَ يَكُنْ يَرْقَعُ يَدَيْهِ لَكَ فِي الشَّكْرِ لَكَ فِي الشَّكْرِ مِنْ الصَّلَاةِ
 و گفت امام طحاوی که پس این آن ابن عمر است که وی رضی هر آینه رسول الله علیه السلام را رفع یدین کرد
 و بیشتر روایات آنحضرت علیه السلام رفع یدین را ترک داد پس نیست این ترک وی مگر از جهت
 که البته نزدیک وی منسوخ بودن این فعل ثابت شده باشد - و حال آنکه اسناد روایت امام
 طحاوی صحیح است - و نیز این حدیث را ابن ابی شیبہ در مصنف خود از محمد بن زید بن العفافی آورد
 حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ عَيَّاشٍ عَنْ حُصَيْنٍ عَنْ عَجَّادٍ قَالَ قَالَ أَيْتُ ابْنِ عُمَرَ يَرْقَعُ يَدَيْهِ
 لَكَ فِي الشَّكْرِ لَكَ فِي الشَّكْرِ - یعنی گفت عبادندیم ابن عمر که رفع یدین کردند و وقت شروع
 نماز انتمی کلام صاحب بنایه کیس در مقابل تحقیق چنین محققان و شناسندگان حدیث طعن فی
 این زمان بچماند چه نسبت خاک را با عالم پاک - باوجودیکه احادیث صحیح فرمود دیگر و نیز از
 موقوفه آثار صحابه بغير نسخ رفع یدین در وقت رکوع و قومه بسیارند اما الاحادیث
 پس بعضی از آن آنکه که در ابتدای باب گذشتند و بعضی از آن آنکه ابو بکر بن ابی شیبہ استاد امام بخاری

جواب از آنکه ابن جوزی

در حدیث و آثار صحابه

و سلم در صفت خودی را از اخبرنا فضیلة بن سويد عن الاحمسي عن المسيب بن رافع عن تميم بن
 لمرقة عن جابر بن سمرة قال سمعت حجة عليا رسول الله صلى الله عليه وسلم ونحن نافعون ايدينا
 في الصلوة فقال ما بال ايديكم في الصلوة كأنها أذناب خيل فقمس استكنوا في الصلوة
 و نیز روایت کرد این حدیث را ابو داود و نسائی در سنن خویش - یعنی فرمود جابر بن عبد الله که بیرون برآمد با آنحضرت
 علیه السلام و حال آنکه ما رفع یدین میکردیم در نماز پس آنحضرت علیه السلام فرمود چیست حال کسانی که
 بر می دارند دستهای خویش را در نماز گویا که دستهای ایشان درهای اسبان گشاده میشوند و غلغله
 پس کتاب شد یا آنحضرت علیه السلام را با رفع یدین کنندگان در نماز اذالست بر نسخ رفع یدین در نماز چه آنحضرت
 علیه السلام فعل جابری می بین قدرش مکن نیست چنانچه بر یکس این امر مخفی نیست - و بعضی از آن
 الله تعالى الدار فطلي عن حفصة عن عبد الله قال صلى الله عليه وسلم رفع یدین و بعضی از آن
 که فرمود ای ایها الصالحین اولی فرقی است در الصلوة - یعنی گفت عباد الله بن مسعود که نماز را درم
 با آنحضرت علیه السلام با ای بگوید و ترس بر نداشتندی دستهای خویش را اگر در وقت تکبیر اول در موضع نماز
 استی - و مثل این در صد باب از این ای شایع گردیده - و بعضی از آنکه مسلم در صحیح خود را در این
 حدیث از ابن ابی شیبة و ابی حاتم قال اخبرنا ابو حنيفة عن الاحمسي عن المسيب بن رافع عن
 تميم بن لمرقة عن جابر بن سمرة قال سمعت حجة عليا رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ما بال ايديكم
 رافع ايديكم كأنها أذناب خيل فقمس استكنوا في الصلوة قال شعرة بن حنيفة فراقنا حلقا
 فقال ملأنا أركاننا من قال شعرة بن حنيفة فقال لا تصفون كما تصفون الصلاة عند
 رفاقنا يا رسول الله و كيف تصف الصلاة عند رفاقنا قال يقولون الشقاق الأول و يتراءون
 في الصلوة - یعنی تميم بن لمرقة جابر بن سمرة روایت میکند جابر بن عبد الله که بیرون برآمد با آنحضرت
 علیه السلام و نحن نافعون ايدينا في الصلوة - یعنی در ما اینکه ما رفع یدین میکردیم در نماز
 پس فرمود چیست مرا که می بینم شما را رفع یدین کنندگان گویا که دستهای شما مثل عصای اسبان
 گشاده است (یعنی که می بینانند دمارا) نمکون و آرام گیرید در نماز یعنی رفع یدین و نماز
 نمید - جابر بن عبد الله روایت کرد که آنحضرت علیه السلام بر ما بیرون شد پس دید ما را که حلقه
 از دینهای متفرقین جماعت جماعتی و موقوفه را از الله الواحد عز - معناه نعم التوفيق و الحمد لله رب العالمین

در نسخ رفع یدین

تصدیق آنحضرت علیه السلام که ای که نماز را رفع یدین میکنند

سکون در نماز و اتمام صفوف و تراص یعنی اتصال بایکدیگر در روایت تیسیم است نه در روایت جدید است
وجه دوم اینکه حدیث تیسیم صریح دلالت میکند بر اینکه آنحضرت علیه السلام در نماز یک در آن رفیع بدین میگردید
نبود بلکه از خانه بیرون برآمده بود چنانچه از لفظ *خَرَجَ عَلَيْنَا* بخوبی روشن است و حدیث جدید الله عزوجل
است بر اینکه آنحضرت علیه السلام شامل آن نماز با ایشان بود چنانچه از لفظ *كُنَّا إِذْ أَصَلْتُمْ* و *وَصَلَّيْتُ*
متبع رسول الله ظاهر است - وجه سوم اینکه حدیث تیسیم دلالت میکند بر رفع بدین چنانچه فرمود علیه السلام
مَنْ كَانَ أَكْثَرُ أَفْعَى إِلَيْكَ وَحَدِيثُ عَبْدِ اللَّهِ دَالٌّ عَلَى أَنَّ بَرَاءَ بْنَ عَازِبٍ كَانَ يَرَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَرْفَعُ يَدَيْهِ فِي رُكُوعِهِ وَفِي سَجْدَتِهِ
وَيَقُولُ اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي - و *كَأَنَّ بَرَاءَ بْنَ عَازِبٍ كَانَ يَرَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَرْفَعُ يَدَيْهِ فِي رُكُوعِهِ وَفِي سَجْدَتِهِ*
رفع بدین معروف و اندرون نماز بود چنانچه در *وَصَلَّيْتُ* و حدیث جدید الله دال برین است که
اشاره مظهر نماز بود چنانچه از لفظ *كُنَّا إِذْ أَصَلْتُمْ* ظاهر است بلکه در آخر اتمام نماز میبود
وجه چهارم اینکه دلالت حدیث تیسیم برین است که سکون مأمور نیز معروف است چنانچه از لفظ *فِي السَّلَاطَةِ* ظاهر است و لا
حدیث جدید الله برین است که این اشاره در همین وقت سلام دادن بود چنانچه از *فِي السَّلَاطَةِ* ظاهر است و لا
أَحَدٌ كُنَّا فَمِنْ كُنَّا ظاهر است و سلام مظهر نماز نیست پس این اشاره نیز مظهر نماز نیست پس منع از آن نیز
مظهر نماز نیست پس این وجه غلبه گشت که حدیث *أَشْكُو* در یک محل است و تکرار حدیث جدید الله
در محل دیگر - هرگاه گفته شود واضح گشت که حدیث تیسیم در محل وقوع از حدیث جدید الله غیر است پس توفیق تعالی
سیکونیم که چنانکه اشاره دست در وقت سلام حدیث جدید الله بالاتفاق منسوخ گشت همچنان از حدیث تیسیم
بر آن رفع بدین که مظهر نماز است یعنی اندرون نماز در حالت رکوع باشد یا در حالت سجود هر جا که باشد منع
گشت چنانچه در این ماجر و می است آن *أَشْكُو* الله صلی الله علیه و سلم و *أَشْكُو* بر کعبه یکدیگر عند محلی
کثیره - علما و این اصل در نماز و قدر سکون است لقوله تعالی *فَوُتُوهُ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ* ای شما را
یعنی ایستید برای خدا خشوع کنید و سکون در زندگان - و لقوله علیه السلام *أَشْكُو* اذ السَّلَاطَةِ
پس این وجه ترجیح است مرا حدیث علم رفع بدین را - و بفرض تسلیم اگر مرا حدیث جانبین را است
مسلم در سبب تعارض تساقط گرد پس برای استدلال در جانبین ایلی نماند در صورت بالضرور بطرف
اصل نماز جمع نموده و آن بالا اجماع و اتفاق سکون است چنانچه این الهام در رفع القدر گرفت بلی و حق تعالی
الشکون الذی هو طریق ما یجیه علیه یعنی عدم رفع بدین از جنس آن سکون است که نماز جمع مایست انتی

ما

تساقط لای جانبین را

و جز این نیست که گفته میشود از افعال سفلی آخر آن حضرت علیه السلام اتسی و اگر که آمدی منعیب گوید که
بدست من بین بخیرام ابو حنیفه کس و دیگر عامل نیست ازین باعث فرقه آنان را نمیکند جوالبش اینکه در حد
باب از ترمذی نقل کرده شد که این را بسیاری از صحابه و تابعین گرفته و این است قول سفیان ثوری ال
کوفه و گفته قه اسلام است چنانچه گذشت و عینی در شرحه رح بخاری آورده که این است منعیب امام
ابو حنیفه و اصحاب وی و سفیان ثوری و ابراهیم نخعی و ابن ابی لیلی و عقیقه و اسود و عامر شعبی و ابوی
سبیح و خثیمه و غیره و وکیع و قاصم بن کعب و مشهور منعیب امام مالک و اصحابی تمام گشت کلام
عینی و چونکه درین دیار بموجب احادیث مذکوره نمایند بدین متروک است بلکه منعیب آنرا هم
می سازند و حال آنکه شاه ولی الله محدث دهلوی در حجت الله الیه العز و صفیه هم نوشته که لا یستحب
للمسلم ان یشتر علی نفسه فتنه عوام بلکه و هو قوله صلی الله علیه و سلم لولا
حد ثان قومک بالکفر لتقضت الکعبة یعنی لائق نیست مر انسان را که پسند کند بر جان خود
فتنه عوام شهر خود و چه جای آنکه فتنه همه اوطان بر خود پسند نماید و این مضمون بعینه قول آن حضرت
علیه السلام است مر عایشه را که فرمود و اگر نه بودی مرا خوف از قریب آمدن بودن قوم تو با کفر یعنی اگر قوم تو
نومسلم نبودی چه تنگی تنگستی خانه کعبه را یعنی چونکه در آن اودی خانه کعبه که از دست کفار قریش است فرق
واقع است از تنگنای من و ایسیم علیه السلام پس ای عایشه رضای من آنکه آن را شکسته چنانکه بود
بر آن طریق آباد سازم مگر می ترسم از اصحاب خود که اسلام ایشان نوبست که شکستن خانه کعبه بر ایشان
ناگوار و دشوار اند و سبحان الله مقام جبر است ای برادران اسلام که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
دل شکنی صحابه خود می خواست و با وجود کلی همه اصحاب جان ثار بر آن سید ابرار بودند مگر تا هم آنحضرت
علیه السلام از جهت قریب آمدن بودن اسلام ایشان از ایشان بخوف نمی بود و گذشت خانه کعبه را بر یک
کفر و نیز حق تعالی میفرماید الفتنه أشد من الهلک و نیز میفرماید والله لا یحبب الفساده و ثما با وجود
او عاصی عمل بالحدیث سراسر اقبال آنحضرت علیه السلام را گذاشته بخوف و خطر و مساجد خدا مستعد فتنه و فساد
شدید آید و یک ثمان این احادیث و آثار که در کتب حدیث مندرج اند از باب اعتبار ساقط و غلط اند و کمال
کتب کتب دین نمید و آیا آن علماء و مجتهدین که از زمانه آن حضرت علیه السلام تا این زمان ماکه سینه یکدیگر را
و منتهی حد در گذشت بر آن عمل نموده اند همه جاهل و خلاف احادیث نبویه بودند و آفرین باد برین جهت حدیث

که چندین فضلاء پیش از آنکه از خلاف سنت و چندین احادیث نوید را بر من شریعت تصور میکنند بلیسه
 فکر بر سر بقدرت اوست + و مَا عَلَيْكَ الْاَبْلَاحُ الْيَبِينُ سه برگ گستاخی کند اندر طریق + باشد
 اندر کج حجت غریبی + الحاصل و نیز دلالت میکند بر نسخ رفع یدین در نماز گذاردن عبد الله بن مسعود
 برای تعلیم قومی که نماز رسول الله صلعم را نمیدانستند چنانچه نزدی و ابوداؤد و نسائی و حماد بن ابی اسحاق
 و غیرهم روایت آن میکنند قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ لَا أَصِلُ بِكَ صَلَاةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَسَلَّمَ فَكَيْفَ يَرَفَعُ يَدَيْهِ إِلَّا فِي أَوَّلِ مَرَّةٍ و مهمل راویان این حدیث نقل اند و برخا برست که در صورت
 نماز خواندن عبد الله بن مسعود و تعلیم نمودن وی مرقوم دیدگان و غیره اتفاق از نماز
 آن حضرت علیه السلام لایمی است ازینکه آن نماز وی رضی بر جمیع فرائض و واجبات و سنن و مستحبات
 مشتمل بود که عرض اهلی از تعلیم تحصیل علم است ایشان را بر بن اشیا تبیین و قیام عبد الله در
 صورت مذکور رفع یدین نکرد و بالتصريح معلوم گشت که فعلش منسوخ است بلکه مزید بر آن فرمود
 وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يَرَفَعُ يَدَيْهِ إِلَّا عِنْدَ افْتِتَاحِ الصَّلَاةِ ثُمَّ لَا يَرَفَعُ
 يَدَيْهِ مَرَّةً خِلَافَ مَا رَوَى ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَابُو حَنِيفَةَ جَمَاهُ اللَّهُ وَرَدَّ بَابَ كَذِبٍ وَنَمِيزٍ
 سَلَّمَ كَذِبَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ لَا أَخْبِرُكُمْ بِصَلَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 أَوَّلَ مَرَّةٍ ثُمَّ كَرَّرْتُ وَنَمِيزٍ فَرَمَوْصَلَيْتُ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمَعَ ابْنِ بَكْرٍ وَحَمْرٍ
 فَلَمْ يَرَوْا يَرَفَعُ يَدَيْهِ إِلَّا عِنْدَ افْتِتَاحِ الصَّلَاةِ رَوَاهُ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَابْنُ أَبِي حَتْمٍ
 چنانچه در صدر باب گذشت و این روایت صحیح الا سانیست پس صاف ظاهر گشت که رفع یدین در نماز
 منسوخ است و نه منسحب بلکه منسوخ است فعل آن اکنون آثار صحابه و در باب نسخ رفع یدین باید
 شنید روایت کرد طحاوی و بیهقی و ابوبکر بن ابی شیبه از حسن بن عیاض بسند صحیح عن ابی اسحاق
 قَالَ رَأَيْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَرَفَعُ يَدَيْهِ فِي أَوَّلِ تَكْبِيرَةٍ ثُمَّ لَا يَرَفَعُ يَدَيْهِ خِلَافَ مَا رَوَى
 طحاوی آورده یعنی گفت اسود و که دیدم حضرت عمر را که برداشتی هر دو دست خود را و تکیه بر اول پسر
 در همه نماز عاده آن نکردی امتی و نیز روایت است از عاصم بن کلب که وی از پدر خود کلب روایت
 میکند أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ كَانَ يَرَفَعُ يَدَيْهِ إِذَا افْتَتَحَ الصَّلَاةَ ثُمَّ لَا يَرَفَعُ يَدَيْهِ خِلَافَ مَا رَوَى
 و ابوبکر بن ابی شیبه و الطحاوی بالسند الصحيح یعنی حضرت علی را از تکیه بر خود و در کل نماز

نماز گذاردن
 عبد الله بن مسعود

نماز گذاردن
 عبد الله بن مسعود

رفع یدین نمیکرد و گفت طحاوی که جائز نیست اینکه خلاف کند حضرت علی کرم الله وجهه از آن حضرت
عبد السلام مگر بسبب علم بر نسخ آن داشت چنانکه علامه عینی در شرح هدایه آورده و زیلعی در شرح
کنز گفته قال ابن مسعود صلیت خلف النبی صلوا و اکی بکرم و عمر و عثمان فلو لم یکن فی الیدین
الا عند افتتاح الصلوة انتهى و نیز روایت کرده ابو صیفه از حماد و او از ابراهیم و او از اسود
ان عبد الله بن مسعود قال کان یرفع یدیه فی اول تکبیرة ثم لا یمسک الی شیء من
ذاتها ثم ذاک عن رسول الله صلی الله علیه و سلم و این حدیث بنایت صحت رسیده
یعنی عبد الله بن مسعود در تکبیر تحریر رفع یدین کردی بستر اعاده اش در جزئی از نماز نمیکرد
و نقل این را از آن حضرت عبد السلام میکرد و معنی این را هیچکس آن عبد الله که یکر
یدیه فی شیء من الصلوة الا فی افتتاح الصلوة و الاطحاوی بالسند الجید
و نیز روایت کرد امام محمد از عبد العزيز بن حکیم قال رأیت ابن عمر یرفع یدیه حذاه اذ یتکلم
فی اول تکبیرة افتتاح الصلوة و لم یرفع یدیه فیما سوی ذلک یعنی و ید عبد الله بن
عمر را که ماسوی تکبیر تحریر در هیچ چیز رفع یدین نمیکرد و این آن ابن عمر است که احادیث رفع
یدین از وی منقول گشته پس در این حدیث از فعل وی نیز معلوم شد که آن احادیث همه منسوخ اند
و نیز ابو بکر بن ابی شیبہ طحاوی از مجاهدی آرند قال ما رأیت ابن عمر یرفع یدیه الا فی
اول ما یفتتح به الصلوة و این حدیث صحیح است چنانچه علامه عینی در شرح بخاری آورده
و قال الزیلعی و روی عن مجاهد قال خدمت ابن عمر عشرين سنین فما رأیت یرفع یدیه
فی شیء من صلواته الا فی التکبیرة الا ولی یعنی امام زیلعی میفرماید که مرویست از مجاهد که تا
ده سال خدمت عبد الله بن عمر کردم پس درین مدت گاهی او را ندیدم که رفع یدین
در نماز خود در جزئی کردی مگر در تکبیر خود یعنی و معنی ابن عباس ان العشر البشرا
ما كانوا یفعلون ایضا یحتمل فی افتتاح الصلوة ذکره فی النهاية و الکتاب
یعنی از ابن عباس مرویست که عشره مبشره رفع یدین میکردند مگر در ابتدا ای نماز اتقی و در اول
است و قد فتح عن مجاهد انه قال سمعت ابن عمر عشرين سنین فلو اذنه رفع یدیه الا
فی تکبیرة الا فی افتتاح الفل و دلیل علی انتسایح یعنی گفت مجاهد که ده سال در صحبت

یعنی من و عمر بن مره نزد ابراهیم غفلی در آمدیم و مرگفت که حدیث بیان کرد مرا علقمه بن وائل غفلی
 از پدر خود و اینکه وائل نماز خواند با نبی صلی الله علیه و سلم پس وید آن حضرت علیه السلام را که رفع یدین
 میکرد در وقت تحمید و وقت رکوع و وقت قیام و ابراهیم غفلی گفت که من نمیدانم شاید که وائل ندید گفت
 علیه السلام را مگر هم در آن روز پس نگاه داشت این اذان حضرت علیه السلام و یاد داشت این را
 ابن مسعود و نه اصحاب وی ثرو حال آنکه نشنیده ام رفع یدین را از هیچ یک از صحابه رضی الله عنهم جز
 نیست که بودند صحابه که رفع یدین در وقت تحمید کردند و پس انتهی پس این حدیث که با سائید میجو
 مرویت دلالت میکند بر اثبات اجماع صحابه بر عدم رفع یدین در نماز در زمانه ابراهیم غفلی و برین
 تصریح کرده است لا علی قاری در شرح موطنین عبارت ولا استحکامه ای و لا سائر اصحاب
 النبی صلی الله علیه و سلم ما سمعته ای هذا الرفع الزائد من احکامهم ای استحکامه
 النبی صلی الله علیه و سلم ایما کانوا ای العتابة یرفعون ایدیهما فی بدء
 الصلوة حیث ینکسر فی ای التخمیفة فقط و هذا لا یسن له الا جماع انتهى کلام
 القاری این است از فعل صحابه رضی الله عنهم که بالتصریح دلالت میکند بر نسخ رفع یدین در نماز
 چنانکه شنیدی الحال حال تابعین و رباب نسخ رفع یدین باید شنید و آن اینکه روایتی است
 از جابر بن عبد الله عن انس بن مالک عن ابي عبد الله علیه السلام انما کانوا یرفعون ایدیهما فی بدء
 الصلوة و علقمه کان یأمر فکان ایدیهما اذا افتتحوا لا یعوکان و این
 است از طبرانی انرا هیثم و خیمه که یأمر فکان ایدیهما الا فی بدء الصلوة و روایت است
 از حصین که وی از مغیره می آرد که ابراهیم گفت که لا ترفع یدیک فی شئی من الصلوة یعنی اندرون
 نماز بعد از تکبیر تحریریه در چیزی رفع یدین مکن و نیز روایت است از حسن بن عیاش که وی از عبد الله
 می آرد که وی فرمود که آیت الشعی فی انرا هیثم و ابلاستحاک لا یرفعون ایدیهما الا حیث
 ینکسر فی الصلوة و روایت است از وکیع و اسامه که ایشان هر دو از شعبی آردند که گفت
 ابو اسحاق کان اصحاب عبد الله و اصحاب علی لا یرفعون ایدیهما الا فی انفتاح الصلوة
 یعنی بودند هم عیسی بن مسعود و علی بن ابیطالب رضی الله عنهما که رفع یدین نمیکردند مگر در شروع
 نماز برای تکبیر تحریریه روایت کرد این در حدیث روایات را ابو بکر بن ابی شیبہ که شیخ بخاری و مسلم است
 و در حقیقت خود و رباب نسخ رفع یدین و امام طحاوی در معانی آثار آورده حدیثی را که در آن آمده که

این صحابه در نماز ایدیهما را

این حدیث را از ابن عمر بن ابی شیبہ

حَتَّى كَانَتْ لَابْنِ عُمَرَ حُجْبَةٌ وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ فِي الْفَقْهِ حَقًّا أَفْقَهُ مِنَ الزُّهْرِيِّ وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ أَفْقَهُ مِنْ سَالِمٍ وَعَلْقَمَةُ لَيْسَ بِلَدُنِ ابْنِ عُمَرَ فِي الْفَقْهِ
 وَإِنْ كَانَتْ لَابْنِ عُمَرَ حُجْبَةٌ وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ أَفْقَهُ مِنَ الزُّهْرِيِّ وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ أَفْقَهُ مِنْ سَالِمٍ وَعَلْقَمَةُ لَيْسَ بِلَدُنِ ابْنِ عُمَرَ فِي الْفَقْهِ
 لِي فِي الْفَقْهِ وَحَقِّي الصُّحْبَةُ مِنْ صَغِيرَةٍ عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عِنْدَ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ فَسَلَّكَ لَوْ كَرِهِي
 یعنی حارثی در سند خود روایت میکند که حدیث کرد ما را احمد بن ابراهیم بن زیاد و اوزاعی و ایشان را
 حدیث کرد و یحیی بن شاذان گوئی که شنیدم از سفیان بن عیینة که میفرمود که جمع شدند امام ابو حنیفه
 و امام اوزاعی و یکدیگر از اکابر مجتهدین و از طبقه تابعین در ملک شام بود و هر یک که میفرمود در احادیث پس
 گفت امام اوزاعی مرا ابو حنیفه را که چیست حال شما که در نماز وقت رکوع و قعود رفع یدین میکنند ابو حنیفه
 جواب داد از جهت آنکه درین باب از آنحضرت علیه الصلوٰة و السلام چیزی صحیح نگاشت و این نصیحتی که در
 کند علی رفع یدین را و او را معارض قوی درین باب از وی نباشد و اطلاق ابو حنیفه را برای الزام خصم بود
 پس آنچه میگویند که این قول ابو حنیفه درست نباشد چه در سجاری احادیث رفع یدین موجود اند سر
 اعتساف و بعد از انصاف است کما قال القادی اوزاعی گفت چگونه چیزی صحیح نگشته و حال آنکه هر گاه
 حدیث کرد ما را زهری و او را سالم پدر وی که عبد الله بن عمر است از آنحضرت علیه السلام که هر گاه
 آنحضرت علیه السلام رفع یدین کردند در وقت بیکر اول و وقت رکوع و قعود پس جواب داد ابو حنیفه
 که حدیث کرد ما را احمد و او را ابراهیم و او را علقمة و او را عثمان هر دو از عبد الله بن مسعود روایت
 کردند گفت او که بر آنست آنحضرت علیه السلام رفع یدین نکرد وندی مگر در شروع نماز یعنی برای تکبیر تحریر
 پس هر عاده چیزی از رفع یدین نکرد و در هر نماز پس گفت امام اوزاعی من حدیث میکنم ترا از زهری
 که استاذ من است و وی از سالم و وی از پدر خود که عبد الله بن عمر است و تو میگوئی که حدیث
 کرد ما را احمد و او را ابراهیم و او را علقمة و او را عثمان از عبد الله بن مسعود روایت میکنند
 پس جواب داد امام عظمی که ما را زهری و قتیبه و یحیی بن عیینة استاذ من است استاذ من است و تو در علوم دین
 افضل تر بودی و ابراهیم استاذ الاستاذ من است و سالم که استاذ الاستاذ است افقه بود و علقمة و
 قتیبه است از عبد الله بن عمر رضی الله تعالی عنهما که نه بود اگر چه ابن عمر صحابی است و ما را افضل است
 و ما را مسود و فضیلت بزرگ است و عبد الله بن مسعود است یعنی او را چه است که از انانیت

مراد است فضیلت بسیار و رفعت و روحی صحبت از زمانه طفولیت نزدیک نبی صلعم و عبد الله بن عمر
 پس خاموش ماند و از اعی در جواب و غالب گفت بروی امام ابو حنیفه رضی الله عنه
 فائد محمد و ذکر بعضی فضائل و مناقب امام امام مناسبت قرینه و مقام رضی عنهما مالک العلماء
 بیت واجب آمد چونکه آمد نام او به شرح کردن شکر زانعام او باید دانست که باین بحث
 شریف را در چهار ده سنسله درج میسازیم سلسله اول در نقابت امام امام کاشف الغم جاب
 علوم شریفه حاوی فنون بیغه صاحب و صاف لطیفه حضرت امام ابو حنیفه کوفی بغدادی
 رضی الله تعالی عنه و سلمه بن مضرت ایادی البوادعی از بیت ارتباطی با قبل معاشران گروه
 زلف یار باز کنیده شب خوش است بدین قصه اش دراز کنیده و در درختی آرد کافو الکف
 شریعه عبد الله بن مسعود و سقا علقمه و حصه ابراهیم النخعی و داسه خاد و کینه
 ابو حنیفه و حجه ابو یوسف و حبه محمد فصار الناکرین یا کون من خیره و قد نظم
 بعضهم و قال بنی خمر نقه را عبد الله بن مسعود داشت و اب و او را علقه و ویر و دان را با برهم
 و حرم کوفی نو دان را سقا و و آرد نو دان را امام عظم و حمیر ساخت آن را امام ابو یوسف و نان بخت آن
 امام محمد شبانی رضی الله تعالی عنه پس بعد باقی مردم بخورند از نان محمد و بعضی این مضمون را نظم آورده اند

قَطْعُهُ الْفَقُّهُ نَزَّاعُ ابْنِ مَسْعُودٍ وَ عُلُقَمَةُ	حَصَا ذَا شَمِّ اِبْرَاهِيْمُ وَ دَاسُ
لَحْمَانِ طَاكِحُنَا يَتَقَوَّبُ حَاجِحُهُ	مُحَمَّدُ خَاكِزٌ وَ اَحْمَدُ لَحْلُ النَّاسِ

و لهذا عبد الله التستري میفرماید که کان فی امة موسى و عيسى مثل انی حقیقه که کما کهودا
 و لَمَّا تَنَزَّلُوا يَعْنِي اِذَا رَأَتْ مَوْسَى وَ عِيسَى عَلَى نَبِيْنَا وَ عَلَيْهِمَا الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ سَمِی غُرُورًا نَزَّاعُ
 قائم بالصدق عارف بالحق مثل امام ابو حنیفه رحمه الله تعالی بودی هر گاه ایشان بیود و نصاری
 و لَمَّا جَاءَهُمْ تَقْرِيمُ اِهْلِهِمْ وَ فَرَمُوا اِمَامًا شَافِعِيًّا وَ اَللّٰهُ مَا صَرَفَتْ فِقْهًا اِلَّا اَلَيْتُ مُحَمَّدًا
 الحسینی یعنی محمد اکمن باین مرتبه نقابت رسیدیم که کتابهای محمد بن شبانی رح و امام محمد بن
 یا دار امام شافعی رح تلخیص کرده بود و بدان سبب امام محمد را امام شافعی رح کتابها و اسوال خود سپرد
 بود و امام شافعی رحی یکی از شاگردان امام محمد است و حضرت سلطان المشائخ نظام الدین اولیاد بلوی در
 کتاب احقه القلوب تحریر فرموده که حضرت خواج سید العابدین زبدة العارفین فرید الحق و الشریع

سلسله اول در نقابت امام امام کاشف الغم جاب

سلسله اول در نقابت امام امام کاشف الغم جاب

سلسله اول در نقابت امام امام کاشف الغم جاب

سلسله اول در نقابت امام امام کاشف الغم جاب

سلسله اول در نقابت امام امام کاشف الغم جاب

الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی محمد و آله
 از سبب نام اعظم از همه فاضل است از سبب نام اعظم از همه فاضل است
 و الحمد لله که در مذہب وی رحمہ اللہ ایم و من لائق آن بیستم کہ نام پاک امام اعظم بر زبان آید و لیکن در تذکرہ امام مذکور کہ امام محمد شیبانی است آنقدر بود ہر گاہ کہ وی کلمہ سوار شدہ بجای میبردست
 پس امام شافعی ہر بار کلماتش پایا و میرفت از ہنجا معلوم میشود کہ در میان این ہر دو مذہب بہ قدری
 اتقوا نفسا و در حدائق الحنفیہ از مفتاح السعادت می آید کہ امام بعد از تحصیل علم ضروری مجبور دست
 نمودن ہوش در خرید و فروخت مشغول گشت لکن امام شعیب کو فی نہ چونکہ در وی بظہر و بقرین
 وی رابطہ تفحص کمال علم بر سر می نمود پس می نیز کار خرید و فروخت ماند ہشتہ در علم مشغول شد تا آنکہ
 در علم کلام مشارالہ زمانہ گردید روزی در ولس آمد کہ اصحاب و تابعین چنین نبودند بلکہ ایشان ازین چنین
 علوم ما فت کہ وہ اند و بغیر از علم شریعت و فقہ ایشان در علم دیگر غرض نمودہ اند پس وی نیز بعلوم حدیث و
 فقہ مشغول گشت چنانچہ از چہار ہزار مثل از تابعین و کبار تبع تابعین علم فتنہ و حدیث را اخذ نمود و فتح
 عبد الحق محدث دہلوی آرد رسالہ تحصیل الترف فی معرفۃ الفقہ و التصفیہ آورده و نیز عروس الدارین
 علی بن عثمان الجلالی المعروف بہ جویری در کشف المحجوب آورده کہ سبب بن معاذ از وی گفت کہ رسول مہدی السلام
 را در خواب دیدم و گفتنم یا رسول اللہ ترا کجا طلب نمایم فرمود جند علی اکبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم حضرت شاہ ولی اللہ
 محدث دہلوی در رسالہ فیوض الحویین فرمودہ کہ آن حضرت صلعم مر معلوم نمایند کہ در مذہب حنفی
 چنین طریق پسندیدہ است کہ از مذہب دیگران سنت معروفہ کہ در زمانہ بخاری و اصحاب می جمع و بخند
 شدہ اند موافق ترست و در فتح المبین از خبرات الحسان بن جبرئیل آورده کہ از ابوہریرہ بن فضل بن خالد
 روایت است کہ من آنحضرت صلعم را در خواب دیدم پس عرض نمودم کہ یا رسول اللہ نسبت بعلم ابی حنیفہ شمس
 چہیست تا نید ایشان فرمودند کہ این آن علم است کہ مردم را احصای آن می افتد و از
 سد بن عبد الرحمن بصری روایت است کہ وی در کہ در میان رکن و مقام ابی ہریرہ قبل از مجتہد
 پس دید در مقام حضرت رسالت پناہ صلعم را پس عرض کرد یا رسول اللہ چہ میفرماید و حق ایستہ در کوفہ لعان
 بن ثابت بود کہ من علم وی را اخذ کنم پس فرمود نہ آنحضرت علیہ السلام اخذ کن علم وی را و علی کن بر علم وی
 کہ وی مرد صالح است و فی بعضی از این اصحاب رسول اللہ صلعم را در خواب دید و عرض کرد کہ یا رسول اللہ مرا

باجی در ذکر سبب از سنا قیام نام

از حال مذاهب مطلع فرمائید فرمودند که مذاهب سنی اند پس در دل من آمد که مذاهب امام ابو حنیفه را بوجه تشکیک
 رای خارج خواهند کرد پس شروع فرمودند آنجناب و فرمود که ابو حنیفه و شافعی و احمد بن حنبل و مالک
 چهارم است انتهى میگویم که منکرین مذاهب اربعه را جای چون و چرا ندارند و لا سیما در حقیقت علم و مذاهب
 حنفیه یعنی آری اگر این روایات را خواب و خیال تصور نمایند مگر از رویای صاحب انکار و تردید و چون
 انکار و تردید است که در حدیث شریف وارد است که روایای صالحه یک حدیث نبوت است و نیز حکایت
 فیج الله از روای صالحه است چنانچه در قرآن شریف موجود است و نیز در احادیث است که شیطان را
 طاقت آن نیست که تشکیک بشکل محمد رسول الله صلعم کند و یکس خود را عرض نماید پس بناچار از روی انصاف
 به تسلیم حقیقت علم ابو حنیفه مضطرب گردند بعد از امیر وی را امت دانستند و مرادش کعبه و ریت
 بر چنین است و چو سوی کعبه باید شد بر تعیین و خطا باشد که آری رخ سوی چین و این فلکان شافعی
 در تاریخ خود و مولوی عبدالحی صاحب در مقدمه هدای می آرد و یکس بن معین که صاحب جرح و تعدیل و
 مروی عنه صحاح است میگویند که نزدیک بن قراوت قراوت حمزه است و فقه امام عظیم و برین فخر
 مردم را انتهى پیش در زمانه ای که نزدیک زمانه آن حضرت علیه السلام بود و نیز در طبقه خبر القرون
 داخل چنانچه در تقریب گفته که یکی بن معین مروی عنه صحاح است و در سنده دو صدوسی و سه مرده و
 عمرش از هفتاد و سال چند سال تنگی کرده بود و انتهى عمل در آمد مردم بفقده امام عظیم بود و با وجودی که وی رحمه الله
 زمانه امام مالک و امام شافعی و امام احمد و سفیان ثوری و داود زعمی رحمهم الله تعالی همه را دیده بود و میگوید
 القراءه تأییدی قرآن و آخره و الفقه فقه ابی حنیفه و علیه هذا الذکر الناس قطعاً

مَذْهَبُ الثَّوْمَانِ خَيْرُ الْمَذَاهِبِ	كَالْقَمَرِ أَوْ صَاحِبِ خَيْرِ الْكَوَاكِبِ
تَفَقُّهُ فِي خَيْرِ الْقُرُونِ مَعَ الثَّقَلَيْنِ	فَسَدَّ هَبَهُ كَالشَّامِ خَيْرُ الْمَذَاهِبِ

یعنی مذاهب امام هشتون مذاهب است مانند ماه روشن که بهترین کواکب است چرا که نقایص است که امامان تقوی
 در غیر القرون پس مذاهب وی با ریب بهترین مذاهب است و شیوع فقه امام عظیم و بدان از منتهی متبرکه که
 از کتب دیگر نیز ثابت می شود چنانچه بعضی از می بین چون که کثرت شغل مردم بفقده امام عظیم و مخفی میسر
 بن احقاق رحمهم الله تعالی یافتند پس برای فریب عوام احادیث فضائل قرآن از جانب خود وضع نمودند
 تا که مردم از فضائل قرآن واقف نگشته رجوع از این بطرف قرآن شریف نمایند چنانکه در شرح الشرح

خداوند عز و جل امام صاحب است و این

خداوند عز و جل امام صاحب است و این

در بیان مناقب امام همام

در بیان مناقب امام همام

در بیان مناقب امام همام

در بیان مناقب امام همام

نجمة القدر است روى الحاكم بسنده انه قيل لابي بصيرته نوح بن ابي مريم و روى من ابن
 لك عن عكرمة عن ابن عباس و فضائل القرآن سورة سورة و ليس عند اصحابك هذا
 فقال ابي تاتي الناس قد اعرضوا عن القرآن و اشتغلوا بغيره ارجو ان ياتي من ربي
 فوضعت هذه حاسبة انتهى اي قوا يا و محبين است در رساله اصول سید شریف و حاتم
 معین البهار و دیگر کتب و ابو حصین مذکور بعض امام مالک بود و اگر ایشان هر دو را در تقرب از طبقه
 نوشته بود سید صدوق و مفقار و ساقی نقل کرده و امام نووی در تہذیب لاسالفة کہ و کتب لغوی
 استاد امام شافعی گفته کہ با فقیہ ترا ابو حنیفہ کہے رسیدم و نہ کہے کہ نماز را بطور عمدہ از وی شنیدم او انما ید
 و از نصیر شمیل می آرد کہ مردم از فقہ مالک پیغمبر بودند تا آنکہ ہشیار و آگاہ ساخت ایشان را ابو حنیفہ
 پیغمبری کہ ذہن او بان چیز رسید و مخلص کرد او را و بیان نمود ایشان را و از جعفر بن ربیع می آرد کہ پیغمبر
 نزدیک ابو حنیفہ بودم کسی را خاموش ترا زوئی ندیدم نہ با عی ایزد چون اگر بگفت تن و جان در
 ہر من موصلحتی کرد نہ ان اگر قصد تے ندیدہ بودی ز زبان من محبوس نمیکرد و بزندان دہان
 مگر در وقت سوال سئلہ فقیہ کہ در ان حالت مثل دریا جاری گشتی و در نسخ المبین از اخبار
 می آرد کہ معمر گفت کہ کسی را ندیدم کہ در دفعہ یک تر کلام میگوید و یا عمدہ تر شرح حدیث میکند
 از ابو حنیفہ و گفت امام حافظ نقادی بن معین کہ ضمنا چہا کہس اند ابو حنیفہ و سفیان و مالک و اورا
 رحمہم اللہ تعالی و دفعہ فقہ ابو حنیفہ است و برین یافتہ مردم را و علی بن ابراہیم گفت کہ ابو حنیفہ از اہل
 مدینہ خود زیادہ عالم است و شیخ محدث دہلوی در رسالہ مذکور از خلف بن ایوب آورده و همچنین است
 در نسخ المبین کہ علم از جانب اللہ تعالی مجر علیہ السلام رسید پسترا ان حضرت علیہ السلام بطرف اصحاب
 رضی اللہ عنہم پسترا ایشان بطرف تابعین پسترا ایشان بطرف امام عظم و باران دی رحمہم اللہ یک یک خواہ
 برین شاد گردد کسی کہ خواہد برین بنصب آید با وجود بجان بخش تو ای آب حیات و جیم آید سخن
 از چشمہ حیوان گفتن و از نیچاست کہ شیخ ابو علی سینا منقول است کہ میگفت کہ نزدیک امام ابو حنیفہ
 و ملائمہ وی رحمہم اللہ آنقدر علم است کہ غایت آن را حق تعالی می شناسد و طریقی از آن قدر میدانم کہ اگر کسی
 از ایشان بطرف علم معقول متوجہ گشتی و قیقا را از دقائق معقولات برای آنکہ گشتی و لہذا خطب شافعی
 در کتاب خود از محمد بن سعد کاتب روایت کرده کہ وی گفت کہ شنیدم از عبد اللہ بن داؤد کہ وی میگفتی

بیت در فضیلت اوستاد امام

در فضیلت اوستاد امام

در فضیلت اوستاد امام

در فضیلت اوستاد امام

در فضیلت اوستاد امام

در فضیلت اوستاد امام

در فضیلت اوستاد امام

و در فتح البیین می آرد که گفت حافظ عبد العزیز از ابو رزوا که گفت او هر که دوست میدارم او را دوست
 پس وی سنی است و هر که با وی بغض دارد پس وی بدعتی است و بروای جنین است که در میان ما و در میان
 مردم دیگر امام ابو حنیفه اندر همه اشد پس کسی که او را دوست دارد و با او اهل سنت است و کسی که بغض دارد
 و او را مضموم نامیم که وی از اهل بدعت است و در مدار الحق از مسخرین بگذرد که معصرا نامی که معصرا
 سنی است می آرد که او را میفرمود کسی که در میان خود و میان خلقی است ابو حنیفه کوفی گرداند امیدوارم که
 آن شخص خوف نه بیند **قال فی حقه** **حسنه من الخیرات ما اعد الله له یوم الیقین**
 فی روضی الزحان + دین النبی محمد خیر الودی + شتم اعتقاد منی مذکب الثمان یعنی برای
 نجات من بود قیامت از نیکی که کرده ام دو چیز کافی اند یکی دین محمد صلعم دوم اعتقاد من بر مذیب امام عظیم
 و نیز نفوی در تندیب الاسا از روح بن عباده می آرد که من در سینه یکصد و پنجاه نزدیک بن جریج بودم که
 خبر انتقال ابو حنیفه بوی رسید گفت **لا اله الا الله** و **لا اله الا الله** و غایت نگین شده فرمود چگونه عالم بزرگوار
 و در حدائق از خوارزمی آورده که ابن ابی اوس میگوید که من از یحیی بن یونس شنیده ام که وقتی امام ابو حنیفه
 نزدیک امیر المؤمنین ابو جعفر رفت و میبایست بن موسی عباسی نزدیک وی نشسته بود کسی بنصور گفت یا امیر المؤمنین
 این یعنی ابو حنیفه درین وقت عالم دنیاست پس بنصور با نام گفت ای نعمان علم از که آموختی فرمود که از شما
 حضرت عثمان الخطاب که حضرت عمر روایت میکنند ما از اصحاب حضرت علی که از حضرت علی روایت میکنند و
 اصحاب عبد الله بن مسعود و از اصحاب عبد الله بن عباس که هر یک از ایشان از صاحب خود روایت میکنند
 پس بنصور گفت که بیشک تو برای نفس خود کاری خوب مضبوط کرده و نفوی نیز آورده مگر وقتی که
 ابو جعفر بنصور پرسید که علم از که آموختی امام گفت که از مادری بن ابی سلیمان و او از ابراهیم غنی و او از عمر
 ابن الخطاب و علی بن ابی طالب و عبد الله بن مسعود و عبد الله بن عباس رضی الله عنهم پس ابو جعفر گفت
 که خوب علم و اثنی حاصل کرده لطفاً سفیان بن عیینه میگوید که چشم من مثل ابو حنیفه دیده است و نیز امام
 نفوی در تندیب از هشام بن صمدان می آرد و همچنین حافظ سمعانی در انساب علامه عبد الرحمن بن
 الشافعی در تهذیب الحاشی نیز در بر سه تذکره الاولیاء و دیگر کتب آورده اند که ابو حنیفه در خواب دید که قبر زید
 حضرت رسالت بنا و صلعم را کندیده استخوان مبارک آن سرور علیه الصلوة و السلام را جمع کرده بر روی
 آورده و آنها را بر سینه خود نهاده و بر طایفه عظام را بهم تالیف میکند و پیغمبر را از صحیح جدا می سازد از بهیبت

این خواب بعضی شد تا یاران بعبادت آمدند پس کسی را نزدیک محمد بن سیرین (که در تعبیر و یا فرد بود)
 برای تعبیر خواب بهر فرستاد این سیرین بسیار پرسید که صاحب این خواب کیست و جواب نداد پس فرمود
 صاحب هذا الرؤیا یا مؤثر علمنا الیک یغفر الله له و احسن قبلة یسئله که صاحب این خواب خوب است و نور و صفا
 اند علم بطوریکه پیشتر از وی کسی نپسندیده باشد همچنین مست روایت امام نووی و در روایت دیگران
 فقال انی سیرونی یكون اعلم الناس فی زمانه و بینده این خواب از سیرین پیغمبر علیه الصلوة و
 السلام حکلی باید که کسی نیافته و در علم بحال رسیده و نیز با قدری تفسیر مست روایتی هم موجود است و لهذا
 در برهه و حدائق و کتب دیگری آمد که چون امام شریعت از کمال در علوم صوفی پوشید و بموجب

زیر نفس بقیاس شایع خواهد بود که مکن که گنگار خواهد بود با سوار که فردا پیاده خواهد شد
 بسیار پیاده که فردا سوار خواهد بود و قصد عزت و انزوا کرد تا شبی پیغمبر علیه السلام را بخوابید که
 میفرمود ای ابا حنیفه ترا برای اخیای شست من پیدا کرده اند قصد عزت مکن مصلحت در دین صبی
 غار و کوه مصلحت در دین مافروشکوه و چون دانست که کار لایبی است بدعوت خلق مشغول شد تا
 مذهب ظاهر شد و انتشار یافت و این حجره کی شافعی در غرات احسان آورده که مشغول نشد امام حنیفه
 بخواندن مردم بطرف مذهب خود مگر بسبب اشاره کردن آنحضرت علیه السلام و را که دعوت خلق کن بطرف
 مذهب خود پس قتی که او را اذن شد پس تقسیم نمود خزان خدا را که مراد از آن علم خدا و اوست) بر تحقیق آن
 و دانست که این امر متشی لایبی است پس دعوت خلق کرد بطرف آن تا آنکه ظاهر شد مذهب می نمود در عالم
 منتشر شد و کثیر گشتند متقلدین و می و رسوا شدند حاسدین وی و نفع بخشید حق تعالی شرق و غرب
 عرب عجم را و بهر وافی را نصیب متقلدین امام خود پس متعقد گشتند ایشان بطرف نوشتن اصول
 فروع مذهب می و بسط کردن در مشغول معقول وی تا آنکه مجدداً آن مذهب محکم گشت در قواد و فوائد

جند ای چرخ دین شین	منز اخبار از تو گشت مبین	جند ای چرخ دین بی
بین الی الان جمله جهان	ماند محکوم و تابع فرمان	خیف بعد از نه سال دو صد
از حد بر چنین نرنگ جهان	بیکشاید بطعن حیف زبان	نیست اهل حسد که در حال
لی ادب کرد و بر شیطانش	که تعلیم طعن و بهتان	چو شیطان نند و کسان
خرقه بدین بیدین است	مفسد و حلد و پلار گشت	فاسقانند سارق احکام

از کتب مشهوری است که در این باب در دسترس است و در کتابهای معتبره و معتبره

این کتاب در کتب معتبره است
بزرگترین کتاب است
در حدیث معتبره

غل انما از در و اسلام	رض پوشیده شان کار آمد	کسی ندوین بر باید	راست شد از رسول
که بر آید در جهان و حال	دین حق را خراب نخوانند	اختلافات بیشا کنند	نه رو دین دید هم را
دین بگشتند و کلام	گشته من شکستند اندام	برده در دل غبار جدا کبار	زین سبب است گفت
که ازین قوم بد کنی چند	و انکه لا یقینون کافر بود	کایضو نکو بیان نمود	مان الا گفت بر سر از
به تکیه انداخته فی الحال	از چنین مردمان چند باید	نی برایش گوی گذر باید	لازم آید زین گروه
زهر دارند بچو کرشم و مار	به تراز مار و کرشم اند عظیم	که کشاند خلق زنجیر	مار و کرشم که بگمان
زهر هر دو یکیم و جان باشد	این عدوان بن عذاب	دین و ایمان همه خراب کنند	زین گروه تو تبلیغ

هذا الله افضل الناس و از اینجا است که ملا علی قاری در رساله رد امام احمد

آورده که عبد الله بن مبارک گفت که اگر من با ابو حنیفه ملاقی شوم هرگز
بودم از مبتدعه و اگر ابو حنیفه نبود می هر آینه بودی از فلاسفه یعنی با

بسیات من از کجا و این کار کجا در خوردن ضعیف این بار کجا
و خطیب از ابو حنیفه محمد بن زحیم روایت کرده که وی گفت که

سبارک شنیدم که میگفت که اگر اندر عز وجل مرا امانت بواسطه امام ابو حنیفه و امام سفیان ثوری
پس من مثل عوام مردم بودم بودی بودوری زهم بنشان نشاطی که طعنداری و چو می بینی جدا از

لبسای خندان و دوش فح المبین از تبیض الصحیفه بطلال الدین سیدوطی می آرد که محمد بن حفص
و او از سیلجان روایت کرده که وی تفسیر اخیریت که قائم نکرد و قیامت تا آنکه ظاهر گردد علم که

که آن علم امام ابو حنیفه تفسیر آن است و از بشر بن موسی روایت است که وی گفت که ابو عبد الله حسن
مقری با ما حدیث بیان کرد و وی هر گاه که از ابو حنیفه روایت حدیث کردی گفتی که شش شاه با

حدیث بیان کرد و در حدائق الحنفیه مذکور است که محمد بن زحیم شرح اشباه آورده که حافظ بن محمد
صحیفه فی مناقب ابی حنیفه بیان نموده که عبد الله بن مبارک فرمود که حدیث خوب مشهور و معروف

گوید عالا اگر حاجت اجتماع داشته پس اجتماع مالک و سفیان و ابو حنیفه است لیکن از ایشان
ابو حنیفه از روی اجتماع و حسن از روی رسائی ادا و ازین هر دو واقف است و در خطاوی
که خطیب از یحیی بن یعین روایت کرده که من از یحیی سعید القطان شنیده ام که میگفت که ما در

این کتاب در کتب معتبره است
بزرگترین کتاب است
در حدیث معتبره

اشباه و شرا از علم امام

وفاقت حدیث معتبره از علم امام

نیگویم که ما از ابوحنیفه کسی را احسن الزام ندیدیم و ما اکثر بر اقوال ابوحنیفه عمل میکنیم و لهذا ابوالبین
فیروزآبادی با وجودیکه غایت متعصب است در حق امام اعظم چنانچه تحت الذیل عبارت ملا علی قاری
در باره نصبی درج کرده میشود بموجب قول ابوالمؤید یونق بن احمد مکی نوارزمی که مشعر
کما جیل ثمان بان حصا حکما **الخصی ولا یتخصی فصار لیل لمان** یعنی اسی بر دو کوه نامی نمان

چرا این سنگریزهای شما ممکن است که شمرده گردد و ممکن نیست که شمرده گردد و فضائل نعمان بن ثابت از
پیشتر در قاموس در باب الفاء نوشته که ابوحنیفه کثرت است نفر فهاست لیکن مشهور تر و در
ابام الفها نعمان است نقل عبارت طاعی قاری درباره تعصب صاحب قلمون امام همام در باب
رد قول امام اکبرین است که وَقَدْ أَبْدَعَ صَاحِبُ الْقَامُوسِ . حَيْثُ تَرَكَ الْمَرْبُوعَ وَالْقَامُوسَ
وَطَعَنَ فِي إِمَامِ الْأَئِمَّةِ . وَمُقْتَدَ الْأَئِمَّةِ . الْإِمَامَ مَوْلَانَا ابْنِ حَنِيفَةَ . بَلْ قِيلَ لَهُمْ
لَيْسَ الْكُتُبُ . مَعَ عِلْمٍ بِأَنَّ عِلْمَ الْإِمَامِ مَوْلَا الْخَائِفِينَ . وَعِلْمُهُ وَرُحْدُهُ اشْتَرَكَيْنِ
الْثَّقَلَيْنِ . فَأَعَزَّ صَاحِبُ الْقَامُوسِ أَنْ يَكُونَ مَعَ ابْنِ كُتُوبٍ فَأَخَذَ مِنْ الْجَوْهَرِ فِي جَوَاهِرِ
اللُّغَةِ . وَوَقَّعَهُ فِي مَوَاضِعَ تَقْلِيدِ بَعْضِ الْأَئِمَّةِ . فَأَكْثَرَهَا قَابِلٌ أَنْ يُدْفَعَ . وَأَنَّ
مَحَلَّ الْوَعْرِ وَرَفَعَ . كَمَا اشْتَرَكَا فِي بَعْضِهَا فِي كِتَابِ الْقَامُوسِ . وَبَيَّنَّتْ فِيهِ أَيْضًا
بَعْضَ أَوْهَامِ صَاحِبِ الْقَامُوسِ . انتهى و لهذا در سند خوارزمی آورده و قتیله عبدالله
ابن مبارک ماسد ان ابوحنیفه را در حق وی طعن کنندگان شنید در آنوقت این قطعه مسمی در دست

حَسَدٌ وَالْفَتَى ذُو الرِّئَاسِ السَّعِيَّةِ
حَسَدٌ وَبَغْضًا أَتَى لَمْ يَمِمْ
فَالْقَوْمُ أَعْدَاءُ لَهُ وَخَصْمٌ
يَمِينِ حَسَدٌ رَزَايِشَانِ أَنْ جَوَازِزِ وَفَتِيكَ سَبْعِي وَنَرْسِيْدَنْدِ پَسِ
كَفَرَاتِ الْحَسَادِ قُلْنَ وَجْهَهَا

این قوم اعدا و حاسد او بیند مانند ضارب زن جمیله (یعنی زنان یک شوهر زن حسین) که گفتند و هر چه
آنرا از جنت حصه و بعضی که هر آینه آن چهره بالضرورت مومست **عمر** فی توبه و پیش از غوغای قبیان
تا و از سگان کم کنند رزق گذار **سلسله دوم** در ذکر انکار علمای سابقین و کبرای دین
بر طاعنان امام اعظم و با اقوال رنگین ملا علی القاری در رساله رد قول فقال بطل آورده و نیز
در دیگر کتب مثل طبقات کمال باشد و مسند خوارزمی مسطور است که در زمانه امام عزیزی که شاکر
رضید امام شافعی است (بعضی از شافعیان ابو حنیفه را بعضی میدانست پس امام عزیزی را باطل بید

فرمود چه شد ترا و حالانکه ابو حنیفه کسی است که جمیع علمای امت سزای علم او را میپارند و او ایشان
یک ربعی باقی نیز نمیدهد و در آن یک حصه نیز ایشان نزاع مینمایند (یعنی میگویند این نیز حصه است)
پرسید که ای امام این معامله چگونه است فرمود که علم را دو حصه است - قسمی سوال - و قسم دیگر جواب
پس حصه اول (یعنی حصه علم سوال) پس آن خاص با ابو حنیفه است چه وی مجتهد بر مقدم است بر مجتهد
دیگر (امام مولوی عبدالحی صاحب تعلیق مجد مینویسد وَ كَفَاكَ مِنْ مَقَارِجِ الْإِسْنَةِ اَمْتَارُكَ
بَيْنَ اَلْاَشْتِاقِ الْمَشْهُورِ بَيْنَ كَوْنِهِ مِنَ التَّالِیْعِیْنِ پس سوالهای جمیع مسائل را وی بر آن
که درین حصه پنج کی با وی شریک نیست و اما حصه دوم (یعنی علم جواب) پس امام اعظم میگوید که
نیز مثل برای من است چرا که من در اجتهاد خود بحث و سیده ام و جواب با صعوبت گفته ام و دیگران سبکی
که فی مجتهد گاهی میرسد و گاهی خطای خود پس در نصف جوابها رسیدی (یعنی که باقی مجتهدان نیز
جان جوابها را مسلم داشتند و در نصف دیگر نی) (یعنی که در آن مجتهدان دیگر با وی مزاحمت کرده اند
پس هر آینه ایشان همه در حصه علوم را بوی سپهوند چنانکه دیدی و وی ایشان همه را چهارم حصه
نمیپارد پس آن منکر از آنچه که در دل میداشت تا بگشت تو خود می نشنوی بانگ دهل را و
روز بر سلطان را چه دانی و دور بر مننه از صلوة مسعودی این تقسیم را چنین آورده که مسائل از پیش
تیر (یعنی حصه) بیرون آید آنچه اصول اند چهار تیر اند و آن را امام را مسلم است اما چهار تیر اجوبه و آن
نیز امام را مسلم اند و کسی ویرادرین خلاف نکرده و در باقی که اختلاف کرده اند از آن نیز تقسیم
آمده پس هفت تیر امام را مسلم شد و یکی باقی علما را و تصبیه زمان از میراث هشتم حصه میباشد
پس دست آمد سخن شافعی که گفته که جمله عالمان عیال ابی حنیفه اند و رفقه (یعنی پس خورده و خوار
اشتی و دور بر مننه از خیرات اسحاقان آورده که یکی پیش و یکجمله گفت امام شافعی و غیره است گفت که امام اعظم
و در سنده علمای نیز موجود است ۱۲

ہندوستان میں اسلام کی ابتدا

مدرک دین و کسب طبعی ملا محمد
قدیمی کرکوک

Handwritten manuscript page from the 'Majma' al-Bihar'. The page contains two columns of text written in elegant Persian calligraphy. The right column begins with 'و اما در این باب...' and continues with a discussion on the nature of the soul and its faculties. The left column begins with 'و اما در این باب...' and continues with a discussion on the nature of the soul and its faculties. The text is densely packed and covers most of the page area.

در سال که اخطا خورده و کتبش را در جگر کرده و گفت هَذَا كَالْإِنْعَامِ بَلْ أَضِلُّ سَبِيلًا چگونه خطا خورده
 کی که با وی باشد از آنکه نقد چون ابی یوسف و محمد و زفر و از آنکه حدیث چون نجی بن زکریا و حبان
 و مندل هر دو برادران بن علی و حفص بن غیاث و از آنکه ائمت چون قاسم بن معن و از آنکه در مع و در
 چون فضل و داود طائی رضی الله عنهم کسی را که این چنین یاران باشد چگونه خطا خورده چرا که هر گاه
 او را خطائی در پیش آمدی ایشان او را باز بطرف حق بردندی انتی و لکن در کتب کثیر آورده که قد
 اتفقوا لا یحییة من الصحابة ما لم یثبتوا حدیثی که حق تعالی امام صاحب را از فضل خود
 همین قسم یاران کامل عنایت فرمود که هیچکس را این سعادت حاصل نشده و از فقهای کرام
 امام محمد اینک در بر نه و نیز ملا علی قاری در سال مذکور مذکور ساخته که امام شافعی گفت که هر آینه امام محمد
 سخن بگوید با مردم بقدر عقول ایشان (بموجب تخطوا الناس علی قدر عقولهم) و اگر سخن کند
 بقدر عقل خود هر آینه که نفهمد کلام ویرا و هر گاه بیک کتاب مبسوط امام محمد را حکمی کافر از اهل
 کتاب مطالعه کرد بسبب علو شان آن کتاب ایمان آورد و گفت هَذَا كِتَابُ مُحَمَّدٍ كَوَالِصُغَرِ
 فَلَيْسَ كِتَابُ مُحَمَّدٍ كَوَالِاَكْبَرِ و از اینجا است آنچه امام شافعی فرمود که اگر اهل کتاب از پیروی
 تصانیف امام محمد بن حسن را ببینند پس بی اختیار شده ایمان آرند چنانکه در شرح سفر السعادت
 و امام شافعی بسبب تشنگی وی بر مبسوط هر کتاب مبسوط را یاد کرده بود چنانچه ملا علی قاری از
 کتب معتبر نقل کرده و کل کتب معتبره امام محمد یک کم بکثیر از بود چنانچه در اخیر این کتاب در حالات
 وی مندرج است و در حق امام ابی یوسف ملا علی قاری می نویسد و روی عن ابی یوسف
 انه قال احفظ عشرين ألف حدیث فتسوخ ولا بد لها من تسوخ یعنی بیست هزار
 احادیث منسوخ ویرا یاد بود و ضرورت که این قدر احادیث نسخ گفته نیز یاد داشته باشد
 و در نور الانوار و نیز در کتب دیگر در حق وی می نویسد که چهل هزار احادیث موضوع یاد میداشت
 پس چه گمان تست بروی در حق احادیث صحیح نبویه صلی الله علیه و آله و ابن عبد البر گفته که
 وی بر پیش استاذ حدیث حاضر شدی بنجاه یا شصت احادیث یاد گرفت پیست بر نفعی و می توانید
 آنرا بر مردم و زیاده ازین و دیگر حالات وی در آخر کتاب است و در حق امام زفر حدائق الحنفیه
 چنین آورده که زفر بن هذیل بن قیس بن سلیم العبصری البصری پدرش از باشندگان اصفهان بود

فصل اول در بیان فضیلت امام محمد

فصل دوم در بیان فضیلت امام محمد

فصل سوم در بیان فضیلت امام محمد

فصل چهارم در بیان فضیلت امام محمد

تا وقت و نا بلند بود ازین باعث باز امام توضیح آن نیز نمود چون ز فرزند یک اصحاب خود رسید بطریق
 امتحان آن حوادث را وی از ایشان پرسید ایشان از ز فرزند زیاد تر تا بلند بودند ازین باعث پیشتر
 ایشان ز فرزند با دلائل شنیده بود بیان نمود بعد از آن وی صحبت امام را اختیار کرد تا آنکه افتد زمانه
 خود گردید گویم که در اینجا قول نوی که از نظر آورده که مردم از فقہ بالکل نا واقف و بی خبر بودند تا آنکه
 هشیار و آگاه ساخت ایشان را ابو حنیفه آن چنانکه گذشت چگونه راست می آید و همچنین دست قبل
 امام شافعی که الناس کلهم عیال لانی حنیفة فی الفقہ و لکن از رسنه خوار می نوشته که
 تدوین علم شریعت از همه پیشتر امام اعظم کرده و برابر ابواب مرتب نمود و امام مالک چون طرز ویرا دید و
 موطن نیز همین طرز را اختیار کرد پس درین امر کسی بروی سبقت نکرد چرا که صحابه و تابعین در علم شریعت
 کدامی تصنیفی نکرده که در آن ابواب کرده باشند چه ایشان را بر حفظ خود اعتماد بود مگر چونکه امام علم را
 منتشر وید و از سوا حفظ متاخرین تر رسیده مباد که علم ضائع شود (چنانچه باعث کتابت و جمع مصحفین
 نیز همین است) تدوین آنرا استحس وید پس درین تدوین از طهارت ابتدا نمود پیر بصلوة و صوم و یا
 عبادات پیر بجماعات تا آنکه بر مواردی ختم نمود و انتهی کند شافعی گفته که الناس کلهم عیال
 ترا قدر گر گرس نماند چه غم شب قدر را می نماند هم ابو نعیم گفته که ز فرقه و مامون است قدر
 بصورتی در پی برد خود آید پس مردم آنجا ویرا باز پس رفتن نداد تا آنکه در آنجا وفات یافت و
 و میاطی گفته که وی مستوی دار القضا ی بصره شده بود استیفا ما حال تجی و حسان و حفص که از
 اصحاب حدیث امام اند و نیز حال فضل و داود طائی که از اصحاب مدح و زهد امام اند از کتب اسما
 الرجال در یافت باید کرد مگر ذکر فضل و داود در تذکره الاولیای فرید الدین عطار بخوبی مستخرج است
 الحاصل آدم بر اصل مطلب و لکن امام شعرانی در میزان کبری می آورد که سزاوار نیست کسی را
 اعتراض کردن بر ابو حنیفه بنسب بودن وی رحمه الله از بزرگان و ائمه دین و اوال ایشان
 در تدوین مذہب اقرب ایشان است بر رسول الله صلی الله علیه سلم از وی سند و قیاس از جهت
 فعل اکابر تابعین را از ائمه رضی الله عنهم چگونه از اشال ما اعتراضی بر ابو حنیفه لائق باشد و حال آنکه
 اجمع الناس علی جلالته و علمیه و و زعمه و زهدیه و عقیته و کثرة عبادته و خوفه
 منه تعالی طول عمره - ما هذا والله الا عمنی فی البصيرة - من زعمی فاشانک بانک میزند

در کتب و مناقب امام همام

در کتب و مناقب امام همام

در کتب و مناقب امام همام

در کتب و مناقب امام همام

نام امام همام را با دست بزرگ

در کنار عرصه شریف و در قفسه آن در قول اول کلام شریف را می شناسد

لطیفه درین باب

نویسنده
تألیفات امام همام را در کتابی یکست

نویسنده
تألیفات امام همام را در کتابی یکست

مردی که در حرم خاصیت مکتب بود و این حجره می درخیزات احسان آورده که عیسی بن یونس گفت که بخت
کسی تصدیق کن در حق ابو حنیفه قسم بخداست که من کسی را افضل از وی و فقیه زیاده از وی ندیدم
و زمان چو رضی نگردی تو بس و بدرگاه حق خواری ای ابوالموس و لکن از تعلیق مجید حاشیه سوطای محمد از
علامه حنفی می آرد که هر آینه مثل امام ثوری و ابن مبارک و اشال ایشان تو شوق امام نموده و شای نیک
بر وی خوانده پس چیست مقدار کسی که ضعیف میکنند امام را نزد یک ایشان فاحظه و شیخ عبد الحق
محدث دهلوی در تحصیل الترف از امام المحدثین ابی حفص کبیر روایت کرده و نیز در سند ثوری می نوشته
که اخطب الخطباء ثوری و در صدر الائمة ابوالمؤید موفق بن احمد کی ابی حفص عمر بن امام ابی الحسن علی بن حمز
انوالله در روایت میکند که در میان اصحاب ابی حنیفه و اصحاب شافعی در باره فضیلت نوبت ممتاز
رسید که هر یکی از ایشان مر امام خود را بر دیگری تفضیل میداد پس ابو عبد الله بن ابی حفص کبیر که یکی از
ائمة حدیث از اصحاب امام شافعی است گفت که مشایخ و اساتذہ هر دو ائمه را بشمارید پس هر کرا از ایشان
مشایخ را نام باشد فضیلت نیز و را باشد پس مشایخ امام شافعی را تا بشمارد و مشایخ ابی حنیفه را
تا بشمارد هر کس را شمرد نماند یعنی که کثرت مشایخ دلالت بر کثرت علم میدارد و کثرت علم باعث اعتبار است
اللهم من عباده العلماء و نیز بموجب ذلك لمن خشی الله و اذنت زیادت فضیلت پس تا بران فضیلت ابو حنیفه
را بر امام شافعی ثابت کردند لطیفه در مقدمه هدایه آورده که شریف مکه عبدالله نام شافعی المذهب نائب
حرم کهردی عمر و مخبر بود گفت که روزی در میان حنفیه و شافعیه بطریق مزاح گفتگو در
افتاد پس حنفیه گفت مر شافعی را که امام شما محقق بود تا آنکه امام ما انتقال فرمود و شافعی گفت
حنفیه را و قتی که امام ما ظاهر شد پس امام شما بگریخت و الله علام من جواب داد که درین تعصب است
طرفین و حال آنکه هر دو امامان از مستحیدین مابودند پس حق درین تصفیة اینکه هرگاه که امام ما دانست
که می آید قرین و مثل ما و در وقت مردم را حاجت بطرف من نیست و حال آنکه کبیر سن گشته بود اقتضای
رجوع بطرف مولی تعالی نمود و دنیا های قرار نیست پس رفت و گذاشت دنیا را برای امام شافعی
پس این فیصله را بسیاری از مردم پسندیدند و گفتند این است انصاف انتی و معلوم است که ستم
وفات امام اعظم همان سنه توله امام شافعی است و کون بحث نواز بیام شنود و گردانیدنی
و اینهم شنود و فاضل علمی جناب ابو الحسنات مولوی عبید الله رحه الله در شرح سوطای امام محمد

در تالیف مجید سوسمت رقم نموده که او را بامام از مناقب جمیل امام همام عاجز و عقل انسان از قلم
 قاصد و از کوشش لسان انسان خاسر و در مناقب شیخ جماعتی از علمای مذاهب متفرقه کتابها تصنیف
 نموده اند و طبع نکرد بروی مگر متعصب غافل و یا جاهل مجادل اگر مستطاب حواری نداند و نیز
 بر و بر قدر بجوایه پس طعن کننده اگر کدامی محدث یا شافعی باشد ما آن کتابهای مناقب امام را
 که مستفان بکتاب علمای مذنب می و محدثین باشند پیش بکنیم و ویرا از ان مناقب امام
 که بروی پوشیده اند ظاهر بنماییم. مانند تبیض الصحیفه فی مناقب امام ابی حنیفه تصنیف کرده
 جلال الدین سیوطی و خیرات احسان فی مناقب نعمان از تصنیفات علامه ابن حجر مکی محدث شافعی
 و قدوسی بامام را در تذکره اخفاء درج کرده و مدح وی نموده و غیر رساله مستقل در مناقب می بر گفته
 و ابن خلکان مناقب و را در تاریخ خود ذکر کرده و امام یافعی مناقب را در مرآت العجنان
 بیان کرده و حافظ ابن حجر عسقلانی او را در تقریب غیر ذکر کرده و تعریفش نموده و شایروی خوانده
 و نووی شایع مسلم در تذیب الاسماء و امام غزالی در احیاء العلوم مناقب امام را نوشته
 و همچنین شیخ شهاب الدین شافعی در مناقب امام طلاله العقیان فی مناقب نعمان تصنیف کرده
 و همچنین سبط ابن جوزی در مناقب امام دو جلد کتاب را که هر دو جلد با ضخامت اند تصنیف نموده
 و بنام الانتصار لامایمة الانصار موسوم ساخت چنانچه در در مختارست و اگر آن شخص طعن کننده
 امام مالکی المذهب باشد پس او را از ان مناقب که علمای ایشان نوشته واقف گردانیم مثل
 ابن عبد البر و غیره و اگر آن شخص حنبلی باشد پس او را از تصریحات علمای مذهب او مطلع گردانیم
 مثل یوسف بن عبد الهادی حنبلی که در مناقب امام توفیر الصحیفه فی مناقب ابی حنیفه تصنیف
 نموده اند و اگر آن شخص از مجتهدین که مرتب اش از مقلدین برترست باشد میشنویم او را آن کلام
 که بزبان مجتهدین و محدثین جاری گشته است در تعریف وی و اگر آن مرد عامی لایذهب باشد پس
 وی مثل یاقوت چار بایه است بلکه گمراه ترازوی پس او را مستحق تعزیر کنیم انتهى **قطع**

ندمان کل خندان چنگ بود که مرثی بر چینی گفتگوی او دارد | حدیث عشق تو تنه از من بیگویم
 که هر که هست ازین گویند گفتگو دارد | فقیه کتاب الحروف بطریق اختصار میگوید که از نقول سلسله اول
 مردم بخوبی ظاهر گشت و همچنین در سلسله ای مابعد بفضل تعالی می آید که باو حسین امام اعظم از نقهای

اسان که در حدیث شریف است و در مناقب امام همام

اسان که در حدیث شریف است و در مناقب امام همام

اسان که در حدیث شریف است و در مناقب امام همام

کاملین محمد بن یحیی و یحیی بن محمد بن محفل علمای مجتهدین مثل شافعی و احمدیه و حنفیه
 و هر دو یکی و آبن مبارک و مشعرین کدام و غیر هم که مدار اصول و فروع دین بر نقول ایشان منحصرست
 بسیار از بسیار و بیرون از شمار اند پس می پرسم که مطلق امام یا مسلمان باشد و یا مخالف پس اگر شق
 ثانی است فلاخیزد چرا که مخالفین در حق آنحضرت علیه الصلوٰه والسلام چنانچه بود که نگفتند مگر حکم است
 پنجم در صید برده و غیره یا چه تفاوت کند که سگ را بکشد یا بجزاز و سیاهی ایشان هیچ فایده و نفعی
 و اگر شق اول است پس می پرسم که ایشان قول ما و حین موصوفین سابقین را تسلیم کنند یا نکنند اگر
 تسلیم کنند پس طعن ایشان محض حیاست و اگر تسلیم نکنند پس مسلمانی ایشان کجاست چرا که مدار نقل
 دین از روی استقراء بر نقل ایشان منحصرست گفته گفته من شدم بسیار و از شما یک تن نشد
 اسرار چه سوال اگر گفته شود که الفاظ قدح نیز از متقدمین منقول است جواب گویم که بروی لازم که
 درین باب تعلیق مجدد را بنور مطالعه ناید و نیز با اتفاق علمای مذاهب اربعه ثابت است که طعن
 چندکس در حق چندکس نباید شنید چرا که در دنیا هیچکسی بخین نباشد که بروی کسی قدحی نکرده باشد
 پس برین صورت من تسلیم از احکامین بدان شق لازم می آید چنانچه من نیز تسلیم سلسله دوم نقل بعضی منقول
 خواهم نمود و باقی این بحث را منتقل نمودم بحکم مخاطب کی تا درک مزاج است سخن کم گو که کم گفتن بواجب است

سوال چهارم

سلسله سوم در دفع اعتراضات آمده از جانب مذہب ریاضت تصدایامام رضی الله تعالی عنه

سلسله سوم در دفع اعتراضات آمده از جانب مذہب ریاضت تصدایامام رضی الله تعالی عنه
 چه میفرایند علمای محول و فضلاء و اوقافان فروع و اصول از حامیان شرع رسول مقبول مسلم
 اندیشی و موافق که جائز اند و موجب جرم و جیل و ثواب جزیل و یا بدعت حرام که مکمل آن هم حکم کل بدعت
 ضلالت و کل ضلالت فی النار مستحق نذر اند بسم الله تو جسد و اعین الله
 امیر اول اینکه امام اعظم در ابتدای امر اگر شرب را نکرده داشتی و کمتر شب استراحت نمودی
 امیر دوم اینکه امام در آخر عمر خود احیای جمیع الیل کردی و به شرب نماز و دعا و تضرع و مناجات
 که زانیدی حتی صلی الله علیه و آله و آله العشاء اربعین سنة او اگر کمتر امیر سوم اینکه ختم
 قرآن شریف در اقل مدت از هفت روز کردی یعنی در هر شب در نوافل ختم قرآن کردی غالباً
 گره گاه که بتکرار آیتی یا آیات ممدوده فجر کردی امیر چهارم اینکه از سی سال همواره صائم البصر

می بودی اگر تخم اینک و بعضی اوقات در شبها بر سیزده رکعات نوافل زیادت کردی. اگر آیین هر چه بود
 پنجگانه حرام و بدعت و ضلالت باشند که مرکب آن آثم چنانکه قائل آن فرقه و کاتبه و زمره نجدیه
 محدث از متبعان شیخ نجدی اند که بعضی از ایشان بسبب کردن امور خمس حضرت امام اعظم را تحقیر و
 امانت میکنند که بدعتی بود و مرکب حرام. و بعضی دیگر از ایشان مانند صاحب معیار و غیره چنانکه
 بکار برده میگویند که امام اعظم را از علمای سابقین و سلف صاحبین میدانیم مگر با گاهی چنین امام صاحب
 یقین نمیکشیم بلکه بروی گمان نیز نمی بریم که اینچنین بزرگوار مرکب اینچنین امور بدعتیه صریح گشته باشد و
 آنچه از امور مذکوره بوسی متنب میکنند همه افواهی است بلا اعتبار که بر چنین بزرگستان و افسترا
 میکنند و وی از انجمله پاک است چرا که امور مذکوره بدعت است زیرا که شب بیداری یا تحضر صلی
 علیه السلام قیامی مسلم گاهی بر غلظت لیل زانند گشته و نه کدای ترخیصی آن از وی مسلم رفته بلکه
 بالقرع از انجمله امور خمس منع فرموده و همچنین است حال میام الدهر که نه خود آنرا که معتقد نیست آن
 فرموده بلکه منع از آن نموده و نه تعدد رکعات و سی مسلم گاهی بر سیزده رکعت مع الوتر زیادت گرفته
 و همچنین است حال حتم قرآن در اقل مدت از هفت روز پس فاعل حمت و بدعت بودن امور
 مذکوره از کتاب الله و سنت رسول و مسلم و اجماع و ریخاست باید نمود که موجب اطمینان قسلی ما
 فرقه اهل سنت و جماعت نیز کرده آید و گویان نیز بسبب این امور شاذ مذکوره بدعتیه که وجود آن را
 ما مردم متصور کنندگان آنرا مثل خواجا و نویس قرنی و حضرت حسن بصری و امام ابو حنیفه و حضرت
 قطب بانی غوث احمدی شیخ عبدالقادر جیلانی و حضرت ابراہیم او هم و حضرت جنید بغدادی
 خواجہ معین الدین ششتی جمیری و خواجہ قطب الدین کاکلی اوشی و دهلوی و دیگر مشایخ کبار را از امام
 جمعی از زمره متبعان شمرده خارج از اهل سنت و جماعت دانیم بلکه موافق قول نجدیه که در حق ایشان
 میگویند کل بدعت ضلاله و کل ضلاله في النار به ایشانرا بسبب کثرت عبادات شاذه
 جمعی انگاریم و بالفرض اگر امور مذکوره نه حرام باشند نه بدعت بلکه موجب اجر نیک و باعث
 خوشنودی حق جل و علا باشند چنانچه جهان مشایخ بزرگوار نیز چنان دانست و بدان باعث
 اینچنین ریاضات شاذ را برای رضای ارحم الراحمین بر جانهای خود گواره فرمودند پس بر این قاعده
 پنج ما بره آن بر صحت قرطاس بقید تحریر آوریم که هدایت ما مردم اهل ایمان از آن شده موافق سلف صاحبین

کثرت عبادات شاذ را باعث بدعت است

عالمی

خود را نه بدی صریحی و نه بشناخت کینائی یاد کنیم و از ظنوا المؤمنین خیرا بیرون نه در آئیم
از ان بعض الظن انما احتراز و در نیم و از اعتراضات اینیه خرافات مزخرفه مفسدان آخر زمان
و جابله این را و ان ربائی یا بیم و نیز سعی شما عند الله ما جور و عند الناس شکور گردان الله لا یضیع اجر المحسنین

الجواب - مشنوی **امانه کن یا ایان از گفتن نام** ای هوارا تازه کردی در نهان
بر هوارا دایل قرآن می کنی پنج معنیهای شتی می کنی

الوصول الى غاية المأمول که معترضین را هنوز اطلاع از احادیث نشده فقط بموجب بقولون
یا قوامهم فما لیس فی قلوبهم و دعا می عمل با حدیث بر سر زبان میدارند و محض هم درین پرده

لصوم دین متین اند چنانچه از اجوبه پیر نصف مزاجان دفع میگردند ای قطره سنی سه بیجاگی بنه
کابلیس را غرور منی خاکسار کرد پر سیزگار باش که دوا بر آسمان فردوس جای مردم پر سیزگار کرد

نامبرده ریح گنج میسر نمی شود مزد آن گرفت جان پرور که کار کند هر که عمل نکرد و عنایت امید داشت
دانه نکشت ابله و دغل انتظار کرد باید دانست که جمله امور خستندگیه جائز و موافق شریعت اند

بلکه مستحب موجب هدایت قلبیان از حق جل و علا و معترض بران غوی و خاطلی است که نوبت این
اعتراضات تا بحضرت صلعم و دیگر صحابه کبار و مشایخ نامدار میرسد چنانچه در اینجا نقلهای آن بطور

اختصار درج میگرد و طوالت و تفصیل آن از دیگر کتب طولات طلب باید نمود و بفرض این امور
اگر بدعت قرار گیرند پس مذہبان مدعیان عمل با حدیث را لازم که از صحیح بخاری دست پاک بدارند

چرا که بخاری بموجب همین قول ایشان صحت بدعتی بود چنانچه در مقدمه قسطلانی شرح بخاری در امثال
حضرت بخاری می آرد و کان (ای البخاری) یخون فی رمضان فی کل یوم ختمه یعنی پیب و الامام

که در ماه رمضان در هر روز یک ختم قرآن شریف کردی قطع بشتاب می پس که بطاعت کنی قیام
زان پیش کا کتابی کنی غروب پیرانه سر مزین و طاعت که است برادر عرصه و غائب بود لائق رکوب

العادل تکفیه الاشارة بیان اثبات امر اول یعنی حوا از احیاء اللیل تا اندر ثلث اللیل
ثابت است هم بکتاب الله و هم بسنت رسول الله صلعم و هم باجماع اما الكتاب

فقال الله تعالی فی اللیل الاقلیلا نصفه او انقص منه و لیل الاو بر و علی و الا
یا محمد صلعم بیستاد هاش در تمام شب مگر اندک شب نصف شب یا کم کن از ان قدری زیاده کن

عزیز

بدان انتهی پس این آیت ثابت میکند بر فرضیت قیام اللیل و بر اختیار کردن در میان اکثر شب که از آن
 یک فرضیت آن منسوخ گشت چنانچه در حدیث است که سعد بن هشام گفت که پرسیدم از عائشه زهرا که
 خبر کن مرا از قیام رسول الله صلم فرمود که آیا خوانده یا ایها المؤمنون گفتیم بلی فرمود که هر آینه فرض کرد
 حق تعالی قیام اللیل در اول این سوره پس ایستاد بنی مسلم و اصحابه تا یکسال و پوشیده داشت حق تعالی
 آخرا این سوره را در آسمان تا یکسال و بروایت نسائی تا آنکه آما سید قدصای ایشان تا آنکه نازل گردید
 در آخرا این سوره تخفیف را پس قیام لیل طوع گشت بعد از فرض شدن و او هم عقیقه آما نمودی
 در شرح این حدیث در باب صلوة اللیل و عدد رکعات بنی مسلم فی اللیل گفته که او قول عائشه فصل
 قیام اللیل طوعا ظاهر این است که طوع گشت در حق آنحضرت صلم و اما در حق امت پس قیام اللیل با طوع
 نقل است انتی - ایضا آیت دوم قال الله تعالی ان ربک یعلم انک تقوم اذ فی من لکلی اللیل
 و نصفه و اوله و اخره من الذین معک یعنی تحقیق میداند پروردگار تو که هر چند تو ایستاده
 خواهی شد قریب نصف شب و نصف شب و سوم نصف شب جماعتیکه باست یعنی تیز بچنان گفتند
 انتی پس این آیت نص صریح است در اخبار از قیام آنحضرت علیه السلام و جماعت مؤمنان که همراهش
 بودند و ثلث شب و نصف شب و ثلث شب چنانچه از نص ان ربک یعلم انک تقوم آیه
 صاف ظاهر است - ایضا آیت سوم قال الله تعالی ان المؤمنین فی جنت و عینون هم الخیرین
 ما اظهروا رفقا و اقربا كانوا قبل ذلک محسنین ه كانوا اقلیة من اللیل ما یجمعون ه
 و یا الا تمحار هو فیستغفرون ه معنی آنکه تحقیق باشند پیر بکاران در شبها و چشمهادر مالیکه گرفته
 باشند بجزیرا که در دیش از رب ایشان چه بودند ایشان پیش ازین یکی کنند گان و یکی ایشان ایستاده بودند
 که قدری شب خواب میکردندی و اکثر شب جلوت و بوقت فجر استغفاس میکردندی انتی پس این آیت
 صریح است در مدح کسانی که شب در عبادت مشغول میباشند - و رجلا لین گفته كانوا اقلیة من
 اللیل ما یجمعون - اقی ینامون فی زمین یسیر من اللیل ویصلون اکثره انتی و در
 کمالین در شرح این مقام فرموده **قوله ای ینامون** ابن ابی شیبہ از مجاهد روایت
 میکند که ایشان همه شب نمی خفتندی و عن ابن عباس و انس بن مالک انتی و در تفسیر روح البیان
 گفته المجموع النوم باللیل دون النهار و قاضیه لیتاکید معنی التفت للیل

در کسب نیت از قیام و نماز

در کسب نیت از قیام و نماز

در کسب نیت از قیام و نماز

وَقِيلَ لَا تَحْكُمُوا فِي ظُلُمَاتٍ قَلِيلَةٍ مِّنَ اللَّيْلِ أَوْ صَفَةٍ
مَعْدُومَةٍ تَحْذَرُونَ أَفَ كَانُوا يَجْعَلُونَ جَمْعًا قَلِيلًا مِّنْ أَوْقَاتِ اللَّيْلِ يَتَذَكَّرُونَ
وَيُصَلُّونَ أَكْثَرَ اللَّيْلِ وَيَتَأَمُّونَ أَقْلَهُ وَعَنِ الْحَسَنِ كَانُوا لَا يَتَأَمُّونَ مِنَ اللَّيْلِ إِلَّا أَقْلَهُ
انتی یعنی مجموع خواب شب را گویند خواب روز را و صا زانده برای تاکید معنی قلیل است و قلیل
قوت است و جمع خواب خبر کاف است یعنی میبودند که خفتندی در حصه قلیل از شب یا صفت معصوم
محدود است ای میبودند که خفتندی خفتن مانند از اوقات شب یعنی ذکر میکردند و نماز خوانند
اکثر شب میخفتندی مانند شب از حسن بصری مرویست که ایشان میبودند که نمیخفتندی از شب
مگر کمتر از آن و همچنین است در معالم التنزیل و مدارک و بیضاوی پس از ما ذکر خوبی ثابت گردید که
قیام اکثر شب زاندر بر ثواب ثابت است بکتاب اسد و جامع اما الحادیث پس است
از سالم که از پدر خود این عمر رضی الله عنهم می آرد که گفت ابن عمر که بودند مردم در حیات نبی صلی الله علیه
و سلم فقیه دیدی خواب را بیان میکردی بر آنحضرت مسلم پس اندو بروم اینکه پسیم خواب را بیان
کنم از بر رسول مسلم و گفتم خلاصا ما شاکا و بودم من مرد جوان که میخسیدم در مسجد در زمان آنحضرت
مسلم پس بیدم شبی در خواب که گویا گرفته ام مراده فرشتگان پس آن بر دو مرد با طرقت موقوف بودند که یکایک
آتش آن بود که میچسبید یعنی از کمال تیزی بر خود میچسبید و نگاه بود در آن اشخاصیکه بر آئینه می
آنها را پس آغاز نمودم که میگویم اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّارِ اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّارِ اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّارِ
پس بیان نمودم این خواب را بر حصه امام المومنین خواب این عمر زود مسلم پس بیان نمود حصه آنرا
بر رسول الله مسلم پس فرمود علیه السلام نیک مروست عبدالله اگر بخودی نماز خوانده از شب گفت
سالم پس بود عبدالله بعد از آن که نمیخفتی از شب مگر قلیل متفق علیه واه البخاری فی باب قیام اللیل
من کتاب التَّحْفَةِ و سلم فی باب فضائل این عمر پس این حدیث در حکم مرفوع است لهذا امام نووی
گفته در این حدیث فضیلت صلوة اللیل است انتی و روایت است از حذیفه که دید او
رسول صلی الله علیه و سلم را که در شب نماز میخواند و بود که میفرمود الله اکبر سه بار و المملوکات الحجب
و الکبودیاد و العظمة پس نماز کرد نماز را پس خواند سورت بقره پس رکوع نمود پس بود رکوع حضرت
مسلم قریب بقدر قیام وی و در رکوع میگفتی سبحان ربی السطوی پس برداشت سر خود از رکوع

این حدیث بعد از آنکه

از آنرا که

طریقه در حدیثی

پس بود قیام وی مسلم یعنی قومه قریب بقدر رکوع میبختی یعنی در قومه لیلی است و هر چه رکوع پس بود جمله
وی مسلم قریب بقیام وی و در سجده میبختی سبحان ربی الاصلی است بر داشت سر خود را و سجده
و بود قومه وی مسلم در میان سجدتین قریب سجده وی و گفتی در جلسه رات اغفر لی ربی اغفر لی
پس خواند چهار رکعت را که خواند در آن سوره بقره و آل عمران و النساء و المائدة یا الله نعام شک از شب
رواه ابو داود و ذکره فی الشکوة فی باب صلوة اللیل و مثل این در شامل ترمذی است و مثل این است در
مسلم و باب استحباب تطویل القزاة فی صلوة اللیل مگر زیادت کرده مسلم در آن اتقوا که قراءت
کردی آنحضرت مسلم بتبیل ای بارام آرام که حرف از حرف و کلمه از کلمه جابجا شمرده شدی و مثل
این است از حوف بن مالک چنانچه در شامل النبوی روایت آن کرده پس این قدر مقدار از قیام و
رکوع و سجود و قومه و جلسه چهار رکعت از مقدار ختم قرآن زائد میشود خصوصاً که بتبیل میباشد که
یقیناً از مقدار و ختم کم نباشد پس ای انجمنین نماز در از در شب بعد از نماز عشا ممکن نیست مگر در اکثر
شب که زائد تر باشد بر ثلث شب بلکه در کل شب پس قول و جالین که این زمان ما را بوجوب آنکه
مِنَ الْأَحَادِثِ بِأَلَوْ تَقْعَمُوا النَّوْمَ الْبَاقِ وَ كَوْنُكُمْ فِي الْأَوَّلِ الْبَاقِ وَ لَا يَغْنَمُونَ كَوْنُكُمْ
چیزی است که زائد از ثلث شب قیام را بدعت و حرام میگویند و هزاران بندگان صاحبان خدا را
بسبب آن بدعتی می نامند **مسلم** او اگر روایت است از عثمان بن بشیر گفت که ایستادم یعنی
بناز با رسول الله مسلم در راه رمضان در شب ثلث سوم تا اول ثلث شب است ایستادم با وی علیه السلام
در شب ثلث و نیم تا نصف شب است ایستادم در شب ثلث و نیم تا آنکه گمان کردیم اینکه نیایم سحر را
رواه النسائی و نحوه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه فی باب قیام رمضان پس این حدیث صریح
است درین که قیام آنحضرت علیه السلام بآن اصحاب که همراهش بودند آنقدر از ثلث شب بود
بلکه جمله اخیره و ال است بر جای کل شب پس گمانیکه ممکن میکنند باینکه در عبادت قیام
زائد از ثلث شب چنانچه امام ابو حنیفه کوفی در او اهل عمر خود کرده بدعت است و خلاف سنت نبوت
مسلم است پس این طعن ایشان در حقیقت بخدا (بوجوب آیات مذکوره) و رسول الله و اصحاب کبار
(باعتاد احادیث مسطوره) نه با ابو حنیفه کوفی نه دیگر مشایخ عظام **مسلم** خلافت عجم کسی را که گزید
که هرگز بتبیل نخواهد رسید **مسلم** اَقْبِلْ لَهْمَا لَا تَقْبِلْ دَوَانِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ ضِلُّونَ

اَلَا اِنَّهُ هُوَ الْمُفْرَدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ بِمَا كَيْفَ يَفْعَلُونَ
 کجا با استقامت با ادب با هوش و فرزانه **آلایانکه تصدیق حضرت صلعم و تشدد وی صلعم و عبادت**
 تا بحدی رسیده بود که از حد ما و شما بیرون بود چنانچه احادیث صحیح از آن مملوست چنانچه در بخاری
 است كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِيَقُومَ لِيُصَلِّيَ حَتَّى تَرِمَ قَدَّمَاهُ فَيَقَالَ لَهُ فَيَقُولُ
 أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا یعنی هر آینه می ایستادی آنحضرت صلعم برای نماز خواندن تا آنکه درم
 گردندی هر دو قدم وی علیه السلام پس گفته شدی و می صلعم لا یعنی که ایقدر تشدد و عبادت با او
 مغفور بودن چراست **پس جواب فرمودی که آری اینده شکر گزار نیستم انهمی** آنرا که گنج معرفت کردگار است
 بی اختیار فکر خدا کند پس **و از آنکه نیست فاش کردگار** اندوی اختیار کردی کنی **آن که هر حق کند** پس
 کی این را خدای بزرگند پس **عن مُخَيَّرَةَ بِنْتِ شُعْبَةَ قَالَتْ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى تَوَضَّعَ**
قَدَّمَاهُ فَقِيلَ لَهُ لِمَ تَضَعُ هَذَا وَقَدْ غُفِرَ لَكَ مَا تَقْدِمُ مِنْ ذُنُوبِكَ وَمَا تَأْخُرُ قَالَ
أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا متفق علیه ذکره فی المشکوٰة فی باب التضرع فی القیام اللیل
 والنساء فی باب حیاء اللیل ابن ماجه فی باب طول القیام فی اللیل و ترجمه حدیث از ترجمه
 آئینه مستفاد میشود و روایت از ابی هریره گفت که میخواندی آنحضرت صلعم نماز را تا آنکه در
 قدم مبارک آما سیدند پس گفته شد و از آنکه هر آینه حق تعالی بخشد گنامان ما قدم و ما تاخر ترا
 فرمود که آری اینده شکر گزار نیستم یعنی شکر آن میگزارم رواه ابن ماجه فی طول القیام و التضرع
 فی الشامل النبویه و النساء فی احوال اللیل پس ما حصل روایت مغیره بن شعبه و ابی هریره هر دو یکی
 و در نسائی است كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَصُلي حَتَّى تَزُلَّ قَدَّمَاهُ
 یعنی آنحضرت صلعم آنقدر نماز خواندی که پای مبارکش شق شد و روایت است از عائشه که
 هر آینه نبی صلعم قیام شب کردی تا آنکه متقطر و شق شد هر دو قدم مبارک او پس عائشه گفت
 برای چه میکنی این را یا رسول الله و حال آنکه هر آینه بخشد حق تعالی هرگز گنامان پیشین و پسین ترا
 فرمود که آری دوست تر نمیدارم این را که باشم بنده سپاس کننده رواه البخاری فی کتاب التضرع و التضرع
عن الْمُخَيَّرَةِ بِنْتِ شُعْبَةَ قَالَتْ صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى تَنَحَّضَتْ قَدَّمَاهُ فَقِيلَ لَهُ
اَتَكَلِّفُ هَذَا وَقَدْ غُفِرَ لَكَ مَا تَقْدِمُ مِنْ ذُنُوبِكَ وَمَا تَأْخُرُ قَالَ أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا

رواه الترمذی و قال فی الباب عن ابی هریرة وعائشة وحديث المغيرة بن شعبه حدثنا
حسن صحيح و لهذا علامه قسطلانی در مواهب الدنیه نوشته که ابن بطلال گفت که ازین حدیث
مفهوم میشود که انسان بر نفس خود شدت عبادت را اختیار نماید اگر چه بدن وی را نقصان کند چنانکه
چون رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اینچنین عبادت شاقه کرد با وجودیکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سیدانست که مغفور شده ام
پس شخصیکه این را نمیداند (یعنی که مغفور شده ام) خصوصاً که خوفی از استحقاق نار و آتش باشد
ویرا بطریق اولی لازمست - و موقع اینچنین عبادت چنانکه حافظ ابن حجر گفته تا آنوقت است که مرد
تا مالت طبعیت نرساند زیرا که حال رسول الله از احوال دیگران کاملتر بود پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از عبادت
پروردگار خود طول کشید اگر چه بدن مبارکش را ضرر میبود بلکه ثابت شده از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که میفرمودند
که غنای خیشان بر من نماز گزیده است چنانچه نسائی از روایت انس این را بیان کرده پس هرگاه که دیگر
شخص از مالت طبعی خوف کند ویرا لائق است که نفس خود را در تکلیف نیندازد و انتهی - چونکه جواز شده
در عبادت حسب مذاق طبعیت و قیام شب زائد بر ثلث ازین احادیث صحیح و روایات صحیحیه صاف
ظاهر شد پس درین باب تنها اعتراض بر امام ابو حنیفه کوفی ضمیمت بلکه نوبت این نسبت پر شاعت
تا بصاحب شریعت میرسد چنانچه دانستی بلکه اکثر صحابه کبار و تابعین اختیار چنانچه امام مالک و
خودار سائب بن یزید روایت میکنند که امر کردند عمر بن الخطاب ابی بن کعب و تمیم الداری را که بگذرانند بحرم
در رمضان یا زده رکعت پس بود قاری که میخواندی سوره مائین تا آنکه بودیم ما که از جهت نماندی و کوفتی
اعتماد و تکیه بر عصا ما کردند از جهت طول قیام پس فارغ نگشتی ازین نماز مگر در فروع فجر یعنی اوائل
فجر ذکره فی مشکوٰۃ فی باب قیام رمضان پس در عهد عمر رضی الله عنه بودند مگر اصحاب رسول الله و اکابر
تابعین پس این اصحاب و این اکابر تابعین در اکثر شب از طول قیام عاجز ماندی تا آنکه اعتماد
بر جوب و تمسک کردند پس هرگاه که این جمله امور از سلف و خلف علیهم الرضوان بشبوت رسید بلکه از
سیدنا سید المرسلین علیه الصلوٰۃ والسلام بوجود آمده پس درین باب طعن یکسی کردن محض بی بدیخی
خود اقرار کردن است پس هر که خود بدین باشد از طعن بی صلحای دین کی صاحب بدعت گردند
و لهذا در حق غیر تمیزین و کودکان طبعان گفته شده عکس فرق مراتب کنی زندقی و اولوی معنوی گفته شده
این انما بدعت گفتن است است | آن انما در وقت گفتن رحمت است | انما بقوله و نه کلامی

اجازت نمودن در عمل عبادت شایسته طاعت از هر چه که باشد

ترجمه می بآن از وی صلعم نهفته بلکه بالتصريح از جمله امور مستعصم فرموده محض غلظ و جالت بر جالت است
چرا که ترخیص در عبادت نوافل حسب اقل طبیعت از آنحضرت صلعم در احادیث صحیح ثابت و مسلم است
مرفعه خبر در درگاه آنست که انشقاق در آب شود و در همه سال ^{چرا که در بخاری بر وایت مرفوع از امام است}
صدیق و در دست علی که ما نطیقون من الاعمال فان الله لا یقبل حتی تسئلوا یعنی فرمود
آنحضرت صلعم که لازم گیرید اعمال را آنقدر که طاقت آن میدارید چرا که الله تعالی ناخوش نمیشود تا آنکه شما
طال گیرید بپستی و عن عائشة فی قالت ان رسول الله صلعم قال اکلوا من العمل ما تطیقون
فان الله لا یقبل حتی تسئلوا فان احب العمل الی الله اذ و مؤنه وان قل و کان اذا عمل عملاً
اثبتته **و اما** ابوداود یعنی روایت است از عائشه گفت ای که فرمود آنحضرت صلعم تکلیف کنید
عمل کردن آنقدر که طاقت آن میدارید زیرا که حق تعالی از عبادت کسی ناخوش و ملول نمیشود تا آنکه
ملول نشود شما پس بر آئینه محبوب ترین عمل بطرف الله تعالی دائم تر عمل است اگر چه کم باشد و بود حضرت
صلعم هرگاه که کدامی عمل کردی ثابت ماندی بر آنستی و در اقامه اجماع آورده و اذا ثبتت جواز
العمل حسب الطاقه الی ان یحصل الاعیاء و الملل فنقول طاقه الناس مختلفه
فکون من رجل یطیق شیئاً و لا یطیق اخر و کون من رجل یقبل من شیء و لا یقبل منه
اخر و کون من رجل یطیق الشرعة فی القراءة و لو ینتھا الاخر یعنی هرگاه ثابت گشت
جواز عمل موافق طاقت تا آنکه ماندگی و ملائت حاصل نشود پس بیگوئیم که طاقت
مردم مختلف می باشد پس بسیاری از مردم چنین می باشند که طاقت
چیزی میدارند و دیگران طاقت آن نمی دارند و بسیاری از مردم چنین می باشند
که ملول میگردند از چیزی و دیگری از آن ملول نمیکرد و بسیاری از مردم چنین می باشند
که ایشانرا داده میشود سرعت قرات و دیگری بدان نمیرسد بپستی پس هر که گوید که درین اجازت
بعبادت شایسته و یا آنقدر طاعت از کسی ممکن نیست (از روی قیاس بر خود) همه حماقت و

جهالت ایشان است ازین اخبار و روایات صحیح **و اما** بیان اثبات هر دو مبین اثبات جواز از حیای جمیع السبل
آشکارا کرده خود را و پنهانی ننموده از غیا که در غاک ^{مال و دوات} این همانای عدم را زنده میانی ننموده
اما بیان اثبات هر دو مبین اثبات جواز از حیای جمیع السبل

اجازت نمودن در عمل عبادت شایسته طاعت از هر چه که باشد

من گفت با پیروی گفت یا امام
موی جوان سیا و شب تیر و غلام
شاهان بخت نند شیخون که ارند
نفر خمر چهره یارشی شدی غلام

خوشتر بود بر پیش شب قیام
گردش شب شبنون بی غش
در شب تو ان گرفت باسانی تمام
باید دانست که زنده داشتن عمر

شب چیت روزگار جوانی زنده
ملک فنا و تخت بباگردت بکام
ورنه چو شد سپید دم پیری آشکار
شب جائزست و موجب جز عظیم

قَالَ تَحْمِيهِمْ بِمَقَرِّانٍ وَبِحَمْدِ بَدِثٍ وَتَمَّ بِاجْمَاعٍ **أَمَّا الْكِتَابُ** فَكَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ

عِبَادَ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَتَسَوَّوْنَ عَلَى الْأَرْضِ هُمْ أَقْرَبُ أَجْزَاءَ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامَةً
وَالَّذِينَ يَبْنِيْنَ لَهُمْ بُيُوتًا يُقِيمُونَ فِيهَا مَنَاجِدَ تَتَذَكَّرُونَ أُولَئِكَ مَنَاجِدُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ سَلَامٌ هَؤُلَاءِ هُمُ الْمُتَّقِينَ

اِنَّهُمْ رُبَّمَا يَفْعَلُوْنَ كَذَا وَاَقْبَلَ ذٰلِكَ حُسَيْنٌ مَّا نَا وَاَقْبَلَ لَاهُ مِنَ اللَّيْلِ مَا يَجْعَلُوْنَ
تَرْجِيْشِ دُرْگِزْت (در سائطول) و در عالم التَّزْيِيْل گفته که بعضی از قسرها وقت کرد و بفرموده تعالی
قَلِيْلًا مِّنْ اٰنْجِيْنِ كَسَانٍ قَلِيْلٍ بَاشَدِ دَر مَرْدَمِ پَسْتَرَا فَازَ نَمُوْدَ عَنِ تَعَالٰی بِقَوْلِهِ مِنَ اللَّيْلِ مَا يَجْعَلُوْنَ
اَيْ مَائَتًا مِّنَ الْبَيْتَةِ بِاللَّيْلِ الْبَيْتَةُ بَلْ يَفْعَلُوْنَ لِلصَّلٰوةِ وَالْعِبَادَةِ وَهُوَ قَوْلُ الصَّحَابَةِ مَّا قَالِ
نَهْمُ كَالْمَرْءِ وَشَرُّهُ خَيْرٌ لِّكَ السَّارِ مَاشَدِ مَرْمَزِ وَ عَادَتِ رَاوَانِ قَوْلِ ضَحَاكِ بِمَقَالِ

است انسى وقال في الكمالين روى ابن ابي شيبه عن مجاهد لا ينامون الليل كله
وعن ابن عباس وانسى نحوها انسى ونيز جواز احياء جميع الليل از سورة قدر از قوله تعالى
ليكة القدر خيتم من الف شهر صاف ظاهر تفصيل اينكه روايت است از عبد الله

سعود فرمود هر کس که تا یک سال هر شب قیام نماید بیدار بلیله القدر را رواه سلم و باب المذهب لا کید
الی قیام بلیله القدر از کتاب الصلوة - و نیز در باب فضل بلیله القدر از کتاب الصوم - و در باب بلیله القدر
علماء اختلاف است بر زمان و چهل اقوال کما فی فتح الباری شرح البخاری و غیره - و مشهور از امام
الوحید فی بیان بلیله القدر میگوید دو دوران میکند در هر سال یکبار در رمضان میباشد و یکبار
در غیر رمضان میباشد چنانچه در فتاوی قاضیان و غیره گفته و قول عبد الله بن سعود و عبد الله بن علی

و کبر و غیر هم رضی الله عنهم نیز اینست چنانکه در قاضی خان و غیره است و قال الله تعالی انا انزلناک
فی لیلۃ القدر و ما ادرتک مالیکه القدر لیلۃ القدر خیر من الف شهر الی قوله
فی حتی مطلع الفجر یعنی برای نیمی ما نازل کردیم قرآن را در شب قدر و چه چیز را اگر در ترا که شب چیست
شب قدر بهتر است از هزار ماه و آن شب تا صبح صادق نیست انتی پس این سوره نص حکم و دلیل علی
است در نیکه عبادت و در آن شب بهتر و افضل است از عبادت هزار ماه که در آن لیلۃ القدر نباشد
کافی تفسیر الجلالین و غیره و همچنین محلی السنه و تفسیر معالم التنزیل آورده که مفسران گفته لیلۃ القدر
خیر من الف شهر معنی آن نیکه عبادت و در شب قدر بهتر است از عبادت هزار ماه که در آن
شب قدر نباشد انتی پس این سورت غایت ترغیب نهایت تحضیض و تحریض است از جانب حق تعالی
بر قیام لیلۃ القدر بعبادت **فائدة** و عدم تعیین لیلۃ القدر از شارع محض برای است که تا
باید یافتن لیلۃ القدر در همه شبهای یکسال عبادت کرده آید چرا که بغیر ازین کسی را میسر نمی آید چنانچه
برای همین معنی ساعت جمع را نیز مخفی داشته پس دولت با سعادت لیلۃ القدر کسی را حاصل نشود
مگر قبیل امام الایمہ سراج الائمہ حضرت ابو حنیفه نعمان کوفی رضی الله عنه چون زنده داشته شود همه شبها از شبها
یکسال بالضرورة و انما باید عبادت خود را در شب قدر نزد جمیع اهل اسلام فذا اعظم المناقب
اقصاها و اقصى اقصاها اللهم ابی حنیفه چه وحی و فقیه که گذارد نماز فجر را بوضوئی
تا چهل سال یا زیاده و لا محاله یافت عبادت خود را در شب قدر چهل بار یا اکثر از آن بالاتفاق فذلک
فضل الله یؤتیہ من یشاء و الله ذو الفضل العظیم **و** این سعادت بزرگ و بزرگست
تا به بخشد خدای بخشنده پس بدعت گفتن احیای زنده شب را بر ثلث اللیل چه معنی است آیا
نزد قائلین جمال حق تعالی نیز بدعتی است که ضنابندگان صاحبان خود را آخرت بدعت (یعنی
باحیای جمیع اللیل باید یافتن شب قدر) **ثمنی** **عاکف** ذکرها علی اصنامیه
حرب الکفار من اسلامه باز گواز نهند از یاران نهند
از برون طعنه زنی بر یار نهند ای در وقت دلگدازی چون نهند
لا ت تقوی و عدالت میزنی سر بر کار تو در نیل و نه سر
دین فروشی زنی نان حرام مگر وحیده بر تسخیر عوام

گاه خبث عمر و گاهی خبث زید
وین عدالت با وجود این صفات
بر سرش داخل نگردد و لا و لیس
این عدالت است که یونیس
و آن بر دو قسم است یکی آنکه خود از آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم در آن ایامی جمیع دلیل ثابت است
دوم آنکه ترغیب و تحریص بر آن فرموده و از صحابه و تابعین بوقوع آمده اما آنچه از آنحضرت شریف
رسیده اینکه مرویست از عائشه صدیقۀ کان الشئ صلعه اذا دخل العشر الاواخر من رمضان
اَحْبَى لِلَّيْلِ وَ اَيَقْظَا اَهْلَهُ وَ شَدَّ الْمِيْزَرَ شَفَقَ عَلَيْهِ يَعْنِيْ بِوَدْعِهِ السَّلَامَ وَ قَتْلِكَ دَرآمدی عشره
اخیره رمضان زنده داشتی تمام شب را و بیدار ساختی اهل خود را و مضبوط کردی از از خود را یعنی قرب
از ازواج مطهرات نفرمودی انتی کذا فی المشکوٰۃ فی باب لیلۃ القدر و امام نووی گفته قَوْلُهَا
وَ اَحْبَى لَلَّیْلَةٍ یعنی در گرفتی همه شب را به بیداری در نماز و غیر آن انتی و در مجمع ابن حبان و غیر
از علما تابعی مرویست که وی گفت که از عائشه پرسیدم که مرا زیاد تعجب نیست که از آنحضرت
صلعم ندیده بیا و زوی رضی الله عنهما فرمود که کدام امر رسول الله صلعم قابل تعجب نبود آنحضرت صلعم
شب نوزدن آمد پس فرمود که من پروردگار خود را عبادت نمایم پس ایستاد و وضو نمود پس ایستاد نماز
خواندن آغاز نمود پس گریست تا آنکه اشکها بر سینه مبارکش جاری گشت پس رکوع نمود پس گریست
پس سجده کرد پس گریست پس سر را بالا کرد پس گریست پس همچنین میکرد تا آنکه بلال برای اطلاع
نماز آمد عرض کردم که چه چیز گریانید ترا و حال آنکه گناہان مقدم و مؤخر ترا اند تعالی بخشید فرمود که
اَیُّ اَیْدٍ شَاکِرِیْسْتُمْ اَنْتُمْ مَخْتَارٌ و در نسائی و ابن ماجه از ابو ذر غفاری روایت است قَالَ
قَامَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمُ بَیْئَةً وَاَلَا یَہْدٰ اَنْ تَعْبُدُوْہُمْ فَاَتَّخِذُوْہُمْ عِبَادًا وَاَلَا
اَنْ تَعْبُدُوْہُمْ فَاَتَّخِذُوْہُمْ عِبَادًا وَاَلَا یَہْدٰ اَنْ تَعْبُدُوْہُمْ فَاَتَّخِذُوْہُمْ عِبَادًا وَاَلَا یَہْدٰ اَنْ تَعْبُدُوْہُمْ فَاَتَّخِذُوْہُمْ عِبَادًا
آن آیت اینکه اگر عذاب میکنی ایشان را پس هر آینه ایشان بندگان حسب و اگر می بخشیشان ایشان را پس
تحقیق تو غالب با حکمتی انتی اما قسم دوم از حدیث اینکه روایت است از جابر گفت شنیدم
از آنحضرت صلعم که میفرمود هر آینه در شب ساعتی است که موافق نمیشود آنرا مرد مسلمان و حالیکه
سوال میکند در آن ساعت از حق تعالی نیکی و دنیا و آخرت را مگر اینکه عطا سیف را بداند و آن
ساعت در هر شب میباشد و الا مسلمانی صحیحی که با صلعم اللل امام نووی گفته که در حدیث

جواب سؤال است که در این کتاب مذکور است

جواب سؤال است که در این کتاب مذکور است

جواب سؤال است که در این کتاب مذکور است

الْقَنَاجِ وَكَانَ مِنْ عِبَادِ الصَّالِحِينَ وَرَأَاهُ هَرَمًا جَانِبَ سَنَابِلِ الْخَيْلِ وَكُنَّ الْقُنَى
 بِالْعِبَادَةِ إِلَى أَنْ مَاتَ بَعْنِي تَيْمِيمَ دُرَيْكُ رَكَعَتْ خَتَمَ قُرْآنِ كَرْدِي وَكَثَرَتْ أَيْ رَأَيْتُهُ شَبَّ تَامِجِ حَوَامِدِ
 وَبُودَازِ عِبَادَةِ وَرُزْمَاوِ صَحَابَةِ از آنکه از اسباب عزت و جاه اجتناب ورزیده بود و لازم گرفته بود نماز
 بعبادت تا آنکه وفات نمود انتهی و از حالات شد او بن اوس صحابی در حدیث خود چنین خبر داده
 عَنْ سَدِّكَوْهُ لَأَنْصَارِي أَنَّهُ كَانَ إِذَا دَخَلَ الْفِرَاشَ يَنْقَلِبُ عَلَى الْفِرَاشِ لَا يَأْخُذُهُ
 النَّوْمُ فَيَقُولُ اللَّهُمَّ إِنَّ النَّارَ أَذْهَبَ عَنِّي النَّوْمَ فَيَقُومُ فَيَعْبُدُنِي حَتَّى يَضِيحَ سَطْلَبُش
 اینکه منی را بر فرش خواب نگر فتی و از پهلوی به پهلوی میشدی و گفتمی یا الله خوف دوزخ از من خواب را
 برد پس ایستادی و تا صبح نماز خواندی و بعد برین کتاب در حالات اویس قرنی بسند خود آورده
 که خلاصه اش اینکه بود اویس قرنی به هرگاه که شام میشدی فرمودی که این شب رکوع است پس رکوع
 کردی تا آنکه صبح شدی و باز هرگاه که شام کردی گفتمی که این شب سجده است پس سجده کردی تا صبح
 انتهی و بعد برین کتاب در حالات سعید بن السیب که تابعی جلیل القدر است آورده که سعید بن السیب
 گزارده نماز فجر را بوضوی عشا پنجاه سال و بعد برین کتاب در حالات ثابت بن اسلم تابعی که از
 عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر هر دو روایت میکند و تا چهل سال بحدیث حضرت اشش
 مانده آورده که ترجمه اش اینکه سنان روایت میکند از پدر خود که گفت و الله که من در آوردن ثابت
 در حدیثی و با من حمید طویل یا شخصی دیگر بود و این شک از محمد بن سنان را روایت پس هرگاه
 که بروی خاک را برابر کردیم خشتی از قبر وی افتاد پس ناگاه منی در قبر خود ایستاده است که نماز میخواند
 پس کسی را که با من بود گفتم آیا منی گفت که خاموش پس هرگاه که بروی خاک را برابر کردیم آمدیم
 نزد دختر وی و پرسیدیم که عمل پدر تو چه بود پس وی پرسید که شما چه دیدید پس خبر دادیم ما از آن
 واقعه آن دختر را پس منی گفت بود پدرم که از پنجاه سال همه شب قیام کردی و هرگاه که سحر شدی
 در مناجات گفتمی یا الله اگر کسی را از مخلوق خود در قبر وی نماز عطا کرده پس مرا نیز عطا کن پس نبود
 الله تعالی که رد کند این دعا می ویرا انتهی - لهذا طریقه اولیای عظام و کبرای کرام علیهم الرضوان
 همین بود و پس چنانچه غوث الثقلین حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سره در فضیله الطاهر
 و فصل قیام جمیع اللیل گفته که اما قیام جمیع اللیل پس این کار تو یا است که عنایت از لای دعا

شیخ طاهر بن محمد بن علی

شیخ طاهر بن محمد بن علی

در بیان فضیلت نماز

حکایت محمد بن علی

و در شب بیداری غلبه سوم است ختم قرآن

هم نیمی شامل ایشان است و توفیق الهی و نور جلل و جمال ناشناهی بر دلهای آنها حاصله گردید و بات
 پس گردانید قیام کبیل مرایشانرا بسبب و خلعت که تا بوقت مرگ مولی تعالی از ایشان سلب نمیشد
 و بر آئینه مرویت از عثمان بن عفان که یک رکعت همه شب را زنده داشتی و ختم قرآن
 در آن کردی و چهل مرد از تابعین میگردیدند که ایشان همه کل شب را زنده داشتندی و میگزاروند
 نماز فجر را بوضوئی عشا چهل سال و این نقل از ایشان صحیح است - و مشهورترین از آنان سعید بن
 جبیر و صفوان بن سلیم و ابوجازم و محمد بن المنکدر از اهل مدینه - و فضیل بن عیاض و وهب
 ابن الجعد از اهل مکه - و طائوس و وهب بن عنبه از اهل یمن - و ربیع بن خثیم و حکم از اهل کوفه - و ابوسلمیان
 و علی بن بکار از اهل شام - و ابوعبدالله خواص و ابومعاصم از اهل عباد - و حبیب ابو محمد و ابوجابر
 السلمانی از اهل فارس - و مالک بن دینار و سلیمان النخعی و یزید الرقاشی و حبیب بن ابی ثابت و یحیی
 الیسا و از اهل بصره و غیر هم که ذکر ایشان بدلا از میسکند انتهى کلامه و نیز حجه الاسلام امام غزالی در
 آخر ربع اول آورده - بدانکه احیای لیل از جهت مقدار بهفت مراتب است مرتبه اولی همه شب زنده
 داشتن است و این شان آن اقویاست که مرعبات حق تعالی را مجرد گشته باشند و بنا جات از توکل
 مستند گذشته اند و غذای ایشان و حیات قلب ایشان همین ذکر الهی میباشد پس گاهی مانده میشود
 از طول قیام و در میکنند خواب را بطرف روز در وقت اشتغال مرسوم و بر آئینه این طریق جماعت
 بود از سلف که نماز فجر را بوضوئی عشا میگردانیدند حکایت کرد این را ابوطالب علی بسبیل نواتر
 و شهرت از چهل مردان تابعین - و بود در ایشان کسیکه دوام نمود برین ریاضت تا چهل سال که از ایشان
 است سعید بن المسیب و صفوان بن سلیم (بدان طریق که از غنچه در گذشته تا قوله - و بود کسین
 سنال که ختم قرآن کردی و در راه نود مرتبه و وقتیکه غمخیزی و رجوع گزینی و بار دیگر خوانندی انتهى
 کلام الغزالی و عبد الوهاب شعرانی و در تنبیه المغترین ریاضات کنندگان را بالتفصیل شمرده
 که ذکر آن در اینجا بطول کشد در اینجا باید دید تا آنکه همدان کتاب گفته که چندی از سلف عمر بن عبد القو
 و بشیر کحافی و محمد بن اسماعیل البخاری و امام احمد بن حنبل و امام ابو حنیفه و رابعه عدویه و انوراعی
 و جنعتی کثیر که ذکر ایشان در طبقات کردیم رضی الله تعالی عنهم - و همدان کتاب است که این
 مقاتل گفتی که امام ابو حنیفه نماز صبح را بوضوئی عشا هفت سال گذرانده و در روزی یک

ختم قرآن کرده است

و در شب بیداری غلبه سوم است ختم قرآن

چهل سال قریب بای چهل و هفت سال و در بای پنج سال استی و به تطبیق در روایات بالا اینکه از اینها
 امام هر کسی آنقدر خبر داده که در زمانه خود او یافته فاما حدیث الش که گفته اند نزدیک ازواج آنحضرت
 علیه السلام که آمدند که می پرسیدند از عبادت آنحضرت علیه السلام و چون بیادست علیه السلام
 واقع گشتند ایشان عبادت آنحضرت علیه السلام را قلیل دانستند گفتند که کجاست مرتبه ما از
 مرتبه حضرت علیه السلام و حال آنکه خشید حق تعالی گناهای پیشین و پسین و یواختی یکی از ایشان
 گفت که من همیشه بر شب خواهم خواندم و دیگری گفت که من علی الدوام روز و شب خواهم داشت گاهی
 انظار نگفتم و آن دیگری گفت که من همیشه جدا خواهم ماند از زنان و گاهی نکاح کنم پس آمدند نزدیک
 ایشان آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام و فرمود که شما آن کسانی که چنان و چنین گفتید خبر دادید
 که البته خائف تر شام خدا را منم و اتقای شام خدا را منم لیکن من گاهی روز و شب و گاهی باطل
 میمانم و وقتی در شب نماز میخوانم و وقتی خواب میکنم و در نکاح می آمدم زنان را پس لیکه اعراض کرد از
 سنت من (یعنی بطریق استخفاف و انکار) پس نیت آنکس از من متفق علیه پس جوابش از
 جانب جمهور اینک حدیث بنده محمول است بر آنکه آن بر سه کسان یکطرف را از دو طرف فعل ببرد و واجب
 و طوط و دوم فعل را بسبیل و اوم حرام کرده بودند چنانچه بین معنی منضم و لفظ اید است و اقول
 ایشان معنی آن حرمت عبادت و قربت پیدا کنند و با وجود یک خبری از عبادت آنحضرت
 علیه السلام شنیده اند و از سنت رسول الله آنرا ندیده اند بلکه از آن اعراض نمودند فلذا اقال
 علیه السلام فی انحراف حدیث فمن رغب عن سنتی فلیس منی و امام نووی شرح
 صحیح مسلم و صد کتاب النکاح می آرد - احتجاج جمهور بر اینکه نکاح نه حرام است و نه واجب قول
 حق تعالی است فَاِنْ كُنْتُمْ لَا تَرْضَوْنَ النِّسَاءَ اِلٰی قَوْلِ تَعَالٰی وَ مَا مَلَكَتْ اَیْمَانُكُمْ اَوْ خَدٰی
 و اد حق تعالی در میان نکاح و بواج که نیز خود - و اما معنی قوله مسلم فمن رغب عن سنتی
 فلیس منی اینکه لیکه روگردانی کرد از آن بطوریکه معتقدان نباشد چنانکه ممکن میباشد استی
 که یکی نیست لکن سخن | اما بنده فاضل شریف | اهل لایک که روزی | کاو گوهری به بیندیزد |
 بیان اثبات مهر سوم یعنی جواز ختم قرآن در اقل از هفت روز
 باید دانست که ختم قرآن در اقل از هفت روز جائز است بدلائل قاطعه

در عین حرم

نماز در ایام هجرت که آن هم از آن سنت است

یقیناً قال استغفر الله ما تيسر من القرآن يعني بخوانید هر چه که آسان باشد از قرآن انتہی
 پس آیت عامست شامل مست قراءت قلیل و کثیر هر دو را یعنی تا وقت شوق و ذوق خود چنانچه
 از این مجرود گذشت که عبادت شاقه تا آنوقت است که مرد را تا ملالت طبیعت نرساند و نیز در حدیث
 گذشت فإن الله لا یبذل حشی تملوا و حافظ ابو نعیم در حلیۃ الاولیاء در حالات حضرت
 عثمان غمری آورده است ان ابراهیم بن عبد الله بن محمد بن اسحق ناقتیبة بن سعید
 نا ابو علقمة عبد الله بن محمد عن عثمان بن عبد الرحمن التیمی قال قال فی کفی لا یلین
 اللیلة علی المقام فلما صلیت العشاء تخلصت الی المقام حتی قمت فیہ فبینا
 انا قاضا ذراجل و وضع یدک بین کتفی فاذا هو عثمان بن عفان فبدا یشتم القرآن
 فقل حتی ختم القرآن فمکع و سجد ثم اخذ نعلیه فلا اذ بری اصرلی قبل ذلک
 شیئا ثم لا ابن عبد الرحمن از پدر خود روایت میکند که پدرم بن گفت که هر آینه اشب من بر
 مقام غالب خواهم ماند (یعنی قصد آن کردم) پس بعد فراغت از نماز عشاء بمقام رسیدم و
 ایستادم که ناگاه شخصی دست خود در میان کتف من نهاد پس چون دیدم عثمان بن عفان بود
 پس منی الحمد را شروع نمود پس میخواند قرآن تا آنکه ختم نمود قرآن را پس رکوع و سجود کرده نعلین را
 گرفت پس من نمیدانم که پیشتر ازین وی نماز خوانده بود یا نه و سمعانی در کتاب انساب حال
 تیمم بن اوس صحابی آورده کان یمیم یختم القرآن فی رکعة چنانچه گذشت و نیز ابن حجر
 مکی در فتح البین آورده کان یمیم یختم القرآن فی رکعة و در حال حضرت علی در اقامه
 آورده اند که کان یختم فی الیوم فمان ختمات کما ذکره بعض شراح البخاری یعنی آن
 حضرت علی ختم قرآن کردی در یک روز هشت بار و بعد ازین کتاب آورده که ترجمه اثر اینک
 گفته شود که وقوع بعضی از مجاہدات بعقل نمی آید چنانچه هشت بار ختم کردن قرآن بیک روز
 شب خواندن هزار رکعت نماز بیک شب مانند آن گوئیم که وقوع مثل آن اگر چه از عوام بعید
 لیکن بعید نیست از اهل تصدیق که ایشان از طرف رب خود داده شده اند قوت مکی را که رسید
 بسبب این صفات را تا آنکه نمیکند این را مگر کسیکه انکار میکند صدور کرامات و خرق عادات
 انتہی ترجمه و نیز ما قبل هم ازین کتاب گذشت که آخر عبارت آن اینکه و کون فی جمل

کثرت عبادت تا اولیاء بسبب کثرت

أعطى الشريعة في القراءة ولم يزلها الاخر انتهى فتنوی دان که کار خدا و خاص خدا
 نیست محصور در مدارک ما ای بسا کار کاید ازابدا که بود پیش عقل خلق محال
 باشد از خالق قوی و قدر کا نشان خارق قوای بشر بر چه فهم تو زان بود قاصر
 شو آنرا از ابلیس منکره و ابو عیسی ترمذی در جامع خود در ابواب القراءة آورده که هر دو
 از عثمان بن عفان که در یک رکعت و ترختم قرآن کردی و مرویست از سعید بن جبیر که ختم
 کرد قرآن در دو رکعت در کعبه انتی کلام الترمذی که صحیح وی یکی از صحاح است و ابن حجر
 یکی شافعی در قلند عقیان فی مناقب النعمان آورده که عبد الله بن المبارك فرمود که چهار کس
 ایتم ختم قرآن در رکعت واحد کرده عثمان بن عفان و تمیم الداری و سعید بن جبیر و ابو حنیفه
 اندنم انتی و طحاوی گفته که جلال الدین سیوطی در تبیض الصغیر آورده که مرویست از
 خارجی بن خارجه که ختم قرآن در یک رکعت چهار کس از ایتم کرده که یکی از ایشان امام ابو حنیفه است
 انتی و امام نووی در شرح مسلم در باب النبی عن روایة الضعفاء گفته و اما ابو بکر بن عیاش پس
 فضل و امام بودن وی بالاتفاق ثابت است و ما از پسرش که ابراهیم است روایت کردیم
 که گفت او که پدر من بمن گفت که هر آینه پدر تو (یعنی ابو بکر بن عیاش) گاهی پنج فاحشه نکرده
 و هر آینه وی از مدت سی سال هر روز ختم قرآن میکند و ختم کردم درین گوشه بیت و چهار هزار
 قرآن انتی و شاه عبد العزیز و دهلوی درستان المحدثین گفته که تاریخ بغدادی از تصانیف
 خطیب بغدادی است و گفت خطیب ابو بکر و نام او احمد بن علی بن ثابت بن احمد است هر روز
 ختم قرآن میکرد و هفتم ذیحجه ۳۶۳ و قات یافت انتی و شامی در شرح در المختار گفته
قوله و لیع بن الجراح و لی شیخ الاسلام و یکی از ایتمه اعلام است یکی بن گفت
 که تو کعب روز یا صیام الله هر دشتی و شرب ختم قرآن کردی انتی و در احیاء العلوم است که
 امام شافعی در رمضان شصت مرتبه ختم قرآن کردی خاص در نماز و یکی از اصحاب شیخ
 بوعلی بود که در رمضان هر روز ختم قرآن کردی انتی خلاصه کلام و ما حاصل این مرام
 بعد از تحقیق تمام و تدقیق تمام اینکه رخصت و فتنه موقوف گشت بحسب طاقت منارت
 هر شخص بموجب حدیث حتی یسئلوا و تصرحات علما چنانچه گذشت پس وارد نمیشود بر کسی

در کتب معتبره
 چار کس در یک رکعت ختم قرآن کرده

از فقها و ائمه اربعه از حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله مسلم لا یفقه من قرا القرآن فی أقل من ثلاث
بلکه در ویش در حق کسانی باشد که موصوف باوصاف تنفقه و خوارق عادات نباشند پس در
حق طاعتین ای کبار ما همین آیت کافی و دانی است **الْكَفَّةُ اللَّهُ عَلَى الظَّالِمِينَ الَّذِينَ**
يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا | در نور سیفشانند و سگ بانگ میزند
مهر را چه خرم خاصیت ملک این | و نیز در مسلم آورده که عبد الله بن عمرو بن العاص گفت بودم
که روزه و پرهیز داشتی و ختم قرآن بر شب کردم پس طلبید مرا آنحضرت علیه السلام و فرمود که ختم
بمن رسید که روزه صیام الدبر میداری و بر شب ختم قرآن میخوانی پس گفتم یا رسول الله اراده کنی که
بدان مگر تنگی فرمود که کافی است ترا در هر ماه سه روزه داشتن گفتم یا نبی الله که من طاقت زیاده
ازین میدارم فرمود که هر آینه زن ترا بر تو حق است و همان ترا و بر وایتی اولاد ترا بر تو حق است
و جسد ترا بر تو حق است پس روزه دار مثل روزه داوودی الله چه وی در زمانه خود را عبد الله بن عمر
گفتم که صوم داود علیه السلام چگونه بود یا نبی الله فرمود که روزی روزه داشتی و روزی افطار کردی
و فرمود که در هر ماه یکبار ختم قرآن کن گفتم یا نبی الله که من طاقت بیش ازین میدارم فرمود که در هر
بست روز ختم کن گفتم یا نبی الله ایا لطیف افضل من ذلک فرمود که در هر ده روز ختم کن گفتم که
طاقت بیش ازین است فرمود که در هر هفت روز ختم کن و زیادت برین مکن چه زن ترا بر تو حق است
و زائر ترا بر تو حق است و جسد ترا بر تو حق است عبد الله بن عمر گفت که تشدد کردم پس تشدد
کرد بر من (یعنی آنحضرت علیه السلام) و فرمود مرا نبی صلم که تو نمیدانی شاید که عمر تو دراز باشد پس
همچنانکه فرمود آنحضرت علیه السلام یعنی چونکه پیشتر ختم و در پیری از تشدد خود عاجز گشتم آرزو کردم که
چه خوش بودی اگر بخت آنحضرت صلم را قبول کردمی **سوال** مسلم فی باب النبی عن صوالده
لمن نصره به او فوت به حقا پس ازین حدیث صاف ظاهر است که صیام الدبر و ختم قرآن
بر روزه برای ضعفها ممنوع است نه برای اقویا چنانچه از الفاظ حدیث بذات ظاهر است که **فَاِنَّكَ**
لَا تَسْتَطِيعُ ذَلِكَ و نیز قوله **وَقَالَ لِي النَّبِيُّ صَلِّمْ اِنَّكَ لَا تَدْرِي لَعَلَّكَ يَطْوُلُ بِكَ عَمْرٌ**
تَأْتِيكَ شِدْمٌ مِثْلُ مَا تَفْرُدُهُ بود و وقتیکه پیشتر شدت داشتم نیکه خوب بودی اگر بخت نبی
علیه السلام را میفرموده و اما بمن جز این نیست که بخت و شفقت برای رعایت طاقت

حدیث اینست که در هر ماه سه روزه و همان ترا بر تو حق است

جماعت بود و از همین باعث عادات سلف بحسب طاقت و مهارت ایشان مخالف بود چنانچه
 امام نووی در شرح این حدیث گفته که هر آینه عادات سلف در خواندن قرآن در هر روز بحسب مراتب
 احوال و اقسام و وظائف ایشان مختلف بودند بعضی از ایشان در هر ماه ختمی کردند و بعضی
 در هر سبت روز و بعضی در هر ده روز و بعضی بلکه اکثر از ایشان در هفت روز و بسیاری از ایشان
 در سه روز و بیشماری در هر شب روز و بعضی در هر شب و بعضی از ایشان در شب روز سه بار ختم
 قرآن کردند و بعضی در هر شب روز هشت بار ختم قرآن کردند و قول مختار درین باب
 اینکه کثرت کند ختم قرآن را آنقدر که ممکن باشد و اوامیر آن عادات نکنند مگر آنقدر را که
 یقین نماید که تاحیات همین در برین مقدار دوام باقی ماند و نسل و نسل از امتی و در اقامه آنجه
 آورده که ترجمه اش اینک جواب حدیث عبداللہ بن عمر و اینکه آنحضرت صلعم از حالتی در
 یافته بود که چیزی را که وی التزام میجواید بر میداد و دست آن قادر نگردد پس هدایت نمود و بر این
 طریق رخصت و علفش بوی بیان فرمود که نفس ترا بر تو حق است و اهل ترا بر تو حق است و اگر
 اینچنین میکنی پس وی ضعیف و بد نش تحیف گردد پس دلالت نمود این معنی بدینکه سعی نمودن در
 عبادت بطوریکه مورت کسل طبع و ملال خاطر باشد و یاد حقوق شرعی از آن غفلت واقع گردد پس
 آن عبادت ممنوع است و دلالت این بر مطلق منع نیست و جواب حدیث جماعت صحابه
 اینکه ایشان عمل آنحضرت صلعم را قایت کم دانستند و گمان بردند که آنحضرت صلعم بوجه مغفور
 شد بخود کوشش زیاده در عبادت نمیکند و واجب دانستند بر خود چیزی را که حق تعالی آفرینشان
 واجب نگردانیده بود و از طریق آسان اعراض نمودند آنحضرت صلعم ایشان را بر آن زجر نمود
 و هدایت نمود ایشان را بطرف طریق خود و فرمود من ترغب عن سنتی یعنی هر که اعراض کند باین طریقه
 که طریق امر که من بر آن میباشم حسن نداند چنانچه آن جماعت گمان برده بود فلکیس و منی
 (یعنی از آنان نیست که بر مسلک و هدایت من میروند) و درین حدیث جامی دلالت برین نیست
 که هرگاه که شخصی حسب طاقت خود کوشش در عبادت کند و آنحالیکه واجب کننده نباشد بغیر این
 و نیز مسلک خود را بر مسلک نبوی فضیلت دهنده نباشد اینچنین صورت نیز جائز نباشد امتی
 سوال اگر گفته شود که چون بقول شما اینچنین عبادات شایسته حسب طاقت جائز گردد و پس

کتاب در مناقب امام همام

کتاب در مناقب امام همام

۶۹

آنحضرت صلعم با وجودیکه قوی تر اقویا و اعیان الناس بود بر خود چاره اختیار نمود و پس از اینجا معلوم
گشت که این همه تاویلات از قبیل و مثالا و رضی به قائله اند جواب گویم که جواب آن در
اقامه الحجّه بدین طرز تحریر نموده که بیشک آنحضرت صلعم طاقت عبادت آنقدر میداشت که
دیگران ازان قاصر میبودند و اما کثرت عبادت را بوجوه شغفت است و ببا همت و تبحر و خرد
بر اتباع خود ترک فرمودی تا که مردم را بسبب اتباع و پی صلعم تنگی لاحق نشود و دلالت میکند بر آنکه
لغتم قول حضرت عائشه صدیقّه که هر آینه آنحضرت صلعم بعضی عمل را ترک فرمودی با وجودیکه
اکن عمل را دوست میداشتی بخون اینکه مردم نیز اینچنین کنند و بر ایشان فرض گردد چنانچه روایت
کرده این حدیث را بخاری و ابوداود و غیره روایت نموده آنحضرت صلعم نماز تراویح را با جماعت
بعد از خواندن آن شبی چند بسبب خوف فرض بودن آن بر مردم روایت کرده این را نیز بخاری
و غیره و ابوداود و غیره از عائشه روایت نموده که آنحضرت صلعم بول کردند پس حضرت عمر آمدند
آب گرفته ایستاد آنحضرت صلعم پرسید این چیست یا عمر گفت برای وضوی شما آب است فرمود
که ما سوزنده ام بر اینکه هرگاه که بول کنم وضو سازم و اگر اینچنین کردمی سنت میشد و امثال
آن بسیار است انتی ما حصل جواب آنست که از جواز فعلی و یا استحباب آن چیزی لازم نیست
که خواه نخواه و لا محاله کرده آید خاصه چنانکه خوف امری عظیم در آن متصور باشد پس اختیار نکردن
آنحضرت صلعم عبادت شاذ را ازین قبیل بود نه از آنوجه که معترض پیش کرده بود فافهم و لا فکک بین الخافین
بیان اثبات امر چهارم یعنی در جواز روزه صیام الد هر داشتن
از عائشه صدیقّه روایت که هر آینه حمزه بن عمرو اسلمی از آنحضرت صلعم پرسید که یا رسول الله انی
رجل استرّ السنونم اقلکم فی الشرف یعنی من مردی ام که صائم الد بیشترم یا در روزه دارم فرمود علیه السلام
که روزه دار اگر خوابی و افطار کن اگر خوابی رواه مسلم و البخاری پس این حدیث دلالت میکند
جواز صیام الد بر بوجه ترخیص فرمودن آنحضرت صلعم سائل را وضع فرمودن ازان - و برین
است جمهور اهل علم چنانکه امام نووی در شرح این حدیث گفته که درین حدیث دلیل امام شافعی
است و موافقین او را که هر آینه صوم و بر مکروه نیست کسانی را که خائف نباشند ضرر را و نه فوت
حق را بشرطیکه در هر دو عید و ایام تشریق افطار نمایند چرا که حمزه بن عمرو اسلمی آنحضرت صلعم را از

در کتب چهارم یعنی در جواز صیام الد هر

صیام الدهر بودن خود خبر داد پس آنحضرت صلعم ویرایمغ نفرمود بلکه ویرا در سفر بران قائم داشت
پس در حضر بطریق اولی صیام الدهر جایز است انتی و خود چگونه اینچنین مکی در خواص و عوام یک
باشد یا بدو اختلاف الطباع که بعضی موفق تر باشد بخیر از بعضی دیگر و انهم ماقبل
نه بزرگ است و نه هر مرد **خداوند گشت کیان کرد** و حافظ ابو نعیم صهبانی در حلیه الاولیا
در حالات حضرت عثمان آورده حدیثاً أحمد بن جعفر بن حمران حدیثاً عن عبد الله
ابن أحمد بن حنبل حدیثی انی نا احدثنا بن خالد بن الربیع بن عبد الله عن
حدیثه انه یقال لعائمه حیمه قالت کان عمن یتصوم الدهر و یتقوهم اللیله الا حجه
من اوله یعنی زبیر بن عبد الله از جده خبر میدهد روایت میکند که وی میگفت که حضرت
عثمان همیشه روزه و بیدار داشت و همیشه زنده داشتی مگر قدری از اول شب آرام کردی
انتی و امام نووی در شرح مسلم در باب النبی عن صوم الدهر من تضرع به گفته که
اند علی دین پس مذنب اهل نوا هر منع است از صیام الدهر بسبب نوا بر این احادیث
یعنی که از عبد الله بن عمرو بن العاص مرویست و قاضی و غیره گفته که مذنب جایز علما جواز صیام
الدهر است قتی که در ایام منی عثمان روزه ندارند و ایام منیه روز بزرگ و عید و هر سه روز تشریق
و تدبیل است ثانی و اصحاب او اینکه صیام الدهر و قتی که افطار کرده میشوند و در ایام بزرگ
عید و تشریق مکره نیست بلکه مستحب است بشرطیکه بسبب صیام الدهر چیزی ضرر باورسد
و نفوت حق از وی پدید آید انتی کلامه و بعد ازین باب بقدری فائده گفته که اگر صیام الدهر مکره
و ممنوع بودی بر آئینه آنحضرت صلعم عمر بن عمر و اسلمی را از ان منع فرمودی که لا یتیمافی التفریق
از حضرت عمر شریف رسیده که روزه دائمی داشتی و همچنین از ابو طلحه و حضرت عائشه و خلافت کثیر از
سلف رضی الله عنهم چنانچه در شرح مذنب بر ایشان کرده ام انتی و عین قول امام مالک رحمه
واسحق چنانکه در صحیح ترمذی است - فاما حدیث حضرت عائشه صدیقہ چیزی مخالف و تضاد
با جمله ما ذکر ندارد و حدیث قالت لا اعلو الذی صلعت یقر القرآن کله فی لیله واحد
ولا صلی لیله الی الصبح ولا صام شهراً کامله غیر رمضان رواه مسلم زیرا که زنده
داشتن همیشه برای عبادت مستلزم این نیست که در ان همیشه تنها نماز خواند و یا تنها

تلاوت قرآن کند بلکه گاهی نماز خوانده شود و گاهی تلاوت قرآن کرده آید و گاهی بنماید و فکر و مشغول و تفکر
 و دعا مشغول گردد و نیز ازین چیزی لازم نیست هر کار که آنحضرت صلعم بذات شریف خود نموده باشد
 جائز تر نباشد و یا اجازتی بر آن نیز نداده باشد و اذ الوثیت هذا لو یکن الاستدلال تاما
 تامل و صائم الدین بودن آنحضرت صلعم محتمل است بترحم آنحضرت صلعم بر امت چنانچه حال او در
 آخر امر سوم در گذشت - و اما حدیث عبدالله بن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلعم احب الصلوة
 الى الله صلوة داود و احب الصیام الى الله صیام داود كان ینام نصف اللیل و یقوم
 ثلثه و یتام سداسته و یصوم یوما و یفطر یوما متفق علیه پس جوابش از جانب جمہور
 اینکه درین حدیث دلالتی بر این نیست که غیر آن بدعت است بلکه دلالت بر اینکه غیر آن نیز
 محبوب است چنانچه مدلول صیغه افعّل التفضیل است که آن لفظ احب است بلکه این حدیث احب
 بودن و محبوب تر شدن غیر آن را منافی نیست - و خود چگونه صورت بندد و حال آنکه خود صوم و صلوة
 آنحضرت صلعم بزرگتر مثل صوم و صلوة داود علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام نبود و کما لا ینحی علی ما
 کتب الحدیث چه بثبوت نرسیده که آنحضرت صلعم نصف شب خفتی و ثلث شب قیام فرمودی
 و سب آن باز استراحت نمودی - و نه اینکه روزی صوم و روزی انظار و روزی نه بستن صوم
 نه بستن رخصت - و کسی را از مسلمانان چنین تلقین نباشد که عبادت آنحضرت صلعم بطریق احب
 بهتر نبود چون حال چنین است چنانکه دانستی پس لابدی است از حمل این حدیث و نیز دیگر الفاظ
 احادیث دیگر که درباره عبدالله بن عمرو بن العاص ارشاد شده بود مثل لا صائم من صائم الا بعد
 برو جیکه حاصل شود بان تطبیق پس باید که معنی حدیث بدینچنین کرده آید - که ای عبدالله بن عمرو
 محبوب نماز نسبت به تو و امثال تو که از کثرت عبادت در آخر عمر ضرر یابند و از دوام آن عاجز شوند
 و حال آنکه در حدیث دیگرست لَحَبَّ الْعَمَلِ لِلَّهِ تَعَالٰی مَا دَامَ صَاحِبُهُ عَلَيْهِ نَسَبٌ به حمزه بن
 عمرو اسلمی و امثال وی که اقویا باشند نماز داود علیه السلام است و همچنین است حال روزه در حق تو
 و امثال تو که ضعیفا باشند ستم و فَاِنَّكَ لَا تَسْتَطِيعُ ذَلِكَ نه در حق اقویا مانند حمزه اسلمی چنانچه
 علما گفته و امام نووی در شرح مسلم در باب مذکور تصریح بر این نموده بدین الفاظ و یُحْصِنُ هَذَا
 الْحَدِيثُ بِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو وَ مَنْ فِي مِثْلِهِ - وَ تَقْدِيرُهُ لَا الْفَضْلُ مِنْ هَذَا فِي حَقِّكَ

وَيُؤْتِيهِمْ مِنْ فَسْحِ غَيْرِهِمْ عَمَّا عَنِ الشَّيْءِ وَأَمْرُهُمْ إِلَى يَوْمٍ وَيَوْمٍ
 لَوْ كَانَ أَفْضَلُ فِي حَقِّ كُلِّ النَّاسِ لَا تَرْشِدُ إِلَيْهِ وَبَيْنَهُ كَيْفَ فَإِنْ تَأَخَّرَ الْبَيَانُ مِنْ
 وَفَتْحِ الْحَاجَةِ لَا يَجُوزُ أَنْتَ - **اما** جواب از فقره دیگر که روزه نیست یا روزه مباد بطریق فبا
 یاد ما کسی را که روزه داشت همیشه بخیند وجه در نووی مذکور است که ما حاصل یکی از آنها اینست
 محمول است بر آنکه از صوم الدبر متضرر میگردد و یا فوت حق از ایشان بسبب آن لازم می آید و آنکه
 چنین نباشد بر ایشان محمول نمیتواند شد و تأییدش اینست درین نمی نیز شل با قبل خطاب با بن عمرو
 بود و حال آنکه حضرت مسلم در آخر عمر عجز و پیرایم از وی نقل کرده و ناو گشت بر قبول نکردن منی محبت
 از آنحضرت مسلم (یعنی جاییکه خود گفت که ناو شدم بر پذیرا نمودن منی رخصت را از آنحضرت مسلم
 که مراد پیراه بسره روزه رخصت و اجازت فرموده بود - و اگر آنرا از وی مسلم قبول نمودی بر اینست
 بودی نزد من آن یعنی در وقت پیری از اهل من و مال من) علما گفته اند که منع فرمود آنحضرت مسلم
 ابن عمرو را بسبب علم آنحضرت مسلم بر عجز ابن عمرو - و ثابت داشت حمزه بن عمرو را بسبب علم وی
 علیه السلام بر قدرت وی بلا ضرر انتی - چونکه از تحقیق این مقام دانستی که صیام الدبر برای اقویا
 مستحب و بهتر است چنانکه مذکور است و جماعت است نه بدعت و ضلالت پس در پرده دین
 بدین سبب این شرعیست متین را که اقویا بودند بر باد شایسته گفتن فعل شایسته طبعین است رباعی
 سرت بره از ای فلک میداند | از آن همی تبه شک میداند | اگر کم که برق خلق را بغری
 با او چکنی که یک بیک میداند | بلید و است که قوی تر و نیل منکرین از صوم الدبر و ختم قرآن اقل
 از هفت روز حدیث ابن عمرو است جمیع طرق و جواب آن بخوبی از اقامه الحجة بیان کرده شد و نیز
 در زیر حدیث مذکور امام نووی گفته که ما حاصل حدیث با شفق و رفق آنحضرت مسلم است بر
 امت خود و ارشاد و است مسلم مرا ایشان را بسوی مصالح ایشان و ترغیب و حقاقت مرا ایشان را
 بر طریق که طاقت دوام بران میدادند و منع فرمود ایشان را از تعمق و انگار دادن عبادت که بر ایشان
 خوف آن بود که ایشان را بسبب آن ازان ملال آید و یا آنرا ترک نماید و یا بعضی ازان ترک نماید
 و هرگز این معنی را آنحضرت مسلم بدین عبارت ادا فرموده علیکم که مِنْ الْأَعْمَالِ مَا تَطْلُقُونَ
 فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَمِيلُ حَقِّ قَوْلُوا و باین قول ابن عمرو گفته بود که مانند فلان سباهش که قیام شب میکرد

و در آخر ترک آن کرد و در حدیث دیگر آمده که بهترین اعمال آنست که صاحبی بر آن دوام کند
 امتی مختصرا پس دلیل نکرین عموما نزد باب عقول سلیم چگونه در احوال و وضعیا یکسان نافذ گردد
 وَأَنْصَبْتُ وَتَأَمَّلْتُ اللَّهُمَّ أَعْلًا عَلَ طَاعَتِكَ وَوَقَفْنَا لِأَمْرِ خَيْرِكَ **ابیات**
 رحم بزرگان بود و انصافا **الاحسان** بیت بجز فاعلا **او** که نکرید و دل حجت پند **است** ششیم نهد بر حریر

بیان اثبات مرتبه بیست و چهار خواندن نوافل در شب زائده بر سیزده رکعت

باید دانست که جواز خواندن نوافل در شب زائده بر سیزده رکعت
 رکعت تا بر قدر که باشد باخبار صحیح و آثار مرجمه جائز بلکه مستحب است و اگر خواهی مرا بطریق

کرسن برای بود و سوسی ضامی و متن **هرگز در چشمی همچون آن زیو باد** اگر برسان زنگی خواهد میان شنو

عَنْ عُمَادَةَ بْنِ الْقَاسِمِ أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ مَا مِنْ عَبْدٍ يَسْجُدُ وَهُوَ
 إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِهَا حَسَنَةً وَفِيهَا سِتَّةٌ وَرَفَعَ لَهُ بِهَا دَرَجَةً فَاسْتَغْفِرُكَ

مِنَ الشَّيْطَانِ مِثْلَ ذَلِكَ مِنْ أَنْ تَنْحَضِرَ مَعَهُ كَيْفَ سَجَدَ كُنْ مَعَهُ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ يَنْوَسِبُ حَقَّ تَعَالَى
 مرا در ابسبب آن یک نیکی و محو میکند از وی بآن یک گناه و بلند میکند مرا در ابسبب آن درجه را

پس بسیار کنید از سجده و روایت است از ابی فاطمه گفت که گفتم یا رسول الله مرا از عملی خبر کن
 تا که مستقیم بران نامم و بجای آرم آنرا فرمود لازم گیرید سجود را چه بر آئینه سجده کنید نیکی تو مر خدا را بجا

کردن مگر آنکه بلند میکند حق تعالی ترا بآن درجه و ساقط میکند از تو بسبب آن خطیئه مرا **و اما**
 این حاجت فیه باب کماله لیسجد و روایت است از معدان گفت که ملاقات کردم ثوبان بن موسی

رسول الله صلعم پس گفتم که عملی مرا خبر کن که میکنم آنرا و بسبب آن حق تعالی مرا در بهشت در آورد پس
 خاموش ماند پس باز پرسیدم چون بسوم مرتبه از وی پرسیدم فرمود که همچنین از آنحضرت صلعم پرسیدم

بمن فرمود که لازم گیر کثرت سجود برای خدا فَإِنَّكَ لَا تَسْجُدُ وَتَسْجُدُ إِلَّا لِرَبِّكَ اللَّهُ يَوْمَ
 دَرَجَةً وَتَطْطَعُكَ بِهَا خَلِيلُكَ گفت معدان که بعد از آن ملاقات با منی در داد کردم پس

این امر را از وی پرسیدم پس مرا مثل قول ثوبان گفت **و اما** مسلمو فی باب فضل السجود و این خبر
 فی باب المذكور و الترمذی فی باب کثرة الركوع و السجود و قَالَ فِي الْبَابِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ

و اما اگر چه در کتب معتبره و اخبار صحیح و آثار مرجمه جائز بلکه مستحب است و اگر خواهی مرا بطریق کرسن برای بود و سوسی ضامی و متن هرگز در چشمی همچون آن زیو باد اگر برسان زنگی خواهد میان شنو

والتجود أحب من طول القیام - ودر شرح آن در مختار از معراج می آید و آن خدا قول
 محمد و آن مذمت الامام افضل القیام و صحته فی البدایع و در شامی گفته قال
 ابو یوسف اذا كان له و من الكيل بقرائه القرآن فالأفضل ان يكثر عدد
 الركعات ولا يقلع القیام افضل انتهى محصل این کلام و مقتضی این مرام اینکه تحقیق
 اهل علم از محدثین - متفق اند بر حراز بر دو قسم نماز لیکن مختلف اند در فضیلت بر چهار مذاهب
 بعضی طول قیام افضل گفته از کثرت رکوع و سجود و بعضی کثرت رکوع و سجود بهتر دانسته از طول
 قیام و بعضی توقف کرده که از آنان یکی امام احمد حنبل رحمت و بعضی تفصیل کرده که یکی از آن
 اخن سنف علاوه از تحقیق ما تقدم اینکه کثرت رکعات تراویح بر سیزده رکعات که از اجماع اکثر
 صحابه بلکه خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین ثابت و محقق است مخالف است از
 اعراض فرق و تأیید فاقصفت و انظر الى تحقیق المقام - ولا تغتر بحیل من الشیاطین
 اللثام و چون بوجوب قول تم مختلف من بقید و مختلف اصاحوا الصلوة آنچه غنائی
 فرق نجدیه پسند معروف به نذیر حسین بلوی در کتاب خود معیار الحق نوشته که والد الدلیل
 علی کون هذه العبادة بدعة ان رسول الله صلعم لم یزید صلوة الدلیل فی جمیع
 عمره و علی ثلث عشرة رکعة انتهى ازین صانع لازم می آید که آنچه صحابه و تابعین
 تعالی عنهم در عدد راول بست رکعات تراویح و شب بعد نماز شب با اجماع و دیگر نوافل و شبها
 خوانده و کبار و صحابه تابعین و اتباع تابعین و اهل مکة و اهل مدینه ایتباع ایشان کرده اند
 این ناخلفان بیکر آیت حکم مناع ساخته و همه ایشان در اصاحوا الصلوة در آمده اند -
 پس منشا و قاعده مذکوره خود که والد دلیل علی کون هذه العبادة بدعة الهی اگر اکثر متما
 جملة تابعین و دیگر مسلمین صاحبین سابقین را بمجموع و مخالفین من سید المرسلین قرار دهند
 چه پسند که انما یغنی علی نفسه ای کس چه رسد به غیر خود که است بعد ازین
 معنی نماند که نماز تراویح با عدد رکعات مذکور از شمار اهل سنت اجماعت است و چه حکم نزد یک
 این قوم زیادت بر سیزده رکعات نوافل و نیز و اجماع بر تراویح که از نوافل است از خلفای
 راشدین هدایت گشته است پس لا محاله مسلم گشتند ازین فرق از اهل سنت و جماعت

در کتب اهل علم قیام چهار مذاهب است

مذاهب بر چهار دل

احضار و دفع احضار و دفع احضار

در بیان از سبب قیام و در بیان از سبب قیام

نیت فاحفظه ولا تغفل فانّه من عزم الامم و تاهل سنت و جماعت قبول ایشان در فریب نیتند و غرور نخورند - و اما آنچه در سوال از صاحب معیار و غیره آورده که ما ابوحنیفه را از امامان دین و سلف صاحبین میدانیم و آنچه از بدعات مذکوره بوی ضعیف مینماید وی از ان برستی تا آخر - جوابش اینکه برناظرین حق پسندان از مطالعه اجوبه بالا صاف بودگشت که او خجسته مذکوره گاهی بدعت نیست بلکه استحسان اندیش مستبعد آن خود بدعتی است و نیز باید دانست که حضرت مولانا شاه عبدالعزیز دهلوی رحمه الله در تحفه اثنا عشر در مکاتدر و فاض آورده که یکی از مکاتدر و فاض اینکه چون میخواستند که کدامی بزرگوار را از اهل تسنن در مردم ملامت مطعون سازند پس خود را در لباس اهل تسنن و یکی از معتقدین وی ظاهر میکنند و فقه چند در مدحت وی مینویسند بعد از ان در بعضی از ان اوصاف که به تحقیق اهل نقول در ان بزرگوار متحقق و متیقن میباشد غرض کرده زبان طعن بیکشایند و صاحبش را کمال تفضیح مینمایند پستتر بدلائل ضعیفه که از انی تامل و تعمق در ان مانند هبناء متفلسف میگردند بزرگوار همان بزرگوار موصوف از ان اوصاف ثابت میکنند تا که از انی تامل در ان همان بزرگوار در مردم رسوا و مطعون گردد - چرا که ثبوت اوصاف مذکوره در ان بزرگوار از اهل تاریخ بایه متیقن رسیده و برایش بدلائل ضعیفه چنانکه گمان ما بران بزرگوار چنین نیست - و یا چون چنین افعال و سیمه بدین پایه رسیده پس در باره همین اوصاف در حق فلان امام و پیشوا مردم بهتان و افترا کرده باشند از وی ثبوت پیوسته چون دلائل برایش از امور متیقنه داخل گردند محال همان بزرگوار پیش مردم رسوا گردد پس همان شیوه شیعه شیطانیه را صاحب معیار در حق امام ابوحنیفه بکار برده تا که بدین بهانه دوستی امام نام و مردم مبتدع گردد مگر والله ثمّ ثمّ و لا ریب فی ذلک

الکافر یؤذّن را چه علاج **م** چون خدا خواهد که نیرده کس درو **س** سلسله اندوخته باکان بزرگوار

التنبیه علی افعال الضعیفه - باید دانست که این فرقه جدیده هر چند که در ظاهر ادعای آن بر میدارند که ما عامل با کعبه ایم و درین فریب هزار بار سوره لوحان تلاوت را ازین علم شریف و دام بدعت جدیده و ضلالت بعید و گرفتار میسازند مگر در پرده عرضی دیگر از ان میدارند که یکی از ان طعنه در ایمه دین و اخبار مسلمین از سلف صاحبین چنانکه

در نزد بزرگواران و اهل سنت

است

در بیان مناقب امام همام

سلسله سونم اهل سنت و جماعت

دانستی و دوم تخصیص و تفسیر جمله اسودین و ارکان شرع سید المرسلین - اما تنقیص شأن و مقام
 یعنی در اجزای کار طیبه اینکه خلعت و خد بر حق تعالی جائز میدانند و آنحضرت صلعم غاتم النبیین
 ندانستن و فرط محبت با وی کفر و شرک انگاشتن و بعضی از افعال و می صلی الله علیه و سلم را تنبیح
 نامحمود و خلاف شرع قرار دادن و حق وی را صلعم بر خود مثل حق برادر کلان پنداشتن و وی
 صلعم را با مردم در دروازه و برادر و برادرندگان در پیش عزت حق جل و علا تشبیه دادن و تمثیل
 نمودن اما در زکوة - پس اموال تجارت از جواهر و غیره اگر چه بالوفار رسد و زیور زنان اگر چه
 بی انتها باشد و در مایه های گاو و آشترو نه و دیگر حیوانات مانند گاو میش و غیره نزدیک
 این لقمه خبیثه زکوة نیست اما در حج - پس بکله رفتن مگر نام مدینه طیبه بزبان نیارودن و
 ترک زیارت روضه مقدسه آنحضرت صلعم را اختیار کردن و نه کافرو مشرک گشتن کار چینیان است
 اما در صوم - پس سبست رکعات تراویح را بدعت عمری قرار دادن و در همه ماه رمضان تراویح از
 سه یا چهار شب زیاده نگذاشتن و زیارت نوافل و تراویح را بر سیزده رکعات در شب بدعت قرار دادن
 و برکشت شب در عبادت زیادت کردن و در زمزم و اهل بدعت و آمدن و از کثرت تلاوت منع کردن
 و از حدیث من قام رمضان ایمانا فلا یجئنا با غفر لک و امثال آن چشم بردوختن و از
 شنیدن قول تعالی لیکال القدر خیر من الف شهید گوشه سازا کر ساختن مذیبا ایشان است
 اما تنقیص ایشان در صلوته - اما در طهارت پس مسح کردن را که امان از غل و طوق باشد و در
 قیامت بدعت قرار دادن و مثل روافض بجای غسل پا مسح آن کردن و ببول اطفال شیر خوردن
 مانند آب طاهر پاک دانستن و منی را طاهر دانستن و همچنین خون و سیه و استخوان و بول و براز
 خنزیر را تا آخر چنانچه بالتفصیل در فصل ستم از باب اول و گذشت و همچنین حکم آب غیره که اگر
 موجب بازی است و اما در نفس نماز پس وتر را یک رکعت گذاردن - و بلا ضرورت اعیان یک
 وقت دو نماز را جمع نمودن و از تمام شب نماز خوانی بوعیدات شدید و منع نمودن و سنن ابدی
 یعنی سنت مکه و راه گاههای خواندن و گاهی با ضرورت ترک کردن تا از علی الدوام خوانند

آن مشاهیرت بفرض نیاید که آن بدعت است
 از زاهدان خشک رسائی طبع دارد
 سبب ضیف اصل بر اینست
 لطیف عجیب ربن سرفراز نزلت را روزی با فاضل اتفاق

تذکره
 در
 مذکور

ملاقات افتاد که اکثر بزرگای لطیف و لطیفه از بس ضعیف میسر نمودند و تا آنکه همامی دیگر خود را خود کرد و کبابی
 یکی از فرقه نجدیه در مناظره در افتاد که در مجلس وعظ با مردم خاص عام میگفت که ای برادر من عیال
 و امی عالمان بحدیث و قرآن بدانید و آگاه باشید که سنت مؤکده همواره بجای آوردن بدعت و
 منکرات است چه در این چنین ادا فرقی در میان سنت و فرض نیامد که علی الدوام بجای آوردن مرتبه
 فرض است نه رتبه سنت که در حکم نوافل است و دوام بر آن بدعت است و حال آنکه فرض دو وقت را جمع
 نمودن لازم است چه در حدیث مستطیس سنت را بغیر از ترک گیر چه چاره فرمود که در اثنا می وعظ قائم
 و پیچیدم که قافله قتل و کرم ترک سنت خاص به باره نماز است یا عام است بکلیه امور مستنونه گفت
 عام شامل جمیع اشیا است که ترک آن مستنون است چنانچه از حدیث قدس مناجات عن سنی فلیکثر
 میترقی و نیز دیگر احادیث هویدا است پس بر تو و فرقه توازن غیر مقلدین لازم که زنان خود را طلاق و بیهوده
 تا شما از استمرار بر امر مستنون که نزد شما بدعت است باز بپسندید و نیز با مجردان مسافران زنان شما بکلیاح
 صبح بپوشید و یا بجم و دفع شوهت بقدر ضرورت نایم که در اینجا پیش عمل با کدیت شما نیز همواره فاسد المرام
 خوابیم شد و نیز زینش بر روی خود داشتن امر مستنون است چنانچه از حدیث اعطاء الحسنیه و
 قس الشوارب ظاهر است از علی الدوام داشتنش بر روی خود نزد شما ثابت بفرض لازم می آید
 و آن بدعت است پس تنبیه زنان خود را با مجردان دیگر بسبب طلاق سپردید ریشهای خود را نیز بر میشد
 تاکنون سنت نیز بهر گیرید **ایکار از تو آید مردان چنین کنند** **آنکه زن طلاق بدیش تراش**
خوبتر است آنرا که چنان کند چنین آید پیش **پس از شنیدن این تقریر از جواب فاسوس ماند**
فروماند از اندن پاشخ **پس از شنیدن این تقریر از جواب فاسوس ماند**
که دل گفت بایستی آن موث **و اگر چنین دو امور مظهر مسطور را مرکز ظاهر داشتندی پس باعث**
چییست که دیگر چند امور بیکه در عمل با کدیت داخل ترند بفرسنگ از آن دیگر نزدیک کنی که در آن چه
ایشان را شایسته عزتی نیست **ای شیخ اگر جمله کلمات تو این است** **خوش باش که زن بکمال است**
ایشان بجهت طلاق طریق اند **و اد طلب از جمله آفات گذشته** **اول دوام بر تنجیه نماز اشراق**
 و پاشست معلومه التبعی الاکامی مای و دوم هجرت و صاحب آن برداشتن و نیز جهاد کردن با
 کفار و کیفیت آن ساینه نمودن سوم شبانی و صحر اگر وی چهارم مانند آنحضرت صلعم خدایا نمودن

که روایات مذکوره بالا که آنرا شیخین و غیره روایت کرده اند اصل صحیح و دلیل قوی است بر اینکه این جمله
 مرویات بشارت فضیلت امام ابوحنیفه محمول کرده شود و اتمی پس کفایت میکند قول جلال الدین
 سیوطی در وارد کردن فی این احادیث را خاص در باب فضیلت و بشارت ابوحنیفه زیرا که وی
 از اکابر محدثین و از اولاد ائمه شافعیه اند پس لالت نمودن این احادیث بنویس بجمعی اجماع بر اینکه
 امام ابوحنیفه از همه اعظم است و زائد تر است از همه در باب اصابت و سخن رسیدن وی در مسائل
 اختلافیه و اجتنادیه و از نجاست که فرمود امام شافعی **الْإِمَامُ كُلُّهُ عِيَالٌ أَيْ حَنِيفَةٌ فِي**
الْفَقْهِ چنانچه علامه ابن کی شافعی در قلائد العقیان فی مناقب ابی حنیفه النعمان صاحب قرائن
 محمد بن یوسف شافعی در عقود البحان فی مناقب النعمان و ابوبکر خطیب بغدادی در
 تاریخ بغداد و از حنفیه مجدد الف ثانی در مکتوبات خود شرح در صراط المستقیم و صاحب در مختار درین
 کتاب خود و خوارزمی در مسند امام اعظم و عبد الله بن المبارک در اشعار نفیقه خود و حیث قال لقد قال
 ابن ادریس مقلداً لآخرین قول ابی یزید و ساخته و این قول از امام شافعی تا بعد شهرت رسیده خوش است

در بعضی از روایات آمده است که امام ابوحنیفه را در این حدیث شریک دانسته اند

در بعضی از روایات آمده است که امام ابوحنیفه را در این حدیث شریک دانسته اند

ایچیکیم سالی گفته و در بعضی	ایمه را باز رای نعمانی	اشتی داده با سلمانی	آفتابی سپهر معروفی
بدرین ابوحنیفه کوفی	بوده در زیر گنبد اند	حجت صدق محبت حق	پیشوای ائمه دین بود
علم و حلم و سخاوت این بود	از دژ و نرسع اسلام	وز برون حارث عقیقام	بر اما سیک گفته خواهد قال
تأقیات در ابونعیم	و غیر فرموده امام شافعی من امر اذان لیکن فی الفقه فلینظر الی		

كُتِبَ ابْنُ حَنِيفَةَ چنانچه صاحب بحر الرائق و راشباه بروایت ابن وهبان از حرمله آورده
 و در حموی شرح اشباه بروایت ذیبی از امام مزنی تلمیذ اشباه امام شافعی نیز آورده و هم ازین
 باعث گفت ابن مبارک **يَا أَكْثَرُ قَدْ عُرِفَ وَأَنَّ اخْتِجَ إِلَى زُرَّائِي فَوَئِىَ مَلَاقِ سَفِيَّانَ**
وَأَبْنِ حَنِيفَةَ رضوان الله عنهما و **أَبُو حَنِيفَةَ أَحْسَنُهُمْ وَأَدْقُهُمْ فِطْنَةً** و **أَكْمَلُهُمْ**
عَلَى الْفَقْهِ و **هُوَ أَفْقَهُ الشَّلَاكَةِ** هکذا فی الحموی و اقوال دیگر ازین قبیل بسیارند که ذکرش
 در اینجا موجب تکرار میشود اما وجه دوم بر اینکه مصداق احادیث مذکوره حضرت امام ابوحنیفه کوفی
 است غیر اینکه اتفاق اکابرین علماء و محدثین است از شافعیان قطع نظر از محققین حنفیه بر اینکه این بشارت
 مختص است با ابوحنیفه چنانچه جلال الدین سیوطی در بیض الصغیر آورده **بَشَرُ النَّبِيِّ صَلَوَاتُ**

در بعضی از روایات آمده است که امام ابوحنیفه را در این حدیث شریک دانسته اند

مفروض می شده پس انقضای جمع وارد کرده شده است باعتبار اتباع واصحاب کاطمین آن ممدوح
و لفظ مفروض آورده شده خاص باعتبار اصل که وی متبوع است و جمله اتباع را و تبر دادن آنحضرت
بدین طریق مشعرست بر اینکه اتباع واصحاب آنشخص بعینه مانند همان شخص افضل و قائل به پیاد شدن
در مصیبت چون ایشان بمسائل دین بحسب قواعد و اصول و تقریبات جزئیات و غیره و چون که این دانش
پس باید داشت که مصداق آن بجز از امام اعظم و اصحاب وی کسی دیگر نیست چرا که با اتفاق جمله اهل تسنن
و طایفه کاطمین از اتباع و متبوع بجز از امام و اصحابش مثل ابو یوسف و محمد و زفر و حسن زیاد و غیره هرگز
عنهم کسی دیگر نیامده خاصه از انبای قلدیه و اهلین امر ثابت و تحقق است هم در امام و هم در اصحابش
بشادات اکابر مجتهدین و محدثین چنانچه علامه ابن حجر مکی نوشته که بعضی از ائمه گفته که از مشهورین
ائمه اسلام حکم بر این امر حاصل نشده چنانچه امام ابو حنیفه را از اصحاب تلامیذ حاصل شده و علماء و کلام
مردم از حکم کسی انچهین فایده نبرنداشتند چنانکه از امام و اصحاب وی در تفسیر احادیث مشتبیه و مسائل فقه
و حوادث واقع و قضایا و احکام شرعیه حاصل کرده اند حق تعالی را شایسته از اجزای خیر نام عنایت فرماید
که ذاتی الشامی تقلد من خیرات بحسان و میرسد شریف که محقق و مدقق است در اصول و فروع و عقول
مستقل و شرح خلاصه کیدانی آورده و السلام علی ابی حنیفه روحی الله عنه الذی فی جاهد
فی دین الله تعالی فاخلصن اجتهاده و حادته و علی اصحابه الفائقین علی غیرهم
بفضل الامامة و زیاده و امام شافعی گفته که هر که اراده تحصیل فقه کند بی وی لازم
همراهی و معیت تلامیذ ابو حنیفه را نکند و هر که معانی علم دین را ایشان را آسان شود و بخند که من
فقیه کامل نشده ام الا از مطالعه کتب امام محمد چنانچه در در مختار است و ابن حجر مکی در تلامذ عقیان
آورده قال سفین بن عیینة من ائمة الفقه فقلیو بالكوفة یلازم ائمة
ابی حنیفة و انشی اماما خاص در حق امام پس بنیدی و در مجله اول گذشت و بعضی منما اشاره
رفت و بعضی اینکه ابن حجر مکی گفته و مدح المستخرج له بالعلی و الفقه و التوزع و الامانة
اکثر من ان یحصى و اظهر من ان یحصى و غیر گفته و قال سفین الثوری کتابت
یذ فی ابی حنیفة کالتصاویف یزید فی الباری و ان ابی حنیفة لست الذی العلماء
و قالوا لیس الذی العلماء یزیدون کلاما ان حنیفة افقه من اهل زمانه و ان الذی یزیدون

تبرید من امام با حادیث

تبرید من امام با حادیث

مِنَ الْعُلَمَاءِ (یعنی ابو و هزار علمای اوقات کرم) فُلُوكَ لَا تَفِي لِقَائِهِ لَقِيتُ أَبَا حَنِيفَةَ لَكُنْتُ مِنَ الْقَلِيلِ
 یعنی اگر ملاقاتم با ابو حنیفه نشدی هر آینه بودی یکی از فلاسفه یعنی بیکت صحبت و تلمذ امام عظم
 هدایت را و شریعت یافتم ورنه یکی از گمراهان بودی پس بحسب واقع و نیز باتفاق شهادت ایضا شافعی
 و غیره ثابت گشت که مصداق اتم و محمل بود همه احوال احادیث مذکوره بالا را همان امام ابو حنیفه و
 اصحاب وی تواند بودند غیر که به مبلغ علم ایشان کسی از ابنای فارس و عجم نرسیده
 اما وجه رابع پس اینکه باتفاق جابری اهل اسلام و نیز بحکم عقل سلیم قیام دین بتین باکری
 محدثین و کبری مجتهدین است و پس چرا که در حق علمای امت واقع شده علماء ائمتی کائنیاء
 یعنی اسرار ائمه و نیز العلماء و سادات الانبیاء پس لامحاله مصداق احادیث مذکور هم از ایشان
 میباید بود و ظاهر آنست که مصداق آن از اکابر دینند ائمه ثلاثه مجتهدین اند و نه
 اصحاب محل سست و معدود از اکابر دین ^{و حال است} زیرا که ائمه ثلاثه مجتهدینند و پس چرا که آن نظر کردن در
 نفس الفاظ حدیث صاف بویژه میشود که احادیث مذکوره را کسی مصداق میباید که بروی
 حسب فیل امور صادق می آید - اول اینکه وی از ابنای فارس میباید شد - پس ظاهر است که
 از جمله ائمه مجتهدین رابعه و نیز از گروه ائمه حدیث کسی بجز از امام ابو حنیفه و اصحاب وی از ابنای
 فارس نبود چرا که وی صرف از ابنای فارس بلکه از اولاد شاه فارس یعنی نو شیروان بود - اما
 امام مالک و امام شافعی پس بالاتفاق عربی بوده اند - و اصل امام احمد از مرو بود که در ملک
 خراسان واقع است و اما طایفه محدثین پس امام بخاری از بخارا و ترمذی از ترمذ بود که هر دو
 در توران واقع اند و امام مسلم از میثاق بود که در خراسان واقعست و ابو داود و باشندد ملک
 سیستان بود که در میان بسند و هرات متصل قندار واقعست و نسائی از باشندگان شهر نسا
 واقع خراسان بود و ابن ماجه باشندد شهر قزوین واقع عراق عجم بود پس در صورتیکه خود از
 ابنای فارس چنانکه مضمون حدیث است بهر طور امام اعظم و ابو جعفر و اکمل مصداق می افتد
 پس بوجهی تن الوجوه خلاف مضمون نص صریح کسی دیگر را مراد گرفتن ممکن نیست و و هم اینکه
 لازمست که آن مدح و یا اعتبار متبوع بودنش تنها باشد تا که مصداق لفظ ربی باشد
 باعتبار اتباع بر احوال باشد تا که تصدیق لفظ ربی بر احوال که در احادیث آمده هر دو مجری

راست آید پس ظاهرست که اینم ثلاثه مجتهدین کسی دیگر را در باب اجتماع مسائل با خود شامل نماند
 تا که مصداق لفظ رجال گردند و نه اصحاب صحاح سته یا دیگر محدثین در باب اجتماع احادیث نبوی
 کسی دیگر را شریک حال خود ساخته بلکه ایشان تنها تنها این امر دین را بر خود برداشته اند پس بخوبی
 انتقای وصف آل فارس بودن از ایشان تحقیقست مصداق لفظ رجال احدی از ایشان
 نمیشود و مع هذا ایشان جمله احادیث مرویه را کی احاطه کرده و یا همگی مسائل ضروری دین متین را
 بضابطه کی در آورده تا که مصداق آن گردند که فی المثل اگر دین و ایمان و علم از دنیا مرتفع گردد
 بمرویات ایشان باز آمدنش ممکن باشد پس از اینجا مسائل گشت قول بعضی متبعین امام اعظم
 که محدثین مصنفین صحاح سته هر یک از ایشان نسبت بذات خود سرجل اند و باعتبار دیگر محدثین
 رجال اند پس مصداق احادیث مذکوره همین اصحاب صحاح سته اند علاوه آنکه بیان امر سوم
 منافی قول ایشانست و آن اینکه مصداق بودن احادیث مذکوره الصدرا لازم که وی
 از جمله مجتهدین کاملین باشد تا که جمله حوادث و واقعات را احکام از حلت و حرمت حلال
 و عدم حلال و آمثال آن بیان کرده باشد پس این امر از جمله اصحاب صحاح سته منتفیست چرا که
 اقدم و اعلم شان رضی الله تعالی عنه و عنهم اجمعین حضرت بخاریست و حال اجتماع
 آنکه در صحیح خود بعضی حدیث را در چنان ابواب داخل کرده که همان احادیث را با ترجمه الباب
 هیچ مناسبتی نیست چنانچه شیخ الاسلام امام نووی در مقدمه شرح مسلم در فصل ششم درباره
 ترجیح صحیح مسلم بطرف این امور اشاره کرده چنانچه گفته بخلاف بخاری که وی این وجه مختلفه را
 در ابواب متفرقه متباعد ذکر کرده و بسیار سخنها را در غیر آن ابواب بیان نموده که بیان آن این
 قریب الفهم و اولی بود انتهی پس از جمله محدثین امام بخاری اگر چه مجتهد بود مگر بطوریکه در دوازده
 مسائل چون اجتماع کرده باشد شاید که در یکده مسائل از آن مصیبت نیز گشته باشد و نه در اکثر
 مسائل غیر مصیبت بودی چنانچه در تمایه و کفایه و فتح القدر شروح پدایه و غیره نوشته اند که در
 زمانه ابو حفص کبیر وقتیکه امام بخاری در بخارا آمده فتوی دادن شروع نمود پس وی را امام ابو حفص
 از فتوی های مانع نمود که قولاً و فعلاً فتوی دادن نیستی مگر امام بخاری قول ویرا تسلیم نمود تا آنکه
 روزی مردم از وی پرسیدند اگر دو طفل صغیر از یک بزرگویش یک یک ماده گاوشیر نوشند پس حکم

در بیان زنا و نامحرمات

در بیان زنا و نامحرمات

ایشان چیست حضرت امام بخاری رحمه الله تعالی فرمود که در میان ایشان حرمت مضاعت ثابت
 میشود و تنبیه مردم بخین مسائل اجتماعیه ویراشنیدند بروی هجوم نموده تا آنکه او را از بخاری خارج
 کردند و برای سندی که اکثر باب سبب قلت تدبر حضرت بخاری اعادیت وی را با ترجمه التبا
 علاقه نمیشد و در نقل از صحیح وی در اینجا کرده میشود - اول اینکه امام بخاری گفته باب مایکوه
 من اتخاذ المساجد علی القبور یعنی این باب در میان آنست که مکروه باشد ساختن مساجد
 بر قبور و لَمَّا مَاتَ الْحَسَنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ضَرَبَتْ أَمْرًا أَنَّهُ الْقَبَّةُ عَلَى قَبْرِهِ سَنَةً
 ثُمَّ رَفَعَتْ فَسَمِعَتْ صَاحِبًا يَقُولُ أَلَا هَلْ وَجَدُوا مَا نَقَدُوا فَأَجَابَهُ أَخْرَجَ بَلْ يَبْتَغُوا
 فَأَنْقَلَبُوا یعنی بعد از فوت وی زنش بر قبر وی تا یک سال خمیده و پسترا بر داشت پس غنید
 آواز گرفته را یعنی از غیب که با دیگری میگفت که آیا یافتند آنرا که مکروه بود ندی پس آن میگری
 جوابش گفت بلکه ناسید شده برگشته پس باید دید که کجاست مساجد ساختن بر قبور که در ترجمه
 الباب کرش کرده و کجا مضمون حدیث بنده **مسئله** صلاح کار کجا و من غراب کجا اولاد و تمییز القاری
 ترجمه صحیح البخاری گفته که پوشیده نماند که کجاست مسجد گرفتن از بخاری معلوم شد انتهی و دوم آنکه
 جایی دیگر گفته **باب** طَوْلُ الْقِيَامِ فِي صَلَوةِ اللَّيْلِ یعنی این بابست در درازی قیام در نماز
 شب عن حذيفة بن ابي الليث عن النبي صلى الله عليه وسلم كان إذا قام للتحج من الليل شق
 فأبى بالليل والليل يعني از حذيفة مرویست که آنحضرت مسلم و تنبیه اراده نماز مسجد میکردی و شب
 صاف نمودی و بمن سهارک خود را بسواک انتی - پس باید دید که در اینجا نیز حدیث بنده را با مضمون
 باب چیزی تعلق نیست **مسئله** بین تفاوت ده از کجاست تا کجا **مسئله** سوم های دیگر گفته بلك
 فضيل صلوة الفجر في الجماعة یعنی این باب در فضیلت نماز فجرست با جماعت **عن**
 ابي موسى قال قال النبي صلى الله عليه وسلم أعظم الناس أجرا في الصلوة
 أبعد من قاعد فهو عثماني والذي يبتدئ الصلوة حتى يصليها مع الإمام **مسئله**
 آخر من الذي يصلي ثلثين يعني آنحضرت مسلم فرمود که بزرگترین مردم از روی ثواب
 آن نماز است که از دور مسجد می آید و هر که از غایت یک نماز تا آنکه او تمام نماز را با امام وی
 بزرگتر است از روی ثواب از آن کس که نماز او نموده نیست و انتی - باید دانست که در اینجا

این ترجمه و تفسیر از کتاب
 ابن تیمیة

در بیان فضیلت امام همام

در بیان فضیلت امام همام

در بیان فضیلت امام همام

در بیان فضیلت امام همام

در بیان فضیلت امام همام

در بیان فضیلت امام همام

در بیان فضیلت امام همام

در بیان فضیلت امام همام

در بیان فضیلت امام همام

در بیان فضیلت امام همام

در بیان فضیلت امام همام

در بیان فضیلت امام همام

در بیان فضیلت امام همام

در بیان فضیلت امام همام

در بیان فضیلت امام همام

در بیان فضیلت امام همام

جائی ذکر خصیص نماز فجر با جماعت نیست بلکه از روی ظاهر این حدیث در نماز عشا وارد است و از روی
نعم بعد از آن این حدیث استدلالها بفضیلت نماز فجر با جماعت غلطست بلکه از روی تعقیق چون بدو شواهد از آن یافت میشود
میشود که یکدیگر میان خودی و متعلق خود بین نباید و بتایین افهم کردن نمیتواند و از حقیقی محمدا را بر جماعت نکند تا
بازنا و بعضی بعد از حق اینکه نقل احادیث کاری بین است اجتهاد و کار مجتهدین است
هر کسی را بر کاری ساختند | اسئل و در خاطرش انداختند | و چه آنست بقوله لعل فین
بر حال امام شعبی محدث چه نیکو فرموده که شمای گروه مجتهدین الهیاید و عن لفظ ائمه
قیمت گر انما چه دانند عوام | حافظا گوهر یکدانه جز بچهار | اما آنچه مخالفین گفته که از ابو حنیفه
درین باب سلمان فارسی مستحق ترست محض غلط و از جهت حسد رایش مختلطست چه که سلمان فارسی
معدتش ممکن نیست کی بوجه لفظ بر حال چنان گذشت دوم بوجه اینکه تمام این حدیث اینکه عن
ابی هریره قال کنا جلوسا عند النبی صلی الله علیه و سلم و انزلت سورة الجمعة
فلما نزلت و اخرین منهم لما یلحقوا به فاولا من هؤلاء یاسر سؤل الله صلعم
قال و فینا سلمان الفارسی قال وضع النبی صلعم یدیه علی سلمان ثم قال
توکان الایمان عند التریا لکاله رجل اول بر حال بین هؤلاء چه که آنحضرت صلعم
بطرف قوم وی درین حدیث اشاره فرمود و نیز در آیت فاولا من هؤلاء یلحقوا به با سیکند از روی
ایشان دوم درین فقره رمزیت لطیف باینکه تا حال بایشان نه پیوسته اند مگر نزد است
که بایشان پیوسته خواهند شد پس ایام مجتهدین و نیز از اکابر محدثین کسی دیگر بجز از امام بایشان
نه پیوسته و بمرتبه متبرکه تابعیت فائز نشده چنانچه در فصل اول از باب بستم خواهد آمد ان شاء الله
پس این محل دیگر شگفت و در حق تصدیق احادیث امام اعظم نه بغیر چونکه از بیان بالا دریافتی که
ذات بابرکت امام اعظم از آن قبیل بود که قبل از تولد وی آنحضرت بشارت نموده بود پس
کنون جز اسرار دیگر شنوا | چو آنها شنیدید تو این هم شنوا | حدیث دوم را نیز باید شنید
حدیث دوم در شان امام اعظم و آن اینکه در شامی آورده که علامه ابن حجر کی شافعی در غیرت
احسان نوشته که بعضی از آن احادیث که از انساب عظم شان ابو حنیفه بعدترین وجوهات
استدلال گرفتند میتوانیکی این حدیث است که فرمود آنحضرت علیه الصلوة والسلام مشرف

بِرِزْقَةِ اللَّهِ نَسَاسَةً خَيْرِينَ وَوَالِدَةٍ يَعْنِي كَهَيْئَةِ خُبْرِي نِيَادَةً يَكُونُ خُجَاهُ بَرَكْرَقَةً شَوْدَ وَارْتِجِيتْ
شس لا یمره کردی گفته که این حدیث خاص امام ابوحنیفه منقول است چرا که از علمای کبار در سنده کور

همون فوت کرده	معنی این حدیث را بنگر	از اقادات علی ابن حجر
که تحقیق حق نبشت چنان	کاخی حدیث است در حق نعمان	که چو در سال یکصد و پنجاه
بو حنیفه وفات یافته آه	برده همراه ریب زینت وین	راست شد آنچه گفت قول تنین

تنبیه در ذکر بعضی وجوه ترجیح مذہب امام اعظم بر دیگر مذہب است
اول اینکه هرگاه که از ذکر بالا معلوم شد که بشارت داده شده و توبه

کرده شده در حدیث مذکور و بجز از امام اعظم کسی دیگر نیست و آن پس هویدا است که چنین محال نیست
از آنحضرت علیه السلام در حق وی برای آن می بود که قیام دین تین بر طریق که مقصود شارع است
چنانکه از وی قیام پذیرد و از احدی صورت نه بدد و در نه وجه تخصیص و تفرید وی به بشارت ضائع
باشد پس لامحالہ نتیجہ آن همین برآمد که اصابت در مسائل دین محمدی علی صاحبہ الصلوٰۃ والسلام
مثل وی مائل ویران باشد پس بالضرورة اولی بالاتباع از جمله اینہم چون باشد و پس - دوم اینکه بوی
حدیث صحیح کہ اشعوا الشواذ الاعظم کہ از طرق متعددہ مضمونش وارد است چون در جملة فرقہ
اہل اسلام نظر کرده شود قدینا و حدیثنا جمعی و کثرتی کہ حق تعالی اتباع او را داده و فرقہ دیگر را
نقصیب نشده پس نظر برین قبول نیست کہ مذہب بزرگ است عندا مذہب بگیری یا نیست - سوم
اینکہ از عمران بن حصین روایت است کہ فرمود آنحضرت صلعم خذوا منی قرآن فی ثلث الذین یلوثونہ
ثلث الذین یلوثونہ الحدیث متفق علیہ و بروایت ترمذی از حضرت عمرہ اینکہ فرمود علیہ السلام
أَوْصِيْتُكُمْ بِأَحْصَانِي ثَلَاثَ ذِينَ يُلَوِّثُونَ ثَلَاثَ ذِينَ يُلَوِّثُونَ ثَلَاثَ ذِينَ يُلَوِّثُونَ الْكُذِبَ الْحَقَّ أَزْهَرَتْ
أَمْتُ بَرَجَبِ حَدِيثِ أَوَّلٍ وَنِزَارِ وَصِيَّتِ أَنْحَضَتْ حَلَمَ حَكَرِ حَدِيثِ ثَانِي صَافِ هُوَيْدِ اسْتَكْهَامِ
شَرِّعِ وَ مَسْأَلِ دِينَ بَابِ كَرَفَةِ شَوْوَا زَيْنِ مَرْدَمِ بِشَرِّهِ تَرْبِيبِ مَذْكَورِ فِي الْحَدِيثِ ثَلَاثِينَ چنانچہ مقتضای
لفظ ثَمَّ هِنِمْ است پس باید که از پیشتر باقوال صحابه عمل کرده آید تا وقتیکہ یافته شوند بعد از ان بقول
تابعین بعد از ان بقول تابعین و پس ازین است تقاضای همین حدیث صحیح - و چونکہ نزدیک
اہل سنت و جماعت از قرن صحابه تا قرن تابعین تا بعد از آنکہ امامان را مذہب است و از سلسلہ

در بیان فضیلت امامان

سلسله نهم در ساری بعضی کتب مناقب امام هاشم

سلسله نهم در ساری بعضی کتب مناقب امام هاشم

سلسله نهم در ساری بعضی کتب مناقب امام هاشم

مقرر و معین گشت. و نیز منعقد گشت اجماع مرکب از نیک کرده نشود و هر آن امر که مخالف باشد از آن امر
و حال آنکه بجز امام اربعه نبود کسی تا بهیچیز از امام ابوحنیفه چنانچه در باب سیم می آید انشاء الله تعالی پس لایزال گردد
همین احدیست و بجز بجمعی از اجماع بر اینکه برای اتباع مذنب امام اعظم در مقدم و اولی است بر مذاهب دیگر
و در سائل اختلافیه حق بطرف وی است رضی الله تعالی عنا و عنه و عن سائر المسلمين خذ هذا
خذ هذا

این دعا را هر کس بخواند از هر گناهی که او را آلوده است پاک گردد و اگر ترا عقل است و ادراک و تمیز
سلسله نهم در ساری بعضی کتب مناقب امام هاشم

مگر شریک از این آن باشد که در حق مسلم است این است که حضرت فرمود ان الله تعالی اذا احب عبدا دعا
جبرئیل فقال انی احب فلانا فاجبه قال فیه جبرئیل ثم ینادی فی السماء یتقول
ان الله یحب فلانا فاجبوه فاجبه اهل السماء ثم یضع له القبول فی الارض ای فی
قلوب اهل الارض واذ البغض عبدا دعا جبرئیل یتقول انی ابغض فلانا فابغضه
قال فیبغضه جبرئیل ثم ینادی فی اهل السماء ان الله یبغض فلانا فابغضوه قال
فیبغضوه ثم یضع له البغض ام ای فی قلوب اهل الارض

اینکه حق تعالی وقتیکه دوست دارد بنده را پس بالضرورت بخواند جبرئیل را و میفرماید که هر آینه من فلان بنده
خود را دوست میدارم پس تیر ویرا دوست بدار پس دوست میدار و او را جبرئیل پسترا و از میدارد
آسمان و میگوید که هر آینه حق تعالی دوست میدارد فلان را پس شما نیز او را دوست دارید پس دوست
میدارند او را باشندگان آسمان - پسترنده میشود آن شخص را قبولیت در دلهای باشندگان زمین

یعنی من بعد اهل زمین او را خود بخود دوست میدارند یعنی بلا باعث امور و نیویشل قرابت و غیره و
برای دشمن خدا نیز بچینه همین سلسله جاری میشود استی مختصرا پس معلوم شد که محبت دشمن خلق الله
با کسی فرج است و دشمنی حق تعالی را بان کس اذا عرفت هذا فنقول که بوجب اینچنین
شریف ما امام اعظم را قبولیت عظیم است عند الله و عند الملائکه و عند اهل الارض جمیعاً ورنه همین قدر
جم غفیر از علما و رتبه الانبیاء باعث بود که در منقبت می نمایند و در هر سرگرمی کردند و چون اینچنین
بخوبی واقف گشتی پس میگویم که کتب مصنفه در منقبت امام هاشم در دو قسم اند قسم اول آنکه علمای کرام و
فصل اول در بیان مناقب امام هاشم

عقود المرجان فی مناقب ابی حنیفه النعمان - عقود عقد الدرر والمرجان فی مناقب النعمان - الکرمه
 العالیة المنیفة فی مناقب الامام ابی حنیفه - تبره گانه مؤلفه ابو جعفر طحاوی کذا فی دائرة المعارف
 بستان فی مناقب النعمان مؤلفه شیخ محی الدین قرشی صاحب جواهر المصیبه - شقائق النعمان فی
 مناقب النعمان مؤلفه علامه زرخشی صاحب کشف - کتاب شیخ محمد بن احمد الشیبی بقدره جزو
 کتاب موفی الدین بن احمد بن خوارزمی متوفی ۵۹۱ هجری - کشف الآثار مؤلفه عبداللہ بن محمد
 حارثی - کتاب شیخ طہیر الدین مرغینانی - الانتصار للامام ائمة الامصار مؤلفه موسیٰ بن یوسف بن
 فرغلی سبط ابن جوزی کہ دران مذہب امام ماہر مذہب دیگر ترجیح داده و مخالفین را مجہول و رد کرده
 کتاب ابو عبداللہ حسین بن علی شمری متوفی ۷۸۰ هجری - کتاب ابو العباس احمد بن الصلت حافی
 متوفی ۸۰۰ هجری - کتاب محمد بن محمد اللکوردی البرزازی متوفی ۸۰۰ هجری - کتاب ابو القاسم عبداللہ بن محمد بن احمد
 السندی المعروف بابن العوام - کتاب مواہب الشریفة - و ترجمہ آن سنی بہ تحفہ السلطان فی مناقب
 النعمان مؤلفه ابن کاس - تبیض الصحیفہ فی مناقب الامام ابی حنیفه مؤلفه خاتم اخفاط شیخ جلال الدین
 سیوطی شافعی متوفی ۸۹۰ هجری - عقود الجمان فی مناقب النعمان - مؤلفه امام حافظ ابو عبداللہ محمد بن یوسف
 دمشقی شافعی کما تصنیف آن در مقام برقوقیہ واقع قاهرہ و در ۸۰۰ هجری فارغ شدہ - کتاب
 ابو یحییٰ زکریا بن یحییٰ نیشاپوری - کتاب ابو احمد محمد بن احمد شیبی نیشاپوری متوفی ۸۰۰ هجری
 من صوب غلام الفیاض - مؤلفه شمس الدین سیواسی - الاباۃ فی رد الشفین علی ابی حنیفه مؤلفه
 قاضی امام ابو جعفر احمد بن عبداللہ شیرازی بلخی - عقود العقیان - فی مناقب النعمان - و غیر
 خیارات الحسنان فی ترجمہ ابی حنیفه النعمان - ہر دو مؤلفه شیخ ابن حجر علی شافعی - تنویر الصحیفہ - فی
 مناقب ابی حنیفه - مؤلفه علامہ یوسف بن عبداللہ ہادی حنبلی - فتح الثنائین فی مناقب النعمان مؤلفه
 شیخ عبدالرحمن محدث دہلوی - صحیفہ - فی مناقب ابی حنیفه مؤلفه امام حافظ ذہبی شافعی متوفی ۸۰۰ هجری
 ہجری - کتاب شیخ ابی یحییٰ زکریا بن یحییٰ نیشاپوری - و رسالہ الفوائد المسمیہ مناقب سراج الامم مؤلفه
 علامہ عمر بن عبدالوہاب عرضی شافعی چنانچہ در او شیعہ اجماع است - رسالہ اعانتہ علی عبداللہ شمس الدین
 محمد بن احمد ذہبی شافعی متوفی ۸۰۰ هجری این رسالہ بقدر یک جزو دست و مناقب امام ابو حنیفه چنان
 وی خود در کتاب کاشف فی اسامی الرجال و ترجمہ امام امام ابو حنیفه رضی اللہ تعالیٰ عنہ بن تصریح کردہ غیر انہما

در مناقب

ابن عبد البر

در مناقب

قسم دوم آنکه از علمای کبار مناقب امام را در کتب خود ذکر کرده و شایسته تقدیر بر وی خوانده و پس از آن
 موجب الطول است مگر محض موجب تمجید خالی نباشد ذکر چندین از آن تحت الذیل مرقوم گشت
 ابو الحسن بن احمد قدوسی در اوائل شرح مختصر کرخی - محمد بن عبد الرحمن غزنوی تمکید سفتا فی ذکر کتاب
 جامع الانوار - احمد بن سلیمان بن سعید در آخر کتاب در شمس الدین یوسف بن عمر صفوی بکار بردی
 در اوائل کتاب مضمرات شرح مختصر قدوسی - امام ابو عمر بن عبد البر مالکی متوفی ۴۵۰ در کتاب اعتبار و
 کتاب جامع العلم - شیخ یوسف بن سعید بختانی در او اخر منیه المغنی - شیخ اسماعیل بن عیسی اوغانی کی
 متوفی ۵۹۰ در مختصر سند - شیخ محمد بن خسرو طنجی در اوائل کتاب سند - شیخ ابوالعباس احمد بن ابی الفیاض
 کی در مختصر سند - ابوالعباس احمد بن محمد غزنوی در مقدمه - عثمان بن علی بن محمد شیرازی در کتاب البصایح
 العلوم الکلیج - ابو اسحق شیرازی در طبقات شافیه - امام نووی شافعی در تدریس الاسماء و اللغات
 حسام الدین صدر رشید در او اخر فتاوی الکبری - ابن فلاحان شافعی در تاریخ خود - ابو الفداء شافعی در
 تاریخ ابوالفداء - شامی شافعی در انساب - تقی الدین تمیمی در اوائل طبقات - امام محمد غزالی شافعی در اوائل
 کتاب احیاء - شیخ ولی الدین ابی عبد الله محمد بن عبد الله خطیب شافعی صاحب مشکوٰۃ شریف در اسماء الرجال
 امام محمد بن شمسور بن الاثیر در جامع الاصول - قاضی القضاة ابو المؤید محمد بن محمود بن محمد خوارزمی
 سند - شیخ عبد الوهاب شمرانی مالکی در میزان کبری - شیخ محمد طاهر در مجمع البحار و مغنی - شیخ عبد الحق
 دبلوی در شرح اسماء الرجال بخاری و نیز در شرح سفر السعادت و تحصیل التعرف فی معرفة الفقهاء و التوفیق
 و دیگر تصنیفات خود - شیخ محمد بن علی حصکفی در در مختار - رشید احمد طوطاوی - و محقق ابن عابدین حسام
 شامی در شرح در مختار - صاحب فتاوی بر بنیه در او اخر بر بنیه - شیخ فزیر الدین عطار در تذکرة الاولیاء -
 صاحب مختار الاختیار و مختار الاختیار - حافظ دراز پشاور در فتح الباری شرح صحیح بخاری - احمد بن
 سلیمان معروف باین کمال پاشا طبقات - امام یافعی شافعی در مرآت البیان - صاحب بدایع
 در مختارات النوازل - امام ذهبی شافعی در العیون باخبارین خبر امام حنفیة محمد بن یوسف شافعی بخیل
 و الرشاد فی احوال خیر العباد مشهور بسیرة الشامی - حافظ ابو الجراح مزنی در تدریس الکمال - صاحب حرجیه
 در فتاوی سراجیه - ملا علی القاری در رسائل و طبقات خود اتهمی با فی الجواهر سیکویم همچنین امام فخر الدین
 رازی در تفسیر کبیری مجانب مناقب امام ذکر کرده و در بعضی اشعار و در ائمة المعارف -

و اخبار ارجح - و تواتر آنی صلوة مسعودی - و ارشاد الطالین نیز مناقب امام مذکورند - و مولوی عبدالحی در
تعلیق محمد یوسف طای امام محمد و دیگر تصانیف خود ذکر کرده و نیز در غزوة الاصفیا صوحه دارند لهذا در حق
شکرین برین بیستی اختصار کنیم

نمین چو سقلا که اگر سلسله کیان عمر	هوایی سجده و اگر بلیس کیان نقصان آدم کا
اگریم سجده عظیم آدم را اگر دایلیس	هر چند که طای ربانین تابانان

در اظهار حق سعی تبلیغ بجا برده فلما احسان بیدین در منقصت امام نیز حق الواسع و قیمة نگذاشته و از سخنانیکه
امام عالی مقام از ان سراسر مفاصل و بی خبرت آنرا بطرف امام منسوب ساخته و بر افتزای امام پرداخته اند چنانچه
شخصی محمد بن جعفر خزاعی نام رساله در قراءات شاذه تالیف نموده و آن جمله قراءات را بطرف امام منسوب
نمود چنانچه بعضی مفسرین از ردیلان آن رساله یقین آن شده و آن قراءات شاذه را در تفاسیر خود بامام
منسوب نموده و حالانکه در حق آن رساله علامه ابن حجر مکی شافعی در ذیل الحسان چنین مینویسد و قد
صرح جماعة منهم الذر القطبی بان هذا الکتاب موضوع لا اصل له و ابو حنیفة
برقی حنیفة یعنی جماعتی که در قطعی نیز در ان جماعت است تصریح نموده بر آنکه آن کتاب موضوع است
و بی اصل و امام ابو حنیفة از ان سراسر بری است و همچنین تا عاقبت اندیش دیگر رساله در تکفیر
جناب امام عالی مقام نوشته بنام محمد الدین فیروز آبادی صاحب قلموس منسوب است چون آن رساله
از نظر علامه ابوبکر بن خیالامینی گذشت می نرود صاحب قلموس خنثای سخت درشت نوشت تو بخش
نمود و می از ان انکار کرد و گفت که این افتزای اعلامی من است بر من و من یکی از معتقدین امام عظیم
و من کتابی را در مناقب امام نوشته ام چنانچه بالتفصیل امام شعرائی این را در البواقیت و الجواهر
آمده بدین الفاظ و سوا علی شیخ الاسلام محمد الدین الفیروز آبادی کتابا فی الرد علی فی
و تلخیص و رد نقول الی ابی بکر بن الخیاط الهمی و ارسل یلوم محمد الدین فکتب علیه ان کل
یلقک هذا الکتاب فاحرقه فانما اقبله علی من الاعلاء و افان من اعظم المعتقدین
ابو حنیفة و ذکرست مناقبه فی مجلد انتی بهر حال - در مختار و غیره آورده که بعضی از اینچنین
این المبرک در وصف امام ابو حنیفة آمده این چند شعرا اند

لقد ناک البلاد ومن علیها	کایک الزبور علی حنیفة
یا حکام و انبار و فقه	اما احسان فی الاسلام نورا
ولا فی المغربین ولا کوفه	

فانما

کارشماره این کتاب از مجموعه کتابهای امام

أَمِينًا لِّلرَّسُولِ وَلِلْخَلِيفَةِ	بَيْنَ مَشْرِئِهِمَا سَهْرًا لِّلنَّاسِ	وَمَامَ هَارَةً يَدُو خَيْفَةً
وَصَانَ لِّسَانَهُ عَنِ كُلِّ يَأْفِي	وَمَا زَالَتْ جَوَاهِرُهُ عَفِيفَةً	يَعْفُ عَنِ الْحَاوِرِ وَالْمَلَاكِي
وَمَرْضَاةُ الْإِلَوهِ وَطَيْفَةٌ	فَن كَانَ خَفِيفَةً فِي عَالَمِهِ	إِمَامًا لِّلْخَلِيفَةِ وَلِلْخَلِيفَةِ
رَأَيْتُ الْعَارِضِينَ لَهُ سَفَاهَا	خِلَافَ الْحَقِّ مَعَ حُجَجٍ ضَعِيفَةٍ	وَكَيْفَ يُحْلَلُ أَنْ يُؤْذَى فِقِيهَةٌ
لَهُ فِي الْأَرْضِ أَثَرًا شَرِيفَةً	وَقَدْ قَالَ ابْنُ أَبِي نَيْبٍ قِيلَ لَا	صَحِيحُ النُّقْلِ فِي حُلُولِ لَطِيفَةٍ
بِأَنَّ النَّاسَ فِي فِقْهِهِ عِيَالٌ	عَلَى فِقْهِهِ الْإِمَامُ ابْنُ خَنْزِيرٍ	فَلَعَنَهُ رِثْوَانُ عَدَادٍ سَامِلٍ
عَلَى مَنْ رَدَّ قَوْلَ ابْنِ خَنْزِيرٍ	مختصر ترجمه اشعار اینکه یعنی هر کس بداند و با باشندگان آنرا امام	

با حکام و آثار و فقه مزین ساخت مثل زمینت آیات بر صحت پس در همه روی زمین و نیز در کوفه نظیر او
 نیست (و تخصیص که در سبب علوشان اوست باعتبار علم و علما و لهذا الملقب بقبة الاسلام است
 چنانچه نوی گفته) و گشت در اسلام امام و نور و امین برای رسول علیه السلام و خلیفه شب گزرا نیدی در
 حالت کوشش و زنده داشتی شهرار و از جنت خوف خدای بر روز روزه و نگذاشت زبان خود را
 از هر لک و دروغ و عیبهاره اعضا مبارکش از هر ناسزا پاک بودند پاک بود از جمله محارم و ملاهی و موصیات الهی
 و طایفه او بود پس مثل ابوحنیفه در بلندی مراتب کیست که امام خلق است و نائب نبیا (بموجب العلماء
 و رثة الانبیاء) جمله جاسدان وی را سفید دیدم خلاف حق با دلائل ضعیفه و چگونه ایشان کمینه نباشند
 که جایز نیست ایذا و ان بفقیه و خصوصاً ابوحنیفه را که در روی زمین از وی آثار شریفه باقی است
 و تحقیق در حق علم ابوحنیفه امام شافعی قولی فرموده که صحیح النقل است و عجیب - و آن اینکه همه مردم
 در علم تقابست او را و بچچگان ابوحنیفه اند که موجود علم فقه و مدون آن وی است - و هرگاه که نفسش
 چنین است پس لعنت پروردگار ما باشد شمار ریگ بر کسی که قول امام ابوحنیفه را رد کند یعنی بطریق
 از این تحقیر وی ثابت میشود چنانکه در تذکرة الابرار است فافهم اتهمی - پس چشم انصاف در قائل
 اینمقال باید دید که این آن ابن مبارک است که صحیح مسلم و نیز دیگر کتب حدیث از قواعد و فوائد او
 پرازند در حق لایذیه بیان نمائند العنت ثان زمانه فرستاده اند و تا قیامت بر ایشان باقی خواهد ماند
 و اگر نه کلام و مشقه و مراض نمایند و حامی ایشان که با عامل با حدیث فایم ظاهر نیز باطل گردد و فایم
 و در تذکرة الواعظین آمده که این چند اشعار امام شافعی در حق امام گفته اشعار

از وی پرسید پس امام مالک فرمود: **سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ** **ثَلَاثَةً** **ثَلَاثَةً** یعنی قسم بخداست که مثل ابو حنیفه کرد
 ندیدم - از اینجاست که جلال الدین سیوطی در تبیین الصحیفه آورده که روایت کرده شد از حجر بن عساکر
 که ایقام بن معمر بن عبد الرحمن گفته شد که آیا راضی گشتی بدینکه از غلامان ابو حنیفه شوی وی جواب گفت
 که نه شست کسی نزد کسی که وی زیاده نفع برداشته باشد از مجلس امام ابو حنیفه ضولنعم ما قبل قطعه

لِقَاءِ التَّائِبِينَ يُضِيدُ شَيْئًا
سَيُؤْتِيهِمْ مِنْ قَبْلِ دَعْوَا
وَمَقْدَمُهُمْ بِهِ وَنَزْدُهُ تَارِيخُ ابْنِ عَمَلَانَ سِتْ وَتَرْطُلُ الدِّينِ
فَلَا تُصْغَبُ مَعَ الْإِنْسَانِ إِلَّا

لاجل العلم و اصلاح حال | و مقدمه پاره و نیز در تاریخ ابن خلکان است و نیز جلال الدین
سید علی در تبیض الصحیفه آورده که باری امام شافعی از امام مالک پرسید که آیا امام ابوحنیفه را دیده
گفت بلی دیده ام که وی چنین مردی بود که اگر تو با وی درین ستون (که در پیش تو موجود است) گفتگو
کردی و امام ابوحنیفه خواستی که آنرا از طلا ثابت کند پس بر آئینه ثابت کردی آنرا بخت - و تاریخ
ابن خلکان است که جعفر بن بریج سیگوید که تا پنج سال بخیرت امام ابوحنیفه ماندم پس وی در سخن گفتن
بند آوازی بود و در قیاس امام - ازین عجیب است که در مسند بخاری پسند خود آورده که عیش گفت که ابوحنیفه
مواضع فقه دقیقه و غوامض علم خفیه را بخوبی میداند و آنرا در مقام سیاه و پرطلعت از وسیع روشنی چراغ
قلب بخوبی می بیند ازین باعث آنحضرت علیه السلام فرمود که وی چراغ است بن ستاره ای - و موفقی
باینقول است آنچه زولانا مولوی محمد اشرف علی صاحب دوزینی امام بن رسیده که میفرمود که از بعضی
علمای شجرین کتب سماوی سابقه شنیده ام که در تورات یا زبور حق تعالی حلیه حبیب خود محمد صلعم را
بیان فرموده و از سر تا پای هر عضو را تشبیه بین داده مگر اعضای ستوره را ذکر نفرموده که بیفایده بود
که هر کس آنرا نتوانست دید پس ملا بقت حلیه غیر ممکن بود و در انجانات را تشبیه داده است از انوار
ذکر نفرموده پس این دلیل صریح است بر آنکه از انوار اعضای ستوره است نه ذات فاضله بفرمود
مقام فان فیہ من اصابه رای الامام من بین الامام - و معدن و صلوة مسعودی هر دو
کتب آورده که از امام صاحب یکی از علمای پرسید که شما گاهی بر اجتهاد خود شپمان شده اید فرمود بلی
یکبار و آن اینکه مردم از من پرسیدند که زنی حامله وفات یافته و در شکمش بچه حرکت میکند پس با او چه
کرده شود پس ایشانرا گفتم که شکم حامله بطرف چپ چاک کرده بچه را بیرون کنی دست افسوس خوردم
که برای تکلیف دادن مرده را بچنین حکم چرا دادم و من نمیدانم که آن بچه زنده بیرون کرد و شپ یا مرد

[illegible]

نقل عن عبد الحميد بن حاتم

عالم مذکور گفت که ای امام این مقام افسوس نیست بلکه فضل خدای تعالی شامل حال تست که آن بچه خاص
 منم و از برکت اجتماع تو زنده بیرون شده بدین مرتبه رسیده ام - لطیفه در حدائق آورده که بسبب انتقال
 امام ابو جعفر صاحبانی آثار از مذهب امام شافعی بطرف مذهب امام ابو حنیفه اینگونه روی روزی از خیال
 خود امام مزنی تمییز امام شافعی سبقی میگرفت که در سبق وی همین ساله در پیش آمد که اگر زنی حامله ببرد
 و در شکم وی بچه زنده باشد پس بخلاف مذهب امام ابو حنیفه نزد امام شافعی شکم زن مرده چاک کردن
 برای بچه بیرون آوردن جائز نیست بحجرت خواندن این ساله از جای خود جریست گفت که زن گاهی بپری
 این شخص نخواهم کرد که وی از ملکیت مثل من مردی پروائی ننهدارد - چرا که امام طحاوی در شکم مادر خود زنده
 کندارش فوت نمود مردم شکم مادرش را شق نموده ویران زنده از شکمش بیرون آوردند - خال وی بیخال
 از وی مشاهده کرده گفت بخدا که توفیق نخواهی شد - لهذا بعد تحصیل علوم اکثر بزبان مبارک راندی که
 رحمت کند الله تعالی بخال من و اگر زنده بودی بذهبت شام شافعی کفاره همین بروی لازم آمدی
 و درین ساله این تفصیل انتقال امام طحاوی است از مذهب شافعی بجهت خفی بخلاف روایت دیگر که بسبب
 وقت قیاسات امام اعظم وی مذهب امام را قبول نمود و مال هر دو روایت واحد است مگر فرق اجمال
 تفصیل میدارد - لطیفه دوم از امام ابو حنیفه که بعد وقت استفسار از مشاجرات صحابه از وی
 که فرمود *لله سبوتنا عن هذه الدنيا فلنظفها لنسنتها منها* سبحان الله که چگونه مختصراً
 عام فهم جوابی فرموده - و ترا سنج این خلکان در بیان ابن ابی سلی نوشت که قاضی ابن ابی سلی برا
 انفسال مقدمات فتوی در سبب کوفه نمی نشستی روزی وی از عدالت گاه بر خاسته بطرفی نیت
 حدرا زنی را دید که وی مردی را بن الزانیین یعنی پسر دوزخا که والدین او نیند میگوید از شنیدن
 آن قاضی صاحب از انجا واپس بمعدلت آمد آن زن را طلب نمود و قتیکه حاضر گشت ویرا ایستاد
 اجزای دو حد قذف را بروی حکم داد - هرگاه که جزاین معامله با ابو حنیفه رسید فرمود که ابن ابی سلی
 درین واقعه شش جا خطائی کرد - اول چون که وی از عدالت بر خاست بموت وقت باز پس آمدن
 نبود - دوم از زدن حدود در ساجد آنحضرت علیه السلام مانعت کرده - سوم زن را نشاندن
 بار پوشیده حد زدن بود - چهارم بر قاف جفاقت بکار و حفظ حدی واجب میشود نه دو چشم
 او حد زدن متواتر نبود بلکه حد دومی قتی جاری گشتی بود که قاف از ضرب حد اول شدرست گشتی

نقل از

نقل از کتاب استنباط احکام

گرفتن از کتب فلاسفه و اهل علم

تلاوت باری الی الی و کینه
حکایت امام

همه بر کبریا قیاس نمی

تسلیم می نماید و بعضی متخذهایان مملوک و بیسبب بیکدیگر قیاس

ششم بغیر از کلامی مدعی جدجاری گشت - و قتی که خبر این اعتراضات باین ابی لیلی رسید پس
 و نخی دیک خلیفه رفته شکایت کرد که جوانی ابوحنیفه نامی در احکام من معارضه میکند و برخلاف حکم من
 فتوی میدهد و از این مانعت کردن لازمست پس خلیفه نزد یک امام مردی فرستاده وی را از
 فتوی دادن مانعت کرد - بعد از مرور چند یوم ازین واقعه روزی امام صاحب در خانه بازن و سپر
 حماد و دختر خود نشسته بود که آن دختر پرسید که من روزه دارم و از دندان من خون برآمد و نا ائیده
 آب من بزر بزند اخته ام که حال این قبح بالکل سپید گشته پس از فرود بردن بزاق من روزه مرا اخلی هست
 یا نه - امام فرمود که تو این مسأله را از پدر خود حماد دریافت کن که مرا خلیفه از فتوی دادن منع کرده است
 انستی سبحان الله که آنجناب باندی حکم حاکم باید نیغایت کرد که در حالت تنهایی نیز سر و ازان تجاوز
 روانداشت - بعد از چندی خود ناگزیر فرار در مسأله فتوی کشاکش کرد و داد بنا جاری رجوع بآبی حنفیه رخ
 نمود و ازان باعث باز امام را اجازت افتای عام داده شد - پس اوای بران دشمنان خود (یعنی
 منکرین قیاس) که بسبب کمال خرد که عنایتی عالیست از حق تعالی بران صاحب خرد خورده کرده خرد پنی
 میکنند و این بجز دران ایقدر نمیدانند که امتیاز انسان از دیگر حیوانات محض بسبب خرد است پس
 پس هر قدر که خردش نازد شرافتش بسیار میباشد و لیکن ما قایل

<p>سید جبریت اصل شریعی من صفت بود با بر سر اصل شریع ملحق از نیجاست که در سنه بخوار</p>	<p>قیاس را سخون فی العلم برحق بر افتادی ز را و دین اسلام</p>	<p>کتاب سنت اجماع اسلاف تو گریه روی بدین اصل کلام</p>
<p>آورده که امام محمد بن حسن شبانی فرمودند خود از فضیلت زبان عباس روایت کرده که میفرمود که - بر آئینه رای حسن صاحب برای پروا میدهند از نیجاست آنچه در خیرات احسان علامه ابن حجر مکی آورده که چونکه امام اعظم با تامل می نمود در علوم دین باریک رفته پس بباعث وقت قیاسات مذہب ایشان در محرم امده مرتضی شاکر در رشید امام شافعی در اکثر اوقات کلام امام اعظم را نقل میکردی تا آنکه این امر وی را امام طحاوی خواهر بر زاده امام مرتضی را (که صاحب شرح معانی الآثار است و از وی سخن آندی) برین برانگفت که از مذہب امام شافعی انتقال کرده مذہب حنفی اختیار نمود و عبارتش اینست و لایق</p>	<p>مصری است و از حکایت امام در حدیث در حدیث در حدیث</p>	<p>مصری است و از حکایت امام در حدیث در حدیث در حدیث</p>

فَبَايَسَتْ مَذْهَبَهُمْ كَانَ الْمَرْثِي يُكْذِّرُ النَّظَرَ فِي كَلَامِهِمْ حَتَّى حَمَلَ ذَلِكَ ثَبَنَ أَخْبَرَهُ الْإِمَامُ الْحَاجُّ إِلَى
 عَلِيٍّ أَنْتَقَلَ مِنْ مَذْهَبِ الشَّافِعِيِّ إِلَى مَذْهَبِ أَبِي حَنِيفَةَ كَمَا صَرَّحَ بِذَلِكَ الْحَاجُّ أَوْ بَعْضُهُمْ أَسْتَقْبَلُ
 چنانکه ملا علی قاری نیز در رساله جواب امام الحرمین بدین اشاره کرده است. و اما الاختیار
 فَمَنْ يَتَّبِعُ مِنَ الْعُلَمَاءِ كَمَا وَقَعَ لِلْحَاجِّ أَوْ بَعْضِهِ مِنَ الْكِبَرَاءِ وَرَوَّاجِهِمْ حَنِيفِيَةً
 تغییر این را با تفصیل و بیچ کرده که تلخیصش اینکه امام ابو جعفر طحاوی از من زنی سجو اندی و کتب شیب
 حنفیه بسیار میکردی امام من زنی شافعی المذهب که خال وی بود روزی از نیت بروی او
 گشت گفت اسد چیزی خواهی آموخت از شنیدن آن از وی امام طحاوی بغضب آمده از انجا برین
 شده تحصیل علم فقہ ابو حنیفه در مشغول گشت تا بدین غایت رسید و از طرف مذهب شافعی طریف مذنب
 حنفیه رجوع نمود. و هرگاه که در میادوی و کلام مسأله مشکل را جواب میگفتی میفرمودی که الله تعالی
 خال ما رحم کناد و اگر زنده ماندی هر آینه کفارہ بین بروی لازم آمدی اتقی - لهذا در برهت از نسل
 رست از حجة الاسلام محمد امام غزالی شافعی می آرد که وی فرمود یا الله الذی لا اله الا هو که معتقد من
 آنست که ابو حنیفه در خواص ترین است مصطفی است صلعم بر حقان معانی فقد اما چون فهم ما بعضی است
 بر غور سخن او رسید بر لازم شد بحسب فهم خود بر موجب اجتهاد و خود عمل کردن اتقی - و جلال الدین
 سیوطی در تبیض الصغیر آورده که خطیب از محمد بن احمد طبری روایت کرده که من از شداد بن حکیم شنیدم
 که میگفت ندیدم کسی را عالم زیاده از ابو حنیفه و نیز خطیب از یحیی بن معین روایت کرده که گفت
 شنیدم از یحیی بن سعید القطان که میگفت من نشنیدم هیچ چیزی عمده از رای ابو حنیفه و من اکثر
 اقوال ویرا اخذ نموده ام و گفت یحیی بن معین که یحیی بن سعید در فتوی قول کوفیان را اخذ کردی
 و از ایشان قول ابی حنیفه را اختیار کردی و اتباع رای وی کردی و این پنجاست آنچه در خیرات
 احسان است که یحیی بن سعید القطان گفت که نشنیده ام (یعنی دیدن چه معنی دارد که شنیده نیز نشنیده)
 مستحسن صواب یاد تر از رای ابو حنیفه و گفت مکی بن ابراهیم که امام ابو حنیفه از اهل زمانه خود
 عالم زیاده است و گفت عبد الله بن المبارك که حسن بن عماره را دیدم که کتاب امام ابو حنیفه گرفته
 میگفت که قسم بخداست که در رفقه عمده ترکلام نموده و نیز حاضر جواب از شما کسی را ندیده ام و شما سوار
 آنانی که آنرا در علم فقه در زمانه تو گفتگو کرده اند و ایشان در حق تو کلام نمیکند مگر از روی حسد -

اینجا با تفصیل

تفاوت امام نزد اسلام و کلام شافعی را از امام

شافعی بزرگوار علم

الحاج محمد بن محمد بن محمد

و نیز در خیرات احسان است که ولائک ائمتنا ان الامام ابی حنیفه کان له حشاد کثیرون فی حیاته و بعد مماته الخ و نیز قول ابن عبد البر مالک را نقل کرده که کان ابو حنیفه یحسد و یستب علی ما لیس فیہ و یختلق الیوم الا لایقربیه و محمد بن کتاب است که ابو یوسف گفت که منیدم کسی را که زیاده ترسیدند تفسیر حدیث را از ابو حنیفه و میباید زیاده بصیر از من در حدیث و کارهای را که ابو حنیفه کرده دیگران از آن عاجز اند و با وجود این حاشیدین او بسیار اند و این سنت است که تعالی مست در مخلوق خود

و لن یجد لستغاثه شیئاً و محمد بن کتاب است که اگر اراده نجات در آخرت میداری پس اعتقاد این باید داشت که هر یکی از ائمه مجتهدین و علمای عالین بر هدایت و رضای الهی اند و همه ایشان با وجود در جمیع حالات باتفاق ایمان نقل و بر بیان و در حدیث بیعتی است که اختلاف اصحاب من برای شما حجت است انتهی مختصر

از عظم چو راضی نگردد کس | بدرگاه حق خوار باشد پس بزرگ وی رضی الله تعالی عنه بالاتفاق مصداق این حدیث است من یؤید الله به یتربص الیه خیر ائمتهم فی الدنیا و فی الآخرة و یدیه اهل انصاف و محجوب نیست لهذا محمد بن کتاب آورده که گفته شد ثوری را و تفسیر بر سر او کتاب الحسن ابو حنیفه دیده شد که تو این را یا اساطعه میگویی گفت که من دوست میدارم که نزد من همه کتاب و می باشد و ابو یوسف گفت که ثوری متابعت امام من از من زیاده میکند

سلسله ششم در ذکر بعضی از فراساتهای امام عجم رضی الله تعالی عنه

باید دانست که حدیث شریفه ما تفرقا فراسة المؤمن ان یظفر برب الله تعالی یعنی برپای فراسات حسن که و حق تعالی از حق تعالی یافته نظر میکند در سائر و صفات مردم پس از حدیث فراسات برای هر مومن ثابت میگردد لهذا درین مقام لازم دانستم که چندی از فراسات امام تبرکاتین درج نمایم تا که معلوم جمیع متصفین مجتنبه متصفین گردد که بلا ریب شک امام مصداق حدیث صدر است و برپای آورده که امام در فراسات چنان بود که هر چه میگفت چنان میشد و یا و وطائی فرمود که تو خلوت بگیر و بیعت و با ابو یوسف گفت تو میل بدینا خواهی کرد پس همچنان شد و او و وطائی یکی از ملازمه امام است چنانچه ملا علی القاری در رساله مذکوره مکرر آورده که داود وطائی از اصحاب حنفیه بود و شیخ المشایخ از سادات صوفیه چرا که وی شیخ معروف کرخی بود و وی شیخ سمری سقطی بود و وی شیخ جعید بغدادی بود تا آنکه در حق داود وطائی گفته شد که اگر وزن کرده شود اهل دنیا و داود وطائی هر آینه گران

مستدرک امام احمد

ابن حزم در بیان اقسام امامت

صورت نجات

اختلاف ملازمین

در بیان اقسام امامت

سلسله ششم در بیان اقسام امامت

نحوه فراسات حدیث در نظر اهل

در بیان اقسام امامت

وزن آید بر ایشان داود از روی زهد و صلاح و در تذکرة الاولیا آورده که داود طائی ثابت
سال شاگردی امام کرده ^{فرستاد} و در خیرات احسان آورده که نزدیک حضرت امام صاحب
ذکر داود طائی آمد فرمود که وی ستاره ایست که را درندگان از وی هدایت می یابند و علم است که
قبول میکند و اول مؤمنان پس همچنان شد ^{فرستاد} سوم در بر پندار امام یافعی شافعی که
مورخیست معتبر آورده و نیز امام نووی در تهذیب آورده که قاضی اسماعیل بن حماد بن ابی حنیفه
رضی الله عنه را بمسبایه بدو طعان (یعنی آرد و کشته) که یافعی بود و او را و بغل (ای استر) بودی
ابو بکر لغتی و دیگر را عیسی و او را یکی از آن دو لکزد و بکشت امام گفت که جبرین (ای امام عظم) خبر داده
باین نظر کشید که قاتل او عمر خواهد بود چون ^{این مناقبات مال و دار است این را از بار صحابه} تفحص نمودند همچنان بود انتهی لطیفه کی از امامی روافض
برای قضای بول غلط قدحی آید که در آن مکان غلیظ نام حضرت عمر برد یوار بر مقابل تحیر
نمود و روی عالمی را بهایه طلبید و چون دیر آبادی قضای حاجت ضرورت افتاد ایشان را در
آن سترج رهبری نمودند چون برای قضای حاجت ضروری نشست دید که بروی وی نام
خلیفه ثانی در انجای ناپاک درج است مجبور شده از انجبا بیرون آمد پس آن رافضی اندک
استهزا بسم نمود آن عالم دانست و فی الفور فرمود صدق الله تعالی که در حق حضرت عمر است
ارشاد فرمود اشد اعداء علی لکفار که رعب خوف او در قلوب افغن بچه قدر استیلا یافته که در عات
قبض شکم وقت قضای حاجت چون اهل رخص برد یوار نوشته نام او را بر پند از خوف آن
مقعد ایشان از آن استرخای کلی شده بوجه اتم فراغت ایشان از آن میشود و بعلاج اطبا
ایشان از درین باب گاهی حاجتی نمی آید پس نادم گشت آن تبسم کننده لطیفه دیگر چون که این
نارایان اکثر با سلف اختیار حسدی تابغایت رسیده که نام بزرگان سابقین با نامی ضروریاد
میکند تا آنکه در شهر فیض آباد ملک و ده رافضیه بود که از رؤسای شهر و ملی از اهل تسنن بکانه می
رفت آن رافضی تصویرات چند پیش نمود از آنجمله تصویری را بیرون کرده که صورت بزاز می
جامه فردوسی نوشته بیک دستش تهاجاست و بدست دیگرش گز یعنی ذرع مگر قدش کل گز
ناقص کرده گفت که این را می شناسی که این امام شماس ابو حنیفه مگر بین که خیانت کرده و گز را
ناقص ساخته این چه قدر بدو یا نیتیست که امام شما میکند فی الفور بخوابش گفت که این امر از امام

کار است

کار است

کار است

کار است

عین تر حرم است بر اهل تشیع آن شیعه گفت چگونه گفت اگر گز جالت خود چنانکه مزعوم شماست باقی بود
 بحالت نسل دادن مرده شیعه را از آن از جهش زنی گز و برورید سرگز تا بدماغ وی در وقت گفتن
 مجتهد ایشان گز کن بابا گز کن رسیدی پس امام رحم بر شیعه کرده گز را ناقص نموده بر شما شکر آن لازم است
 یشکایت می رافضی موصوف کمال نادم گشت - **فراست چهارم** در خزینه الاصفیا آورده که در منزل
 مسجد امام کوکان گوی میبایختند اتفاقا گوی ایشان در مجلس حضرت امام در افتاد و هیچ کدوکی را برای
 آن نبود که گوی خود را از آنجا بیاورند کدوکی را از آن گفت که من میگویم و برین می گستاخا بفرست آن گوی بر آن حرم
 امام چون چنین بدید که این کدو حلال و نه حرام است و در آنجا در پی رسید که یا حضرت چگونه دانستی فرمود که احوال
 بودی حیا و ابرام مانع آمدی **فراست پنجم** در حدائق از دائرة المعارف آورده که امام ابو یوسف میفرمود که پدرم در وقت قیامت
 و من صغیر من بودم مادر مرا برای آموختن کار نزد یک گاندری می برد و در راه من حلقه مجلس امام
 ابو حنیفه را دیدم پس در آنجا رفتم و شستم مادر مرا از آنجا کشیده می برد و من از آنجا نمی رفتم آخر
 مادر با ما می فرمود که من زنی بیو دام و این کدو که بنیم است تا در بار پرشته گذاره با آن میکنیم -
 معلوم نیست که شما این طفل را چه گفته بچایک می برم میروم امام فرمود که این را در آنجا بگذارد و می علم
 خواند و عنقریب محسنای فیروزج بار و عن فسق فالوده نوشتند - امام ابو یوسف فرمود و وقتیکه مرا
 قضا داده شد روزی من با خلیفه رشید در محفل فیروزه نشسته بودم که نوکر خلیفه فالوده آورده و خلیفه
 گفت که این فالوده را بنوش و این فالوده از آن قسم است که هر وقت این چنین تیار کرده نمیشود
 من این سخن را شنیده تبسم نمودم خلیفه از من و به تبسم دریافت نمود من همین قصه را تمام بیان نموده
 گراست امام را ظاهر ساختم خلیفه گفت که بیشک علم فوایدی بخشد و در دنیا و آخرت مراتب بلند
 میکند بپتر گفت که حق تعالی بر امام ابو حنیفه رحم کند که زنی بچشم عقل آن چیز را میسازد که دیگران
 بچشان سر ویدان نمیتوانند **فراست ششم** همچنین از فراسات و کرامات امام است آنچه بعد از وفات
 و غیره آورده که امام صاحب در آخر ایام عمر خود عماد و پسر خود را فرمود که سه سخن را از من وصیت گیر
 یکی اینکه معلوم میشود که مرگم قریب رسیده مگر صبر کن و تحمل نما که کار مردانست - و دوم اینکه من نزد
 شوم مگر هیچ کسی از پیرو و نصاری مرا نزد اسلامانی که از منزه (ای زن فاحشه) باشد سوم اینکه

تذکره ایستادگی

تذکره ایستادگی

تذکره ایستادگی

آمد روز بعد از وفاتم فتنه عظیم پیدا کرد پس تاسه روز مراد حججه تاریک بعد از نماز جنازه من مرا
 پنهان ساز و جنازه بخلی را بجای من در قبرش کن تا مردم پندارند که لاش من است پس همچنان شد
 که بسبب حسد حسودان خلیفه بزدن امام حکم نمود پس هر چهار روزن امام انکار نمود و دیگر مسلمانی
 که بامید ستای از دنیا حکم سلطان بجاء آورد و چون امام را از آن ساخته غییم و قات رو نمود پس حماد
 بعد از نماز جنازه امام لاش مبارکش را در خانه تاریک از مردم مخفی نمود و جنازه فرقی را بجای امام
 از خانه بیرون ساخته مدفن ساختند و پسر حسودان در میان خود مشور نمودند که شاید سلطان
 از ما معنی نادم شده ما را عقوبت فرماید پس لازم که هر یکی از ما در حق امام پیش خلیفه موقع
 بوقع یکی در پیش خلیفه دیگری میگویم شده بطوریکه سلطان را برافرازی با خیال نیاید خوابی بیاورد
 و بیان هر یکی از بیان دیگری مخالفت باشد مگر معتبر آن بعضی اسم مفعول است خود باشد و آن ای که اسم
 امام در قبر مسخ شده بر حالت اصلی خود نمانده و بعد از آن نام این مشوره در حالت شب مسخر
 کفن پوشانید بگو امام در کردند و لاش امام را (که جعلی بود) بیرون کرده بجای دیگری دفن نمودند
 و چون پیش سلطان مردم بسیار از آن منافقان خوابهای متفرق را با غایت سوس می بیان
 نمودند بسبب کثرت بیانات سلطان از در حق امام بدگمانی تحقیق شد آخر الامر بکندیدن قبر امام
 حکم نمود پس بعد از ملاحظه سنگ قبرش را بندگانشانده سلطان حماد را طلبیده گفت که برستی بگو
 در پدرت چه عیبیانی چنین بود که بسبب آن در قبر بصورت سگ گشته در مثل پدر تو ترا نیز زند
 تا غم حماد بجاء آورده فرمود که العیاذ بالله اگر پدرم را می شناسی حال پدربزرگوار خود را بتو میفایم
 خلیفه گفت بلی چون سلطان در آن حججه تاریک رسید حماد چون برده کفن از روی مبارکش برداشت
 پس بموجب ^{بی هشتم} **ب** خساره اش بر نازنین ^{بی نهم} **ب** روغم فداک ای حمزه زیبا جبین

چون افشایم بدم نمیش درون چشمی تو
 قلمم بجاک پایم خواهی نازنین

و فرمود که پدرم این است آنکه دیده و این روز چهارم بود از وفات امام بعد حماد سلطان از پسر
 و وصیت امام اطلاع داد سلطان از کرامت امام متعجب شده چونکه از حال مضارب امام که مخفی بود تقشیر نمود

فی الحقیقت پسر عزیزتر برآمد	آنخداوندان کرده ملی کرده اند	آگوش با بانگ بنگان کی کرده اند
هرین تو کار خویش کن ای راجند	رو که ایشان ریش خود برکشند	فراست بهم علامه عبد الوهاب

خطه از دست
 زکریا

شعرانی و بزرگان کثیری آورده که بعد از خالی شدن مسند قضا ابو حنیفه را خبر رسید که پیش خلیفه رفت
گفتند که جستجوی قاضی برای قضا بسیار نمودیم پس اوس را مع الناس و اعلم الناس از امام اعظم گسی
نیا فیمع ای روشی طبع تو برین بلا شدی به و نزدیک است با دسقیان ثوری و صلی بن
اشیم و شریک محمّد پس امام اعظم ایشان را فرمود که من از تخمین و فراست در شما میگویم و آن اینکه
من زده شوم و محبوبم کردم مگر باکی بدان نخواهم داشت و اما سقیان پس بگریزد و اما صلی بن
اشیم خود را احق سازد و اما شریک پس گرفتار گردد (یعنی در قضا) پس همچنان شد که از امام شرا
گشته بعد اما سقیان پس لباس بدل ساخته و عصارا بدست کرده بطرف بلادین بیرون شد
و در خروج کسی او را شناخت و اما صلی پس آمد بخلیفه و گفت او را که نزدیک تو چه قدر حرم و بزر
(یعنی خزان و اسبان) اند و امر و زجر برانیده خلیفه حکم داد که از من این مجنون غیوط العقل را بیزان
کنند و اما شریک پس متولی گشت و اما امام پس واقع شد بر وی آنچه واقع شد مگر درین روایت
از روایت آیند و قدری تغییر است پس شاید که این اختلاف باعتبار وقوعها باشد چنانچه شیخ رض
در رساله تحصیل التعرف فی معرفة الفقه و التصوف آورده که ابو حنیفه سه بار برای قضا طلبیده شده
حیث قال - وَ رَوَى أَنَّهُ دُعِيَ إِلَى الْقَضَاءِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَأَبَى حَتَّى مَرَّتْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ سَوَاطِلُ كَانُوا فِي الْمَرْثَةِ
الثَّلَاثَةِ فَلَمْ يَسْتَلْهُمْ صَاحِبُهُو فَاِسْتَحْسِنُوا فَلَمْ يَسْتَحْسِنُوا فَأَبَى حَتَّى قِيلَ وَ حُصِّلَ مَاتَ فِي الْجُوعِ
وَأَنَّهُ وَ حُسَيْنٌ عَنْ سَعْيَانِ سَنَةً فِي حَبْرٍ قِيلَ فِي سَعْيَانِ وَقِيلَ نَصَفَ سُؤَالَ لَمْ يَخْلُفْ غَيْرَ ذَلِكَ حَلَا نَهْ

خطت مع امام
پس از آنکه امام
گویند و بگویند
پس از آنکه امام
گفتنی و گفتنی
منه رحم

ایشان امام در قضا بسیار بوده

سلسله هشتم در کتب امام
و روایتی از امام
و روایتی از امام

سلسله هشتم در کتب امام از ایامی امام

و روایت شریف آمده عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما اجتمع عبد افضل عند الله و قيل من جنة جنة
يكلمها ابتغاء وجه الله تعالى رواه احمد عن سويد بن وهب عن رجل من
انباة اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم عن ابيه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من كلف
عظيما و هو يقدر على ان يتقذرا ملا الله قلبه امانا و امانا رواه ابو داود و غيره
يعني روایت است از ابن عمر گفت که فرمود آنحضرت علیه السلام هیچ جرعه را فرو نبرد بنده که بهتر باشد
نزدیک حق تعالی از جرعه غصه که فرو برد از بنده برای رضای حق تعالی - و نیز روایت میکند
سویّد از شخصی که از اولاد اصحاب رسول الله صلعم بود و وی روایت از پدر خود که صحابی است میکند

که بزرگوار حضرت علی السلام فرمود که فروخور و غصه را و حال آنکه وی برای آن قدرت می یابد
 بزرگوار حق تعالی دل و را از این ایمان انتمی میگوید که مصداق بودن امام این احادیث را بایشیند
 در تفسیر مواهب علیه تحت آیت **وَالْكَافِرِينَ الْغَيْظُ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ** آورده که کسی
 امام اعظم را طایع بجز و امام فرمود که من هم میتوانم که ترا طایع بجز زخم لیکن زخم و قادرم بر نیکه باطنی
 از تو شکایت کنم اما نکند و میتوانم که در سرگاه از جفای تو بجز آنکه منالم ولی منالم و میسر میشود
 که بقیامت که خصوصت بر بندم و داد خود از تو بستانم و آن نیز نکند و اگر مرا فردا در سنگاری باشد

شفاعت من در تو در پذیرندلی تو قدم در بهشت **نهم** مردی گمان مبر که بزور دست پیر ولی

باخشم گریانی و انهم که کاملی و در سند امام اعظم محمد خوارزمی آورده که روزی امام ابوحنیفه را
 در مسجد خیف در مقام بنی نشسته بود که مردی آمد و امام صاحب گفت که ای حرام زاده از تو فلان
 مسأله پرسیده بودم و تو جواب آن مخالف آن گفتی که حسن بصری بن گفته بود اما صاحب فرمود
 که حسن بصری دین ساز خطائی کرده و در حقیقت فتوی همین است که من گفتم پس آن مرد دشتامی چند
 با امام داد و پیر خدا را از شنیدنش بر هم شده بار آورده زد و کوب شخص فرستاد که امام آنجمله را از آن
 منع کرده تکلیف دهی وی روان داشت پس با امام آن مرد فرمود که ای مرد چه نکره کافر و غیره گفتی حق
 خوب میدانند که من کسی و چیز را شریک وی نساخته ام و نه از کسی امید داشته ام سوال ذات و صده
 لا شریک و ترسیدم مگر از عذاب ی پس و تنبیه ذکر عقاب بیان آمد امام را و فریاد در گرفت بسیار
 گریست و زار و زاری اشک ناید اما صدق الله تعالی حیث قال انما یخشی الله من عباده العلماء
 چونکه آن مرد همین کیفیت داد دیدن کرده خود بخود پشیمان گردید و از امام مقصود خود معاف گشت و امام
 عذرا و فرمود که قصورت را معاف نمودم و آنچه دشتامی بن و او می از دشتام آن در گذشتم

اگر نادان بوحشت سخت گوید خردمندش به نرمی دل بخوید او گرازد و دو جانب جاها نهند

اگر زنجیر باشد بگسلانند الطیفه همچنین است آنچه شوخی عالمی را دشتامی داده که ای

حرام زاده آن عالم در جوابش گفت که این روایت بخو محض غلط رسیده چرا که مرایقین معوم گوید
 که والد مرحوم را با والد همره عقد شرعی و نکاح صحیح شده بود از شنیدنش آن جاہل بر خود منفصل
 گشت و کاذب و از گفته خود تائب و متباه و دین سالک امام صاحب غیبت حضرت حسن بصری را

طایع امام همام

در حکایت امام همام

خاتمه

خاتمه

چگونه مرکب گشت و خطای ویرادر پیش مردم بیان نمود چه غیبت آنست که آنچه در کسی عیب و باشد
 در غیبت وی بیان کرده شود با وجود کینه داشتن وی آنرا در نه بهستان باشد با وجود کینه آن
 مبارک گشت که امام صاحب را گاهی غیبت کننده نیافتم. و نیز بدرین مسندست که
 امام ابوحنیفه را هرگاه که خبر رسیدی که فلان کس مرا بدگفته با وی کمال نرمی و ملامت پیش رفتی
 و گاهی غیبت وی نکردی پس چه جای آنکه مثل حضرت امام حسن بصری را که رئیس تابعین و امام
 الشایخ بود و گاهی بدی امام را نیز زبان نیاورد و غیبت نمود جوالبش اینکه مثل انجین غیبت
 جانرست چه بر غیبت که برای امر دینی باشد آن بدست است و جانر چنانچه اهل حدیث جرح
 تعدیل بر یکدیگر میکنند با وجود کمال اتقا و توفیق ایشان پس غیبت امام و حسن بصری نیز از این
 قبیل است و الله اعلم. و رفتا و امی صلوٰۃ مسعودی و نیز در ارشاد الطالبین آورده که
 امام را بسیار بود که اذیت بسیار با امام میدادی و امام بسبب حق جواریت صبر نمود بی روز
 امام محمد و یا شاگرد دیگر دید که آن یهودی غلامت انسانی را از بالای سقف خود بخانه امام انداخت
 از شاگردو ایحال برهم برآمده چیزی گفتن میخواست که امام او را منع کرد و گفت که از یکروز و شش روز
 غلامت همین قدر رنجیدی که حق جواریت فراموش میکنی و من از مدت هفت سال یا پنج سال
 علی الصباغ بدست خود آنرا برداشته بعد از آن بسجده ایتم تا آنکه این معامله با اهل خانه من نیز
 ظاهر نشده آن یهودی چون اینمقال را از امام شنید پیش وی آمد و مشرف با سلام گشت
 بدی را بدی سهل باشد چنانچه اگر مردی اخذت الی من اسألا از نیجاست آنچه صاحب
 حدائق از خطیب بغدادی آورده که از کعبه روایت است که ابوحنیفه نهایت مانع را بود
 و مقدم میداشت خوشنودی پروردگار را بر هر چیزی و در راه خدا و اجرای احکام شریعت
 اگر بروی شمشیرهای افتادندی متحمل آن میشدی. و در رساله سیره النعمان آورده که شخصی
 با امام عظیم عا و قی بود روزی در مجلس امام را ناسزا گفتن گرفت. امام بوی التفاتی نمود
 و همچنان بتدریس خود مشغول بود و شاگردان خود را منع نمود که بوی توهمی نکنید چون امام
 از تندی بر خاست آن مرد همراهش گشته هر چه بزبانش می آمد بلام میگفت چون امام بولت سلمی
 خود قریب گشت ایستاد و فرمود برادر من این مکان بمن است اگر چیزی دیگر گفتی داری یا نه

شکال برداری امام از بسیار بود و آنرا سلسله شدن وی
 حکایت کنی با کسی که با تو میکند

من اندرون میروم شاید تر باز موقع آن بدست نیاید - و امام هر چند که تحمل ایذا با بر ذرات خود بودی مگر از دیدن تکلیف دیگران بقرارگشتی چنانچه ابن سبیر و چون امام را بسبب انکار از قبول قضا در باز دوران ایام والدۀ امام حیات بود ویرانهایت صدمه رسید - امام ضعیف فرمود که مرا نزد خود چندان خیال نبود البتہ ریخ آن میداشتم که از جهت تکلیف من دل والدۀ مرا صدمه رسیدی - و در ارشاد الباطنی که در مجموعی ذکر کمال حلم امام در افتاد حاسدی از ان انکار بلج نمود و گفت تا وقتیکه حلم دی را نیا ز ما یم باور ندارم بدر و از امام رسید و در را بگوشت امام بیرون آمد و پرسید که تو مرا طلبیدی گفت فی باز پس تشریف برد و بار دیگر همین معاطه رفت و بیوم کرت آن حاسد گفت مسأله پرسیدی میدارم فرمود بگو گفت مزه نجاست آدم چگونه است فرمود و قتی که در شکم باشد ترش میباشد و هر گاه که بیرون آید تلخ میگردد و آشوب گفت که تو آنرا چشیده فرمودی بلکه در روایت چنین دیده ام باز گفت که مرادی دیگر میدارم و آن اینکه شنیده ام مادر تو که میوه گشته غایت حسینه و جمیده است که چشانش چنان و چهره تر چنین و نیز شکمش و هر دو را نهایی آن از پس پیش چنان و چنین است امام بعد از سکوت بسیار فرمود هر چه هست خلقت خداست مگر ازین گفتن فائده چیست گفت بکاحم و فرمود که صاحب ولایت خودست مرا بروی تصرف نیست آن شفی گفت که باری پیغام کاحم بوی بر امام چون بخانه باز پس آمد در دروازه غوغائی برخاست که این که گشت امام دانست و از اندرون جواب داد شاید که او را تیغ صبرم قتل نموده باشد یا عی

وین نمست خاص بهار از نشانت	پس شکر گفت حب ایشان نگزید	سیدان یقین که او خدا از نشانت	هر کس که کمال اولیا از نشانت
----------------------------	---------------------------	-------------------------------	------------------------------

فائده در مجلس عظمی مولانا مولوی محمد شرف علی صاحب ام فیوضات بسبب رسید که سالگی کامل غایت تحمل بود تا آنکه اثر تحمل وی در اصحابی نیز سرایت کرد و روزی فاسقی دشنامی سخت بر او داد و شنیدن آن بغضب آمده با اصحاب خود فرمود که او را خوب بنزد و تاکید تاکید در باب زدن وی نمود و یاران وی عرض نمودند که حضور نجفی او را موعظ خواسیم نمود چون از چشمان شاتم را غائب نمودند و ارماعان نمودند بعد از مدتی مردم دویدند که حضرت شاتم شام تکلیف تمام ببرد آن سالک رو بیا ران خود کرد و گفت که شاید شما او را نزد پسر خون این شخص بنزد شما

بسیار بیایای طبعی امام همام را کثرت عبادت است

فائده بسیار از نشانت

من که نبودن وی حکم داده بودم و انستم که خدا فیوضت عوض ما زوی خوا پدر گرفت و انتقام خدا
میباشد لهذا بشما حکم زدن وی نمودم که من اگر انتقام خود را خود بگیرم شاید که خدا زوی باز انتقام
من نخواهد گرفت و چون شما یان از وی انماض نمودید لاجرم منتقم حقیقی با انتقام ما زوی بطوریکه
دیدید گرفت تا آنکه با یان وی نیز می ترسم و باعث این از جانب شماست نه از من ایضا
در طفولیت باید مرحوم خود بپا بوسی نوشت زمان قطب دوران جناب بخوند صاحب صوات
حاضر شده بودم چونکه مردم بکثرت در آنجا از هر ملک هر دیار چنگانه میبوندی ناگه بیماری از مرض
تب از ملک غیر که تخلم وی نه بلغت افغانستان بود از بیماری غایت نحیف در حالت شدت
تب لرزه پیش حضرت ایشان حاضر شد و عرض نمود که حضرت دعا فرمایید دیدم که ایشان بغضب
عصای زیتونی بدست گرفته چند بار با سخوان خشک گفت او زد که از ضربت آن اشک از چشم
پاشید و از چشم و دل من که طفل بودم و نیز دیگر حاضرین بر جستند و از بی رحمی ایشان من و دل
غایت سنا ایشان گشتم و بعد از آن خطه چون دیدیم دیدیم که آن بجای بالکل زان مرض نجات یافت
و دعا داد و گفت که گویا هنوز جوان گشتم صدق الله تعالی حیث قال هسی ان تکره و توشیا و

در استخوانها صاحب صوات

مَوْحِدٌ لِّكُلِّ الْاٰیَةِ مُنَوِّی	گفت پیغمبر عداوت از خرد	بستر از مری که از جا بل رسد
دوستی با مردم و انا نکوست	دشمن و انا باز نادان دوست	زانکه از عاقل جفا می کرد و دوست
از وفای جا بلان آن به بود	عاقل آرد معرفت و دسیان	جا بل آرد معرفت را بر زبان

سلسله نهم در ذکر اسامی بعضی از تلامذیه امام و باز از اجزای سلسله زایشان و دیگر علمای عظام
در مرقات شرح مشکوٰۃ آورده قال ابن حجر و تَلَذَّذَ كَيْسَارٌ مِنْ اَهْلِ سَنَةِ الْمُجْتَهِدِيْنَ الْعُلَمَاءِ
الرَّاسِخِيْنَ عَبْدُ اللهِ بْنِ الْمُبَارَكِ وَ الْكَلْبُ بْنُ سَعْدٍ وَ الْاِمَامُ مَالِكُ بْنُ اَنَسٍ
اَتَمَّنِي وَ مِنْهُمْ دَاوُدُ الطَّائِفِي وَ اَبُو اَهِدِيُّ بْنُ اَدَهَمَ وَ فَضْلُ بْنُ عِيَاذٍ وَ غَيْرُهُمْ مِنْ الْكُتُبِ
السَّادَةِ الصَّوْفِيَّةِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ اَجْمَعِينَ یعنی ابن حجر گفت که شاگرد و شدند از ابوحنیفه
بزرگترین از ائمه مجتهدین و علمای راسخین مثل عبید الله بن المبارک و کلب بن سعد و امام مالک
تمام شد کلام این مجرب و از تلامذیه دوست داود طائی و ابراهیم ادهم و فضیل بن عیاض و غیرهم از
اکابر صوفیه صافیة انتهی کلامه پس از قول ابن حجر صاف ظاهرست که امام مالک نیز یکی

سلسله نهم در ذکر تلامذه و تلامذیه تلامذیه امام

در ذکر مناقب امام هاشم

از تلامذه امام است. و صاحب مرقات در رساله جواب امام اکبرین و نیز صاحب فتح اذان
 جبر آورده که کبار شایخ ایام مجتهدین و علمای را سخن از تلامذه و شاگردان امام ابوحنیفه است
 مثل جلیل القدر عبدالسد بن المبارک که بر جلالت و علم و تقدم و زهد وی اجماع است و مشهور و
 معروف است و تفسیر و حدیث و فقه و شجاعت و سخاوت و یقین و مثل امام لیث بن سعد
 و مثل امام مالک بن انس و کفایت میکند ترابری علو شان امام ابوحنیفه شاگرد بودن این
 ایام اعلام و شایخ اسلام و مثل امام مسعود بن کرام و زفر و ابویوسف و محمد و غیر هم. و در
 حدائق بحواله منی آورده که از ابوحنیفه بن عبدالسد بن المبارک و کعب و یزید بن مارون
 و علی بن عاصم و ابویوسف و محمد بن حسن و غیر هم روایت کرده اند. و سفیان ثوری
 نیز یکی از تلامذات امام است چنانچه در تعلیق مجید آورده که گفت امام علی مدینی که روایت کرد از
 ابوحنیفه ثوری و آن مبارک و حماد بن زید الخ و غیر در سند خواری آورده که امام بخاری نو
 که از امام ابوحنیفه عباد بن العوام و بشیم و کعب بن الجراح و مسلم بن خالد و ابومعافر
 روایت کرده اند. و غیر عبدالسد بن مبارک و یزید بن مارون و عبدالعزیز بن ابی رواد و
 سفیان بن عیینه و فضیل بن عیاض و داود طالی و ابن جریج و عبدالسد بن مقرئ از امام
 ابوحنیفه بنده حدیث روایت کرده اند. و سفیان ثوری و ابن ابی لیلی و ابن شبر
 یکیک حدیث را روایت کرده اند. و مسعود بن کرام و اسمعیل بن خالد و شریک بن عبدالسد
 و حمزه بن حبیب مقرئ احادیث بسیار نیز روایت کرده اند. و عاصم بن ابی النجود امام القراء
 که شیخ ابوحنیفه است اکثر سائل از امام پرسیدی و بر قول وی عمل کردی و گفتی که ای ابوحنیفه رها
 جزای غیر حق تعالی نصیب کناد که در طفلی و خرد سالی ترا داده بودم و در بزرگی از تو گرفتم
 و در تعلیق المجید بحواله تذکره احتفا ذهی آورده که از ابوحنیفه و کعب و یزید بن مارون
 و سعد بن الصلت و ابوعاصم و عبدالرزاق و عبیدالدین موسی و بشیر کثیر روایت کرده اند
 و در عقود و الجواهر المنیة آورده که محدث محمد بن حسین موصلی در آخر کتاب منعنا نوشته
 که یکی بن معین گفته که کعب بن جراح بر مذاهب ابوحنیفه فتوی میدادی و تمام احادیث امام
 یاد میداشت و وی احادیثی بسیار از وی شنیده اند از خطیبهای خوارزم صدر الایمیه

نکته ثوری فیروز امام
 شاکر در حدیث و غیره امام

نکته شایخ از امام کمالی

ابوالموید یونس بن احمد بن مسنق قایم بود حنفیه نوشته که از شیخ اهل اسلام در اطراف اکناف مختلف قیام پذیر بود
 بهشتی شد که از ایشان امام روایت کرد و **و شامی** آورده که بن حجب بعضی از روایت کرده که از ائمه مشهورین اسلام
 کسی را چنین قدر اصحاب و شاگرد ظاهر نشده اند چنانکه ابوحنیفه را بودند و به قدر فوائد که از
 ابوحنیفه و اصحابی علمای غیره در تفسیر احادیث مشتمله مسائل مستنبطه و توافل و قضایا
 و احکام شرعی و غیره برداشته اند آنقدر از کسی دیگر برداشته نیستند و بعضی از محدثین در
 ترجمه امام بهشتی شاکر در مع اسم و نسب ذکر در زبان نموده اند انتی حال اقدری ذکر
 سلسله تلامذیه از اصحاب امام صاحب نیز باید شنید و در تاریخ ابن خلدون آورده که امام شافعی
 بعد از امام مالک و عراق رسید و با اصحاب امام ابوحنیفه ملاقات گشت و از ایشان اخذ نمود و امام
 احمد بن حنبل که یکی از اکابر محدثین بود اصحاب وی با وجود بیضا عت بسیار در علم حدیث از اصحاب
 امام ابوحنیفه خوانده انتی و ملا علی قاری در رساله مذکوره آورده که امام شافعی اخذ حدیث
 از امام محمد بن حسن کرده و وی از امام ابی یوسف و وی از امام اعظم رحمهم الله پس امام شافعی
 از تلامذۀ امام اعظم است بدو واسطه و امام مالک نیز از امام اعظم اخذ کرده که صریح بالزور
 انتی میگویم که امام شافعی از واسطه امام مالک نیز یکی از تلامذۀ امام اعظم گشت پس تلمذ
 مرا امام را بدو سلسله ثابت گشت و **را بن خلکان** آورده که امام شافعی فرمود که من از
 امام محمد بن ابی بکر شریعتی اخذ کرده ام انتی و در اعلام الاخیار منقول است و قتیله از امام احمد پرسیده
 که این مسائل دقیقه ترا از کجا حاصل شده اند فرموده که از کتب امام محمد را بدست آمده و در
 حدائق بحواله نافع الکبیر آورده که از امام ابوحنیفه عبدالله بن مبارک و عبدالله بن یزید
 المقرئ و فضل بن دکین و مکی بن ابراهیم بلخی و ابراهیم بن طهمان و شعبی بن اسحق و شفی
 و ابو عاصم ضحاک بن مخلد و عبدالله حمید بن عبدالرحمن الحکامی و عبدالله الرزاق بن بهام و عبدالله
 ابن ابی رزاق و عبدالله الوارث بن سعید و علی بن ظبیان الکوفی و ابیض بن الاعرج و عامر بن
 فرات و عبید الله بن یزید القرشی و عبید الله بن عمر و الرقی و غیرهم که مروی عنه اصحاب صحاح
 خصوصاً عبدالله بن یزید المقرئ و فضل بن دکین که ایشان هر دو از کبار شیوخ امام بخاری
 روایت کرده اند انتی پس ازین روایت صان ظاهر گشت که اصحاب صحاح سته هر خاصه

شماره یک
 در کتابخانه
 هیئت تحریریه
 دانشگاه تهران
 شماره ثبت
 ۱۳۰۴/۱۳۰۵
 تاریخ ثبت
 ۱۳۰۴/۱۳۰۵
 شماره ثبت
 ۱۳۰۴/۱۳۰۵
 تاریخ ثبت
 ۱۳۰۴/۱۳۰۵

شماره دوم
 در کتابخانه
 هیئت تحریریه
 دانشگاه تهران
 شماره ثبت
 ۱۳۰۴/۱۳۰۵
 تاریخ ثبت
 ۱۳۰۴/۱۳۰۵
 شماره ثبت
 ۱۳۰۴/۱۳۰۵
 تاریخ ثبت
 ۱۳۰۴/۱۳۰۵

شماره سوم
 در کتابخانه
 هیئت تحریریه
 دانشگاه تهران
 شماره ثبت
 ۱۳۰۴/۱۳۰۵
 تاریخ ثبت
 ۱۳۰۴/۱۳۰۵
 شماره ثبت
 ۱۳۰۴/۱۳۰۵
 تاریخ ثبت
 ۱۳۰۴/۱۳۰۵

امام بخاری در سلسله تلمذ امام صاحب داخل اند. و نیز امام نووی در تذبیب الاسماء آورده که از
 امام ابو حنیفه ابو یحیی حنفی و شیم بن بشیر و عباد بن العوام و عبد الله بن المبارک و وکیع بن
 جراح و زبید بن مارون و علی بن عاصم و یحیی بن نصر و قاضی ابو یوسف و محمد بن الحسن و عمرو بن
 محمد السقزنی و یزید بن خلفه و ابو عبد الرحمن المقرئ و عبد الرزاق بن همام و ماسوا از زینب را و آتش
 کرده اند و از امام محمد امام شافعی و ابوسلیمان جوزجانی و ابو عبید قاسم بن سلام و غیر هم
 روایت کرده اند انتی و غیر امام شافعی را تلمذ از امام ابو یوسف و دیگر تلامذ امام صاحب حاصل
 است چنانچه بالتفصیل و ارقطنی و حاکم و بیہقی ذکر اساتذہ امام شافعی کرده اند. و از امام
 شافعی تلمذ امام احمد بن حنبل را ثابت است و نیز در تذبیب است که امام احمد حدیث را از
 سفیان بن عیینہ و ابراہیم سعدی و یحیی القطان و شیم و وکیع شنید و از امام احمد روایت
 کرد شیخ ابو عبد الرزاق و یحیی بن آدم و ابو الولید و علی بن المدینی و بخاری و مسلم و ابو داود و غیر
 و از امام بخاری روایت کرد ابو الحسین مسلم بن الحجاج صاحب صحیح و ابو عیسیٰ ترمذی. و
 ابو عبد الرحمن نسائی و غیر هم انتی کلام النووی مختصرا و لهذا در فتح المبین آورده و نیز بنظر
 تعمق خود قاطع است که از این تحریرات صاف ظاہر است کہ امام مالک از تلامذہ امام اعظم است
 و امام شافعی از شاگردان امام مالک و امام محمد و غیر هاست و امام احمد از تلامذہ امام شافعی
 و غیره است و امام بخاری و مسلم و ابو داود و از تلامذہ امام احمد هستند و نسائی و ترمذی و غیر
 از شاگردان امام احمد است

امام بخاری رح اند	از شاگردان نعمان است یک ابو یزید	بخاری شافعی مسلم نسائی ترمذی احمد
از میان هر یکی باشد شاگردان او	پیشاگردی که از استاد اعظم میراند	الغرض کہ سبکی از محدثین

اما اشاء الله چنین نباشد کہ ویرا بلا واسطه یا بالواسطه از امام ابو حنیفه رحمه الله تلمذ حاصل نباشد
 و همچنین امام بخاری و امام مسلم و غیره را بواسطه شیعین کہ ام کہ وی شیخ نبیر و سفیان غیره را
 و نیز بواسطه عبد الله بن مبارک و وکیع بن جراح ایشان بنزد و از تلامذہ امام میشوند. و
 همچنین از شاگردان امام ابو یوسف است امام احمد و امام محمد و یحیی بن معین و غیر
 کہ برای عاقل از مراتب عالیہ امام اعظم رحمه الله اینقدر کافی و وافی است کہ چنین اکابر
 وین بعضی از شاگردان و بعضی از شاگردان شاگردان وی اند رحمهم الله اجمعین

این سلسله تلمذ را از امام احمد
 تذبیب امام احمد بن حنبل
 روایت کرد ابو الحسین مسلم بن الحجاج
 و از امام بخاری روایت کرد ابو عیسیٰ ترمذی
 و از امام شافعی روایت کرد ابو یوسف
 و از امام مالک روایت کرد ابو یزید

تذبیب

تذبیب

سلسله دهم در توثیق امام در علم حدیث و متعلقات آن

در تعلیق مجدجواز تذکره الحفاظ ذی نوبه که احمد بن محمد بن قاسم از یحیی بن معین روایت کرده که وی رحمه الله در حق امام ابوحنیفه ^{علیه السلام} کاتبی به و ^و لکن ^و مثنی فرمود و این کلمات از الفاظ توثیق است و در خیرات احسان از ابو عمر یوسف بن عبد البر مالکی منقول است که سائیکه از امام ابوحنیفه روایت حدیث کرده و توثیق وی نموده اند ایشان بسیار زائد اند از کسانیکه در طعن کرده اند و امام علی مدینی که از اکابرین محدثین و از شاخ امام بخاری است گفته که از ابوحنیفه ^{علیه السلام} ثوری و ابن مبارک و محمد بن زید و هشام و وکیع و عقاد بن عوام و جعفر بن عون روایت کرده اند و وی رضی الله عنه ثقه لایس به اند و امام شعبه در حق وی خوش عقیده میبودی و نیز در خیرات احسان آورده که سوال کرده شد سفیان ثوری از حال امام صاحب گفت که میبود ثقه و راست گو تر در فقه و حدیث انتهی و در عقود و اجواب هر المنیفه آورده که بزرگ از یحیی بن معین پرسیده شد که امام ابوحنیفه در روایت حدیث چگونه است فرمود صدقاً و بار دیگر از وی پرسیده شد که ترا از ابوحنیفه و شافعی و ابو یوسف کدام یکی دوست ترست فرمود که من حدیث شافعی پسند نمیکنم و از ابوحنیفه ^{علیه السلام} گروهی از صاحبین روایت حدیث کرده اند و ابو یوسف اگر چه صدوق است مگر من روایت جائز نمی بینم انتهی و ورشامی آورده و فقیه فضائل امام صاحب شده آفاق گردید و در شرق و غرب کمالات امام ^{علیه السلام} کمال رواج یافت پس بموجب عادت قدیم مردم حساد و در حق وی شی از هر قسم نیش زنی و طعن زدن شروع نمودند و در حق اجتهاد و اعتقاد امام ^{علیه السلام} چنین سخنان آغاز کردند گرفته که امام از ان من کل الوجوه منزله بود و غرض ایشان از ان محض نفوای آیه ^و یزیدون ^و ان ^و یطوفوا ^و نوراً ^و یافکون ^و و یأی الله ^و الا ان ^و یثبوتوا ^و الطغای نور شریعت می بود و ازین قسم طعنانه تنها در حق امام گفته اند بلکه بعضی در حق امام مالک و بعضی در حق امام شافعی و بعضی در حق امام احمد ازین قبیل افترا بندی کرده اند بلکه بالاتر ازین فرقه در حق حضرت صدیق اکبر و حضرت عمر و گروهی در حق عثمان و علی زبان درازی کرده اند بلکه فرقه در حق تمام صحابه کرام تمسک کفر کرده اند نموده بالله من ذلك ولنعم ما قبل شعراً

سلسله دهم در توثیق امام و بعضی متعلقات آن

مجلسی امام از اجتهاد حدیث آورده اند

در این باب

در این باب

وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ وَقَالَ

از وی تعالی قائل شده اند تعالی عن ذلک علواً کبیراً و بر شی امام ساجی و کاهنی و شاعری در حق آنحضرت علیه السلام تجویز نموده اند العلیا ذب الله تعالی و لنعم ما فی

قَالَ اِنَّ اِلٰهَ ذُو وُلْدٍ

قَالَ اِنَّ الرَّسُوْلَ قَدْ كَفٰنَا

و از نیجاست آنچه از توری در حق امام بعضی از سخنان مبنی بر

سپردن شده اند که پیشتر محض بسبب قول حسودان از امام بدین شده بود و چون با هم تحقیق نمودند

از آن نائب گشت و عذر خواست چنانچه عبد الوهاب شمرانی در میزان کبری آورده که ابو طح

گفته که من برو ز جبهه در مسجد جامع کوفه با ابو حنیفه بودم پس نهادند برو شی سفیان توری قائل

این حبان و حماد بن سلمه و جعفر الصادق و نیز دیگر فقهای ایشان همه با امام ابو حنیفه در گفتگو

افتادند و گفتند که هر آینه جاری شده که بر آینه توری در میان امام قیاس بکثرت یکس و تحقیق با همه

از جهت بر تو خوف میجویم چه که اول از قیاس گفتگان ابله است پس امام صاحب از وقت

صبح جمعه تا وقت زوال با ایشان مناظره نمود و طریق خود را بر ایشان پیش نمود و فرمود که این

من پیشتر عمل اقراران مجید میکنم پیشتر بحدیث پست را قضیه صحابه را مگر مقدم میکنم آن قضیه را که در میان

ایشان بالاتفاق باشد بر آنکه در میان ایشان مع اختلاف باشد قدرین حالت اختلاف

ایشان آنرا تسامح بر خود میسازم که قرین بقیاس باشد پس همه ایشان ایستادند و بر سرید

بر و دست او را و هر دو زانوی او را و ایشان همه او را گفتند که انت سئل العلماء پس عفوئا

انچه در ماضی از ما بنییر از علم در حق تو از عیب گئی فیه امام فرمود غفر الله لنا ولكم اجمعین انتم کالم شمرانی

اگر سقراط نادانی نداند انیفراید برو بر قدر نادان و آنچه در خیرات احسان

امام زاده محمد بن حسن بن علی رضی الله عنهم مناظره آورده نیز ازین قبیل است که در آخر امام

امام را در کنار گرفت چنانچه در فصل مجابات امام درین کتاب مذکور است و در آنجا که شهرت

و نامت و اجتهاد امام فاضلین را بر ساخت و ظاهر میان ویرا بقیاس مشهور گردانید و درین باب

در حدیثی از امام

عنه السلام

در حدیثی از امام

در حدیثی از امام

عبدالله بن مبارک که از مشهورین تلامذۀ امام شمس است بیست و نهم برای تحمیل فن حدیث از امام
 اوزاعی سفر نمود و در اول ملاقات اوزاعی از وی پرسید که در کوفه ابو حنیفه کدام شخص پیدا شده که
 در دین امور جدید پیدا میکند این مبارک چیزی جواب بوی نداد و سپس بکان آمده بعد از دو
 روز باز بخد مت اوزاعی حاضر شد و اجزای چند با وی بود و اوزاعی آن اجزا را از وی گرفته دید
 که برافاز آن نوشته است قال نعمان بن ثابت و تادیر بغور دران اجسامی نگرست پستیز
 عبدالله پرسید که نعمان کدام بزرگست وی گفت که شیخ عراق است که در صحبت وی من مدتی
 مانده ام بعد از آن اوزاعی گفت که این مرد شخصی است بلند پایه عبدالله گفت این همان ابو حنیفه
 است که شما او را مبتدع مینمایید اوزاعی را بر غلطی خود افسوس رونمود چنانچه این را در مختصر تاریخ بغداد
 آورده است و اوزاعی تقریب حج در مکۀ رفت با امام ابو حنیفه ملاقی گشت همان مسائل را ذکر آمد
 اتفاقا عبدالله بن مبارک نیز حاضر بود وی میفرماید که امام ابو حنیفه آن مسائل را بدین خوبی
 لطافت تقریر نمود که اوزاعی حیران ماند بعد از رفتن امام اعظم با من فرمود که کمال این شخص و را
 محسوب مردم گردانید هر آینه بدگمانی من بروی غلط بود که هنوز افسوس بران میخورم و از توبیخ
 ثابت است که امام ابو حنیفه در فن حدیث تلمذ از امام اوزاعی کرده غالباً که آن این زمانه باشد
 و در تبیین صحیفه از خطیب آورده که مردم بدگوی امام و دو قسم اند یکی حسد کنندگان قوم
 از حال وی ناواقف که از جهت قول حاسدان بروی طعن میکنند و نزد من ناواقف از حاسد
 بهترند و چون که از قول سابق معلوم شد که مطاعنات امام ثوری در حق امام محض بسبب
 اتهامهای حاسدان بود و هرگاه که امام ثوری و غیره از حقیقت حال واقف گشتند از ماضی
 از امام عفو خواستند لهذا بعد از آن ثوری کمال محقق امام گشت تا آنکه از وی تلمذ حاصل نمود
 و از اینجا است آنچه امام نووی شافعی در تهذیب الاسما از ابو بکر بن حیاش آورده و قتیله
 پدر بزرگوار سفیان ثوری ثورات یافت مردم برای تعزیت نزدیک وی آمدند ابو حنیفه
 نیز حاضر شد سفیان ثوری برای امام ایستاد و تعظیم و تکریم وی بجا آورد و بجای خود وراثت
 و خود با ادب در پیش و بی نشست و چون مردم متفرق گشتند پس یاران سفیان ثوری او را
 گفتند که دیدیم ترا که امروز شیعیب کردی و بی فرمود که مردی از اهل علم بکان من در آمد پس اگر

حاسدان امام را

در تعظیم ثوری

برای علم وی ایستاده نشدی از جهت عمودی ایستادن بر ملازم بود و اگر برای عمرش نیز ایستاد
 پس از جهت فقاہت بی برین ایستادن لازم بود و اگر برای فقه وی نیز از استاد می پس برای
 و روح وی قیام برین لازم بود انتہی یعنی هم یک وصف او موجب تعظیم برین میبود پس در تعظیم
 بهمانیا و ردی لمؤلفه قطعاً اگر جاہل نداند قدر افضل از جہلش نفی آن برگزنیاید
 از صاحب فضل دیگر حال می پس که شکل نیک را آئینہ باید نمود با الله من هذا کہ گوئیم

امام ثوری از روی نفاق برای امام شافعی تعظیم کرده بود و خود چگونہ گفته شود و حالانکہ چونکہ ثوری
 از ماضی بعد از تحقق جذر خواہ گشتہ بود بعد از ان کمال عقیدت در حق امام میداشت مگر چونکہ
 در او اہل این امر از وی برستہ ضعیف محضی بود لهذا بر سفیان شافعی اعتراض پیش کردند و بچنین
 است آنچه در نافع الکبیر نحو الہ خطیب بغدادی آورده کہ محمد بن بشر میگوید کہ من نزد امام ابوحنیفہ
 و امام ثوری آمد و رفتم میداشتم پس و قتیکہ نزد ابوحنیفہ آمدی و از من پرسیدی کہ از کجا آمدی
 گفتمی کہ از نزد سفیان آمده ام امام فرمودی کہ ہر آئینہ از نزد شخصی آمدہ کہ اگر علم و واسوئہ
 موجود بودندی بالضرور محتاج وی شدندی و ہر گاہ کہ نزدیک سفیان آمدی و از من فریادت
 کردی کہ از کجای آئی گفتمی از نزد ابوحنیفہ می آیم فرمودی کہ تو از نزد فقیہ تر روی زمین می
 و نیز بچنین است آنچه ابن حجر مکی در قلائد عقیان نوشتہ کہ سفیان ثوری میفرماید کہ حالت
 در پیش ابوحنیفہ چنان می بود کہ در پیش باز عصار و کجشکان انتہی پس آنچه از و میفرماید
 سفیان ثوری در حق امام نقل می آرند مرجوع عنہ ثوری است و اگر این تطابق و توافق کہ
 گفته شد در میان اقوال وی داده نشود و نحو ذہابہ پس بموجب ہین اقوال ثوری کہ از کتب
 معتبرہ و شافعیہ در مدح امام نقل کردہ شد صاف معلوم میشود کہ ثوری رحمہ اللہ و رو بہ بود
 و حالانکہ اتفاق محدثین است بر توثیق وی و نیز ہین معنی مذکورہ از سلاطین ثوری با امام
 رحمہما اللہ معلوم میشود کہ بعد از الزام یافتن در پیش امام قائل شد و مدح خوانی امام نمود و چنانچہ
 در فعل عجائبات امام از تفسیر کبیر و غیرہ درین کتاب درج گشتہ خاص در حکایت طعام ولیمہ
 و حکایت اشیخ الفرقہ و غیرہ و اینست محل نیک و موافق است با آنچه در حدائق معجم کمالہ

لہ کہ در پیشانی طعن و در حق تعظیم امام میکند ۱۲ یعنی ابتدا انکرو انتہا مستند شدن ۱۳

در توثیق ثوری از امام شافعی

حکایت توثیق ثوری از امام

توافق و تطابق ثوری با امام

تثبات مدح امام شافعی

خیرات احسان از علامه ابن حجر می آورده که تاج الدین سبکی گفته که ای ستر شد ترا لاف است که طریقه
 ادب با جمیع ائمه ماضیین استمال کنی و نظر کن بطرف کلام بعضی در حق بعضی دیگر مگر وقتیکه
 آیند با دلیل واضح پست اگر متقابل و حسین ظن قائل باشی پس آنرا از تیار کن و در غارتان خوانند
 در میان ایشان با هم رفته و گردانی کن و پیر سیر کن باز پیر سیر کن از شنیدن آن عجب نمایند و میان
 ابو حنیفه و سفیان ثوری یا مالک و ابن ابی ذئب یا اسانی و احمد بن صالح یا احمد و عمار بن اسد
 محاسنی واقع شده اند و همچنین میان تازیانه عز بن عبد السلام و تقی بن الصلاح و هرگاه که شغل آن
 سخنها کردی هر آئینه واقع گشتی بر پلاک چهره مردم ائمه اعلام را و نیز اقوال ایشان را بار گیر اند و اکثر
 اوقات از فهم اقوال ایشان قاصریم پس برای ما بجز از رضا مندی و سکوت از آنها که در میان
 ایشان واقع شده چیزی دیگر مناسب نیست چنانکه مناسب لازم میدانیم بر خود سکوت از بیان
 مشا براتیکه در میان صحابه و واقع شده است و همدین کتاب بواله جان کتاب آورده که آنچه
 خطیب بغدادی بعضی از اقوال قاصدین نقل کرده همه ایشان معکم فی اند و از افشا من مجهول از
 نقص خالی نیستند و ازین چنین قدح رخنه اندازی در حق کسی از عام مسلمانان نمیتواند شد پس
 میشود که در حق چنین امام از ائمه المسلمین از چنین قدح بی سرو بن رخنه تصور کرده شود و اگر
 فرض کرده شود که قدح خطیب صحیح است باز هم بران اعتباری ممکن نیست چرا که قائل قدح
 مذکور یا کسی از اقران امام باشد و یا از غیر اقران او پس اگر از غیر اقران امام باشد با ضرورت
 وی درین قدح مقلدان اقوال است که حاسد ابو حنیفه آنرا گفته یا نوشته است و اگر از
 اقران امام باشد پس قول بعضی اقران در حق بعضی دیگر غیر مقبول است چنانچه حافظ ذریبی نقل
 ابن حجر تصریح برین کرده و گفته اند بالتخصیص در وقتیکه ظاهر باشد کدامی عدوت و یا حسد
 مذنبی چرا که حسد چنین بلائی بدتر است که از ان هیچکسی اسوا از آنکه خدا آنها را از ان محذوفه یا
 محفوظ نمانده و فرموده که من نمیدانم که بجز از زمانه انبیاء و صدیقین کدامی زمانه دیگر نیز
 چنین باشد که اهل آن از طعن سلامت مانده باشند و همدین کتاب است که افسوس
 بر حال امام بخاری که محض بسبب آن رنجش که مر او را در بخارا از تحقیق امام ابو حنیفه بسبب
 غلطی وی در استفتای شیر خواران رسیده بود که نادیده و نادانسته بنا حق بر امام اعظم اتمام

این حدیث از توشیح امام هاشم است
 و در این حدیث از توشیح امام هاشم است

در حدیث

در حدیث

مرحبه برست و بطرف نقل فتح خود عبداله بن مبارک که در حق ابرای امام گفته هیچ توحشی نمودند
 رایت العائین له مسافها | خلاف الحق مع حجج ضعیفه | اوله در تطبیق مجد از طبقات

کتاب سبکی آورده که بر سر پیرسیدن تمام از یک فم کنی از قاعده محدثین که ان الجحجح مقدم علی
 التقدیل اطلاق آنرا (یعنی مطلقا جرح را بر تعدیل در حق هر کسی مقدم نباید پنداشت) بلکه صواب
 اینست که هر آینه کسیکه ثابت شده باشد امامت و عدالت وی و کثیر باشند مادیان وی و ناو
 باشند جارحان وی یا باشد در انجا قریه و آله بر سبب جرح وی از تعصب بی غیور پس در این
 حالات هیچ التفاتی کرده نشود بطرف جرح وی - و بعد از کلام طویل باز امام سبکی فرموده که هر آینه
 معروف ساختیم ترا اینکه جرح جارح اگر چه مفسر باشد قبول کرده نشود در حق کسیکه غلبه کرده باشد
 طاعات او بر عصیت و مادیان وی بر ذاتان وی و مرکب وی بر جارحین وی و قتیکه باشد
 در انجا قریه که گواهی دهد بر اینکه مثل این جرح حاصل اند بر وجهی که در وی از تعصب مذمبی یا
 مناقشه دنیوی و حیثیت فلا یلتفت بکلام التوریه فی آئی حنیفه و آبن آئی ذنب
 حذیره فی ملایه و آبن معین فی الشافعی و النسائی فی تخمک بن صدالح و نحوه و اگر
 مطلق گذاریم تقدیم جرح را بر گز سالم مانند ما کسی از ایماه از ما این امام الا و قد طعن فی
 طاعنونه و خلک فیها لکون انتهى مشنوی

که در سینه از کینه دار و مرض | هم برزند در دومی عالمی

و در فتح المبین آورده که علامه ابن حجر مکی شافعی در غیرات احسان آورده که دور باشد از
 توحشی که امام ابو حنیفه در اسوای علم فقد در علم دیگر ملکه تمام نبود بلکه وی در علم تفسیر و حدیث
 و آداب و غیره دریائی بود و امام بمثل - و قول بعضی دشمنان وی خلافت منشیان این
 حسد بود و حجت این سبقت بردن امامست بر همه اقران خود و بطعون ساختن وی بر زور و
 بهتانست و بآئی الله الا ان یتوثره انتهى و خاص در فن حدیث امام ابو حنیفه از حفاظ احادیث
 چنانچه علامه فراهی که در فن حدیث و نقاد رجال امست در کتاب تذکره الحفاظ خود که خاص آنرا
 در تذکره حفاظ الحدیث نوشته جناب امام عالی مقام را نیز در ان باب دیگر حفاظ و طبقه خاص
 از حفاظ الحدیث شمار کرده و حافظ ابوالحسن علامه محمد بن یوسف شافعی در مقبول و احسان

سلسله دهم در توحش امام

سلسله دهم در توحش امام

سلسله دهم در توحش امام

این ابن جوزی که در کتاب خود

جاء از اشخاص و اطراف کلام

در وقت کلام امر متواتر را از جهت خلافت

از کلام امام

بابی را بدین الفاظ مستفاد ساخته الباب الثالث والعشرون فی بیان کثرة حدیثه و کونه من اعیان الحفاظ المحدثین و ما یران علم حدیث بخوبی واقع اند که در اصطلاح محدثین حافظ شخصی را میگویند که حدیث را از احادیث یا میدانند چنانچه در شرح مختصر جرجانی آورده الحفاظ جمع الحفاظ و هم من حفاظ جمله بیان آن حدیث است و طعن زدن ابن جوزی در غیره هیچ مغز نیست چرا که هیچ امامی چنین نیست که بروی کسی طعن جرح کرده باشد شعبی برخلافی بر روی بر رویه و امام مالک بر ابن اسحق و جحیم بن مسهر بر امام شافعی و ابن ابی ذئب و غیره بر امام طعن کرده اند و ابن جوزی بر غوث الثقلین شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی چگونه طعن عظیم کرده رحیم الله اجمعین مگر هیچ کسی از مسلمانان ما سوا از حاسدان بی دین آن مطاع را جاز نداشتند چرا که شیوه مسلمانان بحکم المسلمون فی آفة المسلمین یا هر مسلمان صاف مانند است نه که با چنین امام معظم پیشوای عرب عجم که معتقدان و مقلدان وی بروی زمین از تعداد شمار و از حیطة انحصار بلکه از حوصله اقتدار بیرون باشند بغض و حسد داشتن استی کلامه

یا راست بیان بگو سحر باید بود

یا معترف فتنه و شر باید بود و از اینجا است آنچه در میزان شعرانی است که اجماع کرده اند خلف بر کثرت علم و ورع و عبادت و دقت مدارک و استنباط امام ابوحنیفه و من از سیدی علی ان خواص شنیده ام که میفرمود که مدارک امام ابوحنیفه بسیار باریک اند بخیر اند اما بر اولیا و اهل کشف و یکپس از ان واقع نمیتواند گشت پس ازین قرار واد معلوم گشت که هر کس چنانچه مثلاً فخر الدین رازی که از اقوال امام ابوحنیفه در بعضی از انما اعتراض کرده اند محض بسبب خفای مدارک امام معظم است از وی استی و چونکه فقهای نامی بمعانی دقیقه احادیث میرسانند محدثین لهذا ترمذی نیز در باب غسل میت گفت و کذا قال الفقهاء و هو اعلم بمعانی الحدیث استی و آنچه بعضی منکرین از مناقب امام از زمانه تا ما در باب مناقب امام میگویند که کسی را که جمله پیغمبر و احادیث رسیده باشند او را چه علم باشد و چه نقوی چه خدا شناسی پس چه جای آنکه در دین اسلام امام امام گردد و چنانچه در این خلدون است که ابوحنیفه نه کوفی را کل پیغمبر رسیده بود و بس کوهیم که جواب آن بچند وجه است

و تعصب ابن جوزی و تهری وی بر کسی پیشین نیست تا آنکه احادیث صحیح و مستند از فضیلت اهل کلام

نا
جانب

<p>اول اینکه موجب قول ع عدد شود سبب نزول حق تعالی است ازین انکار و لعن زنی حاسدین معافی دیگر ثابت گشت که آن تعریف امامست با علم مرآت توصیف یعنی مصداق کشتن امامست همان احادیث صحیح و موثره را که از آنحضرت علیه السلام بطریق مشین گوی در حق امام رسا شده که لَوْ كَانَ الْعِلْمُ بِعَدْلِ الْإِنْسَانِ أَجْمَعٍ بِمَا جَاءَ مِنْ رِوَايَةِ سُلَيْمَانَ بْنِ چهارم گذشت ع و ده چه خوش طبعه بمن زده ع تیشه بر پای خویش تن نه توضیحش اینکه بقول حاسد خصمیکه با ما بهفته حدیث از علم خود مسائل فتنیه پیش را استخراج نمود و حال آنکه همه آن مسائل موافق قرآن و حدیث و اجماع است اند چنانچه تطبیق آن در فتح القدر و عینی شروع هدایه و عینی شرح بخاری و فتنیه المستملی شرح المنیة المصلی و تلحاوی معروف بشرح معانی الآثار و شرح مواهب الرحمن و دیگر کتب موجود است و یک مسأله از آن مسائل بلا انحصار از احادیث رسول الله صلعم مخالف فی پس هر چند که تخصیص آل فارس در نبات دبی خیر الا نام با اتفاق علمای فحام در شان آن برگزیده انام زینت اختتام پذیرفته است اما لا محال از کلام حاسد منکر نیز کمال توضیح قبول نمود و حال آنکه صفت نکالیت آنست که خصم با وجود انکار قائل آن کارگردن پس شکستن دهن انکار و برادر از مصداقیت آن همین سنگ قول بهفته حدیث وی پیش اهل انصاف بس کافی است و ازین باعث است که اهل انصاف مثل علمای شافعی و غیره بسبب حق گوئی و اهل حد سبب انکار خود قائل گشتند بر امام بودن آن سراج است مر جمله اهل اسلام را ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء ع</p>	<p>زبان تو آخر زیان تو شد روزی غم بیدی فرودش دهقان پسرش ز گوشه دید نا یافته دم دو گوش گم کرد</p>	<p>بیان تو قلع لسان تو شد بودست خرمیکه دم نبودش بگذشت درون کشت ناری اسکین خرک آرزوی دم کرد</p>
<p>این است سزای او سر انجام</p>	<p>و چه دوم اینکه این نقل خلاص عقل مرصع و نقل صحیح</p>	<p>چرا که کسیکه پانزده مسانید از وی علمای نامی نقل کرده باشند خود چگونه صورت بند که وی اهل بهفته عدد و حدیث باشد چنانکه خوارزمی در سند امام اعظم آورده که حقایق حدیث و ائمه</p>

نا
جانب

روایات حدیث امام را در پانزده سانسید جمع نموده اند **مسند اول** را امام حافظ ابو محمد عبد الله بن محمد بن یعقوب کاشانی بخاری المعروف بعبد الله الاستاذ - و **دوم** را امام حافظ ابو القاسم طلح بن محمد بن جعفر الشاهد العدل - **سوم** را امام حافظ ابو الحسن محمد بن مظفر بن موسی بن عیسی **چهارم** را امام حافظ ابو نعیم احمد بن عبد الله بن احمد الاصفهانی صاحب **تجلیه** **پنجم** را شیخ ثقة العدل ابو بکر محمد بن عبد الباقی بن محمد الانصاری - **ششم** را امام حافظ صاحب **جمع** و **هفتم** ابو احمد عبد الله بن عدی الجرجانی - **هفتم** را امام حسن بن زیاد و **نهم** را حافظ عمر بن حسن الاششانی - **نهم** را امام حافظ ابو بکر احمد بن محمد بن خالد الکلاعی - و **دهم** را حافظ ابو عبد الله حسین بن محمد بن خسرو البلخی - **یازدهم** را امام ابو یوسف قاضی - و **وزدهم** را امام محمد بن حسن شیبانی **سیزدهم** را امام حماد بن امام ابو حنیفه **چهاردهم** را نیز امام محمد بن حسن شیبانی **پانزدهم** را حافظ ابو القاسم عبد الله بن محمد بن ابی العوام العدی جمع کرده - و این همه **مسندات** پانزده گانه را بحذف اسانید و تکرار حدیث امام ابوالمؤید خوارزمی در **مسند خوارزمی** مشهور امام اعظم **در** **مسند** جمع نموده - و نیز یکی از **مسندات** امام **مسند حنیف** است که نظامی قاری بران شرحی نوشته است **علاوه** ازین کسی را که مانند عطاء بن ابی رباح و نافع بن عمر و عمر بن دینار و محارب بن دثار و اعشش کوفی و امام باقر و علقمه بن مرثد و کحول شامی و امام هوزاعی شامی و محمد بن مسلم الزهری و ابو اسحق السبیعی و سلیمان بن یسار و عبد الرحمن بن هریر الاخرج و منصور المعتمر و هشام بن عروه که ایشان جمله ارکان روایت و از مشایخ امام ابو حنیفه اند **مسند فضیلت** در علم حدیث داده باشند پس ویرا در علم حدیث چه قدر پای بلند نصیب باشد باینهمه نظر بر تلامذه امام باید انداخت اگر در علم حدیث ویرا ید طولی نصیب نبودی گاهی اینچنین بایمه حدیث از وی اخذ حدیث نکردندی بخی بن سعید القطان که در فن جمع و تعدیل امام است و عبد الرزاق بن همام که از جامع کبیری امام بخاری اخذ نموده و نیز بن ماریون که استاذ احمد حنبل است و کعب بن الجراح که در حق وی امام احمد حنبل فرمودی که من در حفظ و استناد و روایت کسی را همسر وی ندیدم و عبد الله بن المبارک که در فن حدیث امیر المؤمنین تسلیم کرده شده و بخی بن زکریا بن ابی زائده که در حق وی علی بن

اسامی مستفاد پانزده مسانید امام

جمع مسند خوارزمی چهارده گانه

شیخ بخاری گفته که وی ششای علم است این چند نفر از تلامذات امام که مذکور شدند برای نام شاگرد
 نبودند بلکه سالها سال از دامن فیض وی تعلیم یافته و بران ایشان از اخرو ناز میبود چنانچه نوی
 در تذیب از عبداللہ بن مبارک در ترجمہ امام ابوحنیفہ آورده که وی گفتی که اگر حق تعالی مدد من
 با ابوحنیفہ و سفیان ثوری نفرمودی بر آئینہ بودی مروی از عوام استی پس با وجود اینچنین
 تجرد علم حدیث و پراشفتہ حدیث منسوب ساختن و بران مجادلہ نمودن بجز از تعصب و
 حسد و کبر چه گفته آید معذرا - و در مسند خوارزمی آورده که آن اصحاب ابوحنیفہ را که از امام
 سنانید و برار وایت کرده اند پانصد نفر یا قدری ازین زیادہ اند - و در میان این اویان
 از امام همان مشایخ نیز شامل اند که از ایشان امام شافعی در سند خود که آنرا ابو العباس محمد بن
 یعقوب اصم جمع نموده روایت کرده و در آن سند کل مشایخ شافعی از اصحاب ابوحنیفہ نسبت
 مشایخ اند - و نیز در تعداد این پانصد مشایخ آن مشایخ نیز شامل اند که از آنها مشایخ امام احمد
 و امام بخاری و امام مسلم از اصحاب امام ابوحنیفہ روایت کرده اند انشی - و عارف باند امام
 شعرانی مالکی در جلد اول از میزان خود میگوید که بر آئینہ حق تعالی بمن احسان کرده بمعاینہ سند
 مسند امام ابوحنیفہ و نسخای وی صحیح بودند مروی تحریرات حفاظ حدیث موجود بودند
 که از آنها تحریر اخیر از میاطی بود - و در آنها من هیچ یکی چنین حدیث ندیدم که در آنها بجز
 از عمدہ تابعین عادل و ثقہ مثل اسود و علقمہ و عطاء و حکمہ و مجاہد و محول و حسن بصری و
 مثل ایشان رسمہ اسناد کسی دیگر نیز روایت کرده باشد پس تمام روایت حدیث در میان ابوحنیفہ
 تا رسول اللہ عادل و ثقہ اند و هیچ یکی در ایشان کاذب یا مستم بکذب نبود استی و آنچه بعضی از
 حاسدین این زمان نوشته اند که این مروی قلیل که از وی جمع کرده اند نیز مکمل علیہ است و
 در ترجمہ روایت دیگران نیست آنچه جواب آن صاحب میزان ہمدان کتاب نوشته کہ مجملہ
 حاصلش اینکه چونکہ از سنانید امام صاف ظاہر است کہ اولہ امام ہمہ قوی اند چو کہ روایت آن
 ہمہ ثقہ و عادل اند پس قدح بعضی حفاظ حدیث را چه معنی است کہ میفرمایند کہ فلان دلیل امام
 ضعیف است مثلاً گوئیم کہ بر ما واجب است کہ ما آنرا یقیناً بران راویان محمول نمائیم کہ تحت
 از امام بعد از وفات وی در سند نامی آن آمده اند و یا همان دلیل را بطریق دیگر مخالفت از

بناشدند بر این سنانید امام که مذکور شد
 مشایخ امام هاشم
 در این کتاب از مناقب امام هاشم
 در این کتاب از مناقب امام هاشم
 در این کتاب از مناقب امام هاشم

در این کتاب
بعضی از مناقب
امام هاشم
علیه السلام
درج شده است
که در دیگر کتابها
نمیباشد

در این کتاب
بعضی از مناقب
امام هاشم
علیه السلام
درج شده است
که در دیگر کتابها
نمیباشد

در این کتاب
بعضی از مناقب
امام هاشم
علیه السلام
درج شده است
که در دیگر کتابها
نمیباشد

طریق امام آورده اند چه که هر یک حدیث را که من در سائید ثلثه امام که یافتیم بالضرورت آن صحیح بود
و بعد از امام و سند حدیث وجود کدانی را وی ضعیف بودن در حق امام قبا حتی ندارد و کما
ست ما را برای محبت حدیث استدلال مجتهد بر آن پست و واجب است بر ما که آنرا در عمل آوریم اگر
بغیر از امام آنرا کسی دیگر روایت نکرده باشد انتہی - و آنچه در حجة الله البالغة مسند خوارزمی را از
کتاب احادیث در طبقه رابعه شمار کرده پس ازین تضعیف مرویات امام اعظم بیچ گونه لازم نمی آید
چرا که مسند خوارزمی نام آن مجموعه مسانید است که در آن قاضی القضاة ابو المؤید محمد بن محمود بن
محمد خوارزمی در سنه ۶۲۴ هجری بحدف اسناد و تکرار احادیث همان پانزده گانه مسانید را جمع کرده
که آنرا اصحاب ابو حنیفه بواسطه و دیگر حفاظ حدیث بالواسطه از مرویات امام جمع کرده بودند
پس پس ظاهر است که مسند خوارزمی را بسبب حذف اسناد از ما قبل امام و نیز بسبب ظاهراً
نکردن اینکه هر یک حدیث بکدام کدام سند نقل کرده آن مرتبه و حیثیت نداشته که اصل مسانید
راست چنانچه مشکوة شریف همین باعث حذف اسناد و غیره همان رتبه نمیدارد که بنده محترم
و غیره راست اگر چه احادیث مندرجه مشکوة صحیح و قابل اعتبار اند همچنین احادیث مسند
مذکور اگر چه صحیح و قابل اعتماد اند مگر آن مسند خود بحیثیت کذائی در طبقه رابعه شمار کرده شده
و اگر این را مسلم ندانیم پس لازم آید که در آن همه مرویات امام اعظم که درج اند معاذ الله
حال آنکه بیچ ماعل این را روا نخواهد داشت چرا که صد احادیث مندرجه مسند مذکور فقط
معنی موافق صحاح سته خصوصاً مطابق صحیح بخاری و مسلم اند و اگر کسی را تحقیقات در این
منظور باشد پس ویر لازم که کتاب عقود و اجواهر المنیفة فی ادلة الامام ابی حنیفه را که ظاهر لغرض
تطبیق مذکور تالیف شده ببیند و ازان تسلی نماید - باقی ما ندانم منکرین میگویند که این
مسانید را امام بذات خود جمع نکرده اند پس آنرا چه اعتبار گوئیم که بین طور موطنی امام مالک و
مسند امام شافعی که بالاتفاق مقبول همه اهل تسنن اند نیز جمع کرده ایشان بنید بلکه تاسید
ایشان از ایشان جمع کرده همچنین حکم مسانید امام است - و چونکه قول بنده حدیث چنین
امام بزرگ صحیح خلاف درایت اهل عقول و روایت اهل نقول است لهذا در قافی مالکی المذنب
در شرح موطنی قول را نقل کرده - اول پانصد و و هم بقصد سوم یک ترازو چند بالا

چهارم یک هزار و هشتاد و هشت پنجم شصت و شش حدیث را از روایات
ابو حنیفه ارقام نموده مگر نزدیک عقلا قول زائد را زیاد اعتبار است بسبب آنکه این روایات
بسبب علم راویان است پس بعضی را بر زیاد مرویات از امام علم رسید
بر بعضی دیگر و این ضروریست که آنچه از بعضی راویان نقلت محقق مانده همان چیز و نفس الامر
نیز ثابت نباشد و از این بیان این نیز ثابت گردید که این نیز ضروریست که آنچه نزد یک
امام از احادیث صحیح بودند جمله راویان معلوم شده باشد ممکن است که نزدیک امام زیاد
احادیث باشد از آنچه باین بچگانه راویان معلوم شده باشد و این امر بس ظاهراًست از بقول
شدن پانزده مسانید از امام که در آنها احادیث از این بقول بچگانه بیش اند فافهموا و انصف
و لا یقل الی التثنی و التثانی و چه سوم اینکه این قول محض از جهت غلطی این غلطی
یا از زلت کاتب سرزده شده چه سراسر از ان تحریرات مخالف است که از ثقات شافعی و غیره
در باب تخریج امام در هر علم درج گشته خاصه از تصریحات ابن حجر و نیز از قول زر قانی و صاحبان
مسانید معلومه و نیز مخالف است از تحقیقات و چه چهارم پس بالضرور این قول شاذ و مردود
معلوم میشود پس ممکن است که ابن خلدون سبعة و اثنی عشر یعنی روایت هفتصد و نهمین باشد
و بطلی خود از وی و یا بزلت از کاتب سبعة عشر یعنی هفتصد و نهمین باشد چنانکه
همین مطلب از عبارت مابعدوی هدرین کتاب بخوبی ثابت میشود و آن اینکه و قد یقول
بعض البغضیین المتعصبین الی ان من هم من كان قلیل البغضاء فی الحديث فلهذا
قلت و ایتة و لا سبیل الی هذا المعتقد فی کبار الائمة لان الشریعة اما تؤخذ
من الکتاب الشئ یعنی تحقیق بعضی از دشمنان متعصبین افترای این کرده که از
ایم مجتهدین بعضی آنست که در علم حدیث تحلیل البغضاء بود ازین باعث کم گشت سلسله
روایت از وی مگر و حق مجتهدین کبار این اعتقاد حاسدین هیچ سبیل نیست چه که احکام شرعی
از قرآن و حدیث ما خود اند پس تا وقتیکه در کتاب سنت معرفت نامه کسی را حاصل نباشد
بر اخراج احکام شرعی چگونه قادر گردد پس ازین عبارت وی صاف انکار وی معلوم میشود
بر منکرین از تخریج مجتهدین در علم حدیث نه که خود قائل گردد بر بقدر حدیث از امام ابو حنیفه

در کتاب برادریت زر قانی

فافهموا و انصف و لا یقل الی التثنی و التثانی

اصحاح ثلثون و اربعون از امام

بلکه خاص در حق امام صاحب بعد ازین جواب میدهند که اولاً امام ابوحنیفه ائمه ائمه
 باشد در قیاس و شروط الروایة و الثعل و ضعف روایة الحدیث البیاتی اذ اعلمنا
 الفعل النفسی نقلت من اهلها روایتی نقل حدیثی لا انه ترك رواية الحدیث
 معتدلاً لخشاة من ذاك و يدل على انه من كبار المجتهدين في علم الحدیث
 اجتهاد من جهة بینه و الثعل و علی و احتیاطاً سرّاً و قبولاً و اما غیره من
 المجتهدین و هم ائمّه و هم قنوسه و فی الشرط فله حدیثیهم و اکل عن اجتهاد
 و قد توسع اصحابه من بعده فی الشرط و کثرت روایته و روی الطحاوی
 فاکثر و کتب مسنده یعنی باعث قلت روایت از ابوحنیفه اینست که وی در حدیث
 در باره روایت و عمل آن قیود سخت شرط نموده و حدیث یقینی را وقتیکه فعل نفسی یا او
 معارض باشد ضعیف قرار داد ازین جهت روایت حدیث از وی نقل کردیم
 نه اینکه معاذ الله ایشان را حدیثی را حدیثی ترک نمود و معتبر بودن در سبب بی در میان مجتهدین
 و محدثین دلالت میکند بر اینکه وی رحمه الله در علم حدیث از مجتهدین کبارست و در باره روایت
 بر این و اعتبار آن (یعنی در وقت مباحثه از اقوال مجتهدین و محدثین) خواه بطور مرد باشد
 خواه بطریق قبول نیز دلالت بر بودن وی در علم حدیث از کبار مجتهدین و ما سوا از امام
 دیگر جمهور محدثین در باره شرط حدیث و سعت کرده اند و قیود آسان شرط نموده اند ازین
 باعث روایت حدیث از ایشان بکثرت شدند و این تشدد در شرط حدیث یاوست
 دران این امر اجتهاد است موقوف است بر اجتهاد هر مجتهد چنانکه خود تلازمه امام صاحب
 بعد از وی در شرط حدیث و سعت نمودند تا آنکه از ایشان روایت بکثرت رسید حتی که
 طحاوی حنفی نیز روایات حدیث بکثرت نمود و یک سند امام را از روایات امام نوشت
 انتمی پس چشم انصاف را در کرده مضمون افقوا منون ببعض الکتاب و کفران ببعض
 معمول به خود ساخته پس جمله عبارت این خلدون را مطلقاً باید کرد و رد و لا تقر بوجوه
 السلوة تنها محو نباید گشت بلکه در و انتم سکا دی نیز التفاتی باید نمود تا که کفر و اسلام
 از آن محلی ظاهر گردد که ازین عبارت این خلدون بچه قدر زور و شور بودن امام را که

مجتهدین در علم حدیث ثابت میشود پس نقل بقدر حدیث از وی چه معنی میدارد
 چشمهایش از روشنی رخشتم **اگر پیش مرقان بر شکلی سکنم** و نیز موافق ترست این
 عبارت ابن خلدون با اقوال دیگر ثقات چنانچه ملا علی قاری در خطبه شرح سید امام آورده که چونکه
 امام از دلایل با استخراج مسائل مشغول میبودی ازین باعث روایت از وی بقلت بهم رسید
 چنانچه اجل صحابه مثل ابوبکر و عمر رضی الله عنهم چونکه در رعایت امرایم مشغول میبودندی در
 نقل احادیث و روایت از دیگر صحابه مضار مقصود بودندی - و ظاهرست اینکه اگر ابوحنیفه
 بر کتاب الله و سنت رسول الله صلعم محیط نبودی هرگز متصور و ممکن نبود که وی امام مقتدای
 امت شدند و تمام فقها عیال وی خصوصاً در قرن اول با وجودیکه در آنوقت بسیاری
 از ائمه مجتهدین موجود بودند و کجای وی پسند خود از امام ابو یوسف روایت کرده که امام
 ابوحنیفه را سیفر نمودند که هیچ کسی را لائق نیست که هیچ یکی حدیث را روایت کند مگر وقتیکه
 از روز شنیدن آن تار و زبان آن از ابوعبیده یعنی بالغانک یاد داشته باشد حاصل این
 کلام اینکه روایت بالمعنی نزدیک امام صاحب جائز نیست اگر چه مطابق اصل باشد بر خلاف
 جمهور محدثین که ایشان روایت بالمعنی را جائز داشته اند پس ازین علت در ظاهر روایت
 از امام بقلت ظاهر شد انتمی - و در شامی آورده که ما حاصلش اینکه اکثر مجتهدین مثل ابوبکر
 و عمر و صحابه و مالک شافعی در مابعد چونکه در اجماع امور و بدایت در روایت مشغول میبودند
 از جهت روایت کمتر آمدند از آنانکه محض بر روایت مصروف می بودند و در زبیه از ایشان مضار
 میبودند چه که روایت بدون بدایت چندان خوب نیست بلکه قاضی ابن عبدالبر مالک پیرو مذمت
 این بابی معتقد ساخته و گفته که علماء و فقها و جمهور مسلمین روایت حدیث را بجز تفقه و تدبر
 مذموم دانسته و این بشهره گفته که روایت حدیث کم کن تا که توفیق گردی انتی - و در
بستان المحیثین آورده که فرمود امام مالک که روایت بکثرت کردن چیزی علم نیست
 بلکه علم آنست که حق تعالی آنرا در سینه مردم می نهد انتی **روایت درایت بر جهان بوی**
 نامعی فرق نقل سفیه عقل نهانی **پس جمله روایات امام با دیاریات اند که این فرقه و ابیه بر سر**
 از آن محروم اند چرا که ایشان مثل حواکم قصد پنداندن خلاصه طلب - و قتی که از جانب

در کتب معتبره

در کتب معتبره

در کتب معتبره

در کتب معتبره

و تفکیک روایت نسبت می یابند از تفاوت ظاهر و باطن روایت

جواب بر وجه چهارم

حق تعالی در روزانزل مطالب فنی از قرآن و احادیث و غرض و مقصود از کلام تقسیم میشد خدا میداند که این طائفه بیداران در ظلمت کدام تراویده پنهان شده بودند که از مثل اینچنین محرم محروم مانند طر فیه ترازین بوالفضولان باینکه اگر بنعمیه ازلی خود صابر شدند و با اهل حق عداوت نداشتندی نیز در حق ایشان غنیمت محکم علاج حسد چیست ع بر کرد روی رسد ناچار گوید و ای را چه چونکه لقب امام اعظم در حق آن امام اتام من جانب الله در تمام عالم اشتراک یافته پس از روی حسد برای انعام آن اگر چه ایشان صد با قسم نیش زنی و زدن تا آنکه گاهی میگویند که وی از روی عقل خود گفته و گاهی قائل شده اند که احادیث وی ضعیف اند و گاهی قلت نقل روایت پیش ساخته که جمله روایات وی هفده احادیث بودند مگر بجز از خجالت و روایاتی ایشان در حق آن عالم یکتا وارث انبیاء مضر نخواهد شد چراغی را که ایزد بر فسر و زو

چراغی است زنده ریش بسوزد و چه چهارم اینکه رسیدن جمله هفده حدیث بابوحنیفه در سراسر خلافت نقل صحیح است چه اگر چهارم مساند پانزده گانه متذکره بالا کما قطع کرده شود و خیار دیگر تصانیف تلامذه امام دیده شود که در آن بذریعه امام بسند مسلسل اخبار و آثار صحیح و معتبر مثل موطا و کتاب الآثار و کتاب الحج و تفسیر کبیر امام محمد و کتاب الخراج و امالی و غیره امام ابویوسف پس در آن صد حدیث ظاهر گردند بر روایت امام صاحب پس بجز از افترای محض در حق قول هفده حدیث دیگر چه گفته آید عللا و ه اینکه مصنف ابن ابی شیبه و مصنف عبد الرزاق و تصانیف دارقطنی و تصانیف حاکم و تصانیف بیهقی و تصانیف طحاوی مثل شرح معانی الآثار و مشکل الآثار و غیره را باید دید که در آنها چه قدر روایات بر روایت امام ابوحنیفه موجود اند و چگونه نباشد و حال آنکه محدث دهلوی و نیز ملا علی قاری نوشته که نزدیک امام اعظم چند صد و ق از کتب احادیث پُر بودند و از بودن احادیث نزد کسی این لازم نیست که آن جمله احادیث از وی نقل نیز کرده شود چه روایت کردن چیزی دیگرست و دانستن امر آخر چنانچه این امر از حالات امام بخاری و غیره با وجود تحریر ایشان نقل روایت صاف ظاهر است که مجاز فیه از سلسله احادیث که یاد میداشت جمله شش هزار احادیث بلا تکرار از وی در صحیح بخاری منقول گشته پس در حق کسانی که از روایت بدرایت و استنباط بدل جان مصروف نباشند

چشمه کرده آید و وجه پنجم اینک هر شخص میداند که زمانه انتهای زمانه صحابه و ابتدای شروع
 تابعین بود و نیز طریق اهل اسلام آن زمان زبانی باید کردن احادیث بود اگر چه بعضی از ایشان
 برای احتیاط کتابت نیز میکردند و حال آنکه در آن زمان هر طفل کتبی را صد احادیث زبانی
 یاد میداد پس رسیدن به هفده حدیث امام ابوحنیفه با وجودیکه در کودکی از جهت کثرت علم و
 علما در آن بقعه الاسلام ملقب بود و باش میداشت و نیز هم در آن زمان با امام اعظم
 ملقب گردیده چه معنی میدارد و وجه ششم اینک چونکه شاخ امام اعظم در علم حسب بیان
 ابن حجر و غیره حدیثین چهار هزار اند که بمجموعه از ایشان قریب به صد شاخ در سانسید امام بنویسند
 که امام بلا واسطه از هر یک چند متعدد روایات بسند متصل کرده پس قول به هفده حدیث چه معنی
 میدارد و وجه هفتم اینک امام دژی و نیز دیگر نقاد رجال امام صاحب را در زمره حفا نا احادیث
 ذکر کرده اند پس کسی را که حرف هفده حدیث رسیده باشد و یا محدث گفتن خطاست پس از
 حفا نا احادیث او را شمردن چه معنی میدارد - و وجه هشتم اینک خود ابن خلدون قول به هفده حدیث
 مسلم نمیدارد و لکن ابوصیفه حمیر بن زکرم و حدیث قال یقال بلغنا من روایته الی سبعة
 عشر حدیثا او نحوه که لفظ یقال برای ضعف است پس قول ضعیف را که قائلش خود
 بر ائمه مطالبه بمقابله اقوال اهل ثقات آوردن محض حماقت در حماقت است و یا سرانجام
 بنات سده **لی فروعت حکم آمدنی اصول** **بایدت شرم از خدای و از رسول** و وجه
 نهم اینک اگر فرض کرده شود که ابن خلدون دیده و دانسته این روایت را مسترد دانسته است
 نیز این قول وی در حق امام چیزی مضرت نیست چرا که ابن خلدون اگر چه امور تاریخیه ما بری کامل
 بود مگر او را در علوم غریبه مهارت و در فن حدیث و علم رجال و غیره مداخلت نبود چنانکه
 شمس الدین محمد بن عبدالرحمن سجادی که شاگرد رشید حافظ ابن حجر عسقلانی است در کتاب
 ضواء اللامع فی اعیان القرن التاسع در ترجمه ابن خلدون نوشته و گویند ما هرا
 بالعلوم الشرعیة آری اگر از کلامی محدث که ویرا در علم روایات حدیث و غیره مهارت
 در کتب حدیث و اتقیت نامه بودی اینچنین قول سر زو شدی اسکانش بودی که آن قول
 وی طعنت گشتی نه که از مثل ابن خلدون که از کتب علم حدیث چندان ما بر نبود این عجا

نا

نا

نا

نا

نا

بموجب ع کجا دانند حال ما بسکساران سا علما به چه دانند که روایات امام ابوحنیفه در کتب
 ظلم حدیث چه قد و وجود دارند و اگر ویرا علم بر کتب حدیث بودی همین کذب هیچ از وی گاهی
 صادر نشدی چسب که تنها سوطای امام محمد برای کذب وی کافیست قطع لحاظ از مسانید و
 معانی الآثار و دیگر کتب بلکه وی خود در خطبه کتاب مقرست برینکه در امور تاریخی و حکایات
 مستقوله وقوع غلطی اغلب است پس آنرا پیشتر بمیزان عقل سنجیدن لازم و هر آن امر که از بر این
 قطعی عقلیه و نقلیه مخالف باشد آنرا رد کردن لازمست مگر حاسدان از جنت درو درونی

خود طالبان خسرده مبنی اند نه جویندگان حق شنوی	چون کنی بر بنی حسد مکر و حسد
زنان حد و دل را سیاهی یارند	آن ابو جهل از محمد تنگ داشت
بواحقکم نامش بد و بوجمل شد	ای بسا اهل از حسد نابل شد
از حسد در طوق لعنت شد قرن	ای کریم و خالق عرش برین
در درام از حسد و حاسدن	چون کنی بر بنی حسد مکر و حسد

سلسله یازدهم در مناقب امام حسن

در مسند خوارزم از سیف الایمن سائل آورده که این مشهورست که امام اعظم از چهار هزار علما
 تا بعین علم فقه و علم حدیث تلمذ حاصل کرد مگر امام بر علم خود از زبان خود فتوی نداد تا آنکه
 ایشان همه او را اجازت دادند پس بعد از آن امام در مسجد جامع کوفه نشست و بیکزار
 تلامذت نزدیک وی جمع شدند که از آنجمله جلیل نفر فاضل ترو بزرگ تر بودند که مرتبه اجتهاد پیدا شدند
 پس آنها را مقرب خود گردانیده فرمود که شمار از دوازده تن که ما را من اید و من فرس فقیر پاری شما انجام
 کرده زین نهاده آورده کرده ام پس شما ایداه من نمائید چه اگر مردم مرا بل جهم ساخته اند دیگران
 سبک زنند و بار بر پشت من است یعنی مردم از جنت تقلید نجات یابند مگر اگر در عرق و ریزی
 اجتهاد چیزی تساهل کرده آیه و اخذ آن از من باشد پس از عادات شریفش این بود که هرگاه
 که کدای واقعه پیش آمدی با تلامذه مجتهدان خود در آن مشوره و مناظره و گفتگو فرمودی و از
 ایشان پرسیدی و جمله احادیث و آثار که نزدیک ایشان بودند می آنرا شنیدی و آنچه او را
 معلوم بودی آنرا در پیش ایشان بیان کردی و تا یکماه بلکه زائد از یکماه نیز در آن واقعه بودید
 مناظره کردند تا آنکه در آخر بهر چاق اتفاق افتادی پس آن قول محقق را امام ابو یوسف ثبت

سلسله یازدهم در مناقب امام حسن

در مناقب امام حسن

در مناقب امام حسن

کردی تا آنکه تمام اصول فقه را بدین طریق شوری کرده ثابت نمود و مثل دیگر ائمه مجتهدین امام
اعظم تنها بذات خود درین قوانین دین متفرد نشده استی کذا فی فتاوی سر اجیه لهذا ابن حجر و غیر
گفته که متفق شدند بر ابو حنیفه را تلامذ می که دیگر مجتهدین و ائمه روی زمین را این نعمت عظمی
میسر نشده. و حافظ ابو الحسن و شقی شافعی در عقود البجانب آورده قاضی ابو یوسف
که در حق وی یحیی بن معین صاحب الحدیث گفته و علامه ذهبی ویراد حفظ حدیث محسوب
کرده است میگوید مایان با امام در مسائل بحث کردند می بهر طریق رای می قائل شدی برای
حلقه درس بر خاسته نزد محدثین کوفه میفرم و از ایشان احادیث متعلق آن ساله دریافت
مینمودم پس بخدمت امام آمده آن جمله احادیث را بوی شنو انیدی امام بعضی را از آن قبول فرمود
و بعضی را رد نمودی و گفستی که این صحیح نیست من می پرسیدم که ترا چگونه معلوم شد میفرمود و بر آن
علم که در کوفه است من عالم آنم و امام ملجای پسند متصل از اسد بن فرات روایت کرده است
که از تلامذ ابو حنیفه کسانی که در دین فقه شریک امام بودند چهل نفر اند که در ایشان همین چند نفر
زیاده ممتاز بودند ابو یوسف زفر و او و طائی اسد بن عمر یوسف بن خالد القیمی یحیی بن ابی زائد
و تاسی سال همین خدمت را انجام میدادند انتی و این چند نفر نیز در ایشان از ممتازین بودند
حافیه از و بی ابو علی غری علی سهر قاسم بن معن و حبان و برادرش مندل و از ایشان کسانی که
در خاص فنون ممتاز و استاد کل بودند و نیز در تکمیل فقه از آن لایب است این چند نفر بودند
یحیی بن ابی زائد و حفص بن غیاث و قاضی ابو یوسف و داود طائی و حبان و مندل
در حدیث و آثار کمال میداشتند قاسم بن معن و امام محمد در ادب و عربیت کامل بودند و امام
زفر و استنباط مشهور بود و محقق شعرانی در میزان کبری آورده که ابو جعفر از شقیق بلخی
آورده که وی میفرمودی که امام ابو حنیفه اربع الناس و اعلم الناس و لعبد الناس و اکرم
الناس بود و نیز زیاده تر ایشان بود و در احتیاط در دین و تبعذ ایشان بود از قول برای و
قیاس در دین حق عز و جل و بود امام ابو حنیفه که بیج ساله را در علم درج نساختی تا آنکه
اجماع همه اصحاب وی بر آن نگشتی و منعقد کردی برای آن ساله مجلسی را پس وقتیکه کل
اصحاب می رجمه اند متفق گشتندی بر اینکه این ساله موافق شریعت است ابو یوسف و یا

شأن امام کسی را که اصحاب نبوده اند

فقه امامان را بهر جهت متفقان را امام

افضای دستور العمل امام

وضع نمودن امام در یک یک شب چند سال را

تکبیر امام از پیش

تعداد سال استخراج امام

دیگر بر احکم فرمودی که این مسأله در بیان باب مرجع کن انتهی و در حدائق بحواله میزان آورده
 که دستور العمل امام چنین بود که در هر سال که صراحت در کتاب الله و سنت رسول الله یافتی
 پس علماء را جمع کرده بر آن قول عمل کردی که بر آن اتفاق همه ایشان شدی و همچنین کار و
 فرمودی اگر کدامی حکم را استنباط کردی و تا وقتیکه علمای معصرا را جمع نکردی آن حکم را حکم بنده
 نکردی و بعد از رضای ایشان مرابو یوسف را حکم تحریر آن مسأله دادی پس کسیکه در اتباع
 سنت رسول الله برین قدم باشد معاذ الله او را بطرف عمل بالرای منسوب کردن چگونه جائز باشد
 انتهی و در تذکرة الاولیا آورده که برای حل شدن مسأله مشکله امام ابو حنیفه چهل بار
 قرآن ختم کردی تا مسأله که او را مشکل بودی کشف شدی و در برهنه بحواله صلوة مستوی
 می آرد که چون امام شهاب بر دست راست بیا سویدی پانصد چند مسأله وضع کردی و بروایتی
 هزار مسأله و چون بر دست چپ گشتی همه را جواب گفتی بامداد مسجد آدینه کوفه رفتی صحاب
 تفاسیر بر دست راست وی نشسته بودند و اصحاب اخبار بر دست چپ می
 کبرای مجتهدین جمع وی (یعنی مثل امام ابو یوسف و محمد و زفر و او دطائی و غیر ایشان) در
 پیش ایشان بودی - وی مسأله آغاز کردی اصحاب تفاسیر تفاسیر باز میگشتند و اصحاب
 اخبار باخبار و کبرای جمع وی با جهاد و آنچه وی گفت بودی بآیت و اخبار و اجماع ایشان
 راست آمدی گفتندی ای امام مسلمانان آن مسأله که شما وضع کرده بودید هم بآیت هم باخبار
 و هم باجماع است راست آمد امام از شادی آن تکبیر گفتی و حاضران جمع وی بر موافقت نیز
 تکبیر گفتندی آواز ایشان باهل کوفه رسیدی اهل کوفه را معلوم شدی که ابو حنیفه را مسأله وضع
 کرد که بآیت و اخبار و اجماع است راست آمده است ایشان نیز تکبیر میگفتندی انتهی - و
 در رساله فضائل ابو حنیفه آورده که ابو الفضل کرمانی میگوید که امام اعظم را پانصد
 هزار (یعنی پنج لاکه) مسأله را استخراج کرده و خطیب خوارزمی میگوید که هشتاد و سه هزار مسأله
 بیرون آورده سی و هشت هزار مسأله را در عبادات و باقی را در معاملات اگر این امر از وی
 صادر نشدی مردم کراهت گفتندی که ذاتی طبقات الکفوی - و در حدائق بحواله حاوی فق
 آورده که فخر از ابن جیحی روایت کرده که وی میگفتی که ای نعمان ابو حنیفه هر یک مسأله که گفته

در حق آن حدیث باشد صحیح نزد من موجود است حق تعالی ترا بر امت محمدیه بسبب رحمت
 پیدا کرده است **م** شکر کردن کی تو انهم و خوراک تو **م** شکر نعمتهای تو چند آنکه نعمتهای تو
 و کتب و عمل بن المدینی میگفتند که اگر ما میخواهیم بر هر یک مسأله که ابو حنیفه آنرا گفته است حدیث
 بیرون آوردن میتوانیم انتهی و در شرح سفر السعادت است که در حقیقت مذهب حنفی
 جامع دلیل عقلی و نقلی است و اکثر اوقات از عادات شریقه ابو حنیفه همین بود که در باره
 مذهب خود تنها بر دلیل عقلی حصر نمودی زیرا که اکثر مردم خود گیر بدین امر اند که سخن نقلی با دلیل
 عقلی تطبیق میدهند و تا وقتی که امر نقلی با عقل ایشان مطابق نباشد بخوبی تمام دل نشین
 ایشان نمیکرد و ازین سبب امام موصوف برای تسلی ایشان اکثر مسائل از دلائل عقلی
 ثابت کردند و زنی فی الواقع دلیل آن از قرآن و حدیث و از قول صحابه میبودی ورنه این
 کی میشود که بغیر از رجوع به قرآن و حدیث و اجماع استدلال بقیاس کرده آید حال آنکه
 واجبست بر مجتهد تا وقتی که حکم کلامی مسأله در قرآن و حدیث و اجماع یافته میشود اجماع
 بطرف قیاس درست نباشد و بعد از نیافتن درین هر سه سبب ضرورت حکم بقیاس نماید
 و دیگر آنکه در حقیقت دلیل عقلی امام برای ترجیح دادن بعضی احادیث بود بر بعضی دیگر یعنی
 وقتی که در میان دو حدیث اختلاف بودی و ترجیح یکی بر دیگری بوجهی من الوجوه نمیشدی
 پس امام هر آن حدیثی را که موافق بقیاس یا فتنی ترجیح میدادی و بالضرورة هر آن حدیث که
 موافق بقیاس باشد جامع میباشد چنانکه در اصول فقه تقریر یافته نه اینکه در مقابل حدیث
 بقیاس عمل کردی انتهی بل مختار و نیز در حدائق از مسند خوارزمی آورده که بحال اختصارش
 اینکه امام ابو حنیفه اعلم الناس و کمال متبع احادیث بود و بچند وجه اول اینکه امام ابو حنیفه
 برخلاف امام شافعی از احادیث اسرائیل را نیز محبت داشته و بر قیاس مقدم میداد و دوم
 قیاس چهار قسم است یکی قیاس مؤثر و او آنست که معنی مشترک در میان اصل و فرع مؤثر
 باشد و دوم قیاس مناسب و او آنست که معنی مناسب میان اصل و فرع باشد شوم
 قیاس شبه و او آنست که در احکام شرعی ظاهری مشابهت در میان اصل و فرع باشد
 چهارم قیاس طرد و او آنست که معنی مطرد در میان اصل و فرع باشد پس ابو حنیفه

در حقیقت مذهب امام جامع دلیل عقلی و نقلی است

نقار قیاس طرد و او آنست که معنی مطرد در میان اصل و فرع باشد پس ابو حنیفه

و اگر دنیا بخدا فیتر با من داده شود بملای شرب بنید هرگز نوشتم آنرا چرا که آن ضرورت نیست - است
 حدیثی و حسن ظن در حق اسلاف خود انتہی - اما خلیف و دیگر معتز ضنین چون دیدند که
 امام اعظم چونکه بر بعضی از ان احادیث عمل نکرده است که آنرا امام شافعی اخذ نموده بود
 پس ایشانرا همین غلط فہمی در گرفت کہ امام اعظم آن احادیث را از روی قیاس ترک
 نموده است و از جهت تصور فہمی خود این را تفہید کہ امام اعظم آن احادیث را بسبب
 احادیث دیگر کہ اصح ترند از ان و قرین اند قیاس ترک نموده نہ بقیاس انتہی ملخصا و توضیح
 این از عبارت شیخ مذکور در فصل سوم طلب کن و بعد ازین امام خوارزمی بطور نمونه زیا
 از سنی و یک احادیث این قبیل ذکر کرده کہ اکثرش از صحیح بخاری و مسلم است امام صاحب
 عمل بران نموده و امام شافعی با احادیث در حد ادنی از ان عمل کرده از اینجا است کہ در
 جوابہ المشیغہ از امام ابو حنیفہ روایت کرده کہ وی رحیمہ سیفر مودی کہ نزدیک من حدیث
 ضعیف نہایت پسندست از آرای رجال لهذا شیخ عبدالحق محدث دہلوی در زاد المتقین
 از عبد الوہاب متقی شیخ خود نقل آورده کہ وی میفرمودی کہ ہر آن کتب حنفیہ کہ در کتاب
 ما وراء النہر و ہندوستان مشہور اند اکثر اثبات احکام در انہا از قیاس و دلائل عقلیہ
 و ہر آن کتب کہ در ملک مصر و شام تصنیف شدہ اند در انہا بر ہر قول حنفی حدیث صحیح وارد
 کردہ و اثبات آن از ان نمودہ اند و بعضی از علمای حنفیہ التزم این کردہ کہ بر ہر یک مطلب
 آیت و حدیث را معامی آرند تا آنکہ موقع آن پیدا میشود کہ گفتہ شود کہ شافعی از اصحاب
 رای اند نہ حنفی انتہی و قول شیخ عبد الوہاب متقی (کہ در خانہ کعبہ خلیفہ و جانشین علی تقی
 بست و شش سال شدہ بود و درین مدت بشر علوم ظاہری و باطنی مصروف بودی و
 در انجا از ہر قسم کتب از نظروی گذشتہ بودند و در سائنہ ہجری وفات یافتہ) از روی
 استقرارین صوابست اگر چہ از روی ظاہری مشکوٰۃ شریف و غیرہ ظاہر میشود کہ ظاہرا
 مذہب امام شافعی موافق بحدیثست نہ مذہب حنفی مگر در حقیقت نہ چنینست
 چرا کہ صاحب مشکوٰۃ نظر بمذہب خود بیشتر رعایت ہمان احادیث کردہ کہ موافق بمذہبش
 بودند اما از نظر کردن بران کتب حنفیہ کہ در ان ماخذ مسائل فرعیہ بیان کردہ اند و تصنیف

کمال کرمش امام

جمیع اینہو چیزہا را امام

در جامع حدیث ضعیف از ان امام

شافعی از اصحاب رای اند نہ حنفی

آن از ملک شام و مصر شده مثل مواهب الرحمن و شرح مواهب الرحمن و فتح القدير و عینی هر دو
 شروع بدایه و ششمی شرح مختصر الوقایه و غنیة المستمل شرح منیة المصلی و لحاوی معروف بشرح
 معانی الآثار از مثل اینچنین کتب صاف تصدیق کامل برای قول سابق بوجه اتم و اکل معلوم
 میشود **ج** شصت سیلیمان آنکس که شک نماید بر عقل و دانش او خندند مرغ و ماهی

لهذا علامه شعرانی مالکی در میزان کبری می نویسد قسمه من کتاب اوله المذاکاة هب یا نایف
 نمودم پس من تتبع اقوال ابو حنیفه و اصحاب وی نمودم پس من هیچ قول امام صاحب و
 اصحاب او را نیافتم مگر اینکه بالضرورت آن قول ایشان مستند بکدامی اصل صحیح مثل آیت یا
 حدیث یا اثر یا مفهوم اثر یا حدیث ضعیف کثیر الطرق (یعنی که بدرجه حسن بغیر رسید باشند)
 یا قیاس صحیح یا فتم پس هر کسی را که واقفیت بر مذکور منظور باشد بروی لازم است که وی کتاب
 مذکور را مطالعه نماید انتهی از اینجا است آنچه شاه ولی الله محدث دهلوی در فیوض الحرمین آورده
 که معلوم کنانید از رسول خدا صلعم که تحقیق در مذاهب حنفی چنین طریق پسندیده است
 که نسبت بمذاهب دیگر موافق تر است بآن سنت معروفه که در زمان بخاری و اصحاب وی

جمع شده و پخته گردیده **د** رسم بزرگان بود انصاف کارا **و** لکاحسان نیست بجز خاخار
 و آنکه نذر و دل رحمت پذیر **ه** تهمت پشینه نهد بر حریر **و** لهدا در میزان شعرانی

نوشته که بر آئینه این کلام که ابو حنیفه مقدم میکند قیاس را بر حدیث رسول الله صلعم
 از شخصی صادر شده که با امام در تعصب میکند و در دین وی مشهور و در گفتار وی غیر متوجه است

نیش عقرب زدن کین است **ز** مقتضای طبیعتش است **و** ازین کلام حق جل جلاله ان
 الشَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلَّ اُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُوهٌ یعنی جمیع اعضا از گوش

چشم و دل و برون قیامت همه ایشان پرسیدنی باشند و نیز ازین که مایه لفظ کفر
 قول اوله کالدیه ترقیب حدیث یعنی نیگوید از هیچ قولی مگر اینکه نزد او نگهبانان تویه اند
 از کار اما کاتبین و نیز از حدیث رسول الله علیه الصلوة والسلام که معاذ را فرموده بود
 وَهَلْ يَكُفُّ النَّاسَ فِي النَّارِ عَلَى وَجْهِهِمْ اِلَّا حَصَائِدُ السَّمَكِ یعنی بغیر از باری
 زبانها هیچ چیز مردم را در و زخم سرنگون بروی نمی اندازد آن شخص بالکل غافل است **ح**

استند بود از هیچ منبعی غیر عقل و شرانی

و نقد از بزرگان علمای بشارت صلعم

در حدیثی که از امام اتر اندکی کرده و در آن قیاس

در کمال کمال شش امام

چنین روی خبیث عاصیه گفت نزدان تسعاً بالکتابیه هر سیه رویان دین را خود چیز
 نیست الا حیل مکر و ستیز و تحقیق روایت کرده امام ابو جعفر شیراز می بستم متصل
 از امام اعظم که وی میفرمودی قسم بخداست که دروغ گفت انشخص و افترا بنده نبود بر ما
 کسیکه گفت که ما قیاس را بر نص مقدم میداریم حال آنکه بعد از نص هیچ حاجت بقیاس ندارد
 را دست برد اگر خواهی صراط مستقیم اگر سخن را بی بسوی ضایع و لغز اگر چه در چشم وی همچون شان تیر باد
 که سخن ننگ خواهد بانی سخن و نیز میفرمودی که ما قیاس را قنیه مینمایم که ضرورت سخت بطرف
 وی می افتد و بیانش اینکه ما بیشتر در مسأله قرآن و حدیث و اقصیه صحابه را می بینیم چون
 در اندوایل آن نیاییم پس در انوقت مسکوت عنه را بر منطوق قیاس مینمایم قنیه
 بدان هر دو صفت علت و واحد جامع باشد و بر وایت دوم چنین آمده که ما بیشتر از کتاب
 الله پست از حدیث رسول الله صلعم پست از ان اقصیه صحابه اخذ کرده عمل میکنیم که بران ایشان
 اتفاق باشد و اگر ایشان از اختلاف باشد پس ما بسبب آن علت جامع که در میان این دو مسأله
 میباشد یک حکم را بر حکم دیگر قیاس میکنیم تا آنکه معنی واضح گردد و بسوخم چنین آمده که ما بیشتر
 بکتاب الله عمل میکنیم پست بر سنت رسول الله صلعم پست بر احادیث ابوبکر و عمر و عثمان و علی
 رضی الله عنهم و بچهارم چنین آمده که وی فرمود که هر چه از آن حضرت علیه السلام آید بر سر و
 چشم است و ما و پدرم فدای آن باد و نیست برای ما از ان مخالفت و آنچه از صحابه آید
 از انما یک قول را اختیار میکنیم و آنچه از غیر صحابه آید فقه رجال و نحن بر حال و باری
 ظیفه بنصور بطرف امام نوشت که ما شنیده ایم که تو قیاس را بر حدیث مقدم میکنی و در حدیث
 امام فرمود که ای امیر المؤمنین اینچنین نیست بلکه ما بیشتر بکتاب الله عمل میکنیم پست بر سنت
 رسول الله صلعم پست بر اقصیه ابی بکر و عمر و عثمان و علی پست بر اقصیه بقیه صحابه و چون ایشان
 با هم اختلاف کنند ما قیاس میکنیم معنی از اقوال ایشان بدان قول عمل میکنیم که قرین بقیاس
 میباشد و قد امود بنی هیچ کسی را هیچ رعایتی نیست استی و پدرین کتاب است که هر کرا
 در دل قدری نور ایمانست در بد گفتن هیچ کبی از ایمه مجتهدین جرأت نمیتواند کرد چه که
 اید و دین مثل ستارای آسمان و دیگر مردم مانند ابله ارض اند که از حال ستارها بجز از

بر کمال کمال شش امام

خیال ایشان دیگر هیچ چیز شناختن نمیتواند هیچ با دست موسوی چه زند سحر سامری و بر خلاف
 آن سخنانیکه بعضی متعصبین بطرف امام ابوحنیفه منسوب کرده اند **در بخردی** چند ز خود نه خبر
 عیب پسندند بزم هنر **و هرگاه** که در قیامت رو برو شوند پس ایشانرا از طرف
 امام فصیح بسیار حاصل گردد **مزن** در وادی مکر و خیل گام **که** در دام بلافتی سر انجام
 و حال آنکه باری شخصی از کوفه نزد امام آمد در آنوقت نزد امام مردم حدیث میخواندند پس
 آنشخص گفت که ما این حدیث را گذاشتیم برین گفتن وی امام او را سخت زجر کرده و تنبیه
 نموده فرمود که اگر حدیث نبودی پس هیچ شخصی از ما قرآن را نفهمید پستر امام از وی پرسید
 که در حق گوشت بوزنه تو چه میگوئی و نزد خود از قرآن بران کدام و لیلی میداری پس آنشخص
 ساکت ماند باز از امام پرسید که شما در حق این چه میفرمایید امام فرمود که بوزنه از چایان **چند**
 نیست و باری شخصی در کوفه کتاب و انیال پیغمبر آورد امام اعظم از وی انقدر ریخته
 که قریب بود که او را بقتل رسانیدی و با وی گفت که آیا سوا از قرآن و حدیث کتاب دیگریست
 از اینجا معلوم باید نمود که امام را بقرآن و حدیث چه قدر تخریص و تخلیص بود و دستي مختصر است
 اندکی با تو بگفتم و بدل ترسیدم **که** دل آزرده شوی ورنه سخن بسیرت

کتابت کردی امام
 بیان فرموده شد که امام
 ناراض شدند امام از شخصی

سلسله دوازدهم و این سلسله جامع است من مناقب بقیه را
 غلام مدح نعمانم شارش گویر جانم **همیشه** منقبت خوانم بطریقی بسیار **اندر** آن طاعنان را که حق را برانکارند
 خدای و جهان را برانکارند **سخن** بخند میگویم مضامین جدید میگویم **کتاب** دید میگویم ندارم با کسی بر دارم
 باید دانست که در حدیث شریف آمده که صحابه از آنحضرت علیه الصلوٰة والسلام
 پرسیدند که یا رسول الله صاحب کیست و طایع که فرمود علیه السلام که از همایگان او پرس
 یعنی بر که نزدیک مردم و دور و نزدیک نیک باشد پس آنشخص نزدیک خدا نیز نیک باشد و مردم و
 نزدیک مردم نزد خدای تعالی نیز بدید باشد **چه** نیکو مثل گفت پیر بدمی
 زبان آنانش تحت لیل خدا **پس** بموجب این خبر نیک اثر احوال امام ابوحنیفه ازین
 اقوال همایگان خیمه دین و اسلام و جوار قبه علم و احکام وی چشم واکرده دریافت کن که

سلسله دوازدهم و این سلسله جامع است مناقب بقیه را

عند احمدی رحمه الله بچ مرتبه علیاست علامه عبد الوهاب شعرانی مالکی در میزان کبری از عبد
 ابن المبارک می رود که وی رحمه الله فرمود که در آدم در کوفه پس اند باشند گان انتقام خاصه از علما
 بنابر این روایت فرمودم که درین اوقات علما را کس نیست پس برگفتند که امام ابوحنیفه باز پرسیدم که او حج الدنیا مالک
 کس نیست پس برگفتند که امام ابوحنیفه باز پرسیدم که آنرا کس نیست پس برگفتند که امام ابوحنیفه باز پرسیدم
 که عبد الله بن عباس و شغل تربلکم کس نیست پس هر چه گفتند امام ابوحنیفه فمأسا له من خلق
 من الاخلای الحسنه الا و قالوا طمحو لا تعلموا احدا خلقا بذلک جیدا الامام ابی حنیفه
 رضی الله تعالی عنه انتهی و ابن حجر در خیرات احسان آورده که بکربن معروف گفت
 که من در امت محمد صلی الله علیه و سلم زیاد تر نیک خصلت از امام ابوحنیفه کسی ندیدم انتهی
 نقل است که شخصی کریم الاخلاق عیثم الاشفاق نامدار زمانه خود از دنیا سفر نمود در ویشی کمال
 بسبب شهرت وی بعد از چند زمانه بکانش رسید دید که مکانش خراب و او را در گریز قرار نچ و خدا
 است پرسید که آواره این مکانات باطراف و کثافات رفته و گوشواره گوش هر کس و ناکس گشته
 کسی گفتش نمی و نیز آنچه شنیده راست است مگر صاحب آن همه کمالات را با خود همراه بگور برد
 در ویش نفسی سرور آورد و گفت با چندین شهرتیکه داشت مرا الحال متیقن گشت که کمال مخیل
 ممکن کمالات بود چرا که از کمالات چیز را برای دیگران باقی نماند اشعار
 برود در کمالات دین هم سبق
 بجمل کمالات که گویش
 قلم را بود زین الم سینه شق
 اها نامست مصداقش اعظم امام
 بود محض جبهتان خلاق نسق
 بود چشم خداد چون شب پر
 کجا بیند از خیرگی نور حق

و نیز علامه ابن حجر می در خیرات احسان آورده که فصل دوازدهم در ذکر آن اوصاف که
 در آنها امام ابوحنیفه از دیگران ممتاز بود پس بعضی از آن اوصاف اینک گفت حافظ محمد بن
 میمون که نبود هیچکس در زمانه امام ابوحنیفه عالم تر از وی و نه زیاده متقی و نه زیاده زاهد و نه زیاده
 عارف تر از وی و نه فقیه تر از وی و نه مجتهد است که خوش نمی آید مراد صد هزار و بیست و بعضی شیخین از وی
 عَقِبَتِ النَّسَاءُ فَلَا يَكُنَّ شَرًّا لَكَ
 و بعضی از آن اوصاف
 اینک ایشان در زمانه تابعین جهاد کرده و متوفی واد بلکه و تنگی هوش اراده حج کرد پس کسی

فاتیح بود نام امام جعفر بن محمد بن ابی طالب که در کوفه بود

تذکره امامان با صلوات بر محمد و آل محمد

سلسله دوازدهم جامع التلخیص

تذکره امامان با صلوات بر محمد و آل محمد

بخندنت امام ابوحنیفه را فرستاد تا که امام برای او مناسک حج بنویسد و بارها اعشش میگفتی که مناسک
 حج از امام ابوحنیفه بنویسد چه که من از وی زیاده تر دانسته کسی را در فرائض و نوافل حج نمیدانم
 پس نظر کن بر شهادت مثل اعشش برای امام ابوحنیفه **نظم**
 بین هر قول او روشن کتابی
 مکن دعوی باطل ای منور
 و بعضی از ان صفات اینکه
 به هر آنچه میداری جوابی
 و گر نه لب به بند و بار دیگر
 بیا تسلیم کن را و صفارا
 بکن راضی خدا و مصطفی را
 روایت کرد از امام مشایخ وی و غیر هم مثل عمرو بن دینار و بعضی از ان صفات اینکه
 هر قدر که اصحاب او بودند چنانچه اصحاب بیچ کسی را بعد از وی نشدند چنانچه پیشتر گذشت
 و بعضی از ان صفات اینکه وی اولین آن کسانست که ایشان علم و فقه را مدون کرده و
 تخریب ابواب و کتابها آنچنان نموده که الی یومینا هذا در جمله کتب موجودست امام مالک در
 موطای خود نیز اتباع وی نمود و لهذا علامه عمر رضی شافعی در فوائد الممه در حق امام ابوحنیفه
 نوشته هو اَوَّلُ مَنْ دَوَّنَ عِلْمَ الْفِقْهِ وَ أَفْرَدَهُ بِالْثَلَاثِينَ مِنْ بَيْنِ الْأَحَادِيثِ الشَّيْبَانِيَّةِ
 وَ بَيَّنَّاهُ بِأَوَّلِهَا بِالْجِهَانِ تَقَرُّبًا لِلصَّلَاةِ تَعْلِيلًا لِرِثَائِهِ الْعِبَادَاتِ تَعْلِيلًا لِمَا كَلَّابَ إِلَى أَنْ
 اخْتُلِيَ الْكِتَابُ بِالْمَوَارِيثِ وَ قَعَاةٌ فِي ذَلِكَ مَلَكَ بْنُ أَسِيٍّ وَ قَعَاةٌ ابْنُ جَرْجِجٍ وَ
 مُشِيرٌ وَ مِنْ تَقَرُّقِ أَلِفَاتِنَا الشَّافِعِيَّةِ النَّاسِ حَيْثُ عَلَى ابْنِ حَوْشِيَّةٍ فِي الْفِقْهِ
 و اما آنکه پیشتر از وی بودند و ایشان اعتماد بر حافظه خود میداشتند و نیز امام اول
 از ان کسانست که ایشان کتاب فرائض و کتاب شروط را ایجاد کردند و میگوئیم که
 همچنین همین نور را وی ایجاد کرده چنانچه بالتفصیل در کفایه شرح هدایه در کتاب الایمان موجودست
 و بعضی از ان صفات منتشر شدن مذهب اوست در ان اقالیم که در آنها ماسوا
 از مذهب او طریق دیگر نیست مثل هند و سند و روم و ماوراء النهر و سیکیویم از سیاحت
 آنچه در شام آورده که شهرت مذهب امام اعظم تا بجای است که در عام بلاد اسلام بلکه بسیاری
 از ولایات شهرها مثل روم و هند و سند و ماوراء النهر و سمرقند و بخارا مذهب امام مذهب دیگر
 مشهور نیست و بطریق تحقیق منقول است که در قبرستان سمرقند چارصد قبور خاص
 از مذهب امام هاشم است که در آنجا دفن شده اند

این امام است که بر این حدیث نازل

در فقه امام هاشم است که در آنجا دفن شده اند

در کتب اهل امام هاشم است که در آنجا دفن شده اند

و فتو سادات و دانشمندان غیر از ایشان علم را اخذ کرده کسی گیرند فن نیست چنانچه وقتیکه صاحب هدایه فوت شد پس از اودان مقام خاص دفن کردن خواستند مگر باشندگان آنجا او را دفن کردن ندادند چرا که نام مبارک وی محمد بن ابوبکر بود (بلکه نام مبارک وی علی بن ابی بکر بن عبد الجلیل بن خلیل بن ابی بکر از اولاد حضرت ابوبکر صدیق بود که ابوالحسن کنیت و برادران الدین لقب میداشت و در حبیب بروز دوشنبه بعد عصر در ۵۸۴ قمری تولد یافته و بروز چهارشنبه بعد از نماز ظهر ماه ذی قعد ۵۸۴ قمری تصنیف هدایه شروع نمود و در مدت سیزده سال با خنتام رسانید و درین ایام بجز از ایام منہیگای افطار نمود و نه کسی از روزه خود خبر دار نمود و در آخر دسم قمر در ۵۸۵ قمری وفات یافت و از کلمه مجتهد سائل ماده تاریخ وفات ایشان بیرون می آید ازین باعث در حوالی قبرستان مذکور دفن گشته و نیز منقول است که در شب امام با چهار پسر از اشخاص نقل کرده و ضرورت که ازین اشخاص هر یکی را اصحاب باشند و همچنین ایشان را

بهر توضیح چون امام همام	بوصیفه نمود و جسد تمام
روح اسلام و دین نور گرفت	سرور دین با جتهاد شده
از پی دین چون چراغ آمد	صورت دین باغ باغ آمد
گشت مقبول بهم پس جهان	شافعی و صف او نمود چنان
در تقابیش چون هم دیدش	او آفاق تن بتسلیدش
جمله تسلیم کرد او را کس	حبّه حضرت امام ز من
حبّه امر و حق امام زمان	که از گذشته استکلام جهان
زیر فرمان او جهان گردید	چون نباشد چنین امام جهان
و بعضی از ان اوصاف است خرج کردن وی بر نفس خود	

و نیز بر علما و غیر هم خاص از مال مکتوب دست خود و قبول نکردن و نمی بخشش کسی را و متواتر بود کثرت عبادت و زهد و اعتماد و غیره از وی و بعد ازین خیرات احسان است که هرگاه که نزدیک عبداللہ بن مبارک ذکر او آمدی فرمودی که آیا ذکر شخصی میکنید که بروی دنیا یا تمامها پیش کرده شد پس آن شخص از وی اعراض کرد و هرگاه که ابو جعفر منصور در هزار در هم بدست حسن بن محبوب نزد امام ابو حنیفه فرستاد پس امام اعظم بن ابی طالب پس کردنش قادر نشد پس خدا پسر خود را وصیت کرد

نقصان قدری حال ما مستحق

او قاتل نیست برای امام با مکرر از خود

در کتاب کون الامم از بعضی از فضیلت ایشان

در ظاهر امام

که بعد از انتقال من واپس کنش پس همانچنان کرد و بعضی از ان اوصاف بخشش و انوار امام است
 باری امام بعضی از هم جلیسان خود جامه خواب و خسته دیده او را فرمود که نشسته باش تا آنکه
 مردم رفتند پس آن مرد را فرمود که آنچه در زیر صلی است آنرا بگیر که چون آن مرد آنرا برداشت معلوم شد
 که یک هزار درهم بود و وقتی که همان پسر وی رضی الله عنهما سوره فاتحه را ختم نمود پس معلم را پانصدیم
 عطا فرمود و بویست دیگر است که هزار درهم عطا کرد و عذر فرمود که درین وقت اگر نزدیک من بودی
 بوجهیم قرآن ازین زیاده دادی و گفت و گوی که امام ابو حنیفه فرمود که از مدت چهل سال
 من زیاده را از چهار هزار و در هم مالک نشدم مگر اینکه من در اتم زائد را خارج کردم و فقط چهار هزار نگاه
 میدادم بوجه فرمایش حضرت علی بن ابی طالب که چهار هزار و کم از آن نفقه است انتی کلام صاحب خیرات احسان
 مختصا و نیز امام نووی بن شافعی در تہذیب الاسما و الجودی و جو انمردی امام را ذکر کرده حاصلش
 اینکه بود امام ابو حنیفه در خوب صورت صاحب عمده لباس و عده خوشبو تنیک مجلس کثیر الکرم خوب
 مدارات کننده بر سلمان برادران خود و درین کتاب نیز در معدن است که از و گوی روایت است
 که امام ابو حنیفه هر قدر که عیال خود را نفقه دادی همان قدر رخصت شد فقر و سائلین را نیز میدادی و هرگاه
 که جامه نو می پوشیدی بهمان قدر قیمت ماند آن جامه دیگر اساتذ و اهل علم را نیز می پوشانیدی
 و هرگاه که طعام را در پیش می نهادندی پس می از خوراک خود و چند برداشته بختا جی
 میدادندی و در تہذیب است که از قیس بن ربیع روایت است که امام ابو حنیفه در تنقی فقیہ
 بسیاری احسان و صلہ کننده بود بهمان شخصیکه نزدیک می التجامی بر وی و نهایت بخشش کنند
 بر برادران خود و معاامله اش چنین بود که مال خود را بطرف بخدا روانه کردندی که بران در اینجا
 خرید کرده در کوفه آورندنی نفع هر سال را جمع کرده پس از آن خواج و قوت و لباس برای مشایخ خود
 خود خریده و باقی مانده و نا نیز نفع را نیز همه بایشان دادندی فرمود می که این را در خواجه خود صرف نمایند
 و بجز از حق تعالی کسی دیگر را تعریف نکنید چه که من شمار از مال خود چیزی نداده ام بلکه حق تعالی برآ
 شایر دست من نفع بخشیده پس در رزق حق جل و علا کسی دیگر را قوت نیست و از ابو یوسف
 روایت است که امام ابو حنیفه از بیج حاجتی سوال کرده نشدی مگر اینکه آنرا بانجام رسانیدی
 اتی کلام النووی الحق که

باز صورت امام

ما و گیتی نزاده محو اوصافی صفا

و دیده دوران ندیده مثل صفا

لطیفه دستگذاشته اولیا و خزانة الاصفیا آورده نقل است که اهل شهر سجده تعمیر میکردند و از بهر تبرک از حضرت امام ابوحنیفه در جمعی چیزی خواستند حضرت امام بهر آنکه گرامی داشت درمی بدارد و اگر آن عرض کردند که با وجود این قدر سخاوت این قدر زردادن بکار سجده چاره آن حضرت گران آمد گفت نه از جیب مال بود لیکن من بقیع میدانم که مال حلال هرگز باب بکل خرج نمیشود و من مال خود را حلال میدانم چون از من چیزی خواستند گرامی داشت من اینجا بود که در مال حلال من شبتی پدید می آید من از این سبب چون روزی چند برین برآمد بنیان مسجد آن درم درست را واپس کرده گفتند که این ناسره است آنحضرت آن را گرفت و خوش شد و گفت الحمد لله که مال حلال من باب بکل خرج نشود و ریزان الشرفی آورده که شقیق بلخی بیک شربت تعریف توصیف امام میکردی و در گردنهای عظیم علی رؤس الاشهاد میگفتی که مثل امام چه احب ع کیست چرا که و عیش تا آن بود که بگوید که کسی از وی جامه خریدی و از قیمتش از امام بانه خود دیگر مختلط شدی و اتفاقا مشتری باز آن جامه را واپس کردی پس امام وی آن تمام نقد دادی فرمودی که ای برادر قیمت تو در دیگر نقد من مختلط شد پس من هست این همه نقد را از من بگیر و من از تو در حق این در دنیا و آخری اغراض خواهم نمود و این در میان آن قبیل است که این چنین فرس ما از کسی شنیده ایم و نیز ابو جعفر شیره بازمی از شقیق بلخی هم روایت کرده که باری امام ابوحنیفه در بیع جامهای بریشی شخصی را وکیل نمود اتفاقا در آنجا جامه جاری میشد نیز بود پس امام وکیل را فرمود که بغیر از ظاهر کردن عیب هرگز او را نفروشی مگر در وقت فروختن او وکیل را اظهار عیب یا نداند و قیمت آن در قیمت دیگر جامه مختلط گشت پس قتیله امام را ازین حال خبر داده شد با آنوقت به قیمت آن جامه را بار برفه او ساکنین قسمت نمودند و این روایت را در تذکرة الواصلین از روضه بدین تفصیل آورده که مرا امام ابوحنیفه فراراد بر مصر شریکی بشیر نام بود پس امام باری نزد وی هفتاد ثوب خز را بیکه و همراه آن نوشته فرستاد که درین جمله اقواب جامه که فلان نشان علامت میدارد عیب است پس وقت فروختن آن بشتری عیب آن ظاهر نمائی پس هرگاه که بشیر شرکت دارا نام آنجمله جامه را فروخته باز پس بگوید رسید امام از وی پرسید که عیب فلان جامه خرمی بشتری ظاهر نموده فروخته یا بغیر آن گفت فراموش کرده بلا بیان عیب فروخته ام پس ابوحنیفه در جمله ثمان آن جامه ثواب را از اصل و نفع از حصه خود که جمله سی هزار درهم می بود تصدق

بعضی مناقب امام هاشم

در جمیع جایگاههای امام

در اجتماع امام از مال بشیر

بسم الله الرحمن الرحيم

مسائل ستاد علم

۵۵ کلامی که امام همام در سال پنجاه و نهم از شیخ خود فرموده است

نمود و فرمود که این مال مشتبه است و مردان حاجتی نیست و در ریاض الاخبار المنقحه
 من بر سج الا بر او آورده که باری یک بز غنیمت باز برای اهل کوفه میامیخت پس امام از واقعه
 پرسید که بز تا چند مدت زنده می ماند ایشان گفتند که تا هفت سال پس تا هفت سال امام
 خود را ترک فرمود انتهی پس از جمله روایات ماقبل و ما بعد باری انصاف مخفی نمانده و نیز
 که باری امام اعظم کوفی مصداق قوله تعالی ان اکرمکم عند الله اتقوا بحجی تمام است و لهذا
 مسعر بن کدام در حق وی فرموده حسنی من الخیرات الخ چنانچه گذشت و نیز می آید قطعه
 گریه گفت از من باری نیست
 سنگ بد اصل کجا قیمت هر شکند
 در خرزیه الاصفیا و تذکره الاولیاء از داود طالی آورده که
 من در خدمت ابوحنیفه تا بیست سال ماندم درین مدت من او را نگاه داشتم در خلوت خلوت
 پس گاهی سر برهنه نه نشست و برای استراحت پای دراز نکرد باری عرض کردم که ای امام اگر در
 خلوت پایدار دارز کنی چه باشد فرمود که نگذاشتن ادب خلوت با حق عزوجل ولی ترست انتهی
 بالادب بالخصیبه رحبت | بی ادب بی خصیبه لعنت | و در المختار آورده که اسبیل
 ابن ابی رجا میگوید که بعد از انتقال امام محمد را در خواب دیدم و از وی پرسیدم که حق تعالی با تو چه کرد
 فرمود که مرا بخشید و گفت که حق تعالی مرا فرمود که اگر اراده عذاب تو داشتمی اینقدر علم در تو نهادی -
 (از نجاست العلما و رة الانبیاء) باز از امام محمد پرسیدم که امام ابو یوسف کجاست گفت
 بدو مرتبه از من بالاتر است باز از حال امام اعظم پرسیدم فرمود هیئت ذالشرقی اعلیٰ علی بن یعنی
 به نسبت خاک را با عالم پاک | که مرتبه و شی از مرتبه من ابو یوسف بحر اصل دور است که وی رحمه الله
 در بلند مرتبه جنت است قطعه
 عالم و مایه صوفی و طفلان بهند | مرد اگر هست بجز عالم تا نیست
 طاعت آن نیست که خاک نهی پیشا | صدق پیش آنکه خلاص پیشانی | و تحقیق تا چهل سال از فجر ابو یوسف
 عشاء ساخته و پنجاه و پنج حج را گذارده | پنجاه دیو بازوی ریاضت بشکن
 کاین بسوی طاهر جهانی نیست | و نو و نه مرتبه پروردگار خود را در خواب دید و گفت که
 با خود گفتم که اگر برابر صد مرتبه حق جل جلاله را به پیغمبر از وی تعالی سوال نمایم که بچه چیز مردم از عذاب
 در قیامت نجات یابند تا آنکه بدین روز نیز مشرف شوم و بخواه مایل خود چنین متاثر شوم که

بعضی از مناقب امام

بعضی از مناقب امام

در سلسله احوال و مناقب امام

بعضی از مناقب امام

بعضی از مناقب امام

من نمودی لطیفه بدرین لطیفه بعضی از مشایخ آنند که ازین قول انکاری آرند و میگویند که مثل این
بی ثباتی از اطفال محال است پس چه گمان میداری بامام ابوحنیفه بلکه این هر سه اقوال در مجلس واحد
از امام بسبب امتحان ابویوسف سرزد شدند که آیا طریق مناظره میداند یا نه پس فقیه معلوم امام شد
که رشد ابویوسف نیک است پس بیان نمود قولی را که بران اعتمادی داشت کذا فی الکفایه ناقلاً عن
القوائد الطبریة میگویم بهر حال بصورتی از منقبت و بصورت دیگر از ذکاوت خالی نیست چنانچه
بر اهل بصارت نیز محتجب نیست و آنچه میگویند که مذہب می تأقیام قیامت باقی ماند و عیسی روح
نیز مذہب می عمل نماید بیشتر اینکه اجتهاد عیسی علی نبینا وعلیه السلام با اجتهاد امام اعظم فراتر
افتد و بسیاری از اولیای کرام و علمای فحاش ثبات بر مذہب می نموده اند مثل ابراهیم بن ادهم
و یحیی بن یزید و معروف بن رزین و یزید بسطامی و فضیل بن عیاض و داود طائی و آبی حامد لقات و
خلف بن ایوب و عبداللہ بن المبارک و کعب بن الجراح و ابوبکر الوراق و غیرهم رضی اللہ
عنہم من لا یتحیی لبعثہ ان یتنقضی اگر در مذہب می چیزی شبہ بودی گاهی
چنین کاملین اتباع می نمودندی و هر ائیمه امام احمد رحمتی امام اعظم فرمود که کسی را
مجال آن نیست که در علم و دین و زهد و رجوع باختر با وی ہمسر آید و ہر ائیمه زده شد تا زبانها
برای قبول تضاد مقرر نمود و سفیان ثوری شخصی را که از نزد امام اعظم آمده بود فرمود که از نزد
از نزدیک شخصی آمده که عابد تر مخلوقات زمین است و عبداللہ بن مبارک فرمود که کسی لائق تر
نیست برای افتد اسوای امام اعظم پیروی رحمت امامی است تقوی کننده پاک صاحب
روح عالم فقیہ علم را چنان حل نمود که کسی اینچنین حل نماید بصارت فهم و فطنت انتہی مافیه
الدر المختار و در مقدمہ ہدایہ و نیز در فتح البین آورده که بعد از وفات امام حسن بن عمار قاضی
بغداد در وقت غسل دادن امام فرمود کہ یرحمک اللہ و حفرت لک کہ از مدت سی سال افطار
نکردی و پہلوی خود را در شب بر بستر زدن چهل سال نہاد و انتہی و در میزان کبر سجد
و نہدی ابو نعیم و غیرہ عن الامام ابی حنیفۃ ؓ انہ صلی اللہ علیہ وسلم یؤتی الوضوء
اكثر من خمسين سنة و گاهی پہلوی خود را بر زمین در شب نہاد و جز این نیست کہ بعد
نماز ظهر ساعتی می خسپیدی در حالت نشست و گفتی کہ فرمود علیہ السلام کہ استعانت گیرید بر

چرا که ایشان از جانب رب خود بقوت ملکی داده شده اند که میسرند بسبب آن بطرف این صفات
و انکار نکنند این را مگر سیکه از صدور کرامات و خرق عادات منکر باشند میگویم تا بدان
بجسته صحیح بخاری در کتاب الانبیاء بن الفاظ موجود است عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ
خُوفٌ عَلَى دَاوُدَ الْقُرْآنُ فَكَانَ يَأْتُرُ بِدَوَابِّهِ فَنُتَسَجَّحُ فَيَقْرَأُ الْقُرْآنَ قَبْلَ أَنْ تُنْسَجَّحَ يَمْنَى
آسان شده بود بر داود و او علیه السلام زبور آنقدر که از یک سو حکم برین نهادن اسپ فرمودی
از جانب دیگر زبور خواندن شروع کردی پس ختم کردی زبور را پیش تلازمین پوش شدن اسپ
انتی که علامه قسطلانی در ارشاد الساری شرح بخاری جلد فاس در شرح این حدیث نوشته
وَقَدْ دَلَّ الْحَدِيثُ عَلَى أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَطْوِي الزَّمَانَ لِمَنْ شَاءَ مِنْ عِبَادِهِ كَمَا يَطْوِي الْمَكَانَ
که حدیث انتی و در غایت الاوطار شرح در المختار و همچنین در مختار مختصر تاریخ بغداد آورده که سمر
این که امام گفته که من در مسجد ابو حنیفه در آرم دیدم که امام اعظم بعد از نماز فجر مردم را تعلیم علم میداد
تا آنکه نماز ظهر خواند پس تا عصر تعلیم مشغول ماند پسر تا مغرب درس فرمود پسر همچنین تا غایت پسر
بعد از نماز عشاء در خانه رفت پس ندلم آمد که حال شغولی و مصروفی امام این است که دیدی پسر
مطالع که میگوید میکند پس جستجوی این نیز برین لازم است و قنیکه آمد و رفت مردم موقوف شد دیدم
که امام ابو حنیفه در مسجد درآمد تا طلوع فجر در نماز قائم ماند و قنیکه صبح شد در خانه رفت و جامه دیگر
پوشیده در مسجد آمد و نماز فجر خواند و بهمان طریق تا عصر در تعلیم مشغول ماند پسر بخانه رفت من
با خود گفتم که امشب بالضرورت آرام خواهد نمود امروز نیز تجسس و می خواهم نمود پس هرگاه که آمد
مردم موقوف شد پس می در مسجد درآمد و مثل شب گذشته تا طلوع فجر در نماز مشغول ماند پسر
بخانه رفت و جامه دیگر پوشیده برای نماز در مسجد درآمد بعد از نماز همچنان تا عصر در تعلیم و ارشاد
مصروف ماند پسر در خانه رفت خیال نمودم که امروز بالضرورت آرام نماید لیکن در آن شب نیز تا صبح
همچنان کرد پس در دل خود گفتم که من محبت ویرانگذارم تا آنکه مرا یا اورا از دنیا و اوقات نشود
پس من در مسجدی ملازمت می رجمه انداختار نمودم انتی و در ارشاد الطالبین آورده
که از مقامات امام اعظم آنست که روزی یهودی با امام همراه شد جو در گفت چرا بدین محمد
علیه السلام مدعی آنی گفت ای امام مسلمانان من اگر ستم ام کردین محمد صلعم حق ستم ما کن

ذکر احوال امام همام

تاریخ مناقب امام همام

ذکر احوال امام همام

تا خوانی از آسمان فرو آید و هر روز از آن طعام سیر بخوریم نگاه بدین محمدی صلعم در ایام برین حاکم کردند
 ابوحنیفه دو گانه برای بیکانه گذارد و روی زمین نهاد و گفت یارب مرا در پیش این بیکانه خجل
 مگردان که خوانی فرو آمد و جو گفت سر برآ که مرادت برآمد و طعام سیر بخوند امام گفت بعد خود
 وفا کن و ایمان آر گفت ای امام صبر کن تا من نیز دعا می کنم اگر مثل تو نتوانم که خوان فرو آورم
 آنکه سلمان شوم و اگر نه نشوم جهودا نابود (یعنی وی در کتب سماوی دیده بود که در هر جا که از
 ولی الله خرق عادت ظاهر شود اگر کسی بخلوص در آنوقت تقرب بدرگاه خدا با مقام نماید
 خرق عادت از وی نیز ثابت شود) هر دو قدم خود بر قدمگاه امام اعظم و هر دو دست بجای
 دستهای او نهاد و گفت یارب بجای این الم این مقام بچنان خوانی فرست در حال آریسته خوان
 دیگر فرو آمد ابوحنیفه متحیر شد و جو گفت ای امام تحیر جرات یک نشد و شد که من از تو
 یک کرامت خواسته و در آوردم و فی الفور **لا اله الا الله** گفت و **لا اله الا الله** گفت
 گوهر احمد رسول الله سفت **و در شامی آورده که حافظ ذریبی گفته**
 که قیام اللیل امام ابوحنیفه و تجمد و تعب و بی بدرجه تا او تر رسیده چنانچه بسبب کثرت قیام
 نداشت و نیز یعنی میخ نماده شده و تنها قیام لیل می نمود بلکه تا نسی سال در یک رکعت شب
 با قرائت قرآن زنده داشتن متواتر گشت و در برهنه آورده که طفلی از پدر خود پرسید که
 ای پدر آن ستون از مسجد کجاست که در اینجا قائم بود او گفت ای پسر آن ستون نبود بلکه
 امام المسلمین ابوحنیفه بود که وفات کرد و این روایت را در تذکره الواعظین از احیاء چنین
 آورده که ابوحنیفه را همسایه بود که وی دختری داشت و بدون شب بیرون نشدی هرگاه
 که بیرون شدی پس میدیدی ابوحنیفه را که بر بام خود ایستاده می بودی برای نماز خواندن
 پس گمانش آن می بود که این مگر درخت است پس بعد از وفات امام از پدر خود پرسید که ای پدر
 آن درخت خوش قامت چه شد که در منزل امام ابوحنیفه نبود پس گریست آن مرد و گفت که آن
 درخت بریده گشت و قتی که در گریه سخن پدر خود گوش کرد بهیوش افتاد و پس از بیداری آن مرد
 با همسر و اولاد خود اسلام آورد و نووی در تهذیب و نیز جلال المذین سیوطی در تبیض الصحیف
 آورده که مشعر بن کدام گفت که شبی بسجده رفتم پس مردی را دیدم که نماز میخواند پس قرائت می

در کتب معتبره و احادیث معتبره

بسبب کثرت قیام امام هاشم در شب شخصی بروی کلاه نشوون برده بود

را غایت پسند قنای آنکه منزلی را (ای ختم حصه را از قرآن) خواند گفتم که هنوز رکوع کند مگر نکرده ام
 حصه قرآن خواند در لم آنکه رکوع نماید مگر نکرده ام نصف قرآن خواند پس همچنان بخواند تا آنکه در یک
 رکعت کل قرآن را ختم کرد چون نکرده بودیم کلام ابو حنیفه بود قطعه
 شام اقبال دل فروز بود وقت او خوش که اندین عالم
 شنبی روزی که شب خود را
 شنبی و غنچه تر روز بود

و همچنین از زائده می آرد که باری در مسجد با ابو حنیفه نماز عشا خواندم و بعد از فراغت نماز چون
 مردم رفتند پس می رجمه آمدند پنداشت که در مسجد کسی نماند و من باراده پرسیدم سال لازوی
 و گوشه مسجد می بودم پس ایستاد ابو حنیفه و تحویم بر بست و قتی که بآیت **فَمَنْ أَلَّهِ عَلَيْهِ وَوَقْنَا**
عَذَابَ الشَّقْوَمِ رسید این آیت را بار بار مکرر میکرد تا آنکه مؤذن اذان صبح داد و من همچنان نظر
 ماندم و از قاسم بن معن روایت است که ابو حنیفه ششم شب دین یک آیت قیام کرد و بک الشاعة
مَوْجِدُكُمْ وَالشَّاعَةِ أَذَى و آخر پس بار بار این را میخواند و گریه و زاری میکرد و از سفیان بن
 عیینه روایت است که در زمانه ما یکسری زیاده نماز خوانده از امام ابو حنیفه نیامده و زافر بن
 سلیمان گفته که ابو حنیفه در یک رکعت شب گذرانیدی بود و می ختم قرآن کردی و از اسد بن
 عمر روایت است که امام ابو حنیفه در اکثر شبها در یک رکعت قرآن را ختم کردی انتهی کلام النودوی
 و لهذا در تذکره الاولیاء آورده که سر زانوی ابو حنیفه چون زانوی شتر بود از بسیاری که دیده بودی
 بودی انتهی و این حجره قلمند آورده که ابن مبارک فرمود که چهار کس از ائمه دین ختم قرآن در یک رکعت
 کرده عثمان بن عفان و تمیم دارمی و سعید بن جبیر و ابو حنیفه و اسوا ازین امام ابو حنیفه تا چهل سال
 بوضوی عشا نماز فجر خوانده انتهی و لهذا در حق امام ابو حنیفه گفته اند که و شیخ و عمر خود تا چهل سال
 که ترفیش در قرآن پاک آمده **لَيْكَةِ الْقَدَمِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ** یافته بود و مشرف در آن اشرف
 عبادت گشته بود چرا که تا چهل سال بلا فصل امام بوضوی عشا نماز فجر را و اساخته و شک نیست
 درینکه بعد از شب نامی سال یک شب حدیثی آید پس بالضرورت این نعمت عقلی چنانچه امام را بکثرت
 جبر شده کسی دیگر را کمتر بدست آمده باشد چنانچه بالتفصیل در مدار الحق مذکور است شیخ در تحصیل
 التعرف آورده و نیز نووی از اسد بن عمر روایت کرده و در مقدمه هدایه نیز آورده که آواز گریه
 امام اعظم شنیده میشدی تا آنکه رحم خوری بروی حیران و همسایگان و قومی و در جای که در اینجا

فایده اینست که امام هاشم را در این شبها

فایده اینست که امام هاشم را در این شبها

شال امام هاشم را در این شبها

فایده اینست که امام هاشم را در این شبها

وفات یافته هفت هزار بار قرآن را ختم نموده بود	سرمایه عشق بوالهوس را ندیدند
سوز دل پروانه کس را ندیدند	عمری بایک یار آید بکنار
و نیز خطیب هفت هزار بار ختم کردن امام را بمقام وفات و تا چهل سال بوضوی عشا نماز قجرا گذاردن و در اکثر شب تمام قرآن را در یک رکعت ختم کردن روایت کرده و نیز نقل کرده که ابوحنیفه در رمضان اکثر شصت مرتبه قرآن را ختم کردی و در ارشاد الطالبین آورده که امام در رمضان شصت و یکبار ختم قرآن میکرد یکی به روز و دیگری به شب که جمله شصت شد و یکی در همه نماز تراویح بطریق مسنون و در تذکرة الواعظین از جواب الفتاوی نیز چنین آورده و آنچه در خطاوی گفته که بحالیکه امام وفات کرده در اینجا بقصد هزار بار قرآن را ختم نموده بود از خطای ناسخان بیباشد چنانچه بالتفصیل در مدار الحق مذکور است و در فتح المبین از ابو مطیع آورده که بیچ وقت در وقت شب برای طواف در مسجد حرم داخل نشدم مگر اینکه ابوحنیفه را طواف کننده یا ختم و وقتیکه شبگاه نماز خواندی آواز اشکش بر بویار مثل بارش باران هر کس می شنیدی و علامت گریستن بر چشم و رخسار مبارکش معلوم میشد	
سرمایه عشق را بشاذهی ندی	در دی اگرت رسد منادی ندی
نظاره دست نامرادی ندی	و در تذکرة الاولیا و برینه و خزینة الاصفیاء و ارشاد الطالبین
آورده که چون امام صاحب لیسرونة مقدسه آنحضرت علیه الصلوة والسلام رسید از دور بدو زانو نشست و گفت السلام عليك یا سید المرسلین از دیوار حطیة مقدسه جواب آید و عليك السلام یا امام المسلمین	
هر می بردن خسرا بجهنم	بس بود جاده احترام مرا
زاری من شنو تکلم کن	گریه من نگر تبسم کن
یوم الذین در فصل رابع آورده که امام ابوحنیفه را بر یکی از مجوسیان قرضه بود روزی برا مطالبه بر یکان می رفت و وقتیکه بدو واژه مکانش رسید ناگاه دید که به کفش نجاستی رسیده امام چون کفش خود را میفشاند قدری قذری زن بریده بدو را محو می نمود چنان گشت این کفش را خوابی ترا و تبار برار رسد	
پست کس تو آید رسد	پست کس تو آید رسد
خوابی ترا و تبار برار رسد	خوابی ترا و تبار برار رسد

مذکور خطاوی در نسخ طحاوی با ذکر شصت و دو بار ختم نمودن امام

مکملات نقای امام

از وقوع آن بسیار حیران مانده با خود گفت که اگر این نجاست را همین طور میگذارد پس این دیوار قیامت
و اگر آن را می تراشم بالضروره چراغ نجاست خاک دیوار نیز تراشیده گردد از آن بآلک دیوار نقصانی
رسد پس بناچار می فرمودی را گوشت که کنیز کی بیرون آمد امام او را فرمود که مالک خود را خبر کن که ابوحنیفه
برود ایستاده است بجوی چون بیرون شد پس بخیال اینکه وی از من مطالبه مال نماید باز کردن
شروع نمود پس امام تنقیر نجاست دیوار پیش وی بیان نموده فرمود که مرا چنین تدبیری ناکه دیوار تو
صاف گردد چون بجوی موصوف ورع و تقوی امام تا بدین غایت دیدیم چون وقت دین اسلام
قبول نمود **سریه کرد از تخم آنکس که مارا یار بود** قصه کوتاه کرد و رنده در دست بسیار بود

در زجر الشبان و الشیبه عن ارتکاب الغیبه بحواله نزهة المجالس آورده که روزی امام ابوحنیفه روزه
برای میرفت که پای مبارکش بر پیر این کودکی رسید آن طفل از آن رنجیده گفت ای مرد مرا تکلیف
دادی آیا حساب قیامت را خیال نمیداری و از قصاص حق جلد و علاخونی نمیکنی بشنیدن این سخن امام
بیوش شد و از شنیدن نام حساب در غایت دهرشت درآمد حق است انشا الله تعالی
العلماء ائمتنا حساب آئین مقام هبیب انتقام بزدی موجب دهرشت و در ریاض الاخبار
و نیز در تذکره دارشاد و غنیة الطالبین و مسعودی و احیا آورده که امام ابوحنیفه روزه
بسیار دیوار مقروض خود در وقت گرمی آفتاب شستی و فرمودی که کل قرضی بجز نفعاً آفتو
برنخوا یعنی هر آن قرض که جز منافع نماید پس آن رباست نخستین من بسیار دیوار مقروض خود
نیز نوعی از حصول فائده است انتی و امام نووی در تہذیب ابن مبارک آورده که ثوری
گفته که ابوحنیفه روزه از غیبت بنایت بعید میماند گاهی شنیدیم که دشمن خود را غیبت کرده باشد
فرمود که و الله بسیار عقیل است بر نیکیهای خود که حسانت خود بدیگری ننمید بدیگری که از وی نیکی
می برد بخود سلا نمیکند **صورت غیبت سینه مالکین از** اکائینہ بر حد فراموش میکند

نقل است که امام بطلب حدیث بخدست نمی رسید دید که وی بسوی قبله ترائی انداخت کبریت
و گفت از برای دلم علم نخواهم گرفت لکن امام ربانی حضرت مجدد الدن ثانی در مکتوبات ۵۵ جلد
ثانی فرموده مثل روح امده مثل امام اعظم کوفی نیست که بکرت ورع و تقوی و دولت متابعت
سنت درجه علیا و اجتهاد و استنباط یافته است که دیگران در فهم آن عاجز اند و مجتهدات
او

میشود گفتای خود بسیار مقروض نموده است ایضا در تذکره امام زین

تذکره امام زین العابدین علیه السلام

بواسطه وقت معانی مخالف کتاب نیست و مانند او را اصحاب او را اصحاب رای ندارند و کل ذلک
لعدم الوصول الی حقیقه علیه و در نهایت و عدم الاطلاع علی فهمه و فهمه است
مگر امام شافعی که شمه از وقت نقابت او علیه الرضوان دریافت که گفت الفقهاء کلهم
عیال ابی حنیفه فی الفقه و ای از جزایهای قاصر نظران که تصور خود را بدگری نسبت نایند

قاصری که کنان قافله را طعن	حاش بشد که برزم زبان بن گله	همه شیران جهان بسته این سلسله اند
روان چیا چیا این سلسله	و بواسطه همین مناسبت که بروج حاشه دارد و تواند بود که انچه	

حضرت خواجه محمد یار سار حجت الله علیه در فصول سبته نوشته است که عیسی علی نبینا و علیه
بعد از نزول بمکه سبام اعظم ابو حنیفه عمل و حکم خواهد کرد بی شائبه تحکف و تعصب گفته میشود
که نورایت این مذبح خفیه بنظر کشفی در رنگ دریای عظیم میناید و سائر مذاهب رنگ جدول
و حیاض نظری در آینه از منی انیم قبل
مردم اند حضرت محمد دست اینکه سیکویم بقدر فهم است

اگر گفته شود که عیسی علیه السلام و حضرت امام مهدی از مجتهدان باشند بانی شق ثانی
خلات جمهور اهل اسلام و خلالت تحقیق است بر تقدیر محبت شق اول مجتهد را تقلید مجتهد حرام
پس چون حضرت عیسی و امام مهدی حنفی چگونه درست گرد جواب گویم که مصنفین کتب سبب
کمال ظهور آن در چنین قسم عبارات تسامح را بکلدی برزند خلاصه جواب اینکه سبب توافق
اجتهاد ایشان بر دو باب اجتهاد امام ابو حنیفه گویا که در ظاهر مقلد امام باشند مقلد دیگران
و از نیجاست آنچه گفته اند که مذ هبة اول تدوینا و اخر انقراضا فافهموا لا تنقل
و صدائق الحنفیه آورده که از ابو حنیفه پرسیدند که بدین مرتبه علوم چگونه رسیدی فرمود
که از آموزانیدن دیگران بخل نکردم و شانز پرسیدن از دیگران شرم و در رساله فضائل امام
می آید که از امام منقول است که از برکت این دعا اللهم اننا نسئعینک علی طاعتک مرا
علم حاصل شده و از سید جلال بخاری نقل کرده اند هر که بعد از فرائض این دعا بخواند در مای علم
بروی کشاده گردند صاحب رساله می آرد که مترجم را نیز از اساتذہ خویش بهم رسیده که بعد از نماز
فرائض این دعا یا زده بار بار و در شریف و اول و آخر خواندن برای کشایش علم نهایت مفید
و همدین رساله آورده که از تصانیف امام ابو حنیفه سه کتاب است باقی منقول زبانی اند

سوال که عیسی بنی محمد باشد و جواب آن

در جدول طومار امام

دعای علم

در تصانیف امام

ایشان برای توضیح

مطالعه کتابت در تصانیف

و اگر بنا بر این شود که

فلا

یکی کتاب العالم و المتعلم و هم کتاب الرساله که ابو عثمان متنی را رسیده بود سووم فقه کبر که ابو طبع
 تمکیدی و ضروری است کرده و بعضی گفته که در صرف کتاب مقصود نیز از تصانیف و می است
 تعالی عنه والله اعلم بحقیقه الحال و صفات الرجال استی و چون که بعضی از طاعینان
 در باب عدم ظهور تصانیف امام با علم امام طعن بجای و تشنیع ناروا بر پا کرده برای روایان
 در حدائق می آرد که قول متعصب که از ابو حنیفه روایت می یابد صحیح باشد و نیز نیست محض
 و از پایه اعتبار سراسر معراج که از اهل سنت و جماعت کسی از تالیف امام اعظم منکر نیست
 بعضی از معتزله منکر گشته اند و انکار ایشان قابل اعتبار نیست و از تالیفات امام کتاب
 فقه کبر و کتاب العالم و المتعلم و کتاب الاوسط و کتاب الوصیه و کتاب المقصود و غیره چندین
 مشهور گشته که محتاج سند نیستند و اگر سند آنرا دیدن مطلوب باشد پس باب زکوة الخارج را از کتاب
 الزکوة قاضی ابوزید الدبوسی و باب المحض را از کتاب الطهارات ابوسهل الغزالی و باب العتد را
 از کتاب النکاح ابو علی الدقاق و باب زکوة السواکم را از کتاب الزکوة و باب الوکالة بالبیع و الشر
 از کتاب الوکالة ابو منصور ماتریدی و باب المهر را از کتاب النکاح ابو اللیث سمرقندی باید دید
 و اگر فرض کرده شود که امام هیچ تصنیفی نکرده نیز باکی نیست در افضلیت و کملیت امام از آن فرقی
 نمیتواند شد ورنه در افضلیت تابعین کبار و خصوصاً در کملیت صحابه اخبار بطریق اولی انقص
 عظیم لاحق گردد که از بعضی از ایشان نفس و آیات بغایت قلت آمده چنانچه خود بنفست از حضرت
 ابوبکر صدیق پس تصنیف و تالیف را چه معنی که برای نام از هیچ کسی از ایشان سرزد نشده چنانچه
 ملا علی قاری در رساله تبعید العلماء عن تقریب الامراء نوشته که تصانیف امری حادث و
 نوپیدا است که در زمانه صحابه و تابعین هیچ چیزی از آن بوقوع نیامده بود بلکه بعد از آن که یکصد
 بست و قتیله تمام صحابه و تابعین فوت شدند پس از آن رواج آن شروع گشت انتهى تر زکوة الانخوان
 آورده مروی است که ابو حنیفه در مدینه منوره در آمد پس نزدیک روضه مقدسه ایستاده
 یکبار ختم قرآن نموده این مناجات بجناب قاضی الحاجات عرض نمود و حالیکه گویا جان در روی و شعاع

إِنِّي عَبْدُكَ الْعَاصِي أَنَا كَا	مِقْرًا بِالذَّنُوبِ قَدْ مَا كَا	فَإِنْ تَغْفِرْ فَأَنْتَ لَدُنْكَ أَهْلٌ
وَأَنْ تَطْرُقَ مِنْ تَرْحَمَ سَوَا كَا	تَجَاوَزَ عَنْ ضَعِيفٍ مُتَعَمَّا كَا	وَجَعَلَكَ تَابِيًا تَجُوزُ حَا كَا

ایضا فی الجمله

صَفَتْ الْجَمْعُ فِي لَعْبٍ وَ لَعِبُوا

مرف کرم عمر خود را و لمو و لعب

وَلَوْ جَمَعَ لَيَوْمَ الْجَمْعِ جَاهَا

و جمع نکردیم برای روز قیامت هیچ مرتبه

إِلْهِ مَا عَصَيْتُكَ مِنْ عِنَادٍ

ای خدا تا فراموشی تو از عیب نکرده ام

إِلَى نَفْسِي فَمَا دِينِي هَوَاهَا

بلطف نفس خود چرا که دین من خواستش

بِطَرَفِ نَفْسٍ خَوْفٍ أَلَا دِينَ مِنْ خَوْفِ نَفْسٍ

ایضا

نَدِمْتُ نَدَامَةً أَرْجُو إِلَيْكَ

پشیمان شدم پشیمانی که امید کنم ترا

أَحِبُّ الصَّالِحِينَ وَ لَسْتُ مِنْهُمْ

دوست تمیزم بیکاران و صلاح اندیزم بپیشوا

وَر شامی آورده که امام عظیم

چگونه بام عظیم مخصوص نباشد و حالانکه و می

عمر در جمع کردن قرآن از همه سبقت کرده همچنین حضرت امام ابو حنیفه پیشتر از همه بیدین

راه تدوین فقه و استخراج مسائل را در عالم پیدا کرده پس بموجب حدیث من سن سنة

حسنه كان له اجرها و اجر من عملها الى يوم القيامة چنانکه حضرت ابو بکر در ثواب

عمل خود یعنی جمع قرآن و بعد از آن ثواب حضرت عثمان که قرآن را بالترتیب یعنی در سه چنانکه

در جامع التفسیر است جمع کرده از حق تعالی داده شود همچنین امام ابو حنیفه را ثواب تدوین فقه

و استخراج مسائل فرو عیبه خود ننهاد و نیز بابتی محمد بن ابی بکر ثواب دیگر ثواب آخر از حضرت عزوجل

لَوْ سَجَدَ لِعَبُودٍ سِوَاكَ

اگر کس را بعبودیت منتهی

آینست مرگ جای تنهای نفس

وَلَوْ تَزِدْ لَيَوْمَ الْخَيْرِ زَادًا

و جمع نکردیم برای روز قیامت تشنه

وَعَمَلُكَ طَائِرًا فَانْتَبِهْنَا هَا

و عمر تو را تو مثل مرغ پریده باشی بیدار

إِلْهِ لَا تَكُنْ لِي نَحْطَ طَرَفٍ

ای خدا مگذار مرا بقدر یک چشم زخم

فَاكِرُهُ أَنْ أَكُونَ لَهَا أَرْهًا

پس مگو و میدانم اینکه به پیغم او را

فَهَبْ لِي تَوْبَةً قَبْلَ الْمُنَايَا

پس بخشش کن مرا توبه پیش از مرگ

ایضا شعر

شاید که حق تعالی نصیب مرا مصلحت

چگونه بام عظیم مخصوص نباشد و حالانکه و می

عمر در جمع کردن قرآن از همه سبقت کرده همچنین حضرت امام ابو حنیفه پیشتر از همه بیدین

راه تدوین فقه و استخراج مسائل را در عالم پیدا کرده پس بموجب حدیث من سن سنة

حسنه كان له اجرها و اجر من عملها الى يوم القيامة چنانکه حضرت ابو بکر در ثواب

عمل خود یعنی جمع قرآن و بعد از آن ثواب حضرت عثمان که قرآن را بالترتیب یعنی در سه چنانکه

در جامع التفسیر است جمع کرده از حق تعالی داده شود همچنین امام ابو حنیفه را ثواب تدوین فقه

و استخراج مسائل فرو عیبه خود ننهاد و نیز بابتی محمد بن ابی بکر ثواب دیگر ثواب آخر از حضرت عزوجل

فَإِنْ يَكُ يَا مُهَيِّمٍ قَدْ عَصَاكَ

هتبان نفس قد بلغت مناهَا

ایستاده باش بر آید نفس قوی به سواد

فَأَهْلُهَا أَهْلًا شَوَاهَا

پس افسوس است پدر افسوس است پسر افسوس است

مَرِيفَتِكَ سَاكِرًا حَتَّى زَادَتْهَا

همراه تو رفت و در نصیحت گیرز دفتر بیدار

وَلَكِنْ شَفَوقِي بَلَغَتْ مَنَاهَا

مگر غمخوشت من رسید منتهی را

كَمَا أَخْبَرْتُ أَنَّ الشَّمْسَ أَتَتْ

و چنانچه بخواه تو شمس من است

إِلْهِ إِنْ تَكُنْتُ عَلَى الْخَطَايَا

ای خدا جفتی کردم گناهان را

سَتَفُزُّنِي رَبِّي رَبِّ الْبَرَايَا

بخشش نمایان خود سلیم از تو ای مدد طلب

لَعَلَّ اللَّهَ يُزِيلَ قِيَّ صَلَاحًا

تا که خدا ببرد قیام صلاح

چگونه بام عظیم مخصوص نباشد و حالانکه و می

عمر در جمع کردن قرآن از همه سبقت کرده همچنین حضرت امام ابو حنیفه پیشتر از همه بیدین

راه تدوین فقه و استخراج مسائل را در عالم پیدا کرده پس بموجب حدیث من سن سنة

حسنه كان له اجرها و اجر من عملها الى يوم القيامة چنانکه حضرت ابو بکر در ثواب

عمل خود یعنی جمع قرآن و بعد از آن ثواب حضرت عثمان که قرآن را بالترتیب یعنی در سه چنانکه

در جامع التفسیر است جمع کرده از حق تعالی داده شود همچنین امام ابو حنیفه را ثواب تدوین فقه

و استخراج مسائل فرو عیبه خود ننهاد و نیز بابتی محمد بن ابی بکر ثواب دیگر ثواب آخر از حضرت عزوجل

چگونه بام عظیم مخصوص نباشد و حالانکه و می

عمر در جمع کردن قرآن از همه سبقت کرده همچنین حضرت امام ابو حنیفه پیشتر از همه بیدین

راه تدوین فقه و استخراج مسائل را در عالم پیدا کرده پس بموجب حدیث من سن سنة

نقد توبه و انعام و توبه و انعام و توبه و انعام

عنایت گردوانتهی قائله **اللهم انی یوفی کلون** و **مین فضائله** باقی و ادیه **مئون** پیش و انیان
 ذمی انصاف خوب روشن است که جمله اوصاف امام اعظم جمع کردن کار بر سر و ناکسبیدن موجب
 بچشم کور و دست تنگ پای لشکر بی طاقت | عجز آسایین یوسف خریدن آرزو دارم | محض برای
 باغ باغ شدن دل مجتنبین و سنین داغ داغ گشتن خاطر منکرین و عاسدین و اورانی چند از ان دریا
 درج ساختم و رنه جمله مناقب امام همام را دفری با ضخامت و کارست دین مختصر گنجایش آن گشت
 از بیجا است آنچه صاحب تذکره الاولیاء در حق عجز خود از بیان جمله حالات امام همام نوشته که جمله صفات
 کسیکه بمهر زبانه استوده باشد و بهر ملتها مقبول هیچ کس نتواند گفت ریاضت و مجاهده او و ظوئ
 مشاهده او نهایت نداشت و در اصول طریقت و فروع شریعت در جبر رفیع و نظری ناقده داشت بسیار
 صحابه پیشانی را دیده بود رضی الله عنهم چون انس بن مالک و جابر بن عبد الله و عبد الله بن اوفی و
 واثق بن اسقع و عبد الله بن الزبیری با صادق صحبت داشت و استاد علم فضیل و ابی اسیم بن
 ادهم و بشیر حافی بود و دطائی بود رضی الله عنه و منهم و بدگویی جاسدان را که محض از جهت حسد افرانیدی
 میکنند برین یک حکایت اختصار میکنم و بس و بعد از ان قدری شغل در تولید و ترجمیل امام اعظم را
 نمایم حکایت مغتریان امام حکم است | چون غرض آمد بر پوشید شد | صد حجاب از دل بسوی دیده شد
 هر چه میگویند از جهت حسد میگویند چنانچه غصه آن بر محض از جهت پیر بود مشغولی

گفت پیری مرطبی را که من	در زخم از داغ خویشتن	گفت از پیری ستان فلفل داغ
گفت چشمم غفلت است داغ	گفت از پیری ست ای شیخ قدیم	گفت چشمم غفلت است داغ
گفت از پیری ست ای شیخ نزار	گفت هر چه میخورم نبود گوار	گفت از پیری ست ای شیخ نزار
گفت قوت دم مرا دم گیری است	گفت آری انقطاع دم بود	گفت قوت دم مرا دم گیری است
گفت کم شد شوقم کی بارگی	گفت از پیری ست این بی بارگی	گفت کم شد شوقم کی بارگی
گفت این پیری بخت و نشانند	گفت چشمم چون کمانی شد دوتا	گفت این پیری بخت و نشانند
گفت تاریک است چشمم ای حکیم	گفت کز پیری ست ای مرد عظیم	گفت تاریک است چشمم ای حکیم
از طبعی تو همین آموخته	ای مرفق غفلت این دانش نداد	از طبعی تو همین آموخته
گفت از پیری ست ای شیخ نزار	گفت از پیری ست ای شیخ نزار	گفت از پیری ست ای شیخ نزار

آمدن حکایت لطیف از حسن طایفه بن امام

این غضب و خشم هم از پیرستی پس چنین از حقیر را می آخی البتاهی از زنده چون در نظر	چون همه اجزا و اعضا شد خجسته کز حسد گردید مردم و وزخی چون بگیرد در کین و در مین	خوشتین باری و صبر شد ای بهشت شد اشغال از حسد چون در جگر این انسان است تقوی دین
---	---	---

ندیدم چنین دیو زیر فلک / کز و میگرزند چندی نلک

سلسله سیزدهم در ذکر تولد و سبب امام همام رضی الله تعالی عنه

نام نامی ایشان نعمان کنیت از ایشان ابو حنیفه و لقب سامی ایشان امام اعظم
و بیان تولد امام اعظم را در مصلحه مسعودی و نیز در بعضی دیگر کتب چنان مرقوم کرده که خلاصه این
اینکه اتفاقی ثابت پدر بزرگوار امام رضی الله تعالی عنه تا یکصدی بود که روزی بکناره نهری مقصود
دید که سیبی بر سر آب میروید آن سبب گرفته قدری از آن خورد و قدری بدشش باقی بود که یکایک
بدشش خلط گردید و این ثابت سبب غیر را بغیر از آن خودی بروز حساب چه جواب دهی پس بان طبع
همان سبب نیم خورده را در دست گرفته بطرف بالای نهروانده شد تا آنکه باغی رسید دید که این نهروان
میان آن بیرون می آید و بر لب آن نهروان طرف درختان سبب از میوه موجود اند و طلب مالک
باغ شد چون به پیش مالکش رسید و از ناچاری او بکل آن از وی التجا کرد مالک باغ چون چنان
اتقاسی وی دید از بکل آن سبب غرضی انکار نمود گفت قیمتش بگو که بتو دهم هر چند که اضعاف
قیمتش پیش می عرض کرد مگر مالک باغ از گرفتن قیمت آن انکاری نمود و در آخر چون ناچار شد
پرسید که آیا از تو میسر میشود بهر طوریکه باشد مرا از محاسبه قیامت رهایی دهی گفت بلی میسر شد
و آن مالیکه در خانه خود و ختری میزدیم بدین صفت که از زبان گنگ و خرناسی و بدیده نادیده و گوی
ناشنو او بدست و پالنگ و بجال محبوب اگر آن دختر را بعد نکاح قبول میکنی و مرا از بار فرزندیت
آن وارانانی من ترا نیز بکل نموده از بار روز شمار وارانم و ربه پیش حق تعالی حق خود از تو
خواهم گرفت ثابت شد بعد از تاملی گفت که این چنین مصیبت نیوی بمقابل خندان و ندمت
آخر وی برداشتن از مقتضات است احصا بعد از نکاح شش فاف ثابت در حجره از خانه
مالک باغ بود که ناگاه زنی مثل قمر لیل البدر بالباس فاخره به پیش می رسید بمجروح و بدشش چنان
اندوید و دخت آن جمیل گفت که چشمم از من و پیش که من منکوحه تو ام ثابت گفت که زوجه

سلسله سیزدهم در ذکر تولد و سبب

سلسله سیزدهم در ذکر تولد و سبب

سلسله سیزدهم در ذکر تولد و سبب

صَاحِبُ جَمْعِ الْبَخَارِ فَوْضُو خَطِّهِ وَقَعَ فِي النُّقْلِ بِإِثْمَانِهِ أَوْ مِنْ أَصْلِهِ أَيْ الْمَنْقُولُ عَنْهُ فَافْتَحَ
 وَانْجَحَ وَرَسَبَ نَامُهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَطْبُوعُهُ عَلَوَى زَنْتَا وَاسِي سَرَاجِيهِ آوَرْدَهُ كَمَا قَدْ أَتَتْكَ الْخَبَرُ
 عَهْدُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حَمَلَهُ أَبُوكَ إِلَيْهِ وَهُوَ صَغِيرٌ لَمْ يَزَلْ بِجَنَّةِ زَيْنِ قَبِيلٍ وَفِيهِ رَجُلٌ بِمَنْزِلِ
 انْجَحَ حَافِظُ مُحَمَّدٍ أَحْسَنَ حُرُومٍ مَعْرُوفٌ بِحَافِظِ دُرِّ زِيَادِ وَرِی که در حدود ۲۶۲ هجری وفات یافته در
 مَنَاحِ الْبَارِی تَرْجُمَةُ فَارِسِ صَاحِبِ الْبَخَارِ پاره اول آورده که اسمعیل سپهر خاگفت که جد من امام ابوحنیفه
 در سال ششاد متولد شد و او را پدر او ثابت بن محمد علی شاه ولایت برده بود و در آن حال او خرد
 سال بود پس حضرت علی آن را چون عَلِیَّاتُ مَاتَ قَبْلَ وَلاَدَةِ الْإِمَامِ بِأَمْرٍ بَعِیْنِ سَنَةِ ثَمَانٍ وَصَاحِبِ
 بِهِ الْعَسْقَلَانِ فِي التَّقْرِیبِ پس درین باب قول کسانی که تخریق را پوشانیده و برای فریب
 عوام میگویند که نام معیار حق ایم حقا که ایشان را درین ماده معیار حق باید دانست چرا که در حقیقت
 مدار حق بر دیگران است که انصاف حق از ناصیه مرضیه ایشان صاف هویدا است
 بر زبان است اندر ز میرویم | قاش اگر گویم جهان بر من زخم | و انچه بعضی قول بلا سند
 آورده که نعمان بن ثابت بن زوطی بن ماه است پس این روایت بلا اصل است چرا که
 زوطی آزاد کرده شده بنی تیمم است و حال آنکه از اسمعیل بن حماد بن امام رضی الله عنهم بسند
 متصل مؤکد بقسم معتبر است که در کتب خودی آورده که نحن من ابتداء الفارسیس و آخره الله
 مَا وَقَعَ عَلَيْنَا رَقٌّ قَطُّ چنانچه ترجمه گذشته پس این روایت متصل و مؤکد بقسم و بلفظ قط
 است و نیز شک نیست درینکه صاحب فانه انچه در خانه میباشد عالم تر میباشد از اعیان و مقابله
 این قول متصل السند که خود صاحب فانه مؤکد بدو تاکید یکی قسم دوم مکرر قط روایت کرده قول
 دیگران که آن هم شاد است و بلا سند لغوی اصل است فَاَنْظُرْ وَادْنِصْ و اگر الغرض
 تسلیم کرده شود که این قول را نیز اصلی باشد پس میگویم که با هم تطبیق این هر دو قول انکه قول
 اسمعیل بن حماد که من اسمعیل بن حماد بن نعمان بن ثابت بن نعمان بن حرز بنان از ابناء طایفه
 از احراریم و الله که گاهی بر بارق نیامد با اعتبار جد همچیست و قول دوم یعنی نعمان بن ثابت
 آن زوطی بن ماه با اعتبار جد فاسدست مگر کله بن زوطی صفت همان نعمان باید دانست
 زعمه شاه ... انچه ... را علامت عظمه در دیوار کعبه ... آورده

فصلی در بیان مناقب امام هاشم علی بن علی

در بیان تسلیم طایفه بنی هاشم

۱۰۱

و بجاست اگر این سانحه عظیم این شعر و زبان سازیم **۵** اگر دل داشت اگر دیم جابر جای دل چشم برافکن ای گنج غمت ماوانی **۱** و دیگر کلف و رین سحرانیکه بطریق تعمیه نام حضرت نعمان

نیز ازین بیت برمی آید هر چند که از شنیدن واقعات رحلت فرمودن و حادثات ایذا یافتن آن سراج محفل است تاج فرق فرق اهل سنت لهاسی سامعین و قلوب مؤمنین می ترسند لیکن ناگزیر از آن نیز گریخت **مثنوی** **۱** جگر چون خون شده خرم بگیریم **۱** دمی با جان پر حسرت بنالم **۱** بر اسی دیده تا یکدم بگیریم زمانی بر دل پر غم بگیریم

و هر قدر که این آن سانحه جانگزا است که از تحریر آن سینه خامه شوق میگردد و چنین واقعه پوش زبانت که بر تفریر آن یارهای جگر بنان مژگان و آمده و از راه دیده و دیده بدیده دیده و زان آب شده می آید مگر چونکه مضمون الموت جسر یوصل الحیث الی الحیث **۵** مرگ است که دوست را رساند بر دوست **۱** پس کیت که او بمرگ شادان نبود **۱** مرگیم سینه

چاکان غم و الم و صبر و دد دندان رنج و ماتمست چارنا چار مع تعدی و قلم بعضی اهل روز بران برگزیده پروردگار بروی کار می آید **اَلَا اَنْ اُولَیْئَا عَمَّا لَیْسَ لَهُمْ شَیْءٌ بِلَیْسَ لَهُمْ مِنْ خَیْرِ شَیْءٍ** **۵** و در این گفت قائل که **۵** **اَلَا اَنْ اُولَیْئَا عَمَّا لَیْسَ لَهُمْ شَیْءٌ بِلَیْسَ لَهُمْ مِنْ خَیْرِ شَیْءٍ** **۵** **اَلَا اَنْ اُولَیْئَا عَمَّا لَیْسَ لَهُمْ شَیْءٌ بِلَیْسَ لَهُمْ مِنْ خَیْرِ شَیْءٍ** **۵**

اما چونکه این چنین واقعه جانگزا و صدمه سخت تباہ شنیدن یکبارگی خاطر حزین کو ارا نمیکند که خبر وحشت اثر چند آنکه بدیرتر رسد جان قدر فرصت را غنیمت باید شمرد تا بران ذکر خلافت از زمان نبوت مسلم بوجهی از سناسبت نیز در نجاشیت گشت **عَلَا وَهْ آتَاكَ زَفَاةٌ** **۱** **عَلَا وَهْ آتَاكَ زَفَاةٌ** **۱** **عَلَا وَهْ آتَاكَ زَفَاةٌ** **۱** **عَلَا وَهْ آتَاكَ زَفَاةٌ** **۱**

منصیده و عوائد عیدیه و فرایند فریدیه هم خالی نیست **۵** از دل شیدا میسر این ماجرا **۵** هر چه آید و در نظر آن نوراوت **۵** است کی داند بجز افکار و است **۵**

مگر درین تسلسل تا باسکان بااختصار صرف **۵** امر ملحوظ داشته **اول** ذکر تولد خلیفه با تاج **۵** **اول** ذکر تولد خلیفه با تاج **۵** **اول** ذکر تولد خلیفه با تاج **۵** **اول** ذکر تولد خلیفه با تاج **۵** **اول** ذکر تولد خلیفه با تاج **۵**

شَفِيعُ الْوَسْطَى يَوْمَ بَعْثِ مُحَمَّدٍ
فَمَا مِثْلُهُ فِي النَّاسِ مِنْ مُصْلِحٍ
فَلَمْ يَبْقَ نَوْزًا لِحُجْرٍ مُنْقَرٍ
عَلَيْكَ صَلَواتُ اللَّهِ يَا سَيِّدَ الْوَسْطَى
إِلَى يَوْمِ الْحُجْرَةِ مِنْ خَلْقِ الْوَسْطَى
السلام می تانم تر که گوی صاحب حوض
السلام می تانم تر که گوی کفر و نفاق
تیر میان بجز نور تو در چشم شهود
السلام می تانم تر که اوباش طاعت روز
در سرم سودا و در جانم تمنای تو بود

غزل ثانی

چو عکسی از رخ بر وضه افتاد
هزاران مرغ خوشخوان آفریدند
هر روز از دل درو تو دادند
بظلمت آب حیوان آفریدند
چو بکشودند از بیم کیسوت را
گل و گلزار و ریحان آفریدند
نقاب زلف بر رویت کشیدند
ملایک چرخ و کیوان آفریدند
چو نمودار رخ انوار گستر
هزاران سروستان آفریدند
چو بر خود حسن خود را جلوه دادند
دران چاه و زخندان آفریدند

بَشِيرٌ يَنْبَغِي سَيِّدُ الْقَوْمِ جَمَلُهُ
يُخْلِقُ عَظِيمُ تَوْذَاتِ مَقَرِّهَا
سَفِي مَعَشَرَ الْأَرْبَابِ مِنْ حَوْضِهَا
عَلَيْكَ سَلَامُ اللَّهِ يَا خَيْرَ مُنْظَرٍ

ایضا و فارسی

السلام می تانم تر که تاج جبهه آدم نهاد
صیقل بخ تو از آینه گیتی زدود
السلام می تانم تر که بهر فرش است پایدار
چو هر یک یلف تو بر خلق نتواند کشود
صلوات می تانم تر که می خرم می خرم
زلزلت مایه جان آفریدند
سیان روضه رضوان آفریدند
میان باغ امکان پیش از امکان
وصالت بهر درمان آفریدند
کمی رفع حجب در رو خجسته
جهانی جان پریشان آفریدند
ز روی می سوی تو رمزی نمودند
شب هجران و هجران آفریدند
جهانی بر برو انگیز کردند
مه و خورشید رخشان آفریدند
برای آن گل بی برگ صد برگ
ازان یک جلوه انسان آفریدند
ز رویش نبوی در عالم افتاد

رَسُولٌ كَرِيمٌ خَيْرُ ذَاتِ قَوْمٍ
أَمَرَ الْعَالَمَ بِالْأَنْوَارِ وَجْهَ مُحَمَّدٍ
شَرَّ بِالْهَوَا خَالِيًا عَنْ مَكَلَدٍ
وَعَلَى الذِّكْرِ الْكَلَامُ وَاصِحٌ لِكَلَامِ

السلام می تانم تر که دریا می خور
نور پاکت گریخ از قریان و ریحون
السلام می تانم تر که ناید در بهر کون مکان
اطلسی را کس نشد ندان از روز و شب
السلام می تانم تر که تا بوم درین هست سرا
بو که آید یک علی که در جواب صلوات
ز چشمت عین اعیان آفریدند
گل رخسار تو چون روی نبود
ترا سرو خرامان آفریدند
میان خلعت راجون بیدند
میان خلق حیران آفریدند
خطت چون سر بر آورد از جوا
بعالم کفر و ایمان آفریدند
برای اعتکاف آستانش
چو او را هر میدان آفریدند
یکی در باغ امکان سیر کردند
دو عالم را گلستان آفریدند
هزاران یوسف مصری مقید
شمیل و ماه تابان آفریدند

ایضا فارسی

غزل ثان

تجرب جوان و جوان

از من است درین کتاب بعضی از قدما در حیات مخم بجات خاتم و بعد مردنم بقا تدر و سه بار سو رو
 خلاص یاد م نامی **۵** آنرا که خاک را بنظر کمیها کنند **۱** آیا بود که گوشه چشبی پاک کنند
 بهر حال طریق استخراج نام پاک دوم اینکه قاعده استخراج نام پاک محمد از هر
 اسمیکه استخراج عدد نام پاک محمد یعنی (۹۲) از این اراوه شود باید که عدد
 آن کلمه بطریق اعجب در یافته در است و چهار آنرا ضرب و بد بعد از آن حاصل
 ضرب هفده عدد دیگر میزنوده پس آنجمله را بر شش تقسیم نماید از کسرات هر چه باقی ماند
 پس از آن باقی مانده یکی را بر انداخته باقی هر چه ماند آن را در است و سه ضرب و بد حاصل
 ضرب درین نوبت با عدد نام پاک محمد معلوم مساوی باشد یعنی از حاصل ضرب برابر
 عدد (۹۲) بدست آید اگر در حساب بعد از تقسیم چیزی نماند یا اگر ماند هم یکی ماند پس آنکه
 آن غلطی از تو در حساب رفته باز حساب را از سر گیر و اگر خود نمیدانی دیگری را با خود و جفا
 شریک گردان اتحاصل اگر غلطی درین قواعد و ضوابط از تو رود در آن تقصیر مانیست و ما
 برای کمال توضیح پیش تو این نام پاک را بطریق مذکور از نام پاک الله بیرون می آریم خیال
 باید کرد بد آنکه عدد نام محمد (۹۲) است و عدد لفظ الله (۶۶) است چون عدد (۶۶) را در
 (۲۳) ضرب داریم حاصل ضرب (۱۵۸۳) برآمد بدین طریق $92 \times 23 = 2116$ چون
 عدد (۱۵) بر آن افزودیم (۱۶۰۱) شد بدین طریق $2116 + 15 = 2131$ چون بر (۶) تقسیم
 نمودیم بدین طریق $2131 \div 6 = 355$ باقی نماند مگر (۵) $355 \times 6 = 2130$
 که قابل قسمت بر (۶) نیست $\frac{1}{6}$ پس بموجب قاعده مذکور چون از باقی ماند
 (۱) را انداختیم باقی نماند $\frac{1}{6}$ مگر (۴) چون این را در (۲۳) ضرب داریم
 حاصل ضرب همان (۹۲) برآمد که عدد نام پاک محمد است و بد آنکه عدد لفظ
 خدا و یو که نام یکی از معبودان بود است نیز (۶۶) است ایضا بطریق مختصر لفظ
 شیطان که عددش 666 است $666 \div 6 = 111$ بدین طریق $111 \times 23 = 2553$ تا بدانی که خلفت یک و بد
 $2553 \div 6 = 425$ باقی نماند مگر (۳) $425 \times 6 = 2550$ مطلق از غلطی فاکتور محمد $2550 \div 6 = 425$

قاعده استخراج نام محمد از نام هر چه در زبان کسان باشد

استخراج عدد نام محمد از نام هر چه در زبان کسان باشد

نشان از لفظ شیطان

و از سر نیکو گفته آنچه گفته است
في الآتي من جناب صلوه

محمد كازل تا ابد هر چه هست
كازل تا ابد هر چه هست

يار ايش نام او نقش بست
يا حبيب الاولو خذ بيدى

ما العجى في سواك مستندي
انت امرسيت رحمة نجتنا
زال عنا مجودك اللبد
اعتصا مني سوي جنابك لي
كان متجاورا عن العدم
وعلى القحط كلهما جمع
لجيام السداد كالوشد
استغنيوا لعاجي مضطر
كوالا ترى زانجه من كويت

كن شريفا لزين واشفع
فترحم لنا الى الابد
غير عزمك ليس في الملك
ليس يا سيدى الى الابد
وعلى اهل بيتك طرا
هو نجوم الهدى الى الرشيد
وعلى من طريقم تبعوا
شهر واذيلكم الى المدد
هو وصفت كند احق نانا

يا شفيع الورى الى الصمد
كل صعب كربة وبلا
لعليل الدليل مضمند
صلواتك عليك في الملوك
وعلى لك الى الابد
وعلى الثابعين هو كانوا
من حصار يكون او عيب
هو ندغم كدى من كويت
عليك الصلوة امي نبي السلام
ولدا حبيب مثله لا يؤلد
والتور من وضاياه يتوقد
هذا الذي كولا ما ظهر القبا
هذا ختام الانبياء وسيد
هذا الذي جاءت اليه غزاة
هذا مدح الكون هذا اعجب
سيدروا بجد وانعموا احادي
ويقول يا مشاق هذا احمد
ان كان يوسف قد افاق بجاله
فمحمد منه اجل واعبد
لو ايت في اولاد ادم وشله
الاع الصلوة مع السلام وتنتهي

في الفرحه والسفر بتولده صلوه

ولدا حبيب وخذاه يتوقد
ولدا الذي كولا ما ذكر النفا
كلا واما كان المحصب يقصد
هذا الذي خلعت عليه البدر
واجدع حقا قال انت محمد
يا عاشقين تولعوا في حبه
يحدو ويعلن بالكون فينه
ان كان ابراهيم اعطى رشده
يا شهو المحبوب منه انريد
يا ناجرين المنجي في شرعك
في ما مضى هذا حله مستد

ولدا حبيب متحلا ومطليا
كلا ولا ذكر الحبي المعهد
هذا امام المسلمين حقيقه
ونفايس فظيره لا يوجد
جبريل نادى في منصفه حسن
هذا هو احسن الخيل المنفرد
فيقول يا عشاق هذا المصطفى
واشهد الموكود منه ارشد
لو كان قد اعطى الميسر جباة
ان المومنه بالفرق يهدونا
صلوا عليه بكونه عو عشتة

تالعات بطريق التاني جبار الشرف

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في هذا اليوم
سنة مولد سيدنا محمد
صلى الله عليه وآله وسلم
الذي هو خير الانبياء
والخيرين اجمعين
اللهم صل على سيدنا محمد
وعلى اهل بيته الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم الانبياء
والمرسلين
اللهم صل على سيدنا محمد
وعلى اهل بيته الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم الانبياء
والمرسلين
اللهم صل على سيدنا محمد
وعلى اهل بيته الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم الانبياء
والمرسلين

در تفسیر ابلیس بن جندب

بجنگس از مشرکین که آن عتبه - و شعیبه - و ابوجهل - و ابوالبحرئ - و النعاص بن وائل بودند در
 دارالندوه درآمدند و در میان ایشان ابلیس بصورت شیخیکه عصا بدست میداشت در آمد چون
 ابوجهل ویرانغ نمود گفت که من شیخی ام از بنجر سائیت الذموس و جترت الامور و در برابر
 تدبیر علم و احکام پس در آیدم را بخود تا که رأی صحیح را از صحیح بالصریح جدا نمایم پس در مشوره
 اول عتبه لعنه الله علیه و علیهم السلام گفت من حق است صبر کن تا مرگ محمد صلعم ما را از وی بجا
 و بد شیخ جندب لعنه الله علیه گفت تو کجا و بد سیر کار کجانی زبید ترا مگر رعای موافقی و حمیرا را انتظار تا
 برگ وی صلعم است پس در اندکی دین وی ترقی نموده از شرق تا غرب همه را فر گرفته لشکری
 بجهاد و لشکری بی عدبهم رسانیده یکی را از شما زنده نگذارند بجهاد گفت صدق الشیخ الجندی
 پست شعیبه ملعون گفت که ویرا صلعم در خانه محبوب من نموده در وازه اش را بسد و ساخته تا که
 از جوع و عطش در آنجا هلاک گردد ابلیس پرتلبیس از آن نیز سر باز زد و گفت که مردم هوا خوا
 اوج جمع شده او را از آنجا بیرون کنند و عداوت عظیمه در میان شما و اقارب وی صلعم پیدا گردد
 همه تصدیق وی نمودند پستمرعاص گفت که ما ویرا صلعم بر شتری بسته در بیشه نمک و صحرائی
 ذی تملک خواهم انداخت تا طعمه مور و مار یا زمین تا بهما را گردد ابلیس از آن نیز انکار آورد
 که محمد صلی الله علیه و سلم تویم القامه صبیح الوجیه فصیح اللسان ملج البیان هست اغلب هر که وی
 رسد تصدیق وی نموده مرجع خلافت گشته پس بر سر شما با جمع عظیم خواهد رسید فصاحتا
 صدق الشیخ الجندی (و بقتل وی کسی نشوره نمیداد بخوف طلب قصاص از قاتل)
 انگاه ابوجهل لعین گفت که رأی من در حق وی (علیه الصلو و السلام) آنست که از قاتل
 جوانی قوی بیرون آوریم و در شب و بجور همه بر سرش زنیم تا که بالتعین قاتل وی معلوم گردد
 پس بنا چاری اقارب وی از ما ویت طلبند پس ما از قاتل مال را جمع نموده از قصاص و
 باز نسیم و نیز بدین حیل از شری نجات یابیم ابلیس گفت أصَبْتُ وَأَحْسَنْتُ پس
 بدین مشوره از دارالندوه متفرق شدند فَتَزَلَّ جَبْرِئِيلُ بِهَذِهِ الْآيَةِ وَإِذْ يَكْرُكُ الْآيَةَ
 و گفت که حق تعالی ترا برای اسرارهای نهانی بخروج مکه بدین فرموده

وَكُلُّ شَيْءٍ لَهُ وَقْتُ وَتَدَابُرُ

لَا تَجْزِي عَنْ نِعْمَةِ الْعَزِيزِ تَسْبِيحُ

وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّذِي حَقٍّ فَسَدَّ لَهُمْ هُنَّ خُزْيُنًا بِمَآذِرِهِمْ طَوْفًا ذَوْنًا
وَفَوْقَ تَدْبِيرِنَا لِّلَّهِ تَقْدِيرٌ

وَفَوْقَ تَدْبِيرِنَا ۖ إِنَّ اللَّهَ قَدِيرٌ

وتمه قصه مشهورست و در کتب سیر سطور آن فرض آنحضرت صلعم بمهرشصت و سه سالگی
پیام اجل را بیک فرموده بقرب جوار هو الوفاق الاغلی عازم گردید چنانچه در مشکوٰۃ است عن
ابن عباس قال بعث رسول الله صلعم لایعین سنة فمکث مکه ثلث عشرة
سنة یؤملی الیه ثمر بالبحرۃ فهاجر عشر سنین ومات وهو ابن ثلث و
سین سنة متفق علیه مگر آنچه از حضرت شنیده آمد که آنحضرت صلعم بعد
نبوت ده سال در مکه و ده سال در مدینه مانده و بمهرشصت سالگی وفات یافته حیث قال
فاقام مکه عشر سنین و بالمدینه عشر سنین و توفاه الله علی تراس سین سنة
متفق علیه از جهت آنست که تنها عقود المجدد ساخته و کسر نایا و الگداشته
یعنی عشرت را شمار گرفته و ناقص را از عشره ترک نموده پس منافی را وایت مشهوره و صحیح
نیست و همچنین مخالف نیست آنچه خود از ابن عباس شنیده که در مکه پانزده سال مانده و در
مدینه ده سال وفات فرموده در حالیکه عمر شریفش شصت و پنج سال بود چه در پانزده سال
قیام مکه سال هجرت و سال هجرت هر دو را شامل نموده و بطریق مجاز مستقل آنرا قرار داده
و در حقیقت چنین نیست و همچنین در تعداد سالهای عمر شریف سال ولادت و سال تقاضا
را مستقل قرار داده بشصت و پنج سال از آن تعبیر فرموده كما ذهب الیه المحققون المعتبرون
و از نجاست آنچه ابو الفیض فیضی در کتاب بی نقط خود که بنام موارد الجواهر سلسله
در الجواهر مسمی با سیم تاریخی تصنیف است مشتمل بر پنجاه موارد یعنی ابواب است
آورده اقوام عمره صلعم عدد الاکلا و عدد الله و عدد ذکره و الاول هو الاخر و
عدد الكل و احد ما الا كما حکاه العار و الكامل عطاء الله اعطاء الله رفعا انه
و در منیه گفته و التوفیق بین الاقوال الثلاثة ان رواية سین سنة اقصر فيها علی
العقود و ترک الکسر و رواية خمس و سین متاولة بشمول سننی الموال و الی
لذا فی شرح الشمائل و غیره منه لطیفه در تفسیر روح البیان در سوره منافقون تحت آیت

دفعه قاض اعادینک و وفات و قیامت نبی صلعم

الحیف و تمنیٰ الخ

وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا آوَرَدَهُ كَبَعْضِي أَمْ يُحْقِنُ مَحْنِينَ سَالِمِي عَمْرٍ شَرِيفُ بَنِي
 صلعم را زین آیت استنباط فرموده بدین طرز کہ از آغاز قرآن تا اینجا این سورت منافقون آخر
 است مرخصت سے سورہی قرآنی را و ملحق ست بدین سورہ تغابن تاکہ تغابن و افسوس
 خوردند بر تقدیرات بابرکات بکذا عبارتہ۔ قَالَ سُورَةُ لَأَسْ ثَلَاثٌ وَسِتِّينَ سُورَةً فِي
 عَقِبِهَا التَّغَابُنُ لِيُظْهِرَ التَّغَابُنُ فِي فَقْدِهِ صلعم و در حجرہ متبرکہ حضرت عائشہ صدیقہ رضی اللہ
 تعالیٰ عنہا مدفون گشت و در حیات اکچوان در بحث کلب از کتاب ہجۃ المجالس و
 انس المجالس آورده کہ حضرت عائشہ رضی اللہ عنہا یک سہ ماہ کامل در کنار من افتادند ابو بکر صدیق
 در تعبیرش فرمود اگر خواب تو بامعنی و تعبیر باشد تعبیرش اینکہ در خانہ تو دفن گردند کہ سانکہ
 از برگزیدگان اہل زمین باشند و برگاہ کہ آنحضرت صلعم در خانہ وی مدفون گشت ابو بکر
 ویرا فرمود کہ این ست یکی از ان ماہ ما کہ تو آنرا دیدہ بودی و این بہترین آنجملہ ہما ترست
 انتہی گویم قمر دوم و سوم قبر ابو بکر و عمر ست در ان حجرہ میمونہ رضی اللہ عنہما و برای حفظ مرآۃ
 شکل ہر سہ روضات مطہرہ این ست قبر نبی صلعم بنا بر اسع چنانچہ شیخ در جذب القلوب
 و ما ثبت بالسنتہ و امام سہروردی قبر ابو بکر در خلاصۃ الوفا باخبار دارالمصطفی
 آورده یعنی سر مبارک ابو بکر مقابل قبر عمر مسکین آنحضرت ست صلعم
 و همچنین ست سر مبارک عمر نسبت بقبر ابو بکر و ملکیت حضرت عائشہ در حجرہ متبرکہ تا بجا
 وی بود پس منافی خواب وی نیست آنچہ در اخبار آمدہ کہ قبر حضرت عیسیٰ خیرور ان حجرہ خواہد بود

در تعبیرات

تاریخ وفات سورہات مسلم

ابیات و تاریخ وفات	چون شفیع الوری حکم خدا	شد ز دار الفنا بقصر بقا
عمر آن شاہ قبلہ آماں	ابن عباس گفت شفیع ست	روز سیلا و نقل آن محمود
گفت شاہ نجف دو شبہ بود	لیک تاریخ آن زمان سوم	بود بی ریب شک دوازدم
شد ر قم سال نقل آن عالی	حیف بی احمد ست وین عالی	سال نقلش چنین غم افزا شد
جان زوین رفت و دین و دنیا شد	گفت تاریخ نقل اورضوان	کہ شدہ حیف از مجسم ایمان

یعنی تولد و وفات آنحضرت صلعم ہر روز و شبہ بود ۱۳ روایت اشراکہ تولد و نقل آنحضرت صلعم ہر روز و تاریخ
 دوازدم ماہ ربیع الاول ہر شبہ بود مگر تولد بعد طلوع صبح صادق بود و وفات شریف بر وقت چاشت ۱۲ منہ رحمہ اللہ

سال نقلش بگویند و آه	کز مدینه بشد شبی آنکه	باز تاریخ نقل او بر خوان
گفته شد از دست ابراهیم	باز تاریخ نقل او در یاب	زندگی رفت بیشک اصحاب
چون شفیع الوری ز دنیا شد	شده تاریخ ذریه در دنیا شد	توان گفت در زردی باشد
بلکه گویم که جان ز دنیا شد	سال نقلش ز عقل ثابت شد	روح اگر ز اهل بیت گذشت
باز گویند آن شه دین و بدل	ده و شند و جان شمرین	ایضا
ز انتقالش رفت مطلوب زمان	میر از دوران سفر گوی در یاب	از وفات او شد رفت از جهان
گشت پیدای سال وصل آنجناب	شد حبیب حق چو از عالم روان	کعبی موی است از وصل نبی
ماند آخری و فالق زمان	ایضا	سفر کرد چون زین جان فنا
صفارفت ز آفاق از رفتش	در ماندال نبی سئ امام	قائده فرمیده در علم خوش
اخلاقی از اخلاق حمیده آنحضرت معلم در حیات الحیوان و نیز در بسیاری از کتب معتبره		
احادیث و سیر با سنادهای حمیده بروایت عائشه صدیق و اخلاق آن سرور کائنات معلم		
موجود است که هرگاه آنحضرت صلعم در خانه بودی در خدمت اهل خود بودی و بود صلعم که جامه		
خود شستی و نیز آن را میدوختی و میدوختی کفشهای خود را و خدمت خود خود کردی و		
علت بیشتر خود دادی و خانه را جاروب زوی و شتر خود را معقل ساختی یعنی زانوش می بست		
و با خادم خوراک خوردی و از بازار اسباب را برداشته آوردی و با خادم آن خدمت ساختی و دائم الحزن		
و دائم الفکر بودی و نبودی و بر صلعم راحتی انتهی و نیز هر مومنی را چنین بیاید بود		
گرچه از خدمت بصورت قیام یک نیت	خالی از شش چیز ای دلبر عیدانی بقین	لب ز یاد و دل ز اخلاص زبان از آفرین
جان ز مهر و خاطر از مدح و ضمیر از اشتیاق		
الاشعار فی استیاق الرسول المقبول		
ان قلت یا سرخی الصبا یوما الی اخری محرم	بلغ سلامی مرفوعة فیما الی الی محرم	طوبی لایملی بکلیه فیما الی الی محرم
الکباد ناخچه روحه من سید حجر المصطفی	میدانه کفر الهادی من کفر حجر المصطفی	
من وجعه شمس افصحی من عذبه بدره		
له مکرر لام را اعتبار نکرده ۱۲ مراد ازین هر دو جمله وال اعجب و زای هر دو است ۱۲		

فائده در سلسله خلفت اهل اسلام

لَا جَاءَنَا أَحْكَامُهُ كُلُّ النَّحْوِ مَا الْعَدَمُ	مُرَانَهُ بَرَاهَانًا لِنَحْوِ الْأَدْيَانِ مَضَتْ
فِي كُلِّ حِينٍ قَدْ مَضَى فِي الْحَالِ الْخُصَى الْأَلَمُ	فِي خَيْرَةٍ اسْمَعْ كَذَلِكَ لَوَاعِظٍ لِلصُّفَةِ

فأمد والدین حضرت رسالت پناه صلعم بر اسلام وفات یافته اند چنانچه ابو العیض قضی در
بنیة رساله بی نقط خود آورده که شیخ جلال الدین سیوطی در تحقیق این مطلب اعلیٰ چند سائل
تصنیف فرموده و در رساله بی نقط مذکور بدین عبارت گفته **کلمه** والدۀ و اُمّہ صلعم
عصمک مع الاسلام و مؤالاصح آورده که العلماء الاعلام و سطر و الطروس و خلاصه
اسلام و ما و اعلام انکرامهم سائر احقهم ما الله شرم خدا

در ذکر ازواج مطهرات بنی صلی الله علیه و سلم

که در حق ازواج از انها حق تعالی بپوشان فرموده و آنرا واجه اُمّهات نور چنانچه
شیخ در مارج گفته اختلاف است در عدد ازواج مطهرات مگر آنکه یقینی و اتفاقی اند یا زده
زنان اند رضی الله تعالی عنهن اجمعین شش از قریش خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت
ابی بکر و حفصه بنت عمر بن الخطاب و ام حبیب بنت ابی سفیان یعنی خواهر امیر معاویه
و ام سلمه بنت ابی اُمیه و شوه بنت زمعه و چهار عربیه غیر از قریش - زینب بنت جحش
و سمیون بنت الحارث بلالیه - و زینب بنت خزیمه بلالیه - و جویریہ بنت الحارث و یکی
غیر عربیه یعنی از بنی اسرائیل از اولاد مارون علیه السلام - صفیّه بنت حیّی از بنی النضیر و
آنرا که از اینها در حیات آنحضرت صلعم وفات یافته دو کس اند خدیجه و زینب ام المساکین
و وفات آنحضرت صلعم از نه حرم محترم بود و اولین همه خدیجه بود و تا حیات وی آنحضرت
صلعم بیچ زنی را بروی نخواست و آخرین همه در حیات ام سلمه است و صاحب اولاد
ازین جمله تنها ام المومنین خدیجه است چنانچه به ترتیب ذکر هر یکی بمقامی آید تنبیہ بنی رافا لبا
قوت چند نفر و میباشده ازین باعث تعداد زنان بعضی از انبیا بکثرت می بود چنانچه حضرت
داود صلعم را نه زن بود و یکی دیگر خواست تا خدا گشتند مگر بسبب حیلۀ دران مقام
من جانب حق عزوجل گشته بود و زنان حضرت سلیمان صلعم سه صد نفر بودند و کثیرنیکوتر
اما سر حکمت در تعداد ازواج مطهرات نبینا صلی الله علیه و سلم با وجود زیاد بودن می

در ذکر ازواج بنی صلی الله علیه و سلم

در ذکر ازواج بنی صلی الله علیه و سلم

در ذکر ازواج بنی صلی الله علیه و سلم

از دنیا و راغب بودند با غرت آن بود که وی علیه السلام باقیامت بر سر کافه خلافت از جرح و القح
 مردوزن بجهت شده بود و بعد از وی علیه السلام کسی دیگر نتوانست و کمال این نمی بود و نیز ظاهراًست
 که احکامهای بسیار از آن قبیل است که اظهار آن به پیش نامحرمان را زمانی خفی شایان حال بزرگان
 نمی باشد خاصه از آنحضرت صلعم که از کمال حیا چشم مبارک و بالا نیگر و دید و در مصورت خوف
 پوشیده ماندن بسیاری از احکام متصور بود پس وجه در تکثیر نسائی آنحضرت صلعم آن بود
 که تا احکام درونی را که مردان بلکه جمله نامحرمان را بعلم آن راه نبود بکلی بامت نقل کنند و ظاهرست
 که اختلاف طبائع با هم بسیار میباشد پس در حسن معاشرت با هر یکی حسب اقتضای اعتدال
 موافق رفقای مولی تعالی احکام درونی نبوی صلعم از هر گونه بطریق کامل اظهار می یافت و قدر
 قیام بحق و جمله در حسن معاشرت با همه و صبر و تحمل بر ایضا و تکلیف ایشان نیز امت را تعلیم نام بود
 فافهم و تامل و آنچه بعضی از نصاری در باب امانت خدا هم اندک کثرت ترویج علیه السلام انگشت
 مینمایند و خبر دعی علیه السلام باعث فخر و سیادت می نگارند اگر چه از ادب نبیای سابقین علیه السلام
 قول ایشان مردود است مگر تا هم در جواب ایشان یاد کاری باز خود بفضل تعالی گذریم و آن
 اینکه اگر تجرد باعث ترقی و موجب کمال بودی جمله لولیان یعنی نخستان محبوبان انبیاء بودند
 مگر با وجود تجرد تذلیل ایشان معلوم فائده مفید در جواب محمدان زمانه پند که در باب
 چهار زنان برای یک مرد معتزض میشوند باید دانست که محققین درین نکته فرموده که بالش
 بکمال اعتدال این دین متین است و آن اینکه در عرب در زمان آنحضرت صلعم رواج کثرت
 از دو لوج چندان بود که در مردم اوساط قطع کماکان از اشرف تعداد زوجات ایشان تا بعشر
 و عشرين میرسید چنانچه از کتب تواریخ قدیمه متعلق بحالات عرب صاف هویدا است درین
 صورت کمال افراط است و در حضرت یکی چنانچه عادت اهل کتاب و هندوست با وجود استقلال
 بجمعه حقوق آن و تکثیر افراد زنان چنانچه می آید و مرکب بودن ایشان مرفعل شیع را باز تا
 اغیار کمال تفریط است پس حق تعالی در حق این امت برای تعادل آیت مثنی و ثلثی
 و رباعی نازل فرمود که قادرین را حسب استطاعت از یک و دو و سه تا چهار زنان جایزست
 چنانچه هم در قرآن است فان خفوا فلا تعدوا فوقها حد فان تجاوزوا حد الله فاعبدوا الله

فائده در جواب محمدان در حق چهار زنان

دو چنانند برای یکی

شارع است لازم نیاید و بیکبارگی بر عرب شاق هم نگذرد که عادی بر کمال فرما بودند و سر
 درین سه امرست اول اینکه نفس برای زنان در حق شهوت بکثرت راغب میشود پس برای
 اجتناب از وقوع زنا و حصول تسکین خاطر تا چهار زن حکم صادر شد بخلاف زنان که در
 وقت توغّل بیکدیگر بدگیری از روی رغبت کمتر خواهش میکنند و اما بطبع دنیاوی پس خارج
 از بحث است دوم اینکه افراد زنان نسبت بچروان بسیارست چنانکه می آید پس طریقه
 آنکه تا هیچ زنی بطرز مرغوب بی بهره از مرد نماند سوم اینکه از بهترین ثمرات ترویج توالد و تناسل است
 که بقای نوع انسانی در آن است و آن از زوج واحد و از زوج متعدد بکثرت میباشد
 قاعده صورت عکس یعنی برای زن واحد اجتماع چند شوهر تجویز کرده نشد بجز در وجهی که
 درین صورت گاهی کثرت توالد و تناسل که اصل مطلوب است ممکن نیست چه بجهت زن
 که مقام استقرار جنین است یک میباشد نه متعدد بلکه مغل و مضرب این مقصود میشود هم
 از روی حکمت و هم از روی تجربه چه از نظر انداختن بر زنان فاحشه بازاری معلوم میشود
 که ایشان با وجود کثرت شتیه غایت قلیل الاولاد میباشد و ایشان بعد عیاشی اگرچه
 بکلیح کسی در آیند مگر بموجب **لَنْ يُضْلِيَ الْعَاطِرُ مَا فَسَدَ الذَّهْنُ** باز هم قلیل
 الاولاد میشوند و و هم اینکه شرکت شوهران در یک زن منجر بکثرت گشت و خون
 در میان ایشان شدی که هر یکی مانع دیگری می آید و این باعث بیجان غضب میشود
 خاصه درین باره خاص نمیشود حال جانوران در وقت اجتماع چند نر بر ماده واحد
 و بارها بسمع رسیده باشد که از دو نفر عاشقان بر محبوب واحد یکی از جان دیگری و مار
 بر آورد شنیده باشی که از برای شیرین خسرو پرویز از جان فرما د که کن دمار بر آورد و بخلاف
 کثرت زنان ای مرد واحد که در مکانات متفرق باشند که در آن بهر طریق صلاح و فلاح
 بچند وجهی که اینک چند آنکه عدد زنان بیشتر توالد و تناسل بیشتر و و هم از روی محاسبه
 و قیاس معلوم شده است که عدد کثرت زنان در هر ملک نسبت بچروان بیشتر است
 زیرا که از مشاهده بد ریافت رسید که کمتر کسی از مردان بلا نکاح متعدده باقیمانده باشد
 و بسیاری از زنان با وجودیکه تا سه و چهار نفر و نکاح یکدیگر بکثرت اند و همچنین سرانجام

در صورتیکه شوهر برای زنان

در صورتیکه شوهر برای زنان

و نبی عالی سید داشت و فضائل وی بسیار است و بیست و از آن جمله اینکه فاطمه زهرا از شکم وی بود
 همه اولاد وی علیه السلام از وی بودند الا ابراهیم که از ماریه قبطیه بود و تا بیست و پنج یا چهار سال
 با حضرت حسن معاشرت داشت و بعد شصت و پنج سال در مکه قبل از هجرت به پنج یا سه سال
 بدین سال از بعثت در رمضان وفات یافت زیادت تفصیل درین باره در مدارج النبوت
 است برای اطلاع در اینجا ملاحظه باید کرد و هم سنه و نبت زمره بالفح بعد از فوت خدیجه
 بسال و هم از بعثت هم در مکه نکاح در آورد و در مدینه بسال هشتم از هجرت چون آنحضرت
 صلعم اراده طلاق وی نمود بحضرت عرض کرد که یا رسول الله من بسبب کبر سن منی خود بدین
 هیچ آرزوی از تو نیخواهم مگر میخواهم که در حشر در زمره ازواج تو محشور شوم طلاقم داده و نوبت
 خود را بعاشته بخشیدم پس بانه بجال خود مرویات وی در کتب متداوله پنج حدیث است
 که یکی از آن در بخاری است و باقی در سنن اربعة و فاش در شوال هشتمه در امارت امیر معاویه
 وقوع یافته و بعضی در آخر خلافت حضرت عمر نیز گفته که ذافی الموابس و المدراج سوم
 عاشره صدیق بنبت ابی بکر تر فوج کرد ویرانی صلعم در شوال و وی شش ساله بود و
 زفاف کرد و با وی بمدینه بسال دوم از هجرت در آخر هزده ماه و وی نه ساله بود و ازین
 جهت وی شش نکاح مردم را در شوال محبوب تر رسید داشت از جهت نکاح خود در آن و نیز
 که از من پنج یکی از زنان آنحضرت صلعم محبوب تر نبود و تا نه سال با حضرت حسن
 معاشرت داشت و وقت وفات آنحضرت صلعم هزده ساله بود و خود در شصت و هفت وفات کرده
 و بر وایتی در شصت و شش سه شنبه هفدهم ماه رمضان در امارت امیر معاویه و عمر شریفتر
 شصت و شش سال بود و از جمله اموات المؤمنین باکره ماسومی از وی در تزویج
 رسول خدا صلعم وگیری بود قضا لش بسیار است تا آنکه روزی در حق وی آنحضرت صلعم
 فرمود خذْ وَاللَّيْ دِينَ كَوْمِنْ هَذِهِ الْأَجْمَلِ وَتَبَوَّسِي أَزْ قَمَاقِلَهَا وَفَصَحَا وَبَلَقَا
 واکابر متقیان صحابه تا آنکه روزی یکی از وی پرسید کی دانم من که من نیکنم گفت چون
 بدانی که تو بدی گفت پس کی دانم که بدم گفت چون دانی که نیکی و از اعظم مناقب و فضائل
 وی است محبوب تر بودن وی محبوب خدا را و نیز در برادر و شی حق تعالی را کلام پاک

بهفته آیت نازل فرموده و نیز وفات آنحضرت صلعم در بغل وی و در حجره وی و بروز نوبت
 وی واقع شده بود و هم در حجره مطهرو وی مدفون گشت صلعم مرویات وی در کتب معتبره
 دو هزار و دویست و ده حدیث است از انجمله متفق علیه صد و هفتاد و چهار و افراد بخاری
 پنجاه و چهار و افراد مسلم شصت و هفت و تتمه در سائر کتب رضی الله تعالی عنهما و عنایا
 بحر متها چهارم حصه دختر عمر بن الخطاب و لاوتش پیش از بخت به پنج سال بود
 و فاتش در سنه چهل و پنج سال یا یک سال یا هفت سال در امارت امیر معاویه بود
 بنا بر صحیح و عمرش شصت سال بود و از مهاجرین است بسال سوم یا دوم از هجرت در
 مدینه چون بیهوش شد حضرت صلعم بر اینکاح در آورد و در حق وی جبریل فرمود که وی
 صدقاً و قوامه است و وی زوجه تست یا رسول الله در بخت مرویاتش در کتب
 متداوله شصت حدیث است از انجمله متفق علیه چهارست و افراد مسلم شصت و یک و یک پنجاه و
 سائر کتب مرویست پنجم زینب بنت خزيمة الهلالية و از بسکه مسکینان را طعام
 میداد و شفقت مینمود در جاهلیت او را ام المساکین میگفتند و بعد از شهید شدن
 شوهرش در غزه احد بروایت اقوی آنحضرت صلعم بسال سوم از هجرت در مدینه
 و بر اینکاح در آورد و بعد از دوسه ماه و بقولی بعد شش یا هشت ماه وفات نمود و در بقیع
 در قبه از وایح النبی صلعم مدفون گشت ششم ام سلمه و چون ابو سلمه زوج وی از
 جراحه که در اعدا باد رسیده بود در سنه چهارم یا سوم وفات یافت پس در سوال بسال
 چهارم از هجرت بحاله نکاح آنحضرت صلعم در آواز همه اموات المؤمنین وی آخرست در
 موت و فاتش بهر هشتاد و چهار سال در کتب شصت و دو بوقوع آمده و بعضی در سنه
 پنجاه و نه نیز گفته اما اولی است چه در روایات ترمذی آمده که وی در وقت قتل
 امام حسین زنده بود و در ویای صادق آنحضرت صلعم را دید که سر مبارک و بوی شیرینش
 گرد او دست و میگرید و فرمود که این همه از شهادت حسین است که بمن رسیده است چون
 بیدار شد همچنان بظهور آمد مرویات ام سلمه در کتب متداوله صد و هفتاد و هشت حدیث
 است از انجمله متفق علیه سیزده حدیث و افراد بخاری سه حدیث و افراد مسلم سیزده حدیث

و باقی در سائر کتب مرویست هفتم زینب بنت جحش مادرش بنت عبد المطلب عمه رسول الله بود اول نامش بیره بود آنحضرت صلعم آنرا تغییر داده بطرف زینب اول در نکاح زید بن حارثه تنبانی محمد صلعم بود بعد از طلاق زید بجهالة نکاح حضرت صلعم درآمد و عقد نکاح وی حق تعالی کرده بود و گوایش جبرئیل علیه السلام و آفاده نکاح باز در مردم نشد و آیت نزل فرمود **فَجَنَّاكُمَا** هم درین باره نازل شده است و درین باره چند آیت نازل شده که بابت تسلسل در مدارج مذکورست و شیخ محقق و محدث دهلوی گفته که درین قصه از اهل تواریخ غفلت بود بسیار واقع است و تحقیق بر آنند که از نزلات مفسرین است این قصه و قصه یوسف علیه السلام در خلوت باز لیقا و تمهید داد و علیه السلام با و زیبا و قصه گم شدن انگشتری از سلیمان علیه السلام که نزد محققین آنهم مترک و مخطوب است و از طریق صدق و سداد دور القصه فضائل زینب بسیار است از انجمله اینکه غایت کریم الطبع بود و روایت است که روزی حضرت صلعم باز نان خود فرمود که هر که از شما در دست تر باشد از همه بمن زودتر بمان رسد پس اموات المومنین فی را گرفته دستهای خود را بآن پیوندند معلوم شد که دست بنت زینب درازتر است از همه او را بوفات قریب تر بحضرت دانستند و چون بعد از حضرت پیشتر از همه زینب وفات یافت دانستند که مراد حضرت صلعم بطویل ید کثرت صدقه بود و مشهور است که بعمر پنجاه و سه سالگی در سال بسم از هجرت وفات کرده و بعضی بسال بست و یکم گفته **مرویاتش** یازده حدیث است از انجمله متفق علیه دو حدیث و نیز دیگر در سائر کتب مرویست **هشتم** جویریہ بنت الحارث نام ویرانیز از بیره جویریہ تبدل فرموده است و بود متعبد و ذکر کرده در کتب و مرسیع که در ماه شعبان بسال پنجم از هجرت بوقوع آمده بود و گرفتار شده پیش حضرت صلعم آمده اظهار اسلام خود کرد و گفت که من دختر حارث بن ابی ضرارم که سید و پیشوای قبیلہ خود است پس حضرت صلعم در آشنای محبت ویرانجو است و آزاد گردانید و از عائشہ مرویست که جویریہ بسیار شیرین و یلغ و صاحب حسن و جمال بود که هر که او را بدیدی فریفته وی شدی و فاتش در مدینه بسال پنجم یا پنجاه و ششم از هجرت بعمر شصت و پنج سال در خلافت امیر معاویه وقوع یافته **مرویاتش**

در پنجاه و شش از مفسرین نزلات واقع شده است

در کتب معتبره هفت حدیث است از آنجمله چهار در صحیحین است و دو در بخاری و دو در مسلم و هفده در باقی
کتب منهم ام حبیب بن عقیل (یعنی خواهر امیر معاویه) بن حرب بن امیه بن
عبد شمس بن عبد مناف و نام وی زکله است و بقولی هستند و شیخ هجرت ثانی به حبشه کرده بود
پس حضرت صلعم عمر بن امیه را به نجاشی فرستاد و ام حبیب را برای خود خطبه نموده بکاخ
در آورد و مهرش چهار صد دینار طلا بود پس نجاشی بعد از بستن عقد همان دینار را بویکیل
ام حبیب که خالد بن سعید بن العاص بود سپرد و بکلمه حاضران مهاجرین در خوشی نکاح آنحضرت
صلعم طعامی لذیذ خورانید و بود پاکیزه ذات حمیده صفات و پدر خود ابو سفیان را در حاکم
شرک نجس میدانست و بر فرارش حضرت ویرانشستن نمیداد و فاش در سال جلم یا چهل و
چهارم است از هجرت در مدینه و بقولی در شام مرو یا تاش در کتب سند اوله شفقت و پنج
حدیث است از آنجمله دو حدیث متفق علیه است و فرد مسلم یک حدیث و تتمه در سایر کتب
و هفتم صفیه بنت حبیبی از بنی اسرائیل از سبط مارون بن عمران از قبیله بنی النضیر بود وی را
حضرت صلعم از جمله سبا یا یمنی خیز بخت خاصه خود اختیار نموده آزاد ساخته و تزوج خود نمود
و ویرانزد حضرت شانی بود و رعایتش میکرد و عایشه صدیقہ رضای وی غیرتی می برد
و فاش در سال سی و شش بود و بقولی در سال پنجاهم یا د پنجاه و دوم و بقولی در خلافت
عمر و عمر بر جنازه او نماز خواند مرو یا تاش ده حدیث است متفق علیه یک حدیث است
و باقی در سایر کتب یا نزد هفتم سیمونه بنت الحارث عامریه هلالیه و نام ویرانیز حضرت صلعم از
بره به سیمونه تبدیل فرمود در سال هفتم از هجرت در ذی القعدة در عمرة القضاء بحاله نکاح
حضرت درآمد و از غرائب اتفاقات اینکه نکاح و زفاف و موت سیمونه در همه در یک موضع
واقع شده که آنرا سیرت گویند بفتح سین و کسر را برده میل از کله و آلان در بفرقوی علمانی است
اقتاده که ذافی المدارج و فاش در شصت پنجاه و یک است و بقولی در شصت و یک یا شصت و
شش یا هشت و برین قول آخرترین همه امهات المؤمنین سیمونه باشد اما مشهور است که
است بهر حال وی آخر از واج آنحضرت صلعم است که بعد از وی تزوج نکرد مرو یا تاش
پنجاه و شش حدیث است متفق علیه و یک فرد بخاری و دو فرد مسلم و تتمه در سایر

سلسله چار و پنجم کوفات ایالت خرمه و ایالت نینوا

کتاب فائده بدانکه جماعه دیگر از نسایند بست یا زیاد که بعضی را آنحضرت صلعم تزوج نموده
 زفاف ناکرده مفارقت در میان آمده و بعضی را محض خطبه و خواستگاری نموده تفصیل جمله
 در مدارج است مگر از انجمله حال یکی اینکه چون حضرت صلعم اورا بخواست و آن خبر بوسی
 رسید از کمال شادی ببرد سبحان الله این بست نشان ایمان و علامت محبت با حضرت
 اما دوازدهم ماریه قبطیه از کنیزکان آنسر و علیه السلام بود که مقوس والی اسکندریه و سر
 بحضرت بطریق بدیه فرستاده بوده و ابراهیم بن محمد صلی الله علیه و آله و سلم از وی تولد
 شده بود اما اولاد حضرت صلعم بروایت شهرت کس اندر مذکور و چهار اناث یکی
 قاسم و بسبب تولد وی آنحضرت صلعم با ابوالقاسم صلعم کنی گشت و دوم عبد الله
 که کنی طاهر نیز لقب میداشت شوم ابراهیم از ماریه قبطیه اما آیت ان شاء الله
 الاکبر که در حق عاص بن داهل پدر عمرو بن العاص نزول یافته بود بعد از فوت عمده
 یا قاسم بود و در اولاد مذکور حضرت اختلاف است مگر اشرافین است که مذکور گشت و در بقیع
 بر قبر ابراهیم نشانی کرده شد چنانچه بر قبر عثمان بن مظعون که آنحضرت صلعم خود بنفشیر
 سنگ برداشت و بر قبر وی نهاد و احدیث چنانچه در مدارج است و در جذب القلوب
 مذکور است که ابوداود بروایت جمعی آورده که چون عثمان بن مظعون را دفن کردند آنحضرت
 صلعم فرمود تا سنگی بپارند سنگی بود بغایت بزرگ و یکس توانست برداشت سرور انبیا صلعم
 خود آئینهارا بر چید و حمله کرد و آن سنگ را برداشت و بجانب عثمان بن مظعون نهاد و
 فرمود تا بدان سنگ قبر برادر خود را علامت کنم و هر که از اهل بیت من بمیرد همین جا دفن
 کنیم تا آخر و عثمان بن مظعون اول کسی است که در زمین بقیع مدفون شده و پیغمبر صلعم
 بعد از موت او بر حسین او بوسه داد و فرمود او را بر بقیع دفن کنید تا آخر و در خبر است که عثمان
 بن مظعون اول کسی بود که از مهاجران فوت کرد و بحضرت صلعم عرض نمودند تا او را در کجا
 موضع دفن کنند فرمود و بر بقیع پس فرمود که بحد کنند و از حد سنگی بپارند آنسر و صلعم آن را
 برداشت و بجانب پایان قبر نصب کرد و بروایتی در جانب سر نهاد و چون مروان بن الحکم

ذکر اهل حضرت صلعم

عزرا نصیب شاه از حد

سلسله ایام و کلمات و غیره

(که شیطان مجسم بوم والی مدینه منوره شده روزی عبور او بموضع قبر عثمان بن مظعون افتاد و آن سنگ را از آنجا بر آوردند و بدرانداختند و گفت نمیخواهم که بر قبر عثمان بن مظعون علامتی باشد تا بدان ممتاز و معین باشد بنوامید او را بدین امر ملامت کردند و گفتند بد کردی که پیغمبر خدا صلعم بدست خود گرفته در آنجا نهاده بود بدو داشتی گفت اکنون که این حکم کردم آنرا تغییر نتوانم و او انسی قول الشیخ الدلموی گویم از اینجاست که در ملک افغانستان نشانه از سنگ بر سر قبر میت نصب میکنند اما اثبات اول زینب است تزویجش در ملک بابو العاص ابن الربیع بن عبد العزی بن عبد شمس بن عبد مناف که پسر خاله زینب بود که مادر او ابو العاص هندیست خویلد خواهر حقیقی حضرت خدیجه بنت خویلد بود و وقوع یافت وفات زینب در حیات حضرت رسول الله صلعم هم در نکاح ابی العاص در مدینه در سال هشتم از هجرت واقع گشت و حضرت خود در قبر وی در آمده بود و دوم رقیه که قبل از عهد نبوت تحت عقیبه ابن ابی لیب بصیفه مکبر بود و خواهر او ام کلثوم بنت ابی سلمه تحت برادر وی عقیب بن ابی لیب تبغیر چون سوره ثبت نزول یافت پس از هجرت غیظ و غضب عقیبه و عقیبیه پرد و طلاق دادند و تا حال نوبت دخول نرسیده بود پس رقیه بنکاح عثمان غنی شد هم در ملک درآمد و بعد از هجرت در حالت جنگ بدر رقیه وفات یافت پس بعد وفات رقیه حضرت صلعم ام کلثوم را در سال سوم از هجرت بکرم رب العالمین نیز عثمان داد پس در سنه پنجم از وفات یافت سوّم ام کلثوم چنانچه گذشت چهارّم فاطمه و بعد از آن زهرا و سالگی و پنج ماه و نصف ماه بحکم حق تعالی در نکاح حضرت علی که عمر وی در آنوقت سست و یکسال و پنج ماه بود درآمد و این است روایت صحیح پسر سنه دوم از هجرت بعد مراجعت آنحضرت صلعم از غزو بدر و بقولی از احد و زید و می حسن و حسین و محسن را از ذکور و زینب و ام کلثوم و رقیه را از انثا اما محسن و رقیه در ایام طفولیت وفات یافتند و زینب را بعد از مدتی بن جعفر و ام کلثوم را بعمر بن الخطاب و او و از ایشان نسل نماند و بود وفات فاطمه در شب رجب سوم ماه رمضان بعمر سست و هشت سالگی بعد از شش ماه از آنحضرت

چهاردهم ذوات نام مختصه است

و یکسی اطلاع نداد و در محل دفن می اختلاف است بعضی در بقیع و رقبہ عباس گفته و ہمین قول اکثرین است و بعضی خانه و بیت وی گفته که حالا داخل مسجد نبوی گشته و جنازه اش را از خانه بیرون نبرده اند و بقول بعضی قبر وی در بقیع در مسجدی است که بمسجد فاطمه مشهور است بہر حال فضائل فاطمہ الزہرا در احادیث بکثرت است فضائل رفیع القدر میدارد کہ ذکرش موجب تطویل است کثرش اینکہ وی سیدۃ النساء العالمین و سیدۃ نساء اہل الجنۃ است صلی اللہ علی النبی الامی و آلہ واصحابہ وسلم عنہ ما فی علم اللہ تعالیٰ

در خلافت حضرت ابو بکر الصدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ

وی ابو بکر عبد اللہ بن عثمان ابی مخنف بن عامر است ویرا و نیز ابون و پسر و پسر پسر ویرا رضی اللہ عنہم محبت بود و این امر بغیر از وی کسی نگیرا میسر نشدہ چنانچہ در مجمع البحار است در واقعی و تاریخ خلفای راشدین و غیرہما آورده کہ بعد از تولد آنحضرت صلعم بفاصله دو سال و چند ماہ ابو بکر تولد یافتہ و در مدارج گفته کہ ہمین قدر مدت زمانہ خلافت وی است رضی اللہ تعالیٰ عنہ بعد از آنحضرت صلعم چرا کہ عمر شریف ایشان ہر دو و نیز عمر شریف حضرت عمر شمس و سہ سال میبود چنانچہ در صحیح مسلم است **عَنْ أَحْسَنِ** قَالَ قَبَضَ النَّبِيُّ صَلَوعًا وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَبِسْتَيْنَ وَأَبُو بَكْرٍ وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَبِسْتَيْنَ وَعُمَرُ وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَبِسْتَيْنَ وَنِيزَ فِضِي فِي رِسَالَةِ خُودِ كُفْتِهِ وَفِي حُلِّ عَامِ أَخِي **أَعْوَا** عُمَرُ كَأَعْوَامِ عُمَرَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَوعًا وَوَرِثَتَانِ است کہ اورا خلیفہ رسول اللہ گفتند و بعد از انتقال فرمودن حضرت رسالت مآب صلعم اکثر قبائل عرب مرتد گشتند و از او ای زکوٰۃ انکار نمودند تا آنکہ وی رضی اللہ تعالیٰ عنہ از کمال شجاعت خود ہمہ را بعد از قتل و مقاتلہ باز برآورد و در چنانچہ در حیات و اکثر کتب حدیث مندرج است و از پنجاست کہ حضرت عمر اکثر اوقات میگرفت و گفتی کاش کہ جملہ عبادت عمر عبادت یک شبار روزی ابو بکر تبدیل شدی اما شب شب فارست و اما روز روز از تہلک عرب است کہ باز ایشان را با اسلام در آورده و قبل اسلام نام وی عبد الکعبہ بود و بعد اسلام آنحضرت صلعم اورا عبد اللہ نام مقرر نمود و نام پدر زکوار خود چنانچہ فیض در رسالہ بی نقطہ گفته

در احوال حضرت ابو بکر

در احوال حضرت ابو بکر

در احوال حضرت ابو بکر

وَحَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْأَوَّلِ وَسَمَاءُ أُمَّتِهَا مُحَمَّدٌ وَأَهْوَأُ سَمَاءُ وَالِدِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ
چنانچه در بستان است و قیل سَمَاءُ بِالْعَتِيقِ لِعَتِيقِهِ مِنَ التَّكْرِرِ وَاتِّفَاقِ كَرِهَ نَدِّ عَلَمَائِهِ
تسمیه ابوبکر صدیق از جهت مبارت او تصدیق رسول الله صلعم و از علی مرتضی بکرات و
مرات شنیده شد که بر سر غیر میفرمود که حق تعالی تسمیه کرد ابوبکر را بزبان پیغمبر خود صدیق چنانچه
در مدارج است و پیش ششم پشت در قره بن کعب بن لوی یا رسول الله صلعم شامل میشود
در شجره الجمع البهار است پس نام نامی ابوبکر درین شعر مندرج است بطریق تعمیم

اگر یاجم ز نام او نشانے کنم نذر پدر شتر جوانے بدانکه بکر بالفتح بمعنی شتر جوان

آمده پس باعتبار ترداد از شتر جوان لفظ بکر مراد است و چون بکر را نذر پدر که بمعنی ابوبکر
ساختیم نام ابوبکر از آن برآمد **الفصل** یکم چو جاری شد ز ابواب کریم

روحها اشوار سر آب لبیم یعنی چون دریای فیض ز ابواب کریم جاری است آب دانه

بخیل را ترک کن و نیز چون از لفظ ابواب کریم لفظ نیم دور کرده شد و نیز سر آب را که الف

دور ساختیم اسم سامی ابوبکر از آن برآمد و در حیات انجیوان و تذکره الذاب غیر ظاهر آورده

که بامروی خالد بن الولید مسیله الذاب را که دعوی نبوت کرده بود بچهار یکصد و پنجاه سال

در بجا و بقتل رسانید و پیرانه سیزدهم بسبب سیار اجبار از خلیفه ثانی رضایت زید

ابن ثابت کاتب الوحی بلا رعایت ترتیب قرآن مجید را مرتب فرموده چنانچه تا

حیات نزدیک وی بود پسترنزد عمر ماند و بعد از عمر نزد ام المومنین حفصه بنت عمر

ماند چنانچه در بخاری است **الغرض** تا مدت دو سال و سه ماه و هشت روز یا چهار

خلافت از حضرت رسالت پناه صلعم نموده حضرت عمر را خلیفه خود ساخته بتایخ

هشتم جمادی الاخری یا بست و دوم آن به ۱۳ سیزدهم شب سه شنبه در میان

مغرب و عشاء بنا بر اکثر یابروز چهارشنبه بمرگ خود از تاثیر زهر بار خار جان شیرین

نجان آفرین سپرده جهان از صدق مقال جو مال خالی گذشت آنکه او صادق الوری بود

یا پیغمبر خدا بوده عمر آن شاه صادق الاقوال بودی اشتباه شصت سال

بر سر خلافت از تفرقه سر است دوم جمادی الاخری بود

۳
۱۰۵

که بدار البقاش نقل نمود | آنکه تاریخ او چو گوهر شفت | روز نقش چهارشنبه گفت

عقل سال وصال او فرمود | در سن خود رفت صاحب بود |
قبر او جنب قبر پیغمبر | همقران است همچو شمس و قمر

در خلافت عمر رضی الله تعالی عنه

در خلافت عمر

پستر حضرت عمر بسبب مصیبت خلیفه اول بهمان روز خلیفه گشت و ورشوا آمد
آورده که ابوبکر در مرض موت خود با حضور بعد از تفصیل بسیار فرمود که عمر خلیفه
خود نمودم بامر آنحضرت که اشب در خواب مرا بآن فرمود و بود تولد و منی بشب
یکشنبه غره محرم بعد از عام فیل سیزده سال و از اشارت قریش بود و فائق میشد
و منی مردم را در طول گویا سوار است و مردم پیاده کذا فی المدارج و بیستم پشت باریک
صلعم در کعب بن لوی بن غالب شریک میشود و چون که و منی امیر نوسان بود و منی
بامیر المومنین ملقب نمودند و از پیشتر ایشان بدین لقب ملقب شده اند و بطریق
تعمیه نام نامی و منی درین شعر و بیعت است | چشم را ختم کن و منی باز کن

سبب اسم عمر

تا شود ساکن دل ویران کن | مرا از چشم باعتبار ترا و منی و اشتراک حرف من مکتوبی
است و مرا از دهن باعتبار تشبیه میم مکتوبی است و مرا از دل ویران حرف راست
یعنی قین را مضموم کن و تیم را فتنه و قرار ساکن کن تا نام عمر از آن برآید و در
کتاب مذکوره مذکور ساخته که و منی بعمر بنده ساکنی پسند ششم از بیعت اسلام

آورده و یا سلام و منی نازل گشت یا ایها النبی حسبتک الله و منی اتبعک من
المؤمنین چنانچه در مدارج است و در خلافت و حیات خود روی زمین را بحسب کمال
و خوبی جمال خود زینت کمال عدل و اجلال اسلام در او چنانچه در حدیث حاکم وارد
است عن حدیفة انه قال کان الاسلام فی زمان عمر کالرجل المقبل لا یزاد
الا ترابا فلما قتل عمر کان کالرجل المذل لا یزاد الا بطلا یعنی بود اسلام در زمان
حضرت عمر مانند مردی پیش آینه که زیاده نمیکرد مگر نزدیکی را و هرگاه که شمشیر گشت
عمر شود اسلام مانند مردی پس پشت رو نموده که زیاده نمیکرد مگر دوری را و قتل حضرت

در عزت اسلام بایان عذر

چند تا قبله

در عزت و ایمان

اَنْ مَسْعُودٍ مَا زِلْنَا اَعْرَافًا مِنْذَ اسْلَمَ عُمَرُ وَ قِي رَوَايَةُ وَاللّٰهُ فَالْسَّطَطَانُ اَنْ تَصْبِي
عِنْدَ الْكَعْبَةِ ظَاهِرًا حَتَّى اسْلَمَ عُمَرُ **وَعَنْ** ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ لَمَّا اسْلَمَ
عُمَرُ نَزَلَ جَبْرِئِيلُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ لَقَدْ اسْتَبَشَرَ اَهْلُ السَّمَاءِ بِاسْلَامِ مُحَمَّدٍ هَكَذَا
فِي اِزَالَةِ الْخُفَاءِ وَغَيْرِهَا بِسِ اسْمِ صَدِيقِ بَرِّهَا لَنْ رُفَاضٍ مَشْ سُنِّيَانِ كَهْ دَر بَارِهْ
تَرْوِجِ تَرْوِجِ بِسَبْتِ رَكْعَتِ وَاسْتَجَابَ بِكَلْمِ وَبِرَاشْ بِهْ دَعَتِ مَسْنُوبِ مِيسَانِ چنانچه تفصیل
در مسائل فصل هفتم از باب اول تمام کمال درج نموده ام **چونکه** مؤمن چون متولی را نام برد

لفظ مؤمن چون در صد و ششم شد **لَمَّا** لازم دانستم که یک چند روایت برای احقاق قضا
و اثبات حقایق و کرامت وی در اینجا درج کرده آید اما بطریق ایجاز و اختصار چه القلیل
مَوْذُوحُ الْكَثِيرِ وَالْعَرَفَةُ نَبِيٌّ عَنِ الْبَحْرِ الْكَبِيرِ و آن اینکه در طبقات شافعی شیخ
عبد الوهاب نسبی مذکور است که بزمان حضرت عمر زمین در لرزه شد و شی به حمد و ثناء
حق تعالی مشغول بود و زمین همچنان سیر زید آخر کار زمین را به دره زده گفت اقر فی الله
اَعْدَالٌ عَلَیْكَ زَمِنْ مَسْتَقَرَّكَ اِيقَاطُ عَجَبٍ كَهْ زَمِنْ با وسعت خود از یکبار گفتش
آرام گیر و زبان را رقصیان نش با وجود صغر جرم وی خرم افلاطن نموده از جمله فضائلش را
گزیده قرار بر استبداد وی میناید بقل لهذا لا اَبْهَتُكَ عَظِيمًا اِیضاً در کشف المحجوب
از آله و اوقدی مذکور است که عجیبی بجدینه آمده قصد قتل حضرت عمر کرد گفتند که ایسر المؤمنین در
خوابها خفته باشد رفته بر خاکش دید که دره زیر سرش نهاده خفته است با خود گفت که
این همه فتنها اندر جهان (یعنی جهاد با کفار و قتل آن اشرار) همه از وی است قتلش که نزد
دین حالت آسان تر است از پس بهتر تیغ کشید که دو شیر بدید آمدند و قصد وی کردند

بسیب این مرد صاحب لقی است **بِهِ** که رسید از حق و تقوی گزید
ایضا در آله و شواهد و غیرها آورده که حضرت عمر عیشی یکی از بلا و بعیده فرستاده بود
در مدینه آواز برداشت که یَا لَبَّيْكَاهْ یَا لَبَّيْكَاهْ و یکس نداشت که این از چیست برای
از حال

لیست تا با نوقت که آن حبش بحدینه مراجعت نمود و صاحب حبش آن قتلها را که حق تعالی بوی
 عنایت کرده بود پیش می نمود تعداد سیکرد امیر المومنین حضرت عمر فرمود اینها را بگزار حال آنکه
 که وی را بجز در آب فرستاده بودی بگو که چه شد گفت امیر المومنین بروی هیچ شری
 نخواسته بودیم بآبی رسیدیم که غرور و غش آنرا نمیدانستیم تا از آنجا بگذریم ویرا برهنه کرده
 در آب فرستادیم و او خنک بود و در وی سرایت کرد و فریاد برداشت که وای ای کائنات وای ای کائنات
 و بعد از آن از کمال شدت سرما پاک شد چون مردمان آنرا شنیدند دانستند که لشکر می
 در جواب ندای آن مظلوم بوده است بستر صاحب حبش را گفت که اگر خوف آن نداشتی
 که بعد از من دستوری و رسمی مانند هر آینه گردن ترا میزد می برودیت وی را باهل وی
 برسان و همچنین در باب ترحم و تعادل و می در حیات انجوان حکایتی با مجوزه آورده
 که بساعت انگیزست و حکایت شق شدن کوه و بیرون آمدن مردی نزد حضرت نضله
 انصاری که با عمر بن خطاب بجوان عراق با سه صد سواران رفته بود بعد از آنکه نماز آمده بود
 نیز در آنجا است بخون الطناب بجواله گفتا کرده شد ایضا در محب طبری و واقعی و تاریخ
 اختلاف و آزاره و شواهد آورده که روزی حضرت عمر خطبه جمعه بخواند بیک ناگاه آنرا ترک
 نموده و بار بار میسازد گفت یا ساریه الجبل یعنی ای ساریه پله بطرف کوه بگیر و ساریه
 نام مردیست که از طرف عمر امیر لشکر مجاهدین بود باز بخواندن خطبه مشغول گشت تا خطبه
 تمام ساخت مردمان ازین حرکت ویرا مجنون دانستند و با هم قیل و قال میکردند تا آنکه
 بعضی همین طعنه را در همان روز با امیر المومنین علی باز گفتند فرمود که می هیچ کاری
 و سخن نگویید که از عهده آن بیرون آمدن نمیتواند آخر کار عبد الرحمن بن عوف را که یکی از
 عشره مبشره بود و با حضرت عمر بی تکلفی میداشت گفت یا امیر المومنین این چه کلمه بود
 که در میان خطبه گفتی و خواه خواه زبان طاعنان را بر خود کشادی فرمود خدا را و قتی که از
 ساریه و لشکری که با کفار نزدیک کوهی مقاتله می نمودند دیدیم که عیب دشمن برایشان
 غالب آمد و جای پناه در نظر ایشان نماند و قریب بود که از غلبه و کثرت کفار رو بنزیت
 می نهادند بی طاقت شده بلا ساخته یا ساریه الجبل گفتم تا بگو به پشت داده

از شرفا باز رهند همچنان شد و فتح یافتند مردمان ازین ماجرا متعجب تر شدند حتی که
خوض کنان در کین ماندند و گویند که از مدینه تا لشکرگاه ساریه فاصله یکماه بود چون بعد
چندی رسول ساریه رسید مردم بعد استفسار حال معرکه از وی بجنبه همان مصیبت
و معرکه به روز جمعه از بیجا تا وقت نماز جمعه خاصه تاها نوقت و شنیدن آواز غیبی یکا سرمدیه
المجمل و بدان سبب پشت بکوه دادن و فتحیاب شدن ایشان بر کفار چنانچه حضرت عمر
فرموده بودند شنیدند همه طاعنان از ندانست سر بجنبه شدند و ایضا درین کتابها آورده
و تنبیه مصر مفتوح گشت اهل مصر نزد عمرو بن العاص که والی مصر بود بوقت معین درخواست
نمودند که سال ابدال جاریه جوان باکره خوب صورت پیر از روزیور در نیل مصر انداخته میشود
و رنه آب نیل مصر خشک میگردد و بدان سبب زراعت خشک شده قحطی افتد و انتظام
این امر متعلق بخلیفه شهر میباشد عمرو بن العاص از انکار نموده که من خون نفس بلا حق
شرع گاهی نخواهم کرد و بدرستی که اسلام بادم است بر جمیع رسوم بدر که پیش از وی بوده باشد
چون ایام انداختن جاریه در نیل رسید آب نیل حسب عادت رو بخشکی نهاد و غریب از حرارت مصر
برخواست آخر الامر عمرو بن العاص متعجب شده جمله ماجرا را به پیش عمر نوشت و شی بخوابان
چند الفاظ نوشته حکم انداختنش در نیل داد و بسم الله الرحمن الرحیم الی نیل مصر من
عبد الله عمر بن الخطاب انا بعد فان كنت تجزي بنفسك فلا حاجة لنا اليك و
ان كنت تجزي بالله فاجز على انهم الله يعني بطون نیل مصر از بنده خدا عمر اینکه اگر باراده
خود جاری میشود پس ما را تو حاجتی نیست و اگر حکم خدای تعالی جاری میشود پس جاری
شو تا ما خدا پس مجبور انداختن آن پارچه شانزده ذراع آب نیل بلند شده جاری گشت و تا
ابد الابد قائم ماند و از آنوقت باز تا ایندم آن عادت بد از مصریان بر خاسته است
و ایضا در ازاله آورده که علی بن ابی طالب دید که گویا در پس حضرت رسالت پناه صلعم نماز صبح
خواندم و حضرت علی السلام بر محراب تکیه کرده نشسته است گاه از نیل طبعی رطب آورده پیش
حضرت صلعم نهاد حضرت صلعم رطبی از ان برداشت و فرمود یا علی این را خوردن بخوابی
اگر نمی دانی دست مبارک دراز فرموده آنرا بدست نامم داود باز بار دوم نیز رطب دیگر بر عنایت فرمود

و خلافت آن رطب بدنامم موجود بود که بیدار شده و صنوساخته مسجد رفته در پس عمر بن خطاب صبح
خواندم و عمر بر محراب تکیه زده نشست اراده کرد که خواب شب گذشته را بیان سازم
ناگاه زنی با طبقی از رطب بر در مسجد رسیده پیش عمر فرستاد حضرت عمر طریقی از آن بر گرفته گفت
یا علی این را بخوابی خور و گفتم بلی پس آنرا بدنامم کرد باز رطب دیگر بدست گرفته مثل بار اولی
بعد از آن گفتن من بدنامم رسانید سپس بر دیگر حضار صحابه از چپ راست خود تقسیم فرمود
من بدل خود خواش زیاد از آن میداشتم بمن التفاتی کرده گفت یا اخئی اگر رسول صلعم
بشبت تر زیاد ازین وادی من هم ترانیز تر زیاد وادی تعجب کردم و پرسیدم آیا ترا خواب
شیم حق تعالی اطلاعی بخشیده است فرمود مؤمن بنور دین نظر میکند گفتم صدقت یا
امیر المؤمنین شب در خواب همین قدر دیده ام و بس و لذتش از دست مثل لذت
دست حضرت رسالت پناه صلعم یافتم ایضا ازین خواب صحبت خلافت امیر المؤمنین عمر
بطریق نیابت از آنحضرت صلعم پیش هر عاقل باذل بلکه هر جاهل غافل نیز صاف هویداست
پس هر آن نسبت شنید که بوی کرده شود یقین دانند که بجنبه بجناب پاک حضرت صلعم گستاخ
کنان شده اند العباد بالله الحاصل که در زمان خلافت حضرت عمر یکم از واهی و شش شهر
با توابع و لواحق مفتوح شده اهل اسلام قایض آنها شدند و چهار هزار مسجد بنا کرده شد و چهار
کنیسه و دیر و کنشت خراب کرده شد و دیگر از و نه صد ستر بطرف جنوب تجاریت جوامع بجهت
خطبه جمعه نهاده شد چنانچه در روضه الاحیاء مدارج و ازاله آورده فائده انچه سلطان
عالمگیر در ملک هند در حق بنای مساجد بهم معا بد کفار بکار برده عین طریقه حضرت عمر رضی
داشت بعضی اهل اسلام که در حق وی زبان درازی مینمایند لاریب که عند الله ما خود گردند
ایضا اجرای سنه هجرت آنحضرت صلعم از مکه بمدینه هم در خلافت وی بسال شانزدهم
در اهل اسلام ایجاد یافته چنانچه در حیات است از پیشتره میسوی و سنه دومی القرنین می نوشته
تفصیلش در غیاث اللغات مرقوم است الغرض حسب استدعای خود که روزی بجناب الهی
سناجات کرده گفت آئی من زیاد گشت و تو غم ضعیف و رفتم منقشر پس خوان بگو
خود مرا چنانچه حاکم افزایش کرده و گفت آئی نصیب کن مرا شهادت در راه خود و موت و حیات

و دیدید رسول خود چنانچه در بخاری است و بموافق قول کعب الاحبار عمر را که من در تورات تراست قبول
 شهید یافته ام چنانچه در مدارج و خلفا و غیره آورده بعد شصت و سه سالگی بنا بر مشهور بر روز چهارشنبه
 بوقت نماز فجر بخت ششم ماه ذی الحجه سنه ۳۲ هجری بمشورت و سوم بخبر ابولؤلؤ موسی غلام مغیره بن
 شعبه که خاص برای قتل و شیخی خود و دم ساخته بآب زهر لابل سر زده بود چنانچه در حیات است
 و اصطیع که خنجر آله را ساقین و سینه مجروح گشت گفت و پهلویش را درید و از قیامت که
 در نماز فجر بود بیدار گشت و بجز در غم رسیدنش هم در نماز زبان مبارکش جاری گشت قتلش بکلیت
 و همراه حضرت ایشان دو زاده یا سیزده کسان دیگر از چپ راست که مستعد گرفتار شدن بودند نیز
 مجروح ساخت که شش یا هفت یا نه کسان از آنان نیز بشهادت رسیدند و از خزان ناری
 چون بگرفتاری خود دانست بآن خنجر حلق خود را برید و خود را هم خود را بکشت و بکشم رسید
 و حضرت عبدالرحمن بن عوف که قریب فاروق بود بوفی فرمان و شی بطریق اختلاف بخت
 تمام نماز را بر مردم اندوده فاروق اعظم را بخانه اش در آورد پس بعد وصیت و نصیحت بسیار
 مسلمانان را مطلق بر شش کسان از علی و عثمان و زبیر و طلحه و سعد بن ابی وقاص
 و وی غائب بود و عبدالرحمن بن عوف رضی الله تعالی عنهم را نمود و عبدالله سپهر خود را در
 نفس شوری داخل نموده مگر از امر خلافت بیرون ساخت و ضعیف نام غلام خود را امر نمود که تا از
 خلافت بر یکی از میان نماز را ببرد و او نماید و سوره بن خزیمه و نسی کسان دیگر را از انصار فرمود
 که تا سه روز در تعیین خلیفه ازین شش نفر بسبب شوری اگر تاخیر افتد خیر ورنه بعد سه روز
 هر یک ازین شش کسان بقتل رسانند که فلاخیر لیسلمین فیها الله اکبر کار این مردان
 بود که خود در سکرات موت بطوری گرفتار بود که هر چه از بنید و شیر برای غذا و رانی نوشانیدند
 هم از زخمهای سموم و وی بیرون میرفت برای انتقام دین چنین سرگرمی و علوم و معنی تهیه
 برای دفع غفلت الله عز و جل قنایه شهادت کامله خالصه فی سبیلک بجا و بیتک المصلی
 و کل واحد من احبائنا المجتبی و اذ خلنا فی مجالس هدیه الا و لیاده فی البرئخ و
 العقیق امین بسید المرسلین و صلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه
 اجمعین بهر حال بعد از طی این مراتب از ابن عباس پرسید که مرا بقتل رسانید گفت ابولؤلؤ موسی

فرمود و الحمد لله که قلم از دست سلمانی نگرید پس بر روز شنبه که غره محرم الحرام بود بقرن کجیل
ترجیل نمود و بروایتی بار پنج چهاردهم ماه مذکور زخمی گشت و بعد از یک شبانه روزی انتقال فرمود
و بعد از خواستن اجازت از حضرت صدیق اکبر در حجره روضه مقدس
مذنون گردید و بعد از انتقال عمر زین سیاه گشت چنانچه اطفال با مادران گفتندی اقامت
القیامة یا امّا که یعنی ای مادرم قیامت برخواست گفتی نه ای فرزند بلکه مقول گشت خلیفه
عادل حضرت عمر چنانچه در حیات و شواهد است و بود خلافت وی ده سال و شش ماه و
پنج روز و بقول سیزده روز چنانچه در جامع الاصول حیات آورده و نیز در حیات کجیا است
مجاهد گفت که روزی در مجلس ابن عباس گفتگو نمودم مردم تا آنکه در فضیلت ابوبکر صدیق رضی
انقادند سیر در فضائل عمر و چون ابن عباس ذکر حضرت عمر شنید بسیار گریست تا آنکه بهوش
افتاد و پسر فرمود و جعله الله خیر که وی نمی خواند قرآن را و آنچه در او بود بران عمل فرمود پس حدود
حق را قائم نمود چنانچه مأمور بود و درین باب از طعن طاعنان خونی نگرد و پیر آینه دیدم عمر را
که بر ولد خود قائم نمود حد را تا آنکه چهاران حد و یک گشت و چون حد عمر برین پسر خود عبید الله
نام ابو شجره کنیت بنزد پسرش گفت کای پدرم گشتی مرا جوایش داد کای فرزند هرگاه که بر پدر
خود ملاقی شوی پیشش عرض کن که پدرم چنین حدود قائم میکنند و بود حضرت عمر که
با دختر فاطمه الزهرا ام کلثوم تزویج کرده بود و صد اقس چهل هزار درم مقرر کرده بود و از پنج است
که شیعه شنیدند خدا لهم الله تعالی کله قبیله در حق و شی در کتب خود می نویسند هو اول فوج
غصب و منافقون بالله من هذا القول الشنيع ابیات

عمر او نیز بود قصه رسال	که در شاهی بدولت و اقبال	همچو صدیق صادق الاقوال
شنبه و غره محرم بود	که عمر نقل ز یحییان فرمود	بست و نه روزش مؤده سال
رمزش بهم پسیال که فرمود	سال نقلش خرد بحسرت خواند	بسکه در عدل سعی و کدش بود
عمر چون عمر چون گنج زیر فلک فیت	روح پاکش پیر افلاک فیت	وای صد وای قتل بکشتن مایند
یعنی پاک آمد بدینا پاک فیت	تعداد و وفات بعضی اجل و کبار که در خلافتش بود و عقبه بن	پاک شد سال وصال و عیان
غزوان و ابو محمد فاد و الد ابوبکر رضی الله تعالی عنهما که در حالت پیری پیشین پیغمبر اسلام بودند		

و آنحضرت پیغمبر رنگ موی سپیدش مثل نعامه امر فرموده بود و سعد بن عباد و ابن ام مکتوم
 المؤذن الاعلی و قیس بن ابی صعصعه أحد من جمیع القُرَّان و نوفل بن الحارث بن
 عبد المطلب و اخو ابوسفیان و مارئیه قطیبه ام السیدار ابیسم بن محمد علیهم السلام و ابی سعید
 ابن الجراح امین الاثر و سعاذ بن الجبل مجتهد و یزید بن ابی سفیان و الفضل بن العباس
 و ابی بن کعب و بلال المؤذن و البراء بن المالبک و انس و زینب بنت جحش ام المومنین و
 خالد بن الولید و قتاده بن النعمان و سوده بنت زینب غیر ام المومنین که و می در خلافت حضرت
 معاویه فات یافته و عثمین بن ماعد و دیگر خلائق از صحابه و غیر هم رضی الله تعالی عننا و عنهم اجمعین

در خلافت حضرت عثمان رضی الله تعالی عنه

بوی به پنجم پشت در عهد مناف بن قیس بن کلاب بن عمرو با حضرت صلح شامل میشو بستر
 بعد از دفن حضرت عمر ثمر بسوم روز و بسوم تاریخ محرم الحرام سنه کعبه بست و چهارم حضرت عثمان
 ابن عفان را بالشوری خلیفه گردید تفصیلات اینکه و می بسال ششم از عام فیل متولد گشت
 بعد از حضرت عمر یا قبل از وی بنا بر اختلاف مشرف با سلام گشت پس بعد از مدفن گشتن
 حضرت عمر حسب وصیت و می برای شوری مجتمع شدند از آنجمله حضرت عبدالرحمن بن عوف
 فرمود که کار شما بر سه نفر اختصار و زید بن ابیدر پس حضرت زید گرفت من کار خود به علی رف
 سپردم و حضرت سعد کار خود را بعد از عثمان سپرد و حضرت طلحه فرمود من عمل خود را عثمان
 گذاشتم عرض این بر سه صحابه که با خود را از دعوی خلافت نمائی ساختند پس حضرت عبدالمطلب
 نیز فرمود که من نیز خواهش این کار ندارم و فی الفور رو ب عثمان و علی آورده بایشان خطاب
 نمود که هر که از شما هر دو ازین کار انکار نماید ما همه هم از وی بیعت نمایم (گویم بزار از فون بکار
 کار و ابی عبدالرحمن که او لا بکلت علی خود از شش نفر خلافت را در سه کسان منحصر گردانید
 و باز از ان خود را کشیده مگر بطوریکه باقیماندگان را مجال انکار نیز نماند بقرآن الله احسن الخالقین)
 پس هر دو ساکت ماندند اما بجواب سوال عبدالرحمن که آن جمع کونان یعنی اختیار این امر بر من

در خلافت حضرت عثمان

و این بر سه صحابه که با خود را از دعوی خلافت نمائی ساختند پس حضرت عبدالمطلب
 نیز فرمود که من نیز خواهش این کار ندارم و فی الفور رو ب عثمان و علی آورده بایشان خطاب
 نمود که هر که از شما هر دو ازین کار انکار نماید ما همه هم از وی بیعت نمایم (گویم بزار از فون بکار
 کار و ابی عبدالرحمن که او لا بکلت علی خود از شش نفر خلافت را در سه کسان منحصر گردانید
 و باز از ان خود را کشیده مگر بطوریکه باقیماندگان را مجال انکار نیز نماند بقرآن الله احسن الخالقین)
 پس هر دو ساکت ماندند اما بجواب سوال عبدالرحمن که آن جمع کونان یعنی اختیار این امر بر من

همین قدر گفتند نفع پس عبدالرحمن دست حضرت علی گرفته تعریف و توصیفش نمود و گفت
 اگر ترا امیر گردانم آیا بوجه احسن عدالت نمائی و اگر بر تو امیری گردانم آیا اطاعت و ساعیت حکم
 وی کنی گفت بلی بعد از آن دست حضرت عثمان گرفته همین قال و مقال رفت باز دست علی
 گرفته گفت که ترا بر کتاب سنت رسول صلعم بیعت میکنم قبول خواهی کرد فرمود بلی باز از وی
 پرسیده که بر سیرت شجین نیز بیعت می سازم گفت پذیرم پس دست علی را گذاشته دست
 عثمان گرفته همین گفتگو نمود بعد از پذیرائی و می جمعه امور را عبدالرحمن امر خلافت بوی سپرد
 و فی الحال بیعتش گرفت پسر حضرت علی و دیگران نیز بیعتش نمود پس با جماع جمله صحابه خلافتش
 منعقد گشت تا دوازده سال خلیفه ماند مگر دوازده روز و بروایتی یازده سال و یازده ماه و چهارده
 روز و بنی النورین خوانده میشدی بسبب آنکه با دو بنات طهرات در حیات آنحضرت صلعم یکی
 رقیه دوم ام کلثوم یکی بعد وفات دیگری عقدش وقوع یافته و سهوا از وی سبکپشی را در پیچ خواند
 این امر میسر نشده که با دو دختر آن کد امی پیغمبر تزویج کرده باشد کذا فی الحیوة و خیرة و بعضی وجوه
 دیگر نیز گفته و جمع کنانیده می قرآن را بحال احتیاط و رسته بست و پنج چنانچه ابن حجر گفته و
 در بخاری گفته که چون حذیفه بن الیمان شکایت اختلاف مردم در قرآن بحضرت عثمان
 رسانید پس حضرت عثمان از نزد ام المومنین حفصة آن قرآن را که بشورای عمر حضرت ابو بکر
 جمع کنانیده بود طلبیده باز با مروی بلغفت قریش با ترتیب جمع کنانیده و اطراف آنرا مزج
 و منتشر ساخت و وی چندان صاحب خیرات و افعال البر بود که ذکرش طولی دارد تا آنکه در
 زمانه بابرکت حضرت صلعم حبش عسرت را به صد و پنجاه شتران با پالان و سامان همساز
 بنواخت و پنجاه اسبان شامل آن نمود تا عدد آن جمله یک هزار گردید و نیز از حذیفه مرویست
 که آنحضرت صلعم برای سامان حبش عسرت کسی را بیزد وی فرستاد پس می نزد حضرت صلعم
 ده هزار دینار روانه کرد چون بحضرت صلعم رسید در دست آنرا امیگردانید و فرمودی بخشید ترا
 یا عثمان آنچه در ظاهر کردی و آنچه در باطن کردی و آنچه تا قیامت از تو سرزد گردد و نیز بفرمود
 و می با آنحضرت صلعم به کسی که پنجاه دینار خریده بود برای فراخی آب بر صحابه رضوان الله تعالی
 و علیهم اجمعین و بطرز تمهید نام مبارکش مدین شهرمند و بیست

ع
ث
م
ن

نمود از هم دو انگشت نگون سارا

تشریحش اینکه خورشید بالفظ عین مراد و نیم معنی ست
و از عین ساری آنکه حرف ع ست خواسته و هرگاه دو انگشتان نگون سارا از هم بکشایند رقم
هشت از آن نمودار گردد بدین شکل ۸ و از آن شکل لفظ عثمان خواسته و چون حرف ع

با ثمان قرین گردد نام عثمان از آن برمی آید و همچنین است ۵

بنام یا برین چون پنج حرف ست
یکی را دو درکن تا هشت ماند

یعنی از نام عثمان که پنج حرف اند حرف ع را جدا کن باقی ماند

لفظ ثمان است بمعنی هشت و از مشیت ایزدی مروان بن الحکم (از بنو امیه که گویا فساد مجسم

ویر تعبیر باید نمود و آنحضرت صلعم حکم رابع اولاد و تبارش بباعث خباثت حبلی ایشان که نزد

نبوت از ایشان میدانست شهر بدر فرموده بود و حضرت شیخین نیز ایشان را در شهر نگذاشته

و در ابتدای خلافت عثمان نیز شهر بدر بودند مگر بسبب قرابتیکه با حضرت عثمان سید شت

و نیز خواهرش منکوم عثمان بود پس حکم القسام جبال الشیاطین و نیز بموجبت کید کن

خطیبی بعد از وفاتشهای گوناگون از وی خلیفه ثالث مروان را اجازت در آمدن بمدرینه داد

چونکه وی مایه فساد و اسودنیوی کمال منتظم بود بباعث آن تا بوزارت خلیفه ثالث رسید

که در ابتدا امور خلافت از رای وی استحکام پذیرفت مگر پس از مدت شش سال مفاسد

گوناگون نیز رونمود تا آنکه در آخر هم از شرارت وی اهل فتنه از مصر و نیز کسانی بسیار از بعضی قبایل

عرب بمنازعت برخاستند بلکه بعضی صحابه مانند مالک اشتر خنمی و مانند محمد بن ابی بکر رضی الله

عنهما نیز در تنوع و مخالفت و عزلش از امارت شریک گشتند تهر حال در آخر عمر شتادیک

یا دو یا چهار یا شش یا هشت یا نود سال بروز جمعه بنا بر اکثر یا چهارشنبه یا شنبه یا پنج و نیم

یا دو و نیم یا بست یا چهارم یا یا از و نیم ذی الحجه شنبه سی و پنجم از دست کبود چشم مصر را از لیل

بخی بدرجه شهادت رسید و این اول آفت و بلا بود که درین امت بعد از آنحضرت صلعم نزول

نمود تا آنکه در حق خون مویی نمودن از کسان از مسلمانان بقتل رسیدند چنانچه حضرت زبیر

طلحه که از عشره مبشره بودند نیز درین اختلاف بشهادت رسیدند ان الله وانا الکیه لاجمعون

و در شواهد آورده که بعد شهادت و شی تا سده و زاورادفن نکردند ناگاه با تفتی آواز داد که -

ادفونوه ولا تصلوا علیہ و فان الله عزوجل قد صلی علیہ و شیخ گفته که در شب شنبه میان

مغرب عشاء دفن کرده شد و مدائنی گفته که وی بروز چهارشنبه شهید گشت بعد از عصر و بروز شنبه قبل از ظهر مدفون گشت مهدوی گفته که در میان ایام تشریق مقتول گشت و اسر روز سبب است اہل فتنہ مدفون گشت و نماز جنازہ بروی خواندہ شد و بعضی گفته کہ جبیر بن مطعم نماز جنازہ بروی خواندہ و شب مدفون گشت و مرجع البجا گفته کہ صلی علیہ و علیٰ آلہ و سلم غیرہ و اللہ اعلم بحقیقۃ الحال

چونکہ او دال خیر و احسان بود در سن دال رحلتش فرمود سال نقاش بگوید ردو الم شما بعضی اموات کبار در خلافت حضرت عثمان سراقہ بن مالک و عیاض

ابن ابی اسید الساہلی و اس بن الصامت و عبداللہ بن عذافہ و زید بن فارجه کہ پس از مرگ جم سخن کوبه بود و لقبہ الشاعر الاول و الشدید الدماجد سعید و ابولبابہ بن عبد المنذر و دیگر صحابہ رضی اللہ تعالیٰ عنہم

در خلافت حضرت علی رضی اللہ تعالیٰ عنہ

وی ششم بدوم پشت در عبد المطلب بن ہاشم بن عبد مناف با حضرت صلعم میرسد پستری دفن یا بعد از آن یا بعد یک روز از دفن حضرت عثمان حضرت علی کرم اللہ وجہہ بعبت گشت اہل بدر بر سر خلافت جلوس فرمود ۳۵ سی و پنج تفصیلش اینکہ حضرت علی زوج بتول بنت الرسول علیہم الصلوٰت و التسلیات بمردہ یا ہشت سالگی یا کم و بیش از آن اسلام آورد و ببا عث خوردگی و صغر سنی پرستش اذنان نموده (و چونکہ حق تعالی رومی مبارکش ازین نجاست محفوظ داشتہ نہ دیگر از این نجاست کہ ویرا بدعای کہم اللہ وجہہ مخصوص است) و بطریق تعمیہ نام نامی وی درین شجرہ ای و دعیت است

چشم بشارت بشکن جان من بہر تسکین دل بریان من از چشم باعتبار ترادف عین زمین مسامی آن حرف خواستہ و از بکشا نیز بعل ترادف صیغہ افتخ مراد داشته و از آن فتوح دادن بعین مذکور خواستہ و همچنین از لفظ زلف باعتبار تشبہ در خم و پیچ لایم و از بشکن اکثر کس و اذن بدان تسکین جزم و سکون یا ارادہ کردہ کہ دل و میان کلہ بریان واقع است ازین ترکیب اسم علی نجمی گشت و نیز درین شعر

یعنی لفظ مرا مدون کلمہ بی ست و از خورشید باعتبار ترادف عین از آن سامی آن حرف خواستہ و از بکشا نیز بعل ترادف صیغہ افتخ مراد داشته و از آن فتوح دادن بعین مذکور خواستہ و همچنین از لفظ زلف باعتبار تشبہ در خم و پیچ لایم و از بشکن اکثر کس و اذن بدان تسکین جزم و سکون یا ارادہ کردہ کہ دل و میان کلہ بریان واقع است ازین ترکیب اسم علی نجمی گشت و نیز درین شعر

در خلافت حضرت عثمان

در خلافت حضرت علی

سلسلہ چارہم

کردند علی با لشکر خود تعاقب ایشان نمود آنحضرت بعد از رد و بدل بسیار با او و لایحی سینه
سی و ششم هر دو فریق با هم چنان جنگ کردند که سیزده هزار کس مع طلحه و زبیر مقتول شدند و تا آنکه
پای ناته مانده را نیز قلم کردند اما چون ناته موصوف بر سه پا همچنان قائم ماند و صدقه از پیشتر
نیفتاد بجوف بر میت آن باقی پایهای ناته را هم قلم نمودند حضرت صدقه بر زمین افتاده بهوش گریه
پس برادر علاقی وی محمد بن ابوبکر از طرف علی نزدش آمد چون دست محمد بر سینه صدقه رسید
بهوش گشته بغضت حبسته گفت کیستی که بجای رسول صلعم دست می نهی سبحان الله و مجدده
گفت من برادرت ام نه غیر القصد حضرت علی فتحیاب گشته پانزده روز در انجا اقامت ورزیده
بعد از آن بکوفه رفت و این جنگ را جنگ جبل نامیدند و مخالفین علی را باعث خطای جهادی
معذور می شمارند و مقتولین از هر دو طرف شهیدانند و این اول جنگ است که در صحابه انتاده بودند
انچه در حدیث است ستر و اختلافا کثیرا از اینجا آغاز گشت بعد از آن حضرت معاویه از
طرف شام بطلب همان قصاص سبب قرابت خود با عثمان بن ماه صفرا شد سی و هفتم بر علی
خروج کرده بصغین ملاقی شدند و هزار مایل اسلام دان جنگ بجار آمدند و بعد از آن روز بروز از
هر گونه فساد نامی عظیم برپا میشدند و تقویت اسلام و بانهالاب آورد تا آنکه در کوفه به صف عظیم رضا
المبارک سینه چلیم بوقت فجر روز جمعه حضرت علی برای ادای نماز ندای صلوة کنان از درین
بیرون میرفت که دفعه از دست عبدالرحمن بن ملجم المرادی بخارجی جهنمی بر سر مبارک ضرب شمشیر
معتصم خود که ضربش تا دماغش اثر کرد و بعد از دو روز وفات نمود و بهر حال مردمان سر مبارکش را
بر بستند و این ملجم جهنمی را بعد از وفات علی بنار جهنم رسانیدند و بعد از قتل جثه وی را با تشنه
و در حیات الحیوان آورده که حضرت علی شحضرات حسنین را بعد از وصایای بسیار این امر فرمود
بعد از مرگ من قاتل مرا نیز یک ضرب بزنید چرا که وی مرا یک ضرب زده و او را شمله مکنید چرا که فرمود
علیه السلام یا کرم المثلثة پس بعد انتقال فرمودن شی امام حسن بن علی پیشتر برود دست ابن
ملجم خارجی را قطع نمود پسر برد و پایش را و در چشمانش میل سرخ کرده شده با تش گردانید و درین
حالت ابن ملجم ناری آبی نیل کرد و چون اراده قطع زبانش کردند جزع و فرغ نمود مردم از تعجب
نموده پرسیدند که تنها از قطع زبان این قدر جزع و فرغ برای چیست گفت بخدا که و ناله برین

تأمل حال در خلافت علی

۱۰۰ - ۱۰۱

عنه

مرگ نیست بلکه برای آنست که ساعتی از ساعات دنیا بر من بلا ذکر خدا خواهد گذشت آخر بعد از
 قطع زبان بجز الغرض مرخصی علی بعد از وصایا و نصائح گوناگون بمهرشست و سه سالگی چنانچه
 ابوالفیض فیضی در مورد الکلم رساله بی نقطه خود آورده وصاته اهل الدل اعداءه و اهلکته
 الاعداء عامه و اهل و اقوام عجمه کا عوام عمره رسول الله صلعم با چهار یا پنج سالگی بخود
 شب کشید بنوزدهم شهر مذکور از و انقبض بر بخت فرمود و در کوفه در زوایه مسجد جامع
 و یاد قصر مارت مدفونش ساختند مگر خوف خوارج خدایم اند که مبارکش را پوشیدند چنانچه در
 حیات گفته که حضرت علی اول از ان امان است که قبرش نهان گشت و در اصل قبرش از روی
 یقین هیچ جاسعلو نمیشد انتهی (گویم که حال قبر فاطمه الزهرا نیز همین است) و یا از جهت همین خوف
 بمردنشان بر نمد و در تقویم دفن نمودند و یا تا بولش را حسب وصیت می بر ناکه و می بار کرده و در
 زمام ناکه را گذاشته تا آنکه تقدیر بخت الاشرف و یار رسانیده و در انجا مدفون گردید همین
 شهرت باعث شهرت این قول ابن خلکان در تاریخ خود چنین گفته که باری مارون رشید
 یوزان شکاری در پس صیدی در صیدگاه یله کرد آن صید بقبری رسید که جمله یوزان از جمله باز
 مانده بقا صله از قبر شریف ایستادند مارون ازین مشاهده متعجب مانده که کی از اهل خیرت آمده
 گفت یا ایل المومنین اگر من قبر این عظم تو علی بن ابی طالب را بگویم چه خواهی داد فرمود عزت نام
 گفت این است قبر می مارون گفت از کجا میگوی گفت با پدرم برای زیارت قبر می آمدمی و
 پدرم گفت که برای زیارتش با جعفر صادق می آمدمی و می باید خود محمد باقر و می باید خود زین العابدین
 علی بن حسین و می باید خود امام حسین شهید دشت کربلا برای زیارتش می آمدمی و بود
 امام حسین عالم تر بقبر می رضی الله تعالی عنهما و بعضی گفته که این قبر مغیره بن شعبه ثقیف
 و اصح اقوال آنست که می مدفون است بقصر مارت کوفه انتهی کلامه و در حیات گفته که خود حضرت
 علی و وصیت فرمود که قبر مرا پوشیده دارید بسبب آنکه بخود باطن میدانست که بر آئینه امر خلا
 به بنی امیه رسد پس مبادا که بقبر می ادبی نماید بهتر حال چهار سال و هفت روز یا شش یا
 دوازده روز و یا نه ماه و یک روز خلافت حق را ندیده بهر حال بعد تخلیف شدن چهار ماه در مدینه
 بعد بعراق رفت تا آنکه در کوفه شهید گشت تاریخ حیات آنکه مرجع قبول حق بوده

تفاوت

در انکه قبر را بگویند

این عجم رسول حق بوده این سخن بس بود حسب غم بگمان آخرین حرف علی	اگر تو سال شهادتش جوئی که سرانجام است این ماتم و ذکر بعضی اموات در خلافت می	سرانجام چهارم چنانست باز سال شهادتش که حلی
--	---	---

این العوام و ملوک چنانچه گذشت و کلمان فارسی که درازی عمرش مشهورست تا آنکه بعضی
دو نیت پنجاه سال گفته و بعضی سه صد و شصت سال و بعضی گفته که زمانه عیسی بیست
دریافته بعد از مدراج و بعضی گفته که انتقالش در خلافت عمر بود و او پس قری و غمار بن یاسر
و شیل بن حنیف و مشیب الرومی و محمد بن ابی بکر الصدیق و سیم الدارمی و ابو یسیر
البدری و هشام بن حکیم و ابو رفیع مولی النبی مسلم و غیر هم رضی الله تعالی عنا و عنهم اجمعین
تاریخ وفیات هر چار خلفای راشدین که جسم نامی پاک ایشان مردین متین محمدی را

مسلم بن ابی ابراهیم خشیخ میزدند سرم خاک ره هر چار سوز سن وفات ابوبکر از حد بر گیر نذا بگوش من آید که بکن تسلیه	هر چار چهار کن اکلین ابوبکر و عمر عثمان و حیدر بکن شهادت فاروق یا احدی صدای غیبت شوم رسید کانی ظلم	بل چار جد و کعبه دین ایضا نظر برای سال وفات خلیفه ثالث سن شهادت عید زیم حد گیر
---	---	---

لطیفه در حدیث صحیح واردست که فرمود علیه السلام خیر القرون قونی الحادیث پس آنحضرت
مسلم دین حدیث که بطریق پیشین گوئی ارشاد فرموده لفظ قونی بدایت نمود و لفظ دهرنی
عصری منقانی و آوانی و وفتی و اشال آن نفرمود با وجودیکه این جمله الفاظ نسبت به زمانی
معروف ترند تا که از معارف لفظی آن نیز افضلیت و حقیقت خلافت هر چار خلفای مدراج
علی حسب مدراج معلوم اهل حق و اهل بصیرت گردد چنانچه از رعایت معنوی آن خیریت
افضلیت زلمه برکت سه گانه معصوم است شش بخش اینکه در قونی چار حرفند (ق - ن - ر - ی)
پس عمر و عثمان و پیوسته علی پس علی حسب ترتیب استحقاق از آخر اسمای متبرکه که ایشان
آخرین را گرفته (چنانچه قات از صدیق و از عمر و نون از عثمان و یاز علی) ترکیبش
فرموده لفظ قونی از ان برآمد یعنی تا وقتیکه خلافت صدیق با عمر رسد استحقاق عمر نیست

در امور کبر در خلافت علی

تاریخ وفات هر چار

لطیفه در حدیث صحیح واردست که فرمود علیه السلام خیر القرون قونی الحادیث پس آنحضرت

و همچنین تا انتهای خلافت هر یکی از عمر و عثمان و علی مردی که بر استحقاقی نمیرسد چنانچه تخصیص
 اخذ حرف آخر از اسامی ایشان منتج این نتیجه است و این معنی منظور جناب حضرت صدر است
 بود اگر چه قبل از اطلاع این سرمد نظر حضرت رسالت پناه صلعم آن می بود که هاشمیان خود
 حضرت علی را اگر ظلم چنانچه بموجب الکتابه انبلاغ من التصدیج همین مضمون را بطریق کنایه
 و حدیث مسوak چنین بارشاد فرموده که اراده آن داشتم که مخدو تر حواله اش نمایم بگفته شد
 مرا که بجلان تر این را بسیار پس همچنان کروم عن ابن عمر ان النبی صلعم قال انما اری فی
 المتنام استواءک بسواءک فجاءونی رجلان احدهما اکبر من الاخر فناولت السواد
 الاصر منهما فقیل لی کتبت فکتبت الی الاکبر منهنما متفق علیه و غیر

در لفظ قرنی اشاره بدین طریقت فرمود که خلافت این هر چهار بعد از قرن من است نه قرن دیگر چنانچه
 بجهت تفصیل این هر دو حدیث اختلافی بعدی نکلشون سنه اتم بالتعریج فرموده نه چنانچه

<p>این چهار بار چارستون اند و این اور الیقین بدان نه جوان خیرست بو بکر زنجبیل عمر جو ی سلسیل عثمان قریح بدست علی حو فو ی طر بو بکر جان با و عمر نو چشم راست عثمان جیاشا و علی گنج کوهرست</p>	<p>هر کس که زین چهار یکی را خلافت کرد عثمان نهم زمست علی حاج کبر بو بکر چون بشت عمر عمر عدل گشت عثمان همسوا علی فتح لشکرت بو بکر با صفا و عمر مردن ریاست</p>	<p>هر یک با حق و سجد و محراب و مبرست بو بکر بگو کعبه عمر در طواف اوت عثمان شرب پاک علی شکر و شکرست بو بکر یار علم میر و رده دار عثمان زبان ما و علی تاج بر سرست</p>
---	--	---

چهار بار محمد تاج ابرارند | چو چار حرف محمد بیکدیگر یارند

در خلافت امام حسن رضی الله تعالی عنه

پس ترجیحی حضرت علی حضرت سبط اکبر سید امام زین جناب امام حسن خلیفه گشت و نام
 نامی وی مدین شعر بطریق تمهید مندرج است | اگر هست امام محتسب راسر نبی

پارفته و سر شکسته دل سوخته بابا | یعنی چون از کلمه محتسب پا و سر و دل یعنی با و تیمم و
 نامی فوقانی دور شوند لفظ حس باقی ماند و چون سر نبی یعنی نون متصل آن گشت اسم

حسن از آن بر آمد ایضا | اعلی از عم حو ن شمع و دل فروختی | بیشتر و لهما ای ایشان از حشر سوختی

در خلافت امام حسن

سویستم و الهامی حسودان کنایه از سقوط و او - و ال - و الحسن است از لفظ حسودان و درین صورت لفظ حسن باقی ماند
 و هو المستعوض شیخ عبدالحق محدث دهلوی در تکمیل الایمان تحت قول **وَالْخِلَافَةُ ثَلَاثُونَ سَنَةً ثُمَّ بَعْدَهَا**
ثَلَاثٌ وَارَاةُ آورده و در حدیث است **الْخِلَافَةُ بَعْدِي ثَلَاثُونَ سَنَةً ثُمَّ يَصِيرُ بَعْدَهَا مَلِكًا عَصَوًا**
 یعنی خلافت بعد از من سی سال است پسر خلافت نباشد بلکه ملکی گزیده بود که از پیش منی کمتر کس
 بسلاست ماند و تمامی سی سال بشهادت امیر المؤمنین علی مرتضی رفته شد و تحقیق آنست که شش ماه و نیز
 شش روز و چنانچه در رساله فضائل چهار بار آورده (از سی سال باقی بود که امام اسلین حسن بن علی بن
 ابی طالب در وی خلیفه بود و تمامی خلافت بدست وی شد پس معاویه بن ابی سفيان خلیفه نباشد
 بلکه ملوک و امراء پادشاهانند و آنکه امرای عباسیه را خلفا گویند بجا از اعتبار ظاهر است یعنی در تذکره المذاهب
 از خلفا و از آل و بیعی و غیره آورده که حضرت حسن بن علی در میان نهم رمضان المبارک شصت و دو ساله بمصر
 تولد یافت و گذشته بود از عمر وی در وقت وفات حضرت مسلم هفت سال و شش ماه و از عمر حسین بن علی شش
 سال و ده ماه و ده روز و بر این شش سال و شش ماه گذشته بود بعد شهادت پدر خود به بیت اهل کوفه خلافت
 بدو رسید و بعد از شش ماه و چند روز یعنی شش روز و چنانچه گذشته است ۱۲ میزمارید بر وی تسلط شد پس
 بسبب محبه حضرت مسلم که بطریق پیشین گوئی در حق امام حسن را شاد فرموده بود آن نبی خداست و اقل الله
 ان یصلحه به بینة من المسلمین اخرجہ البخاری برای دفع فساد مومنین خلافت را بچند شرط بمعاویه
 لغویض فرمود که بعضی از آنان اینکه با مدکاران پدرم حضرت علی رفته مواخذه کنی و جمله یوش را از آن پس بیاور
 آن جمله را برضای خود پذیرا نمود و بود نزول و علی از خلافت باه ربیع الاول یا آخر جمادی الاولی ۴۰
 چهل و یکم - و جمله یاران و معاونان وی که با مرضی ایشان خلافت را ترک داد و بدو استعزاء یا باعث
 قبول نزول اسلام علیک یا عاا المؤمنین و یا مذل المؤمنین میگفتند در جوابش العار خیر
 من النار و کست بمذل المؤمنین و لکنی کرهت ان اقلکم علی المملک اند علی می شنید که
 در حیات آورده که در عتاب را از خود فرمودی لاخبرت ثلاثا ناک ثانی انما اکتفی علی القرية و حیر المذاهب

در سلسله چهارم

در سلسله چهارم خلافت امام حسن

گوشی که بمن باز بود در همه جای	او هیچ نشود ز کسر لاف از دانی
هر فده بود آینه دوست نمائی	حق کردوان بری که در شیطانی مجسم بود

از بی آنکه که با معاویه در روز اربعه شهادت بود و در جمعه روز شهادت شد و در جمعه روز شهادت شد

کلامی مایه بملکفی گاهی میبود پیش پی نبوی الاروزی باینقدر ان کنت (یا مروان) صادقاً فاجزاک الله
 بعد ذلک وان کنت کاذباً قال الله اشداً نقمه تکلم فرمود (و شاید که ازین ماده نسا بود آنچه سبب
 حضرت علی رزم در خطبای جمعه و غیره و در بنو امیه رواج بود تا آنکه در زمان عمر بن عبدالعزیز استیصال شد
 چنانچه می آید گویند که حضرت امام حسن بیانی سال یک لک درم وظیفه مقرر بود سالی آنرا امیر معاویه رزم مسدود
 نموده بنابران تنگی شدید بر امام رزم نمود و مدعی خواست که دوات و قلم طلبیده نوشته و مستعد باز تر کشی
 همان شب آنحضرت صلعم را در خواب دید امام رزم تاخیر و ظیفه را از وی صلعم شاکل کردید حضرت صلعم نیز از وی
 با طلب دوات و قلم و قمار شدنش بطرف ابدال ام شکایت فرمود بعد از آن ابن عمار را تعلیم نمود اللهم ادرک
 فی قلبی رجاءک واقطع رجائی عن سواک حتی لا آرجو احداً غیرک الا الله پس هفت نیکو شسته بود که
 امیر معاویه رزم یک نیم کرد (۱۵۰۰۰۰۰) درم بخدمت اقدس وی رزم روانه کرد و باز حضرت صلعم را بخوابید فرمود
 یا بنی هکذا امن رجاء الخالق و کونتم من المخلوق اخرجه البیهقی و ابن عساکر القصبه بیستم ماه ربیع الاول
 ۵۰-۵۱-۵۲- پنجاهم یا پنجاه و یکم و یا چهل و نهم مدینه طیبه باز دست زد و خود جعه بنت الاشعث را طعم
 دینویه از رزمین امیر معاویه پذیر ملا بل صمود و حالت فرمود و در لقیح بجنب قرار خود موافق وصیت ثانی وی رزم
 در سجایا خرامت مروان آنرا کرده بودند فاش ساختند که باعث مزاحمت مروان لطف شیطان حسب وصیت
 اولی وی رزم متصل به رزمه مقدس رسول مقبول صلعم دفن کردند و نش خوانند بعضی گفته که امام حسن قریب از امام حسین علی
 و کسیرش هموار و کسیر پیش جعفر بن محمد صادقین هر چهار بزرگوار رزمه در لقیح رزمه حضرت عباس رزمه در یک قبر
 یکجا بجا میدید که در قولن گشته اند تاریخ وفات امام حسن رزمه

چون گل باغ جنت مستحق	هست گل سال رملش ثانیان
مانند یار سر بسر دوزن	نیز که سال رملش آن شاه
رستم باغ فکر و دیدم حسین	و نغمه و ایل فی تاریخ و فانیه و ما سواه علیها صلوات الله علیها
ناگه خوار سید زبل گوشین	در شوق چین گل تاریخ پنجتن
اول در حرف بهر محمد وفا طبع	احمد و فاطمه و حسین و علی و حسن
حضرت علی و برادر یحیی	بانی شریعت بر حسین و علی و حسن
حضرت علی و برادر یحیی	اطیفه چونکه از حسین پنجتن
حضرت علی و برادر یحیی	عظیم السلام مرسته صاحبان زین

سبب علی در خطبه از مروان آنرا که

حسن

سلسله
 یکم
 در شوق چین گل تاریخ پنجتن

خلقهای اربعه رضوان شد تعالی علیم برفق نسبت ظاهری از اموادیت و ولایت است چنانچه بنیم اول زینب
 حضرت عمر بن کزیده که صاحب یک نسبت بود با حضرت صلعم از جهت ام المؤمنین حضرت فاطمه زهرا که شد
 است باعث اطمینان دل حضرت عثمان بن کزیده که صاحب دو نسبت است با حضرت صلعم از جهت
 حضرت زکریا و حضرت ام کلثوم - و عاتق سر حضرت حیدر که از بن کزیده که صاحب یک نسبت است با حضرت
 صلعم از جهت حضرت فاطمه الزهرا - و آل ذریه عقیق عقیق صدیق اکبر بن کزیده که عبد الله نام داشت از
 دوزخ کزیده که صاحب یک نسبت بود با حضرت صلعم از جهت ام المؤمنین حضرت عایشه صدیق بن
 مناجات بقاضی الحاجات **سجده** اگر چون سگ قدم بینکان گریه بر زمین کش
 میسانی و از اخلاقتش به **وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَغِيَمٌ مِثْلُ بِرِّهِ** میخوانی که کرم
 و عشقی بدرجه ابرار و ارسائیدن و بدینا در سلک مرء اولیا ویرا شمعون شمع اگر کرم تست و آینه طایفه
 در وی شمعون و در کلام نیک فرجام خود بمضمون **سَبَّحَهُ وَتَأْمَنَهُمْ كَلْبُهُمْ** متصف نمودن که شمع از رحم تو
 غفوراً در حدیثات خود اگر چه از کلمات لیلتر و کثرت فاما از روی هفت بندگوارانیک پی ایشان

مناجات بقاضی الحاجات

گرفته ام از سگ اصحاب کعب نیز بهتر و در **اگر چون سگ خاک پای بیکانم** عجب کشته بکشم سفال بیکانم

شکوه اسگ را بخاصان خود و اصل شامل نمودن چون از تو فضل است پس بموجب **سرع**
 و احق را قابلیت شرط نیست **اگر بنده کمین خود را بهفت مقبولان درگاه خویش سالی بسا افضل**
احکام بکرامت و احق تو نظری بجا حسن مبارک محمد صلی الله علیه و آله و سلم و خلقهای اربعه اش
 رضوان شد علیم بحسین فرموده یوتیر و ایشانم **میران** **حَمْدٌ لِّسَبْقِ رَحْمَتِ الْوَفَّاقِ بِلِجِیهِ** یا کلام
 ز من حضرت حسن بن و ریش خریف **فخر امتان** - اما الله اعلم النعمان نه نموده هیچ مقام از ایشانم **مران**
 بی نیازا چون به **وَيَقُولُونَ سَبَّحَهُ** هر هفت مقبولان خود را بقول تقوی و عمریه حالات
 تاریخی ایشان حسب لیاقت بشریت خود بموجب **شعر** **اَإِنْ مَدَحْتُ مُحَمَّدًا لَبَقَاءُ كُنِّي**

الحمد لله رب العالمین
 منی ایشانرا
 تشبیه
 به دهام
 علی انجا
 با بگویند
 مقبولان
 در است

لیکن **مَدَحْتُ مُحَمَّدًا لَبَقَاءُ كُنِّي** داود دوم پس در حتم از خطاب با صواب خود و تأمینهم **كَلْبُهُمْ**

از بی نیازی خود جدا که مفادلی آنها را چون **وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ**
 من سگ هفت ایشان بانوی دعا را بدروازه ختم غار ذکر ایشان بدگاه تو کشاده ام از بی نیازی
 خود و منها خیر اگر مم فرو تا مسلمان روم بصیر اگر محم خاکه صاحب ایمان شوم

رحم فرما ای خدا بر ما مگیر	باش اندر امتحان ما محسب	نفس شیطان حق و دیگر اهرامی
رحمت باشد شفاعت خواهم	و نه نجات از شر دجال لعین	بهم ز شر نفس یا نعم المعین
چون عنایات بود با ما مقیم	کی بود جسم از ان ذره لیم	اگر هزاران دام باشد هر قدم
چون تو با من نباشد هیچ غم	غیر تو بر چه خوش است و ناخوش	آدمی سوزست و عین آتش است
بر کرا آتش پناه و پشت شد	هم مجوسی گشت و هم ز رشت شد	بی عنایات حق و خاصان حق
گرنگ باشد سیاهستش در ق	کلیفها بر چند مطیع نفس شیطانم	فاما نبده است از زندگان خدا نم

تسبیح عاریجی از رحمت خود مرا جدا مکن	و گرمی نگرم خود مرا بینوا مکن	حکیم استحقاقی بچنانا مکن
نمیدارم که اعتمادی بران نایم	فاما شرک هم نیاورده ام که ثمره آن	یا بوسی و نا امید می یابم
زمن جرمی که سرزدای خداوند	نمید شد غمین - املیس نورسند	چو عدلم از عذاب آرد و بفرماد
و گره آتش و غمگین و این شاد	ز داوری دوبار می آید و پاک	شود و شمس گشته دست نمناک

حکیم بمحضرت بی نیاز تو هیچکسی استحقاقی نیاورده که بدان بهره خود را تو برده بلکه هر که هر چه یافت
آفتاب رحمت برومی یافت پس هر چند که کمینه گنهارم مگر بدان بخاوری تو نهفتار بار امید دارم
آمنت رلینی فی الدنیا و الاخره ط توفیة مسلما و الحق بالصلح الحین

احسانع المناجاتی	مسدکافی الملماتی	زیر و بالا نمی توانم گفت
خالق الارض و السماواتی	هیچ پوشیده از تو نهان نیست	عالم البستر و انقیاتی
حاجت خویش از تو میخواهم	ز آنکه قاضی جملة حاجاتی	هر دعا نیکه می کنم اکنون
فانتعجب یا تعجب دعوائی	خداوند امید من و فاکن	دل مرا از کرم حاجت روا کن
دران تملکی که ما باشیم و آهی	ز رحمت سوی ما بکشی راهی	چو جان من منقطع شد از جهان دم
تو ما را ذوق ایمان و دران دم	خداوند اهرم بیچارگانیم	درین هنگام چون نظارگانیم
دل مرا زنده گردان از مصوری	مطمئن ساز جانم را ز دوری	چه با ایمان بدون بروی بقا کم
نیایا از جهان جسمم باکم	ز خواب غفلتم بیدار گردان	دل مرا محرم اسرار گردان
چو کردی چراغ مرا غمزه دار	زمن باز شعل کشان دور دار	که ما را دران ورطه یک نفس
زنگ دو گفتن به ناله در پس	تیا ز مرا هم تو گردان قبول	کیز رسول و طفیل بتول

خدا یا نیا بدین بن بستگی	گر بمی بخشتم بن بستگی	امکن خلد ام انچمن رشتہ ام
امکن تو شدہ ام انچمن کشتہ ام	لب زخمہ ایم ازان برہم ست	کزخم تو زخسم مرا برہم ست
گرفت تو جرشدہ انم شکفت	کہ لطف تو بر قمر سبقت گرفت	بعصیان نمی کا حد آمدن
بس این مایہ عیش جاوید من	مرا نمل فتد خوابان مساز	کہ قد قامتہ بس ز بانگ نماز
چو اشک نہامت بر روز شہاد	گناہی کہ کردم برویم بسیار	در خلافت امیر معاویہ رضی اللہ تعالیٰ

در خلافت امیر معاویہ از بنو

بہر حال پستہ خلافت با امیر معاویہ بن ابی سفیان بن صحز بن حرب بن امیہ بن عبد شمس بن عبد مناف رسید و وی را کاتب وحی آنحضرت مسلم بود چنانچہ در کتاب فضائل قرآن از مشکوٰۃ وغیرہ مذکور است و ابن عباسؓ گاهی اورا بہ اِنَّکَ فِیقَہٌ یا دُفُورٌ مودہ و گاہی بدینطور فَاِنَّکَ قَدْ صَبَّحَ النَّبِیُّ صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم و بآب الہوت مذکور است بروایت بخاری وغیرہ در خلفاء و مناقب و از آلہ آورده کہ امیر معاویہ باید خود بروزد فتح کہ اسلام آورد و در حیات است اسلکو قبل آبیہ اَبی سفیان و کتابت وحی را بخاری برد و حضرت عمرؓ در زمین خلافت خود او را بعد مرگ برادرش یزید در شکستہ میستم بشام امیر ساخت پس چار سال در خلافت حضرت عمرؓ و در کل خلافت حضرت عثمان در شام میرماند و در خلافت حضرت علی از متعلقان بود تا آنکہ اکمل حرمین خلافت وی را سپرد و خود با جماعہ تا بہست سال با ایت شام و غیرہ قیام کرد و دیگر بہست سال خود را خلیفہ می شمرد و بقول بعضی سیزدہ سال اما بعد مصالحہ امام حسنؓ بر خلافت صحیحہ مستقر گردید کہ در ان مخالفت کسی نہ گردیدہ و بعد از مصالحہ مروان بن الحکم را کہ شیطان مجسم بود کہ مرقد خلم بود ایا ایت مدینہ منورہ سپرد و چون ابلکہ چہل و سوم بر تاج و تہذیب و کورائی فتح یافت و لد از نازیاد بد نہاد و برابر انما خلیفہ ساخت و این ہلہ امور بمشیت انہوی از وی سرزد شدہ چنانچہ ماہ خورسی از آدم علیہ السلام پس از انان بند ساختن و حق صحبت وی را با آن حضرت مسلم می داشتن بسا انسب است آنرا لا مورد و شق بمر مقدار و مفت ساگی و بعضی زان کمی و بیشی نیز حکم فرمودہ بشہر حبیب المرجب بیک شصتم ہجری صدق تائب مصری را از گورہر گرانیخ جان خالی ساخت و وصیت نمود کہ موسی و اظفار ہای سیاک جناب رسالت آب مسلم کہ مجورہ با خود میداشتیم بدینم انداختہ بعد از ان دشنم نمایند چنان کہ در مذکورہ مناقب آورده کہ بعد پیل از آنحضرت مسلم اورا کفن کردند و بردہای آنحضرت مسلم اورا بہ چپیدند کہ این ہر دو را نیز ہر ہر خود میداشت و نہاک ندری

و با بصره بر سر زمین خود در حیات است که بعد از سپردن خلافت بوی نوزده سال و سه ماه و پنج روز
 خلیفه ماند و کل مدت خلافت و امارت وی در چهل سال بود که چهار سال از آن در خلافت حضرت عمر بن امیر بود
 ذکر بعضی اموات در خلافت وی صفوان بن امیه و از امارات المؤمنین حضرت حفصه بنه
 و حضرت ام حبیب بنه حضرت صفیه بنه - و حضرت میمون بنه - و حضرت سودقه - و حضرت جبریه و حضرت عایشه
 رضی الله تعالی عنهما و عنهما اجمعین و لیسید الشاعر (غیر الاول) عثمان بن طلحه - و عمر بن العاص -
 و عبداللہ بن سلام الجوزی - و محمد بن مسلمہ - و ابی موسی الاشعری - و زید بن ثابت - و ابوبکره - و کتب بن ابی
 و مغیرہ بن شعبه و جبریه الجلی - و ابی ایوب الانصاری - و فضال بن عبید و عبدالرحمن بن ابی بکر و حمیر بن
 و اسامہ بن زید - و سعد بن ابی قحاص و عقبہ بن عامر - و ابی ہریرہ و شعیبہ بنہ و غیر ہم رضی اللہ تعالی عنہما و عنہم
 در خلافت یزید بن امیر معاویہ پسر خلافت یزید بن معاویہ رسید چرا که امیر معاویہ بعد از خود
 و یارای محمد ساخته بود چنانچه در حیات و غیره مذکور است - بنده فیضی حالش انیکه یزید بن معاویہ پسر
 بست و پنج پاشتم تولد شده بعد موت پدر خود به حسب کارروائی او بیعت اهل شام خلافت یافته برای
 گرفتن بیعت انالی مدینه و ولید بن عقبه بن ابی سفیان را عامل ساخته فرستاد حضرت امام حسین بنه و حضرت
 عبداللہ بن زبیر بن العوام رضی اللہ عنہم بیعتش نادرست دانستہ تا انکار آوردند و از عاملی مخفی گشتند
 اما ان مذہب بنه بیعتش گرفت و ز خود دعوی خلافت بدل برد - و اما اسامہ بنہ امام حسین چون اهل کوفه ندانستند
 بوقت خلافت امیر معاویہ بر آستانش ظهور نمودند امام را بر تریج نهادند همان قتل امام حسین از ان کار غیر مودعالات بعد
 یافتن خلافت یزید دولت انکار بادل مبارکش نمود و عبداللہ بن زبیر نیز و ابرار خروج نمود و عبداللہ بن عباس
 بن عمر رضی اللہ عنہم عدم خروج را ترجیح یافت قتل امام حسین بقول بن زبیر و بروایتی بصلح خالی بر دعاتی خود حضرت محمد بن
 و بطلب اهل عراق که نامهای فرستادند خروج را ترجیح داد و انباران پاسبوی عراق نهادن عمرو بن عباس
 بوقت دوله گردان در امانت کرد و گفتند لَنَقُتَنَّكَ سَنَقُتَنَّكَ سَنَقُتَنَّكَ سَنَقُتَنَّكَ و بنا لَنَقُتَنَّكَ گریه همان حضرت
 حسین بنه اراده خروج از مدینه طیبہ نمود از مخدرات بنو هاشم بعد از ای نوحه و گریه و زاری نمائند رفتند
 امام حسین بنه ایشانرا کلمات تسکین فرمود و بروایت حضرت قطب روانی در حضرت امام مسلم بنه امام المؤمنین
 نیز از خروج گشت و بعد ناکی تمام و دست مالاکلام فرمود کما یفرزند از محمد روی مبارک خود را بسوی
 عراق بگردان و باعث شهادت خود و گردانان مبارک خود را بگردان شنیده امام به مفاقت بر حکم

در وفات بعضی از بزرگان در خلافت امیر معاویه

در خلافت یزید بن معاویہ

ذکر اشکالات امام حسین بنه یزید

مرسان و از آتش بیافت جانم را مسوزان آقام فرمود که ای مادر نه بان بخدا من خوب میدارم که در کربلا طایع از کربا
 مسعود و معدود و چندی از آن محمود و مظلوم مقتول خواهم شد باز بچه طور در اینجا سکت کنم فی الجمله امام حسین
 با غزای اهل عراق مع قبائل بروایتی بر روز جمعه بیستم شهر شعبان داخل مکه معظمه گردید بقول ابن طاووس
 امام حسین بتاریخ سوم شهر ذی الحجه و بقول دیگران بتاریخ سوم یا هشتم ماه مذکور از مکه معظمه بیرون گردید بهما
 روز ششم بن عقیل بن کثیر که نام پدر امام بابل کوفه بود و هزاره هزار مرد عراقی بدریغ وی و بیعت امام بن و آمده
 بودند به شمر که نیز بدین طریقه حیدر آمدن بن فریاد که والی عراق بود و بشمارت همین ابن زیاد بدینا و از دست
 کوفیان ایشهادت رسید و در آشنای راه امام را اتفاق ملاقات از ذوق شاعر هم در منزل وی زیاده افتاد
 هر چند که وی نیز از رفتن کوفه مانع امام شد مگر نشنید تا آنکه بقرب کوفه رسید در اینجا بحرین بن بیدریحی با هزار کوفه
 از طرف ابن زیاد بدینا ملاقی شدند و بعد از دو بل بسیار قبیل جمعی بر روز چهارشنبه یا پنجشنبه دوم یا هشتم محرم
 شروع شد به شصت و یکم داخل زمین کربلا شدند و امام نیز با لایحه بنی منقول است که در شعبه که بعج آن والد
 ماجدم امام حسین بن شهید خواهد شد و عمر بن حضرت زینب بنت سیده النساء فاطمه الزهرا رضی الله تعالی عنهما
 به بیمار واری من قیام می نمود من به بستر بیماری نمی فراموش بودم از پدر بزرگوارم این شعر بامی شنیدم
 که بار بار تکرارش می نمود مقام یاروستی حضرت را از آن دریافتم

اَیَادُهُمْ أَتَى لَكَ مِنْ حَبِیْلِ	وَالَّذِیْ لَا یَقْطَعُ بِالْبَکِیْلِ
وَأَنْتَ الْأَكْرَمُ إِلَى الْحَبِیْلِ	

بشنیدن این کلمات بی اعتبار نگریه و آرمم اما بحضرت اعظم اب
 زمان ضبط کردم و نزول مصیبت شهادت را منتظر اندم تا اعمه من سخنان وحشت انگیز برادر خود
 امام حسین شنید بر حبه پابرهنه خمیه اش دوید بگریه و واد و یلاد آمد آخر با صراحت تمام امام بن و او را خاموش
 گردانید و آن ظالمان جمله اهل بیت نبوت را از خود و بزرگ ناتنه روز بلب آب و دانه و شستن و مانده بایستی

از کمال تشنگی طایان طایان یک ایشهادت رسانیدند	ز دست گریه کتابت نمیتوانم کرد
که منوایسم و منوال شیو فی الحال	که صد گریه زبان می نتوانم مقال
القصه از وقت صبح بر روز جمعه و هم شهر محرم که بموجب	روز شهادت تو که جانها شهید بود

حاشور با اگر چه برای تو عید بود با جمله مردان خاندان عالی خود و اسو از زیر لایحه بدین و دیگر یاران
 شربت شهادت تا نماز جمعه نوشید و آن ظالمان سر مبارکش ازین جدا ساخته بگریه و زاری اهل بیت

پیش یزید پدید فرستادند شاه عبدالعزیز پهلوی رحه صلی الله علیه و آله و سلم ازین آورده که در وقت شهادت عمر قلم بن
 پنجاه و شش سال پنج ماه و پنج روز بود از وفات آنحضرت صلوات الله علیه تا روز شهادت امام حسین پنجاه سال منقضی
 گشته بود از امام جعفر صادق پرسیده شد که تاثير خواب ما چند تاثير میکند فرمود تا پنجاه سال چرا که آنحضرت
 مدام در خواب دیده که آنکس با حق دشمنی میکند تا ویل آن فرمود که حسین پسر من کسی خواهد گشت که
 از پنجاه سال دشمنی وی با حق دشمنی آن سگبار بر من بود که حضرت امام حسین رضی الله عنه قاتل گشت

چند اشعار در آئین میز	یار ب بنای عالم از بزمین خراب باد افلاک را درنگ زمین را شتاب باد
تا روز داود خواهی که آبی شود	از پیش چشمم زخمی که آبی باد بر کام لب و هبت گشتند یک زبان
در عهد حج چشمم که اکب بخواب باد	لب تشنه شد شیر و جگر گشته بول هر جا که چشمم ایستد بعالم سرب باد
از نوک نیزه آتشی بر آفتاب دین	در هر ده کسوف نشان آفتاب باد وقوع این سلسله علیهم صلیت فخم

درین ششم بود در تاریخ شهادت امام حسین رضی الله عنه	سن چه گویم که بارها واقعات بسی تمیل شده در ما نیم او
آه بیرون آمده از اسموات	ای الفظ مبارک الله بعدا دور شد چون حسین خنجر با صد جفا کشید
حسن شد بی سرو پای از غم او	هم نهضت بی قیاس از جوت نقطه دار سال پیش محب شده است عیان
سجده افتاد حسین داشت تاراج آشکار	که بیرون شد امام از عالم مرشد را بکر آ آمد
آمده آخرین دور حرف حسین	سال نقاشی بگو بخت و غم سیر برین را میبیدیدنی

انجام کار چون از دمشق از پیش یزید پدید علیکم آقا علیکم حضرت امام زین العابدین با سر مبارک حضرت
 امام حسین متوجه مدینه منوره شده بعد از نزدیک ایستادن بدین طبعه جله خویش و اقرار به تقبالتش کردند
 از بدین سر مبارک چه گویم و چه نویسم که در ایشان چه دایما دعا قلاد

ز سنگ سخت تر من که ز بستم بنوا	کلاسیما از تشریف آوردن حضرت ام سلمه ز ام المومنین و قاطعه از
کشت حزن بیوش افتادش زبان قلم قلم و قلم زبان بی رقم است	آنحضرت حضرت ام سلمه زریات نبوی
صلوات الله علیه گرفته تا بر رفته منوره رسول صلوات الله علیه و جهان سر مبارک را که در شب و در خوش مبارک	بناد با سه گر ناگرم می نازید با جان بر مزار پاکش نهاد
از نیک بر سره گر شاد و دنیا با شد	

در تاریخ شهادت امام حسین

بنحاک و خون شده پنهان کجای و باشد	روا بود که جلگه گشته رسول خدا را	آتش و غرق بخون سرزتن جدا باشد
و از دل جدا کرد خود آهی چون شیر شرم از کمان سینه چنان بر آورده که خفته های هر صفت آسمان را چاک زده تا	بسیر عرش رب کریم رسید و ناله بر کشیده عرض نمود	یا رسول الله بر آزار و وضعه تنه بگری
اهل بیت خویش را زار و غمناک و غمناک	در بلای و غمناکی بن گرفت آرده	کسب داد و جهان هرگز گرفتار غمناکین

پس امام زین العابدین همان سر مبارک را از اینجا برداشت و در جنت البقیع در جنب قبر مادرش زین و دفن ساخت
و در جذب القلوب شیخ محدث دهلوی درین باب روایات عدیده آورده و الله اعلم فی الجملة یزید بعد از فراغت
جنگ کربلا و غیره بنصف شهر جمیع الاول شصت و چهار در عین محاربه یزیدی در کربلا و معتضدا با عبید الله بن زبیر
بن العوام موفات یافت پس ابن زبیر مدعی خلافت شد فقیه ابو الیهیث و ربستان خود آورده که ولایت یزید
تاسه سال بود و در حیات الحیوان آورده که عمر یزیدی و ده سال بود و خلافت وی تاسه سال و نه ماه بود و بعد
از مرگ در شام بمقبره باب الصغیر دفن گشت تا تاریخ وفات یزید علیه السلام

و حسن و حسین و علی و محمد	بسیر بد مال و بد کردار	قاتل آل سید اکرم	چون یزید لعین عدو الله
بانی جور و موزی عظم	گشت مراد و در جهم رفت	سبح او جسم بازین شد خشم	خضم آل بنی و حسن کش
نام بد نام و بنی آدم	سال تاریخ مرگش چیدیت	شد یزید پیشه از عالم	انجایش با ندامت حشر
باز بر انفعال از عالم	طرف تاریخ مرگش یافت	گفت شد بد مال - از عالم	ایضا چون یزید یاریت
			باید دانست که در باب

تاریخ وفات یزید

در سنه یزید

کس یزید علما منع نموده چنانچه رحمت الاسلام امام محمد غزالی بنزدین باه تاکید رفته مختل میکند و بلا انجا
نقل کرده میشود و آن اینکه یزید و نیز رضای وی بقتل امام حسین نه گاهی ثبوت نرسیده و کوسه گمان پس
قتل مسلمانی در کربلا و غیره نیست بلکه کبر و است و سب با قاتل از قتل قبل از موت خود تو بیکند و اگر کار
از کفر خود تو بماند نیست و بی جان نیست پس چگونه تا قبل از قتل قابل امن گردد و بی کسی را معلوم نیست که قاتل
امام حسین به قتل از تو به وفات کرده و ملاک و هوالاتی یقبل الشویه که عن عباده دارد است و اگر کس
مسلمانی هائز بودی و لا مایه لعن وی سکوت نمودی بالا جماع مامی نیست بلکه اگر در عودت بر شیطان
کنند در حشر او را گاهی گفته نشود که چه لعنت بر ابلیس کردی - و هر آینه لعن را گفته شود که چه لعنت کرده
پس چرا بلا ضرورت راه پر خطر را بسویم و کیف بجهوز کنن لنسیر و قد ورد الله عن فلیک و مالک
حرمت مسلمان بزرگتر است از حرمت خانه کعبه فیکه از آنحضرت مسلم آمده و حال آنکه اسلام وی صحیح است

ای یقین معلومست و لا یجوز لکن المسلمون اصلاً و من لکن المسلمون و در حدیث است
 المسلمون یلکنا یا اثمی یعنی مرد مسلمان لعنت کنده نباشند قصیده امالی درین باب گفته
 و لکن یلکنا یزیداً بعد موتی + سومی العبد کفار فی کل حال و علی + و الله اعلم الطیفه روزی شبیه
 بخدایت عالی مستحق رسید و از گردن بنیان بریزید و غیره انگشت پندمان گزید و گفت که بهتر از من پشما
 نده است چه که در مذمت هر آینه لعن را خرج است آن فاضل و در جوابش فرمود بی هر که را هر چه آمد باشد همان چیز
 بخرج وی می آید یعنی چون که شافری ملعونند یا بدندان بر لعن دیگران حیرت می نمایند تعداد و بعضی اموات
 در خلافت یزید یا سوامی مقتولین که کلا در جنگ مرده حضرت ام سلمه ام المؤمنین و خالد بن عرفطه و سحر بن
 و انس بن مخزوم و غیره مرده و اما شامی مقتولین جنگ حره از قریش و انصار سده صد و شش مرد بودند

در خلافت معاویه بن یزید پدید

پس بعد از مرگ یزید پس وی معاویه بن یزید بن ابی معاویه که مروی نیک بود با صراط بعضی بشهر بیع الاول
 سده شصت و چهار بر سر خلافت بهات مرض تنگ گردید و یکم روز یا بعد پنج ماه و چند روز برای ترک خلافت
 بر سر منبری برآمد بعد از حمد و تسبیح خیریت و افضلیت حضرت علی رضایر خود و ابی معاویه بن ابی سفیان
 بر وجو بات متعدد و بیان نموده بعد بظلم پدر خود یزید شروع نمود پس بعد از بیان آن تا دوبری زار زار بگریست
 پس گرفت مرغ ثالث ام بر قوم انسانان و اما که مقام اب و جد خود گشته ام پس من گنا بمان شما را بخود بدو تن
 نمیتوانم پس از خود را بگیرد و دیگر که میخواهید حواله کنید و چون مروان بن الحکم را با شما موجود بود و ابی درین باب
 گفتگو نمود و در جوابش گفت بخدا اگر این خلافت معتمد باشد بر آینه پدرم بپاشم و مغرم رسید و اگر بد باشد
 پس پس است ازین آنچه پدرم رسید و از منبر بر آید و بعد از نزول مادرش به پیش وی رسید و گفت
 کاش که قونین حیض دار بودی و خبر ترا شنیده می گفت بخدا که من نیز بهتر ازین و اثمی - پسر بنو امیه
 عمل المقصود علم ویرا اگر قتال کردند که این همه تو او را تعلیم کرده و شب علی و اولاد ویرا در لوش انداختی و
 بر انگشتی ویرا بر انچه باراللان و اعدا نمودار ظلم و غیره تا آنکه گفت وی انچه گفت و کرد انچه کرد
 استاد وی از ان الحاکم نمود و گفت که در را خود شب علی و اولاد وی بود مگر آن ظالمان ویرا زنده و در گوگرد
 تا وفات نمود و بر حال معاویه بن یزید حجت الله علیه بعد از ترک خلافت یکم روز یا بعد مقدم روز بهرست و دم
 یابست و یکم یا بستم سال شربت موت شد و بی چکسی را غلبه خود نکرد و انچه ناچیز و رعایات است

در خلافت یزید بن معاویه

معاویه بن یزید

در خلافت عبد الله بن زبیر و مروان بن الحکم

بهر حال بعد از آنکه بنی نضیر از افتاد پس از اهل عراق و خراسان و کین و حجاز میست از عبد الله بن زبیر بن العوام رضی الله عنهم ماه رجب عشاء آخره سالک شصت و چهار گشت اما بر شام و عصر بعد فوت یزید مروان بن الحکم که شیطان مجسم بود تسلط گردید و خلفا و غیره آورده که عبد الله بن زبیر را از اسباب انی بگریز بود و بنی ثویان را زاده حضرت عایشه صدیقہ و نیز بنی سبیع رسول مقبول مسلم بود و وی رزم اول بود و دست در عاجزین کرد مدینه تولد یافته اول سال هجرت یا بعد یک سال یا بیست ماه و بیست و شش صفر سن خون نقد بنی مسلم را به باغ اختفای برد پس آنرا بنوشید بنابران قواره علوم در سینه اش بپوشید و حسب دعای رسول کریم صلعم باین درجه و قوت رسید در شصت و هفت و نوا که اسب پسر وی فوت بر این زبیر رزم خروج نمود این زبیر را سال جویش هدیده بعد از مظلوم شدید و تلاش نمود شاه عبد العزیز و جلاله همین مختار کذاب ثقفی در تحفه اثنا عشریه در آغاز کتاب چنین نوشته که بعد از شهادت امام حسین رزم کیسان نام شخصی که از خادمان امام حسن مجتبی رفته بود و بعد از وفات آنجناب صحبت برادر ایشان محمد بن علی که مشهور بمحمد بن الحنفیه است اختیار نموده و غرائب علوم از آن بزرگ حاصل کرده بکین خواهی امام شصید برخاست و در رم را برین هم ترغیب داد و آنکه از شیعه ولی یعنی از اهل تسنن و توحش از شیعه سنی یعنی تبرائیه متابعت و مطاوعت او نموده یکد بار با این زیاد و عمال و در آویختن کوشش ایشان بهر شهادت شمره بپوشید ناچار شخصی را از شیعه تنبیه که نهش مختار بن ابی عبیده ثقفی بود و من ریاست و مملکت و صنعت جنگ جبال و حرب قتال را نیک رزیده بریاست بر پاکر و ندیس مختار در جنگهای بسیار این زیاد گونهار را شکست داده آخر بجهنم رسانید و خود متمدنیت کجسان شد و این کیسان را و اهل منکر امامت حسین بن بود و محمد بن الحنفیه را نه ملا و اسط بعد از امیر المؤمنین علی رزم امام متقا و یکد بیعت صلحی که امام اکبر رزم با معاویه و اهل شام کرده بودند و کیسان زلیاقت امامت را تقاده بودند امام اصغر رزم را نیز بجهت متابعت و طاعت امام اکبر رزم وین صلح اگر چه بکراست بود و زلیاقت امامت دور میداشت ناچار محمد بن علی را خازن ترم قضوی رزم و حامل لوازم امامت قرار داده بود مختار چون در مذمب او و رآمد و نفس او را خواهان ریاست و سلطنت گشت برای استقامت بجهت شیعه که در کثرت بنیاد ما برین کمالات و نفیاد و طاعت داشتند مناسب ندید که انکار امامت ما را بنمایید

در خلافت ابن زبیر و مروان بن الحکم

در خلافت کیسان و مختار کذاب

وگفت که بعد از امام شهید خاتم الانبیا امامت معلق بر محمد بن علی نه دارد و او را از تحریک بر قتال
نواست و کین خواهی امام شهید رفته نموده خطوط و سجلات مختصره بشهر محمد بن علی نزد مردم اظهار نمود
و بودن کیسان همراه خود (که از تلامذه خاص محمد بن خفیه بود) شاهان این دعوی ساخت و باین تدبیر
و حیل مردم بسیاری را در ریفقه اطاعت خود داخل کرد و بر بلاد عراق و دیار مکر و آموان و آذربایجان
مستولی شد و فی الواقع مختار مذکور در امور ایران بنایت غیبت العقائد بود آخر یاد دعوی نبوت
میگرد و محمد بن الخفیه رفته در مدینه منوره بعد هزار زبان اظهار تبر از عقائد خفیه مختار را و صنایع تقبی
او میفرمود و اول سیکه در اسلام رسم ماتم عاشورا و نوحه و شیون بر آورده مختار است و آنهمه برای عزت
شهید مکرر بر قتال نواست و این نموده تا باین تقریب ملک سلطنت بدست آورد و الا او را با امام حسین
چه کار مانده بود چون خود خیال پیغمبری داشت و اتباع او بر بلاست و تبرای اصحاب می نمودند تا آنکه
مصعب بن الزبیر برادر عبد الله بن الزبیر که او امام شهید بود و حضرت سکینه رفته دختر امام شهید
در جبال النکاح او بود و بجهت تباخیکه از مختار بنظر آمد بر سر او من کشید و او را بدار البوار فرستاد و باین
در خلافت مروان بن الحکم بن ابی العاص بن امیه بن عبدمناف

آیا بر شام و عصر بعد فوت یزید پلید و ترک نمودن معاویه بن یزید بن امیر معاویه بن ابی سفیان ریاست را
مروان بن الحکم که شیطان مجسم بود تسلط گردید در حیات الحیوان و میری آورده که مروان فرزند
ابن الطریق مشهور بود چه که آنحضرت صلعم پدر و برادر الطرف طائف را زنده بود و چون حضرت عثمان غنی گذشت
و مروان را با خلیفه قرابت میبود خلیفه بموجب حق قرابت و دیدار باز خواند و چه در حیات گفته که حاکم در کتاب الفتن
و الملاحم از عبدالرحمن بن عوف رن آورده که برای کسی که اولاد نولد کرد وی برای یوسفان را آنحضرت صلعم و پدر
حاضر آوردندی پس آنحضرت صلعم برای وی دعا فرمودی پس بنا بر آن بعد از تولد مروان بن الحکم نزد آنحضرت
صلعم آورده شد پس در حق وی فرمود **هُوَ الْوَرِغُ ابْنُ الْوَرِغِ الْمَلْعُونُ ابْنُ الْمَلْعُونِ** و گفت حاکم این حدیث
صحیح الاستدلالست و ورغ یعنی فاجر و نافر و ورغین مجتنبین پیام ابر من است که به حرام مشهور است و بالا جماع ثابت
است که ورغ از حشرات موزیات است و در صحیحین است: **بِإِذْنِ اللَّهِ أَحْمَدُ وَرَسَدَ خُودُ** آورده که آنحضرت صلعم
یکشستن ورغ فرمود و گفت که وی فاسق است - و بود ورغ که میدید آنش را بر ابرایم علیه السلام و در طبرستان
است که فرمود علیه السلام که قتل کنید ورغ را اگر چه در میان کسی باشد باز عاید غرض میست و تنبیه

مجلس
توسعه
انسان و زبان
و غیره
مجلس
مجلس

در خلافت روان بن احمد

مفتی محمد شفیع

بسم الله الرحمن الرحيم

در بخت و رنج

سوزانیده گشت بیت المقدس بودند از لایح (جمع وزغ) که میدیدند آنرا و آنرا بن عباس مرویست
 که فرمود علی السلام بر یک وزغ را قتل نماید گویند که وی شیطان را قتل نمود و نیز عالم روایت کرده که هر آینه
 حکم بن ابی العاص اجازت آمدن خواست نزد رسول خدا صلعم پس آن حضرت صلعم آواز و پیرانشاخت
 و فرمود اذن دهید ویر لعنت خدا باد و وی ویر آنرا که بزدن آید از صلب می گریه و من از ایشان و آنان
 کمتر باشد صواب عزت شوند در دنیا و مافیها سازند آخرت را و ایشان همه صاحبان مکر و خدایعت اند
 یُعْطُونَ فِي الدُّنْيَا وَ تَأْتِيهِمْ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ انتهى بهر حال بعد از چندی مروان پسر خود عبدالملک را
 ولی عهد خود ساخته و خود را شصت و پنج بار مظلوم بر سر گرفته همراه خود بگور برد و وی قاتل حضرت
 طلحه است و ولایت وی تا ده ماه بعد چنانچه در حیات است یا نه ماه بود چنانچه فقیه ابو الیث در بستان
 آورده و عمرش تا هشتاد و سه سال بود اما هم دهمی گفته که تاحیات ابن زبیر در خلافت عبدالملک بن
 مروان بصحت نرسید بهر کیف در عهد سلطنت عبدالملک چون مختار بن ابی عبید تقفی بر کوفه فرج یافت چنانچه
 در تحریر الشهادتین است پس حکم وی عمر بن سعد عالم رومی که بجزگله امام حسین را بچهل هزار لشکر رفته بود
 پیش که حفص نام میداشت و شمر وی الجوشن قاتل امام حاضر کرده شدند و گردنهای ایشان زدند و سرهای
 هر یک گسار و پیش حضرت محمد بن حنفیه برادر علای امام حسین فرستاد و حقیقه نام مادر وی است زوج
 علی بن ابی طالب را پسر هر که در مکر که بلا شریک عمر بن سعد شقی از وی بود بعد از بای گوناگون قتل رسانید
 مگر خولی بن زبیر را که بعد از وی قاتل امام است گرفته هر دو دست و پای ویرا بریده و پسر او را بصلیب
 کشید و علامه ابن حجر مکی در صواعق محرقة آورده که شش هزار اهل کوفه را ازین باعث بقتل رسانید
 و این همه اموار مختار که از شیعه است چنانچه در پناهی از نخل گذشت محض برای فریب مجانبان اهل بیت بود
 تا بدین تیاری ملک گیری نماید و نه در امور دین وی کمال خبیثت العقیده بود و در تحریر تقریر نموده
 که مختار بعد از فراغت از اهل کوفه بتلاش ابن زیاد و افتاد و وی باستی هزار لشکر و موصول بود بعد از
 مقام و بسیار سران زیاد و بنادین از قن جدا گشته به پیش مختار در کوفه حاضر کرده شدند و بعد بر کتب
 بحواله کتب تواریخ آورده که در مقامه بای مختار به عقد هزار اهل شام یعنی از مخالفین امام حسین رفته
 بقتل رسیدند و این واقعه شصت و هفت بقا صله شش سال از واقعه که بلا روز عاشورا اتفاق
 افتاد است سبب است بحال نبی هر که در افتاد در افتاد و آخر از حکم فضا عقیده مختار بعد از قتل بعض

در قتل ابن سعد بن ابی سرح

در حکم حجاج و بیان قتلی وی

بنای کعبه و شهادت ابن زبیر و انقضای امر آن

در وفات بعضی بزرگان

دیده که چو دنیای بد را تباها کردی و دوی روز بر تو آخرت تزلزل آگاه باش که هرگز نماند آنحضرت مسلم بر ما حدیثی خواند که هر آینه باشد در تحقیق یکی کذاب و یکی جبرئیل معنی منصف و خوشنویس را آنگاه اب پس دیدیم و بر این بنی خمار که خیال نبوت برده بود چنانچه در ترمذی است و اما معصوم و سفاک پس گمان نمی برم مگر این را او شاعر بجهاج کرد پس برگشت از دوی و باز نزد یک دوی نیا مدعی باشد معنا در ترمذی است که آن سفاک همین حجاج بود و هشام بن حسان گفت که بشیر بن عمار که بلامرکز خلا حجاج آنها را شهید ساخته پس تعداد ایشان یک یک و یک هزار نفر رسید انتهى و یکی از قتلای همین اعظم سعید بن جبیر است روز و حکایتش عجیب است و بهمال شهادت ابن زبیر روز حجاج هم کعبه نموده بهین صورت کذا لی که حالا موجود است بنیاد نمود و نیز تقسیم قرآن به بی پاره و سه پاره و پنج - و نصف - و ثلث از وی شده پیشتر از وی نبود چنانچه در روز الفرائض است

بهر حال در تفسیر کعبه و سه راه عدم پیروی تاریخ وفات حجاج	بعد افسوس حجاج از جهان رفت
چو بعد از ظلم و جور و قتل و تاراج	دگر فرما که - بی دین بود حجاج

بهر صورت بعد شهادت ابن زبیر کل ولایت بعد الملک بن مروان از بنو امیه مقرر گشت تعداد بعضی اموات در خلافت ابن زبیر بن عسک بن ظبیه و عبداللہ بن عمرو بن العاص - و النعمان بن بشیر - و جابر بن سمره - و زید بن ارقم - و مدی بن حاتم - و ابن عباس - و ابوباقدا اللیثی - و زید بن خالد الحنفی - و ابوالاسود الدلی و غیر هم رضی اللہ عنہم **انتباه** بفناکم عظمی و تذکره اللہ و نیز در مجاز اصحابین که در باب تواریخ کتاب معتبر است آورده که در تولد امام اعظم در دور وایت است یک روایت در خلافت عبداللہ بن زبیر تولد یافته پیش از هفتاد و چنانچه از مورخین سر علمای حنفی در تولدش ارشاد شده پس چهل یا باید داشت که در آئینه تابو بمقدار صحابه را در ملاقات یافته و چه قدر صحابه را درک زمانه کرده چنانچه در پس هر خلافت ذکر موت بعضی اکابرین برای این غرض میج کرده شده و نیز چون ابن زبیر در تافسلس خلیفه عراق بود و در وقت شهادت وی زمانه ام سده سال بود پس مدت قریب از احوال و کردار مای ابن زبیر در بزرگواران معتبر خوب واقف شده - و چونکه ابن زبیر از اناجله و فقهای صحابه در بود و بنا بران امام اعظم در مدتی درین راز خلیفه ابن زبیر را اخذ نموده بر احوال و پیش رفتن بدین جمعیش را و فائز و آنحضرت در حالات **عبد الملک بن مروان** وی بمویش و شش سالگی از پدر و مروان میت یافته بر مصر و شام قیام نمود و باز عراق را غلبه یافت چنانچه

استقامه در تولد امام اعظم و ذکر آن

گذشت حضرت ابن عمر را که پسر موسی و بنی امیه بودند که در میان جهان مرض وفات یافت
 رضی الله تعالی عنه و در خلافت وی حجاج و کوفه که بنی امیه در چهاریدیدند رسید اصحاب بنی امیه مثل حضرت
 انس بن مالک و جابر بن عبد الله بن جابر و سہل بن سعد الساعدي و غیر هم را از لیل و نهار گردانیدند و در آن زمان
 ملک افق کرد و پیش از او شش و شصت سالگی یا شصت سالگی یا در شوال از سر مرده نفر
 فرزندان که چهار نفر از ایشان خلفا شده اند وفات یافت و بعضی شصت و نیکه و در ریاض کبیر است
 که از مصعب بن زبیر بن مروی است که عبد الملک بن مروان خوالی و دیگر چهار بار در محراب بول کرد پس سید
 بر بنی امیه را طایفه که تیره خرابان و فرزند وی را مود که از مصعب تیره چهار کس یک کس که بنی امیه چنان شدند
 هشام بن عبد الملک چهارم ایشان بعد از حال عبد الملک چون پیش از مرگ مروان خلافت یافت و بود
 از بنی امیه حساب تا بیست و یک سال وی والی ماند و چون که بیست و یک سال از بنی امیه گذشت و در ولایت بود
 رسید انان بعد سیصد سال میشود و در حیات آورد که خلافت وی تا بیست و یک سال و پانزده روز و نوبت
 که درین سالها ناهشت سال تا این رسید و از این زمان بعد از ان کل ولایت بود رسید تا بیست و یک سال و پانزده روز و نوبت
 که در ولایت آخرش عبد الملک

سوی عقبی از جهان پر طلال	چون که سید بنی امیه از شش ختم بود
باز سال از شش طرد گو	دیو و شیطان شد میان بنی امیه

تعلیق بر روایت مشهوره که امام اعظم بنی امیه در شش و شصت سالگی از سر مرده و در آن زمان که در خلافت
 فاده است از شش و شصت است - از بنی امیه یا بعد از یک شصت که زمانه امام بنی امیه و نیز ملاقات امام بنی امیه و احمد
 رسول الله شده باشد و شمار شصتی و در خلافت ابن مروان ابن عمر بنی امیه و اسامیت ابی بکر بنی امیه و ابی بکر بنی امیه
 و ابو سعید الخدری بنی امیه - و رافع بن خدیج بنی امیه - و سکین الکلیج - و العباس بن ساریه بنی امیه - و جابر بن عبد الله بنی امیه
 و عبد الله بن جعفر بنی امیه طالب بنی امیه - و اسامیت بنی امیه - و ابی بکر بنی امیه - و ابی بکر بنی امیه - و ابی بکر بنی امیه
 و ابان بن شان بن عثمان بنی امیه - و محمد بن الحنفیه بنی امیه و غیر هم رضی الله عنهم و خلافت سید بن عبد الملک
 پسر وید بن عبد الملک بن مروان بن الحکم سبب بیاضی پدر خود و پیش از او شش و شصت سالگی خلافت یافت
 و جابر را و آنده چنان و کل اندکش و خوارزم و سمرقند و کامل و قرقان و طوس و دیگر مدائن کشید و از فتح شد
 و آن سال دهشت ماه و بیست و یک سال خلافت نمود و بعد از او یک سال با چهل و شش سال از
 سر چاره و نفاذ و در تاریخ پانزدهم جمادی الاخری از سر مرده و وفات یافت و بعد از او یک سال از

در سلسله چهارم در خلافت و در سلسله

در سلسله چهارم در خلافت و در سلسله

در سلسله چهارم در خلافت و در سلسله

درین خلافت وفات یافتند عقیله بن عبدالمطلب - و القدام بن سعدی کرب - و عبدالمطلب بن ابی المطلب - و عقیله بن ابی اوفی - و ابی المعالیه - و عامر بن زید - و انس بن مالک - و سهل بن سعد - و سائب بن زید - و سائب بن غلام - و حسیب بن عبدالمطلب بن زبیر - و بلال بن ابی الدرداء - و سعید بن السیب - و ابی طلحه بن عبدالمطلب - و ابی بکر بن عبدالمطلب بن سعید بن جبر که یکی از مقلای حجاج است - و ابی سیم النخعی استاذ امام اعظم بن و بطن - و ابی ایسم بن عبد الرحمن بن عوف و غیر هم یعنی اشد حشم تنقیص تا اینجا در وجود اصحاب نظر باید کرد و عمر امام اعظم را نیز ملحوظ باید نمود که بروایت سابق بیست و شش ساله می شود و بروایت ثانی شانزده ساله وفات یافت

قرب زمانه امام بازاده صحابه نیز چهار مرتبه است پس بسا استعجاب است که امام همین سن فمورید پیدا بن حکما شرقی و غرب مانند آفتاب تابید تا آنکه بقلب امام لقب گردید و با وجودیکه موی قند و ترشید سجدی بود که در کل عمر خود در سن تولد تا سن وفات جمله شانزده سال حج او ناساخته باقی در هر سه سین عمر خود حج را ناساخته

مع قرب و اتصال بلکه اشترک زاده وی نه بازاده صحابه پس بر این طریق مصلو و صوم صحابه نه و رسول خدا صلعم میسر نشود و محمد شین مصالح و غیره را که بشوند را صلاب جدا و خود با ابای خود معدوم بودند بهر سه و ایشان نیز تکریم از حدیث صحیح و ضعیف و موضوع میسر شود و امام اعظم نه را با وجودیکه وضع و ران زمان چند ان شیوع نیافته و با وجود امام بودن وی همین فرق بدست نیاید و این تنبیه اورا میثقه هر زمانه مر می باید شد

در خلافت سلیمان بن عبدالمطلب بهر بجای ولید بن عبدالمطلب برادرش سلیمان بن عبدالمطلب که بیست و شش تولد یافته بود و بیست و شش غلبه گردید و بمشورت ابن عمر خود عمر بن عبدالمطلب بن عدوان بن حکم که بمنزل وزیرش بود جمله اعمال حجاج را معزول ساخت و همچنین و مجوسین عراق را از حبس چون بیرون گذاشت و وایتی صد هزار مجوسین ما از مرد و زن باز قید فغانا که حجاج آنها را نداشتند و برای حجاج مصادرت نمود چنانچه در حیات است و در حیات آورده است که سلیمان و را چهار شایر اسلام سامی بودی و از خون ناحق مومن تا آنکه نماز را باطل و وفات آن باز پس مقرر و معین نمود و پیشتر از وی در دیگر خلفای بنی امیه نماز را مانع و کرده می تا آخر وقت آن ولید قال محمد بن یحیی بن یزید

که هرگز بنی سلیمان آمان نمود خلافت خود را بخیر و ختم خلافت خود نیز بخیر نمود و الله تعالی یا قاضی الصلوة

لیقاه الله الا ولی الله تعالی یا قاضی الصلوة

ساخته و در آن روز که از الله تعالی وقت در موت خود خلافت را بنام عمر بن عبدالمطلب

تنبیه در قریب زمانه امام بازاده صحابه

در خلافت سلیمان بن عبدالمطلب

بن مروان و بعد از وی بنام یزید بن عبد الملک برادر خود و خود ساخته اند فلن کتاب مکتوم کنانید جمله خلافتش تا دو سال و شش ماه بود پس تاریخ دهم صفر ۱۷۱ نو روز سه شنبه بمصر رسید و در سال چهارم چهل و پنج سال از قلاب عمری مرغ جانفش برادر خود مراد شد تعالی تاریخ وفات سلیمان

چنان سلیمان بن عبد الملک بن مروان گفت در خلافت از علم رفت از جهان با خاطر بد غم گرفت سال تاریخ در سال شش از نو تر

ابو حازم و محمد بن حمید و الحسن بن الحسن بن علی بن مروان و کریم بن ابی بن عباس و عبد الرحمن بن الاسود النخعی و غیر هم معنی الله تعالی عنهم و در خلافت بنده صالح عمر بن عبد العزیز بن مروان بن حکم از بنو امیه در حق اینکه از و فیکه دخل مروان بن حکم شیطان مجسم از زمان حضرت عثمان در خلافت اهل اسلام شده بسبب شجارت وی چه کبائر و جور با بود که بروی زمین و قوی نیافته حضرت عثمان از شجارت وی شکیست مقام ای شددیده در صحابه و تابعین هم از شجارت وی روراده و خون ناحق حضرت علی بن ابی طالب بر خود نهاد و گفته حضرت حسین را همچنین میباید تصویرید و در خطبه جمعه و غیره است حضرت علی بن ابی طالب سوگند است و تا وقتیکه وی یا اثر اختیار می وی (یعنی خلافت عبد الملک بن مروان که با اختیار و حکم وی خلیفه شده بود) بروی زمین موجود بودند و هر آن و هر وقت علم یزیدی و جور و جاحی متلاطم و موج زن بود و بعد از آن بود و مشعل شدن آن اگر چه افریخته بخشن وی را شری تمام بود و قاتل آن ملعونان که از مخالفان را آن قدر عروج نبود تا آنکه نوبت خلافت بنده صالح عمر بن عبد العزیز بمجد داول و است موجود (چنانچه در باب اول ازین کتاب بخوبی بکارش یافته) رسید که باز در وقت عدالت فاروقی در اسلام داده و بروی زمینش گسترانید و در خلفا و دیگر کتب سیرت و حوایج حسن مذکور است که عمر بن عبد العزیز بن مروان خامس خلفای راشدین است و در حیات آورده که امام شافعی فرمود که خلفای راشدین پنج کسانند ابو بکر و عمر و عثمان و علی و عمر بن عبد العزیز معنی الله عنهم بهتر حال وی رفته است شصت و یک یا شصت و دو سال و بعد از آن عاصم بن عمر بن الخطاب معنی الله تعالی عنهما تولد یافت پس عمر حدود سی از چهل سال و در وی رفته تا بعدی است جلیل القدر که از انس بن مالک و سائب بن یزید روایت میکند که امام احمد فرموده که در تابعین کسی نیست که مجلس صحبت باشد مگر عمر بن عبد العزیز رفته چنانچه در حیات و بوقت خلافت و بعد از مرگش از شصت و شش تا شصت و نه و سه عمده امارت آن بزرگوار

مکتوم کنانید
بعضی
در خلافت
عمر بن عبد العزیز

بجوابی انجام داد و اما اگر بر حسب مضمون کان محمد بن الحنفیة یقول من ولای بنی سبیل یوجیه سبیلکم
 الا رقص حدک الاخرجه الترمذی و در حیات آورده که بر پیشانی وی نشان زخم سم آسیب بود که در حالت
 طفلی و بعد از آنکه نمی ساخته بود ایضا عن ابن عمر بنه قال کنا نتحدث ان الذکاء لا یستغنی حتی
 یجلی سرجل من الی عشره ینقل یمیش غسل محمد بن الحنفیة نوره و در کوفه غلیظ گشت و شل حضرت عمر
 در وی زمین و در هر طرف آوازه عدل نداخت و در حیات آورده که وی در قتل از خلافت لباس فاخره
 پوشیدنی در چون غلیظه شد آنرا ترک نمود و آنکه مسلم بن عبد الملک گفت در مرضیکه وی از آنان وفات یافت
 بعبادت وی روزه نهم بینیم و هم که قیصر بر کعبین پوشیده خواهر خود زینش را با نیت حب الملک گفتیم که پیران
 امیر المؤمنین بشوی گفت خواهر چشم است از شاه و شاه قالی پس را دیگر چون عیادتش رفتیم پیران زینش را
 دیدیم گفتیم ای فاطمه ترا از این شستن قیصر امیر المؤمنین نکرده بودم چرا که مردم عیادتش می آیند گفت و الله می دانم
 سوا ازین قیصر دیگر نیست پس حکیم بن جعفر فاطمه زوجه وی گفت بخدا از وقتیکه وی در غلیظه گشته
 غسل نکرده نه از سبب حکام و نه از جهت جنابت یعنی بسببیک که خوش تشنگ گشته بود پس
 کمال ریاضت و تشدد بر نفس خود و بر آقارب خود که غلامان بودند تشدد نمود و بسیار چیز پاک از مردم در دست
 ایشان بود از ایشان گرفته با کافش رسانید و یاد در بیت المال جمع نمود تا آنکه جله آقارب وی از وی بیزار
 گشتند و او را زهر بپایندند و غلامیکه او را زهر خورانیده بود از غلامان وی بود او را طلبیده فرمود و قتل
 برای چه مرا زهر خورانیدی گفت بسبب بزرادینا که بمن داده شده است فرمودش که آنرا حاضر آن پس
 غلام آنرا حاضر کرد حکم نمود که این را در بیت المال مسلمانان جمع کنید و آن خادم را حکم داد که بگریز بطوریکه ترا
 کسی نمیدانند و وی روزه سبب ششم حضرت علی را فرمود که بنوا میرا از شرارت مروان بن حکم شیطان محرم و کلبه
 محمد و غیره صریح کرده بود ابطالش نموده بیرون ساخت و بجایش آیه ان الله یاکم بالعدل و الکفایان
 الایه داخل کرد و دیگر غریبهایی که ناگون از وی ترویج یافت در تذکره الموتی و القبور از تاریخ ابن عساکر
 آورده که از عمر بن عبد العزیز مروانی مروی است که بودم من در کسانیکه ولید بن عبد الملک را دفن کردند
 پس دیدم که هر روز از وی او با گونش بسته شدند پس عمر بن عبد العزیز فرمودند گرفت یعنی تو بر کرد از آنچه
 مروانیان در حق امیر المؤمنین می گفتند و نیز امیر المؤمنین بن یونس روایت کرده که از عمر بن عبد العزیز
 پرسیده شد که چه ترا و او را تو ولید را که دفن کرده بود گفت فلان کس مشق من گرفته شد و بر آنکه همان مشق تو

سلسله سیدان و خلفای ابراهیم علیه السلام

در خلافت ابراهیم بن ولید و مروان الحمار پسر وادوسی ابراهیم بن ولید بن عبد الملک
 خلیفه گشت پس تاریخ چهاردهم ماه صفر^{۱۲۳} گشت و هفت هجرت بعد از مهال و قتال امر خلافت را
 بمروان الحمار بن محمد بن مروان شیمان بن حکم سپردند و در عرب سر به سر سال را حاکم گردیدند
 چون از زمانه امیر معاویه بن ابی سفیان تا زمانه سلطنت وی یکصد سال گزشت بود و اندوایر ابراهیم الحمار
 مشهور ساختند و لدوی پسر گشت و هفتاد و دو بود و بعد شنیدن خبر قتل ولید بن یزید از بنی امیه اگر قتیله مدعی
 خلافت گشت بمبار بر ابراهیم موصوف پرداخت بعد از هجرت و قتل ابراهیم پسر گشت و هفت
 خلیفه گردید اما باعث کثرت مخالفت مخالفان و هتکارش بر خلافت نماند آخر الامر باعث خروج جوهر
 بروی بادهی الحمار گشت که یکصد و سی و دو - یا سده بمردن بادهی و کشتن سالگی در بنگ عماریه مقتول گشت مدت
 خلافت وی تا پنج سال بود ایشان بعد از امیر معاویه بنی تالی بنی امیه بودند و مقام ایشان در شام بود
 و از ایشان چهارده نفر خلفا بودند و معاویه بن ابی سفیان و آخرین آنان محمد بن ابی الحمار
 و کل مدت خلافت ایشان هشتاد و سه سال و چهار ماه بود و بعد معاویه خلافت ایشان تا هزار و بود
 و از بنی امیه سالی حل گشت که امام حسن بن علی رضی الله عنهما در جزایر حبش سکونت در وقت سپردن خلافت بپسر
 او و رضی الله عنه گفت انزلت الخلافة و مولیة العکبر بنی امیه و انزلت شکر گویا از پیشتر حق تعالی
 بایشان ما کان و ما یکون معلوم کنانیده بود چنانچه در حیات الحیوان و غیره گفته پس در الایت بیان
 آمد و ابو خلفا حضرت عبداللّه بن عباس رضی الله تعالی عنهما قتل گشت که بسیار مشهور اند و همکار ایشان
 بفرار بودند و بعد از او باو ساختند چنانچه در بنی امیه تاریخ و فوات مروان الحمار

که چون نام بنی امیه ختم	بعد قتل خویش مروان بن حسان	سال قتل او نظر زو جبر
لا باقا نحویر کن سابقا لخلان	تعداد و بعضی از سیدان و خلفای ولید بن یزید تا بنی امیه	السدی الکبیر
و الکبن وینا از اهد و عاصم المعمری و محمد بن السکندر و ابو ایوب السخستانی و ابو الزناد و همام بن منبه	و غیرهم رضی الله عنهم و در خلافت خلفای عباسی اول از خلفای بنو عباس که خلیفه	گشت ابو عباس بود که بنام عبداللّه بن محمد بن علی بن عبداللّه بن حضرت عباس بن موسوم بود و
سقا ح مشهور وی پسر گشت که یکصد و چهار هشت بنو حنیف که از مستطقات بلقاس و لوکوشه	حاکمان و سیدان و بعضی از سیدان و خلفای ولید بن یزید تا بنی امیه	السلطان خلفا سلسله

در خلافت ابراهیم بن ولید
 در خلافت مروان الحمار
 در خلافت عبداللّه بن عباس
 در خلافت خلفای بنو عباس
 در خلافت سلسله

بعد از قتل وی منصور بطرف معا و نمان ابراهیم متوجه گشت و از جمله معا و نمان ابراهیم یکی امام ابوحنیفه را نیز بود و در ۱۳۰ هجری منصور میگردید بنام امام ابوحنیفه فرمان روانه کرد که فوراً بسای تخت حاضر شود منصور اگر چه از پیشتر اراده قتل وی کرده بود تا هم بهانه بهجت چون امام بدرگاه منصور حاضر گشت بیع حاجب منصور امام رن را بدین الفاظ حاضر نمود که امر و زور دنیا از همه عالم کلان و نقیبه بزرگ بدین دست منصور از امام رن پرسید که علم را از که آموختی امام اعظم رنهای اساتذۀ خود که سلسله شاگردی ایشان تا به ما یکبار میرسد یا فرمود چنانچه بالتسبیح و یا قبل گذشت این منصور عده قضایای امام تجویز نمود چنانچه تفصیل آن در سلسله وفات امام رن بفضله تالی می آید و بعد از آنکه منصور هر چند که امام رن را نظر بند نمود مگر هیچ امری خلافت او را تعطیل نداشت با امام رن نمیتوانست کرد و در حالت حبس نیز سلسله تعلیم امام قائم و جاری بود امام محمد رن که باز وی فقه حنفی است اکثر تعلیم از امام رن در حالت حبس یافته و با وجود نظر بند بودن امام رن منصور را از وی اندیشه و خونی بود آخر الامر بنوشانیدن زهر یا دیگر کمالیغ بسیار امام را شهید ساخت چنانچه می آید و البته گفته شد و چهل و هشت جمیع ممالک برای منصور مسخر گشت و در حبش بر قلوب خلایق جا گرفت و البته گفته و پنجاه و امام اعظم هر اسبب عداوات منافی چند گونه بحیل ارضا محبوس کرده شهید ساخت و البته گفته و پنجاه و هشت بذریعۀ نائب خود در مکه حضرت سفیان ثوری و حماد بن کثیر را محبوس کرده اند و چند که در دم خوف خوردند که هر دو بزرگواران نیز مانند ابوحنیفه بعد از آمدن منصور کج مقتول گردند از اینجاست که در ذمت منصور گفته شده است منصور عده وی مرتن شد بد چه مفعول ثلاثی محرم الامتثیت ایند بعد و در بهر میوه که از که بچند لیلیال واقع است در مالیکه محرم بیج بود باده وی الحوشه گفته که بعد و پنجاه و هشت ابلش استقبال نموده بهر شفقت و سهو ساگی وفات نمود و آن هر دو بزرگواران از حق تعالی نجات بخشید ایام خلافت وی بیست و یکسال و یازده ماه و چهارده روز بود و شمار اموات خلافت وی سهل بن ابی صالح و العلاء بن عبد الرحمن و خاندان بن یزید المصری الفقیه و ابوجاز و حاکم بن دینار و الاعرج و عطاء بن ابی مسلم الاندلسانی و سلیمان الاحول و یحیی بن سعید الانصاری و الکلبی و ابن سحن و جعفر بن محمد صادق و اعشش و محمد بن عیسی بن عیسی المدینی و الفقیه و محمد بن عبد الرحمن بن ابی اسیر و ابن جیح و امام ابوحنیفه و حجاج بن ارطاة و قاسم الاصول و ابن شبرمة القصبی و مقاتل بن حبان و مقاتل بن سلیمان و بشام بن عروه و ابو عمر بن عسلار و ابو یحیی و کثیر بن حمز بنی الله عنهم اجمعین و در خلافت همدی پسترجایش همدی ابو عبید الله

در مقامات بعضی بزرگان

در خلافت همدی بنی امیه

قول کنیزی باطله را که می پرسد اما خامسا اگر قول زنان معتبر و قابل اعتبار گشتی پس قول زلیخا معتبر بود
 قول کافری (یعنی تازی میسر شود هر زلیخا) که حق تعالی نقل آن میکند و استغفری لذلک ان الله کنت
 من الخاطئين اما سا و سا برین چنینی قول منقول غیر معتبره بلا سنگا هی انجین بزرگواران قابل مومن
 نمیکردند انجینیل قول در مقام مدح قبول و در مذمت عند الشرع غیر مقبول اما سا با عا جناب مولا ابوسوی
 محمد شرف علی صاحب الزله العالی در جوابش چنین فرموده که قول امام ابویوسف رحم آتقبل قول المسلم
 الواحد قیما درون رشید بطریق استفهام استقراری است نه استفهام انکاری پس بدین صورت خدشه
 و قبح نیافت حد هذا الحال بارون رشید بطلان کینه و نو و سب باه صفر برض بطرس بصر جیل و
 بهفت پنج سالگی وفات یافت مدت خلافت و بیست و سه سال چند و تواریخ رحلت بارون رشید

کرد رحلت چهارم حسن فنا	شاه بارون رشید با اقبال	سال تاریخ رحلتش لغتم
جلوه گر شد جمیل ابل جمال	تقدیر بعضی بزرگان بن کدر طایف وفات یافت امام مالک بن انس که ولادت	

در شصت و وفاتش یازدهمین روز چنانچه از قلم برده است	آن امام مالک بن انس	بود و مدتی از زمان
هست تولید او مجید ازل	والی او دلیا و اهل جهان	سال ولادتش هجرات المومنین

وایت بن سعد - و ابویوسف صاحب ابو حنیفه و قاسم بن معن - و مسلم بن خالد زبجی شیخ امام شافعی و قاضی
 النجاشی - و ابوالفتح الفزاری - و عبد الله بن المبارک و ابراهیم بن یحیی شیخ شافعی - و اسد الکوفی بن کباب صاحب
 ابی حنیفه رحم - و اسماعیل بن عیاش - و بشر بن الفضل - و جریر بن عبد الحمید - و زیاد البکالی - و سلیم المقری
 صاحب حمزه - و سیبویه امام عربیه - و کسالی شیخ القراء و النخاعه و محمد بن الحسن صاحب ابی حنیفه و یحیی بن
 و در میان ایشان قرابت نیز بود - و عیسی بن یونس السبعی و تقی بن عیاض - و ابن الساکل الواعظ - و حضرت
 امام موسی کاظم و تیسیم و ابن بن حبیب النخوی - و صفی بن سلام عالم اندلس آخذ احتیاجا لکماله
 و ابو بکر بن عیاش المقری و غیرهم رمنی باشند منم در خلافت امین بن بارون پستید از بارون کشید
 پس کلان وی امین کرد و در سینه کینه و عقاد و بیافتاد و یک از شکم سید حضرت زبیده تولد یافت و روزی
 محمد بن کینه و زبیده و هشت طایفه گشت در حیاة الحیوان از کسائی آورده که بارون رشید مراد می تعلیم
 و ادب باین محمد و نامون عبد الله و هر دو پسران خود و والی نمود پس مدتی در بلیشان بر ایشان نشد
 نمودم خانه بر امین پس روزی خالصه کنیز زبیده بمن آمد و گفت که سیده من بعد از اسلام میگردد کنیزی

در خلافت امین بن بارون

و ترفیق کن به پسر محمد که من بروی کمال ترفیق میکنم که بگرگوشه من است بوی گفتم که این امر ممکن نیست چرا که
محمد بعد از پدر خود هم بحکم و بی غلیظه خواهد شد یعنی در تادیب و تعجیل مدد کارست مخلص گفت که برای رقت
سید ما من بهی دیگرست و آن انبیا و شایک سید ما من زبیده ویرا تولد میکند و خوالی و بد که چهار زن از زمان زود وی
آمده ویرا از پیش و پس راست و چپ گرفتند پس زنیک از پیش بود و گفت که این مولود کم عمر است
(و همین باعث ترفیق زبیده بود) بزرگ که نیز تنگ سینه و آبی کار بزرگ گناه شتید العذر و سپید گفت پادشاه
مبذ و متلف است قلیل الانصاف کثیر الاسراف - و همچنین بر دوزنان و دیگر ویرا باوصاف و توتیه موصوف
نمود پس خالصه است و گفت یا کسائی ایا چیزی نفع می دهد حذر از قدر - و بود این بسیار بازی کنند و
میگردانند و بمصالح خلافت نمی پرداخت استی با انا ام احمد منبل رزم و در حق وی فرموده آتی آذ جوب
آن یوم صلا الله علیه و آله و علی استی من بن علیه فانه اذ دخل علیه فقال له یا ابن الفاعله
انت الذی تقول کلام الله مخلوق آخر الامر و الله یکصد و نوزده شت ماه محرم الحرام بمحرم است
و رفت یا هشت سالگی از دست لشکر طاهر بن الحسین که برای مقاتله اش از طرف مامون بن هارون که از این
خرد بود بروی درآمدند مقتول گشت مدت سلطنت وی هشتاد و شش سال و هشت ماه بود -
و بعد از بعضی که با متوفین درین خلافت اسمعیل بن مکیه معتزلی و شقیق البلخی الزاهد و ابو حاتم الغضنفری
و عبد الله بن الکثیر المقرئ و عبد الله بن الواهب صاحب ممالک و غیر هم رضی الله تعالی عنهم
و خلافت مامون بن هارون پسر سجای امین برادرش مامون که بعد از شش ماه و هشت
روز و یکصد و نوزده شت غلیظه گشت تولد وی از شکم جاریه بد شکل مزاج نام است که یکصد و هشتاد و
هشت خلافت هارون رشید نوع یافته و قصه تولد ویرا در حیات چنین آورده که روزی مامون
بعد از قتل امین بر زبیده مادر امین گذشت و دید که بهای خودی جنبانید پیچید که در فم مامون نیاید گفت
که ای مادر من دهائی میندی بسبب آنکه پست را گشتم و مملکت ویرا سلب نمودم گفت فی هذا یا امیر المومنین
مامون گفت و دیگر چه گفتی زبیده گفت مرا مات کن مامون بعد از گفت که در این الفیضه غروره از آنچه گفتی زبیده
گفت فکجه الله الاملاحة فوج کند حق تعالی زنی را که اکل ح و عاجزی کرده شود مامون گفت امین
چگونه باشد گفت بوجا که روزی با امیر المومنین شید شطرنج میانفتم پس وی بر من غالب آمد پس
مرا حکم داد که از جامه موجود در قصر پیش وی بر بنده دو کنم هر چند که عجز کردم مرا فم کرد پس کرم و آنچه

روز نجات بعضی بزرگان

در زمان خلافت مامون

کلام جلالت قرآن از امامان

تفسیر کلام

کلمات امام احمد از خلق و قرآن

امرش بود پسر باز را بطرف شطرنج طلبید پس غالب آدمم بروی پس گفتم او را که در مطبخ رفته و بر آن کینه
 قبیح تر باشد با او مجامعت ناید هر چند که از من معافی خواست معافش نکردم پس در عوض آن مرا
 خراج مصر و عراق بخشید قبول نکردم و گفتم بخدا که هر آینه این را خواهی کرد و می از ان انکار آورد
 پس دستش را گرفته تا طلب بخشش در آید و پس هیچ کینه بر شکل و ناپاک و بدخلق از مرا جمل را ندیدم
 پس گفتم که این را و ملی کن همچنان کرده تا آنکه از ان و ملی و سکه حمل تو ماند و مادرت مرا جمل از ان
 ترا ناید پس من خود بودم سبب قتل پسر خود پس پشت گردانید مامون و گفت لَعَنَ اللَّهُ الْمَلَائِكَةَ
 الْفَرَسَ مَامُونَ حسب مقتضای ایمای استاد خود اسمعیل بن عقیله که ذکرش در خلافت امین حالا از امام
 احمد به گذشته قرآن از مخلوق گفت - و کلام جلالت قرآن در زمان وی پدید آمده - و خلق الله ابخلی
 قرآن بر آن نیست و هر که از ان انکار آورد وی سبب ترین عذاب او را گرفتار کرد و بی چنانچه ذکر امام احمد
 در تذکره خلافت مستقیم می آید از انجی اهل اسلام و اهل ایمان را عتاب و گرفتن لازمست که
 اولاد خود را از مردم بد مذہب تعلیم نمایند از خوبی استادان است که درین زمان تمام هندوستان بلکه

جمله جهان از فتنه ناپاست اگر در زمانه کس مرتد است - بنعم القیاس

افسوسه دل افروزه کند انجمنی را ۱۱ علمای کبار و فقهائ و دیندار و فضلاء اصحاب را جمع کنانید و بر مقتضای

و ائمتن مخلوقیت قرآن مجبور ساخته حتی که از خم شیر ترسانیدند تا آنکه نائب می امام احمد را گفت

مَا تَقُولُ فِي كَلَامِ اللَّهِ قَالَ كَلَامُ اللَّهِ ثُمَّ قَالَ لَا تَحْكُمُكَ أَتَحْكُمُوهُ هُوَ قَالَ كَلَامُ اللَّهِ وَلَا أَتَزِيدُ عَلَى هَذَا

چند بار درین گفتار رفتار نمود و دیگر امام احمد بن نبیر ازین نکو بر چیزی احتیاز نکرد و فاما علمای دیگر جز از ان

تقدیر اقرارش ننمودند و در آخر اسحق بن ابراهیم نائب مامون چون دید که علمای دیگر جز اقرارش نمیکند و

اعتقادش نمیدارند ایشان را و نیز امام احمد را مقید کرده نزد مامون در روم برای قتل روان ساخت

مگر مستقیم حقیقی آنان را از ان آفت نجات بخشید که خود اجل را بر مامون فرستاد - و چون که مامون از شکم

جاریه زبیده بود و ازین باعث برادرش خلیفه امین و غیره بهجوشش کردند می در عهد خلافت خود خواست

که امین زلت را از خود بوحی دور نماید بنابراین قرابت مصیبت هر ت خود با اهل بیت و زبید تا ازین ذریعه

همه بدنامیها از وی بر طرف شود مگر بحیل های بسیار آنرا حاصل نموده برای خوشنودی اهل بیت

خون فاکر خیر میسر آید و در مصائبی را بر خلافت فرج دهد و مذہب اهل تشیع را کمال دوست داشت

در خلافت معتمد باشد

در تفصیل ایام خلافت قرآن

و معروف کرخی از اجداد حسن بن زیاد الهادی صاحب ابی صفیة و ابی داود الطیلسی و ابی سلیمان المدهنی از اهل بیت
و علی رضا بن موسی کاظم و قزاق امام العربیه و قطر بن یحیی و ابی القاسم و قزاق امام الکونین و عبد الرزاق و ابی یزید
الانصاری صاحب العربیه و الامامی و غیر هم رضی الله عنهم و خلافت معتمد باشد
پس بعد از مامون بجایش برادر وی ابی اسحق ابراهیم معتمد باشد بن مامون که ابراهیم الشکری مشهور
بود بسبب آنکه اشیای کثیره را مالک شده بود که جمعی آن هشت هشت بود غلیقه گردید و کوهی
بعده یکصد و هشتاد و بقولی یکصد و هشتاد و هشت بود و از سر هشت و فرزندان یکصد و هشت
و تا هشت سال و هشت ماه و هشت روز خلافت کرد و چنانچه در حیات است و خود نیز غلیقه و هشت
بود از خلفای عباسیه و بطور مامون بخلق قرآن علما را مجبور ساخت حتی که امام احمد را بر سر نهاد و دود
و بیت و خلق قرآن بتاریخ امانت و درین طوبی با اهل روم جنگ نموده ایشانرا نیز مجبور گردانید
و تفصیل این سلسله را در حیوة النبیان چنین آورده که بطور این سلسله خلافت مامون شده و بعضی گفته که
قول بخلق قرآن در زمان مامون شش ساله شد و بعد از آن اخذ و ترک آن تا زمان مامون اما
مامون رشید تادت خلافت خود قول بخلق قرآن نکرد و و ازین باعث فضیل بن عیاض رزم آندی
در ازمنی عمر رشید کردی چرا که وی رزم باطن خود میدانست بعد از وی تا قتلای عام را درین باب چون
در خلافت مامون رسید قول بخلق قرآن نمود و در سالیکه در آن وفات کرد و بر مردم را غلبه این سلسله
شد و نمود پس مردم را بخلق قرآن برانگیخت و لشکر از انذیب شد و مامون احمد بن و دیگر علما را
درین سلسله عقید ساخت مگر چون که بیشتر از ملاقات ایشان وفات یافت پس برادر خود معتمد را و بعد
خود گردانید و میبشت نمود که مردم را بعد از من بر خلق قرآن برانگیزد و چون معتمد غلیقه گشت امام احمد
همچنان مجبور بود و برادر بعد از حاضر کرد پس برای بحث وی مجلس مناظره منعقد کرد و عبد الرحمن
بن اسحق و قاضی احمد بن ابی داود و غیر هاتاسه روز با وی رزم و درین سلسله مناظره نمود و بعد از امام احمد بن
با ایشان تا بعد از چهارم و بعد از آنکه بروی حکم زند کرده شد پس زده شد بر سیاه و تا زبانه ها
طه و انکری فیه و اصولی شیخ مفید در خلافت طایفه اشعرین مقتدر بر چندین طایفه بکل این معتمد بن احمد بن که در سلسله
سعدی و چهار غلیقه گشته بود و بعد از آنکه در چهار وفات کوه با ابی بکر الشیبلی و آیین جهان صاحب حبس و حبس
شاعر و غیر هم رحم الله وفات یافت است و در میان بود که فی انفسال نانا بعد از آنکه در سلسله و انفسال

رو نموده نصب نمود پس آن سر بطرف قبله گردید و چند بار ایشان از قبله آن سر را گردانیدند و با کعبه
قبله روی خود می آوردی و بعد از شهادت شدن و کسی ویران جواب دید و از وی پرسید ما فعل الله بک
گفت که بخشید مرا در رحمت بمن کردی که از سده روز معصوم بودم بسبب آنکه بنی مسلم و یار بر من گذر فرمود
و از من بروی مبارک خود اعراض فرمود غایت غمتاک شدم بر آن و چون بسوم بار بر من گذر فرمود
پرسیدم که یا رسول الله آیا من بر حق نبودم و ایشان بر باطل فرمود بل گفتم پس چرا از من اعراض
میفرمایند فرمود که از جهت شرم و حیا از تو که ترا شخصی از اهل بیت من قتل ساخته و گویند که در آخر و اثنای
از قول خلق قرآن تا بگشت چنانچه در حیات آورده که پیری از مصیبه بسبب ز قاتل شدنش
بخلق قرآن مفید کرده شده چندی در سخن بماند تا آنکه روزی و ائمه پیر موصوف را طلبید چون
به پیش وی ایستاد گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین گفت لا سلام الله علیک گفت
ای امیر المؤمنین بدترین ادب آموخت ترا مؤدب تو چو حق تعالی فرمود وَ اِذْ اٰمَنَّا بِمُحَمَّدٍ
بِاِحْسَنِ وِنْهَآ ^{ای مظهر تو را} اَوْرَدُوْهَا و بخدا که جواب سلام من نه مثل آن گفتی و نه بهتر از آن و بر روایتی
جواب سلام پیر هیچ نگفت پس برگفت یا امیر المؤمنین با من سه تعال نکردی ادب خدا را و نه لایق سوال
که خدا فرمود وَ اِذْ اٰمَنَّا بِمُحَمَّدٍ و آنحضرت معلم بر و سلام امر فرموده است پس قاضی امین ابی داود
معزلی با وی در مناظره مستعد گشت پیر گفت یا امیر المؤمنین من محمد سم و در چند آهنی بسته گشتم
نار میخوانم در حالت حبس تیمم پس امر کن تا از بند آهنی آزادم گفتند و وضو سازم پس چون بران
وضو و نماز فارغ شد این ابی داود را حکم شد که از پیر پرسش آن پیر گفت سوال درست پس حکم
کن میرا تا جوابم در این ابی داود گفت پرس پیر گفت که مرا خبر ده باینکه تو که خلق الله را بخلق قرآن
میخوانی آیا آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز بطرف این دعوت فرموده گفت نه پیر گفت آیا ابو بکر بن بعد
از حضرت مسلم مردم را بطرف این خوانده گفت نی پیر گفت که عمر بن بعد از ایشان هر دو دعوتش کرد
گفت نی پیر گفت که از عثمان بعد از ایشان هر سه و یا از علی بعد از ایشان هر چهار دعوتش هدایت
گشته است گفت نی پیر گفت چیزی که دعوت بطرف آن نه آنحضرت علیه السلام کرده و نه ابو بکر
و نه عمر و نه عثمان و نه علی پس دعوت تو بطرف آن چیز خالی باشد از نیکی ایشان بآن عالم بودند
یا باطل از آن پس اگر گویی که ایشان بآن عالم بودند مگر سکوت از آن و زیند پس مرا و مرا اینرا

در مناظره پیری که در خلق قرآن تا بگشت چنانچه در حیات آورده که پیری از مصیبه بسبب ز قاتل شدنش

و سعت آنست که از ان سکوت کنیم مانند سکوت ایشان علی بنیفا و خلفائے الصلوٰۃ و السلام و اگر
گوئی که ایشان از ان جاہل بودند تَعَوَّذُ بِاللّٰهِ و تو از عالم شدہ قیالکلمہ این کلمہ ممکن است کہ چند
آنحضرت علیہ السلام و خلفای راشدین رضوان اللہ علیہم نہ اند و تو و یاران تو از اہل تہذیب
و اثنی عشریہ نش بر جہتہ برخاست و بکجہ در آمد و جامہ را بدین خود کرده میخندید و گفت
گفت این پیر کہ این دعوت خالی نباشد تا آخر قول وی قیالکلمہ این کلمہ یحکم الی نبی صلوات اللہ
و آتھابہ و تعلّمہ اَنت و آتھابک پس ما را نام حاجب خود را حکم فرمود تا بند آمدی از پیر برد
و چهار صد و نیاہر ہوی عطا کرد و اجازتش داد بر جمیع قاضی ابن ابی داؤد و معتزلی از نظر شرم و اقرار
و بعد از ان هیچ کسی را بر ان نیاز نرید و این تخصیصت مردور وایت مخالف را کہ بنظر اختصار
بیکجا مختلط کردہ شد حق انیکہ تقریر این شیخ کہ مذکور شد در باب لزام معتزلہ سبب جہانچہ
در حیات گفتہ بلکہ میگوئیم کہ در باب ہندام جملہ مختصرات مختصر میں غایت مسکت است **فَلِلّٰہِ دَر الشَّيْخِ**
و ہمین حکایت را بروایت دیگر در حیات مذکور خلافت ہندی باشد بن ہارون و اثنی عشریہ بن
آورده کہ ہندی باشد گفت بود من کہ سیگفتم کہ قرآن مخلوق است و ابدی اسی خلافت پدر خود
و اثنی عشریہ تا آنکہ روزی قاضی احمد بن ابی داؤد معتزلی شیخ را از اہل شام کہ غایت حسین بود
و خوبتر سیری میداشت مقید کردہ پیش و اثنی عشریہ آورد و دیدم و اثنی عشریہ را کہ از وی حیا کرد و نرم دل شد
بر وی و چون از وی یک و اثنی عشریہ سلام با میر المؤمنین خواند با حسن ترین سلاما و دعا خواند
برای وی بہترین دعا با مختصر پس و اثنی عشریہ گفت بنشین بہتر ویرا گفت کہ اسی شیخ مناظرہ کن
با بن ابی داؤد و در چیزیکہ وی ترا در ان مناظرہ میکند آن شیخ گفت یا امیر المؤمنین ہر آئینہ کوئی
از شاگرد ضعیف است و هیچ نیست در چیزی منیر پس غصہ شد و اثنی عشریہ را غضب پر شد گفت ابو عبد اللہ
بن ابی داؤد از شاگرد ضعیف است و هیچ نیست چیزی منیر تا آنکہ از شیخ گفت یا امیر المؤمنین آسان گیر خود را اجازت دہ
در مناظرہ وی و اثنی عشریہ گفت من ترا ہمہ ہای مناظرہ وی طلبیدہ ام شیخ گفت یا احمد مرا و مردم را بچہ چیز دعوت میکنی گفت
اہلوت آن کہ گوی کہ قرآن مخلوق است چو کہم چو سالافہ است آن ہمہ مخلوق ستور نہ اند و قد لانہم ایدہ شیخ گفت
یا امیر المؤمنین بہتر است کہ از من ہدی میگیرم آن مایا داری گفت خوب شیخ گفت یا احمد ازین سخن کہ تو گفتی
چون کہ با این واجب است و داخل در عقود دین کہ دین تمام و کامل نگردد تا آنکہ گفتہ شود انچسہ تو گفتی

در سلسلہ
چهارم
بعد از
خلافت
دانی
در سلسلہ
چهارم
بعد از
خلافت
دانی

و اهل حدیث را بنواخت و بدعت را از اهل بنود و قرون نشاند و شریعت را در آن زمان در اسلام از
 شیرایشان زایل شود و گویند مگر حضرت علی و اولاد وی را مبعوض میداشت بهر حال ابو بکر بن ابی سبیحه
 شیخ بخاری و غیره فرصت وقت را غنیمت شمرده در جامع مصاحفه شصت و سه قریب سی هزار کس را
 جمع ساخته و برادر وی عثمان نیز در جامع المنصور باسی هزار کس مجتمع گشته بدعای متوکل علی الله
 مشغول شدند **تنبيه** ابو بکر بن ابی سبیحه رزم بمقتضای بشریت حسدیکه حریف را با حق
 خود غالب میداشت با امام ابوحنیفه بی باعت و ربه امامتش بدل میداشت و میخواست که بتبدیل
 امام جلیل تقلیل رتبته عالی وی که قلوب اهل زمین را کوز بود نموده به تجلیل و تفضیل
 ذات خود را تجلیل داده اکلیل امامت تحویل بخود نماید و بمقتضای شدن خود را آرای پس در مکر
 نفس آمده بخوشامد پای گوناگون خلیفه موصوف برای سرخوی خود برداشت و طریق دلم قویج
 و ذم در شان امام اعظم رزم انداخت و در پی رد امام ابوحنیفه افتاد و تالیف بابی درین باب نموده که
 باب الرد علی ابی حنیفه در نهاده جایجا احادیث موصوفه را ذریع را بلا تحقیق و تدقیق در آن
 درج نمود پس بعضی از علمای بدریافت انیمه تعصبات و تمسکات نبرده جمله مکتوبات ویران قول غی
 مسلم نمیدند و در تصنیفات خود از آن نقل نموده ازین هست که امام بخاری رزم با وجود کمال
 ذی شانی وی رحمه الله در بخاری خود از امام اعظم رزم به بعضی التائین تعبیه نموده و در تاریخ خود
 بکلمات غلیظه یادش کرده بخوار الله عنا و عنهم آجمعین و قدین باب فتنه اولی را ابو بکر
 بن ابی سبیحه و دارقطنی نیست - و در ما بعد از او رزمی است و هر چند که علمای محققین تدارک آن نموده
 مگر اهل قلوب بد مذمه باز جهت بعضی حسد و رونی خود همان اعتراضات را در کتب رسائل خود
 نقل میکنند و از تحقیقات محققین چشم میدزدند القیاد بالله چنانچه در باب تعصب غلط نمیش
 ابو بکر و دارقطنی در حق امام مختار بموجب فی هذا الکفاية لمن له الدرایة عبارت بحر العلوم
 از شرح سلم الشبوت اینکه **فأما** لا یبذل للمزکی أن یكون عند الحاجة فإستتاب الجرح
 والتعذیل **وأن** یكون منصفاً ناصحاً **لأن** یكون متعصباً و منجماً بنفسه **فإنه** لا
 اعتدای بقول المتعصب كما قد لا رقطی فی الإمام المأمور **أبی حنیفه** رضی الله
 عنیه فی الحدیث **وَأَمَّا** شلعة فوق هذا - **فإنه** إمام و یج **تقی** غایت من الله

در حدیث ابو بکر بن ابی سبیحه

فانما در تعصب ابو بکر و دارقطنی امام بخاری

تركه كرامات شهيرة و باي نكته نظر اليه الضعف - فتارة يقولون ان التصب عليه
 كان مستغلا في الفقه - انظر بالانصاف أي في غير فيما قالوا - بل لفيقه اولى بان يؤخذ الحديث
 منه - وتارة يقولون انه لم يلاق اية الحديث - انما اخذ من حصادهم وهذا ايضا باطل -
 فانه سروي عن كثيرين الائمة كالامام محمد الباقر ولا عمن وغيرهما مع ان حباندا
 كان وعاء للعالم - فالاخذ منه اغناء من الاخذ عن غيره - وهذا ايضا اية وزعمه وكمال
 عليه وقفا فانه لم يكن له استاذ فلا يتكدر الحق في صفات عجزه عن ايقاظها - وتارة
 يقولون انه كان من اصحاب القياس والراي وكان لا يعمل بالحديث حتى وضع ابو بكر بن
 ابي شيبة في كتابه بابا للرد عليه وترجمه - باب الرد على ابي حنيفة وهذا ايضا من التعصب
 كيف وقد قيل ان السراويل حجة عنده وقال ابو حنيفة ملجاء من رسول الله صلى الله عليه وسلم فبالاين
 والعين وما جاء من اصحابه فلا تركه - ولم يخص بالقياس عام خيرة الواحد فضلا عن
 عام الكتاب ولو يعمل بالاخالة والمصالح المرسلة والتجسس عنهم انهم طعنوا في هذا الامام
 مع قبولهم الامام الشافعي وقد قال في قول الصحابة كيف انتمك يقول من كنت في عصره
 لحاجته - ورة المراسيل وخصص عام الكتاب بالقياس وعمل بالاخالة وهل هذا لا بهت
 من هؤلاء الطاعين منهم - والحق ان لا قول التي صدرت عنهم في حق هذا الامام الهام مقتدى لانام كلها
 صدرت من التعصب - لا ينسحق ان يلتفت اليها ولا يقطع نواحيه باوامهم فاحفظ وتثبت - وسبب وقوعهم
 في هذا الامر لظنهم انهم كانوا سبي الفهم بخدعون طواجر الفاخ الحديث ولا يروون فهم
 بواحد المعاني فضلا عن المعاني الدقيقة التي يخرج عنها افهام للتوسيعين - وكان هذا التعزير
 لوامام مؤيد بالبايد الالهى مستعفا في محار المعاني اخذ الالية عن فخر الجوز الذي لا يقيد
 على الحق فيه احد الا احد من المؤمنين بيايد الله - وهو كالمطاعون ليعنوا فنهيم
 عجزوا عن ادراك ما فهمه هو - فتفكر واعلم قال تنفر الحيوان الوحش فظنوا شيئا بريا وحكموا
 بانه خلف الحديث فوقعوا فيما وقعوا من الجهل المركب انما يسبى لمن فرقوا بينه وبين
 وتضع بين شي متعصبين كرجال الاثان بوطا هرشد ولس لهذا علامة معني در عمدة القارى شرح
 صحيح بخارى بعد توثيق ومناقض امام الوضيفة ينوبه وبهذا ظهر لك تحاسد الدار فطية على ابي حنيفة

و تَخَصُّصُهُ الْقَائِدَ مَعَ أَنَّهُ لَيْسَ مُقَدَّرًا بِالْإِسْتِخْلَافِ إِلَى مُؤَلَّاهِ الَّذِينَ تَأْتُوا عَلَيْكَ إِلَى آخِرِهِ الْقَصْدُ
 متوکل بابت خلافت دو صدوی و شصت و سه قمر حضرت امام حسین رضی و اطراف آنرا از اسنهدم ساخت و در آن حکم زراعت
 داد و مردم را از زنیارش بازداشت - چو نکند بناصبی المذهب مشهور بود بنا بر آن با اهل بیت عدالتش فرود
 در نوایم گنج تاج آورده که اول مذهبش اعتزال بود و امام احمد را مذهب سبب قائل شدنش خلق قرآن شامید
 ساخت انهمی وقعه شهادت امام موصوف رضی و تذکره الاولیاء مذکور است و مردمانیکه بجنایه امام احمد رضی
 حاضر شدند و بودند هشت یک مرد و شصت هزار و ده روز و وفات وی در روز سه و دو و نصاری و یحیی
 بیت هزار مرد و مسلمان گشتند چنانچه در حیات است - در آخر از مذهب اعتزال تائب گشت و الله اعلم
 و امام یعقوب بن سکیست امام حمید را بعلی پسران خود گردانید و در تری پسران خود را نزد امام مذکور دیده از وی
 پرسید که ازین هر دو پسرانم و از حسن و حسین رضی الله تعالی عنهما کدام هر دو را محبوب تر داری و بهتر شناری
 گفت نخستین را از هر دو پسرانم محبوب و انم و بهتر شنایم پس گفتش باز بد را نید و باز شنایم را بپسندید
 آن شوی گشت و دیگر حوادث کثیره و نادره که در خلافتش حادث گشت تذکرش موجب طوالت است - و ازین
 هر دو پسران خود بیشتر متصرف را و بعد خود گردانید بعد معتز را بسبب حب و دشمنی بخلع متصرف و بعد بیت محبت
 پس متصرف بخلع پدر ناخوش گشت و در راه شبان بکشته و در مدو و جیل و هفت بعمر جیل ساگی با و زیر خود فرو
 بین خاقان قبیل رسانید و سزای عمل خود باین سکیست از پسران محبوب ترین خود یافت الحی من قتل
 قیل و من ظلمو علی مدت خلافت وی چهارده سال بود و ده ماه یا پانزده سال بود و در بعضی بزرگان این
 که درین خلافت وفات یافته - امام احمد بنبل رضی که در قتل یکصد و شصت یا شصت و چهار یا پنج کشته و زخم برد
 و بعد از او صد و چهل یک روز عزل نمود قطعه تاریخین نام احمد بن

که بعد از او جامع معقول و منقول	تولیدش رقم کن - قطب محمد	جناب علی محمد بنبل شهر بن
و اسحق بن داوود - و ابو بکر بن ابی شیبه - و اخوه عثمان - و علی بن المدینی - و حمزه بن معین - و حمزه بن ابی بکر	بیر جیش بخوان - محبوب و جمل	و ابن السکیت - و احمد بن منیع - و ذوالنون المصری الزاهد و ابو تراب النخعی - و ابو عثمان المازنی النخعی
و غیرهم رضی الله عنهم و خلافت مختصر سه پند قتل پدر خود مختصر بن متوکل بر سه خلافت شصت		بمحلان پدر خود بجای اهل بیت رجیم و مخیر گشت حتی که مقبره متبرکه و امام حسین رضی را برای زیارت و اهل

در خلافت امام احمد
 در خلافت امام حسین
 در خلافت امام حسن
 در خلافت امام علی

در خلافت امام حسین
 در خلافت امام حسن
 در خلافت امام علی

در خلافت مختصر

در خلافت مستقیم

در خلافت مستقیم

در خلافت مستقیم

و نیز در این فک زمان فرستاد و رعایا را بدار و دوش و عدل و انصاف بنواخت - اما در لطافت المعاریت
آورده که روزی رو بروی منتصر بساطی از بساطهای خزان پدرش آورده گسترانیدند چندی بیند که در آن
بساط و از آن کشیده و در میان دائره سواری تاج پوش ایستاده و در گردش کتبه بزیان فارسی منقوش است
از دیدنش متحیر گشته مدتی فارسی دان را طلبید و می خواند و بدینش چنین بچشم کشید خاموش گشت منتصر گفت
چه دیدی گفت هیچ آخر بعد از اصرار تمام معانیش را بومی ظاهر نمود که در آن منقوش بود من شیر و پیه بن کسری
بن هر مزام که پدر خود را بطبع سلطنت قتل نمودم آخر بجز از شش ماه تنع از سلطنت نیانتم - هر چند که فقیر
آن بساط را بسوزانید اما حسب نوشته این بیدش شاه خود نیز از دست طیب طیفور نا بکار بطبع و درم وینا
بتایخ پنجم برج الاخر سال که دو صد و چهل و هشت که از مخالفان برای قتل منتصر سنی هزار و دینار بر شوت
گرفتند بود و بر سریت کوشش ساکن بقبل رسید که بیشتر زهر آلود و معذوری گرفت اما طرقترا نیکی بوجوب کرده
خوبش آید پیش طیفور نیز بعد از ساعتی سهوا از همان نشتر فید خود گرفت که فی الفور از آن جان و می با جان
منتصر و راه آخرت همراه گشت صدق الله العظیم جزاء من عطفه الله علیه و مثله و رسول الله اکرم
من خلقه و لا یناله الا حیه فقد وقع فیله چنانچه مشهور است و در خلافت مستقیم باشد پس بجای می کش
احمد مستقیم باشد برادر متوکل بن معصم باشد که بلائنه دو صد و بیست و یکم مولود شده بود و باه برج الاخر بهریت
و هشت سالگی تخت نشین گشت و در حیات گفته که بجایش ابن عم وی احمد مستقیم باشد بن محمد المستقیم خلیفه گشت
هر حال باشد دو صد و پنجاه و دو بهرستی و یک سالگی باه شوال از دست برادر عزاده خود محمد معتز بن متوکل که با
به مدت خلافت وی دو سال و نه ماه بود و در خلافت محمد معتز پسر بجایش همین محمد معتز بن متوکل
که پسر است دو صد و سی و دو متوکل گشته بود و بهر نوزده سالگی خلیفه گشت آخر بسبب ترکیان از دست
برادر عزاده خود محمد بن داق باه رجب شش گشته دو صد و پنجاه و پنج خلیفه شدیده بهریت و سه سالگی
بر خلافت وی چهار سال و شش ماه بود و در خلافت وی اسری مقلی و داری صاحب سند
و غیر جمادات یافته اند تنقیس همین داری است که تبعصبا نند تقصیل بویکری میانی شیب
و داری مقلی بر امام ابو حنیفه رحمه صاحب علوم لطیف و فنون خیر رحمه الله است و با بکار کتب خود
آزاد و ج نموده که بدنه جهان هندی از انما در رسائل خود نقلها آورده شائع و ذائع مینمایند و یقین
انتقص در شان امام همام آخرت خود را بیکانند

در خلافت معتدلی باشد پسر بجایش خلیفه صالح معتدلی باشد محمد ابوالحسن بن باقر و آن
 بن معتدلی باشد که در خلافت جد خود معتدلی بود و صد و ده سال داشت پس در صد و پنجاه
 و پنج بدخلع و قتل برادر عمر از خود معتدلی گشت گزید که وی در کمال زاهد بود که با وجود خلافت باه
 صیام به ننگ و سرگرد و غن زیت با نان کفایت کردی و اکثر صائم الدهر بودی بخلات آبا و اجداد
 خود امام احمد بن حنبل را ترفیع و ثنا خواندی و جمله سنای و غنا و لهو و لعب بر خود حرام میداشت و گفتی که مرا
 حیامی آید از خدا ریز که باشد و بنی عباس را نند عزیز بن عبدالعزیز و بنی امیه و بنی شیب بکلمه صوف نشسته
 تا زنی خواندی آخر لشکر دوسه و پنجاه و شش باه و جیب بوسری و هفت سالگی از دست موسی حرکی
 پلاک گشت خلافتش باز ده ماه بود یکسال در خلافت معتدلی باشد پسر بجایش برادر
 عمر از دست معتدلی باشد محمد بن منوکل که پسر لشکر دوسه و بیست و نه سال گشت بود و بعد مقتول شدن معتدلی
 باشد از حبس بیرون کرده شده و پیشش نمودند پس وی برادر خود ملوک طوایر بر شرف خلیفه ساخت و پسر خود
 جعفر را به لقب مغوض الی الله لقب نموده و لیعهد خود گردانیده و الی مصر و مغرب ساخت و خود به موجب
 پروخت و در آن نزدیک از جو زنگیان اکثر بصره و بشارت رفت تا آنکه بعد از آن در میان لشکر خلیفه زنگیان
 از دست دوسه و پنجاه و شش سال گشت و دوسه و هفتاد قتال قائم ماند تا آنکه درین سال سردار زنگیان
 که نام آن ملعون بهبود بود و خود را به دعوی نبوت و عالم فی الجمله و آن آری که است بود و نیز آن ملعون در شهر خود
 بنشیند و حضرت عثمان و علی و فاطمه و زبیر و عایشه و معاویه رضی الله عنهم را سب و تهم میداد و در
 عساکر خود کثافت میزد که زنان طوایر را بهود و شرم خرید میزد و از ایشان خدمت بدنی و لذت مشغولانی
 گیرند تا آنکه نزدیک یکی از جنین ده نفر زنان طوایر میبودند و عند من میگردیدند بعد از قتل
 شدن یکسرو و پنج ملک (۱۰۵۰۰۰۰) مسلمانان آن ملعون مقتول گردید چون سر آن خبیث
 را از تن جدا کرده در بازار بصره بر سر نیزه بلند کرده شد از هر کنایه و عای نیک برای خلیفه از مردوزان
 که چه و بزدن بود آمد شاعران کمال مدح خلیفه را ستودند باز بهشت دوسه و هفتاد و هشت قوسه
 ده کوفه بنام قمر امیر ملاحظه چنان ظاهر شد که مردم و جو بکسب جتامت و ولایت خمر را دعوی گویند
 و در اذان خود میخواند آن محمد بن الحنفیه را رسول الله میخواند و در همه سال در آن دعوی او را سب و تهم
 میزدند یکی در آن صیام صوم هر جان را داخل نموده و از نجاست که در افضل خدا نهم الله روز نه در آن

در خلافت معتدلی باشد

در خلافت معتدلی باشد

در خلافت معتدلی باشد

در خلافت معتدلی باشد

یعنی نوروز را تقویم بنمایند و بیت المقدس را قبله و محل حج دانستند و نیز دیگر اقوال شیعیه قائل گشتند
و اکثر جماعت را از ایشان قبول نمودند (مانند ترویج لامذمیه و با بیان چند درین زمانه که در جهان مرقیه
دولت روز افزون رسیده) و جلایا و باش بران را منی شدند اما دیگر مسلمانان از ان ناپاکاران
بجانبان ریختند و البته دود و دود هفتاد و نه معتقد برای رفع فساد از میان خود جعفر پسر خود را خلق نموده
برادرزاده خود ابوالعباس احمد بن ملکان بن متوکل را که انصاف پسند و عدل دوست بود و لقب معتضد را داشت
خطاب نموده و لیحه خود گردانید و خود بر روزگوشنبه تباخ نو روز دهم ماه حجب یا شوال ۳۸۷ هجری دود و صد و هفتاد
و نه بصره و نجاشا لگی انتقال نمود مدت خلافت وی بیست و سه سال بود پس معتضد و خلافت خود
پس ۳۸۷ هجری دود و صد و هشتاد و دو احکام بنو عقیله را باطل کرده و طریقه عجمی را نازل نمود و البته دود و صد و
هشتاد و شش ابو سعید قرامطی بر وی خراج نموده و بقلع حجر اسود رسید لشکر خلیفه معتضد هر چند
که مقابلش نموده مگر بهر پیش روداد پس آن ملعون حجر اسود را از موضع خود قلع نمود تا آنکه پس ۳۸۷ هجری
دود و صد و هشتاد و نه مکتفی با شد بن معتضد بجای پدر خود خلیفه گردید و در ۳۸۷ هجری دود و صد و نو و ده از قتل
شدید قرامطی موصوف را بقتل رسانید پس برای مقاتله خلیفه مکتفی برادر قرامطی حسین بنی تاقم نقاش
گرفته بود و برادر عیذا خود عیسی بن مهبویه نام و غلام خود که بنور طبعش نموده بود آماده و سرگرم شد
اما انجام کار از فضل غفار ۳۸۷ هجری مذکور حسین بن مهبویه و نور غلام هر دو رسید و بنو فوات
مکتفی با شد ۳۸۷ هجری دود و صد و نو و پنج برادرش معتضد را با شد بن معتضد خلیفه گشت و البته دود و صد
و یک حسین بن قرامطی را زنده بدار کشید و هر که ویران از قوم قرامطه معلوم میشد مجبوش میکرد و البته ۳۸۷
هجری دود و نه قرامطی که دعوی الهیت میکرد و حلول الهیوت را در ابدان اشرف مینمود و بقتل رسانید
اما چونکه عبید الله المهدی القرامطی المنتسب الفاطمی المصری المجهول برای تحصیل دولت میان و فریبان
مخلوق خدا خود را علوی ظاهر نمود پس با عانت عوام امانت نامه حاصل نموده خود را مهدی فاطمی
مشهور ساخت و بهمان ۳۸۷ هجری با چهل هزار لشکر جزایر خلیفه مقتدر را با شد خراج نموده اسکندر یوغره
را قاپض گردید و حقیقت اهل و نسب همین عبید الله قرامطی را جللال الدین سیوطی در روز غفران
۶۰۷ هجری انما یتقونهم بالفاطمیین جهلة العوام - ولا تجد هم مجوسی و قال النفاضة
ابو بکر الباقلائی العدا جده عبید الله الذی یسب بالمهدی کان مجوسیاً و دخل

در تاریخ و اعلام و نظام

فان شب عید الله الفاطمی

اَما اَئِمَّةُ الْمُؤْمِنِينَ الْمُعَرَّضُونَ لِلْإِثْمِ بِأَعْلَى حُدُودِ الْعَمَلِ لِشَأْنِ تَبَوُّذِ أَيْمَنِهِ
 وَقَوَاعِثِ رَأْسِهِ تَحْتَ صِدْقِ نَجَاهِ وَبُشْتِ عَمَلِ آدَمِ دَمِزْدِ مَشَقِّ آتِزْزِ رِجِّ وَادَمِزْدِ كَسِي بِرْخِ الْفَتَنِ
 سَبَقَتْ تَبَوُّذُ وَخَلِيفَةُ مُطْلِعِ اَزْمَلِ كَارِ بِرْ وَازَانِ خُودِ قَرَانِطِ مُنْتَبِیْ بِهَاطِلِیْ مَرْعُوبِ گِشْتِ اِنْتِخِافِ اَمْرِ
 سَلَمِ بَرِگَرِگَانِ دِینِ کَرِ دِخْلَافِ مَعْتَمِدِیْ اَنَدِ کَرِ گِشْتِ وَفَاتِ یَافِتِهْ - اَلْهَمَارِیْ - وَسَلَمِ
 وَابُو دَاوُدِ - وَتَرْمِذِیْ - وَابْنِ مَاجَهْ - وَرِجْعِ الْبُخَرِیْ - وَتَرْمِذِیْ - وَابُو زُرْعَرِیْ - وَدَاوُدِ الطَّاهِرِیْ -
 وَابُو حَاطِمِ الرَّازِیْ وَغَیْرِ هَمِ رَضِیْ اَللَّهُ عَنْهُمْ سَلَامٌ بِخِدْمَتِ اَرَبَابِ دِینِ وَپِیْرِ اَنْبِیَاءِ
 سَیِّدِ الْمُسْلِمِیْنَ اَیْنِکِهْ بِرْخِ چُنْکِهْ دَرِیْنِ سَلْسَلَهْ طَوَالَتْ بِذِکْرِ خِلَافَتِ کَرْدِهْ شُدْ فَا مَاسِدِ کَرِ مُوجِبِ مَالَتِ
 نَبَا شُدْ چَرِ کَرِ دَرِیْنِ فَرِکَرِ ذِکْرِهْ اَهْلِ حَدِیْثِ بَاقِیْدِ زَمَانِهْ اِیْشَانِ شُدِهْ وَحَالِیْتِ کِیْفِیَّتِ اَهْلِ زَمَانِهْ اِیْشَانِ
 نِیْزِ هُوَیْدِ اَگِشْتِهْ تَا کِهْ بِرْ مِثْرِ مُنْفَعِ الْمَزَاجِ وَاصْخَحْ وَلا کَلْجِ کَرْدِ و کِهْ مَاسَاوِ اَزْ حَدِیْثِ حَبِیْرِ الْقُرْآنِ اَلْهَمَارِیْ یَافِتَنِ
 کِیْفِیَّتِ هَرِ عَصْرِ نِیْزِ صَافِ مَعْلُومِ کَرِ تَحْقِیْقِ عِلَایِ سَابِقِیْنِ اَلْجِزْ بِتَقَلَّتْ بَاشْدَازْ تَحْقِیْقَاتِ فَضْلَایِ لَاحِقِیْنِ
 اَلْجِزْ بِکَثَرَتْ بَاشْدَ هِزَارِ مَرْجِسِهْ بَهْتَرِ وَافْضَلِ مَرْتِ چَرِ کَرِ دَرِ اَنْ زَمَانِ سَبَبِ عَمِ اِشَاعَتِ کَذِبِ وَ
 اَفْزَاجِیْدِیْ بَاخْفَرْتِ مَعْلُومِ وَبِصَافِ کِبَارِ رِزْهْ وَبِسَبَبِ قَرَبِ زَمَانِهْ غِیْرِ بَرکَتِ اَخْفَرْتِ مَعْلُومِ اَزْ قَدْرِیْ سَمِیْ
 وَکَلْشِشْ بِلَا رِیْبِ رِیَا اَمْرِ حَقِیْقِیَّتِیْ آدَمِ بِخِلَافِ زَمَانِهْ لَاحِقِ کِهْ بِهَزَارْ تَحْقِیْقَاتِ اَمْرِ حَقِیْقِیَّتِیْ بَیَا عِثْ
 اِشَاعَتِ کَذِبِ وَافْزَاجِیْدِیْ مَوْصُوفِ اَزْ اَمْرِ غِیْرِ اَقْصِیْ مُنْفَعِ نِیْگِشْتِ پَسِ مَعْمُودِ اَمْرِ تَبَعِیْنِ سَابِقِیْنِ اَخْرَاجِ
 مَسَائِلِ جِدْ وَجِدْ رَا بِجَائِیْ رَسَانِدِهْ کِهْ اَزْ صَدَاقِ عِلَایِ نَامِیْ زَمَانِهْ خُودِ اَصْحَابِ تَقْوَا تَعْمُودِ اَمْرِ سَافَرِیْ
 اِیْشَانِ هَرِ یَکِ سَلْسَلَهْ اَلْبَقَرَانِ وَاَحَادِیْثِ وَآثَارِ وَاَخْبَارِ وَاَجْمَاعِیْ قَهْمَا بِرْ وَتَابِعِیْنِ مَعْنَوَانِ شُدْ عَلِیْهِمِ
 اَجْمَعِیْنِ کِهْ بَا اِیْشَانِ دَرِ زَمَانِهْ تَحْقِیْقِ مِیْوَدِ وَاَزْ حَالَاتِ اِیْشَانِ سَجْوِیْ اَلْکَا بِرْ تَشْتِغَلِیْدِ چُونِ اَنْ هَمِ زَمَانِ
 اَقْرَاصِ حِجَّتِ وَمَطَابَقَتِ بَا سُولِ نَبَوْدِهْ اَمْدَازَانِ بَقِیْدِ کُنَا بَتْ دَرِ آوَرْدِهْ وَاَلْجِزْ دَرِیْنِ کَسِیْ رَا خِلَافِ اَقْتَادِهْ
 اَزْ اَنْزِیْزِ مَعْلُومِ اَگِشْتِهْ بَلْکِهْ هَمِ رَا نِ مَعْلُومِ اَخْرَاصِ مَسَاحَتِ پَسِ فَرِزْدِ مَعْتَمِدِ الْمَزَاجِ اَنِ اَیْ مَکْنِیْ سَبَبِ نِیْگِ
 دَرِ فِشْرِ الْقَوْنِ وَبَعْدَازْ طَوَّلِ وَبَعْدَ زَمَانِهْ بِبِیَارِ الْفَصَالِ عَصْرِ اَزْ مَسَافِرِ وَتَابِعِیْنِ آئِنْدِهْ کَرْدِهْ رَا وِشْوَاقِیْ
 رَا اَزْ مِیْنَدِگَانِ اِیْشَانِ شُنُوْدِهْ وَنَدَا اَفْهَالِ وَاَقْوَالِ تَابِعِیْنِ بِرْ اَبْجَشْمِ خُودِ وِیْدِهْ دَرِ عِیْنِ دَمَاقِ شِیْعِ کَذِبِ
 اَفْزَاجِیْدِیْ لَقْلُ سَبَبِ تَقْصِیْبِ عِیْنِ لَاحِقِیْنِ هَالِیْنِ سَابِقِیْنِ مَعْنِیْ مَانَدِ جَرِاحِ سَحْرِیْ بُوْدَتَا اَنْکِهْ بَعْضِیْ سَبَبِ
 مُنْصَنِّعِیْ جِیْجَائِیْ خُودِ قَابِلِ سَبَبِ وَشْتَمِ وَاَشْتَمِ بَعْضِیْ اِیْکَرِ رَا بِسَبَبِ خُودِ وَرِجَّتِ اِیْشَانِ مَعْمُومِیْنِ شَلْ بِاِیْضَا

در خلافت بعضی بزرگان این تنبیه مرقوم می‌باشد تا تحقیق سابقین و لاحقین

در خلافت امام همام را برایت شامی

زنده شدن امام برای قبول خلافت

باید دانست که در خلافت خود منصور امام را نه از کوفه بیدار و در آورده و تا آنکه در آنجا وفات نمود
 مگر در رحلت فرمودن امام اعظم رحمه الله و قول مستحکم بموت خود در زندان خلیفه منصور بشدائد
 بسیار و این صحت است فاما این روایت را نیز با برخی اختلاف بیان میکنند چنانچه تحقیق این ملک کان
 در تاریخ خود نیست از تحقیق کشامی در شرح در مختار آورده و آن اینکه در خلافت بنی امیه
 والی عراق ابن هبیره نام بود عامل مروان (یعنی مروان الحاکم بن محمد چنانچه شیخ در تحصیل التعرف
 تصریح مینموده) پس وی امر قضای کوفه را با امام ابو حنیفه می سپرد و امام رهن حکم من مجمل قضایا
 فقد ذکره بنیر سیکن از قبول آن کار آورو این هبیره قسم خورد که اگر قضا را قبول کنی بنم سرترا
 بسو طها امام فرمود که - صَدَّقْتُ فِي الدُّنْيَا اسْهَلُ عَلَيَّ مِنْ مَقَامِيهِ الْحَدِيدِ وَاللَّهِ لَا أَفْعَلُ وَلَوْ
 مَكَتَنِي بِسَلْبِ بْنِ هَبِيرَةَ مَرَامًا رَاكِبًا صَدَّقْتُ تَارِيحًا - رده روز زد که ازین صدر سر مبارک امام را
 آما سید تا آنکه شبی ابن هبیره عتاب آنحضرت علیه السلام را در خواب دید بعد از ای آن راه ابو حنیفه در
 راهی کوفه بگذشت چنانچه صاحب معجم البحار و غیره بجهت ازین نیز برین تصریح کرده و شیخ مدرسه اندکوه
 بالا آورده که چون خبر الحاکم ابو حنیفه رهن از قبول قضا با ابن هبیره رسید گفت که آرزوی ابو حنیفه آنرا که
 من برابری میکند با وجودیکه من قسم خورده ام پس امام را روبروی خود طلبید و با ایشان بد قسم خورد
 که اگر قضا را قبول کنی بر سر تو خواهم زد تا آنکه بمیری امام اعظم رهن فرمود مگر ندست تو یکبار با خدا
 هر چه میخواهی بکن پس بنیت سو طه بر سرش زد و فقال لَوِ اَمَامُ اَذْكُرُ مَقَامَكَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ تَعَالَى
 فَإِنَّهُ أَذَلُّ مِنْ مَقَامِي بَيْنَ يَدَيْكَ وَلَا تَهْتَدِ ذِي قَالِي أَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ - وَاللَّهِ سَرَانَاكَ
 عَنِّي حَيْثُ لَا يَقْبَلُ مِنْكَ جَوَابًا إِلَّا بِالْحَقِّ بَيْنِي اَزْ عَاصِرِ شَدْنِ خود پیش پروردگار بر سر چو که در آن
 مقام ذلت بیشتر باشد از ذلت من که پیش نشست و چندان تمهید بر من مران که مو قایل یا نام و در عشر از تو
 باز پرسل بنابر باشد پس با شاره وی جلاد دست خود را باز کشید و تا صبح سر وی مبارکش از ضربات سوط
 آما سید بجا و ابن هبیره گفت که هر آینه در خواب آنحضرت معلوم را دیدم که میفرمود اما تخافوا الله
 تُعَذِّبُ رَجُلًا بِلَا جُرْمٍ وَتَهْدِي رَجُلًا بِشَفَاعَتِ آنحضرت مسلم شفعه البطلان امام فرستاد و از وکیل
 طلبید و از آنجا اورا بر بالی وادانتهی کلام اشع گویم در اینجا ضمون بر حدیث شریف برانست سکن
 ابی هریره قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَخَوَّنَ مِنْ خَيْرِ النَّاسِ شَدَّ هَمُّكَ كَاهَهُ لِهَذَا الْآخِرِ

و سعید بن اسید و ابوالزناد و ابو ثمر بن العلاء و عطیه العوفی و ثابت البنانی و عبد الله بن
 عوف و مالک بن انس و ابو حنیفه و احمد بن حنبل رضی الله تعالی عنهم اجمعین انتهى -
 و در تاریخ ابن خلکان و نیز در بعضی دیگر کتب گفته که در سبب وفات امام اختلاف است -
 قول صحیح اینست که در بغداد در حالت قید رحلت کرده اند تفصیلش آنکه شعبی استاد امام عظیم
 قاضی بود (یعنی در بغداد) خلیفه منصور غلامان خود را قدری زمین داده بود و بعضی را بطریق هبه و
 بعضی را بطریق وقف - خلیفه عظیم خود را یعنی کو تو ال را حکم داد که کاغذ این معامله را مزوایه و قاضی تیار
 کنانیده بیاورد پس قاضی و سایر علما و امیر بر آن ثبت نمودند و تیکه آن قبالة را نزد یک امام
 آورد و گفت که حکم پادشاه است که برین گواهی کن امام فرمود که خلیفه کجاست گفت در دولتسرای
 خود فرمود که دی نزدیک من می آید یا من نزدیکش می بروم که از وی شنیده گواهی بنویسم منتظم خلیفه
 که قاضی و باقی علما گواهی نوشتند و جوانی فضولی - امام فرمود که معامله را بهر شخص بیاورست که آقا کتب

التفصیل در رحلت امام
 که امام
 در وقت حیات
 از ایشان کرده
 باقی تاریخ
 القضاة
 در احوال امام

من نفس میور و بنده دارم | بر سر و امیر و پادشاهم | تو بنده بندگان مائی | از بنده بندگان چو خواهم
 و تیکه خبر این پادشاه رسید قاضی شعبی را طلبیده و پرسید که گواهی دیدن نیز شرط است فرمود آری
 خلیفه گفت که پس بدون دیدن من چگونه گواهی کردی گفت که من یقین میداشتم که این حکم مست
 و بر طلبیدن تو قدرت نبود خلیفه گفت این سخن از حق دور است و از عهده قضا او را معزول کرد -
 پس مشوره برین افتاد که ابو حنیفه و شریک و سفیان ثوری و یسعر بن کلام ازین چهار کس گئے را
 قاضی ساختن مناسب است هر چهار را طلبیده در راه امام صاحب فرمود که از تخمین و اندازه در شما میگویم
 که من بهانه خواهم نمود و سفیان ثوری بگریزد و یسعر خود را مجنون سازد - مگر بشریک مرا امید
 رانی نیست پس سفیان ثوری بهانه قضای حاجت در پیر دیواری رفته در آنجا مستی پذیرد یک
 طرح رفت و گفت که در پس این دیوار مردی است که قتل من میخواهد و سرم می برد و طاع و میرا در آنجا
 چو بهای بخشد و از فرج خود اشاره بدین حدیث بود و من مجبور تا قضا نفذ شود بخیر بگریزم
 زیرا که شایطین بهوش و چشم | هلاک گردی اگر تیر کارگر بایی | سپاهی سفیان را هر چند که تلاش
 نمود کمتر یافت - و تیکه این هر سه نزدیک سلطان رسیدند مشعر دست سلطان را گرفته پرسید که منصور
 خاص توئی اهل دخیال تو چگونه است منصور گفت که دیوانه است بیرون کنیده اورد - باز امام گفت که

الغرض سلطان الزین جواب بعد زیاده تر گشت ع

تا آنکه روزی سلاح طلبیده با ما گفت که عهده قضا را قبول کن - امام گفت مرا هرگز صلاحیت این امر نیست سلطان گفت دروغ میگوئی ترا با تحقیق صلاحیت آن است فرمود که اگر این قول پادشاه را باشد پس محبت که سلطان در دنگور افاضی میسازد و الا عدم لیاقت من ثابت گشت خلیفه قسم خورد که خواه نخواه ترا قاضی خواهم کرد امام روزه نیز قسم خورد که من قبول نکنم ازین حرارت و دلیری امام روزه همه حاضران در بار شمشیر تند بر لب بنویسند بان سلطان غضب شده گفت سلطان قسم بخور و تو تسلیم نمیکنی - امام روزه فرمود علی که سلطان را کفاره قسم دادن از کفاره من آسان تر است و اینکه سلطان غایت زور و اوری گرفت امام فرمود یا امیر المؤمنین از خدا ترس بمانت مده مگر کسی را که از خدای ترسند **وَ اللَّهُ مَا كَانَا مَعُونَ إِلَّا رِضًا فَكَيْفَ كَانُومُنَّ الْغَضَبِ** یعنی سجده که من در حالت خوشی امون نیستم پس در حالت غضب چگونه ما مون باشم و چون هیچ طور قضا را قبول ننمود **لَسْنَا مَنصُورِينَ** تا پندار قید فرمود و در آخر جهانه قبول قضا منصور هر روز ده تا زیانه بر سر مبارکش میزدانید و تا نام سفیر مورد کدورت دنیا تا زیانه خوردن مرا آسان است از نیکو و عقوبت گزنیای گرم آتشین خورم و روی مبارکش ازین صدر عظیم و ساخته نفیسم آساید و رم کرد و تا ده روز قضا تا زیانه اش زود است **أَشَدُّ لَنَا مِنْ بَلَاءِ الْأَنْبِيَاءِ** که مثل نالاک مثل **الْحَدِيثِ** چنانچه در تریزنی و روایت دیگر آنکه بعضی گفته که بدین نام پیاله پیر بهر پستش را در پیش ما شد دانست و از نوشیدن آن منع کرد و فرمود که بر قتل نفس خود احانت نمیکند پس ایشان بقبور و بر دوستی بدینش آزار نیندختند بتر حال بعد از دهم روز چونکه ویرانه آزار برگر خوشش معلوم گشت بدرگاه حق جل و علا سر بسجده نهاده در حالت سجود بقرب حضرت معبود رحلت فرمود و این ساخته در حشت افزا در ماه رجب در شب یکصد و پنجاه واقع گشت

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

بوصیفہ آن امام ذی الکرام

نیک خو مع نیک خواه و نیک نام

کتاب رقم سلطان تپسال رحلتش

قطب - از مورین - مروان ۱۹

عمر اگر خوش گذرد زندگی خضر کم است

مستفیض از فیض و شفا خاص و عام

سال تولیدش هروش از غیب گفت

طالب حق گوی و محبوب انام

و جز از حماد و پسری دیگر نداشت

وز بطنی گذرویم نفس بسیار است

نیک صورت نیک سیرت نیک دوا

بی نیاز و لفظ نیک است

این سال انتقالش گفت دل

- و از کثرت مردم پنج مرتبه

بر جنازه اش نماز خوانده شد. انتهی مافی تاریخ این حکمان غیر از رساله تفصیل و جلال الدین
 سید علی هم در تبیین الصبیح آورده که حافظ جمال الدین مدی در تہذیب گفته که نماز بر جنازه امام رز
 شش مرتبه خوانده شد و بر دفن وی از نظر تا عصر بسبب آنکه کثیر قدرت میزدند و نیز
 ابن حجریم و غیرات الحسان آورده که شش مرتبه نماز جنازه اش خوانده شد و آخر پس روی خاک
 خواند و بسبب شدت از دحام بر زمین وی رزم تا عصر قدرت نگشت و تا بیست روز مردم بر قبر بارش
 نماز میخواندند و امام وصیت کرده بود که من در مقبره غنیمت ران در جانب شرقی دفن کرده شوم چه اگر زمین و
 طیب است غصب کرده شده نیست. و هرگاه که امام صاحب رزم وفات یافت حسن بن عمار
 قاضی بعد از غسل و غسل داد و ابو رجاء و عبد الله بن و اقدیر و وی آب می انداخت و هرگاه که
 حسن بن عماره از غسل فارغ گشت گفت سر حمت الله که از سی سال برابر روزه میشدنی
 و در شب از چهل سال سختی و بودی توفیقیه تر با و عبادت تر و زاهد تر و جامع تر خصلتهای نیک از ما
 و فارغ شده بودند از غسل و می گفت که از اهل بنیاد مخلوق می شمار جمع گشتند که بجز از خدا
 شمار ایشان کسی را معلوم نبود گویا که وفات او ندانیده شده بود و گویند که در شب انتقال
 امام خات مینالیدند که مردم آواز ایشان میشنیدند و کسی نمیدیدند انتهی کلام ابن حجریم
 و در بر چشمة آورده و نیز ابن حجریم گفته که شمرده شدند کسانی که برو نماز جنازه گذاروند بقولی
 پنجاه هزار و بقولی بیشتر ازین بودند و در مقدمه هدایه آورده که حسن بن عماره رزم نماز جنازه
 بروی خواند و منظور آمد و نماز جنازه بر قبر وی رزم خواند و بودند مردم که نماز جنازه بر قبر وی رزم
 تا بیست روز میخواندند که فی مقلح السعاده انتهی و در اخبار البحال و غیره آورده که امام
 از افراد بود و در وقتیکه جنازه امام را بر راه میبردند مؤذن اذان نماز داد و وقتیکه بکلمه الله
 آن لا اله الا الله رسید امام رزم انگشت شهادت را بر روشت مردم این معامله از وی مشاهده کرده
 غریب و بر داشتند و کسان بیشمار شرف با سلام گشتند و چهل نفر از حیرت قایلان جان خالی نمودند
 در این که ذات تقدس سرشت

در این که ذات تقدس سرشت	بهشت این جهان را میبخشد	و در هر چشمة تحصیل الترف
بجوایز کثیره معتبره و نیز در دیگر کتب آورده که بعد از انتقال امام رزم و بر دفن کرد و تا سه شایب باقی	غیب این که از شنیده و قطع	لذهب لفقہ فلا فقه لکم
فانقوا الله و کوونوا مخلقا		

فصل در مناقب

در بیان بعضی مناقب امام رز و در بیان بعضی مناقب امام رز و در بیان بعضی مناقب امام رز

مَا تَمْنَانِ فَمَنْ هَذَا الَّذِي
يُحِبُّ اللَّيْلَ إِذَا مَا اسْتَجَقَا
يعني رفت فقه پس هیچ فقیه

نیت مرثیہ را پس تقویٰ کنید مرثیہ را و ہاشیہ خلفائے امام رضا مروی عنان مرثیہ پس کہ نیت آنکہ زید

داروغه را و قهیکه تار یک گروه و هزار پاکش و رنبد اوز یارت کاه و مردم است بجانب شرق بقایم بنشیند

و در حدائق الحنفیه آورده که وفات امام در بغداد در حجب یا شعبان یا نصف شوال یا شب جمعه

یکم تاریخ ماه صیام ساله در حالت سجد بوجود آید، و بعد از وفات شیخ اشخاص و را برادرش در مکمل

آوردند حسن بن عماره قاضی بندگانم را غسل داد و ابو جابر عبداللہ آب می انداخت ابن سہمان

گفته که بعد از غسل چون جسم امام رزرا انگریز بر پیشانی امام رز آیت یا ایها النفس المطمئنة

أَرْغَمِي إِلَى السَّيِّئِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَأَدْخُلِي جَنَّتِي ذَهَبَتْ أَهْلِي

فَاذْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ مَا رُبَّ رَسِيْبٍ آتَتْ اِنَّا لَا نُضِيْعُهُ اَكْبَرُ مِنْ اَحْسَنِ عَمَلِهِ

و بر شکر آیت یُبَشِّرُكُمْ بِخَيْرٍ مِّنْهُ و بر صواب نوشتن بود - و هرگاه که جناب را

بروشتند این آواز آمد یاقا هه لیل یاطویل القیام یا صائمه الیوم یا کثیر الضیام

أَبَاكَ السَّيِّدَ مَا يُفْنِي مِنْ جَنَّةِ الْخُلْدِ وَدَارِ السَّلَامِ بِعَيْنِي سَبَّاحٌ كَرِيمٌ تَرَاهُ فِي قَلْبِكَ إِذَا

جنت نخله دار السلام هر دو بی پروا میکند و را یعنی دیدار خود و وقتیکه و بر این در قبر نهادن این

آواز آمد فروغ و در میان و جنبه نگیرد و وقتی که برد شد جنازه امام را هجوم خلقت تا که

بود که بسبب کثرت حاملان جنازه چوبهای جنازه شکست - و بر جنازه امام خلیفه منصور نیز حاضر

گشت وی بردفات و ایامی امیر خات افسوس میخورد و گفتی افسوس که من چنین مظلوم دردم

قل خودم که می بالکل اندیگانناره کشی کرده بود و و تیکه من بجناب گوناگون اینا و ازیت داوئی از

کمال محل صبر نمودی کاشکے اگر از پس خود کسی را گناشتی که قائم مقام گشتی پس نبروی این قدر از

حضرت گریه و زاری تکرر می و الفضل مآ شهادت به الامتداد و محمد بن حسین بن مبارک بعد ازین واقعه

بچند روز در بغداد رسید و قبر امام ایسا و وزیران را گریست و گفت مَرَحَمَتُ اللَّهِ يَا أَبَا حَبِيقَةَ

که ابراهیم غمی وفات کرد مگر هاشمین خود گذاشت و همچنین ما و نیز بعد وفات هاشمین خود گذاشت

گمراہوں است که مقام دنیا کو کسی راجا بشیر محمد ننگد آشتی چنانچہ موقوف الیمان است و همچنین ابن حجر

نصرت و شعیب بن الحجاج امام بعصره در بعصره بروفات امام کلمات حضرت فرمودند و این هر دو از مشایخ

میگردانند - و بعضی از ایشان با ما شافعی است نه وقتیکه در بند او بود پس از وی مروی است که وی در
 فرموده که من از قبر ابو صفیه در بخت بر میگفتم و در قبر وی نما می آیم - و هرگاه که حاجتی بپیشم می آید
 پس دو رکعت نماز میخوانم و بطرف قبر وی می آیم و از حق تعالی نزدیک قبر سوال میکنم چنانچه
 بنزد وی بر می آید و الله اعلم بحقیقه الحال و وصفه الحال و مناجات

وز دگر تو یافنه مهر بنوازا
از صفتش چون چو کاه بدو یار یار
شهادت خلق بکنی دن بر سر
ای که در دمی تو بود ز جبر اجزا
در کشیده که نیست در نهاد خدا
اور خورش از در درار اشفا شفا
مار که حاصل نمود غیر حیت
در دم چهارم و دیبا خون شد
از رخسته دل بسکه تو با بجز کرد

[illegible]

همین که بی شد جواب است این خبر
 اکنون هر چه اولی است بنویسم
 بر سر است و در کف دستش
 علی ای محمود بویاست ازین شهر
 یکی صد و پنجاه و بی رحمت تو
 در هر صورت ۱۱

[illegible]

اینکه که این چند نقول دیگر در این باب آن کج نمودم تا که تا طریق صغیرین بر این اوراق متنبه گردند که او محمد حبیب و اولاد این پند
آن حیدر پسر و حضرت آن قدس که در این مختصر بیان نموده اند اگر انجیل را سحر اهل کند اگر وقت که دیگر آتش کند

دین محض بخوف الهی است که بکار آن برین قدر اکتفا داریم و در بسیار از بسیار دیگران از جهانی و ایات میجویند و طاعت
الهام می دهد و دیگر آنکه درین مختصر از اموال منقول و منقول و غیره از هر چه از این نعمت است برینست خاطر نگشته و بدین از آن است
برگشته بر خاسته ام و از کمال حسرت در وید این شعر خوانی باوید که اگر کسی در زرش و دیگر کم نماند

حیف و نیم منبتی را خردند روی گل می نمودیم با آن خردند از تهیدید و غیره نقل کرده اند و نقل است که

چنانچه الجواهر المنصیه باب الکنی در ترجمه ابو عاصم الفضیل آورده که باری امام مد و مد که معظمی رفت ارباب
حدیث و فقه هر دو فرقه بکثرت بمدی جمع گشتند و اختلافی مردم بجای بود که بالای یکدیگر می افتادند
امام از کثرت مردم به تنگ آمده فرمود کاش بمنزله کسی اطلاع کردی تا انشطام این از و عام نمودی
ابو عاصم فیل حاضر بود گفت من مردم ناما چند سائل پرسیدنی دارم امام ویرانزد و خود خواند و سائلش
را حل نمود و برین اشتیاق می زبان زد دل وی رفت چون از جوابهای ابو عاصم فارغ شد بطرف طالب العلم
و دیگر متوجه شد و همان سلسله باز تا گم گشت بعد ساعتی چون خیالش آمد فرمود که کسی وعده رفتن نزد
میزبان کرده بود که بگرفت ابو عاصم گفت منم فرمود پس چرا نزد فتی ابو عاصم بطرف مناظره باشونی گفت
کمی کی وعده آن کرده بودم که حالا میروم پس بعد فراغت خواهم رفت امام مد فرمود در گفتگوی
علم موقع این احتمالات نمیشد بلکه معانی این الفاظ همواره همان گرفته میشود که غرض عوام میباشد
این نیز یکی از مسائل فقهیه بود که امام در گفتگو از اهل نمود و ازینجا است که اساتذۀ امام مد ویرانچنان
ادب و احترام کردی که بنشیندگان از آن متعجب شدند می چنانچه در باب عاشر از عقود الحجاب از محمد
بن فضلی آورده که باری امام برای تحقیق حدیثی نزد حبیب رفت و من همراهش بودم حبیب چون
دید که امام مد می آید برخواست و با کمال تعظیم ویرا برابر خود نشاند امام پرسید که درباره میثقه که میگویی
حدیث و اوست حبیب گفت اخبرنی ابو عبیدة عن عبد الله بن مسعود فی بیئته
النعیم یصیبهم الحرام آن ربیه فیه و همچنان عمر بن دینار که در کتب محدث مشهور بود در هر طبقه
درس وی که امام ابو حنیفه بودی بجز از امام مد دیگری خطاب نفرمودی - و ما این عظمت امام مد
را در اخذ علم از هیچ کسی متدین نماندیم - قاضی ابن ابی یسلی را اکثر با امام مد در مسائل
اختلاف می افتاد چنانچه روزی بحضور خلیفه منصور همین مسئله در میان آمد که اگر کسی با امام مد
فروشد و در این حرامی باشد باطل را چه باید کرد - قاضی مذکور گفت تا وقتی که باطل دست را
از ان نهد و عیب را از دست خود نهد هر نمایه وی بری الذمه نمیکرد و اینست مذهب وی امام مد
تا در خلاف آن با وی مناظره نمود که شما انکار عیب باطل را کافیست انجام کار امام مد فرمود
چه میگوی حق زنی از منی ما شتم که غلام خود را می فروشد و بر عرض من مخصوص می پسیدی برمی باشد
آیا بروی احببست که آن زن بران دست نماده مشتری را از آن آگاه نماید این ابی یسلی گفت

در ترجمه محمد بن مناقب امام

بلی خلیفه چون با شمی نسب بود از شنیدنش رسید تا منی را درین مسئله ملامت نمود چنانچه در او شهادت
 (۵) چون ابن بیسره امام عظمی را بعد از ضرب زده پدرش را و امام از آنجا در کشته مرده را که منظره رفت
 و در آنجا نخل سال قیام فرمود و اکثر اوقات در حرم محترم نشسته مردم را از آنجا میداد چنانچه علامه محمد علی باقر
 عرضی شافعی در فرائد الهمه از ابن المبارک رده آورده کرده که در آنجا گفت رأیت أبا حنیفه قد رفته فی المسجد
 الحرام یعنی أهل المشرق والمغرب والتامی یومئذ الناس چون زمانه خلافت عباسیه رسید ابو جعفر
 منصور خلیفه گشت امام از که معظمه را پس بکوفه رفت چون خلیفه از امام بیعت طلب نمود امام بیست خلیفه
 بدین الفاظ بیعت نمود بایک گفتک الی قیام الساعة از شنیدنش خلیفه خوش گردید و هرگز چون خلیفه عالم بود
 بعضی از خواص امام را مطعون نمودند که چنین بیعت چرا کردی فرمود که مغموم من شد آنست که بفهم شمار سید
 چرا که من از الساعة روز قیامت نگرفته ام بلکه همان ساعت را مرده و شسته بودم که در آن در مجلسی نشاندند و
 چون آن ساعت گذشت حالا من در محله بیعت خلیفه نیز داخل شستم (۶) نقل است چنانچه شامی از
 منقطه آورده که امام فرمود وقتی موسی سر خود را استراخیدم حلق سید با خطایم گرفت اول هرگاه بیست
 بقایا شستم گفت استقبال قبله کن دوم جانب چپ سر برای ترا شنیدن او را دادم گفت بدایت
 از زمین کن سوم چون از آنجا قدم چند فرتم گفت موسی سر خود را دفن کن پس پس شده همچنان کردم
 و بعد از انصاف چوینا بود در شمره که چوینا بود

فأقارن صاحب نصابه الحساب بعد النقل این
 حکایت آورده که درین روایت سوامی آداب خلقت که بلفظ مسطور است فوائد دیگر بسیارست یکی آنکه

نقل است چنانچه شامی از
 منقطه آورده که امام فرمود وقتی موسی سر خود را استراخیدم حلق سید با خطایم گرفت اول هرگاه بیست
 بقایا شستم گفت استقبال قبله کن دوم جانب چپ سر برای ترا شنیدن او را دادم گفت بدایت
 از زمین کن سوم چون از آنجا قدم چند فرتم گفت موسی سر خود را دفن کن پس پس شده همچنان کردم
 و بعد از انصاف چوینا بود در شمره که چوینا بود

خواه نخواهد باید شنید اگر چه نامحسوس باشد چرا که امام ابو جعفر رده اطاعت امر حلق فرموده و دوم آنکه در
 عاقل را از میان نمودن عیب خود بعد تو بهشت خلقت و استیجاب شاید تا دیگران آزادانسته بجهنم میل دارند
 سوم آنکه گاهی در منزل را بغیر فعل تویر میکنند مانند بنی که میگردانند قصص بجای آنکه آنرا مستند
 بدانند آن قصص خصوصاً فیه که بنابر جریان حوادث آدم خود کردنش نمیتواند زیرا که امام ابو جعفر رده فرمود
 خلقتک را یعنی منم موسی سر خود را بجای آنکه خلقتک را یعنی خلقتی منم برای سزدن
 موسی سر خود بخلاق امر نمودم چهارم آنکه بنامش در گرفتن هروت و ناخنها و خلق موسی بنی فرآن
 مستحبست که ذاتی الجامع الرموز نیز معلوم شد که امام مخلوق بود و امام شافعی نیز مملوق الهی است
 انشی (۷) ایضا حق پرستی امام رده نقل است که راسی امام برای میگذشت که در کافری خدایه بود

موجر ای خود بود و در همه مسائل مخالف حکم خدا و رسول گشته و قیاس را در هر مقام مدخلت نام داده
 دلیل برین اینکه اول مسئله در اسلام مسئله ایمان است پس در مسئله ایمان خلاصه قرآن و حدیث
 ما تو را بل جمله محمدین منع گفته بود و **اول** اینکه اعمال صالحه را از ایمان نمی شمارد و میگوید که
 لَا إِيمَانُ أَقْرَأَ بِاللِّسَانِ وَتَصَدَّقَ بِنُفْسٍ بِالْجَنَانِ و پس داین مخالف است جمهور محمدین و
 احادیث صحیح و کتاب معتبر چنانچه در ابتدای کتاب صحیح البخاری که در احادیث اصح الکتاب است
 آورده لَا إِيمَانُ قَوْلٌ وَفِعْلٌ - و ایضا تصدیق مگر چه در تصدیق جمله متفق اند بنابر این ظاهر
 از اصل نمود و نزد محمدین تعریف تمام چنین است لَا إِيمَانُ تَصَدَّقَ بِنُفْسٍ بِالْجَنَانِ وَ أَقْرَأَ بِاللِّسَانِ
 وَ عَمَلٌ بِالْأَكْمَرِ کَانَ و پس برین اینکه الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ مِنْ الْإِيمَانِ وَ لَكَ وَ لَكَ وَ لَكَ
 مِنْ الْإِيمَانِ چنانچه در حدیث صحیح وارد است و بتفصیل در مجموع البخاری مذکور است وَ أَمَّا الْكِتَابُ
 فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ کَرَامِلٍ صاعقه را در ایمان ختم نموده و هم اینکه میگوید
 که در ایمان یکی و بیش نیست و حال آنکه این نیز مخالف است کتاب مذکور سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و قول جمایه محمدین با چنانچه هم در آغاز صحیح البخاری است لَا إِيمَانُ بَزِيدٍ وَ يَنْقُصُ وَ سَنَدِ بَرِین
 هشت آیات قرآنی و احادیث کثیره را ذکر نموده **قال** الله تَعَالَى لِمَنْ ذَا قَوْلُ الْإِيمَانِ تَعَالَى الْإِيمَانُ مَا تَعَالَى الْعَالَمِينَ
 یعنی حق تعالی ثبات و اطمینان انداخت در دل مسلمانان ناز داده شوند از وی یقین یقینیکند و پس
 آیت دوم وَ ذَاقُوا كَرْهًا وَ دُخَانًا و ذکر کردیم اصحاب کعبه را از کرب و غم و **قسطانی** از شرح
 صحیح البخاری آورده فاذا علموا ان لَا إِيمَانُ بَزِيدٍ بِالطَّاعَاتِ وَ يَنْقُصُ بِالْمَعْصِيَةِ وَ لَهَذَا أَكْثَرُ
 حُفَيَّا يَنْقُصُ الزَّاحِمَانِ هَمْ دَافِزِ خَوَانِ صَحیح بخاری چون از حقیقت حال و مسائل زانکه
 امام خود واقف میشوند از مذبح حنفیه بخاری نموده براه مستقیم آمده شامل مذبح مامحییان گشته
 تقلید را گذاشته مانند ما عمل خود بقرآن و حدیث می نمایند و از فرق تابعیه اهل حدیث میگرددند و اما
 حنفیای متصب پس ایشان را چه ذکر که ایشان بتناوبت امام خود میگویند که ایمان ما با ایمان
 انبیا و ملائکه و صحابه علیهم الصلوٰه و السلام یکسانست چه در ایمان یکی و بیشی هائز نیست و از نجاست
 که ابروینده را گفته دین اَکْمَلُ الشَّعَائِرِ وَ لَا شَرَّ وَاحِدٌ وَ هَذَا لَمْ يَكُنْ مَذْهَبَ الْوَحْفَةِ مَرَّ جِهَاتِ
 چنانچه خود غوث الثقلین و ائمه سلفین محبوب ربانی طلب صدیقی شیخ عبدالقادر جیلانی رحمه الله

لایحه
 کتب
 عیون
 در
 بیان

در
 بیان
 امام
 در
 حدیث

در بیان حقیقت
در بیان حقیقت
در بیان حقیقت

در حقیقت ایمان مدعیان مذاهب باطله و زرقای و اکثر فرموده انا امری حقه ففرقوا اثنتا عشرة
فرقة الوجه بحیثیه والصلح الحقة الی قوله والحقیقة واثنا عشر الامم الحقة لانها منعمت
که حاصل عبارتش اینست که نزد مرتبه بعد از گفتن که طیب مومن بسبب هیچ گاه بدو نوع نرود
و ایمان قول مجربست بدون عمل و مردم با هم متفاوت نیستند در ایمان و ایمان مردم با هم
و انبیا یکی است و لا ینفک ولا ینقص و هر که اقرار کرد و زبان و هرگز عمل نکرد پس وی مومن است
انتمی و یقینیه همینست قول امام ابو حنیفه در باب ایمان پست بقدری فاصلا تفصیل فرقه حنفیه از حقیقه
در کتاب مذکور فرموده و انا الحقیقة فیهما اخصاب ائی حقیقة الثمان بن ثابت زعموا ان
الایمان هو المعرفة و لا قرأتم بالله و رسولوه و بما جاء من عنده جملة یعنی ایمان
تصدیق قلبیست و اقرار رسانی بخدا و رسول وی صلی الله علیه و سلم و چیزی که آمده است از نزد اهل بیت اهل
علی ما ذکره البرهوقی فی کتاب الشجرة انتمی بکنوا سر جمعه الله توحید و عند الله
الجواب

در بیان حقیقت
در بیان حقیقت
در بیان حقیقت

در بیان حقیقت
در بیان حقیقت
در بیان حقیقت

الایمان هو المعرفة و لا قرأتم بالله و رسولوه و بما جاء من عنده جملة یعنی ایمان
تصدیق قلبیست و اقرار رسانی بخدا و رسول وی صلی الله علیه و سلم و چیزی که آمده است از نزد اهل بیت اهل
علی ما ذکره البرهوقی فی کتاب الشجرة انتمی بکنوا سر جمعه الله توحید و عند الله
الجواب
آقوی الجمال فی کل المکون مکتوب آقوی و بالله التوفیق و منه الهدایة الی الحقیقة
که ایمان نزد متصفین و مجبورین فیهما و متمدنین رحمهم الله اجماع عبارتست از تصدیق بدل و اقرار
بزیان چنانچه محدث و بلوی رحمه الله تعالی بالتفصیل در مدارج آورده که باید دانست که
مشهور میان مجبور است که حقیقت ایمان تصدیقست به نبوت و رسالت آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم در جمیع آنچه آورده از پیش خدا گفته و مطابق این تصدیق به شهادت است بلسان
با که وی صلی الله علیه و سلم رسول خداست و چون جمیع گرد و تصدیق بقلب بلفظ شهادت تمام
میکرد و ایمان انتمی و در تکمیل ایمان از کتب عقائد آورده و الا یمان تصدیق بالقلب و
اقرار باللسان و بر مذاهب اهل حدیث ایمان عبارت از تصدیق و اقرار و عمل است و بحقیقت
اختلافی در میان نیست ایمان کامل همینست که ایشان میگویند ایمان بعل ناقصست ولیکن
اصل ایمان همان تصدیقست انتمی و حجة الاسلام امام محمد غزالی رحمه الله کتاب الايمان
در حقیقت الدار حجة الثالثة ان یوجد التصدیق بالقلب والشهادة باللسان
و قد اختلفوا فی حکمه فقال ابو طالب انکم اقص

مِنْ لَا يُقَانِ وَلَا يَتَمَّ دُونََهُ تَأَكَّدْ أَنْكَ كُفْتُ غَرَالِیْ كَمَا كُنْتُ قَوْلِ دِیْ لَنْتُ سَتِ چَه قَائِلِ بَاقِیْ قَائِلِ
 بَهْ دَهْ مَعْتَزَلِ بَعِیْنِهِ چِه مِیْ پَسِیْمِ اَزِ دِیْ كِه كِه كِه تَصْدِیْقِ بَقْلِبِ وَ شَهْدِ بَزْ بَانِ نَمُودِ وَ فِی الْحَالِ نَوْتِ كُشْتِ
 آيَا نَزْدِ قَائِلِ بَحْتِ رَوِیَانِ پَسِ بِالْفَرْ وَ خَوَاهِدِ كُفْتُ كِه بَلِ وَايِنْ سَتِ دَلِیْلِ بُوْجُودِ اِيْمَانِ بَدُوْنِ
 عَمَلِ بَسْتَرِ بَادِتِ مِیْ كُنِیْمِ بِرِ سَوَالِ نَكُورِ وِیْ كُوْنِیْمِ كِه اَكْرَانِ مُخَصَّصِ نَمُودِ زَنْدِه مَانْدِ تَأَكَّدِ وَ تَعَبِ كِه كُشْتِ
 مَفْرُوضِ بَرِ دِیْ دَرِ اَمْدِ دِیْ اَنَزَادِ اَكْمَرِ پَسْتَرِ نَوْتِ نَمُودِ وَايِنْ نَا كُرِ بَعْدِ اَزِ اَنْ مَرُ وَايِنْ خُشْنِ مُخَصَّصِ
 مَعْتَزَلِ دَرِ دَوْنِ بَاشَدِ اَكْر كُفْتُ بَلِ پَسِ اِيْنِ سَتِ مَطْلُوبِ مَعْتَزَلِ وَاكْر كُفْتُ دِه پَسِ اِيْنِ تَصْرِیْحِ سَتِ
 بَرِ نِیْ كِه عَمَلِ اَزِ نَفْسِ اِيْمَانِ كُنِیْمِ وَ نَهْ شَرْطِ سَتِ دَرِ وِجُودِ اِيْمَانِ وَ نَهْ شَرْطِ سَتِ دَرِ اسْتِحْقَاقِ دِیْ
 جَنَّتِ رَا بِسَبَبِ اِيْمَانِ وَاكْر كُوْنِیْمِ كِه مَرَادِ مِیْنِ اَزِ قَوْلِ لَا يُقَانِ وَ قَوْلِ الْعَمَلِ اَنْتِ كِه كِه كِه اِيْمَانِ
 اَرُودِ تَا زِ پَانِ دَرِ اَزِ زَنْدِه مَانْدِ وِجَانِ زَانِهْ نَهْ نَازِیْ خَوَانْدِ وَ نَهْ كَارِیْ اَزِ اَسْمَالِ شَرْعِیْ بَحَا اَرُودِ
 مِیْ پَسِیْمِ كِه مُضَبَّ وَ اَنْدَا زِ اِيْنِ تَا چَنْدِ سَتِ وَ شَمَارِ اِيْنِ طَلَعَاتِ كِه تَبَرَكُ اَنَهَا اِيْمَانِ زَائِلِ مِیْ شُودِ وَ عَدُوْنِ
 كِه بَا كُرِ كِه بَارِ كِتَابِ اَنَهَا اِيْمَانِ بَاطِلِ وَ عَاطِلِ مِیْ كُرِ دِ تَا چَنْدِ سَتِ وَ كُسیْ رَا مُمْكِنِ نَحِیْثِ كِه دَرِ جَوَابِ مِشِ
 مَقْدَارِیْ رَا اَزِ اِيْنِ عَمِلِیْنِ نَمَايِدِ اَنْتَهیْ پَسِ حَاصِلِ هَمَانِ اَمْدِ كِه عَمَلِ رَا دِ نَفْسِ اِيْمَانِ دَخَلِ نَحِیْثِ نَافِمْ
 وَ اَحْمِلِیْنِ سَتِ مَذْهَبِ وَ تَحْقِیْقِ اِمَامِ هَامِ رَضِیْ اَللّٰهُ تَعَالٰی عَنَّا وَ عَمَّنَا چِه دَرِ وِجِیْتِ نَامِهْ خُودِ مَفْرُودِ
 كِه اِيْمَانِ اَقْرَارِ بَزْ بَانِ وَ تَصْدِیْقِ بِعَمَلِ سَتِ وَ تَهْمَا اَقْرَارِ زَبَانِ اِيْمَانِ نَحِیْثِ وَ نَهْ جَمْلِ مَنَافِقَانِ عَمِلِیْنِ
 بُوْدِ نَدِیْ وَ اَمِنْیْنِ سَتِ تَهْمَا مَعْرِفَتِ شُنَاسَايِیْ بَغِیْرِ تَصْدِیْقِ وَ اَقْرَارِ وَ نَهْ عَمَلِ كِتَابِ مَوْمِنِ بُوْدِ دِیْ
 وَ دَرِ حَقِّ مَنَافِقَانِ حَقِّ تَعَالٰی مِیْ فَرَايِدِ وَ اَللّٰهُ بِشَهَادَةِ اَنْ اَلْمُنَافِقِیْنِ لَكَ دِیْنُكُمُ الْمُنَافِقَانِ وَ اَعْمَالُكُمْ
 اِيْمَانِ خَرِیْشِ كَا وَ بَ اَمْدِ اَزِ جَنَّتِ اَكْمَرِ تَصْدِیْقِ نَمِیْدَارِ نَدِ وِجَانِ اَبِلِ كِتَابِ وَاوَسْتِ اَللّٰهُ بِنِ
 اَكْبِنَاكُمْ اَلْكِتَابِ يَكْرُ حُوْنَكِه كَمَا يَكْرُ حُوْنُ اَكْبِنَاءِكُمْ اَنْتَهیْ نِیْمِ اَبِلِ كِتَابِ رَا مَعْرِفَتِ تَامِهْ
 بِرِ مَوْعُوْثِ اَنْ خُشْرَتِ صِلٰی اَللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اَلَمْ يُوْدِكُمْ بَغِیْرِ تَصْدِیْقِ قَلْبِیْ وَ اَقْرَارِ سَانِیْ بِرِ اَنْ نَافِعِ اِيْمَانِ
 اِيْشَانِ نَشْدِ پَسِ نَزْدِ اِمَامِ اَعْظَمِ رُتَبِ وَ جَاهِ عَلَايِ اَبِلِ سَتِ وَ جَمَاعَتِ رَضِیْ اَللّٰهُ عَنَّا وَ عَمَّنَا
 اِيْمَانِ رَا دَرِ كُنِیْمِ سَتِ مِیْ تَصْدِیْقِ كِه اَنْ كُرِ كِه اَصْلِ وَ تَعْقَابِ وَ حَسَنِ بَعِیْنِهِ سَتِ كِه دَرِ هَرِ حَالِ
 اَحْتِمَالِ مَقْضُودِ نَمِیْدَارِ دِ وِجَمِ اَقْرَارِ كِه اَنْ شَرْطِ بَاشْطَرِ اَكْر اَبِلِ سَتِ بِنَابِ اَحْتِمَالِ مَنَافِقَانِ
 اَكْرَاهِ وَ دَقِيقِ وَ حَقِ اَقْرَارِ اَصْلِ اَلْمَقْضُودِ وَ حَاكِمِ زَمَانِهْ وَ جَمَاعَتِ اَكْمَرِ سَتِ طَوْرِ جَمَاعَتِ وَ حَاكِمِ

در تحقیق ایمان

و ان را در حدیث

وَلِلشَّكِّ نَبْذٌ كُلُّهَا وَهُوَ الْقَلْبُ وَاللِّسَانُ تَرْجُمَانَا لَهُ وَلِهَذَا شَرَعَ الْقَارِئُ رُسُلًا لِيَقْدِرَ سِتْرُ
 وجود او و عدم او و اما عمل پس در حقیقت ایمان و عملی ندارد و گویا قائل گویا تمام گوشت و پوست و عظام و استخوان
 اما عمل پس غیر ایمان است و اما ایمان پس غیر عمل است بدلیل آنکه بسا اوقات عمل از مؤمن بر کرده
 میشود و جائز نیست مدین وقت که گفته شود که ایمان از وی بر کرده شد چه که نماز از زن جائز نیست
 میشود و جائز نیست که گفته شود که ایمان از وی بر کرده میشود و نیز شریعت او را گفته که بگذارد و
 پست قضا بش کن و حال آنکه صحیح نیست که گفته شود که بگذار ایمان را پست قضا بش کن و جائز نیست
 که گفته شود که بر فقیر زکوة نیست و جائز نیست که گفته شود که بر فقیر ایمان نیست انتهى حاصل آنکه
 عمل مثالی ایمان است نه جزو ایمان است و نه موقوف علیه آن و نه از رفع چیزی موقوف علیه رفع کل
 و موقوف نیز لازم است و در اینجا خلاف آن ثابت است و این است تحقیق و این است صحیح و این است
 مذهب جملة اهل سنت و جماعت از فقهاء و محدثین و متکلمین بخلاف قول جمهور معتزله و خوارج و زیدیه
 پس آنچه مشهور است که نزد سلف و محدثین عمل نیز داخل ایمان است چنانچه معتزله و خوارج و زیدیه گفته
 و معتزله یعنی حاسد امام همام هم از جبل خود نیز همین فهمیده و غلط محض است چنانچه اکابر علمای محققین
 مانند بخاری و ضرابی تصریح باین کرده و تفسیر القاری ترجمه صحیح بخاری گفته ایمان
 در شرع تصدیق پیغمبر خداست صلی الله علیه و آله و سلم با زبان احکام کلیفیه که بدان خبر داده و تصدیق
 آنجا که تفصیل معلوم شده و اجمالاً آنجا که عمل دانسته شود آنچه از خواهر یعنی عبارات فهم میشود
 که ایمان نزد محدثین عبارت از مجموع اعتقاد بدل و اقرار بر زبان و عمل بجوارح است مراد بدان
 ایمان کامل است چنانچه مذهب جمهور محققین اهل سنت است محدثین تصریح کرده اند باینکه بخاری
 در حدیث لا یزنی الزانی وَهُوَ مُؤْمِنٌ گفته ای مؤمن کامل انتهى مختصراً و محقق و ملوی
 در عراج گفته و از آنچه تنبیه بر آن واجب است بیان بطلان قولی است که در بعضی مردم شهرت یافته
 که ایمان نزد محدثین عبارت از مجموع تصدیق بچنان و اقرار بلسان و عمل بآراکان است و حال آنکه
 در هر جا که از کلام محدثین جزئی است آن مفهوم میشود مراد بآن ایمان کامل است نه نفس ایمان
 چنانکه تصریح کرده است بآن مثل بخاری و ضرابی و تصریح کرده اند شارحان کتب ایشان باین
 شهرت که از زمان آنجا که قاضی حاکم قاضی حاکم در آن زمان است و در مواردی گفته که

قول از ایمان نیست بآراکان

قول از عمل صحیح نیست

قول از مؤمنین بر ایمان کامل است

شهرت کاذبه

ناز نفس ایمان و حکم نموده اند مگر قوای العمل ببقاء اصل ایمان و نجات و سعاد و نزع طهارت
 آیه بسبب نفع و نفس ایمان اگر چه ایمان بعضی ثانی از وی فوت شده است فی هذا ایضا که ایمان
 و بیکباره لا کمال استی محض کلام محقق النمازی و العینی و امام غزالی هر دو را می گفته اند که اگر کسی
 که قول مختار است که ایمان حاصل است پس عمل و حال آنکه از سلف رتبه بغیرت رسیده که لا ایمان عقد
 و قول و عمل پس معنایش چیست گوئیم بید نیست که شمرده گردد و عمل ز ایمان زیرا که عمل تکمیل می شود
 ایمان است کما یقال الشیخ یحیی و التکلیفات من الصلوة اگر چه نماز بفقده ان آنها باطل
 نمی گردد بکمال تصدیق قلبی در ایمان را مانند سرست برای وجود انسان چنانکه عمل میشود ایمان به هم آن
 و بی بیانات مانند اطراف است از دست و پا و چشم و گوش که بعضی را بر بعضی دیگر فوقیت است
 و هر آینه ز نور و علیه الصلوة و السلام لا یزنی الزانی حین یزنی و هو مؤمن و حال آنکه صحابه را
 معتقدند چه معتزله نبوی و چه مجری را می از ایمان بسبب ناپس منی این قول است غیر مؤمن
 حقا ایما کما کما و لا چنانکه ما جز موقوف الاطراف را گفته میشود که این انسان نیست یعنی
 انسان نام که او را کمال باشد و اشیای زوایا که از حقیقت انسانیت خارج باشند چه نفس حقیقت
 در مطلق نیز بیانشد انتهی پس ازین جمله احوال صاف معلوم گشت که مذنب سلف صالحین تحقیق جمله
 متحدین و باره ایمان با قول امام غفر له یکسان است و مخالف است مذنب معتزله و خوارج
 و زیدیه و جنانکه پیران نابالغ و عاصیان اند تنگی از جهالت خود فهمیده اند که مرکب کمال و تارک
 او را نزد ایشان خارج از ایمان نیست بخلاف معتزله و خوارج و در علت عدم خروج وی میفرمایند
 بقاء اصل ایمان که آن تصدیق است به دل و لسان و تارک او را شرعیه قضای مافات لازم
 میدانند و بر کافر ادای مافات بالاتفاق نیست چنانچه بالتفصیل محقق تهاذلی و کشاف مطلقا
 الفنون در شرح لفظ ایمان بیان فرموده و تخفیف بقدر ضرورت اینکه لا ایمان فی الثقة بالتصديق
 مطلقا و اختلاف فیها أهل السنة علی اکثر وجه و فی الفرقة الاولی قالوا لا یصل یعمل التکلیف
 فقط الخ و الفرقة الثانیة قالوا ان لا ایمان عمل باللسان فقط الخ و فرقة ثالثة ذکر میگرد
 که ایمان عمل قلب و لسان هر دو است آتی فی لا ایمان لا شکی لا ی ذون الذی بین العبد و ربه
 و هر آینه این فرقها را با هم اختلاف نموده بحد احوال قول اول و اولی ایمان از لسان و عمل و هر دو است بعضی

تصدیق بعل است و این قول امام ابوحنیفه در معانی و فقها و بعضی متکلمین است (الی قولہ) پیستارین فرقہ باز ایمان
 اختلاف نموده بعضی گفته که اقرار بشرط ایمانست و در حق اجزای احکام پس هر که تصدیق نمود و قبول اصل اعتقاد
 علیه و سلم را و می نمودن است نزد خدا اگر چه اقرار سانی نمود و این است مذهب امام ابوحنیفه و قال البکری
 ذهب إلى أن الشهادة في حق الصحبة التي رواها يكتفي و این است قول ابی منصور مایهیدی راجع الی فرقہ رابده که
 میگویند ایمان فعل دل و زبان و سایر جوارح است و این مذهب صحاب حدیث و مالک و شافعی
 و احمد و اوزاعی است رضی الله تعالی عنہم و قال الامام الرازي وهو مدعي مذهب المعتزلة و المتكلمين
 و الزيدية اما المعتزلة فقد اتفقوا على أن لا يكفى الاقرار و اما خوارج پس ایشان لا اتفاق
 گفته که ایمان باشد متناول است معرفت الله و معرفت آنکه حق تعالی بران نصب لیل فرموده و دلیل
 نقل باشد یا عقلی و متناول است طاعت الله تعالی را و در همه آن اشیا که بدان امر فرموده یا از انان نفی
 کرده صغیر باشد یا کبیر و گفته اند که این اشیا بنامه ایمان است - و نزدیک است به مذهب معتزله
 مذهب خوارج و نزدیک است باین هر دو مذاهب مذهب سلف و اهل الاثر مگر اینکه در میان این دو مذهب
 فرق است و آن اینکه هر که ترک نمود چیزی را از نظامات فعل یا شایا قول نزد معتزله از ایمان بیرون گشت
 مگر در کفر نرسید بلکه در مرتبه وفاقه در میان ایمان و کفر است یسمون بها منزلة بين المنزلتين
 و نزد خوارج مگر در آدمیان ترک عمل و ايجاد من الطاعات کفر عندهم و نزد سلف از ایمان
 بیرون نمی رود بقاء اصل لا یمان الذي هو التصديق انتهى عبارت مختصر ابن شمس الغسانی
 باید دید که مذهب سلف و اهل الاثر باینکه با مذهب امام اعظم هر یکی است یا مخالف - و اگر مذهب اهل حدیث
 موافق را می انقص زید لا مذهب اصل ایمان از افعال جوارح نیز مرکب بودی لا محاله ایشان از خروج
 فاسق از ایمان اقرار کردند و بیرون هرگز نگفتند که بجزیه من لا یمان بقاء الخیر
 امام بخاری رحمه الله گفته هوای لا یمان قول و فعل ای فعل القلب و الجوارح تعریف ایمان کامل است
 برای ترخیص و تحریر پس بتفصیل آن در تعریف اصل ایمان چنانچه معتزلی امام رزم نموده و در تمام
 طعام و افشای سلام و غیره که صحیح البخاری از ایمان شمرده اگر کسی را آنچنان اشیا بسبب عذر
 و افلاس بهم نرسد پس باید که آن مرد مؤمن نباشد چرا که از فوت جز فوٹ کن ضروری و بدیهیست
 پس بدین صورت همه لا مذہبان را باید که از پیشتر در نفس است ایمان خود کو خشنه که از برای خود

جواب او که است بجا می آید ایمان را

ماصل نمایند و آن ازایشان ممکن نگردد و لا آن یشاء الله میسر باشد و دین ملعنه دهند و در هر دو جواب
قول خود درست را از ایمان خود پاک شوند و ع ای باد صبا این همه آور و دوست

طریق عالیست و در زمانه ما هر که جاهل تربیت کامل تر جهل را خوب میخواند امون

ایضا ظاهر باید دانست که مذهب سلف و خلف و جمله محدثین و امام اعظم رحمهم الله اجمعین در یکدیگر عمل
و نفس ایمان نیست ^{مقتضا} بشرقی بشرط بدلیل است بلا مثل شکی و مؤید است بتائیدات
لاخصی از کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اجماع و قیاس و هر قدر که بطریق
استقرار بیان بعضی دلائل و نتیجه کارده میشود همان مقدار الزامات بر معتزلی و رویاه و درون تباہ
از فروع مجتهدیه مدعی رکنیت عمل بر ایمان را باید تصورید اذا عرفت هذا فنقول اما الکتاب
منها قوله تعالى مثل كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها في السماء الآية
این آیت دلالت و منجیه میدارد بر آنکه تنها کلمه طیبیه اصل ایمان است و اعمال یا فروع و ثمرات نیست
منها قوله تعالى الذين يؤمنون بالغيب و يؤمنون الصلوة الآية دین آیت ^{برای اجماع} احکامات
مذکور است که ایمان جزو دیگر است و اقامت نماز جزو دیگر است و در تفسیر کبریت آیت نه ایمان جمله

فرموده ایم که هر کس ایمان بیاورد و قول بخیر را بدلائل رسالت و انجاء بپذیرد
 و بگوید: **قُلْ تَعَالَى كُلُّ شَيْءٍ عِنْدِي إِلَهٍ** ^{و بگوید: تَعَالَى كُلُّ شَيْءٍ عِنْدِي إِلَهٍ} **أَتَتَوَكَّلُ عَلَى اللَّهِ** ^{و بگوید: أَتَتَوَكَّلُ عَلَى اللَّهِ} **وَأَنَا عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**
 پس هر کس اقامت صلوة داده و در وقت ایمان برایتان صلوة نبود **فَعَلِمَ أَنَّ الصَّلَاةَ وَتَمَسَّهَا**
مِنْ الْأَعْمَالِ خَيْرٌ لَا يَتَمَنَّاهُ ^{و بگوید: مِنْ الْأَعْمَالِ خَيْرٌ لَا يَتَمَنَّاهُ} **الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَنُفِرَ مِنْ**
تُورِهِمْ بِاللَّهِ ^{و بگوید: تُورِهِمْ بِاللَّهِ} **وَيَعْمَلُ صَالِحًا وَنُفِرَ مِنْ تُورِهِمْ بِاللَّهِ** ^{و بگوید: وَيَعْمَلُ صَالِحًا وَنُفِرَ مِنْ تُورِهِمْ بِاللَّهِ}
 و ظاهر است که عطف مجز من حیث البعید کل جائز نیست لکن العطف فی الاصل المتعارفین
 المعطوف والمعتوف علیهما وعلای کلام ما هم فرموده که جزو کل با هم متغایر نمی باشند پس معلوم شد که عمل
 نیک جزو ایمان نیست بلکه متغایر آنست و آنچه مقصود برای تأیید قول خود رسول خدا و درجالتی است

خران باد می برخند و دیدیم خرمیدم گران را شنیدیم
استدلال الوطایب یکی بعد از یک باره در اینجا گفته و استدلایل بآیه لَنْ تَجْعَلَ لِلْفِجْشِ عَرْضَهُ
مَقُولَهُ تَعَالَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ اِنَّ هَذَا يَكُنْ عَلٰى اَنْ الْعَمَلْ وَرَأَاهُ الْاَوَّلَانِ

ایضا در ذکر دلائل امامی

لَا مِنْ نَفْسٍ وَلَا يَمَانٍ وَلَا يَكُونُ الْعَمَلُ فِي حَكْمِهِ الْمُعَادِ انْتَهَى و همچنین یعنی در شرح بخاری گفته که این
ای کجمن ذکر کرده که در این حدیث که در این باب است
آیات قرآنی تمام دلائل میدارند بر خروج عمل از ایمان بسبب آنکه اگر داخل گردد عمل در ایمان
بر آن نیست لازم آید از عطف عمل بر ایمان مگر از آن من غیره قاضی که انتمی کلام العینی من عینی و اینست
ببیند معنی قول ما تقدم فیکون العمل فی حکم المعاد انتهی منها قوله تعالى وَمَنْ يَعْمَلْ
مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْصِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ لَا يَتَدَبَّرُ آیت حق تعالی برای محت اعمال صالحه
ایمان را شرط گردانیده و بر ظاهر است که مشروط را در شرط و عمل جزیت میباشد منها قوله تعالى
وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِمَا نُرَاهُمْ وَكَانُوا مِنْهُمْ وَكَانُوا مِنْهُمْ جُنَاحٌ عَنِ صَرْفِ عَنِ كَلِمَةٍ يَعْنِي
از آنکه گفته ایمان آوردیم این قول ایشان زبانیست و حال آنکه دلها می ایشان ایمان نیاورده
مِنْهَا قوله تعالى قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا عَنِ آیت در حق
مسائیان داخل شده که دعوی ایمان مینمودند و ظاهر اگر چه بصوم و صلوة و جهاد کفار آید و برونند
نگردند باطن از تصدیق نبوی صلی الله علیه و سلم محض محراب بودند پس از عدم تصدیق ایشان
حق تعالی بنفی ایمان ایشان حکم فرمود پس ثابت شد که اصل ایمان تصدیق قلبیست برابرست که
اعمال ظاهری دارد و باید از دو اگر تصدیق قلبی نباشد احوال ظاهری اگر چه گذشته باشد ضائعست
قَالَ قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمِنْهُمْ وَمِنْهُمْ جُنَاحٌ عَنِ صَرْفِ عَنِ كَلِمَةٍ يَعْنِي
از یکجا بکبر هر دو فریق را حق تعالی مؤمن فرموده پس ثابت گشت که از ترک اعمال نیک بودن
همچنان مؤمن می ماند اینست مدعی چنانچه در عینی مذکور آورده که وجه دلالتش بر طلب نیکو دیدن آیت
مقارنت ایمان با مندر عمل صالحست و حال آنکه جائز نیست مقارنت شی با مندر جز و خود انتهی از یکجا
تکمیل الایمان گفته ایمان را بشاید درختی دان که مندر وی تصدیق و اعمال و طاعات کثرات
و نتائج آن تصدیق اند بمنزله شاخ و برگ و گل و میوه و درخت بی شاخ و برگ و میوه درخت
نام درختی از وی بر نیفتد اما درخت بر خود را کار آمدنی بود و همانست که اینها گذشته باشد همچنین
ایمان کامل همانست که مفرد و نعل صالح باشد و نعل ناقص و لیکن اسم حقیقت آن از وی بر نیفتد
و دلیل برین سخن نفس قرآن مجیدست که میفرماید الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ یعنی
آن کسانی که ایمان آوردند و بآن بهم عمل صالح نیز کردند سیاق این کلام در این نکر و که حاصل

ایمان تصدیق است و عمل صالح علاوه او و کمال او است بر مثال آنکه گویند فلان این را و او را آن
 نیز را و مفهوم سخن این است که آن دو چیز مغایر یکدیگر باشد و اگر هر دو یکی باشند این سخن در متغایم
 عرف راست نیاید و قائل آنرا نسبت بخطا کند انفعی منها أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ
الْإِيمَانَ و این دلیل است بر خروج عمل از مفهوم ایمان چه که قلوب محل ثبوت علم و تصدیق است
 پس معلوم شد که ایمان نام تصدیق است که بدل خلق میدارد و وَأَمَّا أَعْمَالُ الْجَوَارِحِ فَلَا يَكُونُ
فِي الْقُلُوبِ فَلَا دَخَلَ لَهَا فِي الْإِيمَانِ و همچنین است قوله تعالى وَلَمَّا يَكُنْ كُلُّ الْإِيمَانِ
فِي قُلُوبِكُمْ و قوله تعالى وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ از این هر دو آیات نیز معلوم شد که ایمان
 تصدیق است و محل آن قلب است که طبایع محل ایمان مقرر فرمود و اعمال را فعال جوارح است و از
 افعال قلوب منها أَلَمْ تَعَالَى أَمْرَ الْمُؤْمِنِينَ بِالتَّوْبَةِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ تَوْبَةُ نَفْسِكُمْ إِلَى اللَّهِ وَتَوْبَةُ قُلُوبِكُمْ إِلَى اللَّهِ جَمِيعَتُهَا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ و این توبه
 دلالت میکند بر صحت اجتماع ایمان مع المحصية چه که توبه نمیباشد مگر از گناه
 و الشیء لا یجتمعه مع ضدی مجزوه کما فی عمدة القاصح فرج بخاری الحنفی منها قوله تعالى
فَأَمْسُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالرُّسُلَ الَّتِي آمَنُوا وَالْيَسَارَ أَنَا أَسْأَلُكُمْ أَنْ تَكُونُوا هَذَا وَتَكُونُوا
تَذَرُوا الرُّسُلَ وَأَمْسُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا الْوَسْوَاسَ الْيَمِينُ مِنْكُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ
كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَأَتْ لَهُ قُلُوبُهُ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالرُّسُلَ الَّتِي آمَنُوا وَالْيَسَارَ أَنَا أَسْأَلُكُمْ أَنْ تَكُونُوا
 فرمود پس و لهذا شاه عبدالعزیز رحمہ اللہ صریح العزیز تحت قوله تعالى يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ
 مینویسد قد یکدیکه منقطع است آنست که ایمان در عرف شرع عبارت از تصدیق است بمعنی
 گروهی و با و در کردن آنچه بالیقین معلوم است که اندین محمد است صلی الله علیه و سلم زیرا که ایمان را
 در قرآن با جماع کار بول فرموده اند يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْيَسَارَ أَنَا أَسْأَلُكُمْ أَنْ تَكُونُوا
كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَجَاءَ وَلَمَّا يَكُنْ كُلُّ الْإِيمَانِ فِي قُلُوبِكُمْ و ظاهر است که کار بدل
 همین تصدیق است پس و نیز ایمان را مقرون بعمل صانع فرموده اند چنانچه در بیان الذین
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و مقرون بمعاصی نیز ساخته چنانچه در آیه فَإِنْ طَائِفَتَانِ
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الْفَكَاكُورَاءُ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَمْسُحُوا بِأَرْسُلِهِمْ

نیک راه ایمان و خلست و نه اعمال بد برهم زنده ایمان انما نطق اما الاحادیث
 آحادها حدیث جبرئیل است که در آن در تعریف ایمان وارد است آن تَوْفِیقِ بِاللّٰهِ
 وَفَلَاحِکُمْ وَکُنْیَهِ وَرُسُلُهُ الخ و در بیان اسلام قامت مسلمة و غیره نیز ضم فرمود
 صلی الله علیه و سلم خاتم نبی و سلم اخراجش کرده ثانیه با حدیث بطا قه است که ترضی و بر آن
 اخراجش کرده که در وی بابوم حشر حاضر آورده بروی تودونه سجالات یعنی طوارگناها مانند تو
 بصروی کشانیده که از دیدن منظر گشته حق تعالی او را فرما بدلی آن کف حَسَنَةً وَاِنَّهُ لَکَلِمَ
 عَلَیْکَ الْیَوْمَ بِسَرِّهَا یعنی با هر چه از کافه بیرون آرند که در وی آتَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ
 اِلَّا اللّٰهُ وَاَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُکَ وَاَنْ رُسُلَهُ نُوْثَیْهَ باشد و چون در میزان نهاده شود که
 بطا قه بر کف آن جمله سجالات گران آید فَلَا یُثْقَلُ مَعَهُ اسْمُ اللّٰهِ شَیْئًا ثَالِثًا حدیث
 لاری درست قُلْتُ وَاِنْ سَأَلْتَنِيْ وَاِنْ سَأَلْتَنِيْ مَرَّةً مَّرَّةً یُثْقَلُ عَلَیْهِ کَمَا مَرَّ حَوَالِیْ سِرَّیْهَا حَدِیْثُ
 الشَّفَاعَةِ عَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اَسْعَدُ النَّاسِ
 یَسْأَعُنِیْ یَوْمَ الْقِیَامَةِ مَنْ قَالَ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ حَالِصًا مِّنْ قَلْبِهِ مَرَّةً اَوْ اَنْجَارِی
 و نیز در حدیث شفاعت وارد است یَتَخَوَّجُ مِنْهَا قَوْمًا لَوْ یَعْمَلُوْا خَیْرًا قَطُّ
 خَامِسُهَا حدیث ترمذی و ابن ماجه است که فرمود علیه السلام که اختیار نمودم شفاعت را
 از آنکه نصف است خود را بلامتروود جنت برم پس شفاعت من باشد آنرا که بخدا چیزی را
 شریک ساخته مرده باشند و لذت بر وایت دیگر آمده که شَفَاعَتِیْ لَا هَلَّ اِلَیْکَ کَثْرَتِ مِنْ اَمْنِیْ
 معلوم شد که نفس تصدیق قلبی ایمان است و اگر عمل نیز برکن ایمان بودی تا رک عمال کافر
 بودی و خرج کافران و نوح بلکه نفس شفاعتش غیر منقول و ظایف معقول است فَتَدَّ بَرُّ
 سَادِسُهَا قَوْلُهُ عَلَی السَّلَامُ مَرَّ سَائِرُهُ رَہْلًا شَقِیْقَتْ قَلْبِهِ فَظَهَرَتْ اَصَادِقُ هَوَاْ
 کَاذِبٍ وَفَتِیْکَ دِیْ رَمْ مَقَابِلِ خُودِ اَزْ کَفَارِ قَتْلِ مَعُوْذُ که در حالت قتل خود او را سلام خود
 کرد و آساره از وی اعراض کرد و گمان میبانه نجات خود علی مَارَوَاهُ السَّیِّئَةُ سَابِعُهَا
 قَوْلُهُ عَلَی السَّلَامُ یَتَخَوَّجُ مِنَ النَّارِ مَنْ کَانَ فِیْ قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِّنْ اِلَیْمَانٍ چنانکه
 در صحاح وارد است اما الاجماع چنانکه در تحقیق حقیقت ایمان از خور از وی

و هیچ محدث دهری و عیسی و امام غزالی و ملا علی قاری و محقق تهرانی گذشت که اصل ایمان
 نزد جمله اهل سنت از سلف و خلف و محدثین و ائمه مجتهدین تصدیق قلبی است و اما ایمان کامل
 در آن نیز جمله متفق اند **أَمَّا الْبَقِيَّةُ كَيْفَ يَكُونُ جُلُودًا وَ لَوْ أَنَّكَ كُنْتَ تَفْقَهُ**
 نماز که از اعمال است موقت است و منقص باوقات خود و فرضیت ایمان غیر موقت است پس
 رنگین بودن فرض موقت مرغیر موقت را منقول نیست و نه منقول و اما الثاني پس میگویم که از
 ابتدای بعثت آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا وقت معراج که بعد چند سال بود قریب آمد علی از اربکان
 اسلام مفروض نبود پس سائیکه درین بیان تصدیق قلبی و اقرار شهادتین نمودند و قبل از ادراک
 ایمان فرضیت اعمال فوت شده اند آیا ایشان با ایمان مرده اند یا بلا ایمان اگر اول است مسلم
 و آن مین مدعی است و اگر ثانی است پس مخالف درایت و روایت است **أَمَّا الثَّالِثُ**
 پس شخصی ایمان آورد و در وقتیکه وقت هیچ فرض نبود (چنانچه بعد طلوع شمس در غریبستان عبادا
 و هنوز وقت هیچ فرض نرسیده بود که وی فوت شد پس آن شخص کافر و یا مسلمان بنا بر ثانی
 بدون عمل با وجودیکه آن رنگین ایمان است چگونه مؤمن میرود بنا بر اول فائده از قبول اسلام
 او را متحقق نشد پس در حق وی قبول و ترک اسلام هر دو یک سان گشت **وَاللَّذِمُّ بِالْأَعْلَى**
 بسبب مخالف بودنش از اعدادی صحیح **فَكَذَّبَ الْمُرُومُ وَأَمَّا الرَّابِعُ** پس او قاتل
 علی از مؤمن برگزیده میشود و جائز نیست درین وقت که گفته شود که ایمان انزوی منفعت گشت
كَمَا هُوَ بِالْأَعْلَى فِي تَحْقِيقِ حَقِيقَةِ الْإِيمَانِ وَأَمَّا الْخَامِسُ پس اگر عمل رنگین
 ایمان گردد می برسم که مراد از آن جمله اعمال زمان تکلیف است یا بعضی بنا بر اول پس در حین حیات
 هیچ کسی مؤمن نباشد بلکه بعد از زمان حیات ایمان مؤمن متحقق باشد چرا که در وقت حیات
 بعضی ارکان ایمان تا حال متحقق نشده و از عدم بوجود نیامده و آن اعمال زمان آینده
 است تا آخر حیات وی چرا که تا زمان انقطاع روح تکلیف لازم عبد مکلف است و لهذا
مَعَا لَا قَاتِلَ بِهِ أَحَدٌ قَطُّ و بنا بر ثانی پس مراد از اعمال ما فرایض باشد یا غیره فرایض
 پس بطلان رکبیت غیر فرایض یا مرکب در هر دو فرایض را ظاهر بطلان است یا تکلیف
الْعَقْلُ فِي أَحْكَامِ النَّفْلِ وَ مَا شَقَّ فِي النَّفْلِ پس نیز باطل است چه میگویم که مؤمن قبل از تحقق

در ظاهر قیاس

شرائط و اسباب در اخص (در امتداد طبع و عقل) مؤمن است با کفر و تقصیر اول ایمان بنیر ادا را که حق و معنی باشد
 و اثبات ذات بدون ذاتیات ظاهر البطلان است و بر حق ثانی لازم می آید که در من قبیل تحقیق اسباب شرط
 خود در من گردد و در نه کافر چنانکه گشتی و هَذَا اَيْضًا قَوْلُ أَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَمَّا السَّادِسُ مِنْ
 عمل از ایمان برکن قرار و عجم پس لازم آید که در مؤمن در یکجا باشد و ایمان وی در اوطان بیدار گشتی
 یعنی مثلاً مؤمن خود در خراسان باشد و ایمان وی در مکه مغنیه و مدینه منوره و حقیقت المقدس و عراق
 چنانکه در مکه حج و دیگر اعمال مفروضه از اجزای ایمان کرده باشد و در مدینه نماز کند و باشد و در بیت المقدس
 بنای رباطات و مساجد و تعلیم علم و دین کرده باشد و در عراق جهاد و غیره کرده باشد و محال است که مؤمن
 یکجا باشد ایمان وی در دیگر جاها یا مؤمن در قبر باشد و ایمان وی در مساجد و غیره از دنیا اما السَّابِعُ
 پس اگر عمل از شرط یا ارکان ایمان در بعضی ایمان بنیر ادا محال صمیم نبودی حال آنکه با جماع اهل سنت
 ایمان بنیر عمل صحیح است لهذا فاسق مرکب کبیره را مخلص فی النار نیگویند بطلان الخوارج و غیره **أَمَّا
 الثَّامِنُ فَمَا أَحَدُنَا مِنْ الْعُلَمَاءِ شَرَحَ التَّحَارِي بِتَفْصِيلٍ وَأَنَّهُ كَقَوْلِهِمْ بَيَانُ**
وَلِهَذَا مَقَابِلُ أَنْ يَمْلِكُ مَشِيئَةً قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فَصَنَعَ يَكْفُرُ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَفَر
بِالْكُذِبِ وَجُودِ دَيْنِ بَرٍّ وَبِطَلِّ مِيَا شَرِّسٍ جَمِينٍ بَطْلٍ مِيَا شَرِّسٍ مَعْنَاهُ دَيْنِ بَرٍّ وَبِطَلِّ مِيَا شَرِّسٍ
عَبْرَةً تَعَالَى لِحُكْمِهِمْ پس ثابت گشت که ایمان فعل قلب است انتمی مختصراً **سُؤَالُ** اگر اعمال از ایمان
 بنویسند آنحضرت صلی الله علیه و سلم چگونه فرمودی **عَنْ جَابِرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ**
إِنَّ بَيْنَ الرَّجُلِ وَبَيْنَ الشِّرْكِ وَالْكُفْرِ كَرَاتُ الصَّلَاةِ چنانچه در ترجمه خلاصه شعب الایمان
بهیچنی آورد که امام احمد بن حنبل و ابن مبارک و اسمعیل بن راهویه و ابویوب نعمتیانی و ابراهیم غنی
رحمهم الله بنیلین حدیث تارک نماز را عدا کافر میگویند و نیز فرمود علیه السلام مَنْ شَرَكَ
الصَّلَاةَ مَتَّعْتَهُ فَقَدْ كَفَرَ چنانچه طاعنی قاضی در شرح فقه اکبر بیان نیز اشارت کرده و بر
مرکب کبیره چگونه فرمودی لَا يَزِيهِ الزَّانِي جِبْنَ يَزِيهِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ بِالْهَدِيثِ جَوَابُ
أَمَّا قَوْلُ صَاحِبِ السُّؤَالِ أَنَّ بَيْنَ الزَّانِي وَالْمُشْرِكِ جَوَابُشِ كَذِبٌ كَمَا أَنَّ بَيْنَ الْكَاذِبِ وَالْمُشْرِكِ
جَوَابُ أَكْثَرِ أَهْلِ الْحَرَمِ كَأَنَّ بَيْنَهُمَا كَرَاتُ الصَّلَاةِ وَبِطَلِّ مِيَا شَرِّسٍ جَمِينٍ بَطْلٍ مِيَا شَرِّسٍ
بَلْ كَمَا أَنَّ بَيْنَهُمَا كَرَاتُ الصَّلَاةِ وَبِطَلِّ مِيَا شَرِّسٍ جَمِينٍ بَطْلٍ مِيَا شَرِّسٍ

در بیان این مسائل

در بیان این مسائل

جواب از آن

ترک گفته نماز استحقاقش است مانند کافر یا محمول است بر تحمل ترک یا مراد آن باشد که چون شخص ترک نماز کند خوف و خطر آن باشد که بفرساید یا منیش است که این مثل لعل کافراست انعمی و قاری رح در شرح گفته گفته قال الفقهاء من ترك صلاة لا يستحقنا فقد كفر اقول وهو احد ثانيا و لا مات قولكم السلام من ترك صلاة مستحدا فقد كفر انعمی گویم منیش چنین گشت من ترك الصلاة استحقنا او استحقنا لا فقد كفر و غیرش همین آیت قرآنی است بنا بر قول مفسرین و در مثل مؤمننا مستحدا فجاءوا به جمیعهم خالدا لا یدر که علود فی النار مؤمن را نباشد اگر چه مرکب کبر الیه است گشت پس منیش چنین است هر قتل مؤمن کرد از روی استخفاف یا احتمال یا قتل وی پسری کافر گشت باین و بعضی گفته من ترك الصلاة مستحدا فقد كفر ای کفر یا نعم الله یعنی مراد از کفر آن نیست که کفر باشد بقالی گمان قصه سلیمان علیه السلام لیلکونی شکرا ام آخرا بهر حال مراد از کفر ترک نماز بمعنی ظاهری نیست و در باز قضای لازمتر و ک فرض نبوی چرا که چیزیکه در زمان کفر فوت گردد قضای آن در زمان اسلام واجب نیست و الا لزم باطل فاللزم و مسئله

جواب سوال دوم یعنی الا یحسان یزید و ینقص است

که در اینجا نیز از روی تحقیق جمله کتب اهل سنت و جماعت حق بجانب حضرت امام ابوحنیفه کوفی است رضی الله تعالی عناه و منهم اجمعین نه آنچه مستتر من گفته در تکمیل الایمان زیر قوله و هو کلاب یزید و لا ینقص آورده چون ثابت گشت که حقیقه ایمان تصدیق قلبی است و آن خود یکی است و تقدیر ایوی راه نیست پس زیادت و نقصان در ایمان نبود چه زیادت و نقصان و در عدد باشد که کثرتی و تعددی دارد و اگر با وجود تصدیق اعمال داخل ایمان میبود زیادت و نقصان را بزیادت و نقصان محل بدان راهی بود و کذا لیس فلیکن پس این قول که الا یحسان لا یزید و لا ینقص که از امام اعظم منقول است بی اشکال و شبهه است آمده حقیقت آن اشاره است بخرج عمل از حقیقت ایمان چنانچه در مذهب اهل سنت و جماعت است فانهم و بالله التوفیق انعمی نام غرض از در احیا گفته اگر گفته شود که اتفاق سلف است بر آنکه ایمان یزید و ینقص بیزید بالطاعات و ینقص بالتقصیر و چون بموجب تفسیر شما ایمان تنها تصدیق است پس بدان کی و بیشی چگونه متصور گردد گویم که سلف مشهور و متکلم اند و کسی را از قول ایشان عدول نیست آنچه ایشان فرموده

جواب سوال دوم در کمی و بیشی ایمان

در سیه و حق گفته گردنم شافری است چه در قول ایشان دلیل است بر نیک عمل از اجزای ایمان نیست
و در کتب است از وجود آن بلکه چیزی است زائد کرده شده بر ایمان که بسبب آن ایمان زیاد میشود و حال آنکه
چیز ذات خود زیادت و نقصان را قابل نیست بلکه زیادت و نقصان ماهیت جد است که بر ذات
شیئی عارض میشود و از این مستصفاً بر آنند و ناقص میسازند بنا بر آن جائز نیست که گفته شود که انسان یا ده
میشود بسبب هر چه بلکه گفته میشود که وی زیاده میشود بسبب ریش خود و هر چه و گفته نمیشود که نماز زیاد
میشود از جهت ارکان خود بلکه زائد میشود از جهت آداب و منتهی پس این قول تصریح است از ایشان
بر نیکه مرایان را وجودی است مطلقه و پست مختلف میگردد و حال آن زیادت و نقصان انتهای و موافق است
این قول امام غزالی رحمه الله در مقرر خود ثابت شده که زیادت و نقصان از وجه تشکیک است و تشکیک در
ذات و ذاتیات واقع نمیشود پس اگر طاعات جزو ایمان و داخل ذات او شد پس زیادت و نقصان
ذاتیات لازم می آید و مؤخر آنکه ما نقل کردیم فی مکارر اید العقول فافهم ولا تفهم و بینیم همین است
مذهب امام که در نفس حقیقت ایمان کمی و بیشی از روی کسیت قائل نیست ملا علی قاری در شرح
نقد آن گفته که در ایمان کمی و بیشی نیست چه ایمان در اصل همان تصدیق قلبی است که بر جبهه جزم و اذعان
رسیده باشد یعنی نظرن غالب که احوال المشهور عند الجمهور پس زیادت و نقصان در آن ممکن نیست
تا آنکه هر که اگر حقیقت تصدیق حاصل گشت پست اگر اتیان بطاعات و اکتساب خیرات نمود و یا
از تکالیف سیئات در هر دو حالت تصدیق وی باقی است بحالت خود لا تغیر فیته اصلاً انفعلی
(زیرا که عمل برای تصدیق شرط است و نه شرط کما می) امام رزم در نقد آنکه فرموده
ایمان اهل السماء و لا من الارض و لا یزید و لا ینقص ملا علی قاری در شرح گفته ایمان اهل السماء
من السماء بلکه و لا من الارض و لا ینقص و لا یزید و لا ینقص و لا یزید و لا ینقص و لا یزید و لا ینقص
لا یزید من جهة المؤمنین به نفسه چه اگر تصدیق تا و نیکه بر وجه تحقیق نباشد پس آن تصدیق
در مرتبه نظرن و نزدیک است و لا یزید و لا ینقص غیر مفید می باشد در مقام اعتقاد عند ارباب التامید قال الله
تعالى ان الظن لا یغنی عن الحق شکیا همین تحقیق است که ایمان قبول زیادت و نقصان از
جسیت اصل تصدیق نمیکند چنانچه امام رازی گفته است انتی مختار و شیخ الاسلام در ترجمه
بخار و گفته است انما از انما ضعیف و صحاب و رزم نقد کنند لا یزید و لا ینقص و لا یزید و لا ینقص و لا یزید و لا ینقص

در بیان
کمی و بیشی
ایمان

قبول زیادت و نقصان نکند مراد بدان نفس تصدیق است که در اکثر اوقات است نفس با نیست خود
چه ایمان حقیقت واحد است گردیدن بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم که از طرف شایع مانور و مطلوب خود
نقصان درین حقیقت فای آن است و تفاوتها اعتبار جهات که خارج از ذات باشد منکر نیستند از حقیقت
از ایمان آحاد مردم با ایمان انبیاء فرقین است که بر آحاد پوشیده نیست چه جای اینکه امجاد و لیکن آن
در جهات خارج از ذات ایمان است چون شدت جلال و انکشاف و مانند آن پس خیال کرده میشود
این تفاوت را در ذات ایمان و حال آنکه نه چنین است پس معلوم شد که اختلاف احوال در زیادت
و نقصان معنوی نیست بلکه محض در لفظ است بجهت تنبیه بر آنکه زیادت که از آیات و آثار معلوم
میشود راجع بنفس ایمان نیست بلکه بانصاف مؤمن و جهات خارج از ذات است و این کمال و قدرت
نظر امام است در انتمی و کتبیه همین معنون را امام غزالی رحمه و احیا نموده چنانچه بطرز سوال و جواب
گذشت و محقق دلموی در مدارج گفته و تحقیق درین باب آنست که زیادت ایمان و نقصان آن
بزیادت عمل و نقصان او است - و هر که قائل نیست به دخول عمل در ایمان قول زیادت و نقصان ایمان
از وی منصوص و معقول نه و مجرد تصدیق آنرا قابل نه نعم کمال و نقصان و در تصدیق از جهت اختلاف
صفات و تباین حالات از قوت یقین و تعمیم اعتقاد و موضوع معرفت و دوام و اعتیاد و حضور قلب
جلدی است از زیادت و نقصان نه انتمی و در کشف اصطلاحات الشنون و عینی شرح بخاری
آورده که رئیس المتکلمین امام رازی گفته که بحث زیادت و نقصان ایمان و یا عدم آن لفظی است
زیرا که اگر مراد بایمان تصدیق و از این پس تصدیق قبول زیادت و نقصان نمی کند چه اگر واجب و لازم
درین محل یقین غیر قابل است متفاوت را بسبب عدم احتمال فیض احتمالات در این که منافی یقین است
و لکن با بعد و آنچه در اگر مراد بایمان اعمال و طاعات گیرند پس قابل کمی و بیشی است و این ظاهر است انتمی
مختصر باقی ماند مذہب امام بخاری رحمه در باب یزید و یثقف محتمل است که مذہب و صحیح با امام اعظم
یکسان باشد یعنی از وی کیفیت باشد تصدیق و این ظاهر است از حال و شی چرا که وی استلانی آیات قرآنی نموده
هر چند که تخمین زیادت و نقصان در ایمان از ذهن ظاهر بنیان خفی بود مگر امام بخاری رحمه بلائیل
از آن ظاهر نموده و محتمل که مخالف امام اعظم رحمه باشد یعنی قائل باشد به کمی و بیشی ایمان از وی کمیت
بسبب اعمال مگر درین صورت حاجتی بدلیل هر نیست چه اسے دلائل کثیره و قرآنی و احادیث بنویس

در بیان
کمی و بیشی
ایمان

چرا که در صورت مرادنا ایمان معنی مجازی باشد یعنی تصدیق با افعال و کمی و بیشی آن بسبب زیادت و نقصان افعال ظاهرست مصلحت هیچ دلیلی نیست چنانچه این معنی را شرح صحیح بخاری و تفسیر القاری آورده پوشیده نماند که اگر ایمان عبارت از همین تصدیق بود پس زیادتی و نقصان تواند که باعتبار کیفیت حقه و منقضا باشد و استدلال مصنف رحمه البایات و غیره نیز ناظر است به همین حال و البرقعد بریکه اعمال داخل ایمان باشد زیادتی و کمی نیز ظاهرست و هیچ حاجت بدلیلی نیست انتهی علاوه آنکه این مذهب مخدوش است همانکه اگر گفته شود که بِنَاء عَلَى أَنَّ اتِّفَاءَ الْجُزْءِ يَسْتَلْزِمُ اتِّفَاءَ الْكُلِّ فَلَوْ نَقَصَ مِنَ الْإِيمَانِ لَا نَقَصَ الْإِيمَانُ مِنْ لَدُنْهِ

چرا که چون در صورت کمی ایمان از انشغای جز لایهستی است و از انشغای جز مرکب من حیث الکرکب نیز نمی ماند پس چگونه گفته میشود که مذهب امام بخاری رحمه صاحب زیادت و نقصان بلا اختیار معنی مجازی نیز صحیحست و نیز رجوع الی المجاز بلا تذکر الحقیقه مخدوش است پس ترین جوابها آنست که گفته شود که مذهب امام بخاری رحمه صاحب زیادت و نقصان از دو کیفیت نیاز است که یکت فلا ضاع فکلا

بر وجهی است و اندم فیه نه سالک | که موسی بے عصا این راه نتوانست طی کردن

سوال اگر گفته شود که آنچه شما باتباع امام خود میگوئید آن نیز مخدوش است زیرا که مقتضای کمال است که ایمان بنی صلی الله علیه و آله و سلم و ابو بکرین بلکه جمله صحابه و کبریای است و با ایمان آحاد الامة مستوی است و این نیز باطل است بالاجماع الجواب گوئیم که در تحقیق سابق بخوبی ظاهر گشت که اصل ایمان نام تصدیق است و در تصدیق اگر چه از روی کسیت زیادت و نقصان نیست مگر از روی کیفیت مراتب یقین متفاوت اند و امام ابوحنیفه را رحمه در زیادت و نقصان ایمان از جهت کسیت انکار است و از جهت کیفیت اقرار و این مستجاب بالاتیاز در میان ایمان آحاد الامة و انبیای ذوی الطمعه خلاصه آنکه کمی و بیشی در ایمان بود وجهی است یکی ازین اعتبار که ایمان از مقوله کیف است که در ان شدت و ضعف ممکن است یا چنین گفته شود که ایمان نام یقین است و مراتب یقین متفاوت میشود و دوم کمی و بیشی

در حدیثی است که فرموده است که ایمان را از روی کسیت و از روی کیفیت میگویند

در حدیثی است که فرموده است که ایمان را از روی کسیت و از روی کیفیت میگویند

در مقدار از روی جز بودن اعمال مرایان را پس امام رضا اول را قائل است مگر دران امام گفتگو
نفرموده و نه با وی و این بحثی پیش آمده چرا که در عهد امام رضا اختلاف مردم در جز بودن اعمال بود
مرایان را که آن موجب کمی و بیشی است در مقدار و کیفیت از اقلی نیست و اینست حق و اینست
عرض امام رضا و از ثانی انکار است و ازین لازم نمی آید مساوات ایمان عوام با ایمان صحابه کرام و
دیگر خواص و ذی الاحترام و آنرا که امام رضا در صفر اعتقاد مطلقاً منکر میداشتند حقا که بر مقصد
امام و وقت نظر آن عالی مقام رحمه الله اطلاق نیافته بلکه شمره از اسمان بصارت با یکیش شام
جانش نشیده شاه عبدالعزیز رحمه الله در تفسیر خود تحت قوله تعالى يَوْمَ تُنْفَخُ الْفُتُكُ بِالْغَيْبِ
می آرد و تحقیق مقام آنست که چنانچه هر چیز راسته بخودست و وجود عینی وجود ذهنی وجود عقلی
همچنان ایمان را نیز ازین سه خود وجود تحقیق است و قاعده مقررت که وجود عینی هر چیز اصل است
و باقی وجودات فرع و تابع آن وجود اند پس وجود عینی ایمان نوری است که در بدل حال
میشود بسبب رفع حجاب بینة و بین الحق و همین نورست که در آیه مثل نُورِهِ کَمِشْكُو
فِهِمْ مَضْبُوبٌ کَمِثْلِ شِعَالٍ آن باشد تمام نموده اند و آیت الله وَلِیَ الَّذِیْنَ آمَنُوا اَنْجِزْ
مَوْعِدَهُمْ اَلَمْ تَرَ اَنَّ الْتَوْبَةَ سَبَبَ اَنْزَالِ بَارَانْدَ سَارِ اَنْزَالِ مَوْعِدِهِ تَابِلِ قُوْتِ
و ضعف و اشتداد و انتقاص است چنانچه در آیه اِذَا قُلِّیْتُ عَلَیْهِمْ اَیَّاهُ كَاذِبُهُمْ اِنَّمَا كَا
و دیگر آیات بسید بان اشاره فرموده اند انتهی و ملا علی قاری در شرح فقه اکبر گفته که
بعضی محققین مانند قاضی عضد و غیره گفته که تا تسلیم نمی کنیم حقیقت تصدیق قبول زیادت
و نقصان نمیکند بلکه بر آئینه تصدیق از جهت قوت و ضعف متفاوت میشود بسبب تحقیق
بودن آنکه تصدیق احادیث و اقوال است اصلاً مانند تصدیق نبی صلی الله علیه و سلم نیست و از این جهت
که برای علم علیه السلام و لکن لَیْسَ بِمَوْثِقٍ قَلْبِیْ یعنی قبل از مشاهد که مطلوب تصدیقش بر من بوده
و بعد از مشاهد که آن تصدیق وی علیه السلام با قوی مراتب و اعلیٰ مناصب خود رسید گویم
معدومش گشته و منقوض شده است قول ایشان بدینطور که آنچه گفتید مسلم است مگر قائده از آنست
چرا که نزاع در تفاوت ایمان است بحسب کسب یعنی از روی قوت و کثرت و پس و اما تفاوت ایمان
بحسب کیفیت یعنی از جهت قوت و ضعف پس خارج است از محل نزاع که بالاتفاق مسلم است

فاهم انتی مختصراً و از نیجاست آنچه بعدین کتاب آورده که از امام ابوحنیفه رهنمودی است که
 میگفت ایمانی که ایمان جنبه عقلی و لا اقول و مثل ایمان جنبه عقلی که اگر شکیست مقتضی
 مساوات است در هر صفات و اما نفس تشبیه پس مقتضی آن نیست بلکه کافی است برای مطلق
 تشبیه مساوات در بعضی صفات پس کسی نه باشد از عامه افراد که مساوات کند میان ایمان و ایمان
 و ایمان ملائکه انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات من عقل و خیر پس چه جای این ایه امجاد انتی

گر خیر از خود نداری پس که بریندی لسان
 و اینچنین نیز باریک از کمال وقت نظر امام اعظم رح است که هر کس ایمان یقین نمیشود

دانش خوشبین گمن ضائع	نزد تاوان بهر زک و کسوس	نزد اهل عیس و زرقه است
در میان گدا و کیکاؤس	می نیرزد و پشته تره	پیش بقال علم الینوس
علم و حکمت پر پیش و نابار	گاو و خرا بیار کاه و سبوس	و از نیجاست آنچه علامه عینی

در عمده القاری شرح البخاری از امام المتکلمین آورده که گفته قال الطحاوی مکمل فی التعلیل
 پس هر جا که اقامت دلیل شد بر یکد ایمان قبول نمیکند زیادت و نقصان پس آن مصروف بسوی اصل
 ایمان که تصدیق است باشد و هر جا که دلالت نمود بر یکد ایمان قبول زیادت و نقصان میکند پس آن
 مصروف بجا نبایمان کامل است و آن آنست که مقرون بعمل باشد انتی پس آنچه مقروض جابل از
 حقیقت غافل بجهالت شاغل کامله میبوی از ایمان معرمانه خود را سیاه ساخته و بموجب حدیث
 لکن آخر هذه الاثره او کما استهزار از ایمان خود پاک شسته در سوال خود امام فرمود و مقهور
 و پیروان باشند و ی ما هفت تیر طعن و لعن ساخته بر هر حالت و احوال و منی نیست از امام همام و حکم ع

ای بسا آرزو که خاک شده	گای بر ایشان بهر قصد نمیشود	صمیمت بد میانه نیکان
شورش و فتنه و فغان دارد	سگ دیوانه گر چه می نگزد	پوی او مرد را زبان دارد

الحاصل و نیز ملاطی قاری گفته تحقیق آنکه هر آینه ایمان چنانچه امام رازی گفته قبول زیادت
 و نقصان نکند از حقیقت اصل تصدیق بخلاف جهت یقین چه مراتب اهل یقین مختلف است
 در کمال و درین کما اشارة الیه سبحانه تعالی بقوله واذ قال ابراهیم رب اربني
 کیف تحیی الموتی قال او کون مؤمن الا یدریه ان مرتبه عین الیقین من مرتبه کلم الیقین است

در بیان تفاوت میان ایمان و ايمان
 و اینچنین نیز باریک از کمال وقت نظر امام اعظم رح است که هر کس ایمان یقین نمیشود
 و اینچنین نیز باریک از کمال وقت نظر امام اعظم رح است که هر کس ایمان یقین نمیشود

وَلَا تُؤْمِنُ أَكْثَرُ النَّاسِ حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ الْغِيَاةُ **شنیده کی بودمانست دیدن** | بنا برین تحقیق پس مراد بزیادت
 نقصان قوت و ضعف ایمان است نه کمی و بیشی آن و ما قطعاً میدانیم که هر آینه ایمان اتحاد الایمان
 مانند ایمان نبی صلی الله علیه و سلم نیست بلکه و نه مانند ایمانی بی بکریمه باعتبار هذا التحقيق انهمی یعنی
 قوت آن بنا بر قوت و ضعف ایمان و تصدیق است نه از جهت کمی و بیشی آن و علامه معنی تحت قول
 بِنَامِيهِمْ يَزِيدُ وَيَقْصُرُ آورده و اما على تقدير أن يكون لا يمكن نفس التصديق
 قائمه ايضا بزئده و ينقص أى قوة و ضعفا أو إجمالا و تفصيلا أو تعددا و بحسب
 تقدير المؤمن به و تفصيل تعدد مؤمن به راز غمشی در کشف چنین ذکر کرده و عین این
 حکایس به اول ما تأتاهم به الذى هلك الله عليه و سلم التوحيد كذا أموا بالله و هذه الآية الصلوة
 و الزكوة ثم الحج ثم البكاء فإزادوا الإيمان إلى إيمانهم انهم و انچه امام ابو صفیه فرموده درین آیه است
 و لا اذن و اذن ثابت است مگر فرموده است پس از آنکه می خورد از ایشان که می بیند این عین نبوت بر ایشان
 آنکس بگوشت تر شود و بگوشت او کسی بت آفت می آید | حال تکلم بایشان پیداست | از که همان بگوشت او که در دست
 معنون قول مذکورانکه در متعلق ایمان هیچ تفاوت نیست یعنی از جهت معتقدات همه مسلمانان
 برابر اند بر آن اشیا که اعتقاد و اشعن بران ضرورت برای جلال ایمان یکسان است زمینیان
 باشند یا دانیان صحابی باشند یا غیر یعنی در توحید باری تعالی و تصدیق نبوت آنحضرت علیه السلام
 در جمله آنچه از نزد خدا آورده کسی را کمی و بیشی نیست چه کمی درین عین کفر است و در هر چه کمی
 ممکن نباشد صورت زیادت نیز متصور نه پس قول امام بن عیین ایمان است سوال چونکه خفیه
 از زیادت و نقصان ایمان منکر اند پس آیات مذکوره ذیل را که صاف دال اند بزیادت
 ایمان و لهذا حضرت امام بخاری رمز برای اثبات مدعای خود بر آن استدلال گرفته چه جواب
 میدهد آن اینکه فرمود حق تعالی وَ ذُرْئًا هَدَىٰ وَ قَوْلُهُ تَعَالَى وَ يَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ
 اهْتَدَىٰ وَ هَدَىٰ وَ قَوْلُهُ تَعَالَى وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا سَرَّادُهُمْ هَدَىٰ وَ قَوْلُهُ تَعَالَى
 لِيَزِدَنَّ اللَّهُ إِيْمَانَهُمْ إِيْمَانَهُمْ وَ قَوْلُهُ تَعَالَى وَ يَزِدُّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا إِيْمَانَهُمْ وَ قَوْلُهُ تَعَالَى
 أَكْمَلَهُمْ زَادَهُ هُدًى إِيْمَانًا فَآمَنُوا الَّذِينَ آمَنُوا فزَادَهُمْ إِيْمَانًا فَآمَنُوا وَ قَوْلُهُ تَعَالَى
 فَآمَنُوا هُمْ فزَادَهُمْ إِيْمَانًا وَ قَوْلُهُ تَعَالَى وَ مَزَادَهُمْ إِيْمَانًا فَآمَنُوا وَ قَوْلُهُ تَعَالَى

بنا برین تحقیق

بی تخاشاد بل با کاذب از فرق زانکه مرجیه شمرده و از حدیث سبک باب المومنین فسق خونیه و دل خبر ده
 سراسر از حدیث عن محمد بن قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ايما مسلم شهد له
 ان لا اله الا الله قلنا وثلاثة قال وثلاثة قلنا واثنان قال اثنان ثم قال لا اله الا الله و لا اله الا الله
 غفلت نموده و حال آنکه صلوات الله علیه و آله و سلم از حدیثی از ائمه اطهار علیهم السلام
 و رفته الا بیا که بر عهد دل و ارکان دین متین اند ثابت و موجود است چنانچه از ملاحظه مناقبه و حمایه
 امام دهم بر احدی مخفی نیست با خصوص از کتب مؤلفه اجداد فضلا و کبار علما خاص در مناقبه سی چنانچه نصف بسیار
 محرز سطور نیز شده از اسامی آن در سلسله پنجم تبرکات درج این کتاب نموده و چه نیکو فیصله است آنچه
 علامه عصر خود مولوی محمد عبدالحی مرحوم متوفی ۱۲۸۵ هجری قمری در تالیف توفیق محمد شرح مواعی امام مجید
 کرده و آن نیز در آخر سلسله دوم و در باب اوراق تحریر یافته است پس با وجود این تحقیقات امام رها
 از مرجیه شریون صاف ستم بر جان انصاف کردن و نافع خون حق ریختن و گلوئی صدق و صواب
 فشردن و باز از بهتان و افتراء راجع و داون و دور از سدا و مقرون بفساد دست

معتمد از ملا حنکة کتب اصول و عقائد صاف ظاهر میشود که در میان اصول و عقائد امام صاحب رده
 و در میان عقائد و اصول مرجع بگویند بید و مفارقت شدید ثابت است و بطریق نمونه از عقائد مرجع یکی
 اینکه بعد از ایمان مؤمن مانع گناه مقرر نمیکند چنانچه در کتب عقائد بالقرع مسطور است حالا که در فقه اکبر
 امام انکار رده در صحت عقائد خود صاف ابطال آن فرموده و گفته و لا نقول ان المؤمن لا یغفر الذنوب

فکفر من غایب قولاً حقیقاً و انما من الفقہ السقیم

اصناف باید دید که با وجود این تصریحات در نفی مذہب مرجع باز هم ویرانه از مرجع گفتن
 چه قدر بی انصافی و کراهی است **چشم انصاف کشادین باز آیدین** و آنچه مختصر بدین باب

استدلال بعبارت فقیه الطالین نموده نزد اذکیای ذوی انصاف قابل قبول نیست بچند وجه
 و جداول بلکه در کتب نسبت از بعضی اصحاب امام بهام کرده اند که خود امام را مرجع گفته
 حیث قال فیما یقع من کتاب بی عینة النعمان چنانچه در اکثر نسخهای صحیحین عبارت است و آنچه
 از قوم جا کفر پنجاب نو مسلم محی الدین نام غیر مقلد کتب فروش لاهوری شنیع فقیه الطالین از بهام
 خود طبع ساخته و در آن لفظ بعض را از میان بر داشته و بدین الفاظ نوشته فقه انصاف آبی حقیقة
 از سهو کاتب باشد و یا از راه تعصب و بی دینی و بی آسائے فعلیه

از مضمون و زودی یا ران نمی باشد غمی مارا چنان بستم مضمون را که نتواند کسی هر دن

و خود چگونه صبر کند که جمله اصحاب امام اعظم را بصفت مرجع اصطلاحی متصف باشند و حالا که
 از اصحاب وی را کسانی اند عظیم الشان که فقها و محدثین و مجله اهل استقامت و بجا که را مقتدا و پیشوا اند
 هر دو یکی و عبد الله بن مبارک و داود طائی و مسمر بن کدّام و بشر طائی و زفر ابو یوسف و محمد از اساتذّه
 امام شافعی و طبر و حیان و سئل بلکه و ثوری و امام مالک نیز و غیرهم رضی الله تعالی عنّهم و منهم جمیعین
 پیستر باید داشت که صابیل مذہب امام رده و نیز در کسانی که تابع فروعات امام رده بودند را مختلف بود

بعضی از ایشان از ان قبیل اند که در اصول و عقائد همه را قدم بقدم موافق امام خود بودند چنانچه از
 کتب فقه و حدیث هوید است و بعضی دیگر در اصول و عقائد معتزله را مرجع و در سائل فروع و املاک
 و عبادات حنفی بودند چنانچه شاه ولی الله محدث دہلوی برج در تفهیمات البیہ و رد و فقه کشاف
 اهل مذہبہ و التّابعین که فی الفروع اراء مختلفه فیهم المنزلة کما لجمالی و آری ها کش

استدلال استدلالتی در بیان مختصر

فایده امام از هر مذہب بودند

مگر حضرت عائشه رضی الله عنہا برای ترفیع و تخریص می از همه نماز شبید حضرت صلی الله علیه وسلم پیش و
 مها را بوجو تعبیر فرموده و بحسب مذاق طبع از تعداد رکعات نماز تہجد در ضمن و تریز او را مطلع
 کرده باشد بطوریکه نماز تہجد گاہی چهار رکعت است و گاہی شش تا هشت و در رکعت موافق
 فوق و شوق طبع و اما نماز وتر پس در همه صورت سده رکعت است نه کم و نه بیش و بروایت
 ابی سلمہ بن از عائشه نیز و در سده رکعت است چنانچه در حدیث مذکور در استدلال غیر مقلد گذشت
 كَمَا لَيَسَّ لَنَا الْخَيْرُ وَنِيزِ رَوَايَتِ سِتْ اَزْ عَبْدِ الْعَزِيزِ قَالَ سَأَلْنَا عَائِشَةَ يَا أُمِّي شَيْءٌ يُؤْتِي
 رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَتْ كَانَ يَقْرَأُ فِي الْأُولَى بِسْمِ اللَّهِ اسْمُ الرَّبِّ
 الْأَعْلَى وَفِي الثَّانِيَةِ يَقُولُ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ وَفِي الثَّلَاثَةِ يَقُولُ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَالْمُقَوَّنِينَ
 مَرَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَأَبُو دَاوُدَ وَابْنُ مَاجَةَ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَابْنُ مَعِينٍ وَنِيزِ رَوَايَتِ سِتْ
 اَزْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يُسَلِّمُ فِي رَكْعَتِي الْوُتْرِ رَوَاهُ
 النَّسَائِيُّ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَنِيزِ رَوَايَتِ سِتْ اَزْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يُسَلِّمُ إِلَّا فِي آخِرِهَا مَرَوَاهُ الْحَاكِمِيُّ فِي الْمُسْتَدْرَكِ وَقَالَ
 عَلَى شَرْطِ الشَّيْخَيْنِ وَنِيزِ رَوَايَتِ سِتْ اَزْ ابْنِ أَبِي شَيْبَةَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 كَانَ يُؤْتِي ثَلَاثَ مَنْ آخِرِ اللَّيْلِ بِسَلَامٍ وَبِأَمْرٍ بَخِيلٍ طَاهِرٍ كَرِهَتْ أَنْ تُخْفَرَ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَكْعَتٌ بَعْدَ رَكْعَتٍ وَآخِرُ عَمْرِهُ شَرِيفٌ جَرَأَ كَرِهَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا وَغَيْرُهَا بَعْدَ رَكْعَتِ
 وَفَاتِ أَنْخَضَتْ عَلَيْهِ السَّلَامُ ابْنُ خَمْرٍ وَادَّاهُ خُفَاكُهُ الْخَافُ جَوَابِي كَرِهَتْ لَكَ وَغَيْرُهَا بَرَأَنَ اَلِ
 بَعْضُ اَزْ اَنْ اَحَادِيثِ مَرَوِيَّةٌ دَلَالَتِ بَرِيكَ رَكْعَتِ وَتَرْمِذَانِ يَطْبَعُونَ بِخِيَارِ بَصَلِيٍّ مَجْمُوعٍ
 بَرَأَتِ اِسْمِي اَمْرًا ابْنِ مَنَابِطٍ وَكَلِمَةٍ لِمَنْ مَحْصَرُ كَشْفِ وَتَرْبِ سِدِّ رَكْعَتِ بَعْدَ اَزْ سَنَ اَبْنِ اَحَادِيثِ يَتَوَانَدُ
 چنانچه از احادیث دیگر که لا تعد ولا تحصى است نیز مبرور است چنانچه روایت است از غصبی
 أَنَّهُ سَأَلَ ابْنَ عَبَّاسٍ وَابْنَ مَعْمَرٍ عَنْ صَلَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
 بِاللَّيْلِ فَقَالَ ثَلَاثَ عَشْرَةَ رَكْعَةً مِمَّا شَأْنُ وَيُؤْتِي ثَلَاثَ وَرَكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْفَجْرِ
 مَرَوَاهُ ابْنُ مَاجَةَ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَنِيزِ رَوَايَتِ سِتْ اَزْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ كَانَ
 رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقْرَأُ فِي الْوُتْرِ بِسْمِ اللَّهِ اسْمُ الرَّبِّ الْأَعْلَى الَّذِي

در رمضان و غیر رمضان همواره یکسان بود و آنچه در حدیث حضرت عائشه رضی الله عنها بر روایت ابی سلمه آمده
مراد از آن این نماز تجمیع است پس در استدلال مستتر بر هشت رکعات نماز تراویح از آن سراسر غلط و بی فایده
چرا که این تعداد رکعات نماز تجمیع است نه تعداد رکعات نماز تراویح - و این هر دو نماز با هم جدا گانه اند
نماز تراویح چیزی و دیگرست که مخصوص شبهای رمضان است و در احادیث بقیام رمضان تعبیر از آن
آمده و نماز تجمیع چیزی دیگر که عام است شامل همه آخر شبهای سال تمام و این امر هم ازین حدیث عائشه
ظاهرست جایگزینیم را بیان فرموده و تخصیص بر رمضان خریف نکرده حیث قالک ما کان رسول الله
صلی الله علیه و سلم یخرج فی شهر رمضان و لا فی غیره علی احدى عشرة رکعة الحدیث
چه اگر مراد از آن نماز تراویح بودی تعمیم فی رمضان و لا فی غیره که محمل دعاست هرگز نظر مودی
و از نیابت که از زمان حضرت عمر که هزاران صحابه را موجود بودند تا این زمان کسی از میت کت
بودن تراویح انکاری نیاورد و مگر درین زمانه ما بعضی چنین علمای ناخوانده ظاهر شدند که ایشان غلطی
حضرت عمر مع سایر صحابه را و انمودند سبحان الله مثل مشهورست که حلاو خوردن راد منی بایدست

در هر جای که یکبار توان تا ضحی | که جای اسپر باید انداختن | و حال آنکه در صحاح احادیث
اتباع مطلق صحابه و اوست آنکه فی کمال الجود یا یومئذ یقتل یومئذ یقتل یومئذ یقتل و خصوصاً در حق خلفاء
راشیدین و اوست علیه السلام یسئلی و سئل الخلفاء الراشدین الخ و العیدین و خصوصاً بر اتباع یحیی
چنین ارشاد آمد و ائمة من ائمة الدین من بعدی ابی بکر و عمر و عثمان و علی و ابی طالب که کرده شد از
تلقای نفس خود نیست بلکه اگر بفعل برین تصریح کرده چنانچه در فایده التفتیح و نیز در انقاسی اثبات
میت رکعات تراویح از شاه عبدالعزیز محدث دهلوی هم آورده که پس وجه تطبیق در میان این
روایات که صریح دلالت بر زیادت گنجی و کفیی نماز آنحضرت صلی الله علیه و سلم در رمضان بر غیر آن
میکند - و در آن روایت که نفی زیادت میکند همین است که آن روایت محمول بر نماز تجمیعست که در رمضان
و غیر رمضان یکسان بود و غالباً بعد و یا زده رکعت مع الوتر میرسد و دلیل برین حمل آنست که راوی
ابن حدیث که ابو سلمه است در جمیع این روایت میگوید که قالت عائشة فقالت یا رسول الله اننا کم
قبل ان نؤمن قال یا عائشة ان عیبتی تنامان و لا یام قلنی ان الله اهل العباد فی و سئل
و ظاهرست که نوم قبل از و تر نماز تجمیع تصور میشود و در غیر آن روایات زیادت محمول بر نماز

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلَّى فِي الْمَسْجِدِ ذَاتَ لَيْلَةٍ فَصَلَّى بِصَلَاتِهِ تَامَةً
 ثُمَّ صَلَّى مِنَ الْقَابِلَةِ فَكَثُرَ النَّاسُ ثُمَّ اجْتَمَعُوا مِنَ اللَّيْلَةِ الثَّلَاثَةِ أَوِ الرَّابِعَةِ فَلَمْ يَجْعَلُوا
 إِلَيْهِمْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَمَّا أَصْبَحَ قَالَ قَدْ سَأَيْتُ الَّذِي صَنَعْتُمْ
 فَلَمْ يَكُنْ غَيْرَ مِنَ الْخَوْفِ إِلَيْكُمْ إِلَّا أَنِّي خَشِيتُ أَنْ يُغَيَّرَ عَلَيْكُمْ قَالَ وَذَلِكَ فِي رَمَضَانَ
 پسر بعد از طلوع شستن حضرت عمر از فرضیت آن بسبب انقطاع و می در خلافت خود در مسجد نبوی
 بطوریکه از مرضی مبارک مصطفوی صلی الله علیه و سلم یافته و دانسته بود آنرا تراویح و او یعنی در مسجد
 با جماعت حکم فرمود و همین اجتماع : در مساجد فتنه الیحد عه هذیه گفت که توالی قیام
 رمضان و یا تعداد رکعات آنرا که هست بود چنانچه معنی محمد سعد الله به در اقامی خود قول حضرت
 شاه ولی الله درین باره نقل کرده که صحابه کرام درین نماز بسته وجه تفرق کرده برای تیسر اول
 اجتماع در مساجد و همین است معنی یَقَمُّوا إِلَيْكُمْ هَذِهِ که حضرت عمر فرموده وَتَوَكَّلُوا عَلَى اللَّهِ فَتَبَرُوا
 عُمَرَ كَمَا تَوَكَّلُوا مَسَاجِدَ نَا که حضرت علی فرمود انتمی مختصرا و همین است مستفاد از اقوال دیگر
 این حدیث امام نووی رحمه الله علیه **قوله** فَمَثَلُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي
 مَعْنَاكَ اسْتَمْرَارُ هَذِهِ الْمَدَّةِ عَلَى أَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ يَقُومُ رَمَضَانَ فِي بَيْتِهِ مُصْفِرًا
 حَتَّى الْقَطْعُ صَدْرًا مِنْ خِلَافَةِ عُمَرَ ثُمَّ جَعَلَهُمْ عَلَى أَبِي بِنِ كَتَبَ رَمَضَانَ فَصَلَّى بِهِمْ
 جَمَاعَةً وَاسْتَمَرَ الْعَمَلُ عَلَى فَعْلَاهَا جَمَاعَةً وَقَدْ جَاءَتْ هَذِهِ الزِّيَادَةُ فِي صَحِيحِ
 الْبُخَارِيِّ فِي كِتَابِ الصِّيَامِ إِنَّهُ كَلَّمَ التَّوْبِيَّازِينَ بَيَانِ مَمَاتٍ ظَاهِرٍ بِرِثَتِهَا جَمَاعَتِ رَمَضَانَ
 از حضرت عمر از احداث یافته و در نفس توالی نماز تراویح در پیش از آن نیز بود که صحابه و تابعین در
 در بیوت خود او میاشتند و همین است در معنی شرح موطا ثُمَّ جَعَلَهُمْ عُمَرَ عَلَى أَبِي بِنِ كَتَبَ
 فَصَلَّى بِهِمْ جَمَاعَةً وَاسْتَمَرَ الْعَمَلُ عَلَى فَعْلَاهَا جَمَاعَةً انتمی و فاضل زرقانی در شرح موطا
 نوشته و قَالَ ابْنُ عَبْدِ الْبَرِّ كَرِيسُ عُمَرَ رَمَضَانَ الْأَمْرَ صَنِيعَةً صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَتَوَكَّلُوا
 صَلَّاهُ عَنِ الْمُوَالَةِ عَلَيْهِ الْأَحْفَيشَةُ أَنْ يُغَيَّرَ عَلَى أُمَّتِهِ وَكَانَ صَلَّاهُ بِالْمُؤْمِنِينَ
 سَأَوْفًا مَرَجِمًا فَلَمَّا أَمِنَ ذَلِكَ عُمَرَ مِنْ أَقَامَهَا وَأَمَّا مَا فِي سَنَةِ أَرْبَعٍ عَشْرَةٍ مِنْ
 الْهَجْرَةِ إِلَى أَنْ قَالَ فَابْتَدَعَ عُمَرُ وَتَابِعَهُ الصَّحَابَةُ وَالتَّامُّ إِلَى صَلَّاهُ حَبْرًا

وَإِذَا اجْتَمَعَتِ الْقَحَاكَةُ عَلَى ذَلِكَ ذَكَرَ أَنَّهَا لَمْ يَلِدْهُ أَنْتُمْ وَبَرَّعَدَمُ بَرَّتْ بُولُوكَ أَنْ كَابِرُ مَشِينٍ وَبِغَيْرِ
 نَزْرِ تَصْرِيحٍ كَرِهَ وَجَانِبُهَا دَرَارُ شَادِ السَّارِي شَرَحَ مَعِجِ الْفَوَارِي كَفْتُهُ وَإِذَا اجْتَمَعَتِ الْقَحَاكَةُ مَعَهُ كَفْتُهُ عَلَى ذَلِكَ ذَكَرَ
 عَنْهُ اسْتَحْأَلِي عَةَ ابْنَتِي بِعَيْنِي حِينَكَ اسْتَبَاعَ صَاحِبُ مَرْفُوعٍ دَرِين بَارَهُ وَقَرَعَ بَابُ اسْمِ بَرَّتْ
 الْإِزَانُ زَائِلُ كَشْتِ بَاقِي فَمَنْدُ تَخْصِيصٍ تَعْيِينِ سَبِيتِ رَكَعَاتِ بُولُوكَ نَمَازُ تَرَاوِجِ
 پَس و جَشْتِ اِنْكِهِ حَضَرَتِ شَاهُ عَبْدِ الْعَزِيزِ مَحْمُودِ دَهْلَوِي رَحْمَةُ كَفْتُهُ جَانِبُهَا دَرَارُ شَادِ السَّارِي خُودِ مَقْشِقِ مَحْمُودِ
 سَعْدُ الشَّرْعِ رَحْمَةُ آدُرُوهُ كَرِهَ وَبِالْجَمَلِ اِنْزَا حَادِثِ مَذْكُورُهُ وَالْفَاظُ مَسْطُورُهُ بِعَيْنِي خَرِيدُ جَدِيدِ اجْتِهَادِ
 وَاحْيَا هَلْ لَيْلِهِ وَشَدَّ مِيزَرُ وَتَرْغِيبِ قِيَامِ رَمَضَانَ اِنْ يَقْدَرُ مَعْلُومُ شَدَّ مَعْدُورِ رَكَعَاتِ صَلَوةٍ دَرِ لَيْلِ
 رَمَضَانَ نَسَبَتْ غَيْرِ رَمَضَانَ بَسِيرًا بُولُوكَ وَوَرُضْ صُنْفِ ابْنِ ابْنِ شَيْبَةَ وَنَسَنَ بِهَقِيقِ هُوَا بِنَا بِنِ ابْنِ
 وَارُو شَدَّ كَرِهَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يُصَلِّي فِي رَمَضَانَ فِي خَلْفِ جَمَاعَةٍ عِشْرِينَ رَكْعَةً وَالْوَكْرُ
 اَبَا بَقِي اَيْنِ رَوَايَتِ رَا تَقْوِي كَرِهَ بَلَّتْ اَكْثَرُ رَاوِي اَيْنِ حَدِيثِ ابْنِ شَيْبَةَ جَدَا بِي كَبَرِ ابْنِ ابْنِ شَيْبَةَ
 حَالِ كَرِهَ ابْنِ شَيْبَةَ اَنْ يَقْدَرُ صُنْفِ نَدَارُوكَ رَوَايَتِ اَوْ سَطْرُوكَ كَرِهَ وَشَدَّ اَرِي اَكْثَرُ مَعْدُورِ وَصَفِي مَعِجِ مَحْمُودِ
 اَلْبَيْتِ سَاقِطُ مَشْدُوقْدَ سَبَقِ اَنْ كَانَتْهُمْ مَعَارِضًا لَهُ اَعْنِ حَدِيثِ ابْنِ سَكَمَةَ عَنْ عَاكِشَةَ
 الْمُعَدَّامِ ذِكْرُ كَرِهَ لَيْسَ مَعَارِضًا بِالْحَقِيقَةِ فَيَنْتَقِي سَلَامًا كَيْفَ وَقَدْ تَأْيَدُ بِفِعْلِ الْقَحَاكَةِ بِنِ
 كَمَا رَوَى الْبَيْهَقِيُّ بِاسْنَادٍ مَعِجِ عَنِ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ قَالَ كَانُوا يَقُولُونَ عَلَى مُحَمَّدٍ
 عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رَضِيَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ بِعِشْرِينَ رَكْعَةً وَرَوَى مَالِكٌ فِي الْمَوْطَأِ عَنْ
 يَزِيدَ بْنِ رُمَانَ قَالَ كَانَ النَّاسُ يَقُولُونَ فِي مَرَضِ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عِشْرِينَ رَكْعَةً وَفِي
 مَرَاكِبِهِ بِأَحَدِي عَشْرَةٍ وَبِهَقِيقِ دَرِين هَرُودِ رَوَايَتِ جَمْعُ مَعْدُورُهُ اسْتَبَاعَ بَيْنِ طَرِيقِ كَرِهَ اُولِ صَحَابِهِ
 كَرَامِ مَعْدُورِ يَزُوهُ رَا كَرِهَ دَرِ شَهْرِ تَجِدُ اَخْفَرَتِ صَلَّى اَللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بُولُوكَ دَرِين نَمَازِهِمُ اخْتِيَارُ رَكْرَكُهُ بُولُوكَ
 بِالْعِلَّةِ الْمَشْرُوكَةِ بَيْنَهُمَا وَهُوَ اَنْ كَلَامُ تَنْتَهَا صَلَوةُ الْكَلِيلِ وَحُجُونِ نَزْدِ اِيْشَانِ ثَابِتِ شَدَّ
 كَرِهَ اَخْفَرَتِ صَلَّى اَللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَرِين مَاهُ دَرِين قِيَامِ زِيَادَتِ اِزَانِ مَعْدُورِ مَعْدُورِ وَبِشَرِينِ مَرِيضَانِ
 مِنْ مَعْدُورِ سَبِيتِ تَوْسَهُ رَا اخْتِيَارُ رَكْرَكُهُ دَرِين مَعْدُورِ اَجْمَلِ شَدَّ وَاخْتِيَارُ اَصْحَابِ كَرَامِ اَمْرُ سَكَاكَ
 دَرَانِ مَقْلُ رَا اِدَا غَلَبَتْ نَبَا شَدَّ مَحْمُولُ بِرَعْلَمُ مَوْلَى يَافِضِ اِزَانِ حَضَرَتِ صَلَّى اَللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَبَا شَدَّ
 كَمَا اَقْرَبَ فِي اُشْغُولِ الْحَدِيثِ وَبَعْدَ اِنْ تَحَقُّقِ اَجْمَلِ دَرِ قُرُونِ مَتَا خَرُوهَا رَكَعَاتِ اَيْنِ مَعْدُورِ اِنْ

فرو ریات گشت و لهذا افتخار بر میت عدا اتفاق دارند انحنی ما قال مولانا محمد العزیز المحمدی الدہلوی
و در فتح المنان فی تلمیذ منہ سیالمنان بعد از ذکر روایات موافقت خلفای راشدین در
برست رکعت نماز تراویح نکته دیگر را از مجلس ذکر کرده که ولایت بر تسنن مبت برکت تراویح دارد و
پس از آن مینویسد که بر تو مخفی مبارکه تقدیر اعداد رکعات تراویح بلاستند از جانب شارع جائز نیست
باشال بن کنه که علمای آنرا ذکر کرده پس ظاهر آنست که نزد صحابه و ائمه و کلمات نبی صلی الله
علیه وسلم ثابت شده باشد اگر چه بوجهی من الوجوه بمانرسیده باشد و یا نزد اذ پایه است بار
ساقط گفته باشد چنانچه در حدیث ابن عباس است پس اختیار کرده باشد آنرا حضرت عمر رضی
بآذینہ صوابه و هذا جواز و لا یلک حب علیک ان تقبل یزید لا عدل و من عمر بن سعد
عن جابر بن الشاریع لا یجوز یعمل هذه التکبیر التي ذکرها الصحابة فانظر ما یؤید
قد ثبت عندهم صلوة النبی صلی الله علیه وسلم كما جاء فی حدیث ابن جابر
فاحتملوا عمر بن الخطاب و در شامی آورده که ما حصل اینست که امام ابو یوسف رضی
ان امام ابو حنیفه از حکم تراویح و فعل حضرت عمر رضی بآذینہ صوابه فقال التراويح مؤکدة
و لم یخرج عن عمر من تلقاء نفسه و لم یکن یتبدعها و امر نفع موده عمر بن الخطاب
مگر از اصل و سند بکمز و خود میداشت و از جهت علم بزمانه رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم نقلی
و چونکه در تعداد رکعات نماز قیاس و رای را داخل نیست بنا بر آن تحقیقین علای محمد بن موسی که
موافقت خلفای راشدین برست رکعت تراویح قرینه صحت روایت ابن عباس است اگر چه در
متاخرین بسبب عبد البکر بن ابی شیبہ این روایت بضعف شهرت یافته مگر تا هم مخالف هیچ
حدیثی نیست در صحیح و ضعیف بلکه موافق اجماع صحابه رضی الله عنهم و لا یکن قول الجاهلین
چنانچه در ارکان اربعه آمده و مؤلف التمهید علی عشرین قرینه معتدله و لا یکن
علاوه برین اینکه طحاوی در عاشره مراتب الطلوع آورده و انما ثبتت الصلوة بموافقت
لخلفاء الراشدين ما حکا القیدی فیہم الا ان قال و روی ابو نعیم من حدیث
عمر بن الخطاب ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
ما حکا ان یکن مؤامرا احدث عمر بن الخطاب فی فیروز علی الصلوة و اسلام که منقرض

پس از این اخبار آمده شوند پس محبوبترین آنها نزد من آنست که لازم گیرند مردم چیزی را که عمر آنرا
 احداث کرد و حسن چلیبی بنو خیره اعقبی آورده است **إِنَّمَا يَكُنِ الْمُؤَامَلَةُ عَلَيْهِمْ عَلَى سَبِيلِ تَكْوِيلٍ**
عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَشِيرَةُ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ مِنْ بَعْدِي خَيْرٌ مِنْ خَيْرِ مَا بَدَأَ
وغيره مودست و در جامع الرموز آورده و سنن الترمذی و مجمع البحار علی الصبیح للبیهقی و السیاق
جَمِيعًا سَنَةً مُؤَكَّدَةً بِإِجْمَاعِ الْعُلَمَاءِ وَمَنْ بَعْدَهُمْ مِنْ الْأُمَّةِ وَالَّذِينَ قِيلَ فِيهِ
حَقِيقَتُهُمْ لَا يَجْتَمِعُونَ أَمَّتِي عَلَى ضَلَالَةٍ وَيَدُ اللَّهِ عَلَى الْجَمَاعَةِ وَمَنْ شَدَّ شَدًّا فِي النَّارِ
مُنْكَرًا مُبْتَدِعًا ضَالٌّ مُرْدُودٌ كَالشَّاهِدِ دُونَ كَمَا فِي الْمُصَنِّاتِ. وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
إِنَّ اللَّهَ سَنَ لَكُمْ قِيَامَهُ يَكُونُ سَنَةً لِلَّهِ وَفَرْضِيَّةً وَصَلَّى مَعَ الْعُمَّالَةِ أَرْبَعَةَ كِبَالٍ
كَمَا فِي الْبَحَائِرِ وَإِنَّمَا تَرَكُوا الْمُؤَامَلَةَ عَلَيْهَا خَشْيَةَ الْإِفْتِرَاءِ مِنْ عَلَيْنَا وَصَلُّوا بَعْدَهُ
فَوَادَى إِلَى أَيَّامِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ثُمَّ تَقَاعَدُوا عَنْهَا فَجَمَعَهُمْ عَلَى أَبِي بَنٍ كَتَبَ بِإِلَّا تَكْلِيلٍ
مِنْ أَحَدٍ أَنَّهُ مَحْصُولُ نِيَّتِهِ تَرَاوِجِ سَنَةِ مُؤَكَّدَةٍ بِرُؤْيُوسِ سَبَبِ جَمْعِ صَحَابَةٍ وَغَيْرِهَا
مُسْتَكْرَانِ مَتَّبِعِ مَكْرَاهِ وَمَرْدُودِ الشَّهَادَةِ سَنَتِ وَفَرَمُودِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَهَرِ آيَةٍ حَتَّى تَقَالَ سَنُونَ
سَاحَتِ بَرَايِ شَمَائِلِ قِيَامِ آن پس قیام رمضان فریضه سنت خدا و پسندیده او تعالی است و خواند
علیه السلام با صحابه تا چهار رجب و مواظبت بر آن فرمود بسبب خوف فرضیت آن بر اوست
او انمودند صحابه رضی الله عنهم تنها تنها تا زمان عمر بن الخطاب بدین پس تقاعد و غفلت از آن ننیدند
پس جمع نمود ایشانرا حضرت عمر بن ابی بن کعب بن بلال الحکامی کسی **تنبیه در اینجا**
دو امر بالضرورة است و در معنوی آن غور کردنی اول جمیع صحابه بدین سبب است که تراویح
و دوم سهو من ترین اشیا عند الصحابه بدین حدیث فی الاسلام اما **امراول **مَتَّعْنَاهُمْ بِهِنَّ** **أَبَى شَيْبَةَ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ زَيْدٍ وَكَفَيْعٍ قَالَ كَانَ أَبُو بَنٍ كَتَبَ يُصَلِّي بِالنَّاسِ**
بِالْمَدِينَةِ عَشْرِينَ رَكْعَةً وَأَيْضًا فِيهِ عَنْ عَطَاءٍ قَالَ أَدْرَكْتُ النَّاسَ يُصَلُّونَ ثَلَاثًا
وَعَشْرِينَ رَكْعَةً بِالْوُزْرِ وَأَيْضًا فِيهِ عَنْ أَبِي الْخُنَازِرِيِّ أَنَّهُ كَانَ يُصَلِّي مِائَتًا وَخَمْسِينَ
فِي رَهْطَانٍ بِاللَّيْلِ عِشْرِينَ رَكْعَةً وَيُؤَدِّي ثَلَاثًا وَيَقْنُتُ قَبْلَ الْكُرْعِ وَأَيْضًا فِيهِ
عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ أَمْرًا أَنْ يَجْلِسَ بِالنَّاسِ عِشْرِينَ رَكْعَةً وَأَيْضًا فِيهِ أَنَّ عَلِيًّا**

لعله
 الفرض
 فرضه
 اصحاب
 سبب

أَمَرَ رَبِّي بِتِلْكَ يَوْمَ فِي رَمَضَانَ عِشْرِينَ رَكْعَةً **مِنْهَا** مَارَ وَآلَا لَيْسَ فِي مَعْرِفَةِ
 السُّنَنِ بِإِسْنَادٍ يَخْرُجُ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ السُّلَمِيِّ أَنَّ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ لَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَكُونُ فِي رَمَضَانَ عِشْرِينَ رَكْعَةً وَكَانَ عَلَى يَدَيْهِ يَوْمَئِذٍ مِصْبَاحٌ
 يَزِيدُ أَهْلَهُمْ كَأَنَّهُ يَقُومُونَ عَلَى عَهْدِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِعِشْرِينَ رَكْعَةً وَفِي عَهْدِ عُثْمَانَ رَضِيَ
 اللَّهُ عَنْهُ دُمُ مِثْلِهِ **مِنْهَا** مَارَ وَآلَا الْمَالِكُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي الْمَوْطَأِ عَنْ يَزِيدَ بْنِ رُوْمَانَ قَالَ كَانَ
 النَّاسُ يَقُومُونَ فِي مَنَازِلِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ رَكْعَةً أَنْتَه
 ازین آثار بخوبی واضح گشت که در عهد بکرام رزم معمول و مروج در تراویح بیست
 رکعت بود و از خلفای راشدین حضرت فاروق رزم و حضرت علی رزم هر دو بران امر فرمودند و
 حضرت عثمان رزم بران دوام فرمود و جمله صحابه دیگر رزم که دران زمان بقید حیات بودند
 بران اتفاق فرمودند و بجان و دل بجا آوردند و تا این زمان جمله مسلمانان هم بران
 طریق بران عامل گشتند تا بران همین بیست رکعت عدد در تراویح مسنون گشت بموجب
 احادیث اصحابی کالنجوم الخ و دیگر احادیث چنانچه ذکر آن در مصدر گذشت و الله اعلم

اما بیان امر دوم یعنی مبغوض ترین اشیا عند الصحابه احداث فی الاسلام بود
 انیکه أخرجه الترمذی فی جامعہ عن ابن عبد الله المقل قال سمعت ابي وانا
 فی الصلوة أقول بسم الله الرحمن الرحيم فقال لي أی یبئ محمدك إياك والحدث
 قال ولما أقرأ أحدًا من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم كان أبعثر اليه
 الحديث في الاسلام يعني منه الحديث يعني چون پدرم از من در حالت نماز تسمیه بخبر
 شنید فرمود که ای پسر من این امر فیهیاست یعنی بدعت است و از بدعت کمال درجه برتر کن
 گفت و ندیدم کسی را از اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم که مبغوض ترین اشیا نزد ایشان
 از حدیث در اسلام دیگر چیز بود و ایضا أخرجه الترمذی فی جامعہ عن محمد بن عمار قال سمعت
 رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول في الدعاء فقال عمار بن عبد الله قال سمعت رسول الله
 صلى الله عليه وسلم يقول في الدعاء فقال عمار بن عبد الله قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
 يقول هكذا وأشارت يدهم بالسجدة وأخبرني عن أبيه عن النبي صلى الله عليه وسلم

فِي الْخَيْبَةِ عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّكَ خَرَجْتَ إِلَى الْمُصَلَّى فَرَأَيْتَ قَوْمًا يَصَلُّونَ فَقَالَ مَا هَؤُلَاءِ الصَّلَاةُ الْبُغْيَاءُ لَكُمْ
 فَهَذَا مَا عَلَى عَهْدِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَخْرَجَهُ ابْنُ الشَّاعِرِ فِي الْجُمُعَةِ أَنَّ
 تَرْجُلًا يَوْمَ الْيَوْمِ أَرَادَ أَنْ يَصِلَ بَيْنَ صَلَاةِ الْيَمِينِ فَكُنَّا عَلَى رُءُوسِهِ فَقَالَ إِنِّي أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ
 تَعَالَى لَا يُعَذِّبُ عَلَى الصَّلَاةِ فَقَالَ عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ إِنِّي أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يُعَذِّبُ عَلَى بَقْلِ عُنُقٍ
 بِلَعْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَوْيَحْتُ عَلَيْهِ يَكُونُ صَلَاتُكَ عَبَثًا وَالْعَبَثُ
 حَرَامٌ فَكُنَّا نَقَالُ يُعَذِّبُكَ لِحَاكُمَا لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِيَنْتَفِيسَ بِرُءُوسِهِ
 أَرَادَهُ تَمَازُجُ لِقُلٍّ قَبْلَ أَنْ تَمَازُجَ عِيدَهُ فَمَدَّ يَدَهُ لِيَمْسُخَ نَمُودَ إِيَّانَ أَوَّلَ حَضْرَتٍ عَلَى رُءُوسِهِ بِسُورَةٍ كَقَوْلِهِ يَا أَيُّهَا الْيَوْمِ
 مِنْ بَقِيَّةٍ مِمَّا يَكُونُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَبْنِئُ كَسْرًا عَذَابًا كَمَا عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَمَدَّ يَدَهُ لِيَمْسُخَ نَمُودَ إِيَّانَ أَوَّلَ حَضْرَتٍ عَلَى رُءُوسِهِ بِسُورَةٍ
 ثَوَابٌ عَمْدٌ بِرُءُوسِهِ تَأْكُرُ أَنْ حَضْرَتٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَزَاكُمَا يَتَرَفَّعُ وَهَبَرَانِ وَابْنِ تَمَازُجٍ بِسُورَةٍ
 نِيسَتِ بِسُورَةٍ عَمْدٌ بِشَدِّ عَمْدٍ حَرَامٌ سَتِ بِسُورَةٍ شَائِكَةٍ عَمْدٍ تَعَالَى حَرَامٌ عَذَابًا كَمَا سَبَبٌ مَخَالِفَتِ تَوَمَرٍ
 رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الرَّطِيقَةُ دُرُؤَانَتِ عَلَى رُءُوسِهِ شَاهِدٌ وَلِيٍّ الشَّاهِدُ لَوْ هِيَ رَحْمَةُ بَعْضِي بِتَصَانِيفِ
 خُودِ أَوْرَدَهُ كَرَمِيَانِ سَلَمَةِ نَفَرٍ هَفْدَةٍ عَمْدٍ شَرِّ مَشْرُكٍ بُوْدُنْدِي كِي الرَّصْفِ حَصْبَةٍ بُوْدُوْغِيرِ ثَلَاثِ سُوْرَتِي كِي
 حَضْرَتِ رَحْمَتِ غَيْظٍ وَغَضَبٍ كَقَوْلِهِ كَمَا هَمِينِ هَفْدَةٍ عَمْدٍ شَرِّ تَقْسِيمِ خَوَاسِمِ نَمُودَ وَكَرْتَقْسِيمِ رَسْتِ نِيَابِدِ
 بَعْدَ قَتْلِ شَرِّانِ كُوشَتِ أَنْ تَقْسِيمِ نَائِمِ وَبَرَّاسِي تَقْسِيمِ بِسُورَةٍ حَضْرَتِ عَلَى رُءُوسِهِ حَامِزِ كَشْتَقْدِ حَضْرَتِ مَرْتَضِي رُءُوسِهِ
 بِيَكِي اذْغَلَا نَانِ كَقَوْلِهِ كَرِ اذْ شَرِّانِ مِيتِ الْمَالِ يَكِ شَرِّ رَأْسِ أَوْرَدَهُ وَرَمِينِ شَرِّانِ شَامِلِ كَنْ بِسُورَةٍ
 حَضْرَتِ نَمُودَ كَرِ اذْ شَرِّانِ مِيتِ الْمَالِ بِرَاسِي شَامِلِ تَقْسِيمِ شَامِلِ نَائِمِ شَامِلِ اذْ اذْ اذْ اذْ اذْ اذْ اذْ اذْ اذْ اذْ اذْ اذْ اذْ اذْ اذْ اذْ a
 هَمِينِ رَاضِي شَدِّ نَفَرٍ بِهَابِ نَصْفِ نَمُودَ كَرِ اذْ اذْ اذْ اذْ اذْ اذْ اذْ a رَاسِ شَرِّانِ نَمُودَ رَاسِ مِيشُودِ
 كَبِيرِ وَبُورِ بِهَابِ ثَلَاثِ نَمُودَ كَرِ اذْ اذْ اذْ اذْ a رَاسِ شَرِّ مِيشُودِ كَبِيرِ وَبُورِ بِهَابِ ثَلَاثِ نَمُودَ رَاسِ مِيشُودِ
 وَدَاسِ شَرِّ مِيشُودِ كَبِيرِ وَبُورِ بِهَابِ هَفْدَةٍ عَمْدٍ شَرِّ تَقْسِيمِ وَرَاسِ شَرِّ مِيتِ الْمَالِ هَمِينِ بَانَدِ نَهَامِ نَمُودِ
 كَرَمِينِ اذْ اذْ اذْ اذْ اذْ a مِيتِ الْمَالِ كَبِيرِ اذْ اذْ a وَأَخْرَجَهُ ابْنُ الشَّاعِرِ عَمْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّكَ خَرَجْتَ إِلَى الْمُصَلَّى
 فِي الْجُمُعَةِ الْمُصَلَّى فَكُنْتُ لِيُصَلِّ كَقَوْلِهِ لَقَدْ شَكَا لِي بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 فَقَالَ عَمْرُو بْنُ هَاشِمٍ هَذَا وَهَذَا فَكُنْتُ لِيُصَلِّ كَقَوْلِهِ لَقَدْ شَكَا لِي بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 فَكُنْتُ لِيُصَلِّ كَقَوْلِهِ لَقَدْ شَكَا لِي بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

بَقِيَّةُ مِمَّا يَكُونُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَبْنِئُ كَسْرًا عَذَابًا كَمَا عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ

پس بجای غور و مقام تالیست که چون حضرت عمر در بر ایست جمع قرآن هدایت کرد که نهایت امر ابراهیم بود
و صدیق اکبر و نیز زید بن ثابت از انجمن کار فرمودی الحار نیکر و سیفت کار یکد آ حضرت صلی الله
علیه وسلم نموده با چگونگی کنیم باز پس حضرت عمر از امر نمود بیست رکعت تراویح با وجودیکه امر تراویح
امام چهار نفر و بیات فی الدین نبود مگر هیچ یکی از صحابه که بار نه و غائب و نه در حاضر و نه در حیات
و نه بعد از امات وی در بروی اعتراض کردند از امر وی اعتراض نمود و نه گفت که ما چگونگی کار را
کنیم که آن حضرت صلی الله علیه وسلم بطل نیاورده بلکه امر و یا مدین باره تسلیم نمود و همچنین حضرت علی
الحار فرمود بر نازیکه آن حضرت صلی الله علیه وسلم منقول نشده بود و فاعل آنرا از عذاب الهی
ترسانید یعنی این نازیکه آن حضرت صلی الله علیه وسلم بیست و نه سید و تو از امتیازی محفل است
که حق تعالی ترا عذاب نماید بسبب مخالفت تو مر رسول الله صلی الله علیه وسلم را زیرا که آن حضرت صلی الله علیه وسلم
این را خوانده و نه عریب بآن فرموده و همین حضرت علی در است که با دای بیست رکعت تراویح امر فرمود
چنانچه گذشت پس چگونه خیال کرده میشود که انجمن اکابر و بزرگان دین این امر را بدون حضرت
بلا سند مخالف فعل رسول صلی الله علیه وسلم اجا کرده و اختیار نموده باشند الحاصل این بیان پیش
بر اهل ایمان با انصاف صاف هویدا گشت که سند قوی در باره بیست رکعت تراویح بصحیح است
رسیده که بسبب آن جمله صحابه در آن پذیرا شدند و از جمله صحابه اجل سکونی بران منع گشت چرا که
از یکدیگر از صحابه الحار و صحابه بیست رکعت تراویح بیست و نه سید اگر چه آن روایت و سند
بما رسیده باشد و اگر رسیده باشد ممکن است که بسبب منع راوی تاخر که قطعا در وقت صحابه نبود
در متاخرین از مرتبه محبت در افتاده باشد و اگر همین روایت غیر محمود در قرآن اول صحیح بوده باشد چه امید
چه عدم محبت اصطلاحی عدم محبت واقعی است از نیت گما هو مَصْرَاحٌ فی الاَسْئُولِ
و روایت ابن عباس رضی الله عنه چنانچه گذشت اندین قبیل است هَذَا
خُلَاَصَةُ مَا قَالَ بَعْضُ الْأَوَّلِ الْأَخْلَصِ آيَةُ الْحَقِّ حَقًّا وَآمَنَ مَنْ آمَنَ بِهَا

سوال سوم در صحت ضا و که در وقت غنائن شباهت بنطامیدار و دیانه

چه میفرمایند علما و تحقیقین و فضلاء ربانین در یک عمر و با وجود قدرت او و عباد و مشقه الله

بنگای خوانند چنانچه فاعله را با الفاء غیر المقلوب علیهم و لا الظائرین لمعه امیخو اندوزید و اما
از آن مانع است و میگوید که نماز پنجشنبه مخصوص تنه است و اما متش و درست نیست که بلا وجود و مجوز قصد
انجمن خواندن قرآن تحریر آن است و عمر و مکر از آنست و نماز را همچنان ببرد و میخواند نمازین
با حث و میان مسلمانان مناد بر پاست پس درین هر دو قول کدام یکی عند الشرح قابل قبول است
و کدام یکی لا حق ساقط بپیشوا توجسرها

الجواب اقول و یکتون فیها آخول که قول دریدیم و قابل اعتبار است و بولاریب در نماز
مناد فارسی خواندن منی بجای خدا - ظا خواندن مضی نماز است و در قرآن ضا که مشتبه الصوت
به ظا نیست - و نیز متواتر است و مرتفع جمله مسلمانان عرب و عجم خواندن ضا است در قرآن بدون
مشابهت ظا و این است معنون احادیث صحیح و تفاسیر قرآن و کتب فقه و همین است قول علمای
صوت و لغت و تجوید غیر آن چنانچه بالتفصیل بفضلہ تعالی می آید مگر درین زمانه اخیره بر فتنه و فساد
قرن جدید و محدثه و زمره بدعیه تجدید برای تفرق و تشتت انداختن در جماعت مسلمین این
بدعت سیئه از روافضی پیدا نموده و مروج ساختند - و بالفرض اگر خواندن ضا بد و ن
مشابهت ظا که از قدیم متواتر و مروج مسلمانانست صحیح نباشد پس لازم آید که قرآن شریف از
تفسیر و تبدل محفوظ نباشد و حال آنکه حق تعالی میفرماید انا نحن و ربنا الذکر و ان الاله لکما یظنون
پس ازین و وقوع کذب باری تعالی لازم آید و آن محال بالذات است پس ملزومش که آن صحیح
متواتر و مروج خواندن ضا است نیز محال گشت - پس و قتیکه عدم صحت متواتر و مروج منقطع
لا محاله صحت آن فرض و واجب گشت - پس خواندن ضا بد و ن مشابهت ظا فرض است و کفرش
موجب فساد نماز است و در حدیث است عَنْ حَدِیْقَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ اِقْرُؤُوا الْقُرْآنَ بِكُتُوبِ الْعَرَبِ وَاَصْلُهَا كَذَا اِنِیْ كِتَابُ فَعَالٍ الْقُرْآنُ مِنَ الْمَشْكُوتِ
یعنی قرآن را بکتاب عرب بخوانید و در عرب کسی از علماء و قرا ضا در راه ظا نمی خواند
علماء و دیگر در نماز مناد فارسی خواندن از کلام الناس است - و کلام الناس در نماز بالاتفاق
حرام است و منصف نماز چنانکه کتب ازین مشحون است بحکم حدیث صحیح قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِنْ هَذَا
الصَّلَاةُ لَا یُصَلُّوْهُ قِیَمَاتُهَا مِنْ کَلَامِ النَّاسِ وَاِنَّ کَلَامَ النَّاسِ مَوَالِیْهِ اَمَّا نَوْوِیْ اندر شرح این حدیث می نویسد

فلا

در حدیث
صحت متواتر
و مروج
منقطع
لا محاله
صحت آن
فرض و
واجب
گشت

خذْ اَمْرًا حَبِيبًا وَمَذْهَبًا كَالِثٍ وَآيَةً حَبِيبَةً وَاحْتِمْ رِجْلِي اللَّهِ تَعَالَى عَمَّا جَمَعُوا إِلَيْهِ
 و لهذا شاه عبدالعزیز رحمہ اللہ تفسیر عزیزی تحت آیت وَرَبِّهِ الْقُرْآنَ قُرْآنًا مِیْنُ سِدِّ تَرْتِیلِ
 لغت روشن و واضح خواندن را میگویند و در شرح چند چیز در خواندن قرآن ضرورت تا کمال
 ترتیل حاصل شود اول تصحیح حروف که بجای ضاد ظا و بجای طاء تا ن برآید انھی ملکی
 تفسیر عزیزی زیر آیت وَ مَا هُوَ عَلَى الْغَیْبِ بِقَاضٍ مِیْنُ سِدِّ که مخارج این هر دو حرف ملکی یعنی
 ضاد و ظا جدا جدا شناختن قاری قرآن را ضرورت پس مخارج ضاد کنار زبان است با طاء و
 دندانست که آنرا اخرا س گویند خواه از جانب راست گیرند خواه از جانب چپ و مخارج
 ظا از طرف زبان است با د و پنج دندانهای پیشین از جانب بالا که از آشنایای ملیا گویند انتهی
 لمحضاً و علمای ما رحمهم الله تعالی جمله این قائل اند که در قرآن و حدیث است چنانچه در خزانه الروایات
 آورده فی التمهید باب ولو قرأ الضاد مکان الظاء أو علی اللکین نُفْسُ صَلَاةٍ تَعْبُدُ بِهَا
 وَ مُحَمَّدٌ رَحِمَهُمَا اللَّهُ تَعَالَى وَ در قاضیان در قرابت قرآن خطا گفته و کذا الوقوف غیر
 المخطوب بالظاء و بالذال الی نُفْسُ صَلَاةٍ وَ در سر را به مد زان القاری گفته و لو قرأ
 قُلُوبُ الصَّالِحِينَ بِالذَّالِ أَوْ بِالظَّاءِ عِنْدَ عَامَّةِ الْمُشَافِیْهِ نُفْسُ وَ در قاضیان است و لو
 قرأ الذَّلَکَ بِالذَّالِ الی نُفْسُ صَلَاةٍ و بعضی از علمای متأخرین بسبب عموم بلوی قائل جواز
 گشت اند فاما متعارف مفتی بعلای مقفین اینکه اگر قصد او عمد خواندن چنانکه فرموده بایسته زائد
 و فرقه شیعه شیعہ هندی نمازش فاسد گردد و اگر از لغزش زبان سرزد شود یا بلا قصد زبان
 بران جاری میگردد نمازش بسبب عموم بلوی فاسد نباشد چنانچه در شامی است وَ فِی خِزَانَةِ
 لَا کَمَلٍ قَالَ الْقَاضِي أَبُو عَامِرٍ أَنْ تَعَمَّكَ ذَلِكَ نُفْسُ وَإِنْ جَرَى عَلَى لِسَانِهِ وَلَا يَمُرُّ
 التَّيْمَنُ لَا نُفْسُ وَ هُوَ الْقَارِئُ فِي الْبَرَارِيَةِ وَ هُوَ أَيْ قَوْلُ تَلَاوُحِ عَامِمٍ أَنْ تَكُلَّ لَا قَائِلٍ
 وَ هُوَ الْخَطَأُ أَوْ فِي التَّائِيَةِ تَلَاوُحِ عَيْنِ الْحَاوِي حِينَ الصَّغَارِ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ
 أَلْخَطَأُ إِذَا دَخَلَ فِي الْحُرُوفِ لَا نُفْسُ لِأَنَّ يَتْلُو عَامَّةُ النَّاسِ لَا يَتْلُو كَقِيَمُونَ
 الْحُرُوفِ لَا بِشَقَّةٍ أَنْتَ مِنْ عِبَارَاتِ صَافٍ ظَاهِرٌ أَنَّ قَوْلَ مُفْتًى بِرَأْيِهِ بِعَمْدٍ خَوَانِ
 نماز فاسد میگردد و برابر است که ضاد را بجای طاء خواند یا ظا را بجای ضاد و قول مشایخ که

بلا شبهه بخوانند آن زمان فاسد نگردد و در قول بالجواز مقیدست بحالت مجوز و خطا و سهو آن نیز
قول بعضی متأخرین است خلاف احتیاط چنانچه از محمد بن سکر بن سراجیه آورده و گویند سرّاً
و لا الضالّین بالدّالّ أو بالطّاء عند عامّة المشايخ نقیضه و قال محمد بن سکر
لا یعمّم البکوی پس آنچه در تاضیفان گفته و لو قرأ الضالّین بالطّاء أو بالدّالّ المعجّمة
لا یفسد صلاّته تنها قول محمد بن سکر است نه قول دیگر مشایخ و احتیاط در قول مشایخ است
نه در قول محمد بن سکر و حال آنکه درین امور احتیاط ضروری است سو قائل بفساد اکثر ائمه و عامی مشایخ اند
چنانچه در معیری شرح نموده می آرند و قرأ الطّاء المعجّمة مکان الضاد المعجّمة أو علی القلب
کالمعظوب مکان المعظوب صرّف مکان فلفظ یفسد صلاّته و علیّه لای علی القول بالفساد اکثر
الکاتبه و در کبری است قرأ غیر المعظوب بالطّاء أو بالدّالّ المعجّمتین یفسد إذا
لینس لهما معنی و در خزانه الروایات است و لو قرأ و لا الضالّین بالدّالّ أو الطّاء
عند عامّة المشايخ نقیضه و در فصول حمادی است و مثل عن یقرا الطّاء مکان الضاد
و یقرا کیف یشاء و اصحاب الجعّة مکان اصحاب الناس قال لا یجوز اِمّا مشه
و لو تعمّد یکفر یعنی اگر کسی طاراجهای ضاد خواند یا بر طوریکه بخواند یا میخواند یا باطل بخواند
بجای اصحاب الناس خواند امانت و می جائز نیست و اگر قصد خواندن کافر در و فی المجلد سبیل
الامام الفضل یکن یقرا الطّاء المعجّمة مکان الضاد المعجّمة او یقرا اصحاب الجعّة
مکان اصحاب الناس او علی العکس فقال لا یجوز اِمّا مشه و لو تعمّد یکفر انتم
و ملا علی قاری نیز در شرح فقه اکبر در بیان کلمات کفر بر عاید علم کفر نقل کرده و هکذا فی لا فتاء
تا اینجا بخوبی ثابت گشت که مذکور منصوص درین انیکه محمد ضاد اگر کسی غایب باشد یا اشتباه خواند
نمازش تباه گردد و امانت و می درست نیست بلکه بروی خون کفرست و اگر بلا عمد بسبب لغزش
زبان و یا عدم تمیز خواند بعضی از متأخرین مطلقاً قائل جواز گشته اند و بعضی دیگر آن خطا را مقید
ساختمه میکنند آن قائل بر عدم خود آنرا که حقه او ساخته باشد و خطای می خود او را گمان نیاورد
و در آن خطا او را تمیز از صحیح نباشد چنانچه در نیه المصلی گفته اذا قرأ الطّاء مکان الضاد
المعجّمتین او علی القلب ففسد صلاّته و علیّه اکثر الکاتبه و زی محمد بن

سَلَمَةً لَا تَقْدُ صَلَواتُهُ لَأَنَّ الْعَجْمَ لَا يَمْلِكُونَ بَيْنَ هَذِهِ الْأَحْزَابِ وَكَانَ الْقَاضِي الْأَكَامُ الشَّهِيدُ يَقُولُ الْأَحْسَنُ فِيهِ أَنْ يُقَالَ إِنَّ جَرِي عَلَى لِسَانِهِ وَلَعَلَّكَ يَكُونُ مُمَيَّزًا وَكَانَ فِي رَجْعِهِ أَنَّهُ أَكْثَرُ النَّاسِ عَلَى الْحُكْمَةِ عَلَى وَجْهِهَا لَا تَقْدُ صَلَواتُهُ وَكَذَلِكَ رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ عَنِ الشَّيْخِ الْأَكَامِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَحْمَدَ عَنِ ابْنِهِ وَاعْنِي عَدَمَ تَمِيزِ بَيْنِ هَذِهِ كَرَامَةِ وَجُودِ حَسَنٍ شَبِّ وَرُزْ قَصَبِ أَنْ بَرَأَ قَاوِرَ نَكْرُودِ وَمِيزِ وَادِنْ ضَائِرِ اِزْطَارِ خَوَانِ نَبِيتِو اَنْدَرِو چنانچه از لایع القدر گذشت پس درین صورت نمازش جائز گردد و الا فلا مگر درین ملک مندر از تقسیم تعذر در مردم تعلیم یافته و حقاقر قرآن کثرت که با وجود کوشش مبلغ در میان مناد از غیر او تمیز کردن نتواند چرا که اهل این دیار استعمال مناد عادت است خلاصه اینکه درین ملک عمداً کسانی که بجای مناد غلامی میخوانند یا مشابہ بظاہر نماز و نماز ایشان فاسد است و امامت ایشان جائز نیست بلکه بروی خون کفر است چنانچه از ماسبق بخوبی معلوم گشت لهذا ملا محمد قزوینی در شرح محمدی گفتن ابیات

اور روایت ہو عبادی سے عیان	مناد اگر نظر پڑھے اے مہربان	یعنی گرفتار سے بڑھیکا صالین
وہ نماز اسکی ہو فاسد یا یقین	اور امامت اسکی ہو فاسد تمام	یا در کھر یہ مسئلہ اے ذی مقام
بعضے کہتے ہیں کہ وہ کافر ہوا	صالین جسے اگر خطا سے بڑھا	صالین کے معنی آئے مہربان
خطا سے غلط یعنی سایہ بیگان	اور معنی ظالین کے اسی آخری	سایہ کہنے والے کہتے ہیں سبھی
و نیز ہمد را نجا بنویسد قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَنَا اَكْلُ الصَّادِقِينَ		
میں ہوں اہل صادق سے لڑاؤ کہ	یعنی کرتا ہوں ادا حق مناد کا	اور فرماتے ہیں یون خیر البشر
مناد سے یعنی بڑھو تم منادین	پڑھتے تھے جس طرح ختم المرسلین	مؤمنو تم بھی کرو اسکو ادا
جان لینا چاہیے		

کہ اس فرقہ ممدقہ مجیدیہ و مایہ کی عادتوں میں سے ایک عادت قدیم یہ بھی ہو کہ کسی نفیہ کا قول جو مطلق ہو ظاہر میں اور مراد اس سے مطلق نہ ہو یا مجمل ہو کہ ممکن خاص اس سے مراد ہو ہر ممکن مراد نہ ہو اور اس قسم کے اقوال فقہ کے بہت سے ہوتے ہیں یا مقید و مبین ہو لیکن علمائے معقین کا وہ قول مختار نہ ہو یہ لوگ اسکو کسی کتاب فقہ وغیرہ میں سے دکھا کر لوگوں کو اپنے مذہب کی طرف ہلاتے ہیں اور بلا ضرورت داعیہ نبی نبی طرز کے مسائل عوام کو سکھاتے ہیں۔ اس دعوے کو انکی بھی خوب یاد رکھنا چاہیے اور انکی بات پر اعتماد کرنا چاہیے۔ اور نیز ہر شخص قابل جاننے مفتی مسائل کے

چند کلمات برائے جوت اہل ہندوستان کو

نہیں ہوتا ہے جب ایسا واقعہ پیش آوے تو اپنے علمائے محققین سے جو انکے عقیدے سے خوب واقف
 ہوں دریافت کرنا چاہیے اور مذہب رکابی مذہب علماؤں سے بھی بہت بچیں کیونکہ مسیحی عقائد کمال
 میں بہت سے لائے مذہب درپردہ تعلق اپنے تئیں حنفی المذہب ظاہر کر کے عوام بیچاروں کو گمراہ کرتے ہیں
 اور فقط کسی کتاب کا حوالہ دینا یا کسی عالم کا نام لے دینا یا کسی کتاب اردو فارسی عربی میں دیکھا دینا
 اس فرقے کے بیان بہت مروج ہو۔ بدون تحقیق کے اپنے علماء سے ہرگز ہرگز انکی بات پر اعتبار نہ لانا
 نہ کرنا چاہیے یہ قاعدہ ہر مسلمان دیندار کو چاہیے کہ محفوظ رکھے۔ جس طرح کہ سب احادیث قوی و قابل
 عمل کرنے کے نہیں بلکہ بعض احادیث ضعیف عمل کرنے کے تو میں غیر ملتفت ہوتے ہیں اس طرح کتب فقہ
 وغیرہ میں بھی بعض بعض مسائل ضعیف و غیر معتنی بہ موجود ہیں۔ لہذا حدیث پر چلنا نیک سوائے علماء
 محققین و فضلاء کا ملین کے ہر شخص اور ہر عالم کا کام نہیں فقط احادیث کے پڑھ لینے سے یہ معرفت
 و شناخت حاصل نہیں ہوتی اس طرح کتب فقہ میں سے مسائل قویہ و معتنی بہ نکال دینا فقط یہ سیکھنا
 کے پڑھنے سے نہیں آتا چاہے تک مزاولت نامہ اور نظر عامہ کتب پر اور ہم کامل و فضل الہی شامل حال ہو
 اسی واسطے ہر عالم کو بھی چاہیے کہ ہر روایت کو قابل محبت کے ہانک کر اسکی حقیقت کا قائل ہو جائے اور
 یہ قاعدہ کتب حدیث اور کتب فقہ دونوں میں جاری ہو اور اس سے لازم یہ نہیں آتا کہ جب کتب فقہ
 میں روایات ضعیفہ پائے جائیں تو لائق عمل کے نہ ہے جیسا کہ بعض لائے مذہب عام کو دھوکے دیتے
 ہیں کیونکہ یہ اعتراض علم حدیث پر بھی جا پڑیگا اور جب تک یہ رتبہ سیکھو حاصل نہیں ہو وہ اپنے
 سے جو بڑا عالم ہو اور ہمارے دیکھ زیادہ اُسکو حاصل ہو اُس سے دریافت کرے اور غلطی میں پڑنے
 سے احتیاط کرے اپنے آپ کو ہمدان نہ خیال کرے فوق کئی ذی علیہ علیہ کا بھی مقدار کھنا چاہیے
 اور علماء مجتہدین سابقین کا قیاس رہے ہمیں صلاح داریں و فلاح کو نین تصور کرے۔ یہ چند کلمات
 بطور ہمدردی اسلام کے کہے گئے ہیں تاکہ لوگ اس فتنہ و فساد دوائے زمانے میں
 طویل الاما مِلْ سُوِّ الْعَمَلِ سے بچیں اور نیز اہل بدعت و ضلالت مشل
 لائے مذہب و بابیہ و فرقہ پنچرہ وغیرہ کے دھوکوں سے محفوظ رہیں
 خدا لے تقائی ہو اور سب بھائی مسلمانوں کو ایسے لوگوں کے دھوکوں سے اپنے
 حفظ و امان میں رکھے آمین یا رب العالمین

اعتراف لایذنب

مسئله چهارم در تحقیق مسیح رقیه در وضو

سوال حنفیه که در وضو مسح کردن را از مستحبات میدانند بحد دلیل است - و آنچه حنفی بدین باب می آرند موضوع است و این مسح بدعت است چنانچه امام نووی شایع مسلم که یکی از ائمه حدیث است علم فضل و می سلم جهود است در خرج مذهب گفته که این حدیث یعنی رَوَى عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَسَحَ الرَّقِيبَةُ أَمَّا لَيْزَنُ الْعَقْلُ موضوع است و از کلام نبی علیه الصلوٰه و السلام نیست و در بای دیگر گفته که نبی صلی الله علیه و سلم بای مسح کردن چیزی مسح نشده و این سنت نیست بلکه بدعت است چنانکه علامه قاضی شوکانی گفته که قَالَ لِمَنْ رَوَى فِي شَرْحِ الْمَذْهَبِ هَذَا حَدِيثًا ثَوَمُوعٌ لَيْسَ مِنْ كَلَامِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَالَ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ لَمْ يَرِ عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِيهِ شَيْءٌ وَقَالَ وَلَيْسَ هُوَ بِسُنَّةٍ بَلْ هُوَ بِدْعَةٌ لهذا حنفیه را لازم که اینچنین بدعات مخیر از ترک نمایند و خیال انیاب اغوال این راست ندانند که سنت دانستن آن ضلالت بر ضلالت است و آنحضرت علیه السلام فرموده كُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وَكُلُّ ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ - و قال علیه السلام مَنْ أَحْدَثَ فِي أُمُورِنَا هَذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ شَرٌّ عَلَيَّكَ الجواب الصحيح و یسید إِنْ مَسَحَ التَّنْقِيْمُ يَكُونُ بر چند که در کتب حنفیه مثل لعم القدير و بنایه شرح هدایه للعلامة العینی و زیلی هدایه و غنیة المستملی شرح منیه المصلی معروف که بسیاری در دالمعتار شامی و شرح مشکوٰه و غیره تحقیق حقیقت این بخوبی سند صحیح است مگر چونکه قاضی محمد بن علی شوکانی صناعتی میسری را فرموده ظاهر به یکی از مشایخ کبار خود و پیشمارند چنانچه مولوی صدیقی حسن قنوجی نیز با وجود نور علم که با خود میدار و چونکه در تحقیق مسائل دین از دست اهل سنت و جماعت بجهان آمده است غایت بهدار

مرگ وی از وی میطلبد و میگوید	از روی دانا و ارباب فن	شیخ سنت مدونی شوکانی
------------------------------	------------------------	----------------------

لذا فیتر برای اسکات این خود غافل حاصل از کتاب احکام و حدیث وی که بنیل الاوطار و غیره است از باب سبع عنق جلد اول صفحہ ۱۵۸ و ۱۵۹ مطبوعه مصر رقم منیا هم چه اگر بپایان داشت نبویه و آثار صحابه ایشانرا شرمی نمی آید مگر شاید که از قول پیشوای خود جانی ننوده اگر چه خوش

مسئله چهارم در تحقیق صح بودن سوال لایذنب

جواب حنفیه در تحقیق مسیح رقیه

عنن گاهی می کنند مگر حنفی و صاحبین امر معاف نمایند چنانچه از ارجاع طرق و بی و بیرونی سنت
مصطفی صلی الله علیه و سلم جاری می و بموجب قول فروع و لا یغایرون کو مسمی الا شیء ما از لعن و لعن
اشبع شیخ محمد بن پروان فی و هو هذا قال الشوکانی عن یثرب عن طلحة بن عقیق
عن ابیه عن عبد الله بن مسعود عن رسول الله صلی الله علیه و سلم و علی الیه و سلمه و سلمه و سلمه
حتى نکه القذال و ما یلیه من مقدم النقی رواه احمد بن حنبل یعنی علم از حد خود روایت میکند
کردیم آنحضرت علیه السلام را که سیر خود را میگردانید تا آنکه بقذال رسید و با بچه کردن یک دست
از مقدم کردن قذال بفتح قاف و زال همه انتهای سر و آفر کردن را گویند چنانچه در ابوداود
و مؤول النقی و روی القاسم بن سلام فی کتاب الطهارة عن عبد الرحمن بن
مهدي عن المنصور عن القاسم بن عبد الرحمن عن موسى بن طلحة قال من
کتمه فکاه مائة راسه و فی الغل یوم القيامة یعنی هر کس گردن خود را در با سر خود نگه داشته شد
از طرق آتش هر روز قیامت قال الحافظ ابن حجر فی التلخیص فیجمل ان یقال هذا اوان کان
موقوفاً فکاه حکم الرضی کان هذا الا یقال من قبل الراي فهو علی هذا اقول یعنی گفت
حافظ ابن حجر عسقلانی که این حدیث در ظاهر هر چند که بر موسی بن طلحة موقوف است مگر این را
حکم نیست یعنی تا به رسول الله چه که این چنین اخبار که ثواب و عقاب معنی شامل باشند کسی
از قیاس خود گفتن نمیتواند تا وقتی که از آنحضرت علیه السلام مسجرون و پس بنا برین قاعده این
حدیث مرسل است انتهى کاتب الحروف اصلحه الله باله بگوید مرسل آن حدیث است که از
آخر سند آن را وی را ساقط گردانند بقول التابی قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
و المرسل مقبول عند ابی حنیفة و مالک مطلقاً و هم یقولون انما ارسله
یکمال التوثی و کما عتاد الخ کذا فی کتابه و حدیث و آخره ابو سعید مر فی کتابه
اصبهان قال حد ثنا محمد بن احمد حد ثنا عبد الرحمن بن داود حد ثنا
عثمان بن خرزاذ حد ثنا عمر بن محمد بن الحسن حد ثنا محمد بن عمر و الاضاحی
عن انس بن سیرین عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه و سلم قال من توفنا و مسج
بیدیه علی عقبه و فی الغل یوم القيامة و قال فی شاء الله تعالی هذا حدیث صحیح

مسئله چهارم در تحقیق مسجرون در روز

یعنی ابونعیم از عبداللہ بن عمر رضی اللہ عنہما روایت کرد کہ ہرگز کینہ نبی علیہ السلام فرمود کہ ہر کہ وضو کرد و بہر دو
 دست خود مسح گردن خود نمود بروز قیامت از طوق آتشین دروغ محفوظ گردد ابونعیم گفت
 انشاء اللہ تعالیٰ این حدیث صحیح است وَهُوَ فِي كِتَابِ أَيْمَةِ الْعُسْرَةِ فِي أَكْثَرِ أَحْمَدَ بْنِ
 عِمْرَانَ وَتَرْجَمَةِ التَّجَرِيدِ بِإِسْنَادٍ مُتَّصِلٍ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَكَانَ فِيهِ
 الْحَكِيمُ بْنُ عَلُوٍّ عَنْ أَبِي خَالِدٍ النَّوَّاسِيِّ بَلَفَظَ مَنْ تَوَضَّأَ وَمَسَحَ سَافِلَيْهِ وَفَقَّاهُ
 آمَنَ مِنَ الْقُلِّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَكَ إِسْرَءَالُهُ فِي أَمْثَلِ الْأَحْكَامِ وَالشَّعَاءِ يَعْنِي أَنَّ هَذِهِ
 رِكَابُ الْإِمَامِ عَمْرٍاءَ وَارِدَتْ بَيْنَ الْفَاطِمَةِ بِكَرَامَتِهَا وَضَوْكِ دُوسَعِ نَمُودِ كِنَارَةِ گِرْدَنِ خُودِ
 گردن خود را امن یافت از طوق روز قیامت وَرَوَاهُ فِي التَّجَرِيدِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ السَّلَامِ
 مِنْ طَرِيقِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ فِي حَدِيثِ طَوِيلٍ وَفِيهِ أَنَّكَ لَمَّا مَسَحَ رَأْسَهُ مَسَحَ عُنُقَهُ
 وَقَالَ لَهُ بَعْدَ فَرَاغِهِ مِنَ الطَّهْوَرِ أَفْعَلَى هَذَا ابْنِي وَبَعْدَ أَنْ حَضَرَتْ عَلَى رَأْسِ عَمْرٍاءَ
 کہ وی رضی اللہ تعالیٰ عنہ و تمسک مسح سر خود نمود گردن خود را نیز مسح ساخت و بعد از فراغ از وضو
 خود را نمود کہ مثل این وضوی من وضو می ساز تا اینچنان گشت قول قاضی شوکانی در احوال
 مسح عنق بعد از این متوجہ شد بطرف جواب نام نوی رحمہ اللہ در کلام روی از مسح گردن
 قَالَ - وَيَجْعَلُ هَذَا الْعِلْمَ أَنَّ قَوْلَ النَّبِيِّ مَسَحَ الرُّقْبَةَ يَدْعُو أَنَّ حَدِيثَهُ
 مَوْضُوعٌ - مُجَازِفَةٌ - وَأَعْجَبُ مِنْ هَذَا قَوْلُهُ وَلَوْ يَدْرِكُ الشَّافِعِيُّ وَلَا يَجْهَدُ
 الْأَحْمَدُ وَإِنَّمَا قَالَهُ ابْنُ الْقَاسِمِ وَطَائِفَةٌ بَعِيرَةٌ - فَأَيُّهُمَا قَالَ الرَّوَّانِيُّ لِحُجْنِ أَحْمَدَ
 الشَّافِعِيُّ فِي كِتَابِهِ الْمَعْرُوفِ بِالْبَحْرِ بِالْفُظَّةِ قَالَ أَحْمَدُ بَنَاهُ هُوسَةً - وَنَقَّبَ
 النَّبِيُّ أَهْلًا ابْنُ الرَّقْعَةِ بِأَنَّ الْبَعْرِيَّ وَهُوَ مِنْ أَيْمَةِ الْحَدِيثِ قَدْ قَالَ
 بِإِسْنَادِهِ - قَالَ وَلَا تَأْخُذْ بِاسْتِجَابَةِ الْأَخْبَرِ وَلَا تَزَلْ أَنَّ هَذَا الْأَحْمَدُ لِلْقِيَامِ فِيهِ
 صاحب نیل الاوطار میگوید کہ - از بیان ابن ہبہ اقوال مذکورہ بالا معلوم گشت کہ اسحاق نام نوی
 مسح رقبہ را بدعت گفتہ و محدثش را موضوع قرار دادہ از روی تمہین و انداز گفتہ و یعنی
 از جهت تحقیق نیست و بحسب ترازین دیگر قول وی است کہ گفتہ کہ فکر مسح رقبہ امام شافعی بر
 نموده و نہ بموجب اصحاب او چرا این نیست کہ ابن قاص و قدیمی مردم ذکرش نموده بچرا کہ این

جواب از کلام ابونعیم از مسیح گردن

رحم یانی رحم از اصحاب امام شافعی رح در کتاب خود که بحرست بدین الفاظ آورده که اصحاب گفته
 که مسح کردن سنت است و همچنین مسجی امام نووی درین مسئله ابرار فدا افتاده بدینطور که بغوسی
 صاحب تفسیر معالم التنزیل و صاحب و دیگر کتب که از پیشوایان حدیث است هر آینه باستحباب
 این قائل گشته و گفته که وجه استحباب آن نیست مگر اینکه باشد بر یا اثر هر که این مسئله از قبل است
 که قیاس کسی را در آن مجالی نیست مگر اینکه نقل آن از آن حضرت صلی الله علیه و سلم شده باشد
 قَالَ الْحَافِظُ وَلَكُلِّ مُسْتَنَدٍ الْبَغَوِيِّ فِي اسْتِحْبَابِ مَسْحِ الْعَقَا مَا رَوَاهُ أَحْمَدُ وَابْنُ مَرْجُو
 وَدَّ كَرِجِدِثِ الْبَابِ وَكَسَبَ حَدِيثَ الْبَابِ ابْنُ سَيِّدِ النَّاسِ فِي تَرْجُحِ الْمَرْفُوعِ
 إِلَى الْبُيْهَقِيِّ أَيْضًا - قَالَ وَفِيهِ زِيَادَةٌ حَسَنَةٌ وَهِيَ مَسْمُوعُ الْعُقَيْ - فَأَنْظُرْ كَيْفَ مَسَّحَ
 هَذَا الْحَافِظُ بِأَنَّ هَذِهِ الزِّيَادَةُ الْمَنْصُونَةُ لِمَسْمُوعِ الْعُقَيْ حَسَنَةٌ - ثُمَّ قَالَ قَالَ الْمُعَلِّقُ
 وَلَيْسَتْ لِمُسْكُوتِهِ - وَأَجَابَ عَنْ ذَلِكَ بِأَنَّ مُسْلِمًا قَدْ أَخْرَجَهُ كَلِمٌ - يَعْنِي حَافِظًا (شاید که
 ابن حجر عسقلانی مراد داشته باشد) فرمود شاید که دلیل امام بغوی در استحباب مسح کردن آن باشد که
 امام احمد و ابو داود و روايش کرده و حدیث اول بن باب را (یعنی عن لیث عن طلحة الحدیث)
 ذکر کرده - و ابن سید الناس در شرح ترمذی گفته که این حدیث را بهیچ نیز روایت کرده و بیست و یک درین
 حدیث زیادت حسن است و آن مسح کردن است گفت شوکانی نظر کن که چگونه تفریح کرد این حافظ باینکه
 این زیادت مشفوعه مسح کردن را نیک است پس گفت این حافظ که مقدسی گفته که لیث را وی
 این حدیث ضعیف است باز جوابش میدهد که هر آینه لیث یکی از راویان امام مسلم است
 وَ اخْتَلَفَ الْقَائِلُونَ بِاسْتِحْبَابِ مَسْحِ الزُّبَّةِ هَلْ تَمَسُّهُ بِبَقِيَّةِ مَا عَنِ الرَّاسِ أَوْ بِمَا جَاءَ حَدِيثًا
 فَقَالَ الْهَاشِمِيُّ وَالْقَائِمُ تَمَسُّهُ بِبَقِيَّةِ مَا عَنِ الرَّاسِ وَقَالَ الْمُؤَيَّدُ بِاللَّهِ وَالْمَنْصُورُ
 بِاللَّهِ وَنَسَبَهُ فِي الْبَحْرِ إِلَى الْفَرِيقَيْنِ إِنَّمَا تَمَسُّهُ بِمَا جَاءَ حَدِيثًا فَقِي قَوْلَ صَاحِبِ نَيْلِ الْإِطَارِ
 یعنی آنکه قائل اند بجز از مسح کردن مختلف اند و نیک آید این مسح باب ابی مائه سر کرده شود
 یا باب نو - پس یاد می دهیم که بیانی مائه آب را این مسح کرده شود و مؤید باشد و منصور
 باشد گفته و در سبب نهی این قول بطرف هر دو فرق کرده و آن اینکه این مسح باب نو کرده شود
 آنچه از تحقیق قاضی شوکانی درین مسئله بود نیست که گذشت نهی تحقیق دیگر نیز بایشید و رساله

در بیان کیفیت آب مسح کردن

در بیان تحقیق در مسح کردن

تحقیق مسیح الرقیبه می آید که ابن اسکنان زعمورین که می آید و قال دایت رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلمه تو ما فتنه تحبب و قفا لا یعنی گفت که در بوم آنحضرت علیه السلام را که وضو کرد پس
 مسح فرمود بر خاسن مبارک خود که بدن خود را نهی و نقل کرده ابن بهام رحمه الله از حدیث و اهل وصفت
 وضوی آنحضرت علیه السلام ثم مسح علی راسه ثلاثا و ظاهر اذ یکة ثلاثا و ظاهر رقیبه
 و اظنه قال ظاهر رقیبه ثم غسل قدمة الیمنه الحدیث رواه الترمذی ثم قال ابن
 الهمام فیہ دلیل علی ان مسح الرقیبه أدب یعنی پس آنحضرت علیه السلام سه بار بر سبک خود
 مسح کرد و بر پشت گوش سه بار و بالای گردن مبارک خود و گمان میبرم که گفت بالای محاسن مبارک
 خود و آخر تا آنکه گفت ابن بهام رحمه الله درین حدیث دلیل است بر نیکی مسیح گردن مستحب است انشی
 و ملا علی قاری در رساله المستوع فی معرفه المصنوع گفته شد وی مرفوعه عری مسند
 الفهرست و من حدیث ابن عمر لیکن سند ضعیف و الضعیف یعمل به فی
 فضائل الاعمال ایضا فاولا قال ایمنا انه مستحب او سننه انه و امام نووی
 در اربعین گفت نقی العلماء علی جواز العمل بالحدیث الضعیف فی فضائل الاعمال
 انه و علامه ابن حجر مکی در فتح البین شرح اربعین گفته اند ان کان متیحاً فی نفس
 الامر فقد أعظم حقه و لا لکم یترب علی العمل به مفیده تحلیل و تحریم و لا یستلزم
 حق للتغیر انه و ملا جلال و والی در انونج العلوم گفته اند اوحد حدیث ضعیف
 فی فضائل عمل من الاعمال و لکم یکن هذا العمل ممّا یجوز المحرمه و الکراهه فانه
 یجوز العمل به و لا یستحب لانه ما مؤمن الخطر من رجوع الشیعه اذ هو دائر بین الاباحه
 و الاستیجاب فالاحتیاط العمل به سرعاً انشواب انه یعنی و تمکینه حدیثی ضعیف در
 بهتری کاری از کار یا یا نه گردد و آن کار از آن قسم نباشد که احتمال حرمت و کراهت داشته باشد
 پس هر آینه جائز است عمل بان بلکه عمل بر آن مستحب است چرا که از خوف هر چیز محفوظ است و امید
 دفع در آن موجود چرا که ترک آن ضرر نیست و در گردن آن امید ثواب است پس احتیاط درین
 که بر آن حدیث عمل کرده شود از جهت امید ثواب و ابن الهمام در فتح القدر آورده و گفته است
 یثبت بالحدیث الضعیف غیر الموضوع و شیخ دهلوی رحمه الله در رساله اصول حدیث گفته

در بیان آنکه در حدیث ضعیف در فضائل اعمال

در بیان آنکه در حدیث ضعیف در فضائل اعمال

وَالْحَدِيثُ الصَّغِيرُ الَّذِي بَلَغَ بِقَعْدِ الطَّرِيقِ مَرْتَبَةَ الْحَسَنِ لَيْسَ بِهِ أَيْضًا مُجْتَمِعٌ
 رَفِيعٌ لِلْعَمَلِ عَلَيْهِ بَيْنَ الْعُلَمَاءِ وَفِي الْحَسَنِ لَذَائِقُهُ وَمَا أَشْهَرُ أَنَّ الْحَدِيثَ الصَّغِيرَ
 مُتَعَبَّرٌ فِي قَضَائِهِ لَا فِي غَيْرِهَا الْمَعْنَى أَنَّهَا لَا يَجْمَعُهَا إِلَّا فِي دَاخِلِ
 فِي الْحَسَنِ لَا فِي الصَّغِيرِ فَتَجَرُّ بِهِ الْأَيْمَةَ أَنَّهُ بِقَدْرِ الْحَاكِمَةِ بِنَابِرِينَ أَعَادِيثُ
 مَسْحُ رَقَبَةِ أَرْجَمٍ ضَعِيفٌ أَمَّا كَرُفُشٌ مُتَعَدِّدٌ هُنَا فِي مَرْتَبَةِ عَمْسٍ لَغِيرِهِ مِيرْسِدٌ فَالْهَمُّ وَدُرُ بَعْضِ رَوَايَاتِ
 حَدِيثِ مَسْحِ مَنْ مَرُوفُونَ سِتُّ بَرِّ مَحَابِي وَفَرُوعٌ نَابِلُ سُلُوكٍ نَبِيَتْ لِهَذَا عِلَامَةُ عَيْنِي وَدَرْ نَابِلِ شَرْحِ هَدَايَةِ
 مِي آسَدُ هَذَا وَإِنْ كَانَ مُوَقُّو كَالْكَرِّ لَكِنَّهُ حُكْمُهُ الرَّفِيعُ لَا أَنَّهُ لَا جَمَالَ لِلرَّكَايِ وَفِيهِ أَنْتَهَى مَرَبِنِ مَقَامِ
 وَدَرْ خُفَّةِ الْكَلَامِ آدِرُ كَرِّ جَمْعًا مِثْلُ أَيْنِ مَسْت - اِبْنِ حَدِيثِ أَرْجَمٍ مَرُوفُونَ سِتُّ وَخَصِيْقَتِ كَرِّ مَرُوفُونَ سِتُّ
 حُكْمًا بِخِطَابِ تَصْرِيحٍ مَنُودِهِ بِمَرَيْنِ آيْنِ صُلَاحٍ وَآيْنِ عَهْدِ الْبَرِّ وَرَأْفَتِي وَنُودِي وَغَيْرِهِمْ أَزَايِمُهُ مَدِيْشُ وَبَحْثُ
 قَوْلِ مَحَابِي - وَآخِرُهُ مَشْهُورٌ سِتُّ كَقَوْلِ مَحَابِي حُجَّتْ نَبِيَتْ بِأَوْجُودِيكَ مُخْلَفٌ نَبِيَتْ مِيَانِ آيْنِ مَرَيْنِ
 مُخْتَصِرٌ سِتُّ آيْنِ قَوْلِ مَحَابِي كَرِّ أَجْمَادِ رَادِمَانِ كَفَايَشِي وَدَرْ مَطْلٍ بِأَشْفَقِ بَعْقَلِ مَعْلُومٍ سَيَكْرُو أَمَا آيْنِ
 قَوْلِ دِي كَرِّ مَعْقَلِ رَادِمَانِ وَغَلِي نَابِلِ حُجَّتْ بِمَشُودِ كَرِّ آيْنِ قَوْلِ مَكْمَرِ مَرُوفُونَ سِتُّ أَنْتَهَى وَآخِرُهُ
 مَجْدُ الدِّينِ فَرُوقِ بَاوِي شِيرَازِي صَاحِبِ قَلَمُوسٍ وَدَرْ سَفَرِ السَّعَادَةِ وَدَرْ صِفَتِ دَعْوَى رَسُولِ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَقَوْلِهِ - وَدَرْ مَسْحِ كَرُونِ حَدِيثِي ثَابِتٌ نَشْدُ - هَرُ حُنْدُ كَرِّ اَزْطَاهِرِ اِبْنِ جَنَانِ
 مُسْتَفَادٍ مَشُودِ كَرِّ دَرِينِ بَارَهُ اصْلَاحِ حَدِيثِي ثَابِتٌ نَشْدُ وَدَرْ مَسْحِ وَدَرْ ضَعِيفٌ مَكْرُ حُنْدِنِ نَبِيَتْ بَلْكَ مَرَادُوكِ
 بَايْنِ اِتْكَارِ اَزْ حَدِيثِ مَسْحِ سِتُّ بِدَلِيلِ قَوْلِ وَبِكَرُودِي وَدَرْ غَاثَمَةُ كَرِّ - دَرْ بَابِ تَخْلِيلِ بَحِيْهِ وَدَرْ مَسْحِ اَزْ مَرَيْنِ
 وَدَرْ قَبْرِ حَدِيثِي مَسْحِ أَنْتَهَى فَالْمَسْحُ صَاحِبِ خُفَّةِ الطَّلَبِ مِيرْ مَادِي كَرِّ حَاصِلُشْ اِبْرَاقِي اِتْصِلَ اِيْكَ
 مُخْتَلَفٌ اَمَّا دَرْ مَسْحِ رَقَبَةِ بَرَسَّةِ اقْوَالِ مَكِّي اِيْكَ اِبْنِ بَرَعَتِ (جَنَابُ خَنَامِ نَامُودِي كَرِّ مَزْدَشْتِ)
 وَآيْنِ قَوْلِ مَسْحِ جَزِيْرَتِ چَرَكِ اِهْدَا زَبُوتِ آيْنِ بِحَدِيثِ أَرْجَمٍ ضَعِيفِ الْاِسْنَادِ سِتُّ بِحُجَّتِ بَعْلَانِ
 اَزْ اَسْنَدِيْ نَبِيَتْ لَعْنَمُ مَسْحِ الْحَلْفُومِ بِلَعْنَةِ قِيَامِ اَلْاِتْقَانِ لَعْنَمُ لَبُوتِ فُلَاكِ وَوَمِ اِيْكَ
 اِبْنِ مَسْنُوتِ كَمَا اَدَّ هَبَّ اِلَيْهِ اَكْثَرُ اَكْثَرُ اِيْغَرِ وَآيْنِ زَبُوتِ حُنْدَانِ قَوِيْ نَبِيَتْ چَرَكِ اَمَّا دَرْ نَبِيَتْ
 بِرَبُوتِ اِتْمَرَا سِتُّ وَادَلِيسِ فُلِيسِ سَوْمِ اِيْكَ سَحْبِ سِتُّ كَمَا اَدَّ هَبَّ اِلَيْهِ اَكْثَرُ اَكْثَرُ اِيْغَرِ
 اَلْمَسْحُ مَرَيْنِ وَآيْنِ سِتُّ مَذْهَبِ مَسْحِ چَرَكِ نَبِيَتْ اَبْنِ اَزْ صَاحِبِ شَرْحِ اِيْجَانَسِ وَآيْنِ سِتُّ مَدَارِ تَهَابِ

اعاديت مسيح رتبة حسن

در مسح رقبه رسول الله است

در مسح رقبه رسول الله است

چنین وعظ و بند نصالح و ترجمه قرآن و حدیث بدین زبان باطل باشد چه که تصنیف و تکریر مومن
 در زمانه ثلاثه یافته است که در زمانه ثلاثه خود وجود زبان اردو نبود که بعد از آن بوجود آمده
 پس تصانیف غیره درین زبان چه معنی دارد - و این همه امور مذکوره بامید ثواب کرده میشوند - و اصل آن
 یعنی در اردو تصنیف و غیره در شرع ثابت نیست - پس میباید که بموجب این تعریف این همه امور
 بدعت باشند مگر آن مستحق نرا باشد - پس ازین قاعده ایشان برایشان لازم می آید که اکثر
 و بایمان برند - و در خیال اند سوال اگر گفته شود که مطلق وعظ و تصنیف در زمانه ثلاثه وجود بود
 و اصل آن در شرع نیز ثابت است - و مقید و مطلق میباشد پس ثبوت این تصانیف و دیگر امور
 واضح است جواب گیریم که همین طور جواب مسئله تقاضای فیما بین تصور باید بود که مطلق شعر و ن
 تسبیحات و غیره با نازل و نوحی و محض در جمیع از زمانه ثلاثه بلکه وجود تسبیح در زمانه ابداً نباشد پس
 موجود بود و شمار مقید به تسبیحهای کذائی فرد آن مطلق است و نیز درین مقام هر تو معنی نماند که آنچه
 بعضی مردم در خطبههای جمعه و عیدین از وعظ و نصیحت بزبان فارسی و هندی و افغانی و ثلاثه منع
 می نمایند که این اشعار نصیحت آمیز خواندن بدعت است که در زمانه رسول الله صلی الله علیه و سلم بخواندن
 الفاظ عربی در خطبه گاهی لغوی دیگر خوانده نشده محض غلط فهمی ایشانست چه در خطبه نصیحت مطلق
 حائزین لابیست چه فرض اصلی از خطبه تمجید و تسلیه و اقرار شهدائین و نصالح سلیمان بشناوندن
 احکام است مرا ایشانرا پس بر زبانیکان مردم اصطلاح میدارند بر نصالح و احکام ایشانرا و وقت
 که نماندن ضروریست چنانچه حق تعالی فرموده است و ما اگر حکمتاً من رسول لا یلیک قوه
 و هیچ گونه بدعت را در آن مجال نیست چنانکه این همه امور در زمانه ثلاثه ثابت است
 چنانچه در کتاب صریح است و آنچه از توهم بدعت بودن اشعار خوانی را پیش میکنند نیز جمل
 ایشانست که آنچه در شرع منع از شعر خوانی آمده مطلق نیست که آن خود از آنحضرت علیه السلام
 و نیز از بعضی خلفای راشدین و دیگر صحابه رضوان الله علیهم جمیعاً ثابت است بلکه منع از آن
 اشعار خوانی آمده که از پیروی پر و بطور عاشقانه باشند چنانچه بر واقفان علم حدیث و تواتر
 و ائمان و نقل صحابیه نیست فی الجمله از تعریف مذکور بطلان و بدعت بودن بعضی امور که
 بالاتفاق جائز است لازم نمی آید جائز نبودن بعضی امور و گیر که بالاتفاق حرام و بدعت است

در این باب
 تصانیف
 ایشان
 در زمانه
 ثلاثه
 نبود
 پس
 تصانیف
 غیره
 در این
 زبان
 چه
 معنی
 دارد
 و این
 همه
 امور
 مذکوره
 بامید
 ثواب
 کرده
 میشوند
 و اصل
 آن
 یعنی
 در اردو
 تصنیف
 و غیره
 در شرع
 ثابت
 نیست
 پس
 میباید
 که
 بموجب
 این
 تعریف
 این
 همه
 امور
 بدعت
 باشند
 مگر
 آن
 مستحق
 نرا
 باشد
 پس
 ازین
 قاعده
 ایشان
 برایشان
 لازم
 می
 آید
 که
 اکثر
 و
 بایمان
 برند
 و در
 خیال
 اند
 سوال
 اگر
 گفته
 شود
 که
 مطلق
 وعظ
 و
 تصنیف
 در
 زمانه
 ثلاثه
 وجود
 بود
 و
 اصل
 آن
 در
 شرع
 نیز
 ثابت
 است
 و
 مقید
 و
 مطلق
 میباشد
 پس
 ثبوت
 این
 تصانیف
 و
 دیگر
 امور
 واضح
 است
 جواب
 گیریم
 که
 همین
 طور
 جواب
 مسئله
 تقاضای
 فیما
 بین
 تصور
 باید
 بود
 که
 مطلق
 شعر
 و
 ن
 تسبیحات
 و
 غیره
 با
 نازل
 و
 نوحی
 و
 محض
 در
 جمیع
 از
 زمانه
 ثلاثه
 بلکه
 وجود
 تسبیح
 در
 زمانه
 ابداً
 نباشد
 پس
 موجود
 بود
 و
 شمار
 مقید
 به
 تسبیحهای
 کذائی
 فرد
 آن
 مطلق
 است
 و
 نیز
 در
 این
 مقام
 هر
 تو
 معنی
 نماند
 که
 آنچه
 بعضی
 مردم
 در
 خطبههای
 جمعه
 و
 عیدین
 از
 وعظ
 و
 نصیحت
 بزبان
 فارسی
 و
 هندی
 و
 افغانی
 و
 ثلاثه
 منع
 می
 نمایند
 که
 این
 اشعار
 نصیحت
 آمیز
 خواندن
 بدعت
 است
 که
 در
 زمانه
 رسول
 الله
 صلی
 الله
 علیه
 و
 سلم
 بخواندن
 الفاظ
 عربی
 در
 خطبه
 گاهی
 لغوی
 دیگر
 خوانده
 نشده
 محض
 غلط
 فهمی
 ایشانست
 چه
 در
 خطبه
 نصیحت
 مطلق
 حائزین
 لابیست
 چه
 فرض
 اصلی
 از
 خطبه
 تمجید
 و
 تسلیه
 و
 اقرار
 شهدائین
 و
 نصالح
 سلیمان
 بشناوندن
 احکام
 است
 مرا
 ایشانرا
 پس
 بر
 زبانیکان
 مردم
 اصطلاح
 میدارند
 بر
 نصالح
 و
 احکام
 ایشانرا
 و
 وقت
 که
 نماندن
 ضروریست
 چنانچه
 حق
 تعالی
 فرموده
 است
 و
 ما
 اگر
 حکمتاً
 من
 رسول
 لا
 یلیک
 قوه
 و
 هیچ
 گونه
 بدعت
 را
 در
 آن
 مجال
 نیست
 چنانکه
 این
 همه
 امور
 در
 زمانه
 ثلاثه
 ثابت
 است
 چنانچه
 در
 کتاب
 صریح
 است
 و
 آنچه
 از
 توهم
 بدعت
 بودن
 اشعار
 خوانی
 را
 پیش
 میکنند
 نیز
 جمل
 ایشانست
 که
 آنچه
 در
 شرع
 منع
 از
 شعر
 خوانی
 آمده
 مطلق
 نیست
 که
 آن
 خود
 از
 آنحضرت
 علیه
 السلام
 و
 نیز
 از
 بعضی
 خلفای
 راشدین
 و
 دیگر
 صحابه
 رضوان
 الله
 علیهم
 جمیعاً
 ثابت
 است
 بلکه
 منع
 از
 آن
 اشعار
 خوانی
 آمده
 که
 از
 پیروی
 پر
 و
 بطور
 عاشقانه
 باشند
 چنانچه
 بر
 واقفان
 علم
 حدیث
 و
 تواتر
 و
 ائمان
 و
 نقل
 صحابیه
 نیست
 فی
 الجمله
 از
 تعریف
 مذکور
 بطلان
 و
 بدعت
 بودن
 بعضی
 امور
 که
 بالاتفاق
 جائز
 است
 لازم
 نمی
 آید
 جائز
 نبودن
 بعضی
 امور
 و
 گیر
 که
 بالاتفاق
 حرام
 و
 بدعت
 است

در عقوبت شیخ

لازم می آید پس ازین امر و برنجوی معلوم شد که تعریف بدعت ذالست که زیب میان کرده بلکه
 تعریف مستقیم بدعت آنست که علمای محققین در کتب خود آورده و آن اینکه بدعت عبارتست
 از اعتقاد داشتن امریکه خلاف باشد از آنچه فطرت است آن از آنحضرت علیه السلام و صحابه کرام معروف
 و مشهور باشد و این اعتقاد بسبب نوعی از شبهه و تاویل باشد نه بطریق انکار و محمود و چه غلط
 داشتن خلاف امریکه از آنحضرت علیه السلام ثابت باشد بطریق انکار نه بطریق شبهه و تاویل
 کفرست چنانچه در المنار که کتابی از کتب مشهوره فقهست می آرد اعتقاد آن امر علی خلاف
 ما عرفت عن رسول الله صلى الله عليه وآله و ما عناه به بتوابع شبهة و تاویل لا یطریق
 انکار و محمود و فایده کفر آنکه در همین شیخ عبدالحق دهلوی رحم در رساله اصول حدیث متصله
 مشکوه می آرد الیدعة فالصواب به اعتقاد آن محدث علی خلاف ما عرفت فی الذم
 و ما جاء من رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم و ما عناه به بتوابع شبهة و تاویل
 لا یطریق محمود و انکار و فایده کفر آنکه در همین در شرح شیخ فخر الفکر که کتابی معتبرست
 در اصول حدیث و نیز دیگر کتب مجرب نوشته من شاء لا یلذذ علی فلیخرج الیه
 پس می باید بدیهه تعریف بدعت مقید بقید از منتهی ثلاثه عند المحققین نیست و چگونه مقید بآن گردد
 که در دو مفاسد عظیم بآن کسی پشیده نیست چه که تعریف بدعت باین طور متعین گشت که بدعت اعتقاد
 داشتن است خلاف امریکه معروف و مشهور باشد از آنحضرت علیه السلام و صحابه کرام بسبب نوعی از
 شبهه و تاویل مثل مسح رجبین در وضو چنانکه در سهیل مانیه یعنی در وفص است چه که امر معروف و درین
 باب از آنحضرت علیه السلام و صحابه کرام نه غسل رجبین است مگر قریه شیعه تاویل در نص میکنند آن
 اینکه آنچه در بعضی از اقوال است و آنکه غسل مجبور و مجبور جوار آمده میگویند که این جواز جهت عطف
 آن غسل کبر قول بر آن و مسکونه آمده نه از جهت قرب جوار و بسبب بن تاویل و غلطی متاوده اند
 پس لا محاله ازین تعریف صاف معلوم گشت که آنجا که شبهه و شبهه در خطها شنو اندین نصائح
 و احکام بموافق اصطلاح قوم هر زبانیکه باشد اگر چه عربی نباشد جائزست و گاهی بدعت سنیست
 و ثانیاً نیز باید دانست که لفظ تسبیح در عربی بمعنی آمده چنانچه در زمره الفکر آورده
 التَّسْبِيحُ التَّطَدُّبُ نَسْ وَالْتَنَزِيهِ وَ يَكُونُ بِمَعْنَى الذِّكْرِ وَالصَّلَاةِ وَ السَّبْحَةِ خَرَزَاتُ

در عقوبت شیخ

تمام گشت آنچه در کسبه بود و آن کسبه را بطرف آن کینه انداخت پس آن کینه را از آنجا جمع کرده در کسبه
 بر کرده باز به هر سیه داد و پیوسته مرا گفت آیا بیان نکنم ترا حدیثی از رسول الله صلی الله علیه و سلم
 تا آخر اثنی درین مقام صاحب کن رساله از رساله جلال الدین سیوطی که بنام المنحة فی السبحة
 موسوم است آثار دیگری از تفصیلش در اینجا است اختصارش اینکه امام احمد در روزهای
 مادر بنویس می آر که یکی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم همسایه ما بود و میبود که تسبیح سنگریزه
 میخواند و نیز ابن سعد از حکیم می آر که سعد بن ابی وقاص تسبیح چغنی میخواند و نیز ابن شیبه
 در مصنف خود از مولا سعد می آر که کان کان الی الدار ذاء نوى فمن النجوة فی کسب التعلات
 یعنی مری الدار ذاء النجاشی از خود در خطبه میبویس بعد از نماز فجر بیرون میشد می آر از
 تسبیح بران میگردد تا آنکه تمام گشتی اثنی و نیز ابن سعد از ابی هریره می آر که کان کان یسبح بالکوی
 المنجوع یعنی الذی حکک بفضله کفصا حتی ابعث شیئ منه و نزل الی فی علی لونه و کل
 ما فیه سواد و یباض فهو منجوع یعنی چونکه ابو هریره روزه نخورد با کثرت تسبیح میخواند از جهت
 سائیدن آن یکدیگر بعضی سفید و بعضی بزرگ سیاه اصل خود باقی نمانده و این قسم چیز سائیده را منجوع
 میگویند و نیز ابن ابی شیبه از ابی سعید خدری می آر که دوی تسبیح به چغنی میکرد و نیز
 بخوی و ابن عساکر از ابی صفیه مولا رسول الله صلی الله علیه و سلم می آر که برای قطع کردن نام از زبان
 نهاده میشد که در آن سنگریزه میبویس تسبیح بآن میکرد تا نیم روز پس سختی پس و تنگی نماند
 گذاردی پس تا شام بآنها تسبیح میخواندی اثنی اینقدر اخبار و آثار بسیار گنجانده امیکنند
 که هر آینه شمردن تسبیح با نامل و تخم خرمای و حصی و امثال آن امر مندوب و مستحب است و تحقیق آن حضرت
 علیه السلام بطرف این ترغیب فرموده و صحابه را که بخوم الاغتسال بودند این را اختیار نموده پس
 هر که حکم گزاشت و یا بدعت بران نمیکند قول وی هم بدهی و دوست و لاین اعتمادی و استیجاب
 نیست و معلوم است که فرق نیست در میان شمردن تسبیحات بنوی و حصی و تنبک بر آگنده باشند
 و در میان آگنده خوانده شود بران و تنبک برشته کشیده باشند پس هرگاه که جواز شمردن تسبیحات بدون آ
 پراگنده از میان سابق و اصح گشت پس لا محاله جواز اتخاذ تسبیح غیر ثابت گردید و الله اعلم بالصواب
 و گفته اند در المختار می آر که لا یاس بالتحاذ المسبحة لغيره لانه یکتفی بالجوهر و یسبح به و الله اعلم

ما شیء در الخارصی من کلک و دلیل الجواز ما رواه أبو داود و الترمذی و ابن حبان و المعاکر
و قال یصح لا سند عن سعد بن ابی وقاص أنه دخل مع رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم على امرأة و بین یدیهما نوى أو حصی تسبیح به فقال أخیرک بما هو
أیسر علیک من هذا و أفضل فقال سبحان الله عدد ما خلق في السماء و سبحان الله
عدد ما خلق في الارض و سبحان الله عدد ما خلق بین ذلک و سبحان الله عدد
ما هو خالق - والله أكبر مثل ذلک - و الحمد لله مثل ذلک - و لا حول و لا قوة
إلا بالله مثل ذلک فکفیهن ما عن ذلک و انما أمرتک هالک ما هو أیسر و أفضل
و لو کان مکروها لکن لکها ذلک - و لا تزید السبعة علی مضمون هذا الحدیث
لا یصح النوى فی خیط و مثل ذلک لا یظهر تأثیره فی المنع فلا یجزم ان نقل ایحاذها
و العمل بها عن جماعة من الصوفیة الاخبار و غیرهم اللهم لا اذ انزب علیک
سریاء او سبعة فلا کلام لتأقیه انتی کلام الشامی یعنی سعد بن ابی وقاص بن میسر باید که
من بار رسول الله صلى الله علیه و سلم بخانه زنی رفتم که آن زن بر تخم خرمایا بر سنگ زیا به تسبیح
کردن مشغول بودا حضرت علیه السلام فرمود که آسان زیاده و بهتر ازین ترا خبر میدهم
پس تعلیم فرمود سبحان الله عدد الخیر پس آن زن را از ان منع فرمود و جزین نیست که
بهیچ بطرف آسان کرد و بهتر از ان در فرموده اگر کرده بودی هر آینه آن زن را با ان
نیز فرمودی - و تسبیح بر مضمون این حدیث چیزی زیادت نمیکند مگر آنیکه هر بار شش کثیف
میشود و اینقدر زیادت را در منع تأثیر نمیباشد پس تسبیح بر جمیع اگر رفتن تسبیح و عمل بر ان از
جماعت صوفیه صافی و غیرهم نقل گشته - یارب مگر آنیکه تسبیح داشتن برای رایا و نموداری
باشد پس در حرمت آن ما را کلامی نیست انتی تذبیه آنچه بعضی طلبای خراسان
و پیشاور برای ظاهر پرستی و خوب صورتی تسبیح بر بند دست می بینند و یا فقرای هند با تسبیح
برای نموداری در گوی بندند از اینجاصات معلوم شد که آن فعل حرام است مسلمانان الا ان
احراز واجب است نکته در مذمت رایا که از زنا و ربا و ساخت ترست
باید دانست که زنا و ربا و رایا هر سه چیز که در کتاب مبوط بیان قایل مقام آن کاسینی برایت

در بیان آسان کردن تسبیحان که حضرت علی علیه السلام فرموده است
در بیان آسان کردن تسبیحان که حضرت علی علیه السلام فرموده است
در بیان آسان کردن تسبیحان که حضرت علی علیه السلام فرموده است

حرم است آن قطعی اتفاقی است بآیات و اخبار و آثار عقل ذوی الالبصار و بالتفصیل مذمت
 زنا و زناوار بعضی اجزای تذکیر خود که در تفسیر است یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا الرِّبوا
 اصْغَاعًا قَامُضًا عَقْفَةً الاَیة تجسید آمده بالتشیخ بیان نموده ام بطور لطیفه بیان مذمت
 بریا از ان اینکه در کتب مشهوره تصوف و اخلاق می آرد که هر که یکبار زنا کرد و بغیر تو به بود
 در قبر برای وی ستم صد هزار دوزخ کشاده گردد که از هر دوازده عذاب مخالف یکدیگر
 بهر وی تابقیامت قائم باشد و چون عرصات قائم شود زن مزنیه بر سر زانی برهنه تن
 نشاند و شود و آن آب منی حرام که در دنیا با هم ضائع کرده بودند از فرج وی جاری گشته
 بالاسی بینی آنم زنی آمده در دهن وی می رسد و بنا چارگی آنرا خواهر پشید آنحضرت
 علیه السلام فرمود که مخفی و بدیده آن آب ناپاک چنان باشد که اگر قطره از ان در بجهو دنیا
 چکد از تعفن و تلخی آن همه زنده سر دنیا هلاک گردد باز آن زن مزنیه را برهنه تن کرده
 نیمه جل در شکش و نیمه دیگر آن از شر سگها بش پیرودن شده بدین عذاب و رسوائی در میان
 اهل عرصات ایشان هر دو را تا وقت وزن اعمال گرفتار سازند و منادی بر سر ایشان
 آواز میدهد بگو ایشان آن کسانی که در دنیا یکبار زنا کرده بغیر تو به مرده اند بستر در جهنم
 خاص در مقام و بل در گروه زنا کاران مغذّب شوند العباد بالله ولذا قال الله
 عز وجل لا تفرحوا بآزواجکم کان فاحشة ما عملوا سبیلا ^{بما کان من سوء ما کان من ذنوبهم} ^{بما کان من سوء ما کان من ذنوبهم} ^{بما کان من سوء ما کان من ذنوبهم} ^{بما کان من سوء ما کان من ذنوبهم}
 آن حیوانی است و بدست از جهت راه که آن ذلت و خواری و دنیاست و عذاب و عذاب
 آخرت چونکه این را دانشی بین بدو است که در حدیث آمده که آنحضرت علیه السلام فرمود
 یکبارم بدو که بخور و آنرا مردی سخت ترست از سی و شش بار زنا کردن در اسلام و هر آن
 کمرشت که از حرام پیدا شود پس آنش دوزخ بآن سزاوار ترست چنانچه در احیاء العلوم و
 مشکوٰه است ازین حدیث صاف معلوم شد که سی و شش مرتبه زنا کردن را عذاب الله آن قدر
 عذاب نباشد که یکبارم بدو را و بگیرند که بر باد دهند و آن را یکمرتبه است چنانچه اندیش
 بخاری خوب روشن است و آنچه در عوام مشهور است که گرفتن و ضلوع را حرام است
 و دواوی بواکی ندارد و بعضی غلط است و بعضی فتنه است و بعضی فتنه است و بعضی فتنه است

در مذمت زنا

در مذمت زنا

و مکان و جانور را زد کرده منافع آنرا در صحت خود آنرا نیکو کیسان حرام است اصل

و در حدیث ربوبی تعالی در کلام پاک میفرماید الذین یأکلون الریح لا یقومون لا

کما یقوم الذی یتخطی الشیطان من الشیطان و یبکی سائیکه یخوّر و یسود و یرینه خسیه عمار

قبور و قیامت مگر چنانکه بر می خیزد سیکه دیوانه سائیکه و شیطان بر پایش بیست و چهار بار بر کعبه جایی

دیگر میفرماید و ذکر و اما یقیناً من الریح ان کنته یقومون من ه فان کونتم کما فاذنوا بحرب

من الله و در سوره خلاصه ترجمه آنکه اگر سودگرفتن را ترک نمیکنید پس خبردار باشید جنگ

کردن با خدا و رسول و پیغمبر علیه و سلم یعنی هر که ربوای بخورد با خدا و رسول و پیغمبر علیه و سلم

جنگ و چونکه این را نیز دانستی پس لطیفه این ذکر را نیز باید دانست و آن اینکه

در یا صفت ربوبیت یعنی در نقد ربوبیای موصوفه و کلیه ربوبیای شانه تسمانی باعتبار نفی تفاوت

تفاوت و تضعیف است اشارت با نیکریا در احوال بدو مرتبه عند الله از ربوای شانه تسمانی

یعنی هر آن عذابیکه برای ربوای آرد و چون در مقرر است و وجه آن برای کاران زمین است

و لهذا در حق ربوایان و صفات آن شریف آمده که فاذنوا بحرب من الله و در سوره چنانچه دانستی

و در حق ربوایان در آخر کف نازل گشت و لا یشرک فی عبادته سواه لکل امة فی عبادته رب

خود کسی را شرک مساوی نیست به رب یا عبادت خدا کردن با خدا شرک مساوی نیست چنانچه در تفاسیر

درین مقام بالتفصیل مشرع است و این آیت خاص است به ربوای کاران خلاصه آنکه ربوای کاران از حق تعالی

فرمود و لا یشرک و حال آنکه در حق مشرکان میفرماید ان الله لا یغفر ان یشترک به و یغفر

ما دون ذلک لمن یشاء و فافهم و تا بل یعنی هر آنکه حق تعالی نمی بخشد شرک کند کاران را و او

ایشان هرگز میبخشد پس مسلمانان را لازم که از امور باطنی حذر نمایند خاصه از تسبیح و شستن بر سر

نمایش مخلوق از نیاست که کسی گفته است

سبحه بر کف تو بر لب بر اندوختن گناه

معصیت را خنده می آید از استغفار ما

الحاصل که درین مقام صاحب بنزهت افکار

برای جواز آنجا تسبیح و دلیل ارجح می آرد و آن اینکه ابو نعیم در حلیه الاولیاء در ترجمه الی هر یک

می آرد آنکه کان لا یطیعوا الا الله و لا یطیعوا الا الله و لا یطیعوا الا الله و لا یطیعوا الا الله

الی هر یک درم نمید که در آن دو هزار مرتبه بعد از تسبیح و شستن می تا آنکه آن تسبیح را تمام خواندی

لطیفه در بیان ربوایان

راوی در بیان ربوایان

و این سعد در طبقات آورده چنانکه سیوطی رح گفته که زنی از فاطمه بنت حسین بن علی بن ابی طالب
می آرد آنها گاه که تسبیح بخواند معقود و قهرمانا یعنی که وی تسبیح خواندی بان گشته که در آن قهرمانا
یا گره ها میبود پس این هر دو اثر خبر میدهند بجهت شمردن تسبیحهای شده و هر چه که در میان صفتون
هر دو اثر در میان این تسبیح فرقی نیست - و چهاران رساله می آرد که ویلمی در سند الفرووسل از
علی کرم الله وجهه آورده قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ذكر الله في صلاة أو في غيره
لَكَ الْوَسَادَةُ السُّبُوحِيَّ عِنِّي سُبْحَةً يَكُ يَأْتِيهِ يَوْمَ يَنْدُ - و رواج سوره که این اگر چه در زلف نیست
اقتران آنحضرت علیه السلام نبود مگر فقد اخذ النبي صلى الله عليه وسلم عن كثير من كتبه
التي حدثت بعد ما يتصل أن يكون هذا منها يعني این تسبیح از ان تمیل است که آنحضرت
علیه السلام قبل از وجود ان خبر از ان داده - و نیز وجود تسبیح در زمانه بعضی صحابه و تابعین بود
اما در زمانه اصحاب پس آنست که از ابی هریره رفته گشت و نیز ملا علی قاری رح در مرقاة شرح
مشکوة در باب الذکر بعد الصلوة می آرد و قال ابن حجر الزواهاة في التبيين والنوى والخصه
كثير من الصحابة وبعض أمهات المؤمنين بل رآها النبي صلى الله عليه وسلم
وأقرها أنته هذا كله مما أورد صاحب الرسالة يعني روایات در باب تسبیح خواندن
بر نوز و حصی بسیار انداز صحابه و بعضی امهات مؤمنان بلکه آنحضرت علیه السلام این را دیده و برقرار
داشت یعنی منع از ان نفرمود و اما در زمانه تابعین پس صاحب بن رساله از حسن بصری رح که
در زمانه صحابه بود پس عجیب غریب می آرد که آخر آن این است که بشرطانی رح تعلیم خود را میفرماید که
عمر کی رح استاذ خود را دیدم و در دست وی تسبیح بود پس پرسیدم از وی مثل پرسیدن حماد بن فقال
سأيت أستاذي الحسن البصري في كيفية تسبحة فقلت يا أستاذي مع عظيم شأنك
وحسن عبادك أنت إل أن ما منة السبحة فقال لي هذا شيء كنا نستعملنا في
البداءات ما كنا نتركة في النهايات أي أحب أن أذكر الله بقلبي ويكون لي ولي في
يعني فرمود که من استاذ خود حسن بصری رح را دیدم و در دست او سجد بود پس گفتم ای استاذ با وجود
بلندی شان تو در حسن عبادت تو تا این دم پاس بر میباشی پس فرمود که این آن چیز است که در
ابتدای امر استعمال آن میکرد پس نیستیم که گذاریم از آنرا و انتهای امر هر آینه دوست میدارم

اینکه یاد کنم خدا را بول خود پرست خود و بزبان خود فاسخ میگوید از نجاست که قسیر است
و دیده خواندن ثواب بسیار دارد از آنکه تلاوتش بیا و از نیز میکند چرا که دیده خواندن چشم
و دل و دست و زبان و دیگر اعضا همه باورشغل قرآن و یاد خدا مصروف و مشغول اند بخلایق
تلاوت بحفظ و بعد از نقل این قول بعدین رسالهی آورد که ترجمه اش اینکه سالم بن عبد الله بن
سالم البصری المکی در رساله امداد فی علو الاسانود گفته که ازین قول حسن بصری که خدا کاشتن
لَمَّا اسْتَعْلَمْنَا فِي الْيَوْمِ اَيَاتِ صَاف ظاهرت که سجد در عهد صحابه موجود بود و چه اگر بد است
حسن بصری ربه بلا شک با اصحاب آنحضرت علیه السلام بود چرا که وی رزم در دو سال آخرین باقی ماند
از خلافت حضرت عیسی بن تولد شده بود و حضرت عثمان و حضرت علی و حضرت طلحه را راضی اند عنهم
و دیده بود و در فتنه یوم الدار و قضیه حضرت عثمان رزم حاضر بود و درین ایام عمروی چهارده سال بود
و ذایت حدیث از عثمان و علی و عمران بن حصین و عقیل بن یسار و ابی بکره و ابی موسی و ابن عباس
و جابر رضوان الله علیهم و عین و خلق کثیر از صحابه رزم میکند انقی عمار است و دیگر علما می فرمودند
و رباب جواز آنرا سجد ملا علی قاری رزم در مرآة شرح مشکوٰۃ در بیان حدیث سعد مذکور
فصل اول منوبه هذا اصل صحیح یصحون الشیخة لتقریرہ و علی الله علیه و آله و سلم
تِلْكَ الْمَرْأَةُ اِذَا لَا فَرْقَ بَيْنَ الْبَطْوَصَةِ وَالْمَشْوَصَةِ وَلَا يُقْتَلُ قَوْلٌ مِّنْ عَلَاءٍ بَدَعَتْ
وَقَدْ قَالَ الشَّيْخُ اِنْهَا سَوْدُ الشَّيْطَانِ - وَرَوَى مَعَ التَّحْقِيقِ سَمْعَةَ فِي بَيْدٍ ۚ حَالِ اِنْجَائِهِ
فَقِيلَ عَنْهُ فَقَالَ شَيْءٌ وَصَلَّاهُ إِلَى اللَّهِ كَيْفَ نَزَرْتُهُ وَكُلُّ هَذَا أَحَدٌ مَعَارِفِي قَوْلُهُمْ
اَلْهَيْكَلُ هِيَ الرَّجُوعُ إِلَى الْبَدَايَةِ اِنْجَهِ و ملا جلال الدین سیوطی رزم در رساله انجم باسمه
گفته که نقل عن احید من السلف و لا من الخلف المنع من جواز هذا الذی کتب الشیخون
بَلْ كَانَ أَكْثَرُهُمْ يَكْفُرُونَ بِهَا وَلَا يَرَوْنَ مَكْرَهُهَا وَقَدْ رَوَى بَعْضُهُمْ أَنَّكَ تَسْتَبِئُهَا
فَقِيلَ لَهُ أَنَّكَ عَلَى اللَّهِ فَقَالَ لَا وَلَكِنِّي أَحَدُكَ اَنْتَ تَأْتِلُ الْحُرُونَ مَسْكِينَ عَبْدَ الْجَلِيلِ
عَفَا اللَّهُ عَنْ جَرَّائِهِ اَلْحَقُّ الْوَكِيلُ و درین محل میگوید که همه سلف ابرار و خلف اختیار چونکه
بر جواز چیزی متفق باشند قطع بخلاف از دیگر دلائل باز در جواز آن هیچ شک نیست بموجب قول
علیه السلام مَا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ حَسَنًا فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ حَسَنٌ چنانکه امام محمد رزم در موطا آورده

وامام احمد و بن زرار و طحاसी و طبرانی و ابویوسف و غیرهم از قول ابن مسعود روایت کرده و در کلمات
هر چند که معروف است مگر از روی معنی مرفوع باید انکار داشت چرا که مضمونش از آن قبیل است که
بجز از شارع کسی دیگر قائل آن نمیتواند شد فافهم - و محمد بن محمد بن محمد که باین اسیر طایع اهل
شهر است و یکی از تلامذہ شیخ ابن الہمام و ابن جریر است و در زینہ وفات یافته در علمای اهل
شرح فیتہ المصلی بعد ذکر حدیث متعدد سیرہ گفته **هَذَا الْاَحَادِيثُ مَعًا تَشْهَدُ بِجَوَازِ**
اِتِّخَاذِ الشُّبْحَةِ الْمَعْرُوفَةِ لِاحْصَاءِ عَلَيِّ الشَّيْبَةِ وَغَيْرِهِ مِنَ الْاَحَادِيثِ كَارِ مِنْ غَيْرِ اَنْ
يَتَوَقَّفَ عَلَى وَدُوْدِ شَيْءٍ خَاصٍّ فِيهَا يَعْنِيهَا بَلْ جَدِثٌ سَعْدٌ كَالْقِيَرِ فِي ذَلِكَ اِذَا لَا
تَزِيدُ الشُّبْحَةَ عَلَى مَعْمُونِهِ الْاَيْضَ النَّوْىَ وَنَحْوَهُ فِي خِيَطٍ وَمِثْلُ ذَلِكَ لَا يَنْظُرُ تَابِئُزُّو
فِي الْمُنْعِ فَلَا جُرْمَ اِنْ نَقِلَ اِتِّخَاذُهَا وَالْعَمَلُ بِهَا عَنْ جَمَاعَةٍ مِنْ السَّادَةِ وَالْاُجَارِ اَنْتَ
وَزَيْنُ الْعَابِدِينَ صاحب الاشباہ والنظائر رتبع النفا شرح المنار و سراج الدین شرح كنز الدقائق
بعد ذکر حدیث سعد گفته **هَذَا الْحَدِيثُ وَنَحْوُهُ مَعًا يَشْهَدُ بِاَنَّهُ لَا بَاسَ بِاِتِّخَاذِ الشُّبْحَةِ**
الْمَعْرُوفَةِ لِاحْصَاءِ عَدَدِ الْاَحَادِيثِ لَا يَزِيدُ الشُّبْحَةَ عَلَى مَعْمُونِ هَذَا الْحَدِيثِ
الْاَيْضَ النَّوْىَ وَنَحْوَهُ فِي خِيَطٍ وَمِثْلُ ذَلِكَ لَا يَنْظُرُ تَابِئُزُّو فِي الْمُنْعِ اَللّٰهُمَّ اِذَا تَرَبَّبَ
عَلَيْهَا رِيَاءٌ وَسُمْعَةٌ فَلَا كَلَامَ لَنَا فِيهِ اَنْتَ وَعَلَاءُ الدِّينِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَى
بَنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَشَقِيٍّ مَعْرُوفٍ بِمُصْطَلًى صاحب التصانيف كمد مشق در مشنہ ہزار و ہشتاد
و ہشت ملش شوال اشغال فرمودہ در المنار شرح تنویر الابصار گفته **لَا بَاسَ بِاِتِّخَاذِ**
الشُّبْحَةِ لِغَيْرِ رِيَاءٍ كَمَا بَسَطَ فِي الْبَحْرِ كَمَا مَوْ اَيْضًا در مرقاة در شرح حدیث بیرومی روایت
فیه جواز علی **لَا اَدَّ كَارِ بِشُبْحَةِ الْاَبْرَارِ وَقَدْ كَانَ لَا اِنْ هَرَجَرَةً رَمَ خِيَطٌ عَقْدٌ كَثِيرٌ**
يُسَيِّمُ بِهَا وَمَنْ سَرَعَمَ اَتَمَّ اَيْدِ عَةً غَيْرَ عَمِيٍّ لَوْ جُودَ اَصْلُهَا فِي الشُّبْحَةِ وَلَقَوْلُهُ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَاٰلِهِ وَسَلَّمَ اَمْتَحَانِي كَالْبَحْرِ بِاَيْتِهِمْ اَمْتَدَّ يَدَهُمْ اَمْتَدَّ يَدَهُمْ وَ اَمْتَدَّ اَمْتَدَّ اَمْتَدَّ

كَلَامُهُ عَلَى لَا يَقُولُ وَيَكُلُّ عَلَيْهِ التَّغْلِيلُ يَقُولُهُ فَإِنَّهُنَّ أَيْ لَا تَأْمَلُ مَسْئُولَاتُ
 كَسْتُنْطَقَاتُ أَنْتَ بَيْنِي فَرَمُوهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا تَأْمَلُ بِرُزْ قِيَامَتِ سَوَالِ كَرْدِه شُونَد وَنَطَق
 كَرْدِه شُونَد وَامام یا فعی شافعی می فرمود که در سوره و یا سوره سال پیشتر از هفت صد سال تو در این
 روز ^{۶۹} به مقصد شصت و شصت در یک و معطر در جمادی الاخری وفات یافته در الارشاد
 وَالتَّطَوُّزُ فِي فَضْلِ ذِكْرِ اَشْفَاءِ تِلَاوَةِ كِتَابِ الْغُرُورِ كَقَوْلِهِ تَعَالَى بَقَعْنَا مُرِّي بِكَ الْجَنَّةِ سُبْحَةً
 فَقَالَ لَهُ أَنْتَ مَعَ شَرِّكَ تَأْخُذُ بِسَيِّئِ السُّبْحَةِ فَقَالَ طَرِيقٌ وَصَلْتُ بِهِ إِلَى سَرَايِ
 الْأَقْبَارِ فَكَأَنَّهُ مَذْهَبُهُ الْأَقْدَمُ بِسَبِّهِ أَمَّا الْمُخَصَّنَةُ مِنْ تَرْجُمَةِ الْفِكَرِ فِي سُبْحَةِ الذِّكْرِ
 وَأَنْ شَتَّ الْأَطْلَاعِ عَلَى لَا زَيْدٍ بِهَذَا فَارْجِعْ إِلَى مَطَالَعَةِ تِلْكَ الرِّسَالَةِ الْعَلِيَّةِ
 ذِكْرُ بَعْضِ فَوَائِدِ سَجْدَةِ وَاشْتِنِ بَاخُو چنانکه همدین رساله آورده اول اینکه آنها که ^{در} تسبیح
 بِاللهِ تَعَالَى کما عَرَفْنِي تسبیح یا مید باند ذکر خدا را چنانچه گذشت و دوم اینکه درین اجتماعات
 بروام ذکر خدا چه اگر انسان هر گاه که می بیند تسبیح را یا میکند که این اسباب ذکر خداست
 پس خواهد کشید او را بسوی ذکر خدا ذکر الیسوط سوم اینکه در اینجا تسبیح اقتداست
 بجماعت متصوره صالحین و علمای متدین و در او دو دو غیره مرفوع از آنحضرت ^{علیه السلام} تسبیح
 می آرَد مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ چهارم اینکه در و اشتن تسبیح با خود خجاست است از
 ممالک و نیوی و اغریه چنانکه جلال الدین عبدالرحمن سیوطی رح از بعضی معتبرین حکایت می آرَد
 که و س با قاضی در پیر بیت المقدس بود پس یکایک از افاضان عرب بر سر ایشان نشستند
 و همه قافله را از جامه و سامان مجرور ساختند پس مرا نیز با ایشان از جامه مجرور ساختند و هر گاه که
 عمامه مرا ازین گرفتند بسوی من از سر من بزیرافتا و مجرور دیدن ایشان سجده گفتند که این شخص
 صاحب سجد است پس واپس دادند مرا آنچه از من گرفته بودند پس رفتم من زیارت ایشان سالم
 قَالَ السُّيُوطِيُّ فَأَنْظِرْ يَا أَيْمَنُ إِلَى أَهْلِ الْأَلَةِ الْمُبَارَكَةِ الْأَزْهَرَةِ وَاجْمَعْ فِيهِ مِنْ خَيْرِ
 الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ بَعْدَ بَيْنِي بَرَادِرِمْ هَكَذَا نَبِيكَ اسباب مبارک که از اهره با خود میدارند و آنچه جمع
 است در وی از خیر دنیا و آخرت پنجم اینکه آنچه بعضی آوراد و محدوده و از کار محدود و مستعینه
 که در احادیث وارد شده بجز از تسبیح اکثرش دشوار است چنانچه سیوطی رحمه گفته که اکثر ذکر

فان شئت الاطلاع على لا زيد بهذا فارجع الى مطالعة تلك الرسالة العلية
 ذكر بعضي فوائد سجدة واشتن باخو چنانکه همدین رساله آورده اول اینکه آنها که
 تسبیح یا مید باند ذکر خدا را چنانچه گذشت و دوم اینکه درین اجتماعات
 بروام ذکر خدا چه اگر انسان هر گاه که می بیند تسبیح را یا میکند که این اسباب ذکر خداست
 پس خواهد کشید او را بسوی ذکر خدا ذکر الیسوط سوم اینکه در اینجا تسبیح اقتداست
 بجماعت متصوره صالحین و علمای متدین و در او دو دو غیره مرفوع از آنحضرت ^{علیه السلام} تسبیح
 می آرَد مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ چهارم اینکه در و اشتن تسبیح با خود خجاست است از
 ممالک و نیوی و اغریه چنانکه جلال الدین عبدالرحمن سیوطی رح از بعضی معتبرین حکایت می آرَد
 که و س با قاضی در پیر بیت المقدس بود پس یکایک از افاضان عرب بر سر ایشان نشستند
 و همه قافله را از جامه و سامان مجرور ساختند پس مرا نیز با ایشان از جامه مجرور ساختند و هر گاه که
 عمامه مرا ازین گرفتند بسوی من از سر من بزیرافتا و مجرور دیدن ایشان سجده گفتند که این شخص
 صاحب سجد است پس واپس دادند مرا آنچه از من گرفته بودند پس رفتم من زیارت ایشان سالم
 قَالَ السُّيُوطِيُّ فَأَنْظِرْ يَا أَيْمَنُ إِلَى أَهْلِ الْأَلَةِ الْمُبَارَكَةِ الْأَزْهَرَةِ وَاجْمَعْ فِيهِ مِنْ خَيْرِ
 الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ بَعْدَ بَيْنِي بَرَادِرِمْ هَكَذَا نَبِيكَ اسباب مبارک که از اهره با خود میدارند و آنچه جمع
 است در وی از خیر دنیا و آخرت پنجم اینکه آنچه بعضی آوراد و محدوده و از کار محدود و مستعینه
 که در احادیث وارد شده بجز از تسبیح اکثرش دشوار است چنانچه سیوطی رحمه گفته که اکثر ذکر

اعمال خود برای ربح نیست و اگر چه از آن چیزی را ببرد اما آنچه می آید از عملی بیست
 نسخ آیت رفته اند نکته درین پنجگانه است آنچه گفته شد و نوشته شد بر اینست عوام گشته
 مردم و دونه فاخته نه در و در همو آن از سنگین پسیده میشود که چون از سعی و عمل غیر مرمود
 فائده و نفع نیرسد پس مردگان خویش نماز جنازه برایشان بکشند که این نماز و حقیقت
 به است و بدان مفایق نیست که با بار و ارجایشان چیزی را بکشند و بعد از آن احوال و حق
 و مایه ای هم گوئیم که از دعای شمار موت را فائده میرسد یا نه اگر گویند که نه پس گوئیم که اگر کسی
 عبت گشت چه اگر عبت بر آن فعل است که از کرد و انداختن فائده نگیرد یا نه حال آنکه کل عبت
 حرام باشد تا نیز قائل اند پس هر کس فعلی حرام مستحب است و در کمال این واجب است
 و اگر گویند که بل دعای ماورجی بموات مفیدست گوئیم که این اقوال شما از ظاهر معنی آیت
لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ اَلْهُمُومَةُ مخالف است یا موافق اگر گویند که موافق است پس انکار را ما در بعضی
 و کلامی مریخی و اگر گویند که مخالف پس مطلوب یعنی افعال ثواب یا موات از قول مستثنای گشت
 و انکار منکر باطل و وَهُوَ الْمَطْلُوبُ فانظر يا عقلی لگدی قان هَذَا التَّغْيِيرُ مُقْبِلٌ عَلَى
الْحَقِيقَةِ و اما آیت لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ اَلْهُمُومَةُ و فینما چیزی تعلق نیست باهدای اعمال خود با روح
 غیر از مردگان و غیره از اقوالست و این و نه انکار چه در آیت مذکور حال گرفتاری حاصیان است
 باعمال خود و قطع لحاظ از نیک از شفاعت و تبرعات غیر فائده می یابند یا نه فافهم اما
 و لاکل جواز آنکه نماز جنازه که بر میت میگزارند و جمیع اهل اسلام بآن قائل اند و این نماز عا
 شامل است چه اگر برای بالغ اللهم اغفر له و برای صغیر و صغیر اللهم اجعله لنا الله
 يا اللهم اجعلها لنا الله خوانده میشود و اگر از اعمال احیاء مردگان فائده نمیدوی پس شرح
 علیه السلام چگونه روایتی و قلم گذاشتی و نیز آنحضرت علیه السلام از طرف است خود چه ا
 فرمایانی فرمودندی و در کلام ربانی برای دعا در حق والدین و دیگر مؤمنین چگونه تعلیم فرمود
 گشتی سَيِّدِ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ پس اینهمه اشیاء از
 اعمال میت هرگز نیست و از ظاهر نص وَأَنَّ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ اَلْهُمُومَةُ است و انکار ازین منجم
 انکار است و نیز آنحضرت صل الله علیه و سلم در جواب صحابی چگونه فرمودندی که ثواب حج

فصل در بیان احوال و افعال
 در بیان احوال و افعال
 در بیان احوال و افعال
 در بیان احوال و افعال
 در بیان احوال و افعال

این کتاب است که ای لایزاله و علامه شامی در بن مال میگوید حجت قال ای الکمال انما صلیک
 ان لا یلایه و ان کانت ظاهره قریباً قاله المعزله لکن یجوز انما ضوخته او مقیده و قال
 ثبت و یوجب البصر الی ذلک و یوایا عنه صلی الله علیه و سلم و سئل عن یکتب
 لفلان احد من اهل مساعده و لا یحرم من ائمه قد روی هذا عن علی بن عقیل و عن احتجاب و البصر
 محرمه فلا یبعد ان یکون مشهوراً فی تحقیق الکتاب به و بما انما یجعله صاحباً لکتاب
 و روی الدار قطنی ان رجلاً سأل علیه السلام قال کان ابی ابراهیم حال
 حیاً حیاً فلیک لی بیدر صبا بعد مؤمنه ما قال صلی الله علیه و سلم ان من اللی یقصد الموت
 ان یصلی لهما مئة صلاة نیک وان تصوم لهما مئة صومک و روی انما عن علی بن
 عنه صلی الله علیه و سلم قال من روی علی القاری و ذکر اقل هو الله احدی شریفة ثم
 و حب ابراهیم الی الموت اعطی من الاجر بقدر الاثواب و عن انس بن مال قال یارسول الله
 انما تصد فی عن موتانا و یخرج عن عمر و ندعولهم بعمل فلیک لهم قال نعم انه لیصل و ائمه
 لیفرحون به کما یفرح احدکم بالظن اذا هدی الی الجور و الا ابو سعید الخدری
 و عنه انه صلی الله علیه و سلم قال اقرأوا علی موتاکم تیسراً و اء ابو عاود فیهذا
 کلمه و نحوها مما اثر کناه خوف لا یحالی یبلغ القدر المشرک بینه و هو النعمه بعمل القدر
 یبلغ المواتر و کذا فی الکتاب الغریز من لا یرید الداء لایوالدین و من لا یحب ان یشره قاری
 الملائکة المؤمنین قطع فی حصص الی النعمه فیما یمالک ظاهره لایله التي استدل بها لایله
 ظاهره ما ان لا یقیم استیعقار احد لا حدی یوجب من الوجوه لا یکتب من سبعین
 قطعاً با یتفاء ظاهره ما یقیدنا هاکذا کما یهیه الماکل و هذا اقل من الشیء لا یستعمل
 لایله یصل بعد لایله و لا یحالی من قبل الاخبار و لا یستخفی الخیر انما کلام الشاک یصل
 عبارت انکه هر شریک در میان ابن اولاد شریک که آن بافتن بعل فرست بجهت تر سید جانی و هر شریک
 انکه صلی الله علیه و سلم من یکتبین اهل کثرت بخر جان و در میان پرست مشهور
 پرست که تقید کتاب الله بلکه نسخ آن بدان جائز است و شک نیست که این اولاد از اهل مال معتزله
 و ان لیس للانسان مخالف است پس باین آیت مذکور را مقید نموده ایم انکه تا وقتیکه مال

عمل خیر را کسی نبخشید پس آن کس را از عمل غیر فائده نباشد و اما بعد از بخشیدن برای وی عمل غیر
 مفید باشد بسبب و رد و مخصوص موصوفه درین باره چنانچه امر عامی والدین و آغوش ملائکه بزرگوارین
 از قرآن انبیا ثابت است و نیز ثابت است که گفته شده است
 از بهر مرده زندگان بدست صدقه یاد و
 باید دانست که محمد بن عبد الوهاب
 نجدی برای ایجاد مذهب خود بعضی مسائل را از طرف خود خواست تراش کرده و اکثر مسائل را از
 کتب مذاهب مختلفه اهل اسلام مانند خوارج و و افق و معتزله و غیر آنها جمع نموده مذاهب متقل
 آنها قرار داده و کتابی را درین باب تألیف نموده بنام کتاب التوحید موسوم ساخته مردم را بر
 اتباع آن مجبور میگردد و این چنانچه در فصل ششم از باب اول این کتاب بحث هزاران بخوبی بیان
 نموده پس بعد از مدح و ثواب بار و احسانات مذاهب معتزله را اختیار کرده است لال
 ایشان را افندد و مگر تعجب است از اهل مذاهب آن هند که با وجود ادعای عمل بالمحدث احادیث صحیح
 موقوفه بآنکه دعوی صحت آن میدارند درین باره میگزارند و از استدلال معتزله که شیخ ایشان
 بر آن متسک نموده اغماضی نمی آرند و آیت مذکوره هر چند که بظاهرا از صریح آیات و احادیث
 مخالف است چنانچه از کتب معتزله درینجا بیان کرده شد و علما برای تطابق و توافق در میان
 خصوص مثل نیک بیان نموده و آیت مذکور را انقوال یا منسوخ قرار داده و اما ایشان از این مسئله
 از مسلک معتزله که متسک به شیخ ایشان شیخ نجدی است رد گردانی نمی و برای امتثال مردم همان
 قسانی و بجهت مجادله بطولانی است الحاصل و شیخ محدث دهلوی رح در مباحث النبوة آورده که
 از جمله خصائص این است که مرایشان است چه یک سنی کردند ایشان بذات خود و آنچه سنی کرده شود
 برای ایشان و نبود مگر سانی را که پیش از ایشان بودند مگر چیزیکه سنی میکردند بذات خود و همچنین
 گفته است مکرره و درینجا اشکال می آرند بقول سبحان و تعالی و ان لیکنس الذین لا یؤمنون
 چه این دلالت دارد بر آنکه آدمی را نفع نیست هزارانچه خود سنی نموده و عمل کرده و جواب بگویند
 ازین اشکال بچند وجه یکی آنکه این آیت منسوخ است بقول وی تعالی و ان لیکنس الذین لا یؤمنون
 و این آیه که منسوخ است بکلامی که در این آیه مذکور است و درین آیه و درین آیه مذکور است
 برای ایشان و قبول میکنند حق تعالی شفاعت آنها را و شفاعت آنها را ببلیل قولی و اینها

مسئله پنجم در عقبتن یا رسول الله گفتن و اشغال کردن

آخره الخلد في الجوارح عن سفيان قال كان لا تصام إذا مات لهم الميت احتكفوا
 إلى قبره يقرءون القرآن **وعلامة عيني** رشرح بإحدى آراء المسلمين بموت
 في كل عصر وذاك يقرءون القرآن ويهدون توابك ليسوا قائم وعلى هذا أهل
 الشك **مسئله** في ذلك حب من المال في الشك والفتنة ولا ينكر
 ذلك منكر كان زمانا انه حينئذ شاع منفي في الخلاصة رجل اجلس على قبر
 أخيه وقرأ القرآن بكرة عند أبي مينة ربه ولا يكره عند محمد ربه ومشيأنا
 أخذوا يقول محمد انه وفي جزأه لا استلار والتمتار جواز التمسار على قراءة
 القرآن على القبر **مسئله** في كذا في الطحاوي النجاشية في باب الوضوء والغسل
 ونيزه اجل جواز استماع قراءة قرآن برقبته اكثر مسائل تراوت در فصل هفتم از باب
 اول عقبتن

سوال هفتم

چه میفرماید ای امت و مقتدایان ملت از حضرت علیه السلام که فرمود الله ان الذين
 يكلمون الله و اشغال ان گفتن هائزست یا ای اگر باشد کدام دلیل و اگر نباشد پس
 درین صورت قائل گشته است یا کافر یا یسوا و وجه الله آجرو كنو على الله
الجواب أقول ومن الله الواسع إلى ما هو المقبول عند العلماء الفحول
 که گفتن یا رسول الله میبایستی الله در حضور و منه مقدسه و فائبان در هر دو حالت جائز و صحیح
 و قائل آن نگفته است و نه کافر بلکه کفروی کافر بموجب حدیث صحیحین که گفتن کافر
 مسلمانا خود کافر میشود برای اطمینان خاطر ناظرین چند نقول از کتب مشهوره درین مقام
 می آورم که ان بوجه اتم ثابت میشود که خطاب و ندا با حضرت علیه السلام بعد وفات بفر حضور
 بر وجه مقدسه و همچنین در حیات فائبان صحابه که ارم و تابعین عظام و دیگر صحابی زوی الانام
 کرده و باز داشته اند اول حدیث ابن ماجه و سنن نسائی ست چنانچه در شفاى قاضی عیاض
 و قال ای مکته قال اهل شفاى هذا احادیث صحیحین عثمان بن حذیفه ان حمی قال
 یا ای رسول الله ارج الله ان یلشف لی بقوی قال فانطلق فتوصا اثم قیل ان مکین

مسئله پنجم در عقبتن یا رسول الله گفتن و اشغال کردن

ثُمَّ قُلَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَنَا لَكَ وَأَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا نَبِيَّ
 الرَّحْمَةِ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ أَنْ يَكْشِفَ عَنِّي بَصَرِي اللَّهُمَّ شَفِّعْهُ
 فِي قَالٍ فَرَجَهُ وَقَدْ كَشَفَ اللَّهُ عَنِّي بَصَرِي يَا نَبِيَّ نَابِيْنِي عَزَّ وَجَلَّ كَرَّمَ وَكَرَّمَ عَاكِلِي نَابِيْنِي
 شَوْمُ فَرَجَهُ وَكَرَّمَ وَكَرَّمَ بَصَرِي وَكَرَّمَ وَكَرَّمَ بَصَرِي وَكَرَّمَ وَكَرَّمَ بَصَرِي وَكَرَّمَ وَكَرَّمَ بَصَرِي
 وَكَرَّمَ وَكَرَّمَ بَصَرِي وَكَرَّمَ وَكَرَّمَ بَصَرِي وَكَرَّمَ وَكَرَّمَ بَصَرِي وَكَرَّمَ وَكَرَّمَ بَصَرِي
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هَرَّ آيْنَهُ مِنْ مَتَوَجَّهٍ بِشَوْمٍ بِسَيِّلَةٍ لَوْ بِطَرَفِ رَبِّ تَوَكَّلْ كَيْفَ يَدِينَانِي مِنْ - خُذَا وَنَا قَبُولِ
 لَكِنْ شَفَاعَتِ أَنْخَضَرَتْ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَرَجَتِي مِنْ دَرَجَتِي رَفَعَتْ أَنْ نَابِيْنَا وَبِهَا آوَرْدَ بَرَايَا كَمْ
 ظَاهِرَتْ كَقِفَتْ رَاوِي بِسَ بَارِ آدَمَ أَنْ نَابِيْنَا دَرِ حَالِكِهِ هَرَّ آيْنَهُ مِنْ تَعَالَى بِيَانِي دَرِ كَشَادِهِ بُوَدِ
 اَنْقِي كِسَرِ اَزِينِ حَدِيثِ نَجْوِي وَاضْعُ دَرِ لَحْ كَشَفَتْ كَلَنْ نَابِيْنَا بِغَايَتِ أَنْخَضَرَتْ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 رَاغَا لِهَادٍ مَطْلَبِ نَمُودِهِ نَدَا سِيَكِرْ دِيَا مُحَمَّدُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَشَبُوتِ غَايَبَانَهُ نَدَا كَرْدَنِ بِطَرَفِ أَنْخَضَرَتْ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ دَرِ نَجْوِي شِ اَزِينِ الْفَاظِ ظَاهِرَتْ كَقِفَتْ رَاوِي بِسَ بَارِ آدَمَ أَنْ نَابِيْنَا دَرِ حَالِكِهِ هَرَّ آيْنَهُ مِنْ تَعَالَى بِيَانِي دَرِ كَشَادِهِ بُوَدِ
 مَجْلِسِ بَيْتَقِنِ اَوْرَا فَرَمُودِ وَنِيزِ فَرَقَرُ فَرَجَهُ وَقَدْ كَشَفَ اللَّهُ عَنِّي بَصَرِي دَرِ آخِرِ حَدِيثِ
 صَرِيحِ نَصِ سِتِّ بَرِينِ كَرَامِنِ نَابِيْنَا يَا مُحَمَّدُ وَنَا زَخْوَانْدَنِ دِي هَمِهْ دَرِ غَيْبِ بَرِ أَنْخَضَرَتْ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ بُوَدِ - بِسَ چنانكه غَايَبَانَهُ نَدَا كَرْدَنِ بِسَ بَارِ آدَمَ أَنْ نَابِيْنَا دَرِ حَالِكِهِ هَرَّ آيْنَهُ مِنْ تَعَالَى بِيَانِي دَرِ كَشَادِهِ بُوَدِ
 اَزِينِ حَدِيثِ اَنْبَا بَرِ كَشَفَتْ بَحْثِ نَدَا بِأَخْضَرَتْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِسَ اَزَانِ شَقَالِ فَرَمُودَنِ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ نِيزِ ثَابِتِ سِتِّ چنانكه مَرُودِي سِتِّ كَرِ كَشَفَتْ دِيكِرِ وَخِلَافَتِ عُثْمَانَ بَرِ اَبْرَاصِ حُصُولِ غَرَضِي
 كَرِ غَيْرِ زَعْمَنِ اَنْ صَحَابِي نَابِيْنَا بُوَدِ اَيْنِ دَعَايِ نَدَا وَخِلَافَتِ رَاخَوَانْدَنِ مَطْلَبِشِ بَرِ آدَمَ كَمَا قَالِ
 فِي اِنْجَاكِ الْحَاجَةِ شَهْرِ اَبْنِ مَكْجَةِ وَالتَّحْدِيثِ يَدُلُّ عَلَى جَوَائِزِ التَّوَسُّلِ وَلَا سَوْشَقَارِ
 يَدَا اَبْنِ الْمَكْرَمِ فِي حَيَاتِهِ وَأَمَّا بَعْدُ مِمَّا كَتَبَهُ فَقَدْ سَأَوِي الطَّبْرَقَانِي فِي الْكِبَرِ عَنْ
 عُثْمَانَ بْنِ حَنِيفٍ اَلْمُتَقَدِّمِ اَنْ رَجُلًا كَانَ يَخْتَلِفُ إِلَى عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ فِي حَاجَةِ
 لَهُ فَيَكُنْ لَا يَلْتَفِتُ إِلَيْهِ وَلَا يَنْظُرُ فِي حَاجَتِهِ فَلَقِيَ ابْنَ حَنِيفٍ فَشَكَرَ إِلَيْهِ ذَلِكَ فَقَالَ
 لَهُ ابْنُ حَنِيفٍ اَشْتَ اَلْبَيْضَاءُ فَتَوَضَّأْتُ ثُمَّ اَتَيْتُ الْمَسْجِدَ فَصَلَّيْتُ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ قُلْتُ اللَّهُمَّ
 إِنِّي أَنَا لَكَ وَأَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا نَبِيَّ الرَّحْمَةِ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي

التَّوَجُّهَ إِلَيْكَ إِلَى سِرِّكَ فَقَطُّ حَاجَتِي وَتَدْرُجَ حَاجَتَكَ فَأَنْطَلِقَ الرَّجُلُ وَمَنْعَهُ مَا قَالَتْ
 ثُمَّ أَتَى بَابَ عُمَانَ فَجَاءَ الْبُيُوتَ حَتَّى أَهْلًا بِهَا فَأَمَّحَلَهُ عَلَى عَمَّانَ فَأَجْلَسَهُ مَعَهُ
 عَلَى الطَّنْفَةِ فَقَالَ مَا حَاجَتُكَ فَقَضَاهَا لَهُ ثُمَّ قَالَ مَا ذُكِّرْتَ حَاجَتُكَ حَتَّى كَانَتْ سَاعَةٌ
 وَقَالَ مَا كَانَتْ لَكَ حَاجَةٌ فَأَذْكُرْهَا ثُمَّ أَنَّ الرَّجُلَ خَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ فَلَمَّ ابْنُ حَنِيفٍ فَقَالَ
 لَهُ جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا مَا كَانَ يَنْظُرُ فِي حَاجَتِي وَلَا يَلْتَفِتُ إِلَيَّ حَتَّى كَلَّمْتَهُ فِي فَقَالَ ابْنُ
 حَنِيفٍ وَاللَّهِ مَا كَلَّمْتُهُ وَلَكِنْ شَهِدْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَتَاهُ
 حَنِيفُ الْبَصَرِ فَشَكَاهُ إِلَيْهِ ذَهَابَ بَصَرُهُ فَقَالَ لَهُ الْإِنْبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
 أَوْتَصِرْ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا لِي قَائِدٌ وَقَدْ شَقَّ عَلَيَّ فَقَالَ لَهُ الْإِنْبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَعَلَى آلِهِ وَسَلَّمَ ائْتِجِ الْمِيضَاءَ فَتَوَضَّأْ ثُمَّ صَلِّ رَكْعَتَيْنِ تَرَادُعَ هَذِهِ الدَّعَوَاتِ
 قَالَ ابْنُ حَنِيفٍ فَوَاللَّهِ مَا تَفَرَّقْنَا وَطَالَ بَيْنَا الْخُدَيْثَ حَتَّى دَخَلَ عَلَيْنَا الرَّجُلُ كَأَنَّهُ
 يَكُنْ بِهِ صُرُورَانِي وَأَيْضًا رَوَاهُ الْبَيْهَقِيُّ مِنْ طَرِيقَيْنِ نَحْوَهُ وَأَخْرَجَ الطَّبْرَانِيُّ فِي
 الْكَبِيرِ وَالْمُتَوَسِّطِ أَيْضًا وَمُحَمَّدُ بْنُ دَهْلَوِي وَجِزْبُ الْقُلُوبِ آوَرُوهُ كَمَا ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ بِسَنَدٍ صَحِيحٍ
 آوَرُوهُ كَمَا فِي زِيَادِ بْنِ عَرِينٍ عَلَى أَتَا شَيْخَهُ بِقَبْرِ شَرِيفِ نَهْوِي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمَّا وَكَفَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ
 اسْتَسْقَى لَأَمَّتِكَ فَأَنْتُمْ قَدْ هَلَكُوا أَخْفَضَتْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رُغُوبَ آوَامٍ وَفَرَسٍ وَهَمٍّ
 بِعَمْرَةٍ بَشَارَتْ وَهَكَذَا بَارَانِ خَوَاهِدُشْدَ - وَابْنُ أَبِي نَوْعٍ تَوَسَّلَ بِطَلَبِ دَعَا سَتِ أَخْفَضَتْ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَرُدَّ كَارِخُودَنَا ابْنِ حَاجَتِ مَعْشَرِي كَرْدِ وَخَنَازِيرِ وَرَمَالَتِ حَيَاتِ بُودَنْتِي وَنِيزِ
 وَرِ الْوَالِدِ الرَّحْمَنِ لِقُنُورِ الْيَمَانِ آوَرُوهُ كَمَا فِي ابْنِ أَبِي نَوْعٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِرِوَايَتِ مَيْكَلِ
 إِذَا ضَلَّ أَحَدُكُمْ دَابَّةً أَوْ أَرَادَ دَعْوَانًا وَهُوَ يَأْسُ مِنَ النَّيْسِ بِهَا أَيْسُ فَلْيَقُلْ يَا عِبَادَ اللَّهِ
 ائْتِجُونِي يَا عِبَادَ اللَّهِ ائْتِجُونِي يَا عِبَادَ اللَّهِ ائْتِجُونِي فَإِنَّ اللَّهَ عِبَادًا لَا تَرَوْنَهُمْ وَرَشِّحْ
 حَصْنِ حَصِينِ تَرْجَمَهُ اشْ بَرِيذِ مَضُونِ مَسْدُوحِ سَتِ وَتَقْتِكَاكَ اِزْ شَاخِزِي يَا جَا نَوْسِي كَمْ كَنْدِ وَيَا
 مَرْوِي خَوَاهِدُ وَحَالَاكَ دُوسِي وَرِزْمِي بَاشْدُكَ مَدَانِ سَرْزَمِي كَسِي اَنِيسِ وَهَنْشِينِ بَنَاشْدِ سِينِ بَايْدِ
 كَمْ سَهْ بَارِ بَكُوِيْدِ كَمْ اِيْ بَنْدَاكَ خَدَا مَدُونِ كَنْيْدِ - چَرَا كَمْ خَدَا وَنَدَا تَعَالَى رَا بَنْدَاكَ اِيْ اَنْدَكْ شَا اَوْشَا نَزَا
 نَمِي مِيشِيْدِ - وَمِيسِيْكْ شَا اَزْ مَعْشَرِي عِلْمَايْ ثَقَاتِ نَقْلِ كَرْدِ كَمَا ابْنِ حَدِيثِ حَسَنِي - وَتَمَامِ سَافَرِ

جَلَسَتْ لَهُ فَأَخْلَسَ مَتَادًا وَصَرَّحَ بِأَنَّ حُجَّتَهُ مَا تَدُلُّ بِهِ مِنَ الصَّلَوَاتِ وَالطَّيِّبَاتِ أَمْحَى
 مِنَ الْأَخْلَاقِ الطَّاهِرَةِ لِلَّهِ وَكَذَلِكَ الْمَلَكُ لِلَّهِ وَهُوَ مَعْنَى التَّجَارَاتِ - وَأَخْصَرْتُ فِي ذَلِكَ
 الذِّبْقَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَتَخَصَّصَهُ الْكُتُبُ وَقَدْ سَلَّمَ عَلَيْكَ أَيُّهَا الَّذِي تَرْجُوهُ اللَّهُ
 وَبَرَكَاتُهُ وَلَتُصَلِّيَ فِي أَمَلِكَ فِي اللَّهِ يَنْكُفُّ وَيَرْجُو عَلَيْكَ مَا هُوَ أَوْفَى مِنْهُ تَوَكَّلْ عَلَى
 عَلَى نَفْسِكَ وَعَلَى جَمِيعِ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ تَوَكَّلْ مَا مَلَ أَنْ يَرَى اللَّهُ سُبْحَانَهُ عَلَيْكَ
 سَلَامًا وَاقْرَأْ بَعْدَ وَبَعْدًا دِيَا الصَّالِحِينَ انْتَهَى مَخْصَصًا مَرَادُ شَيْخِي وَدَقِيقَتِ الْإِدَارَةِ
 سلام و التحيات آنحضرت علیه السلام را در دل خود حاضر کرده سلام بطریق خطاب بفرست و این
 صادق کن که سلام مذکور آنحضرت علیه السلام را می رسد و از ایشان جواب کاملتری آید پس از حدیث
 نبوی و افعال و تقریرها بهر دو احوال علمای متبحرین شافیه و غیره صاف ظاهر گشت که خطاب و ندا
 آنحضرت علیه السلام بالاتر و جابر است فَاَنْظُرُوا لِنَفْسٍ حَقِيقَةٍ أَكْثَرُ فَرْقَةٍ تَجِدُهَا فِي الْأَعْلَامِ عَرَبِيَّةٍ
 و قون نیباشد لهذا در احکام را از یا رسول الله مثل آن چندان غلو و تشدد نمودند که بشر صفاتی
 قائل آن قائل گشتند و میگویند که این قائل صفات خدائی را از حاضر و ناظر و همه جا سمع بودن
 برای آنحضرت علیه السلام ثابت نمود و چه در دخول یا بنا و می از حاضر و سمع بودن لا بدی است
 و عالاخره طلبای کافیه و شرح ملا خاغانان جهالت و حماقت ایشان را خوب میدانند که مبنای اعتراض
 ایشان بر جمل است از قواعد علوم و بهر کلمات کفر را علمای متبحرین در کتب فقر و غیره بگفته
 نوشته اند که وقوع بعضی از آنها گاهی متصور نیست مگر از جهت احتمال وقوع آنرا سهل نگذاشتند با وجود
 این احتیاط هیچ کسی از ایشان در کتب معتبره متداوله لفظ یا رسول الله گفتن را کفر و شرک
 ننوشتند اگر می بودند عاقلان ستم میزدند و بر سر صد این را محال میگردانیدند و مرغوبات فاسده
 شیخ مخدومی را رواج دادند و بر سبی از اهل اسلام حکم تکفیر کرده از مصداق شدن حدیث
 مَنْ سَنَّ سُنَّةَ سَيِّئَةٍ كَانَ عَلَيْهِ وَدَّعُهُ وَوَيْزُهُ مَنْ يَتَعَلَّقُ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ
 خونی و برانی نمودند لهذا قدری تحقیق یکا حرف ندازد کتب خود بدین مقام بهتر و ادلی
 می نماید و آن اینکه برای دخول یا قریب بودن در دخول یعنی منادی شریعت و تبلیغ
 آواز نهادن کنند و لهذا دخول یا بر منسوب در کلام عرب شایع و ذوالفایده است و منقول

در گفت آن مرد را میگویند که بروی گره و زاری کرده میشود و یکی و نهماس و می شمرده میشود تا که حاضر از
 معلوم گردد که مرگ آنچنین شخص را عظیم و غم جبرست و وی در تفعیل این معذورت و در سوگ با وی
 شریک شوند و در اصطلاح آنرا میگویند که از وجود آن و با عدم آن بایک یا و اور و مندی کرده
 شود اما آنکه بر وجود آن در و مندی کرده شود مصیبت و حسرت و وکیلست و فیک از فقدان
 میت لاحق و عارض میشود پس گفته میشود یا حسرتا یا مصیبتا یا و یلا و مثال آنکه
 از جهت مدوم و فوت شدن آن تفعیل کرده میشود میت است که بروی کسی در و مندی ظاهر
 کند و در نماید مثل من یدک یا عظمه که کما فی الکافیة و شرحه ملا عبد الرحمن البحاری
 قد من الله سرهما الشاک و قد استعملوا یعنی العرب صبیغة النکاء یعنی یا
 خامسة فی المندوب لانه لا یدخل علیه سواها لکنها اشهر صیغها کانت
 اولی بان یوسع فیها یا استعملها فی غیر المندوب و المندوب فی اللغة میت یک
 علیه احد و بعد محاسنه لیعلم الناس ان موته امر عظیم لبعده ووه فی البقاء
 ویشاعر کوه فی التفعیل و فی الاضطلاع هو المتفعیل علیه و وجوده وعد ما یا اووا
 فالمتفعیل علیه عد ما ما یتفعیل علی عدمه کالمیت الذی ینک علیه المندوب
 و المتفعیل علیه و جودا ما یتفعیل علی وجوده عند فقد المتفعیل علیه عد ما کالمیت
 و المحسنة و الویل للارحمة للمندوب لفقده المیت فالحد شارل یسمی المندوب
 مثل یا کیدک یا عظمه و حینل یا حسرتا یا مصیبتا یا و یلا و مثال آنکه
 از نظر این عبارات صاف ظاهر است که موجود بودن و نیز شنیدن دخول یا را هر دو
 ضرورت است چه مصیبت و حسرت و وکیل دخول یا کثرت میشود و صلاحیت شنیدن را انانی
 و غیر موده اگر چه در میان حد که اسکان شنوائی ندارد و نزدیک مانعان موده اگر چه نزدیک باشد نیز نشنود
 که ایشان از سماع موتی منکر اند و جمیع عرب از علما و جملة اشراف دخول یا میکرد و و آنچه کلام
 بلفظ رسول الله و یا دیگر اسمای او صلی الله علیه و آله است و علی السلام داخل میکند برای آنها در و مندی
 بر معنوم بودن وی صلی الله علیه و آله و در و مندی پس آنحضرت علیه السلام از قبل آن منسوب اند که بر عدم
 قدوی ندیده کرده میشود و اشتیاق محبت با او ظاهر کرده میشود پس یا رسول الله و مثل این بودن

قریب بودن و سامع بودن بطریق اشتیاق و سبیل معرفت و محاوره اهل علم جائز است - و آلف
 و یاور آخر مندوب برای مقصود مثل یازیدله و یاعلم و زائد کردن جائز است نه واجب
 پس یارسول الله از جهت عدم زیادت الف در آخرش از مندوب نشود حق حاکم و اقرار
 به جهالت است چنانچه جلایان بر طلبای کافیه خوانان مجتنب نیست و نزدیک صاحب فصل
 و ملا جامی مندوب و رساندنی داخل است و از کلام سیبویه نیز همین ظاهر است چنانچه در شرح
 ملا جامی است فَإِنَّ الْمُنَادِيَّ أَيْضًا كَمَا قَالَ بَعْضُهُمْ مُنَادِيٌّ مَطْلُوبٌ أَقْبَالَهُ حُكْمًا عَلَى
 وَجْهِ النِّفَاقِ فَإِذَا قُلْتَ يَا مُحَمَّدًا فَكَمَا تَنَادِيهِ وَقَوْلُكَ لَكَ تَعَالَى نَادِيٌّ مُنَادِيٌّ أَيْكَ
 فَلَا وَفِي إِدْخَالِهِ تَحْتَ الْمُنَادِي كَمَا فَعَلَهُ سَاجِدٌ مُفَصِّلٌ وَقِيلَ الظَّاهِرُ مِنْ كَلَامِ
 سَيَبَوَيْهِ أَيْضًا أَنَّكَ دَخِلْتَ فِي الْمُنَادِي أَنْتَ الْهَامِلُ يَارَسُولَ اللَّهِ كَقَوْلِكَ بَطْوَرِ شَتِيَاقِ
 و محبت و ظهور در مندی جائز است برابر است که منادی قرار داده شود یا نه - و چنین احتمالات
 بیرون آوردن که ازان عدم جواز مفهوم و معلوم شود بگمانی و دوسوسه شیطان است -
 تا با مکان هر برادر مؤمن را بموجب نفس نه آنی ان بعضا لظن انتم احتراز و احتیاط از آن
 واجب است والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم **این پنج شرط بلوغ است یا تو میگویم**

تو خواه از ختم نپذیر و نخواه **و بعد از تحقیق این تفریق در حق سکرین زیاده ازین چنانچه**
 جواب باطلان را اگر نیوشی **خوشی بدان خوشی بدان خوشی** والله اعلم و علمه انتم

این هر سه مسائل از اقامی شاه عبدالغفور و بلوی حمزه اند که در اینجا نقل کرده شد
 سوال اول چه میفرماید علای دین اندرین معنی که انسانرا بعد موت اداک و شعور باقی بماند
 چنانچه زائران قبر خود را شناسد و کلام شان شنود **جواب** از شاه صاحب رحمه الله
 انسانرا بعد از موت اداک و شعور باقی بماند و برین معنی شرح شریف و قواعد فلسفی اجماع دارند
 اما شرح شریف پلان مذابا قبر و تغیم القبر تواتر ثابت است و تفصیل آن و تفریق دلیل بخوبی
 در کتاب شرح حاله رورنی احوال الموتی و اقبور تصنیف شیخ جلال الدین سیوطی رحم و دیگر کتب
 حدیث باید دید و اثبات عذاب القبر در کتب کلامیه از مباحث عمده است حتی که بعضی از اهل کلام
 منکر آنرا مکنف کرده اند - و عذاب و تغیم بجز اداک و شعور نمیتواند شد و نیز در احادیث صحیح

مسئله هشتم همدارک اموات در جواب آن

مردان این مذکور و چار و پو شانیدن بر حرکت لغوت و سقف بندی از این لغوت چه که در
 دیوار گیری بند شدن مناکب و دیگر جمیع اناث مودیه و همچنین در سقف بندی دفع بیخالی کنجشان
 و مانند آن شوق است و در اینجا نیست مگر زینت و خوشنالی ایجاد و در حدیث و است که بانی سؤال معلوم
 کن تکوین الحاکم و الطیخ و اهه اعلو العلو اب انی نقل کرده شد این مسئله سال از فادای عزیز بخوبی

سوال یازدهم در اثبات سماع اموات

علای ملت بیضا - و خطای دین را در باب سماع موتی چه میفرمایند بر تقدیر تعمیم و اثبات هر دو ثابت قرآنی را
 که منکرین بان استدلال میارند چه جواب - انک لا تستمع للموتی - و ما انت و تستمع من فی القبور
الجواب الصحيح و بیله از نه التقدیر میگویم که سماع موتی از ادله شرعی و برابرین توجیه ثابت است و این
 مذہب جمهور اهل حق چنانکه مذکور الاشد علامه عبدالحی فرموده - لکنه ای عدم السماع - مگر خود و
 عندنا لا قدین - و مظهر و عندنا لکما هین - و قد وردت اخبار و انان يستماع کل میت
 و لو کان من الکفار - لکنما رانته بعد من الحاکم - و از حدیث صحیح بخاری و غیره ثابت است که
 ترتیب از مقتولین کفار بدر چند منادید و اخترن عرب با بر آن حضرت علیه السلام در مکانی و چایای
 ویران شده اغاخته شدند پس آن حضرت علیه السلام بر سر ایشان بر آمده ایشان خطاب فرمود که -
 ما وعدہ پروردگار خود را راست یافتیم آیا شما نیز وعدہ خدای تعالی را راست یا حید و بعد از مرگ
 و استیقه که اسلام حق است پس حضرت عمر بن عمر عرض نمود که یا رسول الله یا مردگان کلام میفرمایند یعنی
 مردگان نمی شنوند باز ایشان گفتن چه فائده - آن حضرت علیه السلام فرمود که قسم است خدا تیکه جان من
 هر سب قدرت اوست شما از ایشان زیاد و نمی شنوید یعنی در شنیدن با شما برابر اند یا از شما اندازند
 لیکن جواب نمیدهند و دای این حدیث چند اصحاب که با را نذر - و در صحیح بخاری از ابن عمر روایت

سوال در اثبات سماع اموات

قال اظکم الذی سئل الله علیه وسلم اهل القلیب فقال هل و حکمکم ما وعدکم بک حقا
 و قيل له تدعوا امواتا قال ما انتم یا سمع منهم و لکن لا یجیبون و جو که حضرت ما نشد
 در معر که بدر حاضر نبود و کلام آن حضرت علیه السلام بگوش خود شنیده و دای الزام این کلام
 با آیت لا تستمع للموتی معارض معلوم می شد پس این حدیث را تا وایل فرمود - مگر چه که فرمودن
 حضرت ما نشد معارض از دای خود بود و حدیث ابن عمر از چند صحابه دیگر نیز روایت - و نیز از

مکانی از حدیثی که در این باب

خطام تفع ست و فی نفس الامر آیت مذکور معارض حدیث سماع موتی نیست لهذا جمهور علما مخالفت را
 حضرت عائشه صدیقہ رضی اللہ عنہا کرده بحديث مذکور عمل ننمودند - و عدم تعارض حدیث و آیت بیان
 نمودند چنانچه علامہ عینی حنفی شارح کنز و ہدایہ و مجمع بخاری و در عمدة القاری شرح بخاری و نیز ابن حجر
 شافعی و رفیع الباری مینویسند - هَذَا مِنْ عَرِشَةِ رَسُولِ عَلَى ابْنِ عَمْرٍو لَكِنَّ الْجُمْهُورَ خَالِفُوا
 وَقِيلُوا لِمَا رَوَاهُ ابْنُ عَمْرٍو لَمْ يوافقوه مِنْ رِوَاةٍ غَيْرِهِ وَقَالَ الشَّيْخُ عَلِيٌّ عَائِشَةُ لَمْ
 تَحْضُرْ قَوْلَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - فَنَظَرْنَا مَنْ حَضَرَ حَقَّقَ لَلْفِظِ الَّذِي صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَالَ وَأَمَّا الْكَلَامُ فَإِنَّهَا كَقَوْلِهِ تَعَالَى فَإِنَّتَ لَسَمِعَ الْقَوْمَ أَوْ تَهْدَى الْقَوْمَ
 أَيْ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الَّذِي يُسَمِعُ وَيَهْدِي أَنْتَ بِقَدْرِ الْحَاجَةِ - پس نزدیک علامہ عینی حنفی
 اگر سماع موتی ثابت نبودی و یا کلامی روایت عدم سماع از ائمه ثلاثہ مارحمتہم اللہ تعالیٰ درین باب
 مروی بودی بالغیر و علامہ عینی نقل آن کردی و اولہ آن نیز در اینجا درج فرمودی چنانکہ از قاعده
 وی در شرح بخاری بر کس از ناظرین این امر ظاهر و هویداست و گاهی تسلیم سماع موتی نکردی و این
 امر از علامہ عینی صریح الدلالہ ست بریکہ عدم سماع موتی از ائمه ثلاثہ ماکسی را مذہب نیست بلکہ
 در شرح ہدایہ از کلام علامہ عینی سماع موتی ظاہرست کما سیاتی - و اگر بعضی از حنفیہ قائل این گشتہ
 باشند ازین لازم نمی آید کہ مذہب جمهور حنفیہ چنین باشد - و اما آنچه در ایمان ذکر می یافتہ جوابش
 عنقریب می آید فافطرہ - و چونکہ متکثرین سماع موتی ازین حدیث گاهی جواب میدہند کہ این
 خصوصیت آنحضرت علیہ السلام است از روی محبہ و زیادت حسیرت کفار - پس ملا علی قاری حنفی
 صاحب مرقاة شان مشکوۃ از ان جواب میدہد کہ قرار دادن خصوصیت با آنحضرت علیہ السلام
 صحیح نیست چہ بر خصوصیت هیچ دلیل نیست - و نیز سوال می آید بر ہم و جواب دادن حضرت صلی اللہ
 علیہ وسلم بطون عام منافی تخصیص است - و گاهی متکثرین این حدیث را بطریق مثل حل میکنند یعنی اگر
 زندقہ بودند می شنیدند می پس ملا علی قاری مذکور در جواب ایشان میفرماید کہ ضرب المثل
 قرار دادن باطل و مدفع ست بفرمودن آنحضرت علیہ السلام کہ شما از ایشان زیادہ می شنوید
 یعنی اگر ضرب المثل بودی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم قسم خورده چگونه جواب فرمودندی - و ہمارہ
 کہما وَاَجَابُوا عَنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَأْسِيراً بِأَنَّ ذَلِكَ خصوصیت صلی اللہ علیہ وسلم

در جواب کسانیکہ امام و صاحبین علم از سماع سماع میکنند

مُحَمَّدٌ وَآلِهِ خَيْرٌ عَلَى الْكَافِرِينَ - اَقُولُ مَرَّةً كَانَتْ لَهَا خِصَامٌ لَا يَتَعَمَّقُ إِلَّا بِدَلِيلٍ وَمَوْ
 مَعُودَةٍ هُنَا كَالشُّوَالِ وَالْجَوَابُ يُنَافِيهِ - وَتَأْسِئَةٌ بِأَنَّهُ ضَرْبُ الْمَثَلِ - اَقُولُ وَبَدَلُهُ
 جَوَابُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَنَحْنُ - وَنِيزَ از حضرت عائشه رَمَ مَثَلِ حَدِيثِ مَوْصُوفٍ كَدِرَانِ
 الْقَاطِبِ مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعَهُ لِمَا اَقُولُ - وَارِدُست روایت کرده پس گوید که ازا کار خود که بر این عمر رَمَ
 کرده بود در جمع نموده - در مواهب بد نیمی آرونی المعانی علی لابنِ اِسْتِخْفَاقِ بِرِوَايَةِ يُونُسَ بْنِ
 كَثِيرٍ بِإِسْنَادٍ جَيِّدٍ عَنْ عَائِشَةَ رَمَ وَمَثَلِ حَدِيثِ أَبِي طَلْحَةَ وَفِيهِ مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعَهُ مَا اَقُولُ لَكُمْ
 وَأَحْرَجُهُ لِمَا مَحْمَدٌ بِإِسْنَادٍ حَسَنِ فَإِنْ كَانَ كَمَا تَقَالِبُكُمْ جَعَلَ عَنِ الْكِبَارِ لَكُمْ كَأَمْتٌ عِنْدَ
 فِي رِوَايَةِ هُوَلَا الْعَصَابَةِ لَكُمْ تَكُونُ تَكُونُ تَكُونُ تَكُونُ تَكُونُ تَكُونُ تَكُونُ تَكُونُ تَكُونُ تَكُونُ
 وَتَكُونُ حضرت عائشه رَمَ در مکه تبرک بقربر برادر خود رفته بود و بار بار خطاب کرده گفت که اگر در وقت مرگ
 تو من حاضر بودی پس ترا در جایگاه انتقال کردی دفن کردی و اگر در وقت موت تو حاضر بودی
 الحال در وقت تو نکردی انتهی ازین صاف معلوم شد که نزدیکش رَمَ سماع موالی ثابت است در هر چگونه
 ابرار خود که مرده و در قبر مدفون بود خطاب کردی چه با غیر سماع خطاب ننوشت - بمعنی غیر ظاهر
 خلاف اصل بدون تکریم صار فیه عن الظاهر وعن الاصل محض باطل است - پس معنی ظاهر و اصل
 که آن سماع موالی است ثابت است - و نیز از حضرت عائشه صدیق رَمَ روایت که تا وقتیکه
 حضرت عمر رَمَ در محضر من که آنحضرت علیه السلام در آن مدفون است مدفون نبود من بغیر از بستر چادر
 بر خود و آن بجزه فقیه بدین خیال که شب و هر چه در آن مدفون اندر غیر و بعد از دفن شدن حضرت عمر
 چادر مضبوط بر خود بسته و را بخامیروم از جهت جای از عمر رَمَ پس اگر نزدیک حضرت عائشه نه نیست را
 سمع و بصیر نبود پس این معانی که با سمع و بصیر کرده میشود چگونه کردی - ازین نیز صاف ظاهر است
 که حضرت عائشه صدیق رَمَ فاعل سماع و بقر نیست و آخر گفته بود اگر چه در اول مرده بود و با وجود
 امکان یعنی حقیقی محل کردن بر معنی مجازی بکلف بدون ضرورت و بغير وجود قرینه صار فیه عن الحقيقة
 نزد عقلا جائز نیست پس حدیث موصوف از رَمَ حضرت عائشه رَمَ سالم ماند که رجوع حضرت عائشه
 از قول وی ثابت گردید با فم سوال اگر گفته شود که چون در حق حدیث فاعل تَشْهَدُ که بدون وجود
 قرینه صار فیه عن الحقيقة محل بر مجاز نزدیک عقلا جائز نیست بنا بر آن میگوئیم که در آیت

قَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «كَذَّابُ الْوَحْلَفِ لَا يَأْكُلُ رَأْسَ قَائِمٍ كَانَ مُسْتَكْمِلًا عَمَلًا
 فِي رَأْسِ كُلِّ حَيَوَانٍ لَا أَنَّهُ مَعْلُومٌ عَادَةً أَنَّهُ غَيْرُ مَرَادٍ إِذْ لَا يَنْجَلِي فِيهِ عَادَةُ قَائِمٍ مَعْلُومٍ
 وَالتَّجَرُّدُ يَخْصُ بِمَا يَكُونُ مُتَعَارَفًا - وَبِاعْتِبَارِ اخْتِلَافِ الْعَادَاتِ بِحَسَبِ الْأَزْمَةِ وَلَا مَكْنَةَ
 خَصَّةَ أَبُو حَنِيفَةَ رَحِمَهُ اللَّهُ بِرَأْسِ الْبَقَرِ وَالْعَنَمِ وَالْإِبِلِ وَتَابِيًا بِرَأْسِ الْبَقَرِ وَالْعَنَمِ - وَهَبَهَا
 بِرَأْسِ الْعَنَمِ خَاصَّةً هَكَذَا فِي التَّلَوِيحِ فَاحْفَظْ وَلَا تَسْتَعْلَبْ عَلَيْكَ الشَّيْطَانُ بِفَضْرَجَاتِكَ
 عَنْ صَفَةِ الْأَدَمِيَّةِ إِلَى صَفَةِ الْحَيَوَانِ بِحَالِ سَمْعِي كُلِّ مَا مَنِ قَوْلُ نَفْسِكَ رَكِيبًا بِالْإِبَانِ مَيَّ آرَنَكَ
 أَكْرَبُ بَيْنَ تَرَايَا بِاتُومِ كَلَامِ شُومٍ بِإِيَّائِي مَزْدُودُ يَا لَغْتِ بَرْنِ خُودِكَ أَكْرَبُ عَلَى كُنْ تَرَا (درین جمله صور)
 پس بنده من آزاد است مقیدست بحیات آن شخص - فائده اش اینکه اگر این امور را بعد از مرگ
 آن شخص کند چنانچه بآن زن بعد از مردن جماع کند مثلاً عانت نکرد آن قسم خورد پس این عدم
 حنث مبنیست بر عرف و عادت (چه که مبنای اکیان بر عرف است) پس زمین لازم نمی آید نفی تحقیق جماع
 از اموات چنانچه ملا علی قاری هم در شرح مشکوٰۃ زیر حدیث قلیب در تعریج بدین کرده تفصیل دارد اینجا
 باید دید - و نظیر این مسئله عرفیه یک مسئله دیگرست در اکیان و آن اینکه اگر شخصی قسم خورد که نخورم
 گوشت را پس خورد ماهی را حانث نمیکرد و چرا گوشت ماهی از جهت عرت گوشت نیست چنانچه
 در فتح القدر است با وجودیکه حق تعالی از آن در قرآن گوشت تازه تمیز فرموده و همچنین اگر قسم خورد که
 نخورم سر را پس لفظ سر در عرف اگر چه در سر هر حیوان مستعملست مگر از جهت عادت معلومست
 اینکه مراد از آن سر هر حیوان نیست چرا که سر کوشک و طغ و دران در عادت داخل نیست پس با ضرورت
 بسبب بعضی حیوانات متعارفست که در بیان اعتبار اختلاف مردم بموافق زمانه و امکانه پیشتر امام اعظم علیه السلام
 درین صورت لفظ سر را بر بقرون و قسم و قسم خاص کرده و بار دیگر بر اس بقرون و قسم - و صاحبان رحمهما الله
 خاص کردند آنرا بر اس قسم و پس چنانچه در تلویح است یا در کن این مسئله را در نه غالب آید بر تو شیطان
 و بیرون کند ترا از صفت انسانیت بطرف صفت حیوان چرا که آن الشیطان لا یلیق بالإنسان عَدُوٌّ
 وَآمَّا كَلِمَتُهُمْ (اسی فی التعلیل) لِأَنَّ الْعَرَبَ اسْمُ لِفَعْلٍ مُؤَلَّوٍ وَالْمِیْتُ لَا يَأْكُلُ كَمَا كَرِهَتْ رِ
 بَنِي آدَمَ هُوَ أَيْضًا مُجْمُولٌ عَلَى الْمَرْمِ وَالْعَادَةِ وَلَا فَهْوٌ مُنْقُوصٌ حَقِيقَةً بِمَا جَاءَ فِي
 الْحَدِيثِ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ كَسْرَ عَظْمٍ كَكَسْرِ عَظَامِ الْحَيِّ كَذَا فِي الدَّلِيلِ وَالْإِبِلِ دَلِيلُ

27

و ظاهرست که اگر رسول الله صلی الله علیه و سلم در عالم خواب جزین نیست که بود از ان حد و دیکه از ان حال
خواب میگذشت بر حضرت حسین - و الم و احساس جزین نیست که حد زنده میباشند و ازین بن باعث بر غفل
سکون نبی صلی الله علیه و سلم آمده که در حالت غفل بر بیت خنقی نکند برای آنکه مرده متالم نگردد و بر آینه
ابن ابی الدنیا از حضرت سفیان روایت کرده گفت که هر آینه مرده می شناسد هر شری را تا آنکه مرده قسم
میدهد غافل خود را که ترا بخدای قسم است که بر من نری کن تمام شد ترجمه و بعد ران رساله بای دیگر
میفرماید - باید دانست که انفاق و یمین از احکام و نیاست - و موتی در احکام و نیاجات ندارد لهذا
در کتب معتبره مرقوم شده که اگر کسی را گفت که اگر بزم ترا یا بوشانم یا کلام کنم ترا غلام وی آزادست
این مقید بحیات آن کس است اگر این را بعد موات آنکس خواهد کرد و حالت نخواهد شد یعنی غلام او
آزاد نخواهد شد بعد از انقطاع الیمین - اما در حکم آخرت اعیان و لو در اک و شعور و سماع بعد از بختانیم
آیات قرآنی و احادیث رسول الله صلی الله علیه و سلم آثار بر همین مدعی موجود اند اما **الآیات**
قوله تعالى ولا تقولوا لمن قُتل فی سبیل الله آموات و قتل شدن بملود راه فدی شای
و در طریق دارد یکی آنکه قتل در جهاد ابرست و آن عبارت از مقتول شدن است از دستهای کفار و کین
در جهاد عقلی در اندک زمانه حاصل بداند مدعی جهاد ابرست - دوم قتل شدن در جهاد اکبر - و آن
عبارت است از آنکه نفس را در راه بیست مجاهدات و غلات خواجش از قتل سازند و این بدانند که
زمانه میسر نیگردد و با دامیکه تمام عمر خود را صرف در آنها نمایند و انفاق نکنند لهذا این جهاد را جهاد اکبر خوانند
پیرایت مذکوره برای هر دو شهید شامل گشت **و منها قال الذی برات آموات علی ما قال**
البصائر و منها الناس یقرضون علیکما عندا و عیشیا - و منها ان تشبه مولا
من یؤمن بآیاتنا فهم مسلمون - و اما **الاحادیث** و الاخبار فضنها کما
علیه السلام **القبور و صفة من ریا من الجنة و القبور حفرة من حفرة النيران و منها**
ما أخرجه ابن ماجه و ابن ابی الدنیا و ابن ابی قحیم عن جابر بن عبد الله قال سمعت
رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا دخل المیت قبره مثلت له الشمس عند
عز و بها یجلس یمسح عینه فیقول دعونی امیت و منها حدیث معراج است که
ارواح انبیا علیهم السلام با حضرت علیه السلام جواب سلام دادند - و گفتگو حضرت

عنوانها در صورتها را در کتب

موسی علیه السلام با حضرت صلی الله علیه وسلم در تخفیف نماز از پنجاه تا پنج - و دیگر احادیث
 و اخبار که در آن کتاب اجماعی مصححان مرقوم اند از انجا باید طلبید که بیان آن بدر از می میکند -
 تا آنکه در آخر مینویسد و بالجملة احادیث و اخبار بسیار مشتمل نذر حیات و ادرک و حیات
 میت هر که انکار آروفاطی است - و در رساله انیس الارواح که یکی از تصنیفات صاحب مدارک
 است مذکور است که سبزاران صحابه و تابعین و تبع تابعین مثل لش بن مالک و عثمان بن عفان
 و جابر بن عبد الله و عمر بن الخطاب و خدیجه و معاذ بن جبل و ابی سعید خدری و ابی هریره
 و ابی موسی اشعری و برادر و تمیم و ارمی و بشیر و قوبان و ضمیره بن جیب و عباد بن
 الصامت و محمد بن رباح و عبد الله بن عباس و ابی قتاده رضی الله تعالی عنهم برانند
 که میت را حیات و ادرک و سماع در برنخ حاصل است هر که انکار آروفاطی است
 و از جرگه اهل سنت خارج است بلکه از جمله زنادقة است تمام شد تا انجا کلام صاحب المصم
 ملخصا - و در صحنی شرح هدایه در کتاب انجا نیز در تلقین میت نیز تفصیل این موجود است در انجا نیز
 مطالعه باید کرد اللهم اغفر لنا و لساعی الخیر جواب و وم باید دانست که از آیت
 اِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتٰی و نحو بانکرین - منع سماع موتی او هم و خیال میکنند این محض و هم
 فاسد و زعم کاسد است - زیرا که حق تعالی در کلام پاک لَا تَسْمِعُ کسیفه مخاطب را از اسماع
 و همین طور در همین قول پاک مَا اَنْتَ بِتَسْمِعُ مَنْ فِي الْقُبُوْرِ اسم فاعل را نیز از اسماع
 اختیار کرده است و کدامی صیغه را که دال بر نفی سماع موتی باشد ارشاد نفرموا یعنی اِنَّ الْمَيِّتَ
 لَا يَسْمِعُ و یَا اِنَّ الْمَوْتٰی لَا تَسْمِعُ و یَا اِنَّ الْمَوْتٰی لَا يَسْمِعُ بِسَامِعَةٍ از سمع نفرمود
 و ظاهر است که حق تعالی را نفی سماع موتی مقصود نیست بلکه نفی اسماع منطوق است و از نفی
 اسماع نفی سماع و سمع لازم نیست چه معنی اسماع شنوا شنیدن بدیگر است و معنی سمع خوشنیدن
 پس در آیت لَا تَسْمِعُ و نحو پاک نفی اسماع است معنیش چنین میشود که ای محمد صلی الله علیه وسلم
 تو در گوش موتی آواز را رسانیدن نمیتوانی - پس ازین معنی که لازم می آید که خداوند تعالی
 نیز آواز را در گوش مرده نمیرساند و یا رسانیدن نمیتواند نفوذ باشد نه تا که از نفی اسماع
 مستکرین مطلقا موتی نفی سماع مینمایند و کسب از کما و مدعی از کجا

تفکر در ان صاحب کفر ضاع موتی را از انجا که انکار کرد

غنی شایع هدایه در کتاب انجا نیز در تلقین میت سماع را ثابت کرده

سبحان الله
 لا اله الا الله
 محمد و آله

بین تفاوت را معلوم گشت تا بحکم
و غیره ثابت گردد که در گوش مرده کسی آواز رسانیدن نمیتواند نه خاص خالق بذاته و نه کسی
از مخلوق و اذلیس فلیس پس ممکن بلکه واقع است که حق تعالی در گوش مردگان آواز را بپسند
و ایشان سامعان کلام ما و شما میشوند چنانچه در شب معراج آنحضرت باموسی علیهما الصلوٰۃ و السلام
در باره نماز و نیز با دیگر پیغمبران هم کلام شده بود پس چگونه نفی سماع موتی را منکر این قرآن کریم
و غیره ثابت نمایند که الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ حُرًّا چرا که شنو اندن حق تعالی هر کس از قرآن ثابت
چنانچه گشت إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُتَّبِعٍ فِي الْقُبُورِ یعنی هر آینه
حق تعالی می شنود هر که را میخواهد موتی باشد یا غیر موتی و نیستی تو امی محمد صلی الله علیه و سلم شنو اند
کسانی را که در قبور اند پس مطلقا انکار از سماع موتی از هر که باشد موجب خرابی است که مدین صورت
انکار از نفس آدمی یعنی إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ لازم می آید پس آنچه از قرآن ثابت است
اعنی نفی سماع من غیر الله از آن کسی قائل نیست سو چیز را که شبیه سماع قائلند اعنی سماع
موتی بشنو اندن حق تعالی رد آن از قرآن و غیره ثابت نیست بلکه ثبوت آن از آیه است
إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ ظاهر است پس از آیت مذکوره خیال زدو حدیث کردن - خیال پران
اختلال است پس آیت إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى و غیره نظیر آیه أَنْتَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ
وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ و آیت وَمَا كُنْتُمْ لَدُنَّ مَعِي و لَكِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ و آیت
أَلَمْ تَرَ تَزْعُمُونَ که ما نحن الزاعمون - و دیگر آیات قرآنی که در اینها نفی کدام فعلی از مخلوق شبیه آن
از خالق میباشد متصور میباشد کرد - و از تفصیل بالا بخوبی ثابت گشت که در آیت إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ
الْمَوْتَى معنی حقیقی لغوی مراد نیست بلکه معنی مجازی که اجابت حق است مراد است و شیخ عبدالحق
دلهوی رحمه الله در ترجمه مشکوٰۃ در کتاب الجهاد مینویسد - که در اینجا سخن دیگر است که فرموده اگر از
غیبت سماع تنزل کنیم باعتبار آنکه سماع سماع میباشد و سماع بمعنی بخوابی بدان خراب شده - بگوئیم
از نفی سماع نفی علم لازم نمی آید و علم بروح بود و او باقیست - پس بمهرات و مسموعات حاصل باشد
خبر و جهال ببار - چنانکه بعضی متکلمین سماع و بصر الله تعالی را بطلم بمسموعات و بمهرات تاویل کرده اند
و تحقیق وارد شده اخبار و آثار در علم موتی یا حوال زیارت کنندگان و شناسان ایشان را

و اثبات سماع موتی از شیخ

ما آنکه زیارت روز جمعه محبوب ترست زیرا که درین روز علم میت اتم و کامل میباشد و احوال زائران
 برایشان آشفت و اظلم میشود و نیز شک نیست در حصول علم موتی را در بر نرخ و آخرت بحقیقت درین
 اسلام و احوال آخرت چنانکه مائمه ره گفته و متفق علیست مدد و بعد ازت پس آنکه علم احوال دنیا
 و اهل دنیا و حقیقت دلیل بر زوال علم و نسیان با وجود بقای روح و آمده است که یا فراتر نماند و اینک
 برای خود دنیا و نیز آمده است که چون است از سوال منکر و نکیر جواب بخیر دهد و راحت یابد آرزو میکند
 و میگوید ای کاش کسی باشد که خبر کند یا اهل من که در احسن و عوشرم میگویم شاید این قول خدی تعالی
 که حسب حال حبیب بخار میفرماید قُلْ اَدْخِلِ الْجَنَّةَ مَن اَقَالَ يَالَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي
 رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ چنانکه در حسینی و غیره آورده و با جمله کتاب و سنت مملو و مشون اند باخبار
 و آثار که ولایت میکند بر وجود علم موتی را بدین اهل آن پس منکر نشود آنرا مگر جاهل یا بخار و طبعی
 منکر درین انقی کلام الشیخ و نیز شیخ در جلد دوم مدارج النبوة در وقایع سال دوم درین باره موصی را
 منعقد ساخته و تحقیق شریف باخبار برده و چون کارهای این عالم را منتهی شده است از آنجا که هر قوم و مملکت و ملکی

جواب سوم

بدانکه از آیت اِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتِ كَلَامَةً وَّ قَاَنْتَ بِمُسْمِعِ الْاَيَةِ اگر نفی سماع حقیقی مراد باشد چنانچه منکران میگویند پس ازین لازم آید که انبیاء علیهم السلام صد قبول خویش زنده و احیا میستند و الا آنکه حیات ایشان علیهم السلام در عقاید جمیع اهل سنت و جماعت ثابت است و برینست اجماع و ظاهر تر از حیات جلای انبیاء علیهم الصلوٰه و السلام بر آنست که هر کس ناکس یکبار آغوش حضرت صلی الله علیه و سلم در شب سرخ در جهل انبیاء علیهم الصلوٰه و السلام در بیت المقدس دور کعبه نماز خواند انبیا چنانچه در صحاح و مؤیدات و با در آسانها با اکثر انبیاء ملاقات نمود خامنه قضیه که باموسی علیه السلام واقع شده بود و درباره صلیوت خسر که اتمد از پنجاه و ناز بود چنانچه در بخاری و مسلم مصرع است و از امام دین الله و الله التمسکی ثابت است که هر که نزد یک روز و شب مطهره آغوش حضرت علیه السلام در و شریف میخواند آنرا آغوش حضرت علیه السلام خوانی ثواب و اگر از دور و دور از خوانده شود بوسیله ملائک با حضرت علیه السلام رسانیده میشود و بدین کسی را از اهل حق احتکاف نیست - و حال آنکه آغوش حضرت علیه السلام با دیگر انبیاء علیهم السلام من فی القیوم و افضل است پس بنابر معنی حقیقی مراد از حقن لازم میشود که تمام اهل حق بر علان قرآن شریف تمنا و میل دارند

شفا حضرت کوئی زہر ان خورد را بدو جمود یاد از دیگر روز نما
 چنانچه در کتاب "جواهر السیفین" مذکور است
 شرف اعلیٰ جو اب سوم

[illegible]

جواب است که سماع در این حدیث

ناقص است و در این حدیث سماع در این حدیث

در این حدیث سماع در این حدیث

به چنانکه در حاشیای آیه چنین میزنند و آن مرده از دنیا بی آن فریاد می و غوغائی برآورد که با سواست
 از این سخن تمام نزد یگان آفرامی شنوند پس درین حدیث حالا تکیه بوجایات متعلق است بر آن مرده
 بخوبی ثابت گردید - مگر چونکه بعضی منکرین درین حدیث تا و بلی مینمایند بدین طریق که - آواکشها
 شنید می اگر زنده بودی زیرا که قبل از آمدن مرگش تها مرده چیزی را معلوم کردن نمیتواند - پس
 علمای متفقین منع آن تا و بلی را یک را بیان نمودند که - از احادیث صحیح ثابت است که مرده گفتن
 کننده خود را می شناسد - و همچنین نماز جازه خوانده و بعد از مرده و دفن کننده خود را - چنانچه متفق
 و دقیق ملا علی قاری هم در مرقاة شرح مشکوٰۃ میفرماید - قُلْ يَسْمَعُ صَوْتُ بَعْضِهِمْ لَوْ كَانَ حَيًّا
 فَإِنْ جَسَدُهُ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَهُ الْمَلَكُ فَيَقْعِدُ عَنْهُ مِثْلَ مَا يُحْسِنُ بَشَرِي - وَهُوَ صَبِيحٌ إِذْ
 ثَبَّتَ بِالْأَحَادِيثِ أَنَّ الْمَيِّتَ لَيَعْلَمُ مَنْ يُصَلِّي عَلَيْهِ وَمَنْ يُدْفِنُهُ - قَالَ ابْنُ الْمَلِكِ
 فِيهِ دَلَالَةٌ عَلَى حَيَوَاتِ الْمَيِّتِ فِي الْقَبْرِ لَوْ كَانَ لِاحْسَاسٍ بِدُونِ الْحَيَوَاتِ مُعْتَمِدَةً - انچه
 بعضی از منکرین درین حدیث تا و بلی بدین نظر کرده اند که - سماع قریع النعال مخصوص است باول
 وضع میت در قبر برای عقدنہ سوال - پس علامه ملا علی قاری حنفی هم مذمبایشان را رد کرده و اولاً
 منبنا که از جواب اللهم هوید است و ثانیاً مراد که سلام بر میت که از آن حضرت علیه السلام مطلقاً ثابت
 رسیده جواب اللهم را رد میکند - و عبارت که اذ یُسَبَّلُ عَلَيْهِمْ خَيْرٌ مِنْ سَلَامِ ابْنِ الْمَيِّتِ بِسْمِ قَرِيعِ
 بَعْضِهِمْ إِذَا انْصَرَفَ قَوْلُ اللَّهِ لَهُمْ لَوْ أَنَّ كُنْهُمْ أَذْ لَكَ بِأَوَّلِ الْوَضْعِ فِي الْقَبْرِ مُقَدِّمَةً لِلِسَّوَالِ -
 جَمْعًا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْآيَاتِ فَإِنَّهَا تَقْدِيرٌ لِحَقِّقِ عَدَمَ سَمَاعِهِ فَإِنَّهُ تَعَالَى شَكْلُهُ
 الْكَلْفَاسَ بِالْمَوْتِ لَا فَا دَفْنُهُ فَقَدْ سَمِعَهُ - وَهُوَ كَمَا تَرَى فِيهِ تَقْضَى لَا يَحْصُلُ بِهِ
 جَمْعٌ مَعَ أَنْ مَا وَرَدَ مِنَ السَّلَامِ عَلَى الْمَوْتِ يَرُدُّ عَلَى الْمُتَوَقِّعِينَ بِأَوَّلِ الْقَوْلِ الدَّفْنِ انچه

دلیل دیگر بر سماع موتی

حدیث ابن عباس است رضی الله عنهما که اخراج کرده است آنرا قاضی عبدالبر در کتابه تذکار و تهذیب
 قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا مِنْ أَحَدٍ يَمُتُ بِقَبْرِ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ كَانَ
 تَغْرِيقُهُ فِي الدُّنْيَا فَيَسْلَمُ عَلَيْهِ لِأَعْرَكة وَرَدَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَدْ عُبِدَ الْحَقُّ بِمَنْ يَجِيهِ كَسَى
 بقبور برادر مسلمان خود گذر نماید بدین طور که سلام کند بر آن مرده و آن مرده در حالت زندگانی

اورای شناخت مگر اینکه آن مرده اورای شناسد و سلام اورا جواب میدهد تصحیح این حدیث عبدالحق
 کرده و رحمه الله و این محدث غیرست از شیخ عبدالحق دهلوی مقدم بروی انتہی - و نیز ابن ابی الدینا
 در کتاب خود و بعضی در شعب الایمان می آورند عن ابی هريرة عن قال اذا قرأ رجل بقرآن یقرئ
 یقرئ فسلم علیه ثم دعا علیه السلام وعره واداء یقرئ لا یقرئ فسلم علیه واداء
 علیه السلام وقرئ یقرئ یعنی اگر گذر کند شخصی بر قبر برادر خود که می شناسد آن مرده ویرا سلام
 نماید بران مرده آن مرده جواب میدهد سلام ورا وی شناسد اورا و اگر مرور نماید بر قبر کسی نمی شناسد
 اورا و سلام نماید بروی آن مرده سلام ویرا جواب میدهد و نمی شناسد اورا انتہی و علامه سیوطی
 در شرح صدور می آر که اخراج کرده است ابن ابی الدینا در کتاب البقور و صابونی هم در این
 عن ابی هريرة عن عن النبی صلی الله علیه و سلم ما من عبد یقرئ بقرآن یقرئ
 فی الدنیا فیسلم علیه الا عرفة و رد علیه السلام انھ و در احیاء العلوم و مقبور
 ابن ابی الدینا و شرح الصدور است عن أم المؤمنین عائشة رمة قالت قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم ما من رجل یزور قبر یتراخیه و یجلس عنده الا استأنس و رد
 علیه حتى یقوم انھ ازین احادیث معلولان مرده عظم گوینده را و شناختن وی دوست
 خود را ثابت است - پس اگر مرده را سماع نبودی و علم بمسوعات و سموات حاصل گشتی پس چگونه
 مرده شناخت را از ان خود و جواب سلام ایشان کردند می و هو المدی - و نیز در مشکوٰۃ است
 عن حمیر و بن حریب قال سأل النبی صلی الله علیه و سلم مکتبا علی قبر فقال لا تؤذ
 صاحب هذا القبر او لا تؤذہ رواه احمد یعنی و تنبیه رسول علیه السلام مراقب بر قبر کند
 دیدم فرمود که صاحب قبر را اذیت مده - ازین حدیث ایضا یافتن مرده ثابت است پس بر عدم
 حیات و سماع مرده هیچ دلیل نیست - و در باب عرض اعمال الماحیا علی الموتی در شرح صدور از
 انس بن مالک رنمی آر که فرمود علیه السلام ان اعمالکم تعرض علی اقاربکم و عتاقکم
 من الاموات فان کان خیرا استبشر و وان کان غیر ذلک قالوا اللهم لا تؤذکم حتى
 تمکد بھم یعنی اعمال شما بر اقربا و قریبای شما پیش کرده میشود پس اگر اعمال شما نیک باشند خوش
 می شوند و اگر چنین نباشد عا می کنند که خداوند انا و قبیله ایشان را هایت نکنی میران انتہی -

فانما یستخرج
 منہ فی
 کتاب
 البقور

و یستخرج

و طبرانی در واسط و امام احمد و ابن ابی الدنیا از ابی سعید خدری می آورند کہ آنحضرت علیہ السلام فرمودہ
 اِنَّ الْمَيِّتَ يَكْرِهُ مَنْ يَفْسِلُهُ وَيَحْمِلُهُ وَمَنْ يَكْلِفُهُ وَمَنْ يُلْدِيهِ فِي حَقِيرَةٍ هـ
 و لهذا در مرثاۃ خرج مشکوۃ مینویسد لا ینبأ فی قبورهم اخیاء والعرض والسماع
 بعد الموت لیس مخصوصا بالانبیاء بل سائر المؤمنین یسمعون السلام والاکلام
 و یقر من علیہم اعمال افعالہم فی بعض الاکام - نعم لا ینبأ بکون حیاً شہم علی
 الوجه لا کمل انہ و قال ابن حجر ان لا ینبأ حیوۃ بہا یتبعند و ینصرون فی
 قبورہم مع استغنائہم عن الطعام والشراب کا تسلا کلمۃ و هذا امر لا مرۃ بہ
 و قد صنف البیہقی جزء فی ذلک و قال علوہم فی اوقات مختلفۃ و اما کن متعلقات
 جاکثر عقلا انہ - وفي مواہل الذب - انه صلے اللہ علیہ وسلم حی و لذلك لا ینبأ
 و لهذا اقبل لا عداۃ علی از واجہ - و یقل یصلے فیہ یا دین و اقامتہ - و قال صلے اللہ
 علیہ وسلم من صلی علی عند قبری سمعته - و من صلی علی غائباً لم یکنہ و قال صلے اللہ
 علیہ وسلم علی بعد وفاتی کعبی فی حیاتی کذا فی بعض الرسائل - و در فتح البین بان علیہ السلام
 می آرد و ثابت بن اسلم نابی کہ از عبداللہ بن عمر و عبداللہ بن زبیر و روایت میکنند و در چهل سال
 بعد از حضرت انس رضی اللہ عنہ و قتیکہ انتقالش شد حضرت سنان من از پدر خود می آرد و گفت و اللہ کہ
 ثابت را من قبر فرو آورد و با من حمید طویل و با شخصی دیگر ہر ہر بود و این شکل از محمد بن سنان
 راوی واقع شد پس و قتیکہ با خاک را برد و می برابر کردیم یک خشت خام از قبرش بیفتاد پس دیدم او را
 کہ در قبر خود ایستادہ است و نماز را میگزارد پس ہر ہر خود را گفتم کہ آیا منی بینی او گفت خاموش باش
 پس و قتیکہ برابر کردیم بروی خاک را نزد یک دخترش در آمدیم از وی دریافت نمودیم کہ عمل پدر تو
 چه بود گفت شما چه دیدید پس خبر دادم او را با پنجه کہ دیدہ بودیم پس او گفت کہ از مدت پنجاہ سال تمام شب
 قیام کردی و ہر گاہ کہ صبح گشتی گفتم ای اللہ اگر تو کسی را از مخلوق خود در قبر نماز عطا کردی پس مرا نیز عطا
 کن پس نبود و خدا کہ روناید دعای او را و عبا کریمہ بلفظ اعمری الباب النامیس فی مناقب الامام
 من السلسلۃ الثانیۃ فی بیان جواز قیام اللیل - و از بن قسبل ست قصہ و امس ابو الہول
 غلام کہ بعد از فتح الکافہ براسے فتح اطراف و جرات آن با جوش اسلامیہ در شعب جبال و در ہای

بیانات فی السیرۃ و مناقب
 حکایات لطیفہ برات احوال

که بهمانش تشنه و تا آنکه بمیرد با چند اشخاص سیر گشت و چون در میان کفار و رقید شدید گرفتار گشت
آخر الامر در خواب خود آنحضرت صلی الله علیه و سلم را دید که میفرماید کای بابو الهول ترا چه شد که از اینجا
نیروی وی به پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم از بار قید آهنی سخت بنالید آنحضرت صلی الله
علیه و سلم بدست مبارک خود قید ویرا بکشار و بطرف سلاح اشاره فرمود چون از خواب بیدار شد
خود را از قید گران آزاد یافته فی الفور دست بسلاح چک آنحضرت صلی الله علیه و سلم ویرا بدان اشارت
کرده بود در دو و دیگر همزمان خود را بدست خود کشته سلاح بدست ایشان داده و تا آنکه بعد از قتال جدا
گشت خود را ندید به پیش امیر اسلام رسانید و از اجزا اطلاعش داده و از شنیدنش جمله نو مسلم منتفد تر
گشتند چنانچه بالتفصیل در تاریخ و اقدی رفته مذکور است اگر خوف طوالت بخودی زیاده حکایات
برین کردی لهذا بموجب برگرد خانه کسب جری است عمل کرده شد

دلیل و گیر بر سماع موتی

از اینجا بعضی آیات قرآنی را باید شنید که از آنها حیات اموات و غیر حالات ایشان در صاف میگرد
و آنرا دلیل میماند باید قصیده در حق حبیب بخواند رضی الله عنه نازل گشته: قُلْ ادْخُلِ الْجَنَّةَ
قَالَ يَا لَيْتَ كُنتُ مِنْ عِبَادِكَ مُكْرَمًا بِمَا كُنْتُ مِنْ اَعْمَارِي سَبَّحْتَ وَجَعَلْتَنِي مِنَ الْمَكْرُمِينَ - یعنی وقتیکه کفار
حبیب بخارا قتل کردند گفته شد (یعنی او را) که بدست دآمی گفت کاش که دانستی قوم من
آنچه را که بر آن بود و دیگر را بخشیده است و مرا از کرم کرده شدگان گردانید - و قَالَ اللَّهُ تَعَالَى
وَلَا تَحْزَنْ لَئِنْ قُلْتَ لَإِنِّي سَيِّئٌ لَّيْسَ اللَّهُ بِمِثْلِ أَكْمَوَاتِ هَلْ أَحْيَا مَعَكَ دَعْوَاهُمْ يَوْمَ تَنْفَخُ الْقُورُ فَرِحَ الَّذِينَ
بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَكَسَبَتْ شُرُوكُ الَّذِينَ كُفَرُوا بِهَؤُلَاءِ مِنْ خَلْقِهِمْ الْخَوْفَ
عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ - یعنی آنکه در راه حق قتالی مقتول گشته اند ایشان را زنده پندارید که
زنده اند نزد یکسر و در کار خویش رزق داده میشوند و راهیکه خوش میشوند با بچیدند ایشان را
الله تعالی از فضل خود و خوشوقت میگردند بر حال پیرانندگان خویش که با ایشان پیوسته نشده اند
و از عهدا الله بن عباس مروی است که آنحضرت علیه السلام فرمود که ارواح شهدا در حوصله های
حاضران سبز میافتد و در بهشت سیر میکنند و بر شاهنما می طوبی می نشینند و از نذر و دوس
آنها مینوشند و بوقت استراحت در مقابلی که در سایه عرش آویخته اند میزنند و میگویند یا الله

یاران و برادران مارا خبر کن ازین عیش و عشرت ما تا که رغبت ایشان در جهاد زیاد شود -
حق تعالی برای آگاهش از حالات ایشان آیت مذکور را فرستاد - و وقتی که عبد الله انصاری
پدر حضرت جابر بن عبد الله را دید که پروردگار عرض کرد که خداوند از حال عیش و عشرت ما باور پذیر
اطلاعی بخش حق تعالی آنرا قبول فرموده این آیت فرستاد - و این همه در احوال و عیش و عشرت است -

و قال الله تعالى وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ طَبْلُ أَحْيَاءٍ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ
اگر گفته شود که ازین آیات قرآنی ثبوت حیات شهدا است زیرا که اموات و اگر حیات
همه اموات ثابت باشد پس تخصیص بشهادت چه است جواب آیت آنکه لا پس بفرمان تسلیم می گویم
که استدلال منکرین که آیات مذکوره میکنند عام است شامل است در جمیع اموات را شهدا باشند
یا غیر شهدا پس ثبوت حیات بعضی اموات اگر چه بنفسی باشد استدلال ایشان باطل میکند پس
اعتراف مذکور بلا سود است در حق ایشان و اما تا کنیا پس میگویم که بعضی مفسرین از علمای
محققین فرموده که تخصیص شهدا به خصوصیت قرب حق تعالی است و بسبب زیادت خوشی و
کرامت بر ایشان چنانچه در بیضاوی تحت این آیت می نویسد فیها دلالة على ان الارواح جواهر
قائمة بانفسها معلقة لا يحس من البدن يبقى بعد الموت ذرأة و علیهم رحمهم
الرحمة و التابعین به تغطي الايات و السنن و علی هذا فتخصیص الشهداء لا یخصهم
بالقرآن من الله تعالى و من قبل النبی و الا کرامته انهم ازین مبادی بیضاوی صان ثابت
است که نزدیک جمهور صحابه و تابعین رحمهم الله ارواح را بعد از موت ادراک و شعور باقیست
و نیز از کتاب سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم ثابت است - و بعضی از مفسرین میفرمایند که
حیات دیگران فقط حیات ارواح است و حیات شهدا حیات ارواح و اجساد هر دو است
قال فی تفسیر النبی ابودی و اکثر ارباب الشرح علی انهم احياء فی الحال بحیوة
جسدائیکم انتم مختصرون فی تفسیر الجحان اختلف الناس فی هلولة العیون فقال
قوم معانها بقاء امر واجههم دون اجسادهم لاننا شاهدنا احوالهم و فناءها و ذهب
اخرمون ان الشهادة احياء الاجساد و الارواح - و لا یقدم فی ذلك عدم شعورنا
به فنحن نراهم علی حفة الاموات و هم احياء كما قال الله تعالى - و تری الجبال

تَحْسِبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ وَكَأَنَّمَا تَرَى النَّارَ تَأْتِي عَلَى هَيَاتٍ وَهِيَ تَرَى فِي نَبَاهٍ
 مَا يَنْتَعِمُ بِهِ وَيَتَأَلَّمُ عَنْهُ قُلْتُ وَلِذَلِكَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى بَلْ أَحْيَاءُ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ
 فَتَبَّ يَقُولُهُ ذَلِكَ يَطْلُبُ إِلَى الْمُؤْمِنِينَ عَلَى أَلْسِنِهِمْ لَا تَذَرُ كُونَ هَذِهِ الْحَيَوَاتُ بِالْكَاهِنَةِ
 وَالْحَيْسِ وَبِهَذَا يَتَمَيَّزُ الشَّهَدَاءُ عَنْ غَيْرِهِمْ وَكَوْكَانِ الْمُرَادُ حَيَوَاتُ الرُّوحِ فَقَطُّ لَمْ يَحْصُلْ
 لَهُمْ تَمَيُّزٌ عَنْ غَيْرِهِمْ لِشَأْنِ كَلَّةِ سَائِرِ الْأَمْوَالِ كَمَا عَرَفْنَا فِي ذَلِكَ إِذَا الْمُؤْمِنُونَ يَعْلَمُونَ
 حَيَوَاتُ كُلِّ الْأَنْزَاجِ فَلَمْ يَكُنْ يَقُولُهُ تَعَالَى وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ مَعْنَى أَنَّ اللَّهَ أَعْلَمُ وَغَلَا
 أَتَقْرَأُ مِثْلَ مَا يَنْبَغُ مِنْهُ صَحَّحَ اللَّهُ تَعَالَى حَالَهُ كَمَا بَعْدَ تَامِ رِسَالِهِ بِإِذَا رَأَى بَعْدَ مَا هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْهِ بِمَا
 كَانُوا فِي حُلِّ نَزْدِ عَالَمِ بِلْ بِلْ وَفَاضِلِ بِلْ شَلْ حَضَرَتْ أُولَئِكَ مَاتَ مُحَمَّدٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ فِي حَقِّهِ اللَّهُ
 تَعَالَى فَتَأْتِي حَقُّهُ حَاضِرٌ مُوَدِّمْ جَوْ نَكَمَ إِشَانِ دِلَانِ اِيَّامِ بِلْ بِلْ رَفْعِ دَوْرِ هَامِي صَرِيحٌ بِلْ قَسْدِ اَزْ كَسْبِ بِلْ
 مَنُوعِ بِلْ دَنْدِ بِلْ أَنْ مَادُورُ وَازْ مَضَامِينِ كِتَابِ هَذَا إِشَانِ رَابِعِ مَكَانِ اِلْشَانِ وَاقِفٌ كَرَانِيمِ
 وَدَرْ بَابِ تَقْلِيدِ قَوْلِ نَجِيفِ رَا بِلْ سَنَدِ نِدْبِ بَعْدَ اَزْ سَمَاعِ مَضَامِينِ غَايَتِ مَشْرُوعِ كِتَابِ تَذَكُّرِ اَلْاَشْدِ
 اَزْ اَصْنَافِ خُودِ بَايِنْ ذَرْبِي ذَرَوْهَ مَحْرَمَتِ فَرَمُودِ نَكَمَ دَرِيْنِ بَارَهَ مَعْدُو مَعَاوِنِ تَوْخَا اِهْتِشَادِ وَبَعْدَ اَزْ
 صَحَّتِ اَوَّلُ اَلْعَمَلِ خُودِ اَنْشَاءِ اَللَّهِ مَعْرُودِ وَتَمَطُّ نِزْ كَرْدَهَ اَيِدِ جَوْ نَكَمَ اِيْشَانِ بَعْدَ اَزْ چِنْدِي هِمَمِ اَزْ اَنْ
 عَارِضَهَ مَمْلُوكَهَ وَفَاتِ يَاقَتَنْدِ وَتَانِيَا اَزْ اَمْلَاقَاتِ بَا بَرَكَاتِ اِيْشَانِ مَحْرُومِ مَانَعَمِ لِهِنَا اِيْتِمَانًا وَتَابَرُّكَ
 دَلِيلِ مَقْتَرِ رَا بِلْ سَمَاعِ اَمَوَاتِ اَزْ كِتَابِ مَذْكُورِ بِطَرِيقِ تَخْفِصِ دَرِيْجَانِ جَوْ مَوَدِّمْ بِلْ اَمَامِ مَعْرُودِ وَتَمَطُّ اِيْشَانِ اَصْحُورِ كَرْدِ اَيِدِ

دلیل هفتم بر سماع اموات

قَدْ وَرَدَ كَثِيرٌ مِنَ الْأَخْبَارِ الْمَرْفُوعَةِ الصَّحِيحَةِ بِإِثْبَاتِ الْعُقُلِ وَالْأَذْوَاقِ وَالسَّمَاعِ
 لِكُلِّ مَيِّتٍ وَكَوْكَانِ مِنَ الطَّوَائِفِ الْعَبِيَّةِ وَشَهِدَتْ بِذَلِكَ أَنْتَارُ مَوْقُوفَةٌ حَكَمَ
 الصَّحَابَةُ وَمَنْ بَعْدَهُمْ مِنْ جَمَلَةِ الشَّرِيعَةِ اَلْمَوْقُوفَةُ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ فِي حُكْمِ
 الْمَرْفُوعَةِ وَكَتَبْتُ خَاصًّا بَوَقْتِ عَوْدِ الرُّوحِ إِلَى الْجَسَدِ فِي الْقَبْرِ وَجِئْتُ سَوَالِ الْكَلَامِ وَتَمَكَّنْتُ
 بَلْ هُوَ حَاصِلٌ لَهُ قِيَمًا تَقْدَمُ وَتَأَخَّرُ فَأَخْرَجْتُ ابْنَ أَبِي سَيِّبَةَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ
 لَا يُقْبَضُ الْمُؤْمِنُ حَتَّى يَرَى الْبَشَرَةَ فَإِذَا قُبِضَ نَادَى فَلَئْسَ فِي الدَّارِ دَانَةٌ صَغِيرَةٌ وَكَأَكْبَرَةٌ
 الْأَوَّلِينَ تَسْمَعُ صَوْتَهُ أَكَا التَّغْلِينَ مِنَ الْأَنْفُسِ وَالْجَنِّ يُعْلَمُونَ إِلَى أَنْتُمْ الرَّاحَتِينَ فَإِذَا رُجِعَ

در بیان احوال جنات و جهنم و سماع اموات

در بیان احوال جنات و جهنم و سماع اموات

حَقَّقَ نِعَالَهُمْ حَتَّى يَبُولُوا عَنْهُ الْحَدِيثُ وَأَخْرَجَ الْبُخَارِيُّ وَمُسْلِمٌ وَتَجَرَّدَ مَعَهُمْ قَوْمًا
 أَنَّ الْعَبْدَ إِذَا أُصِغَ فِي قَبْرِهِ وَتَوَلَّى عَنْهُ أَصْحَابُهُ وَأَنَّهُ يَسْمَعُ مَوْعٍ نِعَالَهُمْ الْحَدِيثُ
 وَأَخْرَجَ مُسْلِمٌ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَّمَهُ عَلَى مَوْعٍ لَيْلَةً أَوْ سَرَّاءَ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي قَبْرِهِ انْتَهَى
 وَأَخْرَجَ أَبُو نَعِيمٍ فِي الْحَلِيَّةِ أَنَّ ثَابِتَ النَّبَّاسِيَّ رَأَوْهُ قَائِمًا يُصَلِّي فِي قَبْرِهِ انْتَهَى وَأَخْرَجَ
 أَبُو نَعِيمٍ وَابْنُ جَوَرٍ فِي تَهْدِيبِ الْأَفْكَارِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ قَالَ حَدَّثَنِي الَّذِينَ كَانُوا يَسْمَعُونَ
 بِالْمَقَابِرَةِ قَالُوا كُنَّا إِذَا مَرَرْنَا بِجَنَابَاتِ قَبْرِ ثَابِتِ النَّبَّاسِيِّ سَمِعْنَا قِرَاءَةَ الْقُرْآنِ انْتَهَى
 وَأَخْرَجَ التِّرْمِذِيُّ وَرَحَنَهُ وَالْحَاكِمُ وَابْنُ أَبِي عَرَبٍ قَالَ صَرَبَ بَعْضُ
 أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جِنَاءَهُ عَلَى قَبْرٍ وَهُوَ لَا يَحْسِبُ أَنَّهُ قَبْرٌ فَإِذَا أُنْبِئَهُ
 إِنَّمَا هُوَ يَقْرَأُ سُورَةَ الْمَلِكِ حَتَّى خَمَمَهَا فَأَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 قَامَ خَبْرَةً فَقَالَ هِيَ الْمَانِعَةُ هِيَ الْمُخَيِّبَةُ تَنْجِيهِ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ انْتَهَى وَأَخْرَجَ
 ابْنُ عَدِيٍّ وَابْنُ أَبِي عَرَبٍ وَالتِّرْمِذِيُّ وَابْنُ مَلْجَةَ وَالْعَقِيلِيُّ وَالْخَطِيبِيُّ وَغَيْرُهُمْ قَوْمًا
 أَنَّهُمْ يُتَرَاوَدُّونَ فِي أَكْفَانِهِمْ انْتَهَى وَأَخْرَجَ الْعَقِيلِيُّ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ أَبُو ذَرٍّ
 يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ طَرِيقِي عَلَى الْمَوْتِ فَقُلْ مِنْ كَلَامِ أَكْثَرِكُمْ بِهِ إِذَا مَرَرْتُ عَلَيْهِمْ قَالَ
 قُلِ الشَّكْرُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْقُبُورِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُؤْمِنِينَ أَنْتُمْ لَنَا سَكَنٌ وَنَحْنُ لَكُمْ
 نَبِيْعٌ وَإِنَّا لَنَشَاءُ اللَّهُ بِكُمْ لَا يَجْعَلُونَ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيَسْمَعُونَ قَالَ يَسْمَعُونَ انْتَهَى

۱۵۱۰ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۱۱ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۱۲ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۱۳ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۱۴ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۱۵ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۱۶ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۱۷ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۱۸ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۱۹ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۲۰ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۲۱ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۲۲ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۲۳ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۲۴ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۲۵ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۲۶ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۲۷ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۲۸ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۲۹ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۳۰ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۳۱ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۳۲ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۳۳ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۳۴ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۳۵ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۳۶ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۳۷ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۳۸ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۳۹ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۴۰ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۴۱ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۴۲ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۴۳ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۴۴ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۴۵ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۴۶ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۴۷ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۴۸ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۴۹ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۵۰ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۵۱ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۵۲ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۵۳ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۵۴ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۵۵ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۵۶ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۵۷ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۵۸ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۵۹ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۶۰ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۶۱ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۶۲ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۶۳ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۶۴ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۶۵ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۶۶ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۶۷ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۶۸ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۶۹ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۷۰ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۷۱ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۷۲ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۷۳ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۷۴ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۷۵ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۷۶ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۷۷ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۷۸ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۷۹ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۸۰ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۸۱ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۸۲ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۸۳ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۸۴ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۸۵ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۸۶ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۸۷ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۸۸ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۸۹ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۹۰ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۹۱ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۹۲ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۹۳ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۹۴ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۹۵ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۹۶ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۹۷ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۹۸ در باب رسال هر نوح
 ۱۵۹۹ در باب رسال هر نوح
 ۱۶۰۰ در باب رسال هر نوح

در بیان اهل انجمن و سلم

وَفِي الْبَابِ حِكَايَاتٌ كَثِيرَةٌ وَرَوَايَاتٌ عَفِيفَةٌ. فَانْظُرْ إِلَى هَذِهِ الْأَمْوَاتِ كَيْفَ
 أَنْكَرُوا سَمَاعَ الْأَمْوَاتِ وَشَبَّهُواهُمْ بِالْمُحَادِّثَاتِ الْخَالِيَةِ عَنْ مُطْلَقِ الْأُذْرَاكِاتِ مَعَ ثُبُوتِ
 ذَلِكَ بِمَا يَنْبَغُ بِتَجَمُّوعِهِ إِلَى حَدِّ التَّوَالُّفِ الْمَعْنَوِيِّ وَإِنْ كُنْتَ تَكُنْ مِنْهُ مُتَوَلِّيًا
 يَقِينُهُ بِالتَّوَالُّفِ اللَّفْظِيِّ فَتَنْ لَمْ يَنْفَعْ بَصَرُهُ وَلَمْ يَرْفَعْ كِدْرُهُ فَلْيَبْكِ عَلَى تَفْسِيرِهِ إِلَى
 أَنْ يَدْخُلَ فِي رَمِيهِ. فَيَسْتَقِمْ فِيهِ خُطَابَاتُ الْأَخْيَارِ وَيَسِيلُ وَلَهُ مَا لَمْ يَكُنْ يَحْتَسِبُ
 حِينَ كَوْنِهِ مِنَ الْأَحْيَاءِ. وَيَحْصُلُ لَهُ عِلْمُ الْيَقِينِ بِسَمَاعِ الْمَيِّتِ الَّذِي فِيهِ قَلْبُهُ
 عَلَى مَا فَاتَ مِنْهُ مِنَ الْوَعْدِ كَذَاتِ الْيَقِينِ. وَحَقَّقْنَا اللَّهُ وَتَجَمُّعَ عِبَادِهِ مِنْ مِثْلِ هَذِهِ اللَّيْرَةِ بَعْدَ حَمَاتِهِ
 هَذَا الْحَسْرَةِ بَعْدَ قُوَّتِهِ. وَحَقَّقْنَا اللَّهُ وَتَجَمُّعَ عِبَادِهِ مِنْ مِثْلِ هَذِهِ اللَّيْرَةِ بَعْدَ حَمَاتِهِ
 تَأَنُّكُ فَرُودٍ كَسَى كَرَامَتَهُ اِزَالَةَ شَبَهَاتِ رُكْبَةٍ وَارِدَا بِكَ كَتَبَ مَفْصَلَةً ذِيلَ رَامِطَةِ الْعَيْنِ
 مِثْلَ كِتَابِ الرُّوحِ لِابْنِ الْقِيَمِ الْجُزْئِيِّ تَلِيذِ ابْنِ تَيْمِيَّةِ الْكَنْبَلِيِّ وَالصَّارِمِ الْهَنْكِيِّ عَلَى غَرَبِ الْبُكْبِ
 اِزْمُوفَاتِ ابْنِ عَبْدِ الْهَادِي الْكَنْبَلِيِّ وَشَفَاءِ السَّعَامِ فِي زِيَارَةِ خَيْرِ الْأَتَامِ لِلْبُكْبِيِّ وَارْتِيَاكِ الْأَكْبَاءِ
 بِفَقْدِ الْأَوَّلِ وَالسَّعَامِ وَشَوْحِ الصَّدْرِ بِشَرْحِ حَالِ الْمَوْتِ وَالْقُبُورِ السَّيْطُولِيِّ وَتَذَكُّرَةِ الْقُرْبِ
 وَشَرْحِ صَحِيحِ الْبُخَارِيِّ كَفَتْ الْبَاهِيَّةَ لِلْعُقْلَانِيَّةِ وَتَعَمُّدَ الْقَارِئِ الْعَيْنِيَّةِ أَنْتَهَى مُخْتَصَرُ كَلَامِهِ

در بیان اهل انجمن و سلم

مسئله دوازدهم در تحقیق تشبیه اهل انجمن و سلم
 صلی الله علیه وسلم با درود ابراهیم صلی الله علیه وسلم

ما قولکم رحمکم الله اندرین که زیدی پرسد که مرتبه آنحضرت صلعم برترست یا مرتبه خلیل الله علیه السلام
 اگر مرتبه ابراهیم خلیل الله را ندانسته شود انکار از نصوص و نیز خلاف از عقیده اهل سنت لازم می آید
 و اگر فضیلت مرتبه آنحضرت صلعم را تسلیم کرده شود چنانکه مسلم است پس در تشبیه صلوات بر آنحضرت صلعم با صلوات
 بر ابراهیم علیه السلام خیلی خلاف عقل و لو الا بالباب لازم می آید زیرا که تشبیه بر اهل فضل از مشبهه
 می باید بود و تشبیه افضل با مفضول در مقدم و مح ظاهر غیر تمام است و آنهم در تأمل

در بیان اهل انجمن و سلم

الجواب الصحیح ویدیه انتم التوضیح والتعنی

اقول وبالله التوفیق کجواب این سوال بسیار از علمای امت مرحومه کتب خود مانند شرح صحیح مسلم

للمام النوری و رساله اجماع به عجیبه و شواهد کمالات فی فضل الصلوة و در المختار و در المختار و غیره با چندی
و جریان نموده بطریق تلخیص بعضی از آنها اینک اول اینکه امر ابراهیم و خلیل گرفتن حضرت حق
سبحانه و تعالی و بر او تعظیم و تشریف وی عاشر و معروف تر گشته و مشتبه به راجع آنکه اعلی بودن
می باید همچنان تنها اشر بودنش نیز گاهی سبب تشبیه می شود و و هم اینکه از امام شافعی معنی صلوة
ابراهمی را بدین طرز نقل کرده اند که این تشبیه راجع است بقولنا و علی الی محمد یعنی که اللهم
صل علی محمد کلام تام است و از لفظ و علی الی محمد جمله متانعه شروع شده ای و علی
علی الی محمد تخصیص است علی ابراهیم و علی الی ابراهیم پس مسؤل که درین تشبیه
آل آنحضرت صلعم است نه نفس آن معجز آیات صلعم ثالثا اینکه مشتبه به بعضی از فضائل جبریه
و خصائص خاصه ابراهیمی است نه جمله فضائل من کل الوجوه و از وجدان خاصه در مفضول
موجب فضیلت وی بر فضل لازم نیست این امر بظاهر است ورنه مایه کار آن صفت کتابت
که آله بقای علم شریعت است در مخلوق و نیز قرات آن بخوبی میدانیم نه حضرت مصلعم ثالثا
در نامه صلعم حدیثیه نام نامی خود را در کافه مکتوبه حضرت علی بمقابله کفار که نمیدانست چنانچه تفصیل
در کتب سیر خاص در مراجع شیخ متذرج است و آن جزوی خاص مانند اتحاد خلقت و امامت علی و علی
تا آنکه آن سرور علیه السلام نیز با تبع ابراهیمی مامور گشت بسبب و در امر در اقتضای نبوتی فی قوله
این آیه صلوة ابراهیم و خلیل و نیز پیدا شدن جمله انبیای پسین از اولاد وی که موجب حضرت
است تا قیام قیامت درین دنی و نیز کثرت اجرا ابراهیم و عدم انقطاع آن الی یوم القیامة که مقتضای
من سنن حسنة فکة ابرهها و اجر من عمل بها بوجه امام الملک بودن ابراهیم
لازم گشته و نیز بسبب رفعت شان وی در انبیای مرسل و بسبب بودن وی افضل باقی انبیاء
بر قول راجع و بسبب موافقت ما و ارام در معالم ط و طرق شریعت که اشاره بطریق آن درین
قول حق سبحانه و تعالی و لکن ابراهیم و خلیل و سبب دوام ذکر جمیل و شی که مترشح است ازین
قول پاک و انقل لی لسان صدق فی الاخرین و در تشبیه لازم نیست که تفضیل و ایت
مشتبه به من کل الوجوه و بر مشتبه ثابت باشد بلکه تفضیل وی محض در وجه تشبیه میاید ورنه امثال
مشهوره محض غلط تصور کرده شوند چنانچه دیدیم که تشبیه و نفس شجاعت است و این صفت

درین قول بقارون مساوات با حسان حق تعالی نبود چه آن از کسی ممکن نیست خاصا از آن پلید و فائده ازین چنین تشبیه نفس تا کید میباشد و طلب پس معنی چنین میباشد چنانکه برابر ابراهیم صلوة فرستادی پس بران محمد صلعم که از وی بهترت نیز صلوة بفرست سادسا اینکه این تشبیه برای تکمیل صلوة بجز ابراهیم و آل پاک میست علیه وعلیه السلام نه برای تکمیل صلوة بآنحضرت صلعم چنانچه تشبیهات عقول و غرض تشبیه آنج میباشد تکمیل و تشریف شبیه به بسبب مشبه بودنش مرا طے ترین خود را مثل قول شاعر

وَبَدَّ الصَّبَا لِحِمْ كَأَنَّ عُرْقَةً وَجَهَ الْحَبِيبَةِ جِئْتُ خَيْبِ دَخْ

که در اینجا وجه خلیفه شبیه به است و ظهور صبح را شبیه با وجه خلیفه خود ساخته سابقا اینکه معنای تشبیه چنین گفته شود ای خداوند عالم رحمت کامله نازل کن از طرف خود بر بنی ما صلعم چنانکه مقتضای مرتبه آن سرور علیه السلام بنزدیک است زان سان که رحمت فرستادی برابر ابراهیم علیه السلام با مقتضای آن مرتبه که ویرا نزد یک تو بود پس درین صورت صلوة بر سرور ما صلعم بقدر اقصای مرتبه آن سرور علیه السلام میباشد چنانچه در و در برابر ابراهیم بقدر اقصای مرتبه ابراهیم بود پس تشبیه در نفس فرات هر دو صلوة نبود بلکه در کیفیات هر دو صلوة بود و ازین بیج نقص لازم نیست بلکه صلوة نبی ما صلعم اکمل صلوات میباشد و این تشبیه از ان قبیل است که گویند اَلْإِشْتَاءُ أَزْرَدُ مِنْ الصَّيْفِ وَالصَّيْفُ أَزْرَدُ مِنْ الْحَرِّ اَلْإِشْتَاءُ یعنی شتا در مرتبه برودت از برودت از صیفت در مرتبه حرارت و صیفت در مرتبه حرارت از شتا در مرتبه برودت یا چنانکه گویند اَلْأَهْوَاءُ أَزْرَدُ مِنَ الْفَصَاحَةِ وَحَثَلُ الْحَاظِرِ فِي السَّحَابِ یعنی همی در صفت فصاحت اکمل است از جمیع افران و امثال خود چنانکه حاتم در سخاوت اکمل است از جمیع افران و امثال خود و شک نیست در صحت این هر دو معنی گوید ظاهر معنی تشبیه و تفضیل بسبب فقدان جنسیت درست نمی نماید تا مناسبت این که در و در بفرست از سوی خود بر محمد و آل وی صلعم چنانچه در و در فرستادی برابر ابراهیم و آل وی پس مسؤل شده مشارکت در اصل در و در در مقدار آن یعنی در و در بر بنی ما نازل کن مانند نازل کردن در و در برابر ابراهیم و ازین لازم نیست که در و در بر بنی ما از در و در برابر ابراهیم از آمدن باشد چنانچه امام نووی گفته تا سابعاً اینکه ابراهیم علیه السلام سلام فرستاد بر ما در شب مَعْلُجٍ حَيْثُ قَالَ أَيْبُلُغُ أَمْسَتْكَ مِثْقَالُ السَّادَمِ وَوَمِثْقَالُ السَّادَمِ بَنَامُ سَلِيلِينَ وَیُحْمَسُ مَوْسُومُ سَخْتٍ چنانچه در کلام پاک از ان خبر داده هُوَ سَعْدٌ كَأَنَّ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ

در تشبیهات

در تشبیهات

در تشبیهات

در تشبیهات

پس مانیز قصد اتمام افضل دینی نمودیم از برای مجازات و بدل بدین هر دو احسان وی که حل شد **مسئله الاخوان**
عاشرا اینکه مطلوب ازین تشبیه آن صلوة است که برکت آن حق تعالی آنحضرت صلعم را
 نیز مانند ابراهیم مرتبه خلعت عنایت فرماید پس حق تعالی دعای بندگان خود را استجاب فرموده تا آنکه
 آنحضرت صلعم را باین مرتبه بخت چنانچه در حدیث جمیعین است **وَلَكِنْ صَاحِبَكُمْ خَيْرٌ مِنَ الرَّحْمَنِ**
الحادی عشر اینکه این تشبیه بسبب ائمت دی است مرنی ما را صلعم نه بنا بر فضیلت ابراهیم علیه السلام
 ازان حضرت صلعم حال آنکه تشبیه در فضائل حمیده به آبا می خود همه را پسند است و مرغوب **الثانی عشر**
 بنا بر قول امام نووی در شرح صحیح مسلم این تشبیه بظاہر خود است و حاصلش آنکه نازل کن بر محمد و آل علیه السلام
 صلوة را بقدر اصلواتی که مرا بر ابراهیم علیه السلام و آل و پرست پس مسؤل شده مقابلۀ این جمله است بآن جمله
 چرا که قول مختار در تفسیر آل نبی صلعم چنانچه مقدم گذشت است که لفظ آل نبی جمیع اتباع دی علیه السلام را
 شامل است و در آل ابراهیم علیه السلام خلایق کثیره آن چنان داخل اند که لا تعد ولا تحصى از ایشان انبیاء
 و در آل محمد صلی الله علیه و سلم یک نفر غیر من نیست پس سوال کرده شد از حق تعالی احقاق این گروهی
 که درینماجز از نبی واحد نبی دیگر نیست بآن گروهی که دران خلایق کثیره از انبیاء علیه السلام و
 السلام استی کلام التووی میگوید بنده ضعیف اضلع الله جاله و فلع که که مؤید این قول است نیز حق تعالی
 فرموده است **ثُمَّ لَمْ يَكُنْ مِنْ الْاَوَّلِينَ وَ قَلِيلٌ مِنَ الْاٰخِرِينَ** و از نزول این آیت آنحضرت صلعم خسته خاطر
 میبود تا آنکه نازل شد **ثُمَّ لَمْ يَكُنْ مِنَ الْاَوَّلِينَ وَ ثَمَّةٌ مِنَ الْاٰخِرِينَ** چنانچه در تفسیر برین تصحیح کرده اند
 و الله اعلم پس از وجوہات مذکوره بالا این تشبیه نیک و حسن واقع شده است **فَتَدَّبَّرْ**

مسئله
تفاوت این
با صلوة ابراهیم
و آل علیه السلام
در اینست

مسئله
تفاوت این
با صلوة ابراهیم
و آل علیه السلام
در اینست

مسئله یزید و تحقیق استعمال کلمات صلوة و سلام در غیر انبیاء علیهم الصلوة و السلام
 چه غیر نمایند و اطفال رموزات شرع و ماہران احکام دین از اهل مرع اندرین مسئله مروج باشند که
 آنچه در اکثر اهل ہند مروج است کہ در وقت ذکر نام نامی کسی از اہل بیت نبوت عواما ہر کہ باشند باخصوا
 در وقت اسمای مبارک حضرت جنتین و علی و فاطمہ رضوان اللہ تعالی علیہم اجمعین برود و فرستادن
 و سلام گفتن بالاستقلال بدون تبعیت ذکر نبی صلعم و یا ملائکہ بالضر و مشغول میشوند آیا این امر
 جائز است و باعث اجر و یا فعل نادرست و سبب جبر اگر فرضا این امر ناجائز تصور کرده شود
 پس فرض قرآنی را کہ **صَلِّ عَلَىٰ مَنْ حَانَ صَلَاتُكَ مَتَىٰ لَكُمْ** و نیز آیت **هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ**

در تحقیق استعمال صلوة و سلام بر غیر انبیاء

چنانکه گوید صلی الله علیه و آله پس هیچ کلام در جوانان نیست و در صورتی که تنها بر کسی از اهل بیت درود فرستاده است و از شعار و روضت استی و امام نووی در شرح صحیح مسلم و نیز در اذکار نوید هر دو کتاب نوشته است که گفته شد و گفتنیست که گفتنیست و گفتنیست یعنی این صلوة و سلام بر غیر انبیاء و ملائکه بالاستقلال فرستادن طریق اهل بدعت است و بهر آیه مانع گشته ایم از طریق ایشان و شیخ عبدالحق محدث دہلوی در تخصیص بنیاء علیهم السلام بصلوة و سلام بدون شرکت دیگران بطور استقلال در مراجع النبوة آورده که دلیلش اینکه تحقیق گفته است حق تعالی در کلام مجید لا یجحدوا عما للرسول بینکم کذآء بعضکم بعضا پس واجب است که باشد و عامرا حضرت مسلم را مخالف مردعی ناس الستی و برین تقدیر معنی آیت اینکه مگردانید و عاوان مر رسول علیه السلام را در میان خود مانند دعای بعضی از شما بعضی دیگر را و ازین قبیل است آنچه علامه عبد الوہاب شرانی مکی در میزان کبری در باب صلوة اهل آورده و نظیر ما قلنا هنا تخصیص الکیبای علیهم الصلوة والسلام بالذم علیهم لفظ الصلوة دون لفظ الرحمة والرحمة و ان كانت الصلوة من الله في اللغة الرحمة فتحینما لسانهم علی شان الاولیاء و ترجمه اش از ما بعد میاید اگر در و لهذا در معدن شرح کنز آورده که لا یصل علی غیر الانبیاء و الملائكة الا بطریق التسبیح هذا جواب الا یشکیان و اما القیاس فیقتضی جواز الصلوة علی کل مؤمن یعولم تکلیما هو الذی یصل علیهم کذا فی تفسیر الطائفت و در در مختار در فصل بیج از کتاب الجواهر الباقی آورده و کذا لا یصل احد علی احد الا علی النبی صلم و در شامی تحت این قول آورده که لا یصلی احد علی احد استقلالا اما تبعاً فقولہ اللهم صل علی محمد و علی آله و اصحابه جاز و المراد غیر الملائكة اما هو یجوز علیهم استقلالا والسلام میخیزد (انی یکفی من الصلوة علی النبی صلوة من صل علی غیرهم انما ویکز و هو الصحیح و استی احصاش اینکه بالاستقلال درود فرستادن بر غیر نبی علیه السلام و فرشتگان جائز نیست اما بتایس جائز است چنانکه گوئی اللهم صل علی محمد و علی آله و اصحابه و سلام کنایت میکند از صلوة بر نبی صلم پس هر که صلوة فرستد بر غیر انبیاء و ملائکه گناه کار میشود و کرده است و این است صحیح فائده و در مفتاح الصلوة و نیز در بسیاری از کتابهای دیگر آورده که درود بر غیر نبی صلی الله علیه و آله در تمام عمر یک بار فرض است و غلظ باشد

دلیل و آرائی این صلوة و سلام بر غیر انبیاء را

در دوستان انکار بیان داشت نیز غیر نبی صلی الله علیه و آله

در دوستان انکار بیان داشت نیز غیر نبی صلی الله علیه و آله

در دوستان انکار بیان داشت نیز غیر نبی صلی الله علیه و آله

یا خارج آن یعنی حکم نفس قرآنی آن الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا
علیکم و صلوا علیکم طوین همگی پس از علمای است خلاف نیست مگر نزد علمای حنفیه در وجوب آن
هرگاه که بشنود از خود یا از غیر عیثیه که از ترک آن فاسق گردد عیثیه بقول کنی یک مرتبه درود بلند از سماع هم
واجب و چون مکرر بشنود و سمعت و بقول طحاوی هر مرتبه واجب مگر در طحاوی در توجع قول طحاوی گفته بایست که در
از وجوب کفایت یعنی اگر از جماعتی که نام پاک حضرت مسلم آید در دو فرستاد و همان که در پیش از فرستادن یکی از آن جماعت
از زمره باقی ماندگان ساقط گردد و الا بهر ایشان گناه کار گردند آتی و همین قول طحاوی را در تفسیر و محیط صحیح
گفته باز هم درین قول طحاوی اختلاف کرد درین وجه که اگر در مجلس احد مکرر نام نهای آن حضرت مسلم شنیده شود
تبادل در وجوب میشود یا یعنی از گفتن یک مرتبه درود او ای تمام واجبات میشود یا نه در کافای اول
صحیح گفته و در مجتبی ثانی را صحیح گفته و فرق کرده اند میان تکرار اسم سامی پیغمبر صلعم در مجلس احد و میان
تکرار اسم پاک حق تعالی در مجلس احد ازین حیثیت که کفایت میکند از شنونده شنای واحد بر هم جان
و اگر ترک کند شمار را در باقی پس نمی ماند بر زمره شنونده و این حکم بخلاف درود است که آن در باقی نماند
بر زمره میانداستی مختصرا و الکلام الرشیق فی البحر الرائق و غیره فی هذا المبحث و الله اعلم و نیز در شنای
در آخر کتاب و در آخر مسائل شش تحت قول ما تن و یصل علی غیره و کتبیه و لا یصل علی غیره الا ذکره
یعنی فی التبیح آورده که درود فرستاده نشود بر غیر انبیاء زیرا که پیغمبری که درود وجود است در دیگر او
مثل آن گاهی تصور نیست و این درود مختص است بزیادت رحمت و بجزیه قرب از حق تعالی این منی
لائق و منزه او نیست بکسانی که از ایشان خطایا و ذنوب تصور می باشد مگر بالتبع باین طور که گفته شود
اللهم صل علی محمد و آلله و صحبه و سلم زیرا که درین است تعظیم نبی صلعم و اما سلام پس معنی
صلوٰه است پس اشغال کرده نشود در غائب و حجب از انبیاء علیهم الصلوٰه و السلام کسی دیگر بسلام بگوید که نشود
پس گفته شود علی علیه السلام و یکسان است در عدم جواز سلام زندگان و مردگان مگر در زنده حاضر
(یعنی نه غائب) که گفته شود او را الله سلام علیک او علیک یا سلام علیک او علیک که حلیه جا
صدورش برآمد و این است معنی علیه و متفق علیه و ظاهر اعلت در منع سلام بر غیر انبیاء است که امام نووی
در علت منع صلوٰه گفته و آن این که این شعار و طریقه اهل برکت است و دیگر بسبب این که این صلوٰه
و سلام که ما از سلف صدیقین منقول شده در زبان و عبادات ایشان خاص گشته است پیغمبران و صلوات

والسلام چنانچه مخصوص گشته است بحق تعالی الفاظ عزوجل پس گفته میشود خدا می عزوجل و گفته نشود
محمد عزوجل اگر چه وی علیه السلام نیز عزیز القدر و جلیل المرتبه است و نیز بسبب اینکه این کاری است که نبی
مشهور و معروف در زمانه صحابه که ما مورد براتباع او شایم چنانچه حدیث علیه السلام است و مستند
الخلفاء الراشدين المهديين وعصوا عليها بالتواحد و آیت و تتبع عیسی بن مریم
نویه ما تولى الایة خاص تصریح برین است بلکه هر آینه پیدا کرده است این را از افضیان یعنی شیعه و بعضی
ایمرویین حال آنکه تشبیه با اهل بدعت ممنوع است پس واجب است بر مخالفان ایشان امتی مختص چنانچه
عبارت شایسته و لا یصل علی غیره الا نبیاً لان فی الصلوة من التعظیم والتیس فی عیوبها من
الدعوات و هی لایة الرحمة والقرب من الله تعالى و لا یقبل ذلک من یصور منه الخطایا
والذنوب الا نبیاً ان یقول اللهم صل علی محمد و آلهم و صحبه و سلم لان فی تعظیم
النبی صلعم و اما السلام فی معنی الصلوة فلا یستعمل فی الغائب و لا یقرؤ به
غیر الا نبیاً فلا یقال علی علیه السلام و سواء فی هذه الاحیاء و الاموات الا فی الحاضر
فیقال السلام و سلام علیک و علیه و لهذا جمیع علیه و الظاهر ان الصلوة فی منع
السلام ما قاله الثوری فی علیه منع الصلوة ان ذلک شیعار اهل البدع و لان ذلک
مخصوص فی لسان السلف بالانبیاء علیهم الصلوة والسلام كما ان قولنا عزوجل
مخصوص بالله تعالی فیقال قال الله عزوجل و لا یقال محمد عزوجل و قال النبی عز
وجل و ان کان عزیر بن جلیل و ایضا فهو امر لم یکن معروفا فی الصدیر الاول و انما
أحدثه الرافضة فی بعض الایمة و التشیبه باهل البدع منهن من غده و فیه مخالفتهم
انتمی و نووی در شرح مسلم در باب صلوة علی النبی صلعم بعد التسمیاء آورده اما الصلوة علی الال
و الا لزام و الذریة و انما جاء علی المنع لعل الاستیقلال فیقال اللهم صل علی محمد
و اصحابه و ذریته و لا یقال اللهم صل علی ابی بکر او عمار او علی او غیره
و قد بینا انه یقال سبأ لان السابغ یجتمعی فیه ما لا یجتمعی استیقلالاً و السلام فی معنی
الصلوة فان الله تعالی قرآن بینهما فلا یقرؤ به غائب غیر الا نبیاً و لا یقال ابو بکر
و عمر و علی علیه السلام و اما یقال ذلک خطا بالاحیاء و الاموات فیقال

اَللّٰهُمَّ عَلَيْكَ كُفْرٌ وَرَحْمَةٌ اَللّٰهُمَّ اَنْتَ مَخْتَصَرٌ اَيْنِيْ دُرُوْدَ فَرَسْتَاوَن بَرَآكَل وَاَزْوَاوَج وَذُرِيَّتْ اَنْخَضَتْ
 صَلَی اللہ علیہ وسلم بطریق تبع پس وارد است در احادیث صحیحہ چنانچه در صلوة نمازیہ مثلا مکرر و بالا استقلال
 برایشان نیامده چنانچه از امثله مذکوره عبارت ظاہرست و جزاین نیست کہ در و بالتبع برایشان
 گفته میشود زیرا کہ در قرائع برداشته میشود چیزی کہ بالاستقلال برداشت آن نمی تواند و سلام در معنی
 صلوة است زیرا کہ حق تعالی قرین نموده است این هر دو را در یک جا چنانچه در بارہ و من یقینست
 فَرَمُوْا اَللّٰهُمَّ اَلَّذِيْنَ اَمْتَوَا صَلُّوْا عَلَیْهِ وَسَلِّمُوْا اَتَسَلِّمُوْا عَلَیْہِمْ اَوْ اَمْرًا مَّرْكُوْمًا فَدَعَا عَلَیْہِمْ بِسَلَامٍ بَعْدَ
 اَزْ اَنْبِیَا صَلَّی عَلَیْہِمْ وَسَلَّمَ عَلَیْہِ السَّلَامُ شَلَا چنانچه گفته نشود اَوْ بَیْکَرٍ وَ عَلَیْہِ السَّلَامُ و ہر آئینہ سلام
 گفته میشود و در خطاب برابرست کہ مرده باشد یا زنده پس گفته میشود السَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ
 اَنْتَی قَائِدُہ اِشَارَہ تنہا بدست بدون تلفظ برای سلام مکررہ است چنانچه نووی گفته برابرست
 کہ آن اِشَارَہ از گشت باشد چنانچه رسم سلام یہودیان است و یا بکفت دست باشد چنانچه بطریق سلام
 نصاری است و درین بارہ و عید شدیدا از آن حضرت صلعم وارد شدہ است چنانچه امام نووی رحمہ اللہ در
 اَوْ کَا رَ نوویہ از ترمذی بروایت عمرو بن شعیب عن ابیہ عن جیدہ عن النبی صلعم آورده کہ فرمود علیہ السلام
 لَکُمْ مِثْلُ مَنْ لَّشْبَہَ یَعْنِیْ لَا تَشَبَّھُوْا بِالْیَہُوْدِ وَلَا بِالنَّصَارَیْ قَالَتْ لَسَلِّمُ الْیَہُوْدِیْنَ لَا شَاۡءَ
 یَا کَا صَابِغٍ وَ لَسَلِّمُ النَّصَارَیْ لَا شَاۡءَ یَا کَا کَفْتُ وَاِذَا رَجَعْتُ فَمِیْ اِشَارَہ وَ تَلْفَظُ بِسَلَامٍ بَاشَد
 بَاکِی نَدَارُ و چنانچه ہم از ترمذی امام نووی آورده عَنْ اَمَّةَ کَمَیْثَ یَزِیْدُ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّی عَلَیْہِ وَسَلَّمَ
 فِی الْمَسْجِدِ یَوْمًا دُعِیْتُ مِنْ النِّسَاءِ فَعُوْدُ قَائِمًا یَسْبِیْہُ بِاللَّسْلِیْمِ قَالَ لَتُرِیْدُنِیْ حَدِیْثُ
 حَسَنٌ قَدْ اَخْبَرْتُ عَنْ اَنَّهُ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ جَمَعَ بَیْنَ الْکَلْفِ وَالْاِشَارَہَ یَا کَا عَلَی
 هَذَا اَنْ اَبَادَا وَ رَوٰی هَذَا الْحَدِیْثُ وَقَالَ فِی رَوَاۡیَہِمْ فَسَلَّمَ عَلَیْہِمْ اَنْھَلْ کَلَامَ النُّووی
 معنی آنکہ گشت آن حضرت صلعم روزی دو سجده و گروہی از زنان نشستہ بودند پس اِشَارَہ بدست
 مبارک خود برای سلام کردن کرد ترمذی گفت کہ این حدیث حسن است و این حدیث محمولست بریکہ
 آن حضرت صلعم جمع کرد در میان لفظ و اِشَارَہ ہر دو بدین دلیل کہ ابوداؤد و نیز این حدیث را روایت کرده
 و نووی در روایت خود چنین گفته کہ پس سلام کرد آن حضرت صلعم علیہ وآلہ وسلم بر ما از مضمون این
 ہر دو روایت چنان استفاد گشت کہ آن حضرت صلعم اِشَارَہ بدست و تلفظ بسلام ہر دو کرده بود و ہم علم

سلام بہی صلوة است بپای آن

در اجابت تنہا اِشَارَہ است اگر برای سلام بدون تلفظ

و مصحح نامی شیخ محدث دهلوی در مدارج النبوة بحث طویل درین باره آورده که قدری از آن اینک
 جمعی بر آنند که جائز نیست صلوة بر غیر آنحضرت صلعم و در شفا میگوید که روایت کرده شده است از ابن عباس
 که گفت جائز نیست صلوة بر غیر آن حضرت صلعم و در مواهب میگوید که ثابت شده است این روایت
 از ابن عباس و روایت کرده است ابن ابی شیبہ از طریق عثمان از عمر بن عبدالمطلب که گفت
 نمیدانم صلوة را که سزاوار بود بر هیچ یکی مگر بر نبی صلعم و سند این صحیح است و امام مالک در مسبوک
 گفته است که نه میدانم صلوة بر غیر انبیا علیهم السلام و گفت نمی رسد و نمی رسد و نمی رسد و نمی رسد
 کنیم از آنچه کرده شد ایم بدان و در حدیث است که فرمود علیه السلام صَلُّوا عَلَیْهِ کَثِیْرًا قَبْلَیْ قَدْ
 اَتَتْهُ بَعْضُكُمْ بِمَا بَعْضُیْ پس صلوة مخصوص است با نبیا صلعم و بر غیر ایشان جائز نیست و از سفیان
 ثوری نیز این چنین منقول است و از ابن عباس نیز در روایت دیگر آمده است که گفت لَا یُتَّبَعُ
 الصَّلَاةُ عَلَیْ أَحَدٍ مِنَ النَّبِیِّیْنَ اَتَمَّ مَخْصَرًا و بعد از آن باز هم در اینجا قول فیصل نوشته
 که هیچ حدیثی را نگذاشته است و آن اینکه قاضی حیاض مالکی گفته که آنچه محققین علماء گفته و نیز در
 مواهب آورده که جمهور علماء بر آن رفته و نیز اختیار کرده اند از اکثری از فقها و متکلمین آنست که
 جائز نیست افراد غیر انبیا علیهم السلام بصلوة بلکه این چیز نیست که مخصوص اند بدان انبیا و گفته است
 شعاریشان در توقیر و تظہیر پس گفته نشود ابو بکر صلی الله علیه و آله و سلم اگر چهار روی معنی صحیح است
 چنانکه مخصوص است الله سبحانه و تعزیه و تقدیس پس گفته نشود قال محمد و جل اگر چه دی علیه السلام
 عزیز و جلیل است و همچنین وجب است تخصیص نبی صلعم و سایر انبیا بصلوة و سلام شریک
 گردانیده نشود کسی بایشان و گفته اند که نبی داین امر معروف در حد را ول بلکه پیدا کرده این معنی
 اهل بدعت در بعضی ایام خود و شریک و مساوی گردانیده اند ایشان را با پیغمبر صلعم و واجب است
 اجتناب از طریقۀ ایشان و ذکر آمل و از واج و در ریت برو و جمعیت و اضافت است نه بطریق
 استبداد و اصالت و لا کلام فیه و همچنین کلام در لفظ سلام گفته که سلام یعنی صلوة است پس استیصال
 کرده نشود در قائب و افراد کرده نشود در غیر انبیا و اما حاضر خطاب کرده میشود بان و گفته شود
 سَلَامٌ عَلَیْکَ وَ عَلَیْکَ السَّلَامُ و گفته است که این امر مجمع علیه است و گفته اند که این طریق
 اسلم و اقرب است با احتیاط و رعایت آداب بجناب نبوت تهی مختصر چونکه از بیان سابق بخوبی

در بیان قول فیصل درین باره

در بیان کلامی که در مواهب آمده است

پیش توروشن و هدیگشت که صلوٰه و سلام هر دو بدون انبیا و ملائکه علیهم الصلوٰه و السلام بر کسی دیگر هرگز
 باشد بطریق انتقال جائز نیست بلکه این طریق روافض و نیز شیوه بعضی اهل بدعت است و احتراز
 از آن واجب است پسر جوابهای مخصوص مذکور سؤال را که بطراز استدلال پیش کرده شده بودند باید شنید
 و آن اینکه امام نووی در شرح مسلم در بحث تشهد آورده که احتجاج گرفته اند بسیاری از علمای این طریقه که
 صلوٰه و سلام بر غیر انبیا (یعنی از پیشتر از باب امور توقیفی است بر نقل و بر تنهال سلف صالحین
 و حال آنکه منقول نگشته است از سلف تنهال آن در غیر انبیا بلکه خاص کرده اند ایشان بدان انبیا
 علیهم السلام را چنانچه خاص گردانیده اند ایشان حق تعالی را بتقدیس و تسبیح و جواب داده اند ایشان
 از آیت و حدیث سوال مذکور را باین طور که هرگاه که ذکر صلوٰه از جانب حق سبحانه و تعالی و یا از جانب
 رسول مقبول صلعم میباشد پس آن صلوٰه بمعنی مجرد دعا و ترجمه میباشد و بی باشد در معنی آن صلوٰه همان
 توقیر و تعظیم که از دیگران مستعمل گردد یعنی صلوٰه و وقتی که از دیگران مشتعل گردد در آن معنی کمال توقیر و تعظیم
 می باشد و چون از شایع مشتعل شود محمول میباشد بحدود دعا و ترجمه و نه عبارته و اخرج الکافرون
 بِأَنَّ هَذَا النَّوَحَ مَا خُوِّدَ مِنَ التَّوْقِيعِ وَاسْتِعْمَالِ الشَّكَاكِفِ وَلَمْ يُنْقَلِ اسْتِعْمَالُهَا لِأَنَّ بَلَّ
 تَحْضُرَ الْوَلَدِ لَا يَكُونُ إِلَّا بِمَخَاطَبَةِ اللَّهِ تَعَالَى بِالتَّقْدِيسِ وَالتَّسْبِيحِ وَاجْتَابُوا عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
 هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ وَرَعَيْنَ الْأَكْبَادِ نَيْتَ بِأَنَّ مَا كَانَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ رَسُولُ
 قَهُودُ دَعَاءٍ وَتَرْجُمَةٌ وَكَسْرٌ فِيهِ مَعْنَى التَّعْظِيمِ وَالتَّوْقِيعِ الَّذِي يَكُونُ مِنْ غَيْرِهَا لَمْ يَنْقَلِ
 وَنُفِردادون آن حضرت صلعم مرد دیگران را بصلوٰه بسبب اتباع و اقتفال امر آبی بود که غرض حق تعالی
 و ادعای آنست درین آیت وَصَلَّ عَلَيْنَا مِثْلَ بَرَكَاتِكَ سَلَّمَ لَمْ يَنْقَلِ بِسَبَبِ تَرْجُمَةٍ بَلْ بِسَبَبِ تَقْدِيرِ
 بَنِي صَلَمٍ وَصَلَوَاتُ وَی عَلَیهِ السَّلَامُ شَکِینَ بَخِشَ مَرْدَمَ بَدْرَ بَلْ صَحَّحَ الْفَصْلَ بَلْ بَلَدَ دَعَاءِ دَعَاءِ
 اِنَّكَ وَهَذَا الدَّعَاءُ وَهُوَ الصَّلَاةُ امْتِنَانًا يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَصَلَّ عَلَيْنَا بِمَا جَابِلُ الْجَهَنَّمَ
 بِأَنَّ دَعَاءَ النَّبِيِّ صَلَّوْا وَسَلَّوْا سَلَّمَ لَمْ يَنْقَلِ بِخِلَافِ غَيْرِهِ اِنَّهُ مَخْتَصَرٌ وَشَيْخُ مُحَمَّدٍ رَهْلَوِي
 در مدارج النبوة از استدلال مذکور مستدل باین الفاظ جواب داده است که آنچه در کتاب و سنت
 واقع شده است محمول بر معنی دعاست نه بر وجه شعار و لهذا جائز نیست مثلاً در آل ابی اوفی و غیر وی که شعار
 ساخته شود مر ایشان را که هر جا که ذکر ایشان رود و صلوٰه فرستاده شود ما سوای انبیا ائمه و بعد از

جواب در مسائل هر روز

جواب در مسائل

فصلی از هم در اینجا نوشته است معلوم شد که این بحث در صدر اول نبود بلکه مؤمنان مامور بودند بصلوة و سلام
بر پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام و نیز بر انبیای دیگر بحکم آنحضرت صلعم که صَلُّوا عَلَی الْاَنْبِیَاءِ قَبْلَی الْاَمِّ وَ شِیْعَتِہ
درین سائله مخالفت افتاده بر اہل بیت نبوت صلوٰه و سلام میفرستند اصالة والا بر وجہ بیعت جائز است
بلی خلاف انتہی و آنچه سائل پرسیده بود کہ چون درود و سلام بر اہل بیت جائز نشد بچند دعا ایشان را
یا و کنیم جوالبش اینکه درین بارہ جملہ اہل بیت نبوت با جملہ صحابہ دیگر یکسان اند رضوان اللہ علیہم
اجمین و چونکہ در حق جملہ صحابہ و تابعین نیز در صحیح آیت کریمہ وَالسَّابِقُونَ اَوَّلًا وَلَیْسَ مِنَ الْمُنَاجِرِیْنَ
وَالْاَنْصَارِ وَاَلَّذِیْنَ اتَّبَعُوْهُمْ بِاِحْسَانٍ رَضِیَ اللہ عَنْهُمْ وَرَضُوْا عَنْہُ و بما یفطر رَضِیَ اللہ عَنْہُمْ
وارد است ازین باعث علامہ مرحوم در مدار الحق آورده فَاِذَا كَانَ الْاَوَّلٰی اَنْ یَّکْتُبَ عِنْدَ ذِکْرِ الصَّحَابِ
وَالْاَنْبِیَاءِ رَضِیَ اللہ عَنْہُمْ لَکَ مَدَّ کُلُّ طَایِفٍ الْاَلِیَّةَ وَ یُکْتُبُ عِنْدَ ذِکْرِ غَیْرِہُمْ اَمِنْ الْعُلَمَاءِ
اَحْمَدُ اللہ تَعَالٰی انتھ و ہمین را ملا علی قاری نیز اختیار کرده است چنانچہ در شرح شفاء در فصل بیست
آنحضرت صلعم رضای عزوجل ازیر این قول مَاتَن وَقَالَ اَبُو الْحَسَنِ عَلِیُّ بْنُ اِبْنِ سَمِیْعٍ الْکَشِیْرِی
رَضِیَ اللہ عَنْہُ اَلَمْ یُنْشِئْهُ اَوَّلِ وَہْمَہُ اِنَّمَا مَاتَن بِجَاہِی رَضِیَ اللہ عَنْہُ وَ رَحِمَہُ اللہ و گفتی چو ابوسمن مراد شد
از صحابہ نیست انتہی و معلوم باد کہ خاص بعد ذکر نام نامی حضرت علی بن ابی طالب کہ کرم اللہ وجہہ
را بجای دماغی یار می کند و جش است کہ وی گاہی پیش بت وغیرہ بجز از ذات باری تعالی سجہ نموده است
بنحلاف دیگر صحابہ کہ قبل از مشرف شدن با سلام ایشان سجدہ را پیش بت برده اند آمدہ بر اہل
مدعا و چونکہ کلمہ رضی اللہ عنہ دعاست از خدای تعالی بر رضوان اگر دیگر صلوات بدان یاد کرده شوند نیز جائز است
اگرچہ در حق ایشان دعا بجز رحمت و غفران اولی میباشد برای فرق مذکور و در شامی آورده وَاَلَّذِیْ ذَہَبَ
اِلَیْہِ الْحَقُّوْنَ وَاخْتَارَہُ غَیْرُ وَاحِدٍ مِنَ الْفُقَہَا وَ الْمُتَکَلِّمِیْنَ اَنَّہُ یَجِبُ تَخْصِیصُ النَّبِیِّ
صَلَّوْا عَلَی الْاَنْبِیَاءِ بِالصَّلَوٰةِ وَ السَّلَامِ کَمَا یُخْصَصُ اللہ سُبْحَانَهُ عَنْہُ ذِکْرہُ بِالْاَلْفِیْنِ
وَالْاَلْفِیْنِ وَ یَذْکُرُ مَنْ سِوَاہُمْ عَلِی الْغُفْرَانِ وَ الرِّضَا عَمَّا قَالَ اللہ تَعَالٰی رَضِیَ اللہ عَنْہُمْ
وَرَضُوْا عَنْہُ یَقُولُوْنَ رَبَّنَا اَغْفِرْ لَنَا وَاِخْوَانَنَا الَّذِیْنَ سَبَقُونَا بِالْاِیْمَانِ اَتَقْبَلُ وَ شِیْخ
نیز ہمین در مدارج نوشته است بدین عبارت بلکه غیر انبیا الغفران و رضایا کرده شوند چنانکہ در قول بو
سبحانہ و تعالی است رَبَّنَا اَغْفِرْ لَنَا وَاِخْوَانَنَا الَّذِیْنَ سَبَقُونَا بِالْاِیْمَانِ وَ فَرَمُوْا رَضِیَ اللہ عَنْہُمْ

جواب از سائل را دیگر

در خصوص ثبات دعای اولی و دوم

در صلوٰۃ و تقدیری فاصله باز هم در اینجا نوشته و در مردم متاخرین بعضی اصطلاحات دیگر پیدا شده
 آمار در یارب جمله شاخ را رضی الله عنه و رحمة الله علیه میگوید و صاحب های برکت خود
 میگوید قال رضی الله عنه و در طریقہ صوفیہ می نویسند قدس الله سرہ العزیز تر یا قدس سرہ
 تفاوتی که درین دو عبارت است و بعضی قدس الله روحه می نویسند (تا قول) و در حق حضرت صلعم
 اولی است علیه الصلوٰۃ والسلام و لفظ صل الله علیه و آله و سلم در نایت ایجاز و سلاست
 واقع شده است و تفصیل شافی درین باره است که امام نووی در فصول مقدمه شرح صحیح مسلم
 بر بساط شرح تمام نوشته که هاشم از روی ترجمه اینک مستحبست مرکاب حدیث را و قتیکه کمی گذرد و بزرگ نامی از
 تاممای حق تعالی اینک بنویسد این الفاظ هر که را بخواند عز و جل یا تعالی یا سبحانک و تعالی
 یا تبارک و تعالی یا جل جلاله یا تبارک اسمک یا جل جلاله یا جل جلاله یا جل جلاله یا جل جلاله
 و همچنین مستحبست که بنویسد زود یک کر بنی مسلم الفاضل الله علیه و سلم تمام و کمال اقتضا
 کند بزرگ چیز از صلوٰۃ و سلام و نه ناقص بطریق رمز داشته و همچنین در وقت ذکر نام محالی بنویسد
 رضی الله تعالی عنه و اگر ذکر پسر و پدر هر دو در میان افتد و آن هر دو از صحابه باشند در اینجا بنویسد
 رضی الله تعالی عنهما چنانچه عبد بن عمر رضی الله تعالی عنهما مثلاً و بر نفسی و ترجم باد کند باقی
 علماء و اخبار و صلوات را و بنویسد این الفاظ را اگر چه در اصل نسخ که از آن نقل کرده میشود مکتوب نباشد
 چرا که این الفاظ در نقل و روایت داخل نیست بلکه دعاست یا شنوا و خواننده را نیز
 بر ضرورت است که این الفاظ را بخواند اگر چه مکتوب نباشد و ناخوش نکند و اگر این و هر یک این را
 ترک دهد از غیر غفیم فضل محروم و بی نصیب ماند از نعمه و الله اعلم و علمه اکمل و احسن

مسئله چهارم در تحقیق مقدار فصل نمودن
 در میان نماز مفروضه و مسنون که ما بعدش باشد

ما قولکم رحمکم الله اندرین مسأله که در حدیث شریف وارد شده است عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ
 كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يَقْعُدُ إِلَّا وَقَدْ قَالَ اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْ لَدُنْكَ السَّلَامُ
 تَبَارَكَتْ يَا قَائِمًا لَئَلَّا يَلْزَلُ وَالْأَكْرَامُ رَوَاهُ مُسْلِمٌ ازین معلوم و مفهم شد که بعد از نماز مفروضه

فاصله زمان ازین مقدار تا ادای دو گانه مسنون که مابعدش باشد در نماز آنحضرت صلعم بنویس ما را باید
و شاید که او عید دیگر را مانند خواندن آیت الکرسی و تسبیحات (یعنی سبحان الله ۳۳ بار) و تحمیدات
(یعنی الحمد لله ۳۳ بار) و تکبیرات (یعنی الله اکبر ۳۳ بار) جمله صد بار خواندن و مثل این دیگر او را در
بر دو گانه مابعد مفروضه مقدم نداریم چرا که مقدار دعای صدر ازین او را در مجموع باشد یا فردای کمتر است
و حال آنکه بعضی از مردم چنان اند که در میان مفروضه تا ادای دو گانه مسنون بفاصله زمان از اندازی
نمانند و ازین باعث در میان مفروضه دو گانه بعدیه بخواندن آیت الکرسی و دیگر ادعیه طولیه مشغول
میگردند و میگویند که در احادیث فضیلت خواندن آیت الکرسی و همچنین فضیلت این دیگر ادعیه
در پس هر نماز بسیار وارد است و قائلند برین که این طرز و طریق حسن است مثل با حدیث و هم
بقول فقها اما الاحادیث - اول اینکه در احادیث در حق این ادعیه الفاظ ذکر الصلوة
وارد است چنانچه در مشکوٰۃ بالتفصیل مذکور است دوم اینکه در سنن ابی داؤد و مروی است که آنحضرت
اینکه حضرت ابی ریمه صحابی گفت که یا ابا بآن حضرت صلعم نمازی را خواندیم شخصی که همراه آنحضرت صلعم
ازان نماز مفروضه فارغ شد بطرف ادای دو گانه مسنون برخاست و آن حضرت صلعم از سوی قبله رو مبارک
خود را بطرف دیگر گردانید و پشت حضرت عمر بن خطاب و آن مرد را هر دو دوشش گرفته بجنبانید و فرمود
که اهل کتاب هلاک نشده اند مگر بدین سبب که فصل در میان نماز ایشان نمی بود پس آنحضرت صلعم عمر فرمود
احد اب الله یا ایها النخطیب انتقی یعنی رسانید حق تعالی ترا درین مسله حق یا عمر سوّم اینکه در
احادیث صحیح و وارد است که آنحضرت صلعم نماز سنن او در منزل خود خواندی بلکه باری بر کسانی که نوافل او را در مسجد
خواندندی انکار فرمود چنانچه در ابوداؤد و ترمذی و نسائی وارد است که آنکه علیه السلام اتی مسجد
عبد الاکشمیل فصلی فیہ المغرب فلما فصلوا صلاهم را هم یستحبون امی یتنقلون
فقال علیهم الصلوة البیوت یعنی تشریف از رانی فرمود آنحضرت صلعم مسجد عبد الاشل قبیل پس نماز
مغرب در آن او انمود و هرگاه که ایشان نماز مغرب خود را او انمودند و بدین رسول مقبول صلعم ایشان را که نوافل
میگذارند فرمود علیه السلام مرا ایشان را این نمازهای شمس اتی و شک نیست درین که در حقین تا منزل
فاصله زیاد واقع میشود از مقدار روزگ نمودن در دعای مذکور و اما قول فقهای است قال
الحنوفی لا یاس بان یقرّ أبین القریضة والشیة الا وادانهم فافهم و تأمل

اجواب

أَقُولُ وَيَا لِهَذَا التَّوَفُّقِ كَرَامَاةٍ مَسْنُونَةٍ مَرْفُوعَةٍ أَلَا بَاعِدُ شَرِّهَا وَكَلَامُهُ مَسْنُونٌ بَادَا أَسْمَاءُهَا تَمْتَعُ نَازِلًا وَمَقَرَّبُ
 وَعَشَادُ نَازِلًا مِقْدَارُ عَامِي اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ هَيْتَ وَبِسَ وَفَاصِلُهُ دَامِيرِينَ مَقْدَارُهُ نَمِي شَائِدٌ وَحَدِيثُ
 عَائِشَةَ دَرِينُ بَارُهُ مَصْحُوحٌ وَبِالْمُحْتَضِبِ بِبَغْفِيهِ بَغْفُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَتِهِ ابْنُ هَامٍ دَرِ شَرِّهِ حَدِيثُ الصَّدَقِ
 كَرَامَاةٍ مَسْنُونَةٍ مَرُورِيَّتٍ دَرِ فَرَجِ الْقَدِيرِ زَوْشَتِ وَمُقْطَعِي الْعِبَارَةِ حُجَّ أَنَّ الشُّكَّةَ أَنْ يُفْصَلَ بِهِ كَرِ
 قَدْ رَدَّ ذَلِكَ وَذَلِكَ لِيَكُونَ تَقْرِيبًا فَقَدْ بَرَّزَ قَلِيلًا وَقَدْ يُفْصَلُ قَلِيلًا فَأَمَّا مَا يَكُونُ
 زِيَادَةُ غَيْرِ مُقَارِبَةٍ فَيُمَثِّلُ الْعَدَدُ السَّابِقُ مِنَ التَّشْبِيحَاتِ وَالتَّحْمِيدَاتِ وَالتَّكْبِيرَاتِ
 قَيْمَتِي اسْتِغْنَاءً تَأْخِيرُهُ عَنِ الشُّكَّةِ الْبَتَّةَ وَكَذَلِكَ آيَةُ الْكُرْسِيِّ أَنْتَ مِنْ عِبَارَاتِ مَا
 مَعْلُومٌ شَرِّهِ آيَةُ الْكُرْسِيِّ وَبِأَمْلٍ أَنْ دِغِيرَ أَوْرَادٍ وَدَعِيمَةٍ طَوِيلَةٍ زَائِدَةٍ بِمَقْدَارِ مَذْكَورٍ بَعْدَ أَنْ مَكْتُوبَةٍ
 تَامِدَايَ مَسْنُونَةٍ نَمِي بَايَهُ خَوَانِدُ بَلَكُهُ بِالضَّرُورِ مَسْنُونٌ سَتَ تَأْخِيرُ ابْنِ ادْعِيهِ زَادُ وَكَانَهُ مَسْنُونَةٍ جِيَانِجِهِ هَمِ
 دَرِ فَرَجِ الْقَدِيرِ بَعْدَ تَحْقِيقِ عَلَى الْمَلِيقِ مَرُورِيَّتٍ أَنْ اذْأَنَ حَضَرَتْ صَلَاحُ بَايَهُ ثَبُوتِ نَزِيدَةٍ ابْنِ فَصْلٍ كَرِ طَبِ
 كَرْدَةٍ مِشُودِ بَرَانِ دَرِ مَسَاجِدِ دَرِ زَمَانِ مَا نِخَوَانَدَنَ آيَةُ الْكُرْسِيِّ وَتَوْحِيدَاتِ وَتَحْمِيدَاتِ وَتَكْبِيرَاتِ هَرِ يَكِ
 سِي تَوَسُّعِ بَارِ وَنَمَانْدَانِ دِغِيرَ ادْعِيهِ بَلَكُهُ سَتَبِ تَأْخِيرُ ابْنِ اذْأَنَتِ وَبِعِبَارَتِ ابْنِكَ وَالدَّخَالِ
 أَنَّهُ لَمْ يَثْبُتْ عَنْهُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ أَنْفَصُلُ بِكَ ذَكَارَاتِي يُؤَاظَبُ عَلَيْهَا فِي
 الْمَسَاجِدِ فِي عَقْرِ نَامِنْ قِرَاءَةِ آيَةِ الْكُرْسِيِّ وَالتَّشْبِيحَاتِ وَالتَّحْمِيدَاتِ وَتَكْبِيرَاتِهَا ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ
 وَغَيْرِهَا بَلْ نَذَبَ تَوَالِيهَا أَنْتَ حِينَ نَمَكُهُ دَرِ مَفْتَحِ الصَّلَاةِ كَرِ كِتَابِي مُقْصَرٌ وَكَمَالٌ مَعْتَبَرٌ
 آدُرْدَةٍ دَرِ مَكْرُوبَاتِ تَمَرْدَدَانِ كَرِ اِمَامِ بَعْدَ اذْأَنَ زَوْشَتِ بَانَدُ زَادُ وَدَعَامِي مَا تَوَرُّهُ اللَّهُمَّ أَنْتَ
 السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ وَإِلَيْكَ يَعُودُ السَّلَامُ تَبَارَكْتَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَكَامَرْدَةٍ
 كَفْتَهُ اذْأَنَ نَازِلِي كَرِ بَعْدَ اذْأَنَتِ سَتِ نَمِي اذْأَنَ تَحْقِيقِ نَفْسِ سَلَامِ وَاقِفَتِ شَدِي كَرِ چُونِ سَتِ بَسْتَرِ جَوَابِهَا
 وَاجْهَالِ اسْتِدْلالاتِ سَتِدْلَانِ بَايَهُ تَنْفِيدِ وَأَنَّ ابْنِكَ وَرُودِ ابْنِ ادْعِيهِ دَرِ بَسِ نَازِلِ مَرُورِيَّتِ مُقْصَرٌ
 آنِ مِشُودِ كَرِ خَوَانِدَنِ ابْنِ ادْعِيهِ تَهْصَالِ بِمَرُورِيَّتِ نِزْدَا شَتِ بَاشَدُ كَرِ دِشِيَانِ ابْنِ هَرُودِ اذْأَنَ فَرْقِ مِثْنِ
 سَتِ بَلَكُهُ خَوَانَدَنِ ابْنِ اذْأَنَ دَرِ بَسِ زَادُ وَكَانَهُ بَعْدِ مَصْحُوحِ وَدَرِ سَتِ مِگَرِ وَنَدِ بَوُونِ ابْنِ اذْأَنَ دَرِ اذْأَنَ
 دَرِ الصَّلَاةِ بِشَرَطِي كَرِ بَعْدَ اذْأَنِ مَسْنُونَةٍ اِسْتِغْنَاءِ تَتَامِيدِ بَانَ جِزِيَهَا كَرِ اذْأَنَ اذْأَنَ نَازِلِ بَاشَدُ بَانَدُ كَرِ غَيْرِ

و برین تصریح کرده اند بسیاری از علمای متقیین چنانچه در فتح القدر است و ما در دین آنه علیه
 الصلوٰۃ والسلام كَانَ يَقُولُ دُبْرُ كُلِّ صَلَوةٍ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
 لَا يَقْتَضِي وَصْلَ هَذِهِ الْأَكْثَرِ بَلْ كَوْنُهَا عَقِيْبَ السُّنَّةِ مِنْ غَيْرِ اسْتِغْنَاءٍ بِمَا كُنِيَ
 هُوَ مِنْ تَوَاجِعِ الصَّلَوةِ يَصْحَحُ كَوْنُهُ دُبْرَهَا أَمَّا انچه در استدلال برای زیادت فصل حکایت
 عمر با شخصی دیگر از سنن ابی و او نقل کرده این استدلال تمام نیست چرا که مراد عمر بفصل همین
 فصل بقدر اللهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ هست نه زائد ازین چرا که خلاف سنون است آن مرد مطلقا
 فصل نکرده بود و آن منوع است بنا بران عمر ویرا زد و گانه بلا فصل منع نمود و هر که مدعی زیادت
 فصل است برین مقدار پس بروی نقل آن مجنبه ضرورت چنانچه هم برین است قول صحابۀ ائمه
 بدین الفاظ فَلَا تَرُدُّ عَلَى لِسَانِي إِذْ قَدْ جُنِبَ بِأَنَّ قَوْلَهُ اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَصَلَّى السَّلَامُ
 الْحَقَّ قَسَمَيْنِ إِذْ عَلَى فَضْلٍ أَكْثَرُ مِنْهُ فَلْيَنْقُلْهُ وَأَنچه در استدلال گفته که خواندن دو گانه سنون
 در منزل و مکان مروی است از آنحضرت صلعم و شک نیست درین که رفتن تا بمنزل برای ادای سنون مقتضی
 در رنگ زانوست بر مقدار خواندن دعای مذکور و هیچ محل و مضر تحقیق مسئله صد نیست و سنونیت فصل زائد
 ازان گاهی تصور نه چرا که کلام ما در آن است که چون دو گانه سنون در محل مفروضه خوانده میشود بدون
 نقل تا بمنزل پس بتراولی درین صورت صحبت و اگر سنون را در منزل و اما بیان خود مسئله دیگر است و فصل آن
 کلامی نیست این است مختار این بهام و عبارت هکذا و قَوْلُهُمْ أَكْثَرُ فَضْلٍ فِي السُّنَنِ عَلَى النَّبِيِّ بَعْدَ الْغَزَةِ
 الْمَنْزِلَ لَا يَسْتَلْزِمُ مَسْئُومِيَّةَ الْفَضْلِ بِأَكْثَرِ كَرَاهِيَةِ الْكَلَامِ فَيَا إِذَا صَلَّيْتَ السُّنَّةَ فِي حَقِّ الْغَزَةِ كَانَ يَكُونُ أَكْثَرُ
 فَضْلٍ وَأَمَّا انچه از فقها بقول امام حلالی استدلال گرفته جَيْتُ قَالَ لَا بَأْسَ بِأَنَّ يُقَرَّبَ بَيْنَ الْكَلِمَةِ فِي اسْتِدْلَالِ وَبِ
 التَّحْقِيقِ سَلَمٌ وَدَقِيقٌ نَوْدُنٌ فَقَهَاهُ الْعَلَفُ چَرَا که در شرح برای تحقیق تغییر محرم است بعد از تشریح این قول چنین فرمود که امام حلالی
 درین عبارت انیان بکلمه لا باس فرموده و معنی آن بنا بر مشهور اینکه جانب مخالف وی از وی بهتر و اولی است پس
 معنی قول امام حلالی چنین گشت که اولی باینکه پیشتر از ادای سنن را در او نباید خواند و اگر این فعل حیثیت از وی صادر گردد
 بانی ندارد پس این قول معنی آن گشت که سقوط است از او و داخل نمی آید اگر چه در جواب آن کی تعلیل را بنویسید پس اگر
 ادای سنت بعد از او را در این سنت وی را اگر در مکرر بر وجه سنون و از اینجاست که فقها گفته اند که حکم بعد از
 سقوط سنت نیست اگر چه در جواب آن کی پیدا شود پس خواندن او را در کمتر از حکم نیست که سقوط نماز سنون گردد

جواب استدلال دوم

جواب استدلال سوم

جواب استدلال چهارم که نقل صحابۀ

وَهَذِهِ عِبَارَةٌ وَقَوْلُ الْحَلَوَاتِ يُعَدُّ أَنَّهَا حُكْمٌ آخَرٌ لَا يَعَارِضُ الْقَوْلَيْنِ لَأَيِّ وَقَوْلُ الشَّيْخَةِ
 بِالْفَرَضِ وَقَوْلُهَا مِثْلُ لَأَنَّهَا قَالَتْ لَا بَأْسَ بِالْمَرْءِ وَالْمَرْءُ مَوْفُورٌ فِي هَذِهِ الْعِبَارَةِ كَوْنُهُ بِمَا جَاءَ
 أَوَّلُ فَكَانَ مَعْنَاهَا أَنَّ الْأَوَّلَى أَنْ لَا يَقْرَأَ الْأَوَّلَى قَبْلَ الشَّيْخَةِ وَكَوْنُهَا بِمَا جَاءَ
 عَدَمُ سَقُوطِ الشَّيْخَةِ بِذَلِكَ حَتَّى إِذَا صُلِيَ بَعْدَ الْأَوَّلَى تَقَعُ سُنَّةٌ مُؤَدَّاةٌ لَا عَلَى وَجْهِ
 الشَّيْخَةِ فَلَمَّا قَالُوا أَلَوْ تَكَلَّمَ بَعْدَ الْفَرَضِ لَا تَسْقُطُ الشَّيْخَةُ لَكِنْ تَوَابَعُهَا أَتَمُّ
 فَلَا أَقْلَ مِنْ كَوْنِ جَوَازِ الْأَوَّلَى لَا تَسْقُطُهَا أَنْ تَقْرَأَ بِمَا بَسَطَ فِي الْكَلَامِ أَيْ نِيَّتُهَا فَارْجِعْ إِلَى الْمَطْلُوبِ

مسئله پانزدهم در اثبات خواندن ادعیه و ورد شریف و ذکر کجهر و مانند آن
 خاص در رد قول مجادلان محمود و خاوندان مسعود که محض مرض حسد بتلاوت و از
 بغض در او ویست از باشندگان برگشته یوسف زای از مصنفات پشاور

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَا يَقْعُدُ
 قَوْمٌ يَتَذَكَّرُونَ اللَّهَ لَا حَفَظْتُهُمُ الْمَلَائِكَةُ وَغَشِيَتْهُمْ الرَّحْمَةُ وَزَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّكِينَةُ
 وَذَكَرَهُمُ اللَّهُ فِيمَنْ عِنْدَهُ سَرَّاهُ مُسْلِمٌ هَذَا مَعْنَى ابُو هُرَيْرَةَ وَابُو سَعِيدٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمَا
 كُفْتُكَ كَمَا فَرَمُوا أَنَّ حَضْرَتَ صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نِيَّ شَيْئًا قَوْمِي كَمَا دُمِيَ كُنْ خَدَامِي عَزَّ وَجَلَّ
 لَكِنْ كَرِهَ أَنْ يَكُونَ فِيهِمْ مَنْ يَشْكُرُ رَحْمَتِي وَنِيَّ يُوْشِدُ أَتِيَانِ رَاحَتِ خَاصَّةِ الْكَرِيمِ وَفَرَمُوا
 مِي آید بر ایشان طمانینست و وقار و از روی افتخار حق تعالی ذکر ایشان در فرشتگان مقرب اروح
 طیبات انبیاء علیهم الصلوات و التسلیات که نزد حق تعالی می باشند میفرماید انتهى وَ عَنْ أَنَسٍ قَالَ
 قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَا تَمْرُدُكُمْ مِنْ بَرَاءِ الْجَنَّةِ فَاتْرَعُوا أَكْوَافَكُمْ وَمَا
 بِرِيَاضِ الْجَنَّةِ قَالَ جَلَسَ الَّذِي كَرِهَ دَوَاكِي التَّوْبِيدِ هَذَا بِمَعْنَى رَوَايَتِ سِتِّ الْأَنْسِ كُفْتُكَ
 فَرَمُوا أَنَّ حَضْرَتَ صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَعْدَ بَرَاءَتِ بَرَاءَتِ الْأَنْسِ كُفْتُكَ
 حَضْرَتِ الْأَنْسِ كُفْتُكَ بَعْدَ بَرَاءَتِ بَرَاءَتِ الْأَنْسِ كُفْتُكَ بَعْدَ بَرَاءَتِ بَرَاءَتِ الْأَنْسِ كُفْتُكَ
 حَضْرَتِ الْأَنْسِ كُفْتُكَ بَعْدَ بَرَاءَتِ بَرَاءَتِ الْأَنْسِ كُفْتُكَ بَعْدَ بَرَاءَتِ بَرَاءَتِ الْأَنْسِ كُفْتُكَ

ذکر گو ذکر تا ترا جان ست | پاکه دل ذکر یزدان ست
 چونکه درین زمانه اخیر که روز بروز گلشن شوق ذکر الهی بیاد خزان غفلت و محاسن اهل زمانه مانند و این کتاب

مسئله پانزدهم در اثبات خواندن ادعیه و ورد شریف و ذکر کجهر و مانند آن
 خاص در رد قول مجادلان محمود و خاوندان مسعود که محض مرض حسد بتلاوت و از
 بغض در او ویست از باشندگان برگشته یوسف زای از مصنفات پشاور
 در فضیلت حضرت زکریا علیه السلام
 در فضیلت حضرت زکریا علیه السلام

در گرفتاری که عصیان وی شدی بر نیک مردان گشته که فرستندگان درو و معظم بر بنی اکرم و سیله اعظم درین دهم
 فخر بنی آدم بعوث عرب و عجم را علیکم من الخیر لکوات افضلها و اذومها و من الخیرات اکملها
 و اسمها مبتدع و مخترع می نامد و حال آنکه در رساله الکلام المبرور از علامه ابن حجر می در حق تارکان صلوة
 بران حضرت علیه السلام اصاله و بالاستقلال و در حق تارکان زیارت قبر نبوی صلعم قیاسا بران می آرد
 که علیه السلام ان یکن ترک الصلوة علیک و صلی الله علیه و علی الیه و سلم و ترک زیارت مع
 القدوة علیها تساد و یافی آن کلماته جمعا که صلعم یعنی در میان هر دو قسم تارکان مساوی
 است درین که هر یک فرقه ازین هر دو ظالمان اند بران حضرت علیه السلام پس حال هر ظالم طا هرست
 و خاصه حال ظالم آن حضرت علیه السلام ازان بدترست و آین حال آن کسانست که خود تارکان رود و
 باشند و پس آیس حال کسی که خود تارک و دیگران را ازان مانع باشد چگونه تصور کرده شود و گنایم درین
 رساله بقدری فاصله می آرد و مختص علیه آن یک کون شقیئا را غفلت کنست تحقیقا لا خولئنا ربیعیدا
 من الله و رسولاه مدعو علیهم من جبرئیل و من نبیتا صلعم و یذلف بالشیخ بخیلا و لمعونا
 کادین که کاذب می و خجسته صلعم و اشتغاف و یذلف و احفظه انعم یعنی پس بران شخص خوف
 اینست که باشد شقی بپاک شده یا نبی بجاک آلوده شده سخن برای دخول درون و دور شده از خدای تعالی
 و رسول علیه السلام و بدعا کرده شده از طرف جبرئیل علیه السلام و از جانب نبی صلعم بسبب این فعل
 و سخن مذاب و باشد بخیل دشمن خدا و ملعون و نیست ملا و دین و نه وی می مبارکست حضرت علیه السلام
 خواهد دید و این اقوال ناخوب یا دکن تمام گشت عبارتی الظلم

سماذ الله از حقست و چنین

بدریا ز گفت نقدین ز رفته گفت

بعضی و بال یدش آنچه گفت

با حکام دانی ز بهی استاد

درین قصه از صدق بی بهره است

چو حیوان تا خوانده خاف از علم

بناخواهنگی جمله جاهل از علم

فرو زنده از قصصای تو بهوش

کین خانه نادوی و طلع دهر

دل گنده از مهر ویرین شان

غلام و هواخواه این حاسدان

باین مذهب و ملت و اعتقاد

روایات و اسب خبر متباه

باین مذهب و ملت و اعتقاد

چنین گفتند از تو نشنودی

اگر جاس آن جمله من پرستی

در این سخن غلطی

بصده زجر و توبیخ و توبیخ	سزا داد و دست جلد و زندان شکن	ز کفرت با سلام آورده روی
همی و او دست تو نه برین گفت گوی	ترا کرد تشهیر شخص و دیار	همی کرد دست چون عزیزان خوار
کنون گوش دل کن بقولم گرد	ز من پاسخ هر چه گفتی مشنو	نخست اینکه چون از ره دین دلو
مسلمان نگشتی مجوسی نژاد	تو اول بخود ثابت اسلام کن	و اگر گشتی و به عتی نام کن
دلت گبو جان گبر و گبری بیان	گبران ز گبری بیان قصه خوان	دل و جان بفرمان کیش کشیش
از اسلام بیگانه با کفر خویش	ز حد گلیست برون برده پا	فرو بسته و چشم شرم و حیا
بدل ز دره گر ز دین داشتی	باین گمراهی پای نگذاشتی	نه پاک از خدایت نه شرم از رسول
ز غار و ردی فطری بالانفول	بقول محکم حکم خدا	بود دشمن و دین بکشتن سزا
چو در اصل بودی ز نسل دگر	رساندی نسب ایا جد او بر	از ان ره جو آخر مسلمان شد
از سلامت آخر پشیمان شدی	بهر متدع باز گفت و شفقت	شدی مرتد و رضی در شفقت
تو محراب و منبر چه دانی که چیست	تو ذکر معظم چه خوانی که چیست	تو هدیه با هر چه دانی که چیست
در و محمد چه دانی که چیست	ز من گوش کن چه نمک من مسلم	بریدم سر استخیا چون قلم

و چه هست آمدن کل اینا بترتیب معافیته چو که خود از خجاست پرواز ناست شون ست پس
 بموجب آئین یقین علی نقیه و دیگران را در آئینه رنگ آلوده دل خود نیز بشکل خود می بیند
 طبیعت از برون طعنه زنی بر بازید و ز درونت رنگ دار و صدید زید

و درین باب نه تنها ادوی شکستنی است که حال پدر بزرگوارش نیز چنین بود
 و حدیث الکدیر که کینه زبان زد جمیع اهل حق و قول است و نیز در عن معون ابیات

کلامت را که آرد در حساب	که عقل خویش اداوی جوابی	ترا هر کس که اولی لک گوید
زبان صد بار زین گفتار شود	نه اولی بکند و او ملا محالت	سرا پا پوچ و مل شد مقات
خدا یا در دل زانوی چه افتاد	که باب کینه انسان چو بکشد	ز خالت تیرو و جلیله است در
شیاطین را فوریت مطلع البید	ظهورت با بطونت گشته هرنگ	با حجار آمده قلب تو هم سنگ
شده از ملک ملت شام غریبان	شب شب می گریزد از تو ایلان	پر پرواز بکشا بهر مجلس
نزیب داندش تو باز مرده انس	کشته هر جنس با به مجلس پرچار	کبوتر با کبوتر باز با باز

بوصفت یادم آمد قول جامی	سخن رامی دهم بروی تاملی	توئی آنست پرورد مرغ گستاخ
که بدست آشیان بیزن ازین گناخ	چرازان آشیان بجایان گشتی	چود و نان چنبد این بیزار گشتی

در بیان عبادت

علامه اینکد برای منع از درود شریف خواندن میگوید که درود دعاست انچه میگویم چونکه مسلم توشند که درود دعاست پس بدان که در حدیث است عن النعمان بن بشیر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا دعاء فهو العبادۃ الحدیث رواه احمد و الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجه یعنی فرمود آنحضرت علیه السلام که دعایین عبادت است نهی و هرگاه که ازین حدیث بالتصریح ثابت گشت که دعایین عبادت است پس حق کسانی که از عبادت خداوند تبارک و تعالی استکباری نمایند در کلام ربانی وارد است ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیتجلبون بهمم و آخرین یعنی هرآنکه کسانی که تکبر میکنند از عبادت من بزدوی در آیند و درونخ و در حالت ذلت و خوار آنهی پس دایمی بر حال کسی که نه تنها خود از عبادت مذکوره محروم ماند بلکه دیگران نیز مانع گشتند

بی ادب تنها نه خود را داشت بد	بلکه آتش در همه آفاق زد
نه زناش عار میدارم که گیرم	ولی از مکر ابوس ناکزیرم

و نیز در سباحة الذکر از رساله شیخ محمد دهلوی آورده انجه و هو علان بالذکر التلاوة و الاجتماع للذکر فی المساجد و المجالس جائز (القول) اما لاجرا و لا لاجتماع للدعاء فهو ثابت من حدیث رواه الحاکم و قال علی شریط مسلم من فروع الايجاع ملاء فیدعوا بعضهم و یؤتمرون بعضهم الا استحباب الله دعاءهم و اما الاجتماع للتلاوة فهو ثابت من حدیث ما یجتمع قوام فی بیت یمن بیوت الله یقرؤون القرآن و یتدارسون و الا حقت بهم الملائكة تنحیة الثور و من ههنا آخذوا بحوزة قراءة الاحزاب و الا و زاد فی المساجد و المجالس انتحی یعنی بهر حال جواز اجتماع مردم برای دعای پس آن ثابت است از حدیثی که حاکم آنرا بر سر و مسلم فرموده روایت کرده که جمع نمی شود گروهی که بعضی از ایشان دعای خوانند و بعضی از ایشان آمین بران میکنند مگر اینکه آن دعای ایشان حق تعالی ستجاب میکند انهی مختصه پس از دعا بودن درود شریف استلال مجادل بذات مع خواندن درود شریف بحدیچ گویند تمام نمی گردد و چون در عرب تا بغداد شریف باری اتفاق افتاده بود و آنجا شاید انهمین یک قول محمد بن عبد الوهاب نجدی در جمله بلاد مسلمین دیگر چیزی

پسندش نیامد که درین خطه پاک از خبیثان بخدیده آن را جاری نمود و چنانچه طایفه احمد و حلالان کی مفتی شافعیه در فتوحات اسلامیه از عقاید خبیثه بخدیده نوشته و یمنعون من الصلوة علیک صلی الله علیه و سلم علی المنکیر بقوله اذان حتی ان رجلا صالحا کان اعمى کان مؤذنا و صلی علی الذی صلعم بقوله اذان بعد ان کان النع منهم فأتوا به الی ابن عبید الوحاب فاکتربیه ان یقتل فقتل انقضی مگر نمی دانند که سزای خود مانند سزای کلب عقور و جزای خدیده بی شعور از آن فریاد بهر حدی که حق تعالی در قرآن مجید فرمود که جزاء مستیة سیئة یقتلها و نیز شاعری گفته

جناب من جواب است این نه جنگ است | کلوخ انداز را پادش سنک است

مگر من بکرم الذین لم یضیعوا قول سعدی ایشان نظر ساخته | بدی را بدی سهل باشد جزا

اگر مردی آخیز را می آساید | زبان را از پادش مامضا زوی باز بسته و بموافقی

بسا کار س که نامحسوب باشد | چو واقع گردد آن بس خوب باشد

اگر خواهی که این معنی بدانی | عسی آن نگو هواشیا بخوانی

بدین آیه که میخند العفو و امر بالعرف و نهی عن الجاهلین تا کار بندی نموده از جهل مجادل اغراض کرده مضلته برای صحت مسئله هذا مختصر چند اوله پیش بینایم اگر نصیحت گردد فیها و الا پس بمصدق ع | درخت خبیث است بخش برآر | عمل کرده آید

خرد چون دفتر تلقین کشاید | زمین آن در وجود آید که باید

و تحقیق این حال بحسب مجال در رساله مستقله دیگر که در فضائل صلوات بر آن سرور کائنات است علیه التحیات الرغایات و التسلیات الطبیات و بهم مصداق اسلام علی تر من فضیل العلوم مرسوم است ان شاء الله تعالی با دلائل ظاهره و شواهد باهره و مناسبت

این شریعت همه از تو تنها داری | مع حکمهای افعال قبیحه و اقوال شیعه مجادل هذا از خوردن مال

یتیمان که حلال دانسته بی باکانه باجمل آسانی با وجود اطلاع بعد اطلاع بخورد و حکم خود را بکارگاه

شرح می نماید و ذکر باجهر زبانا و وجودی که از کمن و غنا و دیگر جمله منیات شرعیه ظالی باشد بمصدق

شعرا ان کنت لا تدری فاما عصبیه | و ان کنت تدری فالتعصیه اعظم

با صوات قبیح تر از کربان اهل ولایت و خراسان و سرود گویان بر وجه خبیثه شبیه نام می دهد

در بیان این مسئله که در فضائل صلوات بر آن سرور کائنات است علیه التحیات الرغایات و التسلیات الطبیات و بهم مصداق اسلام علی تر من فضیل العلوم مرسوم است ان شاء الله تعالی با دلائل ظاهره و شواهد باهره و مناسبت

۶۵

در همه جا هست ادب شرط راه	چه در ویش چه ایوان شاه	آنکه ادب نیست در و شک باد
نام وی از لوح بقا پاک باد	و نیز ذکر احکام دیگر احوال نامش و در احوال مذمومه وی بوجا کمال اتم	
باسوا هیر طای عرب و عجم	انشار الله تعالی درج کرد در باغی	سرت همه در ارای فلک میدانند
رازت همه بی شبهه شک میدانند	اگر کم که بزرق خلق را بغیر بی	با او چه کنی که یک یک میدانند
اگر بدین این تحقیق حقیق از گذشته در گذشته و توبه نصوح منوره و مردم توابع خود را هدایت نموده فیهما		
وَهُوَ الْمَدْعَى الْاَبْجَدُ مِنْ قَوْلِ	قطعه ای که حکم شرع را رد میکند	راه باطل میروی بد میکنی
چون تو بد کردی بدی یا بی جرأت	پس بد بها جمله با خود میکنی	بفضل الله تعالی در رساله
صمصام الاسلام بقمقام بر این قاطعه و حج ساطعه گردن خیشش اچنان خواهم زد که		
تالب گور از دروآن نالان گشته خارهای حسرت و خشکهای ندامت در دل و جگرش پیوریده مانده		
از کمال ترشد و قعر از خاک تریش بجز لاله های سینه پر دغ تا قیام قیامت چیزی دیگر بسته نگردد تا که بوجب		
دیو را بر سرش نفرایند	هر که از خرد خبر باشد	در سیاهان لوط مردن به
که ترا در دریا بر سر باشد	دیگر مسلمانان از شیطانیات بی معنی و فیهیات یعنی می سپر میرند	
الْعَاقِلُ يَكْفِيهِ كَلَامُ رَبِّهِ وَمَا عَلَيْهِ إِلَّا الْبَلَاغُ	اگر دشمن از تیغ وارد و تیز	دل و شمنان را بدر آورم
مرا هم ستان زبان هست تیز	چون آرزو بر آورم	
و تا وقتیکه وی از اخلاق زیون باوصاف سیون نیاید و قوط عمارت و قوط قنادانند بفضل تعالی		
ان شاء الله شان قلم و قلم لسان بنده شان و اتراسین عمروی از گوشمالی و نادیده می نیز باز نماند		
جوان مردان تنابند از میان روست	همین میدان همین چو گان همین گوس	
رَبِّ الْعَرْشِ بِمَا كَذَّبْتُمْ و چونکه در ظاهر مقلد مشایخ است از کتب مشایخ نیز حاجا بزرگ		
احکامات وی دلائل آورده میشود و اگر مثل لایذیب بد مذہب مذہب گردان شاء الله تعالی		
و ان وقت نیز جواب ترکی خواهد یافت غرض به راه و رسم که میروم من برای خدمت گذاری و		
بهان رنگ دوش مجوام	چه قدر خیرت خیرت پیش ویده ام	بجا میدهند او را بجا رسیده ام من
باید است از ایشان	در حق ظاهر باشد	در حق ظاهر باشد

باید است از ایشان در حق ظاهر باشد در حق ظاهر باشد در حق ظاهر باشد

ای حاسد بغض خوف خدا و سزای روز جزا بدل کرده هر چه را بمبادا گشته مرچ شود باب اباطل
 خود را باز بندد ورنه بدینار سوا و بعضی سزاخواهی یافت ع ای باد خزان این همه آورده گشت
 بهر حال حالان حسب تعلیم مولانا جامی قدس الله سره الشافعی
 چراغ کذب را نبود فروغی مسلمانیش بخوانم در کافات دروغی را جواب آمد دروغی
 در حق دی بجز اینکه محلی است و قاصد البعد بگویم چاره دیگر نمی بینم که روی سخن در مبصران است
 نه در محضای کور دلان از مغر معانی تو نگردی آگاه لا حول ولا قوة الا بالله
 فرد کج ادایهای میلی کرد بمجنون را خراب ورنه این بیچاره را شوق گرفتاری نبود
 باید دانست که اصل مسئله اینکه علی الصباح و المساء بعد الجمعه بعد از فراغت نماز ذکر باجماعت از مدتی
 می نمودیم در و در شریف را بان سر و در علیه الصلوة والسلام میفرستادیم چونکه این طریق مرسوم اینست و تا
 و شوق در و خوانی در قلوب عام مسلمانان جای گیر گشت این حاسد از جهت حسد تابش نیاورده در و در
 نیش زنی شروع نمود که جبر بدعت است چون عوام ازان باز ماندند و حاسد را غلبه و اعانت چند هملا
 بهم رسید بر فقیر حکم بتصدع اجرا نمود ناچار بعد از تحمل بسیار در مباحثه علی پیش چند علما حکم الزامش
 دادیم ازان بعد محض از جهت حسد و بعضی خاص در جهر و در شریف نیش زنی گرفت که این دعوات
 باز بعد از الزام بعد از مدتی بر ذکر جماعت و جبر ایشان حکم بدعت کرد باز بعد از الزام و پس از مدتی
 بسبب کذائی حکم بتصدع در داد و درین بار قول عبد الله بن مسعود که در مجالس لا بر است بر فقیر
 حجت گرفت باز الزامش در پیش فضلی نامی بواجبی دادیم باز نیش زنی آغاز نمود که علما حکم این حکم
 بر بار رعایت کرده اند ازان او را خوانی اجملة جمله او را خوانان گذشتند و فقیر را شتم ساختند بنا بر آن من
 بحکم استقرای خود جمله شقوق مسلمة نهادار و لائل پیش نایم والله بهتدی الی صراط مستقیم
 حامداً و شاکراً بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَصَلَّى عَلَى رَسُولِهِ الْكَرِيمِ مُصَلِّياً وَ مُسَلِّماً
 اما بعد پس بتوفیق تعالی میگویم که اگر انکار روی از نفس در و خواندن باشد پس بتشریف نص قرآنی
 و احادیث نبوی صلی الله علیه و سلم و نیز از کتب فقه اما القرآن فَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا یعنی ای گروه گرویدگان در و خوانید بر وی تسلیم
 و سلام فرستید بسلام فرستادن است چنانکه است بزرگ از خدا که بفرستین سپاسد اگر این نیست و غیر این

بجانب

بنا بر اصل تعلیم از این مسئله

در حدیث

آغاز و تحقیق مسئله از احوال و اقوال و اخبار و احادیث و تفاسیر

در حدیث و در حدیث

اما احادیث پس درین باب بسیار اند مگر برای نمونه چند احادیث اینک بحکم آتی هر روز
 قَالَ يَجْمَعُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ لَا تَجْعَلُوا أَيُّكُمْ قَبُولًا أَوْ بَخَالِيًا عَنْ
 ذِكْرِ اللَّهِ كَالْقَبُولِ وَلَا تَجْعَلُوا قَبْرِي عَيْلًا وَصَلُّوا عَلَيَّ فَإِنَّ صَلَاتَكُمْ تَبْلُغُنِي حَيْثُ كُنْتُ
 رَوَاهُ النَّسَائِيُّ يَعْنِي كُنْتُ غَائِبًا عَنْ مَدِينَةِ الْمَدِينَةِ وَكَانَ النَّخَضُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمَدَ خَنَائِمَ خُودِ الرَّزْكَرِ مَثَلِ قَبْرِ رَحْمَتِ
 مَسَايِدِ قَبْرِ مَرَاغِدِ وَتَاشَاكَاهُ مَكَرَ دَانِيدِ بَلَكُهُ دَرُودِ خَوَانِيدِ بَرَمَنِ چَرُودِ وَشَمَانِ مَنِ مِی رَسَدِ شَمَاهِرِ جَاكِهِ

می باشید انتهى	هر کرا چون تو پیشوا باشد	تا امید از خدا چرا باشد
غم خورد آنکه شفیعش توئی	پایه ده قدر برایش توئی	ای گدایان کوی محمدی

وای شفیعگان روی احمدی خوش باشید و در چشم حاسدان خاک انباشید که تحفه تصلیه با گنگاران
 در حضور پر نور حضرت رسالت پناه مسلم شرف حضوری است و آذربارگاه بی نیاز سلطان حقیقی عوض
 یک بار در دو فرستادن بملت کرامت ده بار در دو حق عزوجل و دور شدن ده گناهان از عمل امر و
 و بلند شدن ده درجات را در جنات سخن میگردد چنانچه در حدیث است عَنْ أَنَسٍ قَالَ قَالَ
 رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلَّى عَلَى صَلَوةٍ وَاجِدَةٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ عَشْرَ مَلَكَاتٍ
 وَحُكَّتْ مِنْهُ عَشْرُ خَطِيئَاتٍ وَرَفِيقَتْ لَهُ عَشْرُ حُجَابٍ رَوَاهُ النَّسَائِيُّ وَحَمْدُكَ اخْتِصَرْتُ

صلی الله علیه وآله و احبابه و سلم بسبب کمال عنایت خود بموجب آیه کریمه لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ
 عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ بهامت خود کمال شیفته و از
 خوشی و بهبود ایشان خوش و از مضرات ایشان منعم بودی از نیجاست خوشی آنحضرت علیه السلام آنچه
 در مشکوٰۃ از آن بی طلحه آورده که هر آینه آنحضرت مسلم روزی تشریف را آورد در حالی که آثار خوشی بدرشت
 چهرة مبارک جوش میزد پس فرمود که آمد جبرئیل نزد من و مرا گفت ایبا خوشی می شوی یا محمد مسلم برین که هیچ
 کسی از امت تو بر تو درود نمی فرستد مگر اینکه ده بار بروی من درود میفرستد و نه هیچ کسی از امت تو بر تو

سلام میفرستد مگر اینکه ده مرتبه من بروی سلام میفرستد انتهى باقی	ای روی تو محراب دل غناکان
روی دست تو سوا پیر سرخاکان	روزی که روند سوی جنت باکان

چونکه توبه در دو شریف خود راجع است که گوی شاد شدن آنحضرت مسلم آن از مادوم رمضان موسی
 تعالی اداستیم بروض یک بار در دو خاص از جناب باری تعالی ما رو سیان برده ببار در دو شریف

فرشتگان سیر کنندگان اند در زمین که میرسانند مر از امانت من درود و سلام را انتی ای فرستندگان درود
مصطفوی دای گویندگان سلام مجتبی آگاه باشید و قدر این نعمت عظمی را بشناسید که درود خواندن
تا آلودگان بواسطه فرشتگان باحضرت علیه السلام میرسد یا رسول الله فلان بن فلان بر تو یکبار
درود خواند تا آنکه باحضرت علیه السلام بذات پاک خود در بار بعوض آن بران بنده درود میفرستد
چنانکه بر ما هران علم حدیث پوشیده نیست

صد شکر که هستیم میان دو کریم | پس وای صد وای بر حال کسانی که خود ازین نیت محروم
و دیگران را نیز به تخلف بدعت بی بهره و بی نصیب ساختند | به بوقت صبح شود مجبور روز معلولت

که با که باخته عشق در شب و بجز
و حال آنکه در دلائل غیرات آورده قال صلی الله علیه و آله
و آیه و سلم من کسب الصلوة علی فقد اخطأ کبرئیل الجنة یعنی هر که فراموش کند برین درود شریعت
پس بالعصر و آن شخص راه جنت را غلط کرده پس پشت گدشت پس چون فراموشی کنان را چنین نیست
انصاف ده که با تعیین در و معظم را بجز ازین چه نعم البذل از حضرت لم یزل عطا کرد و بکثیر نعمت عطا کرد
آیه یوم یجفی الایة الغرض ۵ چه توان کرد و مردمان این اند با زمین مردمان ببا بیا ساخت

اما كتب الفقه در شامی آورده و نفس العلماء علی استحبابها (ای الصلوة علی النبی سلمی)
فی مواضع. یوم الجمعة و لیلتها. و عند الصبح و المساء. و عند الاجتماع و الاقتراف
و بین یدی سائر الامور المهمة. انخل ملخصا و نیز در ان مقام می نویسد کُلُّ الْأَعْمَالِ
فِيهَا الْمَقْبُولُ وَ الْمَرْدُ إِلَّا الصَّلَاةَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَإِنَّهَا مَقْبُولَةٌ خَيْرٌ مِنْ زُودَةٍ
بِمَنْ هِيَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مَقْبُولٌ وَ مَرْدُودٌ بِمَا شَاءَ مِنْ خِلَافِ وَ دَعَا أَنْ هِيَ مَقْبُولَةٌ وَ دَرَانِ مَرْدُودٌ بِشَعْرِ
سَلَامُوا يَا قَوْمُ بَلِّ صَلَاةُ عَلَى الصَّادِقِ الْأَكْبَرِ

و اگر احکامی از هر مالد که باشد پس جوازش نیز بایات قرآنی و احادیث نبوی مسلم و کتب معتبره
تصویر ثابت است اما الایات کلمتیریه و منها قال الله تعالی فادکروا الله کذا کرم
اباءکم و انشد فی حکماء و در سابل هم صین باب آورده منها قوله تعالی ادکروا الله ذکرا
کثیرا یعنی که عامت شامل جدا اقسامها منها قوله تعالی یدکروا الله قیاما و قعودا الایة
قال ابن عباس کثیر غیر الله تعالی و نبطه لا یجعل لها حدا تعلوها غیر الذکیر

انجمن درود از کتب لغت

استیانت جیوانا کرکری از کتاب

در حدیث مذکور که حضرت عقیقین چند که جواد فرمود که جبری است و اما حدیث از بعضی اعلیٰ ائمه که در کتب
در لغات گفته که درین اشاره است بطرف اینکه این معنی از جهت تمسب و افاق بود و لا یكون الجبر خبر
مستخرج از آن و در شامی و غیره مخصوص بدفع مضرات نموده چنانچه بر و اتقان پرنسبیت آمده است
کتاب الفقه در مسائل آورده اما الز و ایات تقدیر فی شرح الا و تاد و محمدیه الا برار
و مجموع التوازیل و الفوائد الحاشیه و الحاشیه و التلخیص و التمهید و لا یکنه التلخیص و التمهید
فی فی الحشام و ان دفع ضررته قال الجامع عصمة الله معلوم ان الحشام لا یخلفون
لغاده و زلات و ما شاکها غالباً و قد کان بنص للناس مکشوف العویر و قد کان جواد
التلخیص و التمهید فی الحشام یصوت رفیع فلان یخبر فی الساجده و التلخیص و التمهید و التلخیص
فی مکان ظاهر اولی سائده ما ذکره العقیقه الزاهد ابو الکیس فی کتابه التلخیص ان ضررته
الساجده خسته عشره و ذکر من یجلیها لا یرفع فیه الصلوات فی غیره و ذکر الله تعالی آنکه
و اگر کسی را دلائل جبر یا امتیاع بکثرت مطلوب باشد پس رساله الجمع سلوک را بنظر در آورند مشهور

مُخْتَارَاتُ بَابِ تَرْجُمَةِ صَوَابٍ [فِي الْمَجْمُوعِ بَابُ الْفَيْصِلِ بِأَيْ] انتهى ما في السائل ووركنه الصواب
 أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَجَمُّعُ بَنِي النَّدِيمِ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ عَلَى صَلَواتِهِ وَالسَّيِّئِ وَالْجَائِلِ
 أَتَمَّ وَوَرَبْرَهْمَهُ دُرْبَابُ أَذْكَاءُ وَدُرْدُوشْتِ وَرُفْتِ اسْمُهُ كَرِيمٌ بَنِي هَارُونَ كَلَامَاتُ رَأْيَا سَمِيٍّ يَا قَوْمُ لَيْسَ
 كَيْتِلِيهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّيِّئُ النَّبِيُّ بِرَأْسِهِ جَانِكُهُ اِئْتِ وَجِهَانِ نِيرَ جَعَلِي كَرِيمَةً أَلَمْ يَكُنْ كَرِيمًا بَارِي مَنُودِ
 اسْمِي أَمَا كَتَبَ النَّصُوفُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَرُوهُ وَدَعَا إِلَى اللَّهِ رَحْمَةً لِلَّهِ تَعَالَى عَنْ شَرِّهِ
 الْمَشَارِقِ إِنَّهُ قَالَ لِيذْكَرُ مَرْفَعُ الصُّلُوبِ جَانِبُ رَأْسِهِ لَيْسَ بِشَيْءٍ يَكُونُ عَنْ يَمِينِهِ إِلَى أَنْ قَالَ
 قَسَمْتُ كَانَتْ يَمِينُهُ صَادِقَةً مَرْفَعُ صُلُوبِهِ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَالْأَكْرَفُ لِي سَائِلُهُ مِنْ رَأْسِهِ
 الدِّينِ وَصُلُوبِي بَرَكْتَ إِلَيَّ لَسَاعِيْعَيْنِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَالْحَقَائِدُ وَتَرْسَاتُ حَلِي
 نَفْسِهِ الرِّبَايَةُ قَالُوا وَلِي كَلَامُ خَفَاءِ الدِّكَرِ لَيْسَ لَابْقَعُ فِيهِ أَتَمَّ وَلَا يَنْبَغِي بِكَ حَيْدَرٍ هَذَا لَكَ
 الْقَيْلِيلِي الْخَيْرُ جَاءَ إِلَى ابْنِهِ كَمَا كَرَّمَ وَابْعَدَ إِذَا فَاصِلُهُ بَارُورُهُ وَفِي كُتُبِ أَيْمَتِنَا الْمُفْتَخِرِينَ
 صَرَحُوا بِمَرْفَعِ الصُّلُوبِ بِالْذِّكَرِ فَإِنْ مَرَّ مِنْهُ إِذَا كَانَ عَنْ يَمِينِهِ وَنَفْسُهُ عَنْ يَمِينِهِ
 وَأَخْلَاهُ بِالْأَعْمَالِ بِالنِّيَّاتِ أَتَمَّ وَوَرَأْسُهُ لَوْ عَطِينِ سَتَ كَرَّمَ وَوَرَدُورُهُ سَتَ كَرَّمَ

دوم آیه است یعنی علماء آیه است را افضل می نهند بر بلند بعضی بلند را افضل میدانند بر آیه است و بلند است و بلند است و بلند است
گفتن جابر است چنانچه در تفسیر بستی مذکور است قوله تعالی یسبحون اسم ربک لایحط الی ذلک صریحاً
بذلک و در شرح البیع گفته است و یحسبوا ان ینذکر الله کما ینذکر احد الذین مشق
حدی را ناسر حدی فقیه مراد از اسم الله تعالی در حق با الله تعالی محال از مطلق جبری الذکر میگوید
که ازین بیان معلوم شد که وی مستحق تعزیر است فافهم و قال و نیز ما میس است روایت کند این حدیث را از
رسول الله صلعم که گفت که ذکر گفتن آیه است افضل تر است از بلند و بلند گفتن افضل است کسی را که اقتدا خواهد
و در قبیل ازین گفته که در جامع الفتوی مذکور است که امام ابراهیم بن یوسف در روزهای ده ذی الحجه
بجیراجات در بازار باگشتی و یکسری را و از بلند گفته استی و مثل این است آنچه در عالم گیر آورده و گفته است
یسبح فی الشوق ینبیه ان الناس غافلون مشغولون یا مومنین الذین انما و هو مشغول
باللذات و هو افضل من کسبهم و حکم فی غیر الشوق بلکه در باب قرات قرآن آورده و گفته است
ان یکره القرآن و غفای ان ینذکر کل حکم الزمان لا ینذکر الا فیه و کما جمل ذلک - محیط
و اگر انکار وی را بجزو ذکر باجماعت باشد پس جوازش نیز با جماعت صحیح و کتب معتبره اما احادیث
آحاد و پس در احادیث علوم باب مجلس خلق الذکر را بطالع و باید دانست ایشان چند احادیث صحیح را می بینیم از
جست طوالت بطالع کتب حدیث حدیثی که می شن آبی سعید قال خرج منعبه علی حلقه فی المسجد
فقال ما احبکم قالوا نذکر الله الی ان قال یوکیک انما اتانی جبرئیل فاحبرنی ان الله عز
وجل ینبأ من ینکر الذکر و قال مسلم و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلعم ان
من سئل الذکر یعطون فی الطریق ینسبون اهل الذکر فافوا و جده فافوا یأخذون الله
لای غر له قال تعالی عز وجل انما یسبحون بیلینهم متفق علیه و علامه جلال الدین سیوطی
در رساله نتیجه العکوفی البحر بالذکر احادیث کثیره را در باب جبر الذکر و آورده که نبی و انبیا علیهم السلام
عن ابن عمر قال قال رسول الله صلعم علیه و سلم یقول الله عز وجل انما یسبحون
عبدی فی و انما یسبحون و ذکر فی فی کفیه ذکر فی فی نفیس و ان ذکر فی فی بلاء
و ذکر فی فی ملک و حکم و تفسیر و الذکر فی الذکر و یقولون من سجد فی حق ازین حدیث کمال فضیلت
جبر الذکر و علامه مجمع در یافت گردید که حق تعالی در عوض آن ذاکرین باجماع و از روی اتفاق و چنین مجلس

در کرمی فرماید که از ملا ایشان بپرسیدند که آن ملا از دل طیبات انبیاء علیهم السلام و ملائک مقرب اند چنانچه
 ملا علی قاری و غیره بر آن تصریح کرده و بر ظاهر است که ذکر جمهری برای افتخار و مع وی در جمع فاضل ترست
 از ذکر وی در تنهایی و بعد از ذکر احادیث کثیره برای اثبات ذکر بجمهر هم در آن رساله میفرماید اِذَا
 تَاَمَّلْتَ فِي مَا أُورِدَ نَاهِيَةً مِنَ الْأَحَادِيثِ عَرَفْتَ مِنْ تَجَمُّعِهَا أَنَّ كَلَامَهُ الْبَشَرُ فِي الْجَمْعِ
 يَأْتِي كَمَا يَأْتِي عَلَى اسْتِحْبَابِهِ أَوْ لِتَرْائِي أَوْ لِتَرْائِي أَوْ لِتَرْائِي وَفِي رِجَالِ الْمَجَالِسِ رِبَاب
 شاقب میرالمومنین حضرت عمر و وجه اسلام وی در حدیث طویل آورده و تخریج النبی صلعم و قَالَ
 اللَّهُمَّ اخْدِ عَمَّا نَهَى اللَّهُ عَنِ الْإِسْلَامِ يَعْنِي الْخَطَابَ فَقَالَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
 وَأَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ فَكَبَّرَ الْمُسْلِمُونَ تَكْبِيرَةً يَمِيعُهَا أَهْلُ مَلَكَةِ الْحَيْثِ وَفِي رِجَالِ الْوَعْدِ
 بمراتبان النوری آورده و أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يُجْمَعُ مَعَ الْقَوْمِ بِلَا دُكَايَ
 وَالتَّهْلِيلِ وَالتَّسْبِيحِ وَالصَّلَاةِ أَتَى أَمَا كَتَبَ لِفَقْهِهِ دُرِّ شَامٍ آورده و أَجْمَعَ الْعُلَمَاءُ سَكْفًا
 وَخَلْفًا عَلَى اسْتِحْبَابِ ذِكْرِ الْجَمَاعَةِ فِي الْمَسَاجِدِ وَغَيْرِهَا كَلَّا أَنْ يَشْتَوْسَ جَمْعُهُمْ عَلَى نَادِيهِ
 أَوْ مَصَلٍّ أَوْ قَادِيٍّ أَوْ رَاشِدٍ آورده فَإِنْ قُلْتَ هَلْ يُشْرَعُ أَنْ يَجْتَمَعَ لِلدُّعَاءِ بِرَفْعِهِ
 كَمَا يُفَعِّلُهُ النَّاسُ بِالْقَاهِرَةِ بِالتَّحْبِيلِ (إِلَى أَنْ قَالَ) وَبِهِ عَلَيْهِ جَوَازُ الْجَمْعِ لِلدُّعَاءِ بِرَفْعِهِ
 أَتَى وَامَّا جَوَابُ مَا قَالَ ابْنُ تَجْرِيدٍ فَهُوَ شَفَعُوهُ لَا يَتِمُّ اسْتِدْلَالُهُ عَلَيْهِمْ وَجَوَازُكَ زَوْدِكِ
 فقها در جواز جماعت شکی نیست اما در فضیلت اختلاف است بعضی هرگز ترجیح داده بسبب تاثیر
 آن در غیر و خاصه درین زمانه و بعضی اخبار بسبب بعد آن از زمانه از قوادی مالکیر آورده
 قاضی حنبله که یجمع علیه یزعون اصواتهم بالتسبیح والتهلیل بحکم لا بأس به و لا خفاء
 أَصْلُ وَفِيهِمْ دُرِّ شَامٍ تَوَمُّ بِجَمْعِهِمْ وَيَقْرءُونَ الْقَائِمَةَ جَمْعًا دُعَاءً لَا يَمْنَعُونَ حَادَةً
 وَفِيهِمْ دُرِّ شَامٍ لَا بَأْسَ بِاجْتِمَاعِهِمْ عَلَى قِرَاءَةِ الْإِخْلَاصِ تَحْمِيلاً عِنْدَ حَتْمِ الْقُرْآنِ وَكَوْ
 قَرَأَ وَاحِدٌ وَاشْتَعَّ الْبَاقُونَ فَهُوَ أَذْنٌ وَفِيهِمْ دُرِّ شَامٍ إِذَا دُعِيَ إِلَى الدُّعَاءِ الْمَأْتُورِ جَمْعًا
 وَمَعَهُ الْقَوْمُ أَيْضًا لِيَتَعَلَّمُوا الدُّعَاءَ لَا بَأْسَ بِهِ وَفِيهِمْ دُرِّ شَامٍ يَخْلُفُ الْعَالِمُ أَهْلُ
 فِي الْمَجْلِسِ صَلَوَاتُكَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ كَيْتُ وَحَيْثُ يُنَازِلُ الْمَلَكُ
 مُوَافِقٌ لِمَا أَمَّا وَكَرَّ الْفِكَارُ وَفِيهِمْ دُرِّ شَامٍ قَدْ تَدَاوَدَ وَكَارَ بَاشَدُ بَسْ جَدِّشْ وَكَتَبَ حَارِثُ

عنه فانه لا يجوز ان ذكر الله في جمعة واحدة في كل وقت

الجمعة

في كل وقت او في جمعة واحدة

فانما جاء به
و انما جاء به
باب در سائل

روضة مطهر حضرت رسالت پناه را به خدا صتمم آید و تعیر میکنند و نیز میگویند خصایف هذا خير من
جسد محمد صلعم العیاذ بالله و کیف با وجودی که عادات و قوارث حرمین شریفین زادگاه الله شرفا
و کثرت نیما چندان العلماء قاطبة مجتبی است شرعی و دلیلی است قوی التخصیص در وقتیکه در خلاف
آن دلیل دیگر و تنسک بر بیان آخری باشد چنانچه در باب تراویح می آید و المستحب فی البکون
بین الترویجین و معتدا از الترویج و کذا ابین الخاوسته و بین الترویجین و معتدا از الترویجین
انتهی و همچنین در هدایه است قال ابو یوسف و هو قول الشافعی یجوز (ای لا ذان) التفریق
التخصیص الاخذ من التلیل لقوادث المتروکین انتم پس درین اصرار و انکار محال صاحب سلسله
برسانکنان مدینه طبره و جمیع دارین روضه مقدسه بخار غاطر و غار و دل حسد منزل خود را نیز بیرون کرده
تا دم که از رقیبان دامن کشان گذشتی

گرفت خاک ماهم بر باد رفته باشد
پس درین باب نسبت بهجت بطرف ایشان نمودن سزاوارست که بر چنین شیاطین نژادان لاجول
گویم و دیگر چه گفته آید و قول وی مرعوم را در باره منع کردن بر عمل نیکه عجمون نیست در جهان ثانی
که دلیل هر دو ازین چنین ذکر تا حال مر معلوم نیست و شک دلم باقی است اگرچه علمای حکم بر جوازش کردند
بالتصریح و الی است بر کمال خری و بی بهرگی وی از علوم چرا که عدم و جهان وی دلیلی را مقتضای عدم و جهان
حکمت در علم وی و ازین لازم نیست که چیزی که از جهالت وی بر وی منتفی ماند در دین شریعت محمدی
آزاد از ای نباشد اگر نمیند بروز شیوه چشم چشمه آفتاب را چه گناه

و یاد حق قاطنین و مجوزین اذان قدحی لازم آید چنانچه در نور الانوار است التخصیص یلک الذی کل
التعلی باطل بان یقول هذا الخکم غیر ثابت لانه لا دلیل علیه فان ادعی ان غیر ثابت
فی ذهن المستدل فلا شک فی جواز عدمه لانه لا دلیل یقتضی عدمه و جهة اینه
الخکم فی عمل و ازین لازم نیست که در نفس الامر نیز آن حکم را ثبوت نباشد و ان ادعی ان غیر
ثابت فی نفس الامر لعدم وجهان لا دلیل علیه فاخذوا فی ذل القول و عند
الجمهور لیس بحجة أصلاً لا فی النفی ولا فی اثبات الترو وقال المحشی آی عند
استحبابنا و الشافعی لیس بحجة أصلاً فان عدمه و جهة ان الدلیل لا یوجب الاستثناء
للدلیل فی الواقع فلا یستثناء المذکور فیه انتهى و آنچه میگوید که فلان شی درین باب نیست

باب در سائل

در سائل هر نوع

نیز فرستیم است زیرا که قول و می که هرگز آید و شما بدست سیاه و سید را نزد یک چشم خالی نباشد
چرا که مراد از آن یا مطلق ذکر باشد و یا ذکر با جماعت و یا جبره ذکر و یا جلوس در وقت معین یعنی بعد
مغرب یا عدد ذکر و یا مجموع من حیث المجموع و ابطال این جمله حقوق در اقبل گذشت چنانچه
و استی و یا مرادش آن باشد که انکار این مسعودی بران قوم از جهت آن بود که آن مراد گرفته
مرقوم خود را بتکبیر و تسبیح و تحمید و خود می گفت چنانچه از الفاظ کثیره الله و اخیه ظاهر است که میسغ
جمع امر حاضر اند و همچنین از صیغه یفعلون که در جواب واقع شده و ظاهر است که از صیغهای امر و نیز
از جواب آن اشتراک نفس امر در آن مستفاد نیست نه الفاظ دیگر چنین موجود اند که اشتراک امر را

مستفاد گردد پس مسلم و مستقیم است چرا که منی عنه بخصوص قرآنی است قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ اِنَّ مَرْحُو
النَّاسِ بِالْاٰیَاتِ وَتَنْسَوْنَ اَلْفَکَکَ اَلَا یَاۤءُ وَاٰیضًا قَالَ لَیَعْمَلُوْنَ مَا لَا تَفْعَلُوْنَ وَکَذٰلَکَ
یَجِدُ اللَّهُ اَنَّ تَعْمَلُوْا مَا لَا تَفْعَلُوْنَ وَ قَالَ فِی الْکُرْآنِ شَعْرًا اَمْرٌ لِّکَ الْخَیْرِ لٰکِنْ تَاْتَعَزُّ بِهٖ

فَمَا اسْتَقَمْتُ مِمَّا قَوْلُ لَکَ اسْتَقِیْهَا انکار این مسعودی بران قوم لازم بود مگر تقرب حضرت به اول
بذاری صورت تمام نمی گردد و اندرین صورت که بیان کرده شد در بیان قول این مسعودی چهار قول
فقهای کبار که بالا مذکور شده است چیزی تضاد نیست چرا که عمل هر یک جداست و نیز تضاد قول
این مسعودی اگر چه مذکور بلا سند ضرورتی نیست که محمول بعمل خاص است موافق بخصوص قرآنی و بار و یا
بالانسیب نمی لغتی ندارد فَلَا یَمِیْنُ هٰذَا اَقْرَبُ الْحَبَابِلِ بِاَنَّ جَهْرًا جَمَاعَةً بِالْمَلَاةِ
عَلَى النَّبِیِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ بِدَعَا لَکَ اَن تَاْخُوْا وَتُجُوْا فِی جَهْرًا بِالْجَمَاعَةِ فَلَیْسَ بِهٖ حُکْمٌ
فِی قَوْلِ اِنَّ مَسْعُوْدًا فَلَا یُکُوْنُ بِهٖ عَدُوٌّ وَ مَا هُوَ مُتَقَادِّمٌ عَلَیْهِ عَدُوٌّ مِنْ قَوْلِهِ ضَعِیْزٌ وَ مُجُوْ
فِی جَهْرًا بِالْجَمَاعَةِ جَمْعًا قَبْلَ اِسْخَاوِ الْمَلَاةِ کَاسِدٌ رَّأْسًا وَ لَیْسَ بِهٖ قَبْلُ ع
کَنْ یَصْلُحُ الْعُقَارُ مَا اَفْسَدَ الدَّمْرُ

در رساله خود که در باب ذکر جبری ترفیم نموده در اقوال عبداسدین مسعودی تناقض بیان کرده و رجوع و می
از ان قول ثابت نموده و در کتب دیگر بطرز دیگر از ان جوابی داده و اگر خدا خواهد در رساله
مصالح اسلام را از ان تفصیل بیان نمایم و ما آخرت از این جوابها فیما نظری
الله الْعَزِیْزُ الْعَلَامُ بِهٖ اِنَّ اَصْبَحْتُ فِیْهِ فِیْمِی اللَّهُ وَ اَلَا فِیْمِی فِیْمِی اللَّهُ اِنَّ اَصْبَحْتُ

قَوْلُكَ أَتُؤْتِي وَيَأْتِي قُلُوبُ كَفَيَّ إِنَّ الشَّيْءَ لَكُم مَّا تَرَى بِالشُّعُورِ أَلَا تَأْتِي قُلُوبُ

شهر بود از حدود و غیر از دوست فکر هر کس بقدر اهست اوست

مسئله شانزدهم در تحقیق اسقاط از اموال

چهارم فرایند علمای دین و مفتیان شرح متین درین که در بعضی مقامات بعضی کسان از جانب میت از فوائد مفروضه و واجبه او مثل نماز از فرض واجب و زکوة و انصیبه و ایمان و قطره و عشر و ثمر بال و درین خرج و غیر ذلک غلبه و تعدد بطریق فدیة و اسقاط بفقرا و مساکین میدهند و امید قوی بدان از حق تعالی میدارند که انشاء الله تعالی بعضی مافات از میت قبول فرماید ورنه در تاحیل السیئات بودن آن کلامی نیست و بعضی دیگر از علمای فقیه بران اعتراض مینمایند که این بدعت است و از مخزعات جهال و قریب علمای قصه خوانان است آمید از فضیلت دیدار و فقهای ذوی الاعتبار اینک مسئله مذکور را از کتاب معتبره بحواله باب فصل تحریر نمایند که آیا فصل این با صحت است یا محض بدعت بَیِّنُوا لِلَّهِ تَوْجَرُوا عِنْدَ اللَّهِ

الجواب

أَقُولُ وَيَحْتَمِلُ اللَّهُ أَحْوَلُ که از جانب میت فدیة داوان بطریق اسقاط لازم و واجب است بشرط هیت نزد او و نزد امام شافعی مطلقا واجب است و هیت کند یا نکنند صورتش نزد ما اینکه شخصی مرد و بر او قضای رمضان بود مثلا قبل از مرگ وصیت با دادی آن کرده بود پس بر ولی وی لازم که بعضی هر روز نیم صاع یعنی نیم پیاده از گندم و یا آرد آن و یا صاع آرد و غیره بساکین و فقرا دهد و همچنین است حال زکوة و نماز مفروضه و واجبه مانند صلوة و تر و نماز عیدین بشرط وجوب آن و ایمان و غیره مگر در نماز صبح این است که هر نماز مثل یک روزه است تجلف روایت ضعیف که نمازهای بجا که نشاندند (بلکه نماز و تر نیم) را بصوم یک روزه قیاس مینمایند چنانکه در پهلاییه در کتاب الصوم می آرد که و من

مَاتَ وَ عَلَيْهِ هَذَا رَمَضَانَ فَأَوْضَعَهُ - أَطْعَمَهُ عَنَّةً وَ لَبَّيْهُ لِكُلِّ يَوْمٍ مَسْكِيَةً أَيْضَعُ صَاعٍ مِنْ بَرٍّ أَوْ صَاعًا مِنْ تَمْرٍ أَوْ شِعِيرَةً يَكُونُ كَعَجْمٍ عَنْ كَلِّ دَاغٍ فِي آخِرِ عُمْرِهِ تَصَالُحُ الشَّيْخِ الْفَقَائِ - ثُمَّ لَا يَجِدُ مِنْ الْإِيضَاءِ عِنْدَ مَا خَلَا مَا لِلشَّافِعِيِّ وَعَلَى هَذَا الزَّكَاةُ وَالصَّلَاةُ كَالصَّوْمِ بِاسْتِحْتِاجِ الْإِنْسَانِ - وَ كُلُّ صَلَاةٍ تُعْتَبَرُ بِصَوْمٍ يَوْمٍ هُوَ الْقَصِيُّ مِنْهُمْ وَ بَعْضُهُمْ فِي رَجُلٍ الرَّمُوزِ فِي كِتَابِ الصَّوْمِ أَوْ رُوَيْدُهُ كُلُّ صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ أَوْ وَاجِبَةٍ كَالْثَوْبِ دُونَ

مسئله شانزدهم در تحقیق طریقت اسقاط از اموال

نکته که باید دانست در این باب

صورت اسقاط از غنیة یا فقیر

در فقه حنفی و شافعی و مالکی و حنبلی

الْبَيْتَةُ فَإِنَّهَا فِي سِقَةِ مِنَ التَّزَادُ كَقِيَوْمٍ يَوْمَ أَمَى كَقِيَوْمٍ يَوْمَ (مَقَالُ بَعِيدُ ذَلِكَ) وَعَلَيْهِ
 الْفَتْوَى كَمَا فِي الْكِبَرِ مَا فِي وَأَلْفِيَا سَأَنْ لَا يَجُوزُ الْفِدَاءُ عَنْ الصَّلَاةِ وَالْيَدِ وَهَبَ الْبَيْتُ
 كَمَا فِي قَاضِي خَانَ وَلَا يَسْتَحْسَنُ أَنْ يَجُوزَ الْفِدَاءُ عَنْهُمَا أَمَّا فِي الصَّوْمِ فَلَا يَرُودُ النِّسْبُ
 وَأَمَّا فِي الصَّلَاةِ فَلْيَعْلَمُ الْفَضْلُ وَلِلَّهِ أَمَّا مُحَمَّدٌ حَرَاتُهُ يَخْتَارُ هَكَذَا شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يَنْقُطَ
 وَبَيْنَ مَتَرٍ وَرَأْسِ الْخَمَارِ وَكَوْنُ مَا وَعَلَيْهِ صَلَوَاتُ قَائِمَةٍ وَأَوْضَى بِالْكَفَّارَةِ بِعَلَى لِكُلِّ
 صَلَاةٍ يَصِفُ صَاحِبُ مِنْ بَرٍّ كَالْفِطْرَةِ وَكَذَا أَحْكُمُ الْوُثْرَ وَالصَّوْمِ وَأَمَّا يُعْطَى مِنْ ثَلَاثِ صَلَاةٍ
 أَنْتَ وَدَرْشَامِي كُنْجِيهَ دَايَمَانَ (بَعْضِي خَلْفَايَ كَاذِبًا) نَزَلَ مَحْمُودُ بَايُنْ نَوْدَهَ بَدَانِ كَرْتَمِ سَبْعُ
 يَكِي قَسَمُ لَوْ وَوَمِ قَسَمُ غُوسِ سَوْمِ بَيْنِ مُنْقَدِّمِينَ لَعَوْنُ سَكَمِ قَسَمُ خُورِدِ بَعْلُ بَاغِزْدَشْتِ بَلَنْ خَالِبِ
 وَحَالِ أَنْ كَرْدِي دَرْ نَفْسِ الْبَرِّ دَرِينَ قَسَمُ صَادِقِ نَبَا شَدِيدِ حَكْمِشِ أَيْنَكِهَ دِي دَرِينَ قَسَمُ عِنْدَا سَاغِزْدَشْتِ دَايَمِينَ
 غُوسِ أَنْكِهَ دِي حَلَفِ نَايِدِ بَاغِزْدَشْتِ دَعْمَادَرَانِ صَادِقِ نَبَا شَدِيدِ بَلَكِهَ دِي دَوَانَشْتِ دَرِغِ كَفْتِهَ بَا شَدِيدِ
 مَادِرِ دِي نَبَا شَدِيدِ كَفَارَهَ وَبَلَكِهَ أَنْ بَرُوِي نَيْسْتِ مَكْرُورِ نَفْتِ بَرُوِي أَنْ بَعْدَابِ سَفْتِ تَرَكْرَقَارِ كَرْدُو كَرْدُو دِيَا بَصَدِ
 تَوْبِهَ نَايِدِ أَمِيدِ عَفْوِ أَنْ قَسَمُ مُنْقَدِّمِ قَسَمُ خُورِدِ بَلَكُونِ يَانَكُونِ كَارِي دَرِ سَتَقْبَلِ اگَرِ دَرِ زَمَانِ آيِنْدَهَ ايفَايِ أَنْ
 نَايِدِ قَهْمَا دَرِشَدِ دَرِ دِيَا فِدَايِهَ اَزَانِ بَرُوِي دُو سَاكِينِ رَا لَازِمِ سَتِ وَازْ كَفَارَهَ اَيَمَانَ دَرِ دَرْ هَبِ مَاهِيْنِ مِيْنِ
 مُنْقَدِّمِ رَا دِي بَا شَدِيدِ اَلَمْ وَفَدِيَهَ بَعْدِ اَزْ وَصِيَّتِ سَتِ بَرُوِي دِي اَدَايِ أَنْ ثَالِثِ مَالِ وَاجِبِ سَتِ
 وَدَرِ زَمَانِ ثَلَاثِ مَالِ بَرُوِي اَدَايِ أَنْ لَازِمِ نَيْسْتِ وَاگَرِ بَيْتِ تَحْمِ كَنْدِ جَائِزِ بَا شَدِيدِ دَرِغِ قَدِيرِ
 لَا يَجِبُ حَلُّ الْوَارِثَةِ أَنْ يَخْرُجَ عَنْهُ الزَّكَاةُ وَالْعَتَقُ لَا أَنْ يَتَوَصَّى بِدَلَالَةٍ ثَلَاثًا اَوْ خُصْرًا فَا
 يَلْزَمُ الْوَارِثَةُ اِنْ اَخْرَجَهُمْ اِذَا اَكْتَابَ يَخْرُجَانِ مِنَ الثَّلَاثِ فَإِنْ رَادَ مِنْهُمَا عَنِ الثَّلَاثِ لَا يَجِبُ
 حَلُّ الْوَارِثَةِ أَيْ الْقَدْرُ الزَّائِدُ فَإِنْ اَخْرَجَ (أَيْ الزَّائِدُ) كَانَ مَقْطُوعًا عَنْ الْبَيْتِ يَحْكُمُ
 بِجَوَائِزِ خَارِجِهِ وَلِذَا قَالَ مُحَمَّدٌ مَا فِي تَبَرُّجِ الْوَارِثَةِ يَخْرُجُ بِهِ أَنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى كَمَا اَلْفَاظُ
 بِأَكْثَرِهَا عَنْ الصَّلَاةِ أَنْتَ وَشَيْخُ عَجَلِ حَقِّ مَحْمُودِ دَهْلَوِي دَرِ كِتَابِ الْعَدَمِ بِبَابِ اِفْتِضَائِهِ تَرْجُمَهُ
 مُشْكُوهَ مِي كَرْدِ كَسِي كَرْدِ وَبَرُوِي صَوْمِ وَاجِبِ بُوَ مَجْهُورِ عُلَا بَرَانِ اَنْكِهَ جَائِزِ سَتِ وَتَعْيِينِ سَتِ اَطْعَامِ كِه
 اَزْ اَفْدِيَهَ مِي گُوَيْنْدِ وَبَايُنْ قَائِلِ شَدِيدِ اَلَمْ بُوَ حَقِيقَهَ وَبَاكُشِ دَرْ شَاغِغِي دَرِ صَحِّ قَوْلِيْنِ زَدِ اَكْثَرِ حَاجِ بُوِي
 بَسِ نَزْدِ مَآگَرِ وَصِيَّتِ كَنْدِ سَتِ پَسِ گَرْتِهَ مِي شُدِ اَزْ ثَلَاثِ مَالِ وَزَدِ شَاغِغِي وَصِيَّتِ كَنْدِ اَيْنَكِنْ پَسِ گَرْتِهَ مِي شُدِ

مسئله نهم در طرق استفاذه از امام

فدیه نماز از دست دادن واجب است

از کل مال اتقی یعنی نزدیک امام شافعی در حقوق حق تعالی و عباد در باب وزن مسیح فرق نیست بخلاف مذکور
و نیز در مطايع الحق ترجمه مشکوٰه صفحہ ۸۷ و ۸۸ - نیز تفصیل مذکور است مشککان هند را باید که بران نظر اندازند
و در شامی است و نیز در فتح القدير آورده که فديه از روزه که وصیت بدان رفته باشد قطعاً جائز است
چرا که منصوص علیه است و اگر وصیت بفديه آن رفته باشد و ولی از طرف خود تبرع کند بر مرده امام محمد در زیاده
ذکر کرده که آن نیز جائز است انشاء الله تعالی و همچنین است حال فديه نماز فائده وقتی که وصیت بدان
رفته باشد کما قال ثقاتنا من علماء الأئمة يفدية الصوم بحكمه بالتميز قطعاً عن متضمن
عليه و أما إذا لم يوصي ففقد وقع بها العاثر فقد قال محمد بن أبي النعمان في الزيادات أنه يجوز
أن شاء الله تعالى فكذلك أحققة بالشيء فيما إذا أوصى يفدية الصوم بالتميز قطعاً عن متضمن
بالصوم احتياطاً لا احتمالاً كون البعق فيه معلوماً لا كغيره فتشمل الوضوء بالتميز و لكن لا يثبت
بمعلوماً لا حكماً كون الفدية بمثل مبتدأ فيصلي ما يجزئ للشيء من التمتع و در فتح القدير در باب
جواز فديه از نماز تحت قول صاحب هداية الصوم في الصوم ما يثبت أن الشاؤم می آرد و مجلسین که
از روی شرح نماز تحت در میان روزه و دادن طعام بساکنین ثابت است حال آنکه در میان روزه و نماز تحت نماز
ثابت است و هرگاه در میان دو چیز نمازت میباشد پس اگر یکی از این هر دو مثلاً دیگر پیدا شود بضرر آن چیز
نمازت مائل این چیز دیگر نیز باشد چه که مثل مثل الشئ مثل الشئ مثل الشئ مشهور است یعنی طعام
و یا قیمت آن دادن مائل صوم است و صوم مائل صله است پس طعام مائل نیز میشود پس بنا برین تقدیر
و واجب است طعام بنا بر تقدیر عدم نمازت (یعنی در میان روزه و نماز) واجب نیست پس احتیاط در
واجب دانستن است چه که اگر ثبوت نمازت واهی باشد پس مقصود و مطلوب ما (که آن ساقط شدن
تقصات از نماز است) بخوبی حاصل گردد و اگر احسان و تصدق باشد (یعنی در صورتی که فديه اوقات نگرود)
پس صلح این است که ما می یاف و در دفع خطیئات گردد و ازین باعث امام محمد فرمود جائز گردانیدن استقامت
و هذه عبارته - و نحوه أن المتأثرة قد ثبتت قسراً عابین الصوم و إلا طعام و المتأثرة
ببین الصوم و الصوم ثابت و مثل مثل الشئ بما أن يكون مثلاً لذلك الشئ و على تقدير
ذلك يجب أن طعام و على تقدير غير ذلك لا يجب فإحتياط في الإحتياط فإن كان الواقع
ثبوت المتأثرة فحصل التصود الذي هو الصوم وإن كان بمبدأ أم يصلح ما جازياً

بیشتر است. و لذا قال محمد بن یحیی بن یزید ان شاء الله تعالی انتم مسلمة و صیت شرطت برای لزوم
 خدیه بر ورثه نزد ما آنکه اگر صیت نکرده باشد لازم نیاید بر ورثه چیزی اما اگر تبرع کند و ارث بدون
 و صیت است جائز گردد و انشاء الله تعالی چنانچه در بحر الرائق است و در صورتی که تبرع کند و ارث جائز افتد
 از خدیه صیت و باشد ثواب مرد و ارث را نیز کذا فی البیانی شرح الکنز و شرط در تبرع آنست که باشد ورثه
 از اهل تبرع (یعنی ورثه صغار و ران نباشند) پس جائز شود تبرع ایشان چنانچه در خزانه الفقهاء است
 و از تحقیق بالا بخوبی معلوم شد که برای وجوب خدیه بر و ارث در مذهب ما در شرط صیت یکی ماله بودن
 صیت دوم و صیت کردن میت بران فیس در صورت موجود بودن هر دو شرط و بولی میت است اجتناب
 ادای کفاره وی ثالث مال وی و نزد عدم آن لزومش نیست مسلمة درین جمله صور مراد بولی کسیست
 که باشد مراد و ولایت تصرف در مال میت بعد موت وی و ارث باشد یا وصی کذا فی البحر الرائق
 و الله اعلم بالافاق مسلمة آنچه گذشت که چون و صیت کرد لازم آید بر ورثه تنفیذ و صیت او از ثلث مال
 مرادش نیست که اگر و صیت نمود بقدر زاد از ثلث مال خود بر ورثه وی لازم نیست و آن مقدار زاد از ثلث

نیست واجب ز ثلث مالش بیش

چون و صیت کند بقدری خویش

و این وقتیست که باشد صیت را و ارثی اما اگر او را و ارثی نباشد پس نافذ گردد و صیت او از جمیع مال
 چنانچه در جامع الرموز است و مراد از ثلث مال که مذکور شد ثلث جمیع مال است ولیکن آن نیز وقتیست
 که نباشد در هر که دینی از دیون عباد تا آنکه اگر باشد دینی از آنها در ترک نافذ گردد و صیت از ثلث باقی مانده
 نه از ثلث جمیع مال کذا فی البرجندی شرح مختصر الوقایه مسلمة اگر لازم باشد بر صیت
 زکوة یا عشر یا نذر به مال یا انصیحه خدیه دهد ولی وی بمقدار آنچه بروی از وی قدر قیمت مانده است
 کذا فی الفتاوی الکامدی و همین حکم است اگر مانده باشد بروی دین خراج و جزیه کذا فی فتح القدر

صنایطه حسنه

هر چیزی که از عبادات بدنیة از صیت فوت شده باشد پس خدیه دهد ولی صیت از هر واجب
 از آنها مقدار صدقه فطر را غله باشد یا قیمت یا اطعام و بهتر آن چیز که از عبادات مالیة باشد چنانکه
 زکوة و عشر پس اخراج کند ولی صیت مقداری را که باقی مانده است بروی دو واجب است ادای
 آن بر دهنده وی و بهتر چیزی که مرکب باشد از عبادات بدنیة و مالیة چنانکه حج پس حج کند ولی صیت

از مال دی و مردی را که ازانی ابو مسلم جازست نفع قیمت در فدیہ کذا فی جامع الرموز و همچنین جازست نفع
قیمت در زکوة و کفارات و صدقه فطر و عشر و غیره یعنی در غیر حالت فدیہ کذا فی المصنف فی کتاب الزکوة
مسئله لابی است که کفاره ایمان از ده مساکین و جاز نیست دادن مسکین و احد را از ده از نصف صاع
گندم در یک روز بسبب ورود نفس بر هر مذکور درین کفاره بخلاف فدیہ نماز یا که جازست در آن دادن
چند فدیہ بیک مسکین کذا فی الشامی و در شرح فیه المصلی آورده که جازست نفع فدیہ صلوات کشره بسوی
فقیر و احد بیک بار بخلاف کفاره یقین و طهار و افطار یعنی هر یک کفاره را درینا قبض جدا گانه باید و اگر چنانچه
کفاره یقین یا طهار یا افطار را بیکسین بیک بار و به از یک کفاره جاز گردد و نه اذن جمله و همچنین جازست
تفریق فدیہ یک نماز و یک روزه بر مسکین بخلاف فدیہ کفارات که جاز نیست در انهدا و ان بسکینی کمتر از
نصف صاع کذا فی ما کاد فی الوصایا مسلم جازست خاص در فدیہ صلوات و صیام تلک اباحت هر دو
اگر اختیار کند تلک ابس بد به بمقابلہ هر یک نماز و روزه فقیری را نصف صاع گندم و یا صاع جو و غیره
و اگر اختیار کند اباحت را پس بخوراند بمقابلہ هر یک نماز و روزه مسکین و احد را در دو وقت برابرست
که رسد قیمت آن هر نصف صاع گندم را یا رسد و تقیید نمودیم بدو وقت خوراندن زیرا که فرق نیست
میان آن که هر دو خوراندن در وقت باحد باشد یا هر دو خفتن یا یکی غذا باشد و دیگری عشا یا یکی غذا
و دوم سحر باشد و یا عشا و سحر باشد اما خوردنی یک وقت پس کفایت نمی کند در وی چنانچه کفایت
نمی کند در کفارات و نیز تقیید نمودیم بیکسین پس اگر خوراند باحد مسکینی یا دو خفتن مسکین دیگر را جاز
نباشد مگر آنکه احاده کنند بر یکی اذن هر دو خوردنی دیگر را و لابی است از بودن هر دو خوردنی سیر کننده
تا آنکه اگر سیر باشد بیکسین قبل از خوردن طعام یا آنکه باشد رجبه غیر مراجع جاز نیست خوراندن
وی در فدیہ و لازم بود بدو که بخوراند در عوض آن مسکین دیگر را و اگر رجبه مراجع باشد جاز
گردد و ضرورت در نان جوین اذن نان خورشش تا ممکن گردد ایشان را استیفا علی اکل
تا مد شیع بخلاف نان گندمی کُلْ ذَلِكْ مِنْ ثَمَنِكَ اَلَا وَ سَطِلَ عَلَیْهِ السَّيْئِلُ

مسئله در یک روز
نصف صاع
بیک مسکین
در فدیہ نماز
یا طهار یا
افطار

در فدیہ
نماز یا طهار
یا افطار

فائده در بیان مصرف فدیہ

مصرف فدیہ بصورت صدقه فطرست پس جاز نیست دادن فدیہ مرمل خود را و نیز نفع خود را نه ملوک خود را
و نه باشی را و نه احد الا درین حد و بگیری را و همچنین جاز نیست دادن هر غنی را و جازست دادن فدیہ مرزومی را

در مصرف فدیہ

دری که مصرف فدی و صدقه فطر مصرف زکوة است مگر ذمی که وی مصرف است در ماسوای زکوة بخلاف حربی که وی مصرف نیست در جمیع کذا فی السراج الوداج و لجه الرائق و چون نگه جو از استقراض بلکه وجوب آن اکما حق از کتب معتبره دریافتی پس بطریق تفصیل استقراضات از ذمه اموات را بجان و دل محفوظ دار و ارواح مردمان خود را محفوظ کن که بعضی مصرف مال یسیر از بار عقاب کثیر و مذاب نارسیع و برود مهر بر ایشان را ربائی میسر میشود و باعث نجات در کات و موجب نیل درجات جنات ایشان میگردد و چون در دفع اذیات دنیوی و اذقارب خود میکوشند پس در دفع تکلیفات اخروی و از ایشان بطریق اولی که شنیدن لازم برای معا بجه بیماری دنیوی ایشان از دو اود و عا تر آرامی نه و برای ربائی ایشان از صد مهای نادر و وزخ ترا اتفاق و توجی نه با آنکه غرض این بتو نیز عا ند گردد اصل در عالمگیری برای برات دمیست طریق آسان در باب قضای فوائت بدین تفصیل آورده که اگر کسی بمیرد و بر وی صلوات فائست باشد پس پورنه نشود و میت کفاره آن کرد برای هر ناز نیم پیانه گندم داده شود و همچنین برای نماز و ترو هر یک روزه از ثلث مال وی و اگر مال را نگذاشته باشد پس و از ثمان وی نصف صلح گندم را (و یا یک صاع را از جو و غیره) و یا قیمت آن قرض گرفته میکنی را و بد پس آن میکنی آن غله را (یا قیمت آنرا) بر یکی از ور نه آن میت تصدق نماید پس آن دارش آنرا در فدی فوائت مرده باز تصدق میکنی نماید و هکذا تا آنکه بر ذمه میت هیچ نمازی باقی نماند (و نه روزه و غیره) و اگر وصیت بدان نکرده باشد مگر کسی از وراثت شرح بروی کند جائز است و هر نماز را نیم پیانه گندم دهد و اگر همه فدی نمازها را میکنی دهد جائز است بخلاف کفاره عین کفاره نماز و کفاره افطار است (یعنی که در آن بیک بار دادن میکنی را بجز از فدی یک روزه جائز نمی گردد پس اگر میکنی را دادن خواهد نوبت بنوبت دهد و در هر روز از نصف صاع را ادا و در هر روز کفاره عین میکنی را ادا و یک روز زیاده از یک فدی نهد و یا درین هر سه کفاره مساکن متفرق رقمت نماید و اسو طلم و همچنین ست در قر العتار حیث قال و لو لم یترک ما لا یستغفر و ادرکة یضعف صاع مشلا و ید قعق یعقیر فدی قعق العقیقیر للعقیر ثلثه و ثلثه حتی یتیم و در شامی زیر قول شلح رحمه الله یستغفر و ادرکة گفته که یا قیمت آنرا قرض گیر و در طریق سهل درین باب اینکه فوائت مرده را حساب کند و بقدر آن استقرار کند باین طریق که تمام عمر مرده را محسوب نماید پس دو از ده سال از عمر مرده و نه سال از عز زن کم نماید که اقل مدت بلوغ و ذکر و نیت این است **مسئله** سال آن مرده را حساب بپار

در تفصیل استقراضات از ذمه اموات

چنانچه در جامع الرموز است و لا خلاف آنکه اگر مستحسن بصلی ثوابه که الله و یبغی أن یفیدی
 قبل الذین و کان جائز بقدره و نیز معلوم باد که فدیة صوم در مین حیات از شیخ فانی جائزست چنانکه
 در آیت است اما فدیة نماز و غیره از هیچ کسی در حیات جائز نیست و بعد از موت بالاتفاق جائزست چنانچه
 در کور النصار است و کوفی عن صدقه فی مرضیه لا یتصحیح بخلاف الصوم و در عالمگیری
 آورده سید الحسن بن علی عن العبدیه عن الصلوة فی مرض الموت هل یجوز فقال
 لا و سید حمید الویری و ابو یوسف بن محمد رحمهما الله تعالی عن الشیخ الفانی هل یجوز
 علیه العبدیه عن الصلوة کما یحب علی من الصوم و کوفی فقال لا و ابن عبد الصمد
 أصحکم الله حاله میگوید که در باب اسقاط از میت طریق حسن طریق اهل پشاور و اهل خراسان است
 و آن اینکه طلباء و علمای مساکین و دیگر فقرا میسکین بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند
 می نشینند و یک نسخه کلام مجید را که وقت شده باشد قیمت فانی تا هزار درهم شلایستین نموده اگر آنان
 ولی میت باشند و الا قیمت موصوف از غیر که واقع میباشد گرفته بالای دیگر بابت فدیة قیمت باشند یا فله
 طغفون نموده می دهند ولی میت امام مقرر که مسکین و مستحق علیه درین باب میباشد متولی ساخته اجناس مذکوره را
 با قرآن شریف برای اسقاط بوی میدهند پس امام موصوف هر دو دست را بران اسباب موجه نهاد میگوید

مسئله اول در حق صیام مذکور گفتار است و دیگر حقوق باری تعالی از فقر الف و واجبات که بپوشانند
 حاضر درین وقت بطرف میت حاضر اشاره میکند لازم الادای بودند پس ظاهر از نشان مسلمان اینکه آنهم

را ادا ساخته باشند و اگر بعضی از وی فوت شده باشد یا بپوشانند میت التوجه بدرجه قبولیت رسیده باشند حالا
 وی (باز اشاره بطرف متوفی میکند) ادا ادای ما فاته بسبب موت عاجزست پس این قرآن شریف

که قیمتش هزار درهمست مثلاً مع این مال موجوده از ان حقوق توقیه که فدیة الزان در شرح صحیح میشود برای
 فراغت و در این حاضر متوفی بطریق فدیة ترا بخشیدم و کسی در طبقه پایین امام باشد آنرا می بخشد پس آن

مسکین ادا امام آنرا گرفته میگوید قبولش نمودم پس وی نیز آنرا به مسکین و دیگر که بپوشانند وی باشد می دهد
 و او را میگوید که بطریق اسقاط ازین متوفی ترا بخشیدم شکر و شکر تا آنکه دوره آن باز آن امام رسد آن

امام همین عمل تا سه بار مکرر بعمل می آورد و در آخر چون دوره آن با امام رسد امام با حاضرین دعای مغفرت
 و قبولیت فدیة از میت بخشد ولی میت را طلبیده آن مال و وفات آن را ادا و به میکند بعد از آن

و از مسلمانان که در کتب فقهی است

الان ادا اسقاط بران فانی

فانی

باید

آن مال را ولی میت بقضای موصوفین مقسوم می نماید و قرآن را اگر بقیعت عالی برای حیل از امام مجتهد یا غیر آن گرفته باشد باز با بقیعت معلومه اقاله می کند و اگر از آن خود می باشد تصدقش میکند یا از خودش میدارد

بیان الفاظ استقاط بر زبان افغانی که در مضافات پیشاور اکثر مروج است

هَر حَقِّ لَهُ حَقُّو قُدَّه باری تعالی نه چه که حرام الا دایه دمه دَیِّ حَاضِر مَتَوَفی بَاسَ لِه
صَلَوَاتُ لِه زُکُوه لِه صِیَامُ لِه نَدُّ لِه کَعَارَات اَفْلِه سَیْر و اِحْبَات بعضی به ده ادا کَرِی
وِی اَو بعضی به تیر قُوت شِوی وِی حَلَا دَیِّ لِه ادا مَافَات نه پَسِیب ده موت سره
حَاجَز دَیِّ اُوس په بَدَل که دَقِیص حَقُوق قُوت یُو کُن لِه حَاضِر مَتَوَفی نه چه فَدِیَه تیر شِیخ کَرِی
صَحِیْح کِی کِی د اقران مجتهد چه ده زَر و مَر و یُو مشلا قیمت لوی سره لایه ماله یَحِیْل ده
اسقاط سره ماناته فدیَه کَرِی دِی + هغه بل بیایا و اِی چه مَاقَبول کَرِی دَیِّ سَایِه طَرِیق
مَن کُور سره مانانه فدیَه کَرِی دَیِّ یَایِد و اِست که مَعْبُور د اَم اَبو خَیْفَه در صدقه فَرُو غِیر
صَاح عَرَاتِی ست و اِن اَز وِی تِن چار مَن ست و هَر مَنی دُور طَل پَسِی هَر صَاح هِشت رَطل ست
و هَر نِصْف صَاح چار رَطل و هَر طَلی بَست اِستار ست پَسِی هَر مَن شِری چِل اِستار ست و اَم اِستار
مَقدَر ست بَد اِهم و شَاقِیل تا بمِساب د اِهم پَسِی هَر اِستاری شِش نِیم دِرم شِری ست کما صَاح به نِ
شِرح المَجموع و اَم بمِساب شَاقِیل پَسِی هَر اِستاری چار نِیم شِقال ست کما فی شِرح الوَاقِیَه و البحر الرَاقِی
مَگر علامه جَلِیسی در حاشیه شِرح و قایِد گفته که اِین قول بعضی هَلاست و زود بعضی دِیگر هَر اِستاری چهار نِیم
شِقال ست و یک قِیراط یعنی بَست مَصْ شِقال و دِرمِغ الفِعار گفته که اِنچه در شِرح مَجموع و غیره گفته که هَر اِستار
شِش نِیم دِرم شِری ست آن نیز افاده می کند زیاده دِی قِیراط را و اِین ضعیف اَصْلَحَ اللهُ تَعَالٰی
مُشَافَهه میگوید که در کتب فقهِ هَر چَند که مَار حساب و وزن بَد اِهم و شَاقِیل ست فاما چونکه مَعارف در بلاط
قوله داشته است نه د اِهم و شَاقِیل لَند اِمن اِنفاذ صَاح عَرَاتِی را بَنوله داشته فاما بَیِّن میکنم اَر بَست مَعلوم است
که هَر طَلی بَست اِستار ست و هَر اِستاری شِش نِیم دِرم شِری ست پَسِی بَرِین حساب د اِهم طَلی یک صد وِی
دِرم شِری و د اِهم مَنی دِو بَست و شِصت دِرم شِری و د اِهم صَاح اِستار ست دِرم شِری و د اِهم یک صَاح
یک هَزار و چِل دِرم شِری می گنجد کما صَاح به فی اَحْکام دِی لِلا زَهدی و در شِرح غَر گفته که مَعْبُور دِی فَرُو غِیر
و زَنش یک هَزار و چِل دِرم شِری بوده باشد اِنتی چونکه اِین را د اِستی پَسِی بَد اِله در تَرغِیْب الصَلوة

الفاظ استقاط بر زبان افغانی

له موت بِلوت ده شایه می کند

در اندازه صاع

له شایه بِلوت د اِیله ۱۱۰ اندازه صاع بزرگ داشته

در بحث انجیله آورده که درم شرعی بوزن دهل ستماشه و چهار بود ربع جوست و برین حساب دوزنش
درم شرعی پنجاه و چهار توله و پنج ماشه و دو جو میشد و هر توله دوازده ماشه و هر ماشه شانزده جو میشد و اثنی
عشر نصف صاع عراقی بحساب توله یک صد و چهل و یک توله و شش شش و دو جو و زنا گنجینه میشد و توغیر این است

۱۳۲۳	از	تولد چوهارجو	یک سال و خورانی
۱۳	از	ماشقه	یک سال و نیم
۸	از	سرخ	یک سال و نیم
۲	از	دانه جو	یک سال و نیم
۴	از	دانه بزرگ	یک سال و نیم

ایضا تفصیل در دیگر

۱۳۳	از	تولد شازده بزرگ	نصف سال و خورانی
۱۳	از	ماش	یک سال و نیم
۳۴	از	دانه جو	یک سال و نیم

آنحضرت صلواتی بحساب شاقیل یک شمع عبدالحق بحدوث دلهوی در شرح صراط مستقیم در بحث صدقه نظر آورد که نصف
صلواتی دامن دست چپ استار و استار چهار نیم مثقال پس من عدد و هشتاد مثقال بود و پنجاه پس من
تقدیر نصف صلواتی سه صد و شصت مثقال بود و آنست که تو ضیع نصف صلواتی باز شاقیل و ابطال آنکه

[illegible]

نقصه بند اجساب تو اماست بدین فصل	من	از ۴۴ سیر	علاش	لفظا پندرسه
سیر شمار	از ۸۰ توره	ایضا	نمده	لفظا پندرسه
نقصه سیر	از ۴۴ توره	ایضا	نمده	لفظا پندرسه
لعل سیر لعلی پاؤ	از ۴۰ توره	ایضا	نمده	لفظا پندرسه
نقصه پاؤ	از ۱۰ توره	ایضا	نمده	لفظا پندرسه
لعل پاؤ	از ۵ توره	ایضا	نمده	لفظا پندرسه
لعل پاؤ	از ۳۳ شماره	ایضا	نمده	لفظا پندرسه
لعل پاؤ	از ۱۶ اجو	ایضا	نمده	لفظا پندرسه

نقشہ کفار ہائے نماز و روزہ مرد و زن مردہ از روی حساب یومیہ پانسی روز

[illegible]

تقدیر کارهای هر روز	تقدیر کارهای هر هفته	تقدیر کارهای هر ماه	تقدیر کارهای هر فصل	تقدیر کارهای هر سال	تقدیر کارهای هر ده سال
۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰
۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱
۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲
۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳
۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴
۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶
۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷
۱۸	۱۸	۱۸	۱۸	۱۸	۱۸
۱۹	۱۹	۱۹	۱۹	۱۹	۱۹
۲۰	۲۰	۲۰	۲۰	۲۰	۲۰

[illegible]

تاریخ شهادت	کفاره مردون	کفاره نمازی مرد	بیزان کفاره نمازی مرد	کفاره نمازی سنان	بیشانی در زمین مرد	شانی در زمین	شهادت نمازی	بیزان کفاره نمازی
۲۸	یک من ۱۰۰ ۳ ۸	۶ من ۱۰۰ ۳ ۸	۸ من ۱۰۰ ۳ ۸	۱۰۰ ۳ ۸	۱۰۰ ۳ ۸	۱۰۰ ۳ ۸	۱۰۰ ۳ ۸	۱۰۰ ۳ ۸
۲۹	یک من ۱۰۰ ۳ ۸	۶ من ۱۰۰ ۳ ۸	۸ من ۱۰۰ ۳ ۸	۱۰۰ ۳ ۸	۱۰۰ ۳ ۸	۱۰۰ ۳ ۸	۱۰۰ ۳ ۸	۱۰۰ ۳ ۸
۳۰	یک من ۱۰۰ ۳ ۸	۶ من ۱۰۰ ۳ ۸	۸ من ۱۰۰ ۳ ۸	۱۰۰ ۳ ۸	۱۰۰ ۳ ۸	۱۰۰ ۳ ۸	۱۰۰ ۳ ۸	۱۰۰ ۳ ۸

تقسیم کفاره نماز و روزه مردون مجرد از روی حساب یازده ماه و بعد از آن تا قصد سال

تاریخ شهادت	کفاره مردون	کفاره نمازی مرد	بیزان کفاره نمازی مرد	کفاره نمازی سنان	بیشانی در زمین مرد	شانی در زمین	شهادت نمازی	بیزان کفاره نمازی
۱	+	۶ من ۱۰۰ ۳ ۸	ایضا	۱۰۰ ۳ ۸	۱۰۰ ۳ ۸	۱۰۰ ۳ ۸	۱۰۰ ۳ ۸	۱۰۰ ۳ ۸
۲	+	۶ من ۱۰۰ ۳ ۸	ایضا	۱۰۰ ۳ ۸	۱۰۰ ۳ ۸	۱۰۰ ۳ ۸	۱۰۰ ۳ ۸	۱۰۰ ۳ ۸
۳	+	۶ من ۱۰۰ ۳ ۸	ایضا	۱۰۰ ۳ ۸	۱۰۰ ۳ ۸	۱۰۰ ۳ ۸	۱۰۰ ۳ ۸	۱۰۰ ۳ ۸
۴	+	۶ من ۱۰۰ ۳ ۸	ایضا	۱۰۰ ۳ ۸	۱۰۰ ۳ ۸	۱۰۰ ۳ ۸	۱۰۰ ۳ ۸	۱۰۰ ۳ ۸

خانوار شماره پنجم	خانوار شماره چهارم	خانوار شماره سوم	خانوار شماره دوم	خانوار شماره اول	بزرگترین خانوار
۵	+	۳۹ من ۳۲ مار ۳۲ تولد ۸ ماشه	ایضا	۳۵ من ۳۲ مار ۳۲ تولد ۸ ماشه	+
۶	+	۴۴ من ۳۰ مار ۳۲ تولد ۹ ماشه	ایضا	۴۲ من ۳۰ مار ۳۲ تولد ۹ ماشه	+
۷	+	۵۵ من ۳۸ مار ۳۲ تولد ۸ ماشه	ایضا	۵۰ من ۳۵ مار ۳۲ تولد ۱۲ ماشه	+
۸	+	۶۳ من ۴۴ مار ۲ تولد ۴ ماشه	ایضا	۵۵ من ۴۰ مار ۲ تولد ۱۰ ماشه	+
۹	+	۷۱ من ۵۲ مار ۱ ماشه ۶ جو	ایضا	۶۴ من ۴۹ مار ۵ ماشه ۴ جو	+
۱۰	+	۷۹ من ۶۲ مار ۲ تولد ۱۱ ماشه	ایضا	۷۱ من ۵۵ مار ۱ تولد ۱۰ ماشه	+
۱۱	+	۸۶ من ۷۲ مار ۸ ماشه ۸ جو	ایضا	۷۹ من ۶۲ مار ۴ تولد ۱۲ جو	+
۱۲	یک من ۱۳ مار ۳ ماشه ۱۲ جو	۹۵ من ۸۰ مار ۳ تولد ۹ ماشه	۹۱ من ۷۴ مار ۳ تولد ۱۲ جو	۸۵ من ۷۸ مار ۲ تولد ۳ ماشه	۸۸ من ۷۱ مار ۲ تولد ۱۲ جو
۲	۲ من ۲۴ مار ۶ ماشه ۸ جو	۱۰۱ من ۸۰ مار ۲ تولد	۱۰۳ من ۷۴ مار ۳ تولد ۹ ماشه	۱۰۱ من ۷۴ مار ۲ تولد ۹ ماشه	۱۰۳ من ۷۴ مار ۲ تولد ۹ ماشه

[illegible]

[illegible]

مَا أَقْبَلَ لَكُمْ حَقُّكُمْ اللَّهُ تَعَالَى اذْهَبْ كَمَا أَكْثَرُ مَرْدَمٍ وَهَاجِرٍ أَمْرٍ وَفِي رَأْيِ بَعْضِ جَمَالِ
 حَقِيقَةِ مَسْئَلَةٍ مِمَّا يَنْبَغِي وَازْخَانِ خَانَةِ سَازِ مَقْلَدِ اِمَامِ اَبُو حَنِيفَةَ رَحِمَهُ اَللَّهُ تَعَالَى اِنْ كُنَّا بِهِنَّ
 اَمْرًا وَاقْعَى وَنَفْسِ اَلْعَرَبِيِّ بُوْدَنِي اِزْ اَعْلَامِي مَعْبُورِينَ وَفَضْلِي مَجْمُوعِينَ هَذَا هَبْ وَبِغَيْرِ نَزْهِتٍ مَقُولِ كُنْشِي اِيْشَانِ
 نِيْزِ مَوْزُونِ مَعْتَدِينَ بُوْدَنَدُ حَسْبِ عِلْمِ خُودِ اَزْ اَحْوَالِ سَلَفِ صَاحِبِينَ تَحْرِيرَاتِ مُنَوَّدَةِ اَنْدِشِ بِهِنَّ جَمَالِ
 حَقِيقَةِ مُخَصَّرِ بُوْدَنِي اَوَّلِ اِيْنِكَ مَشَاجِ اِمَامِ عَظَمٌ كَمَا اِنْ اَنْتَانِ اِمَامِ هَامَمٌ اَعَادِيْثِ رِاسَمَاتِ كَرْدَةِ بُوْدِ
 بَغِيْزِ اَزْ مَحَابِرِ مَسْئَلَةِ نَفَرْتَابِعِينَ بُوْدَنَدُ وَجْهَ مَشَاجِ اَسَاسَتُهُ اِمَامِ عِلْمِ اَمْرٍ وَفَضْلٍ مَعْتَدِ اَمْرٍ اَزْ اَكْثَرِ
 بُوْدَنَدُ وَهَمِ اِيْنِكَ نَزْدِ اَمَامِ بِهَرُ وَاقْعَى اِزْ اَعْلَمِ حَدِيْثِ بُوْدِ چنانچه چنْدَ صَدَقِ بِرِ كَرْدَةِ اِزْ اَكْثَرِ حَقِيقَتِ بَاخُو
 مِيْدَ اَشْتِ سَوْحِ بَا وَجُوْدِ وَفَوْرِ عِلْمِ حَدِيْثِ وَاقْعَى قُلْتُ نَقْلِ حَدِيْثِ اِزْ اِمَامِ عِلْمِ اَمْرٍ بِدَوْحِ بُوْدِ اِيْنِكَ
 بَاشْتَقَالِ اِمَامِ بَا اَمْرٍ اَمْرًا زَرْوَايْتِ كَمَا اِنْ اَرَايْتِ وَتَدْوِيْنِ مَسْأَلِ دَوِيْنِ بُوْدِ دَوْمِ سَبَبِ كَمَا اِنْ
 اَحْقَاطِ دَوَايَتِ اِمَامِ اَمْرٍ اَعَادِيْثِ پَسِ دَرْ شَرْطِ رَوَايَتِ بِنَايَتِ صَعُوْبِ وَتَشْدِ وَفَرُوْهُ تَا اَنْكَ
 رَوَايَتِ بِالْمَعْنَى رَا نِيْزِ مَعْتَدِ نِيْزِ اَرُوْجَلَا فِ جَمْلَةِ مَعْتَدِينَ دِيْكَرِ اِيْشَانِ وَرَا اِنْ تَوْسِعِ مُنَوَّدَةِ پَسِ اَوَايَتِ
 بِالْمَعْنَى رَا نِيْزِ حَا زَرْوَايَتِ اَمْرٍ شَرْطِ حَقِيقَتِ اَمْرٍ وَنِيْزِ مِيْگُوِيْنَدِ كَشْدِ دَرْ شَرْطِ حَدِيْثِ بَدِيْنِ مَرْتَبَةِ كَمَا
 رَوَايَتِ بِالْمَعْنَى رَا نِيْزِ دَرْ سَتِ نِيْزِ اَرُوْ اِمَامِ رَاسْتِ كَرْدِ پَسِ دَرْ حَقِ وَاقْعَى مَوْجِبِ قَرَحِ مِيْ بَاشَدِ
 زَبَاحِ مَعِ كَخْلَافِ مَعْتَدِينَ سَلَكِ اِخْتِيَارِ كَرْدَةِ وَحَقِ دَرِيْنِ بَارَهْ اِيْنِكَ بِيَا عَثِ قُلْتُ بِنَايَتِ
 دَرْ عِلْمِ حَدِيْثِ اَعْدَمِ نَقْلِ اَزْ دَوِيْنِ مَعْتَدِ سَتِ وَرَنَدِ خُوْدِ چگونَه صَوْرَتِ بِنَدِ كَمَا بُوْدِ وَفَوْرِ عِلْمِ حَدِيْثِ
 رَوَايَتِ اَزْ دَوِيْنِ رَحْمَةِ اَسَدِ كَمَرِ اَيْدِ - بَيِّنْتُوْ اَرَحِمَكُمُ اللهُ تَوْجِسْ وَ اَعِيْشَ اللهُ

الجواب من جيلامى اهل دقا	جمله بگفت از ده الزام	بعد از اين هر كه سر بر آرد باز
چاره اش نيت جز بحر حسام	أَقُولُ وَبِاللَّهِ التَّوْفِيقُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّافِقِينَ كَايْنِ جَمْلَةِ اَمْرٍ رَا	
محققين از اجله شافيه و خفيه در كتب و رسائل خود در پنج ساخته مقرر مي نمايند و از اذن افاضل اطلاعي نباشد		
پس بسبب جهالت هر چه ميگويند محض بي جا است و بيا باعث تعصب ديده و دانسته از ان اخاف		
كرده باشند پس و متن اظلمه مقرر كنم شهادة عند الله بين الله را مصداق گفته باشند		
وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَفْقَهُ السَّيْلَ	ای آنكه خلاصه چهار ارگانی	
بشنو سخن و عالم روحانی	دیوی و دیوی و ملکی دانستی	در صورت هر چه غالب آمد آستی

الاجابة من جيلامى اهل دقا

در فتح از خیرات احسان علامه ابن حجر مکی شافعی آورده که هشتاد و یک فصل فقه در کتاب شایخ امام ابو حنیفه
 و ایشان بسیار اند که این مختصر گنایش آن نیست و در تحقیق از جمله مشایخ امام ابو حنیفه ذکر کرده اند که هفتاد و یک
 چهار هزار مشایخ را و بجز از امام ابو حنیف کسیر دیگر علمایین گفته که از تابعین مشایخ امام ابو حنیف رضی
 چهار هزار بودند پس غیر تابعی چه قدر باشند و کسانی که از امام ابو حنیفه اخذ حدیث و علم فقه کرده استعیاب
 آنان متعدد است و ضبط آنها ممکن نیست لهذا بعضی از ائمه گفته که کسی را از ائمه متسویین اسلام این امر
 میسر نشده چنانکه امام ابو حنیفه را از مشایخ و ملازمه نصیب شده و از جمله علماء و مجتهدین و شیخ کسان قدر
 لغز نیافته چنانکه امام ابو حنیفه و شاگردان وی برگزیده است از تفسیر احادیث شنبه و شنبه مسائل
 مستنبطه است و هم در خیرات احسان جای دیگر گفته مترک که أَخَذَ عَنْ كُرْبَعَةَ الْأَخِي شَيْخٍ
 مِنْ أَتْبَاعِهِ الثَّابِعِينَ وَتَحْيِيهِمْ وَتَرْكُهُمْ لَكَ وَكَرِهَ فِي طَبَقَاتِ الْمُحَافِظِ
 مِنَ الْحَدِيثِ ثَلَاثِينَ أَتَى مِنْ أَزْوَاجِ صَنَاتٍ مَعْلُومٍ شَدِيدٍ نَزْدَ بَعْضِ أَهْلِ ابْنِ حَجَرٍ أَنَّ
 حَفَظَ مَعْنِيَهُ بَعْدَ مَشَايِخِ وَبِجْهٍ چار هزار بودند و ایشان هر دو از اجماع شافیه و از ناقدین مؤرخین اند
 و در حدائق از شرح صراط مستقیم آورده که امام ابو حنیفه ماسوا از جماعت صحابه از سه صد نفر تابعین
 مشایخ خود سماع حدیث کرده و جمله مشایخ امام اعظم چهار هزار نفر بودند و جماعتی اسانده امام تبریز
 حروف تجوی جمع نموده است و مؤید این قول است ابنه امام شعرانی در جلد اول از میزان خود نوشته
 که من سه مسندات امام را دیده ام و در آنها هیچ یک حدیث را چنین نیافتم که در آنها بجز ائمه تابعین
 عادل و ثقه مثل یاسود و علقمه و عطاء و عکرمه و حماد و کحول و حسن بصری و مثل ایشان رحمهم الله کسی دیگر
 نیز روایت کرده باشد پس تمام روایات حدیث در میان ابو حنیفه تا رسول الله صلی الله علیه سلم عادل
 و ثقه اخذ است مختصرا چنانچه بالتفصیل در وجود دوم از هفده حدیث در باب پنجم سلسله دوم بیان نموده ام
 و در مسانید امام جمله مشایخ وی که بقول امام شعرانی جمله تابعین عدول اند قریب سه صد نفر است چنانچه
 در وجه ششم از هفده حدیث بیان نموده ام پس قول بسده صد مشایخ بودن امام از تابعین قول
 درست و معتبر است چیزی مخالف از روایات معتبر نیست و در تذکره الواعظین از امام شافعی در
 در وصف امام اعظم رحمه الله اشعار کرده چند آورده که شعر به از ان این است

ثَلَاثَةُ الْآلِافِ وَ أَلْفٌ شَيْخُوهُمْ

وَ أَصْحَابُهُ مِثْلُ الْجُيُومِ الثَّوَائِبِ

و آنچه در باب پنجم سلسله دوم از دست خوارزمی و غیره در باب تعداد مشایخ امام و متابع خفیه و شافیه
 بتجری در گذشته ملحوظ باید داشت پس ازین جمله نقول ثابت گشت که فحول علما بر چهار هزار مشایخ
 امام عظم شفق ماند و کسی از ایشان درین باره تردید و فکری ننموده نمیدانم که فرقه خفیه و اباییه چه قدر
 عداوت کلبه با سلف صاحبین عموماً و اباییه مجتهدین خصوصاً و امام ابو حنیفه امام مالکین و حجازیها افتاده که
 از اوصاف حمیده ایشان خواه نموده الحارمی آورند و کاری که از ایشان ممکن نباشد هیچ گونه نمی خواهند
 که دیگر صاحبان زمان موصوفت گرفته شد

آن بابو محصل از محمد تنگ داشت	تنگ فی بل تخم کین و دل بکاشت
ابو اکرم نامش بدو یو جعل شد	ای بسا اهل از حدنا اهل شد

فی الجمله یعنی از مشایخ امام که از نشا سیر علامت آمان است که جلال الدین سیوطی در تبیین الصیغه ذکر
 ایشان کرده که امام ابو حنیفه روایت کرد از ابی ابراهیم محمد بن ائشهر و اسمعیل بن عبد الملک بن ابی الخیر
 و جلیله بن سیم و ابی یونس الحارث بن عبد الرحمن الهمدانی و حسن بن عبد الله الحکم بن عتیبه و محمد بن ابی سلیمان
 و خالد بن طلحه و شیبیه بن ابی عبد الرحمن و زبید الیاسی و زید بن علقه و سعید بن مسروق الثوری
 و سلمه بن کبیل و سناک بن حرب و ابی یونس شاد بن عبد الرحمن القشیری و شیبان بن عبد الرحمن
 الثوری و طاووس بن کيسان و طریف بن سفیان السعدی و ابی سفیان طلحه بن نافع و قاسم بن
 کلیب و عامر السبع و عبد الله بن ابی حبیب و عبد الله بن دینار و عبد الرحمن بن هر مرز الا حرج
 و عبد العزيز بن رفیع و عبد الله بن ابی امیه البصری و عبد الملک بن عیسی و بن ثابت الاصبغی
 و عطاء بن ابی رباح و عطاء بن السائب و عطیه بن سعد العوفی و عکرمة بن ابی عباس و علقمة
 ابن مرز بن علی بن افر و عطیه بن الحسن الزواد و عمر بن دینار و عون بن عبد الله بن عبد الله بن
 ابن مسعود و طاووس بن ابی نبیسان و قاسم بن عبد الرحمن بن عبد الله بن مسعود و قتادة بن دعامة
 و قیس بن مسلم الجندی و عمار بن دینار و محمد بن زبیر بن علقمة و محمد بن السائب الکلبی و ابی جعفر
 محمد بن علی بن ابی طالب و محمد بن قیس الهمدانی و محمد بن مسلم بن شهاب الزهیری و محمد بن المنکدر
 و محمد بن یونس و محمد بن البطین و مسلم الحارثی و یونس بن عبد الرحمن و یونس بن علقمة و یونس بن علقمة

و ثوی بن عائشه و ناسخ بن عبدالله الحلی و نافع مولى ابن عمر و هشام بن عروه و ابو غنا الشیم بن حبیب
 الصفراء و ولید بن ربیع الخزومی و یحیی بن سعید الانصاری و ابو محمد یحیی بن عبدالله الکندی
 و یحیی بن عبدالله الجابری و یزید بن حبیب الفقیر و یزید بن عبد الرحمن الکوفی و یونس بن عبد بن
 ابی الجیم و ابو جباب الحلی و ابو حصین الاسدی و ابو زبیر الملکی و ابو السوادى و ابو عنان الثقفی ابی
 و ابو سعید مولى ابن عباس و ابو غفور العبدی و غیرهم رضی الله تعالی عنہم و بعد از این جمیع انقضی
 و در حدائق در تفصیل بعضی اساتذہ امام اعظم چنین رتبه نموده که بتدریس در اینک امام شافعی و
 حضرت امام اعظم تجارت خرید و فروخت را گذارسته بتحصیل علوم مشغول گشت تا آنکه علم کلام شارحیه
 زمانه شد پسر امام اعظم خیال آن نموده که صحابه و تابعین این علوم را نخوانده بلکه ایشان ازین چنین
 علوم مانعت نموده اند و بجز از علم شریعت و فقه در علوم دیگر خوضی نموده بدین خیال در پی تحصیل
 حدیث و فقه گشت چنانچه از چهار هزار شاخ از تابعین و کبار تبع تابعین فقه حدیث اخذ نمود
 که از ان جمله اسمای بعضی اساتذہ امام اعظم در ترتیب حروف تحتی حسب ذیل درج است
در حقیقۃ لاف ابراہیم بن مسلم العبدی البصری ابی عاصم بن عبد الرحمن بن محمد منتشر الاجید الهمدانی
 الکوفی ابراہیم بن مسلم العبدی البصری ابی عاصم بن عبد الرحمن بن محمد منتشر الاجید الهمدانی
 الکوفی ابان بن ابی عیاش فیروز البصری ابی عبیدہ بن العتب الضبی ابی یعقوب ابی السوار قال
 محمد البخاری الصواب ابی المالیہ ابی خویطر بن طریق ابی ماجد آدم بن علی البکری ابی بن ثابت
 بن عبیدہ الانصاری اسمعیل بن بطلول بن عمرو البصری المعروف بالمخون اسمعیل بن عبد الملک
 اسمعیل بن ابی خالد الاحصی اسمعیل بن ایوب اسمعیل بن عیاش معصی اسمعیل بن مسلم الملکی
 ابیوب بن عائذ الکوفی ابیوب بن تیمہ کیسان فتیان بن یحیی الباء بشر بن فزہ الکوفی
 بشر بن سلمان الکوفی بلال بن مرداس القرطبی بن بشر الکوفی باب التاء تمیم بن
 سلمه کوفی باب التاء ثابت بن السلم البنانی باب الجیم جابر بن زید ابی جابر بن
 ابی راشد الکوفی جامع بن شداد البخاری الکوفی جلیه بن سیم الکوفی جریر بن سعد الکوفی امام جعفر صادق
 بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب باب الحاء المهملة حاتم بن وردان البصری
 حارث بن عبد الرحمن الهمدانی الکوفی حبیب بن ثابت بن قیس حبیب بن ابی عمرة الکوفی حجاج بن ارطاة الکوفی حسن بن حسن

مکمل در تعداد سائلان علم و غیره

عنه اکمل السوار

عبد الله بن عثمان بن خيثم عبيد الله بن عمرو بن خض المديني عبد الرحمن بن حزام يعني عبد الرحمن بن هبلان
 ابن ثابت بن منذر بن عمرو بن حزام الانصاري عبد الرحمن بن هجر الاعرج المديني عبد الرحمن بن شميل
 عبد الرحمن بن عمرو الادزاعي عبد الملك بن اياس الشيباني الكوفي عبد الملك بن عمير الكوفي عبد الملك
 بن عمرو بن قيس الانصاري عبد الملك بن يسيرة السلمي الكوفي عبد الكريم بن ابى منتقل عبد الكريم بن
 ابى اتمارق عبد الاملى بن عامر الجبلي الكوفي عبد العزيز بن ربيع المكي نزيل كوفه عبد العزيز بن ابى رواد
 عتبة بن عبد الله الكوفي عثمان بن راشد عثمان بن عبد الله بن موهب التميمي عثمان بن عاصم الكوفي عدى
 بن ثابت الانصاري الكوفي عدى بن سعد عطاء بن ابى رباح عطاء بن يسار الهلالي عطاء بن اهلان
 البصري عطاء بن السائب الكوفي عطية العوفي الكوفي عطية بن الحارث الكوفي عكرمة بن عبد الله مولى
 ابن عباس علقمة بن مرثد الكوفي علي بن الاقر الكوفي علي بن الحسن البراد المديني علي بن مزيه عطاء بن زهير
 بن عبد الله الكوفي عمرو بن عبد الله الهذلي عمرو بن مرة بن عبد الله الكوفي عمرو بن شعيب بن عبد الله
 عمرو بن ذر الهذلي الكوفي حماد بن عبد الله بن بشار الجعفي عون بن عبد الله بن عتبة الكوفي باب
 الغين المججمة غالب بن المنذر الكوفي باب الفاء فرائس بن يحيى الهذلي الكوفي فزات
 بن ابى عبد الرحمن الكوفي فلان بن ابى داود باب القاف قابوس بن ابى ضبيان الكوفي
 قنادة بن دعامة البصري قيس بن مسلم الجبلي الكوفي قيس بن مسلم المدائني باب الكاف
 خير الرياح الاصم الكوفي كذا م بن عبد الرحمن الاسدي باب اللام لاجح بن غيزار اليماني ليث بن
 ابى سليم الاموي الكوفي باب الميم ميمون بن فضالة البصري مجاهد بن ابى سعيد بن عمير الهذلي
 الكوفي محارب بن دثار الكوفي محمد بن عبد الرحمن بن سعيد بن لؤي بن محمد بن بشر الكوفي محمد بن السائب
 الكلبي الكوفي محمد بن مسلم بن تدرس المكي محمد بن مسلم بن شهاب الزهري محمد بن علي بن حسين بن علي بن
 ابى طالب محمد بن يزيد الكوفي العطار محمد بن عبيد الله بن سليمان الكوفي محمد بن عمرو بن حسن
 بن علي بن ابى طالب محمد بن مالك بن المنتصر الهذلي محمد بن المنكدر محمد بن عبد الله النخعي محمد بن
 قيس بن مخزومه الهذلي محمد بن زبير الخطمي محمد بن سودة الكوفي مخول بن راشد الكوفي مزوق التميمي
 الكوفي مزاحم بن نصر بن الحارث الكوفي مسعر بن حبيب البحرى البصري مسلم بن سالم الكوفي مسلم بن
 صبيح الهذلي الكوفي مسلم بن كيسان الهذلي الكوفي مسلم بن عمران البطين الكوفي معاوية بن احيق

ابن طلحه مثنی بن عبد الرحمن بن عبد الله بن مسعود الكوفي مقسم مولى ابن عباس كحول الشامى مثنون
 العترة الكوفي منصور بن زاذان مثنون بن عبد الله بن المنذر مثنون بن دينار مثنال بن كحلج الاشعري
 الزهري مثنال بن عمرو الكوفي مثنال بن خليفة الكوفي مثنى بن ابى كثير الانصاري مثنى بن ابى عاصم
 الهمداني الكوفي مثنى بن مسلم الكوفي مثنى بن طلحة بن عبد الله التميمي مثنون الاحمر مثنون بن سياه
 البصري باب النعمان نافع مولى ابن عمر نافع بن درهم العبدي ابى البيثم الكوفي نافع بن
 عبد الله ابو عبد الله الكاظم نافع بن عجلان نافع بن محمد نافع مولى ابن عباس بن ميسرة بن حكيم بن
 معاوية ثوبان بن عبد الله باب الواو وال بن داود التميمي الكوفي واصل بن جنان الاسدي
 الكوفي وليد بن سريج الكوفي وليد بن عبد الله بن جميع الزهري المكي وليد بن مهران مولى عمر
 ابن الخطاب باب الهاء هاشم بن هاشم بن علقمة هاشم بن جبيب الصيرفي الكوفي هاشم بن
 الصراف هاشم بن عبد الرحمن بن عبد الله بن مسعود هشام بن عروة بن الزبير هشام بن حاندة
 ابن نصير الاسدي الكوفي باب الياع يزيد بن جبيب الفقركوفي يزيد بن ابى يزيد الاشك
 البصري يزيد بن عبد الرحمن بن ابى مالك الهمداني يزيد بن ابى ربيعة يزيد بن عبدة الاسدي
 يعلى بن عطاء الطائفي يونس بن محمد بن مسلم البغدادي يونس بن زهران يونس بن عبد الله
 ابن ابى فروة يحيى بن عمرو بن سلمة يحيى بن سعيد بن قيس الانصاري يحيى بن عبد جابر الكوفي
 يحيى بن عبد الحميد الكوفي يحيى بن عامر الكوفي الحميري يحيى بن جبيب بن ثابت الاسدي الكاظم
 الكوفي يحيى بن ابى حنيفة يحيى بن عبد الله بن معاوية المعروف بالاحم ابى حنيفة چونكه ابن اوتى
 پسترجان كه كسى را كه از ملائكة و شاگردان كالمين معتد بن چندان باشد كه امام اعظم را بودند
 (چنانچه ذكر ايشان در ماقبل گذشت) و از مشايخ و اساتذة محدثين تابعين وغيره چندانكه بندي
 از ايشان در بخار درج نمود پس بفرض تسليم اگر چه جمله مشايخ دى تا چهار هزار رسته تا هم خيال
 بايد داشت كه نزد دوى از علم حديث چه قدر سرمايه عظيم باشد پس چه جاى آنكه بشما دست جم غفيرة
 از شاهير علمائى نامدار ما سوا از فضلاى خفیه كه ايشان نيز همه عدول و ثقة اند از شافعية وغيره تحقيق
 پيوست كه بر آينه جمله مشايخ امام اعظم در علم مفرقه چهار هزار نفر بودند پس درين صورت قدسه
 باقى ماند دران كه شيخ عبدالحق محدث دهلوى در شرح صراط مستقيم نوشته و نيز ديگر علمائى بران نموده

در سالی هر نوع

جانبه اول دوم

که علماء گفته اند که نزد امام ابوحنیفه چند صدوق بودند که دران امام ابوحنیفه خاص احادیث مسووعه خود را بنده کرده بود چنانکه در حدیثی است و یکی روایت تقضی آن نیست که نزد وی علم حدیث نبود و همچنین قول بغیر از تعصب بے دین از کسی دیگر صادر نگردد بلکه همین تعصب ایشان و آل است بر عین کمالات و

وَإِذَا اتَّشَكَ مَدَّ يَدَيْهِ مِنْ تَأْقِصٍ فِيهِ الشَّهَادَةُ لِي بِأَنِّي كَأَمِلُ

پس آنچه علمای متقین در باب و فور علم حدیث و قلت روایت امام در وجه رایان کرده کی بیاعت شغل امام در اتم امرد بود لهذا از بدایت بروایت کثیر پرداخت و دیگر بیاعت نشد و در شروط نقل حدیث بسبب کمال احتیاط امام دران پس تفصیل در باب پنجم سلسله دهم وجه سوم و چهارم از هفده حدیث در گذشت در اینجا باید دید بنابران بر یک دو نقل از کتب معتبره در اینجا اختصار و در زیرم و آن اینکه علامه ابن حجر کی شافعی در خیرات احسان آورده و من ترجمه قضاة اعتنا به یا الحدیث فهو اقل الشافعی آمله او حسیده اذ کیف یتأتی لئن هو کذلک لایک استنباطه و مثل ما استنبطوا امین المسائل الی الی لا یحکم کثرت مع آنکه اول من استنبط من الأدلة علی الوجه المخصوص المعروف فی أصحابه عنه و لا یجوز اشتغاله بهذا الا کمیر که یظهر حدیثه فی الخارج کما ان ابابکر و عمر لما اشتغلا بمصالح المسلمین العامة که یظهر عنهما من روایة الحدیث مثل ما یظهر عن د و هما حق صغیر الصحابة رخص الله تعالی عنهم و کذلک مالک و الشافعی که یظهر عنهما مثل ما یظهر عن نفع الروایة کان من روضة و ابن معین لا شیغلهم باذ لایک الا استنباط علما ان کثرة الروایة بی مؤن الذم رایة لیس فیة کثیر من مدح بل عقده ابن عبد البر بلبا فی دینه ثم قال الکی علیهم فقهاء جماعة المسلمین و علما و هو د ثم الا کثیر من الحدیث به مؤن تفقه و لا تشد بترانجه یعنی هر کس که ظن قلت اعتبار امام ابوحنیفه با حدیث می برد پس درین ظن آن شخص سالیکار بوده و مسامحه کرده باشد باهل حدیث و یا بوجه حدیث این قول که باشد چرا که کسی را که چند حدیث حاصل باشد از وی این چنین استنباط مسائل بی شمار را چگونه ممکن و متصور گردد و با وجودیکه امام اعظم اول ائمان کسانی است که ایشان از ادله شریع بطور خاص که در حقیقه از ابوحنیفه مشهور است استنباط کرده است و از جهت این امر دهم در خارج حدیث

و جفت روایت از امام

از امام ابوحنیفه ظاهر نگشت چنانکه از ابو بکر و عمر و سبب اشتغال ایشان با هم امور مسلمین نیز ظهور
حدیثی که نگشت نسبت صحابه اودون از ایشان و همچنین است کلام در حق امام مالک و امام شافعی
علاوه آنکه روایت بعد از روایت مذکور است نزد فضیلتی جامع مسلمین چنانکه ابن عبد البر گفته است
روایت بی حدایت معتبر گرد و در جهان بوسیله

اما حال روایت و تبحر امام عظیم در علم حدیث بدین مرتبه بود که ابن حجر شافعی در قلماند نوشته که
حافظ احادیث نبویه مسلم یعنی امام عیش شافعی از امام ابوحنیفه چند مسائل پرسید امام او را از احادیث
نبویه مسلم جواب فرمود چون عیش چنان تبحر امام ابوحنیفه در علم حدیث دید گفت ای گروه فقها
شما طیب آید و ما محدثین عظام را نیم یعنی صرف امام و اویان و الفاظ احادیث را نمی شناسیم و مسائل
آن شما میدانید و در عقود و ابواب المصنفین این روایت را درین تفصیل آورده که علی بن عبد بن شداد
از عبید الله بن عمرو روایت کرده که من در مجلس عیش امام المحدثین بودم که شخصی در آمد و از وی
مسئله دریافت نمود عیش از جوابش متحیر ماند و هیچ جوابش نخرمود که درین اثنا امام ابوحنیفه در آمد
عیش گفت ای نعمان جواب این مسئله را بگو پس امام عظیم چنانچه میباید و میشاید جواب آن مسئله
گفت امام عیش از ابوحنیفه پرسید که از کجا استخراج این جواب نموده امام گفت اذان طایف حدیث
که تو آنرا این بیان کرده پس عیش گفت که ای گروه فقها شما شایسته است اطبا اید و ما صرف و دوا فروش
انتمی اما آنچه میگویند که تغلق و تشدد امام عالی مقام در شروط موجب ذم وی است سر اسطرلاب
بیجا است و نشانای آن جمالت معترض است از قواعد اصول حدیث چه که چون آنحضرت مسلم در باب
کذب بر نبی صلی الله علیه و سلم و عید فرموده که مَنْ كَذَبَ عَنِّي مُتَعِدًّا اَوْ لِيَتَّبِعُوا مُتَعِدًّا كَذَبُوا عَنِّي
و در حدیث دیگر آمده که كَذَبَ عَنِّي مَنْ كَذَبَ عَنِّي مَا تَتَّبِعُونِي پس جمله محدثین در باب روایت
از آنحضرت مسلم کمال احتیاط بکار برده و در وجهی سبب و عید مذکور دوم بیجا است آنکه در مسائل
دین بر اقوال آنحضرت مسلم منوط و مربوط است پس اگر قول مذکور در آن خطی یا بدین قیامت
و در و بزه آن بر ناقص باشد یا بران ایشان همه کمال سعی و جهد و جهد نموده در رفع کذب بر نبی مسلم
تس هر یکی از ایشان حسب ای خود در نقل حدیث نبویه مسلم شروط مایمان نموده چنانچه اکثر قواعد
اصول حدیث را همانا و بیست و هفت فرض فرموده و آن را در اصحاب کتب صحاح مته عموما و از صحیحین ضمیمه نموده

از خود روایت امام در حدیث

عاشق الله بن محمد

[illegible]

سخن چین را تو انم چاره کردن	که تا من خود گویم او چه چینه
ولی از مغربی نترسان برآمد	که او از خود سخن می آفریند

الاعمال

الاعمال

در فضائل امامان

که ایشان همه از کرامت عدول و تصانیف پسر و حتی کسانی که متصل اند با صاحبان پسر و حتی کسانی که پیوسته
 باینان پسر نام گرد و دروغ و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلعم خير من الدنيا
 قرني ثمة الذين يلو ثمة الذين يلو ثمة الحديث متفق عليه فرودا حضرت
 بهترین مردم اهل زمانه من اند یعنی صاحب پسر تا بعین که متصل و پیوست اند با صاحبان پسر تا بلع
 که متصل و پیوست اند با بعین و عن عثمان بن حصین قال قال رسول الله صلعم خير من الدنيا
 ثمة الذين يلو ثمة الذين يلو ثمة ثمة ان بعد ثمة ثمة ثمة ان لا يلو ثمة
 الحديث متفق عليه یعنی بهترین است من صاحبان اند پسر تا بعین پسر تا بعین و عن
 الله تعالی علیه السلام حسین پسر را ایند که بعد ازین قرن قومی خواهند بود که گواهی میدهند و حال آنکه ایشان
 گواهی کرده فی شهادتی بدانکه شیخ محدث دلموی در اشعة اللمعات تحت حدیث در باب مناقب صاحب
 آورده است که قرن چهارم باشد اهل زمان که تقاربت متقارن باشند و امری از امور واضح این است
 که متعبد طه معتبر در آن حدی معین از زمان نیست زیرا که قرن آنحضرت صلعم که صاحبان اند تا صد و ده سال
 بودند و قرن تا بعین از ششصد تا هشتاد و سال باقی بودند و قرن آنحضرت تا بعین از آنجا تا ششصد
 و صد و شصت سال و درین وقت ظاهر شد در عتقا و پیدا شد اشیا غریب و بدو استند فلا سفیر
 خود را و کشاد و معتزل و زباندار او سخن گفتند اهل علم بقول بخلق قرآن و تفسیر اشعار و فاحش گشت
 استقامات و نقصان پذیرفت احکام سنت روز بروز و ظاهر شد مصداق قول خبر صادق صلعم
 ثمة ان بعد ثمة ثمة ثمة چه نمک در انشای بیان افضلیت از ششصد تا اذان نیز و اوقات گشتی که بدو
 غیرت تا بی زنده ترست از غیرت تبی چنانکه غیرت ایشان نیز از جمله دیگر است و در جمیع مشیر
 پس بر حسب مضمون این احادیث و آیت کریمه بالضرورة معلوم گشت که امام همام مقتدی الامام آن
 منبع علوم جلی و غنی و آن برای اقتدا حق و حق و آن اسرار و ان شرح صفای العونی اما ناد مقتدا اما الامام
 ابو حنیفه الکوفی رضی الله تعالی عنهما و عن سائر السلفین بفضل الوفی بهترین اند ششصد تا مجتهدین و دیگر
 رضی الله تعالی عنهم چرا که در حق تنها تا بیست از میان ایشان نه کسی دیگر از ایشان پس بیشتر از ایشان
 تا بیست امام همام - فخر امام مفر امام صاحب السیام و اقیام رضی الله عنه بدلائل ظاهره و دلیلی باهر و قابل
 از نبوت و ادب و بی دین از بیست صاحب کرامت و غیر این قاطعه و قرین ساطعه از معرفت محالی و

و از تمیز در میان تعریف ایشان ابدی است تا که خد شند و سوسه باقی نماند مگر ناظر منصف غیر متعصب است
در تابعیت امام اعظم و انا قوال و امیدم قوم بخدیر اعراض نمایند که بجز از اتفاق و احکام دیگر کار ایشان
نیست پس میگویم که صحابی بنا بر قول اصح که مستطیعید طایر محمد بن و اصولین است مسلمانی است
که لغای آنحضرت صلعم کرده باشد در حالت اسلام خود اگر چه خطه باشد و باز هم در حالت اسلام مرده باشد
و لقا در لغت بمعنی دیدن است مگر در اصطلاح محدثین عام است از تنگ نشست با همی کرده باشند
یا با هم رفته باشند یا یکی دیگری رسیده باشد اگر چه کلام با همی نکرده باشند و داخل است حدین شاد و حدین
قصیدی و غیر قصیدی یکی مر و دیگری را اگر چه خطه باشد و اما تابعی کسی است که طاعات صحابی کرده باشد اگر چه
خطه باشد یا بر مذنب مجبور و مکر و رقت و دیدن تابعی صحابی را اسلام شرط نیست بطلان صحابه که کامر
و دیدن بمعنی علم است از جهالت و مانع از با همی و غیره چنانکه گذشت قال الامام الشافعی فی معتق
شرح صحیح مسلم فی فصل معرفۃ الصحابی و التابعین فاما الصحابی فکل مسلم راوی
رسول الله صلی الله علیه و سلم و لو خطه هذا هو الصحیح فی حدیث و هو مدعی الحدیث
حسب رأی عبد الله البخاری فی صحیحہ و الحدیثین کافی و ذهب عن یزید من أصحاب
النفی و لا یجوز الی ائمة (ای الصحابی) من طالع صحبته لانه صلعم و اما التابعی
فهو من یق الصحابی و قيل من یصحبه کما یلای فی الصحابی انهم و الیق فی القدر یصحبه
لاویة و فی الاضطراح اعرف قال ابن حجر یستغلان فی فی حجة النکر الصحابی من یق
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و مؤمنان به و مات علی ایمانهم ثم قال المستغنی
فی الشرح و المراد باللقاء اعم من الحاکمة و المناشاة و وصولی لحدیثهما الی الله
و ان لم یکن الیة و یدخل فیها و وجیه احدی و اما المعرف سواء کان ذالک بنفسه أو بقرینه
و لو خطه ثم قال فی المتن و الشرح و التابعین من یق الصحابی کذا یق و هو مراد من یساره
بقوله کذا یق باللقاء و ما ذکره کذا متف لایة و یحتمل ان یدعیه رسول الله علیه و آله و سلم
فانما خاص بالثمن صلعم و قال بعض المحققین فی الحاشیة و قد اشار الشیخ صلعم الی
الصحابة و التابعین بقوله طوبی لمن راى و طوبی لمن راى و طوبی لمن راى من راى
المحدثین حیث انکشف فی ترمذیون التابعین و غیره و الروایة اصحیة کلامه مختصرا

در تعریف صحابه

در تعریف تابعی

در تعریف صحابه و تابعی

سنة یک صد و نین گفته چنانچه علامه ابن اثیر جزیری در جامع الاصول فی احادیث الرسول
در حق وی نوشته مات سنة مائة و اثنین بمكة و هو آخر من مات من الصحابة
فی جنح الکرمین مکر متبر صبح قول اول است چنانچه در ابراز الفی نوشته و صحیح الذی سنة تسع
و مائة بلکه در زمانه تولد امام بعینه در کوفه یک دو صها نیز موجود بود و سیکه عبدالعزیز بن ابی
که بعد از وصال آنحضرت صلوات الله علیه وآله وسلم از مدینه منوره بطرف کوفه آمده و هم در آن جا
بنابر قول صحیح و مقبره سنة انتقال فرمود چنانچه علامه ابن اثیر جزیری در جامع الاصول در ترجمه عبدالله
ابن ابی اوفی نوشته که بول بالمدينة حتى قبض النبي صلى الله عليه وآله وسلم ثم تحول
إلى الكوفة و هو آخر من مات من الصحابة بالكوفة سنة سبع و ثمانین و قیل
سنة سبت پس بقول غیر مشهور عمر امام رضا در آن ایام هفتاد ساله بود و بنابر مشهور هفت ساله چنانچه طایفه
و دوم عمر بن حرث که ایشان نیز در کوفه آمده بودند و در آنجا مکه فی برآورده و در آخر و الی کوفه گشتند و هم در آنجا
باشند و قات نموند چنانچه در جامع الاصول در حق وی نوشته انخذ بالكوفة فمات و اولی مائة
الکوفة و مات بها سنة خمس و ثمانین لهذا فحول علماء در روایت امام از صحابه
کلامی است اگر چه عند المتقین آن هم ثابت است چنانچه بفضل تعالی تشریف می آید مگر در روایت امام
مر صحابه را جمله متفق اند اگر چه در عدد ایشان مخالفت با همی داده یافته فاما در روایت امام در حضرت
انس بن مالک را که صحابی جلیل القدر است هیچ شکی نیست و نه کسی را اختلافی چنانچه علامه مرزبی
در تہذیب الکمال و یافعی در مرآة الجنان و امام قزوینی در کاشف و قدس سره نوشته رأی انسا
یعنی امام ابو حنیفه حضرت انس را دیده و حافظ ابن حجر عسقلانی در تہذیب التہذیب نوشته
العثمان بن ثابت أبو حنیفة الکوفی مؤلفی بنی نعيم الله و قیل انہ من ابناء کوفایس
تمامی انس بن مالک است و ازین روایت حافظ ابن حجر عسقلانی وضع شد آن اعتراض که منکرین
از تقریب می آرند که امام را در تقریب از طبقه سادس نوشته فافهم و تشریحش انشاء الله مقرب می آید
و نیز علامه ذہبی که امام من رجال است در تذکرة الکفاة این روایت را باین تفصیل نوشته مؤلفه سنة
ثمانین رأی انس بن مالک غیر مرة لسا قادم علیہم الکوفة مرارا لئن سفید
حق سیف بن جابر انہ سمع ابا حنیفة یقول یعنی ولادت امام در شش و قمع یافته

در حق وی نوشته مات سنة تسع و مائة

در حق وی نوشته رأی انس بن مالک

و چونکه حضرت الشیخ در کوفه آمده بود ازین باعث امام دریا چند مرتبه دیده بود چنانچه ابن سعد زینب
 ابن جابر روایت کرده که من خود از امام ابو حنیفه این را شنیده ام انتی و این ابن سعد که تذکره
 الحافظ امام ذهبی از وی روایت کرده مصری است بهصره امام ابو حنیفه و امام شافعی است حافظ صاحب
 لمعات نامش محمد بن سعد است حافظ ذهبی در کاشف در حق وی نوشته که محمد بن سعد کاتب مولی
 بنی هاشم صاحب لمعات بود و حافظ صدوقی روایت حدیث از هشتم و سفیان بن عیینه می کند
 و از وی حدیث بن ابی اسامه و ابن ابی الدنیا و در سنن دوسه و صد و سی و هفت نمود انتی و چونکه در قاضی امام
 باصحابه شک و تردید نیست لهذا در فتح البیین از قاضیه ابر آورده که از علایقه است در ارضی و ابن سعد
 و خطیب و ذهبی و ابن حجر و طی علقی و شیوطی و علی قاری و اکرم سندی و ابوشامه و حمزه و ابی و جزی
 و قزوینی و ابن حجر و مشعل صاحب کشف الکشاف بتناهی بودن امام ابو حنیفه تصریح کرده اند و هر که
 از ایشان انکار کرده محض از روایت امام صاحب اصحاب است نه از تابعیت و دیدن وی من بعضی صحابه را
 اگر چه جامع دیگر از محدثین و مؤرخین تصریح با نبات روایتش نیز کرده و نقل عبارات ایشان ابو جبر
 طبری کلام ترک نموده و ما هر چه نقل کرده ایم بعد از دیدن این کتابها نقل نموده ایم و مجرد اعتماد بر نقل
 دیگران نقل آن نموده ایم و هر که همین کتابهای مذکوره را ببیند تصدیق نقل من بخوبی نماید و اما اقوال
 نقضی ما و محمد بن عبد الله بن علی خاص مدین باره پس بے شمار است و هر که از مؤرخین از تابعیت امام انکار
 نموده آن شخص در اعتماد و ثواب حفظ و وسعت نظر بر تیره همین شش تن تابعیت امام هرگز نرسد پس
 قول وی را در جنبه قول همین شش تن اعتباری نیست که قول منکرمعارض قول همه ایشان و با خصوص
 همین شیخ الاسلام امام ذهبی که زنده بود و من نقل وی معتبر است و میگویم حافه عسقلانی در شرح عقیده الفکر در حق
 وی گفته قال الذهبی و هو من اهل الاستیفاء و هو الشایم بن نقیة الزجالی و شاه عبدالعزیز دهلوی
 در حق وی در بستان المحدثین گفته که ذهبی معتبرترین مؤرخان اسلام است اگر تنها تصریح بتناهی بودن
 امام اعظم کرده پس این قول وی برای مدعیه قول حق کنندگان کافی بود پس چه جای آنکه با قول نامطمئنی
 موافقت کرده است امام الحافظ ابن حجر عسقلانی و مؤرخان و محدثان و امام عسقلانی و امام حلال الدین
 سیوطی و مؤرخین امام یاقعی و غیرهم رحمهم الله و نیز سبقت نموده بطرف آن خطیب و ارضی و حال آنکه
 میدانی تو حالت خطیب و در ارضی را که ایشان از ایمه کاتبین و از معتبرین مسندین اند و ما بسوی ایشان

نقل از امام ابو حنیفه و از صحابه و از تابعین و از معتبرین مسندین

و دیگران هم تصریح این امر نموده پس برای منکر هیچ امری باقی نماند بغیر از اینکه تکذیب این ثقات علیه پس
 این امر شایع اگر از وی واقع شود پس درین باره با وی جای سخن نماند و یا اقوال ادنی را بر اقوال اعلا و
 و اقدم دارد و درین صورت ترجیح مرجوح و ضمیم امر متوجع لازم می آید و شناخت آن از بی غیر است پس
 اسید از علمای مضمین بعد از ملاحظه این تصریحات اینکه در تابعیت امام بهائیم اقوال همین قول امام از همان
 نظر ریگان نگذارند و در انکار از تابعیت امام عظمه انکارنا اقوال همین حفاظ لازم می آید و ائمتنا بحقیق
 آن یثبته اتقی کلام صاحب الفتح اگر چه محلا از عبارات سابقه بطریق حسن تابعیت امام از بعضی ظاهر گردید
 مگر برای تفصیل درین محل متصل عبارات و تصریحات بعضی فضلاء کا ملین و ائمه مؤرخین لابد می آید
 پس بدانکه جمیع غیر از محققین و جمعی از اجداد محدثین قائل اند به تابعیت امام بهائیم و روایتی در میان
 صحابه را رفته اگر چه در روایت امام رضا صاحب رحم اختلاف با همی کرده و عند تحقیق آن هم ثابت و متحقق
 می آید آنکه الله تعالی پس ذکر بعضی از اقوال ایشان درین مقام اینکه مولوی عبدالحی در ابراز انصاف آورده که
 بعضی از انان ابن سعدت و امام ذبی رحمة الله تعالی چنانچه امام ذبی در تذکره الحفاظ و ترجمه امام عظم
 گفته مولد کاسته قنایین رای آتش بی مایلین غیر مترقبه لقا قیدم حکیمه لکوفه سواک
 این سید بن سید بن جابر که سیم یکا حقیقه نه یعولم اتفه یعنی پیدایش امام عظم در شش
 هشتاد و پنج شده و بدوی رحمة الله تعالی حضرت انس بن مالک صحابی را رواه کرده و آنرا حضرت انس
 برایشان در کوفه روایت کرد این را ابن سعد از سیف بن جابر گوید و امام ابو حنیفه بقوله شنیده یعنی
 بمش خود او زبان مبارک امام صاحب شنیده پس دیدن امام صاحب مرا نشنیدم جای آنکه باها
 اثبات تابعیت امام کافی و دوانی است چنانچه از تعریف تابعی صحت هوید است پس چه جای آنکه باها
 دیدن امام رضا مرا نشنیدم و نیز امام ذبی رحمة الله تعالی گفته رای آتش دیدم امام رضا مرا نشنیدم
 و بعضی از انان بن خلیف بغدادی و امام نووی اند که ایشان هر دو نیز نص کرده و تصریح نموده بر بیعت امام
 ابو حنیفه از تابعین چنانچه امام نووی در تذکره میل لاساء و اللغات گفته قال الخطیب البغدادی فی
 الشارح هو ابو حنیفه التمیمی امام آتش آید التمیمی و فقیه اهل العراق را می آتش می
 میالین رفته و بعضی از انان و از طغی است و ابن جریر که ایشان هر دو نیز باین تصریح کرده و اقرار نموده
 چنانچه ابن جریر می آید و العلل للفتاحیه فی الاحادیث الواحیه فی باب الکفالة بربق المنقضا آورده

در اثبات تابعیت امام رضا علیه السلام

در اثبات تابعیت امام رضا علیه السلام

در اثبات تابعیت امام رضا علیه السلام

قَالَ لَدَا طُغْيَانٍ كَرِهَ سَمْعَ أَبِي حَنِيفَةَ أَحَدَ امْرَأَتَيْنِ الصَّحَابَةِ قَامَا رَأَى أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ يَحْيِيهِ
 مَعَهُ دَارَ قُطَيْبٍ كُنْتُ رَأَى ابْنِ أَبِي حَنِيفَةَ إِذْ يَسْجُ كَسَ إِصْبَاحَهُ سَاعَتَ مَكْرَهُ هَرَّ أَيْدِيهِ انْشَبَّ بَنُ مَالِكٍ مَعَهُ رَضَا
 بِشَيْءٍ خَوْفٍ وَدَوْدَةٍ وَمَا شَدَّ ابْنَ جَلَالِ الدِّينِ سَيْوِيٍّ فِي دَرَبِ بَيْضِ الصَّغِيرَةِ مِنْهُ نَقْلُ كَرِهَتْ أَنْ تَسْمَعَ
 لَدَا طُغْيَانٍ يَقُولُ إِنَّ أَبَا حَنِيفَةَ كَرِهَ سَمْعَ أَحَدِ الْحَوَالِي وَبَعْضُ أَهْلِ الدِّينِ الْعِرَاقِيِّ
 وَابْنِ جَرِيرٍ عَقَلَانِي أَنْكَرَ قَوْلَ ابْنِ شَرَبٍ هُوَ رَأَى أَحَدَ طَائِفَةِ خَاتَمِ الْخَطِّاطِ جَلَالِ الدِّينِ سَيْوِيٍّ وَرَبِّ بَارِ
 وَبَيْضِ الصَّغِيرَةِ نَقْلُ كَرِهَتْ فَالْقَدْ وَقَعَتْ عَلَى قُتَيْبٍ رَفِيعَتْ إِلَى الشَّيْخِ وَالَّذِينَ الْعِرَاقِيِّ
 هَلْ رَأَى أَبُو حَنِيفَةَ عَنْ أَحَدٍ مِنَ الصَّحَابَةِ وَهَلْ يُعَدُّ فِي التَّابِعِينَ فَأَجَابَ بِإِثْبَاتِهِ
 لَمْ يَصِحَّ لَهُ رَوَايَةٌ عَنْ أَحَدٍ مِنَ الصَّحَابَةِ وَقَدْ رَأَى أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ فَمَنْ يَكْتَلِفُ بِحُجْرَةٍ
 رَوِيَةِ الصَّحَابَةِ يَجْعَلُهُ تَابِعِيًّا وَرَفَعَ هَذَا السُّؤَالَ إِلَى الْحَافِظِ بْنِ حَجْرٍ فَأَجَابَ
 بِإِثْبَاتِهِ أَنْ رَأَى أَبُو حَنِيفَةَ رِجَالًا مِنْ جَمَاعَةِ الصَّحَابَةِ لَكَتَهُ وَلَدًا بِالْكَوْفَةِ سَنَةَ ثَمَانِينَ
 وَبِهَا يَوْمَ مَيِّتَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي أَوْفَى فَإِنَّهُ مَاتَ بَعْدَ ذَلِكَ وَبِالْبَصْرَةِ يَوْمَ مَيِّتَ أَنَسُ بْنُ
 وَقَدْ أَمَرَ كُنْتُ سَعْدُ بْنُ سَعْدٍ الْأَبَّاسِيُّ بِهِ أَنَّ أَبَا حَنِيفَةَ رَأَى أَنَسًا وَكَانَ عَزِيمًا هَذَيْنِ مِنَ
 الصَّحَابَةِ يَعُدُّ قَوْلَهُ مِنَ الْبِلَادِ أَحْيَاءَ وَقَدْ سَمِعَ بَعْضُهُمْ جَزْءًا مِنْ مَآوَرَادِهِ مِنَ الْبِلَادِ
 أَيْ حَنِيفَةَ عَنِ الصَّحَابَةِ وَكَانَ لَا يَخْتَلُفُ أَسَادُهُ مِنْ صُغُفٍ وَالْعُقَدُ عَلَى أَدْلَاكِهِ
 مَا تَقَدَّمَ وَقَدْ رَوَيْنَاهُ لِبَعْضِ الصَّحَابَةِ مَا أَوْزَدَهُ ابْنُ سَعْدٍ فِي الطَّبَقَاتِ فَهُوَ
 يَعُدُّ الْأَوْثِقَارَ مِنَ التَّابِعِينَ وَكَوْنُ ثَبُتِ ذَلِكَ يَحْدِثُ مِنْ أَيْمَةِ الْأَمْصَارِ لِلْعَاصِرِينَ
 لَهُ كَالْأَوْثَرِ اعْتَمِدَ بِالشَّامِ وَالْحَمَّادِيُّ بِالْبَصْرَةِ وَالثَّوْرِيُّ بِالْكَوْفَةِ وَالْإِمَامُ مَالِكٌ
 بِالْمَدِينَةِ وَمُسْلِمٌ بْنُ حَالِمٍ بِالزَّيْتُونِ فِي مَكَّةَ وَكَوْنُ ابْنِ سَعْدٍ فِي الْأَمْرِ بِالشَّامِ
 مَا حَصَلَ شَيْءٌ أَنْكَرَ جَلَالِ الدِّينِ سَيْوِيٍّ هَرَّ أَيْدِيهِ وَاقْتَرَفَ شَرًّا بَرَفَتْهُ كَدْرَانِ سَوَالِ الْأَشْخِ وَلِ الدِّينِ
 عِرَاقِيٍّ كَرِهَتْ شَدَّ بُوْدُ كَرِهَتْ أَبَا حَنِيفَةَ رَوَايَتِ ابْنِ سَعْدٍ بِإِثْبَاتِهِ وَابْنُ مَالِكٍ مَعَهُ رَضَا
 شَرُّهُ يَشُوْ دَرَسَ جَوْلُشَ بَيْنَ الْخَطِّاطِ فَرَوَاهُ لَنَا رَوَايَتِ صَحِيحَةٍ زَيْدَةٍ كَرِهَتْ ابْنِ سَعْدٍ بِإِثْبَاتِهِ
 بَنُ مَالِكٍ رَوَاهُ هَرَّ أَيْدِيهِ بِإِثْبَاتِهِ بَيْنَ الْحَوَالِي وَبَعْضُ أَهْلِ الدِّينِ الْعِرَاقِيِّ
 ابْنِ شَرَبٍ هُوَ رَأَى أَحَدَ طَائِفَةِ خَاتَمِ الْخَطِّاطِ جَلَالِ الدِّينِ سَيْوِيٍّ وَرَبِّ بَارِ

ازان چهار صنف بود که امام ابو حنیفه جماعتی را از صحابه در یافته چرا که و شی در کوفه در پیشنه نشسته و تولد یافته و در کوفه
 در ان ایام عبد الله بن ابی اوفی صحابی مشهور بود چرا که و شی بعد از ان وفات یافته و در بصره در ان ایام
 حضرت انس مشهور بود و تحقیق ابن سعد بسند کاتبان دیده آورده (چنانکه ذکرش در قبل کرد و شی)
 که هر آینه امام ابو حنیفه حضرت انس را دیده و حالانکه بنیازین و صحابه دیگر صحابه نیز در چند شهر ازنده
 بودند و تحقیق بعضی از فضلا رساله مستقل در روایات امام ابو حنیفه از صحابه رضی الله تعالی عنهم جمع کرده
 و لکن در اسناد آن ضعف است پس سخن معتمد در باب ادراک امام ابو حنیفه صحابه را تحقیق ما اقتضای
 کافی است سخن معتمد در روایت امام مریض صحابه را آنست که دارد کرده است ابن سعد در طبقات خود
 پس امام ابو حنیفه بدین اعتبار از تابعین است و این امر هیچ کسی را از ائمه شریک معاصرو هم زمانه امام
 ابو حنیفه بودن ثابت نشده مانند او را شی در شام و حماد شی در بصره و توری در کوفه و امام مالک مدینه
 و مسلم بن خالد زنجی یمنی شیخ امام شافعی رزم در مکه و لیث بن سعد در مصریت

درین ست روز از کس تا کس که دیگر نشاید چون یاستن

انشی کلام صاحب ابرارانی و میگویم که بعضی از انان ابن طاہر صاحب البحار است
 که دی نیز یک از ائمه نقل است و تذکره الموضوعات بروایت دارقطنی گفته قال الله طلقی ثم یکن
 ابو حنیفه أحد امین الصحابة الثمناوی انسابه یعین و کلمه کیستعینه انتم یعنی بخشم خود
 امام ابو حنیفه حضرت انس را دیده مگر ساعت از وی نکرده امی مختصرا و بعضی از انان سند مؤخرین
 مستدرکاتین امام باقری است چنانچه در مرآة البیان در حوادث سلسله خمیس و مائة گفته و فیها کوفی
 فقیه العراقی الامام ابو حنیفه الثمناوی بن ثابت الکوفی مولد سنة ثمانین و مائة کوفی
 انساب و رواه عن عطاء بن ابی رباح و طبیقة و کان قد ادرك اربعة من الصحابة
 هم انس بن مالک بالبصرة و عبد الله بن اوفی بالکوفة و سهل بن سعد
 بن اجدی بالمدينة و ابو الطفیل عامر بن واصل بمكة انتم مختصرا یعنی در سنه
 یک صد و پنجاه امام ابو حنیفه وفات کرده و بود تولد و شی در سنه هشتاد و دید و شی حضرت انس را در روایت
 کرد از عطاء بن ابی رباح و از هم طبقه و معاصرین و شی و چهار صحابه را در یافته که یکی انس بن مالک است
 در بصره و دوم عبد الله بن ابی اوفی است در کوفه سوم سهل بن سعد الساعی است در مدینه چهارم طاهر بن یونس

کتاب فی فضله

در اثبات ائمه اربعین علیهم السلام

در کما تنسی و بعضی از ائمان خلف المتقدمین سند المتأخرین ماطلی قاری است چنانچه در رساله
 تسخیر القهرا و تحقیق آورده و آنکه از امام ابی حنیفه من بین ائمه و المجتهدین من یخص
 بکونه من الشایعین مدون مجرب یا یفارق العکاء المقتدرین مانع درین معام
 در منسبت گفته و آنچه غیبی در حق امام است بصحبت قائل گشته بر قدرت زبیده که مخالفت تحقیق است
 و بعضی از ائمان علامه میرزا است که در تفسیر الکمال در حق امام گشته ترائی نشاء و بعضی از ائمان
 یحیی الاخیان و اشراف الافان شیخ الاسلام علامه ابو محمد بن احمد الحسینی است که در حقه القدری شرح المعجزات
 در باب من ذکر تراکب مشهوره که آیه من اخرج جنینا آورده که تفصیلش در مدار الحق موجود است و حاصلش غیر
 اینکه قول الامین ابی اوفی نام وی عبد الله است و در کوفه فارسی است کسی که در آخر وفات یافت این ابی اوفی
 بود که در شش پشاد و هفت رجعت نمود و وی بنی محمد تعالی عنه یکی از ان اصحاب است که ابو حنیفه ملاقات
 نموده در ولایت مازنی کرده و القانی من بطرف قول منکر متعصب و عمرا ابو حنیفه در آن وقت هفت ساله
 بود اتقی پس قول علامه حسینی که هیچ اتفاق من بطرف قول منکر متعصب اشاره است بسوی اتفاق
 علای معتبرین غیر متعصبین بر تالیفات امام عظم چنانچه گذشت و نیز اشاره بآن است که منکر تالیفات امام
 متعصب است در منصف پس بر قول متعصب عبارتی نیست که گوی گفت تراکب من دن باکی نیست
 پس نیست کمان مرتبه در شکله | طعن فحاش بکار حق خورشید بد | سنگ مهمل کجا قیمت گوهر بشکند

و بعضی از ائمان نقیه تالی محمد شکر ای علامه ابن حجر علی شافعی است چنانچه در فتاوی الحقیان
 فی مناقب النعمان آورده که عبارتش بالتصریح در مدار الحق موجود است و حاصلش اینکه وی چهار تقریر
 از صحابه دریافت و بجهت خود بضمیمه کرده ازین گفته که آن چهار کس انس بن مالک و عقبه السدین ابی اوفی
 و سهل بن سوده و ابی الفضل باغرضی الله تعالی عنهم و بعضی گفته اند کسی را دیده مگر زان ایشان او را یافته
 مگر هیچ و عدم قول اول است اتقی و بعضی از ائمان امام معانی است که در کتاب انساب گفته که ابو حنیفه
 نعمان بن ثابت بن نعمان بن مرزبان انس بن مالک را دیده اتقی را بمطارد مدار الحق چهارش مکرر است
 و بعضی از ائمان صاحب تفسیر شافعی است که در شرح مجمع بحادی در باب وجوب الصلوة فی الیقاب
 در حدیث سئل رسول الله صل الله علیه و سلم عن الصلوة فی قنوب و ایه امام عظم را
 در مدرو تا بعین ذکر کرده چیست قال یوهذا امل حب المومنین الصلوة کما یحبون یجلسون فی قنوب

در حدیث شریف ماطلی قاری
 در حدیث شریف ماطلی قاری
 در حدیث شریف ماطلی قاری

در حدیث شریف ماطلی قاری
 در حدیث شریف ماطلی قاری
 در حدیث شریف ماطلی قاری

است که گفت کس بود که این است پس بر حسب قول اهل اشیان این است انس بن مالک بن عبد الله بن نسیب بن عبد الله بن
 حاض بن جریز بن بدی و چهار بن عبد الله و عبد الله بن ابی اونی و دلائل بن سماع و عائشه بنت عجره و بموجب قول ثانی چنانچه از ایشان
 خارج است و بموجب قول ثالث مقل بن یساف نیز در ایشان داخل است و اما ابو الطفیل در بعضی قول
 داخل است انتهى کلامه ترجمه باس الحسین رئیس المتقین ملا علی قاری در طبقات خفیه آورده قد ثبت
 روایت بعضی الصحابه و اختلاف فی روایتهم عنهم و المعتمد ثبوتهما کما یکتفی فی سند
 الانام شرح مستدرک الامام حال استاده ابی بعضی الصحابه الاکرام فهو من التابعین
 الاعلام کما ترجمه به العلماء الاعیان داخل تحت قوله تعالى والذین اتبعوه من
 یأخسان و فی عنقه قوله علیه السلام خیر القرون قرنی ثم الذین یلوهم رواه
 الشیخان انخی ماضی اینکه دین امام عظم رح مر بعضی صحابه را با تحقیق ثابت است و اختلاف
 دین است که امام از صحابه روایت کرده است یا نه لیکن معتبر روایت امام است از صحابه چنانچه این را
 در سند الانام فرج حسنه الامام بخوبی ثابت کرده ام پس و سماعی الله تعالی عنا و عنه از تابعین اعلام است
 چنانچه علای اعیان تصریح این امر کرده و داخل است در قول حق تعالی والذین اتبعوه الا ذیه
 و در حدیث خیر القرون - الحدیث انخی و در رد المحتار از آخر فیه المفتی آورده که تحقیق
 این من صحیح است که امام ابو حنیفه از هفت کس صحابه حدیث را شنیده است انتهى ترجمه و نیز در شامی
 آورده که بعضی از فضلا گفته که هر آینه علامه طالش کبری بسیار از روایات صحیحین آورده که از ان
 سماع امام ابو حنیفه از حضرت انس بن مالک ثابت است و حال آنکه مثبت بر نانی مقدم است انتهى ترجمه
 محدث و بلومی در شرح سفر السعاده آورده که صاحب جامع الاصول گفته که امام ابو حنیفه
 را با صحابه ملاقات و روایات نزدیک اباب نقل ثابت نیست و اصحاب ابو حنیفه میگویند که امام چند
 اصحاب را دریافته و از ایشان روایت کرده اند و در غایه الاوطار نوشته که از راه روایت و درایت
 حق بجانب خفیه است چنانکه خفیه ملاقات و روایت امام از صحابه مثبت اند و جامع ثانی و حال آنکه
 ابن قاعده در جلال الاسلام است که قول ثبت بر نانی مقدم است و نیز اثبات فقط در خفیه نیست
 بلکه طبری شافعی و ابن حجر شافعی بشاهوت جلال الدین سیوطی شافعی بجانب اثبات یا بخیر یا نه

ایضا نقل شد

ایضا نقل شد

ایضا نقل شد

ایضا نقل شد

مستحق کلامه اضعفت العباد واصلح الله تعالى حكاية ميگويد كه از روى انصاف خبره تاثيرين از واقعيت
تمام چنان نيست چه كسانيكه از لقاي صحابه انكار نموده ايشان را دليل مرويت بهم نرسيده و كسانيكه اقرار بر آن
نموده ايشان را دليل تقابست نيامده پس در مقابل اثبات نفى را چه اعتبار پس در ثبوت مرويت چه كلام
ست فافهم بنظر الانصاف لا بالاعتساف چونكه بالا جمال از اقوال محققين سماع امام ابو حنيفه از صحابه
نزديك ثوابت گشت حالا بعضى همان روايات را كه امام ابو حنيفه از صحابه بلا واسطه روايت كرده پاييل
بيان كرده ميشود مگر آنچه بعضى فضلا مانده جافظا بن حجر وغيره در اقوال خود فرموده كه لا يخلو
استناد روايات الامام ابي حنيفة عن ضعفين بنا بر آن از دفع آن لا بد ي دانسته از
نقل اقوال محققين نيز جاره نديم پس ميگويم كه خاتم الحفاظ جلال الدين سيوطي از تحقيق اينه
خود آن ضعف را از زبان بر داشته چنانچه روايات مرويه امام از صحابه با تقريب تحقيق جلال الدين
سيوطي از تبويض الصوفيه با الفاظه نقل كرده ميشود و آن اينكه قال ابو حنيفة في جزمه ان
ابو عبد الله الحسين بن محمد بن منصور الفقيه الواعظ ثني ابو ابراهيم
احمد بن حسين بن القاضى انبأنا ابو بكر محمد بن حمدان الحسيني ثني
ابو سعيد بن سعيد بن علي بن عثمان ثني ابو الحسين احمد بن محمد بن محمد بن
عماد بن البراد ثني ابو سعيد الحسين بن محمد بن محمد بن المبارك ثني
ابو العباس احمد بن محمد بن الصليب بن المغلس الحماكي ثني بشر بن
الوليد القاني عن ابي يوسف عن ابي حنيفة سمعت انس بن مالك
رضي الله تعالى عنه يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
يقول طيب العلم فريضه على كل مسلم وبه عن انس سمعت رسول
الله صلى الله عليه وسلم يقول لا اله الا على الخير عا عليه وبه عن
انس سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الله يحب المجتهد
اللفظان يعني از امام ابو حنيفه روايت است كه شنيدم از انس بن مالك كه ميگفت كه شنيدم
از آنحضرت صلوات الله عليه وسلم كه ميگفت هر چه بر شما نازل شد و بر من نازل شد و بر من نازل شد
ميگفت كه شنيدم از آنحضرت صلوات الله عليه وسلم كه ميگفت هر چه بر شما نازل شد و بر من نازل شد و بر من نازل شد

استاد و روايات امام از صحابه

در اثبات سماع امام از صحابه

امام ابو حنیفه از انش روایت میکند که شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که فرمود که هر آینه حق تعالی
 فرموده است علی بن ابی طالب را دوست می دارد پس در تحقیق احادیث مذکوره سیوطی میفرماید و کلامیکه بعضی در روایت
 امام ابو حنیفه از کوفی و شافعی گفته اند از توفیق حقیق و تحقیق علی بن ابی طالب خود روایت نموده میگویند که قول احمد بن حنبل
 صحیح است و الحدیث الاول منه مشهور و قد قال الشیخ محمد بن القاسم التتوینی قاتوا و موحدین
 ضعیف و کانت کان العیة صحیحاً و قال الحافظ جمال الدین المزیفی روایتی از طریق سبلع رتبة
 الحسنی قلت و عندها انما تبلغ رتبة الشیخ محمد بن ابی و قد قلت که علی بن حنیفین طریقاً
 و قد جمعتهما فی جزء و الحدیث الثانی منة صحیح و ردین روایتی جمع بین الصحابة
 و ائمه فی صحیح مسلم من حدیث ابن مسعود و در بعضی من ذل علی بن حنیف فکمل آخر
 فاعلیه و الحدیث الثالث منة صحیح و ردین روایتی جمع بین الصحابة و صحابة
 منیة المقتدیین فی الحاشیة من حدیث بریدة ترجمه آنکه میگویم که احادیثی که در بعضی
 از روایات احادیث ثانیست جمع کرده شد و در بعضی از روایات ثانیست که در بعضی
 اول من آن مشهور است و شیخ محمد بن الدین نووی در فتاوی خود گفته که این حدیث ضعیف است اگر چه معنی آن
 صحیح است و حافظ جمال الدین بن مرزی گفته که روایت کرده شده است این حدیث از آنقدر طریق که میرسد
 بر تیره حسن و من میگویم که نزد من این حدیث بر تیره صحیح میرسد چرا که من از پنجاه طریقهای این حدیث
 واقف شده ام و من این بحث را در جزوه علمیه جمع کرده ام و قد قال ابو حنیفه انما ابو عبد الله
 شفی ابو تراب ائمه نبی ابوبکر الحقیقی شفی ابو سعید الخدری بن احمد شفی
 علی بن احمد الحنفی النعمانی البصری ثقی احمد بن عبد الله بن حاکم شفی
 المنصور بن محمد بن مؤمن بن عیسی بن المنذر الحنفی ثقی ابی ثقی اسلم بن
 عیاض عن ابی حنیفه عن وینة بن لاسف عن رسول الله صلی الله علیه و سلم
 قل مع ما یرتیک الی ما لا یرتیک و به عن واذله عن النبی صلی الله علیه و سلم
 انک قال لا تظهر الشکاة یا خیک فی عافیة الله و یتلک با ابی و من از امام صاحب روایت
 کرده و در بعضی از ائمه بن لاسف صحابی روایت میکند که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که کن آنچیز را
 که در شک می اندازد ترا بسوی آن چیز که در شک می اندازد ترا و باز امام از حضرت عائشة روایت میکند

در تحقیق حدیث اول

در تحقیق حدیث ثانی

در تحقیق حدیث ثالث

در روایت و حدیث امام از آنرا و علمای

يكنى كذا فرمود عليه السلام كه ظاهر من خوشي را بر گرفتاري و مبتلائي برادر خود پس الله تعالى اولافايت دهد
و ترا بنگار و انديشتر حافظ جلال الدين سيوطي تحقيق احاديث مذكوره ميگويد اقول ان حديث كل منته
صحيح و در حديث روايه صحيح من الصحاح و قد صححه الزهري و ابن حبان و لم يكرهه الضياء من
حديث الحسن بن علي بن ابي طالب رضى الله تعالى عنهما قال **الْحَدِيثُ الثَّانِي** اخرجته
الترمذي من وجه اخر عن واثقه و حسن و كذا شاهد من حديث ابن عباس يعني حديث
ابن تنس صحيح است تاريخي از صحابه دارد و غيره و همين است
حضرت حسن بن علي و حديث دوم يازدهمي از وجه ديگر بدون آورده و روايتش كرده از امام ابن حنبل
را حسن گفته و در اين حديث را شاهد ديگر نيز است از حديث ابن عباس **ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَنَا عَبْدُ اللَّهِ**
ثَنِي أَبُو بَكْرٍ هَمِيَّةُ ثَنِي أَبُو بَكْرٍ الصَّنِيعِيُّ ثَنِي أَبُو سَعِيدٍ السَّمَّانِيُّ ثَنِي أَبُو عَجْرٍ الْحَبَشِيُّ
ابْنُ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ يَسْحَقَ التَّمِيمِيُّ ثَنِي أَبُو حُسَيْنٍ عَلِيُّ بْنُ سَامُوئِيلَ الْكُتَادِيُّ ثَنِي
أَبُو دَاوُدَ وَ الطَّلَبِيُّ عَنْ أَبِي حَنِيفَةَ رَضِيَ عَنْهُ قَالَ وَلَدْتُ سَنَةَ ثَمَانِينَ وَ قَدْ مَعَّ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ أَبِي سَاسٍ
الْكُوفَةُ سَنَةَ أَرْبَعٍ وَ ثَمَانِينَ وَ رَأَيْتُهُ وَ سَمِعْتُ مِنْهُ قَالًا ابْنُ أَرْبَعٍ عَشْرَةَ سَنَةً سَمِعْتُهُ يَقُولُ
فَلَمْ يَسْأَلِ اللَّهَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَيْثُ الشَّيْءُ يُعْجَى وَ يُعْجَمُ يَعْنِي ابْنُ دَاوُدَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ
ابن حنبل روايت ميكند كه فرمود امام ترمذي در سنده پيش آورده و عبد الله بن ابي ساس مهالي آن حضرت صلعم در
سنة ثمانين چهارده كوفه نشسته بود و در آن ايام و احاديث رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم از وي شنيدم و در اين
اليوم چنانچه سال بعد از آن حله احاديث سمعتم من انديكي اين است كه فرمود آن حضرت صلعم كه بخت تو چيز را
ترا مينما و گريه مينما و پستور تحقيق روايت امام از عبد الله بن ابي ساس حافظ جلال الدين سيوطي در يافته
هذا الحديث رواه ابو داود و في سنده من حديث ابي الدرداء **وَأَصْعَبُ مَا كَانَ يُقَالُ**
إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِي سَاسٍ الْجَمْعِيُّ الصَّحَابِيُّ الْكُوفِيُّ وَ مَاتَ سَنَةَ أَرْبَعٍ وَ ثَمَانِينَ وَ ذَلِكَ قَبْلَ
لَوْلَا أَنِّي حَنِيفَةٌ يَكْفُرُ وَالْجَوَابُ أَنَّ الصَّحَابَةَ الْمُسْلِمِينَ عَدَّ اللَّهُ بَنَ أَبِي سَاسٍ حَبَشَةً
فَلَمَّا كَانَ قَدْ مَرَّ عَنِ الْإِمَامِ أَبُو حَنِيفَةَ وَ لَحِدَ الْخُرُوفَةُ عَنْهُ الْجَمْعِيُّ الْمَشْهُورُ يَعْنِي
ابن حنبل اين حديث را ابو داود در ضمن خود از حديث ابني در آورده است كه در است و در شوار و درين مقام بنگار گفته است
كه هر آينه عبد الله بن ابي ساس جني كه را بي مسودت در است بجا و جانا و قات يافته است

روایت از امام زهرا ع

روایت از امام زهرا ع

روایت از امام زهرا ع

بسا پیشترست جوابش اینکیم آینه از صحابه مسلمین و پنج کس بنام عبداللہ بن انیس موسوم بودند بنام
 آن عبداللہ بن انیس که امام عظمی از وی روایت کرده یکی دیگر باشد از آن پنج کس نه چندی مشهور پس انکار
 نیست قال ابو سعید **أَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي بَرْكَةَ الْجَنِّي تَنِي أَبُو بَرْكَةَ الْجَنِّي تَنِي أَبُو سَعِيدٍ**
ابْنُ السَّكَّانِ تَنِي أَبُو عَمْرِو بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَمْرِو بْنِ لَيْثٍ تَنِي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ
غِيَاثٍ الْفَخَّازِيُّ الْبَغْدَادِيُّ تَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى تَنِي ابْنُ عَبَّاسٍ الْجَلُودِيُّ
عَنِ السَّكَّانِ تَنِي ابْنُ الْقَاسِمِ عَنْ أَبِي حَنِيفَةَ سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِي أَوْفَى
يَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ مَنْ بَنَى لِلَّهِ مَسْجِدًا وَكَوْنَهُ
وَكَلَاءَةً بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ یعنی یکی بن قاسم از ابو حنیفه روایت میکند که شنیدم
 از عبداللہ بن ابی اوفی گفت که شنیدم از آنحضرت **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ** که میفرمود هر که بنا کرد برای
 خدا مسجدی را اگر چه مانند آشیانه قفایه یعنی مرغ شک خوار که بقدر کفایت میباشد بنا میکند پس تمام
 مرار و بار خانه را در بهشت پستتر حافظ جلال الدین سیوطی در تحقیق این حدیث میگوید **أَقُولُ هَذَا الْحَدِيثُ**
صَحِيحٌ بَلْ مُتَوَاتِرٌ میگویم که این حدیث صحیح است بلکه بمراتب متواتر رسیده **وَيَدُلُّ عَلَى**
السَّكَّانِ تَنِي أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ كَثِيرٍ الرَّازِيُّ تَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي كَثِيرٍ
الرَّازِيُّ تَنِي عِبَّاسُ بْنُ مُحَمَّدٍ اللَّذَوْدِيُّ تَنِي يَحْيَى بْنُ مُعِينٍ عَنْ
أَبِي حَنِيفَةَ أَنَّهُ سَمِعَ عَنْ عَائِشَةَ بِنْتِ حَجْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهَا تَقُولُ قَالَ
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَكْرَجِدُ اللَّهُ فِي لَأَرْضٍ لِيَجْرُدَ أَكَلُهُ وَلَا
أَحْرَمُهُ یعنی فرمود آن حضرت مسلم اکثر لشکر خدا در زمین طاعت نه من آنرا بخورم و نه من آنرا
 حرام میکنم **أَقُولُ هَذَا الْحَدِيثُ مِنْهُ وَصَحِيحٌ أَحْرَجَهُ أَبُو دَاوُدَ مِنْ حَدِيثِ سَلْمَانَ**
وَصَحَّحَهُ الصَّيَّغَاءُ فِي الْمُعْتَدَلِ میگویم که من این حدیث صحیح است و صحیح گفت دار الضیاء و کتاب
 مختاره قال ابن التَّجَارِ **أَنَا الْفَخَّازِيُّ أَبُو الْحَسَنِ عَبْدُ الرَّحْمَنِ أَحْمَدُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ**
النَّجَّاشِيِّ تَنِي أَبُو الْقَاسِمِ بْنُ حَرْوٍ قَالَ قَرَأْتُ عَلَى الْفَخَّازِيِّ أَبِي سَعِيدٍ
عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الرَّاجِزِيِّ تَنِي أَبِي تَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ
أَنَا أَبُو عَمْرِو بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَمْرِو بْنِ لَيْثٍ تَنِي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ

ابو سعید

تمام در روایت تمام از اصحاب ائمه اربعه الی ابی اوفی صحابی حدیث است در تحقیق حدیث امام از اصحاب ائمه اربعه

در روایت امام از اصحاب ائمه اربعه

در تحقیق حدیث امام از اصحاب ائمه اربعه

در روایت امام از اصحاب ائمه اربعه

منصفه باینکه انصاف گفته	منح حشرت بر دل حاسد زند
چشم او از تیرگی آگشته به	در دل او آتش سوزنده به

عل او اینکه این مرویات امام با حقیقه که از جلال الدین سیوطی در گذشت ضعیف گویند و شریف
 تا بهم در صحت سماعت و تابعیت امام عظمی قدسی ازان لازم نیاید حسب قاعده مسلمة حجة فی حق آن
 اینکه حدیث ضعیف در باب فضائل و ثواب و عقاب مقبول کل مجتهدین است نه در احکام حلت
 و حرمت و صفات باری تعالی و حدیث موضوع مقبول نیست در چیز ازان چنانچه امام نووی
 در شرح مسلم در باب صحت اجتماع بحیث متعین گفته که برای اهل حدیث روایت میکنند از محدثین
 احادیث ضعیف را در باب ترغیب و ترهیب و فضائل اعمال و قصص و احادیث زهد و مکارم اخلاق
 و مانند آن تا وقتیکه از احکام حلال و حرام و سایر احکام نباشند و این جائز است نزدیک اهل حدیث
 و غیر هم بسبب تساهل و چشم پوشی در آن نه در روایت حدیث موضوع و عمل بر آن انتهى نیز امام نووی
 در صدر البعین گفته قد انفق العلماء على جواز العمل بالحدیث الضعیف فی فضائل
 الاعتقاد و الطائفة القاری در شرح موطای امام محمد در باب قیام رمضان گفته که عمل کردن
 در فضائل اعمال بحدیث ضعیف جائز است عند الکمال انتهى و سید شریف در اصول حدیث گفته که
 جائز است نزدیک علمائ اهل ما ساند ضعیف نه در موضوع بغیر از بیان ضعف آن در مواضع و قصص
 و فضائل اعمال نه در صفات الله تعالی و احکام حلال و حرام انتهى و همچنین است در خاتمة مجمع البحار
 و فصل جرح و تعدیل از منکره یجوز الکمال فی رواية الضعیف بلا شرط ضعیف فی
 التواضع و القصص و الفضائل فی صفات الله تعالی و التحذیر و التحرام انظر
 هرگاه دانستی که حدیث ضعیف در فضائل مقبول است عند الکمال بستره بدانکه مرویات امام عظمی
 از صحابه بغرض تسلیم حال اگر ضعیف قرار داده شوند نه موضوع چنانکه بگذشت از اقبل پس سماعت
 امام از صحابه قدسی و نقص ندان لازم نیاید و این اکثر فضائل اعمال از در احکام حلت و حرمت و
 تابعیت و حجة و طایفه که از روایت حنظله ابن عمر عقالی در اقبل از حدیث که هر آینه از صحابه است

این حدیث ضعیف است و در احکام حلال و حرام و غیره مقبول نیست
 این حدیث ضعیف است و در فضائل اعمال مقبول است
 این حدیث ضعیف است و در ترغیب و ترهیب مقبول است
 این حدیث ضعیف است و در مواضع مقبول است
 این حدیث ضعیف است و در قصص مقبول است
 این حدیث ضعیف است و در صفات الله تعالی مقبول است
 این حدیث ضعیف است و در طایفه مقبول است

روایت کرده که تحقیق امام ابو حنیفه حضرت انس را و پس ابو حنیفه بدین اعتبار از طبقه تابعین است
 اتنی و این حدیث حسن است نه ضعیف چه لفظ لا کاس به از الفاظ حدیث حسن است چنانچه حافظ
 عقلانی در صدر تقریب گفته امام مرتب پس اول مرتبه صحابه ثبوت و مرتبه ثانیه اینکه مؤلف باشد
 در آن هبینه تم تفضیل کا و قی الناس یا بکر صفت و لفظ کثیفه نقیه یا بکر صفت و در معنی
 کثیفه حافظ و تالیف این که مفرد باشد صفت او کثیفه یا منفی یا ثبت یا عاقل
 و رابعه این که از رجعت الشکر کم باشد و بدان طرف اشاره میشود و بصدوقی یا لا کاس به
 یا و کس به یا ای اتنی کلامه پس چونکه حدیث غیر منوع و فضائل و مناقب عند الكل معمول است پس
 این حدیث بطریق اولی مقبول و معمول میباشد از جمیع علماء محدثین چرا که این حدیث حسن است نه ضعیف
 و حدیث حسن مثل صحیح است در احتجاج بر آن عند الكل مگر فرق در میان صحیح حسن مثل فرق فرض است الا واجب
 پس ازین حدیث ثابت گشت که بلایب و شک امام ابو حنیفه تابعی است بحسب قاعده مسلمة محدثین
 چنانچه بحسب نقل نیز تابعیت امام با حسن الوجوه ثابت گردید پس انکار نکردن متعین الاقوال باینه شافیه و غیره
 بروی ایشان رد گشت از روی قول قوی و قاعده مسلمة جمله محدثین و جمیع علماء

فعل رحمانی است کار عاشقان | کار شیطانی است فعل فاسقان

فَلْجَاءُ الْحَقِّ وَرَدُّهُ الْبَاطِلُ ذَلِكَ الْبَاطِلُ كَانَ تَهْوَاهُ وَلَمْ يَأْبَ أَنْ يَرْضَ الْمُسْلِمِينَ أَنْ تَصْرِيحًا
 جلال الدین سیوطی برادر اک و نیز روایت امام اعظم در بعضی صحابه را و قائل اند چنانچه بعضی از ایشان است
 العلامة شمس الدین محمد ابوصبر ابن عرب شاه الاصل الحنفی آنکه قد ذکر فی تلوکة الکتاب
 بِجَوْلِهِ الْعَقَائِدُ وَدَرِّ الْقَلَائِدِ مَا يَتَّبِعُ مِنَ الْعَصَابَةِ مَنْ رَفَعَهُ إِمَامٌ لَا عَقْدَ

حَيْثُ قَالَ اشْعَارُ	مُعَقَّدًا مَذْهَبًا عَظِيمًا	أَبَى حَنِيفَةَ الْفَقْهَى التَّعَمُّدَ
النَّاسِ بَعْدَ سَابِقِ الْأَكْمِيَّةِ	بِالْعِلْمِ وَالذِّينِ يَرْجُو الْأَمَّةَ	جَمَاعَتِ أَصْحَابِ الدِّينِ أَدْرَكَ
إِخْرَاقًا قَدِ افْتَضَى وَسَكَ	كُرْبِيَّةً وَاصْحَابَ الْمَنَاجِ	سَالِمَةً مِنَ الضَّلَالِ الدَّاهِجِ
قَدَوِي عَنْ أَنَسٍ وَجَابِرِ	وَأَبْنِ أَبِي أَفَى كَذَّاعٍ عَامِرِ	أَعْيَى أَبَا الطُّغَيْلِ بْنِ وَائِلَةَ
وَأَبْنِ أَنَسٍ الْفَقْهَى وَوَائِلَةَ	عَيْنِ بْنِ جَزْءٍ قَدْ نَفَى الْإِمَامَ	قَبِيلَ مُجَرَّةٍ هِيَ الْقَامِ
صَحِيحًا لَكُمُ مَعْدَايَتِ	فَتَنَهُمْ عَنْ كُلِّ لُصْبَاءٍ الْعُلَمَاءِ	لَكَ أَوْجَلَتْ فِي بَعْضِ الْأَوَاقِ

که کافه مسلمین فخرالدین والدین است محرم ماند و با وجود عبد التائیس و از هک التائیس بودن امام
و با وجود امکان و قدرت او از روایت و روایت صحابه که بموجب بشارت آنحضرت صلعم کوفی لمن
دانی الحديث ولا تفصل التار من رانی الحديث سلسله سعادت ابدی و عنایت سرمدی است
با آنکه از هزاران هزار مسائل مفیده و قیقه را فرود گذشت نفرد و از اہم ترین امور دین که حق کلی
الکونجوة از غنای غیر مترقبه است و کسی از عوام المسلمین از اینچنین فضیلت کامله و رحمت
شامله نیز گاہی اغماض و اعراض نمی نماید چگونه از ان خاص انخاص با وجود کمال بیدار دماغی و معنی
بین چنان تساہل و کمال نظر آید فاعلموا انصف ولا تکن من المناکیرین

بگذر از قلم خطا ای بد گمان

علاوه اینکه هم از زمانه خیر و برکت آنحضرت صلعم متواتر چهل مسلمین است که اولاد و صفار خود را
بخدمت بزرگان دین می بردند چنانچه صحابه اولاد اطفال خود را بخیر و برکت بابرکت آنحضرت صلعم
می بردند و خود جدا جدا امام عظمی را پس خود را یعنی پدر بزرگوار امام همام را که ثابت نام میداشت
در عهد طفولیت بغرض حصول دعای خیر و برکت به پیش حضرت علی کرم الله وجهه برده بود چنانچه
اسمعیل بن حماد بن امام ابو حنیفه را همواره بران فخر فرموده که ما از حق تعالی امید آن میداریم
که دعای حضرت شاه مردان در حق ما قبول کرده باشد خاصه و قتیکه حصول این نعمت تا مدت
مدید در شهر خود و نیز در همان شهر باشد که بعد از بلوغ و درستی عقل سلیم بار بار در آن بر بنیت حج بیت
مرور و یا خود در آنها اتفاق اقامت افتاده باشد مستی از ان کسی از عوام نمی نماید پس مقام
خود و جای تعجب است که تا بنسبت سال بلکه تا سی سال از عمر حضرت امام زمانه صابره
کبار نگذشت و از جوت غفلت والدین خود در عالم طفولیت و خود بنفس نفیس بعد از بلوغ و درستی
فهم و در بین از حضور پر نور صحابه و از حصول فضیلت و شرافت تابعیت بسبب کمال تساہل و امل
خیر بر اے دوام که همین طور مستی از احاد من اکامته متصور نیست حسب الحاکم و شکرین خاص
از ان بنگران پدیدار گرد پس قول برین امر فرج نزدیک از باب فهم صحیح و صحاب رای صائب و شیخ
برگزید پیرا نخواهد بود پس قول اصحاب امام دین باز که امام ابو حنیفه و جماعتی از اصحاب آنحضرت صلعم
در یافته و روایت هر دو طایفه ایشان حاصل کرد و بلا ریب و ریا هیچ واحدی در دست است از ان

که بخوبی احوال امام بسبب عدم اختلاط ایشان با اهل بیت نبودند زیرا که

استحاضه و الی ایله و الاکثر یستحب

ادتری بمضافه لحن الاغیار

و لهذا صاحب رد المحتار علامانین عابدین در باب ثبوت روایت با اهل بیت میفرماید

قال ابن حجر قد صرح بما قال الذی یکنی ابا و هو صنفی و فی روایت قال تائیدت من الی کان

یتخص به بالحق و جماعه من طرفی انه روی عن احوال و تائیدت ثلثه لیکن قال ایضا التائیدت

مما یجاء علی من التائیدت لایضا یوضیع الاکابر و قال بعض الفضلاء و قد اطلت العلاقة

طاش لکری فی سیرة النبی صلی الله علیه و آله و سلم و التائیدت مقدمه علی التائید

انتهی یعنی این جور فرمود که تحقیق صحیح است موافق گفتن زبانی امام اهل بیت را بدیه است و در آن وقت

امام صلی الله علیه و آله روایت و دیگر امام فرمود که بیمن حضرت انس را بار اگر دوشی خطاب میکرد و بر سرخی

و از طرفی بسیار روی است که امام روایت کرد از انس در حدیث التائیدت گفتند که ملایم روایت آن

هر حدیث بر آن کسان است که از آن ما این حدیث میگویم که اندر موضع احادیث انقی یعنی کلام ابن حجر

حتم گشت پیشت در حدیث کینه و علامه محمد امین جواب مختصرا بر آن رد قول بیمن محمد بن با حسن الوجه فرمود

لیکن که بعضی فضلاء دیگر گفته اند که علامه طاش کبری بسیار از انقول صحیح در باب روایت کردن امام از

انس رضی الله تعالی عنهما صحیح کرده است پس بقایای روایات صحیح و اثبات خبر نفی روایت امام از انس

قابل اعتبار و قول نیست زیرا که در صورت متعارضه فيها اثبات مقدم است بر نفی یعنی تا اینجا کلامی

نیز با تمام سید و دیگر که در وجوب تشریح بعضی فضلاء در حین توضیح این اجمال را بیکر اخبار عین الشی

نزدیک متعین اهل اصول و حکم شهادت است پس چنانکه شهادت علی بن ابی طالب غیر معتبر و بالتفصیل در مقابله

شهادت علی الاثبات کلام است همچنین اخبار نفی ملاقات و حدیث روایت امام از صحابه و مقابله اخبار اثبات

ملاقات و اثبات روایت ساقط و نفی چنانکه در باب امام شافعی و قول مختار امام کرخی بیمن است

قال فی منکر النبوت الاثبات مقدمه علی التائیدت کما فی التائیدت و عند الکفری و التائیدت

انتهی و بیمن است در کتب اصول حدیث چنانچه حافظ ابن حجر در سیرة الفکر شرح آن گفته التائیدت مقدمه

علی التائیدت یعنی آنکه الفرض دفعه عدل و هو یقتضی حیدر و قد اطلت العلاقة و لا ینفی

و هو مشهور عبادهم فالتائیدت الحاکم مقدمه علی التائیدت کما تقدم انتهى و وجه تقدم

در اثبات تائید امام

ثبت بر تانی این است که اگر تانی را بقابله مثبت ترجیح داده شود پس دوبار نسخ لازم آید چرا که عدم نفی در اثبات
اصلی است و وقتی که ای امر مثبت بران نفی اصلی برآمد آن نفی منسوخ گشت باز در مقابل آن مثبت اگر گرامی
تانی و دیگران فرمود پس اگر این تانی را بر مثبت ترجیح داده شود پس نسخ کردن آن منسوخ گشت که از پیشتر مثبت آن
نفی اصلی را نسخ کرده است اگر باز تانی طاری بر ترجیح یا در اثبات عارضی بر آن نفی اصلی عارض گشته و آنرا منسوخ
ساخته بود منسوخ کند نسخ دوبار لازم آید و حتی الواسط اهل اصول از تکرار نسخ پر سیر میکنند و وجه دوم
برای ترجیح اینکه قول مثبت مشتمل بر زیادت علم بخلاف نفی و حال آنکه مثبت که معصوم است بر زیادت علم بهتر
و اولی است از غیر چنانچه در مقابل جرح و تعدیل جرح را ترجیح میدهند بحیث استعمال جرح بر زیادت علم و نیز
وجه دیگر اینکه تانی مؤکد نفی اصلی است و مثبت منتهی امر جدید است و حال آنکه تا سبب اولی است از تکرار
فَالْكَافِي الثَّانِي اِذْ تَوْجِيهِ الْكَافِي اَوَّلِي بَلَدُهُ كَمَا كَرَّ الشَّيْخُ يَتَعَيَّرُ الْعَشِيَّتِ لِلثَّانِي الْاَصْلِي فَقَرَّ
الثَّانِي بِالْاَثْبَاتِ وَاَيْضًا بِالْمُنْتَبِثِ مُشْتَمِلٌ عَلَى زِيَادَةِ الْعِلْمِ كَمَا فِي تَعْلُقِ الْجُرْحِ وَالتَّعْدِيلِ
يُجْعَلُ الْجُرْحُ اَوَّلِي وَلَا يَكُنِ الْمُنْتَبِثُ مَوْسِعًا لِّلْكَافِي مُؤَكِّدًا لِّلْاَثْبَاتِ خَيْرٌ مِنَ التَّكْلِيلِ اِنْ خُيِّرَ

چند ابیات در مذمت حاسدان نظم

چو آگاه گشتی ز شر شراره	ز افسا و حساد هم هو شد ار
بر دهم حسد حاسد بے حیا	بر آن حضرت احمد و چار بار
چو گویم خیانت ز قد رسد	که حاسد کند حمله برویت دار
هر آنجا که وصف نکم حق سرشت	ز اید امی شومان شده تا قرار
ز اول نگر تا بدین انتسا	با دم شده ز شک این نابکار
یوسف که بود مست ز شک چنین	بین جور این حاسد نابکار
هر آنجا که گل ماه تابان شده	ز اید اے خار شده خار خار
نرسد که مردم ز باید چو مور	بر آن تا کند در آفتکار
بجنجی چو رنجی کشی هر او	بلائی بر آرد بر سر بچو مار
ببا و بهاری خزان در پله است	بعقل لیبیان دهر رو خار
بجنت که پایان ندارد خوشی	ز ضدش پند چو لیل فهار

کذا از حسد میان را نکار

علیه السلام این است که در وقت این آلاء و نعمت

سایه بزرگوار علی بن ابی طالب

با سلام سالم شده مردوزن
همانا رخ روز روشن سواد
ز ابر سیه دل که بالا است
آب عجب که زنده است دنیا ازو
زخبت حاسدان تا چند جوشی
گویند اهل حسد ذو ولد
چو ایزد نرسیده زخبت حسد
نمدر شک بر خیزد اغی ز شر
خصوصا بوقتی که مرد حسدا
بعلوم و درع همچو روشن چراغ
چه چرخ تو ترع سه چارده
ندانی که محمود گردد به دهر
چو نموده حاسد در دوقیل وقال
ز شیطان ز نغمه از گفت او
جلیل تو مغرور و صبر کن

بشدش نه مینی بتان و ز نادر
چو دیکو رشب شد ز گرد و غبار
همی پوشد این گنبد ز رنگار
ز غصه همی چیدش نار خوار
که حق را ذمی و لگد گویند کفار
خدا را که هست از ولد بر کنار
از ان کی شو نما این و آن رنگار
حسد نیک را بد کند آشکار
کند اجتهاد به بصیر اعتبار
به فیض و نری همچو ابر به بار
به تخت تفت شب تا حیدار
اگر چه بود بو حیفه به کار
اگر چه بود شیطان تو خود را شمار
که از گل گل و لاله و ز غار غار
که الله یفصل به روز شمار

بسم الله الرحمن الرحیم

حسان الله فیصل بن ابی طالب

چونکه از تحقیق علای محققین و تفصیل اقوال رکن ایشان بخوبی واقف گشتی پس می گویم که استیفاء مکرر
از بابیت امام اعظم رحمه الله تعالی بقول ابن حجر که در تقریب نوشته که **أَلْعَمَانُ بْنُ تَابِتٍ الْكُوفِيُّ** بوجه
الْإِسْمَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قاریس و یقال **تَوَلَّى بَنِي تَيْمٍ اللَّهُ فَعِيَهُ وَكُنْتُ مَوْلَاهُ** و این استیفاء
آنست که درین عبارت تقریب امام اعظم را از طبقه سادس نوشته و مردم این طبقه کسانند که ایشان را
تکالی یا حدیثین الصحابة هم زبیده باشد پس این استدلال بیکارست بحد وجه و وجه اول آنست که این
قول ابن حجر که در تقریب است مبنی بر قول بعضی ارباب تاریخ که تانی ملاقات امام اعظم در حدیث
پس مفید و حای مکررین نخواهد شد چنانچه از نقل عبارت امام باقری رد و غیره مؤرخین صاف ظاهری شود
تَوَلَّى قُلُوبَ مِثْلَةِ الْخَنَانِ فِي جَوَادِ سِتْرِ خَمِينٍ وَبَاعِثُهُ وَجْهًا تَوَلَّى قُلُوبَ الْكِرَامِ

و این

أَبُو حَنِيفَةَ النُّعْمَانُ بْنُ نَافِثٍ الْكُوفِيُّ مَوْلَى بَنِي تَيْمِ اللَّهِ بْنِ ثَعْلَبَةَ مَوْلِدُهُ سَنَةَ ثَمَانِينَ رَأَى
 أَنَسَ بْنَ عَطَاءٍ بْنِ أَبِي رَبِيعٍ وَكَانَ قَدْ أَدْرَكَ أَرْبَعَةَ مِائَتِ الثَّقَفَانِيَّةِ مِنْهُمْ
 أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ بِالْبَصْرَةِ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي أَدُوٍّ بِالْكُوفَةِ وَتَمَلُّهُنَّ بَنُو سَعْدِ بْنِ الشَّاهِدِ
 بِالْمَدِينَةِ وَأَبُو الطُّفَيْلِ عَامِرُ بْنُ دَاوُدَ مَلِكُهُ قَالَ بَعْضُ أَرْبَابِ التَّائِيخِ وَكَوْنُوا أَحَدًا مِنْهُمْ
 وَلَا أَخَذَ عَنْهُ أَهْلُ عِبَارَتِهِ بِعَيْنِهِ بَعْدَ مَا كَرِهَ عِبَارَتُ أَزْمِثَةَ قَوْلَ مُعْقٍ وَصَمُورٍ أَرْبَابِ رَوَيْتِ
 إِمَامُ أَصْحَابِ الْفَصْلِ بَيَانُ نَمُودِ رَأْفَتِ قَوْلِ مَرْجُوحٍ رَأْفَتِ بَرَاءِ أَهْلِهَا أَشَارَتْ نَمُودِ حَيْثُ قَالَ
 قَالَ بَعْضُ أَرْبَابِ التَّائِيخِ الْحُجُوجُ وَهُوَ أَيْنَكُمُ فَوَادِئِ عَجْرٍ بَارِقُ قَوْلِ إِمَامِ أَهْلِ بَرَاءِ بَعِثَ إِمَامُ
 نَمُودِ وَفَتِيكُهُ خَاصُ دَرْبِ بَابِ تَابِعِ إِمَامِ أَهْلِ عِظَمِ أَزْدِي اسْتَقْرَارُ شَرْعِ إِمَامِ أَهْلِ بَرَاءِ بَعِثَ إِمَامُ
 يَقُولُ وَشَهَادَاتُ ثَقَاتِ تَحْقِيقِ بَرِيَّةِ جَانِحِ حَافِظِ أَحَدِثِ خَاتَمِ إِحْفَافِ جَلَالِ الدِّينِ بِطَوِيِّ قَوْلِ دِي
 مَعِ قَوْلِ شَيْخِ وَلِيِّ الدِّينِ الْعِرَاقِيِّ وَتَبْيِضُ الْعَيْفَةُ أَوْرَدَهُ جَانِحِ بِالْفَاظَةِ وَرَأْفَتِ نَقْلُ شَرْعِ كَرَدَهُ شَرْعِ
 عِبَارَتِ أَهْلِ دُكُورِ إِمَامِ عِظَمِ تَقَرُّجُ كَرَدَهُ نَمُودِ بَرِيدِ إِمَامِ أَهْلِ عِظَمِ نَمُودِ إِمَامُ الْكَلْبِ رَأْفَتِ
 وَجُودِ رَوَيْتِ إِمَامِ مَرَانِشِ رَأْفَتِ تَحْقِيقِ تَزْوَدِي بِثَبُوتِ رَسِيدِ إِمَامِ لَدَالِ مَكُونِ أَزْدِي
 كَرَدَهُ تَقَرُّبِ كَفْتِ نَاقِمِ سَتِ غَيْرِ مَعْدِيهِ مَنَاقِ إِيْنِ كَلَامِ بَرَقُولِ بَعْضِ أَرْبَابِ تَابِعِ سَتِ نَمُودِ
 إِمَامِ بَرِئِ سَزَادِ عِصْمَتِ اخْدُوعِ نَمُودِ بَرِ كَلَامِ دِي كَرَدَهُ تَقَرُّبِ سَتِ أَكَلَامِ دِي كَرَدَهُ تَقَرُّبِ
 مَعَالِمِ خَاصِ بِتَحْقِيقِ خُودِ وَرَجَائِ مَسْتَفِيقِ مَسْتَفِيسِ تَحْرِيقِ نَمُودِ وَسُؤَالِ سَائِلِ رَأْفَتِ جَوَابِ كَفْتِ وَكَلَامِ
 وَجُودِ تَرْجِمِ سَتِ مَرَكَلَامِ تَقَرُّبِ رَأْفَتِ كَلَامِ أَهْلِ دِي وَحَالِ كَلَامِ عَقْدِ نَامِي أَبُو أَحْمَدِ مَوْلَى طَبِخِ
 مَرْجُوحِ كُنُودِ بَرَاءِ تَفْصِيلِ إِيْنِ مَقَامِ دَرِ بَرِ إِزَالِ فِي شَفَا أَلْسِنَةِ أَوْرَدَهُ كَرَدَهُ بِرَأْفَتِ مَقَرِ وَتَابِعِ كَفْتِ
 اسْتِ أَيْنَكُمُ بَرِ أَلِ كَلَامِ مَعَالِمِ مَعَالِمِ مَعَالِمِ مَعَالِمِ مَعَالِمِ مَعَالِمِ مَعَالِمِ مَعَالِمِ مَعَالِمِ مَعَالِمِ
 كَلَامِ مَعَالِمِ مَعَالِمِ مَعَالِمِ مَعَالِمِ مَعَالِمِ مَعَالِمِ مَعَالِمِ مَعَالِمِ مَعَالِمِ مَعَالِمِ مَعَالِمِ مَعَالِمِ
 إِيْنِ قَاعِدِ بَرِ سَتِ كَرَدَهُ تَرْجِمِ وَادِ شَرْعِ وَأَنْ كَلَامِ حَافِظِ إِيْنِ عَجْرِ كَرَدَهُ تَرْجِمِ وَادِ شَرْعِ
 تَقَرُّبِ تَحْرِيقِ نَمُودِ كَلَامِ مَعَالِمِ مَعَالِمِ مَعَالِمِ مَعَالِمِ مَعَالِمِ مَعَالِمِ مَعَالِمِ مَعَالِمِ مَعَالِمِ
 إِيْنِ عِظَمِ تَقَرُّبِ دَرِ تَنْزِيلِ تَنْزِيلِ دَرِ مَعَالِمِ مَعَالِمِ مَعَالِمِ مَعَالِمِ مَعَالِمِ مَعَالِمِ مَعَالِمِ مَعَالِمِ
 كَرَدَهُ نَمُودِ كَرَدَهُ نَمُودِ كَرَدَهُ نَمُودِ كَرَدَهُ نَمُودِ كَرَدَهُ نَمُودِ كَرَدَهُ نَمُودِ كَرَدَهُ نَمُودِ

در ترجمه

در ترجمه قول واحد از میان اقوال مختلفه

جواب بپرسش

و ارقطنی و جمال الدین سیوطی و آبن حجر شیبی و امام یاضی و غیرهم رحمهم الله جمله از ارباب نقل معنی فرموده اند که بعضی از ایشان نفس روایت امام غیر صحابه را که برای ثبوت تابعیت کافیست نقل کرده و بعضی روایت امام از صحابه هر دو امر را نقل میکنند پس این قول معترض گاهی صحیح و درست معنی تواند شد که ملاقات و روایت امام رمز از صحابه در نزد جمیع اهل تابعیت ثابت نیست و تفصیل بقول امین اکابرین در گذشت یادش کن علاوه اینکه کسی از اهل علم برای صحت خبر نقل ارباب تواریخ شرط کرده بلکه تمام اهل اصول و فقه برین متفق اند که در همه آن اخباری که الزام حق بر کسی نباشد و ران اخبار بر فاسق بلکه خبر صبی و کافر نیز معتبرست چنانچه علامه صدر الشریع در توضیح فرموده و ما لکن فی الزام کالو کالات و المضاربات و الرسالات فی الهدایا و ما اشبه ذلک کالودایع و الکمانات یتثبت باخبار الواحدین و طایفه القیود و ان العدالة فیقبل فیها خبر الفاسق و الصبی و الکافر انتمی و محب الله الباری صاحب سلم العلوم در مسلم الثبوت فرموده و ما لا الزام فی کالو کالات و الهدایا و نحوها فلا یشرط سیوی التمییز مع تصدیق القلب دفعا للحرج و کان علیک الصلوة و الشکلا یتقبل خبر الهدیة من الذی و الفاجر و محبین است و تلویح و تورات الاوار و کشف منار و تواتر و حمای و غیره و برای صحت روایت حدیث که مدار اکثر اصول و فروع دین بران منحصرست چهار شرطست عقل و متبذ و عدالت و اسلام چنانچه صاحب توضیح و مسلم و غیره گفته شش اخطا المادی و اذ بقه العقل و الضبط و العدالة و الاسلام انتمی پس چون در اخبار غیر منزله و نیز در روایت حدیث که مشتملست بر احکام حقوق حق تعالی کسی از علما دین نقل کردن از ارباب تواریخ شریعت نکرده اند پس در حکایت احوال صاحبین که ازان حق کسی متعلق نیست و بنای احکام دین هم بران نیست نقل آن از ارباب تابعیت چگونه شرط گردانیده شود پس مع قطع نظر از غلطی دعوی عدم ثبوت ملاقات و عدم روایت امام از صحابه نزدیک جمله ارباب نقل بنا بر تسلیم و تنزلی می گوئیم که اگر چه اصحاب امام از ارباب تواریخ نیستند مگر خبر دادن ایشان از احوال امام معتبر و صحیحست و چه برای صحت و اعتبار خبر نقل ارباب تابعیت ضرورتست انجمن خبر از فاسق بلکه از کافر نیز مقبولست پس چه جای آنکه اصحاب امام که از ائمه مجتهدین و ثقات

جواب در بیان علل و ادای پیام دادن در تفسیر

معتبرین اند فافهموا نصیحت ولا تکلن من العاکرین بتسلیم هر چند که علمای حق بن و فضلاء
 ربانین از متقدمین و متأخرین درین بحث از روی تحقیقات مرضیه و تحقیقات علمیه خدشته برای معاند
 امام ابوحنیفه در فرودگاه افشا شده مگر چشم آشوب حسد دیده حاسدین متعصبین را چنان بر بسته که این جمله تحقیقا
 معلومه و غیر مخفی را نادیده انگاشته مانند کثرت از پیش زنی با زنی ایشانند فاما انهم که کرد و کذب ایشان
 بعد از تلقی هم از کلام ایشان ظاهر و باهری گردد و خجنان الذی اذهب عنا الحزن و انما الی
 اذینا البس فی یومین پس از جمله آمان که درین زمانه ما یکی از ائمه کاملین این فرقه قلیله است و اب
 حنبله بن حسن خان رئیس بوالایت بغیر تمام در عبارت کتاب ابجد العلوم دی باید نگریست که در اول
 در تاریخ تولد امام چه نوشته و در آخر از روایت و روایت چه نوشته بلکه در اینجا را از نفس محاصره و محمدرانه
 بودن امام باصحاب چه قدر غلو و چه مقدار بغایت نموده که از مرتبه انسان بحد اعتسان کمال تصان
 یافته ففهموا یا مفسدین شکر و یا انفسنا و من سبنا آجما لانا و قائل برین گفته که گویا بجز از
 حنفیه کفرهم الله تعالی کس و دیگر از علمای محدثین و فضلاء نورخیزین هم زمانه بودن امام بر صحابه
 قائل شده و حال آنکه در عهد تولد امام بنا بر هر دو قول وی قرن صحابه براسه منقطع نشده بود و چنانچه
 بالتفصیل در اقبل گذشت چه در اول و در دوم که کتب چراغ دارد و در هر دو که صاحب نیت علوم
 حسب اقتضای عقل نقل لقادر و راایت هر دو را ثابت کرده پس از این که گمانی بقی محدثین ساخته
 ففهموا یا مفسدین شکر و یا انفسنا و من سبنا آجما لانا و قائل برین گفته که گویا بجز از
 امام الحنفیه و مقتدای اصحاب لایم و ولد سنة ثمانین من الهجرة کذا ذکره الواح
 و التمعنی عن ابي يوسف وقيل عام احدى و تسعين و الاول المذكور اثبت ولم يرد
 احد ائمة الصحابة باثبات اهل الحديث وان كان عامر بن بقرعة عن علي بن ابي الحنفية
 و بالعرفي مدينة العلوم في اثبات الیقلاء و القایة من بعضهم و ليس كما ينبغي ان
 ولما لا الحسنات محمد علی مرموم و را بر از الضی فی شفاء الضی و در و این قول وی نوشته و اما لا یما
 فهو ان عبارته هذه و هو مراد الحنفية مقترون على اثبات الصحابة و ليس
 كذلك فان اكثرهم على مقتضى دعوا الى روية الصحابة و انما اختلفوا في رواية
 عن الصحابة فجمع مقتضى فتوهمهم من الحديثين و جمعه مقتضى فتوهمهم ما قالوا و اما

الْمَدَقِّهِ الْمَتِينُ وَلَقَدْ اسْتَفْعَرْتُ جَلِيدِي وَتَوَخَّشْتُ قُوَادِي حَيْثُ رَأَيْتُ عِبَادَةَ الْأَجْبَدِ
 حَكَمَ مَنْ تَقَعَّصَا أَلْمَاهُكَ وَرُغِنَ الْحَيَّةُ وَمَوْلَايَ الَّذِي أَرْجَعُونِي إِلَى جَعَلِي مَبْنِي مِنْ مُسَاعَدَةٍ
 فِي تَسَاوِيهِهِ بِلَا يَفْتَرَا لِبَاحِلُوتٍ بِأَمْثَالِ هَذِهِ الْمَكَامَاتِ فِي تَأْلِيْفَاتِهِ وَاللَّهِ أَسْأَلُ
 أَنْ يَجْعَلَنِي وَجْهَةً كَمَنْ أَمْثَالِ هَذِهِ الْمَعَالِفَاتِ بَيْنَ اعْرَاضِ جَاهِلِيَّةٍ بَرِيَّةٍ قَوْلِي أَيْكُمْ
 این عبارت وی موهم است که فقط حنفی ثبات بمصر بودن امام صاحب مصحح را میگوید و حال آنکه این
 نیست چرا که اکثر محدثین بلکه همه ایشان روایت امام مصحح را قائل اند و جز این نیست که ایشان در روایت
 امام از مصحح با هم اختلاف کرده اند پس جماعته از ایشان نفی روایت کرده و مانند جماعته از محدثین و جماعتی
 از ایشان روایت امام را ثابت کرده و گفته اند که همین مذهب قوی است و هر یک نیز بر یک جلد و بدن من
 موسی بر بدن خاست و خوف زده شد دل من و قتی که عبارت ابجد العلوم مصنفه موسی صدیق حسن علی
 رئیس بروجیال را دیدم و هر که آن عبارت را دانست حکم کرد بر یک این عبارت ملحد حد تجاوز کرده و همین
 عبارت وی را گنجه کرد و در اربع جمع قدر قلیل از مسامحات و عدم تحقیق وی در تصانیف وی تا فریفته
 گردند مردم بے علم و فریب خورند ایشان با شال اینچنین کلمات در تالیفات و سب و از حق تعالی
 بی خواهم و سوال می کنم که مراد او را ازین قسم قریب و اذن و لغو اندین مردم نگردد و حق سب

خند با برینه صافان میکنی هشیار باش | هر که بر آئینه خند در پیش خندی می کن

وازیں قسم مقامات و در تصانیف این فرقه غوییه است که در جمع کردن آن تفسیر اوقات

بنابران تبلیه بران کرده اند و شوقی	چو آگاه گشتی ز تحقیق این	مکن گوش بر قول رایگین
سین سوی کتابی خود غرض	که در سین از کینه دار و مرض	ز بغض و عداوت که در اجور
ز اقوال کذب گوید چون	ز غشبه که دارند اهل کتاب	کتاب خدا را انموده حجاب
کتاب خدا را حق نمود	هر آس و بار از دل برزد و	کتاب خدا را چو اهل حسد
بر بغض و ردونی ز خود می تند	تعجب نمانی که قول بشر	از خود بر نفسندش کین و دشمنی
بے بر زبانه چنین ناکسن	به یادم رسیده کی داستان	که مسجوع شد ز اهل را ز سخن
چنین است نزدیک هر روزن	که از گفت فرغان یک پادشاه	شده واقف از جمله خورج و تباہ
بر غل خدا کم مگر چو داد	بخشش مرغ و پیل هر یک بناد	فرستاد و روزی بر شاه مرغ

فصل در بیان حدیث و روایت و تالیفات

حکایت دیگر

اینها در صورت زبان بد

ز لقمان خرد ارمی خوش گمان
شد و عشق آن بنده نیک گش
وے واد گشت که هر گم رود
ز بخت بر غرض و عضو خرد
چو مالک تبین دیر شورید سوخت
تو این را چه آوردی ای کمال
از ان بهره و در جهان نیست کس
تیر دم بیار انچه باشد غدود
چو آن هر دو را بر دو بار دیگر
گر قول من می نیار می به رو
به بهتر به کتر چه کردم بیان
که زشتی و خوبی ست از هم تهی
ز ششمی که مولا بر دوبر نمود
چو دیدم ندیدم چنین بے تیز
ز اعضای بد چون تریا فتم
ندیده ست چشم کس در جهان
آلای که داری زبان دلاز
چو باد شکم بر خطایش مزین
که از فضل اتباع محبت بول
به شیرین تر پسند از دل تباہ
به پاکیزه دینی اگر شد عیان
به نقد و به تقوس نمایم جبال

که بود دست عبده بادلان
شنیدم که مولای وی گوشت را
همان گوشت آورد که بهتر بود
که در گوشت بهتر دل ست زبان
که حکمت نمودم بدین خون دوست
بگفتش که بهتر همین را بدان
که مدحش نه کار زبان سفلیس
همان گوشت آورد که بدتر از ان
همان هر دو را یا ز کرده ز سر
تسخیر گیری تو بر قول من
تو از گوشت دل آوری با بیل
منانی بود لا غری فریبی
تو گفتی که جانش ز تن در بود
اگر کج زبان کس بود کج دل
بیا و روم آقا چو دریا فتم
چو بدتر ز جمله بحکم تو پیش
به میوه گوئی و لیش مساز
ز تحقیر اسلاف گیری کنار
چو دیوس ز آدم رمد بلفعل
ز اوصاف صانع بماند ترند
امام هست گرد و اندر جهان
بدانند مردم و را پیشوا

بآخر از خلاص و کار خویش
روانه نمودش بد کانها
باز از شد تا که لحم آورد
و گری گیرم که باشد زبان
با فضلترین گوشت که در مقام
چو دل راست شدم در بابا زبان
بگفتش که این را بر زود زود
ندیده نداده تر از ان نشان
خرد و شید و جو شید مالک براد
تو خود و خود حق انجمن
دو هند را یک چیز چون برنی
چو زشتی بدارد و ندارد دبی
بگفتش که زبانان بر چسبند تیز
و اگر عضو بنو بدیش زبون
بگفتی بیار انچه بدتر از ان
چه برنجی جو آدم از پاک کیش
الا احم که دارم زبان دهن
حسد را میا و رچو آن تابکار
به تعلیط مردم را بد ز راه
نه خواهد که رحمت بجانش کنند
بنجر القرون خاصه آن با کمال
به رحمت بنواستند فضل خدا

چو وار و خراب درونی ازان
که ناپا رفرا و خیز ز درد
گهی می گوید که علش نه بود
تو پاکان دین را نمائی غوی
تورا و سعادت طلب کن بزود
ز طعن سلف آله استراحت
در آن بداندیش چون کون خوار
چه خرد و گریخت در بلخ
به مرقات حق گریختی سبیل
ز عیب فروختگان کن خذر
چه حاجت که خود را خرابی کنی
ز درگاه حق گشته خوار و خذل
ز بیکان به نیکان نوازیم ساز
بدی را نه بجستی شقیع آردت

بهر ز سرای کشاید زبان
 گشای می سراید که او را الفت
 بهر ز هر ریاضات بدعت نمود
 گشای چون نمایند دیوان سیاه
 ز احسن گمانی بسبیری تو سر
 زبان بدانیش برکنده سه
 که در قرص ندارد و چون حمار
 ز صوت قبحش ندارد بد عار
 بهین است از انجیل تاجیل
 چونیک است شخض بقول توید
 ز تیشه بر غفلت تو یا بشکنی
 خدا یا زبیکان کن گریدم
 میان دو نجان ^{و نه} بدی را و از

ازین بغض آپے برابر سرسز
نہ بود و ہر اصحاب خیر الورا
الا اسے سب بطل حق قوی
یہ یقین نامید اور اتنا ہ
بہ قول نبی راہ بروی اگر
توبہ مگر قیلاھم اقتدہ
زنجبیکہ وارد بہ موت قبیح
چو آواز بطن خرمی شمار
کہ اسامی تیکان بہ نیکی بہر
اگر وہ کہ گردی ازان خیر خود
نہ بینی کہ شیطاں طمع قبول
کہ احسن گمانی بہ نیکان برہم
نوازی بران را از فضل خود

فصل دوم در بعضی از معانی عمده

ظرافت دل آویز مطالب بگین - مقاصد در بین - نکات نخب خیر مونس گاهای ظرافت آمیز خواندنیست
فراموشی غریب - نقاش تاوره - عرائس باهر و مغاخر گیانه - نوادر زمانه - اصول نایاب حکایات باصواب منقول از نام
جهان - مقتدی الانام - امام ابو حنیفه کوفی رضی الله تعالی عنه که لائق دید و قابل شنیدانه و در ضمن آنها اقوال گفته اند
واقفال فرحت افزای دیگر علای اعصار و فضلی ذوی الاقدار برای تبهر ناظرین و تفکر حاضرین بقدر صلاح

سُورَةُ الصَّالِحِينَ وَالْمُتَّقِينَ

لَعَلَّ اللَّهَ يُرْزِقَنِي صَاحِبًا

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى إِنَّ مَنِ ارْتَضَى مِنْ صَبِيٍّ فَلِيَ الْوِثَقُ ۖ وَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ۚ

فصل دوم در معانی اسماء و صفات

انسان کی ۱۲

أَنَّ رَجُلًا قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَتَى السَّاعَةُ قَالَ ذَلِكَ وَمَا أَعْلَمْتُ لَهَا قَالَ مَا
 أَحَدٌ دَعَا لَهَا إِلَّا آتَتْ أُحِبُّ اللَّهُ وَرَسُولُهُ قَالَ أَنْتَ مَعَهُمْ أَحَبُّتَ دَائِمًا فِي الدَّرَجَةِ
 وَاللَّحُولِ فِي رُتَبَةٍ قَالَ أَتَأْتِي مَا رَأَيْتَ الْمُسْلِمِينَ قَرَحُوا ابْنِي بَعْدَ الْإِسْلَامِ فَقَرَحُوا
 بِعَارِضِي يَتْلُو الْكَلِمَةَ مُتَّفِقًا عَلَيْهِ يَعْنِي بِرَسُولِ اللَّهِ كَمَا بَارَسَ قِيَامَتِ كِي بَاشِدِ فَرَمُو عَلَيْهِ
 السَّلامِ هَلَاكِي بَادِرَاجِ سَاحَةِ بَرَايِ آن رُوزِ (یعنی که آن روز خوشی نیست که منتظر خوشخبری آن میشی
 بلکه ترا خوف ازان می باید گفت چیزهای برای آن نکرده ام بجز از اینکه دوست می دارم خدا و
 رسول او را فرمود علیه السلام تو کسی باشی که او را دوست میداری حضرت انس گفت از شنیدن این
 که جمله اهل اسلام چنان خوشوقت گشتند که بعد از اسلام آنچنان دیگر خبر خوشوقت نشده بودند و عَنْ
 عُمَرَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَا تَمُنُوا بِأَنْفُسِكُمْ وَلَا بِأَمْوَالِكُمْ
 وَلَا بِبَنَاتِكُمْ وَلَا بِبَنَاتِكُمْ وَلَا بِبَنَاتِكُمْ وَلَا بِبَنَاتِكُمْ وَلَا بِبَنَاتِكُمْ وَلَا بِبَنَاتِكُمْ وَلَا بِبَنَاتِكُمْ
 يَا رَسُولَ اللَّهِ تُخَيِّرُ تَأْمَنُ مَعَهُ قَالَ هُنَا قَوْمٌ قَاتَلُوا بِرُوحِ اللَّهِ عَلَى غَيْرِ أَحْرَامٍ يَتَّبِعُونَ
 وَلَا أَمْوَالٍ يَتَّبِعُونَهَا قَوْلَ اللَّهِ أَتَى وَجْهَهُمْ نُورٌ وَأَكْمَرُ لَعَلَّ نُورًا لَا يَخَافُونَ إِذَا
 خَافَ النَّاسُ وَلَا يَحْزَنُونَ إِذَا حَزَنَ النَّاسُ وَكَانَ هَذِهِ الْآيَةُ الْآلَاءُ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ
 لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا حُزْنٌ لَهُمْ يَعْنِي حضرت عمر گفت که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 که از بندگان حق جل و علا همان کسانی اند که ایشان ابناء و شهدا نیستند و حال آنکه غبطه بر مردم
 منزلت ایشان کند انبیا و شهدا بر دوش سبب علو مرتبت ایشان نزد یک خدای تعالی گفتند با رسول
 فردی را با آنان که کیستند فرمود که ایشان قوس اند که با هم محبت می کنند به روح حق تعالی یعنی بفرمود
 و با محبت که موجب حمایت دل انداختند روح یعنی که محبت می کنند با اهل قرآن و با اهل اسبغ از قربت
 با همی ایشان و بجز ارتباط اموال که بکس دیگری دهند پس بلکه که هر آینه رو بسای ایشان نور عظیم باشد
 و ایشان بر فورس بودند که نزد ایشان و بیک فردم می ترسند و اندوه گین نکردند و بیک فردم اندوه گین
 شوند و غراند آنحضرت صلی الله علیه وسلم این بیت را یعنی برای استشهادهای مقصود از نقل این احادیث
 بلکه فرد بشر را از مسلمانان لازم و واجب است که محبت اهل علم و اهل تقوی را بر خود لازم و واجب
 گرداند که تا مستحق این منازل و مواجب علیا گردد و از شنیدن و از محبت ایشان فرحت و تسکین خاطر

عنه ای که تا زمانیکه در دنیا بود و از آنجا که

همه گرو اسلام را خوشبخت
چو خورشید که در زمین در است
به چرخ طریقت چو ماهی برین
به چرخ معانی توئی تا بدار
که چون مهر تابید بر روی زمین
از آن نام تو همچو ماه آید
به ملک معانی توئی تا بسجده
به دانش بزرگی به بهت بلند
همان به که آرام ز تو دوستان
به دراک ذهن خدا دادان تو
چو شیطان زلا حول جود قرار
همین ست مطلب دگر و اسلام
که این در تو صحت بود یا مرض
چو از کارایتان نمانیم ما
خانی ما هم در ایشان درون

در قرآن و قول رسول کریم
بناچار بهشت و ملت بخاست
حقیقت چو صیغه است کو بهر کوی
چو خورشید تابان بهشت انهار
از آن و جهان هر نامت شده
ضیاء بخش هر ملک با جاده شده
به ظاهر به گوری بمن برون
که دین بی را توئی بس بسند
که جولان طبع در آن صاف مشا
رسد آفرین تا قرین خوان تو
از گفتار خیمت نذریم باک
در شنام ده با بهر نیکی پیام
خدا یا به حق همان عالمان
بایشان رسائی چو آئیم ما
کنون ست مطلب بعض سخن

تو کردی بنود را خوب از مستقیم
به بحر شریعت چو ماهی غریق
به برج معارف چو اختر تویی
چو تو دیگرست از اندام حسین
ضیاء بخش هر ملک ملت شده
نه در یک وطن بلکه در هر دیار
چو بوسه گلی خود دهر گران
چو گویم ز وصفت بر رستان
چو خورشید بر آن نماید مصاف
خلایف مخالف بگیر دستار
که حق هر هم به ازین شست خاک
ازین گفت تو من نذریم غرض
که در دین احمد چو روح آمده جان
به پاکی پاکان صافی درون
اگر مرز کاری تو غفلت نمکن

حکایت ۱۱ در تذکره الاولیاء آورده که خلیفه وقت بخواب دید ملک الموت را از او پرسید که عمر من چند مانده است ملک الموت به پنج انگشت اشارت کرد و تعبیر این خواب را از بسا کس پرسید معلوم نمی شد ابوحنیفه را بخواند و از او پرسید گفت هر پنج علم اشارت کرد یعنی که این هر پنج علم را کسی نمیداند الا ما شاء الله و آن پنج علم درین آیت است إِنَّ اللَّهَ هُنَا لَعَلَّمَ الشَّاعِرَ ط وَ يَذِّنُّ الْقَوَائِدَ ط وَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّامِ ط وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّا أَكْتَسَبَ عَبْدٌ ط وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ يَأْتِي آرْضٍ تَمُوتُ ط یعنی علم آمدن قیامت و نزول باران و علم آنچه در رحم زنان باشد از بچه و غیره و صحیح و قیوم و سالم و ناقص و زنده و مرده و مانند آن و علم آنچه روز آید چو تو بگرد و بگرد آمدن سرزمین خواهد بود و بخوان حق تعالی بکس نمیداند بعد از کلمه در پنج دست اشارت لطیف و درایت ست چنانچه بعضی از آن می آید آن شام الله تعالی لطیفه چونکه در خلافت مامون و مقسم باشد و

واقف باشد که همه ایشان با عقل اگر آئیده بودند خلق کثیر را بحدوث و خلق قرآن طوعاً و کرها دعوت نمودند و درین باب از قتل و قیدهای سخت هیچ باقی نگذاشتند و بعضی از انان ائمه دین که درین بلا و هتفه محن شده بودند امام احمد بن حنبل بود چنانچه بالا بحال در خلافتهای ایشان این بحث در گذشت و گویند امام شافعی نیز سیه بار درین بلا محن گشت مگر از دانش خدا داد خود بهر یار نجات می یافت بدین تفصیل که بار اول برای اقرار آنکه قرآن مخلوق است نه قدیم چون در حضور خلیفه طلبیده شد سر خود را در پیش انداخت و چون از وی سوال کرده شد که مَا قَوْلُكَ فِي الْقُرْآنِ قَدِيمٌ أَمْ حَدِيثٌ پس بطرفی تعارف نگاهداشت خود را تا غرض ساخت که گویا این سوال نه از من است و چون از حضار مجلس کسی بخواهش نپرداخت سر بر آورد و از سائل پرسید گفتی بیجا یعنی مرا مراد دیگری بآن پس در ذهن سائل چنان واقع گشت که وی می پرسد که این سوال از من است بنابراین جواب داد و گفت امام فرمود حدیث چون از انظار هائی یافته مجلس خود باز گشت و در عرض معاندان و منافقان که امام بهای جان ترک ایمان کرده قائل بخلق کفر گردد و دید در آن زمان فرمود نه چنین است که معاندین می گویند بلکه سوال ایشان را در حق قرآن بتوقف و سکوت از جواب رد کرده در حق ذات خود بار دیگر از سائل سوال کردم که یعنی بدان سوال قدم و حدوث مرا مراد دیگری می قال نَحْنُ فَكُنْتَ حَدِيثٌ یعنی که من حادث ام نه که قرآن

ایمان لحظه کین را زد و خفیه رفت	حدیثش بگوش ملک باز رفت
<p>از شنیدنش ملک بهم برآمد و امام شافعی را دیگر باره گرفتار گشت و در جواب مَا قَوْلُكَ فِي الْقُرْآنِ الْحَقِینِ فرمود که کدام قرآن را می گویند بارید و بهر تمهید میاد که عاصدان بفرض گویند که باز در مسئله حمله را بجا برده اند از شنیدنش خوش شده و پیمان کردند امام کلام الله را از جایجا و کرده نظر فرمود و مبردم چنان نمود که گویا باورم شد که این کتاب همان منزل ایزد پاک است نه مرکب از کلام مخلوق فرمود که این کلام پاک حادث است نه قدیم و هر که این را بصفت قدم موصوف نماید کافر گردد و این قول بدان سبب فرمود که این کتاب که درست امام بود مرکب از نفوس و کاغذ و غیره نبود نه غیر و هر مرکب حادث می باشد و آنچه قدیم است کلام نفسی ازلی است که ملول این نفوس است نه این مرکب و نفوس و آنچه از حروف و صوت و غیره بکار کلام ازلی عارف می شود از آنها در قدیم کلام ربانی نقصان نمی که اینها برای کلام الله مانند جامه است مر و جو شخص را چنانچه جامی در عفا و ناپدید خود گفته</p>	
مکن از حق قرآن چو معتزل	چون کتاب خدا کلام خداست
	لا یزالش بدان و لم یزل
	ان صفات کلام سنده جلالت
	عرفه و صوته که از توشه ساد

عالمی که در کتابها و تفاسیر امام رضا

و گویا که قرآن از ازل است

امام شافعی بن ابی اسحاق	باشد آن پیش مقل نموده شناس	امام شافعی بن ابی اسحاق
دعوت کرد و شد لباس بدل	شخص صاحب لباس را به دخل	الغرض برای رد قول طاعین چون

امام شافعی بن ابی اسحاق فرمود بموجب سکه که ماسوس هم کاسه دیدم بے
 و حکم سلطان با رسوم باز گرفتار گردید و در جواب ماثقوله فی القرآن ایضا انکار نمود و فرمود تا فارغ غلای کنیم
 این بار چیزی نگوییم تا وقتی که عیب جوین مرا مقول و ملک را بخون ناحق من ما خود نگروانند نیامند آخر الامر
 اتفاق بران افتاد که امام شافعی را نه بر سر منبر برارند و به او از بلند به حدوث قرآن اقرار نمایند و اگر کلام با
 حمله گوید بر امام رنزد و کرده شود و چون از سر منبر حکم سلطان فرود آید پسر اعتراض مغرض را تا ابد اعلای
 نخواهد بود و امام رنزد چون بر سر منبر آمد فرمود **اَيُّهَا النَّاسُ اِنَّ الصُّحُفَ كُلَّهَا وَتَوَكُّرَ الْقُلُوبِ**
وَرَبُّهُمْ دَاوُدَ وَدَاوُدَ وَنَحْيِلَ عِيسَى وَفُرْقَانَ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
الَّتِي كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ اِنَّ هَذِهِ الْخَمْسَةَ كُلَّهَا حَادِثَةٌ وَدُرُوقُ تَحْمِيلِ بَيْنِ كَلِمَاتِ رُوَيْسِي مَرْدَمِ
 کرده پنجم دست راست را بر می فهمانیدن ایشان حرکت دائمی و بزبان موالیان خود فرمود **اَعْلَمُوْا اَنَّ**
هَذِهِ الْخَمْسَةَ كُلَّهَا حَادِثَةٌ و مردم چنان دانستند که هذه الخمسة مصحف و هر چهار کتب را می گوید و
 امام رنزد هر پنج انگشت خود بر پیش مردم و انور می و هذه الخمسة بدان اشاره کرده از اینجا است که امام
 شافعی رنزد از پنجه نظم اهل اعتزال را بای یافت و امام احمد بن حنبل رنزد که کبزدی بود ازین صدره عظیم شریعت
 شهادت چید چنانچه در تذکرة الاولیاء است **وَاللَّهُ أَهْلَهُمْ تَبَرُّكًا وَتَقِيَّةً** در بعضی حالات امام
 شافعی از کتب ذیل طبقات کبری معروف بود **الْوَارِثَةُ** و اخبار الرجال و برهنه و مقدمه شافعی اللغات للمحقق ابو حلی
 و ارشاد الطالین و تذکرة الاولیاء و غیره **فَقُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ مَا كَانَ لِلْبَشَرِ أَنْ يَحْكُمَ بَيْنَهُمْ**
وَقُلْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ اِبْنُ حَقٍّ وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَلْتَقِي مَعَهُ فِي حَقِّ مَسَائِدِ
 کافی اللواتع و در اخبار الرجال گفته ازجت پدر قرشی مطلبی داشتی اند که به شتم واسطه با آن حضرت صلی الله
 علیه و سلم و بعد المطلب یکجای شوند و محدث و دیوی و مقدمه ترجمه آورده بود محمد بن ادریس بن عباس
 ابن عثمان بن شافع بن سائب بن عبید بن عبد یزید بن هاشم بن المطلب بن عبد مناف القرشی الطلبی و او را نسبت
 به پدرش شافعی کرده شافعی گفته و مطلبی از ان گویند که پدر علای او مطلب بن عبد مناف است و اظنه مادر

بصورتی که تا از ان امام شافعی

در بعضی حالات امام شافعی

علوی قاضی قولد ایشان در سنه یک صد و پنجاه بود شب فوت امام اعظم پانزدهم رجب بمقام غره و بقولے
 در عسقلان یاد رسنا یاد زمین و در بر پنه بر و زوفات امام اعظم گفته در ارشاد الطالبین آورده و وفات
 امام اعظم با تمیز و کفین مقدم بود بر تولد امام شافعی نه نماز بر جنازه امام و اسد اعلم و بعد و سالگی بیکه اعظمه
 برود و شد و در کنار مادر خود در حالت منتهی و یکسی در قلع عیش و شکی حال نشود نمایافته و تر و مسلم بن خالد
 رنگی هم در کله اعظم علم فقه اخوت بستر سحر سیزده سالگی بمدينه منوره آمد و امام مالک رسید و بی هفتاد ساله بود چنانچه در
 تذکره الاولیاء است و خطای دی را از پیشتر حفظ کرده بود چون بزمی خواند از وی خوش شد فرمود از خدا پیوسته
 زد و باشد که ترا شانه بهم دست دهد و از امام مالک کسب علوم کرده بعد وفات امام مالک پسرین و از زمین
 بعراق آمد و از امام محمد شاکر و امام اعظم کلمه حاصل نمود که ازانی اخبار اجمال و اللواط و شیخ در مقدمه آورده
 که بعد از ملازمت مالک بمیدان رفت و دو سال آنجا اقامت نمود و خطای آنجا بر وی جمع شدند و اخذ حضرت و
 فقه از وی کردند و کتاب قدیم خود را در آنجا تصنیف نموده بعد از آن بکعبه بازگشت پس بار دیگر بمیدان رفت بعد از آن
 عزیمت مصر کرد و بمیدان نشین نشر علوم مشغول شد و کتب جدید را در آنجا تصنیف نمود و چون در آنوقت شمس و
 تسعین و ماه در مصر آمد کتب فقه جدید را تصنیف نمود و با این رفعت فرمود چون با کسی مناظره می کنم
 دوستی دارم اینکه حق تعالی ظاهر گردد و اند حق را بر دست وی و و می فرموده که برای نفس خود خطا متراش
 کس نیست که فری نماید هر که لاکه وی را عزت نمی دهد و محبت کسے گراید که او را نفع نهد و خوش شود و بهد
 کسے که او را تشنه و فرمود که ده سال یا صوفیه محبت و اختم این دو حرف را از ایشان پس بدیدم لموقت سیف
 وَ أَضَلَّ الْيَصْبِيَّةَ أَنْ لَا تَجِدَ أَيْ مَحْرُومِي وَ فرمود هر کس طلب کرد علم را با عزت نفس نجات نیافت و هر که
 طلب کرد علم را با ذلت نفس و خدمت نمودم علم را را با نیافت و فرمود که علم آن نیست که حفظ کرده شود مسلم
 آن است که نفع دهد و فرمود فقر علما اختیاری است و فقر جملا اضطراری ناقل الحروف أَصْلَهُ اللَّهُ حَالَهُ
 در حق خود بگویند ایشان کلمه را کمال تصدیق می نماید و اسد اعلم و فرمود که مردم ازین سورت قاضی اند
 وَ الْقَصِيَّةُ الْإِنْسَانُ لَيْفِي حُجُوبٍ وَ خود شب را سه اجزا کرده بود و حصه اول کتابت سائل می کرد و در
 ثانی نازی خواند و رسوم می خوابید و بر روایت دیگر نمی خفت در شب گمرازد که فرمود که کاسب دروغ نمکند
 و قسم نیز نخورده ام نه صادق و نه کاذب کاتب الحروف أَصْلَهُ اللَّهُ حَالَهُ با غایت و انصاف دین
 نامه آخر که شمس مجری است و تخمین از عمر من تا چهل و چهار یا پنجاه سال گزشته باشد بهر چه بگوید قول تعالی وَ آمَنَّا

بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ همچنین دو امر اظهار می کنم که از صغری خود نه گاهی تارک فرض و نه ترک نماز استند
و یَلْقَاهُ السَّوْغُتِ وَ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَمَا أَمْرُهُ إِذْ يَقُصُّ أَنْ النَّفْسَ كَمَا مَرَّةً
بِالسُّوْغُتِ كَمَا مَرَّةً كَرِيْمٌ وَ شَيْخٌ وَ مَقْدَرُهُ تَرْجُمَةٌ وَ رَدُّهُ كَهْ أَزْشَافِي مَنْحُولٌ سَكَهْ أَكْرَعْلَمَا أُولِيَايَ حَقِّ تَعَالَى
نَبَسْتُهُ بِرَبِّهِ لَوْ رَأَيْتُ دَلِي بَلَاءُ أَخَذَ اللَّهُ دَلِيًّا جَا حَلَّ وَ قَرْمُو دَلِي كَهْ عَمَلٌ جَعَلَهُ نَزْدَهُ أَمْرٌ دَرَدَر
و نه در سفر و افشا ترده سال دبیری بخوردم مگر آن قدر که آن ساعت را دفع کردم و همواره بر عصار فنی پس بین
حصا از کسول کرده خد فرمود که برائے تذکره انیک من سا فرام از دنیا و فرمود و اگر کسی از شما جهل کامل کند برای آنکه
بجمله مردم را از خود خوشنود گرداند ممکن نیست پس لازمست بر بنده که خالص کند عمل را در میان خود و در میان حق تعالی
و فرمود و عاقل آنست که عقل نموت و در عقل دی ادر مذموم و فرمود و چهل سال است که از اجای خود که تزیج
کرد و احوال ایشان می پرسم پس کسی را از ایشان ندیدم که گفت که در تزیج کما به نیکی دیدم و فرمود و که برادر منیت
کسی که بهار وی محتاج می باشی و فرمود و مشورت مطلب از یکدیگر خانه وی آرد نباشد یعنی از چینه مجلس و فرمود
بناس کسی را که چرخش کمی و در آمدش تو کرد و بجز که در تو نموده پس هرگاه که ناخوش کنی او را نیز در عیب گوید
چیز را که در تو نباشد و بودی اکرم الناس تا آنکه بای با خود از زمین ده هزار دینار بکشد منوره برد و خیمه خود را
بیرون کند و وی آمدند مردم او را تا آنکه آمدند مردم متفرق نمود و در بر سینه آورده که تا نماز شپین سج با وی نماند
و گاهی کسی از شے سوال کرد مگر انیک از شرم خویش سائل روی مبارک وی سرخ شد و در محاسن خود و خای
سج کرد و گاهی در بر استماع سنت و وی کثیر الامراض بود که ازان امراض بواسیر بود بطوریکه همواره
خون افشانش گاهی بر روی حدیث شست مگر انیک طشت بر روی بوی که تقاطر دم در آن شد و یونس بن
عبید الله گفت مانند امام شافعی کسی را از قی با امراض ندیدم و چنان صاحب عیب است بود که کسی را از
اصحاب او پیش روی وی جرأت آب نوشیدن بود و فرمود و هرگاه که بنیم اصحاب حدیث را گوید و دیدم
اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم را و صاحب بدعت اگر بر هوا پر و قدایش کنم و فرمود و که حذر کن از ابو
و لاجل اعرج - واحد - و اشقر - و کوب و از هر که بروی آفت بدنی باشد چرا که در وی تباہی است و
زنگنه کی با وی سخن است و نعم امیل - انکران کوران و کلان و شل - اهرانجا که باشد در آن جا مثل
اَنْكَلُ مِنْ الْقَوَائِمِ وَ دُرُ بَرَسْمَه آورده که در حدیث است لا تَبْقِیْ اَوْشَافًا قَالِیْمَهَا جَلَاءُ الْاَوَّلِ
عِلْمًا قَالُوا اَلَا رَاَیْتَ بِهَا الشَّافِعِیَّ کَمَا فِی الْخَدَائِیَاتِ الْحَسَنِیَّ یعنی دشنام مدید قریش را که عالم آن قریش

در پیش از امام شافعی در دنیا

پرسیدند زمین را از علم مراد زمین عالم امام شافعی است و در قاضیه گفته که وی محمد در اس حدی دوم است چنانچه از حدیث ابی داود مستفادست **يَتَّبِعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ نَاسٍ بَآئِحَةً سَبْعِينَ مِائَةً مِّنْ حَسَنَةٍ** و الاصل **أَوْ حَسَنَةً** و در تذکره آورده که احمد بن حنبل گفت در معنی این حدیث که مصطفیٰ صلی الله علیه و سلم فرمود که هر سر هر صد سال مرث را بر انگیزند تا دین من بر مطلق اهدا رساند و آن شافعی است و لمال خواص گوید که خضر مرابرسیدم که در شافعی چه گوئی گفت ادا از او تادست و در ایجاد العلوم است که با در امام شافعی خبر در وقت محل وی بخواب وید که گوید با مشری از شکم وی بر شده پا را گشت و در هر شهر از آن محدث و نویسنده رسید و میرسد در تعبیرش گفت که از شکم تو عالم بزرگ تولید یابد و بچنان شد چنانچه علم اصل را بیشتر وی تدوین کرده و در تذکره آورده فرمودی گفت اگر عقل شافعی را وزن کردند با عقل یک نیمه عقل پس عقل او را پنج آند و احمد حنبل که امام جهان بود و در صد هزار حدیث یادداشت بشاگردی او آورده قوی بر وی اعتراض کرده که در پیش سر بیت و پنج ساله می نشیند و صحبت مشایخ و استادان عالی را ترک می کند احمد گفت هر چه میاید و آن معانی آن او میداند و آنچه از حقائق آیات و اخبار را فهم کرده فهم با بدان نمی رسد چنانچه در بر نه است و در سیزده سالگی در حرم می گفت **سَلَوْتُ عَنَّا شَيْئًا شَرَّ هَرَجَمِي خَاطِبِي وَ دُرِّ بَزْزِهِ سَالِكِي قَرْنِي** می داد و در قاضیه گفته **وَأَذِنَ لَهُ أَنَّهُ لَا مَالَهُ إِلَّا بَنُ الْأَسْبَابِ الْقَوَايِمُ وَ هُوَ ابْنُ حَسَنَةِ غَفَرَةَ سَلَوْتُ عَنَّا الْقُرْآنَ وَ هُوَ ابْنُ سَبْعِينَ سِنِينَ وَ شَيْخٌ دَلِيلِي وَ مَقْدَمُهُ اشْتَعَلَ اللُّعَاتِ** آورده و چون ده ساله شد موعای مالک یادداشت و محمد بن حسن شیبانی در مقام مدح شافعی گفت که وی کتاب وسط امام ابوحنیفه را از من بجا ریت گرفت و تمام آن را در یک شب از حفظ کرد و وی در حفظ و ضبط حدیثی و فقه و فصاحت و معرفت و ثبات و تکل و حسن صورت و سیرت و موجودت ذاتی و فراست و جماعت و حسن اخلاق و کرم وجود و سخاوت و مروت و درجه کمال داشت و تعانیف او در اصول بین چهارده مجلد و در فروع از بیست و چهار مجلد است و از احمد حنبل منقول است که با شافعی عظیم تر است حدیث رسول را صلی الله علیه و سلم از منسوخ آن و خاص آن را از عام آن و محل آن را از مفصل آن تا با شافعی سیستم دو وی هر وقت نزد شافعی بود و برای استفاده و جمع و در تذکره آورده که با یارون الرشید که خلیفه محمد بود گفتند که شافعی قرآن حفظ ندارد و بچنان بود لیکن قوت حافظه او چنان بود که با یارون خوات که امتحان کند باه رمضان و امتش فرمود شافعی بر روز جزو قرآن را مطالعه می کرد و هر شب در

می خواند تا در ماه رمضان همه قرآن حفظ کرد و شافعی گفت علم همه عالم در علم من نرسید و علم من در علم صوفیان نرسید و علم ایشان در علم یک سخن پیر ایشان نرسید که گفت اَللّٰهُمَّ سَبِّحْ قَاطِعًا وَاِمَام شافعی پیوسته گریان و سوزان بود و بهنوز طفل بود که خلعت هزار ساله و سراد الکن بدید یکبار در میان درس ده بار برخاست و نشست و گفت چه حال است گفت علوی زاده بود و بازی می کرد برادر که او در برابر من می آید بر حرم او را بر میزم که روانیو که فرزند رسول صلی الله علیه و سلم فرزند آید و بر میزم و هم او گفت یا رسول الله السلام بخواب و بیدم مرا گفت ای پسر تو کیستی گفت یا رسول الله کی از تو ده تو گفت نزدیک آی نزدیک شدم آب دهن خود بگیرت تا من دهن باز کردم بدین من انراخت چنانکه بلبان و زبان من رسید پس گفت اکنون برو که برکات خدا بر تو باد و بهمدان ساعت علی مرتضی را بخواب و بیدم که انگشترین خود بیرون کرد و در انگشت من کرد تا علم مرتضی نیز بر من سرایت کرد چنانکه بعد از آن بشاگردی امام مالک افتاد و مالک گفت یا رسول الله بود در سرای مالک بایستاده و هر فتوی که میرسد آمد بدیده و اگر در چنان بودی مستقی را نگفته که باز گرد و بگو که احتیاط کن چون قصص کردند حق بدست شافعی بود و مالک بد و نازیده و فور عالیه آورده که امام شافعی پیوسته هر روز خمی بگریه و در رمضان شصت بار ختم قرآن کرد و کُلِّ ذَلِكْ فِي الْجَلْدَةِ وَاِمَام احمد بن حنبل بنابر اسیر بود عبد الله بن ابراهیم از پدر خود پرسید چیست مرا که می بینم ترا ای پدر بر بزرگوار من که بر امام شافعی شکرست تا مدح و زیادت دعا بر ای اودی کنی فرمود کای پسر من او چون آفتاب است روز را و عافیتی است خلق را قَانِطِرْ هَلْ لِيْهِكَ بِنِ مِنْ خَلْفٍ اَوْ عَمَّهٗ اَوْ حَوْضٍ و نیز دختر تر داشت غنیمه کنایه که همواره قیام لیل و صوم نهامی کرد مناقب اخبار صاحبین را محبوب داشت و بسبب شهرت و صاحبیت امام شافعی و پدر او و برادر دل داشت تا شب در بغداد امام شافعی بنزد امام احمد بن حنبل و بیامی در آمد آن دختر از روی دل خود خوشوقت گردید که مشب افعال و اقوال وی بنخواستیم و بدنام امام احمد همه شب بخورد و وظائف خود مشغول گشت امام شافعی تا فجر مستلقی بر پشت خود خوابید آن دختر چون حالتش را چنان دید تعجب از پدر خود پرسید که فو قیت نامه وی را بچه میدی و درین شب از نماز ذکر و وردی چیزی ندیدم ایشان درین سخن بود و مذک امام شافعی برخاست امام احمد او را پرسید غیبت چون گذشت فرمود که شب اطیب و مبارک تر و النفع ازین بر من نیامده پرسید چگونه

در تفسیر احادیث و آثار ائمه

فرمودند زیرا که درین شب همان همدساله از ترقیب و آدم که نفس دهد مسلمانان را و حالیکه مستحق بر پشت خود بود و دم
 و از جمله که رخصت گشتند پس امام احمد بن حنبل فرمود گفت که این عمل و سکه تمام شب در آن نائم بود بهتر است
 از عملیکه کردم و من قائم بودم **تقلی** بیاوم رسیدگی کنید که در آخر عمر علامه تقی زانی صاحب مطول و غیره رسید
 میرسد شریف **لَقَدْ سَمِعْتُ اللَّهَ صَوْتَهُ** که میگوید یاور علوم آراسته و پیراسته گردید و حکم سلطان تیمور با هم ایشان را
 سناطه مقرر گشت علامه فربه اندام و همین بدن بود و از ضعف پیری نرم رفتار میرسد شریف نوجوان
 نجف البدن تیز رفتار از عیب جو یان کسی پیش علامه آمده گفت که میرزا بسکی گویند یا مانند خس است که پا
 بر زمین نمیدارد و فرمود باین مقدار از وی راضی شوی که اگر از کثرت علوم مانند مرغان هوا پرواز بجاست و از پیش
 پیش میرسد شریف کسی طعنه زد که علامه از غریبی از زمین قدم برداشتن نمی تواند فرمود و خاموشی که بعد از
 زور علوم دی زمین باروی می کشد و از هم نمی در و راست است مصرع دو عاقل را نباشد کین و بیکار
 و اما علم و در و فیات **الاعیان** آورده **قَالَا اتَّفَقَ الْعُلَمَاءُ قَاطِبَةً مِنْ أَهْلِ الْفِقْهِ الْأَكْبَرِ**
وَالْفَقْهَةِ وَالْفَقْهَةِ عَلَى ثِقَاتِهِ وَآمَنَتْ بِهِ وَعَدَّالِيَهُ وَزُهْدِهِ وَكَوْنِهِ مِنْ أَهْلِ الْفَقْهِ
وَعَقَلَتِ نَفْسُهُ وَحُسْنُ بَيِّنَاتِهِ وَعَلَيْهِ قَدْ سَمِعَهُ وَتَحَابُّهُ وَوَرَعَالِيَهُ آورده که در **الاعیان** یک صد و
 نو و پنج امام شافعی در بغداد و در آمد و تا دو سال در آنجا بود پس بکه رفت و از آنکه باز در آنجا یک صد و بیست
 و نه سال و در آنجا یکصد و نه سال و در مصر بود و **إِلَى أَنْ تُؤْتَى يَوْمَ الْجُمُعَةِ أَخْبَرَ لِقَائِهِ مِنْ حُبِّ**
سَنَةِ أَرْبَعٍ وَفِيهَا تَمَّتْ بِهَذَا أَهْلَ الصَّغَرَى لِمَصْرُ الْكُرُوسَةِ وَقَبْرُهُ مَشْفُوعٌ عَلَى
قَبْرِهِ قَبْرُهُ و در **الاعیان** آورده که تا چهار سال در مصر ماند و شب جمعه بعد مغرب وفات کرد یعنی در خلافت آن
 و در و فیات از ربع بن سلیمان آورده و تنبیه از جواز امام شافعی دایس می آدم ملال شعبان را دیدم و در نه
 مانده چهار سال که کافی البرهنه و بیخ شریف گفت و در خواب دیدم پیش از چند روز از مرگ شافعی که آدم علیا
 وفات کرده بود و خلق خواستند که جاز به **میردن** آن مرد چون بیدار شدم از معجزه پرسیدم گفت کسیکه عالم ترین
 اندام باشد وفات کند که علم خاصیت آدم است **وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا** پس در آن نزدیکی شافعی وفات کرد
فَعَلَّ سَمْتَهُ که وقت وفات وصیت کرد که فلان کس را بخوبی یاد ما بخوبی و آن شخص بمصر بود چون بلا آمد بکس
 گفتند که شافعی چنین وصیت کرده است گفتند که او بیارید بیاور و در بغداد نیز آدم و ام داشت آن مرد
 بگزارد و گفت شستن من و او را این بود **وَأَنْتَ لَمْ تَمُتْ إِلَّا بِكَ** - رضی الله تعالی عنهما و عنهما **أَجْمَعِينَ**

در این کتاب آمده است

در این کتاب آمده است

طایفه دوم از امام رضا

عصا فغان
در ۳۰ فغان
بناست از فغان
در ۱۲ فغان
بناست از فغان

طایفه دوم از امام رضا

عصا فغان
در ۳۰ فغان
بناست از فغان
در ۱۲ فغان
بناست از فغان

حکایت (۲) بیان بنو من تو داستانے کہ من بشنیدم از شیرین زبانے در تکرک الوالیہ
آورده کہ مرے مالدار بود و امیر المومنین عثمان را دشمن داشتے تا حدیکہ اورا جہود خواندے این سخن
بابوحنیفہ رسید اورا بخوارو گفت دختر تو بطلان جہود خوانا ہم داداؤ گفت تو امام مسلمانان باشی مروا
واری کہ دختر مسلمانے بجوئے وی من خود ہرگز مذہم ابوحنیفہ گفت سچان ایدرو انہداری دختر
خود را بجوئے وادن پس چون روا باشد کہ محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دو دختر خود را بجوئے
و بدان مرد و در حال بدانت کہ سخن از کجاست اذان اعتقاد برگشت و توبہ کرد از برکات امام ابوحنیفہ
محققین مسلمانان را در حق جملہ صحابہ خاصہ و بارہ خلفاے راشدین اربعہ رضوان اللہ علیہم
نیک اعتقاد بود و واجب است کہ درین معنی شتو یک قصہ گویم اگر دل ساعے داری بسویم
لطیفہ بد کہ جملہ پیش کلماتے آنچنان است کہ ہر یکے را از انہا و از دہ حروف اندیکے لا الہ الا اللہ
(۲) مُحَمَّدٌ سَيِّدُ الْمَلٰٓئِکَةِ (۳) اٰیٰی بٰکِرِ الْمَصْدِقِ (۴) عَصْرٌ مِّنَ الْخَطَا (۵) حَقٌّ
اٰیٰتِ عَقَّانِ (۶) عَلٰی بَنِیْ اٰدَمَ اٰلِیٰہِ پس درین اتحاد و ارتباط باہمی این کلمات اشارات
لطیفہ اندیکے اینکہ چنانچہ حروف این کلمات باہم متحد الحد و اندیچنان مدلولات و سمیات آنہا ہم سنگ
و ہم مشرب اند و بکلی از اتحاد و باہمی مخلوط و مربوط اند تا بعد و متخالف را در میان ایشان محالے نہ
ہر چارہا را در کن کلین بل چارہا در دوحہ دین پس ہر کہ در سنگ ارتباط ایشان از ہم
تشت و تفرق روا دارند و یاد و را م خلافت کہ حسب حریب مراتب ایشان پوقوع آمدہ بتقدیم و تاخیر
تصرف نمایند حتا کہ از جاہہ مستقیم منحرف و در جہہ پاک و نیک اندر باعی پشت و رخ دست مانع و مچو
اللہ بکل بود گشتم آگاہ اگر دیدم را یقین کہ بیشک اسم یا پنج تن است و پنج تن با اسم دوم انیکہ
و در انیت شریف آمدہ چنانچہ در مشکوٰۃ است فرمود علیہ السلام کہ بنی اسرائیل ہفتاد و دو فرقہ متفرق شدند
وامت محمدیہ صلی اللہ علیہ وسلم ہفتاد و نہ فرقہ متخلف گردانید این جملہ در دو رخ باشند مگر فرقہ واحدہ
الانسانیت (۲) فرقہ از امت محمدیہ بعد و فرقاے بنی اسرائیل بدو رخ روند مگر آن یکے کہ از عدد
اسرائیلیہ زائد است صحابہ پسرند آن فرقہ ناجیہ کہ امام است فرمود علیہ السلام مَا اَنَا عَلَیْہِ وَاَصْحَابِی
یعنی کہ انیکہ بطریقہ من و اصحاب من می باشند امتی چون ادیان این حدیث واقع گشتی پس اینکہ
جملہ فرقہ اسلام ہرچون متقیہ و معتزلہ و خارج و تابعیہ و غیر ملہر گروہ ازینا تہا خود را از امت

فرقه ناجیه می شمرد بدلیل این حدیث و ماکه پیر و ان ایستار بعه و فرقه اهل سنت و جماعت ایام
 محل این حدیث بر خود بنا نموده و همین است حق و همین است مطلوب حدیث مآ انا علیک و
 اختتامی و دلائل تحقیق درین باره بسیار است که براسه تبصر اهل انصاف بعضی ازین
 در خبا بجملا بیان کرده می آید مگر بطریق لطیف نیز از تشریحش لابدی است اما بیان امر اول اینکه
 ایشان سواد اعظم اند و نیز صفت مآ انا علیک و اختتامی و فرقه اهل سنت بوجه اتم و اکمل موجود است
 و در جمعه هفتاد و دو و فرقه های دیگر منقود بلکه ضد صفت مذکور و ران و دیگران موجود و از فرقه ناجیه
 قطعاً مسلوب و منقود و همین است مقصود توضیحش از کلام اندر کرده می آید تا که هیچ فرقه را بران اعتراضی
 از ضعف و وضع نزد آل لیکه در سرور انفال و در مذمت کفار خاص و در حق معامله مسجد حرام وارد است

وَمَا كُنَّا فِيْ اَوَّلِيَّاءُ هٰذَا اَوْ لِيَّاءُ هٰذَا اِلَّا الْمُنْفِقَانِ وَكُنْتَ اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُوْنَ هٰذَا اَمْ اَنْ لَا
 وَكَانَ يَكْفُرُ عَلَيْهِ جَلَالِيْنِ بَعْنِي وَنَسْتَدْرِيْ فِرْقَةَ اَهْلِ الْفَنَانِ سَرَفَار وَاُولَايَتِ اَنْ مَسْجِدَ حَرَامِ اَنْ مَقَامِ
 مَسْجِدِ رَاغِبْتَدْرِيْ لَاقِ بُولَايَتِ مَكْرَمَتِيَّانِ وَلَكِنْ مَشِيْرِيْنِ اِيْشَانِ مِيْ دَاخِلِيْنِ رَاكِر اِيْشَانِ رَا وَاُولَايَتِ
 مَسْجِدِ حَرَامِ مِيْ رَسَدِ چَانِجِه در جَلَالِيْنِ سَتِ پَسِ در مِيْنِ اَيْتِ تَصَرِيْحِ سَتِ بَرِيْكَةِ وَاُولَايَتِ بَيْتِ اَلْمَسْجِدِ مَحْصُوْرِ
 مَتَقِيْنِ خَوَاهِدِ بُوْدُوْ سِيْنِ مِجْنَانِ شُدُوْ اَكْرُوْ قَا مِصْبِيْ بَرَانِ تَا چِنْدِيْ قَالِبُضِ وَتَصَرُفِ كَرْدِيْ كَلَامِ اَيْتِ
 قَا مَا الزَّيْبُ فَيَذْهَبُ جَفَاءً وَ اَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمُكُّ فِي الْاَرْضِ لَكَ اِيْكَ بَصُوْرُ
 اَللّٰهُ اَلَمْ تَسْأَلْ هٰذَا اَمْ كُنَّا اِيْكَ الْبَاطِلُ تَضَعِيْلُ وَتُحَقِّقُ وَ اِنْ حَلَا عَلَيَّ الْحَقُّ فِي بَعْضِ الْيَوْمِ
 وَ الْحَقُّ ثَابِتٌ بَاقِي چَانِجِه بِالتَّفْصِيْلِ در جَلَالِيْنِ مَذْكُوْرِ سَتِ رَحْمَتِيْكَ اَمَّا اَنْ كَفْتِ اَبَا پَسِ مِيْ رُوْدِيْ نِيْزِ
 شُدُوْ وَا مَا اَنْجِه سُوْدِيْ رَا سَا نِه مَرْدَانِ مِيْ مَانِدِ در زَمِيْنِ مِجْنِيْنِ بِيَانِ مِيْ كَنْدِ خَدَا اَشْكَلَهَا رَا اِيْرَا سِيْ حَقِّ وَا بَلِ
 كَرِ بَلِ شَلِ كَفْتِ در بَا وَا سِيْلِ نَاجِيْزِ وَا بُوْدِيْ شُدُوْ اَكْرُوْ جِه در بَعْضِ اَوْقَاتِ بِلَا سِيْ حَقِّ بَرِيْ اِيْدِ و
 حَقِّ مَانِدِ مَا يَنْفَعُ النَّاسَ اَبْرَا ثَابِتِ وَا بَاقِي خَوَاهِدِ بُوْدُوْ وَ التَّفْصِيْلُ فِي قُبُوْلِ الْاَبْ تَدْرِيْ اَنْحُوْ
 اِهْمِ بَرُوْدِيْ سَلَامَتِيْ گِشْتِ وَا زِيْنِ وَا عِدَّةُ اَلّٰهِيْ سَتِ كَرِ دَجَالِ سِيْحِ رَا بُوْدُوْ كِيْهَامِ دِيَارِ اَمْسُوْ نُوْ كَرْدُوْ
 بَرِ حَرَمِ كَعْبِ وَ نِيْزِ بَرِ حَرَمِ مَرْدِيْ نِه تَصَرُفِيْ خَوَاهِدِ بُوْدُوْ اَزِيْنِ وَا عِدَّةُ اَلّٰهِيْ كَرِ دَر اَيْتِ قُرْآْنِيْ مَوْجُوْدِ سَتِ بُوْدِيْ اَيْتِ
 كَرِ لَرِ قِيْمِ نِيْجِه جَا وَا مَسْتَقِيْمِ مآ انا عَلِيْكَ وَا اَخْتَامِ اَنْ سَتِ كَرِ وَا لِيَا بِنِ مَسْجِدِ حَرَامِ رَا مِيْ بَاشَدِ وَا رَا اَزَابِلَعِ
 اَنْ طَرِ قِ لَابِدِيْ سَتِ كَرِ فِرْقَةِ نَاجِيْهِيْ هَا نِ سَتِ چَر اِيْشَانِ مَتَقِيْنِ اَشْدُوْ مَتَقِيْ بُوْدُوْ نِ لِيْغَا دِرِ پَرُوْدِيْ دِيْنِ -

در لائل از تشریح امر اول

صحیح و راه راست نمی تواند شد از اینجا است که در شرع اطلاق متقی بر اهل البدو اهل کینه و اوردست نبرداشتار
و عدوان دین منین پس هر که از دین و مذهب و ایمان و حکام بیت الله مخالف رود و بلا ریب در گروه
و ما کافراً آفریدیم که طرد آیند و از صفت ما آنا علیک و احتجابی یقین بیرون خواهند یافت و
و از نشانه های براهست علوم است که و ایمان بیت الله بجز از پیروان مذاهب اربعه کسی دیگر نمی باشد
فانهم و انصف و نیز آنحضرت صلی الله علیه و سلم در همام حدیث قبل از خروج خود بسوی مکه و در حقیقت
دیگر که من با صحابه خود هر آینه در که برای حج و رآیم با امن و اطمینان که بعضی از ما خلق کنند و بعضی
تصرف ارض نمایند چنانچه حکم مملکتان حج است در شرع و این خواب را با اصحاب خود ظاهر فرموده ایشان
بدان خوش شدند و همه بغیر حج روانه شدند و چون در مقام حدیبیه از دست کفار محصور شدند بر ایشان
شاق گزشت بلکه بعضی را از منافقان و در فرمان و احبلا از اعدای آنحضرت صلی الله علیه و سلم رین
نکته افتاد این آیت بوقت خواب آنحضرت صلی الله علیه و سلم نازل شد و همچنان بوقوع آمد لکن
صدق الله سر سواکه الزوا یا بالحق لئن حلت السجدة الحرام ان شاء الله امین
مخلفین و کونتم و مقصود لا تخافون ای ابدان اهل این قول که تعالی لئن حلت بصیف
جمع مخاطب بالام تاکید و تون تاکید یعنی هر آینه و البته داخل خواب ایشان شد شامی نبی بر حق و گروه با شکوه
صحابه بسجده حرام این شده رسان نشد همیشه انتی و این است بیان صفت هر آینه علیک و احتجابی
پس باید و دیگر که این صفت با تمام و اکمال که حق تعالی در کلام معجز نظام خود برای تعلیم و وقوف با
غائبین بر آن صفت ما آنا علیک و احتجابی ارشاد فرموده و شک ترابین را در آن مجایه لکن
و معیار کامل و فارق بین برای امتیاز فرقه ناجیه و احمده از دیگر مفاو و در فرقه های زائعه تا قیام
قیامت قائم و دائم داشته و در کدام فرقه موجود است و از کدام کسان سلوک مفقود یعنی بصفت این
لا تخافون ابدان برای حج و در که معطله آمدن و نصیب است و تعلق کنان و از انشای مذموم ترسان
کدام کسانند فایز و لا تنگی بین الغافلین تا اینجا است موجود بودن صفت ما آنا علیک و
احتجابی و فرقه ناجیه و مفقود بودن آن و در غیر اما بیان عکس یعنی موجود بودن خدا این صفت و غیر
و سلوک بین آن از فرقه ناجیه اینکه حق تعالی در حق کفار که بوقت مزاج بودن ایشان مرا آنحضرت صلی
الله علیه و سلم و اصحاب را در و رسال حدیبیه فرموده است اولاً و ما کان لکم ان تید خلنی هنا

دوم در لطیف حکایت

دوم در لطیف حکایت

پرسید که بعد از بول چری باید کرد گفت آب پاک باید نمود پرسید اگر بجای آب میسر نیاید گفت اذ آن چنین
 اگر استعمال کلوخ نباید کرد آن ظرف خندید که برای پاکی میز یعنی مخزن قاطع چند گیس باید که آب و بن اندازد
 چه همواره نمیده خدا را می باشد و نعم قیل **س** حق و حقیقت در عدد و امریکه و خادجی بخوار آید
 شد خلیک: شقی و حجب علی را کن حساب و نیک دان تعداد آن باشد کی: لطیفه دیگر هم در تمغنی
 قبل از تسلط حکام انجمنه و الیان که نشو و ادود و دها از دواض بود و نه باسے چه بار سنی که بر سر سلطان قائم بود از
 عجز بشریت بول و اگر گرفته مضطربت بیدار خود را بگوشت رسانیده از بول استقرار نمود از کلوخ استغیا
 نتوانست آب را بجا طهارت بر و سلطان این امر از و س مشا هه کرده دانست که وی نیز از امام است
 بوقت نماز او را همراه خود به نماز و ایشان چون با امامت خاستند چه در انتها بگوشت از مسجد لطیفی اهل تسنن
 نماز را داد نمود سلطان را عجب آمده بطریق اعتراض از و س پرسید که چه بار پیشاب را بگوشت می کنی و نماز را
 چون میگرداری چه بار دانست که سخن از کجاست دست بسته عرض نمود که شاها بمنزله بل شیع بول کلیم
 و بمنزله اهل تسنن نماز میخوانم چه که شاه عالی حوصله والا است بود و بر عجب و شوکت شاهی از دی حمل کرده
 تبسم نمود آدم بر اصل مدعا سوم اینکه هر دو جمله سابقه ازین بر شش جمله از حروف منقوطه مجوز اند فقط
 بسبب یکتا و متفر بودن سیمیان هر دو جمله از سائر مخلوق چنانچه در حق آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفته اند
 ع بعد از خدا بزرگ تویی قصه مختصر چهارم اینکه از دولات این بر شش جمله در خارج تنذات حق تعالی
 از نظائر و امثال پاک و منزه است و شان آنحضرت صلی الله علیه و سلم اگر چه از روی مراتب و قرب حق
 لوقیت نامیده مطلقه مبدار و قایم بود **قول** که تعالی قل انما انا بشر مثکم لعلکم تتقون **و** حق تعالی در خارج از
 نظائر و امثال منافات نمی دارد و با همان گفته می شود که حق تعالی از دولات اصلیه حمل نیکنده باقی مانده
 نظیر به کامل خود و وجود و هر دو دست و بیجان و ولایت کرده و پنجه دست ازان تعبیر نموده پس هر
 خاصیت که حق تعالی بذات پاک هر یک از ایشان محسوس ساخته یک یک انگشت پنجه را بهمان صفت
 مخلوق کرده است پس هر که از اوصاف انگشتان همین پنجه عبرت گیرد و از حکمت ایزدی چشم دوری
 اختیار نماید بکمال آیت **یَعْنِیَ الظَّالِمُ عَلٰی یَدَیْهِ** بیشتر از همین پنجه دست تعذیبهای گوناگون
 چشم و اگر دهنده شود و چنانچه در عرف نیز از پنجه تعذیب داده می شود و کعبه یاد الله و آن اینکه انگشت
 را از چهار انگشتان دیگر بر یک طرف و قوی تر و در کسب و کیفیت مخالف از همه آفریده و قیام کل پنجه بدان

لطیفه در باره

اشعار

اشعار

اشعار

موقوف ساخته که بدون آن همه بچه بیکاری باشد و اینست بجنس نظیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم که در کیفیت و کیفیت قرب و منزلت از همه بیکاری اهل دنیا و آخرت است و موقوف علیه آنحضرت مخلوق و اگر وی صلی الله علیه و سلم در روز نبوت همه مخلوق محفل و بیکار بودند و لبس قافیه

چراغی که تا ابد نیر وخت نور از چشم جان روشنی بود و در او

کیا اتصال با ابراهیم است و دیگر هر جا و همه حال و در هر کاسی از خرد و بزرگ محبت ابراهیم بنی گزارد و چنانچه

ظاهر است بجلالت دیگر انگشتان که در هر کاسی با انگشت نه بین علاقه و خصوص نمیدارند و اینست

صفت و اتصال خلیفه اول با آنحضرت صلی الله علیه و سلم در قرب و منزلت و هم محبت تامه و نام غلام

و در سایر امور چنانکه برابر باب سیم مستحب نیست و بنا بر آن قوله تعالی ثانی اَشْتَبِنِ اِذَا كُنَّا فِي الْغَارِ

و در قرآن خاص در حق وی در و دیافته و این تعبیر بطرز غریبه بنام نامی وی است و ابو جمل شد

نیم و پایش فتاد و ز قلب رکاب تپی پانها و یعنی کلاه رکاب را از الف تپی و خالی ساخته عکس نموده

باینکه بالای ابو جمل ترکیب داده نام سامی ابو بکر گردد و خاصیت انگشت میانند اینک از هر انگشت

پس سران خود قدر آور و قوی تر بهیست و اینست صفت خلیفه دوم عمره که وی از هر سه خلقای حق

و دیگر در حق استقام و سلام بر همه کفار قوی و سخت تر و نیز ا طول القامت بود که اسلام از غلظت

وی بر تو ظهور گرفت و لهذا فاروق لقب یافت که اسلام را از کفر حق را از باطل وی فرق داد و

خاصیت بنفر اینک انگشتان راست و چپ چون از وی بچید و شوند و منعقد گردند و تنها او را راست

نمانند چار ناچار بچی میگردد و راست ایستادن نمی تواند و از ایستادن بدین و بسیار وی آن نیز بفرجه

خسیدگی قیام تمام می نماید بخلاف بر سه انگشت و دیگر که از بچیدن انگشتان بدین و بسیار آنها چندان خفیدگی

نمیدارند و این نشان کمال ترحم است که با وجود آسودگی و آرام خود انا فنادن و تحلیف همایان

راست ایستادن نمی تواند و همه عیش بر وی تلخ ترمی گردد و چنانچه جوان مرده هم درین معنی گفته

من از مینو ای نیم روی زردم غم مینوایان دلم خسته کرد ای که را بزمندان بود و دوستان

کجا ماندش عیش در بوستان و امیر المومنین عثمان چنانچه شامال و نوال وی در حال

چون روز روشن است و خاصه تر هم وی در بلوای مصطفی که داشتگی و گزنی بچینها شربت شهادت شید

و حضرت ایشان با وجود قدرت خواست که اهل قلم بودند و امیر المومنین علی را نیز اجابت بدفع شربت شهادت

آورده و نیز در تذکره الواصفین از طبرستان نقل کرده که از تقوی ابو حنیفه آنست که چون ابو یوسف را از مرض
صحت یافته بتدریس علم مشغول گشت با اعتماد آنکه ابو حنیفه در عیادت وی کمال افسوس بر فوت علم و
نموده بود اگر بمیرد چون خبر ابو حنیفه رسید شخصی را پنج ساله آموزانیده پیش وی فرستاد تا که بر قصه علم خود
واقف گردد و از فوائد علم محروم نماند و چون از جواب سائل عاجز گشت رجوع با امام نمود امام او را
فرمود بنیاد در منزلت و کس مگر مسأله قصار سبحان الله کیسه در اجاره مسأله رانی و اندک چوبه تکلم در دین غلبه
ابو یوسف نمود گشت پسر از جواب با صواب مستفید گشت و آن پنج ساله اینکه مسأله اول کافیه
از جامه شخصی افکار نمود و بعد از آنهار نیز واکش شسته رسانید پس این قصار مستحق اجرت است یا نه
ابو یوسف گفت بلی سائل گفت خطا گفتم پسر ساعته مال کرده گفت که مستحق اجرت نیست باز سائل
گفتش خطا گفتمی از دو بار خطا کاری خود متحیر گشت مسأله دوم دخول در نماز بفرض می شود یا نیست
گفت بفرض سائل گفت خطا کردی بعد از آنکه گفت که نیست باز سائل خطیه وی کرد و ختیه آنکه
مسأله سوم مرغی از بالا در گیگی که بالای آتش بود در افتاد و بمیرد و در آن دیگ گوشت و شوربا
می بخشد آیا این گوشت و شوربا خورده گردی یا نه ابو یوسف گفت بلی سائل گفت خطا گفتمی پس از
آنکه گفت نه باز خطا گفتش پس متحیر گشت ابو یوسف مسأله چهارم زن کتابیه که منکوحه مسلمی
بود و بمیرد حال آنکه ازین شوهر مسلمان حامله بود پس در کدام مقبره دفن کرده شود گفت در مقابر مسلمین
گفت خطا گفتمی پس از آنکه گفت در مقابر اهل ذمه گفت خطا گفتمی ابو یوسف از دو بار خطیه و سه
حیران ماند مسأله پنجم ام و لده شخصی بغیر از اجازت از مولا و خود یکس دیگر نکاح خود است پسر مولای
و سه وفات یافت آیا برین کنیز عدت از مولی لازم است یا نه سائل در هر دو صورت نعم و کلا
خطیه وی نمود پس متحیر گشت ابو یوسف در بر قصه علم خود معترف گشته نزد امام اعظم رجوع نمود و بر آن
این معنی حق تعالی بر اے تعلیم بابا حضرت فرموده صلی الله علیه و سلم که هر وقت بگوئید یا رب زدنی عیالاً
و مانند لایم بیان هند بر یکدیگر رساله های اردو خطیه الیه مجتهدین بناید نمود و پس از طعن و تشنیع بسیار نمود

تحریص تجمیل علوم جوابهای هر پنج مسأله از امام بنشیند **از دانایان شنو** هرگز معانی
که شاید کار بند می چون بدانی **توضیح مسأله اول** اینکه اگر قصار آن جامه را پیشتر از افکار
شسته باشد مستحق اجرت چهارم درین صورت گذارد و در صورت و یا اجازت مالک مزدوری کرده

نزد ابو یوسف

عاجز گشت

رجوع نمود

و اگر بعد از انکار شسته باشد پس مستحق مژد باشد چه که وی با انکار فاصبت پس عقد اجاره فاسد گشت
 و لکن با تفصیل مذکور مطلقا در برود عصمت و آنچه گفتی خطا کردی توضیح ثانیه اینکه شروع در نماز بر دوست
 چه بکیر فرض است و رفع یدین منتهی و لکن تها تنها گفتی خطا کردی توضیح سوم اینکه مرغ با اجماع
 مرد است بهر حال پس قابل خوردن نیست و همچنین است حال شور با در ناپاک شدنش و تحلیط وی با طهار
 و حال گوشت آنکه اگر بعد از پنجه شدنش و سکون غلیان مرغ در آن افتاده باشد آن گوشت را سده بار و در
 آب طاهر جوش داده بخورد که از مرغ درین صورت چیزی جذب نگرفته و اگر در حالت جوشیدن
 و یک افتاده باشد پس همه ناپاک است قابل انداختن و لکن مطلقا بدون تفصیل لا و لکن گفتی خطا
 کردی توضیح چهارم اینکه آن کتابی که بر یک طرف از مقابر کفار و یا اهل کتاب دفن کرده شود مگر روی
 او از قبله گردانیده شود بطوریکه روی بجهت قبله آید چهره وی بجهت قبله او در بطون پشت مادر می باشد
 توضیح مسائله پنجم اینکه اگر شوهرش با وی دخول کرده باشد عدت لازم نیست که بسبب دخول شوهر با وی
 مولی منقطع گشت در نه عدت واجب است **ع** از اعظم بنقد راضی شود پس سیده و ترایح را با ششون

در اسلام و کفر

لایحه ای بسبب علی
 بهم خود و آن سده
 هالی باشد
 سده ای خود را
 عالم انداخته
 لایحه ای خود را

کلمه در مکرر در بستان از سقر لاط حکیم آورد که هر بستی که از اخلاط فاسده پاک نیست بهر چه او را غذائی

و بی موجب تراید و مضر گردد و این رفته است از آنکه اگر نفس با طهارت اخلاق و صمیمه پاک نباشد

تعلیم علوم او را موجب از دیاد و فساد میشود و بعد ازین معنی گفته شد **ع** آنکس که بداند و بداند که بداند

او همچو که در تهر یا مسافر	آنکس که بداند و بداند که بداند	آنکس که بداند و بداند که بداند
آنکس که نداند و بداند که بداند	او نیز خرد خویش بمنزل برساند	آنکس که نداند و بداند که بداند
مرد و همین است کشتن نذر خویش	آنکس که نداند و نداند که نداند	و رجل مرکب ابر الدهر بساند

بیابان نوز من این قصه خوب	بیدار کنش زود که او خفته نماند	آنکس که بداند و نداند که بداند
که آن بسیار مرغوب است محبوب	در برقه لغمان آورده و نیز در	آنکس که بداند و نداند که بداند

حکایت (۵)
 در برقه لغمان آورده و نیز در
 تفسیر است که شخصی بمن طلاق نمود که من باده رمضان در روز بادن خود مباشرت کنم پسر در نظر آن
 رفت که ازین جماع بمن و نیز بزم هم هر دو کفار لازم آید و اگر از مباشرت درین غایم زخم طلاق گردد
 هر توان کرد و در حال آن از هر که می پرسید بمنزل مقصود نرسید تا آنکه ادا بود ضعیفه را پرسید فرمود که از میان
 خود باده رمضان سفر کن و در حالت سفر بادن خود مباشرت نمای که درین صورت بمن نماند و عیاش

بیت

عالم فانی را پدر و فرمود تا اینک که تا الیوم در جوق و در بغداد و باب الکرم فرمودی که پدر منی است و من
 در جناب غوث الاعظم قطب عالم که پوش تافت از من تا بهای سنینش کمال عاشق بود
 و عاشق و آن تو مشوق آتی او در سنه ثمان و قمان واریانه که سال عمر آنحضرت هزاره بود و بغداد
 قدم سعادت لزوم از منی داشت و قصد اشیاخ و علمای سنت و اعیان دین نمود اول قرآن عظیم را
 بعت ایقان تجوید فرمود و از اعلام محدثین استماع حدیث نموده تحصیل علوم و تکمیل آن فرمود و در
 جمیع علوم اصولا و فروع و ادبها و ضلالتها از جمیع اعلام بغداد بلکه کافه علمای بلاد و در گذشت حتی قات
 الکلی فی النکاح و صا و نحو فی التبیح و المذنبین فی التبیح بعد از آن حق تعالی او را در قبول تام و عظمت
 عظیم در قلوب خواص و عامه تمام نهاد و بمرتبه تقیبات کبری و ولایت خطی مخصوص گردانید و جمیع طوالت
 از فقها و علمای طلبه و فقرات از اقطار ارض و آفاق عالم توجه بجناب عرش تاب او داده و بیامیج مکتب از
 محط قلب او بر ساحل لسان جاری ساخت و از ملکوت اعلی تا بهبوط اسفل صیبت کمال داد و از راه
 او را قلند و علامات و کرامات او از آفتاب نصف النهار ظاهر و باهر تر گردانید و کل اولیای وقت را در قلوب
 قدم او دوار و امام گردانست تا ما مورشد من عند الله بدین قول او قد فی هذیه علی ذنبه کل و لی
 الله و جمیع اولیای وقت از غائب و حاضر و قریب و بعید و ظاهر و باطن گردان اطاعت و سرانقاید و بر
 او نهاد و خواتین الله و طمعانی المزیل فحق قطب الوقت و سلطان الکونین و انتی
 نقل است که چون کار ایشان بشهرت رسید یک صد فقیه از اذکیای بغداد برای امتحان علم ایشان جمع
 گشتند پس هر یک از آن صد فقیه مسائل خویش را مستخرج از مخزون در مجلس شریف گرد آمدند شیخ رحمه الله
 سر مبارک خود را در گریبان نخواست اخذت پس ازمینه مبارک شیخ را بهر مرتبه از نور ظاهر گشته و در سینه آن صد
 کس درآمد و هر آنچه در صدر ایشان بود از آن نحو و نابود گردانید و ایشان بهبوت و مضطرب ماندند و یکبارگی
 شور و غوغا فرمایند و در دواها را پاره کرده منبرهای خود را برهنه نمودند و انگاه حضرت ایشان کرسی
 بر آمدند و جواهرهای شانی جمله مفضل ایشان را فرمودند تا آنکه آن همه بفضل شیخ و معرفت گشتند کما
 قاله الشعراء فی الطبقات انتی و در بعضی رسائل معتبره مناقب آورده که از شیخ محمد عثمان
 بغدادی منقول است که باره آنحضرت را با داده حج بکه بمنظور تشریف برده بعد از اقامه مناسک چون
 بقصد زیارت روضه مطهره و محطه قدسیه آنحضرت صلی الله علیه و سلم رسید تا چهل روز دست بسته رو بروی

مرفوعه مقدس ایستاده با جوش درونی و خروش باطنی این اشعار را شعرا خود ساخت

ذُنُوبِي كَمَقَاجِ الْبَعِوضِ بَلْ هِيَ أَكْثَرُ
وَلَكِنْ عِنْدَ الْكَوْنِ إِذَا عَفَا

كَلَّمَائِثُ الْجِبَالِ بَلْ هِيَ أَكْثَرُ
كَلَّمَائِجِ الْبَعِوضِ بَلْ هِيَ أَجْعَلُ

در این شعر معنی الدین الهی است

چون چهل روز درین خط و گذشت یکایک دست مبارک از خطره مقدس نمودار گشته تا آنکه بعد از آن
پایه داون و مصافحه نمودن قائب شد و اذان ایشان را سعادت دارین و مغفرت کونین حاصل گردید
و چهاران رساله آورده که فرزندان صلیبی مردانه آنحضرت رحی الهی در نظر بودند و حضرت
محمدی الدین ابن العربی و پیغمبر صلی ایشان است و آنچنان است که شیخ علی والدین عربی بسبب
نیودن اولاد اکثر اوقات پیغمبر و دل و افسرد و خاطر می ماند و یکی از معقدان خالص آنحضرت می بود
باسه انسبه تابی دل تنهای اولاد را بحضرت ایشان عرض نمود و همت خواست فرمود که در قسمت
نفسیه تو فرزندی نیست فاما یکی از فرزندان خود تو خواهی نمود و او را حکم داد که فردا وقتیکه من در او را در خوا
خود بشوید و بیا فتم یا و پشت خود را با پشت من متصل نموده باید نشست و درین باره ترک ادب یا خیال
نیاروده موافق حکم من عمل باید کرد و امید که فرزندی عنایت کرده شود مگر بنام محمد باید نامید و محمدی الدین
ملقب شیخ علی بن دوی آن همچنان عمل آورد و شب آینده را با مشکو سیر بر کرد که بعد از آن شب بار و اگر دید
و بعد از گذشتن ماه چون حضرت محمدی الدین ابن العربی متولد گشته بمحمدی اقدس آورده شد فرمود سبحان
چه عجب شخصی متولد گشت که زبان و لسان من خواهد بود و واسر این که اولیا را انداز تا آیند و برهنای
خود داشته اند آنها را ظاهر خواهد نمود و در وقت خود قطب گرد و حسب فرموده آنحضرت من در عهد خود در علم
ظاهر و باطنی کتبی را نه گشت و ایشان را علم لدنی بود که وقتی از استائے خوانده و نه گایه از مرشدی
تسلیم یافته **یک نظر فرما که مستغنی شوم از انبای جنس** چنانچه در علم و توحید و غیره تصنیفهای عالیله و کار خود
گذشته نموده آنها کتاب مظهر فیض الحکم و نسخه متبرکه قوجان یکدیگر که مشهورترین زمانه اند الغرض که فضل ظاهری
و کمال باطنی محمدی الدین ابن العربی رحمة الله علیه هم بسبب دعا و توجه غوث پاک بود آری

اولیا را هست قدرت از آله
آیا بود که گوشه چشمی پاک کنند

تیر رفته باز گرداغ ز راه
تا باشد که در زمره فارغ بالان در آیم

آننانکه خاک را بنظر کمی میکنند
الله تعالی احسن کلامه المستقین

و دیگر کلام آنحضرت نوعی از سرعت و جبر بود که سامع را عجبی و شگفتی در دل میافزود و از جمله خوارق کلام و کلام بود

که در شنیدن آن قریب و لجید کیان بودند و محب قرب و بعد مکان مجلس تفاوتی ظاهر نمی شد و در وقت
تکمیل او یکس از جنس کسوت و انصاف گنجایش نداشت و هر که نظر بر جمال با کمال او افتاد می اگر چه در وی
قنات قلبی ممکن بود و شروع و خضوع دست و ادب و هرگاه مسجد جامع برادرے خلایق همه
دست دعا بر آورده و نه و حاجات خود را قاضی الحاجات خواستند و نقل است که از قریب که شروع
خوفا بر می آمد آنکه مردم از ان کمال آذر و گشتند خبر آن بجناب می عرض ساختند فرمودند که
صاحب این قبر را بایستی دید و بود و بالفرد حق تعالی او را بدان سبب رحمت کند بعد از ان ساعت که
از ان قبر بفرماید نشیند قاله الشرانی نقل است که روزی آنحضرت در مسجد جامع عطسه زد و از مردم
آواز برخاست **اللَّهُ وَبِرَحْمَتِهِ تَلَقَّ** چنان برخاست که غلیظه عهد استنباط اندک و در مقصود عالم شایسته
متوجه شد و پرسید که اینچه فرمود است گفتند که شیخ عبدالقادر عطسه نه است و مردم تشمیت او کرده و اما علم
آنحضرت چنان بود که بایستی شغفی تر و ایشان آذر و شد که دعوی میکرد که حق تعالی را بخشم سروده ام
از وی پرسید که این نقل از تو راست میکنند گفت بلی و از او فرمودند و از ان قول او را منع فرمودند پس
کسی درین باب از حضرت ایشان پرسید که وی درین قول حق است یا مبطل فرمودند که حق است مگر التماس
شده است بروی بدین طور که وی بصیرت خود یعنی پیش دل نور جمال مطلق را مشاهده کرده پسر سید گشت
از بصیرت وی بسوی بصیرت ششم سر وی لمعاذ لور مذکور پس دید بصیرت وی بسبب بصیرت وی دروایکه شعاع
بصیرت وی متصل بنور شود و بویس گمانش آن شد که ششم سر وی دید آنچه مشاهده اش بصیرت میکرد و در این
است که بصیرت وی بسبب بصیرت وی دیده است پس وی نمیدانند ازین فرق را قال الله تعالی **فَوَجَّحَ الْكَلْبَ**
لَتَبْقِيَانِ بَيْنَهُمَا كَبَرُخَ لَا يَبْقِيَانِ مجمع کثیر از علمای حاضرین بسبب شنیدن این بیان بر فصاحت وی
بهوش رفتند و بسیار از ایشان جاها را چاک زده برهنه سر و پا راه میایان گرفتند قاله الشرانی فرمودی
رایه آیت را از قرآن در مجلس او برخواند آنحضرت و بچی در تفسیر آن بیان فرمود و و بچی دیگر و دیگران باز
چهار تا اینجا علم حاضران مجلس همراه بود و بعد از ان در بیان وجوه دیگر شروع نمود و تا ربعین وجه اقامه آن
فرمود و هر وجه را سندی باقتضای رسانید و بر هر وجه دلیل و هر دلیل را تفصیل داد که موجب تعجب حاضران
و بعد بعد از ان فرمود و گذاریم قال و یا از ادب کمال **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ** این کلمه
حق و شور و غوغا و اضطرابی درو لهای حاضران افتاد و با جمعا پاره کردن و روی بصورتان و آنحضرت

فرمود و هرگز عدی که با خدا بستم شکستم و فرمود و توفیق در بعضی سیاحت شخصی پیش من که در استقامت
صحبت کرد با شرط صبر و عدم مخالفت پست را در یکجای بنشاند و برقت و وعده کرد که تا نایم
از اینجا برخیزی سال تمام برین حال گذشت و من بر وعده آنجا نشسته بودم بعد از قضای مدت
یک سال بیامدم و آنجا نشسته یافت بار دیگر بچشمین وعده کرد و رفت تا سه مرتبه تا نایم و نایم واقع شد
توبت آخر با خوندان و شیر آورد و گفت که من خضرم و مامورم که با قول من طعام بخورم طعام را
خوردیم پست گفت برخیز و در بغداد برو و بنشین و حرکت سیاحت کن پرسیدند من مدت سال
توبت از کجا روگفت از هر چه پیدا میشد و بر زمین افتاده میبود باره از کوه پرسیدند که من
خلق چیست فرمودند که حسن خلق این است که بجای هلق در تو اثر نکند چون در حق مطالعته تالی
نقل است که در وقتیکه آنحضرت برای وعظ بکبری بر می آمد با نوار علوم حکم میکرد و حاضران
همه از مشاهده هیبت و عظمت سبک و صامت میبودند نگاه در میان کلام میفرمودند و من
الْقَالَ وَ عَظَمَتْ يَدَايَ الْحَالِ يَنْ غُفْنَ وَ دُرُومِ مَطْرَابِ وَ دُرُومِ حَالِ دَر آدن یک در گریه و فریاد
می درآمد و دیگر در جمله پاره کردن و راه صحر اگر فتن و دیگر بیوش می افتاد و جان میداد
و وقتها بود که از مجلس وعظ آنحضرت جنازه های برین می آمد از جنت غلبه شوق و هیبت
و تصرف و قهرمان غفلت و جلال او و از آنچه از خوارق و کرامات و تجلیات و عجایب و عراش
و حدوث اشیا عجیب و ظهور امور غریبه در مجلس وعظ آنحضرت نقل کرده اند خارج از حد صبر
و احصاست و وی رخ فرمودند که دوام بلا خاص است باهل ولایت بکبری تا که بموده ایتیان بدان
سبب در حضرت رب باشند بدان سبب از میل کردن بسوی غیر منع شوند و نیز چون بلائی برسد
دائم شود دل وی نوی گردد و هوا و هوس وی ضعیف شود و نیز فرمودند علامت بلا آنکه برای عیوب
و مقابله خاص باشد آنست که در آن صبر نباشد و باشد در آن بلا شکوه و شکایت بمردم و خج و دفع
بسیار و علامات ابتلا آنکه برای تکلیف گنایان و نیست و نابود کنند و خطاها باشد آنست که وجود و تمیز
باشد در آن بدون شکوه و بدون خج و بدون گران شدن او امر و طاعات و علامات ابتلا که بر آن
نوع درجات باشد آنست که در جهل و رضا باشد در آن و موافقت و طماننت نفس نیز همراهش بود و اوقات
انکشاف آن و نیز فرمودند هرگاه که در دل خود بعضی شخصی را یافتی یا صحبت او را پس در هر دو صورت

در این ایام هرگز شکایت و در آن

در این ایام هرگز شکایت و در آن

افعال و بر این کتاب بعد از سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پیش کن پس افعال وی اگر در آن هر دو محبوب باشد
 تر لازم است که او را محبوب خود سازد و اگر کسی باشد افعال می در آن پس کرده و دومی او را تا محبت
 و دشمنی تواند و اینها نفس نباشد قال الله تعالی و ما تحسب انهم انهم عن سبيل الله قالوا لا اعلم
 انحرافه نقل است که تاجری پیش از آنکه حضرت آمد و عرض کرد که پیش من مالی است از غیر زکوة خواهم که
 از ابله فقر و مساکین صرف کنم و لیکن مستحق را از آن مستحق باز مانم حضرت شیخ هرگز مستحق دانند و بدید
 فرمود بدید هر گاه خواهی از مستحق و غیر مستحق تا امتیاز حق تعالی بدید آنچه مستحق آنی و آنچه مستحق آن
 نیستی اما در حق فضل اصحاب و مریدان وی رضی الله تعالی عنده نقل است از جماعت شیخ
 قدس الله اسرار بهم که فرموده اند ضامن شده است شیخ عبدالقادر در مریدان خود را تا روز
 قیامت که نبرد و هیچ یک از اینها اگر بر توبه نقل است از مشایخ که از آن حضرت در پیریدند اگر غصب
 خود را بجز از دست و نامزد کرد و منتسب خود بود لیکن بیعت نکرد و از دست تو غصب پذیرد
 و در اصحاب تو معذور باشد و فضائل ایشان شریک بود یا نه فرمود هر که منتساب کردین
 و خود را با نصیب بنام من قبول کند و ارحی بهمانه و تم و رحمت کند بروی و توبه بخشد و اگر چه
 به طریق کرده باشد و وی از جمله اصحاب و مریدان من است و اگر در دگر من عز و جل افضل خود
 و عذر کرده است مرا که اصحاب مراد اهل مذہب و تابعان طریق مرا و هر که محبت من بود و در بیعت
 مرا و در حق مریدان من حق تعالی فرمود که اینها ابواب خود میم بعت پروردگار که دست محبت
 من بر مریدان من مثل آسمان است بر زمین اگر مرید من چه در محبت من خود جیدم بعت پروردگار و جلال
 او که از پیش او عز و جل نروم تا مرا با اصحاب من بی بیعت نبرد و فرمود من دستگیری میکنم هر گاه
 از مریدان من مرکب بلغزد و از پای و آید تا روز قیامت و فرمود مرا و هر طویل محلی است که بقاوت
 کرده نشود و خیل است که مسابقت کرده نشود و مرا و هر لشکر سلطانی است که مخالفت کرده نشود
 و هر منصب خلیفه است که عزل کرده نشود و فرمود هر گاه از خداوند تعالی چیزی خواهم
 بوسیله من خواهم تا خواهش شما با حاجت رسد و فرمود هر که استعانت کند من در هر کس
 کشف کرده شود آن گرفت از و هر که منادی کند بنام من در شدت گشاده شود آن شدت
 از و هر که توسل کند من بسوی خدا در حاجت قضا کرده شود آن حاجت مرا و او فرمود کیسکه

فصل در بیان احوال مریدان غوث پاک

از غایت سرور به اختیار از پس پرده برآمد و هر زیور که بر وی بود بر فروق نشان کرد و آن زیور از ده لک درم و یارده بود پس سلیمان در بان خود را همراه وے کرد و چون از حضور خلیفه غائب شدند بقیمت یک لک درم حاجب از وے آن همه زیور را گرفته بخالصه واپس داد و این است یکی از تنگی علم که فرزدق بسبب علم بجای هلاک نفس خود گنج و مال یافت نکتته در تفسیر کبیر گفته اگر در وے عالم باشد دست دی قطع نگر و چه ویرا میرسد که گوید این مال نزد من و دیعت است و همچنین است حال شارب خمر که بطن مسکونوشیده بود و همچنین زانی را میرسد که من جماع بسبب خلج کرده ام نه بزنا که درین همه وجه حد ساقط گردد

وَقِي الْحَقْلُ قَبْلَ الْاَصْوَابِ وَتَوَكَّلْ

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ۚ وَاجْتَنِبُوا قَبْلَ الْقُبُورِ بُعْدًا ۚ وَإِنَّكُمْ لَمِنْ عَائِدِينَ إِلَىٰ اللَّهِ ۚ وَلَهُ يَرْجَعُ الْأَعْمَالُ ۖ

وَكَيْسَ لَهُ حَتَّى الشُّوْرِ كُشُورُ ترجمه آنکه در جل پیش از فرگ جلا با امرگ است

واجبم ایشان پیش از قیام گوید و اگر کسی بحکم زنده نشد مرده ایست که قبل از عشر او حرکت

نیست حکایت (۱) ز اعظم بین نکته راغنی مشهور پسندیده و مزاج راے

شدند و گفت که آید و که جماعت از محمد بن محمد مرشد مطهره برای مناظره امامان و حنفیه و قرائت

خلع امام و نیز زینت آن و از لباس و رخا سازد امام رضا (ع) را و فرمود که در غیبت که با همه

شأنه از این که آنرا در میان اهل بیت خود آگاه سازد و از ایشان بخواهد که او را در میان خود

تہا منظر و روضہ ایدہ پس المر سطرہ خود با علم سماق وین کا پیدا یاسن پیچہ اریں و

اشارت نمود مدام رزم پرسید که علم شما این است گفتند که باید پرسید که ما که علم ما این است

من است با شما گفتند که باز پرسید که الزام با او الزام شماست و اقامت بخت من بر او ایستاد

محبت من است بر شاقا و العوام هم و مرود این خود چلو نه صورت بددایسان همه

دیراکہ ماہیہ بابام بودن وے رضا دادہ ایم پس قول وے قولی راست پس بابام ابو حلیف

فرمود بموجب تقریر شامانیر خون امامی را بر آب نماز خود میخوردند و بدین فراموشی و غفلت

پس همه ملزم شده باز شنند لطیفه در حمده تحقیق فی بشاره ال الصدیق و غیره

طریقت از کتب ادب و نیز در مظاهر احسن و ترجمه شیخ از کتب حدیث و غیره و در ترجمه

ابن جوزی آورده باشد بروز جمعه این جوزی بر سر منبر و خط میفرمود در سلسله کلمات

مجلس

مقامات و احوال

الحمد لله الذي جعلنا من هذه

بسبب اختلاف هر دو ایشان در فضیلت امیر المؤمنین ابو بکر صدیق و امیر المؤمنین علی مرتضی
 و برای فیصله نزد این جوری درآمد و علانیه از وی پرسیدند من آنکس را خلیف الله بعد رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلمه ابو بکر امیر المؤمنین می بینم یا علی بن ابی طالب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ابو بکر است یا علی بن ابی طالب
 این جوری بر سر دفع مکر و به از خود چنین گفت افضل ما بعد از من کانت ابنته تحتی
 یعنی بعد از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بهترین هر دو ایشان کسی است که دخترش زیر کلاه وی است و حق
 روایتی من کما فی بیته از شنیدنش هر دو فریق خوش شده بیرون مسجد رفتند
 و این جوری از منبر فرود آمد تا چند روز در پوشش گشته تا آنکه فتنه فرو نشست و مراد این جور
 و نیز آن فرقه سنی مدعی نبوغ و مگر ابو بکر را چه ضمیر فکر در اینست راجع به من است و در
 تحت عائد به رسول الله و آن ام المؤمنین عائشه دست زدن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 و رد او فتنه بدیل این ضامن زنده و از اینست سیدة النساء فاطمة الزهراء اراده کرده
 که تحت کلاه اسد الله بوی این کلمه از وی در لطیفه جیده است که چشم هر دو فریق را در
 حال ابتلا از خود باز بست و در آخر چون تفصیل و تشیخ مسائل متدعیه بر داشتند هر فریق حریف
 نمود و مخالفت مذاق خود یافته همچنان خود را در مناقشه و خرگشته گرفتار دیدند و راجع به علوم
 چندا بر بجز بجز و دیگر نیز از وی نقل کرده که آنکه پرسید و شد که چه باعث است که در میان
 سفالین جدیده چون آب ریخته گردد آب را جذب می نماید و آوازی می دهد گفت تمکات
 و شکوای آزار بای که آنکه از آنش او را رسیده باز پرسیده شد چه باعث است که
 کوزه آب اگر لبریز کرده شود نیکی نمی پذیرد مگر نگاه که ناقص و کم کرده شود گفت تا به آنکه که هوا
 داخل نشود مگر در ناقص و لطمه مایل ع تو از خود پیری زان نمی میری و پرسیده شد
 چگونه منسوب میشود قل حسین در لباسی نرید در حالیکه نرید در عشق بود این شعر را انشا کرد
 و گفت سینه آفتاب و آوازه ییذنی سلم بمن یا علی که گفته است و آوازه
 یعنی تیری رسیده در حالیکه تیرا ندان در قبیله از وی سلم بود کسی را که در عراق بود هر آینه
 و در ترست جای نیز در آن تو فرمودی در شش شش و عشره و خمس مائة
 و دقالتش به دو از دهم رمضان المبارک شش و سبع و سبعین و خمس مائة بغداد

در این باب از لطیفه حکایت

در این باب از لطیفه حکایت

و تن شده و بیاب حرب مدفون گشت و جزو موعی مشهور است پدر بزرگوارش بیان منسوب است
 و وی را ابو الفرج (با کیم) عبد الرحمن بن ابی الحسن علی بن محمد القرطبی الشیخی
 الصدیقی البغدادی الفقیه المحدث المفسر المأذون المعروف باین المجوزی است
 و کتب کثیره را در علوم متفرقه تصنیف کرده و گفته اند که بر آده آن قلبهای وی جمع کرده شد که
 حدیث رسول صلی الله علیه و سلم بر آن نوشته بود پس شیخی کثیر از آن حاصل گشت پس وصیت نمود
 که پس از مرگ برای غسل من آب از آن گرم کرده شود همچنان کردند و از آن هم چیزی فاضل ماند
 که کافی لا یجحد و وی یکی از مشایخ شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی است چنانچه در گستان
 در حکایت مطرب نافوش آهنگ تصحیح بر آن رفته و شیخ محدث دهلوی در مقدمه اشقه للبعثات
 آورده که ابن جوزی را کتابی است در موضوعات حدیث که افراط کرده است در آنجا در نسبت
 وضع یا حدیث و علم کرده است در وی بر بسیاری از احادیث بدو توهم و مخالفت آنچه
 نزد وی بود از علم و شیخ ابن حجر عسقلانی در بسیاری از مواضع بروی بحث کرده و گفته چنانکه
 نسبت بروی در نسبت وضع یا حدیث و آن ابن جوزی را کتابی است مسمی بالمیسرین الیس بیان
 کرده است در وی طایفه ای که راه یافته است شیطان بطوائف مردم و واقع شده اند در
 بدعت و خلاف سنت خصوصاً بر طائفه صوفیه و مبالغه کرده در رد و انکار بر ایشان نسبت
 کرده بزرگان این طائفه را بکل وجوه و حماقت و تحقیق این نیز از تمسک الیس است که
 بروی ازین راه در آمده و مغرور ساخت او را و ظاهراً میشود که وی از متکرران این طائفه
 علیه است و نزاع حقیقی دارد با ایشان و سیدی احمد زوق گفته که تذکر کرده اند انصاف
 ازین کتاب وی که مورت سوزن است بر کبار مشایخ و تحقیق جواب داده اند از آنچه گفته
 است ابن جوزی افراط کرده است در شان این طائفه و چه ایهای شافی با چه جمع می کند
 میان طریقین و اصالح سید بین الفرقین و ترجمه کردم من بعض مسائل تا ترا در رسائل
 خود خصوصاً در رساله المهرین فی الجمع بین الطریقین و باجمعه بود این جوزی عالم فاضل
 و کان مغرور شد بعلوم فضل و جوانی خود و بود و مصف علیه خشن عاکه الله و بعید بود
 از طایفه قوم و محبت و اعتقاد ایشان و سخت تر از همه آنکه کینه او بوده و منکر کتب ایشان

شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی و محروم بود از برکات محبت حسن عقیدت بایشان و
 سلوک میکرد با آنحضرت طریقه اجتناب اکثراً ذکا الله صین ذلک و شمرده شده است این
 حال از وی جبل و غرور با ظاهر علم و فضل و شیخ عالم عارف کامل خواجهمیرزا باقر مقدس سره در
 فصول سینه خود در ذکر این جو زری بتقریب فرموده که و شیخ امام حاکم فنیج مجتهد و قسالم
 علوم است و ولایت و پنجاه تصنیف کرده و بود و مراد را قبول تمام نزد خاص و عام و بیرون
 آورده شد از زندان و واسط و پنهان مانند در نهان خانه پنج سال بسبب انکار وی بر شیخ
 عبدالقادر جیلانی قدس الله روحه و بر غیر وی از شیوخ اهل المعارف و بود این انکار وی
 از جمله خدایان و تلبیس شیطان و غرور و عجب از وی در انکار وی بایشان و هم محقق دلیلی
 گفته است که دیدم من در حرم شریف مکّه زاهدان الله تعالی و کتبی تمام سال را که بود و در
 ذکر این جو زری و انکار او بر شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی مؤلف آن رسالهی گوید برشته
 بردند و را بعضی مشایخ و علما در حضرت شیخ عبدالقادر و طلب کردند از شیخ عفو و صفح و تجاوز
 از وی پس عفو کرد شیخ عبدالقادر رضی الله عنه از وی و در گذشت از جریمه وی پس رفتم
 من بر سیدی شیخ عبدالوهاب و ذکر کردم قصه این کتاب را و نقل کردم حکایت عفو حضرت شیخ
 از این جو زری پس گفت شیخ عبدالوهاب ^{۹۵۸} ^{۹۵۹} ^{۹۶۰} ^{۹۶۱} ^{۹۶۲} ^{۹۶۳} ^{۹۶۴} ^{۹۶۵} ^{۹۶۶} ^{۹۶۷} ^{۹۶۸} ^{۹۶۹} ^{۹۷۰} ^{۹۷۱} ^{۹۷۲} ^{۹۷۳} ^{۹۷۴} ^{۹۷۵} ^{۹۷۶} ^{۹۷۷} ^{۹۷۸} ^{۹۷۹} ^{۹۸۰} ^{۹۸۱} ^{۹۸۲} ^{۹۸۳} ^{۹۸۴} ^{۹۸۵} ^{۹۸۶} ^{۹۸۷} ^{۹۸۸} ^{۹۸۹} ^{۹۹۰} ^{۹۹۱} ^{۹۹۲} ^{۹۹۳} ^{۹۹۴} ^{۹۹۵} ^{۹۹۶} ^{۹۹۷} ^{۹۹۸} ^{۹۹۹} ^{۱۰۰۰} ^{۱۰۰۱} ^{۱۰۰۲} ^{۱۰۰۳} ^{۱۰۰۴} ^{۱۰۰۵} ^{۱۰۰۶} ^{۱۰۰۷} ^{۱۰۰۸} ^{۱۰۰۹} ^{۱۰۱۰} ^{۱۰۱۱} ^{۱۰۱۲} ^{۱۰۱۳} ^{۱۰۱۴} ^{۱۰۱۵} ^{۱۰۱۶} ^{۱۰۱۷} ^{۱۰۱۸} ^{۱۰۱۹} ^{۱۰۲۰} ^{۱۰۲۱} ^{۱۰۲۲} ^{۱۰۲۳} ^{۱۰۲۴} ^{۱۰۲۵} ^{۱۰۲۶} ^{۱۰۲۷} ^{۱۰۲۸} ^{۱۰۲۹} ^{۱۰۳۰} ^{۱۰۳۱} ^{۱۰۳۲} ^{۱۰۳۳} ^{۱۰۳۴} ^{۱۰۳۵} ^{۱۰۳۶} ^{۱۰۳۷} ^{۱۰۳۸} ^{۱۰۳۹} ^{۱۰۴۰} ^{۱۰۴۱} ^{۱۰۴۲} ^{۱۰۴۳} ^{۱۰۴۴} ^{۱۰۴۵} ^{۱۰۴۶} ^{۱۰۴۷} ^{۱۰۴۸} ^{۱۰۴۹} ^{۱۰۵۰} ^{۱۰۵۱} ^{۱۰۵۲} ^{۱۰۵۳} ^{۱۰۵۴} ^{۱۰۵۵} ^{۱۰۵۶} ^{۱۰۵۷} ^{۱۰۵۸} ^{۱۰۵۹} ^{۱۰۶۰} ^{۱۰۶۱} ^{۱۰۶۲} ^{۱۰۶۳} ^{۱۰۶۴} ^{۱۰۶۵} ^{۱۰۶۶} ^{۱۰۶۷} ^{۱۰۶۸} ^{۱۰۶۹} ^{۱۰۷۰} ^{۱۰۷۱} ^{۱۰۷۲} ^{۱۰۷۳} ^{۱۰۷۴} ^{۱۰۷۵} ^{۱۰۷۶} ^{۱۰۷۷} ^{۱۰۷۸} ^{۱۰۷۹} ^{۱۰۸۰} ^{۱۰۸۱} ^{۱۰۸۲} ^{۱۰۸۳} ^{۱۰۸۴} ^{۱۰۸۵} ^{۱۰۸۶} ^{۱۰۸۷} ^{۱۰۸۸} ^{۱۰۸۹} ^{۱۰۹۰} ^{۱۰۹۱} ^{۱۰۹۲} ^{۱۰۹۳} ^{۱۰۹۴} ^{۱۰۹۵} ^{۱۰۹۶} ^{۱۰۹۷} ^{۱۰۹۸} ^{۱۰۹۹} ^{۱۱۰۰} ^{۱۱۰۱} ^{۱۱۰۲} ^{۱۱۰۳} ^{۱۱۰۴} ^{۱۱۰۵} ^{۱۱۰۶} ^{۱۱۰۷} ^{۱۱۰۸} ^{۱۱۰۹} ^{۱۱۱۰} ^{۱۱۱۱} ^{۱۱۱۲} ^{۱۱۱۳} ^{۱۱۱۴} ^{۱۱۱۵} ^{۱۱۱۶} ^{۱۱۱۷} ^{۱۱۱۸} ^{۱۱۱۹} ^{۱۱۲۰} ^{۱۱۲۱} ^{۱۱۲۲} ^{۱۱۲۳} ^{۱۱۲۴} ^{۱۱۲۵} ^{۱۱۲۶} ^{۱۱۲۷} ^{۱۱۲۸} ^{۱۱۲۹} ^{۱۱۳۰} ^{۱۱۳۱} ^{۱۱۳۲} ^{۱۱۳۳} ^{۱۱۳۴} ^{۱۱۳۵} ^{۱۱۳۶} ^{۱۱۳۷} ^{۱۱۳۸} ^{۱۱۳۹} ^{۱۱۴۰} ^{۱۱۴۱} ^{۱۱۴۲} ^{۱۱۴۳} ^{۱۱۴۴} ^{۱۱۴۵} ^{۱۱۴۶} ^{۱۱۴۷} ^{۱۱۴۸} ^{۱۱۴۹} ^{۱۱۵۰} ^{۱۱۵۱} ^{۱۱۵۲} ^{۱۱۵۳} ^{۱۱۵۴} ^{۱۱۵۵} ^{۱۱۵۶} ^{۱۱۵۷} ^{۱۱۵۸} ^{۱۱۵۹} ^{۱۱۶۰} ^{۱۱۶۱} ^{۱۱۶۲} ^{۱۱۶۳} ^{۱۱۶۴} ^{۱۱۶۵} ^{۱۱۶۶} ^{۱۱۶۷} ^{۱۱۶۸} ^{۱۱۶۹} ^{۱۱۷۰} ^{۱۱۷۱} ^{۱۱۷۲} ^{۱۱۷۳} ^{۱۱۷۴} ^{۱۱۷۵} ^{۱۱۷۶} ^{۱۱۷۷} ^{۱۱۷۸} ^{۱۱۷۹} ^{۱۱۸۰} ^{۱۱۸۱} ^{۱۱۸۲} ^{۱۱۸۳} ^{۱۱۸۴} ^{۱۱۸۵} ^{۱۱۸۶} ^{۱۱۸۷} ^{۱۱۸۸} ^{۱۱۸۹} ^{۱۱۹۰} ^{۱۱۹۱} ^{۱۱۹۲} ^{۱۱۹۳} ^{۱۱۹۴} ^{۱۱۹۵} ^{۱۱۹۶} ^{۱۱۹۷} ^{۱۱۹۸} ^{۱۱۹۹} ^{۱۲۰۰} ^{۱۲۰۱} ^{۱۲۰۲} ^{۱۲۰۳} ^{۱۲۰۴} ^{۱۲۰۵} ^{۱۲۰۶} ^{۱۲۰۷} ^{۱۲۰۸} ^{۱۲۰۹} ^{۱۲۱۰} ^{۱۲۱۱} ^{۱۲۱۲} ^{۱۲۱۳} ^{۱۲۱۴} ^{۱۲۱۵} ^{۱۲۱۶} ^{۱۲۱۷} ^{۱۲۱۸} ^{۱۲۱۹} ^{۱۲۲۰} ^{۱۲۲۱} ^{۱۲۲۲} ^{۱۲۲۳} ^{۱۲۲۴} ^{۱۲۲۵} ^{۱۲۲۶} ^{۱۲۲۷} ^{۱۲۲۸} ^{۱۲۲۹} ^{۱۲۳۰} ^{۱۲۳۱} ^{۱۲۳۲} ^{۱۲۳۳} ^{۱۲۳۴} ^{۱۲۳۵} ^{۱۲۳۶} ^{۱۲۳۷} ^{۱۲۳۸} ^{۱۲۳۹} ^{۱۲۴۰} ^{۱۲۴۱} ^{۱۲۴۲} ^{۱۲۴۳} ^{۱۲۴۴} ^{۱۲۴۵} ^{۱۲۴۶} ^{۱۲۴۷} ^{۱۲۴۸} ^{۱۲۴۹} ^{۱۲۵۰} ^{۱۲۵۱} ^{۱۲۵۲} ^{۱۲۵۳} ^{۱۲۵۴} ^{۱۲۵۵} ^{۱۲۵۶} ^{۱۲۵۷} ^{۱۲۵۸} ^{۱۲۵۹} ^{۱۲۶۰} ^{۱۲۶۱} ^{۱۲۶۲} ^{۱۲۶۳} ^{۱۲۶۴} ^{۱۲۶۵} ^{۱۲۶۶} ^{۱۲۶۷} ^{۱۲۶۸} ^{۱۲۶۹} ^{۱۲۷۰} ^{۱۲۷۱} ^{۱۲۷۲} ^{۱۲۷۳} ^{۱۲۷۴} ^{۱۲۷۵} ^{۱۲۷۶} ^{۱۲۷۷} ^{۱۲۷۸} ^{۱۲۷۹} ^{۱۲۸۰} ^{۱۲۸۱} ^{۱۲۸۲} ^{۱۲۸۳} ^{۱۲۸۴} ^{۱۲۸۵} ^{۱۲۸۶} ^{۱۲۸۷} ^{۱۲۸۸} ^{۱۲۸۹} ^{۱۲۹۰} ^{۱۲۹۱} ^{۱۲۹۲} ^{۱۲۹۳} ^{۱۲۹۴} ^{۱۲۹۵} ^{۱۲۹۶} ^{۱۲۹۷} ^{۱۲۹۸} ^{۱۲۹۹} ^{۱۳۰۰} ^{۱۳۰۱} ^{۱۳۰۲} ^{۱۳۰۳} ^{۱۳۰۴} ^{۱۳۰۵} ^{۱۳۰۶} ^{۱۳۰۷} ^{۱۳۰۸} ^{۱۳۰۹} ^{۱۳۱۰} ^{۱۳۱۱} ^{۱۳۱۲} ^{۱۳۱۳} ^{۱۳۱۴} ^{۱۳۱۵} ^{۱۳۱۶} ^{۱۳۱۷} ^{۱۳۱۸} ^{۱۳۱۹} ^{۱۳۲۰} ^{۱۳۲۱} ^{۱۳۲۲} ^{۱۳۲۳} ^{۱۳۲۴} ^{۱۳۲۵} ^{۱۳۲۶} ^{۱۳۲۷} ^{۱۳۲۸} ^{۱۳۲۹} ^{۱۳۳۰} ^{۱۳۳۱} ^{۱۳۳۲} ^{۱۳۳۳} ^{۱۳۳۴} ^{۱۳۳۵} ^{۱۳۳۶} ^{۱۳۳۷} ^{۱۳۳۸} ^{۱۳۳۹} ^{۱۳۴۰} ^{۱۳۴۱} ^{۱۳۴۲} ^{۱۳۴۳} ^{۱۳۴۴} ^{۱۳۴۵} ^{۱۳۴۶} ^{۱۳۴۷} ^{۱۳۴۸} ^{۱۳۴۹} ^{۱۳۵۰} ^{۱۳۵۱} ^{۱۳۵۲} ^{۱۳۵۳} ^{۱۳۵۴} ^{۱۳۵۵} ^{۱۳۵۶} ^{۱۳۵۷} ^{۱۳۵۸} ^{۱۳۵۹} ^{۱۳۶۰} ^{۱۳۶۱} ^{۱۳۶۲} ^{۱۳۶۳} ^{۱۳۶۴} ^{۱۳۶۵} ^{۱۳۶۶} ^{۱۳۶۷} ^{۱۳۶۸} ^{۱۳۶۹} ^{۱۳۷۰} ^{۱۳۷۱} ^{۱۳۷۲} ^{۱۳۷۳} ^{۱۳۷۴} ^{۱۳۷۵} ^{۱۳۷۶} ^{۱۳۷۷} ^{۱۳۷۸} ^{۱۳۷۹} ^{۱۳۸۰} ^{۱۳۸۱} ^{۱۳۸۲} ^{۱۳۸۳} ^{۱۳۸۴} ^{۱۳۸۵} ^{۱۳۸۶} ^{۱۳۸۷} ^{۱۳۸۸} ^{۱۳۸۹} ^{۱۳۹۰} ^{۱۳۹۱} ^{۱۳۹۲} ^{۱۳۹۳} ^{۱۳۹۴} ^{۱۳۹۵} ^{۱۳۹۶} ^{۱۳۹۷} ^{۱۳۹۸} ^{۱۳۹۹} ^{۱۴۰۰} ^{۱۴۰۱} ^{۱۴۰۲} ^{۱۴۰۳} ^{۱۴۰۴} ^{۱۴۰۵} ^{۱۴۰۶} ^{۱۴۰۷} ^{۱۴۰۸} ^{۱۴۰۹} ^{۱۴۱۰} ^{۱۴۱۱} ^{۱۴۱۲} ^{۱۴۱۳} ^{۱۴۱۴} ^{۱۴۱۵} ^{۱۴۱۶} ^{۱۴۱۷} ^{۱۴۱۸} ^{۱۴۱۹} ^{۱۴۲۰} ^{۱۴۲۱} ^{۱۴۲۲} ^{۱۴۲۳} ^{۱۴۲۴} ^{۱۴۲۵} ^{۱۴۲۶} ^{۱۴۲۷} ^{۱۴۲۸} ^{۱۴۲۹} ^{۱۴۳۰} ^{۱۴۳۱} ^{۱۴۳۲} ^{۱۴۳۳} ^{۱۴۳۴} ^{۱۴۳۵} ^{۱۴۳۶} ^{۱۴۳۷} ^{۱۴۳۸} ^{۱۴۳۹} ^{۱۴۴۰} ^{۱۴۴۱} ^{۱۴۴۲} ^{۱۴۴۳} ^{۱۴۴۴} ^{۱۴۴۵} ^{۱۴۴۶} ^{۱۴۴۷} ^{۱۴۴۸} ^{۱۴۴۹} ^{۱۴۵۰} ^{۱۴۵۱} ^{۱۴۵۲} ^{۱۴۵۳} ^{۱۴۵۴} ^{۱۴۵۵} ^{۱۴۵۶} ^{۱۴۵۷} ^{۱۴۵۸} ^{۱۴۵۹} ^{۱۴۶۰} ^{۱۴۶۱} ^{۱۴۶۲} ^{۱۴۶۳} ^{۱۴۶۴} ^{۱۴۶۵} ^{۱۴۶۶} ^{۱۴۶۷} ^{۱۴۶۸} ^{۱۴۶۹} ^{۱۴۷۰} ^{۱۴۷۱} ^{۱۴۷۲} ^{۱۴۷۳} ^{۱۴۷۴} ^{۱۴۷۵} ^{۱۴۷۶} ^{۱۴۷۷} ^{۱۴۷۸} ^{۱۴۷۹} ^{۱۴۸۰} ^{۱۴۸۱} ^{۱۴۸۲} ^{۱۴۸۳} ^{۱۴۸۴} ^{۱۴۸۵} ^{۱۴۸۶} ^{۱۴۸۷} ^{۱۴۸۸} ^{۱۴۸۹} ^{۱۴۹۰} ^{۱۴۹۱} ^{۱۴۹۲} ^{۱۴۹۳} ^{۱۴۹۴} ^{۱۴۹۵} ^{۱۴۹۶} ^{۱۴۹۷} ^{۱۴۹۸} ^{۱۴۹۹} ^{۱۵۰۰} ^{۱۵۰۱} ^{۱۵۰۲} ^{۱۵۰۳} ^{۱۵۰۴} ^{۱۵۰۵} ^{۱۵۰۶} ^{۱۵۰۷} ^{۱۵۰۸} ^{۱۵۰۹} ^{۱۵۱۰} ^{۱۵۱۱} ^{۱۵۱۲} ^{۱۵۱۳} ^{۱۵۱۴} ^{۱۵۱۵} ^{۱۵۱۶} ^{۱۵۱۷} ^{۱۵۱۸} ^{۱۵۱۹} ^{۱۵۲۰} ^{۱۵۲۱} ^{۱۵۲۲} ^{۱۵۲۳} ^{۱۵۲۴} ^{۱۵۲۵} ^{۱۵۲۶} ^{۱۵۲۷} ^{۱۵۲۸} ^{۱۵۲۹} ^{۱۵۳۰} ^{۱۵۳۱} ^{۱۵۳۲} ^{۱۵۳۳} ^{۱۵۳۴} ^{۱۵۳۵} ^{۱۵۳۶} ^{۱۵۳۷} ^{۱۵۳۸} ^{۱۵۳۹} ^{۱۵۴۰} ^{۱۵۴۱} ^{۱۵۴۲} ^{۱۵۴۳} ^{۱۵۴۴} ^{۱۵۴۵} ^{۱۵۴۶} ^{۱۵۴۷} ^{۱۵۴۸} ^{۱۵۴۹} ^{۱۵۵۰} ^{۱۵۵۱} ^{۱۵۵۲} ^{۱۵۵۳} ^{۱۵۵۴} ^{۱۵۵۵} ^{۱۵۵۶} ^{۱۵۵۷} ^{۱۵۵۸} ^{۱۵۵۹} ^{۱۵۶۰} ^{۱۵۶۱} ^{۱۵۶۲} ^{۱۵۶۳} ^{۱۵۶۴} ^{۱۵۶۵} ^{۱۵۶۶} ^{۱۵۶۷} ^{۱۵۶۸} ^{۱۵۶۹} ^{۱۵۷۰} ^{۱۵۷۱} ^{۱۵۷۲} ^{۱۵۷۳} ^{۱۵۷۴} ^{۱۵۷۵} ^{۱۵۷۶} ^{۱۵۷۷} ^{۱۵۷۸} ^{۱۵۷۹} ^{۱۵۸۰} ^{۱۵۸۱} ^{۱۵۸۲} ^{۱۵۸۳} ^{۱۵۸۴} ^{۱۵۸۵} ^{۱۵۸۶} ^{۱۵۸۷} ^{۱۵۸۸} ^{۱۵۸۹} ^{۱۵۹۰} ^{۱۵۹۱} ^{۱۵۹۲} ^{۱۵۹۳} ^{۱۵۹۴} ^{۱۵۹۵} ^{۱۵۹۶} ^{۱۵۹۷} ^{۱۵۹۸} ^{۱۵۹۹} ^{۱۶۰۰} ^{۱۶۰۱} ^{۱۶۰۲} ^{۱۶۰۳} ^{۱۶۰۴} ^{۱۶۰۵} ^{۱۶۰۶} ^{۱۶۰۷} ^{۱۶۰۸} ^{۱۶۰۹} ^{۱۶۱۰} ^{۱۶۱۱} ^{۱۶۱۲} ^{۱۶۱۳} ^{۱۶۱۴} ^{۱۶۱۵} ^{۱۶۱۶} ^{۱۶۱۷} ^{۱۶۱۸} ^{۱۶۱۹} ^{۱۶۲۰} ^{۱۶۲۱} ^{۱۶۲۲} ^{۱۶۲۳} ^{۱۶۲۴} ^{۱۶۲۵} ^{۱۶۲۶} ^{۱۶۲۷} ^{۱۶۲۸} ^{۱۶۲۹} ^{۱۶۳۰} ^{۱۶۳۱} ^{۱۶۳۲} ^{۱۶۳۳} ^{۱۶۳۴} ^{۱۶۳۵} ^{۱۶۳۶} ^{۱۶۳۷} ^{۱۶۳۸} ^{۱۶۳۹} ^{۱۶۴۰} ^{۱۶۴۱} ^{۱۶۴۲} ^{۱۶۴۳} ^{۱۶۴۴} ^{۱۶۴۵} ^{۱۶۴۶} ^{۱۶۴۷} ^{۱۶۴۸} ^{۱۶۴۹} ^{۱۶۵۰} ^{۱۶۵۱} ^{۱۶۵۲} ^{۱۶۵۳} ^{۱۶۵۴} ^{۱۶۵۵} ^{۱۶۵۶} ^{۱۶۵۷} ^{۱۶۵۸} ^{۱۶۵۹} ^{۱۶۶۰} ^{۱۶۶۱} ^{۱۶۶۲} ^{۱۶۶۳} ^{۱۶۶۴} ^{۱۶۶۵} ^{۱۶۶۶} ^{۱۶۶۷} ^{۱۶۶۸} ^{۱۶۶۹} ^{۱۶۷۰} ^{۱۶۷۱} ^{۱۶۷۲} ^{۱۶۷۳} ^{۱۶۷۴} ^{۱۶۷۵} ^{۱۶۷۶} ^{۱۶۷۷} ^{۱۶۷۸} ^{۱۶۷۹} ^{۱۶۸۰} ^{۱۶۸۱} ^{۱۶۸۲} ^{۱۶۸۳} ^{۱۶۸۴} ^{۱۶۸۵} ^{۱۶۸۶} ^{۱۶۸۷} ^{۱۶۸۸} ^{۱۶۸۹} ^{۱۶۹۰} ^{۱۶۹۱} ^{۱۶۹۲} ^{۱۶۹۳} ^{۱۶۹۴} ^{۱۶۹۵} ^{۱۶۹۶} ^{۱۶۹۷} ^{۱۶۹۸} ^{۱۶۹۹} ^{۱۷۰۰} ^{۱۷۰۱} ^{۱۷۰۲} ^{۱۷۰۳} ^{۱۷۰۴} ^{۱۷۰۵} ^{۱۷۰۶} ^{۱۷۰۷} ^{۱۷۰۸} ^{۱۷۰۹} ^{۱۷۱۰} ^{۱۷۱۱} ^{۱۷۱۲} ^{۱۷۱۳} ^{۱۷۱۴} ^{۱۷۱۵} ^{۱۷۱۶} ^{۱۷۱۷} ^{۱۷۱۸} ^{۱۷۱۹} ^{۱۷۲۰} ^{۱۷۲۱} ^{۱۷۲۲} ^{۱۷۲۳} ^{۱۷۲۴} ^{۱۷۲۵} ^{۱۷۲۶} ^{۱۷۲۷} ^{۱۷۲۸} ^{۱۷۲۹} ^{۱۷۳۰} ^{۱۷۳۱} ^{۱۷۳۲} ^{۱۷۳۳} ^{۱۷۳۴} ^{۱۷۳۵} ^{۱۷۳۶} ^{۱۷۳۷} ^{۱۷۳۸} ^{۱۷۳۹} ^{۱۷۴۰} ^{۱۷۴۱} ^{۱۷۴۲} ^{۱۷۴۳} ^{۱۷۴۴} ^{۱۷۴۵} ^{۱۷۴۶} ^{۱۷۴۷} ^{۱۷۴۸} ^{۱۷۴۹} ^{۱۷۵۰} ^{۱۷۵۱} ^{۱۷۵۲} ^{۱۷۵۳} ^{۱۷۵۴} ^{۱۷۵۵} ^{۱۷۵۶} ^{۱۷۵۷} ^{۱۷۵۸} ^{۱۷۵۹} ^{۱۷۶۰} ^{۱۷۶۱} ^{۱۷۶۲} ^{۱۷۶۳} ^{۱۷۶۴} ^{۱۷۶۵} ^{۱۷۶۶} ^{۱۷۶۷} ^{۱۷۶۸} ^{۱۷۶۹} ^{۱۷۷۰} ^{۱۷۷۱} ^{۱۷۷۲} ^{۱۷۷۳} ^{۱۷۷۴} ^{۱۷۷۵} ^{۱۷۷۶} ^{۱۷۷۷} ^{۱۷۷۸} ^{۱۷۷۹} ^{۱۷۸۰} ^{۱۷۸۱} ^{۱۷۸۲} ^{۱۷۸۳} ^{۱۷۸۴} ^{۱۷۸۵} ^{۱۷۸۶} ^{۱۷۸۷} ^{۱۷۸۸} ^{۱۷۸۹} ^{۱۷۹۰} ^{۱۷۹۱} ^{۱۷۹۲} ^{۱۷۹۳} ^{۱۷۹۴} ^{۱۷۹۵} ^{۱۷۹۶} ^{۱۷۹۷} ^{۱۷۹۸} ^{۱۷۹۹} ^{۱۸۰۰} ^{۱۸۰۱} ^{۱۸۰۲} ^{۱۸۰۳} ^{۱۸}

شخصی از وی پرسید که مرا مالی است بسیار و پستی دارم تا پنجار همواره چون او را بصرف مال کثیر
 خروج نمایم بعد چقدر آن را طلاق میدهم چون کنیزی که بعضی مال عظیم برای او گنجم و او را آزاد میکند
 پس همه مال من ضائع می شود چنان حیل سازم که ازین و در نه نجات یابم فرمود او را همراه خود بیار
 کنیز آن ببر و دیگر آن کنیز را که پسند او گرد و دست بر مصالح وی بیایی پس او را گشایش دهد مگر آنکه تست تو باز
 گردد و اگر حق وی کند جائز نباشد که مگر آنکه وی بگوید ایست گفت بخدا که تعجب نینداخت مرا جواب
 ابوحنیفه آنچنانکه در تعجب انداخت مرا سرعت و بی در جواب گفتن لطیفه در الفت بسیار
 آورده که باری فاضله را با جاریه علامه در حضور بارون رشید مناظره در افتاد آن فاضل از وی
 پرسید خبرم ده از شخصی که چون نماز فجر خواند و نظر بر کنیزی کرد آن کنیز بر وی حرام بود و چون نظر
 خواهر بر وی حلال گردید و بعد از عصر باز بر وی حرام گشت و پس از مغرب حلال و بعد از عشا باز
 حرام و پس از نماز فجر بر وی باز حلال گشت چگونه باشد آن جاریه علامه گفت این مرد نیست
 که در وقت صبح نظر بر کنیز غیر کرد و آن بر وی حرام بود و بعد از ظهر آنرا خرید بر وی حلال گشت و بعد از
 عصر آنرا آزاد کرد و بر وی حرام گشت و بعد از مغرب آنرا بکلیح درآمد و بر وی حلال گشت و بعد
 از عشا طلاقش داد از این جهت بر وی حرام گشت و پس از فجر بسبب رجعت باز بر وی حلال گردید
 باز از وی پرسید که بگو آنکه نماز خواند مگر نه بر من و نه بسا جاریه گفت سلیمان علیه السلام بود
 که از بر بساط خود خواند در حالیکه با او از بکلم خدا بهوای بر و باز پرسید که از قبری مرا خبر ده که مرد
 خود را بجا میگردانید گفت آن ماهی بوس بنی بود و در وقتیکه ماهی را در غوره بود باز گفت
 آن چیست که در اول بهیمن بود و در آخر صاحب لوح که میدوید گفت عصای موسی حبش قال تعالی
 فَاِذَا حَضَرَ حَبَشَةُ كُنْتُ لَكُمْ مِنْكُمْ گفت که خبرم کن از زنیکه از مرد است و از مردیکه از زن است گفت
 که خواهر از آدم است و عیسی از مریم گفت خبرم ده از چهار آتش کی آگهی خورد وی نوشت
 دوم آگهی خورد وی نوشت سوم آگهی خورد و قاضی نوشت چهارم آگهی نوشت و لیکن نیخورد
 گفت آگهی نیخورد وی نوشت آتش جنم است و آگهی نیخورد وی نوشت آتش دنیا است و آگهی نوشت
 و نیخورد و آتش و حرارت خورشید است و آگهی هر دو نمیکند آتش و نور نیست پست تر پرسید
 چیست آگهی شوی در دست از شد و آنچه تیر در دست از تنخ و آنچه سر بر سر و در تاثیر است از زهر

بطور در ستان و فاضله آنکه در حلقه پیری ابدان است

و چسبیت لذت یک ساعت و سرور سرد روز و فرحت یک ماه هفت و آن کدام است که صاحب باطل نیز
از آن انکار نمی کند و زندان فقر چیست و فرحت دل کدام است و مرگ زندگانی چیست و آن کدام است
است که لا دواست و آن کدام است و عارست که دور نیشود و آن کدام جانورست که با آبدانی تسلط
عیدارد و در صحرای خرابه می ماند و با بنی آدم انس نیگیرد و مخلوق است در وی علامت خلقت هفت
جانوران از بردست جاریه گفت آنچه شریف ترست از عمل حب اولادی است که تابع والدین
می باشد و آنچه ترست از تن آن زبان است و آنچه دردناک ترست از زهر آن چشم بدست که اگر
بر قضا چیزی غالب آمد حی چشم بد بودی بچانه در حدیث است و لذت یک ساعت جماع است و سرور سه
روز قه و اکنون لا اله الا الله و فرحت یک هفته که خدای است و حق که منکرش صاحب باطل نیز نیست
مرگ است و زندان قبوله بد کردار است و فرحت قلب آن زن مطیده است مرز و جود را و متون
الخبیة آن فقرست اما آن را که لا دواست غوی بدست و آن شرم که دفع نشود آن دختر بد کردار است
و اما آن جانور موصوف آن جادو است که شمشیر بسب می ماند و کوشش بگردن نور بنی رنگاو
و پخته بگردن پیل نیز گفته و پرشش بپر نسو عقاب و پایش شپای شتر و دمش بدم مار و کوشش بکشم کزدم
و شانش بشاخ آهوشا است مباد در حکایت (۹) سه حکایت گریبا و گریبا است و درین
یک حکایت هر خرد و بن است و در شرح بهایه الزم القدر و غیره فی باب الربا آورده که چون امام ابوحنیفه
در بغداد در آمد و علمای آنجا بروی طعن میزدند در اینکه ابوحنیفه فرقت رطب یعنی خرمای ترنجبرای مشک
و تر هر دو چگونه جائز میسازد و چه وجهیست که سعد بن وقاص گفت که خنیم از آن حضرت علی (ع) پرسید
و فتیله سوال کرده شد از حدیثین رطب بموضع خرمای خشک پرسید بنی که آیا کم میشود خرمای
تر و فتیله خشک گردد و گفتند بنی یا سوال پس منع فرمود آن حضرت علی (ع) و از آن روایه که از آن حضرت
و آنکه پس اهل حدیث بغداد بروی جمعی گشتند از وی پرسیدند که مع رطب چه میگوید و جائز میبانی
ابوحنیفه منع فرمود که رطب زد و حال خالی نباشد از تر و دیان بود اگر رطب از تر باشد پس مع رطب با تر
جائز گشت بدلیل این حدیث که عمر بن الخطاب (رضی الله عنه) اگر از تر نباشد نیز عقدش جائز است بدلیل آنچه
الفاظ این حدیث را خلاصه گفتند که لا اله الا الله و فتیله خشک پس علمای بغداد حدیث مع رطب
بر روی وارد کردند که در وی هر یک از جمعی که در آن حدیث مع رطب بود که مع رطب است

در حکایت و الزام در حدیث و حکایت

بر زید بن عیاش است و حدیث زید بن عیاش مقبول نیست پس حیران ماندند جمله علماء سید محمد بن ورو
کردن نخواستند محبت امام را در میگویم که بعضی را و یا آن حدیث از بن قریب بود و ندک حدیث ایشان
رو کرده می شود چنانچه لطیفه قال فی شرح الشرح علی تجنیة الفکر فی اصول الحدیث تحت قول الشرح
و انما یحتمل انما اضع علی الصصح اما لعدم الذین انهم که در خلاصه طبیبی آورده که بعضی از او معین حدیث قوم
سالمین اند که بر سر بازار با او در مساجد می ایستند و وضع میسازند و حدیث را بر آن حضرت علی السلام است
همچو که مخطوط داشته باشند پس لحاق احادیث موضوعه بدان اسانیه صحیح می نمایند چنانچه بعضی بر روی
گفت که روزی امام احمد بن حنبل و یحیی بن معین در مسجد رصافه نازی را دادند و ندک قصه خوانی در پیش ایشان
البتار و گفت حدثنا احمد بن حنبل و یحیی بن معین قال حدثنا عبد الرزاق قال حدثنا
سمر عن قتادة عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا اله الا الله يخلص من كل حيلة منها
طائر شقاره من ذهب و دریشمین و حجاب و تامل ابن چنین در آن مبالغه نموده پس امام احمد بسوی
یحیی گفت نیست و یحیی بسوی احمد نظر کرد و پرسید که این حدیث را تو بیان کرده فرمود بجا که بجز از بن عیاش
نشنیده ام این را پس هر دو ایشان خاموش ماندند تا آنکه آن قصه خوان فایغ گشت پس یحیی بن معین
اورا با اشاره دست نزد خود خواند بگمان اینکه چیزی عطا بین می بخشد نزد ایشان آمد انوی پر سید
که این حدیث ترا کدام کس روایت کرده است گفت احمد بن حنبل و یحیی بن معین فرمود که ابن معین
مهم و این است احمد بن حنبل و ما گاهی این حدیث را شنیده ایم پس اگر ترا از اقراسازی و دروغ
بندی یا بدی باشد دیگر کسان یا بدیغیر از ما آن قصه خوان گفت که ابن معین توئی قال انهم گفت
همواره می شنیدیم که ابن معین احمق است و من نشانم و او را بدین صفت مگر این زمان ابن معین
گفت چگونگی و اوقات شرمی که من احمقم گفت زیرا که نزد شما یحیی بن معین و احمد بن حنبل در دنیا بجا از
شما که دیگر نیست و هر آینه من از بنده احمد بن حنبل دیگر احادیث را روایت کرده ام که این احمد بن حنبل
از ایشان نیست پس امام احمد رض دست خود بر روی ابن معین نهاد و فرمود بگذر از او که برود
پس خنده کنان بر سر ایشان از انجا برخاست حتی در بعضی از مناقب امام احمد بن حنبل
رضی الله تعالی عناه و هم یحیی بن معین ۵ یا تا داستان بر تو خوانم از نظر او در گل بیفتانم

الحقیقہ درود، نمہ انوار، بیست

برای حفظ منافع امام احمد رضا

بن هلال شیبانی مروزی است در بغداد و در سال یک صد و شصت و چهار تولد یافته و هم در بغداد
 در ۲۳ شوال و اربعین و دهمین بهر منتهی و وصفت ساگی رحلت فرمود چنانچه شیخ در مقدمه و نواب
 در ایجاد نوشته و علامه شعرا در طبقات خود آورده که بوفات وی رضای عزو از جهان برخاست
 و در محراب بغداد نماز جنازه بروی خواند و از رجال کسانیکه بر جنازه وی حاضر شده بودند گفته اند
 الف بودند و آنرا شصت هزار زنان بودند و غیر از آنکه در کنار او کشتیا و تقفها بودند که آن همه
 از الف الف نام میشوید و بروایتی شمار آنرا بمثل الف الف الف و خمس مائه الف میرسد و در آن روز
 هزار نفر از یهود و نصاری و مجوس ایمان آوردند یعنی بسبب جنازه دیدن وی رضایتی و در تذکره
 آورده چون جنازه امام رضا بر دست تندمرغان می آمدند و خود را بر جنازه او میزدند و داده هزار وجود
 و گیر و ترسایان شدند و زنان را می بریدند و نعره میزدند و کلام الله محمد رسول الله
 می گفتند و بسبب موت اوستی تعالی که بر هر چه از قوم انداخت یکی بر مرغان و دیگر بر جهودان
 و سوم بر ترسایان و چهارم بر مسلمانان و سبب سلام کفار همانان که دعای امام رضا بود و گفته
 بود بار خدا یا هر که را ایمان نداد می بد پس اخرا این دعا می بد پس بمات وی ظاهر گشت
 یعنی هر که جنازه اش را بد ایمان آورد این استضمون روایت مذکره و در اخبار الرجال
 آورده که تا چهل هزار گریه وجود و ترسایان شدند و وفات ایشان در بغداد بوقت چاشت و در
 جمعه و از دهم رجب الاول در ۲۳ شوال بود و قبر ایشان در کنار شط بغداد بود شیخ گفته دفن وی بعد از عصر
 بود کتاب الحروف صلیح السعالمه داکمی گوید که درین زمان مکان همه قبور زیر دریا رفته که آخری از انجمله مقبره
 همانده چنانچه در غایه المواقف آورده و امام احمد رضا بر باری رحمت ازیدی صوری و معنوی مانت
 حضرت یوسف صدیق با قرب و جوار خود متفرق گشته و ایشان امام چهارم اند
 از ائمه اربعه مجتهدین و شاگرد امام شافعی رحم و معتقد بشرحانی هم و در تذکره آورده که باری
 بر لب نهری وضو می ساخت و مرد دیگر بالایی او وضو می ساخت آن شخص حرمت امام باقر داشت
 و بزرگوار امام رفت و وضو ساخت همچنانکه در وفات کرد و او را بنجواب دیدند گفت خدای با تو چه کرد
 گفت رحمت کرد و امان حرمت داشت که امام رضا را کردم و وضو ساختن و از زهد و خوف خدا و
 حق و تقوی وی رضایت مذکره و طبقات شعرا و مقدمه اشعار الامات و آجند العلوم چنان نوشته اند

برنج و اجرت و ادوی نمود امام شافعی بسوی مصر و پس گشت و حکایت اجرت قیص بشافعی رض باز
گفت شافعی رض باو گفت که ترا درین قیص عکین نمیسازم مگر این را شسته آن آب را بمن باز
دهی چنان که دو امام شافعی رض آن آب را بر تمام جسد خود انداخت و علی بن المذنبی گفت که هر آینه
حق تعالی اعزاز داد این دین را بدشخص که سوم آنرا نیست یکی ابو بکر صدیق یَوْمَ الرِّدَّةِ
دوم احمد بن حنبل یَوْمَ الْخَنْزِرِ و شیخ در مقدمه آورده که باو شناخته شد صحیح حدیث از سقیم و
مخرج از معتدل و اخذ حدیث از نجی قطان و سفیان بن عیینه و شافعی و خلق بسیار کرده و
روایت دارند از و مشایخ عظام مثل محمد بن اسماعیل بخاری و مسلم بن حجاج قشیری و ابو زر عسکری
ابو داؤد و حجتانی و غیر ایشان و مسند او در میان مردم شهرست و در آن مسند زیاده از سی
هزار حدیث جمع کرده و کتاب او در زمان او اعلی و ارفع و اصح کتب بوده و این مسند را انتخاب
کرده است از زیاده از بیست و پنجاه هزار حدیث و یکی از اعظم مناقب متأخرین امام اجل
اینکه شیخ الشیوخ غوث عظیم محی الدین عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه حامل مذمت تابع قول
اوست استی مختصراً اللهم اجعلنا فی زمر من یحیی حیاتنا بعد کذا آنفا کسیر است و در تذکره
فکر کرده چون امام را بر عقابین کشیدند و او بیخبر بود و نه برات را تا بدیدند که قرآن را خلق
گوئی نه گفت و در آن میان نه بندازارش کشاده شد و دستهای او بسته بودند و دست از ضبط
پیدا نمود و از ارش بست چون این بریان بدیدند که او در دستان و فاق کرد و آخر کارش
قوی پیش او آمدند و گفتند درین قوم که ترا زنجارند چه گوئی گفت از برای خدا مرا میزدند و میکشند
که من بر باطل میجو زخمی خوب بقیاست با ایشان هیچ خصومت ندارم و چون وفاتش نزدیک
رسید از آن زخم که گفتیم و در درج شد بود در حالت بدست اشارت میکرد و زبان می گفت
نه هنوز پس پرسش گفت ای پدای من چه حالست گفت وقتی با خطرست چه جای جواب است بدعا
مرو بکن که آن حاضران بر بالین انداختند اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِکَ مِنَ الشَّعَالِ فَعِنْدَکَ مِیْ لَیْسَ اَسْتَ
در برابر البتاده و خاک بر سر میریزد و میگوید ای احمد جان و ایمان بروی از دست من من
میگویم نه هنوز که یک نفس مانده است جای خطرست نه جای امن اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِکَ مِنَ الشَّعَالِ وَ اَعُوْذُ
عَلَى سَكَرَاتِ الْمَوْتِ حکایت (۱۰) سه بیابان و نهم رزم و اشارت که تا مالی

ع
ای
بهدی
کلیت
چنین
اند
۱۷۴

حکایت دهم از امام رضا

بنود عطر بر آتش برین دعوی کنون آرم گویم که غیر را بود پشت و پناهی و در آستانه
 و خیرات احسان و ارشاد الطالبین آورده کمر وی که امام را رضای منقوص می داشت و محفل علما
 از امام رضا پرسید احوال کسیکه میگوید که از بهشت امید می دارم و از دوزخ میترسم و نه از
 خدای ترسم و گفت بود و نصاری را راست می دانم و تصدقش می کنم و بر وایت دیگر چنین است
 که تصدیق قول جود و ترسایم و دخول بازن بدون نکاح حلال می دانم و از جانب غسل
 می کنم و خون خوردن را جایز می دانم و مرد را بر اطفال دانسته می خورم و میگوید که اگر کسی بگوید
 بدون قرائت و بغیر از رکوع و سجود نماز میگیرد و غسل و وضو نکارد و چیزی بگوید و با آنچه کند باید ام
 گواهی میدهم ملا و انقض و دشمن می دارم حق را ملا و دوست می دارم فتنه را ملا و از رحمت
 خدا میگریم از ابوحنیفه رضا از احمد پرسید که ترا بدین اشیا علمی است گفت نه ولیکن شنیدم در
 ازین چیزی ندیدم لهذا از تو پرسیدم امام رضا فرمود ای باران درین مسأله امتحان چه می گوئید
 گفتند کسیکه بدین صفت موصوف باشد بدترین مردم است و حال وی شکل است امام رضا بهم
 نموده فرمود که این شخص از ادبیا و الله است و همین است عین مسلمانان پسند و گفت اگر ترا خبر دارد
 کنم بدانچه میگفتم یا گفت لسان ازین خواهی کرد و نگه داری فرشتگان حقه را از آنچه ترا زیان
 دهد قال تعصم پس امام رضا فرمود آن شخص را میزد خدای بهشت میدارد و از بهشت و از خدای دوزخ میرسد
 و از دوزخ فلان باید دانست که این مسأله برای عوام محبت بلکه در حق اخص خواص است چنانچه از
 رابعه بصریه نقل است که عبادت با سجدت و با ازخوت و دوزخ شرک است و ازینجا است
 که گفته اند طَلَبُ الدُّنْيَا مُؤْتٌ وَ طَلَبُ الْعُقْبَةِ مَحْتَكٌ وَ طَلَبُ الْمَوْتِ مُدْكَرٌ
 و اما در حق عوام نیز از روی شیخ پس این مسأله درست نباشد چنانچه در دعوی از فتاوی طحریه
 آورده هر که حق تعالی عباد خود را از آتش و دوزخ می ترساند و میفرماید مَا تَقُولُ الْكَافِرُ
 اَعِدَّتْ لِكُلِّ نَفْسٍ و اگر کسی را گفته شود که ترس از آنچه خدا ترا از آن ترسانیده است و آن
 شخص برای رد قول وی گویند ترسم کافر گردانند پس عامه مسلمانان را واجب است که از دوزخ
 خوف نمایند و همچنین است حال جنت در حق امید و آنچه گفت که از خدای ترسم بدین معنی گفته

چند سال نمود یکی اینکه حیثیت آن چیز که گوشت و خون نمیدارد و سخن میگوید دوم اینکه حیثیت آن چیز
 که گوشت و خون نمیداشت و میدید رسوم اینکه حیثیت آن چیز که گوشت نمیدارد و دم میزند و نفس
 میکند چهارم آن که آدم دو چیز اند که گوشت و خون نمیدارد و مخاطب کرده شده اند و هر دو جواب
 گفته اند پنجم آن که آدم قاصد است که اسد تم اورا فرستاده بود و از جن و انس فرشته نبود ششم آن
 که آدم جان است که خود مرده بود و جان مرده دیگر بروی زنده گشت هفتم آن که آدم مرغ است که بعضی
 بنمید و دو حاکم میگرد و ششم بگویی که مادر موسی (که یوحنا) نام میدارد چنانچه در تفسیر لایمان و
 تفسیر عباسی است موسی را قبل از آمدن من در یابا تا چند مدت شیر داده بود و بکدام دریا و او را اخته
 بود و بکدام روز ختم قد مبارک آدم به مقداد بود و عمرش چه انما زوتم همی آدم که اکس بود این
 عباسی در جواب فرمود اول و درخ است گفت هل من منیر فی الدنیا و دوم عصای موسی
 است سوم صبح صادق است که در قرآن است و الضحیٰ اذا انشأ چهارم آسمان و زمین اند
 که گفتند آتینا طایعین در خطاب حق پنجم آن که غراب است که بعثه الله تعالی الی الارض
 ششم بقوه موسی است که پایه از ان بر سین بادل قتل نهاد و زنده شده قاتل خود را نام گرفت
 و بعد از کشتن در قرآن است هفتم و طوطا است که حیثی در وی دم زد و باذن خدا مرغ گشت هفتم
 رضاعت مادر خود موسی قبل از القابح است ماه بود پسر در بحر طریم او را انداخت بر وجه نیم طول
 آدم هفتم گزند و عمرش هزار سال گذشت سال که همدان و هم همی آدم حضرت خبثت هم
 بود و بس و همچنین است آنچه در مسوده خود نقلش کرده ام که بسبب سهو نام کتاب
 را درج نساخه ام که از دانشمندی پرسیده شد که چه گوئی در کتبیکه گویم که باطل را دوست
 می دارم و خود را مسلمان میدانم و اضعافا مضاعفا عفة ربانا مغرور و آنرا
 موجب نزدیاد میدانم از خدای تعالی و حرام را مغرور و حلالش میدانم و آن حیثیت که مرا هست
 و خدا نیست و آن که آدم زمین است که بجز از یکبار آفتاب امدیده و آن که آدم هفت است
 که خورشید جلالتی شرق و غرب میزند و یک کم نمیشود و چون نیم هفت مرگست خورشید و
 بقضای حاجت محتاج نباشند و در دنیا نظیری حیثیت در جوابش فرمود که چیز اول زنده
 دنیا است محبوب مرغی و قرآن است انما الحیوة الدنیا لکوب و کشفه کمال است

در تگ پوی بهر این مطلوب
اسد الله قالمش خوانی
وان علی کشنم بجان بنده
بهر اعدای دین کشیده مصاف
قدرت و فضل حق از وزده سر
پیش آن دست و پنجه بود زبون
بود با او موافق و منافق
زده سان عوج آفتاب شدند
لاجرم نصرت شریعت را
گشت ختم خلافت نبوی
همگی از پیشش ابا کردند
عین یوم بکر بود و حسین عظم
نیت در هیچ معنی و جنتی
ز آنکه موعوم اوست در خرام

همه غالب شدند و او مغلوب
این علی در شماره که و رسد
سبب نفس شوم را کند و
بوده از قایت فوت خویش
کنده بے خویش تن در خیم
وید ز قایت خود خلافت را
در جنگ و مخالفت نکشاد
غیر از و کس ز خاص و عام نپید
متکفل شد آن فردیعت را
بود ختم رسل نبی - و تر پی
و اندران سر کشته خطا کردند
لعن ایشان مکن که اخلافت او
را نفع را با دست بهستی
علی بهر خود ترا شنیده

با چنین دهم وطن زنادانی
 خود نبود ^{پاکیزه} و نباشد
 بر صفت اهل ^{پاکیزه} با دل صاف
 خالی از ^{شاید اینست} غول ^{خوش} خوش
 خود ^{بخت} خیر که ^{بخت} خیر گردون
 به ضرورت ^{بخت} خواست آفت
 چون همه روی مر نقاب شدند
 که تو اند ^{بخت} بآن قیام نمود
 بود ^{بخت} ستر کمال ^{بخت} مصطفوی
 شدی ^{بخت} خاتم ^{بخت} ولایت و
 این ^{بخت} علی در کمال خلق و سیر
 زشت باشد ^{بخت} ز دست اعتنا
 او ^{بخت} بموهم خویش دار و رو
 خاطر از ^{بخت} مهر ^{بخت} اخرا ^{بخت} استیده

لطیفه اگر خواهی سکوت و عجز شمع و بیا بشنویم رزم و سیه و راقم الحروف
تسبیح الله تعالی حالت ماری در سیاهی خود از احوال کس راضی که در نواحی کعبه بود و غیرت
که وی علمای اهل سنت را بدین لحاظ که دو سائل اختلافیه ایشان را ملوم ساخته رمزاً و کنایه غدار
و ذلیل می سازد چیزی عطا میدهم و بغیر از مباحثه و الزام کسی را دانگیذارد و مگر نه از روی خشونت
یکسان راه ملق و خنده پیشانی تا نفرت اهل تسنن از وی نشود چنانچه از عادات و روایض کثرت
و گاهی چنان حالی نشی نزد وی از رسیدگی وی را کمترم سازد چنان که ابتدای تحصیل علوم بود و
بعضی از اهل غیر از وجود طبع نیز میا بود و در او اهل ایام عشره اول از محرم غالباً در شش ماه
با کسی و ششی مران که چند علمای مجتهد و مشایخ همان بزی سوگ ما شود و نزد وی از گفت و سید
بودند رسیدیم فقیر تسبیح الله حاله عالم ششی تصور نزد پیش آن نواب حاضر کردند و بجای

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تهران

بسم الله الرحمن الرحيم

ذلیل مرانشانید و همه مرتبه خوانان در پیش پست نرس بر سر سیدانشستند و آن نرس با شارت
 آنان میم کنان ما ز من تا سکه سوال برای الزام مذہب نمود و جوابها سے مسکت شانی در صورت
 کمال غریبترین مشنیدند و در این اثنا از ایشان پرسیدم که این چه شجاعت است که شما آن را از
 داده اید اتفاق را که شفع ترین معاصی است در لباس تقیه و زنا را که شش ترین منکرات است در
 پرده متعده مباح نموده اید آیا نزد شما دلیل بر آنها موجود است یا نه گفتند آری که از هر دو از ده گام
 ایستاده یمن ما در باب تقیه تاکید نام رفته که آن تقیه دینی و دین ابائی پرسیدم که این قول
 مسلم کل است نزد شما یا اختلافی است گفتند بلا اختلاف نزد ما ثابت است پس یکایک سبب
 پیش آن امیر عرض کردم که جناب را از مذہب خود نیز خبری هست یا محض کور کورانه در پس شکست
 مذہب غیر افتاده می باشی گفت چگونگی گفتیم که در حاکمیت مذہب شما شفع ترین قولی را ذکر کرده اند
 که بر زبان آورده می نیست اگر اجازت باشد بگویم پس گفتیم که در کتب شما نیز پیدا خاوری
 سبیل آمد و حضرت امام حسین شهید دشت کربلا را در حق قول مردود نوشتند انداز من چنین گفتن
 از ایشان آتش زدن همان بود و از من و من هیچ باقی نگذاشتند پس سخن را از جای دیگر
 گرفتم و گفتم که چه باعث است که چون خلافت خلیفه اول نزد شما حق نمود امیر المؤمنین علی رضی
 بر دست وی بیعت نمود گفتند از روی تقیه و محبت کلام در امر خلافت خلیفه دوم و سوم
 رضی الله تعالی عنہم رفت و جواب ایشان همین بود و از روی تقیه چه تقیه دین من و دین آبا
 من است گفتیم با امیر معاویه رفاقت خون چرا بود و تقیه نکرد گفتند زیرا که در بنو قریظ نموده و
 و شیعه علی رضی بکثرت بود و تقیه حاجتی نماند پرسیدم که سبب دشمنی نیز پیدا با امیر المؤمنین
 چه بود گفتند که چون نیز یافاسق و یا کافر بود و از ان تقا بعید بنا بر آن امام حسین بیعت و سه را
 نمی گرفت گفتیم که امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه با وجود یک شری خدا لقب میداشت و در وطن مالک
 خود با جمله دوستان و اقربا و اعراف اهل بیعت رسول الله علیه و آله و سلم در کائنات خود مکن بود و تا
 حید را بکار برده و تقیه عمل میفرمود چرا که تقیه دین وی بود و دین آبا می وی که ابراهیم علیه
 السلام و اسمعیل علیه السلام آمد و امام حسین رضی که نه لقب با سلاطین بود و نه در وطن مالک و شیعه خود بود
 بود و نه قوتی و نه طبیعتی داشت بلکه باقی چند از پرده شینان و مقرر رسول الله صلعم در دشت کربلا

ع
 کور کورانه
 در پس شکست
 مذہب غیر افتاده
 می باشی
 گفت چگونگی
 گفتیم
 که در کتب شما
 نیز پیدا
 خاوری
 سبیل
 آمد و حضرت
 امام حسین
 شهید دشت
 کربلا را
 در حق قول
 مردود نوشتند
 انداز من
 چنین گفتن
 از ایشان
 آتش زدن
 همان بود
 و از من و من
 هیچ باقی
 نگذاشتند
 پس سخن را
 از جای دیگر
 گرفتم و گفتم
 که چه باعث
 است که چون
 خلافت خلیفه
 اول نزد شما
 حق نمود
 امیر المؤمنین
 علی رضی
 بر دست وی
 بیعت نمود
 گفتند از روی
 تقیه و محبت
 کلام در امر
 خلافت خلیفه
 دوم و سوم
 رضی الله تعالی
 عنہم رفت و
 جواب ایشان
 همین بود و از
 روی تقیه چه
 تقیه دین من و
 دین آبا من است
 گفتیم با امیر
 معاویه رفاقت
 خون چرا بود و
 تقیه نکرد
 گفتند زیرا که
 در بنو قریظ
 نموده و شیعه
 علی رضی بکثرت
 بود و تقیه
 حاجتی نماند
 پرسیدم که سبب
 دشمنی نیز پیدا
 با امیر المؤمنین
 چه بود گفتند
 که چون نیز
 یافاسق و یا
 کافر بود و از
 ان تقا بعید بنا
 بر آن امام حسین
 بیعت و سه را
 نمی گرفت
 گفتیم که امیر
 المؤمنین علی
 کرم الله وجهه
 با وجود یک
 شری خدا لقب
 میداشت و در
 وطن مالک
 خود با جمله
 دوستان و
 اقربا و اعراف
 اهل بیعت
 رسول الله
 علیه و آله و
 سلم در کائنات
 خود مکن بود
 و تا حید را
 بکار برده و
 تقیه عمل
 میفرمود چرا
 که تقیه دین
 وی بود و دین
 آبا می وی که
 ابراهیم علیه
 السلام و
 اسمعیل علیه
 السلام آمد و
 امام حسین
 رضی که نه
 لقب با سلاطین
 بود و نه در
 وطن مالک و
 شیعه خود بود
 بود و نه قوتی
 و نه طبیعتی
 داشت بلکه باقی
 چند از پرده
 شینان و مقرر
 رسول الله
 صلعم در دشت
 کربلا

بطلاق آن زن حکم داده است پسر و حجت از شنیدنش زعفران بسیار خندید و گفت این مسأله از سواد
 تشیل بدین طرز است که شخصی را شک آن شد که بجامه وی قطرات بول رسیده بود و حنیفه رفته و او را
 می گوید که تا وقتی که ترا یقین برسدن رشوات بول نباشد جامه تو پاک است و سفیان ثوری رفته
 میگوید که تو آنرا بشوی اگر تا پاک نباشد نجاست از وی دور شود ورنه از آن شستن حرامی نیست و
 شریک میگوید که از پیشتر بران بول باید که پسترا آنرا بایست بست بعد از آن امام این بحث صاحب
 کتاب بسبب این تشیل توصیف رای زعفران داده که مثال عجیب مطابق واقع بیان کرده است
 میگویم لهذا اصحاب دانایان تاریخ وفات امام زعفران گفته اند مگر در خبرات الحسان ابو حنیفه
 را بجای زعفران ذکر کرده است و گفته که از همه در آخر وقت سواد بول حنیفه رفته رسید ازین باعث این
 حکایت را نیز از نوادرات امام ابو حنیفه رفته در شمرده اند و اما حکم تنبیذ در خبرات الحسان است
 که این هر سه هیچ رفته را در اصل مسأله اختلافی نیست بسبب اتفاق اجماع بر اینکه هر که در طلاق زن
 محروک طلق می باشد بروی چیزی لازم نیست بلکه آن زن در نکاح و بیست هر آئینه خلان در میان
 ایشان در ولایت و بهتر است پس نزدیک شریک بهتر ایقاع طلاق و دیگر است چه وی بسبب
 شک در طلاق سابق جازم و یقین کننده نیست در رجعت و حال آنکه تعلیق رجعت مختلف فیه است
 در میان علما تا که وی بسبب ایقاع طلاق دیگر از تعلیق رجعت که مختلف فیه است قطعا محذورانند و
 نزد ثوری رفته بهتر رجعت است مع تعلیق اگر چه مختلف فیه است چه وی التفات کنند اختلاف علما را
 در تعلیق رجعت و اما زعفران یا ابو حنیفه رفته بنا بر اختلاف روایت پس اراض نمودانان میان آن که حکم
 اصلی را که آن حد موقوف طلاق است قافم لطیفه حکایت نحوی و حامی و صوفی است که هر یک

تاریخ وفات امام زعفران
 لطیفه و اختلافی است که در میان علما
 از یکدیگر

مشتنوی

<p>نحوی گفت در میان عوام یک همواره بی خبر باشد حامی بانگ کشید که چی بانجبر را به نقص رانے نام خبرت آمد دلیل آگاه کی بود این تمام و آن نقصان</p>	<p>هم از اسم بهره ور باشد خبرش همچو اسم ناچار است بنجبر را عکس خوانے تمام ناقص آن که خبر بهره ور است پیش از بانگش در حلق</p>	<p>بفرمودن گفته است مولانا حامی رفته حکایت که ناقص است گاهی تمام دانکه ناقص بود خبر و است مولوی قول منعکس تا که تمام آنگس بود که بانجبر است چهل مجربان نقص و گراھے</p>
--	--	---

عبد
 لکن کون
 از انضال
 ناقص است

عقود صحبت از خلق بگستند	اب کثا و در حقیقت
کامل تمام آن بود الحق	که در اسم حق است مستغرق
بجست از حال با سومی خبرش	و انکه تاقص قنادر آیم خدای
تشنه و محرم حق این شش	باشد از اسم غیر حق خبرش
بجست کس را درین مقام	هر که زبان کلام کلامه پیش
وین خلا فیکه می شود مفهوم	است ناشی از امکان فوم

حکایت (۱۳) **صلوات بر ائمه** چون طرز نواری را که فکر ما و نوران بهست قاصر از خیرات
 احسان آورده که زنی در یک راییکجا چنان زائید که گشت هر دو بچه یک یک به پس یک یک از آن هر دو
 بمرد و تفریق بچه زنده از مرده جلد عاجز آمدند و آخر علمای کوفه فتوی دادند که بچه زنده و مرده هر دو را یکجا
 دفن نمایند تا بجای کار سقفا درین امر از ابو خنیفه مگرده شد فرمود که بچه مرده را تا بجای سپو ند هر دو بچه
 که قطع این زنده از آن ممکن باشد در خاک دفن کنید چنان که در بقدرت این روی خود بخود آن
 زنده از مرده جدا گشت و تا مدتی زنده ماند پس او را مولای ابو خنیفه نام کرد یعنی خلام و بنده
 وی رضی الله تعالی عنین هر قول او روشن کتابه و لطیفه در الخالیه او اعظم کرده و نیز در
 تذکره امام مالک از این فلکان روا آورده که در زمان امام مالک رضی الله عنه منوره زنی فاسقه زن
 مرده صالح را غسل میداد و چون دست فاسقه بر فرج متوفیه رسید گفت طایعاً غطی علیک الفرج
 و بیکه پس چسبیده و تحقق نماید دست وی در فرج آن زن مرده هر چند که بسیار نموده و سر بجای
 کشیده تا آن که این اثر خنیفه از زنان بمردان رسید مگر فائده بخشید پس از علمای مدینه منوره سفسله
 کرده شد بعضی بقطع دست فاسقه حکم دادند و بعضی دیگر گفتن فرج زن مرده و بعضی دیگر درین
 امر مانند دیگران تجربه نموده و آخر استفتا از امام مالک رضی الله عنه فرمود که از فاسقه باید هر چه
 که در دستش که این دست نموده و فرج آن مرده در حق و سکه چیزی گفته بود و بعد از دریافت معلوم
 شد که در حق و سکه چنین گفته بود که تا زمانی نموانم فرج از حکم رب خود نماند تا امام مالک رضی الله عنه فرمود
 که این قدر است برای حد قذف بهشتا و جلد و تازیانه او را بر نیاید تاوش از انجا بر آید و چون فاسقه
 را بهشتا و جلد زدند دست و سخی خود بخود از انجا منفصل گشت از ظهور این واقعه خلعت و شان علم

حکایت ۱۳ امام

الحکایت ۱۳ امام

امام مالک روزه در ولای موم چا گرفت و حکم کرده شد تا وقتیکه امام مالک در مدینه می باشد دیگر فزونی
 نهد. و قبل ازین چندان شهرت امام مالک روزه نداشتی **س** از خاصه نامه راعنه نشان کن
 در است از چنین مثال بیان کن و در ذکر امام است فقیه الامه رئیس الحشین راس المجتهدین
 الامام ابو عبد الله مالک بن انس بن مالک بن ابی عامر بن عیس بن
 الحارث الاشجعی الحمیری پیشوا و مقتدای دار الهجرة یعنی مدینه مطهره بوده تا آنکه تفتتاً بموت
 در عافیه متوفی شد و جامع معتد وی از تبع تابعین است از تافعی ابی بن عمر رض و از جماعه کثیر
 از تابعین و تبع تابعین روایت حدیث کرده اند و این بر هیچ و سفیان ثوری و سفیان بن عیینه
 و او زری و شعبه و لیث بن سعید و ابن مبارک و شافعی و حنابل و پیشا را زدی سماع نموده و بحال
 شان و تقدیم او در علم و حفظ احادیث و تقوی و دوح وی رضا قائل شده فکله الشیخه التي هلوئی
 فی مقصد من ترجمه و لید فی خلافة المولید بن عبد الملیک کذا فی الغالبیه و در سن توله وی
 اختلاف است بعضی در سنه نو و پنج از هجرت گفته و بعضی صدی و تسعین یا الیه و تسعین گفته
 چنانچه در اخبار الرجال و مقدمه شیخ دهلوی و بر سه آورده و در طبقات شعرانی و خالیه سنه ثلث
 و تسعین نیز گفته و در اخبار الرجال گفته که توله و وفات وی روزه هر دو در مدینه مطهره میبود و وفات
 ایشان در خلافت یازدهم رشید در سال صد و هفتاد و نه بود چنانچه شیخ دهلوی و صاحب خالیه
 و ابی العلوم و نواتح الانوار و غیره گفته و در بر سه از مطلق در سنه سبع و سبعین و مائه نقل آورده
 و در تتبع الفرقه مدفون گشت و عذره خفص و حمانو سنه کذا فی الغالبیه
 و در ابی العلوم آورده که امام مالک در وقتیکه توله یافت و در آنها بر آورده بود بنا بران اودا
 ضحاک می گفتند اضعفک الله فی حیاته و ویرمزه کرده امام مالک را آورده که در مدت
 حل وی بعضی بدو سال قائل آمد و بعضی بدو سه سال و اندام او بود و یک از ائمه اربعه معتمدین
 رضوان علیهم و در بر سه آورده و فی الحقیقه بوشک آن یقوت النائم آکب ادکایل
 یطهرون العله فلا یجدون اعلم من عالم المدینه یعنی قریب است که برای طلب علم مردم
 جگر می شتران را در سواری خویش میزدند و تکلیف تمام دهند آنها را اگر عالم مدینه نیابند پس
 بعضی مراد این عالم امام مالک گرفته و بقولی خلیفه جاس عمر بن عبد المیزمر و ان الاسوی است کما فی الاصباح

بنده ی از احوال امام مالک رض

و شعرانی رزم در طبقات آورده که اخذ علم از هند مشایخ کرده است که سده مشایخ وی
 از آنان از تابعین بودند و رزم و فرمودی که علم بکثرت روایت نیست بلکه علم نوری است که بنده
 آن را حق تعالی در اندرون دل و تابست پنج سال در خانه می بود که بجا آمد حاضر نمی شد
 پرسیدند از وی که چه چیز منع داشت ترا از بر آمدن فرمود از ترس آنکه در راه متکدی یعنی
 امری شایع بشنوم که بر من آن قافیه بود *قُلْتُ وَ اِنَّكَ سَوْفَ تَجِدُ فِي ذَلِكَ كَاتِبًا يُجَوِّدُ وَ اَوْفَى
 قَوْلَ ذَلِكَ غَيْرُهُ لَا يَقْبَلُ عَنْكَ ذَلِكَ وَ فرمودی که عالم را سزاوار نیست که بیان نماید
 علم را نزد کسی که ابداع وی کند چه این دولت و امانت علم است و یاری از مطر آن پرسید که
 مردم در حق من چه میگویند گفت که دوستان بر شما مشغول اند و بدخواهان در عیب جوئی فرمود که
 همواره مردم را صدیق و عدو میباشند مگر بنده میگیرم خدا از نیکی علیه مردم در پس من عیب جوئی
 در افتد و یاری سوال کرده شد از معنی قوله *اِنَّكَ سَوْفَ تَجِدُ فِي ذَلِكَ كَاتِبًا يُجَوِّدُ* از گفتنش
 عرق بر آرد و سر در پیشان نهد و بگوید که در دست داشت زمین میکا وید پست تر سر بر آرد و گفت
 که گفت از آن غیر مقبول است و استوار از آن غیر مجول و امان بران واجب است و پرسید
 از آن بدعت و گمان میبزم ترا ای سائل که صاحب بدعت می باشی و حکم داد تا آنکه او را بدر
 کردند و بود وی رزم صاحب هبیت عظیم تا آنکه سلاطین از وی هبیت خوردندی و در
 تذکره وی رزم آورده که بود سکونت وی رزم در مدینه منوره در مکانیکه سکونت عبد الله بن مسعود
 بود و سید بنی صلی الله علیه و سلم بها خجاشته که در آن مقام عمر فاروق رزمی نشست و بود وی رزم
 مانند حضرت عمر رزم حضرت علی رزم اصل یعنی که موی بر پیشانی کمتر میداشت و بود قد او در فرجه
 اتمام سپید رنگ مائل نمرودی کشاده پیشانی ریش مبارکش را از او نبوده بود و در لوائح
 و تذکره هر دو آورده که مکره میداشت و معیب می داشت خلق شباهه یعنی بیروت را و گفته که
 این نوعی تشابه است و درین معامله تسک بطریق عمر فاروق رزم میداشت که *اِنَّهُ قَتَلَ سَلَمَةَ
 لِذَا اَهْلَهُ قَاتِلًا* یعنی در وقت تفکر در امری شباهه را تاب میداد و در لوائح است و نیز در
 تذکره وی رزم از کتاب بن جوزی که بنام شد و رزم خود موسوم است از تحت جلالت *اِنَّهُ قَتَلَ*
*فِيهَا مَوْتٌ بِاللَّيْلِ اَنْتِ سَوِيحٌ سَوَا اَلْأَقْلَ قَتَوِي كَمْ يَوَافِقُ عَمْرًا سَلْطَانِ**

و جش آنکه عیب جوان بخلفه حضرت سلیمان عباسی گفته که مالک روایت خلاف تو قول میکند
 جعفر ازین خشمناک شده بهمه آنکه وی رضای بطلاق کرده قائل نمی بود پیش خود طلبیده و ازجاها
 او را برهند ساخته حکم از او نامروی داد و آن ظالمان در وقت شش دستهای مبارکش را بچنان
 کشیدند که از شانها جدا گشتند پرتو تاج عمر بپشتن دستها در نماز قادر نشد و در قیام دست را
 ارسال فرمودی و شاگردان امام مالک را در اینقدر رجرات یافتند که از وی و جعفر ارسال المیدین
 فی الصلوة دریافت کردند و لاجرم فصل نفس الامر وی را استلال کرده نهیب وی دانستند
 با وجودیکه ضم الیدین فی الصلوة بروایت امام مالک رضای در موطا موجود است و بعد از ضرب او را
 بر شتری نشاندند تا که درین سائله بر خود نیاکنند پس بدائی بر آورد و فرمود که یکسکه مرای شناسند پس
 وی مرای شناسد و کسایکه مرای شناسند پس من مالک بن انس ام اقول طلالی المکره لیس
 بشی چون خبر این بود جعفر رسا بدین حکم داد که فی الفور او را از شتر نبرد آری چه وی رضای این عمل
 را بر عکس مقصود و انود و از کمال تعظیم و محبت نبوی صلی الله علیه و آله ای که اینک در نزد کر و وی رضای
 ابن حبیب که یکبار از او شنیده اند امام مالک است در نقل میکنند که در وقت حدیس و اسامع حدیث
 بر یک نشست جلسۀ حدیس را تمام فرمودی بغایت ادب و گاهی از نور البطن و دیگر میل کسان
 و کمال احتیاط درین باره مرعی داشتی و از عبد الله بن مبارک روایت است که روزی من
 در خدمت امام مالک رفتم حاضر بودم و وی روایت حدیث میفرمود که کردی و در آن جلسه ده یا
 یازده مرتبه او را نیش زد و گوی رضای همان طریق روایات احادیث میفرمود و از شدت تکلیف بار
 بار رنگ رویش متغیر میشد و از غایت تکلیف لبش زرد گشت و بعد از آن حدیس چون مردم از وی
 متفرق گشتند گفتیم ای امام رفتم و روزی ترا چه حالت بود که اینقدر تغییرات در روی مبارکت راه میفت
 از ما جرای گذشته اطلاع بخشیده فرمود که این امر برای انهارا رجرات و یا صبر آزمائی خود بود بلکه
 بعضی برای تعظیم ادب بودن بحدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود و اندک شیخ دهلوی در مقدمه ترجمه آورده
 که وی رضای تعظیم و احترام حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برای غایت یکو شید گویم ازین جاست
 که همیشه وی در دل سلاطین می نشست و خود چگونگی تعظیم احادیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم اینچنین شد
 و حال آنکه در نزد کره الاولیا و حالات ابوبکر حسن خرقانی قدس سره آورده نقل است که ابوعلی سینا

و جعفر ارسال المیدین فی الصلوة نزد امام مالک رضای

و جعفر ارسال المیدین فی الصلوة نزد امام مالک رضای

با وانه شیخ عزم خرقان کرد چون بوفان آمد شیخ به پیوسته بود و پس که شیخ کجاست زرش گفت
 در مین کذاب را چه میکنی همچنین بپس جفا گفت در خاطرش آمد چون زرش بیک است شیخ را حالش
 چه بود بهر حال بود علی در عزم محرکه و تا شیخ را بیند شیخ را یافت که همی آمد و درواری در سنه پنجم
 نهاده بود علی در از دست برفت و گفت شیخ این چه حالت است گفت آری ثانا بار چنان گرگی
 شکستیم یعنی زن چنین شیریه بار با کشف و طریق روایت حدیث وی را در چنین بود که هر که
 بطلب علم بدرستی مالک را در آمدی بدر لایه جاریه یا غلامی دریافت نمودی که بطلب استفتا
 آمده یا بغرض استعمال حدیث اگر گفتی فتوی میخواهم مالک را در خود بیرون آمدی و جواب فتوی
 او بگفته و اگر گفتی استعمال حدیث میخواهم او را بنشاند و غسل تازه بر آردی و لباس پاکیزه
 پوشیدی و خود را مطیبت مختلف ساختی و وسایه نهادی و بر بالای وسایه با هیبت و وقار
 بنشستی آنگاه دستوری دادی تا آن شخص صامی و او را حدیث شنواندی و چون مردم بهیب
 این به تمام و احتیاط از وی دریافت نمودند فرمود واجب و اعظم حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم و احادیث ^{و در حدیث} که در کتابهای وقت قرن بر او و ابیتاده اجماع حدیث کسی نفرمودی
 کذا قال فی التذکره و التذکره لا یستغیر و در تذکره ذکر کرده که انعم یعنی صاحب علیه الزام
 مالک روایت کرده که باری درون رشید یمن مشوره کرد که میخواهم که موطای ترا در خانه بکعبه آورده
 مردم را حکم دهم که هر چه در موطا است بر آن عمل نمایند امام مالک فرمود که یا امیر المؤمنین این چنین
 مناسب نیست چرا که اصحاب بخضر علی الله علیه و سلم و رفوعات مسائل نقل اندامند و آن اختلافات
 در جمله مالک مشهور گشته اند و هر که از آن اختلافات صحیح و درست است درون رشید گفت
 قد قال الله و آتای عتبی الله و شیخ در مقدمه چنین گفته که مالک گفت حاشا این کتابی است
 که من بر اندازم علم و دانش خود جمیع کرده و فراهم آورده ام و شاید که در آنجا خطا کرده باشم و دیگری
 و آن ترا از من باشد و دیگران را بنده بب خود آورده ام و منی در او و این سعد و طبقات از وی
 روایت میکنند و التذکره خلیفه منصور در جمیع آمدن گفت که اراده آن میدارم که موطا را تخریر کنانیده
 در تمام شهر را و آنکه در جمیع مسلمانان را حکم دهم تا که برین عمل نمایند و هیچ یک ساز بر خلاف موطا لازم
 کرده نشود امام مالک گفت یا امیر المؤمنین این چنین نکنید چرا که مردم را بسیار احوال مختلف متعلق

در کتابت ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷ - ۳۸ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۷ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰

با حدیث رسیده و مردم سماعت احادیث بسیار کرده و از آنها اخذ احکام نموده و چون ایشان را بیشتر
 از این جهان احادیث و احکام رسیده و آنها را نهایت صحیح و درست میدانند و در اصل در صحت آن
 هم شک نیست پس ایشان را بر حالت خود بگذارد پس منصوب چنان کرد و هر چند که از جهت پیری
 ضعیف تر گشت مگر گاهی در مدینه طیبه میفرستاد و فرمود که اگر کتب فی حدیث و فقهها جسته رسول الله
 صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم و تَسَلَّمُوا فَوْنًا و شیخ در مقدمه آورده که شافعی در شان او گفته که کُلُّ مَا لَمْ يَكُنْ
 وَابْنُ عُیَیْنَةَ كَذَّابًا هَبْ عَلَیْهِ الْحِجَاز و هم از شافعی منقول است که در حق او گفته که اِذَا ذُكِرَ الْعُلَمَاءُ
 قَمَّ لَیْلُ الْجَمْعِ و در تعریف کتاب او که موطن است گفته که نَبْرَادِیمُ آسَمَانِ کِتَابِی صَحِّحٌ اَزْ مَوَاطِی الْمَکَنِیَّتِ
 و در آن زمان صحیح بخاری و مسلم مؤلف نشده بودند و مالک رضا در تعظیم محبت مدینه رسول الله صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم
 الغایت کوشید می و هرگز از مدینه بیرون نرفت الا یکبار برای حج و مدت عمر و در آخر حضرت علی علیه السلام
 در روضه شریف درس گفت دَعَاَ اللهُ عَلَیْکُمْ دَحْمَةً وَاَسَعَتْ شَاہِدَہُ حَرَکَایِ (۱۴) **ن**
 بیا بشنود که ریزه عجب است اگر در دور زان دل امصاب در ارشاد الطالبین آورده که جمعی
 از یهودان بغداد پیش امام رضا درآمد و از وی رضایات میخواستند و از جمله سوالات ایشان یکی
 این بود که در عالم شهر نیست و آن شهر شصت محله امیدار و سی محله از آن روشن است و سی محله
 تاریک و در آن سی محله تاریک تاریک یکی محله چنان است که بهتر است از هزار شهر بگو آن شهر
 کدام است و آن محله که امام ابو صفی رضا فرمود که آن شهر ماه رمضان است که سی محله روز و روشن
 است و سی محله شب آن تاریک و آن یک محله تاریک که بهتر است از هزار شهر شب قدر است که
 لَیْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ اَلْفِ شَعْرِیْرٍ چون امام رضا این بیان را ارشاد فرمود بسیار از آن
 یهودان مسلمانان گشتند **نکته** علای اشارات گفته که شب قدر غالباً در شب بیست و نهم
 است از ماه رمضان المبارک بدو اشاره لطیف ماسوا از اخبار و آثار آورده در آن یکی اینکه
 کلمات سورۃ قدر را چون در شعر دیدم جمله سی کلمات برآمد بعد و ایام کامل باز چون تقصیر نمود پس
 آن شب دیدم که کلمه و حی باز میگردد بسوی شب قدر چون غنود از آن ابتداء گرفته است و
 هفت کلمه در حد و برآمد ازین رمز معلوم شد که شب قدر در همین سی ایام رمضان است و چون
 در این شب بیست و نهم **دین ما ایمان ما تر آن ما از خدا بر در و ما و آن ما**

حدیث ۱۱۴ از امام رضا

نکته در تقویم شب قدر

سوره عالم رساند این نعمت را بدو بر جانش نهاد صد جان ما دوم اینک که در حدیث آمده است که لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ عَنِ الْقَدْرِ لَنَزِدَنَّ مِنْهُ
از روی شمار حق تعالی این کلمه را درین سوره سه بار یا کلمه را یا دو کرده است پس چون جمله حدیث
این کلمه را سه بار بشنود ویم بخت و هفت برآورد تا که تر معلوم گردد و حق تعالی این نعمت عظمی را خیر
را در شب بخت و تقویم از ماه مبارک و وصیت کرده است هَلْكَذَا أَقَالُوا وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى
الطَّيِّفُ فِيهِ دَرِ الْفَلِ لَيْلًا أَدْرَكَهُ بَارِي فَاضِلٌ رَابِعُهُ فَاضِلُهُ وَحُضْرُهُ خَلِيفُهُ بَارُونَ مَنَافِرُهُ وَاقْدَادُونَ
فَاضِلُ الزَّانِ كُنِيزُهُ وَخَيْرُهُ مَسَائِلُ بَرَسِيْدُهُ وَجَوَابُ أَهْمَا الزَّانِ كُنِيزُ شَنِيفُهُ وَجَانِبُهُ الرَّحْمَةُ أَهْمَا كُنِيزُهُ
آن فاضل گفت که خبر ده مرا از شی و از نصف شی و از لاشی قَالَتِ الشَّعْبُ هُوَ الْمُؤْمِنُ وَيَصُفُّ
الشَّعْبُ هُوَ الْمُصَافِي وَاللَّيْثِيُّ هُوَ الْكَافِرُ پس آن جاریه گفت ای خدیجه خبر ده مرا از فرض فرض
سد و از فرضی که در ابتدا می هر فرض فرض است سد و از فرضی که هر فرض محتاج آن است سد و از
فرضی که فراگیر در فرض باشد و از آن سنت که داخل سنت در فرض سد و از آن سنت که فرض
پایان بمال میرسد پس لا جواب گشت آن فاضل از جواب پس با اشاره خلیفه آن جاریه سوال
نمود از چنان حل نمود و اما فَرَضُ مَنْ فَرَضَ فَرَضَ اللَّهِ تَعَالَى وَامَّا الْفَرَضُ فِي الْبَيْتِ اَوْ كُلِّ فَرَضٍ
فِي مَعَادَةٍ اَنْ لَا يَلْزِمَ اِلَّا اللَّهُ وَاسْتَعْمَلَ اَنْ يَحْمِلَ اَرْسُولُ اللَّهِ وَامَّا الْفَرَضُ الَّذِي فِي مَجْتَمَعِ الْبَيْتِ فَرَضٍ
هُوَ الْوُضُوْءُ وَامَّا الْفَرَضُ الْمُسْتَعْرِفُ كُلِّ فَرَضٍ هُوَ الْعَمَلُ مِنَ الْجَنَابَةِ وَامَّا السُّنَّةُ اَلَا اَحَدُ
فِي الْفَرَضِ هُوَ تَحْلِيْلُ الْاَصَابِعِ وَتَحْلِيْلُ الْيَعْبَةِ الْكَثِيْفَةِ وَامَّا السُّنَّةُ اَلَيْسَ
بِشَيْءٍ مِمَّا الْفَرَضُ هُوَ اَخْتَانُ لَا اَنْ اِسْلَامَ فَرَضٌ وَهُوَ يَتِمُّ وَبِكُلِّ مَا اخْتَانُ
حکایت (۱۵) ه از عظم معظم امور دیگر اگر شوق داری کتب را نگاه امری را نقل میکنند

که از قاضی است و کیاست امام را در تحریک استخوانا برای استفسار نزد امام فرمود و گفت که طاعت بلوغ
سنگ چیست فرمود وقتیکه پا برداشته باشد نگاه بدائی که سنگت بلوغ رسیده است
از شنیدن خبر میزند باز پس گردید و امدا علم **نکته** شیخ سعدی گفته همه باشند

سکس شکایت ایام با یکی می گفت
 یونیم که چه برگشته حال و سیکتم
 گرم و دهنم ^{آتش} و دردم و دردم و دردم
 کفایت است همین ^{درد} بادشهر
 نه آتش و چو مرغان نه غلج و نه
 نه چو آد و میان خشمناک نشینم
 هزار سنگ پریشان بگینم و دردم

کتابخانه امام زاده علی محمد

توضیحات
در خصوص
موضوعات
مورد بحث

که او قاده بخوبی برابر و ان پندم	نه در ریاضت خلوت مقام بسیار	که جایگاه و کفایت است سنگ با نهم
بلقی که تناول کنم ز دست کسی	رد است گریز عبد از ان چو نهم	چو گریز چو نهم ز دست مردم چو نهم
و در افتاده بود در نه ریزه چو نهم	بجای من که نشینم در مقام فنا	برای دست گلستان دل سنگ نهم
مرا که صورت از چرخ دل غمی چو نهم	چه کرده ام که سزاوار شوم نهم	چو ابد و کین پیش لب طوبی نهم
کز هر گشت و صفت زبانی نهم	زین دو صفت ملعون کفایت نهم	غریب شوم مردار و غواری نهم

لطیفه گویند در زمان مولانا شاه عبدالعزیز دهلوی هم بر همان چندا ز منود برای اعتراض بپای
 اسلام خیال این بستند که جمله مسلمانان مانند گمان گوشت بخورند ازین معلوم میشود که مذہب سنگ
 و مسلمان یک است تا آنکه پیش از حضرت آمدند و عرض نمودند که مشکلی داریم اگر اجازت باشد
 پیستر گفتند ما دین ما مژد و یکم که سنگ را چه مذہب است از هند و مسلمان که دین و بار ما این
 دو مذہب است پس یعنی بفرمانی که سنگ مهندوست یا مسلمان شاه صاحب هم قدر با خود است
 و فرمود که این سخن نیست سخن دیگر شغل باید نمود مگر اصرار ایشان بار بار باین مرعوب و تا آنکه حضرت
 ایشان فرمود که برای دریافت مذہب سنگ خوردن چند سنگان در میان ایشان نهاده اگر با هم
 شفق شده ما ادب و تعلیم خود را پیش مذہب سنگ مسلمانان است ورنه بدانید که سنگ مهندوست
 که نیز مهند و مسلمان بهین خوردن حیاشد و اما علم اگر گفته شود که مهند گوشت نمی خوردند
 بخلاف سنگ پس قول شاه صاحب چگونه درست گردد گویم که تشبیه من کل لوجود شرط نیست
 و دوم آنکه مهند که ربخواری می کنند آنکه کتب شاستر که دین ایشان است خلاف است
 چنانچه تحقیق آن بخوبی تمام از بر همان مهند نموده ام پس ایشان در موار خواری مانند سنگان
 جهان اند که خون خام مردم بخلاف دین خود می خوردند **فانکده** حضرت مولانا شاه
 عبدالعزیز دهلوی قهاس سره عمری المنسب خفی الذہب بود تولد ایشان در ۵۹۱ هجری تسعة
 و خمین و مائة و الف بوده چنانچه اسم تاییدی ایشان غلام سلیم است چنانچه در تحفه آشنا
 عشق که کتابه تایا بماند است در رد و انقض سبب خلیه ایشان همین نام تاییدی را تحریر
 فرموده است و میرزا سادگ در ۱۳۳۱ هجری یک هزار و دصد و سی و نه اشتغال نمود و در دلی بیزین
 در اثناء زمان پهلوی که چند نزد گواند حضرت شاه ولی الله صاحب هم دفن است الحق

لطیفه در یک مذہب سنگ و هند یکی است

فانکده حضرت مولانا شاه عبدالعزیز دهلوی

که ریاست و شرف و شهنشاهی بر وی ختم بود و وی در بهار و اسطر و معظم حدیث نبوی صلی الله علیه
 و سلم شیخ ابن غیرت رحمه الله تعالی خلاصه و مکتب و مولوی شیخ فضل الرحمن کهنی مرحوم گنج مراد آبادی
 که یکی از ملائکه شاه عبدالعزیز دهلوی هم بود و بارها خدمت پادشاه ایشان قتلوا المرام گشته بودم و فی الحال
 ایشان در حبس است و الله اعلم بالصواب

در حشرات الحسان است و نیز در رضا و فضائل امام رضا از تاریخ ابن خلکان آورده که ابو العباس
 طوسی که صاحب خلیفه منصور بود با امام رضا عداوتی پیدا شد و سید اشک باری امام را راضی و حضور خلیفه
 یافته با خود گفت که امروز امام را بقتل خواهیم رسانید پس بوقت فرصت بجنوب خلیفه از امام رضا پرسید
 که خلیفه بنزدن کردن فتنه مرا حکم داده و ما را سبب کن معلوم نیست آیا جائه است که گردن وی
 بچشم امام رضا از وی بر سید که حکم خلیفه را بگویند می بینی بر حق است یا بر باطل ناچار شده گفت که امر
 امیر المؤمنین بر حق میباشد امام رضا فرمود که حکم حق بغیر از پرسیدن بجای آوردن نیست در آن کمن بهتر
 امام یکس که نزدش بود فرمود که ابو العباس بر من فریب میگرد و خود بران گرفتار گشت و بروایت دیگر
 چنین فرمود که وی اراده قوی من کرده بود پس مضبوط گریتم او را اگر می چنین میباشد من را
 مکاری لطیفه گویند باری بر من چنان چند از هندو بخیاں باینکه خدا قدیم است و دین مانیر نسبت باهل
 اسلام قدیم است نزد حضرت شاه عبدالعزیز دهلوی هم در آمدند و گفتند که مسلمانان و هندو و هندو
 با هم نزاع می کنند که هر قدر از میان خود و بحق خصم را مبطل میدانند و فکر ما آنست که اینهمه بیج است
 بلکه مذہب خدا را معلوم باید کرد پس بالاتفاق ما را بر وی آن میباید که یعنی اگر خدا مسلمان میباشد
 ما هم را مسلمان شدن لازم است و اگر خدا نبندد و میباشد نفوذ یابد ما را همچنان شدن واجبست
 پس بهائیان که خدا بندست یا مسلمان نفوذ یا الله تعالی ذات شاه صاحب نعم ایشان فرمود که از پیشتر رسول مرا
 جواب میداد که شمار از دین خدا وقت بنامریان اینک اگر چه بر خدا نخواهد و ظان کنان بگویند و بنصرت خود است
 خدا بطور آید اینها ستمندگان ایشان گفتند خواسته ستمندگان را در مقابل خود خواسته و شمشیر بزرگی
 چهار و چه مجال است باز از ایشان پرسید که اگر یکی از بر منان معتبر و معتقد دین خود باشد
 قدرت تمامه که از اوضاع ماده کا و منع نکند بلکه در صدد و ادا و ارجح سیکوشد بگوید که آن بچون

حیات از انعام

لطیفه در اندیشه

در دین شما متحد و معتبر مانند پادشاه هر چه گفته که ما این چنین شخص را از ادنی نهند و انی شمریم چه جای
آنکه از برهمنان متحد و اقرار در بیم شاه صاحب ایم ایشان را فرمود که از بنجاردین خدا را قیاس
نمائید که با وجود قدرت کامله خود کسی را از دفع ماده گاو و منع شیفرایید و در همه روی زمین گاو کشی
میشود از شنیدنش متحیر مانند و شرمند و بازگشته و الداعلم حکایت (۱۴) ۵

و اعظم برین قدر قانع مشوا **فصل در احوال منو** در تفسیر کسیر و خیرک کسان است که روزی خلیفه

منصور از عباسیه ابوحنیفه را در طلبید رسید تا که مصاحب خلیفه بود ابوحنیفه رضی عدا و ستی
میداشت وقت را قضاوت دانسته گفت یا امیر المؤمنین ابوحنیفه رضی عدا و بن عباس را خلافت
می کند چه وی میفرماید که اتصال در تهنات شرط نیست و ابوحنیفه منکر آنست (یعنی اگر کسی قسم
خورد و انشاء الله تعالی بعد از آن گوید این استثنای است پس نزد ابوحنیفه رضی عدا و قبول
است منقصل و نه بن عباس رضی عدا و استثنای منقصل هر دو قبول است و در کتب نقل

می آید که قال علیه السلام من اتصل بکلمه ای شاء الله ان یقبل کلامه
ابوحنیفه من گفت یا امیر المؤمنین رسید قائل آنست که اخذ بیعت تو از لشکرم و مردم عبا بر قبول خلافت
تو چیزی نیست چه ایشان در حضور تو با قسم و سوگند بدست تو بیعت نمایند و خلافت
ترا قبول نمایند پس بر بنابر خود در تهنات استثنای انشاء الله گویند پس باطل گردود بیعت
ایشان بر خلافت تو و قسم و سوگند ایشان باقی نمی ماند از شنیدنش خلیفه را خند گرفت و گفت
ای رسید تعرض با بی حنیفه کن و نگهدا خود را ابوحنیفه را چون از حضور بیرون رفت رسید گفت
یا ابوحنیفه امروز از ادعای من نموده بودی فرموده چنین است بلکه تو از ادعای من نمودی پس
قتل این خلیفه بشیر تو تقدیر نموده و در نتیجه از دل بی رحم تو تفسیر نموده و من خود را و ترا هر دو ان

را نجات بخشیدم **۵** یان دهان ترک حسن یا همان **۵** ورنه اطمینان شوی اندر جهان

کو اگر زهری خور و شهید می شود **۵** تو اگر شهید خوری زهری بود **۵** اگر می حسد زهری است

که از پیشتر از آن بر صاحب خود باز کرده و او را باک میسازد چنانچه لطیفه در رساله اخلاق
یوسفی آورده که در عهد سلطانی سکندر جادوری پیدا کرد و یک کبر که نظری در افتادی در حال
پاک گشته سکندر بر هر حکای خود میسازد و در جادوری حکم فرمود جمله از تهر آن عاجز آمدند

در احوال منو

در احوال منو

مگر اسطوخ که بقدر آدم یکینه ساخت و سمیت مقدم گردایی یعنی گردونی آنرا بپست خود در پس
 آئینه در آن گردون نشست و آن گردون را گردانید و جانب آن جانور می برد و معال دریافت بوی
 آدم آن جانور باین سوره آمد و در آن آئینه آن جانور را جسم خود دیدن همان بود و خود بخود مرده
 بمنزله انقادن همان ارجعت قصب چون از اسطوخ سبب آن دریافت کرده شد گفت که در جهان
 وی اثر هر قاتل بود و هر که نگریسته در حال او را ملک ساخته چون مجلس نظری از آئینه بروی
 یافت از تاثیر آن خود هلاک گردیدیم چنین است تاثیر هر جسم که مجلس آن بر حاسد باز گردد
 حکایت (۱۸) در غم که ذکر می کنیم کنون اگر مردی نظر بآن ذوقنون در تفسیر
 ازادی از عهد احمد بن المبارک رفته آورده که در باره ارکان از سفیان ثوری بنی پر سیدم فرمود
 الْإِيمَانُ قَوْلٌ بِاللِّسَانِ وَمَعْمَلٌ بِالْأَرْكَانِ وَخَلْقُ الْقَلْبِ یعنی ایمان مرکب از سه چیز است
 از اقرار زبان و از تصدیق جان و از عمل ارکان پس باوضیفه ماجر ا باز گفتم فرمود که از ثوری
 باید پرسید که باروت و مارت از فرشته کردند آنچه گردن پس ایشان هر دو سبب آن از ایمان
 بسوی کفر صدمند یا از طاعت بجانب محبت چون از ثوری رفته همچنین پرسیدم نیز گشت
 و متفکر سر و پیش انداخت ^{دانشنا} سبب آنکه اگر عمل در ایمان داخل گردد بسبب ترک عمل هر دو فرشته
 کافر گردند قائل این که نباشد پس سر آورد و گفت این گفتگو نظر امام ابوحنیفه است
 لطیفه همچنین جوابی شافی است آنچه در حکایات لطیف آورده که شخصی پیش مردش دانشمند
 رفت و سه سوال از وی کرد اول اینکه چرا سگویی که خدا همه جا حاضر است و هیچ جا او را
 نمی یابیم اگر خدا جائے باشد با بنائی ووم آنکه انسان را برای تقصیری چرا سیاست میکنند
 هر چه میکنند خدا میکنند انسان را هیچ قدرت نیست و بے ارادت خدا هیچ نمیتواند کرد و اگر انسان
 را قدرت بود همه کارها برای خود بهتر کردی سوّم آنکه خدا شیطان را در آتش دوزخ چگونه
 محققت تواند کرد زیرا که سرشت او نیز از آتش است و آتش را در آتش دیگر چه تاثیر خواهد بود
 و درویش کلونجی بزرگ بر سر او زدن شخص از آنجا نالان و گریان پیش قاضی رفت و گفت که
 از فلان دانشمند سه سوال کردم او بر سر من چنان کلونجی زد که سر من درد میکند و هیچ جواب نداد
 قاضی درویش را طلبید و گفت چرا کلونجی بر سرش زدی و سوال او را چه بپرسید گفت درویش دانشمند

حکایت ۱۸ از نام

لطیفه در سه سوال از دانشمندی

گفت آن کلغ جواب منی اوست چرا میگوید که از زون کلغ مرد در سر دارم بنماید کجاست تا من
خدا را باد بنایم و دیگر چه پیش حضور قاضی تالش نمود هر چه کرد خدا کرد بی ارادت خدا او را نزد
مرا چه قدرت است و دیگر سرشت او از خاک است از زون خاک چگونه او را بنماید رسید از خندید
آن شخص شرمند گردید و قاضی جواب داشتند لا بیا پسندید - حکایت (۱۹)

عجائب الهیه آید یادم | بهایشنو که فرمود اوستاد | در مناقب امام رضا مذکور است

که ابوحنیفه هم آنحضرت صلی الله علیه و آله را بخواب دید که ارشاد میفرماید که سجده سهو را چگونه واجب
گردانیدی بر کسی که در قهقهه او بی برین در و فرستد امام رضا بعضی رسانید از آنکه او فرمود
بر و در و فرستاد (یعنی باهش خفت است نه عمد) پس آنحضرت صلی الله علیه و آله این جواب
را از وی رد فرمایند پسندیدند که آنی الشامی - لطیفه چنین است آنچه در مطلع علوم آورده
که خنجه پیش قاضی آمد و گفت اگر مرا خورم ظلمی در دین ما باشد گفت نه باز گفت اگر نه بی
شونیز در آن داخل کنم مضایقه دارد و گفت نه باز گفت اگر آبی بر در نیم حرام شود و گفت نه
گفت پس شراب که از همین اشیانست و پس پس چرا حرام گشت قاضی گفت اگر قدری
خاک بر سرست ریزم سر ترا المی و زخمی رسد گفت نه گفت اگر آب بیا میرم و بر سرست زخم
مکلفی ده گفت نه گفت اگر آن را خمیر سازم و خشتی طیار کنم و بر سرست بزنم چگونه باشد گفت
سرم بشکند قاضی گفت شراب نیز همین حکم گشت میدارد - حکایت (۲۰)

درین معنی خنودیک داستانی | که از کنز الیوم است کانی | در برهنه از

حسوی در حالات امام ابی یوسف رضا آورده که باری وی رضا مرخص شود با امام ابوحنیفه
خبر فوت وی کرد و قبول نکرد و بعد ظاهر شد که زنده بود از ابوحنیفه منران پرسیدند فرمود
که حق تعالی میفرماید من عمل صالحا قیت ذکیرا و اوتیته و هو مؤمن و خیر من غیره که
حیوة طیبة و ابو یوسف عمل صالح کرده است و این را نیافته که حیوة طیبة عبارت از است
لطیفه ۲۱ بهشت بگویم حدیث درست | اگر گوش بایبند داری خشت | اقل

است که پادری از ترسا از فاضله پرسید چه میگوید درین آیت لا تطیعوا الا الله و لا تطیعوا
الانسان فی شئی من شئی یعنی از رطب و لیس هر چه باشد ذکرش در کتاب الله موجود است اگر

تکلیف ۱۱۱ از امام رضا علیه السلام
در مقام
تکلیف ۱۱۱ از امام رضا علیه السلام
در مقام
تکلیف ۱۱۱ از امام رضا علیه السلام
در مقام

تکلیف ۱۱۱ از امام رضا علیه السلام
در مقام

تکلیف ۱۱۱ از امام رضا علیه السلام
در مقام

قرآن شایسته کتاب شدی باشد پس حکیم آیت مذکور را زودتر هر چه شاید در قرآن لاجری است خدا را که
 ناجی است ترین مصنوعات بنی آدم را دادن می یابیم که آن ریل سواری است با خود درین افسیا چه
 میرسد بعد از آنکه آن فاضل فرمود که جمله آلات سواری ریل باشد یا غیر آن درین آیت موجود است
 وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ لَذِكْرِكَ بَوَّاهَا وَدِينَتَهُ وَبِحُكْمٍ مَّا لَمْ تَكُنْ تَعْنِي
 بیافند حق تعالی اسب و پستری برای سواری و آرایش فلان و آفرینند آنها را که شما نمیدانید
 پس ریل از آن قبیل است که بدان زمان کسی ادا نمی شناخت شش

تَقَاصَّرَ عَنْهُ أَفْهَامُ الرِّجَالِ حکایت (۳۱) - لغامه نامه را حنبر نشان کن

در رساله فضائل امام از فرزند المصاحف نقل آورده که شخصی از امام رضا
 در مسجدی پرسید که اگر توبه را حلال میگوئی پس من اکنون آن را در مسجد بنویسم فرمود که زن تو بهر
 نوعی حلال است یا حرام گفت حلال فرمود که اگر باز من خود در مسجد نجاست کردن میتوانی پس بنیاید و نیز
 در مسجد بنویس لطیفه در طریقت از کتب ادب آورده که یکی از ترسایان با محدثی که بدین وسیله
 بود در کشتی نشست و قدی را از خمر یک باغ و میداشت پر کرده نوشیدن گرفت و بار دیگر قیام را از باره
 پر کرده آن محدث داد و گفت که این پیاپی شراب فدای تو بگو که ما خود شکو است از وی پرسید ترا چگونه
 معلوم گشت که این شراب است ترسا گفت که غلام من این را در بازار داده فروشان از جویدی
 بعد از آن خریده است که وی قسم خورده است که این خمر است از شنیدنش بزودی آنرا نوشید
 و ترسا را گفت ای محقق ما فرزند اصحاب حدیث تضعیف می نمایم مانند سفیان بن عیینه و غیره
 بن بارون را آیا تصدیق نمایم نصرانی را از غلام خود و روایت ویران از یهودی و بعد از کسب ضعف
 استاد این را نوشیدم و حق تعالی بکرم خود آنرا شیر خالص گردانید حکایت (۳۲)

بیابان شود در مزن نهانی گلشن دانی رنگزار صفائی در رساله فضائل امام رضا از خا طای

سراجیه آورده که یکی از اعرابیان از ابو حنیفه رضی الله عنه پرسید از یک وادی از دود او امام فرمود و اندو و او
 آن اعرابی گفت ببارک الله فیک کما فی کما و باز گشت حاضر درین توجیه نموده
 و از صفائی آن از امام رضا پرسیدند فرمود که از تشهد می پرسید که از دود او است چنانکه بدو است

فکر است که اگر از دود او تشهد می پرسید که از دود او است چنانکه بدو است

کتابت ۱۳۳۳

کتابت ۱۳۳۳

ابن مسعود رَضِيَ اللهُ عَنْهُ وَاصْلُوا وَادْكَيْتَ بِاتٍ وَبَا اَبِكُ اَدْبَانِجَرْدَا
 ابی موسی است السَّحَابَاتُ الْمُبَارَكَاتُ وَاصْلُوا الطَّيِّبَاتُ بِسْتَرَانِ اعرابی مراد
 واد که برکت کند خدا بر تو چنانکه در کلام است اشاره نمود بدین آیت مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ
 رَبُّنَا لَا يَشْرَبُ وَلَا يَمْلَأُ كُفْرًا يَتَنَلَّهَ وَبَعْضُ مَصْطَلَحَاتِ عُلَمَاءِ اَشَارَاتِ

کتاب در مصطلحات

بنا	بنا	بنا	بنا	بنا	بنا	بنا	بنا
رض - رضه	رضی الله عنه - حج	جمع الجمع	نعم - تع	تعالی	محم - محم	محم	محم
رحم - رحم	رحم الله تعالی - ع	عربی -	ممنوع -	ممنوع - ج	جمع	جمع	جمع
اخ -	استمع كلامه - فح	فاعل -	لانم -	لا نسلم - س	سؤال	سؤال	سؤال
فا - ثنا	حدثنا - الثم	الضامح	هف	هذا خلف - ج	جواب	جواب	جواب
انام	انما انا اخبرنا - الظم	الظاهر	عطف عطف	ع -	موضع	موضع	موضع
ح -	التوابع والحدیث - ایچ	الی خفیة - ف	فارسی -	ع -	علیه السلام	علیه السلام	علیه السلام
ف -	فاسده - م - م	متن -	مع -	مفعول	مکد	من کل واحد	من کل واحد
بط -	باطل - حج	حینث	المص -	المصنعة - ه	هندی	هندی	هندی
له - له	بدله - الخ	الی اخره - ص	اصل - ع	معروف	معروف	معروف	معروف
ن -	نختاخری الایة	الی اخر الایة	صلعم - عم	صلی الله علیه وسلم - ل	مجهول	مجهول	مجهول
م -	محمیة الحدیث	للانرا الحدیث	ش -	شرح -			
ع -	عیویة کلک	کذا لک	یق -	یقال -	کذا فی الطایف وغیر		

لطیفه در نقل اقوال متداوله بطریق اختصار - قال القراء وَغَيْرُ السَّجَلَةِ مَوْلَانِ
 نقل بِسْمِ اللَّهِ التَّحُودُ اَعُوذُ بِاللَّهِ كَفَرْتِ الْحَوْقَلَةُ نقل کردن لا حول ولا
 قُوَّةُ اَلَا بِاللَّهِ السَّجَلَةُ حَايَتِ نَزَلَ سُبْحَانَ اللَّهِ هَيْهَلَةَ وَ
 هَيْهَلَةَ حَايَتِ نَزَلَ اَلَا بِاللَّهِ الْحَمْدُ لَهُ حَايَتِ نَزَلَ الْحَمْدُ لَهُ
 الْحَمْدُ لَهُ حَايَتِ اِنْ نَزَلَ مَوْزَنَ مَحْيَ عَلَى الصَّلَاةِ وَكُنْ عَلَى الْفَلَاحِ الطَّبِيقَةُ

کتاب در نقل اقوال متداوله

حکایت قول اهل الله بقاء لك المصنعة حکایت قول ویست آدم الله عزك
 الجعفة نقل قول ویست جعنة ذنآك الموعودین عبارت از سورۃ بقی
 و سورۃ ناس است الترجیع نقل ازین قول خداست انا لله وانا اليه راجعون که ذاتی الطوبی
 و غیره حکایت (۲۳) در مرضه شریف از عجائب که باشد گل ز گلزار غرائب

در رساله فضائل از آثار البلاوه اخبار العباد آورده و غیره خیرات الحسان است که شخصه گرفته امانت
 خود را نزد کسی نهاده بطرف حج رفت و قتیکه از حج باز پس آمد امانت خود طلبید شخص انکار کرد و سوگند یاد
 نمود مظلوم نزد امام رضا آمد و ماجرا باز گفت امام رضا او را فرمود که بجله ای از نیجا برو و کسی فکرحلالت
 خود نکنی پسر آن ظالم را که از امانت انکار کرده بود در تخلص فرمود که این چند نفر نزد من اطلب بشو که قاضی
 آمده اند آیا عده قضا را قبول نمائی فتعالتهم التوکل علی کلین لایمنی به ظاهر قدری از انان سر باز زد
 آخر الامر آن مرد در رضا بعد از قضا داد بعد از ان آن مظلوم را در قضیه طلبیده او را فرمود که حالا پیش
 امین خود درفته او را بگویی گمان می برم که از امانت من ترا فراموشی روی در داده و من فلان امانت
 خود را با فلان و فلان علامات بفلان مقام ترا و ولایت کرده بودم بچنان کرد آن شخص بدین خیال که
 اگر درین امر مردم را خیانت من معلوم گردد از عده قضا محروم گردانند امانتش را بوی رونمود و چون
 نزدیک امام رضا بطلب عده قضا آمد فرمود که این عده قضا ترا پیشاید که قاضی امین جهان بیاید
 بوده خائن و حتی یک کس آری بمواسعه کارهای دانیان زمان و دانشمندان جهان چنان بیاید
 که نقل عوام از تحمل دوست آن عاجز و قاصر میماند بطوریکه نه طاقت تسلیم دارند نه قوت و مجال انکار
 لطیفه در سنبله ششم از سبع سنابل آورده که در حمد بهایون بادشاه در غم شمس آباد روی بودند و
 را گهوانام که در علم بیما هماره تمام داشت و بی بود احمیس با مردم می نمود تا آنکه روزی شیخ احمد فرلی
 و شیخ احمد املی علم که با خود موعود بود هر دو بهت تماشا شدند می درآمدند و گفتند که احمیس را بتمامی را گهوان
 ایشان هر دو را بتمامی و چند ثانی از گیاه است در گوشه ازال خانه ایستاده که شیخ احمد فرلی را
 گفت شما بدین طایفه و آید و بچند درون رفتن وی بخاطرش یقین شد که من بعزیت بگزارت از خانه بدر
 آمده ام هر روز را بهما می رفت و هر شب بمنبری می آسود تا بعد از آنی بگزارت رسید آنجا باقی نواز نشناود
 دیده شرف چند از ان باغ چید که باغبان بر سر رسیده بانگ بر سرش زد که کسی است و از کجایی که از بلخ

حکایت ۲۳-۲۴ از امام رضا

حکایت ۲۳-۲۴ از امام رضا

سلطان بدون رخصت میوه بار ابریده و باد شیشه و زنجبای تاسا و پایش سلطان آورد با و شاه چون یافت
 را بدشت و دید از او بیخ نموده فرمود چه شد که اگر مردی شریف ثمرات چند بنا دانی گرفت بعد از آن از شیخ
 دریافت نمود که کیستید و از کجایید و بچه عزم آمدید عرض نمود که من موهی فرموی ام و وطن من در قنوج است
 عزم تو کردی میبارم و چون مر و غریب و نا آشنا بودم در راه و وسیله برای حضور با و حضور خدمت مملکت با و
 این باغبان بلا زنت سرفراز گشتم فرمود خوب شمار این تو کردی خود قبول کنم فی الفور دو اسب و نقدی برای خرج
 دو وجه علوفه برای دهی همین فرمود و سالها ملازمت با و شاه بماند تا آنکه کار غیر خود کرده و فرزندان آورد و سلطان
 او را همراه خود بشکار و بیدان می برد تا آنکه بمرو پنجاه سال پیر و ضعیف گشت آخر الامر و می بدان طالع آمد
 قدم چند از آنجا بیرون رفت شیخ احمد اخوند را نشسته دید با و می معافه کرده ملاقات کرد و در کنار گرفت گفت
 در گجرات کی آمدید اخوند گفت گجرات اینجا کجاست این خود شمس آباد است ما تو هر دو برای تاشاد در مکان
 را گموشیما گزیده آمد بودیم که همین زمان در میان این طاعنار فتنه آمدید شاید ساسنه گذشت باشد از
 شنیدنش واقعه ای یاد آورد و خود را از جوان یافت چنانکه بود و از آن پیری و ضعیفی و سپیدی موی خود را
 بری دید و حیران و بیچاره فروماند و آن تمام واقعات ملائمه شیخ احمد اخوند خواند بعد از آن در تمام عمر خویش
 از دل زلفت که در یک ساعت عمر پنجاه سال چگونه گنجید یاد چهار دیوار اینجا نه مسافت راههای گجرات و
 نیز شمر گجرات از کجا رسید و چون این واقعه خود بر شیخ احمد فرمود که گشته بود اگر چه با عقل و بی راست نمی آمد
 مگر مجال انکار نیز اورا از آن نبود پس کسانیکه امثال این را بجز از اتفاق خواب ندیده باشند حالات مراجع را
 اعجوبه پندارند مگر چگونه مقرر کن مذکور است بناچار اورا مقبول و منظور است - **حکایت (۳۳۳)**
 کنون راست لطیف سخن را سر و ش + اگر گوش با و مرداری بوشش و در قلم العقیان فی مناقب
 انشان و نیز در روض الفائق آورده که روزی زنی برقع پوش بدو مسجد پیش ابو حنیفه روضه آمد
 و پیچیده نمیداش سرخ و نیمه اش زرد و در میان جمعی از فقها نهاد ابو حنیفه روضه از آنجا بود و اختصار آن را
 دو پاره نموده حواله اش نمود و چنانکه آن برقع پوش رفت حاضرین در آن حیران مانده از نام و رفتیش
 نمودند فرمود که این زن ملعون حیض گاهی سرخ و گاهی زرد می آید برای دریافت حالت طهر از حیض آمده بود
 که سرخی و زردی سبب مراد از آن داشتند بود گفتیم که نشان طهر سفیدی است لذا سبب را بر پدم و
 سپیدی آنرا با و ظاهر نمودم که علامت طهر این چنین است **آری** برای کشف گوهرهای مکنون

و نیز در روض الفائق آورده که روزی زنی برقع پوش بدو مسجد پیش ابو حنیفه روضه آمد و پیچیده نمیداش سرخ و نیمه اش زرد و در میان جمعی از فقها نهاد ابو حنیفه روضه از آنجا بود و اختصار آن را دو پاره نموده حواله اش نمود و چنانکه آن برقع پوش رفت حاضرین در آن حیران مانده از نام و رفتیش نمودند فرمود که این زن ملعون حیض گاهی سرخ و گاهی زرد می آید برای دریافت حالت طهر از حیض آمده بود که سرخی و زردی سبب مراد از آن داشتند بود گفتیم که نشان طهر سفیدی است لذا سبب را بر پدم و سپیدی آنرا با و ظاهر نمودم که علامت طهر این چنین است آری برای کشف گوهرهای مکنون

صد تنی از ذات چنین حاذقان یکتای زمان لابدی است لطیفه هنر که طباطبائی در شرحی
شیخ الرئیس ابوعلی بن سینا آورده که وی از خوف سلطان محمود غزنوی که بسبب سوء اعتقاد شیخ نزد یک
سلطان مذکور سلطان در پی قتل وی بودی لاجرم شاه غور از مرزها گذارده و در میان که از غلبه محمود غزنوی
دور بود در آمد همیشه طبابت آغاز کرد و در اندکی کمال شهرت یافت اتفاقاً حکمران آنجا را که موی صاحب
عز و وقار بود و قابوس نام میداشت خواهرزاده نیک بنور گرفت و از او خواست که او را در گرفت
آنچنان گردید که اطیبای آن شهر هر چند که در معالجه وی بوقیه نگذاشتند مگر بجز آن ایوسی خرقه نه بخشید
بالآخر ترک معالجه کردند و روز بروز مرض را قوی بودی و در بیض را ضعیف بر ضعیف شاه قابوس را ازین
حادثه غایت صدمه و تلخ بود و ازین مرض لاهلج کمال غم و اندوه انگیز بود تا آنکه روزی بدگاهش مذاکره کردند
که درین روزها درین شهر طبیبی وایز شده که در تشخیص امراض او نادرستگاه کامل است و نیز در علاج امراض
دم مسجود دست میدارد و قابوس بشنیدن این ناچار برای حاضری وی حکم فرمود چون او را بدگاه
حاضر آوردند و او را آن خاص سلطانی شیخ را نزد بیض بردند دید که جوانی مایهیکر نهایت اشتنا بسیار اعضا
که تا حال بهر بیست سالگی نرسیده و قریب است که بزودی راه عدم کو بدو طعنه مورد مار لکه گردد و نزدیک
بوی نشسته حالات ابتدای مرض وی دریافت میکرد و قارور که ویرا حایه نمی نمود از اسباب علالت
دریافته حکم داد که از جمله حاضرین کسی با مادر بخاندا لا الهین مرضی در میان نمی دیگر که از جمله حالات این
شهر و اهرام مکانهای اینجا بخوبی واقف باشند تا آنکه اینچنین شخصی را حاضر کردند پس نزد مرضی بجز از
شیخ و دیگر از همان شخص کسی دیگر نماند شیخ دست خود بر بیض مرضی نهاد و بآنر حکم داد که از پیش نام مملکهای
این شهر گرفته میباش آن مرد یک بیک محله را نام می گرفت و شیخ الرئیس در بیض مرضی متوجه میبود تا آنکه
نام محله گرفت که از شنیدنش شریان مرضی با هم مختلف شدند و قرار بیض با اضطراب متبدل گشت
از شاه و دریافت این حالات بآنر حکم داد که هنوز نام مکانهای همین محله را گرفته میباش و خود بخور تمام
متوجه بسوی بیض مرضی گشت تا آنکه آنر دور آنرا نام مکانه گرفت که از شنیدنش در بیض مرضی کیفیت
عجیب و غریب هویدا گردید شیخ الرئیس بیض را گذاشته فرمود که حال مرا چنین شخصی دیگر در کار است که
از نامهای همه باخندگان این مکان بخوبی واقف باشد چنان کردند پس آن موانع نام باشندگان آن
مکان میگرفت و شیخ الرئیس در کیفیت بیض مرضی بخور تمام متوجه میبود تا آنکه آن موانع نامی از باخندگان

در شرحی از شیخ ابوعلی سینا

آن مکان گرفت که از شنیدنش نبض مریض کمال متعجب و هدهد هم گشت و حرکت طبعی نبض بالکل متبدل گردید
پس شیخ آنان مرد دیگر حالات آن مکان استفسار نمود و درین نوبت تغییر و تبدل در نبض زیاده تر گشت
من بعد شیخ با معتمدان شاه قابوس در خصیصه چنان گفت که خواهر زاده شاه از مرض عشق ماه و نیمی پری بگری
که در فلان محله و فلان مکان سکونت پذیراست به فلان نام موسوم ذی فراش گشته است و از قصد مرفوق
در پنج مهاجرت ماه جبینی حالتش تا بدین غایت رسیده علاجش بجز دیدار محبوب و وصل مستفوق وی نیست
مقربان سلطان بعد از تفتیش کامل حادثه را همچنان دریافته بجنود سلطانی بفرز عرض رسانیدند که تجوز
شیخ رئیس این است شاه قابوس این امر را کمال مستبعد و غایت غریب و عجیب دانسته شیخ را بحضور
خود طلبید و با شیخ ملاقات نموده پرسید که ای حکیم دانشمند چونکه اسباب ظاهری این مرض نهایت پوشیده
میباشد چگونه تشخیص این مرض چنین نمودی شیخ گفت هرگاه که هیچ علامتی از امراض جسمانیه در وی نیافتم
و انشم که این مرض از امراض نفسانیه خواهد بود و یقین داشتم که این مریض بسبب حیاء و آرزوی
میدارد این درد درونی را پوشیده میدارد پس با من نیز گاهی در میان نیار و دمن بجز از این تدبیر ایتم
آوردم چاره دیگر برامی دریافت مطلوب وی ندیدم و این مرض لا علاج ازین امارات و علامات مشخص گردید
و ماجر ابراض رسانید شاه قابوس از شنیدنش از شنیده زیاد تر متعجب شد و بخلعت فاخره و نعمت
و آفره و براس فرزند ممتاز فرمود و با شیخ گفت که این مریض نوجوان و آن پری بگریا هم خاله زاد برادر
و خواهر اند و مرا بهر دو خواهر زادگانند پس بوقت میمون عقد نکاح ایشان میباید بست شیخ رئیس همچنان
کرد و بعد از عقد نکاح و راندک مدت آن مریض شفای کامل یافت و گویند که همین حکایت است آنچه
مولانا سهروردی در ابتدای دفتر اول از فتوی شریف بلباس عاشق شدن شاه پری بگریزی و رسیدن
طبيب آکی بعد بجز اطبا بیان فرموده و چونکه مقصود و مطلوب مولانا نصیحت بود و محض بطریق تمثیل این بیان
فرموده بطریق واقعات تاریخی - **حکایت (۲۵) -** از اعظم معظم همین را مبین

این حکایت از کتاب
تاریخ طبرستان
مستخرج است

حکایت ۲۵ از نام رزم

اگر رشوق داری بیاد بین | در غیرات الحسان آورده که باری ابوحنیفه رض و مجلس قاضی ابن ابی بکر
در آمدید که در حضور قاضی کی از خصما بروی گری دعوی قذوف نموده وی مرا بدشنام یا ابن الزنادیسه
یاد کرده قاضی از مدعی علیه پرسید که درد دعوی مدعی چه می گوئی ابوحنیفه رض قاضی را گفت چگونه از وی
جواب بطلبی و حال آنکه این مدعی را خصوصیت نمیرسد بلکه خصوصیت کننده مادر وی است آیا و کالت مدعی

از مادر خود از پیشتر تو ثابت شده است قاضی گفت نه ابوحنیفه گفت از وی باید پرسید که مادرش زنده است یا نه و چون قاضی از مدعی پرسید مدعی گفت مادر من مرده است گفت اقامت بیهنلازم است پس بر صورت مادر خود گواهی آن گذرانید بعد از آن قاضی خواست که حال جواب مدعی علیه گویا از ابوحنیفه رهن بقاضی فرمود که از مدعی باید پرسید که مادر و برادرش از وی کسی دیگر تیر وراثت است یا تنها مدعی گفت بجز از من وراثت دیگر نداشته گفت اقامت بمن بر آن مدعی گواهی آن بر آن گذرانید باز قاضی از مدعی علیه پرسید ابوحنیفه رهن گفت از مدعی باید پرسید که مادرش حره بود یا کنیز مدعی گفت ادرم آنرا بود گواهی آن از مدعی علیه بعد از اتمام شهادت باز قاضی از مدعی علیه پرسید ابوحنیفه رهن قاضی را گفت از مدعی باید پرسید که مادرش مسلم بود یا ذمی مدعی گفت مسلم بود ابوحنیفه رهن گواهی آن بر آن طلب نمود بعد از اقامت بمن ابوحنیفه رهن قاضی را گفت اکنون از مدعی علیه باید پرسید صدق الله تعالی حیث قال و هو حق علی ذی عیوب عینک الطیفه حقه که اطباء آورده که از آنکه پیرا آنی باری سلطان علاء الدین باو شاه اصفهان بکاری از کارها از شیخ رئیس بوطی سینا که دستور المظلم بود تا بعد از آنکه بقتل وی مستعد گشت شیخ را از واقعه فرستاده به تبدیل لباس اصفهان را گذاشته بلکه وی در آمد بجای هجوم مردم ویدان بر رسیدن معلوم کرد که کاین نظام بیاران است نزد طبیبی نوجوان که دو ابرویضان میداد پیش در طبیبان نوجوان در آمد احوال و احوال و بر احوال مظهری نمود که درین آستانه فی شیشه قطره حدیث گرفته پیش وی رفت آن حکیم قیاده دان بحدودین قاصده لمانال فرمود که کاین قاصده زن بود یا پست و امروزی در قضاوی خود ماست خورده آن مرعیه گفت چنین است پسر فرمود که خواگه ایمن حریفی در جای پست واقع است آن زن گفت بلی بعد از آن چون نظر آن نوجوان حکیم قیاده شناس بر شیخ افتاد خود را بآز خود طلبیده با حرازه که اکر ام تمام در پهلوی خود نشانید بعد از فراغ از معاوین با شیخ گفت میدانم که اگر شیخ رئیس میباشی و از خوف سلطان علاء الدوله که ریخته در بنگل هدیه شیخ را از شنیدن این کلام کمال تعجب و دلشاکان آن نوجوان گرفت فی الجمله شیخ را همانها نمود روزی شیخ از آن واقعه که از وی دیده بود و شیخ را متعجب ساخته از وی دریافت نمود چگونه معلوم تو کردید که صاحب قاصده بود یا پست و در غرضی خود ماست خورده و خواگه اش در جای پست واقع است نوجوان گفت و قتی که آن زن دست خود را از پیرایه برهن کرد دیدم که لباسش نهایت قیمتی است مگر نهایت کثیف و چرکین و این از خواص بیو دیان است و بر دست وی نشان قطره ای ماست بود از اینجا معلوم کردم که وی یهودیه است و ماست را تناول کرده و چونکه درین شهر

شیخ در کتب خود شیخ را از شیخ

محمده بود و در مقام پست افتاده ازین جهت گفتم که خوابگاهش پست است باز از وی پرسید که مرا چگونه شناختی
 و فرار مرا از علماء الدوله چگونه طور صیافتی گفت که از پیشتر کسبیت فضل و کمال تو شنیده بودم و چون نظرم بر چهره
 مبارکت افتاد همان آثار از پیشانی تو مرا ظاهر گردید و دانستم که شیخ الرئیس تو میباشی و یقین میدادتم که علماء الدوله
 گاهی ترا از خود جدا کنند مگر تا وقتیکه که امی امر اتفاق چنین در میان نیاید که اذن او را رنجی رسد و درین اثنا خبر کن
 مشهور گردید که علماء الدوله کردند و خبر خاص خود که از تو رجوع هر مکمل و مرصع بودند شیخ الرئیس عطا نمود و شیخ
 آن عطیه شای را مناسب حال خود دانسته یکی از علماء ان شاه ارمنائی داشت همون وقت دانستم که اگر
 علماء الدوله ازین واقف گردند از شیخ ناخوش گردند ازین وجه شیخ را و فرار ویراد یافتم شیخ از صحبت آن
 نوجوان کمال مسرور و متعجب شده گفت از من چیزی طلب نمایی تا در برآوردن آن آرزوی تو از تو دل
 کو شش نمایم آن جوان همه دان قیافه شتاس گفت میدانم که علماء الدوله را طالب جدائی تو نمائند و
 بزودی ترا طلب نمایند و بدیده سابق ترا مقرر نمایند پس آرزوی من آنست که ذکر آن
 کمالات من که خود را از من مشاهده کرده بحضور علماء الدوله بیان کنی و سفارشش نموده و
 مصاحبت و سه مراد حاصل نمائی بعد از چندی سه همان معامله که آن نوجوان حاذق
 گفته بود ظهور کرد و علماء الدوله از ما مضی نام شده با خلعت فاخره و عطایه عسکریه
 وزارت بطور سابق بطریق معذرت پذیرفته خاصان بارگاه نزد خود شیخ را طلبید شیخ آن نوجوان حاذق را
 همراه خود بر دو تا معلقه مصاحبان خاص علماء الدوله ادرادر آورده قائم کرده و قدری از حالات شیخ الرئیس
 بوقایع و احکام العلوم جلالتی و در بحث علم آکی آورده که نام وی حسین است بن عبد الله بن سینا حکیمی مشهور
 و معروف یکی از اساطین حکمت است پیروی اندیش بود پستریه بخار ارفت و شیخ از بخار ابدیدگی مقامات
 بسیار گردیده برای شغل علوم و حصول فنون و چون بجموده ساگی رسید از علم قرآن مجید و ادب نیز از حفظ
 اشیا ی کثیر از اصول دین و حساب حکم هندسه و جبر و مقابله فراغت کرده بود پستری کتاب ایساغوجی
 نزد ابی عبد الله نابلی خواند و بر ظاهر شغل عادی گشت مگر از وقایع آن غافل بود پستری از نفس خود
 همان دقائق کهای آنرا حل نمود که در او اکل اذن ناواقف بود و قادر گردید بر تعلیم و تعلی و فائق گردید
 در آن بر مراتب و با وجود این اشیا برای تحصیل علم فقه نزد اسمعیل الزاهد آمد و رفت میداشت پستری تحصیل
 علم طبعی و علم آکی و غیره که مشغول گردید تا آنکه حق تعالی بروی ابواب علوم مفتوح گردانید پستری و اندک ماه

شهاب الدین مقتول فرود و حو و حق تعالی یعنی وی نیز از تابعان و پیروان ابو موسی
 بن سینا است و الله اعلم انتهى در حاشیه بعد آورده که امام غزالی رح در کتاب خود که بنام المنقذ من الضلال
 موسوم است تکفیر ابن سینا و فارابی هر دو کرده و گفته که ایشان هر دو در بحث انبیاء آنچه غلطی کرده تا به
 بستی اصول میرسد که رسد اصول تکفیر ایشان لازم و واجب است و در سنده اصول تبیین ایشان اما
 آنچه در سده مسائل از کافه مسلمین خلاف کرده اول آنکه ایشان گفته که خضر اجماع نیست هر آینه شهاب
 و معاقب در مزاج میباشند و وهم این قول ایشان است که علم حق سبحانه و تعالی در کلمات منحصر است
 و جزئیات را حق تعالی نمیداند و هم این قول ایشانست که بقدم عالم قائل اند خداوند کفر و ایمان فتوا ببالله منته
 کند که این خودی و قیاد غیبه میگویدیم از اینجا است آنچه سلطان محمود غزنوی در پی قتل و کمال ساسی
 بودی که سواد عقاید وی سلطان را بر این برانگیخته بود چنانچه این بحث و در تذکره وی بالتفصیل ذکر یافته
 در اینجا باید دید که خود را اکثر ورین اطلاق بر سر کرده بخارا - خاندن - جرجان - همدان - اصفهان - و از
 خون سلطان یکجا استقر از گرفتاری و چون علمای زمان تکفیر وی کرد این رباعی را در جواب ایشان گفت

کفر چو منی گزاف و آسان نبود	محکم ترا از ایمان من ایمان نبود	در هر یکی چون من دانم کافر
پس در همه دهر یک مسلمان نبود	در وصف باده گفته	غذای روح دهد با دگر رقیق الحق
که رنگ روش زندگش در دل لایق	بطعم تلخ چون پند پر و یک مفید	به پیش مطبل باطل بتدو تا حق
حلال گشته زغواهی عقل بردانا	حرام گشته بفتوای شیخ بر احمق	و در محضر خود از فرگ گفته
از قهر گل سیاه تا اوج زحل	کردم همه مشکلات گیتی را حل	بیرون جسم از قید هر کوی چل
هر چند کشاوشد مگر بند اجل	و در وصف علی رح گفته	بر صفی چهره - خط لم یزنی
معکوس نوشته است نام دو علی من	یک نام دو حسین با رویای معکوس	از عجب و عین و الف با خط حلی

و در ابتدای زمان که هنوز شهرت نیافته بود باری در مجلس و عطف ابو سعید الوائلی که علامه زمان بودی البینه
 یکی رباعی را بخواهی بحث و عطف در اطاعت و عصیت و عفو و عتاب به پیش ابو سعید الوائلی هر خواند وی
 نیز رباعی در جواب فی البیوه خواند چنانچه آن هر دو رباعی این است رباعی شیخ

ما یوم بعض تو کمال کرده	و ز طاعت و عصیت خبر آکرده	آنها که عنایت تو باشد یاور
تا کرد چو کرده - کرده چو تا کرده	جواب ابو سعید الوائلی	ای نیکش کرده و بد بها کرده

و اینکه بخواص خود نمنا کرده | بر عضو کمن تکلیف که هرگز نبندد | تا کرد و چو کرده کرده چو تا کرده

فی الجمله شیخ صاحب حصه کتاب ادویه مرکبه برای علاج سبل و فرجه که در معده واقع شوند نوشته که بار با تخم بر
 کرده شد و کمال مفید یافته و آن اینکه اصحاب سبل را با استعمال گلفند سگری مداومت باید و هر روز هر قدر که خواهد
 بخورد اگر چه آن مقدار مقابل طعام افند و صاحب ضیق النفس را از استعمال شربت زده فالهیدی است
 و اگر دینی باشد قرص کافور را حذر راست که استعمال کند اگر این طریق علاج مریض کند مریض مدامی قائمه
 باشد و هرگز در معالجه خطائی نبیند پیشتر شیخ مینویسد که دینی در مرض سبل مبتلا بود و مرضش چنان مزمن شده بود
 که امید زندگی اندکی نبود بالاخر برادرش استعمال گلفند سگری گرفت و گلفند آنقدر را در او خواند که وزن آن
 از مقدار بیرون رفت آخر الامر این مداومت و کثرت گلفند آن زن را صحت کامل نصیب گردید و آنکس
 است که **کَرِیْمَةُ الْاَسْطَبَالِوِ الْیَضَاعِ** که در اطباء و حالات حکیم ابو طاهر این درخش هم از وی نقل آورده که در
 واسط بلطاع یکی که بمرض استسقا گرفتار بود و آویخته و در معالجه وی تا با مکان دقیقه را فرو گذاشتیم مگر مرض
 روز بروز در قری مجبور دمن از علاج و مریض از زندگی بی تنگ آمدیم علاجش گذاشتیم هر چه دولت میخواست
 بخورد و از خداوند تعالی شفای خود بخواه آن مریض ازین کلام من کمال متأسف شده راه خانه خود گرفت
 در راه یکی را دید که طنمای پخته و کباب شده هر دو را میفروخت آن مریض از جهت مایوسی خود و نیز از جهت
 آنکه انشاء الله ممتد از هر چیز اجتناب میداشت بخوردن آن طعامهاش بیاف و از آن طعامهای کباب شده
 بسیری تناول نمود بعد ساعتی دستهای زرد رنگ از وی جاری گشت و در بر اسهال بسیار روی در داد
 و مواد بعد از وی خارج گردید آب رقیق که در اسهالش بیرون شده بود کمال متعفن بود بعد از چند می
 ازین جلایهای قدرتی مریض را صحت کلی عنایت شد چون این برخش را بر صحت مریض و کیفیت معالجه
 قدرتی وی رسید جرت بر بجزش افزود و چه اگر بلخ بالطبع قابض است نه که بر عکس باعث خلوص معده
 گردد و آخر الامر این حقه ملاخیل بد چنین حل نمود که نزد آن مرغ فروش رفته از وی پرسید که این طعامها را
 از کجا گرفته آرد و ده بودی بموجب نشان بی وی ابو طاهر آنها را رفته دید که طعامها را آنجا در گشت نثار مییون
 میپزند از دیدنش ابو طاهر را تسلی کلی حاصل گردید چه که مازدیون با خاصه و دفع رطوبات رقیقه است
 و در طعامها از آن باقی بود که مریض را از آن شفا حاصل گشت گویند که اگر یکدم وزن مازدیون کسی را
 بخوراند آنقدر اسهالش آید که شد که روش نتواند ازین سبب استعمال آن بغیر مصلحات نمیکند

درین معامله استعمال آن بعد از دو طبع شده بود یکی در شکم هم مادام با آب و نمک بطور کباب انداخته و دیگر
قائم به خفیه فی الحلقه و اطباء ازین قدری تسلیم می گشت بعد از اصلاح حال بدن برای دیگر مستقیان

بکار بر و کمال مفید گشت. حکایت (۳۶) - اندر این نکته کافی است از وی فقط

و اگر با مشورت خود بر زمین نمط در تفکیک و نیز در غیرات الحسان آورد که جوانی در قریه جوادا بود

موجود وی در مجلس ابو حنیفه رفت و آمد و گفت که اراکه تیر خج خود با دفتر که از انظار قبله است معمم میدارم مگر

ایشان همواره از آمدن تر از دس من ازین می طلبند و نام رفته بعد از استخوانه او را جروج فرمود جوان همچنان کرد و

خطبه نمود پس از چند روز باز نزد امام رفته و میفرمود که اراکه او لایمی زن تا و تفکیک ایامی کل کاین ازین نکنند

زخم را بمن نمی سپارند و مرا که خدا نمی سازد امام رفته او را فرمود که حمله کن و الحال بمقدار طولانی ایشان ای

بگیر تا دخول بانند خود بکنی که هر آینه اسان کنی کار با خداست شاید که بعد از آن کار ترا بر تو اسان نماید پسر

امام رفته از نزد خود او را واهی بقدر حاجت وی داد و بعد از حصول دخول او را فرمود که چرا از ایشان میروی

و ظاهر نمی کنی که من زن خود را همراه خود گرفته اراکه بسفر بطن بید میدارم جوان همچنان کرد پس خاقی گفت

این امر مرا قوامی زن وی و تا چار شده نزد امام رفته شکایت کن تا استقامت نماید آن خدا شما امام رفته فرمود و هیچ

را بر دین زوجه بسفر میسر نیستی بعد دخول گفتند چگونه دفع این امر خاقی مارا میسر کرد و فرمود که راضی کنی ما را

بند آنچه از وی گرفته ایم ایشان قبول نمود پس امام رفته جوان را طلبیده انجا بر او اقامت کرد انچه را گفت

الحال من بقدرت تو مال خودی را راضی می شوم اگر زانسانان باز پس بمن می دهند و الا من زوجه خود را بسفر

خواهم برد و از قول امام رفته ابا نمود امام رفته فرمود که ام کی را دوست زمی داری آیا بمو مال خود را راضی گردی

و یا زن تو برای کسی اقرار نماید برای پس تا و تفکیک ایامی فرصت آن شخص تمامی زن خود را بسفر بردن نخواهی

از خفیه نش جوان تغییر داده گفت انشاء الله بخدا که ایشان این نکته را نشنوند الا چیزی بمن باز پس ندهند

و راضی گشت بر تو مال خود و حصه آن بیک که عیون آبی حنیفه رفته و تفرج کتی و احدی

تین المختصین - چنین بشنو از علم آن شیخ شریع اگر او بچهره اصل است و دیگر چه فرج

مرا در از سد فقه و احکام دین اگر طریقی به بسته از و تا بهین اگر می برای سلب ساختن زمین

هر شخص شایسته ان و احراز وجود نمیشود و الا کان یکتای زمانه و الا لای است و الا در

همچنین است آنچه در سلسله الذهب مختصر است و الا جای آورده و تفصیل هند که اطا به و حاکم به و

نسخه از کتاب

بجاری که یکی از اجله اساتذ اهل وطنی سینا است آورده و فیکه وی در فن طبابت کلمات لافیه کمال بود و در آن زمان ریاست و سلطنت امیر منصور سامانی را بود و امیر منصور سامانی حکیم ابو منصور بخاری را بپای بند سرفراز ساخته بود تا آنکه با امیر معوی یک سفر و خوراک تناول نمود وی روزی حسب معمول دهن تناول غلیظی

رسید حکیم که خواص ظاهر سازند خون غلیظ	سبکی از ملوک سامانی	اداشت دوران طبعی ارزانی
در همه کار با بد و همدم	در همه راز با بد و همدم	دانش در حضور خود پیوست
نبض جمع مخدرات بدست	روزی از انگلیسوی خلق خلاص	بود با دور و درون خلوت خاص
پای نامهربان از انجمن پنهان	نامهربان از انجمن پنهان	ناگاه آمد کینر که چون ماه
خوان بکفت پیش شاه گشت وقاد	تا مهر خوان خوردنی بزین	اربعیت غلط به پست اوز کین
الفتم متعش چو دال بماند	غم چو پیران دیر سال بماند	ملک را حیرت گرفت که آقا قائم این
خواص را چه خدمت که وقت تناول شای بود و جوش بر هم گشت بارها بخصه کینر را فرمود که ایستاده شود و مگر بسبب تشنگی و احصاب هر چند که کینر میخواست که راست شده از اینجا بر طرف نشود خواست و پیران خمیده بماند ملک بنوی حکیم نگریده فرمود که علاجش بیشتر ازان باید که وقت تناول خواص از من فوت گردد		
کرد چندان که زور دست نشد	پشت از پنهان که خواست نشد	گفت با آن حکیم شاه کریم
کاشی شفا بخش هر مزاج سقیم	هم درین دم کفای دست علاج	دار با نش ازین فساد مزاج
ماند حیران حکیم چون اسباب	بود بهر علاج او نا باب	از خندیدن حکم ملک آن حکیم در تحیر
او فتاد که همین مرض صعب را این چنین معالجه سر یحی الشفا چگونگی منصور است مگر حکم حاکم مرگ مفاعلات را تیر چاره نمید بعد از تا علی با خود اندیشید که تدبیرش از علاج نفسانیه میباشد پس بدست خود از سر آن کینر خاص معجزش بنی غارش را در کشید و یکی از اطفالان خاص حکم داد که از ارش را بکشا تا که بی حجاب گردد نفس نازکی میخواست که بر سر اجلاس چنین بر سر گرد و کمال کوشش در حلقه ستر خود نموده و آنرا مقابل گردید و بی اختیار برای دفع آن غلام دست را بگشاد و بهر از وقت از جای خود بر حث با آن کینر که جای گرفت		
دست از مهرش ز فرق کشید	جامه اش را ز پیش و پس بدید	از زبانش کشا و بستد از ار
کرد میر و نش از سخن شلوار	غرق شد از غمالت اندر فحوی	خطا بگذاخت در مفاصل وی
قامت خود چو سروستان گشت	کرد و از او از زمین برخواست	در سبیل چو نیک مایه بود

پیش او بر کار ناپسند بود	چون مانند از علاج جسمانی	دست زد در علاج نفسانی
--------------------------	--------------------------	-----------------------

لطیفه و مناسب حکایت امام رضا است در روشنی طبع آنچه ابوالمعالی در کتاب خود آورده که شخصی از صرافان با صوفی بر از طلا بر چند نفر از مردان میساک بگذشت از آن میان یکی که همه شاطرو عیار تر بود برخواست و باریقان خود گفت که من کیسه این صراف را از تو می توانم گرفت گفتند آنکه از میان ما همه فضیلت ترا می باشد پس مردی صراف تا ناگفته وی در افتاد صراف در خانه در آمده صوفی را داده و بپز نهاد و کینه خود گفت آفتاب یکبار بر آسمان طاری یار و خود به بریت الخلافت دین اثنان چند وی طار فرصت یافته کیسه را برداشته نزد ریفقان برده بر حسب الله ایشان را مطلع گردیدند و اندک کاری کوی که از بهیشتی بر نی آید گرفت این امر همه جهان کینه گوناگون و از ظلم جو صراف جان آن بچکان ضائع گرد و اگر کینه یگانه را در بین باه از جوهر و تم صراف و ابائی و انیم که روشن خود کالی گفت و نمک من است که این امر نیز نزد من چیزی ذخیره می نماید بجزبت و قیاد صراف رسیده که دیار صراف را ندو که بستاند بر جهان کینه یگانه می افتد و را گرفت و صراف را طلبید و گفت که من غلام فلان و دوست تمام و مولای من ترا بسلام پلورده است و گفته که عقل ترا چه شد که مانند این چنین صوفی بر طلا را بردی اندازی اگر از روی اتفاق گذر من بران بفتادی همه مال تو ضائع شدی آن کیسه را بوی نمود صراف دست را زد و کرده که آزا بگیر و دزد گفت بخدا که تا دستخط تهروری از تو بگیرم ندیم خایه که خواهی من اصادق نداشته مانند کینه تو مرا تا بپاید صراف برای صوفی خط بخانه رفت و آن چند و باز ریفقان پیوست پس بر هر دو کاری گری وی آفرین خوان شدند

حکایت (۲۷)	بیا بشتن و در روز معانی	اگر باشد پدر اسرار نهانی
------------	-------------------------	--------------------------

در تخرات الحسان آورده که ماری شخصی از امام رضا در باره که کشادین روزی در دیوار خود پرسید امام رضا او را فرمود که در دیوار خود هر چه می خواهی بکن و بکار خود اطلاع می کن پس جاور بر اخیری خود و تالش کتان در حکومت قضای ابن ابی بلی در آن مقامی آن مرد را از این منع نمود آن سائل نزد امام رضا و این شده با جوار بر رض رسانید بار دیگر امام رضا او را فرمود و حق فی حق بآورد و بگوید از قضای ابن ابی بلی او را منع نمود و گفت با تو حکم از دست امام انوی بر سید قیمت دیوار تو چه قدر باشد گفت سکه دینار فرمود دیوار خود را مندم ساز و از نزد من سکه دینار بگیر آن مرد با فلان دینار خود مستعد گردید پس ایش او را گرفت تا بمکه رفتار رسانید قضای ابن ابی بلی گفت که وی هم دیوار خود میکند و تو را میگوئی که من او را از آن منع نمایم پس آن مرد گفت برو دیوار خود را بینداز و هر چه می خواهی در دیوار خود بساز پس آن جاردی خود را کشنده برخواست و گفت که کشادین روزی بر من آسان بود

لیف در روشنی طبع می بندد

حکایت ۱۰۲ از امام رضا

از آن گفتند و دیواری قاضی گفت چکنم از اینکه می رود لکن هر نزد کسی که راه بیناید او را بر خطای من و بعد از آن من
چکنم که خطای من برین ظاهر گردد و میگویم همواره و انانان زنان خاص مردمان را چنین جبران و سراسیمه میکردند
و در آن وقت که طایفه در بنیته امجد از مدینه العلوم آورده که باری معلم ثانی حکیم ابو نصر فارابی ترکی
در مجلس سلطان و ملحق سیف الدوله حاضر شده برگردان مردم خط کشیده تا آنکه مجلس خاص سیف الدوله رسیده
نزدیک وی رسید آن مجلس مجمع الفضل بود از بخت او را از انجا بیرون کرد و پسر سیف الدوله مالیک خود را
بطریق راه زواری بزبان خاص فرمود که این شیخ سودا ب نموده بر آئینه من از وی چند چیزی پرسیدی میدادم
اگر آنها را نماد پسر او را از انجا بیرون نمایند از شنیدنش ابو نصر فارابی هم بدان زبان خاص عرض کرد یا امیر صبر کن که
چند امورا پس آمدنی است سیف الدوله از وی پرسید این زبان را خوب میدانی گفت بل بلکه اکثر از هفتاد
زبان را میدانم پس تعظیم کرد او را سیف الدوله و آغاز کرد در ستودن او هر فن تا آنکه تیر کشید جمیع الحاضرين پست نشاندند
سیف الدوله با و اندی پرسید آیا چیزی بخوشی گفت بل باز اندی پرسید آیا شوق ترا میداری گفت بل پس آتای من را حاضر
گردانید و پیش من کسی بنیاید جز اگر ابو نصر همان سرانید پس از زبان من خط خود چند بکار داد که هر یک بی دلا و ملوک بر انما بازی کرد
پس هر که از او دید بخند و که بدست آنها را از هم کشاده مرکب دیگر داده آن چو بکارها بنده همه انحضرت من بگریه درآمد پس از آن از هم
کشاده و ترکیبش را من غیر ساخته حرکتش داد و همه مردم در خواب شدند تا آنکه در بان نیز خواب برفت پس ایشانرا
خفتند گذاشته از میان ایشان بیرون رفت و آنکه در بعضی حالات فارابی ابو نصر در اجد العلوم
آورده که وی ابو نصر محمد بن محمد از انا سنده واسطین حکمت است حکیمی فکی و مشهور است در منطق و حکمت دیگر
علوم صاحب تصانیف است و وی اکبر فلاسفه اهل اسلام است و در فنون وی کسی از اهل اسلام برتر ندی
فرسیده و این سینا در کتب خود تفریح از وی کرده و در تصانیف خود از کتب وی انتفاع یافته و وی مروی فکی ابو
چنانچه فارابی یکی از شهرهای ترک است در ماوراء النهر و در اسفار بسیار میگردید تا آنکه بغداد آمد و وی
بزبانهای بسیار حکم نمودی بجز از زبان عربی و در انجا از انچه خوب واقف گردید بیشتر مشغول گشت بکتب حکمت
و نزد حکیم ابی یوسف بن یونس که شیخ کبیر بود و وصیت عظیم میداشت و در حلقه درس وی هر روز صد نفر از متفهمین
جمع گشتندی و رسیده در منطق از شرح کتاب ارسطو هفتاد و سه خواند و در بده خران از حکیم ابی حنابل خیلان فصلی
نیز طریقی از منطق اندک کرد باز میفهماد و رسیده از علوم فلسفه بهره در گردید و در جمله کتب ارسطو ما هر گردید گویند
کتاب النفس مؤلفه ارسطو از انجائی بدست آمده و بخط فارابی بران مکتوب بود که من این کتاب را دو صد با خود آوردم

در این کتاب از انچه از امام رضا

فراورد و بعضی حکمت از امام رضا

و کتاب السماع الطبی از سطور اجل بار خواندم و بطرف باز خواندن آن بچنان محتاجم و قاری بی سگفت اگر از سطور
در یافتی از آنکه تامله دی من بودی پشتر سفر نمود بسوی دمشق و از دمشق بسوی مصر و از مصر باز بسوی دمشق
پس ملک دمشق سیف الدوله بادی نیکو نام نمود و وزیرش برای وی چهارم مقرر نمود و چنانباری در امور دنیا
از بهائاس بود و کسی نمی پرداخت و بکافی و تنهای بود و لذت آنقدر که آن بخت در راه
و اکثر اوقات در جمع آب می بود و با خواجگان که در خاتانش در هم بودی و کتب خود را در آنجا تصنیف کردی
منقول است که هر آئینه آقا فیکه سمی بقانون است از ترکیب وی است و از کتب در ساجات مصنفه وی
تا بهشت و شمرده اند که همه نافع اند و در هر یک از هفتاد سال در دمشق فی سبیل تسبیح و تلخیص و تلخیص و وفات
یافت حکایت (۲۸) ۵ چنین بشنو از معلم آن شمع دین اگر دانش قوی قول دارد متین

در حیات الحسان آورده که یکی از محدثین همواره در عیب جوئی ابو حنیفه رضی بودی اتفاقا قاری در دوطه در افتاد
که بجز از امام بن کسی دیگر را چنان نیافت که از آن گرداب او را بخائی نموده آن فیکه وی زن خود را در وقت شب
گفت اگر مغرب طلاق را از من طلب نمائی و من بر طلاق نهیم پس طلاق است آن زن و جواب گفت اگر
مغرب من از تو طلاق را طلب نمایم پس آن بنده که میدارم آزاد است پس از ساعتی چون غضب
طریض فرو نشست و در انجام کار دین تو گشته بود برای حل مسأله نزد امام رضی در آمدند امام رضی آن زن را
فرمود که از شوهر خود طلاق را بخواه پشتر شوهرش را گفت بزن خود چنین بگو آنک طلاق این نیست
پشتر و فدا کنم فرمود که بر وید و بشمار هر دو حث نامزد آن محدث را فرمود تو به نمائی از عیب جوئی که سکه ترا علم
آموزت پس تو به نمود آن مرد و همواره آن هر دو زن و شوهری بعد از فراغ نماز امام رضی را بدهایاد نمودند
همواره علای فحول و فضلالی و وی العقول جمالی تخیل بادی فضلات را چنین براه هدایت می آرند
لطیفه باری یاد ری از ترس پیش شاه عبدالعزیز دهلوی در آمد و برای اتباع مردم صبی علیه السلام
را چنین تنگی بیان نمود که شخصی در صحرائی راه گم کرده بجائی رسید که از آنجا مردی را خسته و دیگری را بیدار
یافت پس این شخص راه راست خود از این خسته دریافت نماید از این بیدار حضرت شاه صاحب رحم داشت
که همین سائل از خسته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و از بیدار حضرت عیسی و آنکه همین بیرون ایشان
خواستار است در جواب فرمود که از این خسته دریافت باید نمود چه این بیدار خود نگراه است بیاس کرامت
و عظمت نشان این خسته خطره میداری وی مدین صحرای بی راهت شد که کوی بیداری این خسته نمیدارد

حکایت ۲۸ از امام رضی

لطیفه در رد قول باری از شاه صاحب دهلوی

در نه اورادین صحرای بی راه با وجود پیداری یکار نشستن برای چیست و بموجب او نیز فرمود است که اگر بر کنه آن بیدار قابل هدایت آن گمراه نیست از خنیدنش پادری شرمند بازگشت - حکایت (۲۹) ۵

جمله تاریک است این محنت سرای علم و فقه و علم جان فزاسی علم در وی چون جواهر رهنمای رهبر جانت درین تاریک جای

تفکیک و تفسیر و غیرات الحسان است که شخصه نزد ابو حنیفه رفته و در آمد و گفت که رحمت جدال با منی زن خود را که از ناخوشی با من ترک سخن نموده بود گفتم تا وقتی که تو با من سخن نگویی اگر من با تو حکم نایم تر اطلاق است از خنیدنش زخم نیز سوختن نمود و اما اسکندر حکم با من تمامی اگر من با تو سخن گویم همه اسباب و املاک من صدقه و حق است پس تیر است فها در کل آن تا آنکه سفیان قوری رفته گفته هر که از شما بادگیری سخن گوید منم خواجه که در از خنیدنش نام او را فرمود که برو و با زن خود سخن گوی تا هر دو تماحت لازم نیاید آن شخص نزد قوری آمد و از قول امام رضا خبرش داد از خنیدنش سفیان رضا را غضب گرفته نزد امام آمده از سر تفتوت گفت تَبَيَّنَ الْعَصْرُ وَ جَاءَ امَامُ رَضَا بِسَبَبِ اِنْ غِيَا وَ غَضَبَ اَزْهُی بِرِسْدِ سَفِيَانِ رَضَا سَلَفْتِيَانِ رَا فَرَمُو اَعِيذُ وَاَقْلَاعُ وَاَقْلَاعُ بِنِ سَوَالِ خُودِ اَزْ دِي بَا زِي بِاِشْتَالِ مِجْمَانِ کَلَامِ رَضَا بَا زِي هَانِ جَوَابِ اَفَرَمُو گفت از کجا میگوئی این را فرمود از آنکه طعن شوی بر طعن از خود مقدم است و نه خود طعن خود با زوج بعد از آن خطاب نمود پس طعن زوج بسبب خطاب زن بادی ساقط گردید چه جز نش بیشتر از وی بادی سخن گفت پس این مرد اگر با زن خود گفتگو نماید زن نیز از طعن ربانی باید در زن و شوی هر دو طعن لازم نیاید از خنیدنش سفیان رضا فرمود هر آینه برای تو از علم آن چیز پاکشوت میگردد که با همه انسان غافل میباشد و لهذا ملا علی قاری در رساله خود که در جواب امام الحرمین گفته اند وَ رَوَى عَنْ سَفِيَانِ الشَّوَرِيَّ قَدْ اَمْسَكَ قَالَ كُنَّا عِنْدَ اَبِي حَنِيفَةَ كَالْحَصَا فِي كَبْرِ بَيْتِي يَكْدِي لِبَا زِي بِمُحْمَدٍ اَزْ نَاجِ كَلَامِ تَحْمِلُ رَضَا دِينِ اَنْجَا اَزْ اِمَامِ نَجَارِي رَحِمَهُ اَللّٰهُ تَعَالٰی مِی آتَدُ لَطِيفُهُ وَ تَحْلِيْقَاتِ نَجْمَةِ اَلْفَكْرِ مَلَا نَا وَا مَلَا نَا وَ شَيْئَا اَلْمَوْلُو یَعْبُدُ اَللّٰهُ اَدَامَ اَللّٰهُ تَعَالٰی فِرْمَانَهُ عَلِيَا وَا عَلٰی سَلَامُ اَلْمُسْلِمِیْنَ اَزْ مَرْمَعِ اَلْبَارِیِّ کِی آورده و فیکه حضرت امام نجاری راضی است طعنی علیه و در بنده آمده و محمد بنی آنجا با من وی رفته مطلع گشته برای استخوان گرفتن وی رفته بیکجا جمع شده یکصد احادیث را منتخب نموده بطوریکه اسانید و متون آن احادیث را از مهم منتخب گردانیده یعنی سند حدیثی را با متن دیگر حدیث پیوست نموده و متن آن دیگر حدیث را بسند این حدیث متصل نموده و نفر را از میان خود برگزیده هر یکی را از آن دو کسان قوی و در حدیث از آن یکصد احادیث مقولوبه

حکایت ۲۹ از امام رضا

در حدیثی که در این باب است

نظر در جواب امام قاری

در آن وقت و مجلس بخاری رفته بطرستان و چون نقره طالعیت گرفت اهل مجلس که از اهل بغداد و خراسان و سیاهستان
و غیره بگرفت بر زندگی انسان ذلک کسان پیش امام بخاری رفته و آمده و از هر ده گانه احادیث خود یکی بعد دیگری از وی
می پرسیدند پس هر حدیث وی امام بخاری رفته در جواب وی فرمودی که آخری آن و بعد از تمام سؤالاتی
آن دوم کس در پیش حضرت بخاری و همچنین هر ده کسان یکی بعد دیگری برای استفسار هر ده گانه احادیث مقلوبه
خود پیش امام بخاری رفته و آمده و از وی سوال احادیث خود کردند و امام بخاری در پس هر حدیث هر یک
از آنان بجز از این قول خود که لا آخری آن چیزی زیادت نکردی و جمله فقها که در اینجا حاضر بودند بعد از قول
بخاری که لا آخری آن یکدیگر نگریستند و با هم گفتندی که دانست این شخص حال این حدیث را و آنرا که
غیر فقیه بود نمایان قول وی را بر جزو طاعت فهم وی حمل کردند و هر گاه که امام بخاری رفته از قریه ای الی برانها
و تمام ایشان عالم گردیدند آنکه بسوی سائل اول از آن ده نفر التفات فرموده گفت که از حدیث فلان پرسیده
بودی و صحیح و صواب آن چنین است و تمام حدیث ویرا با سند و متن اصلی وی با هم فهم کرده بر خوانند تا آنکه
هر ده حدیث ویرا بطور صحیح بروی بر خوانند و بعد از جوابات سائل اول بکلمه سائلان دیگر متوجه شده همسرا بگویند
جوابها فرمود پس هر صد احادیث مقلوبه ایشان را بر اصل خود در کرده بطور صحیح و اصلی بر ایشان بر خوانند و شنیدند
آنها جمله طامی آنجا بکمال حفظ و نهایت تجردی درین باب و طولی و منزلت وی مقرر شدند **فائدة** در ذلک
فائدة تبرکات و ثبوت قدری حالات امام بخاری رضی الله تعالی عنده بعدین تعلیقات از ایشان المحدثین
و غیره آورده که آنچه از حکایت بالا ذکر شده از جلالت امام بخاری است در حفظ و اما جلالت وی رفته
از جهت فقه پس صحیح بخاری وی ضابطه عادل است و تفصیل این اجمال منصرف است آنچه شیخ و لم یرو و غیره
مشکوه آورده آنکه در عصر صحابه و کبار تابعین رضوان الله علیهم اجمعین احادیث و آثار و جوامع مدون نبود و رسم
تصنیف بوجود نیامده و چند وجه مذکوره در آنجا که یکی از آنها آنیکه در آن وقت خطایشان بواسطه برکت محبت رسول الله
صلی الله علیه وسلم و قرب زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بغایت وسیع و از زبان در نهایت صفا و سیلان بود
تا آنکه طریق تصانیف اخبار و احادیث در آن عصر تابعین پیدا آمد پس زهری و ابو یوسف و سعید و غیره از ایشان
برای راجع تصنیف نمودند تا زانیکه کبار اهل طایفه تابعین پیدا شدند و بن و تالیف حدیث بر ترتیب
اجواب فقه بنیاد کردند مانند امام مالک و غیره و مانند ابو محمد عبد الملك بن عبد العزیز و غیره و مانند
ابو عمر و عبد الرحمن و از ائمه در شام و سیان ثوری رفته و در کوفه و حماد بن سلمه و غیره و در مصر و کبر یکی از ایشان

فائدة در حالات امام بخاری

کتاب تصنیف کرد بعد از آن هر یکی از اعیان عمای مجتهدین تالیف نمودند از کبرای محدثین مثل احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه و غیر ایشان رضوان الله علیهم اجمعین مساند نوشتند و لیکن هیچ کدام از این مؤلفات صحیح حدیث را از ضعیف تمیز ننمودند پس اول کسی که در مجروح حدیث صحیح تصنیف کرد امام بخاری بود و اطلاع برین تصانیف باعث گشت او را بر جمع صحیح و از وی مروی است که گفت در خواب دیدم که پیغمبر صلی الله علیه و سلم تشریف آوردند و من در مقابل آنحضرت صلی الله علیه و سلم ایستادم و مر و بر دست من است و آن سرور صلی الله علیه و سلم با من میگویم و گس از وی مبارک وی میرانم و این واقعه را بر معری عرض کردم گفت تو چنان شوی که از وی صلی الله علیه و سلم دروغ را دور کنی و این واقعه را بعد از مرابا حث و تو که شد بر تالیف و تحریر صحیح جامع و به ثبوت پیوسته که بخاری گفته من صحیح جامع خود را از شصدهزار حدیث تخریر نموده ام و جعله بحجة یقینی و بیان الله و گویند بخاری در مدت شانزده سال تصنیف صحیح نموده و گفت دنیا و دین کتاب الا احادیث صحیح و آنچه ترک نموده ام از احادیث صحیح بیشتر است و تصنیف آن در جهاد اکرام نمود و هیچ حدیثی را در آن کتاب دریاورد و کتابت نکرد تا استخاره نمود از خداوند تبارک و تعالی و دو رکعت نماز گذارد و بر روایت آمده که غسل بآب زعفران میکرد و دو رکعت نماز خلف مقام میگذاشت و هر چه ترویج صحت آن یقین می پیوست در آن کتاب ایرادی نمود و این عدلی از جهات از شیوخ خود نقل کرده بخاری تحویل تراجم کتاب خویش در مدینه در میان قبر و منبر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بقیع و مدینه و بر ترجمه که منوشت دو رکعت نماز میگذاشت و وجه توفیق میان نقل کرده و مدینه آن گفته اند که مسوده کتاب در سجده اکرام کرده باشد و در مدینه معطوفه از ابی یاض برده و از منقول است که گفت که کتب خود را سه ذوبت تصنیف کرده و در آن گذشته و قیاس نموده به بیاض بردام و کثرت اختلاف نسخ بخاری ازین جهت و نسخ دی و حقیقت روایات است که مختلف آمده و گفته اند شاید که احادیث را بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم عرض میکرد و هر چه او را یقین میشد از حضرت صلی الله علیه و سلم در واقعه یا با امام یا از شخص میگشت منوشت و الله اعلم و ابو زید مروزی گوید که در میان رکن و مقام ابراهیم در خواب دیدم که آنحضرت صلی الله علیه و سلم را دیدم که گفت ای ابو زید چرا کتاب را در دست نگذاشتی گفت ای رسول الله کتاب تو که در دستم است گفت کتاب محمد بن اسماعیل بخاری و از بعضی

در شان قاری صحیح خود دعای خیر کرده و نیز ذکر تقاب و دعای وی در قصه وفات وی ی آید ان شاء الله
 چونکه از تفصیل بالا مطلع شدی پس بدانکه در تعلیقات مخفیة الفکر از قدس سره بخاری و فیو آورده اما
 جلال بخاری روز از جنت و ربع آنست که وی گفته و شاید میدانم که حق تعالی در روز قیامت از شمت
 کسی از من پرسد فلان جلال دینی از جنت اخیلا در ایستاد صحیح خود آنست که وی گفت ما و حضرت
 فی کتاب فیضیه حدیثاً الا انکسک قبل ذلک و صلیت رکعتین و نیز آنست که وی
 گفت ما آمدنک فی کتاب الجلیح الا ما صح و نیز آنست که وی گفت حضرت کتب کتاب
 فیضیه لیست عفر سینه و نیز کتب سینه عیسی علیه السلام حدیث و جعلت کتب کتب
 و بنی الله و از امام نووی در تہذیب الاسماء آورده که مناقب و بی از شان بیرون است و آن
 مناقب وی قسم شامی حفظ و درایت و اجتهاد و تحصیل و تقاب و تک و آقا و در کتب و زبانه
 و تحقیق و اتقان و عرفان و احوال و کرامات و غیره این المکرمات و بی ایام عتقه و اوصاف
 انفع الله جمع بقی و فیض مع السیئین و فیض یقین و الشهداء و انفع الله
 فی یوم الحساب و ساد ذلک علی الله بقی نیز و چونکه تو از وی در بخارا بپرسی که بود از بخارا
 بخاری میگردد و بخاری نیز از عالم شمس هم او هم کتاب و بی و او بی و او بی و او بی و او بی و او بی
 بوده و او را در میان محدثان اسلام و مؤلفان فی الحدیث و فی تفسیر الاحادیث النبویة و فی تفسیر المعانی
 الحمد لله القاب است و سلم صاحب الصحیح چون نزد او می برآمد میگفت بگذار تا بوسه بدم دو پاس ترا
 یا کتب الحدیث یا استاذ الاستاذین یا سید الخلدین و نیز می میگفت ندیم من است او
 و گردانیده است خدای تعالی او را ازین دین امت و بعضی از علما در شان او گفته اند که وی آیت
 الا آیات الکی است که بر وی زمین می رود و تفصیل در مقدمه مشکوٰۃ و بخاری بنامش که گویست در انجا
 باید دید و ترویج است که زبته در نماز و روز و هر چه بقد زبته او را نیش زد و نماز را قطع ننمود و رحمت الله
 علیه رحمة واسعة کما یکتب الکلم من مقدسات المکتوٰۃ و در ذکر قصه وفات بخاری آورده اند
 که محمد بن اسماعیل بخاری چون از طلب علوم و رحلت بلاد و ملازمت مشایخ فاضل شد و به بخارا که وطن
 و مولد او بود باز گشت اهل بخارا تعظیم و تکریم و احترام او نموده یک فرسخ برای او استقبال کردند و
 قباب و حجام در آن یک فرسخ برای او زدند و در راه هم مدح و ثناء بر وی می شنیدند پس بعد از بخارا

فیضیه بخاری

و بیشتر در احادیث و افاده علوم اشتغال داشت بعضی از اصحاب غرض و حد حاکم بخارا را بران
داشتند که بخاری راست عاقد کند که صحیح جامع خود و تاریخ کبیر را بیاورد تا سالع آن دو کتاب از تو نمایم
امام بخاری در فرستادن او را گفت من خواستگاری نام علم را دمی برم آنرا بدر سرای مردم اگر او را حاجت
همست بچیز از علم باید که نزد من حاضر شود در مسجد من یاد سرای من و علم را بشنود و رواحتی آنکه
اولی بخارا است عاقد از بخاری که مجلس خاص با اولاد و معین سازد که در آن مجلس خیر ایشان نباشد
اسماعیل حدیث خود نماید بخاری در جواب گفته فرستاد که من نمیتوانم که قوی را دون قوی بسامع حدیث مخصوص
سازم پس این امر سبب وحشت شد میان بخاری و حاکم بخارا و مخبر آن شد که حاکم مذکور امر داد که محمد
بن اسحاق از بخارا بیرون رود بخاری هزار بله بیرون آمد ولیکن چون وقت در رسید به
وبه سبب اوقات اورا التوشش دادند بر والی بخارا و جمعی از اعیان آن بلده که با وی درین امر اتفاق
نموده بودند دعای بدر گوشت **اللَّهُمَّ كْرِهُهُمْ مَا قَصَدُوا فِيهِ فِي أَنْفُسِهِمْ وَأَكْثَرُهُمْ أَهْلَهُمْ**
خداوند انهای ایشان را جزای آنچه قصد کرده اند مرا بدان اهل ایشان و اهل واطلا دیشان حق تعالی
دعای او را در شان آن جماعت قبول گرد مآه ازین امر نگذشته بود که از دار الخلافه سلطان بعزل الی
بخارا فرمان نازل شد بانکه او را برادر از گوش ماده نشانند و گردشگر دانند و نما میگویند که سزا
بدکاری وی این ست و در زندان حبس کردند تا بمردگان جمعی از اعیان که با وی موافقت کرده بودند
هر یک ببلائی گرفتار شد که ماده عبرت خلایق گردید فی الجمله چون بخاری از بخارا بیرون رفت این
خیبر بمرقنه رسید لعل مرقنه مکتوبه با نوشته تند وازی است عاقد و ندیکه میرفتند آید بخاری بجانب
سمرقند توجه نمود چون بقریه خرنگ رسید که نزدیک سمرقند است معلومی شد که الهالی آن بلده در
بودن وی در اغما بهم اختلافی دارند در آن قریه توقف کرد تا به مدینه که امر هر چه قرار باشد از ملاحظه
اختلاف خلایق و اختلاف ایشان و خوف وقوع در فتنه ایشان طول دل تنگ شده مخبر به بن گزید که
بعد از نماز تهنیت دست و پا برداشت و گفت **أَللّٰهُمَّ ذَاكَ ضَائِقٌ عَلَى السُّلَاحِ وَجِدَتْ فَأَقْبَضْنِي إِلَيْكَ**
خداوند تنگ مزین بر من بالاین فراخی که پیدا میشود از راه زخمی خوردنش پس دهان ماه پاهایا باز شد بعد
شصت و دو سالگی ذات یافت بود ولادت بخاری در هجرت بخارا ناخواسته و در میان شهر زمزم اشوال ۱۳۰ سنه ۲۵۶ هجری
هجری ۸۶۴ میلادی بخارا بود وفات وی در شب شنبه ۲۷ شوال ۲۵۶ سنه ۸۶۹ هجری ۱۴۷۶ میلادی بود و وی در

مستجاب الدعوات تا آنکه بارها میگفت خداوند اعمای مرا همه در دنیا مستجاب گردان و جیب برای آخرت
 بکار برد و مادرش نیز مستجاب الدعوات بود تا آنکه بخاری را در حضور من خود نابینا گشت و اهل از دست
 و عجز آمدند و وی را در گاه حق تعالی توجیه آورده دعا کرد ابراهیم علیه السلام را در خواب دید که با او
 میگفت حق سبحان و تعالی بصر سپهر را باور گردانید بسبب کثرت دعا و بجای تو پس وی در صبح
 آن بینا برخاست فی الحال خطیب بغدادی بسند خویش از عبد الواحط را وی نقل میکند که گفت
 پیغمبر را صلوات الله علیه سلم در خواب دیدم که با جمعی از اصحاب استاده بودند و انتظار میکشیدند سلام
 کردم و آنحضرت صلی الله علیه و سلم جواب سلام من باز داد و گفتم یا رسول الله سبب توقف شما درین موضع
 چیست فرمود آنحضرت **بِئْسَ مَا لَنَا مِنْ رَحْمَةٍ** بعد از چند روز خبر فوت بخاری رسید اچنان تفحص نمودم
 از وقت و قاتلش همان ساعت بود که من در واقعه دیده بودم پیغمبر را صلوات الله علیه آورد و سلم نقل است
 که چون دیدار دفن کردند راحه طیبیه مشک از قبر او میدید و این راحه در تنه از خاک است او را شمام
 میکردند و مردم بزیارت او می آمدند و از خاک تربت وی تبرک می بردند چنانکه خاک تبرک او پیدا شد
 پس مردم پنجه از چوب بر سر تربت او ترتیب دادند بعد از آن مردم خاک ماحول پنجه وی می بردند
 و همان راحه می شنیدند و نامدهای میان راحه باقی بود **ه** هر جا که تو بگذری و برداری پله

کل روید و لاله روید اندر ته و **رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْكَ وَ عَنِ أَهْلِ بَيْتِكَ وَ عَنِ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَ عَنِ أَهْلِ بَيْتِ عَلِيٍّ**

<p>حکایت (۳۰) ه</p>	<p>چو عظم معظم شده در جهان</p>	<p>بین نبی بود برق جهان</p>
<p>بر آنجا که برق جهان بود</p>	<p>ز ظلمت نماند نشانی در آن</p>	<p>در مناقب کردی و قادی طریقی</p>

آورده که بعد از اختلاف با همی هر دو کتاب باحصل آن اینک باره قتاده صاحب انفسیه در کوفه درآمد
 چون مردم بروی جمع گشتند فرمود که سوال کنید از من از مسائل فقه امام اعظم نیز حاضر بود و وی فرمود
 که در زن مفقود اگر چه میگوئی فرمود که قول حضرت عمر رضو آن اینک انتظار چهار سال کشید و بعد از آن
 عدت و فوات گذرانیده با هر که خواهد نکاح کند امام رضا پرسید که چون از شوهر ثانی ولادت کرد پسر شوهر
 آن زن درآمد وزن را گفت ای زانیه نکاح با دیگر کسی کردی و من شوهر تو بودم و شوهر ثانی وی نیز گفت
 که ای زانیه نکاح خود با من نمودی و حال آنکه ترا شوهر بود و درین صورت که امام کیسه لعان کند و بکدام
 یکی حد قصود واجب گردد و اولاد کدام یکی را باشد قتاده از غشیش متفکر ماند پسر پسر نکاح را

حکایت ۳۰ از امام رضا

سید زبایان

وقوع یافته است ابو حنیفه در فرموده و لیکن نشود لب لک قبل نزوله قتاده بن فضاله در آمد فرمود
 بخیر من جواب خواجه را و قد نبیه بانکه اگر نه از من ناستم گردانند در صورت عدم اقامت پیشه اگر
 و ششم دینده شوهر زن باشد زن و شوی با هم همان کنند چنانچه در کتاب فقه مصداق و مفصل آنست
 و اگر اجنبی باشد بوی حد فقه جاری گردد و همین حکایت را در حدیث بحسان بن علی و سید زبایان
 از تاریخ بغدادی چنین ذکر کرده و فقیه قتاده تابعی در کوفه در آمد گفت هر که مسائل حلال و حرام با از
 من پرسیده باب آن خواهم گفت ابو حنیفه از من پرسید که چه میگوئی در یک ارامی خود تا چند سال
 غائب گشت پسر خیر مروت وی بزنی وی رسید چنانچه زنی را برگردی و من حاصل گشته با که عذر
 نکاح فرست و اولاد را از او پس از آن همان شوهر سابق وی در آمد و از اولاد زن انکار نمود که از من
 نیست و شوهر ثانی دعوی آن اولاد نمود که از من است درین صورت ایام هر یک ازین هر دو شوهر آن
 زن را قذف داد و یا تنها شوهری که از اولاد انکار آورده بود پسر ابو حنیفه با بحلیسان خود فرمود اگر
 از اوست خود درین مسأله گفتگو نماید هر آینه خطائی کرده باشد و اگر حدیثی را بیان نماید هر آینه دروغی
 گفته باشد بعد از آن تا قیامت قناده در پرسید ایابین مسأله را و قناده است گفتند نه گفت چرا از چیزی
 می پرسید که تا حال نشده ابو حنیفه گفت ان العلماء یستعملون لب لک و یخبرون من قبل
 نزوله لیغیر قوا الذخول فیهم و یخبرون قناده در گفت بگذارید این را و پرسید از آن تفسیر آن
 ابو حنیفه در پرسید کیست آنکه در وی علم کتاب بود و حیث قال الله تعالی قال لک فی عندک و علم من کتاب
 انک انیک فی قبل ان ترث لک الیک طر فک که نزول این آیت در قصه حضرت سلیمان است و فقیه
 بانی تحت آوردن بطیقس از شام تا این بجایان بارگاه فرمود و قناده گفت آصف بن برخیا که تسلیمان
 علیه السلام که وی اسم عظم نیز سید است ابو حنیفه پرسید ای سلیمان علیه السلام نیز از ما سید است گفت
 نه ابو حنیفه در پرسید آیا جابر است اینکه باشد در زمان نبی کسیکه اعظم از نبی باشد گفت نه پسر گفت بخدا
 که از تفسیر چیزی به شما سخن ارم گفت پرسید از من چیزی که علماء در آن با هم اختلاف می باشد ابو حنیفه در
 از وی پرسید آیا از من نباشی قناده گفت سید دارم ابو حنیفه در از وی پرسید چرا چنین میگوئی که سید
 سید ارم را نام تو منی حقا میگوئی گفت لقوله تعالی و الذی اضع ان یتغیر فی خطیبتی یوم
 الذین یعنی درین آیت اضع ان یتغیر فی لایة فرمود و قناده گفت ابو حنیفه در گفت چرا منقول

اولاً بسم نایب الصلوة والسلام علی برون تعقید از شک و شبهه میگوئی و شکی نیست حق تعالی اورا فرموده و آنرا نمونین
 قال بلی و لیکن کیستین قلین پس برخواست قناده در حال غضب و ملت نمود که بجزین باشما سخن
 نخواهم گفت **چنین بشنازد علم آن شیخ شریع** اگر او بخواهد اصل است و دیگر جریح **آری** که بخواهد
 متعین در پندمان و محول دانایان از دانش خود مقابل خود را چنین اسکات میدهند لطیفه بارے
 عالم تر ساینی پادری بر سر جمیع ازاله اسلام در بزرگی عیسی علیه السلام بر محمد علیه الصلوة والسلام میگفت کسیکه
 در زمین میباشد او را با شخصی که بالاتفاق بالای چهارم آسمان است چه نسبت میباشد و خود اخصان نمایند
 در کسیکه زبستی است با شخصی که در بلندی میباشد که با هم چه تفاوت میدارند از شنیدنش همه متعجب
 سرگون گشته متحیر ماندند که مردی سبز و فروش مسلمان تر از و سنگ تر از و هر دو در دستها گرفته در
 مقابل پادری مذکور بیامد و تر از و را با پلهای خالی پیش وی راست کرد و پرسید که در پلهای
 این تر از و با هم برابر است یا یکی را بر دیگری فضیلتی است چونکه بود و گفتن از وی غالی با هم مساوی
 بودند گفت با هم برابر اند بعد از آن در یک پله از آن تر از و سنگ را نهاده و آن دیگر پله اخالی گذاشته
 باز از پادری موصوف پرسید که اکنون نیز چیزی خواهی گفت که فضیلت و گران و زنی ازین هر دو
 پله کدام یکی راست گفت بله آنکه بر پستی است گران و زن است انا آنچه به بلندی است که سبک
 سنگ است گفت از اینجا تر لازم است که فرق مراتب میان هر دو انبیای اول العزم علیه الصلوة والسلام
 معلوم نمائی که ازین هر دو گران و زنی که راست و یکی از شعرا میهند مضمون سابق چنین ساخته **چون**
 کیون فلک پر گئی عیسی متعجبان هوتا ہی **آپ کیون نیچے رہے کیا کیا گمان ہوتا ہی**
 گھل گئی فضل الہی سے حقیقت ساری **پلہ جھکتا ہی وہی جو کہ گران ہوتا ہی**

و حضرت خاقانی قدس سرہ السامی در تحفة العرّاقین این دو سوسہ فاصدہ را بچند وجہ رد کرده
وجہ اول آن از بسکی فلک نشین است احمد بحق است شہاد دنیا
 و ان ہست بلند جاچہ بود است **خاکش ز چہارم آسمان بہ**
 دین بہر کمال در زمین است **وجہ دوم** اگر صورت چای این فرد است
 در قصر شہان جو بنگری بہر **وجہ سوم** یک جوہر سپاسان بل کہم

از صفات ملک است قلندار و دینی و یار شده بکلی دفعه الله الکیه و با جماع است نصیحت نام خواص
بشر است بر خواص مال یعنی انبیای بنی آدم فضل نماز کل فرشتگان مقرب پس همچنین از بنی صفات
ملکی حضرت عیسی را بر آنحضرت صلی الله علیه و آله چه فضیله میسر گردد و در نزد محققین آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم را با آن
رفتن بعالم بالا بعد وفات رسیده بود مگر آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم بحال است ضعیف خود رحم فرموده
که اگر من در میان ایشان میباشم شاید که ایشان بسبب نافرمانیها از تنگه و غضب الهی محفوظ مانند
و همچنان شد و نیز المکره مع من أحب خود مشورت حکایت (۳۱) ۵

از حسن عقل گریابی نشانان بدینا و بدین یابی امانی و کاتبان و انظار آورده که بایه امام
ابو حنیفه در راه حج محتاج آب گشت و اراعرابی مشکیزه آب قیمت طلبید اعرابی از فروخت آب نکار
نمود تا آنکه بران مقدار آب مبلغ پنج درم بگیرد و فروشد امام بعد از گرفتن آب از آن اعرابی پرسید
که سوبق را میخوری گفت بلی امام سوبق را پیش وی نهاد و هر قدر که خواهرش دس بود از آن
سوبق خورد و شنگی بر دس غالب آمده آب را از امام در طلبید امام آب او را نه بخشید چه که ۵

در خاک ریختن در و زیور در ریختن پاتکان در ریختن بود لطف و مروتی

تا آنکه آن اعرابی یک شربت آب قیمت پنج درم از امام باز خرید ۵ اگر زمین را با آسمان دوری

نزد بندت زیاده از روزی ما اصدق قوله علیه السلام من حذر اخیره فقد وقع قیسه
آنانکه بدل رحم ندارند بکس یاری زد دیگران نیابند از پس لطیفه عجبی و انانی است آنچه درجا

گفته شده است مثنوی سوالی کرد مستور از جامی اگر ای طای من باشی خدای

یک که بهریت آدم سرشتند محب و یا بکه آمیز کردند جواب مولانا جامی رحه الله

اگر آن گل بکه آمیز بود ۵ حکایت (۳۲) ۵

بعلم و عمل هم بدانش مترگ از فضل خدا مرگ و بزرگ از تقاسیم مثل کبر و کثان مد ارک

در سوره نمل تحت آیت حقی اذ اتوا علی وادع الیهم لعلهم ۵ که باره فتاده مانی در کوفه در آه و گداز

گفته گردی مردم برای دریافت مسائل و در فرموده و پرسید از هر چه بخواهید و ابو حنیفه در آن ایام عمر
مردم نکرد و رض صاحب قصیده بود ابو حنیفه گفت که از فتاده پرسید که نه سلیمان علیه السلام که کرد
پس نوشت و لبه از پرسیدن مردم فتاده در آن متخلو ساکت ماند که ابو حنیفه گفت که از آن غله مؤثر است بود

نقد: حدیث ۳۱ از امام

حدیث ۳۲ از امام

هر دو آمده است ^۱لغات معنی تاریک کردن شب و روشن کردن هر دو آنست یعنی اصلاح بین
الناس و انصار هر دو ^۲لغات معنی تاریکی و روشنی است ^۳الرجاء معنی امید و خوب هر دو
التعجب ^۴معنی خواب و بختیالی هر دو ^۵التعجب ^۶معنی ناز غاننده و رشب و نیز نام التعجب
معنی ریح طیبه و کبریه هر دو ^۷الاستیلا ^۸معنی اخفاء اظهار هر دو ^۹الحیثی ^{۱۰}معنی کتمان و اظهار
هر دو ^{۱۱}الاستیلا ^{۱۲}معنی خرد و فروخت هر دو ^{۱۳}الاکرد ^{۱۴}معنی قوت و ضعف هر دو ^{۱۵}الظفر ^{۱۶}معنی
فرج و حزن هر دو ^{۱۷}الترغیر ^{۱۸}القول ^{۱۹}معنی قاتل ^{۲۰}الغسل ^{۲۱}معنی غریب ^{۲۲}هر دو ^{۲۳}الغسل
معنی زمین مرتفع و زمین پست هر دو ^{۲۴}الزود ^{۲۵}آمن و رفتن هر دو ^{۲۶}الکفر ^{۲۷}معنی ریح و کلیل ^{۲۸}طیب
معنی که از بدوی غیر و التیلیل ^{۲۹}معنی کبر و صغیر هر دو ^{۳۰}التعجب ^{۳۱}معنی رطب اشیا و زمین با بر کن
و معنی فرج و الغریبه ^{۳۲}عشش ^{۳۳}اللیل ^{۳۴}معنی آقبل و آتبر ^{۳۵}آفتح ^{۳۶}معنی برداشت ^{۳۷}سرا و غیر
معنی فرو بردن و آردن ^{۳۸}معنی خلط و قدیم هر دو ^{۳۹}فوق ^{۴۰}معنی فوق و معنی دوان هر دو و کلیل
معنی آقبل و آتبر ای پیش آمد و پس رفت ^{۴۱}التقاب ^{۴۲}معنی ماضی و ماضی هر دو ^{۴۳}الیت ^{۴۴}معنی
قوت و ضعف هر دو ^{۴۵}التعجب ^{۴۶}معنی غنی و فقیر هر دو ^{۴۷}التعجب ^{۴۸}معنی از هم طلب کننده
و از هم طلب کرده شده هر دو ^{۴۹}التعجب ^{۵۰}معنی قوی و ضعیف هر دو ^{۵۱}التعجب ^{۵۲}معنی سخاوت
هر دو ^{۵۳}التعجب ^{۵۴}معنی قریب و بعید هر دو ^{۵۵}الاستیلا ^{۵۶}معنی ازال و اشارت هر دو ^{۵۷}التعجب
معنی قلیل و کثیر هر دو ^{۵۸}التعجب ^{۵۹}معنی جدید و خلق ^{۶۰}معنی کسبه هر دو ^{۶۱}التعجب ^{۶۲}معنی غنی
و المستغنی ^{۶۳}هر دو و غیر ذلک ^{۶۴}فاحفظه ^{۶۵}الکامل ^{۶۶}من ^{۶۷}الکامل ^{۶۸}من ^{۶۹}الکامل ^{۷۰}من ^{۷۱}الکامل ^{۷۲}من ^{۷۳}الکامل ^{۷۴}من ^{۷۵}الکامل ^{۷۶}من ^{۷۷}الکامل ^{۷۸}من ^{۷۹}الکامل ^{۸۰}من ^{۸۱}الکامل ^{۸۲}من ^{۸۳}الکامل ^{۸۴}من ^{۸۵}الکامل ^{۸۶}من ^{۸۷}الکامل ^{۸۸}من ^{۸۹}الکامل ^{۹۰}من ^{۹۱}الکامل ^{۹۲}من ^{۹۳}الکامل ^{۹۴}من ^{۹۵}الکامل ^{۹۶}من ^{۹۷}الکامل ^{۹۸}من ^{۹۹}الکامل ^{۱۰۰}من

تجاری که بکتابت زنت و خط نوشت ^۱بفرزه ^۲مسأله ^۳آموزه ^۴درس شد ^۵ملک شاه و اظهار حکایات ^۶ملک
و فتاوی غلبه ^۷که گوشت و نیز علامه کفوی از خطیب غار زمی نقل کرده که کعب دوم یعنی پادشاه آغا
که نصرانی بود بسوی خلیفه منصور در بغداد قاصد خود را با مال بسیار فرستاد و بین غرض که از علای
اهل اسلام آنجا سه مسائل را (بلکه چهار سائل را چنانچه می آید) دریافت نماید اگر جواب مسائل
مقصوده را ارجا بهای متغیر گویند این همه سوال بذل ایشان بایکدو و اگر از جواب عاجز آیند
پس از همه مسلمانان خراج را بایک طلبید و اگر از خراج و اهل انکار آرد بدین عیسوی گرایند
و دین اسلام را باز گذارند قاصد مذکور چون بپیدا رسید از علماء سوال مسائل خود نمود و از یکس

دیگمال رفت دی روزی چرا که در هر موم کسی دیگر بپای از وی رفته چنان بود که ایشان بخت گرفتن توانستی
و حَمْدُ اللَّهِ عَلَيْهِ رَحْمَةً وَاسِعَةً حق این است که در هر جا و همه محل غیر خود اودین و جلدی را در میان
مسلمین بود و آنحضرت آن تَحْوِی مروان آنکه کار را بر سر خود گیرند آنکه بر خود بارش کشیدند
نیتوانند وزن کوه را بر دیگران کتراز پر گس دانند - لطیفه روزی شاعری تقصیری کرد باو خواه جلالا
فرمود که در بروی من ادا کنش لرزه بر اندام شاعر افتاد - ندیدی ادا گفت این چه ناموی و بجزی است
مروان گاهی این چنین نمی ترسند شاعر گفت چرا که من نامردم اگر تو مردی بیا و بجای من بنشین بمن برخیزم
از خضیه نفس رنگ رویش بر بخت دیگمال پوشیده از بادشاه گرفت باو خواهر این لطیفه بپسید و خندید
و تقصیر او معاف فرمود - **حکایت (۳۸) ه** بدگرش گری خواهی لطافت

حکایت مین پس دیگر حکایت در تو لایات علامه شیخ ابو شهاب الدین قلیوبی و نیز فیض الحسن
آورده و مطالع قاری در شرح فقه اکبر ذکر کرده که باری گروهی از دهر به بقصد قتل ابو حنیفه رفته بودند و در
درآمد دهر به آنکه جازا بفرار از وجود صانع حقیقه محض از تأخیر زمانه موجودی بپنداند تا او را بپایین
خواهد بود و از قیامت و حساب همه را منکر میباشند امام ایشان را فرمود که بجای خود باشید تا آنکه همدان
باشما بحث نمایم آنکه هر چه که میخواهید بکنید نگاه فرمود چه میگویند و حق آن گفتی که پرست از اسباب
و متاع و در میان دریا یک پر طلالم است بعد ازین صورتیکه آنرا میباید بدون وجود طبع و مدبر کشتی میبود
و از مقامات خوف و شکستن و طوفان شدن با امن تمام جاری میگردد آیا این امر ممکن است گفت این
محمل است امام رفته فرموده تنبیه من تدبیر یک کشتی بفرار از مدبران ممکن نیست پس حال حسن و نیا و
آسمانها و زمینها با وجود تنبیه اطراف و اختلاف احوال و تغییر اعمال و افعال آنها بدون صانع حکیم و
مدبر حکیم چگونه جاگز عقل سلیم و حکمت مستقیم گردد پس ایشان همه متوجه او شدند که قدماهای ادرامی بوسیدند
ماز اعتقاد فاسد خود توبه نمودند و از خطای فاحش خود برگشتند بمرت امام ابو حنیفه رضی
بنحین است آنچه از علی کرم الله وجهه نقل میکنند که باری برای آنان بعلت میرفت طبعی و دهری در راه
باوی گفتگو نمود که ای علی رفته این بعلت برای چیست فرمود برای ادا ای نماز گفت نماز برای چه میگویی
فرمود برای اشتغال حکم حق عزوجل گفت ترا لازم که از پیشتر ذرات حق تعالی را ثابت نمایی آنگاه ایتاج
او وی کنی فرمود که انجام کار ما تو چیست گفت بر مومن نمود بعد از مومن اگر آنچه تو میگوئی راست گردد

مسلمانی روزی در میان کلمات امام رضا

بنحین روزی در میان کلمات امام رضا

که تا چه مقدار لعنت بر تو مبارک و صوفی گفت چگونه فرمود زیرا که درین باب اراده خدا و رضای تو و نیز استخوان
 تو بود صوفی پرسید آیا دین کار اراده خدا بود و فرمود بلی ولیکن بسبب کدورت دل تو و ریت تو بر من پیداشت
 و اراده تو بران درست و مضبوط گشت و تو بران نیت بد و عزم قبیح کوشش نمودی از خندشش صوفی
 خاموش ماند تنبیه اگر اراده خدا نیت مرد با هم موافق نشوند پس آن کار یعنی باختیار بدون اضطرار و
 عمل آید و اگر این مرد با هم موافق نشوند پس آن کار بطور غمی آید پس بنده بسبب اراده ما خود یا ما جور
 می باشد چه بیشتر از طرف وی کوشش و تنرم می باشد بلکه با برای درستی امور خود و عاقلتر میکند تا فهم
 اعلیایه جانی مدعی تصوف دین زمانه که معاند علمای استحقاق شریف میبودند و یکی از سادات
 که از اهل فضلای زمان ماست در آمد و گفت که در حق شما خواهی دیدم ام که بیان آن شایان حال نیست
 اگر بغرض هدایت اگر اجازت باشد بگویم فرمود بلی بفرمای گفت ترا در خواب خود بصورت سخوک دیده ام
 از حاضران هر که شنید سخت رنجید مگر آن عالم بخندید و فرمود راست گفتی همچنین است که تو دیدی مگر خوب
 قولی نبی صلی الله علیه و سلم آن صورت تو بود که در من مشاهده کرده و من محض برای ما بنده صحت تو
 بر تو آئینه گشته ام چنانچه صحابه رضی الله عنهم نسبت بذات پاک آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون ازین قیل چیزی
 عرض کردند بی همین جواب خندیدی چنانچه لایق نیست گفت

<p>دید احمد را ابو جمل او گفت راست گفتی گریه کار افتراست گفت احمد راست گفتی ای عزیز راست گو گفتی دو ضد گونا چو هر که آئینه باشد پیش تو بنزدیک مردان اسرار سخن</p>	<p>گفت احمد مراد که راست است نه دشمنی نه ز غریبی خوش بناب حاضران گفتند ای صدرا لودا هر که آئینه باشد پیش تو بنزدیک مردان اسرار سخن</p>	<p>دشت نقشی که نبی تمام شکفت دید صد نقش گفت ای آفتاب ای ریمده تو ندانای نه چیز گفت من آئینه ام مصقول دست زشت و خوبی خویش می بیند و درو</p>
--	--	--

حکایت (۴۱)

در خیرات الحسان آورده که مردی غریب زنی داشت نادرا الحسین
 فاکتة الجمال در کوه در آمد پس یکی از اهل کوه بران ضعیفه شد و دعوی کرد که این زن من است که
 از من گریخته با این مسافر آئینه است آن مرد مسافر از انبات محل خود مابین صورت واقع را با جو ضعیفه
 عرض کرد پس بد ضعیفه با فاضلی این ای بی دماغی انهم بسوی خیامگاه آمد و مسافر رفت همچنین آن غیر حکم کرد که نزدیک
 آن مرد مسافر برید پس مگان آن مرد بران زنان شور و شغب برداشتند پس تمام زن را

بنا

عذر و خطاب بدین صوفی را نام عالمی را

عذر و خطاب بدین صوفی را نام عالمی را

حکایت (۴۱) امام زمان (عج) تا حق بران غیر

حکم درآمدن بران مرد و نمودن جلد مگان گرد اگر آن زن چایلو سیاه میکردند از مشاهده این حال ابوحنیفه
فرمود که حق ظاهر گشت پس آن زن نیز اقرار نمود و نظیر این واقعه بعینه آن است که از علمای مذرب
ابوحنیفه رض منقول است که در تنبیه غلوت نمود مردی باز و حیه خود را بلیکه سگ آن مرد و نیز راوی بود این غلوت
صحیح است و صدق یعنی کابین آن زن بروی شوکر گشت و اگر سگ آن زن در آن حالت موجود
باشد کابین شوکر گردد و انتی ماقال علامه ابن حجر رضی فی حیات الحیوان و میر می بدو بحث کلب حکایات
زنگین و عجیب ذکر کرده که بخوبی تصدیق قول ابوحنیفه رض نمایند بر حال برای درستی این چنین مشغوب و
مکسوس کارهای اهل زمانه فکر صائب حکام عادل و صاحبان رای مستقیم بر ضرورت است - لطیفه
سید نعمت الله در کتاب زهر الریح می آید که روزی کثیرک ابو العینا از وی به تنگ آمده سوگند می خورد
که بار دیگر در عمر خود صورتش نخواهم دید اگر چه وی ملک من است گفتم چرا گفت ما ستیدی ابنته
یو اقصی من قیام و یصی قاعدا و یشتقی یو اکرک و یلجی فی الفراعنه و یصوم الحنین
و لا تنین و یفطر فی رمضان و یصلی الضحی و یترک الضحی یعنی جمیع اینها را من در قیام میکنم
و نماز شب را میگذرانم و در شام میخوابم و اعراب و فصاحت و قرآن را با غلطی و غیر فصیح
میخوانم و پنجشنبه و دو شنبه روزه میدارم و در همه ماه رمضان مظهر و روزه نادرده میباشد و نماز
چاشت را بجای می آورم و نماز صبح را نمیگذارد از شنیدنش گفتم که حق تعالی این چنین مردم را در میان ما
زایده نکند و ازین قبیل جمله امور ابو العینا تا مینا برعکس بودند چنانچه در تذکره وی آورده که باری بزرگوار
دو صد و چهل و شش متوکل خلیفه عباسی از بغداد در قصر جعفری در مکانی که تو تعمیرش کرده بودی
نمود ابو العینا حکم نمود که تعریف این مکان تو تعمیر کرده من بنا ابو العینا تا مینا گفت شعر
اَلنَّاسُ بَنُوا الدَّارَ فِي الدُّنْيَا | فَاَنْتَ بَنَيْتَ الدُّنْيَا فِي لَهْ اِه | یعنی تمام مردم در دنیا دار را آلود میکنند
بجز از شما که شما تمام دنیا را درین دار آلود ساختید باری سبحان بن سله مالی ابیت المال معتز باد خلیفه
عباسی ماه ذی القعدة ۲۴۵ هجری شمس نمود برای تحقیقات مقدمه ویرانموی بن عبداللہ اصفهانی حواله
نمود که بعد از اخذ مال مسوقه منرا ابو اجمی دهند خراج حکم به خراج مجرم رسیده بجائی رو پوشش شده
گرفت چون خبر فرار وی بخلیفه معتز رسید و در بعضی از اعیان دولت اند ابو العینا بر سید که خبر
خبر از فرار گاه خراج مجرم با خود اداری فی الفور در جواب خلیفه گفت فَوَكَرْتُ مَوْسَى فَقَضَى عَلَيْهِ

نقد در امور مشغوبه ابو العینا

حکایت ۴۲ - از امام زمان

یعنی موسی چنان طپانچه‌اش نزد کاروی تمام کرد و بگلک عدم او را رسانید از شنیدن این ماجرا موسی صغلی
از ابو العین کمال ریخید و خفا گرفت روز دیگر چون موسی صغلی را با ابو العین اتفاق ملاقات کرد کلمات خشونت آمیز و بی
گفت داد و از رسانید ابو العین او را جوابش گفت **أَتَيْتُكَ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسَ الْأَمْسِ بَعْنِي أَمُوفَ**
اراده قتل من نیز میداری چنانچه موسی روز جان دیگر را بقتل رسانیدی و خوش ریخی **حکایت (۴۲)**

۵ یا بشنوز نفعه و برای التور که باشد چشم دل را کحل جوهر در شرح الیاس و رجبت طلاق صحیح در کمال

فیات امام اعظم رحمه الله که توضیح آن از حاشی و غیره آنکه امام زفر فرموده ابتدا را مانند غایب نزد دنیا داخل نمی نماید
بمکان امام اعظم رحمه الله که تنها غایب را خارج از دنیا میدارند ابتدا را پس امام زفر فرموده در دست دل خود میگردد که اگر مانع
مشتري را گوید **فَتُفْتَحُ مِنْ هَذَا الْحَاظِ إِلَى ذَلِكَ الْحَاظِ** پس بالاتفاق هر دو حاکم که یکی
ایتیاست و دیگری غایب داخل در مبیع نمیشوند همین قول متفق علیه درین ماده خاص موجب اقبات مدعیان
من است و عموم پس بنا برین اگر کسی زوجه خود را گفت که ترا طلاق است از یک طلاق تاد و نزد زفر فرمود
بیج واقع نشود که در صورت ابتدا او غایب موجود است بشرط وجود دنیا و اگر گفت که ترا طلاق است از یک طلاق
تا سه مرتبه صورت نزد وی یک طلاق واقع میشود و همچنین است زبیه وی اگر کسی کلام سابق را
بین الفاظ ادا نمود ترا طلاق است از میان یک طلاق تاد و درین صورت بیج واقع نمیشود و اگر چنین گفت ترا
طلاق است از میان یک طلاق تا سه مرتبه صورت یک طلاق واقع میشود و ابو حنیفه رحمه الله میفرماید
که از مثل اینچنین کلام اکثر از یک و کمتر از یک میسرند یعنی که مراد قائل بدان از ابتدای کلام تا آنکه میباشند
مگر که تا انتهای عدد که فایده این کلام واقع شده نرسد و از آن بعد کمتر باشد پس در جمله اول یک طلاق
میشود چرا که در آن جمله مرتبه ثالث که فارق باشد میان ابتدا و انتها واقع نیست پس با ضرورتی که از ابتدا
و کمتر از انتها گفتا فایده آن یک طلاق است و در فقره ثانی دو طلاق واقع میشود چنانچه ظاهر است
لَوْ جُودَ الْفَصْلُ بَيْنَ الْأَيْتِ كَذَا وَالْآيَةِ كَذَا چونکه این را دانستی پس بدانکه در عتایه و شرح الیاس
لطیفه آورده که حاصلش اینست که در ابو حنیفه رحمه الله امام زفر فرموده گفت **مَا أَقُولُ قِيَمْتُ قَالُوا لَا مَرَأَتِكَ**
أَنْتَ طَالِقٌ مَا بَيْنَ وَاحِدَةٍ إِلَى ثَلَاثٍ زفر فرموده گفت یک طلاق مطلقه میگردد باز ابو حنیفه رحمه الله فرمود
که عتایه میباشند زفر فرموده گفت **مَا بَيْنَ مَرَأَتَيْنِ إِلَى سَبْعِينَ** امام زفر فرموده گفت بموجب قاعده آنکه
ابتداء کلام که سنین است و قاعده کلام که آن **فَاثْرَ سَبْعِينَ** است چون از دنیا غایب فایده عموم قاعده میماند

طریق از این ایلی با شاهی که هم سفر بودند

در علم مال را

ساده که بداند یک پندارند که بداند یک پندارند

حکایت ۴۳ - از امام رضا

فَقَعِدَ زُحْرُودَ وَرَجَعَ كَذَا قَوْلَ خُودِ بَطْنِ قَوْلِ إِمَامِهِ - لطیفه در تذکره ابن ابی لیلی تاضی گویند
 آورده که باری در سفر بگذشتی همراه شد و مقامی آن شاهی از مردی چند عدد انار ظلم و جبر گرفت قدیمی
 راه رفته فیزی به پیش وی آمد و آنجا آمد بوی و ادان کار وی تعجب کرده از وی پرسید که ای مرد خدا این
 چه جرات و دلیری است که بر مال بیگانه میکنی از بی ظلم گرفتن و بدگیری بدون ضرورت بخوشی خاطر این
 گفت مَنْ جَعَلَكَ بِالْحَسَنَةِ فَكُلْهُ عَشْرًا مِثْلَهَا وَمَنْ جَعَلَكَ بِالْبُشْرَةِ فَكُلْهُ عَشْرًا مِثْلَهَا
 در حقیقت که من ظلم کردم و مال بیگانه گرفته بدگیری و ادم مگر عرض ظلم هر یک من است و بدل نمی ده چند آن
 سستی گفته ام پس از ده گونه نواب خود کی بخصم جواب کنم و نه حصه دیگر فضل نزد من می ماند انتهی گویم
 از اینجا است آنچه گفته شد که حَلَّكَ مَنْ غَلَبَ أَحَدًا عَشْرًا نَكَبًا وَتَسَاوَى حَسَنَاتُهُ بِجُودِي
 بخیر بود از آنچه اخضر صلی الله علیه و سلم در احادیث صحیح فرموده لَا تَقْبَلُ اللَّهُ إِلَّا الطَّيِّبَ که حق تعالی
 بغیر از مال طلال و پاک قبول نمیفرماید و با اتفاق علمای ثابت است که اگر کسی حرام قطعی در راه بیت نواب در راه
 خدا صحت کند که فرمود آرمی اگر نزد کسی مال حرام چه گوید برای شخصی و مساگر و کس نمیدانند مالک
 خود واپس کند و در نه بیت برات و صد در بیان فقر صحت نایند بنیت نواب چنانچه در کتب تفصیل
 مذکور است و در آخر بفرموده بارک سوم است قَالَ اللَّهُ تَعَالَى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ
 مَا كُنْتُمْ بَشْرًا لَكُم فَرُودَ قَمَّا اتَّقَوْهُ حَقَّ اتَّقَاتِهِمْ أَفَنَدَّ زُكْرُوتُنَّ تَلَّ بِحَرَاتِ اللَّهِ يَحْكُمُكُمْ
 وَتَمَّا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَادٍ پس بعضی از ظالمان آنکه مال حرام را در راه خدا صحت نایند و غرض است

از سمرقند بود پندارم	مر که خر قد بود در همچون	برای آن من فطرتی که ما گفتم
حکایت (۴۳) به	کامی در دنیا نگاه و دستارم	بانگ میکرد و زاری نایب
در دعوی آورده که زنی را که از	چنین گفت با حق همین است را	زنده امام توی مغرور است

بسیارگان ابو خنیفه رحم غلامی بود که آن غلام با آن سیده خود جمل نمود گز از راه فرج تا آنکه بکارت وی بهین
 باقی بود و آن موطوء را از آن حل بماند پس خویشاوندان آن زن ابام را مقرر گفتند زنیکه بکروی باقی باشد
 و لاوت از وی بسیار مشکل میباشد پس این زن وضع حمل چکوند کند و حال آنکه بکروی همچنان باقی است
 امام رضا از ایشان پرسید که آیا این زن را آنچنان معتمدی میسر میشود که در مال خود بران اعتمادی کردن
 چنانکه گفته بل می نماید و امام رضا ایشان را گفتند که این زن غلام خود را بعد از خود به نمایند پس از آن

بادی نکاح خود نماید و چون از وطن وی بکارنش زائل خود محمد وی آن غلام را باز پس یان زن بهنگام
که ازین صورت نکاح وی باطل گردد و نیز غلام در ملک وی باز خواهد آمد ایشان چنان کردند لطیفه
در طرف ارقعه آن وی رحم آورده که باری مرانند دختر بی برزند که در شب زفاف مخنون و دیوانه گشت
ولی واقارب آن دختر میخواهند که آسب او را نزد شوهر وی ببرند و چون امسون بروی خوانده شد
بهوش شده و بقا و حق بگفت که اقارب آن زن را گفتم تا کنید مرا باین دختر و در تنائی او را گفتم که براسی
حال خود را بمن عرض نهی و چیزی از اندام خود از من پویش بدین است برآوردن مقصود تو گفتم که مرا
دوستی است پوشیده که از وی بکارت من ناکل شده است و چه که ایشانرا از ان اطلاعی نیست بنابراین
میخواهم که مرا پیش شوئی برسانند و چون بگویم که من نماند است از تقصیر خود اندیشنا که پس برای پرده پوشی
من اگر حیل میتوانی بمن گفت اطمینان دارم بر عهده زدا قارب آن زن برآمد و گفتم که این جن محمد است
با من بفرج ازین دختر پس اختیار بدست شماست که از کدام عضو دختر او را راه و دم گیرید اندک از هر
عضو که این جن بیرون خود آن عضو وی هلاک شده بیکار گردد اگر از چشم راه یابد یا بینی اگر دوزخ اگر گوش
راه یابد که گردد اگر اندامین راه او باشد اکم و لنگ شود و اگر از دست و پا از راه یابد لنگ گردد و اگر
از فرج راه یابد بکرمی ناکل گردد پس همه اقارب آن دختر گفتند که با آسان مرا از ناکل محمد بکرمی دیگر
چیز نمائی یا بیم پس بیرون کن شیطان را از فرج وی پس دروهم ایشان درآمد که جنی از راه فرج و
بیرون شد بدان سبب بکارت وی نماند حکایت (۲۲)

باز پس یان زن بهنگام

در حکایت ۲۲ - از امام رضا

در حکایت ۲۲ - از امام رضا

و هذا ارمغان الله لا تشكوا كجدا
در حاشی هدایه در کتاب الهیات در بحث دین و دنان آورده که زنی
مغوبه خود را سخن گفت ای کوسه شوهرم ش گفت اگر من کوسه میباشم مرا طلاق است و حال ریش
دی بر نیامده بود و در وقوع طلاق و عدم آن تخیل شده نزد او حیضه خود را بنفشه از وی این مسأله را دریافت
نموده فرمود که دندانهای وی خمار کرده شود اگر دندان وی سنی آود و باشد گاهی کوسه نباشد و اگر دندان
وی نیست که شستند و باشد پس وی کوسج خواهد بود - لطیفه در مطلع العلوم آورده که باده شاهی را
در چشم بر قاست از طبیب و او اطلبید طبیب گفت خنایه گفت پای پادشاه با نده خنایه سر را حاضر بود
گفت ای طبیب چشم را با کف پاچه نسبت است گفت هر ان نسبتی که خصمیه را با زخمه ان است یعنی

در حکایت ۲۲ - از امام رضا

در حکایت ۲۲ - از امام رضا

چون خوابه سرایان را خصیفا شد موی بر رخسار ایشان نیز بر نمی آید شاه ازین لطیفه بخندید و طیب را
 ز روغت بخندید **حکایت (۴۵)** در سیرة النعمان آورده که امام صاحب رح اگر چه نبایت نشد
 و نشین و با وقار میبود تا بم از تنبری ذهن گاه گاهی سخنان ظرافت میفرمود چنانچه روزی از حلقای موی را
 می تراشید با حلقای گفت موی سفید را بر کن وی عرض نمود که یا امام هر آن موی که برگرفته شده زیاده تر
 میزد و بدام صاحب رح فرمود چون قاعده چنین است که تو گفتی باید که موی سیاه را بر کنی تا زیاده تر زودید
 نقل این حکایت تا بقاضی خربک رسید وی گفت که امام ابوحنیفه رض با حلقای نیز قیاس را نگذاشت

لطیفه در لطافت اشرفی آورده که حکیم سنائی غزنوی رح در دفتیکه مختصر بود این بیت را خواند

باز گفتم زانکه گفتم زانکه نیست	در سخن معنی و در معنی سخن	عزیزی این سخن را عقیده گفت
--------------------------------	---------------------------	----------------------------

عجب حالی است که دولت باز گفتن از سخن هم بسن باز گفت **حکایت (۴۶)**

اشد من و لاکه عکس اطلال نشد	ببین بدان و گنگد از ان نشد	چون بوی گل آمد بر باد سار
-----------------------------	----------------------------	---------------------------

در خاک چو قطره ای باران نشد	در سیرة النعمان آورده که از فضیلت امام است که وی را در مشکل ترین
-----------------------------	--

ساکل را چنان علم فهم بیان نمودی که باسانی ذهن نشین مخاطب شدی و بخت بزودی طی گشتی چنانچه
 روزی ضحاک خارجی که مشهور سردار خاریان است و در خلاف بنو امیه قابض کوفه بود شمشیر را
 بر آیه نیمه نزد امام در آمد و گفت که تو به نامی امام گفت از چه چیز ضحاک گفت از آنکه عقیده شما است که
 علی رض در معرکه موادیه رض بقیعة ناثی را ضعیف شده بود حال آنکه چون نزد شما وی سخن بود تسلیم ناثی چرا
 میکرد امام رض فرمود اگر قتل من مقصود تو بود اموال من را بده و نه اگر تحقیق حق منظور باشد مرا اجازت تفریح
 و بی ضحاک گفت من نیز منظره میخواهم امام رض فرمود اگر بحث در میان ماست نشود چه چاره کرده آید
 ضحاک گفت مبر و کسی را نصف قرار می دهم که حکم باشد میان ما چنانچه کی را از علویان ضحاک برای
 ناثی انتخاب نمودند تا که صحت و غلطی هر دو فریق را تصفیة نماید امام صاحب رح فرمود اینچنین علی رض نیز

کرده بود پست بر روی چه الزام است یعنی چنانچه در مقابل من تو خود را بر حق تصور میکنی و در آخر بقیعة
 حکم را یعنی شدی ضحاک از عقیده نش می گفت و برگشت و با قدری تفری این حکایت را در ذیل النعمان
 نیز آورده - لطیفه وقتی در هند با یکی از رؤسا که در عیش و هم تفریه می یافتند و در تفریه داری
 سرگرم بودی ملاقی شدم و انستم که از جهات مسائل دین گاهی شنود پس بموجب حکم ائمه السلام علیه السلام

حکایت ۴۵ از نام در حقایق با حلقای
 لطیفه در حکایت طبع سنائی
 حکایت ۴۶ - از امام رح
 حکایت ۴۵ از نام در حقایق با حلقای
 حکایت ۴۶ - از امام رح

از دست پر سیدم که چون این تعزیه ابا چنین شوکت و عزت تیار کشید انجام کار با او چه میکنند که چنین
 مکان اعلی و مرتفع کجا باشد که این را در اینجا محفوظ دارد گفت این را شکسته و مقبور مانند شده ای که بالا
 رفون میساریم گفتم استغفر الله شما این از قوم زید باقی مانده اید که تا قیام قیامت انتقام شما از اهل بیت
 رسول الله صلی الله علیه و سلم نبر خورشود و صفای شما و حق اهل بیت کرام تا حال فرو نمی نشیند بلکه
 میکنند آیا تقاضای محبت است یا منبع کمال تفاوت گفت نمی بدست خود ما آنرا نمی شکیم بلکه باید که کسی
 چیزی منصف داده از دست او شان می شکیم گفتم سبحان الله مثل الهای شما را برین نیت تیار
 کردن که مال دنیا یا بدگیران برای اتصال این عظام و تنصیع و تنصیع اهل بیت کرام دادن باز همین را
 دعوی محبت نمودن کمال بواجبی است و دوستان دایمی باید که اموال و نیویس در حفظ و سه همان خود صحت
 نمایند که در اهلک و تذلیل ایشان خرج کنند رع بر کس نهند نام زنگی کا فور از شنیدش خاموش

گشت و جیش فصل خود قائل	ما شقنا که مردم محبت سودند	عشق یک سله سگازت که کما کما
این غریبان قوم روانه بخال	بستند نا حال سیدان مثال	آن کار که تا حشر بر لغت بلوا
یک سال زندگید و اینها هر سال	حکایت (۴۶)	زودی قدر عظمیش از ان است
که قدرش خلق را معلوم کرد	بسا کس که نه بجائی رسید است	که کمتر خاوشش بخود مردم کرد

در سیر و اتعان کار ده که بابی امام صاحب با جمع تلا میزد در مسجد بود که یک یک گروه از خواجه در مسجد
 در آن روز آمدند بدین ایشان مفرود شدند امام رضای واده فرمود که خونی نیست الطینان دارد یک از آن خواجه
 که سرور ایشان بودند امام آمده گفت که شما کیستید فرمود که ما هستی سبجیم و حق تعالی فرموده و آن گفته
 رتق الشتر کینت مستحکم که فاجعه و حق یسمع کلام الله ذکر ان لیلعه مما منه یعنی اگر کسی از شکن
 از تو پناه طلبد پناه ده او را تا کوی کلام حق تعالی شنود بهتر بجای آینی دی او را برسان تا بی چون خراج
 لمس از خود جمله فرمای سلیم را لشک و او فرمود استند قابل قتل می انگاشتن درین موقع باین عزم
 آمده بودند که از ابو حنیفه حقیقه ویرانشید پسر الزام کفر و اذع قشش نمایند فاما از جواب امام اعظم رض
 درین محل من کل الوجوه عاجز گشتند تا آنکه سرور ایشان همراهان خود را امر نمود که ایشان را
 قدری قرآن مجید بشنوانند بعد از آن ایشان را اهلکات ایشان که فاسن ایشان است رسانید
 تنبییه همواره کار علای ربانین را اینکه دیدی که در عین حالت جنج و فزع و طبا و ما وای برادران چنین نموده بود

عزیزان
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

در این کتاب
 در این کتاب

در این کتاب
 در این کتاب

اطمینان کلی می بخشید و غم داند و ایشان را خوشتر می گشتند راست وانی بر حال آنان که پیشوایان بودند
فرموده باینجه حدیث را نماند گذشته و برای طعن و تشنیع ابوحنیفه در هر کلمه موجود می باشد و خود مدعی بحار
سلطان اسلام گردان و حفاظت او از قدیم محفوظ میبود و نواز حکام طبرستان وین که بر سر زمین سلطان
اسلام برآمده بودند در خلیفه اقصی بر او درش کردن و از جهاد بازماندن و بعد از انقلاب مخالفین بر طایفه ایشان
این را از ایشان برای فریب همین جواب دادند که این کارها برای الباقی علم حدیث در یک چند عمر
و در بلد و دلی خصوصاً سیکردیم هر که بدون این حیل یا نیز مانند دیگران در قتل علم مقتول گشته
و بمقتوی ما علم حدیث منقود شده **فَلَا تَقُولُ وَلَا تَكُونُ إِلَّا بِأَمْرِ الْأَمِينِ** **وَلَا تَقُولُ إِلَّا بِحَقِّ الْحَقِّ** **وَلَا تَقُولُ إِلَّا بِحَقِّ الْحَقِّ**
بودی بترجیح پیغمبر که دنیا را خود غافلپاشا تنها بودی و با او بانفیس نفیس خود عازم نشستی
از دوران طاعتی بر باینجه **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ** **وَلَا تَقُولُ إِلَّا بِحَقِّ الْحَقِّ**
جست و در آن زمان دست لطیفه در طریقت آورده که در باطنی در باطنی در دست خود می کشید که با آن
آن با آنکه می آید گفت با آنکه می گفتی چرا بر منی آنی که ناز با جماعت ادا سازیم خوس گفت با آنکه می
این درخت خسته است از خواب او را بیدار کن چون رو با او اجازت گئی که ریاقت از پیش با آنکه می گفتم
از شکم بر آورد و منی تیزی داده و برگزینا خرد کش گفت کجا میروی بیا که نماز را بخوانیم رو با او گفت و من
من شکسته میروم که بخیر بروم و تو بایم بعد از آن می آیم حکایت (۴۴) **عَلَى رَأْسِهِ قُبَّانُ**
بجای مردم شده با هم خیرات احسان آن که در یک شخص زن خود را گفت تر با طلاق است اگر بخواهی
مرا دیگه چنانکه می چایند و آن تک باشد و حال آنکه در آن طعام مطبوخه آن تک را آنچه نباشد آن زن از
چاره آن عاجز مانده و نزد امام رفت و امام فرمود که در دیگ می پخته مرغ را بپز و همان قدر تک را که بر آن
شعر برت سوخته خورده بر آن تخم مرغ بینداز یا اکثر از آن که اثر بر آن زن طعام مطبوخه ظاهر خواهد بود
لطیفه صدر مطلع العلوم آورده که در محضر ذمت حلاج بن یوسف و ذکر جفاکاریهای یوسف و دیگران از حاضران
مجلس طلاق زن خود سوخته خود که حجاج سفاک و ظالم می شک و در مخیست باطل مجلس را و امام است که مذکر
چون حقیقت حال و انجام کار جلیه مخفی نشیت از وی است پس طلاق زن بر تو لازم آمد آن شخص مخم شده
از مجلس برخاست و نزد عمر بن عبید که یکی از فقهای عمده و فقیهان روزگار بود و امام را وادی و زبان نهان
مهر گفت زن خود را نزد خود مجابا که اگر حق تعالی حلاج را با آنست که در سبک و در فرخ نبرد و پس بختین این یک گناه

طریق و طریقت

طریق و طریقت

طریق و طریقت

نیز پنج دلیل تقریر حکایت ۴۹ - چو رای و علم با هم برابر باشد

در این باب

مقاصد را هم برابر باشد
 در خیرات احسان و نیز در سیر و قلندران آورده که شخصی سفره هزار دینار نزدیکی امانت نهاد و وصیتش نمود که
 چون فرزندان بالغ گردان این هزار دینار و کیسه خالی شده هر دو هر چه ترا محبوب باشد بفرزند من بدهی این
 آن منیر بالغ گشت از وصی پدر مال خود را طلب نمود وی کیسه خالی را حواله اش ساخت گفت که پدر تو در این
 مال و متوفی خالی شده مرا منتظر گردانیده بود و آخر الامر آن طفل بالغ نزد امام نزد آمد و ماجرا بادی بازگفت امام
 بلی خود گفت که هرگز نیست ازین وصیت نفع فرزند خود را داده کرده بود نه نفع غیر و مقصود اصلی آن
 بود که این جمله دینار بفرزند من رسد مگر خیال خیانت آنچنین وصیت کرد پس امام فرمودی را طلبیده بوی
 گفت که وصیت پدرش درین مال چگونه بود گفت که پدری بمن چنین گفت ازین سر و دینار هزار
 دینار هر چه را محبوب داری بفرزند من بدهی امام فرمود او را گفت ازین هزار دینار ازین کیسه که امام کیسه را
 دوست نمیداری گفت این دنانیر دوست تر بر من خود میدارم امام فرمود گفت که این جمله دینار بای
 حواله نمای و تنها کیسه که محبوب تو نیست نزد خود دار چه پدر و من وصیت چنین کرده بود که محبوب ترین
 چیز خود را بفرزند من بدهی پس بالضرورت چیزی که محبوب تو نباشد نزد تو باز نماند امام فرمود که حق تعالی
 رحمت کند بر پدر و من و من و دور اندیش بود لطیفه در جامع القون از تذکره کشمیری خانی آورده
 که بعضی بخواه نو شیروان که بر قلعه که واقع است چهار سو اسلح با شمشیرهای علم کرده از طلسم ترا ساخته
 هرگاه شخصی مقابل اینها آید بر او حمله نمایند مومن الرشید فلیت بعد از هدایت دشمنان که از دفع اذیت
 طلسم گاهی داشت اندرون آن دشمنه در آمد دید که یک نو شیروان بر تخت مرصع نشسته جلالتش
 سالم مگر لباسش بر کنگی رسیده مومن لباس تازه و شک و خیز معطر کرده بآن قالب بجان پوشانید
 و مان حال دید که زیر تانوی نو شیروان نوحه از طلاست و در آن لوح نوشته اند که یک از منی با علم خیمه
 آخر الزمان بزیارت ما رسیده لباس لطیف و خیمه من خواهد پوشانید و آن وقت قالب بجان بپوش
 او اقامت نخواهد نمود لهذا فلان جانب این دشمنی برای خبیثت او و ولایت نموده ام تصرفت خود را در
 و ما را معذرت دار ما مومن رشید گنج شایگان اندر انجا برداشت گویند که دولت بنی عباس بدولت آن گنج
 بے قیاس بود حاکم اندانش و علم که بر آید که دانا با آن زمان و آن چنان یافتند حکایت ۵۰ -
 چو دانش فضل را بر ابراز باشد در جنت برویش باز باشد

لطیفه مومن با نو شیروان

حکایت ۵۰ - از امامیه

سبب آن ماجور یا مخور باشد نیز هفت اند که از جهت آن هفت اندام او را محاسبه باشد که تفصیل آن در
تفویل است پس در مرکب بودن این کلمه پاک از هفت اجزا اشاره لطیف بسوی این است که هر کس که
این کلمه را بخواند بگوید من قال لا اله الا الله اَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ دَوَّاهُ الْبَحَارِ وَشَفَّاهُ قُلُوبِ الْعَالَمِ هفت
اعضای بدن او را از هفت دوزخ نجات بخشیده و کرمه در جنات دارد سوال فضیلت
عام است هر یک کلمه را شامل است یا خصوص است بخاصت جواب گویم که هر هفت کلمات این عبارت
تجوت اند یعنی هر هفت اجزا را چون بخط نسخ نوشته نمایند حرف داری بر آید یعنی سپیدی و سیاهی آنها
نمایند چنانچه لا اله الا الله محمد رسول الله که در میان کلام الله و آلاء الله و تعجد و دستعلی هر یک
خالی باقی میماند یعنی چشمه و لایس پایای لطیف درین آن است که این فضیلت جابر صحت گوشت و کرمه
دل را در وقت خواندن این کلمه نماند این اجزا از اسوی افضلی و صاف دارد

زبان و دهن و دل و دست و کمر و پا
چهار حاصل زمین نماز پنجگانه

چنانکه در حرف این سبزو کلمه ساعات لیل و نهار و دوازده اند همچنین بر روح فکلی و باهاست سبب
و انتهای سالهای مصومیت انسان یعنی زمانه تا با طیف بنی آدم و ایمه مصومین و غیر حروف الهی متبرک
این سه ایامی اول العزم یعنی موسی عقیق محمد علیهم الصلوات و التسلیم دوازده ماه و نیز
غیر کمر از تودیت - زبور - انجیل - فرقان ۱۲ - اند برین طریق از تودیت (ت و دی) دارد زبور
(ز ب) و از انجیل (ان ج ل) و از فرقان (ف ق) پس برین ترتیب نجی این حروف این است
اب ت ج و ز ف ق ل ن وی - پس برین ششگانه حروف فایک از ف تا قبل واقع اند تا
لطیف بسوی آن میداند که بعد از نزول هر سه کتابهای اولین بفاصله ششصد سال فرقان حقیقه
باز خواهد بود همچنان شد چنانچه بعد از آن هر شش حرف یعنی (اب ت ج ح س ز) نیز ششصد سال
و از هر چهارگانه حروف فایک بعد از ف تا واقع شده اند یعنی (ل ن وی) پس بعد از آن کتابهای
الهای و آسمانی باین هر چهار اند چنانچه دلالت بر انجیل و فرقان و زبور و حق بر اینست چنانکه
و اشاره حروف بطریق مخفی بر این طریق قدیم است که از خود ایجادش کرده ایم چنانچه حق بر صراح
دم بر تفتاب و شمع بر شمع و قفس علیها در شروع دعاشی پیدا و هویداست و در خاتمه نماز
از سجده بخاری و از تم سلم و اذقی تنفی علیه خاسته و همچنین اشادات در حسن حسین بطریق محمد و غیره

تفویل کلمات

عده ای از حروف

از کتب ملف و خلف بکثرت موجود است فافهم بحروف مکرره که باقی مانده بودند این است از تورات
(ت) و از زبور (زود) و از انجیل (زی) و از فرقان (زان) پس از این حروف آنچه از حروف
فرقان مقدم است این چهار است (ت و دی) و این هر چهار گانه حروف یکبار بهر دو اشارت
سابقه دالالت تاسمی دارند یعنی یکی اینست که این هر چهار کتب آسمانی و الهامی است چنانچه از تورات
و از زبور و از فرقان و از انجیل مراد است و و هم اینست که فرقان بفاصله شش صد سال از کتب
سابقه و آخر ماضی خواهد شد چنانچه در این هر چهار حروف همین است یعنی شش صد و شانزده
و با اختلاف کسرت یعنی بعد از آنکه از مشات خونی نیست که کسرت مثل اینچنین لطافت محسوب

نمی باشد ملاحظه فرمائید حکایت (۵۱) **پنج صفت جمالش چراغ عالم بود**

مراد دو عالم چراغ عالم بود در غیرات احسان و نیز در سیر القلان آورده که غرض نزد امام
آمد گفت که من قدر سال ابرای خلافت دهن کرده بودم که خطا موضع آنرا فراموش کرده و من نیز
نایم که بال خود قاصد بعضی کردم امام فرمود که این مسأله تقییه نیست که برایت بگویم باین نایم پس من
چهاره کنم گویا سائل بجاست و بعد بسیار فرمود آخرش فرمود که برو اسب همیشه تا مادام که بخوانی
مکان مال من در تالیب و ادوایا که چون آن مرد در میان شب چندین نماز خواند یعنی یکبار چهارم حصه
شب در میان نماز یادش رسید که فلان موضع دفن مال من است پشتر نزد امام آمد و گفت که من تو
راست آمد و در آنجا ظاهر شد و دادا امام فرمود هرگز نباید که شیطان مرا تمام شب بر آنجا خواند
تا چه نخواهد داشت لهذا زودی به یک محفل و سبب بیخ نمودام ترا لازم بود که تمام شب فکر کن بر حق تعالی را
و کلامان بسیار بودی و گفته شد که آن محدثین در مذکور کتاب الامام مصنفه شیخ تقی الدین ابن دین العبد
آمده که در خطه پنجمین این دقیق العبد آمد و گفت که من نزد درویش جاهل رفتم و گفتم که مراد نماز
و سوره و خطرات بسیاری که در بنفیده میشود آن درویش در جواب فرمود که افسوس بران دل کردی
غیر از آنکه پس بسبب این حروف او علت و سواس از من باطلید و آنرا گشت شیخ ابن دقیق الدین گفت
که این درویش جاهل نزد من بهتر از هزار تقیه است را قلم محروفت گزید (یعنی شاهد و بطلان) که بعضی
از متفقه علماء این سخن شیخ را دروغ شناسند که این سخن در حدیث صحیح است که گفتند و ائمه ان شاء الله
حق الشیطان این حرف گفت تا امید و شیخ بر عکس حدیث گفته لیکن تفصیله که هر چند که آن حدیث در بعضی

درکات ۱۵۱۱۱۱۱۱۱۱

۱۵۱۱۱۱۱۱۱۱۱

و آثار جاهل بود اما در حقیقت تقدیر درین نصیب او بود و مراد از حدیث شریف همین تقدیر است نه که کمال با اصطلاحات نماید از معانی مقصود و شایع غافل بود لطیفه از طایلی پرسیدند چه باعث است که خاطر و منته می باشد در همه امور و تعجبات باشد یا مصیبت بخلات نماز که با تخصیص نماز موجب خلط و فطرهای قدیمه و جریه و باعث خیالات فاسده و کاسده می باشد و حضوری نماز با کلمه از دل نمانی میگردد و فرمود که همین می باید بود و چه که نماز را اصل عبادات است مانند روشنی است و قاعده کلیست که در ظلمت هر چه چیز با اخص می باشد نیک باشد یا بد و هر گاه که روشنی پدید آید همه اشیا می شود از نیک و بد هر چه باشد چه بد و نیک و هر چه نیک و بد هر چه باشد نیک است و بسبب نماز که مانند روشنی است چون بر بادیدار گردد همه گناهان و کبایر باطن است یا ظاهر می گردد			
نماز هر چه گردد		عشرت از پنجم گذشته یک بود	گفت بکار تیره نکردی است منور
پس حضور ما در نماز بسبب آن تا پاکی ما بر جانمان نماند		نه درون نماز نه بیرون	
گفته اند که منی میماند		این چنین حالتی پریشان را	
و پاک نیک باطن ایشان مصفا می باشد بر ایشان بجز از حضوری مولای تعالی دیگر هیچ حاصل نمی یابد چنانچه از خطا ماسوی باشد تا آنکه از نفس خود هم در نماز خبر نماند		نماز عابدان رکعت و سجود است	
نماز عاشقان ترک و جد است		و حکایت نماز ابرار و حصول حضوری ایشان در آن چنانچه کتب تصوف و اخلاق از آن سخن است دل اندرین و لفظ فرمود علیه الصلوٰه و السلام اکتسبوا فیها اجر المؤمنین و در حق خود فرمود که اکتسبوا فی الصلوٰه و جواب بوجه دیگر و از فاضل دیگر همین سوال کرده شد و جواب فرمود که حالت نماز چنانچه می باید بود چه اگر شیطان در اعمال است و همواره مکار و زواری که نفیس ترین اسوال را جستجس میکند و بموجب قوال علیه السلام اکتسبوا فی الصلوٰه و غیره اجر المؤمنین نفیس ترین اعمال نماز است پس جلد که یک شیطان را برای افساد نماز ناست همان که در سبب برای افساد دیگر اعمال ما و باطنی باشد لذا اکثر حضرات در نماز نمی مانند و نماز ما بر ما تنها می شود	
خواججه پندار که در او حاصل است		حاصل خواججه بجز پندار نیست	
شیطان را در نماز خود غلبه نمیدهند لذا حضور ایشان در نماز از جمعی که تا آنکه از نفس خود نیز نماز غلبه می شود		ز آنکه ترک تن بود حاصل نماز	
تن باشد در آتش فرو رود		از غلبه آموز قرآن کن و در	

و مانند این احادیث دیگر هم آمده سوال چونکه سبب هفت رکعات شب از دو رخنهات حاصل شد و سبب
 هر هشت رکعات روزانه هر هشت بهشت مباح گردیدند باز در وقت فجر دو رکعت نماز دیگر چگونه فرض گردید
 جواب گویم دو مقام دیگر باقی است یکی آنکه از دو رخ سخت ترست و دیگری آنکه از جمله نیم بهشت اولی ترست
 اما آنچه از دو رخ سخت ترست میدان عرصات و در هشت قیامت است که هر کس بجزم بگوید یا ای الله یا
 سکا یا یا بنده ای انفسی نفسی گرفتار می باشد الا آنحضرت صلی الله علیه و سلم این وقت هزار مرتب از دو رخ مشکل
 است که آتش از رخ تاب و توانائی نور ایمان ادنی نمون نمیدارد و از طلوع بر توان آن چه مرده میگردد تا ایمان
 خواص و انبیا علیهم الصلوٰۃ و التسلیم چه میرسد بخلاف عرصات قیامت و چون اهل بهشت نعمت
 و آرام بهشت را در یابند بحدود دیدن آنها جمله شقاوت و لذات دنیا را فراموش سازند مگر باز چونکه از دیدار
 حق تعالی مشرف گردند **لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ** و جمله نعمتهای بهشت افزا شود
 سازند پس دیدار حق تعالی از بهشت هزار درجات اعلی و اولی است و ظاهراً هرست که وقت فجر بهر چه بوده
 از تمام روز و تمام شب بهتر است اگر بیمار است درین وقت فجر در شاد مرض خود تخفیف می یابد و اگر غنچه
 و گل است از بار و صبا غنچه و گلش تنگی بهم دارد و نیز اوقات بهشت مشابه با وقت فجر است یعنی بوقتیکه
 تا حال طلوع آفتاب نشده باشد که نه شب باشند و نه روز پس ازین وجوه مذکور دو رکعت دیگر خاص
 در وقت فجر بوده فرض کرده شدند تا که از جهت برکت رکعت اول که خواب نوشین باشد و در بارک
 ادای همین نماز ترک میدادند از صعوبت و طول عرصات نجات یابند چنانچه در حدیث آمده **عَنْ**
عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ التَّيْمِيِّ عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ ذَكَرَ الصَّلَاةَ يَوْمَئِذٍ فَقَالَ مَنْ حَافِظٌ عَلَيْهَا
كَانَتْ لَهُ نُورٌ أَقْبَرُهَا تَأْتِيهِ يَوْمَئِذٍ الْمَلَائِكَةُ تَحِيَّاتُهَا أَنْحَضَتْ صَلَاتُهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَئِذٍ
 حفاظت نمود و نماز باشد آن نماز او نور و رحمت بر روز خورشید برای طول قیامت چنین بارشادند **عَنْ**
أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ مِائَتِينَ
أَلْفَ سَنَةٍ أَكْثَلُ هَذَا الْيَوْمِ فَقَالَ وَالَّذِي فِي نَفْسِي بَيِّنَةٌ أَنَّكَ كَيْتَخَفْتُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَتَّى
يَكُونُوا أَهْلًا عَنِ الصَّلَاةِ الْمَكْتُوبَةِ يُصَلِّيهِ فِي الدُّنْيَا يَمِينُ يَوْمَئِذٍ از آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم از مدای روز قیامت که مقدار پنجاه هزار سال است پرسید که طول این روز بسیار درازست فرمود آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم بخدا که این روز یک روز در دهر مؤمن تا آنکه باشد آسان تر بود از نماز فرمود که در دنیا

آنرا ادای ساخت و از بركت ركعت ديگر از دعا حق تعالى مشرف گردد كه هر چند كه خواب بامداد خوشين و لذت
 بود كه براي نماز آنرا ترك نموده بود و بركت دعا حق تعالى از آن بهتر و خوشتر و بلندتر حق نماز در احاديث است بانه
 ارشاد شده الصلوة عماد الدين و جال جبين يمين العبد و بين الكفر ترك الصلوة دجال
 چنين الصلوة المحض و الجملة الى الجملة و رخصات الى رخصات مكفورات لعمريه
 اذا اجتمع الكسايه يعني هر وقت نماز را در مابين خود و نماز جمعه تا نماز جمعه ديگر و نماز روزه رمضان
 تا روزه رمضان ديگر گذشته و بعضي است مكرن گنايان را كه در ميان اينها شده باشند و چون كبريا
 وقت غروب را چهار شب محسوب ساختند و وقت فجر را با آنكه تا يك شب هنوز باقي است نه شب داخل محاسبه
 و نماز روز محسوب نمودند بلكه با سه وقت مستقل قرار داده از هر دو وقت خارج داشتند جواب در وقت نماز
 چون نماز شب و شوم سياهي ميباشد و ابتدائي هر شي در شي داخل ميباشد لهذا مغرب را از پنج محسوب دند
 و در وقت فجر و حقيقت ميباشد كي اينكه تا يك شب در آن شوق گشته باشد و ديگر آثار روشني در آن نمودار ميباشد
 بنابر آن و شب داخل نميست و از روز نماز محسوب نمي شود چرا كه علامات اكبر و در كه قرص آفتاب است در آن
 وقت منقوض است سوال در شب از روز نماز محسوب بر سه وقت كه است چرا حصر نمودند كي و شي را در عدد
 آن داخل ندادند جواب اگر اولا طواف طهارت را در وقت اذان داخل دادند و مقصود شايه كه آن احوال فضائل
 مخصوص نماز است چنانكه بالتفصيل بطريق لطائف گذشتند فوت شده و اهل بصائر از ادراك خوبی نماز
 محروم ماندند پس فوق و جبراد نماز باي خود چندان نيافتند سوال اداي نماز باي مفروضه
 را با اوقات خمس چرا حصر نمودند جواب حسب ترين اوقات پنج است كه براي هر فرد بشمارش آمدني است
 كيكي حالت نزع سكرات موت الله تعالى على سكرات الموت كشيطان در پس ايمان مي باشد
 و ملك الموت در پس جهان و در در پس مال و متاع اين جهان و زن و فرزند و ديوار و خسته گذشتن و
 بسختي تمام مخرج از دوزخ برون و از خريش و انار ب اوج اساختن و در خانه تنگ و تاريك بلكه گمان قبر
 او را سپردن دوم شد از قبر سوم عصايت قيامت چهارم وزن اعمال و پيران شدن اعمال لهذا
 پنجم گزشتن بر صراط و در حديث الهى داود آمده كه باره حضرت عائشه در نوح را ياد كرد كه گريست نخست
 صلوات عليه و سلم از بريدن از چوبت گريه ميگفت از خوف و نوح پيستر بر پيكر ابي گريه اينها با اوقات
 اهل خود را ياد آريد بانه فرمود صلوات عليه و سلم بلكه بجز از سه مقام كه تا كسي كسي را ياد نخواست اها كبر و كي

معاني
 فقهيه
 نماز
 كبريا
 و

وقت نینان تا آنکه داند که میزان او سبک آمد یا گران وزن دوم وقت پیران شدن اعمال نامها تا آنکه داند
عمل نامزدی در دست راست وی آمده یا در دست چپ از طرف پشت تسبیح و صراط و تنبیه بر پشت جگر
شماره شود و کذا فی المشکوٰۃ پس هر کس که از این مضامین و هر پنج کینه گاهای مذکوره نجات یابد
در عیش و جلوه دانی حق تعالی پیوسته خواهد رسید پس حق تعالی محض از فضل خود برای پاهای آن پنج
صعوبات زمین و سبله را با بخشید که هر کس که از خوف حق تعالی در شمار روزی همین صعوبات غمخیز را
پنج نوبت یاد نماید حق تعالی او را با انصاف و امان نجات بخشد چنانکه در حدیث است که حق تعالی در هر دو
جهان کسی را پنج تکلیف ننماید و نه در هر دو جهان کسی را راحت و آرامی بخشد مگر در دنیا از غافل ماند
در آخرت او را را حتم نباشد و هر کس که در دنیا از حق تعالی خونی میداشت و حدود او بماند و تعالی از آدم
و نواهی نگاه داشت و در آخرت خوف و هراس نباشد سوال باز دارم سابقه برای ادای نماز شمار روزی پنجاه وقت
چرا مقرر شده بود جواب همین است یک از اسباب فضائل آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر بنیای ماضیه و علیم
الصلوٰۃ و التسلیم و نیز سبب فضیلت است هر چه بر اینها گزیده شد چه از کلام هر چه از طول عرصات قیامت برای
اشاره تحقیر آنکه سنه خواهد بود و چنانکه در قرآن سپس برای آسانی آنها حسین اوقات را یعنی پنجاه
ساعات را در شمار روزی در دنیا براس نماز برایشان تعیین فرمود و الله اعلم سوال نماز جماعت را با وجودیکه
ذکر فاذکار و قرائت قرآن در آن کمتر میباشد بنماز تنها گزارد نیست و پنج مرتبه یا از آنرا از آن چنانچه در احادیث
است چرا مضاعف نموده جواب هر چند که ظاهر مقصود از نماز لطافت بدن و نیز تعبد و مجود و حقیقی است مگر
و حقیقت غرض شارع از آن اتحاد با جمعی و خلوص فیما بین اهل یان است لهذا هر روز برای تریاید محبت ایشان
بفرض پنج وقت ملاقات ایشان که باعث ارتباط و محبت با جمعی میباشد حکم جماعت در نمازهای روزمره بر اهل محله
که موجب چندان حجرت فرمود و برای ملاقات با جمعی جمله اهل شهر که در هر روز برایشان تکلیف ملاقات لازم
می آمد از محض فضل خود هفته وار نماز جمعه و برای ملاقات تمدنی و بدوی یعنی بغرض با جمعی الفت گرفتن شهری و
روستائی نماز عیدین در هر سال و برای الفت گرفتن و خوگیر شدن و بغرض حصول ملاقات بملکه برادران اسلام از
شرق تا غرب بدون ارتکاب موانع الفت و محبت که کارهای فسق و جهال است بیکان محدود و وقت موعود حکم
ادای حج بشرط استطاعت در تمام عمر یک بار بر بالانم و واجب نمود از پنج نماز جماعت را که در جمیع اتحاد و ارتباط
با جمعی است فضیلت است و تارک جماعت را بر عیدات شدید ترسانید و الله اعلم و ربنا کنو ان الله انزل

حکایت ۵۱ - انام

تفسیر حکایت ۵۱ - انام

المدة

<p>اَوْ اَخْطَا كُنْتُ</p>	<p>آنانکه خاک را بنظر کمیها کنند</p>	<p>آیا بود که گوشه چشمی با کنند</p>
<p>حکایت (۵۲)</p>	<p>ز غم وز غلشش چو دم میزنی</p>	<p>جدا گانه در هر نفس یک فنی</p>
<p>در سیرتو آسمان آورده که بچنین روزی شخصی نزد امام آمد و گفت که بسلفی مال را در کلام یک انطاوط گوشه خانه مدفون نموده بودم حالا بیایم نمی آید که کجا بخاک و کرده ام امام فرمود چون ترا حاصل خود یاد نماده مرا بطریق اولی یاد نخواهد آمد که آن تنها فعل تو بود از شنیدنش آن مرد بکلیت امام را بروی رحم افرو و دو چند نفر شاگرد را با خود گرفته تابانگاری رسید و با نماده خود فرمود که هر یک از شما تصور آن نمائید که اگر بن مکان خانه شما بودی و برای حفاظت مال را در اینجا مدفون می ساختید برای و فکر خود هر شخص مال را کجا بخاک و در میگردید هر همه از قیاس خود چند مواضع مختلف را بیان نمودند امام فرمود که با الصواب این شخص نیز مال خود را در بین دو سه واقع نشان کرده باشد برای کندیدن آن مقامات حکم فرمود از نشیت ایزدی چون موضع سومی را گفتند بچشمه مل مدفون آن مرد را از اخبار آوردند آنرا که علم عقل هر دو چیز نیست که گوهر را از تیر در بایرون می آرند تا بقدری حاصل شدن بعضی خاک چه میرسد لطیفه در گل بوی شرح گلستان تحت بحث آیت کَلَّا وَاَنْشَرْنَا وَاَنْشَرْنَا بَوَّازٍ تَفْسِيرُ كَشَا ف آورده که با رون رشید را طیب بود نصرا لی حلاق روزی به علی بن حسین که یکی از طای اهل دین بود گفت در کتاب شما از علم طب چیزی نیست حالا که علم دو حکم علم بدان و علم در بیان طای کاتبه میباش فقیه علمت آموز امانه طبیب آدمی کش</p>		
<p>آن که امامت گفت کَلَّا وَاَنْشَرْنَا وَاَنْشَرْنَا بَوَّازٍ</p>	<p>اگر چه خدا گفت کَلَّا وَاَنْشَرْنَا</p>	<p>بجوابش گفت که او تعالی تمام طب را در نصف آیت جمع نموده پسید</p>
<p>یک ناخرست کَلَّا وَاَنْشَرْنَا</p>	<p>یا ع</p>	<p>در عقبش گفت وَاَنْشَرْنَا (یعنی درین دو چیز امراض</p>
<p>کثر توجیه میشوند) نصرا لی گفت از پیغمبر شما نیز در طب چیزی هست گفت بلی فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم اَلَمْ يَخْلُقْنَا وَابْنَتُ الدَّاءِ وَالْحَيَاةُ دَاسٌ كُلُّ دَوَاءٍ وَاَعْطَى كُلَّ بَدَنٍ مَا يَحْدُوهُ لَيْسَ يَمُوتُ خَالَصَ مَرَضٍ مَرَضٍ بِرَبِّهِ مَرَضٍ وَاَمَّا سَت و بده هر بدن را چیزی که بآن عادتش کرده شده باشد نصرا لی گفت که کتاب و نبی شما برای جابینوس طبعی نگذاشت چرا که اگر بایت عمل کرده شود و نامراض محفوظ ماند چه جمله امراض از پیری و عده بر پیغمبر است اگر بقول نبی صلی الله علیه و سلم عمل نمایند از فضل ایزدی صحت و اب گردند</p>		

پس حاجت بطب جالینوسی نماید. حکایت (۵۳) **ع** بعلم خدا دار و عفت سلیم

شده بود و ضعیف بود و در قیام و خیرات احسان آورده که امام آتش میبخت و حیرت خلق و تیزی طبیعت

اکثر ناخوش میشد و باره عفت نمود بطلاق زن خود اگر در خانه آرد تمام کرد و دو چیز برای خوراک نداشتند

و آن زن ویرا تمام شدن آرد خبر میداد و درین معامله نزد وی کتابت نمیداد یا قصد میزد و میفرستاد

در خانه نمانده یا نزد کسی دیگر ذکر آن کند و آن شخص نزد امام آتش با تمام آرد و حکم کند یا این زن مرا بشماره دهاند

که آرد و در خانه نماند و پس درین همه وجه این زن را طلاق است پس آن زن درین باره حیران ماند که چه

چاره نماید کسی او را گفت برو تا که نزد ابو حنیفه بروی که قفل مقصود ترا بجز از رای وی کلید نمیخواهد بود

پس آن زن نزد امام آرد و از قصه خود را اطلاع بخشید امام او را فرمود و قتیله ظرف آرد خالی کرد و پس

در حالت خواب آتش که غفلت بروی قائم باشد آن تمام آرد را یکدایمی یکجا نمودی به بند و قتیله که از خواب بیدار

کرد و خود بخواب تمام خالی شده را معاینه نماید و بماند که آرد نمانده آن زن باز پس شده همچنان که پس از مشاهده

این معامله امام آتش تمام آرد عالم گردیده میگفت بخدا که این را من از جیل ابو حنیفه هست چگونگی نجات یابم

حالا که وی زنده است و دوسه سوامی سازد و از حق زنلن ماکمی که نزد زنان را با عجز و زورقت فهم سستی رای

لطیفه در مطلع العلوم آورده که بعضی از طرفین بصره نزد رابعه بصری رفتند و گفتند ای رابعه از خدا تعالی

مروان را سه فضیلت بخشیده که زنان از آن محروم اند اول آنکه مردان کامل العقل اند و زنان ناقصات العقل

و ازین جهت شهادت و وزن برابر یک مرد است دوم آنکه زنان ناقص لدین اند که بعلم معلوم بهرگاه

از نماز بازمانند سوم آنکه هیچ زن به پیغمبری نرسیده را آنچه گفت پل راست است اما زنان را نیز سه

فضیلت است که مردان را از آن بهره نیست اول اینکه در میان زنان نخست نیست دوم اینکه هیچ زن

و عوی خدای مکرده سوم اینکه همه انبیاء و اولیا از لیلن زنان برآمده اند از شنیدن نشان

خجل بازگشتند حکایت (۵۴) **ع** از بهر و در گشت خوار و منعی

جد اگاهانه در هر فتنه یک نمی و ریسره النعمان آورده که از امام آتش زنش ناخوش می بود

(شاید که این زن و دیگر باشد و در حکایت سابق زن غیره باشد و پنج در میان ایشان

تا بمحمد رسید که زنش با امام ترک گفت و نمود وی خواست که امام آتش زنش را از من ناخوش باشد و طلاق دهد تا آنکه شبی آتش از کمال خسته بود و گفت اگر شب با من گفتگو

حکایت ۵۳ - از امام

نماز و عفت سلیم

حکایت ۵۴ - از امام

تثانی تا سطلاق است ز نش از شنیدن لفظ طلاق مسر و گشت چه طلاق عین مطلوب وی بود و سکوت
 و زدیگر چه که امام اش فرشته وی بود و فرقت و برگاهت نمی خواست متفکر گشته یا خود گفت چون این زن
 از من ناخوش می ماند پس گاهت با من سخن نخواهد گفت و فردا مطلقه خواهد گشت پس چه چاره نمایم که گفته
 خویش را علاج جویم آخر الامر نزد امام ابوحنیفه در آمد و همه داستان را پیش وی عرض نمود ابوحنیفه نه
 میزن مسجد اعظم را اطلبیده تا کیدش نمود که شب مصلحت اذان فجر را در پاسی از شب قبل از طلوع صبح
 صادق بگوی مؤذن همچنان کرد آن زن از شنیدن اذان دانست که صبح میدرخاست و با آتش
 گفت که حال من مطلقه گشته از قید توربانی یافته و سخنان نامرگفتن گرفت امام او را گفت کجا میری
 ترا طلاق نیفتاده چه تو با من به کلام شدی و حال آنکه شب تا حال باقی است چون نظر نمود معلوم شد که
 پاس از شب باقی بود چاره ناچار در حبال نکاح وی بماند تا تمسک گیرد که درین باب دلیل قول ابی حنیفه
 آنست که در حدیث آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که بر اذان بلال در خرووش کرده باشید که
 در وقت شب میباشد یعنی استحباً برای تجرد و غیره و بر اذان ابن ام مکتوم پس کنید انتهی لطیفه
 در جامع الفوائد آورده که در نقشخانه چین شبیه سه کس باوصا عوامی مختلف کشیده اند و کیفیت
 هر یکی پائین هر شبیه نوشته شکل اول البصورت مرد متفکر کشیده اند و زیر آن نوشته که این مرد فکر آن
 میکند که زن کند یا نکند و صورت دومی را بهیائی کشیده که بر دست بر سر نیزند و ریش میکند تحت آن
 نوشته که این شخصی است که زن کرده و پشیمان شده و نقش سومی را خندان و شادان کشیده و فل آن
 غرور کرده که این مرد زن خود را طلاق داده و از جور و اذیت زن خود نجات یافته و از بهند او برگشته است

لطیفه در معرفت ناخوشین

حکایت ۵۵- از امام

حکایت (۵۵) زکان امامی بکن کندنی | جدا گانه در هر فن یک فنی
 در خیرات احسان است که شخصی زنی را در خفیه محصور شد و مجبور یعنی مستور احوال بنکاح نمود و آورد و چون
 آن زن را بر سره از وی تو که گشت آن مرد از طلا و نیکو آورد و بلکه از نکاح نیز منکر بود پس آن زن آن طفل
 را بطریق استغاثه پیش قاضی باین ابی ایلی بیرون قاضی گفت گوایان را بر اثبات نکاح باید گذرانید زن گفت
 که مرا بنکاح خود بدین طور آورده بود که خداوند تعالی وی را نکاح است و بهر دو فرشته راست و چپ گواه اند قاضی
 آن زن را از محکمه قضا بیرون نمود پس ناچار شد و نزد ابوحنیفه در آمد و از ماضی او را خبر داد امام آن
 زن را فرمود که نزد قاضی رفته و از ابوبی که شهادت را حاضر کن تا گوایان بر گذاریم و چون حاضر شود و را بگوی

که بگوید من کافر بودی و گویا آن زن همچنان کرد پس آن مرد از گفتن این کلمه ناچار گشت و انصراف
 بشکاح نمود قاضی کا بین را بزمه وی لازم گردانید و نیز ولد را با وی ملحق ساخت مکتمه در بیان المحدثین
 از حافظ قاضی ابی بکر بن العری مغربی اندلسی که صاحب تصانیف کثیر است می آید که از ابن جعفی که امام خا بله
 است روزی شنیدم که میگفت که ولد تابع ام است و بایست که در حکم اوست در رعایت و حریت از بخت
 که چون از پدر جدا شد نصفه بے قیمت بود و هیچ مالیت نداشت اینجا از قدر و منزلت پیدا کرد و شکم مادر
 که و پس تابع او گشت چنانچه اگر کسی دیگر خواورده استخوان او را انداخته رفت پس آن قدرت
 از روی ازان تخم فرودخت بار او را برآمد آن درخت ملک صاحب زمین است ملکیت خورنده خرم از سا که
 در وقت خوردن او انداختن استخوانش هیچ قیمت نداشت فائده عظیمه و نیز شیخ مذکور میگوید که یک
 در که بسطی اقامت داشتتم الزام کرده بودم که هرگاه از آب زمین جرعه نوشم قیمت علم و ایمان در خاطر گیرم
 خدای تعالی بر من علم را بفرمود تمام شده ساخت درین افسوسم که چرا بنیت عمل یک دو جرعه نوشیدم و بخت
 عمل در من کمتر از میل علم است و نیز میگوید که از ماهران سحر در زمین بایل شنیدم که هر که آخرت از هر سوره
 نوشته در گوی خود را اندازد سحر ساحران بروی کارگر نشود انستی کلامه عمده شد علیه لطیفه در بیان المحدثین
 از حکیم ترمذی که یکی از محدثین سوله ابو جیسی ترمذی صاحب صحیح است آورده که از لطائف ایشان است
 که گفته پنج کس را بهتر از پنج جانبست که کودک را مکتب و حیران را مکان طلب علم و پیر را مسجد و متو ذی
 را از ندان و زن را خانه خود و از عبد الله بن مبارک آورده که می گفته که من از چهار هزار حدیث
 چهار سخن انتخاب کرده ام یکی آنکه بر مال دنیا مغرور نباید بود و فریب نباید خورد و دوم آنکه در شکم آنچه
 طاقت آن ندارد گشایا که نباید خورد و سوم آنکه از علم به افتد باید آموخت که نافع باشد
 چهارم آنکه بر زن در هیچ چیز اعتماد نباید کرد حکایت (۵۶) ^{از حضرت خضراء} افضل امامی بر بردنی
 جدا گانه در هر فن یک فنی ^{از خیرات احسان} آورده که شخصی نزد قاضی ابن شبر مرآمد و وصیت کرد او را
 شده بود نزد قاضی طلبید و گویا آن را بر این گزرا نید بعد از قبول شهادت گویا آن قاضی آن مرد را
 گفت که اکنون سوگند کن بران که گویا آن تو گویا ای بحق داده اند آن مرد گفت سوگند بر من نیست
 که من در وقت وصیت وصی فائز بودم امام ابو حنیفه بقاضی گفت که این قیاس تو چنین نیست
 چه میگوید در نابینا بیکه شکست گفت ملو پس گویا آن برای آن نابینا گویا ای دادند یعنی که قصاص تو

فائده عظیمه

در ترمذی

حکایت ۵۶ - از امام

لطیفه در بیان

برفان است آبا برین نایبنا حلف آن نیز لازم است که گویا این برای من سخن داده اند و حال آنکه آن نایب کسی را بچشم خود ندیده پس قاضی از گفته خود باز نگذاشت و برای آن مرد حکم وصیت فرمود لطیفه همچنین در دادن مال در مطلع العلوم آورده که شخصی نزد مامون رشید آمده گفت که مرد غریب و بیوالم مامون گفت عجب نباشد آن شخص گفت میخواهم که بچم بروم گفت برو را و کشاده است گفت چیزی زیاد و راحت ندارم مامون گفت که حج از تو ساقط شد که آدم بی استطاعت راجع فرض نیست آن مرد گفت من آمده ام تا از تو چیزی بگیرم نه آنکه تو بخواهی مامون بخندید و اصله داد و دهشت فرمود

حکایت (۵۷) زغان امامی بخور خورنی | حسا گاه در هر فنی یک فنی

حکایت ۵۷ - از امام

در خیرات احسان است که بارے در جنازه سید هاشمی رؤسا و علمای کوفه جمع بودند که یکایک مادر آن متوفی برهنه سر روی درآمده از کمال وجه و محبت جامهای خود بر او انداخت پس زوج آن زن نمود بطلاق و بزین گفت که باز پس برو آن زن نیز حلف بعتق مالیک و بن گان خود نمود و که باز پس از این خبر خود مردم مرا نگاه کن تا جنازه بروی خوانده شود مردم درین حیران ماند و کس درین باره سخنی نگفت پس والد آن مرد که حلف نموده بود خود از ابو حنیفه رضی الله عنہ درین معامله پرسید که چکار کرده آید امام فرمود از شوی و زن هر دو استعاده حلف ایشان نمود پست پست و پش پش گفت که تنها مادر را بر جنازه بخوان پست زلفش را حکم بر جوی نمود این شیر مر در آن وقت حاضر بود گفت عاجز اند زنان دنیا از اینکه مثل تو و ولدے را از ایند و هر آینه در علم چیزی نگفت بر تو نیست لطیفه با وجود این علم و تجار امام که میراث ملا علی قاری در موضوعات کبیر آورده که از لطائف غریب است اینکه در مسجد کوفه قصه خوانی یعنی واعظ زرعد نام بود پس والده اجداد ابو حنیفه اراده پرسیدن مسائل از او نمود امام ابو حنیفه او را فرمود که مسأله چنین است مادرش از وی قبول نمود و گفت من قبول کنم مگر آنچه زرعد اعطا گوید پس ابو حنیفه از خود سائز وی بود و گفت این ملا من است و در مسأله گذاشت از وی پرسید زرعد گفت که تو اعلم و انقدر از من پیشانی پس خود جواب این مسأله را پیش و بیان نمایی امام فرمود که من جواب این مسأله پیش و بیان چنین گفته ام زرعد بجانب والده امام مخاطبه کرده گفت مسأله چنین است که ابو حنیفه گفت از شنیدن قول زرعد خوشنود شد باز گفت حکایت (۵۸) | حسین هر قول او روشن کتبی

لطیفه در بیان امام صاحب

حکایت ۵۸ - از امام

بقتصد نخر به بنگر جوابی | در فتح القدره رایان آورده که شخص طعن نمود از خوردن گوشت تاکاگاه

روزی گوشت ماهی را خورده پیش سفیان ثوری آمد و قصه باره باز گفت ثوری گفت که حشمت بر تو لازم گشت
چرا که حق تعالی در گوشت ماهی فرموده است **لَا تَأْكُلُوا مِنْهُ لَحًّا طَرِيفًا فَإِنْ مِنْ الْبَحْرِ فَهُوَ أَشْمَكٌ**
پس جمع کردن آن شخص نزد ابو حنیفه خود آمد و از تمام سرگشت خود او را واقف گردانید امام آن امور گفت
که باز نزد سفیان ثوری رفتم از وی سوال نمائی که چه میگوید بخو کسی که قسم نمود که من بر سباطه نشینم و بر زمین
نشینم سفیان ثوری در جواب گفت که درین صورت آن حالت حاش نیست سائل گفت آیا
در حق زمین در قرآن تشریف نیامده و الله جعل لکم فی الارض مساکن از شنیدنش سفیان
پرسید شاید که تو آن فردی که دیروز از من سأل گوشت ماهی پرسیده بودی گفت بلی گفت برو که درین
هر دو مسأله بر تو حشمت لازم نمیشود پس رجوع کرد سفیان ثوری از قول خود بیکت تعلیم ابو حنیفه رفتی
و سر درین مسأله اینکه حشمت و عدم آن در ایمان باعتبار عرف است و بس لطیفه باره و حافظ قاهر
می آمد که بوجوب آیت آینده هر چه از حدیث استخراج گردد آن نیز حکما در حکم احکام قرآنی است
فالمحمد که بهمان طور بقول امام شافعی هر ظرفی که گشتم چنانچه در ابجد العنوم آورده که باره امام
شافعی فرمود که هر چه پرسید از من از هر چه بخواهید که من جواب شما از کتاب الله خواهم داد پس
گفته شد مراد آنچه میگوید از کتاب الله در حق محرم که زینور را بگشود فرمود **يَسْمِعُ اللَّهُ الرَّكْعَةَ الْحَقِيقَةَ**
قَالَ اللَّهُ تَعَالَى مَا أَنْتُمْ إِلَّا رُسُلٌ مَخْلُوقَةٌ وَمَا تَخْلُقُونَ عَنْكُمْ فَاخْتَوِا بَعْضُكُمْ بَعْضًا هر چه داد شما را
رسول الله صلعم آنرا لازم گیرید و از هر چه پرسید کرد شمار از ان را زیاده نیست یعنی حکم آنحضرت علیه السلام
یعنی حکم کتاب الله است پس امام شافعی روایت از حنیفه بن ایمان از نبی صلعم پس خود کرد
و گفت **لَا تَقْتُلُوا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِمْ إِلَّا بِحُكْمٍ وَبَعْدَ تَعْلِيمٍ** پس روایت از عمر بن الخطاب
آورد که **يَا أَيُّهَا الْمَرْءُ يُقْتَلُ الْبَغِيُّ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ** یعنی که زینور نیز از مؤمنان مباح الدم است

الطيفه از امام شافعی می آید

طایفه از امام رضا

حکایت (۵۹)	ازین خونیتر گوی بشنوی	از ان پیشواے جمانی قوی
بسوی حدیث و اگر قصد کن	از حال امامی به شمری	در زبانه المجلس در بحث علم
آورده که باره ابو حنیفه در در سن امام مدینه امام مالک در آمد و کسی او را شناخت پس امام مالک بر تکامید و اصحاب خود در سائل بطریق امتحان اعتراض نمود و چونکه ابو حنیفه در ضعف تکامید وی نشسته بود آن سوال او را کما فی جواب شافعی و گفتی داد امام مالک پرسید من آئین		

الرجل یعنی این مرد از کجاست ابو حنیفه گفت من اهل العراق امام مالک
 فرمود من اهل البلد النضای والنضای یعنی از شهر منافقان و شقیما می باشی و درین اشاره
 بهوس معرکه حضرت امام حسین رضی الله تعالی عنهما و غدیر اهل کوفه نموده و امام اعظم رضی الله عنه فرمود
 اگر اها زنی باشد قدری از ستر آن شریف پیش تو بخوانم مالک رضی الله عنه فرمود بلی
 پس امام اعظم را خواند و میفرمود خولک کفر من الاغراب منفقون و من اهل العراق
 مترد فاعلم النضای یعنی بفرست از دوستان عرب که گرداگرد شاست منافق
 اند و بعضی از اهل عراق نیز ثابت صابر اند نفاق یا تهمید و سرکشند بر نفاق مالک رضی الله عنه
 فرمود ما قال الله ملکنا اذ اچنین فرمود ابو حنیفه گفت کیف قال الله تعالی خدا چگونه
 فرمود مالک فرمود که قول حق تعالی چنین است کون اهل المدينة یعنی بعضی از اهل مدینه
 تهمید و سرکشند بر نفاق ابو حنیفه فرمود و الله لی حکمت علی نفسی شاست خدای را
 که خود بر خوشتن حکم نفاق کردی و از مجلس و بر جبهت و روانه گشت امام مالک از دهانت و دکاوت
 می تیر گشته تفتیش حال وی نمود کسی گفتش که امام ابو حنیفه کوفی همین جو است بعد از شام تفتیش
 با عزاز و کرامش و راورد و ندو با هم قارن ایشانرا حاصل گشت انقی و بعضی نوشته اند که ایشانرا
 با هم مباحثه شد و در آخر امام مالک از بسیار اقوال خود بطرف قول ابو حنیفه رجوع نمود و تلمذ و
 شاگردی از وی کرد چنانچه ماعلی قاری در رساله و امام الحرمین گفته و ذکر آن کرد و درین
 ان مالک العی بابا حنیفه و و تاهله و التعلیم و ترجع الی
 قول انی حنیفه فی مسائل کثیره و قال ابن الحکم العی و تلمذ له
 یبارق المشایخ الاکیمه المتحدین و العلماء الرایین کلامهم العلیل
 المجمع علی جلاله و تقدیمه و زعمه و بر اعاده عبد الله بن الباری و کلامهم
 اللیشین سعد و کلامهم و الیشین انس و تاهله (اف کافیات) بطو کلام
 الاکیمه لا اعلام و مشایخ الاسلام فیما بین الانام و شرفا و عمر با و عجم
 و عمر باله لطیفه جمیع العلم فی القرآن لکن انفاص عنه اقوام ارجال
 قال الله تعالی و انزلنا علیک الکتاب تنسینا

لِكُلِّ شَيْءٍ وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى مَا فَرَعْتُ لَهَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ
چنانچه در ایجاب العلوم و کتاب نظریات آورده و نیز در کتاب زبان فارسی از نظم گذشته که عبد الله
بن المبارک گفت که بارے بقصد حج بیت الله و زیارت مسجد نبوی صله الله علی صاحبہ و التسلیم
بیرون شدم و قنیکه براه میرفتم از دور سوادجی بنی شج دیدم چون بر آنجا رسیدیم دیدم که
پیرزانی است که پیر این دختارش از پیشم است گفتم **السلام علیک ورحمة الله وبرکاته**
جوابم از آیت داد و گفت **سلام قولوا من ربنا رحیم و مراد را گفتم رحمت خدا بر تو باد**
درین مکان چه میکنی گفت **من یضلل الله فلا هادی له** پس دانستم که این پیرزن راه گم
کرده است از دور رسیدم که عزم کجاداری گفت **سبحن الذی استوی یعبده کسلا**
میت السجود احسن اعم الی السجود الا قصی بر من انتم که از حج خود غافل شده
قصید بیت المقدس میداد و گفتم از چند روز در نجای باشی گفت **ثلث کتالی سوبیعا**
ادرا گفتم که چیزی طعام برای خوردن تو با تو نمی بینم گفت **هو یطعمنی و یغنی عنی** گفتم **غذا**
از چوبی سازی گفت **قله یجد و اماه قلبه مواجیه** ایطیبا گفتم آیا چیزی طعام بخوردم گفت
لقد انتعنا العیاش الی الی گفتم که این ماه رمضان نیست گفت **ومن کطوع**
خیر اقام الله شاکر علیک گفتم که هر آینه در سفر افطار برای احلال است گفت **وای**
کصوم مواجیه گفتم که با چراغی آنچنان نمی گوئی که من با تو میگویم گفت **و ما یفطن**
قولی لا لدینه رفیق عینک گفتم که از کدام مردمی باشی بنی چرب میداری گفت
ولا تقف ما لیس لک به علم طان السمع والبصر والفؤاد کل
اولیاء کان عتله منی گفتم خطا کردم مرا معاف فرمائی گفت **لا تریب**
علیکم الیوم یغفر الله لکم گفتم اجازت میدهی مرا آنکه بر تاق بنی شتر ایدین خود ترا سوا
کنم با قافله برسی گفت **وما تفعلوا من خیر یعلمه الله** پس تاق خود و براسه
نشانیدم گفت **قل لکم مبین یعضوا من الصنا و هیج** پس چشم خود از او برستم و گفتم
بر شترم سوار شو چون اراده سواری کرد شترم گرخت و جاسمش را در می گرفت و ما آصاب کرمین
مضیبه فیما کسبت انید گفتم او را صبر کن تا پاسه شتر را ببندم گفت **فقه منکما**

درین
مکان
چه
میکنی
گفت
من
یضلل
الله
فلا
هادی
له
پس
دانستم
که
این
پیرزن
راه
گم
کرده
است
از
دور
رسیدم
که
عزم
کجاداری
گفت
سبحن
الذی
استوی
یعبده
کسلا
میت
السجود
احسن
اعم
الی
السجود
الا
قصی
بر
من
انتم
که
از
حج
خود
غافل
شده
قصید
بیت
المقدس
میداد
و
گفتم
از
چند
روز
در
نجای
باشی
گفت
ثلث
کتالی
سوبیعا
ادرا
گفتم
که
چیزی
طعام
برای
خوردن
تو
با
تو
نمی
بینم
گفت
هو
یطعمنی
و
یغنی
عنی
گفتم
غذا
از
چوبی
سازی
گفت
قله
یجد
و
اما
ه
قلب
ه
مواجیه
ایطیبا
گفتم
آیا
چیزی
طعام
بخوردم
گفت
لقد
انتعنا
العیاش
الی
الی
گفتم
که
این
ماه
رمضان
نیست
گفت
ومن
کطوع
خیر
اقام
الله
شاکر
علیک
گفتم
که
هر
آینه
در
سفر
افطار
برای
احلال
است
گفت
وای
کصوم
مواجیه
گفتم
که
با
چراغی
آنچنان
نمی
گوئی
که
من
با
تو
میگویم
گفت
و
ما
یفطن
قولی
لا
لدینه
رفیق
عینک
گفتم
که
از
کدام
مردم
ی
باشی
بنی
چرب
میداری
گفت
ولا
تقف
ما
لیس
لک
به
علم
طان
السمع
و
البصر
و
الفؤاد
کل
اولیاء
کان
عتله
منی
گفتم
خطا
کردم
مرا
معاف
فرمائی
گفت
لا
تریب
علیکم
الیوم
یغفر
الله
لکم
گفتم
اجازت
میدهی
مرا
آنکه
بر
تاق
بنی
شتر
ایدین
خود
ترا
سوا
کنم
با
قافله
برسی
گفت
وما
تفعلوا
من
خیر
یعلمه
الله
پس
تاق
خود
و
براسه
نشانیدم
گفت
قل
لکم
مبین
یعضوا
من
الصنا
و
هیج
پس
چشم
خود
از
او
برستم
و
گفتم
بر
شترم
سوار
شو
چون
اراده
سواری
کرد
شترم
گرخت
و
جاسمش
را
در
می
گرفت
و
ما
آصاب
کرمین
مضیبه
فیما
کسبت
انید
گفتم
او
را
صبر
کن
تا
پاسه
شتر
را
ببندم
گفت
فقه
منکما

سَلِّطْنِي وَجْهَ رَبِّكَ بِأَنْفَاقِ شَدَمِ گفتم کہ ہنوز سوار شوار گفتم من چون سوار گفتم
سُبْحَنَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لِنَكُونُ مُقْرِنِينَ وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ
پس نام شتر گفتم و نیز نام روان شدم و از شوق و طرب با و از بلند اشعار خوانی اگر فرستم گفتم
وَأَقْصِرْ لِي مَشْيِيكَ فَأَغْضَضَ مِنْ صَوْنِكَ إِنَّ أَفْكَرَ الْأَصْوَابِ لَصَوْنُ الْخَلِيلِ پس بیانہ رومی و آن
شدہ و با شعار خوانی ترنم میکردم گفتم قاصد قواما تیسرے موت القدر آیت گفتم این نیز
حرام و ممنوع نیست گفتم وَمَا يَدْرِي أَلَمِ الْأَوْدَادِ و بر و اسنے اور آگفتم ہر آئینہ ترا
بہتری و فضیلت بسیار است گفتم وَمَا يَدْرِي أَلَمِ الْأَوْدَادِ ساعی خاموش شدہ
پسترا زوے پرسیدم و گفتم حَبْلُ الْكَافِ ذَوِجِ در جوابم گفتم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْخَرُوا
عَنَ الَّذِينَ آمَنُوا أَن تَسْخَرُوا مِنْهُمْ لَعَنَ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ يَكُونُوا عَصَافَةً أَعْمَىٰ لَهُمْ بَصَرٌ أَنَّهُمْ
اور با قافہ رسانیدم پس گفتم اور این است قافلہ و ترا و در میان ایشان کیست گفتم الْمَالُ وَالْبَنُونَ
نَيْتَةُ الْحَبِيبَةِ الدُّنْيَا پس دانستم کہ اور اولاد و مال است درین قافلہ گفتم در میان حاجیان نشان
ایشان چیست گفتم وَعَلَّمَكَ مَا لَيْتَ أَتَىٰ الْجَبْرِ هُوَ يَحْتَدُونَ دانستم کہ ایشان آید لَعَلَّ الْأَوْدَادِ
یعنی رہنماے شتر سواران اند پسترا و را بنجہا و مکانات رسانیدم گفتم کہ اسماے خوششان لوح چیست
گفتم وَاتَّخِذْ لِلنَّبِيِّ الزَّهْرَةَ خَلِيلًا وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا يَا أَيُّهَا خَلْدُ الْكِتَابِ يَقْوُوا
پس آوازے بر آردہ گفتم یا ابراہیم و یا موسیٰ و یا یحییٰ پس ایشان نزد من تکیہ
گویان و دیدند و بودند جو انانے کہ گویا ما ہمانہ کہ بمن رو برو شدہ اند چون ساعتہ آرام
گرفت آن زال بایشان گفتم فَاتَّبِعُوا أَحَدَكُمْ فَيُوقِظْكُمْ هَٰذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ
فَلْيَنْظُرْ آيَتُنَا آتِيكُمْ بِرِزْقٍ مِّنْهُ وَلَئِنْ تَطَعْتَ
پس کیے از ایشان رفت و طعام خریدہ پیش من آورد آن عجز زمین گفتم کھاؤ
فَأَشْرَبُوا هَٰذِينَ بِأَمْرٍ لِّكَلَامٍ فِي الْخَالِيَةِ ایشا نا گفتم کہ طعام شما بر من حرام
است تا وقتیکہ مرا خبر از حال این عجز نہ رسیدم گفتم کہ این مادر ماست و این چہل است
کہ اور اکلہاے بجز از آیات قرآنیہ بجزئیے دیگر نیست از بہت خوف آنکہ نفش در کلام
خود کند و حق تعالیٰ بر دے بسبب آن خشناک گردد سبحان اللہ تمام مخالفین کی این است

فَسُبْحَانَ اللَّهِ الْقَادِرِ عَلَى مَا يَشَاءُ ۖ لَيْسَ غِنَمُ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْمِرُ مَن يَشَاءُ
وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ۚ انت الحكاية ولي هذا آكل بعض الشك من
من شح لا يؤمنك استخراجه من القرآن من نعمه الله تعالى

اول و آخر قرآن زجبا آمد و سمين

حکایت (۶) ۵ بین هر قول و روشن کتابی که به از علم او گشت آفتاب

در برهنه از مسند امام لمبی آورد و که چون امام اعظم بصحبت امام زاده زید بن علی بن محمد رضی
تعالی عنهم درآمد گفتند که وای فقیه و عالم کوفه است امام زاده رضی متوجه امام گشت و پرسید چرا
و افتخار نماز و استغفار از چه چیز است ابو حنیفه گفت وقت احکام الظهور و
اختصاصها التکلیف و استیفاءها منته من یقول و جفت
و جمعی الخ و کن تحتها و تحتها الله امام زاده فرمود انک کفیه لطیف

طردی در محلی از اهل اسلام گفت بنیاد اسلام عیبی بنیاد است چه اول طاعات و در اسلام بعد
از ایمان بالاتفاق نماز است و نماز ایشان موقوف است بر طهور و وضو پس مدار اسلام بوضو است
و حال آنکه در وضوی مسلمانان عیبی موقوفی است که بجای تپاکی پایزار و ستار را پاک می کنند و
پایزار را همچنان میگذرانند و از اطمینان می نامند چنانچه چون با وے از حکم ایشان بیرون رود و عجز
آز او گزاشته بجایش احسانه چهار گانه میثوبند از شنیدنش طریقی در جواب او دشنام داد و تا مزا
گفت چنانکه آن طرد را بغضب در آورد و گفت که سزاے این سقا گفتن تو آنکه سرترا پاره پاره کنی
و شکم ترا پاک نمایند تا عبرت دیگران گردد و ظریف گفت عجب احمق مردی باشی که قول خود را خود
درین معنی غلط می نمایی پس شناسی که از زبان من سر نهاده بجای آن سرم را پاره پاره کردن
و شکم را دریدن بوجب قول تو بغیر از کمال بیوقوفی تو نیست نظر کن بسوے همه حکام جهان و جمله
دانشندان زمان که در باب ترا که فعل تنبیه است و از قریب مردوزن بطهور می آید بجای آن
سرترا بجله جسدی متعلق می نمایند به بریدن ذکر مرد و دریدن فرج زن که آن بجز احمق تام و بیجانی
تام نیست و ازینکه تو گفتی نجاستی در ظاهر بدن متوضی لاحق نمیشود و الا شستن آن بر ضرر و
می باشد پس تعرض تو بجز نادانی تو نیست نکته سر در باب تخصیص شستن اعضاے چهار گانه

در حکایت و از امام رضا

در حکایت و از امام رضا

در حکایت و از امام رضا

در ارشاد الطالبن چنین گفته که چون جنگ شد حضرت حواری علی بن ابی طالب و جنبت بغیر از حکم خدا
 قصد خوردن دانه باغواست شیطان نمود و دست را بسوی دراز کرد و درخت بهشتی از خوف حق تعالی
 بخود بالا بیدن گرفت چنانکه از قدح حواری و در گشت حضرت حواری از بهشت عجلت بر سر گشت
 پائے خود جریست و دستار ابالاس سر خود بسوی دانه دراز نمود درین حالت حله بهشتی که از نازد
 پامی کشید تا سنگ می بالارفت و آستین وے از سر گشت دست تا آرنج وے رسید و میقی ازو
 او شکست گشت و رخسار از سرش کشاده گشته تا آنکه ناصیه وے از ان ظاهر گردید براس سزای
 آن در طهارت حضرت غسل اعضا برین چهار اندام فرمود اگر تعیل این امر کرده شد در قیامت عرض
 آن عترت محبتی بود یعنی که همین اعضا و ضرورتش تر باشد سوال بخروج
 بول و براز و ریح شکست چرا حکم نقص وضو از شارع صادر گشت جواب سببش آنکه از خوردن
 دانه بغیر از خدا آدم و حوا علیهما السلام را بول بر از بسبب گندگی آن دانه گرفت بخلاف دیگر اطمعه
 بهشت که سفله آن عرق خوشبو از پیشانی ایشان ظاهر میشد چونکه خروج اشیاے مذکوره از اتر آن
 میباشد لکن از خروج آن از جانب شارع حکم حدیث و نقص طهارت مرتب گردید پس اگر نجاست از ان
 بظاهر برن تو منی بامیشتن آن نیز در شرع ضرورت است و الا برای طهارت غسل اعضای چهار گانه
 کافیست چنانکه گذشت سوال بخروج خون و ریح و غیره چه بر اعضا وضو میشود جواب زیرا که تولد
 این اشیا از خوردن غذای باشد و الله اعلم الطیفه دوم همدار تعینی در الف لیله
 آورده که بارے نقیصی بجنود خلیفه بارون رشید از کثیرک غلام بطریق امتحان پرسید و گفت
 اخبرنی بی ما معنی الصلوة قال قلت ان وضوء باز پرسید که محتاج وضو چیست کثیر گفت تسبیح گفتن باز
 پرسید که کبده تسبیح گفت یعنی باز پرسید که محتاج یقین چیست گفت طاعت حق تعالی باز پرسید که محتاج طاعت چیست گفت
 اعترا بنهنگی خود مژده او اقرار بر بویست وی عز وجل عالم گفت خوب غنی اتی حکایت (۹۱)

ببین هر قول او روشن کتابی	چه خورد و راه او نورست و تاب
---------------------------	------------------------------

و هم در بر نه آورده که نوبتی بخد مت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسید که کد ام
 سورت است که منفع وے تجید و وسط وے اخلاص و آخر وے دعا است ابو ضیفه گفت فاخته
 باز پرسید که کد ام گفته است که اولش کفر و آخرش شهادت است گفت لا اله الا الله و

در حدیث

در حدیث

باز پرسید قتل با حق زیاده است در گناه باز تا گفت قتل پرسید پس چرا در قتل بد و نفر گواه ببنده
است و در زنا چهار نفر گفت که در قتل مخلوق احياء حق مردم است و در زنا مقصود پوشیدن منکر
و برن افشاست فاحشه و دیگر آنکه زنا گناهی است میان خدای تعالی و بنده و قتل حق بنده
باز پرسید که ذکر را بر قتل حفظ الله چه باشد گفت که زن عیال مرد است باز
پرسید که غاکط غلیظ و آنجناس از منی است پس چرا در آن استغیا است و درین غسل گفت و صفا
للمحرم پس حضرت امام صادق زبان مبارک به ثناء و عاکشود و گفت لا عذر است
فخصمت فی امیة جلدی لطیفه هفت حروف چنانست که در سوره فاتحه نیست در
یک آیت دیگر از قرآن موجود اند پس آن هنگامه حروف که آمدند آن آیت کدام جواب
حروف هنگامه این است ق ت ج ح ز ش ط ظ و آیت اینکه او مت

کَانَ مِيتًا فَاحْيَيْتَهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا اَيُّنَعِي بِهِ فِي النَّاسِ كَعَن

مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ كَيْسَ يَخْلُجُ مِنْهَا اَكْذَلِكْ رَيْتَ لِمَا كَافِرِينَ

ما که نتوانی بکشوی سوال در کل قرآن کدام دو کلمه چنانست که اگر عکس نمایی باز

همان کلمه گردد جواب اهل کلمه فی قلک دوم و در کتب فکاید سوال

تعداد حروف فاتحه چند است جواب بقدر تعداد افراد انبیاء علیهم الصلوة والسلام

بنابر قول صح که اقبل والله اعلم میگویم که در تعداد انبیاء علیهم السلام سه قول است که مرجح

اینکه یک کلمه است و چهار هزار بود و پنجاه که شیخ در ترجمه مشکوٰه گفته لطیفه دوم از بعضی کتب

منقول است که چون فصل زنا بد و کس قائم میگردد لاجرم بر فعل هر یکی از آنان از دو گواه لابی

ایضا لطیفه دیگر از بعضی بزرگان معنی شناس مرمی است که چون در خروج معنی تلفظ

تمام بدن میباشد بنابرین غسل تمام جسد نیز لازم آمد بخلاف خروج دیگر نجاست از بدن

حکایت (۶۲) بین هر قول در روشن کنایه که هر کس و شده بر نور و تابانی

در برهنه و خیرات الحسان آورده که روزی امام عظمی را با امام زاده محمد بن حسن بن علی

رضی الله تعالی عنهم ملاقات شد فرمود توئی که فاکت حدیث جد من یعنی بقیاس

امام گفت معاذ الله من ذلک بنشین که ترا حرمته است چون حرمت جد تو

نماز

نماز

نماز

نماز

امام زاده بن شست و امام پیش و سیدوزانوی ادب بن شست از وی پرسید که مردی
ترست یا زن فرمود زن گفت حصه او از میراث چند است فرمود نصف از مرد امام گفت
اگر بقیاس میگفتی حکم بر عکس این کردمی باز گفت نماز قاضی ترست یا روزه فرمود نماز امام
گفت اگر حکم بقیاس میکردی بر زن قضای نماز بودی نه روزه باز گفت بول پلید ترست
یا خفیه فرمود بول امام گفت اگر بقیاس عمل کردی غسل از آن بودی نه ازین معاذ الله
که مخالفت حدیث کنم بلکه خادم اویم نگاه امام زاده برخاست و ابوحنیفه را در کنار
گرفت و بر وی مبارک و بوسه داد و در اول امام را بر آیه آن سخت گفت که چنان

چنان شنو انیده بودند **هَكَذَا أَكَلْتُ ذِي نَعْمَةٍ مَحْسُودٍ** همواره مباحثه و تحقیق علما
خالی از نکات عجیب نمی باشد لطیفه درستان الحدیث آورده که علامه دماینی صاحب
التصانیف از استاد خود ابن عرفه لطیفه عجیب نقل کرده که روزی در درس او در اسکندریه
حاضر بودم شخصی از تلامذه او مختصر او را در هفته از وی میخواند و مقام کتاب الحج بود و در آن
مجلس بعضی طلبه علم که شوق به بحث و اعتراض داشتند نیز حاضر بودند ناگاه عبارتی وارد شد
که ضمیر در آن بمضاف الیه عائد میشد طالب العلم مذکور جرأت کرده پرسید که نویان میگویند
که ضمیر را بمضاف الیه عائد نباید کرد پس این عبارت چه قسم درست میشود شیخ پدیده جواب گفت
که قال الله تعالى كَمَثَلِ الْيَحْيَىٰ خَالِدًا فِي السَّمَاءِ یعنی که در محل ضمیر عائد به اوست و آن
مضاف الیه است مگر درین جواب لطافتی است که پوشیده نمی ماند **ضمیر** عود ضمیر بضاف الیه
منوع نیست آری اگر ممکن باشد عود ضمیر به یک از مضاف و مضاف الیه اولی آنست که بمضاف
عائد سازند زیرا که مقصود از کلام اوست **حکایت (۶۳) هـ**

در کرده یا دم آمد یک حکایت **که کرده را ویش زامد در آیت** در اشتهاد و النظائر و خیرات
الحسان آورده که بارے ابوحنیفه را باطل او دیگر اشرف کوفه در طعام ولیمه حاضر بود که صاحب آن
ولیمه هر دو پسران خود را با او و خواهران عقد مناکحت کرده بود که یکایک صاحب ولیمه از خانه
برآمده گفت **أَصْبَحْنَا مَصِيبَةً عَظِيمَةً** که زنان بسبب غلطی و خطا ازین هر یک برادر را درین
شب زفاف بدرگیر فرستادند پس شب گذرانید هر یک از آن دو خواهر نزد غیر شوهر خود درین

استفقا از سفیان ثوری کرده شد گفت باکی نیست که درین سال بعینه فیصله علی کرم الله وجهه موجود
 و قتی که معاویه از دست درین معامله دریافت کرده بود و آن اینکه هر زن را از دم که از او ای خود کاین
 خود گرفته بعد از گذر اشدن عدت بسوی شوهر خود رجوع نماید فاشکت الناس منه و الا لک
 و ابو حنیفه ساکت بود این زیاد و بر دایسته مسخر این سال که را از ابو حنیفه پرسید امام ثوری بر خیده گفت
 بیشتر از وی چرا دریافت نکردی و خلاف این چه خواگفت که این حکم حضرت علی است در موطوعه
 بالشیبه ابو حنیفه فرمود هر دو شوهر آن را از دامن بیارید چون حاضر شد از ایشان پرسید که راستی
 نیست و بر نیکی هر یکی از شما و خوله خود را از نزدیک خود دارید نه منکوه خود را هر دو گفتند بلی ما همچنان
 خوشنودیم فرمود که هر یکی از شما طلاق دهید منکوه خود را که مدخوله دیگر نیست ایشان همچنان کردند
 پستو تجدد نکاح هر یکی با مدخوله خود حکم فرمود و حجت الناس من فیت یا به یذلک و لیست و سعیر
 بوسه او را ابو حنیفه را و گفت که ما در محبت او طاعت می نمایم خاموش بود سفیان ثوری تقریر عیبت الهام الی سوا
 ابو حنیفه هم درین ساله در خیرات الحسان میان نموده در شاه گفته که سفیان ثوری از ابو حنیفه پرسید که این چنین حکم چرا
 کردی فرمود که ازین حکم در میان ایشان و منی و محبت باقی ماند که سبب عداوت از میان ایشان جاست الا اگر تابعیت
 انتظار کردند بی با هم ایشان اعداوت پیدا گشتی پس ایستاد سفیان ثوری در پیشانی ابو حنیفه و سر او بردی و شانه زد

فیضیه در بیان حقایق و اسرار

کنون روشن کنی گریه انصاف	شود این ره همه از میرگی صاف
--------------------------	-----------------------------

آرے تحقیقات علما خالی از نزاکت نباشد لطیفه در احواف النبایا و نیز در بستان الحمدین هر
 حالات حافظ الحدیث ابن حجر عسقلانی صاحب فتح الباری شیخ بخاری آورده که از لطافت و
 ظرافت شیخ آنست که چون سلطان مولانا مولود مدرسه مؤیده را بنا کرده تمام نمود مناره از منارهای
 آن مدرسه که بر برج شمالی بنا شده بود میلان کرد و قریب بسقوط شد پادشاه حکم فرمود که آنرا بدم
 کرده باز تیار نمایند اتفاقا علامه یعنی شایخ بخاری هم صریح در زیر آن مناره نشسته درس
 میگفت حافظ ابن حجر این قطعه را نظم نموده بجنور پادشاه خواند شعر

یسلم مولانا المؤمنین روضی	میکاروه بالبحرین یزوهو ویا الذین
---------------------------	----------------------------------

مولانا را که با حق است و در دینش
 جانی ندارد آن را که در دینش
 است و در دینش آن را که در دینش
 جانی ندارد آن را که در دینش

نَقُولُ وَقَدْ مَاتَ عَنْ الْقَصْدِ أَهْلُكُمْ	خَلَسَ عَلَى حَيْثُ أَصْرُكَ مِنَ الْعَيْنِ
--	---

مردم این قصه را مانند از کفایتی رسانیدند که حافظ این چیز بود یعنی نمود بدالدین عینی خشنک شده نوایمی تا فرستاد که یک قطعه در تعریف این حجر نظم کنانید و شلغ ساخت بدالدین عینی خود چندان قدرت شعر داشت و آن قطعه این است و خالی از لطافت نیست شعر

مِثْلَ نَارٍ لَمْ تَمُوتْ لَمْ يَمُوتِ الْحُسَيْنُ قَدْ جَلَّتْ	وَعَنْهُمْ مَا يَفْضَاءُ اللَّهُ وَالْقَدَرُ
فَكَوْنِ الْحَبِيبِ لِعَيْنٍ قُلْتُ ذَا غَلَطَ	مَا أَوجِبَ الْعَدَمَ الْإِخْبِيَّةُ الْحَجَرُ

قادره تولد قاضی القضاة خاتمه الحافظ شهاب الدین احمد بن علی بن محمد بن علی بن محمد بن احمد بن حجر عسقلانی مصری شافعی در بست ۲۰ سوم شعبان سال ۶۲۵ هجری قمری در مصر بود و وفاتش شب شنبه بست ۱۰ ششم ذی الحجه سال ۶۸۵ هجری قمری در قاهره مصر اتفاق افتاد چنانچه در بستان الحمدین گفته ازین حساب عمر شریفش یکصد و هفتاد و سه سال میشود و در نظم و شعر قدرت تمام میداشت و تصانیف او زیاد بود بر یکصد و پنجاه کتاب است و جمیع مقبول افتادند و بهر دو حکم تراز تصانیف جلال الدین سیوطی است اگرچه تصانیف جلال الدین در عدد بیشتر است کذا فی البستان اما تولد امام فاضل محدث کامل فقیه مجیدیل علامه سبب تمیز عارف تصریف و عربیت حافظ لغت سرای الکتابت و فی تخریج الاحادیث کامل الوست محمود بن احمد عینی که پدر الدین لقب قاضی القضاة خطاب داشت در نصف ماه رمضان ۶۲۵ هجری قمری در مصر بود و محدث مسلمین القلب تاریخ و قات و می است یعنی بسال ۶۸۵ هجری قمری و پنج بهر نمود و سه سالگی به ذی الحجه جهان فانی نام پدر و دود نمود و صاحب تصانیف کثیره است بجملة آنها عمدة القاری شرح بخاری و در تراجم الحقائق شرح کنز الدقائق و بترایه شرح هایه اند گویند که شرح هایه قریب بهر نمود سالگی نوشته است و عین تاب نام شهری است بقاصد است منزل از حلب که پدرش در آنجا قاضی بود و در ابدان شهر منسوب کرد و عینی گفتند

در حدیث است که در حدیث است

در حدیث است که در حدیث است

کذا فی حدائق الحقیقه حکایت (۶۴) هـ

بین قول او را چو روشن کنایه

که قلت ز علش شده آفتابے | در خیرات الحسان آورده که باری ابن سیر و والی عراق

مراد حنیفه گفت که آمد و رفت نزد من چرا بسیار ننمائی در جوابش فرمود من نزد توجیه
خواهم کرد زیرا که اگر مرا مقرب خود سازی در فتنه و فساد خواهی انداخت و اگر از خود و دلناز
مرا سو خواهی کرد و لکن عیند فتنه و فساد علیک و همچنین در جواب خلیفه منصور

و امیر کوفه عیسی بن موسی فرمود و قتی که ایشان اورا گفتند انکیر الی تنایم و اورد
محققین جواب سلاطین زمان را بطرافت رد کرده اند لطیفه در مطلع العلوم و غیره آورده
چون امیر تیمور ولایت فارس را تسخیر کرده بشیر از آمد حافظ شیرازی را طلب کرد حافظ گوشه
نشین بود بفرقه فاقه گدازان می نمود سید زین العابدین را کتا آبادی که مرید او بود و نزد امیر تیمور

قرب تمام داشت حافظ را بلا زمت امیر تیمور در آورد دید که آثار فقر از تاصیه حال او ظاهر است
گفت ای حافظ من بضر شمشیر تمام روی زمین را خراب کرده تا سمرقند و بخارا را سمرقند
کنم و تو از آنجا مال هندوی بخشی و میگوئی ۵ اگر آن ترک شیرازی آتغ حافظ در جوابش گفت
ازین مخلو تما هست که بدین فقر و فاقه افتاده ام امیر تیمور بخندید و برای حافظ و خلیفه
قانع عین فرمود حکایت (۶۵) ۵ بین هر قول او روشن کتابے

چو مهر از غور ز نورش گیرتابے | در خیرات الحسان در ختم فصل حادی و عشرون آورده

که بارے شخص در مسجد بر ابو حنیفه گداز نمود از فراست خود امام در حق آن شخص فرمود
که این شخص غریب یعنی مسافر می است که در آستین خود چیزی شیرینی میدارد و نیز معلم
صبیان است مردمان نفس حال وی کردند بهمان یافتندش از متر این را از امام مد
پرسیدند فرمود که دیدم او را که چپ و راست می نگرست و این صفت غریب نبود و او است
و مکان را بر آستین و سبجه می دیدم و در گذشتن خود باطفال مسجد می نگرست و از
تتمق نظر محققان از مشاهد عوام سبقت میگیرد لطیفه در بستان المحدثین آورده

که در زمان خلیف بغدادی که از حفاظ متقین علمای بحرین بود و در بغداد در سبقت چهار صد
و شصت و سه با قاضی ابن عبدالبر مالکی هم درین سال وفات یافت بعضی یهودیان
که در خیبر سکونت داشتند در وقت عزیمت از آنجا به قاصه در اطراف و جانب شام میشتند

طایفه

خاندان

بمختصر خلیفه موقت امام پیغمبر صلعم ظاهر نمودند و بخط حضرت علی و مهر بنوی و شهادت جمعی کثیر از صحابه مرقوم بود و مضمون آنکه از فلان و فلان قبیل که یهود و جزیه را ساقط کردم و معاف نمودم خلیفه آنرا از خطیب فرستاد خطیب بعد از تامل گفت این هندو و جلی است زیرا که در وی شهادت معاویه و سعد بن معاویه با هم ثبت است و معاویه در وقت فتح خیبر مسلمان نبود و شرف صحبت نبوی صلعم حاصل نگردید و سعد در غزو خندق ندخم تیر خورده و متصل غزوه قرظیه و فوات یافت در وقت فتح خیبر زنده نبود است **حکایت (۶۶) س** اگر بشنواز فقه آن مقتدا

سراج امام آفتاب خدا در خیرات الحسان آورده که زنی نزد ابو حنیفه آمد و گفت که برادرم از سر ششصد دینار و فوات یافت و از آنجمله مال مرادنیارے بدست آمد دیس امام پرسید که مال مرادنیارے در میان شما کدام کس تقسیم کرده بود و گفت که داؤد دطائی امام را فرمود که ترا بجز از آن یک دینار چیزی دیگر نمی رسد آیا برادر تو از پس خود داؤد دختر و مادرے و زوجه و داؤد و زوجه و نذر برادران و خواهری نگذاشت آن زن گفت بل فرمود که مسالزیر آنچنان است که داؤد گفته است **مسحکات** الله بدین تیز ذهنی و سرعت فکر امام رض الطیف مولوی عماد الدین عثمانی شاگرد رشید بحر العلوم مولوی عبدالعلی لکهنوی و مولوی حسن شایع سلم

برود و عقده و نیت آوده نظم	شخصه بسفر رفت از دمانی مال	دارت و نفوذت یکی عم و کمال
خالش پسر عم و عیش پسر خال	ای منی آفاق چفتوی کمال	در نیجا دو اشکال است

ملی بودن خال نیست یعنی اموی و س پسر عم وی درست نمیشود که عم برادر پدر را میگویند و خال برادر مادر را می نامند و قتی که خال باین مرده پسر عم وی میباشد بالضرور مادرش نیز بنده همان عم وی میباشد چرا که خال بر مادرش با هم برادر و خواهرانی پس مادر وی برادرزاده پدر و گشت درین صورت نکاح عم باینه برادر خود لازم می آید و آن در شرع درست نیست پس توله این مسافر ازین چنین مادر از روی شریعت چگونه صورت پذیرد که این زن از زحمات پدر و س است و و م عم و س این خال و س نیز راست نمی آید زیرا که عم مرده چون پسر خال و س شد ناچار پدرش نیز پسر همان خال و س خواهد بود و چنانچه ایشان هر دو با هم برادرند پس مادریت عمه پدر و س گشت (یعنی خواهر پدر - پدریت) درین صورت نکاح برادرزاده

با خواهر بر خود لازم میشود و آن جائز نیست پس تولد این مسافر از آن هر دو چگونه تصور گردد
و بهترین جواب آنست که گفته شود که این محذور در وقت لازم می آید که اگر عم و خال
این مرده از بنی الامعان باشند یعنی عم و خال عینی و برادر عینی پدر و دایه باشند و نیز خال
مرده و خال عینی مراد در سن را باشد و چون برادر و عیال ایشان اعم از حقیقی گرفته شود درین سن
بیچ محذور لازم نمی آید **توضیح آن** اینکه فرضا خلیل و فریه با هم برادران اخیانی اند
یعنی از یک مادر بدون اتحاد والد پس خلیل زن یوه را که از شوهر سابق با خود دختر
را بعه نام میداشت در نکاح خود در آورد و خلیل را ازین زن کریم نام پسری تولد نمود و
آن دختر را بعه نام را فریه بنکاح خود در آورد که رحیم نام پسر ازین زن او را تولد گشت
پس کریم خال رحیم است از جهت مادر و پسر عم اخیانی وی است از جهت قرابت پدر و
و حال آنکه برادر این رحیم را خال دیگر علانی یا اخیانی که نفیم نام میداشت و نفیم ^{مادر فریه} مادر فریه
را بنکاح گرفت که نفیم نام پسر از ایشانرا تولد گشت پس کریم خال رحیم است و نفیم ^{مادر فریه} مادر فریه
اخانی وی است و نفیم عم علانی وی است و نیز پسر خال علانی یا اخیانی وی است
چونکه این را دانستی پس بدانکه رحیم مال کثیر را در وطن خود جمع نموده خود سفر رفت و از ورش
در پس خود نگذاشت مگر کریم را که خال و دایه و نیز این عم وی است و دیگر نفیم را که عم و
و نیز این خال وی است این است صورت این سائله الله اعلم و حکم مال متروکه که رحیم مسافر
اینکه اگر فوت و دایه معلوم گردد پس این مال در میان ایشان بطریق مناصب عینی احوال
تقسیم یابد و اگر متعین معلوم نگردد پس مال و دایه برای حفظ بهر استعینی گذاشته شود تا که
خیانت در آن کرده نشود و انتظار کرده شود تا آنکه تعداد سالهای عمر وی بنود سال رسد
بعد از آن این مال در میان هر دو ورثه مذکور بهمان طریق نصفانصاف منقسم گردد چه
ایشان هر دو از دوی الارحام میت اند و مستوی اند و درجه و در میان اصول این هر دو ورثه
اختلافی از دوی مذکور و اذنت نیز نیست و وارث و یو که از ایشان هم ندارد و مستویان
فی القسمة و تصور این مسائل بوجه دیگر نیز ممکن است که بخوف طوالت ترک کرده شد انتی

حکایت (۶۷) بین هر قول او روشن کتابی که خورشیدی است پرازنور و تابانی

در خیرات الحسان است که شخصی نزد امام آمد و گفت که نزد شخصی قرضه هزار درم میدارم و وی انکاری است و سوگندی خورد و مرا بجز از شاه واحد بروی نیست چه کنم چون ابوحنیفه را صدق وی بخوبی معلوم گردید او را فرمود که یکی را از عجمان جانی خود نزد آن کوآ آورده و آن همه در مهار او بر روی گواه خود بروی مینویس که جوان همچنان کرد ابوحنیفه آن یار ویرا حکم دعوی هزار درم بر آن مدیون داد و آن گواه و دایب یعنی مالک اول را حکم براسه شهادت داد اما نشان هر دو گواهی دادند قاضی هزار درم را بر ذمه مدیون برآ نمود و بول لازم گردانید حقا که علم نه چنان گوهر روشن و تابدار است که نظر ظاهرینان بدان استقرار کسزد و یا نعم عوام با دراک کنش بپشت در لطیفه بارے در مفرهند اتفاقا که مطالعه لطائف اشرفی در بحث طبقة شعرا صوفیه کرام در تذکره نظامی گنجوی از نظم گذشت که وی از کالین معنوی و صوری بود یکی از اکابر گنج نقل کرده که شیخ از علوم غریبه و عجائب هر وانی داشته اند چنانکه کیمیا و جیسم و هیما که عالم سکر است منسوب بایشان نمود چنانچه پادشاهی بود شیخ را تعلیف کرد که بیایند شیخ از بهت قناعت و حرکت التفات بحکم پادشاه نکر پادشاه گفت باز با ملازمست شیخ میرویم پس با جمعه از ارکان دولت و اُمراء و اواب روان شد چون نزدیک حجره شیخ رسید دید که سر پرده زرین و خرگاه سیمن انواع خیارم برپا کرده اند و شکری بے نهایت گرد سر پرده بود با تنظیم پادشاه را پیش آمده از یک سر پرده تنها او را براه بدر و آن دادند بانی ارکان دولت بیرون ماندند و خود را کم کردند چون پادشاه را درون بردند دید که بر کسی زرین و تحت مرصع شیخ نشسته است با انواع لباس فاخره در و فرجیان بسیار در پیش شیخ ایستاده در زرین سکر بستگان و خمر کشیدگان در گردش پابر خاسته اند از دیدن این ماجرا پادشاه خوف خور و وهلاکت خود بدین نمود چون شیخ بخوف سلطان دانست فی الحال تصرف خود را بر طرف ساخت پادشاه چون نظر کرد دید که شیخ را ندیده در و در ویرانه است شیخ بشم کرد و گفت که دولت و جاه و پیروی مهمل چیز است که مردم با و نازی کنند و مغافرت می نمایند پادشاه در محل مذکور آمد و امثال این از شیخ بسیار منقول است

اگر دزد مال در میان جمع حاضر باشد من او را می شناسم پسر در میان زنان تنه بزدی و غیر تنه
 درآید و ظاهر نماید که من دزد را از میان حاضران می شناسم گری نمی خواهم که خواه نخواه او را
 شرمزنده و رسوا نمایم و بر اے تصدیق شما میگویم که این فلان چیز را اشیایان در میان خود بیکی
 پوشیده از من بپسریه اگر آنرا ظاهر کنم که نزد فلان است اعتماد بقول من کنید که دزد را نیسن
 خواهم شناخت و در نه کذب من همین ساعت هویدا خواهد شد این بگوید و از آنجا بیرون رود و بجا حاضر
 حکم دهد که این فلان چیز را هر که از شما بزدی گرفت مرا بطلبید که دزد را از میان شما شناسم
 مگر ویرا لازم است که بطریق خفیه یکبار از او را از خود دران جمع شریک سازد
 و چون او را باز پس بطلبند و اثره کلان بر زمین کشند و یا از جامه و غیره در آنجا دایره وسیع نمایند
 و آنهم حاضران را حکم دهد که دست راست خود را برین دایره ننهد و بنوعی دست خود نظر
 کند و دوی بر سر هر یک سر عصای خود نهاده بایستد و زیر لب آیتی را از قرآن می خواند باشد تا که فرج
 حاضران گردد که ازین خواندن دزد را خواهد شناخت پسر بر سر دیگر همین عمل کند تا آنکه آن همه دایره با تمام رسد
 و بر سر هر کس که عمل مذکور میکند بنوعی رفیق دستور خود نظر میگرداند باشد بر گاه که نوبت بر سر دزد رسد
 رفیق ویرا لازم که سر خود را بطریق خفیه آهسته آهسته از جانب بین بطرف چپ برود و یا بر عکس کند اگر دزد
 غیر رسد باشد و اگر خود دزد باشد سر خود را آهستگی فرو برد پس چون دایره با تمام رسد بگوید که
 دزد را شناختم گری برای احتیاط بار دیگر عمل معلومه می نمایم و درین نوبت باز چون بر سر دزد رسد و او
 بر رفیق خود او را متیقن بر دزد آید بعد از آن دزد را بگوید چیز دزدیده نزد تست آنرا طلبا هر کس
طریق سوم پنج چوبی را که بقدر آیین دست دراز باشد در شب بر دوشی چرخ رود و روی همه در دیوار
 محرابه تا آنکه آرم از زمین مرتفع مستحکم بگوید و نیمه اش را بیرون کند و پسر ایشان همه را در این چرخ
 را از محرابه مذکور بیرون کرده در خفیه روغن و دود چرخ یا سیاهی بنج دیگر و غیره بر تن
 مذکور که بیرون است بمالند تا که بنج مذکور روغن و سیاه گردد و پسر خود نیز از آنجا بیرون شده دران
 جمع شریک گشته آن همه را خوب بپاشند که تاثیر این علیکه حال امن ببل می آرم ای که اگر دزد این
 بنج را بدست راست خود بگیرد دستش با بنج معلوم بسته بماند و تاسن آواز ندهد دستش همچنان
 بسته بماند و بعد از آن چون من دست ویرا بپایم خواهم شناخت که این دزد است و این دزد

یست و دست این باغ بسته شده بود پانه پستی را از ایشان حکم دهد که اندرون حجره
موصوف رفته از حجره دست راست خود تنه میخ مذکور را مستحکم گرفته مرا آوازی دهد که میخ را
در بقعه خود گرفتیم تا که من ضنون گرفتاری دزد و بخوانم و چون آنمرد درون رفته آواز بدو
آهسته آهسته زیر لب چیزی خوانده بسوی میخ مسطور بدید پسترا آمد و بگوید که میخ را گذاشته
انگشتها را باند نموده پیش من جای چون بیاید و نهائی پوشیده از همه و نیز از وی در روشنی چراغ
قبضه ویرا بکشاید و پنهان از وی در پنجه وی خود نگاه کند تا که وی نیز معلوم کند که پنجه وی سیاه
و مرغن گشته است پانه بعد از آن بیار پیچ خفته که با خدداشته باشد دست ویرا خشک نماید تا که
سرو را از معلومه کسی ظاهر نگردد و درین اثنا ناعرضانه از سر ناض خود بردست وی عمره زندگ
گو یا قس بدو اشاره کرده شد بعد از آن دیگر مرد درون خانه موصوف بفرستد تا آنکه جلد حاضران
در تحت این عمل آیند پسترا خطاب بهم نموده بگوید که از میان شلوار در احتیاجم چنانکه اشاره بوی
کرده ام اگر درین خب مال را در خانه صاحب مال اندازد و معاورنه در شب و دیگر بعد از عمل معموله
و معلومه که کردم دزد را سوا نایم و این عمل را تا چند شب بکار آرد اغلب که دزد در فریب آمده
خیال نماید که عمره ناخن که بردست من کرده بود مرا شناخته است و مرا در شب و دیگر فرستد نماید
عقب خورده مال را باز پس اندازد و نیز اگر دزد که فهم باشد از خوف خود میخ مذکور را از خانه گرفت
و بجو آواز دهد که میخ را گرفتیم پس هر که دزد باشد کف دست وی بسبب گرفتن میخ مذکور
و افتاد باشد هر که دزد باشد کف دست وی صاف باشد و روشنائی چراغ پیش وی معلوم
گردد پس در پوشیدگی با وی بگوید که مال را بمن بسیار تا با لک رسانم و پرده تو فاش نخواهم کرد و الا
شرمنده خواهم شد طریق چهارم اینکه با جمع مذکور بگوید که من دزد را از میان حاضران بملیک
با خود میدارم می شناسم اگر دزد از میان این جمع غائب نباشد گردید و الا امر رسوائی وی نمی خواهم
و برای تصدیق شما میگویم که بطریق خفی از من شما با هم قیمت یکدم را با یک فلوس با ملاحظه
آمار فرضا بگیرد و شمار آنها را با خود از برداشته مرا آوازی دهد که آمار را بخوانم و خود از ایشان
ملاحظه نشیند تا که از سرگوشی ایشان مطلع گردد و چون آواز دهند ویرا لازم که انظر خود و دی
پسند نموده بایشان بگوید که بمن مقدار آنها را و مثلاً جا چار دانه از بهر آنرا که گرفتار آید و برون کنید

عنه مدعی امام
و این همه را با من
بگوید که در یک
می آید این همه را
فرض خواهد بود

و عدد ۳ نجله و آنها را جمع نموده با خود یاد داشته مرا آواز دهید و چون آواز دهند ویرا لازم
که ایشان بگویند که این همه دانه را برای درختان نشانند در زمینی کاشت نموده فرضا بر قدر دانه
که کاشت کرده بودید بهمان مقدار از دانه درختان روئید و هر یک درخت همین قدر آوار را بار آورد
پس آن مقدار را یعنی همین عدد را که در باره آوار ایشان گفت نیز با خود یاد دارد که بعد در باغبان را
با هم ضرب خواهد داد و پستری ایشان بگوید که اینجمله آوار را که بر سر درختان موجود است جمع نموده تعدیل
آنرا معلوم و مفهوم کنید بعد از آن آن همه آوار را بهمان نخ بفرشید که خود شما از پیشتر بقیعت یکدم
گرفته بودید و آنجمله قیمتش را اندازه نموده که تا چند بدست آمد و بعد از دریافت آنجمله قیمت بمن
آواز دهید که آن همه را کسی بزند و پستری من معلوم خواهد نمود و شما ظاهر غایم که این مقدار مسلمات
از شما بپند می رفته است پس عدد دانه های آوار را که از پیشتر ایشان بدان حکم داده بود و عدد دیوه آوار که بر سر درخت

و بدان نیز حکم داده بود ضرب دهد هر چه حاصل ضرب بر آن دانه مقدار تعدیل مسلمات ایشان خواهد بود پس
حکایت (۶۹) ۱۶۹ **اور اسلام صوفی و صافی** **در شریعت و فی و هم دانی** **در خیرات احسان است**
که باری عبد الله ابن مبارک از ابو حنیفه رضی برسد که در حق این واقعه چه میفرمائی که مردی را دو درهم
بایک درهم دیگری اختلاف افتاد پستری و در هم از آن هر سه دراهم مخلوط شده ضائع شد و یکی با نماند یقین
تعیین آن گم شده معلوم نیست که از آن که بود و فرمود که در هم باقی مانده در میان ایشان هر دو کس بیه
حصه مقسوم است ابن مبارک گفت که بعد از آن با این خبر سه ملاقات نمودم و این واقعه را
از وی پرسیدم و می رنم از من پرسید که این را از کسی دیگر نیز پرسیده گفت من بلی از ابو حنیفه رضی دریافت
آن که دوام این خبر سه رضی بمن گفت که ابو حنیفه رضی را حکم بیه حصه داد و در هم موجوده در میان هر دو
گفتم بلی گفت خطائی نمود ابو حنیفه رضی بلکه از احاطه علم یعنی از روی علم الیقین معلوم است که در آن
هر دو درهم گم شده یکی از آن صاحب و در هم ضائع گشته و در هم دیگر احتمال ملکیت هر دو نفر میدارد
پس در هم باقی مانده در میان ایشان هر دو نصفی است که آن لا کث - پس یکداشتم قول دے را
بعد از آن با ابو حنیفه رضی ملاقی شدم و اگر عقل دمی با عقل یک نیمه اهل زمین و زن گرد و هرگز نه عقل
ابو حنیفه رضی بر ایشان غالب آید از استبصار غذا نسته مرا گفت که یقین است این سبب قیامت

در حکایت ۱۶۹ از ۱۴۴۹

در حکایت ۱۶۹ از ۱۴۴۹

فَمَقَالَ لَكَ قَدْ احَاطَ الْعُلَمَاءُ بِأَحَدِ الدَّاهِمِينَ ضَلَعٌ -
 وَبَقِيَ الدَّاهِمُ الْبَاقِي - قَوْمُ بَيْنَهُمَا - قُلْتُ لَعَنَ فَرَمُودَ وَتَقِيكَ
 هر سه در اهرم با هم منطلق گشت در میان هر دو نفر شرکت در هر سه در اهرم در آمد پس مالک یک در اهرم را
 تلت هر در اهرم ازین در اهرم تلتان می رسد و مالک دو در اهرم را دو تلت هر در اهرم پس هر در اهرمی که ضلع خند
 بدین حدته ایشان ضلع میگردد و تنبیه قول ابو حنیفه ظاهر است در حق کسی که قائل میباید بشک
 اختلاط اموال مردم مع عدم التفریق مقتضی شرکت است علی الشیوع و قول ابن شبر بن راهی است
 نزوکی که در صورت اختلاط قائل باشند که دیگر دو در اهرم آنکی یکی انسان دو در اهرم ضلع شده یقین
 از ملک صاحب در این است اکنون هر یکی را از آن دو نفر یک یک در اهرم نامد و محمل است که این در اهرم
 موجود ملک هر یکی باشد و هیچ یکی را بر دیگری ترجیح نیست بنابراین در اهرم موجود در میان ایشان نصفی
 خواهد بود و انتی اقال العلامة ابن حجر المکی فی الخیرات احسان حضا که اختلاط کاملین موجب تبصر
 غیر مذکورین میباشد لطیفه در شامی در باب ملوۃ مسافر تحت این مساله که اگر مسافری در دو جا
 مستقل نیت اقامت کند چنانچه که منی در انجادی نیز تصریح نماید آورد که این یک ساله سبب لغت
 عینی آن ابان گردید چه روی در مشغول بود و طلب علم حدیث پس در عشره اول از ذی الحجه در کوفه
 معظمه بایکی از رفیقان در آمد تا یکماه هم در کوفه نیت اقامت کرد و گفت که بنابر آن نماز را تمام میکردم
 و قصر را بجز آخر نیت اقامت از اصحاب ابو حنیفه را ملاقی شده مرا گفت که خطا کردی در این اقامت
 نماز چرا که ترا از خر فوج بسوی منی و عرفات لابدی است و چون از منی باز پس آمدیم نیز فرموده
 رفتن منضم شد و من نیز رفاقت ویران میکردم بنابر آن در کوفه در نماز خود قصر میکردم بازمرا همان صاحب
 ابو حنیفه گفت خطا کردی چرا که تا حال تو در کوفه مقیم میباشی و تا وقتیکه از کوفه بیرون نروی مسافر
 میگردی پس با خود گفتیم سبحان الله در یک ساله در دو مقام خطائی کردیم پس بسوی مجلس امام محمد
 غیبانی رفتم رفتم و مشغول فقه را از سر گرفته و در بیان گفت که این حکایت را برای آن ذکر کردیم تا کتب را
 مبلغ علم معلوم گردد و درین باعث طلب علم خواهد بود انتی حکایت (۷۰)
 هر که او طالب لطیفه بود مقتدا یث ابو حنیفه بود و در سیره النعمان از مختصر تاریخ بغداد در سیره
 ابو حنیفه مذکور که از عطاء بن ابی رباح که یکی از ائمه حدیث و نیز از انس بن مالک است کسی پرسید

اینجا در فقره منی از ابان سبب در با خطائی می باشد

خطائی عا از امام رضا

آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفت علی بن ابی طالب که می در آمد در غیب بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم دوی
صی الله علیه و سلم در نماز بودند می اذن دادی مرا بیخ آری آدابیکه صحابه رضوان الله علیهم را
با آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود اما اصلی کافی و لیلی از بس وانی می باشد لطیفه در مطلع العلوم آورده
که روزی سرور عالم صلی الله علیه و سلم نهایت متفکر بود از و فور فکر تفرود بشو و مبارکش ظاهر شده از
صحابه کسی را جمال آن نبود که سبب آن استفسار نماید ابو ذر را حاضر شد بعد و عادتاً گفت
یا رسول الله شنیده ام و فیکه و جمال پدید آید قطعه عظیم باشد و علی با انواع نعمت دعوت کند رای
مبارک نبوی صلی الله علیه و سلم چیست اگر من او را در یابم اول دست بجمع می آید و از خم و چون
خوب سیر شده باشم از وی مخوف غموم آنحضرت صلی الله علیه و سلم را تبسم آمد و آنرا انبساط و شوق
مبارک پیدا شد و فرمود که اگر تو او را در یابی خدای تعالی از نعمتهای او ترابی نیاز گرداند انتهی این لطیفه
نیز برای ما اصلی است در فیکه اهل دین کاملین را گاهی احتیاج به بیگانگان ملت خود نیست
انشاء الله تعالی حکایت ۵۲

از اوصافش حکایت و حکایت | بیانشور وایت باورایت
در خیرات احسان است که باری ابن المبارک از ابو حنیفه روایت پرسید که چه بیگونی دردی که دردی گوشت
پخته جوش خورده باشد اتفاقاً مرغی در آن بیفتد و ببرد ابو حنیفه بخیار آن خود نگریسته فرمود که رای
خما چیست ایشان روایت از ابن عباس نقل آوردند که شور بار نخته گرد و گوشت را شسته بخورند
تا هم فرمود این حکم و فیکت که وقوع مرغ در حالت سکون دیگر باشد و اگر وقوع مرغ در حالت جوش
و فلیان و دیگر بود گوشت نیز نماند خفته گرد و ابن مبارک پرسید برای چه فرمود بسبب وصول نجاست
در باطن آن گوشت بخلاف مرغ اول که در آن نجاست بظاهر پخته بود و پس پس این فرق فایده
پسند افتاد ایشانرا آری جواهر علم اهل علم می شناسند لطیفه در نزبه العالیس للامام صفوی
الشامی آورده که عوی بشنیدن این حدیث خریف ان الله لا یستعین بخلق احدی
طیالب الاولیم چنانکه در صحاح نیز وارد است میهنای ۲ همین در فصلین
خود حکم نمود و گفت که اراده آن می آید که با یال سازم بدین برهای فرشتگان را حق تعالی در هر دو
یای وی زخم آید انداخت و نیز بعضی از طلبا طلب علم حدیث نزد بعضی محدثین رفتند و میفرستند
منکری استخوان کشته گفت بر او دیده قدهای خود را از اجنه ملک تا که شکسته کردند آن صوا از اجنا
پرسیدند

طیبه فی الزهد فی جلالی

حکایت ۵۲ از امام رضا

در سبزی استخوانی استخوانی استخوانی

الف دیاست که حرفی از میان ایشان بیرون نی بنا بر آن حرف اول از حروف تجوی در آغاز تمام می
 خلیفه اول و حرف اخیر از حروف تجوی در انتقام آسم سامی خلیفه اخیر در آمده اند پس هر که در ترتیب
 خلافت ایشان براه بود افضولی می رود و گویا آن بود افضول در ترتیب حروف تجوی که از الف تا یا
 ترتیب یافته است بسبب رتبه بندی خود تغییر می بخواد و مضمون سابق را شاعری هندی

چنین ادا ساخته ابیات هندی	ابو یوسف علی ایک جانب
خلافت کو گیسو بن بامد صفائی	الون اور پاک طیرج انکو جانو
بہ تشبیر و واقعی تو جگہ بھی	الف اودی نے بہ ترتیب پائی
پہ آخر خلیفہ کے آخرین آئی	حکایت (۷۵)

که باشد سرور نور مطهر علامه ابن حجر کی شافعی در خیرات الحسان آورده که باره امام
 زن دیگر بر زوجه اول که مادر صاحب زن بود و خواست چون خبرش باده حاد رخ رسید پیش امام آمده
 گفت تا وقتی که زن جدید را باطلی ثلاثه مطلقه تنائی گاهی ترا همراهی و مصاحبت ننایم از شنیدنش
 امام فرمود حمله نموده بزنی جدید حکم فرمود و فقیه من نزد زوجه اول میباشم نزد من مرا می دانند من این
 مسأله را سوال نمائیم آیا زن را بر سرسد که خود بر خود را از خود جدا سازد پس زن جدید امام برز همچنان
 کرد یعنی که من زن اجنبیه ام و محض برای دریافت مسأله معلومه نزد امام رفتم و آمده ام از شنیدن جواب
 مسأله مذکور مادر حاد رخ که زوجه اول است گفت که ترا از طلاق دادن زوجه جدیده لایبی است
 یعنی اگر چه زن را ترک مصاحبت نمود بر خود و خرج شریف درست نیست مگر تا و فقیه جدیده را طلاق
 ندی مصاحبت با تو نخواهم نمود و مادر حاد رخ سائل را نمیدانست که این است منکره امامم امامم
 برای رضای زوجه اول فرمود کن انما اقول فی خاتمه حلیه السکون و حلیه
 حکایت از شنیدنش زوجه اول را رضی گردید و زوجه تنائی نیز بر امام مطلقه نشد چه آن
 دوران دارد داخل بود و خارج از آن لطیفه در طبع العلوم است که حوالی نزد فقیه آمده و گفت زن
 جمیله دارم که از نازک مزاجی طاقت سرانجام امورات خانه واری ندارد و زنی ندارم که کبریا که
 بدست آوردم زنی را بهم رسانیده ام و میخواهم که با او منکک کنم تا امورات خانه را وی شکل بخشد
 اما او ایان آن زن میگوید که تا و فقیه زن اولین را طلاق ندی حد نکاح تو محال است مرا حمله

حکایت ۷۵ از امام رضا

بیتا فیه عدم التکلیف

فردوسی و انوری و سعدی در شعر سبکس میمانند هر چند که لایق بقصدی	و در تاریخ آئینه او و ابیات بالا را چنین ذکر کرده قولی است که جللی برانند فردوسی و انوری و سعدی ایضا شاعری بجا قط شیرازی نوشت -
--	--

سهم رسول که سینه پیمبر شمر	کلام من همه دمی و سخنوران اصحاب
----------------------------	---------------------------------

جواب از حافظ شیرازی	
---------------------	--

پروردگار تازه سخن در جهان منم من خود گفته ام نفرستاده ام ترا	ای مدعی تولا لاف فضولی چه میسنی دعوی پیمبری و رسولی چه میسنی
---	---

حکایت (۷۷) - زینت و گیتی زمان شد ضعیف و اعلا	زینت بین و آسمان شد بضعیف و اعلا در خیرات الحسان است که شخصی حلف نموده
---	---

که وی بیضه مرغ نخورد و پستویاز حلف نمود که هر آینه نخواهم خورد و هر آنچه در آستین فلان است
و چون دیدند در آستین آن فلان تخم مرغ بود درین باب از ابو حنیفه من پرسیده شد که چه کرده آید
فرمود که آن بیضه را در زیر کنار ماکیان نهند و چون از آن بچه متولد گردد و بعد از آن او را بریان
کرده بخورد و یا آنرا پخته مع شور با بخورد تا که چیرے از وی بانی نماند -

علامه ابن حجر در بیان نوشته که نزدیک مادرین باره حمله اینکه آن بیضه را در ظرف شکر میامیزد
و آن شکر را بخورد که در نصوص و دی از حش بری گردد و کاش که صدق حکایت است

اَکَل مَافِی کُتُبِهِ و صادق نیست بروی اینکه گفته آید که وی بیضه خورد و چرا که آنرا در شکر نیست
و نابود کرده است حقا که اطمینان دلمای تا اتفاقان از کلام صداقت انجام هم بین علمای

ربانی توان بود پس لطیفه در مجالس الابرار در مجلس نو زدهم آورد و که شخصی بر دوش عید در
عیدگاه قبل از نماز عید اراده نماز نقل نمود امیر المومنین علی رضی الله عنه و از آن منع نمود آن مروت

یا امیر المومنین من خوب میدانم که حق تعالی کسی را بنماز خواندن عذابی ندهد یعنی در اوقات
غیر کرده در جوابش امیر المومنین فرمود من نیز خوب میدانم که حق تعالی کسی را ثواب بجا د

نمیدهد تا آنکه آن کار را آنحضرت مسلم خود بعل آورد و یا کسی را تعلیم نماید و این نماز تو ازین قبیل
نیست پس لایق و محبت است که کعبت حسام شاید که حق تعالی ترا بدان نماز

در حکایت ۴۴ از امام رحم

تنبیه در بیان حدیث

تنبیه از حدیثی در حدیث

بسم الله الرحمن الرحیم

در بیان از امام رضا

الحمد لله رب العالمین

و نیز مخالفت تو از رسول الله صلعم عذاب نماید حتی تسبیح آنچو دیگر نمازها که درین زمانه از کتب
 غیر متداوله مرجع گشته و در عصر صحابه و تابعین و نیز در عهد ائمه مجتهدین رضوان الله علیهم
 وقوع آن نشده بلکه اکثر متقدمین آنها را نشا خسته آنچو پنج بخت و تکلم در کتب از آن فرموده بلکه
 ازین قبیل است وَلَا تَصَافُوا خَيْرَ مَا وَصَّاهُ وَالسَّلَامُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى
حکایت (۷۸) ۵ رحمت حق چو بر سر نما کرد **عقل بنده چو کسب کرد**

هم در خیرات الحسان است که بارے از امام رضا از حال شخصی پرسیده شد که بطلاق ثلاثه حلف
 نمود که اگر امر در غسلی از جنابت نماید پستربا بطلاق ثلاثه حلف نمود که اگر نمازی را از نمازها
 این روزنامه نماید پستربا بطلاق ثلاثه حلف نمود که اگر بعد ازین روز باز آن خود جلع مکلف امام
 در جوابش فرمود که آنقدر در لازم است که بعد از ادای نماز عصر باز آن خود جلع کند و بعد از
 غروب آفتاب غسل از جنابت کند بعد از آن نماز مغرب و نماز عشا را ادا نماید که در صورت
 از حلف برنی گشت چه هم در آن روز قبل از غروب باز آن خود جلع نمود و نیز هر پنج نمازهای
 روزانه ادا کرد زیرا که مراد وی از نمازهای این روز هفت نماز بود حتی اگر زشتی متقی
 و مطیع بودی همین مسئله براسه و سه خوب بود و در نه معالجه اش همین طلاق بود پس لطیفه
 در بستان المحدثین آورده که پدر عزرا گوید که عبداللہ بن مبارک در ابتدا اخلاص یکی از ترکان بود که نماز
 میکرد و در تاریخ عامی مذکور است که مبارک بنی خلیلی مرد متوہج و متقی بود تا آنکه امارت ترش را از آنجا شریف
 بنی شامت با آنکه حکم آقاے خود باغبانی باغ امار مولای خود میکرد و درین مدت امانی را نپسید
 بود و قصاصش در بستان مذکور است پس ملک دی ازین دیانت و امانت او بسیار راضی شد و از
 باغبانی او را بحضور خود طلبید تا آنکه روزی در مقدمه که خدائی دختر خود که بعد جوانی رسیده بود از او
 مشوره پرسید مبارک گفت که اهل عرب جاهلیت براسه نسب حسب حتران خود میدادند و پسران
 براسه مال و نقاری براسه مال و در اسلام دین و اقرار اعتبار است ازین هر چهار راه هر چه پسند
 خاطر او باشد بران عمل باید مالکش از عقل و کیا است او بسیار خوش شده و بخت خود رفت بوالله آن
 دختر این مشوره بیان نمود و گفت که دادن این دختر مبارک خیلی مبارک میدانم که هر دو معنوی
 و دینداری سزاوارته است گو غلام است مادرش نیز راضی شد و دختر را با دادند و دادان دختر

عبدالله بن مبارک در ۱۶۱۱ هجری یافوزده و یکصد از بهرت بوجود آمد که ذکر خیر ایشان در ایشان
بمال است و در وقت مراجعت از بها و کفار و حدود و موصل در راه رمضان المبارک در سال کعبه و
الله هشتاد و یک بعثت و فتح یاد و سالگی جان بحق تسلیم نمود رضی الله تعالی عنهما و عمت

حکایت (۷۹) ۵۰ کنون بحث فقها و عظم شنو | اگر باشندی و این هم شنو

در تفسیر منطهری تحت آیت وَكَرَّمُوا آئِدَهُ آورده که ابن حزم در معنی و طبرانی در او
و حاکم در علوم الحدیث و تطایبی از طریق محمد بن سلیمان و طبری آورده که عبد الوارث بن سعید
در آمد و در یک مخطی و در آنجا با حنیفه و ابن ابی لیلی و ابن شبرمه را رضی الله عنهم یافتیم از ابو حنیفه
از مساکه شخصی پرسیدم که چیزی را بفروخت و در آن شرطی لازم نمود فرمود که بیع باطل است
و شرط نیز را دس گفت باز نزد ابن ابی لیلی رضی الله عنه در آمد از وی پرسیدم گفت بیع جائز است
و شرط باطل باز نزد ابن شبرمه رضی الله عنه در آمده از وی پرسیدم گفت بیع و شرط هر دو جائز است
با خود گفتیم سبحان الله سه نفر از طایفه عراق اند هر سه در یک مساله با هم مختلف اند پسر باز
نزد یک ابو حنیفه رضی الله عنه در آمد و از ما خبر پرسش دادم گفت می ندانم آنچه ایشان هر دو فرموده اند
وَحَدَّثَنِي عَنْ عَبْدِ بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ
كَهَى عَنْ بَيْعٍ وَشَرْطٍ بَيْعٌ بَيْعٌ وَشَرْطٌ بَيْعٌ وَشَرْطٌ بَيْعٌ وَشَرْطٌ بَيْعٌ وَشَرْطٌ بَيْعٌ وَشَرْطٌ بَيْعٌ
و از هر دو قول دیگر که مخالف او بود اطلاعش دادم فرمود من ندانم آنچه ایشان فرمودند و حدیثی
هشام بن عمرو عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَائِشَةَ خَاتَمَةَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّ
اَشْتَرَفَ بَرِيرَةَ فَاتَّخَذَهَا لَيْعَةً لِيُغِيرَ بِرِيرَةَ بِالشَّرْطِ لِأَنَّهُ لَمْ يَأْمُرْ بِالشَّرْطِ بَيْعٌ وَشَرْطٌ بَيْعٌ
در صورت (یعنی خریدن بریره) و شرط باطل (یعنی اعتاق) پسر نزد ابن شبرمه رضی الله عنه در آمد
پس از گذشته اطلاعش دادم (یعنی از اختلاف ایشان به دن دلیل گیر) فرمود که من ندانم
آنچه ایشان گفتند و حَدَّثَنِي عَنْ عَبْدِ بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ
نَاقَضَ شَرْطَ مَنْ لَانَ الْوَلَاةَ الْيَمِينِيَّةَ بِشَرْطٍ رَأَى أَنْ تَخْضَعَتْ لِلْإِسْلَامِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودم و برای
من شرط نمود سوارى آن نامیده پس بیع جائز است و شرط نیز جائز است انتهى و در منطهری نیز
بمای تطایبی بحث طویل آورده در آنجا باید دید مگر در ظاهر وجه امام عظم رضی الله عنه قوی است چه که

در آن حدیث تمیز است بخلاف هر دو حدیث دیگر که در آنها احتمال تخصیص باقی است و در اقل
 جزئی را بر قوانین کلیه ترجیح نمیتواند شد قافهم حقا علم هر چند که نادر باشد غالباً فوائدش بیشتر
 لطیفه و کفایه حاشیه هدایه در باب استیلا آورده که بمنزله داود و صفیانی ظاهر می آید
 وی از ظواهر جائز است بیچ ام دله درین باره از ابی سعید برومی استاذ امام کرمانی
 مروی است که از مدوع بارادفع بیرون شدم تا برود جمعه در بغداد رسیدم و بعد از نماز جمعه
 قومی را دیدم که براسه نظر کردن در مسائل نشستند و در ایشان داود موصوف بود یکی از
 خفیان الذبح ام دله از دوسه پرسید جوابش گفت که جائز است بیچ آن چیز که پیشتر از حال
 گشتن کینز بیچ آن بالاجماع جائز نیست و بعد از تولید عدم جواز بیچ این اختلافی است پس باعل
 برین اجماع یکم تا آنکه اجماع دیگر منقذ کرده چه اگر چیزی که بالیقین ثابت باشد مرتفع نگردد و دیگر
 امر یقینی مثل آن از شنیدنش آن سائل متعیر ماند چه اگر داود منکر قیاس بود و خبر احدثین را
 واجب نیکند یعنی بطلان قول دس ازین دو چیز است فان هر دو مقابل دلیل دمی ضعیف
 بودند ابو سعید در جوابش گفت که بر عدم جواز بیچ آن کینز در وقتیکه حامل باشد اجماع کردیم
 چرا که در شکم دس بچه مخر موجود است پس برین اجماع قائم ایم تا آنکه اجماع دیگر مثل این منقذ
 گردد و فتح بکود او د و از جواب ساکت ماند و چون ابو سعید در فقه صنف طائفة ظاهر
 ریافت براسه تدریس هم در آنجا ماند تا آنکه اصحاب داود نزد وی درآمدند و میجان بودند تا آنکه
 شی ندائے شنید که که قائل میگفت فَاَمَّا الرَّبُّ فَاَيُّ هَبْ جَفَاءً وَاَمَّا مَا يَنْفَعُ
 النَّاسَ فَيَنْفَعُ فِيهِمْ ترجمه اما کعب روی آب نبخت بالا س فلز پس برود در
 حالیکه مطروح و ساقط باشد (ای بیکاره) و آنچه سودرسانند مردمان را چون آب صافی یا فلفلی
 که اخته بغیش پس ماند در زمین تا خلق بدان منتفع شود کفانی المحسینی و بدون لبث و تاخیر شخص
 نزد ابو سعید در آمده از موت داود و ظاهری خبرش داد و بعد از آن امر دس برقرار گردید قائده
 آرس علم بمریست تا پیداکنار و آفتاب است فی نصف النهار و در کتابی قلمی نوشته
 دیده ام که چون این حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم فَاَمَّا الرَّبُّ فَاَيُّ هَبْ جَفَاءً وَاَمَّا مَا يَنْفَعُ
 النَّاسَ فَيَنْفَعُ فِيهِم در آمد بر ایشان شاق گذشته بر علی کرم الله وجهه حدیث دده نفاذ کبرای ایشان با هم متفق شده

این حدیث را از ظاهر بیچ ام دله

فقه در آن

گفتند که ما همه از وی بتفاریق ساله واحده را می پرسیم و می بینیم که جواب ما را چگونه میدهد اگر جواب
هر یکی را از ما بطرز نو و طور علحیده دهد بر آئینه و آینه است که فرمود علیه السلام ولا تفتکروا
بعد از آن یکی از ایشان نزد وی رخصه درآمد و پرسید یا علی علم افضل است یا مال؟
فرمود **الْعِلْمُ أَفْضَلُ مِنَ الْمَالِ** گفت بکدام دلیل فرمود زیرا که علم میراث ثانیست
و مال متروکه که کارون و بامان و ذرعون و ششاد و غیر هم است آن مرد این جواب را گرفته نزد
ایشان باز پرس آمد بعد از آن مرد دوم از ایشان نزد وی درآمد و همان سوال سابق را پرسید
که **يَا عَلِيُّ الْعِلْمُ أَفْضَلُ أَمْ الْمَالُ** همان جواب که اول را فرموده بود با و نیز فرمود که علم
بهتر است از مال گفت بکدام دلیل فرمود زیرا که مال محتاج است به صاحب و علم صاحب را نگه بانی
میکند و علم را بعد از آن وی رفته مرد سوم نزد وی رخصه درآمد و همان سوال نمود و همان جواب
یافت که علم بهتر است گفت بکدام دلیل فرمود زیرا که صاحب مال برادشتمان بسیار میباشد و صاحب
علم برادر و ستان بشمار پیشتر مرد رابع درآمد و بعد از سوال مذکور همان جواب یافت گفت بکدام دلیل
فرمود زیرا که مال از خرج کردن نقصان می پذیرد و علم از تصرف نمودن و ران زیادت میگیرد و پیشتر مرد
پنجم نزد وی رخصه درآمد و بعد از سوال سطور همان جواب یافت گفت بکدام دلیل فرمود زیرا که صاحب
مال در مردم بنام بخیلی و بیخشی شهرت میابد و صاحب علم با اسم اشراف و وصف الطیف نامزد میگردد
و پیشتر مرد و شش مرد سادس درآمد و بعد از سوال مذکور همان جواب یافت گفت بکدام دلیل فرمود
الْمَالُ يَحْفَظُ مِنَ النَّارِ وَالْعِلْمُ يَحْفَظُ مِنَ النَّارِ یعنی غنی مال تا آنست که از وی
دور دیده نشود و غنی علم تا به است که او را در دشت فاقم لفرق الکامل من الوجه الثانی و در فیصله شریع
اهل بصره با اهل شام این وجه را چنین فرموده که مال همراه قسمت تالاب گور و بس و علم بعد از مرگ
تیر همراه میرود و همین وجه را در دیوان علی چنین آورده است **هَؤُلَاءِ يَمُوتُونَ وَهَؤُلَاءِ يَمُوتُونَ**
لِنَا عِلْمُهُمْ وَلِنَحْمِلُ مَالَهُمْ فَإِنَّ الْمَالَ يَفُوقُ عَنْ قَرَابَتِهِ **وَأَنَّ الْعِلْمَ يَبْقَى كَالْأَزْوَاجِ**
پیشتر مرد و شش مرد سابع درآمد و بعد از سوال مرقوم همان جواب یافت گفت بکدام دلیل فرمود
ع یعنی ما را ضعیف ایم بقیست حق تعالی در میان ما باین طور که ما را علم عطا فرمود و جهال را مال چرا که اهل
نزد وی فانی گردد و علم همواره باقی خواهد ماند است بر رض

صاحب مال بر روز خضر صاحب شود و صاحب علم دیگر آفرین شفاعت نماید پیشتر نزد وی مردمان
در آمد و بعد از سوال معلوم همان جواب یافت گفت بکدام دلیل فرمود که مال بگشت و مرد و زنان
مدرس میگردد و بوسیده میشود که ازان او را نقصان مییابد و علم بطول زمان فتاخی پذیرد
بلکه آنجا بیا پیشتر نزد وی مرد تاسع در آمد و بعد از سوال و جواب مشروطه گفت بکدام
دلیل فرمود که مال دل را سیاه و سخت میکند و علم قلب را منور میسازد پیشتر نزد وی مرد عاشر
در آمد بعد از سوال سابقه و جواب مکتوبه گفت بکدام دلیل فرمود صاحب مال دعوی ربوبیت کرده
بسیب مال و صاحب علم گاهی اینچنین نموده بلکه صانع را از مصنوعات شناخته و با منکران
بقام تحقیق در آمده یعنی چنانچه ابراهیم علیه السلام پیش فرمود و قَبِّلَ التَّكْوِيْنِي الْكَلْبِيَّةَ
بعد ازان علی رض فرمود پس سید از من ازیں یک مسأله تا حیات من و بفضله تعالی من آنرا جواب
دادا که خواهم گفت پیشتر آنفرقه نزد امیر المؤمنین علی و آمدند و همه مشرت باسلام شدند انتی
و همچنین در مقام دیگر چنین از نظم گذشته که کسی از امیر المؤمنین علی پرسید که علم را بر متاع دنیاست
چه فضیلت است فرمود چیزیکه اندک است چنانکه حق تعالی در حق آن فرمود قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا
فَكَاكِلٌ فَاكِلٌ و اما ادران کیت و مقدار آن ممکن نیست پس چو گمان تست در حق چیزیکه آنرا کثیر فرمود
حَيْثُ قَالَ وَمَنْ يُوَفِّقِ الْحَكَمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا و در نیمقام در تفسیر کبر و جسد
اول آورده که بر بان عقلی بر فطرت و دنیا و کثرت حکمت و علم اینکه دنیا مستانی الهی الله رمتنا هی العدو
متنا هی الدت است و علم است که لا تعصیة لبقدره و عذبه و مستند و لا سعادات
الخاصة فیمنه و این مکتبه میسازد ترا بر فضیلت علم و لله ذر العبد اسیات

یاد آرد و دعایت عاصی عبد الجلیل
که شدی تو مستغنی ازین کتاب و دلیل
بارے الهی بخوانی از بارے این ذلیل

اسے کہ کردی استغناء زین کتاب و دلیل
گر فردی اور قم این چند سطور خسته را
چونکہ نشتم دال خیرت از برایت ایحسان

حکایت (۸۰) ۵ ز و صفش چه آرام بنوک قلم که وصفش قلم را نموده مسلم
در سیرة النعمان آورده که روزی از حسن اتفاق امام سفیان ثوری و قاضی ابن ابی لیلی و شریک
و امام ابو حنیفه رضی الله عنهم همه در مجلسی شریک بودند شائقان علم را موافقه عمده میسر شده

الحمد لله رب العالمین

شخصی از ایشان مسأله پرسید که چند نفر با هم مجتمع بودند تا کلامی در آیه بپوشانند شخصی برآمد و فرمود
 از خود بینداخت که بالا می آید و آن شخص نیز مضطرب شده همچنان به بل آورد و همچنین هر یک
 از خود دیگری انداخت تا آنکه آن مرد و اخیرترین را بچو و از گزینش برود پس دیت دی
 بکام یکی از ایشان لازم می آید چون که از مسائل فقهاین مسأله دقیق بود و جمله را تا بل روی نمود و بعضی گفت
 چه را دیت لازم هست بعضی گفت تنها مرد اهل ذمه و راست تا آنکه هر سه امام با هم گفتند اهل ذمه
 بودند با وجود مسأله هیچ تصفیه در میان ایشان نمیشد و امام ابوحنیفه رضی الله عنه خاموش بود و قسم می نمود آخر
 آنکه بگوید خطاب نمودند که شما نیز خیال خود ظاهر نمایند فرمود و قتی که مرد اهل دیگری انداخت و دی
 از گزینش محفوظ ماند مرد اول بری اللامه گشت همچنین دوم و سوم نیز بری اللامه گشتند مگر مرد آخر
 ترین را و در حالت است اگر مرد و انداختن وی آن را آن مرد و دیگر را گزیده باشد پس بروی دیت
 لازم است و اگر بعد از وقت ویرا خورده باشد پس این شخص نیز بری اللامه گشت چرا که درین صورت
 آن را آن مرد را از غفلت وی خورده است که در حفاظت نفس خود بیگانه برده چرا که آن را از خود
 بجلدی نمی انداخت تا که او را از نادوی و از آن پاک نشدی ازین بیان امام رضا رحمه الله خوش شدند
 و تمسین امام رضا نموده بران اتفاق نمود و سوخته و خدشه که در قلوب متکبران گردید و نیز از علم
 کامل انکشافی و انجلاسی نمی پذیرد چنانچه لطیفه و در حیات الحیوان علامه میرزا حبیب الله
 آورده که شبی گفت که چون حجاج بن یوسف را خبر آن رسید که یحیی بن یعرب گوید که حسن و حسین بنی
 عثمان از ذریت رسول الله صلی الله علیه و سلم از شنیدن شن بهمان قتیبه بن مسلم والی خراسان برود
 فرستاد که یحیی بن یعرب را که قائل قول نه کور است نزد من روانه تا می چه وی رضا در خراسان بود قتیبه والی
 خراسان و میرا رضا نزد حجاج فرستاد و شبی را وی گفت در وقت رسیدن یحیی بن یعرب من نزد حجاج حاضر
 بودم حجاج گفت مرا از تو چنین رسیده که تو میگوئی که حسن و حسین رضی الله عنهما رسول الله صلی الله علیه و سلم
 اند گفت بل یا حجاج شبی گفت از خبرات وی بگو که یا حجاج تعجب کردم حجاج گفت اگر بیرون
 نشوی از ذمه آن و بر ذریت بودن ایشان دلیل واضح از کتاب الله نیازی بر آئینه با تو
 چنان و چنین کنم مگر که آیت مباحه نذح عایتکم تا قایتکم آیتکم و ذیبت عتقا و ذیبتکم
 آیه نباشد یحیی بن یعرب گفت اگر از ذمه آن بیرون بر آیم دلیل واضح بران از کتاب الله

در ذریت نبوت از کتاب الله

غیر از آیت مبالغه پیش تو بگذرانم مرا از ان امانی خواهد بود گفت بلی فَقَالَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى
 وَوَعَدْنَاكَ لِمَنْ تَعْقُوبُ وَكَانَ حَدِيثُنَا وَقَدْ جَاءَنَا مِنْ قَبْلُ
 وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى
 وَهَارُونَ وَكَانَ ذَلِكَ نَجْمِي الْحَكِيمِينَ وَذَكَرْتُكَ وَبَحَثْتُ
 وَعَيْنِي وَإِلَى اسْمِ عَبْدِ الزَّانِ عُمِي بْنِ عِمْرَانَ اَزْجَاجِ پُرسید که پدر عیسی کیست مالا که
 حق تعالی اورا پذیریت ابراهیم ملحق گردانید با وجودیکه در میان عیسی و ابراهیم بعد و دوری اکثر
 است از ان دوری که در میان حسنین رضی و عمر صلوات الله علیه و سلامه واقع است جمیع
 گفت میدانم که این را هم تو دانسته و هر آئینه این را دلیل واضح آورده و اگر چه بارها این را
 خوانده ام مگر گاهی برین واقف نشده ام **س** سادات نور دیده اعیان عالمند
 از حضرت محمد و از حضرت علی فردا طعام معدود و زنج بود کسی کارم روز از محبت شان نیستی
 پسر جمیع بوالی خراسان نوشت که بخود رسیدن پروانه من عیسی بن عیمر افاضی خود گردان
 و السلام تبلیغ عیسی بن عیمر تا بلخی بود عالم بقرآن و نحو و محب اهل بیت ولیکن کسی را از صحابه
 و یاران آنحضرت صلعم نفیص نمیکرد و انتی حکمت در بخاری در باب ادب و در ترمذی در باب
 مناقب حسنین رضی آورده که کسی از خون پشه از ابن عمر رضی پُرسید این عمر رضی فرمود کیستی و از کجائی
 گفت از اهل عراق ابن عمر رضی فرمود بگریه بسوی این که از خون پشه از من می پرسد و هر آئینه خون
 ابن بنت رسول باشد صلعم تا حق ریخته اند و من از آنحضرت صلعم شنیده ام که میفرمود که ایشان هر دو
 از دنیا بیکان من اند **حکایت (۸۱) س** زو صفت چه آرام بنوک قلم
 قلم کرد و صفت صفت را قلم هم در سیره النعمان آورده که بارے شخصی از ابی حنیفه فرمود
 که در باره معرکه های امیر المومنین رضی با امیر معاویه رضی چه میگوئی فرمود در قیامت از هر چه پرسش
 باشد مرا خوف آن بسیار است و ازین واقعات حق تعالی از من نخواهد پرسید لذا توجه نمودن ما
 بر آن چندان ضرورتی نیست **س** در شان صحابه گنجی چون چرا ای مرد حق که کلمه گرد ترا
 هرگز آفتی آذنی گردانیده اند خطرات ماصواب ادر دل وی چنان اندازند که از جاده مستقیم میرو
 در بادیه غمناک قدم را استوار نماید چنانچه لطیفه دُمیری از حضرت علم که نوعی از قدرت است

این ازین احادیث است
 در باب ادب
 در باب مناقب حسنین رضی

از عالمی صاحب تصانیف آورده که من به شعبه از شعوب و قبیله از قبائل اندلس فرام
 در آنجا با جوانی فقیه از اهل قرطبه ملاقی شدم که از ذکر علم او خوش شده او را دعا
 دادم و گفتم **وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ** آن جوان گفت ازین آیت که گفتمی حکایت
 عجیب پیش تو نیارم گفتم بے پس آن جوان از بعض سلف خود بمن چنان بیان نمود که از
 طلیطله که ملک نصاری است و در راهب عظیم القدر نزد یایان در آمدند که اظهار سلام
 خود نمودند و زبان عربی میدانستند علم فقه و قرآن را می آموختند و مردم بایشان گلهنا
 از جاسوسی و غیره می بردند مگر من آن هر دو را در حمایت خود گرفتم و بکار ایشان ایستاد
 و چون بخوبی تجسس ایشان نمودم کار ایشان را با غایت تبصره فتم دوران نزدیک کی
 از ایشان بجوار رحمت حق تعالی پیوست لکن و آن دیگر تا چند سال با من تا آنکه دس نیز
 مرین گشت روزی سبب اسلام ایشان از وی پرسیدم تا خویش شد مگر چونکه فتن
 و ملاطفت پیش گرفتم گفت که یکی اسیر مسلمان قرآن خوان خدمت آن کنیسه میکرد
 که ما هر دو در صومعه ازان میبودیم پس آن مرد را در خدمت خود گرفتیم و بسبب طوالت
 صحبت وی زبان عربی از وی آموختم ^{ای روزگار و اسیر} بسبب کثرت تلاوت کرون وی و آیات کثیره را
 از وی حفظ نمودیم تا آنکه روزی در تلاوت خود خواند **وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ**
 پس بمن رفیق خود را که نهایت دانا و باریک بین بود گفتم آیا وعادی و رفعت این
 آیت را می شنوی مرا زجر و توبیخ نمود (یعنی که کلمات تحسین در حق قرآن چرا میگوئی)
 باز روزی این آیت را در تلاوت خود خواند و قال **دَعَاكَ اَدْعُوْنِي اسْتَجِبْ لَكُمْ** باز آن
 یار خود را گفتم که این آیت ازان سابق زیاده تراست در جواب من گفت که من بزعم
 خود میگویم کار آنچنانست که ایشان می گویند بشارت عیسی در حق صاحب ایشانست
 یعنی پیغمبر ایشانست باز روزی اتفاقاً لقمه مرا گلو گیر شد در حالتیکه آن اسیر بر اس خدمت
 ما ایستاده بود و بر خوراک ما را خمر نوشانیدی پس قبح خمر را از وی گرفتم مگر مرا ازان
 نفعی نرسید پس در دل خود گفتم که یارب هر آینه محمد صلی الله علیه و سلم از تو میگوید که
مِیْکُونِیْ وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ و نیز میگوئی **اَدْعُوْنِیْ اسْتَجِبْ لَكُمْ** اگر وی راست گو

باشد مرا آبی بنوشان پس دیدم که از صخره آب بار دروان شد و بعد از اتمام حاجت من
 خشک گردید ازین وقوع مراد در دل رغبت اسلام خاست و آن امیر را در اسلام
 خشک در اندک پستریاد خود را از حال خود خبر دادم و هر دو مشرف باسلام گردیدیم و علی الصبح آن امیر
 نزد مادر آمد که دیر انصرانی کنیم اندر التوبخ نموده از خدمت خود دور انداختیم قاتل آن امیر را
 دیگر انصرانی گشت و ما پیوسته در کار خود حیران ماندیم که چه چاره کنیم که از ملک نصاری رهایی
 یابیم تا آنکه آن یار من که نهایت دور از پیش بود گفت چرا بهان دعا با خداست خود را نخواهیم پس
 خواندیم او را در باب فحج کار خود و در شب آینده در خواب مرا چنان نموده شد که سه نفر نورانی
 در صومعه من درآمدند بسوی من ایستادند و من از آمدن آن سه نفر شگفت و گریه می نمودم
 در آنجا نصب کردند پستری جماعتی دیگر که در صحبت و نورانیت مانند ایشان بودند درآمدند و بیان
 این جمع شخصی بود که گاهی حسن تر از دی نمیده ام درآمد و بر آن کسی جلوس فرمود من بمقتدا
 وی درآمد عرض کردم که آنت التبتی الک صبح فرموده بلکه من برادرش احمد ام و مرا فرمود
 که اسلام بیا پس اسلام آمدم و عرض کردم یا رسول الله چگونه بسوی بلاد است تو فرج
 یابیم آنحضرت مسلم یکی از یاران خود که پیش رویه مبارکش ایستاده بود حکم داد که بجانب
 پادشاه اینجا برود و او را بگوید که این هر دو را بجاییکه از بلاد مسلمین میخواهند برسان و سلطان
 امیر را بخنور خود حاضر کن و او را بگوید که عود بدین خود نماید اگر بدین خود عود نیاید او را بران
 در نه خون او را بریز گفت بعد از دیدن این واقعه بیدار گشتم و صاحب خود را بیدار نمودم
 و از آنچه دیده بودم او را واقف گردانیدم و گفتم که تدبیر کار خود چه سازیم گفت نیدانی که
 تفریح کار مادر آمد نظر بسوی این صورت بجان نیکنی که همه محو گردیده اند ازین واقعه یقین من آمد
 و کامل تر گشت پس یار من بمن گفت برخیز که پیش ملک خود برویم از آمدن ما ملک تعظیم
 ما را حسب عادت نمود مگر از نزدیک آمدن منع نمود صاحب من عرض کرد و گفت بجا آر آنچه
 در حق ما دین در حق فلان امیر ما مور شده بدان اند شنیدنش رنگ ویش برینت دلزده برود
 در افتاد بعد از آن امیر را طلبیده از روی پرسید که تو مسلمان می باشی یا نصرانی گفت هر
 پادشاه او را گفت که بسوی دین خود باز گرد و ما را حاجت نیست بسوی کسیکه دی حفظ دین

خود نیکند گفت من ازین دین گاهی باز نیکردم پس با و شاه سیف خود را برآویخت و بپست
خود خوش بخت بعد از آن آهسته در گوش با گفت کی که نزد ما دشنا آمده بود شیطان بود و این
بگوید که چه کرده میدارید گفتیم خروج بیلاد مسلمان گفت بی من همچنان کنم مگر بشرطیکه شما بروم
اینجا چنان نمایند که اراده کبیت المقدس میداریم تا آنکه ما را بهانه دعوت المقدس بسوی
ملک اهل اسلام بیرون نمودار است - **حکایت (۸۲)** هـ

چو خورشید رایت قلم را علم نموده نمودی تسلیم را قلم در نعت از مختصر تاریخ بغداد
آورده که ابو یوسف الثقفی گفت که خلیفه ابو جعفر منصور مرا ابو حنیفه را
در چند نوبت سنی هزار درم داد و حال آنکه امام رضا را از مال سلاطین انکار بود و نظا هر قدر
روان نداشت (برای آن روزی خلیفه گفت یا امیرالمومنین من در بغداد مرد غریبم و در
این مقدار مبلقات را نزد من جانی نیست پس این را در بیت المال نگهدار منصور همچنان کرد
چون ابو حنیفه وفات کرد بسیار در بیتاے مردم از خانه امام رضا برآمد بعد از آن منصور
دانست و گفت که در محادثه و فریب انداخت مرا ابو حنیفه رضا و بعد ازین کتاب
قبیل ازین گفته که محمد بن عبدالرحمن السعودی گفت که یکسری را در امانت از ابو حنیفه
نیکتر ندیدم چه روزیکه وفات کرد نزدیک وی پنجاه هزار دینار بود که از آنجا در سه ضلع نشسته
بود انتی لطیفه هـ جان رای بهتر دینار و گنج که آورد مردم را بر احوال زرنج

ولی رای دیگر که باشد غوی ازان تا توانی چو شیرازی وی در تفسیر سعدی که با تفسیر کبیر
مرکب است بحجت آیت ^{۱۲} وَذَٰلَکَ نَجِّنَا مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ آدرده که فرعون موسی
بن ریان است و بعضی گفته که وی عطار اصفهانی بود زیر بار دیون آمده مفلس گشت و از
افسوس بسفر رفته در شام رسید از آنجا در مصر درآمد و در قاهره مین شهر یکبار از خزانه بدر می آمدند
و در دران شهر خزانه بدر می باغ و تصور نمود که ازین تجارت ادای دیون من ممکن گردد و پست در سواد
شهر رفته یکبار خزانه دار بدر می گرفته بسوی بازاری آدرده هر که از محاکماتین یعنی تشویش
کنندگان در بیع با وی ملاقی شدی خزانه را از جرأ از وی در گرفت و تا در شهر رسید بخرطوبه و باطن واحد

هـ آن مرد و این قول را برای آن گفت که ایشان بزرگواران و از اسلام بازمانده و نیز یکبار از غلبه اسلام
نزدیکند ۱۲ در سفر عفت بار منتهی محل که بر پشت برادرانه داشته

در حکایت ۸۲ - از لایم رضا

نیکتر از آنست که در کتاب

با وی چیزی دیگر نمانده بود آنرا به رومی فروخته بچنان برادر راست روی خود رفته تا بفرمود رسید
 که در ایشان و باسی عظیم در افتاده بود پس روی در مقابل ایشان رسیده و دید که جای میت را
 دفن میکنند تعرض اولیاے میت شده گفت که من این گورستانم و تا وقتیکه بیخ دردم نمید
 تدفین میت ندیده ام تا آنکه بیخ دردم از ایشان گرفته بچنان میگردانم که در مقدار سه ماه مال عظیم فرام
 آورد کسی تعرض حال وی نکرد و تا آنکه بر حسب عادت روزی بر آقا رب مرده متعرض شد
 و مامل خود از ایشان طلبید ایشان از آن انکار آورده گفتند که ترا بدین منصب که نصب
 کرده او را گرفتار ساخته پیش فرعون یعنی پادشاه مصر بردند از وی پرسید که تو کیستی ترا
 بدین منصب که قائم کرده گفت که مرا کسی قائم نکرده مگر این عمل را برای آن میگردم که
 بدین بهانه تا حضور تو حاضر کرده شوم تا که ترا بر نقصان حال قوم تو وقت گردانم و من بدین حلیه
 همین مقدار مال را جمع کردم و آن بخدمت پادشاه مصر کرده بفروختن مقرر یعنی نمود و گفت که مرا
 بر امور خود متولی نموده که این کافی خواهد بود پس ویرا متولی امور خود گردانید تا آنکه وی
 با سیرت حسنه با ایشان در ساخت و انتظام مصلحت لشکر و استقامت احوال رعیت بولجی نمود
 و تا زمانه دوران در ایشان متولی ماند تا آنکه کار وی همه در عدل و صلاح دیدند و چون فرعون مصر
 وفات یافت ویرا بجایش فرعون نمودند یعنی پادشاه مصر که کائنات من آمرم ممالک
 یعنی بعد از پادشاه شدنش کرد آنچه کرد اندوهی خدای و قتل و کشتن بنی اسرائیل و غیره و در
 زمان یوسف علیه السلام فرعون مصر بیان تمام داشت که فاصله در میان این هر دو
 فرعون اکثر از چهار صد سال بود انته حکایت (۸۳) **ع**

از کربش چهارم بنوک تسلیم که اندک بود آنچه سازم قسم در کتب کثیره آورده چنانکه
 در باب پنجم در فضول مناقب امام ذکر کرده شده که باری ابو جعفر منصور سلطه طلبیده با امام ^{حقیقه} ابو جعفر
 گفت که عمده قصدا را قبول کن امام رض گفت مرا هرگز صلاحیت این امر نیست سلطان گفت
 دروغ میگوئی که ترا صلاحیت آنست فرمود که اگر این قول حقیقه راست باشد پس تعجب است
 که سلطان در غلوئی را قاضی می سازد و نه عدم یاقوت من ثابت گشت انتی پس از آن
 واقع شد بر دے رضی الله تعالی عنہ آنچه واقع شد و شاید که همین در حق وی رض

در کتب کثیره آورده چنانکه
 در باب پنجم در فضول مناقب امام ذکر کرده شده که باری ابو جعفر منصور سلطه طلبیده با امام ابو جعفر

بهر بوده باشد تنبیه امام شترانی در طبقات کبری آورده که ابوحنیفه رغب بعد از اوقات در خواب
 دیده شد و از وی دریافت کرده شد که ما فعل الله یلک فقال عفرانی فقیل یا الحلیما
 فرمود نه چه علم را بسیاری از شرم و آداب است و کم تر کسی بران قایم بوده باشد فقیل
 فتیماذا عفر لک الله مفرمود بوقوع مردم در من چیز باینکه در من نبودند است
 لطیفه در جوده الحیوان آورده که یکی را از صحرانشینان یعنی خانه بدوشان خبری و
 سگی و خرو و سوس بود که آن خروس ایشان را براس نماز از خواب بیدار ساختی و آن سگ
 ایشان نمودی و آن خربا براس آوردن آب و نیمه های ایشان مقرر بود تا آنکه روزی رو بآب
 خروشش را در روبرو کرده که ایشان از ان کمال نگین شدند مگر چونکه امر قایت صالح بود گفت
 شاید که در حق ما همین بهتر باشد روز دیگر گرگی خروید را از هم دریان نیکم و باز جهان کلمه زبان
 را ند که عدلی آن یک کونت تحذیرا بعد از ان آن سگ ایشان نیز بر دانه جان کلمه را اعاده
 تو آنکه شی چون صبح دیدیم که کرده همه صحرانشینان دیگر را از قریه جوار خود مبتلا به بلای غصه یافتند که
 پرست دشمنان پیدا بر تان ایگرشند بودند و بجز ایشان کسی دیگر از صحرانشینان در آنجا نمانده بود چون
 شرمه معلوم شد که بسبب نشانه آواز به خران و سگان و خروسان که تر دایشان و دندرشب و جلا گیرشند
 بغارت رفتند پس از مرگ جانوران خویش در تعب افتادند و فتن عرفت خفی لطیفه الله
 راضی یفعل الله حاکم که از اسرار خفی حق تعالی مطلع گشت بهر فعل و سبحانه و تعالی راضی شد
حکایت (۸۴) هـ بعلوم و کائنات گشت تا ازان گشت تا مش امام اصف
 در عقود العقیان از انوفج القتال آورده که بارے دو کس امانت خود نزد صاحب حمام نهاد
 براس غسل و حمام رفتند یکی ازان هر دو و زودی غسل نمود و از حمام بیرون شده آن امانت را
 از صاحب حمام گرفته رفت چون آن دیگر از حمام بیرون آمد متاع خود نیز از وی طلبید گفت
 که بشریک تو دادم صاحب مال بعد الت قاضی استقاضه نمود قاضی موقع را الزام مال وی
 داد که چون هر دو مشرک بود و بیعت نهاده بودند و آن نیز ترا همچنان بهر دو کس واجب بود
 آن مکرر بهیبت زده نزد ابوحنیفه در رسید امام رضا او را فرمود که مدعی خود را بگوی که امانت
 تو بود و پس میدهم اما تتراداد نمی توانم شریک خود را بیاورد امانت خود از من بگیرد می

در حکایت ۴۴ سالنامه

در حکایت ۴۴ سالنامه

در حکایت ۴۴ سالنامه

بمجهوری ازان دعوی دست بردار گشت چنانکه در سیره النعمان گفته همواره کارگاهان
 معنی شناس جواب شکست را از روی دانش حسب حال میداده اند لطیفه از پیشتر آنکه
 در علم صرف تعبیر از حروف اصلیه ثلاثیه بقا و عین و لام مینمایند و در رابعیه بلام تانیه
 و در خامسیه بلام ثالثه و از حروف مزیده غیر اصلیه هم بدان حروف تعبیر مینمایند چنانچه
 ضرب بر وزن فعل است و ضارب بر وزن فاعل پس تعبیر از استغفار
 و افتقار با استفعال و افتقال تواند بود مگر در حروف کمره که بقرض الحاق زائد کرده
 شده باشند که تعبیر ازان بهان لام تانیه ثالثه مانند حروف اصلیه مینمایند و لهذا در ثانیه گفته که
 چون تانیه ثالثه و ثالثه یک برای الحاق به فعل نیل مگر گشته تعبیر ازان بوزن فعلیل
 باشد فیعلیلست چونکه این را دانستی پستروا که از اساتذۀ خود شنیده ام و نیز با قدر
 تغییر در حواشی شافیه هم درین مقام مرقوم است که بایامی سلطان زمان مجلس مباحثه علمی
 در میان سید میرزا بهر وی روح و مولوی عبدالحکیم سیالکونی هم متقد گشت مگر چونکه مولوی صاحب
 موصوف را ذات طبع و تیزی فم سید صاحب مدوح الیه معلوم بود و از پیش بینی خود
 میدانست که در علوم متداوله عالیه منتیان از جهت فطانت و ذکاوت وی باو
 مقاومت نامکن بنا بر آن از حکمت عملی خود هم در ابتدا سے جلوس یکایک از مسئلۀ متداوله
 بتدریان در اوزان صرفیه از سید صاحب رو بروی سلطان پر سید چه میدانست که شیو
 را برین علم بتدریان چندان مداومت نباشد و گفت که وزن جلیتینت چیست چونکه
 تانیه در حلیتیت زائد بود و از تحقیق مقام ذهن وی زایل و نیز این سوال را بزرگی
 اطفال حل نموده در جوابش گفت فیعلیلست از شنیدنش مولوی صاحب تبسم
 نموده از مجلس مباحثه برخاست و گفت خلاف قول صاحب شافیه جواب گفتی که وی در
 شافیه چنین گفته و من شاعلیتیت فیعلیلست سید صاحب ازین در غیظ و غضب
 و آرمه هم در چند روز شرعی بسیط بر تمام شافیه تالیف نموده پیش مولوی صاحب فرستاد
 که که غیبا جار بروی باشد و در جوابش مولوی صاحب فرمود مشتی که بعد از جنگ باو آید
 که خود باید از تبلیه و باجدا العلوم و نیز در حدائق الحنفیه آورده که تولد مولوی عبدالحکیم

تقدیم در ذکر آنکه مولوی عبدالحکیم سیالکونی است

تقدیم در حالات سید مولوی عبدالحکیم سیالکونی

صاحب تصانیف و در بلد سیالکوٹ از توابع صوبه لاهور واقع شده عالم فاضل و فاضل
کامل فقیه محدث مفسر بالخصوص در علم منطق طاق و یگانه آفاق بود صاحب تصانیف عاید
ودی آن کسی است که پیشتر از همه شیخ احمد سرهندي را رحمة الله عليه رحمة واسعة خطاب
مجدد الف ثانی یا نمود و شیخ احمد سرهندي را ایشان را بآفتاب پنجاب لقب فرمود و در عهد
جهانگیر شاه با فادہ و نشر علوم مشغول بود و وی استاد شہزادگان ست و در بارگاه جهانگیر
و شاہ جهان کمال عزت و توقیر میداشت چنانچه شاہ جهان دو بار او را در میزان سنجید و بہر کثرت
شش ہزار بابی بیضی روی را عطا فرمود و نیز چند عدد قریہ ہارا کہ محصول سالینہ از آن
بیک لاکھ و ست و پنجرار رویہ میرسد بطریق جاگیر بوسے عنایت شدہ بود چنانچہ سلا عبدل
بر او لادوی برقرار ماند و بدان زندگانی کروی و بتدریس و نیز تصنیف کتب مصروف
ماندی تا آنکہ در سنہ ۱۰۹۸ ہزار و شصت و ہشت و یادداشتہ ہزار و نو و ہفت و در بلدہ
خود بخوار حق پیوست شیخ محمد علی دادہ تاریخ وفات وی است رحمة الله عليه
و در ہر دو کتب کورہ آورده کہ میرزا ہد بن قاضی محمد اسلم ہروی کابی است
تولد و نشو و نما وی و در ہند واقع شدہ تحصیل علوم از والد خود و نیز از دیگر علمائے ہند کردہ
فاضل اجل تجربیدل صاحب ذہن ثاقب و فکر صاحب آچنان بود کہ در تہفیات گوی سبقت از
سابقین در ربودہ و در حاضرین نظیر پیدا شدہ در سنہ ۱۰۹۸ ہزار و شصت و دو شاہ جهان
او را بحر وقایع کابل کرد و چون عالمگیر تخت نشین شد ویرا در سنہ ۱۰۹۸ محاسب عسکر خود مقرر نمود و بہر
سبب خواہش دی صدارت کابل بوسی تقویٰ فرمود کہ در اینجا ہنگامہ افادہ علوم گرم نمود و علم
تدریس فنون برپا ساخت و کتب کثیرہ از تصانیف وی یادگار زمان است در سنہ ۱۰۹۸ ہزار و شصت
و یک ہجری وفات یافت فاضل "بی" صفی اللہ دادہ تاریخ وفات و سہ است
حکایت (۸۵) ازین تیز لغزی شدی تیز دین کہ نامست چو اہ گشتہ پر تو گوین
در سیرۃ النعمان و خیرات الحسان آورده کہ ضحاک مروزی خارجی کہ در خلافت بنو امیہ سردار خارجیات
و قابض کوفہ بود بارے با شمشیرهای برکشیدہ در کوفہ درآمدہ حکم قتل عام داد ابو حنیفہ رض را خبرش
شدہ و در فیضے و روانی پیش ضحاک درآمدہ پرسید کہ کدام جرم و نافرمانی حکم بقتل ہمہ اہل کوفہ صادر شدہ

مکت که ایشان همه مرده شده اند امام رضا پرسید آیا از بیشتر دین ایشان دیگر بود که آخر گذاشته
 بدینی که هنوز بران قائم اند و آمدند و از دین سابق مرگ شدند و یا از قدیم هم برین دین که حال
 همان استوار اند میبودند ضحاک گفت چه گفتی باز گو بار دیگر امام رضا بوضاحت تمام قول خود
 را اعاده نمود ضحاک دانست و گفت بے شبهه این خطا از من است و رانچه کردم بعد از آن
 سیوف خود را و دنیاها کردند و این کوفه بیکرت انعام امام رضا از قتل و غارت نجات یافتند آنرا
 در چنین مواضع مضطرب از دوات کیمیا خاصیت محققین میدانم عزرا لایبی است تا سر سخن در یابند
 و در از تنی مغزان ظاهرین چه عقدی لایحل حل کرده شود چنانچه لطیفه در سبع سنبل آورده
 که زنی صاحب جمال را که در کمال اعتدال بود عزم طاعات خویشان اتفاق افتاد برقع پوشیده برآید
 سوار شده روان شدند و راوی بر سر راه درختی دیدند از گرمی هوا ساعتی زیر درخت آرامی گرفته بقیع
 را از روی برداشت اتفاقا مسافرے را نظیر جالش افتاده بتلا گشت آن زن شینگی و
 آشفتگی آن مسافر را معلوم کرده برقع پر ر و خود کشیده روان شدند و دیدند میوم چون مرا
 کرد باز زیر آن درخت رسیدند و بقا میکند آن مسافر نشسته بود قبر جدید را دیدند از حال این قبر
 از کسی دریافت کرد چنان معلوم گشت که این قبر آن مسافر است که از دلوله عشق دینی جان خود
 را در پس دے روان ساخت و بدو اهدا می نمود چون آن زن ازین ماجرا واقف گشت
 سلسله پیوند که در میان حسن و عشق می باشد بجنبید از اسب فرود آمد و برقع از روی خود برانداخت
 دآن قبر را در کنار گرفت و هم در قبرش غائب شد بغیر از نیکه در قبر روزی یا تنگانی به پایا
 گرد و از رفیقانش عزیمت آمد و در آخر آن قبر را بشکافتند آن زن را در قبر یافتند گمراهی آن
 زن که در دست و پا و گوش و گردن وی بود در دست و پا و گوش و گردن آن مرد مسافر دیدند
 تا آنکه سر را چشم محبوب و چشم آن عجب صادق و نیز سرخی برگ بتبول که بر لب معشوق بود بر لب
 عاشق یافتند هر چند که جزیع و فزع نمودند سودے نداشت بالاخر آن زیور بار را از دست پایا
 و گوش و گردن آن مرد برگرفته او را بچنان دفن ساختند و روان شدند و نغمه باقیل
 من تو شد من تو من شدی من تن شد تو جان شدی تا کس گوید بعد ازین من دیگر م بود دیگری -

باید زنده در قبر عاشق خود خاکسپار کرد

حکایت ۵۶ - از امام رضا

حکایت (۵۶) ۵ ازین تیز مغزی ترک و پیمین چو ماه گشت نامت صلد نشین

در سبوق النعمان آورده که امام شعبی می گوید که از ائمه مشهورین یکی از اساتید ابو حنیفه رحمه الله است قابل
 که در نزد محبت که ترک کرده شود گفته لازم نمی آید روزی ابو حنیفه رحمه الله با اساتذ خود شعبی در کشتی
 نشستند بود ذکر این مسأله در میان آمد ابو حنیفه رحمه الله فرمود با حضور در ترکش محبت ترک گفته لازم می آید
 در اظهار گفته فرموده با وجودیکه حق تعالی در بیان آن فرمود که **لَا تَتَّبِعُوا مَنَکَرًا**
مِّنَ النَّفْوَلِ وَاسْئَلُوا عَنِ التَّوْحِيدِ فرمود که ظاهر محبت است امام شعبی رحمه الله جواب داد
 نتوانست ناخوش شده گفت **اَتَقْبَلُ مَعِيَ اَنْتَ اَرَاکَ** علم گوهر
 است از دل هر که تاقت اسرار خفیه را در حجب و دامن ظاهر پنهان انداخت یتیم
 لطیفه امام یافعی رحمه الله در ضمن الریاضین آورده که روزی ابو العالی امام الحرمین که یکی
 از اساتید حجة الاسلام امام غزالی است بعد از نماز صبح در مسجدی درس میداد بنحوی صوفیها
 بروی گذارند که با چند نفر از یاران خود بجا می برای ضیافت میرفتند امام الحرمین
 در دل با خود گفت که این فرقه را بجز از خوردن و نوش در خص شتلی دیگر نیست و چنانکه آن صنف
 اذان دعوت مراجعت نمود باز اتفاق مرور روی بر امام الحرمین افتاد و از روی پرسید
 که ای فقیه چه میگوئی در حق کسیکه نماز صبح خوانده و در جنب است و در مسجد نشسته
 درس علوم میدهد و ضیعت مردم میکند از شنیدنش امام الحرمین را یاد آمد که بر من غسل
 بود بعد از آن ویران در حق صوفیه حسن اعتقاد پیدا گشت **اَللّٰهُمَّ اَجْعَلْهُ**
فِي رُحْمَتِكَ وَاجْعَلْهُ لَنَا مَحْسِنًا خَالِقًا تَتَوَلَّاهُ كَمَا اخْتَلَاكَ اَمَّا كَلِمَاتُ
اَللّٰهِ اَوْفِ بِذِكْرِكَ خواهر اهل ایمان یا رب العالمین بپایه یکدو نقل دیگر آنچنان
 که بجز از تهدیه فی وجوب تقلید در کتاب دیگر نظر نیامده بنابراین بطریق الحاق آنرا نیز
 در اینجا ذکر میکنم **حکایت (۸۷)** در تهدیه آورده که هارثی رحمه الله از امام
 پرسید که مژده پس از فتنه انسان یعنی غافل چگونگی میباشد فرمود از پیشتر شیرین میباشد
 پست ترش میگردد و بعد از آن تلخ میشود و آخر خوش گفت که آیا تو اذان چکیده امام رضا بحال
 بروماری در جوابش فرمود نه بلکه از عقل چنان دریافته ام زیرا که در ابتدا بر بنجاست
 نه گور گس می نشینند و گمان غالباً چیز شیرین دوست میدارند پست تر و آن کرم می افتد

موت از امام

بوقوله که اکثر و شاید بعد از ترشی میشود بعد از آن هیچ حیوانی آزمای خود معلوم شد که تمخ میگرد
نقل دوم اینکه (۸۸) شخصی از امام ابو صفیه رضی پر سید کرد یکی از خانه دار آذنی
 بهزانی میبود ناگاه سگ از آن خانه بیرون گشت که زبان خود را می لیسید و بر دبان وی اثر جغرات
 ظاهر بود بر حیوانی طرف بر زمین نیز اثر جغرات پیدا بود پس حکم این جغرات چیست امام رضا از او
 پرسید که آیا کسی آن سگ را دهن انداخته و ظرف جغرات دیده است یا نه گفت فی امام
 فرمود در جغرات از روی آفتاب پاک است آفر و گفت که این جغرات چگونه ظاهر باشد که صریح
 ترک دهن لیسیده از خانه بیرون شد و بر دهن وی نیز اثر جغرات آشکارا بود اتفاقاً
 روزی شخصی مردی دیگر را قتل رسانید و سگین یعنی پیش قبض و کالو را بر سینه مقتول
 گذاشت ناگاه همین پرسنده مسأله از انظر بگذشت و از سینه مقتول کارو را برداشته
 نگریسته باز بر سینه مقتول نهاد مردم او را در وقت نهادن کارو دیدند و گرفتار نمودند
 و پیش بهان حاکم آوردند تا آنکه این مقدمه با امام رضا سپرد گشت پس امام رضا از او پرسید
 که آیا آنچنانکه تو جغرات را بنحس قرار داده بودی بهمان طریق فتوی در حق تو جاری گردد
 و رویت را داخلی داده نشود و یا موافق مذہب من که بدون دیدن یقین حاصل نمیگردد
 از شنیدنش آن مرد بقصود خود مسرت گردید و از انکار باقرار درآمد بعد از آن امام رضا اگر گرفتار
 کنندگان پرسید که شاد و یا پشیمان خود مرکب قتل دیده اید ایشان انکار نمود و ماجرای
 پیش امام رضا ظاهر کردند که ویرا کارو بر سینه مقتول نهاده ایم و بس امام رضا فرمود که
 ازین قاتل بر دهن ثابت نمیگردد و آن مرد را بهائی داد و انتہی تتمه کتاب

در ذکر بعضی از ملحقات این باب که مشتمل بر دو فصل است

تتمه کتاب ملحقات این باب فصل اول در ذکر بعضی از حالات امام

فصل اول در ذکر بعضی از حالات امام المتقدّمین سند المتابعین کالج العیسا
 سراج الفضلا سعدن تفضلات آلهی مخزن عنایات لامتناهی مفسر احکام شرعیه متبیین
 مسائل خفیہ ان مقتدای لاثانی آن لقب به الشافی آن زبدۀ ارباب تحقیق ان قدوة جمعا
 تحقیق آن قاضی القضاة الاسلامیه آن مجمع کمالات السیة آن بری از تکلف و تعسف

حضرت امام ابویوسف الانصاری البخاری الکوفی رَحِمَهُ اللهُ تَوْحِيحاً وَ زَادَ
 تَوْحِيحاً اذْ كُتِبَ ذِيْلُ حَالَتِهِ بَيَانُ كَرَمِهِ اَيْدِ مَقْدَمُهُ هِدَايَةُ نِزَارِ بَعْضِ شُرُوحِ بَرَكَةِ
 وَ تَرْجُومَةِ وَ قَايَةِ دِكْرِ الْمَدْفُونِ بِمَجْدِ اَتَمَاتِ النُّبَلَا اَحْدَاثُ الْحَقِيْقَةِ تَرْجُمُ حَقِيْقَةِ تَفْسِيْرِ كَبِيْرِ تَفْسِيْرِ
 نَقَرِ قَرْنَةِ كَرَةِ الْاَوَّلِيَا خَزَنَةِ الْاَصْفِيَا اَشْبَاهُ وَالْظَّاهِرُ مَعَ حَمْوِي بَرَسَةِ سِرِّ نَهْمَانِ اَخْبَارِ اَلْبَحَالِ
 وَ حَيَوَةِ الْحَيَوَانِ وَ مِيرَى وَ غَيْرَهَا - تَامَ تَامِي الْاِشَانِ لِيَعْقُوْبَ بْنِ اَبِي اِسْمَاعِيْلَ بْنِ حَبِيْبٍ
 بْنِ خُنَيْسٍ بْنِ سَعْدِ ثَقِيفَةَ الْاَنْصَارِي صَحَابِي اَسْتَوْسَعِدَ بِنَ ثَقِيفَةٍ يَكِي اَصْحَابِ اَلْاَنْصَارِ
 مَشْهُورٌ بِاَدْرِ خُوْدُكَ ثَقِيفَةَ نَبْتِ مَالِكٍ بَا شَدَّ اَزْ بَنِي عُمَرَ بْنِ عَوْتٍ وَ سَيِّدِ ابِي يُوْسُفَ كُنِيْسَتَانِي
 لَقِبَ دَا شَدَّ اَزْ فَرْزَنْدَانِ اَبِي دَجَانَةَ رَضِيَ الْاَنْصَارِي اَسْتَوْسَعِدَ رُكُوْفُ دُرِّ عَمْدِ هِشَامِ بْنِ عَبْدِ
 وَرَّثَانَةَ يَكْصِدُ وَ سِيْرُهُ هَجْرِي تَوَلَّدَ يَافَتْ - اِمَامُ اَجَلِ ثَقِيْفَةِ اَكْمَلِ عَالَمِ مَاهِرٍ - فَاصْنَلْ مَشْهُورٌ
 حَاقِظُ سُنَنِ مَاهِرٍ - حَامِلُ حَدِيْثٍ وَ ثَقَّةٌ - يَجْتَهِدُ فِي الْمَذْهَبِ الْاَفْقَ - اَزْ اَصْحَابِ اِمَامِ ابِي حَنِيفَةَ
 وَ اَزْ هِمَّةٍ مُتَقَدِّمٌ بُوْدُ وَ رِ مَنَاقِبِ صَمِيْرِي اَدْرَدَهُ كَهَامُ ابِي يُوْسُفَ رَضِيَ عَنْهُ كَيْتُ اَعْلَا
 مِنْ سَعْدِ بْنِ ثَقِيفَةَ دُرِّ غَرْدَةِ خُنْدَقِ بَنْظَرِ مَبَارَكِ اَنْخَضَرْتَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ وَ سَلَّمَ دُرِّ اَكْمَلِ وَ جُوْ
 حِدَاثَتِ عُمَرَ وَ صَفَرِ سَنِي اِلْكَالِ سِرْگَرْمِي وَ رَجَبِ كَفَارِ مَشْفُوْلِ اَسْتَوْسَعِدَ صَلَاحُ اَدْرِ اَطْلَبِي
 پَرِسِيْدَ كِهَ نَامَتِ چِسْتِ عَرْضِ كَرْدِ سَعْدِ اَنْخَضَرْتَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ دُرِّ حَقِّ دِي عَافَرُوْدُ كِهَ حَقِّ تَقَالِي
 كُوْشَشِ تَرَا اَسْعَدَ كَرْدِ سِرْ وَ پِيْشَانِي اَجْدَمَ اِيْدِ سِتِ مَبَارَكِ مَسْحِ كَرْدِ اَثَرِ اَنْ مَسْحِ تَا قِيَامَتِ
 وَ رَخَا نَدَانِ مَآخُوْاهُ مَآدِ دَحَالِ ابِي يُوْسُفَ رَضِيَ عَنْهُ چَانِ بُوْدُ كِهَ چُونِ كَسِي ابِي يُوْسُفَ نَظَرُ كَرْدِي پِيْشَانِي
 وَ مِي چَانِ لَامِعِ بَنْظَرُوِي دُرِّ اَمِي كِهَ كُوْيَا رُغْنِ مَالِيْدَه اَسْتَوْسَعِدَ اَثَرِ اَنْ مَسْحِ وَ بَعْضُهُ اَزْ اَصْحَابِ
 وَ سَيِّدِ اَيْنَكِهَ بَعْضُهُ اَزْ اَوَلِيَا تِيزِيُوِي مَسْنُوْبِ اَنْ كِهَ بِيْشْتَرِ اَزْ وِي بُوْدُ دُ چَانِ چُوِي وَ مِي لُفْ اَوَّلِ
 كَسِي اَسْتَوْسَعِدَ كَرْدِ كِتَابِ هَادِرِ اَصُوْلِ نَهْمَةِ بَرِ مَذْهَبِ اِمَامِ عَظِيْمِ رَضِيَ عَنْهُ وَ مَسْأَلِ مَذْهَبِ
 ابِي حَنِيفَةَ رَضِيَ عَنْهُ اَلْمَلَا دُ شَرُ كَرْدِ وَ مَذْهَبِ دِيْرَا دُرِّ اَقْطَارِ عَالَمِ مَشْتَرِ نَمُوْدُ وَ نِيْرُوِي رَضِيَ عَنْهُ اَوَّلِ كَسِي اَوَّلِ
 كِهَ بَلَقِبَ قَاضِي الْقَضَاةِ وَ اَفْقَهُ الْفَقْهَاءُ وَ سَيِّدِ اَلْعُلَمَاءِ لَمَقِبِ كُتُبِ وَ نِيْرُوِي رَضِيَ عَنْهُ
 اَوَّلِ كَسِي اَسْتَوْسَعِدَ كِهَ لِبَاسِ عِلْمَا رَا بَا يَنْ هِيْسْتِ مِيْغَرُ كَرْدِ قَبْلِ اَزْ اَنْ مَلْبُوْسِ مَرْدَمِ بَرِيْكِ وَ مَنَعِ
 بُوْدُ مَنَعِ كِي اَزْ دِيْگِرِ رِي وَ رِ لِبَاسِ اَتْمِيَا زَنْدَا شَدَّ طَلْحَمِ بِنِ مُحَمَّدِ رَضِيَ عَنْهُ وَ سَيِّدِ مَشْهُورِ اَلْاَمَرِ

در ذکر امام ابویوسف رضی
 در ذکر امام ابویوسف رضی
 در ذکر امام ابویوسف رضی

در ذکر امام ابویوسف رضی
 در ذکر امام ابویوسف رضی

در ذکر امام ابویوسف رضی
 در ذکر امام ابویوسف رضی

ظاهر فضل افتخار اهل عصر خود است مقدم نشد او را احدی در زمان خود کسی را بر او
 در علم و حکم و ریاست و قدر قدیم نبود کما فی الاحادیث و المحدثات و برهنه و غیر درهما نجات
 که امام احمد بن حنبل بن دحی بن معین بن علی بن مدینی رح در ثقة و مستند بودن امام ابو یوسف
 در نقل فی الحدیث باجمیع اختلاف مکرره ازین بی بر ثقت وی رضتفق اند ابن عبد البر
 در کنب لانتها فی فضائل الثلثة الفقهاء گفته که ابو یوسف رحم حافظ بود و نزد محدث حاضر
 میشد بجا و یا شصت حدیث از وی یاد می گرفت و از آنجا برخاسته بر مردم اطمینان میداد
 و بود رحم کثیر الحدیث لکل من اتحان النبلا للنواب و امام غزالی رح گفته که در حدیث
 متابعت ابو یوسف رحم از همه اولی است کذا فی المحدثات و در تذکره الحفاظ و بی
 او از حفاظ حدیث نوشته و در تراجم آورده که وی رحم صاحب حدیث و حافظ بود
 و امام مزی فی رحم که یکی از ارشد تلامذات امام شافعی رح است گفته که امام ابو یوسف رحم
 اتباع محدثین میکرد براس حدیث و ابراهیم بن ابی داؤد از یحیی بن معین رح روایت میکند
 که میفرمود که در صاحبان را کسی از وی تیز و اکثر از روی حدیث نبود و نه اثبت یعنی
 ثقة از وی و نیز عباس از یحیی بن معین روایت میکند که امام ابو یوسف رحم صاحب حدیث
 و صاحب سنن بود و امام احمد فرمود که وی رحم در حدیث نصف بود و دومی یعنی
 گفته که آنکه اخبار فی التعلیق و التبیان و هر آینه ابو یوسف رحم را صاحب حدیث و امام محمد رحم را
 تنها تنها در یک جزو مستقل ذکر نموده ایم الکل من المحدثات و غیره او در برهنه
 مبرهن ساخته که وی رحم در علم تفسیر و تفسیر و متنازی و اشعار بکمال بود خاصه در فقه که در تفسیر
 بود و منزلت عظیم داشت تا عمار بن مالک رح گوید که در میان یاران امام عظیم رحم کسی مثل او
 نبود و صاحب جامع الاصول گفته یکان اماما عالما حافظا کثیرا
 التقدیر فقیها فاضلا عظیم المجل فی الحدیث والفقہ اتی و باوجودیکه
 بقضا اشتغال میداشت هر روز دو صد رکعت نماز نافله میخواند چنانچه ابن ساعده رحم گفته
 وی رحم اولاً از اصحاب حدیث بود بعد از آن فقه پیش عبد الرحمن بن ابی لیلی رح نقل
 کرد بعد پیش امام عظیم رح آمد و بکمال فقاها رسید گویند سال شاگردی ابن ابی لیلی رحم

کرده بود و بعد بخد مت امام رخصت پیوست و امام رضا را در بسبب تنگدستی صرعه چهارصد درم
 داد و بعد از گذشتن مدتی صد درم دیگر به او داد و همچنین در هر مدتی مقداری انعام میکرد
 از اتمام درم اول در منتظم گفته که امام ابو حنیفه رخصت شد و میگرد که ابو یوسف را و نامترین
 مردم است نقل است که چون وی بسخن درآمدی مردم تحیر و پیوش میشدندی از وقت
 و باریکی کلام او وی رخصت گفته هفتده سال مصاحب ابو حنیفه رخصت بودم که مفارقت نکردم
 او را و هیچ نظر و اضعی و هرگز نماندی نکردم از فرض و نقل مگر که دعا کردم ابی حنیفه رخصت را
 لکل من برهنه سماع حدیث از امام ابو حنیفه رخصت و ابو اسحاق شیبانی و سلیمان بن
 یحیی بن سعد انصاری و سلیمان اعشش و هشام بن عروه و حبیب الله بن عمر العمری و
 عطاء بن سائب و محمد بن اسحاق بن یسار و لیث بن سعد و طبقه ایشان دارد و امام
 محمد بن حسن شیبانی نقیه و بشر بن الولید الکندی و امام احمد بن حنبل و یحیی بن معین و احمد بن
 منیع و قلی بن جعد و محمد بن سماعه و عثلی بن منصور و بشر بن غیاث مرسی و خلعت بن ایوب
 و عطاء بن یوسف و هشام بن عبد الله حسن بن ابی مالک و ابوالعلی رازی و بلال رازی
 ساعت حدیث از وی شنیده کرده اند چنانچه در احکام و حدائق است و زیاد و ازین غفلت
 و بی گیرید دلیل در کار است که ما نام احمد صاحب بی بی یحیی ابن معین و دیگران حدیث از وی روایت
 حدیث کرده اند و هر آن پایه که در این رخصت و در آن کسی را مجال الحاق نیست بلکه خود امام ابو حنیفه را
 یکسال است اعتراف بود چنانچه باری می بینیم اگرست ابو حنیفه رخصت شد و چون پس آمد با همایان و فرمود
 خصا خواسته اگر این شخص فات باید هر آینه عالم دنیا بکشد چنانچه در اشباه و سیرالانسان
 آورده و از افضلترین اوصاف حمیده او یکی اینکه بارگاه سلاطین جبارانمند
 بارون رشید اجراست احکام مفروضه با کمال جرات و آزادی کردی چنانچه در کتاب تاریخ
 جائز بر شید می نویسد که یا امیر المومنین اگر برای انصاف رعایا در همراه یکمهاره باری کردی
 و فریاد مظلومان می شنیدی امید میکنم که شمار تو دران مردم نباشد که ایشان از رحمت حجاب
 میکنند و اگر کید و بار و بار میکردی این خبر در تمام اطراف و کثافات مشهور شدی و جمله عالمان
 از ظلم خود باز آمدندی بلکه اگر این خبر به محال و صوبه داران رسد که در چه سال باری بر سر

در احکامات امام ابو یوسف

در احکامات امام ابو یوسف

انصاف می نشینی پس ظالمان را که به جرات تشدی انجینین الفاظ بغیر از قاضی القضاة
امام ابو یوسف دیگر را مجال بود که بهارون نویسد چنانچه در سیره نمان آورده و مانند این است
آنچه در شهادت خلیفه رشید و وزیر و س کرده چنانچه در لطائف می آید انشاء الله تعالی
و در حدائق آورده که و س رنم گفته که من در خدمت امام ابو حنیفه رنم بیست و نه
سال بمانا هر روز علی الصبح میرفتم که نماز صبح من فوت نشد و در بغداد سکونت
اختیار کرده بود و قضاے بغداد در عهد سته خلفای عباسیه سپرد و س بود یکی همدی س
و هر دو پسرانش هادی و یارون رشید و رشید مکریم و اجلال او بسیاری کردی
و چون یارون رشید از لیاقت دی بخوبی واقف گشت اورا قاضی القضاة جمله
مالیک اسلامیة گردانید چنانچه در سیره است و در اتحاف آورده که در سنه یکصد
و شصت و شش قاضی شده بود و ازینجا معلوم میشود که مدت قضاے و س رنم بیست و نه
سال بود چرا که وفاتش در سنه بود چنانچه می آید چهل هزار احادیث موضوعه یا و سید
برای احترام از این در مسائل پس ازینجا قیاس باید کرد که احادیث صحیح چه قدر یاد داشته
باشد چنانچه در حدائق و نور الانوار گفته و ملا علی قاری رنم در حق و س رنم نوشته که
بست هزار احادیث مشوخه ویر رنم یاد میبود و لابد می است این را از یادداشتن احادیث
نواح چنانچه در سلسله دوم گفته شد پس احادیث صحیح غیر نسخی را چه شمار می باشد و لهذا
الک حدیث نیز بر حدیث ذین و قوت فهم وی معترف بودند چنانچه امام غنم رنم که در آن
زمانه محدث مشهور بود بار س از امام ابو یوسف رنم ساله پرسید امام ابو یوسف گفت جو آ
آن و ادم گفت این مسئله از کجا بیرون آورده گفتم از ان فلان حدیثیه که از توشیه ام
و آن حدیث را پیش و س بیان نمودم گفت من این حدیث را یاد دارم قبل از آنکه ابوبن
تو مجتمع شوم یعنی قبل از عقد نکاح ایشان اما تاویل آن نشا ختم گر ایندم چنانچه در اتحاف
و حدائق و سیره آورده و در مدار الحاق از مسند خوارزمی بسنه صحیح و متصل از امام
ابو یوسف رنم آورده که و س رنم میفرمود که امام المحدثین اعلمش ملاقات من کرد و فرمود
که صاحب این فتوے یعنی ابو حنیفه رنم خلافت میکند عید الاطین مسو رنم گفت که از و

صاحب کتاب القضاة

در مدت قضاة وی در بغداد و حدائق و نور الانوار گفته و ملا علی قاری رنم در حق و س رنم نوشته که

در باب امام ابو یوسف و زمانه

پرسیدم در پی چیز ابو حنیفہ رضی اللہ عنہ مخالفت وی است یعنی عیش و فرمود کہ عبد اللہ بن مسعود میفرماید
 کہ بیع کنیزیک طلاق وی است و صاحب تو میگوید کہ بیع کنیزیک طلاق نیست پس کجاست
 حدیث این گفتم اَنْتَ حَدَّثَنَا عَنْ اَبِي اَهْلَبٍ عَنْ اَبِي سُوْدٍ عَنْ عَائِشَةَ بِنْتِ الصِّدِّيقِ
 لَنْ اَلْقَى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَيْرَ رِيَّةٍ فَلَكَ اَنْ يَبْعَ الْاُمَةَ طَلَقَهَا كَيْفَ يَخْتَارُهَا
 الَّذِي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس عیش رضی اللہ عنہ فرمود یا یعقوب آیا این حدیث درین مسالمت
 ابو یوسف رضی اللہ عنہ گفت بل عیش رضی اللہ عنہ فرمود کہ ہر آئینہ ابو حنیفہ رضی اللہ عنہ غیب می شناسد مواضع باریک
 فقه را وی بیند آن را در مکاتبات سیاہ و پرطلعت از کمال روشنی قلب خود حیث قال
 النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هُوَ سِرَّيْهِ اَنْتَ لَنْ تَقُوْا وَدُرِّ بَهْمَةٍ وَحَدَّثَنَا الْقَاضِي آدُرْدَهْ کہ حماد بن
 ابو حنیفہ رضی اللہ عنہ میگوید کہ رونے پدرم ابو حنیفہ رضی اللہ عنہ در میان یاران خود نشسته بود ابو یوسف رضی اللہ عنہ
 از زمین وے و ز فرزند از بسیار وی رضی اللہ عنہ نشسته بودند و ہم در مساکم مباحثہ ہمیکردند و ہر یک
 از ایشان بر کلام دیگرے نقض وارد میکرد وی تسلیم قول صاحب خود نمیکرد تا بآن
 تا زرا گفتند ہماندم ابو حنیفہ رضی اللہ عنہ دست خود بر زانوے ز فرزند زد و در اسے ابو یوسف رضی اللہ عنہ را
 تریج داد و گفت ای ز فرطع میریاست آن شہرے را کہ ابو یوسف رضی اللہ عنہ در آنجا باشد
 و روزے ابو طالب خال او در حلقہ ابو حنیفہ رضی اللہ عنہ درآمد و صاحب و مذاکرہ میکردند
 می بیند کہ در حالت مذاکرہ امام ابو یوسف رضی اللہ عنہ با و از سخت بلند کلام میکرد از مشاہدہ این
 حال ابو طالب خاموش شدہ بر سر وے ایستاد آنجا کہ معلوم وے نشد چون جاعے
 برین رفت ابو حنیفہ رضی اللہ عنہ او را فرمود نَقَلْتُ مَا قِيَا مَكَاتُ یعنی در آنجا چہ را
 ایستاد و ہمیشہ یا ابو طالب گفت تعجب می آید مرا از شدت صوت و نشاط وی و مذاکرہ
 علم و دوسوم را و دانست کہ وے و عیال وے چیزے خورده اند و ازینجا است کہ
 امام ذہبی رحمہ اللہ گفته نَشَأَ فِي طَلَبِ الْعِلْمِ وَبَدَأَ وے رضی اللہ عنہ فقیر بود و در مقدمہ
 آورده کہ والدین وے رضی اللہ عنہ از تحصیل علوم و شغل آن او را منع میکردند و بسبب ان
 تخریص بر تحصیل مال و طلب معاش مینمودند و وے قول ایشان را درین باب تسلیم نکرد
 تا آنکہ نفع داد او را حق تعالی بعلم و بلند کردہ او را بدرجہ بلند در دین و دنیا و از کلام

اوست اَلْعِلْمُ شَيْءٌ لَا يُعْطِيكَ بَعْضُهُ حَقَّ تَعْطِيهِ كُلُّهُ بَيْنَ عِلْمٍ حَبِيزٍ اِسْت
 كَرْتِ رَاجِزٍ نَوَاحِدٍ اَوْ تَادِثِيكَ خُودِ رَاجِزٍ بَعْلَمِ نِسَارِي نَكْتَه در اثبات از مقولات
 ابن مبارک نقل آورده که دے گفته نَعَلْنَا الْعِلْمَ لِلدُّنْيَا فَدَلَّ كُنَّا عَلَى تَرْكِ الدُّنْيَا
 وَاَزَلْنَا بَعْضَ بَزَرِ الْكَانِ مَقُولِ اِسْت كَرْتِ رَاجِزٍ بَعْلَمِ نِسَارِي نَكْتَه در اثبات از مقولات
 که علم بعد از حصول مرد را بسوی خود خواهد کشید قافم در برهنه آورده که خلف بن
 ابوب ریح گوید که در سفر حج میرفتم و چند شکل میداشتم نزد امام ابو یوسف در آمدم
 در هر مسأله که میگفتم دے ریح حل میکرد تا عجز دے در آمده در گوش او چیزی نگفت که امام
 از گفتن بسته شد گفتم چه شد فرمود که در خانه من دخترے تولد شده است و زن خشم
 گرفت و از جهت شدت دختر گذاشته رفت با من چهار درم بود باین پیر زن دادم که
 بر اے آن حبیبه گو سفندے خرد و به شیر آن دخترم را پرورد اکنون آمد و گفت که بکن آن
 منج درم نمیدهد و من دے ندارم ایزن جهت دل من مشغول شد پس من صرعه زرد را
 از کمر خود کشیدم و پیش دے نهادم و گفتم این حلال طیب است امام آنرا گرفت و
 باز بعلم گوی مشغول شد و من از آنجا بر آمدم و گفتم حلال است مرا که اکنون بکلم کنم و منج
 رفتیم چون باز گشتم یافتیم که قاضی شده است مادر گوشه ایستادیم که از سر اے خیفه بر آمد
 و گفت يَقْعَلُ الْكَلْمَا كَيْتَا وَ يَحْكُمُو صَابِرِينَ كِتَابُ الْفَرَجِ كِتَابُ لَامَالِي كِتَابُ
 النِّوَادِرِ اَز تصنیفات دے اِسْت كَذَانِي الْحَدَائِقُ فَقِيهِ ابُو اللَّيْثِ سَمْعَانِي رَضِ
 در بستان العارفين در بحث كِتَابُ الْعِلْمِ آورده که كِتَابُ عِلْمِ حَسَنِ اِسْت نزد امام
 محمد رحم و غیر حسن اِسْت نزد امام ابی یوسف رَضِ یعنی از جهت کامل بودن حافظه و
 چنانچه دے رض بارے مرا امام محمد رَضِ در حق كِتَابِ عِلْمِ مِعْوَبِ اِسْت در جوابش
 امام محمد رَضِ فرمود که مرا خوف ذهاب علم است سخن را بنویس قلم بند کن
 که از یاد مردم گریزد سخن و اما ابو یوسف پس او را چه ذکر است لَا كَلِمَةَ
 الْكَلِمَةِ مِثْلُ اَبِي يُوْسُفَ لَطِيفِهِ وَ هَمَّ دَر بستان در باب لرزها آورده که
 با اے ابو یوسف رَضِ از سله خواب پرسیده شد در جواب آن فرمود باش که تا از امر

در
 کتاب
 علم

۴
 در
 کتاب
 علم

بیداری فارغ شوم بعد از آن بکار و بارغواب مثل نایم و در مقدمه و غیره آورده که در وقت
 رحلت میفرمود هر چه فتوی داده ام برگشته ام الا آنچه موافق کتاب الله و سنت رسول
 است صلی الله علیه و سلم و در حدائق آورده که خطیب بغدادی و غیره حسب قول
 هر که فاضل تر محسوب و تر در حق امام ابو یوسف سخنان سخت و درشت نقل کرده است
 مگر شک نیست در اینکه در توصیف و تعریف و تعلیم وی رهن بسیاری از علمای قول
 و فضلاء ذوی العقول اکتفا نموده و از ذکر خیر و کتب مملو است پس از طعن خطیب
 و غیره با که نیست و کافی است ترا بر اے رو کلام طاعینین مایه بودن آنکه دین اول
 مانند احمد بن حنبل رحمه صاحب مذنب و یحیی بن معین و علی بن مدینی و چنانچه گذشت لهذا
 نواب در احاطه النبلا براه انصاف رفته و گفته که خطیب بغدادی در تاریخ الفاطمیه را
 در حق و سب رهن ذکر کرده که گوش از شنیدنش می رند لهذا ذکر آن ترک نموده شد
 و در حدائق از تاریخ ابن خلکان و در برهنه از مختصر شعبی آورده و گفته که امام
 ابو یوسف رحمه مختص شد مناجات کرد الهی میدانی که در هر حادثه نظر بکتاب تو میگردم
 و اگر در آن نمی یافتم نظر در حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم میگردم و اگر در آن نیز نمی یافتم
 نظر در اقوال صحابه رهن میگردم و اگر نمی یافتم ابو حنیفه را در خط و جبر میگردم میان خود و تو
 الهی میدانی که هیچ ضعیف و قوی پیش من مخاصمه کرده مگر آنکه دنیا بر ابروی کرده ام و دل من مال نشده است
 بقوی الهی اگر چنینست بیامرز و بروا **تیر خن** فرمود که جوادی را با خلیفه هارون مخاصمه و من بستم
 که خلیفه را بگویم که برابر جوید شود لیکن جوید را گفتم که با خلیفه برابر نشیند که در عدالت کسی را بر کسی تقدم نیست اینجا
 شاه و گدا برابر اند **راقم الحروف** صلح الله حال میگوی آنچه فرمود الهی اگر چنینست است
 بیامرز بدان سبب فرمود که از احادیث صحیح و مرویات صحیح مانند قصه سکه فقر در غار چنانچه
 در بخاری است و غیره ثابت است که بوجوب **وَابْتَغُوا إِلَيْنَا الْوَسِيلَةَ** توسل از
 اعمال صالح بسیار مرغوب حق تعالی است فافهم و در برهنه از نظیره و مستخلص
 آورده که ابراهیم بن الجراح نمیکند که یکی از کبار اصحاب عطاء بن ابی رباح رحمه تمسکین ابن عباس بوده
 رضی الله تعالی عنهم و مخصوص بود بعلم مناسک گوید که بعبادت امام ابو یوسف رحمه در حالت

حدیثی که در حدیث

آخر نزدیک وی رض در آدم دوس در غایت مرض بموش بود چون چشم بکشاود و دید
 و پرسید که رمی پیاده فاضلتر است یا سواره گفت پیاده و رض مرا تخفیه کرد و باز گفت
 سواره بهم تخفیه کرد و پسر فرمود آنچه بعد از وقت است پیاده فاضلتر است و الا سواره یا
 چنین فرمود هر آن رمی که بعد از آن نیز رمی دیگری باشد پیاده فاضلتر است ورنه سواره
 در حال هر دو یکی است پس دواغ گرفت چون پیش در وی رض در آدم شور و شغب
 زنان شنیدم که جان امام رض بر حمت جوار حق تعالی بویست تعجب نمودم از حرص
 وی رض بر علم در مثل اینچنین حالت و اگر چیزی از مذاکره علم فاضلتر بودی امام رض
 در مخالفت آنرا برگزیدی فائده در فضیلت علم بنا سبب مقام و رستن
 و ارمی از عبد الله بن عمر مروی است **اَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَرَّ
 بِمَجْلِسَيْنِ فِي مَسْجِدِهِ فَقَالَ كِلَاهُمَا عَلَى خَيْرٍ وَكِلَاهُمَا أَفْضَلُ مِنْ صَاحِبِهِ أَمَّا هُوَذَا قَدْ نَوَّهَ
 اللَّهُ وَيَرْجِعُونَ إِلَيْهِ فَإِنْ شَاءَ عَاطَاهُمْ وَإِنْ شَاءَ مَنَعَهُمْ وَأَمَّا هُوَذَا فَيَتَعَلَّمُونَ
 الْفِقْهَ أَوِ الْعِلْمَ وَيُعَلِّمُونَ الْجَاهِلُونَ فَهَذَا أَفْضَلُ وَإِنَّمَا بَاعِثُكَ
 مُسَلِّمًا فَجَلَسَ فَيُحَوِّرُ بَيْنَهُ بَارِعَ أَخْبَرَتْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
 فِي مَسْجِدِ نَبِيِّ بَرْمَكِيٍّ مَجْلِسَ كِزَرٍ كَرْدٍ وَفَرَمُودٍ كَمَا أَنَّ هَرَوَ بِرَسْرِيكِ أَنْدَلِيكِ
 يَكُنِ الزِّيَّانُ أَفْضَلَ سِتْ أَزَانَ دِگِرِي چنانچه جماعتی که میخوانند خدا را و رغبت میکنند
 بسوے او اگر خواهد خدا مطلوب ایشان بایشان بخشد و اگر خواهد محروم سازد ایشان را
 و اما مردم مجلس دومی که در علم مشغول اند می آموزند فقه را یا چنین فرمود علم را دمی توان
 جهل را پس ایشان افضل اند و هر آئینه فرستاده شده ام من تعلیم دهنده پس خود نیز
 در آن مجلس نشست و در ترمیمی بروایت ابو هریره رض آورده که لا یجتمعان
 فِي مَنَافِقٍ خُشْنُ مَمْنٍ وَلَا فِقْهُ فِي الدِّينِ بَيْنَهُ وَخُصْلَتُ أَنْدَلِ
 وَرَمَافِقِ جَمْعِ نَشُونِی نِکُونِی دَوْمَ فِقْهِ دَر دِینِ وَ دَر مَسْلُوهَ بَرَوَايَتِ حَضَرَتِ
 آورده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود نَحْمَدُ الرَّجُلَ الْفَقِيهَ فِي الدِّينِ
 اِنْ اِحْتَنَجَ اِلَيْهِ نَفْعٌ وَاِنْ اِسْتَفْعَى عَنْهُ فَاَعْنَى نَفْسَهُ بَيْنَ خُوبِ اِسْتِ**

فائده در فضیلت علم

مرد فقیر در دین اگر احتیاج کرده شود بوی نفع میدهد و اگر بے پروائی کرده شد از دین
 نیز بے پروا سازد نفس خود را و در دار قطنی و بیعتی هر دو آورده که آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم فرمود مَا عَبَدَ اللَّهُ تَعَالَى يَشْتَعِي أَفْضَلَ مِنْ فَقْرٍ
 فِي الدِّينِ وَلِكُلِّ شَيْءٍ عِمَامَةٌ وَعِمَامَةُ هَذِهِ الدِّينِ الْفَقْرُ يَعْنِي فَقْرُ مَنْ
 كَسَى حَقَّ تَعَالَى رَأْيَ بَخِيرٍ كَيْهَ تَبْتَازُهَا مِنْ تَقَاهُتِ فِي الدِّينِ وَمِنْ حَيْثُ رَأْسُ
 مِي بَاشَدِ وَ مَسْتَوْنِ دِينِ مِنْ تَقَاهُتِ هِتْ وَ دَرِ احْيَا عِلُومِ اسْتِ كِهْ فَرمود
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم مَنْ تَفَقَّهَ فِي دِينِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كَفَاهُ اللَّهُ
 تَعَالَى مَا أَهَمَّهُ وَ زَكَّاهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَاجُ بَيْعَ كَيْهَ كِيكِهْ دَرِ دِينِ خُدَا
 عَزَّ وَجَلَّ تَفَقَّهَ نَمُودِ مَقَاصِدِ اِدْرَاقِ تَعَالَى كَفَايَتِ مِيكَنْدِ دَرِ زَقِ مِيهْدِ اِذَا اِنْجَا كِهْ كَاشِ
 نباشد اِنْتِ الْحَاصِلِ در برهنه آورده بر وزیکه امام ابو یوسف رضی الله عنہ بر حجت حق پیوست
 عباده بن العوام گفت که امروز چنان سزاوار است که اهل اسلام میان خود
 تعزیه کنند کما فی الملقط للمؤلف

در زمانه شل یوسف اگر چه آدم می نباشد
 دوست حسان شوم آن صدیق یوسف
 چون بصری شد جهان یوسف منادی حیوین
 ز نیرنگی زمانه چشم انصاف چه میدارند
 ز موت دیگران چون قصه میخواند جلیل
 یکی را از اعدای امام رن که نماز جنازه او را حاضر نشده بود بر روز دیگر مخزون و شایسته
 دیدند بر رسیدندش گفت دوش امام رن را در خواب دیدم در بتانهای آراسته و ماضی
 پاکیزه که بکمال زینت پیراسته است گفتم که این کرامت اورا بچه سبب حاصل شد گفتند بسبب
 صبر و تحمل و بے بر شقت قلم علم کمانی الترفیف گویند که بر روز و قات امام رن شیخ
 معروف کرخی رن بعد از نماز فجر کس را تعین کرد تا بخانه امام ابو یوسف رن رود و خبر جنازه
 شریف ایشان بیاورد آنکس چون بنزل ایشان رفت از دحام عجیب غوغای غریب

۲
 احادیث
 در فضیلت
 علم

وید و فرصت آن نیافت که باز گردد تا آنکه جنازه امام رض را گذارد و بعد از آن خبر پیشین را
 شیخ بسیار متأسف و متألم شد پرسیدند که آیا تا سفت میکنی برفوت جنازه مروی از
 اصحاب سلطان که قاضی بنده در غربت در دنیا نموده گفت شب در خواب دیدم
 در بای بهشت کشاده اند و من اندرون شدم می بینم که در گاه بلند و پایگاه ارجمنده
 دوران انواع باغبان و اجناس نعمتها موجود و حوران و غلمان همه منتظر و او را آرایش
 و صفاداده اند پرسیدم که این ازان کیست گفتند که امروز امام ابو یوسف قاضی رضی کی
 گفت سبحان الله چه سبب مستحق این کرامت شده گفتند بسبب تعلیم او مردم را علم
 و صبر کردن او برای ذای ایشان کما فی الطبقات حق اینک امام ابو یوسف علم را
 در کمال مشقت و تنگدستی حاصل کرده بود چنانچه از ابو طالب خال وی و نیز تیمار خوری
 ابو حنیفه رض مر او را معلوم شد و نیز در لطائف دی از تفسیر فقر تعری آید انشاء الله تعالی
 مگر اثر مرتب بران در دنیا و آخرت با حسن الوجوه یافت **اللهم كما رزقتنا علمك**
نافعا غير مضار يحرمنا محمدا في الممختار و ابيه
فاصحابه الاخيار و علمك ائمتنا سادات الابرار و احشربنا
معهم يوم تقوم الفکر الی دار الفکر و فوات ایشان رض بعمر هفت و سالگی
 بحالت عده قصاص در خلافت رشید بروز پنجشنبه اول وقت ظهر پنجم ربیع الاول چنانچه
 در مقدمه و محتاج است یا ربیع الآخر چنانچه در برهنه و حدائق و غیره است **سنة الثمانین**
 و ثمانین و مائة بوده است و در وقت وفات وصیت کرد که چهار صد هزار
 درم را بجهت جان که معظمه و مدینه منوره و کوفه و بغداد داده شود چنانچه در سیر النعمان
 ابو یوسف آن نبی علم و عمل فقیه معظم امام اجل سعید ازل بود بیشک ازان
 شده سال فوتش سعید ازل **ایضا ابو یوسف آن نبی** ولی جهان مقتدا زمان
 خرد گفت و شش سعید ازل **ولم گفت عابد ولی جهان ایضا** آن امام خلق مقبول آله
 جنت یوسف نبیه اهل قنین **یا دین گویند** آن تولد سال تحلیش امام اهل دین
 بدر آنکه در سال تولد ایشان سه روایت است یکصد و ده و یا زده و سی و نه

در این کتاب

آنکه فقها قول دے رارض تصدیق نمودند باز مدعی بروے دعوی نمود و مدعی علیه
 نیز اقرار بران کرد هر همه بالاتفاق گفتند که الحال واجب گشت بروے قطع چه دے مقر
 بزودی گشت ابو یوسف رخ گفت کہنے فقہا گفتند کہ هنوز وجہ عدم قطع چیست فرمود کہ وی
 اگر چه مقر بسر وقت گشت مگر این اقرار دے بعد ازان است کہ بروی ضمان مال بسبب اقرار
 دے براخذ مال غیر لازم گشته است و قطع یہ ساقط شد و بعد از ضمان شدن دے مر
 مال غیر را اقرار کردن بسر وقت این جملہ است از دے برائے اسقاط ضمان از خود پس این
 اقرار دے مسموع نباشد از شنیدنش ہمہ علماء از تجر دے غیر گشتند مکتبہ مولانا مولو
 محمد اشرف علی صاحب سلمہ اللہ تعالیٰ لکنتہ را بر حاشیہ مسودہ این لطیفہ تحریر فرمود و
 بمن داد آن ایکہ دو کس یعنی یکی مرد و دیگر زن نے را پیش قاضی آورند کہ این ہر دو
 را از اردو دست از فلان مکان برآمدہ دیدہ ایم دران مکان دیگر ہیکس نبود پس
 حکم برجم شان باید کرد قاضی فرمود تا چار نفر گواہ بر رویت زمانے ایشان نیاسند
 رہم روا نباشد یہودی کہ در آنجا بود این کیفیت را دیدہ قانون اہل اسلام را ضعیف
 دانستہ خندیدہ قضا را بعد از چندے ہمین معاملہ آن یہودی را پیش آمد کہ در خرابہ برا
 حاجت رفتہ میخواست کہ بشنیدہ اتفاقاً از جانب دیگر ہمین ارادہ نہ نشستن میخواست
 آنروز خوف تحت از اردو دست مضطربانہ از در برآمد و بچنین آن زن مر سیدہ
 از اردو دست از در دیگر برآمد مردم این معاملہ را بجا بیندہ ہر دو را گرفتہ پیش
 قاضی بردند فرمود تا چار کس بر زمانے ایشان گوہی نہ بھند حد جاری نشود انکاہ
 آن یہودی محققہ قوت قانون اسلام شدہ شرف باسلام گشت لطیفہ (۳۳)
 در مرقات شرح مشکوٰۃ و نہایہ و کفایہ شروع ہدایہ و مخلص الحقائق آورده کہ بارے
 امام ابو یوسف رحمہ با بارون نزدیک امام مالک ص در آمد از دے از مسالہ سجدہ
 سہو نماز پرسید امام مالک رحمہ فرمود اگر سہو از نقصان است در نماز سجدہ قبل از سلام
 باید چہ این سجدہ برائے جبر آن نقصان است و اگر سہو از جہت زیادت باشد در نماز
 پس سجدہ بعد از سلام ادا باید نمود چہ این برائے ترغیم شیطان است ابو یوسف رحمہ از

پرسید کہ چہ میگوئی در حق کسیکہ ازوے در یک نماز زیادت و نقصان ہر دو ہم آید در
 جواب خاموش ماند امام مالک رض ابو یوسف رض گفت اَشْيَخُ نَاثَرَةٌ مَحْطَى وَتَاثَرَةٌ
 لَا يَصِيدُ بِهٖ یعنی کہ این علامہ گاہی خطا میکند و گاہے بمطلب میرسد امام مالک رض
 فرمود کہ من مشایخ خود را برین یافته ام و گمان برد مالک رض کہ ابو یوسف مراجعین
 گفت کہ شیخ گاہی خطا میکند و گاہے میرسد مکتہ در حیات آورده کہ روزے
 جوانی نزد امام شعبی رض سخنے گفت امام شعبی گفت من گاہی نشیندہ ام آنچہ تو
 گفتی آن جوان گفت کہ آیا ہمہ علوم را تو شنیدہ شعبی گفت نے جوان گفت کہ بعضی
 علوم را شنیدہ باشی گفت بلی جوان گفت کہ سخنے تا شنیدہ مراد ان علوم گردان
 کہ آنرا شنیدہ از شنیدنش امام شعبی حیران ماند لطیفہ (۴) در ستون
 فی کل فن مستظرف مطبوعہ مصر و نیز در حیات الحيوان با قدرے اختلاف باہمی آورده
 کہ ما حصل اینکہ یحیی بن اکثم و یا عبدالرحمن بن مسهر و یا ہل جیلہ یا برقریہ مبارک نام
 کہ در میان بغداد و واسط واقع است قاضی بود پس از رفتن خلیفہ رشید بسوے بصرہ
 واقع گردید یاشندگان آنقریہ گفت کہ پیش خلیفہ رفتہ تعریف و توصیف مرا بیان
 کنیدی ایشان وعده دادند و چون رشید در موضع حرا قہ رسید اہل قریہ از ایفای وعده
 باز ایستادند قاضی مذکور ریش خود را شانہ کردہ و عمامہ بزرگ بر سر نہادہ و احسن
 جامہ ہارا در بر نمودہ با خلیفہ ملاقات کرد در حالیکہ امام ابو یوسف رض نیز ہمراہش بود و گفت
 کہ خوب است از قصۃ قاضی مالکہ انصاف نمود و در میان ما و حیان و جنین افعال
 نیک در میان ما گردنای نیک بر نفس خود نمود و بعدہ بجای دیگر رفتہ دہان قول
 بر خلیفہ و ابو یوسف باز خواند از شنیدنش رشید با ابو یوسف رض مکریتہ گفت یا یعقوب
 قاضی موضع فلان را کسی نمی ستاید الاہمین یک شخص پس نشست است این قاضی و
 چون ابو یوسف رض بسوے دے مکریتہ ویرا شناخت اورا خندہ گرفت خلیفہ گفت
 از چہ خندہ گرفت ترا فرمود یا امیر المؤمنین عجب این است کہ ثنا گویندہ بر قاضی خود جان
 قاضی ست کہ ثنائی خود نمود میکند خلیفہ را نیز خندہ گرفت و گفت هَذَا اَظْهَرُ مِنَ النَّاسِ

در بعضی

در بعضی

هَذَا لَا يَحْتَلُّ إِلَّا بِكَ اِذَا كَانَ فِي حَيَاتِ اسْتِ وَدُرِ اسْتِطْفِ غَفَّتْ كَخَلِيفَةِ بَعْلٍ
 بِرِ حَكْمِ نَمُودِ وَاسْتِ اعْلَمُ لَطِيفَهُ (۵) دُرِ اسْتِطْفِ آوَرْدَه كِه بَارِے تَنَازَعِ نَمُودِ
 بَارُونَ رَشِيدِ وَزَبِيدَةُ خَاتُونِ وَقَاضِي ابُو یوسف رَضِ رَا حَكْمِ نَمُودِ نَمُودِ رَنِيكِه قَالُوْدَه بَهْتَرَا
 یَا لَوْ زَنِیَ ابُو یوسف رَضِ نَمُودِ كِه مَن قَضَا بَغَائِبِ نِيكَمَ وَاجَرَاے حَكْمِ بِرِغیرِ حَاضِرِ نَمِی نَمِی
 خَلِيفَةُ بَاضِرِ آوَرْدَن قَالُوْدَه وَ لَوْ زَنِیَ حَكْمِ نَمُودِ تَا آنَكِه هَر دُو بَا بِیْشِ قَاضِي نَمَا وَ نَدِ بِسِ شَرْعِ
 نَمُودِ ابُو یوسف كِه بَارِے اَز قَالُوْدَه مِخُورِ وَ بَارِ دِگَرِ اَز لَوْ زَنِیَ تَا آنَكِه هَر دُو جَامِ رَا تَابِ
 رَا سَایِدِ چُون سِیَرِ گِشْتِ فَرَمُودِ یَا امیر المؤمنین مَن نَدِیْمِ هِیچِ كِی رَا اَزِیْنِ هَر دُو بَهْتَرِ وَ
 اَعْدَلِ اَز اَن اَز دِگَرِ چِه هَر گَاه كِه اَرَاوَه كَنَمِ كِه حَكْمِ نَمِیْمِ بَرَاے نِیكِه اَن دِگَرِ حُجَّتِ خُودِ رَا بِه
 بِیْشِ مَن رِے آوَرْدِ لَطِيفَهُ (۶) دُرِ خِرَاتِ الْحَسَنِ وَ نِزِ سِیرَةِ النِّعَانِ آوَرْدَه كِه بِیچِ
 سَعِيدِ النِّصَارِیِ دُرِ كُوفَةِ قَاضِي بُو دُو رَا گَاه مَنصُورِ عِبَاسِیِ اَعْتَبَارِ بَسَا یَا وَ رَتَبَةُ عَلِیِ
 مِی دَاشْتِ بَارِ هَمِ دُرِ كُوفَةِ اَشْرَفِ قَدَرِ رُوسِ بَا نِ مَرْتَبَةُ نِزِ سِیدِ كِه اِمَامِ ابُو حَنِيفَةَ رَا رَضِ بُو دُو
 رَا اَز اَن تَعَجُّبِ مِی آوَرْدِ مِیگُفْتِ كِه اَهْلِ كُوفَةِ عَجِیْبِ مَرْدَمِ سَادَه دَلِ اَن كِه تَامِ شَهْرِ بَا شَارِ كَا
 شِشِ (یعنی اِمَامِ) حَرَكَتِ مِیكُنَنْدِ وَ اَنكَارِ مِی نَمُودِ اَز اَجْلِ اَهْلِ كُوفَةِ بَرَاے ابُو حَنِيفَةَ
 رُوسِ ابُو حَنِيفَةَ رَضِ ابُو یوسف وَ زَفَرُو دِگَرِ جَنْدِ تَلَامِیذِ مَتَا زِ خُودِ رَا بَرَاے مَنَاطِرِ بِیْشِ
 قَاضِي مَوْصُوعَتِ فَرَسَا وَ اِمَامِ ابُو یوسف تَقْرِیرِ مَنَاطِرِ دُرِ بِیْنِ مَسْأَلَةِ اَعَا زِ نَمُودِ وَ اَز رُوسِ
 پَرِ سِیدِ كِه اَكْرَ غَلَامِے دُرِ مِیَانِ دُو شَرِیكِ شَرِیكِ بَاشَدِ وَ كِی اَز اَن اَن عَقِ حَصَّهُ خُودِ رَا
 اَز اَن غَلَامِ مِیخُوَاهَدِ قَاضِي بِیچِ گُفْتِ لَا یَجُوزُ لَكَ حَصْرُكَ وَ هُوَ مَنَعُی عَنْهُ چِه دَر حَصْرِ
 اسْتِ لَا حَصْرَ وَ لَا حَصْرَ اَرِیْفِے كَا رِیكِه اَز اَن كِسی رَا ضَرَرُے مِی رَسَدِ جَا ئِزِ نِیستِ وَ
 دُرِ صُورَتِ مَذْكُورِ چُونَكِه شَرِیكِ دُومِ رَا ضَرَرِ بَستِ لَمَّا عَقِ شَرِیكِ اَوَّلِ جَا ئِزِ نِیستِ ابُو یوسف
 گُفْتِ اَكْرَ شَرِیكِ دُومِ حَصَّهُ خُودِ رَا اَز اَدَا نَمَا یَ گُفْتِ اِنِ حَقِّ جَا ئِزِ گَرُودِ ابُو یوسف رَضِ گُفْتِ
 كِه اَز قَوْلِ خُودِ مَخَالَفَتِ نَمُودِی چِرَا كِه زِدِ شَا چُونَكِه اَز اَعْتَا قِ شَرِیكِ اَوَّلِ بِنْدَه اَز اَدَا
 نِیْمِشُودِ بَلَوِ رِیكِه غَلَامِ بُو دُو بَحْثَانِ غَلَامِ مَانَدِ حَالًا تَمَنَا اَز اَعْتَا قِ شَرِیكِ دُومِ چُكُونَه اَز اَدَا
 گَرُودِ اَز شَنِیدِ نَشِ قَاضِي بِیچِ سَاكْتِ مَانَدِ وَ مَنَاطِرُهُ اِشَانِ مَنقَطِعِ گَرُودِ لَطِيفَهُ (۷)

خلیفه و امام

امام از امام

خلیفه و امام

در یکی حاشیه شرح و قایده آورده است که بارے امام ابویوسف رضی با رون رشید بجز رفت و در که
مغظمه همراه خلیفه رشید نماز قصر بخواند و بعد از سلام دادن بدو رکعت بپا خاست و فرمود یا ایل که
شما نماز خود را تمام کنید که ما مسافرانیم شفعه از ایل که در نماز خود ۱۰ و را جواب داد که بکن افضله

بکن افضله و بکن افضله یعنی ما از توفیقیه زیاده تریم و خوب میدانم این مسلم را از تو
امام ابویوسف رضی فرمود سبحان الله چه خوب که دعوی فقاہت کردن و باز نماز سخن گفتن
نه بیند عی جز خویش را + که ادب و کجند اردیش بکنه دستقلص در بحث امامت

اعرابی آورده است که مکرده است امامت اعرابی زیرا که جهالت ادیان غالب است نقل است
که یکی از اعراب در نماز مغرب در پس امامی افتد انموده آن امام بعد فاتحه این آیت خواند الا تحراب
اکثرکم کفرًا و ایها قاف الا یہ ترجمه اش اینکه بادیه نشینان عرب سخت ترند از دوسه کفر

و اتفاق ادیان سر او را ترند با آنکه ندانند از ای چیز که خدای تعالی فرو فرستاده بر پیغمبر خود از قراین
و سنن شرع و الله رسولک حکیم از حسینی چون آن اعرابی از امام خود این مذمت در حق خود شنید
از نماز برگشت و چو بدستی گرفته بروش امام زده پستری از اقدام او سوخ نمود تا آنکه امام بدین آیت رسید

و من الا تحراب من یشتو من بالله و الیوم الا خیر الایه یعنی و از اهل بدگمان
هستند که میگردد بخدا و بروز باز پسین و فرامیگیرند آنچه نفع میکند اسباب قرب نزدیک خدا افراد
آنست که وسیله میسازند صدقات را برای قرب الکی انتی از تفسیر حسینی از شنیدن این کلام

انان امام آن اعرابی در نماز خود با امام جواب داد ففعلت عصائی یعنی یک عصای
من و نفع رسانید - لطیفه (۸۲) رمل و عمل به نباشد هنر اگر خوش داری بدانش

خود مقدمه باده مذکور است و تیر و حیات الحیوان از تاریخ بغداد و در برهنه از زمین صیف که اهل لیل
معرنی از ابو المعانی آورده و مکر در بعضی امور هر یکی را از دیگران قدری خلالت است چنانچه در
برهنه این حکایت را بهماریه زبیده خاتون منسوب ساخته و قیس علی هذا بتر حال تا

بدکان یافتن اینکه عیسی بن جعفر بر یکی که وزیر بار دن رشید بود شبی بار رشید بجا بود رشید و پیرا
گفت که ما خبری رسیده که فلان جاریه خریدۀ دمن از مدتی آنرا میطلبیم که دلم بر حسن دس کمال
خفیه است پس آنرا بمن بفروش عیسی گفت نروم آنرا یا آید المؤمنین بار دن گفت

خبر و حالت در سالهای بعد در کتاب است

خبر و حال در کتاب است

پس آنرا بنی ہبہ کن گفت آنرا ہبہ نیز نمیکشم رشید گفت کہ زبیدہ بر من بستہ طلاق مطلقہ است کہ اگر
یکی را ازین دو امر کنی و ترا بقتل تراسانم عیسی نیز قسم خور کہ اگر من این کثیر را بفروشم یا بخشم کل مال
من صدقہ است و ہر ملوک من آنرا داد است و زخم بر من بستہ طلاق طلاق است بعدہ چونکہ ایشان ہر دو
ازدہوشی خود بہوش آمدند دانستند کہ ہر آئینہ ماہر و دو کار بزرگ در آمدہ ایم و عاجز شدہ اند بدیر حملہ
و پنج صورت مخلصی ندیدند رشید گفت این حادثہ ایست کہ بجز از ابو یوسف کسی حل آنرا نمیتواند
پس ویراہم دران نیم شب طلبید چون قاصد رشید نزد امام رسید در حالت فرغ و خوف از فرشت
خود برخاست و براثر خود سوار شدہ غلام را گفت کہ تو برہ بغلہ ہمراہ خود بیا رشاید کہ علف کفایت
نکند و چون در درازا خلقت در ایم تو برہ بہ پیش بغلہ نہ تا آنکہ من از آنجا بیرون آیم و قتیکہ ترسان پیش
رشید رسید رشید برای وی پاخواست و بر سر خود ویراہن جای داد و بجز از ابو یوسف کسی دیگر را
بالای تخت ہمراہ خود نمی نشاندی ابو یوسف گفت چون نزد خلیفہ در آمدیم دیدم کہ رشید نشستہ است
و از ہمین دے عیسی بن جعفر بر کی است سلام بخلیفہ کردم و شستم رشید گفت گمان می برم کہ بخبات
رسیدہ باشد کہ ترا می ترسانم گفتم بی بخدا بلکہ پس ماندگان مرا نیز ہمین ظن پیدا شدہ ساعتی خانوش
ماند بعدہ گفت میدانی کہ برای چہ ترا طلبیدہ ایم گفتم نمی گفت برای آن ترا طلبیدہ ایم کہ ترا گواہ
میسازم برین شخص برینکہ نزد وی کینز کی است و من از وی میخواہم کہ آنرا بنی ہبہ کن ورنہ بفروش
وی از ہر دو اہکار می آرد و بخدا اگر این شخص ازین دو یکی را بعمل نیارد ہر آئینہ ورا بقتل خواہم
رسانید امام ابو یوسف گفت کہ بسوی عیسی نگرستہ گفتم کہ مرتبہ جاریہ نزد تو تا چہ مرتبہ رسیدہ است
ہماکہ از امیر المؤمنین آنرا باز میداری و جان خود را برای آن در محل خوف شدیدی اندازی و بہر حال
این جاریہ از دست رفتنی است عیسی گفت جلدی کردم بر اسے خود تو پنج بیشتر از آنکہ شناسم
آن چیز را کہ بر من می آید گفتم آن چیست گفت کین نیز قسم خوردہ ام بطلاق و عتاق و تصدق بودن
بجیع مآملہ کہ اگر این را بفروشم یا بخشم رشید بطرف من نظر کرد و گفت کہ از برای این مسئلہ
بیجا پنج ترا طلبیدہ ایم درین بارہ چیزی مخلصی میدانی گفتم بل کہ این مسئلہ از ہبہ آسان تر است
گفت چگونہ گفتم کہ عیسی را لازم کہ نیمہ کینز را بر تو ہبہ کند و نیمہ اش را بر تو بفروشد پس گفت
عیسی چنین کہ نہ ہمہ کینز را بر تو بخشید و نہ ہمہ کینز را بر تو فروخت نمود و در صورت نہ منّت دی لازم می آید

و نه حش تو میسی بسویم نظر کرده گفت آو یجوز ذلک گفتیم بی ورشید ازین حیل که مال
 خوشی رسیدنی اجماع میسی نیمه آن کینز را بخلیفه بخشید و نیمه باقی آنرا بقیمت یکصد نجرار و نیک فروخت
 رشید گفت جاریه را هم لوقت حاضر کند و بعد از اتمام شدن بیع و مهبه چون رشید قابض جاریه گشت
 امام ابو یوسف گفت هر آینه این کینز ملوک بود و در وقت تبدیل ملک از استبرایر الابدی است و دانسته اگر
 من همین خب را با وی بکجا بگذازم گمان بجان خود میبرم که از بد بزم بیرون شود و قیمت حیل درین باره
 ابو یوسف گفت یا امیر المؤمنین او را آزاد کن و بنکاشش در آجر اگر بر خرجه استبرایر نباشد چنانچه
 در مقدمه و حیات است و ابوالفضل روایت خود چنین گفته که امام ابو یوسف بعد در جوابش چنین گفت که غلام آزاد
 نشد از غلامان امیر المؤمنین بمن واد خود چون غلام حاضر کرده شد امام بنخلیفه گفت که ما زنه و مرا تا که بکلی این کینز را ازین
 غلام کنم پس غلام آنرا قبل از دخول طلاق ناید و بصورت ولکی این کینز هر دین وقت بلا استبرایر حلال گردد و کینز همچنان کینز
 مانند از رشید نش رشید از بنیه پیشه خورشید گردید و اجازت بکلی کینز با خلاش داد و قاضی حکم ایشان با هم بستن غلام را
 فرمود که این باطلاق ده و ترا صد دینار است غلام انکار آورد تا آنکه نوبت عوض طلاق تا بهار و دینار
 رسید آخر کار غلام با قاضی گفت که آیا اختیار طلاق بدست من است یا بدست تو ابایت امیر المؤمنین
 قاضی گفت بلکه بدست است غلام گفت والله که گاهی طلاقش بدم تا بعد از وقوع این معامله رشید
 بکمال غضب رسید و امام ابو یوسف گفت بزودی حیل طلب کن که کار از دست میرود قاضی گفت
 جنوع کن چرا که این کار آسان است این ملوک را با این کینز به بخش رشید گفت بخشیدم قاضی کینز را
 گفت بگو که این غلام را در بخشش قبول نمودم وی قبول نمود قاضی گفت و در میان ایشان بفریق
 حکم نمودم چرا که شوهر کینز که ملوک باشد چون در ملک همان کینز درآمد با هم حکم ایشان منع گشت
 امیر المؤمنین بپا خواست و قاضی را با علی مناقب بستود و گفت که در زمانه مثل تو قاضی دیگر نیست
 بهر حال در همان ساعت بحضور گواهان عقد بکلی با وی بعوض مهر بست هزار دینار بعد از
 حلق بستند و کابین او را همون ساعت ادا نمود و امام ابو یوسف را در مسئله این فتوی دو صد نجرار
 بدم و میت تحت ثیاب عطا نمود چنانچه در مقدمه و حیات گفته و بنا بر قول ابو المعانی بنکاشش
 حاجتی نبود مگر برای قاضی ابو یوسف طبق های زر در پیش نهاد و گفت که آیا چیزی داری که این ملوکها
 را در آن نمی پس یاد کرده تو بر بخله خود را پس پر کرده شد آن تو بره برای وی از طلا قاضی آنرا گرفت

حلق تحت
 جامی صبه
 و در کجایان
 و در کجایان
 و در کجایان
 و در کجایان

نادر در طلاق نکاح

نادر در مسکات

طیفه از امام

نکاحه آمد و بعد نماز فجر تلمیذ خود را فرمود که هیچ طریق برای تمکیل دین و دنیا آسان تر و نزدیک تر نیست
از طریق علم چه که یافتیم این مال بزرگ در مسئله دو یا سه مسئله انتهی نکته غریب گویند که همچنین معامله
در عهد امام شافعی رضی کی از خلفای عباسیه پیش آمده بود که غلام حبشی کنیز خاصه شاهی را بعد از
عقد نکاحش با او طلاق میداد و از عوض گرفتن انکار آورده دل بر ملک و گردن را بیش ملک بقتل
نهاد خلیفه چون عاجز که بعلم رجوع نمود و بعد عجز ایشان که طلاق از دست زوج بیافزاید و بسلام
شافعی را در طلبید فرمود که خلیفه را تنها و قوی طلاق از حبشی منظور است یا قدری سزای و سزا نیز
خلیفه خوش شده گفت اگر مرد و امر حاصل شود که هم از وی طلاق گرفته شود و هم بروی سزا آید
نهایت غریب باشد چون حاضران زبان طعن کشادند خلیفه گفت جواب علما خواهی گفت فرمودی
بعده خلیفه را فرمود که کنیز را آزاد کن تا با اختیار نفس و عقل خود باطل گرداند و درین سزای حبشی است
و اگر حبشی ناسزا نبودی خلیفه را حکم باز اوئی وی و ادومی که درین صورت نیز مطلوب حاصل میشد
سلطان نهایت خوش گشته همچنان کرد و اندام علم فائده سوال اگر جای تعلیق طلاق نماند و
یا احتیاق و یا تصدق اموال کرده آید چنانچه از عیسی بن جعفر بر کی گذشت و جواب با صواب امام
ابو یوسف رحم آنجا صورت نه بنده چه کرده آید جواب گویم برای احترام از وقوع خلافه ویرا
لازم که زن خود را یکبار طلاق گوید تا عدتش بگذرد و عبید و اموال ملوک خود را بمعتقدان خود بپیم
نماید بعد از آن مرکب آن فعل گردد که از آن مردی حش لازم آید بهتر از آن خود تجدید نکاح نماید و
عبید و اموال خود را از معتقدان خود بطریق بپیم باز پس گیرد و الله و هو المکی و هو الصواب
تا و در حیات الحیوان آورده که عیسی بن موسی بر زن خود کمال محبت می داشت شبی در آن گفت
أَنْتَ طَلَّقْتِی شَاکَاثًا اگر نباشی حسین ترا ماه از شنیدنش زنش روی خود را از وی پوشید
و بهر از تنگی شب گذرانیده علی الصباح بخلیفه منصور در آمد و از طلاق خویش خود خلیفه را خبر داد
خلیفه فقها را حاضر کرده مسئله کور از ایشان پرسید همه ایشان حکم بطلاق دادند چه که از قمر حسین
تر نبود مگر فقیه گفت که درین صورت طلاق لازم نمی آید بقوله تعالی لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ
فِی أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ منصور خوش شده گفت قول قول است - لطیفه ۹ در فقه
آورده است که شبی قاصد بارون رشید بعبثت تمام ابو یوسف را در طلبید امام رحم بر جان خود ترسید

تا آنکه ترسیده نزد رشید رسید و سلام خواند خلیفه جواب سلام او بوجہ احسن داده قریب خود
 نشاند و در آن وقت خوف خود از دلش رفت خلیفه گفت زیور رات ما از دارگم شده جاریه خاص
 از کنیزکان حرم بران منتم گشته است اورا نزد خود طلبیده قسم خورده ام که یار است خواهی گفت
 ورنه ترا بقتل رسانم اکنون نامم شده ام که صورتش ممکن نیست پس برای رهای من صورتی
 طلب کن ابو یوسف رضی فرمود که اجازت رفتن نزد آن کنیز مراده با جازت خلیفه در محل سراجی مجلس
 در آمده اهل مجلس را از گردوی دور کرد و آن کنیز مثل قمر درخشنده تنها ماند و دی پرسید که آیا حلی
 نزد یک تست فقا کت لا و الله امام رضی اورا فرمود که آنچمن ترا میگویم خوب یاد دار و کمی و
 بیشی و ران کن و آن اینکه هنوز خلیفه ترا خواہ طلبید و از تو خواهد پرسید که آیا زیور بار آورده
 آبویی و چون ترا بگوید که آنرا یار بگو که من ندیده ام بعد امام رضی از آنجا بمجلس خلیفه حاضر شد
 و حکم با حضار جاریه داده خلیفه را فرمود که از این عزیز حال زیورات دزدیده شده باید پرسید خلیفه
 از وی پرسید که زیورات را دزدیده گفت بلی گفتش بسیار گفت من ندیده ام امام ابو یوسف رضی
 گفت که جاریه پیش امیر المؤمنین درین قرار و انکار راست گفت که خلیفه بدان از زمین خود
 بیرون برآمد از شنیدنش غضب هارون فرزندشست و برای امام صد هزار درم حکم فرمود خاندان
 عرض کو نمک صاحب خزانہ در وقت غالب است اگر تا فردا ملت داده شود خلیفه گفت قاضی مرا درین خلیفہ من آزاد کرد
 و در صله او تا فردا تا خبر خواهم کرد گویم از بیعت که گفته شده السلاطین سلاطین التائین العلماء سلاطین
 السلاطین و اما ملا علی قاری رضی در رساله رد فقال از سفیان بن عیینہ روایت کرده که
 من اراد المعازیه فالمدینة ومن اراد المناصب فکله ومن اراد
 الفقه فالكوفة بلازم اصحاب رقی حقیقه و قال الشافعی
 من لم یطرق فی کتب ابن حنیفہ رضی لم یتبحر فی الفقه انشی
 ولا انتصاف من الشافعیین فی هذا المقام فمن له الدیانة
 والامانة فی الاسلام والامن الذین لا مدح لهم من الخواص
 والعوام فانهم یأثمونهم المعاندون العاصون للامام
 و حده واکه اذا کتمنا المناصبه

و فی کتاب طایفه از امام ابو یوسف

فالقوم اعلم الله وخصیصه

كُفِّرَ رِيءُ الْحَسَنِاءِ قُلْنَ بِوَجْهِهَا
حَسَدًا وَبَغْيًا إِنَّهَا أَمِينٌ

یعنی حسد بر دین بر وی وقتیکه بغیر علم و وی نرسیدند پس این قوم مرا و را دشمنان اند و تازیان
کشندگان مانند قشربانی زن جمیل که از جهت حسد و بغاوت بر روی او میگویند که این دملغ تبا
شده و میقتل است لطیفه (۱۰) در شمه از تزیین الصلوة آورده که باری در قضیه وزیر خلیفه
رشد برای گواهی پیش قاضی القضاة امام ابو یوسف رخ حاضر شد چون گواهی را بجا آورد امام فرمود که
گواهی را قبول نخواهم کرد چرا که روزی تو بحضور من بعرض سلطان رسانیدی که من بنده سلطان
ام اگر راست گفته باشی پس شهادت غلام در شرح مقبول نیست و اگر دروغ گفته باشی پس گواهی
دو و گویو نیز مردود است عند الشرح وزیر خاموش آمد سلطان فرمود که درین قضیه من نیز عالم ام اگر
شهادت مرا امام مسلمانان قبول فرماید قاضی ابو یوسف فرمود که گواهی خلیفه نیز قبول نیست و شو گفت
چرا فرمود که تو بارک ناز با جماعتی بارون گفت که تاخیر من از جماعت برای انتظام مسلمانان میباشد بنفرض
و که امام فرمود قال حکمیه الصلوة و الشک لکم لا طاعة للمخلوق فی معصیه الخالق
از شنیدن این مقال رشد حکم داد که بر دروازه مکاش مسجدی تیار گردد و بعد از آن بارون رشد
از ترک جماعت تائب گشت و هیچگاه ناز بار با جماعت میگذازد - لطیفه (۱۱) در بر مینه آورده که
روزی خلیفه بامام ابو یوسف رخ برآمد در زینت و شمت و آنجا کاسی بود محبوس یکی گفت که بامام
گویند که غیر شما گفته اند دنیا سیحون المؤمن و الجنة الکافیر و تو با این شمت من باین
نگی - امام فرمود که آنچه حق تعالی برای کفار از عذاب اخروی آماده کرده نسبت بآن شامت و زنگانی
و دنیا برای ایشان گویا جنت است و آنچه از نهم بهشت و دیدار خود مومنان را بسیار ساخته راحت و
آرام دنیوی بجنب آن گویا سمن است پس مسترض ساکت ماند تنبیه حدیث مذکور را مسلم اخراج
کرده است و شرح معانی آن را بیان نموده یکی اینکه غالباً مومن در دنیا گرفتار محن و بلا باشد و
فاقر متفق بشعوات و متلذذات بود و هم اینکه جمله مومنان از امیر و فقیر و زیر قید آزاد و نوای
حق تعالی و دائم دار دنیا مقید و سجون اند و از اینجا است که در احادیث دیگر آنحضرت فرموده المؤمنین
کأنهم علی الآلات یعنی مومن مانند خستر مهار دار است طالع و مطیع احکام الهی را که خود را
از این محس و تکلیف در دراعتی رها نخواهد یافت و کافر چون که در دنیا از ادم و نوای حق تعالی

م
بنده مستحق
نور محمد بن
دانشیار
محمد باقر

المطيعه الى - انما البراءة بحسب رضى

مذخر
تورده
کتاب الرخالی
بمذخره

قائل می باشد و تابع هر ای نفسی گوازی قید و تنگ است ازین جهت زیادتی و سختی است چه که در عقوبت
 بهین حقیقی سجون گردد که ان الشجرات لیقفن بیحیثین سجنین از سجن است بطریق مبالغه
 سوم اینکه امام به از ذرات خود در جواب آن خاک بدوب گفته و او را ساکت نموده است

تنگی مایات	چو مرغ اندر قفس من بند باشد	ولی کافرین چون مرغ صحراست
زیر مؤمنان نامش بود سجن	زیر کافران جنت معلی است	که مرغ اندر قفس البته قید است
بصحر اخل آزادی هوید است	ازین اکثر مصائب مونسانراست	بأنه کافران راحت ازینجا است
ولی یک نکته دیگر مهربان است	که راحت و قفس هم مونسانراست	کسی گردد قفس پرورد مرنه
برو تیمار واجب شکوهی است	خورد و نوش و زنا بهیچ حاجت مرنه	همی میکند هر چیزی خواست
بهر دم فکر کارش بالکش راست	وگر هر گونه حفظ از شر اعداست	مفید و مصلحت کار آنچه باشد
ربو بخت کید نوعیکه زیباست	مر او را در قفس هم راحت و عیش	چو خدا آزاد خود راحت مایات
مگر مرغیکه مانوس است و خوانا	براحت هم درینجا هم در آنجا است	غلمان آنکه در صحراست آزاد
غیر صیاد و فکر دانه او راست	پر و بالش بظاهر گونه بستند	دلش را لیک پر دم بند مایات
بنوع و کشتن و صید و اسیرش	نه کس مانع نه پر و بال و چیرا است	ایحل لکلمه خدا هم گفت او را
نه درد دنیا خطر نی خوف عقی است	تغیرش یافتن کوچه خود میاست	که هر کافر بربنگ صید صحراست
بهین وحشی که در صحرا کنی صید	چو خد پرورده از آفت مبتلاست	چو آن کافر که ایمان آرد آخر
بعینه حال او چون مرغ خواناست	چو گوید کلمه توحید از صدق	معاذ قید یا ایمان او راست
پس آنجا اندکی خواناست در کار	که فرق قیدی و آزاد پیدا است	بشط آنکه به حال راضی است
چو آن مرغیکه هم مانوس خواناست	وگر بالعکس باشد عکس باشد	تو خود بنگر زین هر دو حیال است
بقید بندگی هر کس که آمد	مقید زین منط در سجن دنیا است	وگر بهیرون قید بندگی شد
شکار یافتن او چون مرغ صحراست	مهر و فکر ایمان ای فقیر است	که در هر دو جهان کار تو بالاست

لطیفه (۱۲) در تذکره الاولیاء و غیره آورده که باری خلیفه هارون از امام ابو یوسف درخواست
 کرد مرا پیش داود طائی بمنازعات کنم ابو یوسف رضو بر خاند او در دهن آمد باریافت ان را در دهن او در دهن
 درخواست تا شفاعت کرد و گفت که خلیفه را نزد خود راوده قبول نمیکرد و گفت مرا با اهل دنیا و ظالمین

نکته و در دنیا سجن و جنت و عقی

چه کار است مادرش گفت بحق غیر من که او را راه دهی گفت من هرگز این ظالم را نه بینم پس
گفت آئی تو فرمودی که حق مادر نگاهدار که رضای من دانست و اگر نه مرا با ایشان چکار پیش
بار داد ایشان و آمدند و نشستند چون هارون باز گشت صرّو زهر بنهاد و گفت حلال است
داوودم گفت بگیر که مرا بدین حاجت نیست من خانه فروخته ام از وجه حلال آنرا نفقه میکنم
و از خدای تعالی خواسته ام که چون این نفقه تمام شود جان من بشناسد تا مرا کسی حاجت نباشد
و امید دارم که حاجتم روا کرده باشند پس هر دو باز گشتند ابو یوسف ازکیل - خرج داوود پرسید
که نفقات داوود چند مانده است گفت ده درم سیم و ههروزدانگی سیم خرج میکند ابو یوسف رض
حساب کرد تا روز آخر پشت بخراب باز داده بود گفت امروز داوود ثلثات کرده است نگاه کردند
همچنان بود گفتند بچه دانستی گفت از نفقه او حساب کردم که هیچ مانده است و دانستم که دعای
او مستجاب باشد لطیفه (۱۳) در عایه شرح هدایه در خرج این قول هدایه وَ كُوْحَرِ
مَا حَوْلَ الْمَسْجِدِ وَ اسْتَفْعَ عَنْهُ اَهْلُ الْمَحَلَّةِ اَوِ الْقَرْيَةِ عَنِ الصَّلَاةِ فِيهِ يَسْتَفْعُ
مَسْجِدًا عِنْدَ اَيِّ يُوْسُفَ وَ عِنْدَ مُحَمَّدٍ عَاكِفًا وَ لَوْ اَنَّ الْبَاقِيَ اَوْ
اِلَّا وَ كَرِهَ بَعْدَ مَوْتِهِ آورده که باری امام محمد بن زبیر بگذاشت و گفت این است
مسجدی ابو یوسف بن بدین اراده که چون مسجد ویران شده بلکه مالک باز نیگردد پس بمهرور
زمانه آمد و رفت مردم در آن جز بلیه خواهد شد بعد امام ابو یوسف را مأمور بر اصطلی واقع شد
و گفت این است مسجد امام محمد بن بدین اراده که چون بموجب قول محمد بن مسجد ویران شده
باز بلکه مالک اعاده میکند با اوقات مالک آنرا اصطلی سازد انتی درین باب قول امام ثانی رن
نظر است - لطیفه (۱۴) در مالگیری در باب نشان و قلم اظهار از کتاب الکراهیه آورده که باری
رشد از ابو یوسف در باب جواز ناخن گرفتن در شب پرسید امام گفت جایز است رشید گفت بکدام
دلیل فرمود لقوله علیه الصلوة والسلام اَلْحَنِيْزُ لَا يَنْتَوَخُ مَسْجِدًا اَللّٰهُ بِهِ مَقْصُودٌ لِّمَسْجِدِ
بیان فرمود - لطیفه (۱۵) در تفسیر تفرغ آیت اَلْحَنِيْزُ لَا يَنْتَوَخُ مَسْجِدًا مِنْ تَعَبٍ خِلَافَ عَامَّةِ
فِيهِ يَتَعَاظُ النَّاسُ وَ فِيهِ يَعْصِرُ مَوْنٌ آورده و نیز در انیس الواعظین با اختصار موجود است
و در تذکره الاولیاء هم مذکور است مگر منسوب بامام خاضی رن که امام ابو یوسف را دان الکتاب علوم

فصل اول (۱۲-۱۳-۱۴-۱۵)

لطیفه (۱۳)

فصل اول (۱۲-۱۳-۱۴-۱۵)

و استحضار قواعد و رسوم بمرتبه مفلس و بینوا بود که مسائلی که اجتماع و فرمودی بر سفالها و شانه های
 گوسفندی نوشتی و در ظرفی می نهادی آن مقدار از درم و دینار داشت که کاغذ سرانجام کند
 روزی بخانه درآمده از مادر طعام خواست چون چیزی حاضر نبود مادرش اشاره بر آن ظن نمود که
 گنجینه علوم و فنون در رقوم وی بود یعنی که همه عمر بخلاف مرضای من مصروف تحصیل سفال پاره
 چند ساخته و بر آنجا رقمی چند بر کشیده و از تحصیل امور معیشت و ما محتاج ضرورت فارغ بوده پس
 از آن مکتب خود بخواد از من خواستن چیست چون امام انام ضعف همت آن ضعیفه کفیفه
 مشاهده نمود سوگند یاد کرد که تا علوی عسلی در طبق سیمین بگذرد زین درو بان تو کنم یا مگر نزد ارم
 و همان روز همسایه امام خانه خود را عمارت میکرد و راه گذر امام را تنگ تر ساخت امام رفت گفت
 ای عزیز راه گذر را تنگ کن و در حق همسایه خود تصرف منهای آن شخص در جوابش گفت که هرگاه
 قطار مار شتران تو درین راه گذر نهند من این راه را بکشایم از سخن آن جاهل خاطر امام کوفته
 تر شد اتفاقا همان روز خلیفه بارون را باز دیده خاتون که خلیفه جلیل و جلیله وی بود گفت شنید
 پیدا آمد و با هم مناظره میکردند تا حدیکه زبیده خلیفه را بدوزخیان مشوب ساخت و گفت ای دوزخی
 بارون گفت اگر من دوزخیم تا کشتی طحالی و از یکدیگر جدا شدند و بارون زبیده را عظیم دوست
 میداشت نفیر از جان او برآمد منادی بفرمود علمای بغداد را حاضر کردند و این مسئله را فتوی
 کردند و یکس جواب آن نخواست گفتند عالم الغیب میداند که بارون دوزخی است یا بهشتی تا حکم
 بحکم و حرمت زبیده و در حق وی نایم بالیوسف تا که قائم مقام ابوضیفه رفت و التماس نمودند از وی
 استفسار کرده حکم طلبیدند فرمود من جواب دهم خلق تعجب کردند گفتند مگر دیوانه است جایی که چندین
 علمای فحول عاجز باشد و او را چه مجال سخن باشد امام فرمود که حاجت تراست بمن یا مرا تو باطل گفت
 مرا جو فرمود پس از خفت فرود آئی که جایی علما که دارند انبیاء بلند تراست خلیفه او را برت نشان داد و خود
 بریز آمد امام رفت بعد از تا بل خلیفه گفت اول تو مسئله را جواب گوی تا آنکه من مسئله ترا جواب گویم بارون
 گفت سوال تو چیست امام رفت گفت هرگز بر هیچ معصیتی قادر شده و ازیم خدا باز ایستاده ازان بارون
 گفت بلی بخدا که چنین است تا آنکه روزی مرا بکتری از کنیزان زبیده خاتون که کمال حسن و جمال
 آراسته بود اما اتفاقا غلطی افتاد و نفس را با باغخت اوسیل تمام بودند ناگاه و در ولم آمد که امروز در زنجیر بند است

و نامه اعمال ایشان بحضور جناب رسالت اکبر صلعم درین روز می برسد جفت است که امر و سرزنش اعمال
 من ازین زمان باشد پس از حق تعالی ترسیده برخود لرزیدیم و از سران امرنا مضیه در گذشتیم امام رضا فرمود
 که تو از اهل بستی نه از زمره دوزخیان و طلاق از تو نافذ نشده علما از برآوردند که بجهت لیل حجت فرمود
مَعْرِفَةُ مَنْ حَقَّ تَعَالَى سَفَرٌ بَابٍ وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَتَقَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ
فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ یعنی اما کسی که ترسند باشد از ایستادن بحضور پروردگار خود
 و باز داشته باشد نفسی را از شهوت هر آنکه جنت همان جای اوست از حسینی انشی همه علما را
 حجاب امام رضا پسند افتاد بآوردن حکم نمودن آنکه دهن امام رضا پیرانه جوهر نفیس گردند و با انواع عطایا و ایا
 مخصوص گردانند و زبیده خاتون بعد از شنیدن اقامی حلت فرمود تا چندین خشت در زیر پاهای
 قیمتی با امام رضا بوفت خلیفه بودند و گویند همدران مجلس حلوی علی در طبق سیمین کرده و کفها را
 ازین بروی نهاده بنظر امام درآوردند امام رضا را چون نظر آن افتاد واقعه سوگند خوردند و بظاهرش
 غصه کرد و آن طبق را برداشته باز آورد و راهی بخانه آمد هنوز همسایه او از محل فارغ نشده بود که ظاهر جهان
 امام رسید امام رضا راه را کشاده ساخته حلوی علی بکفچه زرین در دهن مادر کرد و تادانی که **الْحَبْلُ**
يُحْطَىٰ وَكَانَ مَيْطَةً از مسائل یقینیه است انشی را اتم الحروف اصل الله حاله
 میگوید که درین محل چه انتساب است آنچه فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم **عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ**
قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رُبَّ اشْتَعَتْ مَدْفُوعٌ بِالْأَبْوَابِ
لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لَا يَبْرُكُ رواه مسلم یعنی بسیار مردمانی اند که از جنت افلاس موی بر ایشان
 جداگانه باشد و بحال مردم درهای افنیالسی ایشانرا نیکنه اند اگر در کاری بخدا قسم خوردند هر آنکس
 حق تعالی آنان را از ان قسم خلاصی دهد انشی آرمی بنوامض خفید رسیدن کار علما است غریبه
 باری اسد الله خان غالب شاعر ملوی که از اهل تشیع بود زیارت صدرا الصدور حضرت مفتی صدر الدین
 مرحوم و ملوی در آمد ایشان براه خاطر داری حسب رسم دعوت برگ تنبیل پیش او نهاد و بامحتاج را
 از ان برداشت مفتی صاحب بیاس خاطر انداد گرفت تنبول دیگر فرمود غالب بسویش گریه گفت
 پس است از غنید نش مفتی صاحب رمزوی دانست در جوابش فرمود + به با هم گریه
 تبسم نمودند حاضران از تبسم ایشان متعجب ماندند چون غالب از آنجمله رخ گفت از سران از مفتی

صاحب پرسیدند فرمود که آن پلید مرا چنین فرمود که : از خوس موی بس است : چون
 بر میزوی رسیدم در جایش گفتم : دهن سگ بلغمه دوخته : ازین جهت با هم دیگر نگرسته
 نموده بودیم **فصل دوم** در تذکره منتخب مجتهدین : بملفوظ المحدثین : فخر الفقهاء المتبحرین :
 بدر الغفلاء الکاملین : وحید الدهر : فیه العصر : آن علم مجتهدین : آن مرشد را سخنان : آن
 احمد الناس والا وحده : احی الامام محمد بن حسن بن فرقه : الشیبانی : بلقب بالامام
 ربانی : رضی الله تعالی عنه از کتب ذیل امتحان النبلاء حدیثی المنفیه و تذکره مرآة النیال و اعتبار
 الجبل و تفسیر کبیر و تفسیر و تملیق مجید و مقدمه هادی و شامی و در مختار و تراجم حنفیه و سیرة النعمان
 و غیره الاصفیا و تذکره الاولیاء و غیره : و می رضی الله تعالی عنه از شاگردان امام ابو حنیفه و قاضی
 ابویوسف و غیره است و برای فقه حنفی بازوی دوم است : در بزرگوارش از قبیلہ شیبان (بلغ
 شین معجمه) از باشندگان شهر حرّ شار بلغ حدیثین و سکن را بود که در باب مشق در وسط
 غوطه واقع است پدرش که یکی از امرایود از شام بسوی عراق آمده در واسط اقامت نمود و پدرین
 واسط در ۳۱۰ یکصد و سی و یک یا دو یا پنج بنا بر اختلاف امام محمد از وی متولد گشت مگر در بر سینه
 آورده که اکثر بر آنند که در ۳۲۰ اثنین و ثلثین و مائت و اربعه و در کوفه نشو و نما یافت و در بغداد
 ساکن گشت و می رزم موصوف بود بکلمات فائده و در کثرت روایت و درایت سراج و تصنیف
 علوم منزلت عظیم داشت عالم و ما هر علم فقه و حدیث و لغت بود فصیح و بلیغ و ادیب بی نظیر ابو عبد الله
 میگوید که من بغیر از امام محمد رزم کسی دیگر را از علم بکتاب العزیدیم و در عریضت و نحو حساب ما هر با هر
 بود و طلب حدیث نمود و مجامع را از اعلام آنکه ملاقات کرد و سالها حاضر مجلس ابی حنیفه شد و بر
 ابویوسف رزم تفقه نمود و کتب کثیره ناوړه تصنیف ساخت و او را در مصنفاتش مسائل مشکله خصوصاً
 متعلق بعریضت بسیار است ناشر علم ابو حنیفه رزم و انفع مردم بود چون کلام میکرد در خیال سامع می آمد
 که مگر قرآن کریم بلغت می نازل شده که ذاتی الامتحان و احم در امتحان از امام محمد رزم آورده که وی رزم
 میگفت ابو حنیفه را رزم پرسیدند که زنی مرده است و در شکم او سبچه حرکت میکند چه کند گفت شکمش شقی
 کرده برآید چنان کردند آن کودک متی بزیت و طلب علم میکرد و مجلس محمد بن حسن می آمد و او را
 ابن ابی حنیفه رزم میگفتند قاسم بن سلام محدث متوفی ۲۲۳ در غریب الحدیث یونانی اسناد نموده

در دوم در مناقب امام محمد بن حسن

هر برهنه آورده که مدت ملازمت او را امام ابوحنیفه رزمی را دو سال بیش نبود چنانچه در حقائق معلوم
 و طبقات و ترمذی تبصر برین کرده اند که وی رزمی در وقت فوت امام اعظم رزمی بنحویه سال بود وی رزمی
 گفت اول نوبت که بنده است امام ابوحنیفه در آمد پرسید قرآن یاد داری گفتیم نه فرمود برو قرآن را یاد گیر
 و بعد بوقت مشغول غوغا بگشتیم و بوقت قرآن پرداختیم بعد از هفت روز آمد فرمود گفتند بودم که قرآن یاد گیر
 گفتیم یاد گرفتیم انتهی تنبیه کسی که در هفت روز قرآن کریم را حفظ نماید پس در مدت العمر با وجود طلب و
 و تحریص وی چه قدر احادیث و اخبار را حفظ کرده باشد فافهم و بعد از وفات ابوحنیفه بقیه تحصیل را
 از قاضی ابویوسف نمود و اکثر کتب را از وی خوانده و از شیخ است انچه در شامی گفته هر تالیف امام
 محمد رزمی که موصوف بصغیر است مانند جامع صغیر و یاسیر صغیر و امثال این آن روایت وی است از ابو یوسف
 عن ابی حنیفه رزمی و هر آن تصنیف وی که موسوم بکبیر است آن روایت وی است از امام اعظم رزمی بلا واسطه
 و این کتب است مانند المصارف الکبیر و التذکره الکبیر و التماسخون الکبیر
 و التجماع الکبیر و التیسیر الکبیر و حدائق و برهنه برده آورده که یکی از اخبار نصاری
 بسیاری از علماء را یافته بود و مسلمان نشد و ایمان نیاورد چون امام رزمی جامع کبیر را تصنیف کرد وی آنرا
 مطالعه نمود و فوراً مسلمان شد و گفت اگر این فتنه دعوی پیغمبری کردی و معجزه خود این را پیش کردی
 کسی مقاومت او نتوانستی و بر همه ایمان آوردن بروی لازم شد پس چه جای کسی که این احادیث است
 وی است و در تذکره مرآة الحیال در حالات مولانا جامی که از اولاد امام محمد است این حکایت
 را بدین تفصیل آورده که امام حصیری در خطبه خرج جامع کبیر امام محمد رزمی آورده که چون امام محمد رزمی این کتاب را
 تصنیف کرد و شهرت یافت در روم بمطالعہ کی یکی از اخبار نصاری در آمد وی با چندین گبران دیگر بدین
 اسلام مشرف گردید از وی سوال کردند از سبب اسلام گفت کسی که این کتاب را تصنیف کرده است
 از وی دعوی پیغمبری نماید القصه و در شامی و حدائق و تیسره آورده که در طبقات نبی از شرح
 امام سرخسی که بر سیر کبیر امام محمد رزمی نوشته است آورده که سیر کبیر آخرین تصنیف امام محمد است از تصانیف
 وی در فقه بیش آن بود که چون سیر صغیر امام محمد رزمی از نظر امام اوزاعی رزمی امام اهل شام گذشت از وی
 طعن گفت که اهل عراق را با فن سیر چه نسبت است که ایشانرا علم سیر نیست چون این خبر امام رزمی رسید
 سیر کبیر را تصنیف نمود چون امام اوزاعی رزمی آنرا مطالعه نمود گفت اگر انصاف احادیث درین کتاب نبودی

در بعضی مناقب امام محمد شبانی رزمی

در اسلام آورده از سال بمطالعہ کی یکی از اخبار نصاری

در بعضی مناقب امام محمد شبانی رزمی

هر آینه گفته که دومی علیه را وضع کرده است و البته حق تعالی اصابت جواب و تفریدی تعیین نموده است
 وَ هُوَ الَّذِي دَعَاكُمْ عَلَيْهِ عَلَيْهِ بَعْدَهُ وَ شَصَتْ مَجْلَدَاتُ كِتَابِهِ كَمَا نَبَشَ كَمَا نَبَشَ بَرَا كَرْدَهُ نَوَ خَلِيفَهُ
 رشید آنرا رسانید و چون رشید را از پیشتر خبر آن رسید بود بملاحظه قدر وانی آن هر دو پسران خود را در اختیار
 که خود رفته از امام محمد سند آن گیرند و هر که او را دید غایت پسندید و هر آینه شمرده شد این کتاب یکی از مفاخر
 امام محمد و در خزینة الاصفیاء از راحت القلوب آورده که حضرت سلطان المشایخ نظام الدین بهلوی
 رحمه الله علیه رَحْمَةً وَاسِعَةً میفرماید که امام شافعی در کتاب امام محمد بن میرفت و میگفت که اگر گویم که قرآن
 بلغت محمد بن حسن شبانی نازل شده است راست است بسبب فصاحت که در کلام وی بود و بسبب
 کمال فصاحت وی و چون کتاب مبسوط وی را یکی از حکمای اهل کتاب مطالعه نمود بخت علت شان و
 غایت فصاحت آن کتاب ایمان آورد و گفت هَذَا كِتَابُ مُحَمَّدٍ كَمَا لَا صَغِيرَ كَيْفَ
 كِتَابُ مُحَمَّدٍ كَمَا لَا كَبِيرَ نَحْنِي وَ دَرَايَمُ قَضَائِي مَقَامُ رَدِّ كِتَابِ رَقِيقِ تَقْنِيفِ نَمُو مَحْمُوقِ
 و بهلوی در شرح صراط مستقیم نوشته است که امام شافعی در درختان محمد بن الحسن الشیبانی رضی فرموده که اگر
 اهل کتاب از یهود و نصاری تعانیف امام محمد را ببینند بی اختیار ایمان آورند میگویم راست است
 چنانکه ایمان بعضی اهل کتاب را برکت امام محمد و دیدی و امام محمد بن شمس کتاب را چنان یافته کرده
 که هر یکی از آن شصت مجلد و هفتاد مجلد بلکه بیشتر است و امام احمد حنبل رضی اکثر مسائل و دقیق از
 کتب امام محمد بن نقل میکرد و از آن استفاده می نمود و انتهی در سیرة النعمان آورده که یکی از تعانیف
 امام محمد کتاب الحج است سببش آن بود که چون مدت آن سه سال که نزد امام مالک احادیث میخواند
 اهل مدینه را در مسائل بسیار مخالف از ابو حنیفه دید و تنبیه از مدینه و پس آمد این کتاب را تعنیف
 نمود بدین طرز که اولاً قول امام را در بیان نمود پسر اختلاف اهل مدینه را بعد از آن از حدیث و از قیاس
 ثابت کرد که مذہب امام صحیح است و مذہب دیگران غلط و این کتاب وی درین زمانه بقبال طبع درآمد
 و ستیاب میگردد انتهی صاحب شامی گفته که مسائل اصحاب حنفیه مابین طبقات است طبقه
 اول مسائل اصول است و بظاهر الروایت نیز آنرا می نامند و آن همان مسائل است که از اصحاب
 مذہب مابین ابو حنیفه و ابو یوسف و محمد بن مروی است رضی الله عنهم و ز فرزند حسن بن زیاد و غیرها
 نیز ایشان درین مسائل ملحق میگردد مگر شایع در ظاهر الروایت آنست که قول هر سه همان باشد

در اکثر کتب ظاهر الروایت

کتاب کافی از شیخ طوسی

و بس و کتب ظاهر الروایت ہر شش کتب امام محمد است کہ مبسوط و زیادات و جامع صغیر
و شیخ صغیر و جامع کبیر و دیگر کتب اند و مبسوط را اصل نیز می نامند کہ ہمہ در حدیث است جملہ معتبر است
و غیر این کتاب اول تصنیف وی است و در سیرۃ گفتہ کہ در اصل این کتاب از تصنیف امام ابو یوسف
است کہ امام محمد رمز آنرا زیادہ تر توضیح نوشتہ است و دوم جامع صغیر کہ بعد از مبسوط آنرا تصنیف کرد
درین کتاب نام محمد رمز بہ وایت امام ابو یوسف رمز جملہ اقوال ابو حنیفہ را جمع نمودہ و گویند کہ کل مسائل
آن (۱۵۳۲) است کذا فی السیرۃ بعد از آن جامع کبیر را نوشتہ کتاب منہجیم است درین کتاب
یا اقوال امام اعظم رمز اقوال قاضی ابو یوسف و در غیر نوشتہ و باہر مسئلہ دلیل نیز ذکر نمودہ متاخرین
حقیقہ مسائل اصول فقہ کہ قایم نمودہ زیادہ تر از طرز استلال و طریق استنباط این کتاب خدمت نمودہ اند
و طہامی نامور شرح برین کتاب نوشتہ اند بعد از آن زیادات را تالیف کرد و بہمان بعضی فروع
کہ بعد از جامع کبیر بیادش آمد درین کتاب درج نمود و ازین باعث زیادات موسوم کردہ شد بعد
از آن بر دو سیر را بہ توثیق کہ گذشت یعنی از مظن امام اوزاعی و این ہر شش کتب و برا
برای آن بظاہر الروایت می نامند کہ آنہا از امام محمد بروایات ثقات مروی است پس این کتابہا
از وی بنقل متواتر یا مشہور ثابت اند و غیر و شامی آورده کہ باید دانست کہ از کتب مسائل اصول
کتاب کافی است مؤلفہ حاکم شہید رمز کہ کتب ستہ ظاہر الروایت امام محمد رمز را در آن جمع کردہ است
و این کتاب معتد است در نقل مذہب کہ جماعتی از مشایخ بر آن شروع و شرح نوشتہ اند چنانچہ شرح شمس اللہ
السرخی کہ مبسوط سرخی مشہور است چنانچہ علامہ طرطوسی در حق وی گفتہ کہ عمل کردہ نشود
بآنچہ از مبسوط سرخی مخالف باشد کہ معتقد و مقتفی بہ و معقول حکمیہ ہمین مبسوط سرخی است
و غیر از کتب مذہب است المنتقی مؤلفہ حاکم الشہید مگر اینکہ در آن بعضی نوادر است را نیز درج کردہ
است مانند کلام الشامی و در حموی و اشباہ تفصیل این ہر دو کتاب را چنین درج کردہ کہ الحاکم
و الجلیل الشہید فرمود کہ مطالعہ نمودم ستہ صد کتابہا را منقل المالی و نبود را بن ساعدہ رمز تا آنکہ بہرچیدم
از انہا کتاب خفای را و این کتاب از اہل کتب مذہب است در وی مسائل ظاہر الروایت و مسائل
نوادر ہر دو جمع اند و چون وی رمز در کتب ظاہر الروایت امام محمد رمز مکررات و تظویلات را
مشاہدہ نمود بہرچید از ان مسائل را در مکررات را حذف نمود و بہنام کافی آنرا نام نهاد و این کتاب بنقل

[illegible]

تقریر نماز کبیر الاسائل از کتاب الله بر آدم انقل اشعیا
تبع العبد فی نزول النعمان فیما لیکل یامه الملك ترشد
مروء الکاس فی لکبر لیکاس
الی کو تمامه لیکل العزیزه

[illegible]

در مناقب امام محمد رزم

تتمه کتاب فصل ۲

در مناقب امام محمد رزم

و در برهنه آورده که امام دیالی هرگز نمی خفت و می نشست و گرد او کتاها میجود و پیران از بر میکشید
 و نزد وی ده کینه مر و سه علم میخواند تا خواب نیاید و در یک کراسه یعنی کتاب میدید بازی نهاد و دیگر کسی
 می نگریست پرسیده شد که چرا نمی خبسی گفت چگونه بخیم و چشم خلقی توکل باخته اند که اگر شکلی شود
 از عالم خواهم پرسید پس تفصیح کار است و تخریب دین کنم گفتند چرا بے پیران می نشینی گفت که
 خواب از گری است و آن از جهل است و در برابر طشتی داشتی بر آب هرگاه که خواب آمدی بر تن
 از آن آب ریختی و کثرت کتب برای آنست که علم ثقیل است چون کمی گران میشود دیگری می گیرم
 کما فی الحادی انتی و همین مضمون را برهان الاسلام الشیخ الذرندوبی تلمیذ صاحب هدیه رحمانه
 تعالی در تعلیم المتعلمین آورده و کان محمد بن الحسن لا یتأمر اللیل و کان یضع عنده الذفات
 و کان اذا سئل من نوع یطرق فی نوع اخر و کان یضع عنده الماء و یرسل نومه بالماء و
 کان یقول ان النوم من احرار ذلالت من دفعیه بالماء البارد انتی تنبیه هرگاه یک
 از مطالع علی ملال و گران خاطر خیزد میاید که علم دیگر مشغول گردد چنانکه در تعلیم المتعلم گفته و کان ذلالت
 عتبی فی اذا سئل من علم الکلام یقول هانوا ذلالت الشرح انتی و از محمد بن ساهه
 روایت است که امام محمد رزم با بل و عیال خود گفته بود که از من از حواج دنیاوی آنچه را کسی طلب
 نکند که دل من بسوی آن متوجه و متفکر ماند و هر چیز را که حاجت باشد از او کیل من طلب نماید و در برهنه
 و حدائق گفته است گویند که اشتغال وی بعلم بعدی رسیدی که جامه او رنگین میشود و از برای نزع
 او فراغ نمی یافت تا بشویند جامه دیگر بروی می انداختند و اولین را از وی بر آورده میشدند و او را
 در خانه خروسی بود بانگ میکرد گفت مرا مشغول مکن و در اوج کنی همچنان که در مذموم است
 که چون سر از زانوی اجتهاد برمی آورد میفرمود لذات الکفار خیر من لذات الابرار
 و در کتاب تعلیم المتعلم آورده و کان محمد بن الحسن لا یتأمر اللیل و کان یضع عنده الذفات
 له المشکلات یقول این آیه است المولود من هذه الذفات
 احوال علی خالی بعد موتیه و او سأل عن الثواب و یم و المولود من هذه الذفات
 یمن من الکلیه و مولود علی و لیتم اقبل لا عربة لفاصل و من الجب هیل
 و در کتب تیره مذکور است که امین بن ابی رجا میگوید بعد از وفات وی در رویای صادق خود او را دیدم

و گفتیم که حق تعالی با تو چه کرد و فرمود که ما بخشید و فرمود که اگر ترا عذاب دادن منظور من بودی بقدر علم در تو نهادمی انتی مختصر او در بر منته و صدایق و غیره را آورده که امام محمد را گفت که از پدر من سنتی آید از مردم ماند بازده هزار درم را صرف نمود و شعر کردم و بقیه را در حدیث و فقه خرج نمودم و در تعلیم المتعلمین گفته و قد کان یعمد بن الحسن ممال کثیر حتی کان که نذک ما یکتفی انوکلا و فانفق کلک فی العلم و الفقه و کتب فی کتوب نفیس و سرائر ابوبیوسف فی ثوب خللی فارسل الیه ذیابا نفیسه و کتبه یفعلها فقال عجل لکم و احل لنا یه مثالا فانه علم مرد نیاد و دوبراسه در آخرت گذاشت و بلند و تذکره الاولیاء آورده که چون امام محمد و امام ابویوسف ترا در مسائل مخالفت اقلوی در میان خود دادند طائی را حکم ساختندی و ایشان هر دو نزدیک و شرف آمدند و او طائی بطریق ابویوسف رفت پیشتر کردی و بطرف امام محمد رفتی و با او اختلاف کردی و با امام ابویوسف سخن نمی کرد پس در مسئله اگر قول امام محمد موافق بودی طائی فرمودی همان قول درست است که قال آن امام محمد است و اگر در این مسئله قول امام ابویوسف موافق بودی فرمودی همین قول موافق است و نام ویرانمی گرفته اند و به پرسیه مذکور علم هر دو بزرگ اند پس شما خاص با امام محمد چه را سخن میگویند و او را دوست میدارید و ابویوسف را نزد یک خود آمدن نمیدیدید فرمود ازین جهت که محمد بن حسن نعمت را ترک کرده تحصیل علم کرده است و علم سبب عزت دین و دولت دنیاست و امام ابویوسف فقر و فاقه گذاشته علم را حاصل کرده و او را سبب عزت و جاه خود دانسته پس امام محمد از او بهتر است چرا که ابوحنفه از ائمه اربعه است و از شما که قضا قبول کند و بهر حال قبول نفرمود و ابویوسف قبول نمود و نه از استناد خود خلاف کند گاهی با او سخن نگویم انتی میگویم از نجاست که در کتب فقه امام محمد بر بابی لقب گشته است و السلام علم در بر منته از ترسیع آورده که امام محمد را بحیث قبول قضا بند کردند تا دو ماه و در اتحاف گفته است که بارون رشید او را قاضی رقه کرده بود بعد معزول شده بیجا آمد و همیشه قضا نم لوامد علم ابوحنفه را ایشان در عالم منتشر نمود و در مقدمه آورده و نیز در صدایق گفته که خلیف بنهادی از اسمعیل بن حماد بن ابی حنیفه رضوان الله علیه رعایت میکند که امام محمد

میکردند و محمد را علم

میکردند و محمد را علم

در مناقب امام محمد

در مناقب امام محمد

بست سائلی قاریغ تحصیل شدہ برائے مدرس علم در مسجد کوفہ بیست و دو از اہل معلوم شد کہ
 در وقت وفات ابو حنیفہ محمد بن ہشتر دہ سالہ بود و امام نووی از خطیب اہل شام خود از مجموعہ
 آورده کہ میگفت بودیم ما کہ می شمریم امام محمد را از ابدال و یحیی بن خمر بن حسن النووی
 الدشتی کہ در سلسلہ شش صد و ہفتاد و ہفت وفات یافتہ و شایع صحیح مسلم و امام نووی مشہورست
 در کتاب تہذیب الاسماء واللقاب آورده کہ امام محمد طلب علم حدیث نمود و سماعت حدیث بسیار
 کرد و با ابو حنیفہ بن ہشست و از وی حدیث بشنید و نظر در فقہ و قیاس نمود تا آنکہ غلبہ یافت
 بروی و بان مشہور گشت و متقدم در ان گردید و بعد از اقامت گرفتن وے در بغداد وی آمد
 خلقت کثیر نزدیک وے برائے سماعت حدیث و فقہ و ہر گاہیکہ از امام مالک حدیث را
 بیان نمودے منزل وے از مردم پر شدی تا آنکہ مکان بروی تنگ گشتی و حافظ ابن حجر
 در لسان المیزان از ابن عبد الجکیم آورده کہ از امام شافعی ہم شنیدم کہ میگفت کہ فرمود
 امام محمد کہ بدر وادہ امام مالک تا ستہ سال اقامت کردم و شنیدم از وے زیادہ از
 ہفت صد حدیث و عبد اللہ بن علی المدینی از پدر خود کہ علی المدینی ستہ در حق امام محمد بن الحسن
 روایت کرد کہ وی صدوق است و امام ذہبی در میزان الاعتدال آورده است کہ
 محمد بن الحسن یروی عن مالک بن انس بن عقیل و غیرہ و کان من یحییٰ العلم و الفقه و قویا
 فی مالک یعنی امام محمد روایت حدیث از امام مالک و غیرہ می کند و بود و وے از ویاہے
 علوم خصوصاً علم فقہ و قوی بر امام مالک انتہی و سماعت کرد و می حدیث را از امام ابو حنیفہ
 و شیعہ بن کرام و سقیان ثوری و عمرو بن دینار و مالک بن مغول و امام مالک بن انس صاحب
 مذہب و انام و ازاعی و ربیعہ بن صالح و بکر و قاضی ابو یوسف و دیگر مرمضون ان الدتعالے
 علم و از کوفہ سکونت را در بغداد اختیار نمود و در انجا علم حدیث را بیان می نمود و روایت
 کرد از وی امام شافعی محمد بن ادریس صاحب مذہب و ابو موسی بن سلیمان ابو جریج
 و ہشام بن عبیدہ اند الرازی و ابو عبیدہ القاسم بن سلام و علی بن مسلم الطوسی و ابو جعفر
 اکبر احمد بن حفص و خلف بن ایوب و یحیی بن نصیر رازی و اسفیل بن کوکبہ و محمد بن ہاشم
 و علی بن منصور و ابراہیم بن رستم و عیسی بن ابان و محمد بن لقال خد اذ بن حکیم رحمہ اللہ تعالی

در مناقب امام محمد
 در مناقب امام محمد
 در مناقب امام محمد

در مناقب امام محمد
 در مناقب امام محمد
 در مناقب امام محمد

در بر منتهی آورده که محمد بن سنان گوید که عیسی بن ابان را دلالت میکرد و مجلس امام محمد را می گفت
 که ایشان مخالفت حدیث می کنند الغرض یکبار او را صحبت امام آوردم و گفتم که ابن بسیر را در
 توان است و او را معرفت حدیث بسیار است و میگوید که شما مخالفت حدیث می کنید امام را
 فرمود اے فرزند چه دیدی از ما که چنین گفتی اگر گواه با خود داری بیا را بعد از آن از بن تثنوی
 پس وی از دست و پنج نوع از حدیث پرسید امام را جواب میگفت و از منسوخ خبر میداد تا
 جواب تمام کرد چون از مجلس بدرآمدیم گفت میان ما و تو ستیری بود الحمد لله که مرتفع
 شد پس صحبت امام لازم گرفت تا فقیه شد کذا فی مختار الاختیار و در سیرة آورده که نماز
 فضل و کمال امام محمد را از اقوال ائمه مجتهدین ظاهر میگردد چنانچه امام شافعی را فرمود که هرگاه
 امام محمد را مسئله را بیان می نماید معلوم میشود که گویا وی با نازل میگردد و نیز می گفت که من از امام
 محمد را بعد از شریعی علم را برداشته ام و از امام احمد بن حنبل را کسی پرسید که این مسائل اقیقه
 حرا از کجا بهم رسیده فرمود که از کتب محمد بن حسن چنانچه انجمله احوال را امام نووی در تندیب
 الاسماء و اللغات نقل کرده و از حلقه درس وی را اگر چه بسیاری از علمای کبار شنیده اند
 مگر از انجمله بطریق فخریه نام امام شافعی را کافی است که وی را در حق امام محمد گفته چنانچه حافظ
 ابن حجر و تواتر التالیس بمحالی ابن ادیس قول امام شافعی را نقل کرده گاهی محمد بن
 بن الحسن جیداً المذنبه عند الخلیفه فاختلفت البیت و قلت هو اولى من حصه
 الفقه فلزمته و کتبت عنه فاما امام محمد را نیز در قد و منزلت امام شافعی را در مرآت فرمود
 و اولاً تأمید دیگر بطریق خاص با وی پیش آمدی چنانچه روزی امام محمد را بر بار علیفه رشید
 میرفت در راه با امام شافعی ملاقاتی گشت که براس ملاقات امام محمد می آمد چون وقت از اسب
 فرو داد و با او برخورد گفت که نزد خلیفه رفته معذرت کن که من حالا حاضر شدن نمیتوانم امام شافعی را
 فرمود که من بوقت دیگر بیایم شما بر بار شاهنشاهی تشریف ببرید امام را فرمود که رفتن در اینجا
 ضرورت نیست چنانچه حافظ ابن حجر در کتاب مذکور گفته اگر چه نریا و تشریف امام محمد را در رفته
 است فاما وی را در تفسیر حدیث و آداب نیز بیایه اجتهاد رسیده بود چنانچه امام شافعی را
 فرمود که من عالم تر لقرآن مجید از امام محمد را کسی را ندیدم و می ران در آداب و عربیت اگر چه کلامی

در مناقب امام محمد
 در مناقب امام محمد

در مناقب امام محمد
 در مناقب امام محمد

تصنیف فرموده و مگر سائل فقیه که بر جزئیات غویبی شده اکثر در جامع گیر و می مذکور است ازان ثابت
 میشود که درین فن نیز بلند پای بود چنانچه این علما و غیره با خصوصیت مذکوری رتبه کرده انقی در
 حدایق از شامی آورده که امام محمد بن قاسم است که امام خود وقت بود و امام محمد بن در لغت نیز
 مثل ابی عبیدو صمی غلیل و کسائی و غیرهم امام است تقلید وی رتبه و لغت واجب است چنانچه ابو
 عبید با وجود جلالت قدوسی در لغت تقلید امام محمد کرده و از قول وی حجت گرفته و همچنین ابوالهاس
 در لغت تقلید وی رتبه کرده و تعلیب میگفتی که نزد من امام محمد بن از اقران سیدویه است و در لغت قول
 وی حجت است انتی و رتبات و غیره گفته چون امام شافعی رتبه داخل بغداد شد میان او و امام
 محمد بن مهاس و مسائل بحدود بارون رشید جریان یافت شافعی گفته مدیم بیج یک را که پرسیده
 شود از کدام مسئله مشکله که بدان نظر باشد مگر آنکه کرامت در چهره او ظاهر شود و مگر محمد بن حسن
 و نیز گفته که برداشتم از علم او بار یک شتر و شافعی کتب او را طلبیده و مستنسخ کرده و گفت مدیم
 بیج فریه ذکی مگر او انتی و در حقایق شرح منظومه و نیز در بر بنده آورده که امام شافعی رتبه فرموده
 الحمد لله الذی افاض الی عکة الفقیه محمد بن الحسن و در حدایق آورده که امام شافعی رتبه
 فرموده است که هر که اراده فقه نماید ویر صحبت اصحاب امام ابوحنبله رتبه لازم است چرا که معنی قرآن
 و حدیث اینان را میر شده و بخند که من از کتب امام محمد بن فیه گفته ام و نزد من امام محمد از امانت دار
 مردم است در فقه و در مقدمه هدایه و غیره از سعانی بر آورده که امام شافعی رتبه گفت که باهی
 یک مناظره کردم که اینک چهره وی متغیر شود بخلاف محمد بن حسن رتبه و اگر زبان ایشان یعنی سده کس
 شناخته گشتی با حکم کردم که ایشان از فرستگان امد یعنی امام محمد در فقه خود و کسائی و خود خود و
 صمی در شعر خود و گفت که عاقل تر از امام محمد بن کسی را ندیدم و نه فصیح تر از وی و برگاه که در قرات
 قرآن او را دیدی گمان بردی که گویا قرآن که بر لغت وی نازل شده و نویسی هم در حدیث
 الاسما از امام شافعی رتبه آورده که ذکی تر از امام محمد بن کسی را ندیدم و هرگاه که آغاز مسئله کردی
 گو پاکه آن کلام وی قرآن بود که نازل می شد آن چنانکه حرفی از آن نه مقدم گشتی و نه مؤخر
 و گفت که بود محمد بن که همه شتم و دلها بر و میر گشتی و گفت که برداشتم از وی رتبه و قرآن بخفتی
 کتب و قرآن کس را شتر و غیره یعنی در بار ختران کتابها را و در بعضی روایت و فر کعبه

امام محمد بن از کسائی و در حدیث امام محمد بن

بعضی مفسرین و اردست و نیز در مقدمه گفته که امام محمد رضا با در امام شافعی در ترویج نمود کتب خاصه و جمله
اسباب خود را با امام شافعی در تفویض نمود و لذا گفت امام شافعی در برداشتم از وی آنچه بر داشت
میگویم ازین جهت در کتب حنفیه رحم الله بکثرتی نویسنده خلاقا للکافی و کثرتی نویسنده
خلاقا لکمالک و آنچه مثل پس امام شافعی بعد از مطالعه کتب حنفیه اظهار مذہب خود مہد را این
کتب مرجع فرمود و کذا یصح من المسامحة والله اعلم نقل است که باری شخصه از امام شافعی
مسئله را دریافت نمود و بعد از جواب امام رضا آن شخص گفت که قضا ترا خلاف کرده است شافعی رفته
و را گفت آیا گاهی فقیه دیدہ می باشی اللہم مگر اینکه محمد بن فضل را دیده باشی انتمی کے لایع
و در بر سینه آورده که شافعی گوید ندیدم عالم تو بحالان و حرام و ناسخ و منسوخ از محمد بن الحسن کسی را
و بهم وی گفته امام من میکنند بقدر عقل ما و اگر سخن کنند بقدر عقل خود هر آینه فهم نوانیم کرد و امام
سمعی را در کتاب خود ذکر کرده که ادا محمد بن فضل در مروی است که میگفت وقتیکه در مسئله از
مسائل قول محمد بن الحسن را شنیدم حواله از ایشان مسوع باشد گفته که آن که امام است کسان فرمود
که ابو حنیفہ ابو یوسف و محمد بن الحسن رضی اللہ عنہم که ابو حنیفہ را بصرایان است در قیاس ابو یوسف
ابو یوسف است در آثار و محمد البصری است در عربیت و نیز در مقدمه و غیره آورده که شخص نزد امام
مزنی یعنی شاگرد رشید امام شافعی در رفت و از وی حال مردم اہل عراق پرسید و گفت چه
میگوئی در حق امام ابو حنیفہ رضی اللہ عنہ و در اہل عراق است گفت ابو یوسف فرمود تابع تر ایشان
ست حدیث را گفت محمد بن الحسن فرمود اکثر ایشان است در تقریبات گفت ز فرمود آقا و تتر
ایشان است در قیاس ہستی و لهذا علامہ عصر خود مولوی عبدالحی مرحوم در تعلیق بعد از نقل قول
اکبر کالمین در مناقب شاخ مارحم الله مینویسد کہ از تعریف فرمودن و مناقب بیان نمودن چنین
فصلای ثقات کالمین از ہر مذہب باین عبارات گوناگون و کلمات بوقلمون در حق ہر مذہب فرمودہ کہ
دیدم و شنیدم بی شمس ہر مقل نصف و نزدیک ہر مؤمن غیر منصف جلالت قدر و فضل جمیل اکبر ما
رحمہم اللہ کہ الی صان ظاہر و ہویہ است پس کسی کہ برای ایشان طعن میکنند شاید بگویند
ایشان سلع این مناقب ازین علمای متبعین تحصیل نموده و میگویند کہ بصرایان بطرف کتب
انجین کالمین نرسیده و با خصوص در مناقب امام محمد رضا کافی است تراجم امام شافعی را و را

در مناقب امام محمد رضا
در مناقب امام محمد رضا
در مناقب امام محمد رضا

بجایار رفیق و کلمات لطیفه و دانی ست ترا روایت امام شافعی از وی فَاَنْظُرْ وَالْحَيْفُ لَا يَكُنْ
 مِنَ الْمَاكِرِينَ چون وی در بغداد آمد همواره از طایران هارون رشیدی بپشت او گریه را ده
 ری نمود وی را در نیز همراه خود برپس مقام دُنبُویَه که قریه ایست از ریاست رومی (دورنی از
 بلاد عراق است) وفات یافت رحمه الله علیه رحمه واسعة بقول صحیح بخاری و هم تاریخ جادی الاخری
 شانصد و هشتاد و نه هجری خاتم النبیین مآده تاریخ آن گفته شده و بعضی بروز غزوه رطبان
 المبارک سال مذکور گفته و بعضی گفته که وفات ایشان بروز سغفه تاریخ بستان و دوم صفر المظفر
 سال یکصد و هشتاد و شش شده است مگر قول اول صحیح ترست پس از حساب سال تولد که در شانصد
 یکصد و سی و پنج و بقول دیگر اسی و یک و بقول ثالث نسی و دو بود و سال وصال ایشان بروایت صحیح
 چنان معلوم شد که عمر مبارک ایشان پنجاه سال و چهار سال دیگر با هفت یا هشت بالابو و پس از الله اعلم
 و علمه الله و احکام پس آنچه در بر نه بعد از قول که در رومی در سنه تسع و ثمانین مائه وفات گشت
 این را نیز محرم کرده که در آن وقت هشتاد و پنج ساله بود و نسی از سهو کتاب معلوم میشود و در روایت
 ایشان وفات کرد و همدان روز امام علم خود قرار ابو الحسن علی بن حمزه المعروف به کسائی نیز وفات
 یافت حَتَّى قِيلَ إِنَّ الرَّشِيدَ كَانَ يَقُولُ دَقَنْتُ الْوَفْقَةَ فَأَلَمَ بِهِ بِالرَّقِیِّ و در بر نه
 و صدای آورده گویند که چون امام محمد در ریاض حدس خرامید بخوابش و در اندو از حال سگرات
 از وی پرسیدند گفت در انحال متامل بودم در سئله از مسائل مکاتب بر و چنانکه حاضر نشدم بقرین
 روح و لوازم آن سبحان الله صحبت علم چیزی است که بسبب آن از سگرات موت خورشید پس اند
 ازین دیگر چه فضیلت علم گفته آید و در تنقیح تمام چه السب معلوم میشود آنچه در او بود و او این ماجه و او
 عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَيْدِي حُكَمَاءَ قَوْمِي قَائِمَةٌ
 دَقِيرِيضَةٌ عَادِيَةٌ وَمَا يَفْعَلُ ذَلِكَ فَهُوَ فَضْلٌ یعنی علوم اصول دین شده است
 قرآن و حدیث و آنچه ازین هر دو مستنبط است یعنی فقه و هر چه ماسوا ازین سه است یعنی تفسیر
 چون محمد از عطای ذوالکمال رفت از دنیای دوزخ و از دنیا رفت از دنیای دوزخ و از دنیا رفت از دنیا رفت
 هم در محبوب سبحانی بخوان صفوی آمد نیز سال طریش دیگر آمد ظاهر امام چنان
 و بعضی تفایس نفیسه امام محمد

سه بعد تجربه روشن شد این باختر حال که قدر مرد و بعلم است و قدر علم بهال
 در تفسیر و تخریج و فضائل آیه الکرسی آورده که باری امام محمد رضا اعتیاد می رسیدنش قضا می آمد گفت
 اگر اعانت کنی مرا بفرستی اعانت کنم مرزا بد مسئله از فقه قضا می گفت فراموش کرد تو حاجت چیست
 بیعت بزرگان یا چه دانند عوام عاقلان گوهر یکدانه در جز خواص الفا قاروری آن قضا
 سوگند خور که اگر در جیز و غیر خود همه آنچه در دنیاست ندیم ز نشن را سه طلاق است بعد از آنکه
 تا چهار شده بر جمع اهلای زمان خود آورده جمله فتوی بحث وی و ابانت زوجه وی از وی داد
 چه و ادین حیی مانی الدنیا از وی ممکن نبود تخریج شده نزد امام محمد رضا آمد بعد تفسار وی از وی
 امام محمد رضا بوی فرمود و فتیحه از تو شرح طلبید به دوم در دلم بود که بیاموزانم ترا در عرض آن بود
 مسئله کی الزام و در این مسئله بود که آنرا اکنون الزام دریافت میکنی و یکی مسئله دیگر قاضا
 این مسئله تو نخواهم گفت تا وقتیکه جیت تقیم شان این مسئله از تو هزار در هزار نخواهم گرفت ع
 ان الناس اعداء لما یجحد + حکم ضرورت چون هزار دینار بنزد آنکس حاضر نمود و بعد از آن امام
 او را گفت که مصطفی را در جیز و غیر خود ده تا بری گردی تو در سوگند خود و عنایت تو عاقل نشو و بجای
 از علما از وی رد تفسار دلیل شد که این چگونه صورت بند و امام گفت حق تعالی در وصف
 قرآن گفته است لا تطعواکم و لا یطعنکم و لا یطعنکم فیکم و لا یطعنکم فیکم پس زو ادن قرآن مجید در
 جیز و غیر خود گویا همه اشیا از رطب و یابس در غیر خود و جیزش تا در جمله علما این فتوی را از وی
 قبول نمود و از تخریصی تعجب نماند تنبیه مستأخون علما اخذ اجرت بر افتاد و عظم و مثل
 آن از اقوال سلف صالحین از اینجا قیاس میکنند بخصوص درین زمانه که حصه علما از بیت المال
 منقطع شده است و تو قیر علم در حوصله اهل زمانه نامه چنانچه در سالک بلوغ الارب
 لذوی القرب مؤلفه علامه شمس بنعلی زهر آورده و لنداقید یجوز للامام و المؤمنین ان یشاءوا
 اخذوا من ثمره و بیع المتحصن لیس یبیع القرآن بل یبوع التوریه و حل ایدی الکاتب
 و قالوا فی مسائلنا یتعبر الجواب فی بعض المسائل لتغییر الزمان و خوف فساد
 العیة و الدین لغیر الرغبات و لعدمها تحظر من بیت المال منها ملازمة
 العلماء ابواب الشکر الطین و منها اخذ الاجر و یعلم القرآن و الاذ ان الاقامة

در مناقبه
 حضرت امام محمد باقر

در مناقبه حضرت امام محمد باقر

در مناقبه حضرت امام محمد باقر

وَمِنْهَا خَرَجَ الْعُلَمَاءُ إِلَى الْفَرَى لِكُلِّ مَكْبَسَةٍ أَنْتَى مِغْلُومٍ بِطَرِيقِ إِشَارَةِ خُرُوجِ عَلِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ
قَرْنِي وَغَيْرِهِ بِرَأْيِ طَلَبِ مَعَاشِ ابْنِ مَدِيْنَةِ نِيْمِزْ شَخْشٍ مِشْوَرٍ أَخْرَجَ الدَّيْلَمِيَّ وَأَبْنَى عَيْنِي فَرَعَنَ
أَكْبَرُ قَالَ فَكُلَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حُجَّةِ الْوُدَّاعِ الْجَمْعُوعُوا وَارْفَعُوا أَيْدِيَكُمْ
(إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ) فَاجْتَمَعْنَا وَارْفَعْنَا أَيْدِيَنَا شَعْرًا قَالَ اللَّهُمَّ أَفْقِرَ الْمُعْلِمِينَ كَيْدًا
يَدُ هَبِ الْقُرْآنَ انْصَحْ دُرَّ مَطَاوِعَ عَاقِبَتِهِ دُرَّ مَخَارِ آدَمَ وَالْحَمْدُ لِحُجْوَةِ الْإِسْتِجَارَةِ فِي سِرِّهِ
الْقُرْآنِ عَلَى الْقُبُورِ مَدَّةً مُعْلُومَةً أَنْتَى وَفِي خَزَائِنِ الْأَسْرَارِ رُويَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ
لَا يَقْبَلُ ثَوْبُ الْقُرْآنِ حَتَّى يَرْضَى الْقَارِئُ كَذَلِكَ رَوَى فِي الْفَتَاوَى لِعَالِمِ الْمَكْرِ
وَأَخْلَفُوا فِي الْإِسْتِجَارَةِ عَلَى قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ عَلَى الْقُبُورِ مَدَّةً مُعْلُومَةً قَالَ بَعْضُهُمْ لَا يَجُوزُ ذَلِكَ
بَعْضُهُمْ يَجُوزُ وَهِيَ الْخُتَارُ كَذَا فِي السَّوَابِ الْوَقَاحِ وَفِي الزَّيْلَعِيِّ كَوْنُ فَتَحْ كَرْمَاتِ الْعُلَمَاءِ
يُكْرَهُ لَدُنَّ هَبِ الْقُرْآنَ فَانْصَحُوا بِحُجْوَةِ أَنْتَى وَأَمَّا قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ عِنْدَ الْقَبْرِ فَقَبْلَ فِي
الْبَحْرِ مِثْلُهَا كَذَلِكَ رَوَى رَحْمَةُ الْأَمَةِ فِي اخْتِلَافِ الْأَيْمَةِ وَوَرَشَامِي عَمْتُ ابْنِ
قَوْلِ دُرَّ مَخَارِ وَيُقَرَّرُ الْيَوْمَ بِبَعْضِهَا تَعْلِيلُ الْقُرْآنِ آدَمَ وَذَلِكَ فِي مَحْضِ الْوَقَايَةِ وَمِنْ لِيْضِ الْعُلَمَاءِ
الْفَقِيهِ وَذَلِكَ فِي مَقَالِ الْجَمْعِ الْأَمَامَةِ وَشَكْلُهُ فِي مَقَالِ الْمَلْفِيِّ وَدُرَّ الْجَمْعُ وَذَلِكَ فِي مَقَالِ الْوَقَايَةِ
وَالْوَعْدِ أَنْتَى وَقَالَ فِي الْخَانِيَةِ الْمَعْرِفَةِ بِفَضَائِلِ طَالِ الشَّيْخِ شَمْسِ لَا يَتَرُكُ الْوَقْفَ وَلَا الْوَقْفَ
يَجُوزُ الْإِسْتِجَارَةُ وَجُوبُ الشَّيْخِ أَنْتَى وَإِذَا فِيهَا وَإِنْ اسْتَجَارَ رَحْلُ الْعُلَمَاءِ الْقُرْآنَ لِيَعْمَرَ لِحُجْوَةِ
عِنْدَ الْمُتَّقِينَ كَذَلِكَ بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا أَوْلَى بَيْنَ وَمَا يَجُوزُ وَهِيَ الْخُتَارُ وَقَالَ
الشَّيْخُ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ بِالْفَضْلِ أَمَّا رَأْيُ الْمُتَّقِينَ فِي الْإِسْتِجَارَةِ لِيَعْمَرَ الْقُرْآنَ وَكَهْوَةِ الْخُتَارِ لِيَعْمَرَ
لَا يُمْكِنُ لِلْمُعْلِمِينَ حُجْوَةُ فِي بَيْتِ الْمَالِ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ وَكَانَ لَهُمْ زِيَادَةٌ رَغْبَةٍ فِي أَمْرِ الدُّنْيَا
وَأَمَّا رَأْيُ النَّاسِ فِي نَهْيِ نَاهِيَا لِقَطْعِ حُجْوَةِ كَرْمَاتِ رَعَالَتِ النَّاسِ فِي أَمْرِ الْخُتَارِ وَكَهْوَةِ
أَشْفَقُوا عَلَى الْعُلَمَاءِ فِي مَصَالِحِ الْعَالَمِ لَا يَحْتَمِلُ مَعَاشَهُمْ فَقُلْنَا بِبَعْضِ الْخُتَارِ وَكَهْوَةِ
وَجُوبُ الْخُتَارِ لِلْمُعْلِمِينَ حُجْوَةُ لِيَعْمَرَ الْقُرْآنَ عَنْ أَعْطَالِ الْخُتَارِ حُجْوَةُ فِي أَمْرِ الْخُتَارِ
وَيُقَرَّرُ الْيَوْمَ بِبَعْضِهَا تَعْلِيلُ الْقُرْآنِ وَالْفَقِيهِ وَالْأَمَامَةِ وَالْأَذَانِ وَجُوبُ الْإِسْتِجَارَةِ عَلَى
دَرْجِ مَا قَبْلَ أَنْتَى الْكُلِّ مِنَ الرِّسَالَةِ الْأَحْكَامِ الثَّانِيَةِ لِلْوَلِيِّ عَدَاوَةِ الْعَامِ الْخُتَارِ

نفیسه دوم

در طایف آورده که امام محمد بن حسن و امام شافعی رحمهما الله علیهما شخصه را دیدند یکی از ایشان هر دو
 فرمود که وی نجاست و دیگری فرمود که نجاست پس او را طلبیده از وی از پیشه وی پرسیدند
 گفت در سابق آهنگر بودم مگر الحال بخاری میکنم چنانکه قول هر دو امان بر او صواب آمد
 سبحان الله لطیفه در تاریخ ابن خلکان آورده از شخصه پرسیدند محل فیکر حائل گفت در باروی
 پرسیدند پس جامه بانی برای شما که میکند گفت هر نفس از ما در خانه خود برای خود میپاقد و کعبه
 گفت که مشوره کنید با او یک زیر اکثر حق تعالی عقول ایشانرا سلب ساخته و نزع برکت از کسب
 ایشان کرده است زیرا که حضرت مکرّم علی نبینا وعلیها السلام بارے ہر مہرہ جاکین گز فرمود
 از ایشان از راه پرسید ایشان همه او را برادر دیگر ولایت نمودند پس ایشانرا بدعا سے بد
 یاد کرده فرمود که حق تعالی از کسب شما برکت را بردارد و میپاقد مفسر قرآن درین قول
 حق تعالی **وَاتَّبَعَتْ أَزْوَاجُ نِسَاءٍ كُنَّ مَقْفُورَاتٍ** آنان کفشگران و جایگان بودند امام عیسی
 را گفته شد چه میگوئی در نماز خلف حاکم فرمود بایک ندارد و مگر در صورتیکه مقتدی را وضو نداشت پس از
 از وی پرسیده شد **مَا نَقُولُ فِي شَهَادَةِ الْحَائِضِ** فرمود قبول کرده شود اگر باگواهی
 دو عادلان دیگر باشد **تَمَّ بِنَايُهَا قَوْلُهَا بِمَا**
بِشَيْءٍ وَتَمَّ بِنَايُهَا وَتَمَّ بِنَايُهَا
سَوْفَ أَقُولُ بِشَيْءٍ وَهِيَ كَمَا أَكَلَتْهَا
 و تقلید از تقلیل علم طباع آنرا بریده است همانا علم جبرین عین و شرکین اند چه اعتبار بایا اولی البصائر
 نفیسه سوم

در طایف آورده که امام محمد بن حسن و امام شافعی رحمهما الله علیهما شخصه را دیدند یکی از ایشان هر دو فرمود که وی نجاست و دیگری فرمود که نجاست پس او را طلبیده از وی از پیشه وی پرسیدند گفت در سابق آهنگر بودم مگر الحال بخاری میکنم چنانکه قول هر دو امان بر او صواب آمد سبحان الله لطیفه در تاریخ ابن خلکان آورده از شخصه پرسیدند محل فیکر حائل گفت در باروی پرسیدند پس جامه بانی برای شما که میکند گفت هر نفس از ما در خانه خود برای خود میپاقد و کعبه گفت که مشوره کنید با او یک زیر اکثر حق تعالی عقول ایشانرا سلب ساخته و نزع برکت از کسب ایشان کرده است زیرا که حضرت مکرّم علی نبینا وعلیها السلام بارے ہر مہرہ جاکین گز فرمود از ایشان از راه پرسید ایشان همه او را برادر دیگر ولایت نمودند پس ایشانرا بدعا سے بد یاد کرده فرمود که حق تعالی از کسب شما برکت را بردارد و میپاقد مفسر قرآن درین قول حق تعالی **وَاتَّبَعَتْ أَزْوَاجُ نِسَاءٍ كُنَّ مَقْفُورَاتٍ** آنان کفشگران و جایگان بودند امام عیسی را گفته شد چه میگوئی در نماز خلف حاکم فرمود بایک ندارد و مگر در صورتیکه مقتدی را وضو نداشت پس از از وی پرسیده شد **مَا نَقُولُ فِي شَهَادَةِ الْحَائِضِ** فرمود قبول کرده شود اگر باگواهی دو عادلان دیگر باشد **تَمَّ بِنَايُهَا قَوْلُهَا بِمَا** **بِشَيْءٍ وَتَمَّ بِنَايُهَا وَتَمَّ بِنَايُهَا** **سَوْفَ أَقُولُ بِشَيْءٍ وَهِيَ كَمَا أَكَلَتْهَا** و تقلید از تقلیل علم طباع آنرا بریده است همانا علم جبرین عین و شرکین اند چه اعتبار بایا اولی البصائر

در متصل محتاق در باب سوا از بدایع و نیز در برهنه آورده که حاصلش اینکه باری مجلس رشید امام
 محمد کسائی نام خود **وَأَحَدُ أَهْلِ الشَّيْبَةِ** رضی الله عنهما هر دو جمع شدند و امام محمد بن حسن
 وی بود از وی پرسید که بالین خاطر و وسیع و ذهن سلیم چه العلم فقه شغل نمی نمائی گفت از آنکه بگو
 در علمی تجر و احکم گردد از آنش بجهه علوم راه میباشد امام محمد بن حسن گفت که من چیز را از مسائل فقه
 بر تو پیش میکنم پس جواب آتها را از قواعد خود برآر کسائی گفت پرس امام محمد بن حسن گفت چه میگوئی در آن

سأله که در سجده سهو باشد آیا بر سر این سهو سجده دیگر کند یا نه کسانی بعد از تاملی گفت نه گفت از کدام قاعده
 سخن این جواب را گفت فقال معنی کباب ان شاء الله لا تصغیر فی التخصیص امام محمد از طائفت وی
 متبرک است و در تاریخ ابی الفدا مطبوعه مصر زیاده ازین ذکر کرده و در برهینه گفت که باز امام محمد در آن
 بر سید چینی و در تعلیق طلاق گفت واقع نمیشود قبل از دو در شرط فرمود چه گفت از آنکه سبیل سابق از شرط
 نمی باشد انتق و بعضی مسئله سابق را بدین تفصیل گفته که بیشتر امام محمد را وی پرسید که چه میگوئی در حق
 کسیکه اگر در نماز سهو و جی را ترک نماید چه کند بعد از تاملی گفت سهو واجب آید گفت از کدام قاعده نحو
 میگوئی گفت از آنکه هرگاه بیک حرف علت و نیز قبلش هر دو ترک باشد اعلالش واجب است باز پرسید
 اگر دو جهت ترک نمود چه کند گفت یک بار سجده سهو کافی است گفت از کجا میگوئی گفت از آنکه وقتی
 در کلمه اعلالی کرده شد باز از مثل آن اعلال دیگر در وی متمنع باشد چنانچه در طکوی باز پرسید
 که اگر ولیجه را و اول نماز ترک نماید پس سجده سهو را از پیشتر آید یا بقیه نماز را گفت که سهو را
 بعد از تمام کل نماز بجا آر گفت از کجا میگوئی گفت از آنکه وقتی که در کلمه اهل اعلال بهم آید اعلال را
 بر ابدال مقدم میدانند بعد از آن از مسئله سابق الذکر پرسید بعد از جواب آن فتح بکری
 حکمیه لطیفه عیسائی گفت چگونه یقین بصحت دین اهل اسلام کرده شود و حال آنکه در قرآن ایشان
 در آل عمران در باره چهارم و وصلت و دست چنانچه در شمس است و در آل عمران در باره چهارم و وصلت و دست
 یعنی پنهانی یک بهشت از آن هشت بهشت بقدر وسعت و فراخی آسمان و زمین است پس طول
 آن چه مقدار باشد چون حال یک بهشت چنین باشد دیگر بهشتها را چه ذکر طریقه تر بر آن اینکه
 در تفاسیر و احادیث ایشان می نویسند که این هشت بهشت در آسمان چهارم یا پنجم بنا بر اختلاف است
 موجود اند چنانچه در تفسیر کبر ایشان مذکور است پس چگونه باور کرده آید که صاف خلاف عقل سلیم است
 عالمی در جایش گفت این همانند ایشان و قدرت کامله او تعالی است که برینندگان خود می نماید
 از نیاست که وی را جمل جلاله و عظمت شان که در مطلق میدانیم و اگر عقل ناقص ما و شما بیخفا
 از نشانیا قدرت ایزدی در دنیا از آن آتال در قدرت مطلقه لازم نمی آید و حال آنکه تفسیر و در این
 توحید مانع نگاه نموده اگر پیشه باشد از توحیدی پس هم که جسم حیوان از موتاتار و اوصاف تبارک
 بجا نگاه چک ترست یا جبرام فکلی دار فی و اجسام که در با مثال آن گفت جسم حیوان است

در این صورت که در این کتاب مذکور است

ترست باز پرسید بگو که جسم حیوان خود ترست یا چشم در چشم گفت چشم در جسم باز پرسید بگو که جسم چشم
 کوچک ترست یا انسان در عین انسان یعنی مردم در دیده مردم گفت مردم که چشم از همه بزرگتر است
 عالم گفت ای نادان اکنون بدان که حق تعالی چگونه اربکالات قدرت خود اجرام زمین و زمان و موجودات
 برهما در مدقه با صوره و ولایت نماده پس آشناست و ولایت هر شئی بر شئی و اما سنانها ^و الله علیه
 کل شیئی ^و در آخر آسمانی باقی نخواهد ماند گر همان بهشت از شنیدنش ساکت ماند ^و فایده
 دیگر در تفسیر کبر است که بشنیدن این آیت کسی از آن حضرت صلعم پرسید که چون عالیهات چنین
 است که حادی گشتند جمله طبقات از زمین و سلوات را پس دوزخها گجا باشند فرمود و سبحان الله
 و تکیه شب می آید روز گجای ماند و هرگاه که روز میشود شب گجایا شد یعنی انجمه اشیاء قدرت
 حق تعالی است و قدرت حق تعالی را ندانست از آنکه در عقل محصور گردد و بداند که هر بهشت طبقات دوزخ است
 زمین زیرین اند چنانکه طبقات بر افلاک آمده اند از دوح طبقات بعد از مفارقت اجسام به عالم علوی بسوی
 علین میروند و ارواح اشرا بر سطحی بطرف چنین چنانچه بتفصیل در تفسیر عزیزی و غیره مرقوم است

تفسیر چهارم

در تفسیر کبر است که امام محمد بن الحسن میگوید که شبی خفته بودم که یکایک مردم را کسی بوقت کسان خود
 گفتم به بنید که بر در کسبت گفتند که قاصد خلیفه است ترا می طلبد پس بر جان خود ترسیدم و تکیه پیش
 خلیفه رسیدم گفت برای من مسئله ترا طلبیده ام و آن اینکه زبیده زن خود را گفتم که من خلیفه
 عادل ام و خلیفه عادل در جنت می باشد پس وی مرا گفت هر آینه توئی عاصی و ظالم و باز بر اے خود
 گواهی بر بهشت دادی پس کفر کردی بسبب کذب تو بر حق تعالی و حرام کردی جنت را بر خود دین
 حق تعالی بظلم جنت را حرام کرده است و تو که خود را جنتی گفتی خدا را دروغگو قرار دادی از جنت
 کافر گشتی و محروم از بهشت و اما عالم پس حل این مسئله چیست گفتم یا امیر المؤمنین و تکیه در
 گناه می افقی آیا در آن وقت و یا بعد از آن از خدای تری فقال لا فوالله اخاف ان لا یسئلکم
 یعنی بخدا که بسیاری ترسم بعد از آن خلیفه را گفتم که من گواهی میدهم بر نیکی ترا و جنت است نیک
 قال الله تعالی و لمن خاف ربه جنتان یعنی و برای کسی که میترسد از ایشاوت
 خود پیش رب خود و بسبب آن در اعمال صالحه جنت است و اما موزع است می باشد

بسم الله الرحمن الرحيم

و در جنت است پس خلیفه رشید چون بدین مضمون رسید تلافی بکمال من فرمود و حکم باز گشتن داد و فرمود
 بخانه رسیدم صراحتا بمن فرستاد و انتی لطیفه نقل است که سلطان عالمگیر هر یکی از علما را هزار نفر دقاقت فرستاد
 نمود چون دریافت کرد معلوم شد که در علم میراث خوب ما هرست مگر کسی از آنها را و انصاف چنین مسائل
 الهائے نمی کنند اعلایا صورت معاش تنگ است از کمال دور اندیشی خود بوسی تعرض نکرد چون
 امرا و پادشاهی حاضر شدند یکی از هفتصدینان مگر بیست چند مسائل میراث از وی پرسید چون جواب
 نهاد حکم فرمود که بعد از چندی باز از شما خواهم پرسید همه مختار بر خود ترسیده علماء میراث را بشمار
 بزرگ نزدیک خود از دور و نزدیک طلبیده شغل میراث نمودند بعد از چند امرای دیگر انصاف
 مسائل مذکور نموده بجا اب آن فائز شدند چون دریافت نمود علماء اکمال احوال تو قریحان بود خوش

نقیصه پنجم

در بیان قدر مختار از سر اخیه آورده که باری امام محمد رضی در حالت صغر خود از امام ابوحنیفه رضی احوال
 کسی پرسید که دیگری را گفت **وَاللّٰهُ لَا اَكْلَمُكَ كَلِمَ مَرَاتٍ** یعنی بخدا که سخن نگویم با تو سخنی
 ابوحنیفه رضی فرمود باز پرسید از شنیدنش امام محمد رضی بسم نموده گفت **اَنْظُرْ حَسَنًا يَا سَيِّدِي**
 یعنی نیک نظر فرما امام رضی سستی سر برنگزید و برده بعد از آن فرمود آمد و دوبار عاقل شد محمد رضی
 گفت **اَحْسَنْتَ** یعنی خوب گفتی امام ابوحنیفه رضی او را فرمود نمیدانم که کدام یکی ازین دو کلمه تو
 در دهته ترست مرا اول **حَسَنًا** دوم **اَحْسَنْتَ** از آنکه در کلمه **اَنْظُرْ حَسَنًا**
 سوئی ادبی است یا شیخ و موئی خود کاین نظر کلام مخاطبین او و تحاصین است که با یکدیگر از راه
 طنز متعل میثابند و در **اَحْسَنْتَ** معلوم شد که محمد رضی را از پیشتر معلوم بود و مگر شیخ خود را احتیاج
 میگرفت **فَمَعَا كَهَاتِي** والله اعلم مگر از حمت خود سائی وی رضی مرعوب طعن نشد روی

التنبیه فی حقوق المشائخ و الہ علماء

قَالَ الْقَبِيصِيُّ الْمَدْعُوُّ مُحَمَّدُ عَبْدُ الْجَلِيلِ تَجَاوَزَ اللَّهُ عَنْهُ خَطَايَاهُ

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
 در بیان قدر مختار از سر اخیه آورده که باری امام محمد رضی در حالت صغر خود از امام ابوحنیفه رضی احوال
 کسی پرسید که دیگری را گفت **وَاللّٰهُ لَا اَكْلَمُكَ كَلِمَ مَرَاتٍ** یعنی بخدا که سخن نگویم با تو سخنی
 ابوحنیفه رضی فرمود باز پرسید از شنیدنش امام محمد رضی بسم نموده گفت **اَنْظُرْ حَسَنًا يَا سَيِّدِي**
 یعنی نیک نظر فرما امام رضی سستی سر برنگزید و برده بعد از آن فرمود آمد و دوبار عاقل شد محمد رضی
 گفت **اَحْسَنْتَ** یعنی خوب گفتی امام ابوحنیفه رضی او را فرمود نمیدانم که کدام یکی ازین دو کلمه تو
 در دهته ترست مرا اول **حَسَنًا** دوم **اَحْسَنْتَ** از آنکه در کلمه **اَنْظُرْ حَسَنًا**
 سوئی ادبی است یا شیخ و موئی خود کاین نظر کلام مخاطبین او و تحاصین است که با یکدیگر از راه
 طنز متعل میثابند و در **اَحْسَنْتَ** معلوم شد که محمد رضی را از پیشتر معلوم بود و مگر شیخ خود را احتیاج
 میگرفت **فَمَعَا كَهَاتِي** والله اعلم مگر از حمت خود سائی وی رضی مرعوب طعن نشد روی

بسم الله الرحمن الرحيم
 در بیان قدر مختار از سر اخیه آورده که باری امام محمد رضی در حالت صغر خود از امام ابوحنیفه رضی احوال
 کسی پرسید که دیگری را گفت **وَاللّٰهُ لَا اَكْلَمُكَ كَلِمَ مَرَاتٍ** یعنی بخدا که سخن نگویم با تو سخنی
 ابوحنیفه رضی فرمود باز پرسید از شنیدنش امام محمد رضی بسم نموده گفت **اَنْظُرْ حَسَنًا يَا سَيِّدِي**
 یعنی نیک نظر فرما امام رضی سستی سر برنگزید و برده بعد از آن فرمود آمد و دوبار عاقل شد محمد رضی
 گفت **اَحْسَنْتَ** یعنی خوب گفتی امام ابوحنیفه رضی او را فرمود نمیدانم که کدام یکی ازین دو کلمه تو
 در دهته ترست مرا اول **حَسَنًا** دوم **اَحْسَنْتَ** از آنکه در کلمه **اَنْظُرْ حَسَنًا**
 سوئی ادبی است یا شیخ و موئی خود کاین نظر کلام مخاطبین او و تحاصین است که با یکدیگر از راه
 طنز متعل میثابند و در **اَحْسَنْتَ** معلوم شد که محمد رضی را از پیشتر معلوم بود و مگر شیخ خود را احتیاج
 میگرفت **فَمَعَا كَهَاتِي** والله اعلم مگر از حمت خود سائی وی رضی مرعوب طعن نشد روی

رحمة الله علیه میفرمود که یکے از کبار ائمه بخارا برای درس دادن در مسجدی بنیشتند و در میان درس
وقتی قوما یعنی اعیاناً از جای خود برخاسته چون تنگنا سبب آن از وی نمودند فرمود که پسر استاد
من درین کوچ با اطفال اهل محله در بازی و لعب مشغول است چون اتفاقاً بدین مسجدی آید بعد
از دینش البتاه میشوم که درین ست عظیم استاد من و باری شیخ الاعلی امام مسلم الایمة اهل وانی روم
را حادثه واقع شد که بسبب آن ما از شهر بخارا بیرون شده در بعضی اوقتها سکونت و زریه مهتلا میشد
وی بزیارتش نزد وی رفتند و بعد از شیخ الاسلام القاضی شمس الایمة ابی بکر الزرنجی مدینه پس وقت
ملاقات امام حلوانی روم از امام قاضی تمییز خود پرسید که چرا بزیارت من نیامدی گفت از آنکه اوست
والله خود فراغت دست نهاد امام حلوانی روم در جوابش فرموده عمر ترا تعصیب باشد مگر رونق درس
نخواهی یافت و چنان شد که استاذش فرمود پس از هر که استاذ را بخید شد از برکت علم محروم
خواهد ماند و قاضی امام فخر الدین ارسابندی روم قدیم در سیل میبود و سلطان وقت او را لایق
احترام دادی وی روم میفرمود که هر آینه این منصب از خدمت استاذ خود قاضی امام ابو یزید ^{بکر روم}
یافته ام که تا نسی سال خدمتش نموده ام و تا نسی سال برای وی طعام و میرا من بختام و از آن
چیزی را نخورده ام و نیز خلیفه بارون رشید پسر خود را برتر و اصمعی روم فرستاد تا تعلیم علم و ادب بوی نماید
باری خلیفه او را دید که مدعوی خود پای زامی شست و پسر خلیفه بران آب می ریخت از دینش
از اصمعی روم ناخوش شده عتاب فرمود که من پسر خود را نزد تو فرستاده ام که تا ویرا علم و ادب بپاشی
پس چرا او را حکم نفرمودی که الیک دست خود بر پاشد تو آب ریختی و از دست دیگر پاست را
شستی انتی سبحان الله در زمانیکه قدر علم و علما و مشایخ و اساتید بجدی بود که شنیدنی پس
عزت و جود بکثرت و منبلیت اهل آن ادمه نیز آچنان بود که در کتب میر و غیره دیده میشود مگر
در روایت نمی آید آچنانکه نقلی را اینهاست که باری و وطالب العلم هم سبق نزد عالمی میخواندند و آنجا
در سبق ایشان ذکر سمن یعنی ره غن زره آمد چون از پیش استاذ خود برخاستند هر یکی از ایشان
مرصاحب خود را گفت که من سمن را دیده ام و آن دیگر از قول وی انکار مینمود تا آنکه هر یک از
ایشان از دیگری نشانه آن دریافت نمودند که پس صورتش در ظاهر انشیا بچه میامریکی گفت باب
صاف و آن دیگری گفت غلط گفتی بلکه تخمه سنگ رغام را که یکے در ایام گرما دیده بود آن دیگری

در این کتاب

در ایام سرای برای فیصله پیش استاد خود در آمد و هر دو دعوی خود را با دلیل نمود و از مشابهت آب
در خام بیان نمودند از شنیدنش استاد صاحب متانت شده نفس سر و بر آورد و گفت ای پسر چنان
در چه خیالید و رویا کسی سمن را بچشمان ظاهری مشاهده نکرده بلکه مشایخ عظام و کبرای ذوی الاقام
مستبرکاً و مستحکم در کتب ذکر آن نموده و فائز از اهل فواید مشایخ عظام قدس
الله اسرارهم و طیب احوالهم که اینک درستان العارفين فقیه ابواللیث رفته آورده
که مروی است از ابن عمر رضی الله عنهما که وی گفت هر آینه معارض کلام فارسی است از کلام عربی و معنی است
برای اعتنا بر آن دروغ و معارض کلام ای که تکلم نماید شخصه بلکه که در ظاهر دال باشد بر کلام
و مراد وی بآن کلمه شی دیگر باشد یعنی معارض کلام است که تکلم نماید بکلامی که از روی لفظ و لا معنی
برود معنی داشته باشد که قریب که ذهن سامع بر آن سرعت نماید و دیگر معنی که مراد تکلم همان
معنی بید باشد چنانچه مثلاً قول ابراهیم علی نبینا و علی الصلوٰۃ والسلام در حق او چه خود حضرت ساره
مثلاً با دشا مصر که ظالم بود که این است هر ابراهیم در دین با دشا معنی قریب آن در آمد که آن معنی لغوی
یعنی که ایشان هر دو از یک مادر و پدر متولد اند اما مطلوب ابراهیم علیه السلام معنی بید آن بود که شی
است حَيْثُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى إِنَّهَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ
تنبیه و آنچه قوم روافض کلام مذکور ابراهیم خلیل اسد را بر تفسیر کل نموده معنی مسلطه
و قریب به حال است که تفسیر معنی اتفاق است چنانچه متعجبانه رسانست و اتفاق از کفر تراست
حَيْثُ قَالَ تَعَالَى إِنَّهَا الْمُتَفَضِّلُونَ كَيْفَ الدِّينِ الْإِسْلَامُ فَتَحْلِلُوا بَيْنَ الْمُتَفَضِّلِينَ
چه تفسیر عبارتست در مواردی که بر زبان الفاظ را اظهار نماید که محلات آن مرکز خاطر وی باشد
بدون دلائل عقلی بر آن یعنی بدروغ و این است نشاء اتفاق که قول وی مخالفت مطلوب دلی وی
باشد پس آنچه فخریه مشبهه شیعیه را فقیه عظام اسد تفسیر را چنین دین انگارند و منسوب می نمایند
آنرا بجنه ای که اهل بیت پاک و دین بار چنین افترا بر ایشان می بندند که التفتیه دینی و دینی
ابا حنی و مراد دین بانی همان قول ابراهیم علیه السلام را میگیرند بر سر حلیه سازی و کرد و عبادت
است کلامی که هرگز کسی از بزرگان دین بدو معنی نگفت با خدا لا ما شاء اسد و نه گاهی بر او اتفاق
قد می رفته تا بنیای الوهم چه میرسد اهل سلام را این افترا و اغترار را از اجتناب لازم و

واجب است چونکه این را داشته بسترها که در بستان مذکور است که مروی است از ابن عباس رضی
 فی قوله تعالى فی قصه موسی مع الخضر علیه السلام قال لا تؤاخذنی بما نسیت
 فرمود این عباس رضی که موسی وعده خود را فراموش کرده بود بلکه هر آینه این کلام موسی باختر از راه
 معارض کلام بود یعنی چونکه موسی در باب شکستن کشتی خضر را ملامت نمود که خوب بگردی و حال آنکه خضر
 ابتداء در حالت رفاقت از وی عهد و پیمان فاین استعینتی فلا تسألنی گرفته بود یعنی اگر برای
 من میکنی از پنج کار من اومن بهر من استی بنا بر آن حضرت خضر مرموسی را از روی عتاب گفت کن از
 پیشتر ترا از همراهی خود برای آن منع نموده بودم که تو تاب همراهی من نخواهی داشت و خواهی پرسید
 لهذا موسی علیه السلام از راه عذر خواهی بطریق معارض کلام خضر گفت که بسبب آنچه فراموش کرده ام
 مرا گیر و از من درگذر و از رفاقت خود مرا مران ازین کلام وی خضر علیه السلام چنین دانست که وعده که
 با من کرده بود شاید که فراموش کرده باشد که الا انسان مرکب من الخطأ والنسیا و حال آنکه موسی
 وعده سابقه خود را فراموش کرده بود بلکه مراد از قول مذکور خود دیگر اشیای فراموش شده را گرفته
 یعنی بآن اشیای دیگر که فراموش شده من است مرا گیر همچنین معارض کلام از کلام آن حضرت
 صلعم ثابت است چنانچه مروی است از آن حضرت صلعم که چون اراده سفر نمودی و از دیگران جدا
 آن مرکز خاطر داشتندی پس بدیگران چنین ظاهر نمودی که گویا اراده سفر بجانب دیگر دارم
 چنانچه از ایشان تفسار فرمودندی که کیف الطریق الی مخرج کذا این سوال حضرت صلعم معین
 چنان در یافتندی که شاید اراده سفر بدان طرف دارند بستر بجانب مقصود خود تشریف بردندی
 و از اینجا است که فرمود علیه السلام استعینوا علی قضاء حوائجکم بکتمان التیر فان کل شیء
 یخفی عنکم یعنی اعانت طلبید بر آوای حوائج خود بکتمان امر از هر که صاحب نعمت و اقبال همواره
 محسوسه سید و چشمک زن اهل زمانه می باشد انتی و زوده تحقیق این مرام انشاء الله تعالی در
 رساله التحفه الطلیعه کرده آید فانتظر لها -

تفسیر مشتم

و ما و شحمت الجید از رساله کاشف الظلام خواه آورده که سخی بارون رشید
 بقاضی ابویوسف نوشته فرستاد که اگر لقد کلت درین قول شاعر قطعه

ما هر سال نفقه نبود و آنچه که در نفیسه سوم گذشت و امام محمد رزم در رفت و نفقه هر دو جامع بود چنانچه در
 حالات وی نوشته شد پس چنانچه امام ابو یوسف رزم از جهت احتیاط در نحو اندیشیدیم چنین می باید
 که امام کسانی رزم از جهت نقابست اندیشیده با امام محمد رزم نوشته باشد که برادرش خاله زاد بود چنانچه
 گذشت و چو اینکه امام محمد رزم گفته باشد کسانی همان جواب را با ابو یوسف گفته باشد و ابو یوسف
 همان جواب را برشید تسوید کرده باشد و این امر ظاهر است که در میان امام ابو یوسف رزم و امام محمد
 در آخر قدری شکر بخشی پیدا شده بود چنانچه بر و افتان مخفی نیست و در مقدمه پدایه مطبوعه بار اول
 نیز در صحت و منکر آن درین محل نا ملایم می انگارم **حاشا فیهما و انصف**
نفیسه بیستم

اولی غیر منطری بهایت عالم آورده که ابن جلدی که گستاخ خود امام شافعی بنبر سله ایاتیان برزد و خود کلام نمود امام شافعی
 از سر گذشت خود او را اطلاع داد که محمد بن کثیر از این سله سول کر پس او را گفتیم که اگر کار به تو می رسد روایات با وجود
 عدم صحت آن بیوای پس تو داناتری و اگر منصفانه کلام می خواهی البته نمی گویم وی گفت بل
 با انصاف کلام خواهم نمود و گفتیم کدام دلیل آنرا حرام می گویی گفت لفظه تعالی **فَأَوْفُوا بعهْدِی** و غیره
وَأَوْفُوا بعهْدِی و غیره **وَأَوْفُوا بعهْدِی** و غیره و حجت نباشد مگر در فرج گفتیم آیا این است
 تخمین با سوای اتیان فی نه نیست یا بی گفتی گفتیم پس چه می گویی در آنکه طوطی نماید زوج در میان
 سابقین زن خود یا زیر بطن وی یا زن اخذ و ذکر زوج خود کند و دست آیا درین اشیا حرت می باشد
 گفت نه گفتیم پس چرا حجاج می کنی یا آنچه در وی حجت نیست امام محمد رزم گفت **فَأَمَّا اللَّهُ تَعَالَى**
وَالَّذِينَ هُمْ یُعْبُدُونَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ لَا عِلَّاهُ إِلَّا هُوَ وَ مَا مَلَکَتْ لَهُمْ أُلُوهٌ
عَنِّمْ مَسْکُونٌ یعنی فلاح یا بندگان کسانی است که مرفوع خود را با سبانی میکنند
 مگر بر زمان خود و ملوک خود که مراد از آن حسان کیمر کنند و گویند که آنچنین
 کسان هر گویا مست شده گان نیستند - گفتیم که این دلیل از متمسکات جوار اتیان و بر است
 که عام است جمله اشیا را نه مقید باین غیر و بر چه حق تعالی بر نمی فرود از ملامت کردن
 همه آنها را که نگاه ندارد و فرج خود را از زوجه و ملوکات و تو برای نگاه داشتن از آن می گویی
 (یعنی در بعضی صور که آن اتیان فی الدبر است) انتی **تنبیه** می گویم که از ظواهر

این منظره خلاف تحقیق و چیزی مستغف و میشود یکی جزای ایمان: کبر و جود و عند الشافعی رض و دوم
 سکوت امام محمد بن و حرمت آن از وی رض و الا مکرر کیس کن لک عند تحقیق
 چرا که آیت الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم الیه هر چند که در بادی نظر و ال است اصل
 جمیع اشیا و افعال از زنان و مالیک خود در هر حال و نیز عام است شامل در جملة اقسام مملو کین را از
 مکاتب و مملو غیر و ذکر و غیر با مگر چونکه دلائل دیگر بر حرمت بعضی از آنها قایل است لابد درین
 آیت تخصیص و تقیید خواهد بود پس این آیت را اگر چه در ظاهر امام شافعی رض بر اطلاق حل کرده
 ولیکن مطلق نخواهد بود و در صورت استدلالش نیز تمام نخواهد بود پس بعضی از خصوصیات از حکم
 اطلاق این آیت یک حرمت ایمان به مالیک ذکر و خود دست یاقی ذکر شاعر من الشهور
 و حال آنکه این آیت باطلاتما بنا بر ظاهر قول امام شافعی رض و دالت میکند بر حل با جمیع مملو کین از
 هر قسم که باشند و خواه ذکر باشند و خواه اناث چرا که مالکیت ایما نهم مخصوص باناث نیست بلکه
 عام است جملة اقسام مالیک را پس درین استدلال امام شافعی رض را از تخصیص مالکیت ایما نهم
 باناث مخصوص و نیز استثنای ذکر و چاره نخواهد بود و لکن کسی از اهل مذہب می رض بر اطلاق این
 آیت برین طریق قائل نشده و دوم حرمت ایمان باز و لوج و مالیک خود دست و قبل بحالت
 میض و غیره کفوله تعالی و یسئلونک عن الحیض قل هو اذی فاعلموا
 النساء فی الحیض ولا تقربن ما یوطئن حیضهن ما یطهرن ه فاذا تطهرن
 فانوهن من حیث امرکم الله فان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین
 یعنی می پرسند از تو ای میض که در یوقت باز نمان چه کرده آید بگو که این حیض قدر و نجاست است تنگ
 کشید و طی زمان در وقت میض و نزدیکی با ایشان کنیده بجماع مانده ایشان با قطع دم و غسل
 نیز چون پاک گردند ایمان کنیده بوطی ایشان از آنجا که حکم داد و شمار ارضی تعالی هر آئینه حق تعالی
 ثواب و اکرام میدهد و توبه کنندگان را از گنا بان و دوست میدارد و پاک کنندگان را از اقدار مانند
 ایمان حایض و یاد و برانسی مخصا از جامع البیان و جلالین پس این آیت نصا بر حرمت ایمان

در وقت میض و نزدیکی با ایشان کنیده بجماع مانده ایشان با قطع دم و غسل
 نیز چون پاک گردند ایمان کنیده بوطی ایشان از آنجا که حکم داد و شمار ارضی تعالی هر آئینه حق تعالی
 ثواب و اکرام میدهد و توبه کنندگان را از گنا بان و دوست میدارد و پاک کنندگان را از اقدار مانند
 ایمان حایض و یاد و برانسی مخصا از جامع البیان و جلالین پس این آیت نصا بر حرمت ایمان

در وقت میض و نزدیکی با ایشان کنیده بجماع مانده ایشان با قطع دم و غسل
 نیز چون پاک گردند ایمان کنیده بوطی ایشان از آنجا که حکم داد و شمار ارضی تعالی هر آئینه حق تعالی
 ثواب و اکرام میدهد و توبه کنندگان را از گنا بان و دوست میدارد و پاک کنندگان را از اقدار مانند
 ایمان حایض و یاد و برانسی مخصا از جامع البیان و جلالین پس این آیت نصا بر حرمت ایمان

بسی از واجد وکیل در فیض ناطق است بچنان به لایق انص بر حرمت اتیان فی الدبر علی کل حال نیز دل است
چرا اعتراض ناسانی لمیض معلول است باؤی پس همان علت آؤی در اتیان فی الدبر هر حال از آؤی
فی لمیض بطریق اولی موجود است چه فی شواحر و کس که بهمه حال حلال بود و بعلت آؤی
عاری یعنی غیر دالکی مجبور و متروک گردید پس اتیان مذکور که هیچ حال با مورد نیست بسبب لزوم دؤی
و دالکی غیر عاری که اعطای و انجس است از آؤی فی لمیض چگونہ متروک نگردد و بکمال لایق انص لا یتجاہظ
تمتہ آیت وَ یُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ چنانچه امام رازی در تفسیر آیت قالُوا الْآخِرُ جَوَّالٌ
لَوْ یُطِیْعُونَ قَرِیبَکُمْ اِنَّکُمْ اَنْتُمْ تَنْتَظِرُونَ در وجه اول چنین گفته که عمل قوم بود و عمر چون تصون
در موضع نجاست بود و حتی ترک که فَقَدْ طَهَّرَ اِنْتِی مختصرا از جمله راجع از سورہ اعراف پس این فعل
تمام شافعی از کم که بطریق تعلیم قیاس در حکم آیت مذکورہ القصه واقع شده که گفتیم که این دلیل از تنسکات
جواز اتیان دبر است از قیاس مع الفارق است پس درست نخواهد بود چه هرگاه که مطلق نبرد و سه
در بعضی صور بر ظاهر خود نماید پس مخالف را میرسد که به لائل خارجیه دیگر انشای دیگر نیز مخصوص است
پس معنی آیت متنازعہ فیها چنین کرده آید لَعَلَّکُمْ اَزْوَاجُکُمْ اَوْ مَا مَلَکَتْ اَیْمَانُکُمْ اَتِی
فی غَیْرِ الذُّبْرِ پس استدلال امام محمد در تمام است مگر چونکه امام شافعی در فطین و کمال
نہین بود و در حقیقت قائل آن نیز نبود چنانکه بر سبب که یکے از اصواب امام شافعی است میگوید که
وَاللّٰهُ اَلَنِّیْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ فَذَنْصُ الشَّافِعِیُّ رَحِمَهُ عَلَیْکُمْ بِمِیْهِ فِی سُنَنِ
اسند امام محمد در زیاده تر توضیح آن پیرداخت و بیان آنرا بانهان خطا می گشت
و لهذا در کتب مذہب خود بیان قائل نشد و کسی از شفوعیه بران اقرار کرده قَتَلَ بَشْرٌ
وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ وَ عِنْدَهُ اُمُّ الْکِتَابِ

در مذہب امام محمد در تمام است مگر چونکه امام شافعی در فطین و کمال
نہین بود و در حقیقت قائل آن نیز نبود چنانکه بر سبب که یکے از اصواب امام شافعی است میگوید که
وَاللّٰهُ اَلَنِّیْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ فَذَنْصُ الشَّافِعِیُّ رَحِمَهُ عَلَیْکُمْ بِمِیْهِ فِی سُنَنِ
اسند امام محمد در زیاده تر توضیح آن پیرداخت و بیان آنرا بانهان خطا می گشت
و لهذا در کتب مذہب خود بیان قائل نشد و کسی از شفوعیه بران اقرار کرده قَتَلَ بَشْرٌ
وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ وَ عِنْدَهُ اُمُّ الْکِتَابِ

در مذہب امام محمد در تمام است مگر چونکه امام شافعی در فطین و کمال
نہین بود و در حقیقت قائل آن نیز نبود چنانکه بر سبب که یکے از اصواب امام شافعی است میگوید که
وَاللّٰهُ اَلَنِّیْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ فَذَنْصُ الشَّافِعِیُّ رَحِمَهُ عَلَیْکُمْ بِمِیْهِ فِی سُنَنِ
اسند امام محمد در زیاده تر توضیح آن پیرداخت و بیان آنرا بانهان خطا می گشت
و لهذا در کتب مذہب خود بیان قائل نشد و کسی از شفوعیه بران اقرار کرده قَتَلَ بَشْرٌ
وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ وَ عِنْدَهُ اُمُّ الْکِتَابِ

لطیفه

می باید که کتاب خود را بسطه مرغوبه نقیبه (آن فقه که مقبول مقبولین است و مرود و مرودین یعنی
 منکرین الحق و مجتهدین صالحین) بخت کند و بزرگش انعم نماید که بزرگه بسطه فقه مقبولین
 و وسیله جلیله زمره آن مقررین حضرت قدس قبول گشته و موجب من احب قوم ما فهو
 منتمه ما را نیز در ایشان برانگیزاند بحضرة الشیخ الکبیر و اله و احبهم کل قتلهم
 ذو حظ عظیم و آن اینکه در فادای مرعوبه و غیره در کتاب هبت آورده که به بطریق مزاج
 در هیچ یگره و اگر او هبت تسلیم موهوب نماید و آن دیگر ادا قبول کند چنانچه این مبارک رب باری گذر
 فرموده بقومیکه طنبوری نو اختار فرمود که این طنبور را به کفایت تا به بینید که من این را چگونه میزنم
 یعنی میوزام چون ایشان طنبور را بوی سپردند این مبارک رب آنرا نیز من زد تا پاره پاره شد
 و فرمود دیدید که من آنرا چگونه زددم بهر تکرار گفتمند حادثه کردی یا ما و این مبارک رب برای احترام
 از همان بنا بر قول ابی حنیفه رضی الله عنه این جمله را بکار برد و الله تعالی اعلم و علیه السلام و احکم

خاتمه کتاب در مناجات بر رب الارباب

کلمه ای که من خلقت آنم	و خلقتهم من لباس النعم	سپاس خداوند بالا و پست
که ما را نمود است از نیست است	همون کرد و جمله افضل البشر	همون کرد که بشر را به غیر
همون داد بهر دست بهما	و جمع کرسل هسته من بهما	همون داد تو فی خشم امور
که هست او همیشه قدیر و غفور	بفضل قدیمت منم و بهر	که دوران ندارد و بران دست
ترا بهیسی دست بازی نمود	بغولین حق پرور بودیم سود	از احوال نیکان نمودیم قاتل
بفهم نیکان نیکو حاصل	از نیکان به نیکان بیان شد از	میان دو نیکان بد بهر انوار
نوازی جان را در فضل خودت	بهیسی را بنشین شفیق آردت	خصوصاً بنام تو قول شکر آرد
به پیش گوینان ذی اعتبار	یکه ذات پاکت در گزینان	که توحید کارم بود هر زمان
رسالت حضرت که از فاطمه	و لم جان خود را ازین آب شست	خدا یا خدا نیست کردم قبول
تو بیک خدائی محمد رسول	بو لیک آیه زتن جان به نزع	اگر این ماز من بر دشمنان نزع
به امان صلت ما یم دست	که لطفت کجا بود تو شکست	که امان عادل برار میباش

که قول بود و چون بودیم کیش
که وقتیکه بودیم بعل و شور
چو عقرب خورشیدان بمن در رسید
کجا بود آن رحمت یا خدا
که باشم ز تیار امت سلیم
اگر این بود اعتماد
اگر این بود مغفرت از گناه
خصوصاً وقتیکه پیوش بود
که جان و جگر را کند لخت لخت
اگر آسمان نزع جالبه بود
چو گردون بفریدی از نزع نزع
ز شیر عریان و در حرم کیم باز
ز شیر می خود دست بر سر زد می
باغوا در آید چو دیو رحیم
بر روی ضیائش است پناه
باو لا اله الا هو آن محبت
برای همه مؤمنان مادران
بصاحبان صفادرون
که ایشان چو مانند رحیمین
بعزم جو امان غزوی کنان
که تقوی بتوبه و پیش نشان
ایمان بخش ایمان بده یا خدا
که چندان کنی خوش محمد و خود

چو قول گواهان منبایم ادا
ز لعلان توحید جستیم نور
کجا بود رحم حسدائی تو
که ارق نازم بران مصطفی
چو شیطان بوقت زبونم بدید
مگر این بود رحمت ایزدی
اگر این بود خالق بسدگی
خدا ای همان بنده باجوش بود
اگر که را بوی این نزع جان
چو مژه بر بر زمین در شد
باین آب دریا که کردی روان
چو مور پلید بر زمین از نیاز
در عذبت صحبت که نفیس ما
اغثنی فانت الغفور الرحیم
آن چار باران که از چار منج
باصحاب و احباب آن مصطفی
ز پاک که دارندشان صفات
به پشت خمیده بطاعت درون
تکبیر توحید تقوی لباس
باع از دین مجرمان را کشان
بشب زنده داران صافی درون
که غوغا در دوازده مصطفی
بقتدار آن لطف فرمای دجود

بگریه هزاری کنم من خدا
بوقتیکه هوشم زد هشت رسید
همان لطفای گرامی تو
همان وعدای رسول کریم
چو زردان بهر خست ایمان بید
مگر این بود امتان را پناه
که دشمن زنده کشد بندگی
تو دانی که این وقت است سخت
چو گندم پییده ز تابش آن
زینها که کردی باین خورشید
سر اسبه شده گردش نزع جان
اگر دشمنش دیو بر سر بدی
کریم کن که ریحی حمای
افضل خودت که چنین صاحب گاه
همه حاسدان را بریدند پنج
باز و اجهای که هستندشان
از ان گفت حق کا نولجها
بالفاس عباد عذبت که زین
که دارند اکر ام حق را سپاس
لطیف امینان روکش روان
که باشند دایم هم لشفقون
چگونه است منظور تو یا خدا
تو منکر احسان مادر وجود
چون

و در خشم گیری بخت در گناه
که محبوب رخسار از خود کرم
بوقتی که بودیم باهوش درای
بجمله خطاهاے ما هم بسیار
بوقتی که گردیم در قعر خاک
چگونه ندارم بدان درنگاه
بوقت جرایم چو گشتی صبور
که اکنون نه فرمان شوم همچنان
درین وقت تسلیم حکم قضا
رحم کن بر پاپس از در حق گفتن
برایم خستم در کار خود
همان به که عجز و نیاز آورم
نیازم همین کای خدای غفور
میان دو محرم شکر ز بان
از ان سوختن است این سوختن
ازین ره گردان تو ما را خدای
خدای که خواهی کس لطف وجود
بر رگه والا نیز به خس
برسانه همین کای خدای کریم
یک ماه آمد و در گرفت
چه فضل تو باشد که صبر و راه
که مخلوق را گریه باشد مزه
بگریه ز فضل تباشیر ده

تو دانی بسا محزون است پناه
که یا کریم کرم کن بمان
بمیدان عصیان فشر ویم پای
ز عفو کرم می نکردی نظر
که از رحم دشمن شود سین چاک
ز حرمان چگونه دراری عجب
خدایا هانی کریم و غفور
بسم ایزد و فضل بخوابم از ان
بجرم گذشته میا و رنزا
چو خفم ایست ز انجام خویش
که سیم راه خطر را به خود
که دانیم اورا غویان نواز
ز صدیق احمد در آرم نور
محمد شفیع و خداے سمیع
از انیم گویا بما در رضی
چون بجا نیسوی تو راه آوردم
بهانه بطلید از در و در و در
بهانه بیارم بهانه سازان
کریم از غضب با خدا دریم
با دل که بودیم گریان بدیم
بگریه در آری بحال تبا
بگریه چو آوردی از راه پیش
باشیکه باریده ام تیر ده

نه از لطف باشد خدای رحیم
که راضی شود و مصطفی محبت
بکیفش بر ما تو بودی قدیر
بجمله عصیان ما سر بس
نماند دردی جز درت یا اله
بمعصیان سابق ثانی عقاب
ز عفو یک کردی بکن همچنان
که از حکم حق می نه بچم عنان
ای خدای ذوالجلال ذوالنن
که داریم حال تبا بهانه پیش
بصاحت ندارم که ساز آورم
غریبان نواز و پذیرا نیاز
محمد شفیع است حق مهران
میان که باشیم بنگر به لی
چو جان صبر دارم و خوش
ز فضل تها که خندان روم
بهانی بطلید که آن خود کس
که حلا و خوری را نذر م دهان
رو در دبه دنیای زشت و دنی
بفضل تو و کرم خندان پریم
بگریه در آری بحال تبا
براه و گر خند زان خوان بپوش
تباشیر ده روی زیبا لعل

ههان شیر خوشنودی مصطفی
چنان کن که خندان در آیم
قیمت جسم نایم و دین

خدا یا پئے انبیا اولیا
برپشت - چو دنیا گزاریم
ہینت بس است ای محمد جلیل

بمهر جهان مصطفیٰ محبت
طفیل محمد نبی کریم
نبیت محمد خدایت جمیل

قَالَ الْمَوْلَى الضَّعِيفُ الذَّلِيلُ الْمُدْعُو مُحَمَّدٌ عَبْدُ الْعَجَلِ صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ وَجَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ خَيْرٍ
سَمَاءً أَوْ بَنِيْنَ أَوْ مَوْلًى أَوْ مَوْلِيَةً الشَّيْخُ الْحَاجُّ فِيهِ كَمَالُ الْخَيْرِ وَالْحُجَّةُ عَلَى اللَّهِ لَهُ وَلَوْلَاهُ يَدُ أَحْسَنَ الْأَحْيَاءِ
وَالْيَدِ الْخَيْرِ الَّذِي عَمِلَ بِهِ هَذَا وَمَا كُنْتُ أَعْلَمُ أَنَّ هَذَا أَنَا اللَّهُ وَاللَّهُ لَذَاتُ الْيَقِينِ سَبَّحَ عَلَيْهِ
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بَيَّنَّنَا هَذَا الْخَلْقَ وَوَضَعُوا لَنَا الْإِيمَانَ عَلَى أَسْبَابِهِ وَقَرَّبَهُ وَجَلَّ عِلْمُ الْإِيمَانِ
الَّذِينَ رَضُوا بِالْفَضْلِ وَبَيَّنَّنَا رَحْمَةً عَلَى الْعَالَمِينَ وَكَرِهُوا عَلَى الرَّجَاءِ وَوَقَفُوا عَلَى هَذَا الْكَيْفِ
عَلَامَةُ الْإِيمَانِ الْحَقِّ عَلَى الْقَوْمِ الْمَرْبُوبِ الْمُسْلِمِ خَالِصًا وَحَقًّا الَّذِي يُخَدِّدُ الْقَدِيمَ
وَالْقَدِيمَ تَكْرَارًا بِالْإِيمَانِ وَالْحَقِّ الْجَوِيدِ لِمَنْ لَمْ يَأْتِهِ مَقْبُولٌ لِحَضْرَتِكَ الَّتِي لَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا بِهَا
وَلَا يَنْتَهَى وَهِيَ ذَاتُ الْكَيْفِ يَا مَوْجُودٌ عَلَيْهِ عِنْدَ الْحَبِيبِينَ الَّذِينَ يَذْكُرُونَكَ فِي الْبَاسَاءِ
وَالْأَعْرَاءِ وَفَرَحُوا بِكَ فِي الْخُسَايَا وَسَبَّحُوا بِكَ أَهْلَ الْغَوَايَةِ وَالْإِعْوَاءِ وَسَبَّحُوا بِكَ
لِلَّذِينَ يَخُصُّونَكَ فِي الْعِبَادَةِ وَالْحَقِّ بِحَقِّيَّاتِ الطَّافِكِ الَّتِي تَهْضُمُ مِنَ الْأَسْتَارِ
كُلَّ مَطَارِفِ الْأَقْطَارِ وَبِحَاجَةِ نَيْبِكَ الْحَقِّ وَقَوْلِهِ الْأَهْمَارِ وَأَحْصَايِهِ الْكِبَارِ وَسَلَاةِ
أَمْرِهِ الْأَخْبَارِ وَجَمِيعِ أَيْمَانِ الْبَرِّ وَالْعِظَامِ دَوَى الْأَعْيَابِ عِنْدَ اللَّهِ أَنْفَارُ الْبَاطِلِ
الْمُتَوَعِّقُ وَمَقْفُورَاتُهَا أَوْ كَيْتُ عَمْدَتِكَ لَكَ أَوْ سَلَّيْتُ وَرَأَيْتُ
مِنْ عَيْنِ الْقَلْبِ ثَبَّتْ إِلَيْكَ وَأَنْبَتْ لَدَيْكَ إِنَّكَ أَنْتَ التَّوْبُ الرَّحِيمُ رَبَّنَا
تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ وَلَا تَجْعَلْهُ اللَّهُ مَحْكَومًا لِلْمَحْكَومِينَ وَ
الْجَاهِلِينَ وَأَصْلِي مِنَ الْخَسُودِينَ لَا مِنْ أَفْعَالِي الظُّرُودِينَ وَفَعَلِ
اللَّهُ بِكَ مَا سَأَلَ الْمُسْلِمِينَ مِنَ السَّابِقِينَ وَالْمُؤْمِنِينَ آمِينَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ
الرَّاحِمِينَ وَيَا كَرِيمًا كَرِيمًا سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ
عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى خَيْرِ خَلْقٍ مِنْ رُسُلِهِ أَجْمَعِينَ

غلط نامه سیف المقلدین

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۳	۱۹	ساراند	بسیارت	۵۱۷	۷	تَعْنَى	اَتَعْنَى
۲۵	۱۸	الفرض	القراءة	۷	۷	يعنى	يعنى آيا
۲۹	۱۶	آيند	آئند	۷	۸	که اين	که آيا اين
۹۳	۹	تکلموا	تکلموا	۵۱۸	۱۱	برى	برای
۱۰۸	۱۱	جمعہ را	جمعه ساعت پنج و نصف است	۵۲۹	۱۳	وسلام	واسلام
۱۴۵	۲	بیب	سبب	۵۳۴	۱۷	منبرای	سرای
۷	۱۹	جز	خبر	۵۴۱	۱	صوات	طوات
۱۶۳	۱	نشدي	نشدم	۵۶۳	۴	از دست رفت	از دست دریافت
۱۶۵	۲	امت	امام است	۶۰۶	۶	نخج	نخج
۱۷۷	۶	رای	که رای	۶۱۳	۷	یا بدگیران	بدگیران
۳۰۴	۲	وی ای	بر قبر وی می	۷	۲۲	مکافات	مکانات
۳۷۵	۲۱	مقدم	مقام	۶۱۸	۱۸	این دقیق	ابن دقیق
۴۱۳	۲۱	ترقیم	ترقیم	۶۳۹	۱۹	ز آمد	ز آمد
۴۵۱	۳۰	نیامده	ایشان آمده	۶۴۲	۱۸	جیان	حاجیان
۵۱۱	۷	جانش	جانش	۶۴۶	۲۳	انسته	دانسته
۷	۹	پیش	انتی پیش	۶۵۲	۵	چگونه	چگونگی

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۶۶۱	۲	خولش	خوش	۶۷۸	۲۱	مسلوۃ	مشکوۃ
۶۶۲	۱۶	بیداء	بیدار	۶۸۰	۱۶	۶۸۲	۱۸۲
۶۶۳	۲۱	شدہ	شدہ	۶۸۱	۱۹	دگری	دگری
۶۶۴	۲۱	خیفہ	خلیفہ	۶۸۶	۲۳	عیسی	چون عیسی
۶۶۵	۷	آفر	آفرد	۶۸۷	۴	مملوکہ	مملوکہ
۶۶۷	۲۰	لغزی	مغزی	۶۹۵	۳	نودہ	تسم نودہ
۶۶۹	۱	قابن	قائل	۷۰۲	۴	دمشتہ	دمشق
۶۷۰	۴	اطہار	ظہار	۷۰۷	۱۳	شدند	نمودند
۶۷۱	۷	حقبہ	حشبہ	۷۱۰	۱۳	بصجت	بصحت
۶۷۲	۲۳	مسد	مسئلہ	۷۱۲	۱۷	سائی	سالی
۶۷۳	۱۴	یل	پیل	۷۱۳	۱۱	ملا مت	ملا لت
۶۷۴	۱۹	قصہ	قصہ	۷۱۴	۱۵	این	ازین
۶۷۵	۱۹	قصہ	قصہ	۷۱۹	۹	ابار	ادبار
۶۷۶	۱۹	قصہ	قصہ	۷۲۲	۲۳	تومنکر	تومنکر ایسین
۶۷۷	۱۹	قصہ	قصہ	۷۲۹	۱۹	ایلاکم محمد کریم	ایلاکم محمد کریم

ابو عبد الله تعالى بنی امیر خواجه
الصادق بنی علی بنی محمد

رحم علی بنی
محمد میر الدین

حافظ شرع محمد
سید از خان

محمد نذیر محمد
بنی مفضلان

وزیر الدین

چنان روز
فیض حسن

عبد الحفی

عبد الرب

۱۲۹۰
محمد عبد الحق

المحبید
محمد سعید

حافظ رحیم بنی
محمد بنی

الضار
محمد بنی

محمد بنی
ابو سعید

حکیم گل

عفا الله عنه
وکیل احمد

بنی خیر خان

ولد مرزا علی
ولی بیات

اندرش

محمد بنی
عنه

رج الدین

محمد بنی خان

قاضی دین
محمد وزیر

محمد کریم الله

محمد محمود

محمد مسعود

الحکیم
عبد حکیم

حافظ عطاء الله

قسمت حکیم
علم شد از فیض قاسم

بنی
محمد بنی

محمد قابل

بدر الدین

عنه
محمد بنی

محمد بنی

محمد بنی

محمد یعقوب
دار امید شفاء

محمد بنی

محمد بنی

محمد بنی

محمد بنی

محمد بنی

محمد بنی

صادق علی

محمد بنی

قادر علی

محمد بنی

محمد بنی

محمد بن عبد الحكيم

محمد بن احمد

محمد بن عبد الله

الطاهر بن محمد

محمد بن حنفى

محمد بن لقاد

فضل حق

عبد الله بن عفة

شيخ عبد الكريم

محمد بن عبد الله

محمد بن عبد الله

ولد في سلطان

علام و مستنير

محمد بن عبد الله

محمد بن غفور

شيخ محمد بن

قادر بن حشيش

مولا بن

دين محمد

عبد الحميد

الحاج محمد بن عبد

ابو الكرم محمد

عبد الغفار

فضل قادر

محمد بن عبد

محمد بن الشكور

محمد بن

الايمن

محمد بن

عنه بن

الحسين بن احمد

خادم حسين

علام بن

محمد بن

محمد بن

صغير الدين

محمد بن القنى

فضل حق

عبد الكريم

عبد الكريم

محمد بن

عزيز بن

نور الحق

عبد الرحمن

احمد بن

عبد القادر

محمد بن

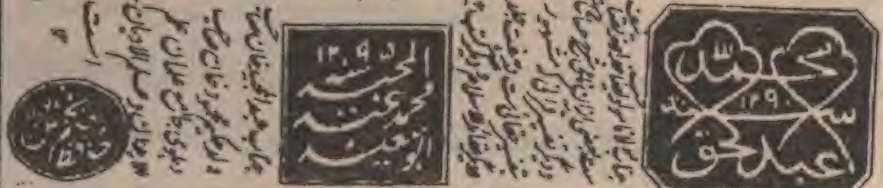
عنه بن

احمد بن

عبد الصمد

عبد الحميد

بائنصوص اہل ایمان کے خیر و برکات کا کیا کہنا ہے، مگر سے دنوں میں شر ق و غر با سلام کا ابر رحمت کی طرح پھیلنا اور
مخالفوں کی سرسبز سلطنتوں کا ان مردان خدا کے دشت سامان بننا وہی کے ہاتھ میں آجانا اسی اتفاق کا ثمرہ ہے جو کہ جسکا
پیر حضرت سید المرسلین نے مکہ کی نشک اور ربیعہ زمین میں لگا کر جمعہ اور جماعت اور عیدین اور حج کے بانی سے
سیخ کر اسکو طوبی بنایا اور اسکے سایہ میں تمام بنی آدم کو بٹھانا چاہا۔ جب سے مسلمانوں میں اختلاف پیدا ہوا اسی دن سے
یونانیوں و مادہ خیر و برکات گلے ملکر اور روم و کرخت ہونے لگے۔ اور یہ ظاہر ہے کہ یہ اختلافات سے بڑھکر دینی اختلافات
کہ جس سے مان اور بیٹے میں جدائی اور بھائیوں میں سخت لڑائی پیدا ہو جاتی ہے اسی لیے نبی صلی اللہ علیہ وسلم نے
بار بار اتفاق کی ضبط دلائل شاذہ اور قاذہ لکھ کر اختلافات سے نفرت دلائی۔ اور اس زمانہ میں جو کچھ اس اختلاف
کی وجہ سے نصیبت آئی وہی اسی کی پیشین گوئی فرمائی مگر تقدیر سے چارہ نہیں ہم ہی میں سے ایک گروہ کو ضبط ہوا
جسے تقلید اور التزام مذہب معین میں (کہ سیکڑوں برس سے تمام اہل اسلام میں مروج ہے) ظلم کر کے جزئیات مسائل
میں جھگڑا مچوایا اور اسی کو سنت اور اسی کو باعث نجات سمجھ کر سیکڑوں کتابیں اور رسائل لکھ ڈالے اور بہت کچھ
رو بہ صرف کر کے نہ تنہا ہندوستان کے مطالع میں بلکہ روم اور مصر میں بھی طبع کرائے۔ خدا اُن لوگوں کو ہدایت
دے کہ دینی ترمیم سے دست کش ہو کر اپنی دنیا کی ترمیم میں سرگرم ہو جائیں اور لوگوں کو آزادی کا فتوہ دیکر
شریعت پر ضحکہ نہ اڑائیں۔ کوئی شخص اپنی معاملہ میں اب کیا نئی بات کیسکا ان جزئیات متنازعہ فیہا پر سیکڑوں
برس سے ہر فرقہ کے لوگ دلائل لاکر ٹھک گئے۔ مگر یہ بیچارے نام کے علماء جو علوم نافذ سے بیخبر اور زمانہ کی نیز نگاہوں
غافل ہیں اور مساجد میں بیٹھ کر ان پڑھ مسلمانوں کو اختلاف پر لست اور علی الحدیث کے پیرایہ میں آمادہ کر دیتے
سو اور کچھ نہیں جانتے اور کیا کرتے اللہ تعالیٰ اہل اسلام کی حالت پر رحم فرما و کجا و نیک المصطفیٰ علیہ السلام جو جو علم حق



یہ رسالہ ترمیم واسطے الکشاف تلمیس فیروز مقلدین کے بے نہایت مفید ہے اور اعلیٰ مؤلف کو اجر عطا فرمائے
فیروز محمد اسماعیل انصاری مسعودی نابغہ فی دنیا کاری شجرہ دریں مرتبہ و تالیف ۱۲۹۵ ہجری و ۱۸۷۸ م
بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ الواحد القہار والصلوٰۃ والسلام علی سیدنا محمد و آلہ الاطہار و اوصیائہ
و بعد فذلک رسالہ عجیبہ غریبہ محتویہ علم اعلیٰ الحق من اہل السنۃ و الجماعۃ و الحق احق بہ بالامتاع

وان كره العائد من المبتدع على المحدثون فقط حتى ابو سعيد محمد بن محمد
عفا الله عنه يوم السبت تاريخ الثامن من شهر الحادي والثمانين سنة ١٢٢٥



به بن محمد كير رساله فرقه وها بيك جاوب به بلكه غورس ديگو تو ايک كتاب بلا جاوب هو اقاويل صافيه سے ملو پر محمد طرز
به نئی گفتگو به خداوند کريم مولوی عبدالحليل صاحب کو اجر جزيل عنايت فرمائے وها بيون کو ہدایت کا سیدھا راستہ
بکھلے حرره وکیل احمد کسندر غوری ۱۵ جمادی الاخری ۱۲۲۵ ہجری قمری تمام علی



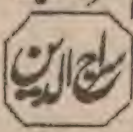
من قال سوى ذلك
فقد قال محلا



غفا الله عنه
وکیل احمد کسندر غوری
۱۵ جمادی الاخری ۱۲۲۵ ہجری قمری
تمام علی

انجیوب زشتہ واقعی بجادورست و دلایل براین تحریر کردہ فقط مولوی مصنف صاحب جو دلائل درباب سائل تراز ملاحظہ
راقم سرراج الدین مدرس اول فارسی رسدہ مقید علی

فقیر محمد نیاز علی خادم
مدرسہ فیچوری دہلی



بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله والصلاة على اهلها
عبد الجليل امام حسن كمال يوم الجمعة فوجدت على الحق لا يفيده كما قال الشيخ محمد الدين النجوى في روضة الطالبين
انما الاجتهاد للطلق فقالوا ختمه لا يثبت ولا يعتد به او جوا تعقيد واحد من هؤلاء على انه نقل امام الحرمين
عليه السلام وناقب امام عظم حمزة الله عليه السلام انه قال ان من استكره البؤس في نعمان ان عظم
موجبات مصطفى است بعد قرآن وناقب مشهور بكونه ختم الحق انما خاتم شرع
شريف واعظم مسجد طابع دہلی دھلوی وناقب مشہور بکرمی تلمذ او اسنادا -



فقد نظرت في هذه الرسالة الشريفة فوجدت على الحق والصواب على ما علمت من علمي محمد قاضي
بسم الله الرحمن الرحيم - نحمدك ونصل على رسوله الكريم وعلى آله وصحبه بالتبجيل والعظيم اما بعد فقد
نظرت في هذه الرسالة الشريفة النفيسة الرقيقة وطالعت هذه الخطابة المفيدة اللطيفة الجميلة
وكان نظري فيها على سبيل الاستبجال عند الارتحال فوجدتها سيفاً مسلوحاً على عقبة الفرقة الوهابية الخبيثة
وسما سموماً في كباد الطائفة الخبيثة الذين هم اضلوا وضلوا عن سوا السبيل والله يهدي كل غوى

وضليل هم من جملة اهل البدع والاهواء ومن سائر اهل الخدع والارداء الذين هم اعلم مقاصد هم الطعن في ائمة
المجتهدين واقتضى ما لهم القدر في الاولياء المقربين على قلوبهم كنه لا يفقهون حديثا ويحكمون على ما اتهم
الله فضلا اعظم واعلم ان المصنّف المتصف قد جهد غاية الجهد في تزيف عقائدهم وتزيف قواعدهم
وبذل أقصى الهمّة في الخفايا وأثر خدعهم واحياء رسومهم فله درة واعلى الله اجرة وما هذه الرسالة الخبيثة
بفائها مرسومة بالبراهين والدلائل القطعية لا يتلبس بالباطل من بين يديه ولا من خلفه بواجب امره الهداية
تنزع الظلمات عن قلوب الزالغين وابحاشا مقاصد الداية تكشف السويّات عن وجوه الضالين في ايمانها
مروية عن الثقات والعدل اسانيد هامة مبرهنة ومصححة من الرواة الفحول فوجدتها صحيحة مقربة بالحق
والصواب وينبغي ان يتلقى القبول عند اول الالباب لا ان حارب الله ههنا فالهنا

ر

غفر الفقير الحقير ابو الكرام محمد كرامة الله عفا الله عنه الدلو موطنا والخف مذهبها

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي نور قلوبنا بالآيات وزيّن نفوسنا بطاعته في كل حين وان جعلنا
من ائمة حبيب محمد خاتم النبيين صلى الله عليه وسلم والواحي بالجمعين ووثقنا بتقليد الامام الاجل الكاظم
الاخوة ابى جعفر رحمه الله عليه على اجابته واتباعه في الخير وبه فاني رايت الرسالة المنيفة وقيمة الشريفة
التي انقها الخبر النبيل المولوي محمد عبد الجليل في وجوب تقليد المجتهدين عن سلك سواء السبيل
وكشف الحجابات من المسائل الخفية من جئني العنيد الضليل فوجدتها صحيحة مشتملة على روايات سديدة
ودرايات رشيدة مشيئة بالدلائل الحكيمة ومؤسسة بالبراهين الاثمة محتضرة رواياتها من تصدقوا
على وجوب التقليد ونظم بها جمل المذهب البليد ويتعظم بموعظتها من يخاف يوم الشورى ويعتبر بها
من له نظير في عواجل الأمور يستدل بطاعتها المناظرات ويمدح مؤلفيها العلماء المنصفون تنبسط بها
القلوب الرشيدة وتندفع بها شكوك من له ضعف العقيدة اجوبتها شافية للمساكين لا تلبس في حقها
للمعترضين لا تشك لها عيوب من اعتبر وبصر من استبحر وتذكره للمذكّرين وتنبه للعافلين وجرت
من استخبر وذخرة لمن اذخر ونفوس لمن مد البصر ومسرة لمن تبحر وهذا الكتاب في الحقيقة جدير
بان يطبع ولينصرف كثير لينفع به الخاص العام ويحتذى به العوام وارتقت خطا بلسان الفرس
والعرب ليحتفظ بها كل واحد من اهل الادب كنية الفقير الى رحمة الله تعالى

محمد

ابو الفضل محمد محمدي الخف القادري الدهلقي ١٠ جمادى الاولى سنة ١٠٣٨ يوم خميس

بسم الله الرحمن الرحيم نحمدك ونستعين ونصل على خير الوالدين اما بعد فها قد وقع في هذا الرسالة من اثبات
التقليد حق الحق ان يتبع لانه يميل للمؤمنين فمن يتولى عنه فهو من احد الضالين المضلين والباطل به المؤلف
من الادلة لخوايل لمطالين فهو سديد من قبله رعل عليه فهو الشعيد والرشيد فكان سعيد
مشكور واجرة موفور اكتبه الفقير محمد معوي الفقير الى ربه الودود ٢ ربيع الثاني ١٢٣٣



لقد وجد هذا الرسالة في
الحق الصواب عندنا

عبد الحكيم

حافظ عطاء

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد المن رفع منار هذا الدين بالحج والبراهيم وايدى بلاية المجتهدين والعلماء
العلمين والصلوة والسلام على سيدنا المنتخب من خلاصة ولباب عدنان وعلى اله واصحابه الذين
نصروا بلسان انسان ولسان اللسان وعلى التابعين لهم باحسان ما تعلقا قبل الموان اما بعد لقد وقع
على هذا الرسالة الحقية وفهمت ما فيها من المعاني الفريدة فوجدتها قامة لاهل البغي والضلالة جامعة
لكثير من النصوص المزرية يعقود اللال فخر والله مؤلفها خيرا وشكر سعيد جعل من اهل التقوى
والله اعلم وعلم الحكم نفع الفقير الى الله الكريم ابو الفخر والرشيد سيد عبد الحكيم ابن الفاضل
الجليل مولانا سيد محمد عبد الرحيم فرما الله في بحار افضاله العبد

عبد الحكيم
عبد الرحيم

عبد الحكيم

عبد الرحيم

عبد الحكيم

عبد الرحيم

نحمدك ونصل على مولا اله واصحابه اجمعين اما بعد فقد طالعت مواضع عديدة ومقامات شتى من الرسالة
هكذا فقيتها مفيدة للعوام المتزلزال الاقدام عن تقليد
الامام المقام جن الله نعم مؤلفها خيرا الجزاء فقط

عبد الحكيم

عبد الحكيم

عبد الحكيم

الحمد لمن جعل الانسان موشح بالخلق والبيان وشرف على سائر المخلوقين والبيان والصلوة بعد كل حجة
ورعل ما على حبيب الذي لا نظير له بالذات عند فحص من الطبع السليم فم نقله قادم مستقيم والذ
جامع صدق والارسلنا الى الارحمة للعالمين ومفاد خاتم النبيين شعر نبي خص بالتقديس والادام بعد وطن

وماء + فلولاه لما كانت شموس + ولا فلك ولا بدالاتماء + واصحابه وخلفاء اليا ميين + وحقته هم الذين على
 التابعين والامته الهادين + الذين شادوا الذين ابدا الكابدين ودمهم الماهرين - وكل جعل فقد شمت هذه الرسالة
 التي كانت تنقله للعليل الذي اتفق الى من العالم الذي انبيل المولوى عبد الجليل بيشاوى فلهذا دلوا فحيث
 نطق ومانق ورشق واى رشق واعلم انه برهان قاطع ويجتمع ساطع صادم هادم فخر عبادات اهل الطغيان كافتة
 وافية لتزويد اقوال المبتدعة والمحدثه في هذا الزمان قاطعة للضلال والفساد قاطعة للشرك والعصاة هذا
 فخطاوى ابو عذرة ومقتضب حلوه ومرة وحقق كلامى واخبر امرى ان الحبل لله رب العالمين والصلاة اكلوا

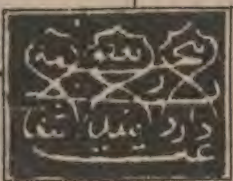
اخرا على حيلة الجعنين برحتا
 يا ارحم الراحمين حرره الراشد بالله الشا
 الهوا الفيضان محمد بن جليل الرحمن عفى عناه



الحق لله رب العالمين
 يا ارحم الراحمين
 يا ذا الجلال والإكرام
 يا حي يا قيوم
 يا ذا الشان والكرام
 يا ذا الجلال والإكرام
 يا حي يا قيوم
 يا ذا الشان والكرام

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذى اعوذ به من ان اصبل او ازل او ازل او ازل واعود به من شر
 الشياطين + والصلاة والسلام على سيدنا وشيخنا محمد الذى كان ابا احد من رجالكم ولكن رسول الله وخاتم النبيين
 وعلى الاطمين + واصحابه الكهلين ثم التابعين وتبع التابعين الى يوم الدين اما بعدة هذا رساله انيقة وعظم
 رشيقة بما فيها اسيرة ومعانيها كثيرة قد احتوى على اجمع عليها علماء اهل السنة والجماعة واستوفوا سائده
 وثيقة كريمة فيها كل شئ غامر الله بما اودع فيها لا الرية تعثر بها ولا الباطل ياتى بها فاما من حرمها واوبد
 الدين القويروا من هو على بنية من رب السموات السبع ورب العرش العظيم قد هديت جماهير عتلى وزعيم
 واتيت بقبس لكل معتد انهم وانك لتدعوهم الى امر اطع مستقيم ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء

والله ذو الفضل العظيم قرأت بغنى ففطرت ببصرى
 وقصمت بقلوبى ورفقت بقلوبى الفقير
 الحقير محمد يعقوب عفا الله عنه الذنوب



الحق لله رب العالمين
 يا ارحم الراحمين
 يا ذا الجلال والإكرام
 يا حي يا قيوم
 يا ذا الشان والكرام
 يا ذا الجلال والإكرام
 يا حي يا قيوم
 يا ذا الشان والكرام

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذى جعل العلماء ورثة الانبياء والصلاة والسلام على رسوله وخير خلقه سيدنا
 محمد وآله الكرام واصحاب الفضلاء وعلى التابعين وتبع التابعين الذين هم النجوم بالافتاء ويعمل قدر ايت
 هذه الرسالة من مقامات شتى فوجدتها مشحونة بطالب لطيفة ومقاصد نفيسة وفرائد شريفة وفلول غريبة
 معجبة للنواظر وعطرة للخواطر عليلها الطياع وتلذذها كالمسح كافية للمفتكين بالعرفه وثوق للمتشككين

بالغاية القصوى على شريعة الفراع والملة البيضاء للإمام الهمام والمقتدى القهقار الإمام الأعظم رضي الله عنه
حيث يترى بها وكشفها بعبارة سليمة وإيات صحيحة ودلائل انيقة ووافي يختص الشمس ضوءه
عن البصار في صفو المنها + وكيف يسر ذفر الساع بحشو + خياشيم الوري في يوم حار
وكيف لا فاتها من الطبع النقاد الزكي والذهن الوفا والوفى المحبة الفاضل النبيل المولانا محمد عبد الجليل البينار
ولعلمي ان سعيه تربية يد على جليل كماله وعليه افضاله كما سيظهر على من لاحظ باعان النظر في مآربها
اللمعة تقبلها من فضلك ياذا الفضل العظيم واهل المنكرين الذين هم غير المقلدين واجعلها
للمتسكين وسيلة النجاة من شدائد العرصات وواسطة الصلح والفلح واخرج عوانا وكلانا من الجهل
رب العالمين . نقه عبد المذنب الجاني والمستكن الخاطئ الجاني باليات الرضيل المدعو محمد عمر الملقب بشاه
سراج الحق بنسبته الله على الصراط السوي نور قلبه بنور العرفان واليقين ابن مولانا محمد فريد الدين الشهي
في بسيل الله اغفر الله في محم غفرته وبنيرة سيد العرفاء المولانا المحافظ



محمد عبد العزيز الملقب بشاه مقبول احمد انا لله برهانه وصل لنا ايضا

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله على نعمائه واصلاوة على سيده انبيائه وعلمه الواحدا الساجدة التابعين امين واولاد
فقد وضع الحق وبان الكذب من الصدق ففعل كل مؤمن ان ينهي عن المنكرات ويظهر مع الزور والشرور
والضلالات كما امر الله وكتابه وحف عليه سيد اجابته وهذه رسالة تنبئ عن سنة الرسول وتبعه غرضه
كل جهول . فخذها بالقبول وادع لمؤلفها نبيل المامول . وصلى الله تعالى على محمد النبي الامي

اهل المذاهب اهل نور مرتقى	قد افق من بدو رضى يشرق	اعنى بيمين يبلغ حبرنا	نقطة الفقير محمد بن
عبد الجليل لا يبع المتقى	قد جاء شأن الردى تاليقه	كسر الرأس كل جبال شقى	الدبوى خاتمة
فصول الحرقى بان يمين وكيف لا	وتنوله الحذا الكواذب تنقى	من قال في الزام قبل امثله	
اوليس ان يد العبد للابيق	بالله عدا واما سواه فودجاً	ونامقوا قول بعين مدق	



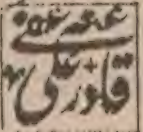
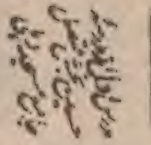
مواعير علمائى شهر وصدور ميراث

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذى اعز الاسلام بنا صوبه في كل زمان وقواء واذل خذلنا من المظلمين
للمريدن اطقوا نور الله في كل مكان وانغوا واصلاوة على من افتار من بين الخلق واصطفاه وكل من سلك
طريقه وارضاها اما بعد فتقول العبد الفقير الى الله الفنى محمد المدعو بعزير الرحمن الديوبندى فقير الله بخل

لله در هذه الرسالة الداعية من الشعب المختلفة الى الطرق المستقيمة المتنوعة الجامعة التي هو على الزرع
معتكفة وعن الحق مخفية فان نظرت فيها اهدت الطائفة غير معتكفة وعسان تكون بخطائهم معتكفة
والى الصواب الشوى مزدلفهم + كتبهم محمد اشرف على
على الذي نفس للسياح مقترفة + ولله معاصي معتكفة +



هو العليم چند مقام اربن كتاب يدم مطابق في باب حق بافته پسنديدم فدايير به بنشد
از قبولش + نكته از درود بهر فضولش + واقفم انم بنده آمرگار محمد عبد الغفار الكنعوني غفر له
بلا شبهة تحريره منصف كوكاني برادر جباب شاني والله عدي من يشاء الى الصراط مستقيم قادر على غفر عنه



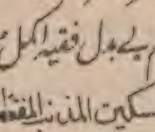
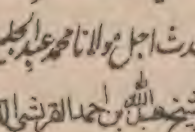
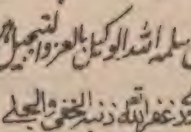
مواهب مير عليا عليه السلام

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب البرية والصلوة على صاحب المقامات العلية وبعد فقد طاعت
طهارة الرسالة المحمدية المزدية بالقلائل العجيبة فوجدتها مخبوءة على المسائل الحققة الصحيحة النيرة ومختلة
على الدلائل المحكملة القوية جزي الله مؤلفها جزاء من ايد الملة البيضاء الحنفية وحصل له اماله
الدنيوية والدنيوية وانا العبد المعتصم بحبل السنة النبوية محمد لطف الله تجاوز الله

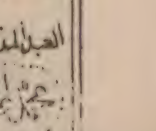
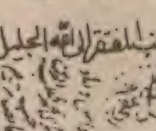
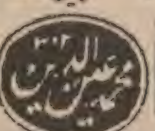
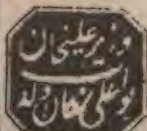


عن سياته
الجليلة والحققة

بسم الله الرحمن الرحيم واصل على حبيب الكرم به كتاب سيف المقلدين على اعناق المنكرين
بهت اجمي كتاب بر اعتراضات جنود شيخ نجدي من سمي ببلغ فواي بر عنایت از دي سے فتح پر فتح پائی امتدعا
مصنف کو جزای فر عطا فرمائے آئندہ منکرین کو ایسے اعتراضات و اہیات سے بچائے کیون نہ ہوتا سازا اشد



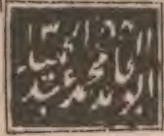
كتبه الواجب الفقير المسكين الذي بلغه الشرح من احمد القرشي القادر غفر الله ذنبه الغني والجليل





مواهب علمای فضلای شهر کهنه فرنگی محل کثر بهم الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحيم ولا اله الا هو العلي الرب الحكيم الخليم قد سمعت مقدمات عديده من هذا الرسالة بلسان المصنف ذي الفضل والجلالة فوجدتها على تحقیقات شریفة و تدقیقات لطیفة كافية لدفع مطاعن المكابرين و واجبة لسا تراهل الحق والیقین ضایرها الغافلون هوایات بینات فی صدور الدین و اتوا العلم و ما یجحد بها الا الباطل و حرة الفقیر الحقیر المعتصم بمجمل الله القدر ابو الحامل محمد عبد الحمید غفر له الله الوحيد ابن الفاضل الواصل الی العلی الرب الحکیم



قطب العصر و مولانا الحافظ ابی الحیاء محمد عبد الحکیم قدس سره الکریم الفرغی محلی اللکنوی و ١٢٠٧

لقد طالعت من هذا الرسالة مقامات شتی وجدت فیها آیات لا ولی انعمی یتالق فیها سوط الحق کما یتلأ فی الغاسق البرق فطوبی لمن یتفیض منها یتعمق النظر دعا من الله جزاء المصنف عین السحر ارجو من الله ان یشیع بین طالبو الحق والیقین فان فیها لبلاغا لقوم عابدين



وانا العبد العاصی لا بضاعة له سوى المعاصی ابو الغنا محمد عبد المجید الفرنگی محلی تجاوز الله عن ذنبه الخفی والجلی وتغده الله بالرحمة والقرآن و مکنته وسط الجنان و اذاقه حلاوة کمال القرب والايمان - ١٢٠٧

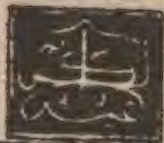
بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الجلیل والصلوة علی نبی الخلیل و علی الائمة الدلیل و و الله البیل المابعد فقد طالعت المقامات العديدة من هذه الرسالة المحمدية و وجدت فيها مشیة بالانقول عن الاصول السند



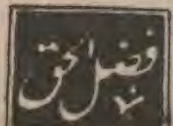
الی النقول بالسمع الجلیل عن المؤلف النبیل جزاه الملك الوفا بالنواب الخیریل یوم الحساب حرره ابو الکریم محمد اکرم تجاوز الله تعالی عما احرم و ١٢٠٧

اس فیقریرا بقصیرة جهانتک اس کتاب فیض انتساب کو مطالع کیم صفت کمال عرق ریزی سے مراد مستقیم کو بہتات فرمایا و حسن فاشک اعراضات اہل ضلال سے پاک و صاف کرکھا یا جوین اس لم طیل کتنی میں دعا کرتا ہوں کہ اللہ

الأربعة المجتهدين رضي الله عنهم أجمعين كانوا اتفاقاً الثقلين من المسلمين من هذا هم الله - وممن
 اتابوا إلى الله - وصاروا اتفاقاً استخرج المسائل المحقة في الأئمة المرحومة من جميع الأفراد باتفاقهم
 جميعاً فلا بد من اتباعهم وتقليدهم كما اتفقت الأئمة من أهل السنة والمجاعة على هذا من أهل
 الشرق والغرب ومن العجم والعرب على الإطلاق بحسب تصريح مائتين الأيتين ثم اعلم أننا لما شاع من
 وجد أن الاختلاف اليسير فيما بينهم في المسائل كما أشار إلى هذا النبي صلى الله عليه وسلم اختلاف
 امتي رحمة فلا بد لنا من التقليد الشخصي في هذه الحالة وأتباع أحد الأئمة الأربعة المعينة +
 لأن الله تعالى حرم التخير في المسائل المختلفة في مثل هذا المقام حيث قال الله تعالى ولا تشعروا
 السبل فتفرق بكم عن سبيله ذلكم وصاكم به لعلكم تتقون - وأيضاً قال ثم مذ بكين
 بين ذلك لا إلى هؤلاء ولا إلى هؤلاء - وأيضاً قال ثم في مذ من التلويح لما ارتكبوا من العرب
 في زمن النبي صلى الله عليه وسلم ما مؤثراً ومجرباً مؤثراً عاماً فلا بد للخص في مسائل المذاهب الأربعة
 من ارتكابه فثبت من مجموع هذه الآيات كلها أن التقليد الشخصي بعد خيرة القوم واجب على
 كل مسلم من أهل السنة تمام يبلغ مرتبة الاجتهاد على الإطلاق - كما كان على هذا أهل الجاهل والعرب
 بأسره وجميع أهل العجم والعراق - وهو معمول بالأكثر من أهل الأفاق - ولم ينكر هذا إلا شريحة قليلة
 من أهل اتفاق والشقاق - وقد قال الله تعالى ومن يشاقق الرسول من بعد ما تبين له الهدى ويتبع
 غير سبيل المؤمنين نوله ما تولى ونصله جهنم وساءت مصيراً فجزى الله المصنف اجزاء الجزئ
 بكرمه العليم ولطفه الجليل فخذوها من كتابها أي المقلدين - واضربوا أعناق الضالين المضلين
 من الوهابيين المنكرين من اتباع الأئمة المجتهدين وادعوا الملأفة واعينوا في هذا الباب على أهل
 الرقة والأرياب من كل الأبواب فإن الله ياتي أجركم يوم الحساب فهو نعم المولى ونعم المعين
 وأخرج عوانا أن الحمد لله رب العالمين صلى الله عليه خير خلقه محمد الأوصياء أجمعين خير الناس
 العاصي في طريقه فافقه ربنا على المدعو بفضل الحق الوارد من أيام في كلمته في شهر رمضان
 المبارك سنة ١٢٨٠ هـ - أصاب من اجاب + ومن أنكر فقد خاب ولله دوا قاله من قاله



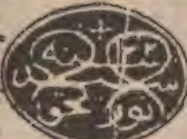
سوى ذلك فقد قال محلاً - عذرة الفقير
 إلى الله الفقير عبد الكريه عفا الله عنه في شهر رمضان



مواہیر علمائے بنگالہ

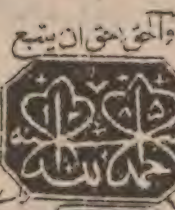
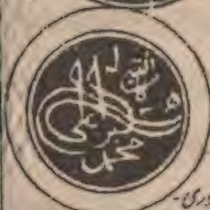
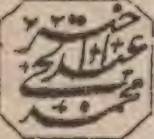
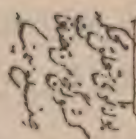
الحمد لله الذي يعلم الحجة وما يخفى واصطوفى والسلام على من دنى شد لي فكان قاب قوسين
او ادنى بعد فقد طاعت هذه الرسالة من مواضع شتى فوجدتها مطابقة للزبر لا ولى قلت
للمناظر فيه اقره في انفسه فانه لا يفت اليه الا من ينتفع بالذكرى ولا يتجنبها الا الاشقياء
سيصل النار الكبرى فان المؤات جزا والله عنا خير الجزاء ما اودع فيها من تحقيقات انيقة
وتدقيقات رقيقة كلها ملحوظ في كتب السلف الصالحين كما ان ما كتبه الرسول لا البالغ البين
كمرئيه بگوش رغبت كس برسر لادن بلغر باش و بس والسلام على من اتبع الهدى
حرره محمد عبدالحى اختر كان الله تعالى ولا يونس لجميع المؤمنين والمؤمنات آمين

محمد بن عبدالحى



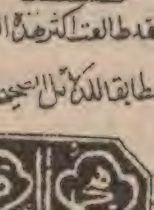
صح الجواب
والله اعلم بالصواب

عزير الحق

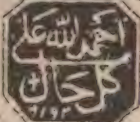


والحق حق ان يتبع
فقيه خير عبد الرحمن
عبد الرحمن بن عبد الرحمن
بن محمد بن عبد الرحمن
بن عبد الرحمن بن عبد الرحمن

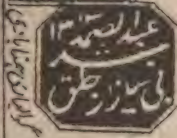
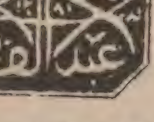
لقد طاعت هذه الرسالة فوجدتها
مطابقة للآثار الصحيحة والبراهين القوية



عبد الرحمن بن عبد الرحمن



عبد الرحمن بن عبد الرحمن



لما نظرت في جود هذه الرسالة الشاملة لا ريب وجدتها مع الدلائل القوية
الصحيحة فمن كان عالما بالعمل فاضلا يقول لقد جاء الحق وزهق الباطل اصداء

مواہیر علمای غازی پور

هو المستعان

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي علم الحجة وما يخفى واصطوفى والسلام على من دنى شد لي فكان قاب قوسين
او ادنى بعد فقد طاعت هذه الرسالة من مواضع شتى فوجدتها مطابقة للزبر لا ولى قلت
للمناظر فيه اقره في انفسه فانه لا يفت اليه الا من ينتفع بالذكرى ولا يتجنبها الا الاشقياء
سيصل النار الكبرى فان المؤات جزا والله عنا خير الجزاء ما اودع فيها من تحقيقات انيقة
وتدقيقات رقيقة كلها ملحوظ في كتب السلف الصالحين كما ان ما كتبه الرسول لا البالغ البين
كمرئيه بگوش رغبت كس برسر لادن بلغر باش و بس والسلام على من اتبع الهدى
حرره محمد عبدالحى اختر كان الله تعالى ولا يونس لجميع المؤمنين والمؤمنات آمين

مگر جناب مولانا دہلوی الفضل الدین مولانا محمد عبدالجلیل صاحب ہفتادوی نے کمال تحقیق و تدقیق
ایک رسالہ بدلائل عقلی و نقلی و جواب اکثر سوالات قرآن و حدیث سے غیر مقلدین کو دیا ہے کہ
ہر فرقہ و اسکا آب و زرع سے کھانا چاہیے مگر باعث عدم استطاعت کے ہنوز زیر طبع نہوا افسوس کہ تمام
ایسی حالت میں بغیر غام بخار ہر مسلمان پر واجب و لازم ہو کہ ایسی کتاب لاجواب جو مذہب اور دین کے باقی
رکھنے کا عمدہ آلہ ہو اسکی اشاعت و طبع میں بڑا اجر و ثواب سمجھ کر کوشش کریں اللہ تعالیٰ صنف مذکور
العصرہ اور سب اہل دین کو جزا عطا فرماوے۔ حررہ طالب الخیر ابو جبر اللہ فقیر محمد امانت اللہ



قصیدہ فقیر حقیر

دافع ہر غش ہیں وہ معیارِ عقیانِ حدیث
اور صحابہ پر ہوا نازل یہ فرقانِ حدیث
مجتہد ہیں مظہر تفسیر قرآنِ حدیث
زندگی بھر جو رہے دربانِ سلطانِ حدیث
کب یہ سب ہیں قطرہ بحرِ فردانِ حدیث
جن سے ہر مشکوف بابِ نقد و ثیمانِ حدیث
ہیں حکیم علم قرآن بھی وہ لقمانِ حدیث
کس سے ہو سکتی ہر تکریم سلیمانِ حدیث
موت ہو ان سب کی اک شیرِ بیابانِ حدیث
جو قوی بازو ہو سے قتالِ میزانِ حدیث
یعنی اہلِ اجتہاد دینِ مطہرانِ حدیث

مجتہد ہیں کان علم فقہ و ارکانِ حدیث
مہبط جبریل پر نازل ہوا سترِ آنِ حق
مطلع تفسیرِ فرقانِ کریم اصحابِ ہیں
بابِ جنت کیون نہ مفتوح ان سب کے لیے
جو بخراکے اک شاگرد اپنے ہیں ہوا
کشفِ احسان انکے بجمان پر آج ہیں
خوشگوار اُن سے نیکون ہوں لقمہای علم دین
مثلِ مورِ ناتوان ہیں یہ محدث ہند کے
مورثِ روباہ بیان جو صیدِ کابِ نفس ہیں
ہیں وہی اسرارِ حق ہیں مالکِ رطلِ گران
ہیں مطہرانِ الٰہی جانِ نثارِ آنِ رسول

آج کل یہ کوچہ گرد لذت نفس و ہوا
ای فقیر اب تاج شاہی بہر بند و غیاظ

قدر کیا جانینگے کیا تھے مرد میدانِ حدیث
سر پہ رکھ فرمانِ قرآن اور فرمانِ حدیث

قصیدہ دوم منہ

قالب فقہ میں ہر روح جو معنای حدیث
مدعی سارے ہیں اور محض کچھ اسمای حدیث
ہم زلیخا کی طرح رہتے ہیں شیدائے حدیث
فقہ فانوس ہے اور شمع سراپائے حدیث
حسن فقہ حسین غم فحوائے حدیث
گو یا آفاق میں ہیں شمر و بزیہ آج تلک
کتے ہیں بیس تراویح کو بدعت ہیں یہ سب
ابنِ رومان سے ہو نقل حدیث عشرین
دل کے بیماروں کو دو تین عمل کے لیے بس
جیسے سلطان دو عالم کے ہیں صدیق و وزیر
اہلِ حسی ہیں وہی اہلِ زیادہ ہیں وہی
بو حنیفہ کبھی و اللہ نہیں کرتے قیاس
ضعف ایمان کا سبب ہے یہ کلامِ اعدا
تو بھی وہ رائے کو رکھتے ہیں مقابل اُسکے
رائے بہرہ یہ تری منکر تفت لید عنید
اور نورای سے ممتاز حدیث اُسکے لیے
کتے ہیں دشمن دین یہ کہ نہیں مانتے ہم
ہو گئے جنگے عدد ایک کے تم سارے تباہ
صورت برگِ خزان پھر تو و تو دگلخن
جا بجا فتنہ و آشوب ہو اور خاکِ نہیں

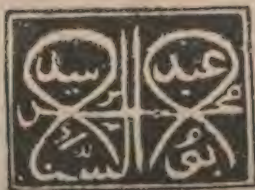
تو مقرر کتبِ فقہ ہیں ماو اسے حدیث
اہلِ حق اور مسامی معلائے حدیث
مثل یوسف ہی گرامی ہیں منوای حدیث
کیون جدارِ مکہ کے مدو کرتے ہیں اطفای حدیث
رو و نون رکھتے ہیں خشک یہ نہ زہری حدیث
یعنی یہ فقہ کے دشمن ہیں جو اعدائے حدیث
کیا کہیں مشیخہ کی تعلیم ہو اخفای حدیث
ہاں ذرا دیکھ تو مالک کی موٹاے حدیث
مرضِ غب کی طرح آتی ہو حجامے حدیث
فقہ بیشک ہے وزیرِ شہ و الائے حدیث
جنکو ہے حسنِ عمل کیلئے حسنائے حدیث
جب تلک ہاتھ کہیں انکو ضعیف آئے حدیث
کہ اگر بیشِ نظر آئے ہو اقو اسے حدیث
کہیں مقبول نہیں اپکو بے رائے حدیث
سنے محض اسمِ حدیث کہ تجھے آجائے حدیث
جو کہ خود ہیں یمِ عرفانِ مسماے حدیث
بو حنیفہ سے اگر لاکھ ہوں دانائے حدیث
دو بھی ہونے اگر ایسے جن آرائے حدیث
ہوتے ہر جاے تم اسے زمرۂ اعلای حدیث
کیون نہ جو جنگے ذرا دل میں نہیں جائے حدیث

ہیں نمونے کو لگائے ہوئے دیباچی حدیث

ای فقیر آج بہت جلس فروشان فساد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين على آلائه + والشكر للرحمن الرحيم على نعمائه والصلاة والسلام على من عرج على معارج العلم تؤدني قد لي وعلى آله واصحابه وأئمة امته الذين آمنوا وكانوا يتقون وباقتلهم عتدي الناس يمشدون أما بعد فقد جاءني بالرسالة سيف المقلدين على أحننا والمنكرين ابن مصطفى العلامة + والتسوي أن أحرر تقرضاً وأجعل عليها علفة - فطالعت مقدمات عديدة من هذه الرسالة المفيدة - فوجدت فيها من الدلائل الدلائل الساطعة والبراهين القاطعة مما أقيم على أفواه المعاندين في الدين المتبعين للشياطين المريرين الذين هم ينطقون عن الهوى أن من اتبع هواه فقد ضل هوى ويشفى ما في صدور المريرين الحق من اخلاص الشبهات وأن هذا المن اقصى الغايات فطالعوها يا أيها الناس فإن فيها لبلاغ للناس وإن فيها شفاء للعليل وسقاء للعليل جعل الله مصطفىاً مرحوباً مغفوراً فإنه سعى سعيًا مشكوراً - فقه العبد الذليل الراجي عفوريته الجليل بوالسناء محمد عبد الله شيدا غفر له الله الوحيد الفرتكي محلي الكنتق



۱۲
فوت
۱۳
محمد بن عبد الله شیدا
بن محمد بن عبد الله شیدا
بن محمد بن عبد الله شیدا

طالع

صاحبان کیاست و ذکاوت و اہالیان سنت و جماعت پر پوچھ سیدہ نہ رہے کہ اس زمانہ
شرف و فساد میں اگرچہ غیر مقلدین کے جوابات میں بہت سی کتابیں تصنیف ہوئیں۔ لیکن
مثلاً اس کتاب سیف المقلدین علی اعناق المنکرین کے برابر کوئی کتاب دہان نہیں
اور یہ مطالب و مقاصد آج تک تالیف نہیں ہوئی دیکھنے سے خود معلوم ہو جائیگا۔ عطر
کہ خود بیوید نہ آنکہ عطار بگوید علاوہ ان سب کے مضامین عالیہ اس کتاب مستطاب میں ایسے
درج ہوئے ہیں کہ غالباً کسی کتاب میں کمتر نظر سے گذرے ہونگے۔ چنانچہ خلافت اہل اسلام
کے واقعی حالات زمانہ متبرکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سے لیکر تازمان شوکت و عظمت اہل اسلام
کے اور خصوصاً عجائب و غرائب جو فصل دوم باب ہفتم میں صفحہ (۵۱۳) سے لیکر آخر کتاب تک
درج ہوئے ہیں قابل دیدار و لائق شنید ہیں نصائر کے سینہ کباب ہندون کے
پلیج و تاب رافضی خانہ خراب کے کمال اضطراب اس کتاب کے جوابات باصواب سے ظاہر
و باہر ہے۔ اور نیز بعض علما و بزرگواران دین کے پورے طور پر حالات اس کتاب میں
درج ہیں جیسا کہ یہ سب امور فرست کتاب ہذا سے ناظرین کو معلوم ہونگے واضح ہو کہ
یہ کتاب بموافق بھی سرکار داخل رجسٹری ہو گئی ہو کوئی صاحب بدون اجازت مصنف
صاحب کے قصد طبع اس کتاب کا فرمائیں

من

المع

احقر عبد الغفور ابن مولانا عبد الجلیل صاحب شادری

کتاب ہذا ذیل کے مقامات سے مل سکتی ہے

مولوی عبد اللہ صاحب	حاجی محمد سعید صاحب	مولوی محسن صاحب
مجتبائی پریس دہلی	کلکتہ خلاعی ٹولہ	پٹنکا پور۔ کانپور
دفتر البیان لکھنؤ		

فہرست منتخب بعض احوال تاریخی خلفاء و علما از کتاب سیف المقلدین

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۲۱۰	در ذکر خلافت از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم	۱۲۸	سلسلہ (۴) در فضل امام با حادیث
۲۱۳	قاعدہ استخراج نام پاک محمد و احمد از ہر چیز		و در فضیلت مذہب و سنی
۲۱۶	ذکر قصہ ہجرت	۱۳۴	در غلطی افتای امام بخاری و غیرہ
۲۲۱	در ذکر ازولج مطہرات نبی ص	۱۳۳	سلسلہ (۵) در کمال عقل امام رضا
۲۳۱	در ذکر خلافت ابو بکر رض	۱۴۵	لطیفہ اول در سبب تولد امام تحائفی رض
۲۳۳	در خلافت عمر رض	۱۴۶	در سبب انتقال امام طحاوی از
۲۴۰	در خلافت عثمان رض		مذہب امام شافعی رض
۲۴۲	در بعضی حالات مروان بن الحکم	۱۴۸	سلسلہ (۷) در ذکر بعضی فراسات امام
۲۴۳	در خلافت علی رضا	۱۵۲	سلسلہ (۸) در تحمل ازبید اسے امام
۲۴۴	در خلافت حسن بن علی رض	۱۵۶	در مشاہدہ کرامت از اخوند صاحب صواب
۲۵۲	در خلافت امیر معاویہ رض و قس علی ہذا		سلسلہ (۹) در ذکر تسلسل تلامیذ از امام رضا
۲۶۱	در بعضی حالات مردان و جنات حربہ	۱۶۰	سلسلہ (۱۰) در اثبوت امام در علم حدیث
۲۶۱	در بعضی حالات حجاج ثقفی رض	۱۶۴	ذکر غلطی امام بخاری در طعن امام رضا
۲۶۶	در بعض احوال امام عظیم رض	۱۷۶	سلسلہ (۱۱) در دین امام فقہ را
۲۷۳	مناقب امام اعظم در چاروہ سلسلہ	۱۸۱	ذکر عبدالوہاب ثقفی استاد شیخ دہلوی رض
۲۷۴	سلسلہ اول در فقاہت امام رضا	۱۸۲	بشارت دادن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
۲۸۳	در بعضی حالات امام محمد و ابو یوسف رض		بصحت مذہب امام رضا

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۶۴	سلسله (۱۲) مناقب مجموعه امام رضا	۵۸۵	حالات فارابی معلم ثانی
۱۸۶	دفن صاحب بایه و غیره در قبرستانی	۵۸۸	بعض حالات امام بخاری رح
۲۰۳	سلسله (۱۳) در تولد و نسب امام رح	۶۱۶	در اسرار کلمه طیبیه
۳۰۸	سلسله (۱۴) در وفات امام رضا	۶۱۷	در اسرار اسمای کتب منزله
۲۰۹	معا با اسم امام	۶۲۷	خاصیت آب زمزم
۳۰۸	باب ششم در مسائل هر نوع	۶۳۷	تعاریف ابن حجر و علامه عینی بر یکدیگر
۵۱۳	باب فصل ۲ در حکایات و لطائف عجیب	۶۳۸	در حالات علامه عسقلانی و علامه عینی
۵۱۵	ح - در محبت صلحاء	۶۴۸	مباحثه بحر العلوم با فاضل
۵۱۸	در بعضی حالات امام شافعی رح	۶۵۰	در حال لقمان
۵۲۳	مناظره علامه و میر سید شریف	۶۵۴	حالات ابن مبارک
۵۳۳	در حالات غوث پاک	۶۶۲	حالات فرعون بیعون
۵۳۵	ابن العربی رح	۶۶۶	مناظره مولوی عبدالحکیم و میرزا اید
۵۴۱	حالات ابن جوزی رح	۷۷	حالات مولوی عبدالحکیم سیالکوٹی
۵۴۳	بعض حالات شیخ دہلوی رح		و میرزا اید بهروی
۵۴۶	حالات امام احمد بن حنبل رح	۶۷۰	امام ابی یوسف رح
۵۶۰	مناقب امام مالک رح	۶۹۵	حالات امام محمد رح
۵۶۶	حالات شاه عبدالعزیز دہلوی رح	۷۰۲	حالات امام نووی رح
۵۷۸	حالات ابوعلی سینا	۷۱۲	حقوق استاد و عالم

سيف المظالم

اعناق المكرين علي

مفتی محمد امجد علی صاحب دہلوی صاحب دہلی دارالعلوم دیوبند

منطبع دبد بخاری مطبوعه

در مطبع دبدبه احمدی مطبوع شد